کتاب منتہاے کلام

[illegible] الرحيم

الحمد لله الذي و[illegible]

من الظلم وكرمنا بتنبيهات اهل الخوض لاعتراضهم على حديث الحوض بت[illegible]

اللسان وتحرير القلم والصلوة والسلام على عباده الذين اصطفى سيما من اختص بالشفاعة

العظمى يجري على لسانه ينابيع الحكم وعلى آله وخلفائه الاربعة المتناس[illegible]

يشربون من السلسبيل ولن يشبعوا حسبتهم لهم فبعدا وسحقا لمن يمير الوام[illegible]

عنهم من اهل الابدال يوخذ بهم ذات اليمين وذات الشمال يختلجون دون[illegible]

فيومئذ يذادون عن الانهار ويساقون الى النار ولا يرتدون على الا[illegible]

فلا تدري ان يخلص منهم الا مثل همل النعم اما بعد ميگويد بنده بي بضاعة كمترين خ[illegible]

عديم الادراك ذميم الاخلاق كه از فقدان استعداد سر بجيب ندامت چنان فرو برده كه ز بهجا[illegible]

فضل و هنر بر نمي دارد و از مكايد و دمايم نفس بانواع معاصي و صنوف حرمان و مكاره بدانسان مبتلا گ[illegible]

كه خود را در عوام بلكه افراد انعام هم نمي شمارد شعر گهه ناله كند ز درد بيدرد خويش * گهه سوزد و گاه ناله دا[illegible]

خويش * چون قصه صبر و زهد مردان شنود * خون مي گريد ز ننگ نامردي خويش * ليكن بفرمان واجب الاذ[illegible]

لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور ا...
ذنوب و تستیر عیوب برحمت واسعه الهی وابسته و مایه رجای واثق ازین آیت وافی هدایت ا...
فیض آیات بار و اعطاه الله تعالی فی الدنیا النفس اللوامة و تجاوز عن جرائمه یوم ال...
بعیوب نفسه و جعل غده خیرا من امسه ابن صفوة الحفاظ والعا...
محمد حسن بن قدوة العارفین شیخ محمد ذاکر بن اسوة الواصلین شیخ عبد القادر ولله الطفهم ...
بالاعادة واکرمهم بالحسنی و زیادة که یکی از احباب صداقت انصاب که شب و روز غم دین
میخورد و از رواج تشیع محدث در ضیق صدر و ارتعاد قلب و جگر گرفتار میبود رساله امام المتشیعین نظام
المتکلمین بحر فطانت و هوشیاری نهر عمیق بلاغت و حق گذاری رئیس علمای عالی شان سبحان علی خان
جنبه الله تعالی عن فساد اعتقاداته و بصره ببطلان خیالاته و هفواته که در تالیف
سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت از هجرت البشیر النذیر شفیع محشر صلی الله علیه و آله و سلم بذریعه بعضی از صدقای
ایمانی او بهم رسانیده روزی پیش این ننگ مکونات آورده صفحه چند از تمهید و تقریرش در حدیث ایجابی بر مسامع احقر العباد
رسانیده منتهی آن شد که هر روز بقدر فهم و دانش خود آن اوراق را براحسن النفس و آفاق گذراند چون
اشتیاق از حد گذشت و شوق صادقش زیاده از سابق متحقق گشت جز قبول چاره ندیدم و این
مهم او را در چند هفته فارغ کردم ضمن بعد از تحصیل کتب منطق و حکمت مثل شرح مطالع و میبذی
اعراض نموده در مسایل دیگر بوسیله اولیا مؤلف بدست آورده بنظر غور و امعان نیز در ... مطالعه کرده
... نیز زده و باعی اصرار بر این انجاح فشرد که اکنون منتهای آرزویم اینست که بجواب این معضلات که
... لهام مینمایند و بملاحظه آن مانند بید بر خود میلرزم و از ضلالت و لغزش عوام که بحقایق نمی رسند
... میترسم ... شوم عونا لاهل الحق و الانصاف و صونا للعقائد هم عن الزیغ والاعتساف
... این عزیمت را بانجاح مرامش منعطف ساختم المنة لله تعالی که ... در خاطرش ... قطعیه رسوخ
... که آنچه مؤلف رساله صلوه خیالیه خویش را به پیرایه اشکالات آراسته مانند مصنفات و مؤلفات

[illegible] نفسانی و وساوس ظلمانی بیش نیست بیشتر اصرار و استبداد در اکمال مبالغه آنحضرت [illegible]
مخلوقات آمد بحیث که رساله الطعن ما که مولف بکمال رسیده مدون نوشته چنان نیروز بر پا کرده
و دیگر ابدا از دید نشین بر رد رسایل دیگر قادر شوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی [illegible]
[illegible] باشند و نظیره برای رد این مذهب مستحدث اصولا و فروعا بی کلفت بدست آیند و در زمره
[illegible] متقدمین و متاخرین یادگاری باشند و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن معتقد جازم نماید
که مذهب امامیه که دشمن صحابه عن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین آب در جگر داشتند و آتش در جهان
میزنند و بیافه درایی دشمن شرافی می پزند اگر بوادی رجعت قدم نهند و داد جدل و جدال و [illegible]
جز خیبت و خسران و بلی نصیبی منظور از مجری مگر بدست نیایند و حدیث المحض [illegible]
شان مثل طوفان بحر خونخوار شده مانند تلاطم امواج دریای زخار بر هر کس از اکارم قدما و اکابر متاخرین
مصداق وحال بینهما الموج فکان من المغرقین بلکه جمیع تشنیعات مولف [illegible]
ملازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین علمای اعلام دین آخرین بعذاب و وبال و عقاب
و نکال منقلب گردد همچنان با طغیان قلب باشند و بعین الیقین ببینند که مذهب اهل سنت محقق و متبع اجماع
[illegible] مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق هر چند قلت
فرصت و کثرت مشاغل لا یعنی و موانع و هی را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام نا ملایم عند الخاص و العام
[illegible] بار بار بر پا میکردم گوش نهاده اصرار و الحاح را چندان بعمل آورد که خارج از احصا [illegible]
آخر بعد از تضرع و زاری بدرگاه باری جست تعالی و تا اینها بالمیکه خیر الوری علیه و آله الصلوات من الملک
الاعلی تحریر این کتاب شروع نمودم چون مولف رسایل تعرضات و ایهامات بلکه تیز زبانی و بی ادبی
در حق بعضی از امهات المومنین و خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان گروه تابعین علمای کاملین امت
مصطفوی صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم اجمعین از حد گذرانیده بود و آن جناب [illegible]
[illegible]

عباد کتاب خود را با یراد براهین تحقیقی و الزامی و قلب تمامی عبارات و اعتراضات
من ظرافت و حکایات مضحکات و نقول مضحکات مرصع نمودم تا انتقام بخوبی رود و بر
اندیشه ظرافت پیشه را هم رغبتی بمطالعه آن پدید آید برین ما جرا جماعتی از حافظان
وفادار که شوق کلام و سر رشته احدی از اهل فضول و بوالهوسی خود را بلباس محصلین
زخارف بسوی می گرایند واقف نگشت هرگاه کتاب با نفصار سید گروه اول بکمال رغبت و جد تمام
که مضامین آن ملابس ظهور را ید و از نهانخانه بطون بعالم شهود بروز نماید فاقد الاستعداد که همت
ستوده ... و بدون اتمام اظهار این کتاب را مناسب ندانسته بزجر و تهدید پیش آید تا آنکه
المتکلم بجز ... بیت کتاب بکلیت انجامید و بعنایات ایزدی با ختتام رسید و درین وقت انجاح
شان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف با نجمن مؤلف فرستاده شود از حد تجاوز کرد القصه
طائفه ثانی بعضی از مطالب را که تعلق بخطای مؤلف در باره تخطیه امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله
داشت بانی بعضی از اصدقای جنابی شنید بی آنکه اطلاعی بر رساله مؤلف بهم رسانند و معلوم کنند که
از چندی تمامی مزخرفات او را تدارک و اجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیرخواهی نموده
بعنوانیکه سامعین را الیقین راسخ تبعدد او حاصل آید بحد منتشر رسانیدند و باطن بخطای خود معترف شدند و از آن
مذهباره دیگر همت بجود اثبات بر گماشت حتی که مجتهدین خان و دیگر علمای شیعیان هم بتکرار ملاحظه آن
نسخ و تعمقا کشیدند بلجاجت گفتم که اگر کتاب ... ست خواص و عوام چنانکه تمنا می کنید شد اول گروه او لیا
بنقش بسیاری از تصنیفات او را هجو خواهند کرد و مضامین چه بدیع فکر صاحب خواهند رشید و در نیهان بخطای
هر بی خویش اقرار نخواهند نمود و سامعین بنظر بی اشتباهی پیدا خواهد شد که شاید از طغیان اقلام نسخین با خطا
افتاده لیس پیش بینی عاقبت اندیشی مقتضی آنست که چندی نگاه دارم و با اهل فضول هرگز نه نمایم لیعاینه
شهرت مسائلش این کتاب خود را نشر آن بزرگ رسانم و گویم که این همان سنگ است که بسر من زده بود حالا
بین ما هر با بیکوشید که یکی او هجو دیگری بمولف رسانند که زندگی و دولت شما باز را شاید در

...خویش فراوان عجلت باید کرد باری این رای رزین را پسند کردند و دانستند که سعی بلیغ
...در کتاب مانند آفتاب است و اینهم بخیال فقیر بلکه آن مردم نیز مرتسم شد که هر جمعیت
...با بر حسن اخلاق مربی استیصال نشود و بملاحظه کتاب غیظ و غضبش هم در نگیرد بلکه بنا بر دعوی انصاف
...شام فیض اقتباس از دیدنش انتصار تهاید پذیرد لیکن از فرزندانش کج و تیره پدر بزرگوار خود را
دست داده بحکم عصبیت و جهل در برهم زنی ناموس مردم افتادند هر چند باید بود مباد اناره فتنه
درین زمان که عماد وقت افحش عیوب را بمقتضای اَلنَّاسُ عَلیٰ دِینِ مُلُوکِهِم هنر دیدانند بلند شود و زینهار
تاب تدبیر فرو نشیند مع هذا بعضی از سر آمد صوفیه صافیه قدس اسرارهم این خاکسار را بمناظره
علم الهدای امامیه امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف [illegible] عارف الاصول
الملهمة نائب مناب صاحب الزمان مولوی محمد سید مستغنی از توصیف و بیان که خود جناب فاضل جائسی
والد ماجدش علی ما فی المقامع الحیدریه در آئینه حق نما قضای این خطر نموده بتعریف او سیفرماید شعر ترجمه
ملایک ثنا خوان او * که جن و بشر جمله قربان او * حفظه الله تعالی و ادام افاداته و کثر امثاله و
بعد از الحاح که مزیدی بران متخیل نباشد و تفصیلش در دفاتر نگنجد متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
مجلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از مبدء فیاض توفیق سماوی و تائید ازلی آنکه چنانچه آن مجلد ضخیم را مطبوعات
خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اهل خلاف را از اموریکه بر اصول شان درباره حضرت خامس
آل عبا علیه التحیة و الثنا لازم می آید و عبارت از تعبیر آن بعجز می گراید اجتناب کلی عطا فرماید رَبَّنَا
تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ الغرض بتحریض بعضی طبع رسائل بطبع مولف قرار یافت
باز به بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال یکهزار و دو صد و پنجاه و دو از سنین هجری
پیرایه ختم در بر گرفت و رتبه تقدم بالشرف برای رساله حدیث الحوض مسلم گشت چون رسایل بدین
طیف مجموعی ترتیب یافت و تقسیم آن بمردم از نزدیک و دور شروع گردید کسی از اهل حق نزد او
میفرمود که فکر جواب باید کرد یعنی ادله رسائل خصوصا رساله اولی که بملحقات هم تائید یافته

بملحق مثلا

چنان متین و استوار است که کسی را مجال گفتگو دران باقی نیست بالجمله آوازهٔ
ایوارش بلندی میگرفت و غلغلهٔ افتخار اولیای دولتش از حضیض زمین با وج آسمان میرسید
دانی نظر بخیر خواهی و غیرت ایمانی این واقعه را نزد امیری دریادلی عالی فطرت بلند همت
شجاعت و شیر بیشهٔ لامیدان بسالت و دلیری مرکز محیط دائرهٔ دانش و فن کا ابر کرم بحر عطا
النسعر بشعر شمارند اگر دادهٔ یک روزهٔ او * روز داد آید و آن داده نیاید بشمار * یعنی حسام

فقیر محمد خان بهادر تهور جنگ لا زالت رایات حشمته مرفوعة و عمارات دولته

عدائه مقلوعة که شمردن اوصاف جمیل و اخلاق جمیل او را کتابی باید دراز و دفتری
بدین طویل پس بالضروره بر دعای او بر طبق ادعیهٔ ماثوره اکتفا ورزم و مثوبات اخروی که باقی و
مستدام نه فانی و ناپایدارست از کبریای الهی برای او طلب نمایم و توفیق طبع مجلد مذکور که مثبت شهادت
حضرت شهید کربلا علیه التحیة والثنا و رافع اوهام قدیم و جدید مجتهد منور است و همچنین کتب دیگر از تصانیف
بنده که هم برین قیاس از جملهٔ باقیات صالحات توان گفت و تهذیب کتاب بلکه خود به ترتیب آن بزبان اردو پرداخته
و حقا که نزد اهل بینش بعد ازین زمانه رجوع مردم عموماً و خصوصاً در مباحث کلام که میانهٔ فریقین اصلاً و فرعاً
دائر است فقط بدان خواهد بود و بر زبان آرم دست حاجت فالق الحب والنوی بر دارم *

اللهم فاطر الارضین والسموات و عالم الجهر والخفیات * و مفزع الملهوفین فی الملمات * و
ملجأ المخلوقین فی المهمات * اسئلک بمحمد حبیبک و صفیک سید المرسلین و آله الهادین
و ازواجه امهات المؤمنین و اصحابه المجاهدین ان تزید فی عمره و اولاده و ترسل حسبانا
من السماء علی حساده * و تعصمه من الامراض والالام التی تنزل النقم و تغیر النعم * و تؤمن به
الخائفین * و تمتع به الصالحین * و توفقه لما یزید فی مثوباته * و تضاعف عباداته
و حسناته * و اکتبه من حجاج بیتک الحرام و زوار ضریح رسولک و عترته و خلفائه
علیه و علیهم الصلوة والسلام * و اجعله رحیماً علی العلماء الراسخین * و لا

[illegible] جاوزت + ومتنوا بنعمائه ناعمين + وبلقائه غانمين + و
[illegible] سالمين + واجعل دعائي اليك موصولا
وخيرك فينا نازلا + يا معطي السائلين + ويا مجيب المضطرين + ويا غياث المستغيثين

ذکر گردید بجال عجلت بی تابی حصه خود را بمقتضای سابقه محبتیکه داشت درخواست مولف موصوف
بر جادت خویش گفت که بر دو شرط موقوف است یکی آنکه قصد تحریر جوابش مصمم شود دوم آنچه بقلم آید
خالی از تعریض و خشونت باشد و مناط عذر اینکه از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب
لشخص معین نداشتم این عذر اگرچه نزد مخالفین هم بتر از گناه بود کما لا یخفی علی من طالع صدر الصوارم
ولیکن نظر به اهم ذاتی و آخر بینی اعداد وصول رسائل مر قصیده را تاکید بلیغ امر فرمود که اکنون جواب
بعنوانی مهذب باید نمود که از خشونت و شتم ظریفی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر
معرا و بحلیه رعایت آداب ظاهری محلی باشد هر چند از ره گذر تیز زبانی مولف زخم دایمی در جگر بود
چنانچه مشهور است **شعر** جراحات السنان لها التيام + ولا يلتام ما جرح
اللسان + مگر بهر حال عنان گیسه توسن خشم نمودم و این رای جهان آرای که موجب محبت و خلق
و رافع خصومت و شقاق است بطیب خاطر پسند کرده بدین مهم مشغول گشتم و حکایات و کلمات مرقومه
الصدر را از هر مقام محو نمودم تا آنکه بعنایت باری عز و جل بانجام رسید و بمنظر استحسان جلوه گر
گردید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضارا درین اثنا امراض صعب و ازحال جناب ممدوح
در گذشته او آمد و مزید اهتمام و استعجال طبع در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح راقم
الحروف ان استقرار یافت که هر گاه طبع چند صد جلد متعذر بسیار میخواهد مولف را بسی منتظر باید بود
بهتر آنکه تعطش و اشتیاق اعداد دین را زود رفع کنم و محنت انتظار را که شدید تر از موت است سبک نمایم
یعنی یک نسخه کتاب از کاتبان نویسانیده بر طبق هتیمیکه حضرت مرشد البریه صاحب مقامات حکیمه
مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بخطاب این بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را بکار نباید فرستاد بدفعات ارسال داشتم و طبع کتاب بجائی خود بود
د تا آنکه این خبر بمسامع مؤلف رسید بعضی از افادات خویش را در چند جزو صغیر متعلق به بحث
فرستاد هرگاه نظر بران افتاد معلوم شد که بخطاب جناب خاتم العارفین قاصم المخالفین سید المحققین
المتکلمین حجة الله علی العالمین شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی را
کار فرموده و لفظ ناصب و ما یماثله برای آنجناب که اشقیا نواصب خذلهم الله را از بدترین فرق می دانند
استعمال نموده و از مطالعه بعضی مسترشدین و دودمان شاه صاحب موصوف که از بریلی وارد شده
شریک استماع آن بودند بر آمد هر چند مرضی خدام خانصاحب عالیمقام و این اقل الانام هرگز نبود مگر شغف
شان باعث برین شد که از نوع تظلم یعنی و تعریض و ایهام در جواب مؤلف مقام بعضی از ان چیزها که محو
شده بسمت ذکر یابد شاید از خواب غفلت بیدار گردد و آینده به بیراهه روش نگردد فقیر و جناب ممدوح
در خصوص این اقتراح ملجا شدیم و بظاهر از روی مؤلف خجلتی بر داشتیم ولیکن حالیا عهد موثقی بمیم
که اگر جناب مؤلف ازین امور دست بردارد خدا شاهد حال است که غفی باید شهید اکه در جواب رسایل دیگر
که تهذیب و ترتیب بعضی از ان بجهت تنگ شدن موانع و سوانح باقی اگر فی المثل تا نفی آمد
عالم حسنه جمیع سلوک این راه باشند حاشا که این مضامین بخاطر فاتر خطور هم کند من بعد
حضرت مؤلف را بنا بر نقصان استمرار کتب کلامیه خویش و مزید عصبیت خیال این عنی در سر بود که
متکلمین اهل سنت بالخصوص مصنف صواقع و صاحب تحفه برد الله مضجعهم و شکر الله سعیهم اجمال در عبارات
می نمایند و تقریرات علمای شیعه را بالاستیعاب نقل نمی کنند و احتمالات را که قاطع استدلالات شیعه باشد
فرو میگذارند و با وصف التزام در هر مقام اصول خود را دخل می دهند ناچار در هر بحث طریق
تفصیل سلوک داشتیم و بعد از رد اصل رساله هیچ یکی را از حواشی منهیه که بعضی از ان مطبوع شده و بعضی
متروک کما ستعرف انشاء الله تعالی باقی نگذاشتیم و متعرض ملحقات هم تساهل نورزیدیم و باستیفاء
افادات علمای قوم نیز مهما امکن در هر باب کوشیدیم و بعد از ایراد تقریر قطع متین یا ابطالش سعی

[illegible] تعلق تقاریرشان خصوصاً اقوال مولف عالی شان با فحش وجوه متوجه
[illegible] مباحث را که اسفار فن کلام ازان خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول ابحاث
[illegible] کتاب [illegible] بدید دهشت شعر کین سخن را خود تو مبدا بوده ❋ گر فزون گردد تواش افزوده
والحمد لله که بعد از تداول کتاب و شهرتش نزد مخالفین که از چند سال با علان تمام اتفاق
افتاده انچه درباره جامعیت این اوراق پریشان زبانی اهل خصومت بگوش ثقات رسیده حضرت
مولف با بیان اغلاط بمکاتیب خویش مدح آن فرموده و وجوه ترجیح نقل نموده بنده نالایق کمترین
خلایق را مناسب نمی نماید که بذکر آن پردازم و نفس شوم را مسرور سازم بالجمله از انجا که هر کس از
موافق و مخالف بعد از مطالعه آن میگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانیده لهذا
این گلدسته را المنتهی الکلام مسمی گردانیدم و بحکم آنکه در هر ورقش بجهت اعتراض بر حدیث الحوض
تنبیهی نسبت بمخالفین مصداق آیت کریمه وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ واقع شده
به تنبیهات اهل الخوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض ملقب نمودم حالیا چند مقدمه قبل از شروع نوشته
می شود تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن این عجاله بکار آید نخستین آنکه تقریر الزامی و تحریر جدلی
درین اجزا بالخصوص مسلک ثانی بر اصول شیعه در باب قلب مطاعن بسوی مقتدایان دین و
پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین و صحابه کبار از مقبولین متشیعین زیاده
از شمار و تعداد اتفاق افتاده مانند عدم طیب ولادت و ناصبیت مبشرین و منذرین و اعمام طاهرین
سید النبیین و نسبت ضلال و تلبیس بحضرات معصومین و انتساب احداث بسلمان فارسی و ابوذر غفاری
و عمار یاسر و غیرهم من الاصحاب و الملازمین ناگزیر رو داده و بحکم الضرورات تبیح المحظورات این نوع
مطالب برای ثبوت بطلان مذهب مذهب شیعه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را دخل ندهند
که سیاه [illegible] بدلی [illegible] از بزرگان انحرافی دارد حاشا و کلا بلکه اگر اند که [illegible] روایات [illegible]
روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقیر کثیر التقصیر مقلد حضرت ائمه هدی گشته تفصیل اجمال آنکه ائمه [illegible]

بالخصوص

بالخصوص تالیفات شیخ صدوق ابن [illegible] بن حبان [illegible]
رضا نسبت بانبیاء اولو العزم علیهم السلام [illegible]
علیهم
حضرات اہل بیت طاہرین بحکم کتاب مبین [illegible]
گوش باید شد حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی والحسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم
المکتب وعلی بن عبد الله الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن صفوان بن
یحیی صاحب السابری قال سألنی ابو قرة صاحب الجاثلیق ان اوصله الی الرضا علیه السلام
فاستأذنته فی ذلک فقال ادخله علی فلما دخل علیه قبل بساطه وقال هکذا
علینا فی دیننا ان نفعل باشراف اهل زماننا ثم قال له اصلحک الله ما تقول فی
فرقة ادعت دعوی فشهدت لهم فرقة اخری معدلون قال علیه السلام الدعوی لهم
قال فادعت فرقة اخری دعوی فلم یجدوا شهودا من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانا
نحن ادعینا ان عیسی روح الله وکلمته فوافقنا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون
ان محمدا صلی الله علیه وآله نبی فلم نتابعهم علیه وما اجمعنا علیه خیر مما
افترقنا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انا
آمنا بروح الله وکلمته الذی کان یؤمن بمحمد صلی الله علیه وآله ویبشر به ویقر علی
نفسه انه عبد مربوب فان کان عیسی الذی هو عندک روح الله وکلمته
لیس هو الذی آمن بمحمد صلی الله علیه وآله وبشر به ولا هو الذی اقر لله عز وجل
بالعبودیة والربوبیة فنحن منه براء فاین اجتمعنا انتهی بلفظه محصل حدیث آنکه یکی از
علمای نصاری که یوحنا نام داشت بتوسل صفوان بخدمت امام رضا فایز شد پرسید که دو فرقه را باہم تنازع
واختلاف افتاده یکی ازین هر دو دعوی کردند ودیگران بر مدعاشان گواهی دادند فرمود که دعوی آنها
ثابت شد بستر عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواهی هم نرسید فرمود که دعوی آن فرقه ثابت

[illegible] اوست و اهل اسلام بران گواه شده اند
[illegible] گواهی نداده ایم حضرت جواب داد که با آن
مسلمانان [illegible] بشارت به قدوم مسعود او داد و بعد خود اقرار
میکرد پس اگر عیسی علیه السلام چنین میبایست از وی تبرا میکنیم اکنون انصاف کن که اهل اسلام به چه گواهی گواه
داده اند انتهی معلوم شد که در باره مرسلین علیهم السلام اینقسم اعتبارات را برای الزام اهل خلاف ذکر
کردن جرمی و اثمی ندارد و موجب سوء ظن در حق متکلم نمی شود و ازینجا قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت
به نبوت و رسالت آن برگزیدگان خدا عز اسمه که بجلائل نعوت خاتم فصص نبوت اعتقاد می کنند و ایمان به رسالت
اولو العزمی و آنکه دین او ناسخ جمیع ادیان است میداشتند و بعد از استماع مناقب اصفیاء امتش
حالی دل مسرور میشوند نه کسانیکه عرق حسدشان بحرکت در آید و از مناقب مرتضوی و اولاد طاهرش در جوش
آمده در ولایت و امامت ایشان شکوک و اوهام بلکه جحد و انکار و کذب را روبروی بیجا و آشکار مرتکب شدند
همچنین بما اهل بیت و اصحاب کل اعتقاد داریم که ظاهر شان به باطن یکی بود و خلفای راشدین
را بخشند نه کثیری نماند کی و قرآن مجید را که اشرف معجزات اشرف المرسلین است صلی الله علیه و علیهم اجمعین
محرف و مبدل و ناقص اعتقاد نمی کنند و حضرات امیر را به بعوضه و رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
آیات بینات به عنکبوت و ذباب و ظلمت و سواد تعبیر نموده اند و بوقوع غضب و هیجان معاذالله برمره
اهل بیت اطهار قائل نبوده اند و حضرت مرتضی را کاتم کتاب الله نمی دانستند و مانند چنین و خائنین
نفهمیده الی غیر ذلک من المثالب الواقعیة والمطاعن الحقیقیة التی تعترفها و تذکرها من تفسیر العیاشی و القمی
والکافی و بحار المجلسی و غیرها ان شاء الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این مقاله را باید که از امور مذکوره
دمع نشوند و مغلوب غیظ و غضب نگردیده با صول شعیره رجوع نمایند و فقیر را در ذکر امثال این روایات و
اعتقادات و احادیث مفتریات و آنچه بران مترتب باید معاذ دارند و بمضمون این ابیات متحقق و اذعان
قطعی بهم رسانند ابیات
نه در خلافت صدیق میزنم بخلاف + نه در عدالت فاروقیم مجادل

نطق

فائق * نه در سخاوت عثمان چو شیعه [illegible]
خواهم شکافته چو انار * دل نواصب ملاعین که [illegible]
مؤلف که چند ورق بیش نیست کما ینبغی بافته [illegible]
و حال آنکه جناب مؤلف چنانکه میدانی مرجع خلایق بلکه به حاکم کوفه بود و مشغل ایامون شوق علم کلام از حد فزون
داشت و علمای امامیه دستگیری و پیش دستی در افلاح نشأتین میدانستند و با عانتش از نزد کاهی ریحان و دل
لگا پوی نموده و بیک شمارش گاو زمین را از گاو زوری بگوساله فلک میرسانیدند استغفر الله بعضی از علمای
سفیه که دنیا طلبی را بمیراث یافته اند از تصحیح روایات بر وفق مرعوبش دریغ نمی فرمودند و جواب فقیر که
بالذات بر وی آن رساله هست چند و محتوی بر روایات غیر متناهی منطوی به تتبع کتب لا تعد و لا تحصی است که بی
اعانت دیگران استقرا کردم و تسوید و تهذیبش بعمل آوردم ولیکن از عنایات ایزدی امید موثق دارم
که بعبارت منقول عنها مطابق باشد از آغاز تا انجام و ان فقدت المطابقة احیانا فلا اقل من
الالتزام والله میسر لکل عسیر فانه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر سوم آنکه روایات از میان
کتب ایراد کردم که از مشاهیر و معتبرترین اسفار قوم است و از تالیفات کسانیست که بر زعم شان در
اصحاب ائمه با ولیائی کاملین معین میشوند و بعدیم النظیر ملقب میگردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند
که اخبار ما را جمع کنید و بعد فراغ از این مشاق و محن بر اتباع نسخ و مجموعات شان مره بعد اخری نص فرمودند
و بسیاری از آن اصول تالیف اقدم المحدثین کلینی و شیخ صدوق ابن بابویه قمی و ابن معلم یعنی شیخ مفید و سید
مرتضی علم الهدی و امام اعظم طوسی و غیرهم از امثال شان است که تشیع را در بازار زمانه روائی کامل داده اند
و ذکر اسامی شان بالاستیعاب موجب تطویل خواهد بود از تالیفات دیگران که خوشه چین خرمن فیض شان اند
در ینجا چه نام بردم آری چون مدار اصول و فروع متاخرین شیعه بتصانیف خاتم المحدثین و المتکلمین ملا باقر مجلسی است
در کتب مؤلفه او بحار الانوار مرجع فضلا و علمای شیعه است چنانچه از دیباچه آن بهم وضوح تمام دارد پس
چند روایات از کتب دیگر بیش از پیش دیا شد لیکن اکثر اوقات روایات مؤلفات او سیما اخبار کتاب

[illegible] مجاز را مطمح نظر انگاشتم تا فارسی
[illegible] مقبول عنها در هر مقام باعث آن بود که
[illegible] فروعا که بعد از استقرای کتب غیر متناهی بنظر آمد
عدد گشت تا از یک روم [illegible] مناسب نه شد و بعض جا بنام اصل کتاب اکتفا کردیم و بذکر هر عبارت و هر عیب کرده
اطناب کردیم هر کس که خواهد بر عدد عدد رجوع باخذ نماید و در بیان معانی روایات ایجاز بعنوانی مرعی شد
که اگر اصل کلام در دو ورق بود مضمونش با وصف سلاست عبارت در یک سطر فارسی گنجانیده ام الا النادر و شذ و ذا
چهارم آنکه چنانچه فقیر را در هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه دعوی نیست در انشاء عبارت فارسی هم و چگونه مدعی توانم
شد که نه گاهی تحصیل آن همت برگماشته و نه صحبت با اهل این فن داشته غلط گفتم در محاورات خویش هم معتمد
عادی می شوم و التفات لسانی بمعاصرین می داشتم تا بانشای فارسی بعنوانیکه مقبول طبایع شود چه رسد و از اینجا
انشاء عربی را قیاس کن القصه علمی که حاصل کرده ام همین قدر است که جز معاد و نام چیزی بدست ندارم و ما احسن ما قیل
فی امثالی شعر نه شگوفه نه برگی نه ثمر نه شاخ دارم * همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت ما را و التماس از سامعین و
ناظرین آنکه باصلاح و جبر الکسر که بتشیید در سطاو کلمات احقر الکائنات استعمال یافته باشد بکوشند و زلات و عثرات السن را
بذیل صفح بپوشند و لب بسرزنش و پرده دری نه خروشند ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و الیه انیب با اینهمه ساده دلیها که داشتی اگر بالفرض تحریر اقل
الخلیقه بمحاورات اهل لسان انطباق یابد فذاک من عجائب توفیقات الیه و دلائل تائیداته تا آن دعوی کمال
فنون حکمی از ریاضی و طبیعی و الهی و فنها و خصوصا انشای فارسی بجناب مؤلف می رسد که عمر عزیزش بصحبت استادان
این علم بسر برده و این هنر را از ماهران بالغ و شاعران بلیغ فرا گرفته و مدت العمر نسبت به بلند این وادی
نوردیده در محاورات نویسی از ایرانیان گوی سبق ربوده و همراه صدقای ایمانی و مجتهد الزمانی در تصحیح و
تکمیل رسائل خصوصا رساله اولی کما اشرنا الیه اهتمام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش اغلاط و خلاف
محاورات متطرق گردد چنانچه بواسطه بعضی از ثقات مسموع است از عجائب روزگار و غرائب لیل و نهار

خواهد بود

خواهد بود لیکن ذره بمقدار بایراد عبار [illegible]
خطاهای لفظی که خارج از داب محصلین [illegible]
حدیث و تحقیق اسامی محدثین بلاد شان [illegible] گرفته آری [illegible]
لفظ بنا بر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سیاق و سباق در چند مقام اتفاق
افتاده و تجشم آنکه محنت احقر العباد در گرد آوری کتب امامیه بحدی بود که بنهایت اعداد بدایت تعداد آن
تواند شد چه طائفه امامیه که خوف و تقیه از ذاتیات مذهب شان است و تا زمان ظهور صاحب الامر اعاشش
هم در هندوستان و هم در بلاد ایران بر تصریح جناب فاضل اخباری یعنی مولوی حسین علیخان در جواب الصباح
به ضرورت در دادن کتاب مسلک خویش که از مبادی شیوع این مذهب غالب اوقات در عناد تو مانده
خیلی می ترسند و بر کمال ضنت کار می بندند و بارها بنده هیچمدان بعد از استدعای ورثه چندی از فضلا
شیعه برای ترتیب کتابها و اهتمام فهرست آن رفته و مدتها از مهمات خود بلکه ضروریات سته شسته
و انتظار موعید موثوق و ایمان شد که از دادن کتب مطلوبه دریغ نخواهند کرد در تموزی که حرور [illegible]
دهان بخوشانیدی و سموم مغز استخوان بجوشانیدی مسافتهای دراز قطع کرده فلما قضی الامر دست احتیاج
از اهم نیکشون بلکه اوقات فقیر را بلطایف الحیل ضایع کرده ندانسته اند که من حید فهم الواجد
فانطبق علیهم قوله تعالی وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ اما مشقت دستیاب شدن
عبارات صحیح در کتب ضخیمه بشتر بار بس محنت آن از بهم مشکل و دشوار انصاف کن که خود مؤلف حاکم وقت جابجا
در نقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدرها حیرانی و تشویش خاطر دست و بغل است و بابی استدلالش
بسبب تطرق اغلاط عبارات در چه مرتبه بتزلزل و از عدم تیسیر کتب مطلوبه با اینهمه اختیارها که گویا ایران
زمین هم زیر نگین داشت تاسف و تلهف را در رسائل خویش غالبا های جگر خراش از کجا بکجا رسانده و از
فریاد یاربها و شور و غلغله و امصیبتا با وصف ظهور کتب اهل حق و عدم بخل شان درین باب و لب
دولت خود را میگر باید پس مشقت و تاسف این ضعیف بر حقیقت خود بلا ریب محمول خواهد بود نه

[illegible] اند جان من بر این تن لاغر و بر آستر
[illegible] امیدوارم که هر گاه مطالعه‌کنندگان از
[illegible] گردند بالضروره فقیر را بدین دعا یاد
[illegible] داری برآرند که اللهم إنه إلى رحمتك الواسعة فقير ومن
نقمتك الغاشية خائف وحصير وإلى سدتك العالية مستجير فلا تبدل
اسمه ولا تغير جسمه ونوّر عمله وزد علمه ولا تلقه في البلاء ولا تشمت به
الأعداء فإنا نجعلك في نحورهم ونعوذ بك من شرورهم واغفر ذنوبه واستر
عيوبه واجعل أولاده أبرارا وأسلافه أحرارا وابعثه يوم القيمة بيقينه وأعطه
الكتاب بيمينه ليحاسب حسابا يسيرا وينقلب إلى أهله مسرورا واجعل هذه
البضاعة المزجاة في غبار أخشر نورا وسعيه سحيس الليالي ممدوحا مشكورا
فلا يعيش ملوما ولا يموت مدحورا ولا تجعل بينه وبين قومه حجابا مستورا فلا
يقولون إن تتبعون إلا رجلا مسحورا ولا يردون أيديهم في أفواههم ولا يولون على
أدبارهم نفورا واهدهم إلى الحق وجنبهم عن الباطل إنك كنت حليما غفورا
واگر وقت بخواندن این دعا مساعد نشود یا ارباب کسل را کلفت دهد باری این بلفظ مختصر کرده
اللهم أحسن عاقبتي في الأمور كلها در نگذرند و اغماض نورزند که شبها با آتش فکرت دل خود را
سوخته‌ام تا این چراغ هدایت برافروخته‌ام خصوصاً آنکه در تمامی این کتاب هر جا که بنسیان و غفلت
افتاد نام کتاب را التزام کردم و در هر مسلک روایات مذهبیان قوم را توده توده ایراد نمودم تا هر که
بردش خیال نبندد و تعرض رساند تیشه بر پای خود زند و خنجر بگلوی خویش راند و از روایات
و اصول الزامیه در کتب امامیه بچشم خود دیدم و گران بقدر مصلحت مناسب فهمیدم و زنهار طریق تقلید
نورزیدم شعر کسی جامه خویش را آراستن * به از جامه عاریت خواستن * واگر ذکر بعضی از

احادیث

احادیث تحفهٔ اثنا عشریه و مانند آن ناگزیر [illegible]
با قبل از چیزی ازان افزودم و قیل و قال قدما و [illegible]
تا معلوم کنی که تقلید نیست آن روایت خصوصیتی [illegible]
خود نام است و وقت ضرورت بلجئه نام آنکس را که اصل روایت به تتبع او پیدا گشته بود صراحةً یا اشارةً
زبان تسلیم دادم تا از عهده بر آمده باشم و هرگاه مؤلف را خیال تفرد و نتایج افکار خویش در سر است
نقیض آن را جا بجا مذکور ساختم و در آخر مسلک اول جائیکه مؤلف دعوی تفرد را بشهادت خدای عز و جل
مفرد [illegible] فرموده فصلی مستقل در تصدیق و تکذیب بزرگانش نیز پرداختم و فقیر [illegible] تا باید ایزدی [illegible]
خویش به عنوان مطالب جدیده محض روایات امامیه آورده لیکن هرگز سر افتخار به دعوی [illegible] فرا [illegible]
تعلیقات مؤلف مهر بر زبان زده [illegible] شعر بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود [illegible]
اکنون سوای اینها [illegible] اگر اهل [illegible] معترف بودن [illegible] این کتاب [illegible]
مدلل [illegible] و وقت [illegible] بر زبان می آید و بعد از رجوع اعتقاد [illegible] اصل رساله مؤلف را آغاز
تا انجام [illegible] که اثباتش خارج از حیز امکانست در روایات متناقضه در اکثر ابواب از کتب شیعه ثابت
مجتمع شده که در تطبیق آن [illegible] قدما [illegible] با معاصرین [illegible] اند و تقلید محض [illegible]
و مطاعن انبیا و ائمه علیهم السلام بر رسول [illegible] مرتب گشته که تطهیر [illegible] آن [illegible] بعد از [illegible]
خلفای راشدین رضی الله عنهم سخت مشکل [illegible] است چنانچه بسیاری [illegible] شیعیان بلکه [illegible]
و گاه برادران مشغول شوند و بوالهوسی در رد این اوراق شعار خود سازند اول باید که تاویلات سخیفه [illegible]
مذهب شان در صدد آن شده اند و نمونهٔ آن جابجا درین کتاب رقم یافته پیش نظر دارند و این
نصب العین باشد که بشهادت قاضی نور الله شوشتری و مصنفات ملا باقر مجلسی مولفات [illegible]
از مطبوع و مکتوب طرق جدال و الزام را علمای شیعه مفتوح ساخته اند و مدتها درین فن مشق سخن نموده [illegible]
اهل سنت از گیر و دار ایجادات شان دست بسته شدند و حال آنکه معامله بعکس [illegible] لعنایات [illegible]

[illegible] تالیف یافت و تحقیقاً و الزاماً معنی الحق یعلو
[illegible] باشد که حال این زبان شل زبان سابق نیست که علمای
[illegible] ه و از معارضات بالقلب جان بسلامت برده ترا
امام حجت [illegible] مولف [illegible] می [illegible] ستند که آخر زوری علمای اهل حق بسبب اعانت
لم یزلی بدلائل الزامیه هم راه سخن بر امامیه مسدود خواهند کرد بالجمله با اینهمه امور و عدم عبور بر سر بیان
دقت و تحصیل معانی هر قید و دفع دخل مقدر که در مطاوی عبارات جابجا مرعی شده اگر متکلمین شیعه را
بالخصوص جناب مولف حوصله گفتگو دست بهم دهد و متیقن گردد که در حدیث الحوض و مانند آن سخن
شیعه بر کرسی خواهد نشست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جوابش از منع و معارضه و نقض اجمالی
و نقض تفصیلی بی غبار است فلا مضایقة و لا ملام عند العلماء الاعلام هشتم آنکه چون از معمولات این فن و دابه
آنست که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام بقلب تقریرات ایشان می پردازم لهذا العبد مسلک اول و مسلک ثانی را
برای قلب قرار دادم تا کلام از اصول شیعه بلا خلط واضح شود و عبارات و مضامین رساله مولف از
مبتدا تا منتهی مقلوب گردد و از انجا که درین مسلک امتیاز کلام مولف از کلام فقیر مشکل بود بنا بران بر عبارت
متن خطوط کشیدم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارات این رساله مولف بود و تعلق باصل این
غرض نداشت و تعبیرش بالاتعلق بالمرام می توان کرد در خاتمه آوردم پس کتاب بر یک خاتمه و دو مسلک
جوابی و انقلابی منقسم شد و از اینجاست که نامش بر زبان خان صاحب ممدوح ذو مسلکین جاری گردید

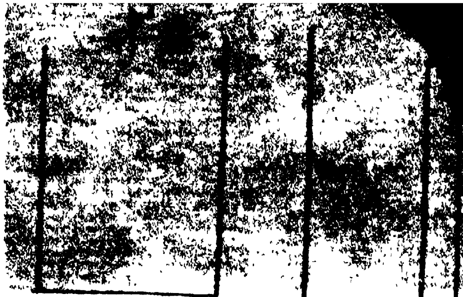
اکنون بحول و قوت الٰهی شروع در مدعا میرود و امیدوار از عجایب قدرت کردگار
آنست که از خطا و خطل و لغزش و زلل محفوظ مانم و
سخن را در مناظره به نهایت قصوی
رسانم
فقط

از تصنیف خدا آگاہ حافظ
رب العالمین سند المتکلمین مولانا حیدر علی فیض آبادی مسمی بہ

کتاب منتہی الکلام

بفرمایش برگزیدہ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ شفقتہ

در مطبع ناصری باہتمام ناصر علی طبع شد



بسم الله الرحمن الرحيم

امّا مسلکِ اوّل پس بعنوانِ مفصّل است

قَالَ الفَاضِلُ المُتَبَحِّرُ الحَکِیمُ هَدَاهُ اللهُ تَعَالَی اِلَی الصِّرَاطِ المُسْتَقِیْمِ

پیشتر از زبانِ ثقات اهل سنت هداهم الله و ایاهم چنان قرع صماخ فقیر کرده بود که اصح الکتب بعد کلام الله صحیح بخاری است و العجب کل العجب که این قول مقلدان حضرت امام اعظم کوفی است که در دیار هندوستان بجز این زمره سنیه که فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمیشوند و شافعیه هم بندرت و حال آنکه معظم اعمال طائفه حنفیه را بر خلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور توان گفت و حیرت است که چگونه بعضی ازین اعمال خواهند جست که اگر کتاب مسطور موسوم بصحیح اصح الکتب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرجه اش بی شبهه از زبان مخبر صادق است تا بر خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بر خلاف حکم الهی است و اگر معمول به مطابق حکم الهی است البته بیشتر احادیث صحیح مزبور از کسوت صحت عاری است و فعاً للصدق النقیضین مگر اینکه بنوعیکه صدور قبائح از ظلم و کذب و غیرها از جناب باری تعالی عن ذلک علواً کبیراً جایز میدانند صدور حکم بالنقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از اصدقای ایمانی از کتاب مستطاب بستان المحدثین تالیف افضل متکلمی الاشاعرة المتاخرین شاه عبد العزیز دهلوی حنفی این روایت کردند که جناب ممدوح کتاب موطای امام مالک را اصح الکتب میدانند حتی که اگر کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نمیگردد و همین مقوله هم باعث فراوان حیرت است که در میان کتب افاده فرمودند که

کدام

که نسخ موطا باعتبار مولفین ہجو میر [illegible]

است که مولفین صحاح سته باعث [illegible]

نظر ازین تهافت و تناقض میگویم که [illegible]

الخلو اجماعی اهل سنت و هر کدام [illegible]

المقدم جایز نیست و علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی است

انتهی بلفظه اقول واستعین بالرؤف الرحیم هر چند درین مقام خارهای خدشات بسیار بپای خاطر

این هیچکاره روزگار می خلد لیکن روما للاختصار بر چندی از آن اقتصار میکنم خدشه اول آنکه اگر مراد این است

که حنفیه صحیح محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله علیه را اصح الکتب بعد الفرقان میدانند و نیز آنکه [illegible] مسلمات

ایشان بر خلاف احادیث مرویه کتاب مذکور حکم میکنند لاجرم اعمال ایشان مخالف و مضاد حکم اقدس جناب نبوی

است یا اکثر احادیثش از حلیه وصف مسطور معطل و عاری [illegible] میشود و آنکه زمره مالکیه و شافعیه و حنفیین

حنبلیه از قائلین این قال و معتقدین این مقال نباشند یا بزعم حضرت مولف ثبوت الایمان برای فرق ثلثه که درین

بلاد کالمعدوم اند اگرچه مذهب ایشان در کتب معتمده اوله منضبط و مرقوم است ریبی و تردد باشد و هو کما تری فساده

و بطلانه مما لا یخفی زیرا که آن رئیس العلما انیس الفضلا در اثنای عبارت مرقوم الصدر افاده می نماید

که صحت مطلقه آن هر دو کتاب قطعا و اصحیت احدهما علی سبیل مانعه الخلو اجماعی اهل سنت است انتهی

و معدود و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیهی غیر محتاج به بیان است علاوه برین از عنوانش خود متبادر میشود

که دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمی شوند و شافعیه هم بندرت بار خدایا مگر اولیای فاضل تهمی در باره

تاویل حرف وا کنند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در مفتتح رساله ذکر شان بر زبان قلم افادت رقم

گذشته لیکن قطع نظر از آنکه محققین امامیه اجماع تمامی اهل حق بمعنی عوی نقل کرده اند تشبث بعبارات فاضل

جزری و حافظ ابن حجر عسقلانی در اوراق ملحقات و قس علی هذا تمسک بکلام دیگر بزرگان از اراکین اساطین [illegible]

شافعیه و غیرهم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را برنمی تابد و نزد احدی از عقلا بزیور تحسین و آفرین

[illegible] تمام محبت مزعومی برانها معقول
[illegible] حدیث صحیح بخاری بعمل نیاورده از تعیین و تنقیص
[illegible] الا باشند وما احسن ما قیل [illegible] مرت دراز باد که اینهم غنیمت است + و بر
[illegible] اکابر طائفه شیعه [illegible] وشیخ الطائفه وشیخ حلی وغیر اینها در تصانیف
خود شان مانند تبصرة العوام ونهج الحق ومنتهی المطلب وتذکرة الفقهاء ومسائل خلافیه وکتاب ایضاح مخالفة
اهل السنة للکتاب والسنة بطریق صحیح الیه تطفلا وقصدا ائمه اربعه را رحمة الله علیهم اجمعین قاطبة ودر مسائل فروعیه
بمخالفت احادیث مرویه صحیح بخاری ودیگر صحاح سته سرزنش میفرمایند وبزعم خود ملزم ومفحم می نمایند بلکه بعضی
از اکابر شیعه در بعضی از مقامات تعیین وتنقیص را فقط بذوات مقدسه امام مالک وامام شافعی وامام احمد بن حنبل
وامثالهم غیر امام ابوحنیفه مختص گردانیده اند کما قال قائلهم شعر اذا شئت ان ترضی
لنفسک مذهبا + ینجیک یوم البعث من لهب النار + فدع عنک قول الشافعی
ومالک + واحمد والمروی عن کعب الاحبار + ووال اناسا قولهم وحدیثهم + روی
جدنا عن جبرائیل عن الباری + واین اشعار در بحث امامت از تالیفات اروستانی بعین
الفاظ وترتیب منقول است کما لا یخفی خوشا بحال حضرات امامیه که مطاعن وتشنیعات ایشان از کجا تا بکجا میرسد کعب
احبار را که بجناب مرتضوی خلوص مودت وصدق عقیدت میداشت وعلم تائید اهل بیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
روبروی خلفای راشدین بروایت ایشان می افراخت ودر علمای متبحرین یهود که بشارت قدوم شریف نبوی میدادند
بی نظیر بود ودر زمره مومنین ومویدین ملت سید المرسلین معدود هم از دست نداده در پوستین وی افتاده اند
ازینجا حال تنقیص وتشنیع ایشان در باره سائر ائمه مذکورین قیاس باید کرد که لداد محض وعناد بحت
بوده باقر مجلسی در بحار الانوار بروایت حسن مجتبی از جناب امیر المومنین کرم الله وجهه آورده که من وکعب احبار
نزد عمر بن الخطاب در زمن خلافتش نشسته بودیم خلیفه مذکور از کعب احبار سوال کرد که اعلم امت بعد حضرت موسی علی نبینا وعلیه
السلام که بود کعب گفت که یوشع بن نون وصی موسی بن عمران بود وصی بعد هر نبی اعلم واهل امت میباشد عمر گفت که وصی پیغمبر ما ابوبکر است کعب گفت [illegible]

وصی باشد بلکه وصی پیغمبر آخر زمان علی ابن ابی طالب است و برین دعوی دلایل بر
نهج شین بیان کرد بجهت مخالفت تطویل ملخص قدر ضرورت در اینجا ایراد نمودم و بسیاری از رواة
تشیع و خلاص او دلیل است چنانچه بر ناظرین تالیفاتش مخفی نمی ماند و ملا صالح مازندرانی در شرح کافی
عاملی نوشته و بدرس علمای عراق و خراسان آن کتاب متداول گشته بمقام ابطال تابید شریعت
وما نقلوه عن موسى عليه السلام فرية اى كذب لانه قد نسب هذا القول الى ابن
الراوندى ليعارض به نبينا صلى الله عليه وسلم فى دعوى الرسالة ويؤيده انه كان
صحيحا لما اسلمت احبارهم مثل كعب الاحبار وعبد الله بن سلام ووهب بن منبه
وغيرهم من العلماء المتبحرين ولعارضوا به رسول الله صلى الله عليه وسلم وثانيا منع
كون التابيد بمعنى الدوام الخ بلفظه بار خدایا مگر در تنقیص شان کعب احبار ترویج روح مقدس حضرت
ابوذر غفاری که از شدت غیظ و غضب سر آن بیچاره که بجواب ال فی ملی النورین در مسئله زکوة کلمه حق بر زبان
آورده بود بعصای خویش شکست منظور باشد چنانچه بمطالعه تفسیر اهل بیت شاید عدل بر آن است که با وصف
این ضرب و شلاق بدشنامهای مستهجن و کلمات خشن برو هم بسبب کثیر او را ذلیل ساخت لیکن در آخر این
رساله بر اصول معتمده امامیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابوذر غفاری را مانند اقرار لسانی امامیه بهره
کامل از دین و ایمان حاصل نبود انیست حال شق اول بدیهی البطلان که تتمیما للمرام وتکمیلا للکلام تعرض به آن واقع
شده اگر مکنون ضمیر آنست که فرقه حنفیه نیز با وصف قول مسطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تخصیص شهرت
مذهب ایشان درین بلاد و مزید مخالفت ایشان بکتاب مستطاب بنسبت دیگر فرق هست پس با وجود عدم
مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن لفظی که مفید شرکت باشد در کلام کما اومانا الیه آنفا و قطع نظر
از آنکه دایره بحث را بر مخاصمین در انکار مخالفت احادیث وسیع تر میگردانند و ابحاث مناظره را به
تضعیف میرساند تبرعا میتوان گفت که مرحله اول هو از حلیه سوق با دله بریده عاقل خصم حضرت
این مطالب عظیمه را بدون اقامت ادله قاطعه و حجج ساطعه چگونه تلقی بقبول خواهد کرد الکمون

[illegible] ل حنفیه را اکثرهم الله البریة باکتساب مزبور بمراعات شیمه انصاف وتجنب
[illegible] سب البعین داشتن تاویلات فرقه اصولیه را اخبار و آثار مرویه از اهل بیت نبوی که در جل مقامات
[illegible] ی بلکه بتفضیح تخریب همه اکابر سیادت طاهره مرتضوی میکشد چنانچه ممنوج آن درین اوراق محکم
[illegible] بر زبان علم خواهد رفت بتفصیل تمام و در معرض بیان آرند مخالفت سائر فرق اهل حق را کان لم یکن
پندارند و بر تقدیر عدم استطاعت بر اشباع کلام در مخالفت حنفیه نظر بهمت بر مثل سایر شتی منون
از خرواری و اندکی از بسیاری محصور و مقصور دارند یا دست ازین مضامین ظاهر نفیانه که در حقیقت تشبیب
شاعرانه است در راستین کشند و آنهم از هیچ میسر را از مونت جوابش نجات بخشند علاوه این تقریر را با مخدش
وجوه در باره حضرات اصولیه بر زبان برادر بزرگ مؤلف منقلب میتوان کرد و ستعرفه فی المسلک الثانی
ان شاء الله تعالی خدشه دوم آنکه هر چند تفصیل ز اشکال مذکور نزد مؤلف رساله موجب تحیر
و حیرانی است لیکن بحول الله وقوته جوابش نزدیک این هیچمدان متصف بکمال آسانی بیانش آنکه جناب
مؤلف را درین مقام چند مغلطه سنگ راه تحقیق شده مغلطه اولی آنکه بلازمانش در بیان صحت حدیث صحیح بخاری
و وجوب عمل بر آن بتقلید حنفا نزد مه ملازمت فهمیده اند یعنی هر حدیث آن واجب العمل است من بعد بحجه
تحیر فرسا فته گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است یا اکثر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیح نیست
و همانا این تقریر از جهت غلبه وهم و تسلط سلطان قوه بر جوهر عقل است والا بودن هر حدیث صحیح واجب العمل
مخالف تصریح علمای اعلام است شیخ الاسلام ابوزکریای نووی در تقریب ایجنبه فرموده ما حاصلش آنست که هر
حدیث جایز العمل هم نیست چه جای آنکه واجب العمل باشد و دلایل این مسئله را از شروح آن مثل تهذیب
و غیره مفصل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین و الفقهاء المتبحرین کمال الدین بن الهمام باین
عبارت میرسد که ضرور نیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان واجب القبول باشد زیرا که در
جرح و تعدیل بعضی از رواة اختلاف است ممکن است که نزد امام ابوحنیفه راوی مجروح باشد و نزد شیخین
موثوق و همچنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتهی

انتهی بلکه از کتب ثقات بوضوح می انجامد [illegible]

بخاری ترجیح داده اند بلکه ملا علی چلپی شیعه در فتح [illegible] الدین [illegible]

شافعی طعن در بعض روایات بخاری نموده انتهی [illegible]

چه اینمرتبه عقلا و نقلا باین صورت مجتمع میتواند شد که [illegible]

باشد کما لا یخفی و متوهم نشود که صحت حدیث نزد بعضی و عدم صحت همان حدیث نزد بعض دیگر مخصوص

باحادیث اهل حق باشد زیرا که اکابر شیعه نیز باقرار فاضل جالسی سابق الاقدام بودند تا آنکه بگمان شیخ ایشان آن سنت

که جمیع اختلافاتی که در احکام قدمای امامیه وقوع یافته منشا آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار و تضعیف آن

بعضها است انتهی محصله پس مجرد وقوع اختلاف در قدما و متاخرین اهل سنت در امر مذکور البته بطریق اولی

اعتراضی نیست کما لا یخفی و نیز متوهم نگردد که شاید اختلاف قدمای شیعه مصداق آیه کریمه اِنَّ الَّذِيْنَ

فَرَّقُوْا دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيَعًا. در مسائل فقهیه بقدر اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از

شیخ در همین مقام نیز نقل میکند حتی انک لو تاملت اختلافهم فی هذه الاحکام وجدته

یزید علی اختلاف ابی حنیفة ومالک والشافعی کما لا یخفی علی من تتبع اساس الاصول

والفوائد المدنية مقام حیرتست که اجتهاد امام اعظم بسلسلهای دراز بر جمع و تلفیق صحیح بخاری

بلکه اجتهاد سایر مجتهدین متقدم باشد و در احکام فقهیه حکم رجوع باین کتاب کرده شود بار خدایا مگر گویند که

چون اکثر این احادیث بر زبان رواة دائر بود و انها این امانات را بحکم اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ

اِلٰى اَهْلِهَا از کسی خصوصا مجتهدین دریغ نمیکردند پس می بایست که آن را نصب العین [illegible] انه احادیکه

متاخرین بضعف بعضی از آن حکم کرده اند و جواب آن از کلام شیخ ابن همام بعد از اندک غور وضعها منکشف

می شود و مؤید آنست انچه شارح سفر السعادت فرموده که حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان متاخرین بر طبق

زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرائط صحت و قبول

در رواة که واسطه بوده اند در میان ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پس از آن بجهت [illegible]

[illegible] ضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی
[illegible] محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت
[illegible] آحاد بوده بعد از ان بوجود کثرت طرق
[illegible] بعد از ان [illegible] بشهرت رسیده باشد استیناسی
با ینمعنی توان یافت انتهی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه رفته علمای امامیه هم بتصدیق آن لب
بکشایند صاحب مفتاح السبل گوید که از توهمات واضحه بعض متاخرین آنست که صحاح احادیث منحصر در آنچه صحیحین بخاری
و مسلم مشتمل بر آنست دانسته پنداشته اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است و این حکم از ایشان
بغایت عجیب است چه فقهای اربعه که سالها قبل از جمع این دو کتاب بوده اند بر خود لازم نکرده بودند که استنباط
از همین احادیث کنند و چه میدانستند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح اصلا مذکور نیست کرده اند و بر متتبع کتب فقهیه
ایشان خصوصا کتاب محلی و باقی کتب استدلالیه اینمعنی کمال ظهور دارد و بالجمله ثابت است که صحیحین جامع جمیع
آنچه در صحاح دیگر مذکور است و سایر کتب ائمه حدیث از اخبار صحیحه بر ان مشتمل نیست و بخاری و مسلم هیچیک
این ادعا نکرده اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته انتهی قدر الضرورة من کلامه بالجمله متحیرم که بر خلاف
اصول مقرره حنفیان باب اعتراض من تلقاء النفس الاماره کشادن و حکم بفساد مذهب ایشان کردن با وصف
تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیحه را در جمع و تالیف ما محصور نباید فهمید چنانچه خواهی دانست اگرچه جیلانی
امامیه بجهت قصور باع و نقصان استقرار از تحصیل آن بی بهره ماند با دعوی انصاف و فضیلت و
ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب والامرات درین مقام افاده فرموده چنانکه بوی
الزام ندارد رد و تحقیق هم ندارد نمی که از مطالعه کتب معتبرات امامیه مثل قوانین و دیگر کتب اصول فقه هم واضح میشود
که هر حدیث صحیح جایز العمل هم نیست فضلا عن ان یکون واجب العمل بلکه از اصل و نقل افادات شریف مرتضی و ابن
براج و غیره کما لا یخفی علی من طالع کتاب المنتهی والشافی والاساس و امثالها

بو هم

بوضوح می انجامد که بسیاری از احادیث صحیحه را رد میباید کرد و تا که ضرر موجب علم نباشد هرگز
نباید نهاد من بعد شریف مرتضی دعوی اجماع بران نموده چنانچه فتاوای وی بران گواه است و از انجا
شاهق آن الطور هویدا شد که حضرت مولف برخلاف داب مناظره دلیلی که نه مقدماتش نزد خصم قابل تسلیم است
باصول مذهب استدلال مربوط و مستقیم بلکه بر خیالیه خودش تراشیده مصداق سرزنش آیت کریمه اتعبدون
ما تنحتون گردیده و درصدد الزام حنفیه درآمده اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات و اگر تهذیب شیخ
الطائفه ابو جعفر طوسی که باظهار امام اعظم شان بعینه شیخ حلی کما یدل علیه خاتمة کتابه الالفین
در دیباچه کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب امام اعظم طائفه متشیعین است حیث قال فی مدحه
وعلمائنا السابقون قد اوضحوا سبیل کل خیر و نهجوا طریق کل فائدة خصوصا
شیخنا الامام الاقدم و الامام الاعظم المستوجب للکرامة و المستحق لمراتب
الامامة ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی فانه لو اصل بنظره الثاقب الی اعظم
المطالب انتهت عبارته رجوع میکردند بعین الیقین میدیدند که امام اعظم طوسی بسیاری از صحاح
احادیث اهل بیت طاهرین را برای صیانت مذهب خودش متروک العمل قرار داده و داد تحریف در کلام و احادیث
حضرات ائمه علیهم السلام داده مجموع را متفرق و متفرق را جمع ساخته و نظام ترتیب را در افادات این بزرگان
در ابواب کور از نظر انداخته و سررشته انصاف را در فهم معانی آن از دست برتافته حتی که باظهار صاحب فوائد مدنیه
بنیاد جوابهای وی نزد جمهور متاخرین بر تاویلات بعیده افتاده کما ستعرف نموده چه انشار البعض
صاحب وافی و امثالش بجهت اضطراب قلب و درد جگر ضبط نه نموده در خصوص انتقام از امام [illegible]
وکشف تلبیسات امام اعظم خود بنهج مذکور سفر نموده و العبارة لصاحب الوافی بعد قدح الفقیه
والکافی و اما التهذیب فهو و ان کان جامعا للاحکام مورد الها قربها من التمام
الا انه کالفقیه فی الخلو عن الاصول مع اشتماله علی تاویلات بعیدة و توفیقات
غیر سدیدة و تفریق لما ینبغی ان یجمع و جمع لما ینبغی ان یفرق و وضع لکثیر من الاخبار

[illegible]سن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم برخورد فرمود که قیاس را بر نص مقدم میکنی و خلاف
[illegible] رسیده ابوحنیفه گفت حاشا و کلا من بعد بزانوی ادب نشست آنگاه محمد بن حسن فرمود که مرد ضعیف تر می باشد
یا زن گفت زن فرمود نصیب او از میراث چه قدر است گفت نصف مرد و اگر انچه بسمع شریف تو رسیده صحیح
می بود بخلاف آن حکم میکردم و حصه زن را دو چند می گفتم باز محمد پرسید که از صوم و صلوة در کدام یک
بندگی بیشتر است ابوحنیفه گفت نماز فاضل تر است و اگر مخالفت نص بالقیاس جایز می پنداشتم فتوی بقضای
نماز بر حائض میدادم نه بقضای روزه آنگاه سوال فرمود که بول نجس تر است یا منی جواب داد که بول اگر سخن حاسدان
واقعی می بود حکم غسل بخروج منی نمیکردم و عیاذا بالله که من خلاف احادیث جد تو هیچ بابی روا داشته باشم
پس محمد برخاست و ابوحنیفه را در کنار گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و گفت که حاسدان درباره تو چنین اخبار منتشر می
سازند و نیز در کتاب میزان شعرانی که برای تطبیق اقوال مجتهدین تالیف آمده شرح و بسط آن واقع شده چنانچه
ملخص روایت این مطبع بعبارت فارسی این است که در مسجد کوفه نزد امام ابوحنیفه حاضر بودم که ناگاه حضرت
امام جعفر صادق و سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه که در آن وقت از فقهای متبحرین بودند و هم
چنین فقهای دیگر همراه ایشان داخل شدند و چون روایات قیاس ابوحنیفه بنوع دیگر شنیده بودند و از استماع
آن خیلی تردد و تفکر داشتند خواستند که مشافهه آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس فیما بین این بزرگان
سلسله سخن جاری شد همه این متبحرین متفق الکلمه گفتند که بما رسیده که تو قیاس بسیار میکنی و در مقابله النصوص
هم [illegible] بحث به تو خوف میکنیم و اندیشه می نمائیم زیرا که اول کسیکه در مقابله نص قطعی قیاس کرد
شیطان رجیم بود پس ابوحنیفه بعد از استماع این کلمات از صبح جمعه تا زوال آفتاب مناظره کرد و تفصیل مذهب خود
بحضرت ایشان گذارش داد که در فتوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از آن چیز برابر احادیث جناب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شمارم باز بقضایا و احکام صحابه عمل می نمایم و اتفاق ایشان را بر اختلاف ترجیح
میدهم و درین وقت قیاس میکنم پس این بزرگان برخاستند و مراتب تعظیم او بزوائد الوصف بجا آوردند و بعد مدح او عذر
جسارت خواستند و گفتند که از زلات ما تجاوز کن فقال غفر الله لنا ولکم اجمعین فاینجا حقیقت این مناظره صحیح

شد

...د و تلمیعات و تدلیسات داده امامیه که این تعصب را از کجا بکجا رسانیده اند و از تعدد ...
ابو حنیفه و حسن اجتهاد بعضی و قبح بعض و مگر خبری نگرفت و از آنکس که مهور و تشنیعات ائمه ...
بر ندانسته عمومی انحراف نعمان بن ثابت از امام صادق دارند و گویند که امام او را دشمن می‌شمرد ...
از مسائل او را ملزم و مفحم نمود چنانچه سید المتالهین امامیه در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابو حنیفه
رحمه الله روایت نموده عیان گشت و الفاظها علی ما نقله ثقاتهم هذه انه قال جئت الی
حجام بمنی لیحلق راسی فقال لی ادن میامنک واستقبل القبلة وسمّ الله تعالی
فتعلمت منه ثلث خصال لم تکن عندی فقلت له مملوک انت ام حر فقال مملوک فقلت لمن
قال لجعفر بن محمد الصادق علیه السلام قلت اشاهد هو ام غائب قال شاهد فصرت
الی بابه واستاذنت علیه فحجبنی وجاء قوم من اهل الکوفة فاستاذنوا فاذن لهم فدخلت
معهم فلما صرت عنده قلت له یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ارسلت الی اهل
الکوفة فنهیتهم ان یشتموا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فانی ترکت
بها اکثر من عشرة الف یشتمونهم فقال علیه السلام لا یقبلون منی فقلت ومن لا
یقبل منک وانت ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام انت اول من
لا یقبل منی دخلت داری بغیر اذنی وجلست بغیر امری وتکلمت
بغیر رایی وقد بلغنی انک تقول بالقیاس قلت نعم به اقول قال ویحک یا نعمان
اول من قاس ابلیس حین امر بالسجود لآدم فابی وقال خلقتنی من نار وخلقته
من طین ایما اکبر یا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله تعالی فی القتل
شاهدین وفی الزنا اربعة اینقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر البول او المنی قلت البول
قال فلم امر الله تعالی فی البول بالوضوء وفی المنی بالغسل اینقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر
الصلوة او الصیام قلت الصلوة قال فلم وجب علی الحائض ان تقضی الصوم ولا تقضی

اينقاس لك هذا قلت لا قال فأيما اضعف المرأة ام الرجل قلت المرأة قال فلم جعل
في الميراث للرجل سهمين وللمرأة سهماً أينقاس لك هذا قلت لا قال فأيما اكبر
[illegible] السرقة قلت القطع قال فلم حكم الله تعالى فيمن سرق الدراهم القطع واذا قطع رجل
يد رجل فعليه ديتها خمسة الف درهم اينقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني انك
تفسر آية من كتاب الله عز وجل وهي لتسئلن يومئذ عن النعيم انه الطعام الطيب والماء
البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال لو دعاك رجل واطعمك طعاماً طيباً وسقاك
ماءً بارداً ثم امتن عليك ما كنت تنسبه اليه قلت الى البخل قال افيبخل الله
تعالى قلت فما هو قال حبنا اهل البيت هذا آخره سلمنا که این روایت صاحب حیوة الحیوان
طبق شهادت شهید ثالث متشیعین حیث قال بعدها فی الاحقاق قد روی الدمیری الشافعی
ذلك فی حیوة الحیوان ثم اجاب عن بعض اسولة الامام آورده ولیکن مقصود شما ازین
عبارت هم همت ظهور دارد انست که روایات شیعه و خرافات ایشان بی کم و کاست نقل کنند
و جوابش نویسد و عیان نماید که اراده الزام و افحام ابو حنیفه باین مناقشات که ادانی علما بر جهال آن قادر
اند از منصب امامت امام صادق علیه السلام وجودت تبحر ابو حنیفه بغایت بعید بوده پس نقل روایت
که در کتاب حیوة الحیوان باتفاق افتاده انما است الا علینا و ارتجال استدلال علمای امامیه و منهم المؤلف
فی الرسالة الثانیة باین روایت بر امور مزبوره متجلی و روشن میکرد که تلبیسی بیش نیست و مؤید آن است ملاحظه
کتب فضائل امام ابو حنیفه چه صراحةً از ان استفاده میشود که امامیه بمقتضای یحرفون الکلم عن مواضعه
درباره الزام و افحام ابو حنیفه و قصد تعجیز او انچه روایت می نمایند خلاف حق بوده چنانچه بعضی ثقات از
مسند امام بلخی آورده اند که ابو حنیفه روزی بخدمت امام جعفر علیه السلام فایز شد فرمود کدام سوره باشد
که آغازش تحمید و انجام آن دعا و سطش اخلاص است ابو حنیفه گفت سوره فاتحه باز پرسید که ان کلمه کدام
هست که اولش کفر و آخرش ایمان گفت لا اله الا الله پس فرمود که قتل بیگناه اکبر است یا ارتکاب زنا

جواب داد که قتل نفس فرمود پس چرا در قتل دو گواه کفایت میکند و در زنا حاجت [چهار]
گفت که در زنا مقصود ستر عیوب است و در قتل احیاء حقوق مردم علاوه برین زنا جرمی است [که]
آن را اختفا است و قتل که حق بنده است برخلاف آن همچنین مسائل دیگر را جواب گفت تا آنکه [حضرت] امام
جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابو حنیفه نمود مغلطهٔ ثالثه آنکه چون درین دیار از کتب معتبرهٔ حنفیه
هدایه خاتمة المرجحین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور ببرهان الدین الفرغانی و همچنین کتب دیگر که برنوالش
تالیف شده و اکثر ادلهٔ آن موسس بر معقولات است و بعضی از احادیث آن ضعاف بنظر حضرت مؤلف بلکه
بمطالعهٔ بعضی از اصدقای ایمانی او در آمده فهمیده اند که مبنای مذهب ابی حنیفه صرف مجرد رای و قیاس
است نه احادیث صحیحه خیر الناس علیه السلام و علاج این مغلطه آن بود که چندی شروح این کتاب سیما شرح مولانا
کمال الدین بن همام نوشته مشاهده میکردند و قس علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة بدر الدین
محمود عینی که داد تبحر و تایید مذهب حنفیه در آن داده و حال غزارت علوم و مهارت او در فن حدیث اظهر از آن است
که محتاج تقریر و تحریر باشد و ایضا شرح هدایه و تخریج احادیث آن فاضل بلمعی حافظ زیلعی تالیف فرموده
و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون بوضوح می انجامد که جمعی از متبحرین تخریج
احادیث کتاب مذکور کمر همت بمیان جان بسته اند حیث قال وخرّج احادیث الهدایة
فقط مع اسانيدها حافظ عصره ووحيد دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلاني
المحدث الحافظ المتوفى سنة اثنين وخمسين وثمان مائة في مؤلف متوسط الحجم سماه
بالدراية في منتخب احاديث الهداية وذكر فيه انه استوعب ما وجده فيه من
الاحاديث والآثار ونظر في اسانيده وكان شافعي المذهب منصفا قليل الاعتراض بين
دليل مذهبه ودليل مذهب الحنفية وذكر ما وقع فيه الخلاف بين الائمة
الكرام الاسلاف من غير اعتراض ولا تشنيع بل بطريق الانصاف وبوّبه ابوابا
وذكر في كل باب ما يناسبه من الآثار الى غير ذلك ولهذا هو مؤلف مقبول وعلق

مسعود بن محمد العمادی علیه حاشیة ذکر فیها جلّ الاحادیث التی اخذ
[بها] الاعظم الهمام الافخم ابو حنیفة النعمان العالم الربّانی فرغ من تالیفها [سنة]
[ست] وثمانین وتسعمائة ولقد اجاد فیها وافاد وسلک فیها طریق السداد من غیر تعنّت
وعناد وقال فیه ایضاً وخرّج احادیثه الشیخ محی الدین عبد القادر بن محمد بن ... القرشی
المصری المتوفی سنة سبع وثلاثین وسبعمائة فی مؤلف لطیف سمّاه التعریفات
لاحادیث الهدایة المبینات فاشتهر اسمه بالعنایة فی معرفة احادیث الهدایة انتهی
وقال فیه ایضاً وخرّج احادیثه محی الدین عبد القادر القرشی المتوفی سنة خمس وسبعین
وسبعمائة فی مؤلف ضخم الحجم سماه العنایة راقم الحروف اکثری ازین تخریجات نیز مطالعه در آورده و
معلوم کرده که تفقه ابو حنیفه بر احادیث معتبره مبتنی است و مسائل و فتاوای فقه او بی کدورت و غبار است و از
حواشی علمای امصار و فقهای هر دیار که بر هدایه تالیف کرده اند و تایید این مذهب را قصد نموده و تعداد آن از مات
در گذشته و تا الآن رسیده چه نام برده شود که این اوراق بی سر و پا گنجایش آن ندارد کاش حضرت مؤلف و
احباب او بشرح مواهب الرحمن و کتاب میزان و المنهج المبین فی بیان ادلة المجتهدین بنظر می انداختند و می
یافتند که عالم نحریر مولانا ابراهیم بن موسی بن ابی بکر طرابلسی راه تنقیح و تدقیق پیموده و مذهب ابی حنیفه را
بآیات قرآنی و احادیث صحیحه مدلل فرموده محشین شارحین بکثرت مثل فقیه عبد اللطیف بن جمال بن حمید
بتایید مسلک امام اعظم کوشش بلیغ بتقدیم رسانیده اند و فاضل شعرانی در میزان هر راه تطبیق مذاهب اربعه
رفته و اوهام جامدی را که ابو حنیفه در احکام فقهیه برای و قیاس عمل میکند و احادیث را تتبع نمی فرماید از
سر باطل کرده و کتاب منهج او در باره ترجیح ادلۀ حنفیه بعدوم النظیر واقع شده الی غیر ذلک من الکتب
التی صنفت فی هذا المقصد العظیم بالجمله بعد ازین کتب متداوله اگر خلجانی در قلب مؤلف باقی
میماند بتحریر اشکال مرقوم می پرداخت با وصف کمالات امام ابو حنیفه که از مجتهدین اصول بعمل
آمده و جمهور بر آن رسوخ دارند کما ستعرف ان شاء الله تعالی قبل از مطالعه کتب مشار الیها طعن بر حنفیه

حنفیه نمودن خارج از آنست که قانون انصاف است در همین مقام بعضی از عبارات در[...]
که مؤلف آن بعد تتبع و جمع کتب مجتهدین مذهب ابو حنیفه را مدلل ساخته و بکمال تقو[...]
تا کلیه و هم مذکور ست حاصل شود از انجمله است آنکه خود میفرماید قد تتبعت بحمد الله اقواله واقوال
اصحابه لما الفت كتاب ادلة المذاهب فلم اجد قولا من اقواله واقوال اتباعه الا و[...]
يستند الى آية او حديث او اثر او الى مفهوم ذلك او الى حديث ضعيف كثرت طرقه
او الى قياس صحيح على اصل صحيح فمن اراد الوقوف على ذلك فليطالع كتابي المذكور
و از انجمله است آنچه شعرانی از امام ابو جعفر شیرازی آورده و او بسند متصل تا امام ابو حنیفه رسانیده که او می گفت
كذب والله وافترى علينا من يقول عنا اننا نقدم القياس على النص وهل يحتاج بعد النص
الى قياس وكان رضي الله عنه يقول نحن لا نقيس الا عند الضرورة الشديدة وذلك
اننا ننظر اولا في دليل تلك المسألة من الكتاب والسنة او اقضية الصحابة فان لم نجد دليلا
قسنا حينئذ مسكوتا عنه على منطوق به بجامع اتحاد العلة بينهما وفي رواية اخرى عن
الامام اننا نأخذ اولا بالكتاب ثم بالسنة ثم باقضية الصحابة ونعمل بما يتفقون عليه فان
اختلفوا قسنا حكما على حكم بجامع العلة بين المسألتين حتى يتضح المعنى وفي رواية
اخرى انا نعمل اولا بكتاب الله ثم بسنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم باحاديث ابي
بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله عنهم وفي رواية اخرى انه كان يقول ما جاء عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم فعلى الرأس والعين بابي وامي وليس لنا مخالفته وما جاء عن الصحابة تخيرنا
وما جاء عن غيرهم فهم رجال ونحن رجال وكان ابو مطيع البلخي يقول قلت للامام ابي حنيفة
رضي الله تعالى عنه ارأيت لو رأيت رأيا ورأى ابو بكر رأيا اكنت تدع رأيك لرأيه
فقال نعم فقلت له ارأيت لو رأيت رأيا ورأى عمر رأيا اكنت تدع رأيك لرأيه فقال
نعم وكذلك كنت ادع رأيي لرأي عثمان وعلي وسائر الصحابة ما عدا ابو هريرة وانس

[...] و سمرة بن جندب انتهی و ازینجا روشن شد که مذهب ابو حنیفه در اتباع سنن
[صح]ابه و قیاسات ایشان زاید بر مذهب امام شافعی است زیرا که وی رحمه الله تقلید اصحاب را در مجتهدات
[...]انسته و گفته که هم رجال و نحن رجال بخلاف ابو حنیفه که تقلید صحابه در آنچه مذکور شد واجب میداند
[...] فی در باب صحابه گفته او در تابعین گوید پس اتباع قیاس در مذهب ابو حنیفه کمتر باشد و مؤید
این معنی است آنچه محقق دهلوی قدس سره در شرح سفر السعادت از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابو محمد بن حزم
گفته که اصحاب ابو حنیفه همه متفق اند که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدم تر و اولی تر است از قیاس
و اجتهاد و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بالقیاس نکند و عمل بحدیث باقسامه از دست ندهد و اما
شافعی قیاس را بر بعضی از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی است مذکور در علم اصول فقه آنجا
نظر باید کرد و از اقسام قیاس حنفیه بقیاس مؤثر عمل کنند و قیاس مناسب و قیاس شبه و قیاس طرد نزد
وی متروک و غیر معمول است و در چندین مواضع قیاس را عمل باحادیث ترک کرده و امام شافعی
عمل بقیاس کرده و اگر آنرا ذکر کنم کتاب بدرازی کشد و ابو حنیفه تقلید صحابی را در آنچه صحابی باجتهاد
خود گوید واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال که ما و ایشان در اجتهاد برابریم و همه مجتهدانیم مجتهد را
تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی بلی امام ابو حنیفه از رای بعضی از صحابه مثل ابو هریره و انس بن مالک که در باب
اجتهاد کمتر مطلع بودند و در استنباط احکام ملکه تامه نداشتند عدول میکند و از اتباع مذهب ایشان
در هر مقام سر باز میزند ولیکن این بزرگان را کذاب و مفتری بر جناب سید المرسلین نمیدانند معاذ الله که ایشان
را در روایت حدیث واضع و جاعل اعتقاد کرده باشد چنانچه اکابر طائفه امامیه اصل این قصه که مذکور شد
باین مطالب و مقاصد که مکنون خاطر ایشان است برگردانیده و داد کذب و افترا میدهند و آنچه از تطویل
لاطائل جمعی از متاخرین شیعه که بتاسی بزرگان خویش نموده اند باطل و بی اصل بر آمد و کتب قدیمه اصول
نیز بر آنچه یاد کردم دلیل واضح است و الحمد لله علی ذلک مگر نشنیده که صاحب کشف چه گفته لما اوهم ازدراء
بِبَعْضِ الصَّحَابَةِ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَطَعَنَ فِیهِمْ بِالْغَلَطِ وَعَدَمِ الْفَهْمِ كَمَا تَرىٰ اعْتَذَرَ عَنْهُ بِقَوْلِهِ

و انما

وانما نعني بما قلنا من قصور فقه الراوي قصوره عند المقابلة بفقه [illegible]
بما هو فقه لفظ النبي صلى الله عليه وسلم فلما ان نعني به الازدراء الاساءة [illegible]
الله عن ذلك فان محمدا حكى عن ابي حنيفة رحمه انه احتج في مواضع كثيرة [illegible]
بمذهب انس بن مالك مقلدا له فما ظنك في ابي هريرة مع انه اعلى درجة [illegible] من انس
لاشتراكهما في الصحبة واختصاص ابي هريرة بدعاء الرسول الله صلى الله عليه [illegible]
بسير بعد گرنام ابی هریره فرموده ولكنا لا نظن به وبجميع الصحابة الا الصدق [illegible]
كه ثبت عندنا في الاحكام ثلثة الاف من الاحاديث روى ابو هريرة منها الفا وخمسمائة [illegible]
البخاري روى عنه سبعمائة نفر من اولاد المهاجرين والانصار وقد روى جماعة [illegible]
عنه فلا وجه الى رد حديثه بالقياس انتهى بلفظه وكلام قاضی خان علی ما نقل فی الصوارم مرتاسید
فهم مذکور میکند پس فراوان حیرت است که خود مجتهد جی در رساله ضیغمیه که از نظر مجتهد متوفی گذشته بلکه حقیقة
از تصانیف اوست فرماید که مذهب ابو حنیفه را حنفیه نیک میدانند و شافعی را شافعیه و در شان
ابو هریره باو ندارند کاهم لا یعلمون عجب آنکه بواسطه شیخ مداینی از معارف نقل کنند که ابو هریره برادر خود
معاویه حضرت امیر را مبتدع قرار داد و جناب مرتضوی نام او اکذب الناس نهاد و فاروق اعظم
بجهت کذب و افترا دره با براو زده و ابو حنیفه از دایره عدالت بیرون کرده الی غیر ذلک من
الفضائح پس اگر مراد از ابن قتیبه عبد الله بن مسلم صاحب معارف دینوریست که او را از زمره اهل حق
شمرده اند فذاک افترا بلا امترا چه اینک معارف و نیز تفسیر حاضر است علینی و اثری از ین شالت در ترجمه
ابو هریره مروی نیست و بعد از استقرا عجبی تر این بر می آید که با طفال مزاح میکرد حال آنکه خوش طبعی
و مزاح را علمای امامیه در کتب دین ایمان خویش مثل شرح تجرید وغیره از فضایل بلکه افضلیت شمرده
در حق مرتضوی گفته اند که بحدی خوش طبع بود که او را بد عابه و مزاح نسبت میکردند و فاضل طبری در
کتاب کامل بهائی کثرت مزاح را در باره ختم المرسلین هم باثبات رسانیده و کثرت مزاح مرتضوی

در کتب ما نیز مروی است ولعب و بازی از ائمه اطهار اگرچه در طفولیت باشد نیز در کتب امامیه از
احادیث مشهوره وانهم بر جابجای خویش کما لا یخفی علی من طالع مبحث الامامة للاردستانی که علم عرفان این
بزرگان از طفلی تا شیخوخت بلکه از ولادت تا وفات بر منوال واحد میماند لا یزید علیه ولا ینتقص منه شیء و اگر
مراد از معارف کتاب ابراهیم بن قتیبه اصفهانی است که تشیع او از کتب رجال امامیه مثل منهج المقال کالنور علی
الطور هست فالوبال ایضا علیهم زیرا که مناصب صوارم بر تقدیریکه امامیه بدون روایات کتب معتبره اهل سنت
مثالب صحابه را ذکر نموده باشند دعای بد تقلید میکنند و جابجا می گوید که امامیه بر قبائح اعمال صحابه احتجاج
بر سفیان نمی کنند مگر با جماعیات فریقین و ازینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل مکیدات از تسمیه معارف
و انتساب این امور بجانب مذکور همین بود که سامعین و ناظرین درباره صحابه باشتباه افتند بلکه از ایشان بیزار
شوند و در مابین مقلدین فقهاء اربعه تخالف و تشاجر در باب اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم پدید آید
فَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ مِنْ هَمَزَاتِ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ وَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ
اما آنچه صاحب نزهه درباره ابوهریره و امثالش زبان درازی کرده و در فهم معانی احادیثیکه برای
تکذیب او آورده پیشتر ها خورده اگر ذکرش بحذافیره لعله النقض علی تعاریره بلبیان آن بدیع مثنوی هفتاد من
کاغذ شود * مگر بر حرفی از ان آگاه میکنم که روزی عبد الله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم امر بکشتن سگان فرمود مگر سگ شکاری و سگ گله گوسپند یا مواشی عموما کسی گفتش که ابوهریره
سگ زراعت را نیز در حدیث مستثنی کرده عبد الله جواب داد که او را زراعتی بوده صاحب نزهه نفهمید چه
که مقصدش آن نیست که ابوهریره برای زراعت خویش بر آنحضرت جملة افترا نموده و حال آنکه مقصودش این است که چون
او زراعتی داشته تحقیق این استثنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب را بر بعضی در تحقیق بعضی از
امور ترجیح داده اند مثل ترجیح حذیفه در اخبار فتن و احادیث شدائد و محن چه او در تفتیش آن از جناب
سرور انس و جان بشوق طبیعی زیاده تر از دیگران سرگرم بود پس اگر بعضی از فتنه ها نسبت بروایت دیگری
در حدیث حذیفه زاید باشد و کسی از محدثین گوید الیه شوقا الی البحث الفتن القبیحه بمعنی محمول خواهد بود

کما لا یخفی علی مهرة هذا الفن ؛ آنکه حذیفه از طرف خویش نام بعضی از فتنه اختراع

ابن سبا [illegible] نیز در کتب استدلالیه در فن فقه مثل هدایه و شروح آن جاییکه مباحث [illegible]

که متعلق بحکم قضاست میگویند که قول ابو یوسف را رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضا [illegible]

الی غیر ذلک الغرض از جمله محالاتست که تکفیر و تکذیب همه کرد اصحاب آن سرور صلی الله علیه وسلم بروایات

معتبره اهل سنت که دلالت قطعیه بر مدعای شیعه داشته باشد ثابت کنند بخلاف تکفیر [illegible]

ائمه هدی علیهم السلام مثل هشامین و شیطان الطاق که درین نوع یکی اعتراف بالنبی [illegible] از ائمه اعلام

امامیه نقل خواهیم کرد زیرا که بدلالت یقینیه روایات معتمده محققین شیعه بر جای خویش کما ستعرفه انشاء

الله تعالی ثابت است که اینها در مسایل توحید که اصل الاصول اسلام است انواع افترا بر ائمه هدی میکردند

و میگفتند که ما را حضرات معصومین تلقین کرده اند که جسم خدا را بقدر هفت شبر اعتقاد کنیم و اعلاش را

پر و سفل را خالی معتقد شویم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا

بالجمله اگر ملتب مولف بعد ازین تصریحات که درباره ابو حنیفه رح گذشت هم مختلج باشد و گمان کند که معظم فتاوی

ابو حنیفه بر خلاف نصوص صحیحه واقع است و او در مقابله نص قیاس میکند پس در مسلک ثانی بر السنه امامیه بلکه بر لسان

برادر بزرگ مولف این خلجان را باطل خواهیم کرد فانتظروا انی معکم من المنتظرین مغلطه

رابعه آنکه چون مولف در کتب بعضی از شافعیه یا متعصبین امامیه تصنیف نسبت ابو حنیفه و بعضی از مطاعن او دیده

بیقین دانسته که اینهمه واقعی و نفس الامریست مقلدین او هرگز بر رد آن بقدرتی ندارند و حال آنکه بعنایت الهی

زمره حنفیه تدارک واجبی بعمل آورده توهمات شافعیه و مطاعن امامیه از بیخ و بنیاد بر کنده اند فقط جمیع کتب و مطالع

آن در زوال این مرض دوای شافی و علاج وافی است هرگاه خود حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیه و اواسطها

علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی المشهدی در توضیح الانوار بالحجج الواردة لدفع شبه الاعور مداح

ابو حنیفه باشد و گوید الناس کلهم عیال ابی حنیفه رح یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست اویند و بسیاری از

اوصاف جلیله او علما و رواة بعضی از ثقات در سلک نظم کشیده که از آن جمله این شعر

لقد زان البلاد ومن علیها | امام المسلمین ابو حنیفة | بآیات واسناد وفقه
كآیات الزبور علی الصحیفة | اماما صار فی الاسلام نورا | امینا للرسول وللحنیفة
وما بالمشرقین له نظیر | ولا بالمغربین ولا بكوفة | ورفع یدین وقنوت نزد قبر او ترک

دید و محض برای حفظ ادب دست ازان بردارد و بر طبق نقل محقق دهلوی در کتاب مسطور در شان محمد بن
حسن شیبانی نوشته که اگر اہل کتاب از یہود و نصاریٰ تصانیف امام محمد ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد
شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی ازان شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر ازان است و امام احمد اکثر مسائل
دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در ان کتب نظر میکرد و ازان استفاده می نمود انتهی و محدث فیروزآبادی
در قاموس محیط ابو حنیفه را امام الفقهاء نویسد کما مر و مجلدی در مناقب او تصنیف نماید و مکتوبی در جواب
ابو بکر یمنی قسم کند و گوید که نسبت کتابی مشتمل بر رد امام ابو حنیفه و تکفیر او بمن افترا محض است آن کتاب مذکور را
بآتش بسوزید چنانچه شیخ عبد الوهاب شعرانی در فصل اول از کتاب الیواقیت والجواهر فرموده وكذلك
دسّوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروزآبادی صاحب القاموس كتابا فی الرد علی الامام
ابی حنیفة وتكفیره ودفعوه الی ابی بكر الخیاط الیمنی فارسل یلوم الشیخ مجد الدین علی ذلك
فكتب الیه الشیخ مجد الدین ان كان بلغك هذا الكتاب فاحرقه فانه افتراء علی من
الاعداء وانا من اعظم المعتقدین فی الامام ابی حنیفة وذكرت مناقبه فی مجلد انتهی
و حجة الاسلام ابو حامد غزالی رح در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلا شبهه از تصانیف او ست بخلاف
منخول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است و خود امام غزالی چنانچه بر اہل استقرا پوشیده نیست ازان
انکار نمیفرماید مدائح و مناقب او زاید الوصف ذکر کند و ہمین ابن حجر مکی با وصف شافعی بودنش کما فی رسالة علی القاری
بنابر تصریح اکابر در خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفة النعمان داد مدح و منقبتش داده محال است که چنین شخص حدیث
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را من تلقاء النفس رد فرماید و عمل بر خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف قدمای
اصولیین مثل صاحب کشف مکشوف میشود که خبر واحد علی الاطلاق نزد ابو حنیفه مقدم بر قیاس است و تفصیلی

کہ متاخرین

کہ متاخرین ذکر کردہ اند بغلط شہرت یافته هرگز اعتبار را نشاید فقد تر فی عبارته حیث قال بل المنقول من اصحابنا ان خبر الواحد مقدم علی القیاس ولم ینقل التفصیل الا تری انهم عملوا بخبر ابی هریرة فی الصائم اذا اکل او شرب ناسیا وان کان مخالفا للقیاس حتی قال ابو حنیفة لولا الروایة لقلت بالقیاس ونقل عن ابی یوسف فی بعض امالیه انه اخذ بحدیث المصراة واثبت الخیار للمشتری وقد ثبت عن ابی حنیفة انه قال ما جاء عن الله وعن رسوله فعلی الراس والعین ولم ینقل عن احد من السلف اشتراط الفقه فی الراوی فثبت ان هذا القول مستحدث واجاب عن حدیث المصراة والعریة واشباههما فقال انما ترک اصحابنا العمل بهما لمخالفتهما الکتاب والسنة المشهورة لا لفوات فقه الراوی فان حدیث المصراة مخالف لظاهر الکتاب والسنة کما بینا وحدیث العریة مخالف للسنة المشهورة وهی قوله صلی الله علیه وسلم والتمر بالتمر مثلا بمثل کیلا بکیل علی انا لا نسلم ان ابا هریرة لم یکن فقیها ولم یفقد شیئا من اسباب الاجتهاد وقد کان یفتی فی زمان الصحابة وما کان یفتی فی ذلک الزمان الا فقیه مجتهد وآنچه در کتب احادیث کلام ائمه در اوصاف جمیله امام اعظم بنظر احقر الناس درآمده اگر درین مقام تعداد آن توجه کنم کلام بتطویل انجامد اگر الله مهلت دهد و تقدیر مساعد گردد کتابی جداگانه درین باب تالیف کنم یا در ذیل بعضی از مباحثات غیر یقین شود موافق وصیت الد قاضی شوستری شعر خواهی که شود خصم تو عاجز ز سخن * می بند بکار قول پیران کهن * خصم از سخن تو چون نگردد ملزم * از سخنهای خودش ملزم کن * بدلایل الزامیه هم ثبت سازم که او باعتراف عمائد و اکابر محدثین شیعه مثل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسی در تذکره و غیر او و در غیر آن بزعم [illegible] فاضل اخباری در جواب ایضاح موافق در رساله حدیث ثقلین گفته اند از تلامذه ائمه اهل بیت بوده و اجازت اجتهاد از حضور فائض النور این بزرگان حاصل نموده و در صحبت این برگزیدگان بارگاه احدیت تفقه جا [illegible] با سعادت جاودانی یافته و در استنباط مسائل فرعیه از دلائل کتاب و سنت و آثار سلف صالحین نصیب

العین بسته و هرگز گمان نبرد که حضرت مؤلف دلیلیکه بر عدم تعارف و تلمذ ابوحنیفه در رساله مذکوره اقامت
کرده صلاحیت استعانت ندارد بلکه فی نفسه متناقض و متهافت و از آثار قیامت است اما امر اول پس از آنکه این
دلیل در مقامات دیگر هم منتشی میشود چه تلمذ و تعارف مانند دیگر عوارض البته مثل زمانه بر مذهب حکما متصف
بقدم و غیر مسبوق بالعدم نخواهد بود پس میتوان گفت که فلانی از مقبولین قمی و کاشانی در فلان وقت بشرف
حضور جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا بعضی از ائمه اطهار حاصل کرد و پرسیدند که چه نام داری و خود را از کدام
قبیله میشماری بار بسیاری از دلائل حقیت دین اسلام و ابطال رسوم جاهلیت و معبدهای اصنام در سلک
بیان کشیدند تا آنکه مخاطب متغشی و بیوار شد و فراخ حوصلگی او در کمال ضیق افتاد اینهمه دال بر آنست که تشخص
تعارفی هم نداشت تا تلمذ چه رسد علاوه دلالتش بر مطلوب مؤلف اولی از دلالتش بر نقیض آن نیست چه ابوحنیفه بر طبق
روایت جامع الاسرار بمجرد ملاقات آن جناب امام برای تحصیل خویش بیقرار شد و بناکام از رهبری شوق بخدمت امام
فایز گردید هرگاه عجز خویش و تبحر آن عالی مقام دریافته باشد شوق و التماس بزیرکی بهزار روا و هزار به بسیار
رسید ساعة فساعة زاید خواهد بود نه زائل فقد عرفت ان الفاضل الدهری اورد الروایة المذکورة
نقضا و ان الحدیث یفسر بعضه بعضا اما امر ثانی پس اندک تفصیل میخواهد و لکن علی معاذی فی جواب
الرسالة المزبورة لکن مجملش آنکه مؤلف در صدر بحث فرموده که در کتب احادیث امامیه اصلا تلمذ ابوحنیفه با ائمه منقول نشود
متکلمین ما این افسانه را بروایات سنیان فقط برای الزام و تبکیت شان آورده‌اند و این کلام دلالت بر اعتبار
این روایات میکند و الا خصم خواهد گفت که الزام و تبکیت ما از کتب غیر معتمده و این قسم روایات از عجایب خرافات
است چنانچه از صوارم حسام هم هویداست آنچه در خاتمه افاده نموده یعنی بعد از تتبع هم غالبا که حکایت تلمذ از کتب
معتبره اهل تسنن بر نیاید و فرض آن غیر واقعی باشد دلیل بر آنست که تلمذ اصلی ندارد و اعتبار را نشاید فقد صار قصنا
فقد ساقطا بلی از روایت سید المتالهین شیعه و افادات ملا باقر مجلسی رئیس المتعصبین در جلد اول بحار الانوار
که ابوحنیفه بخدمت امام صادق ع گذارش کرد که در کوفه قومی هست که گمان میکنند که تو امر کرده ایشان را که از
شیخین بیزار شوند فرمود حاشا و کلا معاذ الله باز گفت که آنها برائت شیخین را امر عظیم می پندارند و موجب ثواب

جزیل

جبریل می شمارند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کرد که مکتوبی نزد شان باید فرستاد و آنها را و ران
مکتوب از این اعتقاد نهی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت من نمیکنند انتهی موضع الحاجه امریکه برای استیصال اهل
الاصول متشیعین بکار آید در او هام عبا فیه اهل انصاف رسوخ تمام یافت و آن اینکه هرگاه امام صادق ع روبروی فقیه
اعلم که باعتراف مؤلف مرجع بنی آدم بود راه صدق نماید و در باره قیاس امثال سرزنش فرماید محال است که
نهی امام از برای اصحاب سر و انام خواص و عوام اهل کوفه را که بسیاری از اکابر امامیه مثل شوشتری در مجالس
بر تشیع آنها از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود بنالند شعر کز آب هم مضایقه کردند کوفیان ٭
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا ٭ مهمل بر خلاف نفس الامر باشد لا والله ثم لا والله **و بحمد الله** که برای
تلمذ ابو حنیفه بسیاری از شواهد در ذهن فقیر موجود است که هنوز بگفتگوی علمای معاصرین نیامده بر حرفی از آن کتاب
که مزید تعارف را مقتضی و نمادة و عرفا تلمذ را هم مقتضای صریح میکند اعلام مینمایم که ابو حنیفه ربیب
امام صادق بود و نسبت فرزندی با و داشت از رساله انوار بدریه کالنهار اذا تجلی روشن است که مصنف
آن مولانا محمد یوسف را وقت تالیف این مقام و ذکر مناقب ابو حنیفه تردد می بود که کدام یک از این هر دو
جناب ربیب دیگری و کدام یک تلمذ بود و جعفر بن محمد بن علی الرازی الهولرودی خازن مشهد مقدس
که خیلی از ارباب تحقیق و تنقید در امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و در تکلم گوی لمن الملک
الیوم می نوازد و بسیاری از کتب معتمده در علم کلام مثل تحقیق متین فی شرح نهج المسترشدین و جامع
الاصول فی شرح الفصول و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و اشیاع خویش در زمانه
یادگار گذاشته و و در رساله انوار بدریه بمقتضای کمال غلو در تشیع چه اعلام ربیبیت که بر بیان مفترع است
تلمذ ابو حنیفه و ربیب بودن او را از جمله اخبار مستفیضه مشهوره انگاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
در تردد مرقوم مستحق کمال تعجب و تشنیع بنداشته چنانچه عبارتش ملاحظه شود وَالْعَجَبُ اَنَّ اَعْوَادَ اَهْلِ
الضَّلَالَاتِ اُشْتُبِهَ عَلَيْهِمْ كَلَا يَشْتَبِهُ عَلَى الْاَعْمٰى وَهُوَ عَيْنُ الزَّوْجِ وَالْمَاْخُوْذُ مِنْهُ
مَعَ اشْتِهَارِ الصَّادِقِ بِهِمَا الخ بالجمله چون ابو حنیفه ربیب امام باشد عدم تعارف التبه از مستبعدات

خواهد بود چه جای آنکه بر اشتهار تلمذ او نیز از حضرت فدکور نص صریح واقع شود و از شهرت امام صادق
باین هر دو امر میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصهٔ تلمذ ابو حنیفه را ذکر نکنند و دیگر بزرگان را از
اساتذهٔ او بشمار آرند بر جای خویش است نه محل افتخار و احتجاج مخالف کینه کیش و از ینجا که صاحب کتاب
کاشف بترجمهٔ جناب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب و محامد شریف ذکر نموده و تعرضی باین تلمذ نفرموده
لیکن محشیان اشاراتی باین امور نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلمذ دلیل
بر عدم است هم مستلزم تسنن امام است چه اگر آنجناب شیعه بودی البته ابتداءً تعرض به تسنن ابو حنیفه نمودی
سیما و قتیکه ابو حنیفه استیصال مذهب امامیه درخواست کند کما عرفت آنفا چون در روایات اکابر امامیه
با وصف صرف همم ایشان در بحث و مائم وی غیر از انکار قیاس چیزی مروی نیست چنانچه بر ناظرین و متتبعین روایات
کلینی در کافی بطرق متنوعه و روایات صدوق در علل الشرائع از بدر خویش تکرار تمام و تطویل مالا کلام
و هم از محمد بن حسن قطان و نیز از حسین بن احمد و روایت شیخ در امالی از حسین بن عبد الله غضائری
از ابن شبرمه مرفوعاً و روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج محتجب و مخفی
نمی ماند پس مذهب جعفری جز عدم حجیت قیاس عین تسنن خواهد بود باقی ماند آنکه اگر متلمذ وی بود ترک قیاس
میکرد و از تشنیع امام نجات می یافت جوابش در مسلک آخر مفصلا سامعه خراش خواهد شد کما اشرت الیه
سابقاً با لجمله متشیعین زمان طاقتی ندارند که حرفی در بارهٔ ابو حنیفه بر زبان آرند و مقلدین امام مالک و
شافعی و احمد را چه مجال است که تضعیف مذهب اعظم پردازند و با مراعات ادب که شیوهٔ ائمهٔ ایشان بوده کما
مرت الیه الاشارة طعنی بر ابو حنیفه نمایند احمد بن حنبل که لظواهر حدیث میرود و در فن حدیث شریف
بایگاهی بس رفیع و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذهبش موافق تصریح محقق دهلوی مطابق فتاوای امام است
چنانچه کتب مذهب او نیز بران گواه است و غالباً از ین نگذرد است که در کتب فقهیه خلاف او بسیار کم تر دیده
می شود پس آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنفیه خالی از عزابت اعتساف نیست و نیز واضح تر گشت
که مدار مذهب امام اعظم بر کتاب و سنت مرویه نسالت مآب و مجتهدات اصحاب بلی معمول تلامذهٔ او

بنابر تسلیه سائلین که در زمان عباسیه بودند علوم عقلیه فلاسفه در آن وقت مترجم شده آن بود که مهما امکن نقل را
بر عقل منطبق سفیر موده اند و این مرتبه ایست که غیر ایشان را نصیب نگشته ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اگر حضرات امامیه یا کسیکه بعضی از وجوه خطای زعصبیت ایشان فی الجمله دارد
برین منصب عظیم حسد برده و بشعبده بازی و سحرکاری منقبت را بمنقصت مبدل گرداند بمقام استغراب و محل
استعجاب نباشد مغلطه خامسه آنکه مولف رساله مذهب محدثین و مجتهدین را هر دو یکی دانسته و خیال نکرده
که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از ان بر زبان قلم رفت هر دو مذهب را جدا جدا نوشته اند از تتبع کتب
و تصفح مقالات چنان بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند و این هر دو را بر دیگر
کتب مقدم داشته اند بر مسئله اتباع مجتهدین بضرب من التقلید جاری میشود و الا از ائمه اربعه چیزی درین باب
منقول نیست و چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است
پس اگر شخصی بعد تالیف این کتب بپایه اجتهاد میرسید و تمیز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار میشد و در باب جرح
و تعدیل بلا واسطه متوجه می گشت ضرور نبود که برقرار داد شیخین در باب اخذ روایت میرفت و مخالفت
ایشان را هیچگونه مباح نمیدانست آخر این بزرگان هم از جمله بشر بوده اند تا گو در تصحیح حدیث لغایت قصوی
کوشیده باشند سیما محمد بن اسمعیل بخاری که او درین امور گوی سبق از اقران و امثال ربوده لیکن با این همه پایه اجتهاد
مجتهدین باقی است مگر یاد نداری که درباره چندی از رواتش بعضی از علما و فقها بحث دارند و شارحین در
جواب آن وجوهی نقل میکنند که بعضی از ان خالی از غرابت نیست و از مطالعه صحاح سته دریافت میشود
که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود اجتهاد می نمودند و تایید مجتهدات خود را درین
کتب غالبا مد نظر داشته اند و بحمد الله که از غایت انصاف مولفین صحیحین بنص قطعی تصریح کردند که احادیث صحیحه را
در جمع و تلفیق با محصور نباید پنداشت بلکه احادیث صحیحه گر بسیار که قصد ایراد آن نکرده ایم و ازین مقام
خوش فهمی بعضی از کابر مولف بمرتبه عیان میرسد که این قسم مطالب را دلیل بعدم صحت صحیح بخاری و مسلم
گردانیده حیث قال نووی که از محدثان و ارباب صحاح اهل سنت و شارح صحیح مسلم در مقدمه شرح مسلم

می نویسد ان البخاری ومسلما لم یلتزما استیعاب الصحیح بل نقل عنهما تصریحهما
بانهما لم یستوعباه وانهما قصدا جمع جمل من الصحیح کما یقصد المصنف جمع جمل من
مسائله لا انه یحصر جمیع مسائله انتهی وازین عبارت تصریح بعدم صحت جمیع احادیث صحیح
بخاری و مسلم صریح است انتهی بلفظه بر فرض و تقدیر اگر ابو حنیفه و اصحابش بعد از جمع کتب ستّه و امثال آن هم میرسیدند
و اجتهاد میکردند زیاده برین نیست که اقلیه ایشان نسبت باحادیثی عمل بران کرده اند که همیشه آنکه در هر مقام
فتوی بر حدیث صحیح بخاری میدادند و از حدیث و در هیچ متعارض بخاری ترا بالی نمی کردند چه محتمل است که نظر با دلّه
و اصول محکمه در مقابله بعضی از حدیث مسلم نزد ایشان فوق می شد همچنین احادیث ابو داود و نسائی برین
هر دو تفوّق میداشت خود محدثین مثل محقق دهلوی تصریح باین امور میفرمایند که این تفاوت که در ترتیب مذکور
شد نظر بحیثیت اصل صحت و اعتبار اکثر و اغلب والا گاهی عارض میگردد مر مفوق و مرجوح را چیزی
که فایق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر پس اگر مثلا حدیثی باشد بطرقیکه بالغ بحد شهرت و تواتر باشند
و موافق بوند او را ائمه دیگر از ملتزمین و مشترطین صحت لا بد اقوی خواهد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری
واحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضوله النسبت بعالی خصوصا اگر از ان ترجمه باشد که آن را اصح الاسانید
گفته اند المختصر عند العقلا بمرتبه عیان رسید که دراندفاع اعضال مذکور از حنفیه چیزی که در مؤلف
می شد بر چندین مغلطه مبتنی بود حالیا که باوصف تقلید و کاسه لیسی حنفیه کما سیجیء انشاء الله تعالی بر علمای
اهل حق طعن میکنند و صل و رحمت میکو رسانه آن بفراغ خاطر نشسته بود بر کمند بیان فرماید که مجتهدین
امامیه با آنکه گویند که اصح الکتب کافی ابو جعفر کلینی است بعد از جمع آن بعرصه شهرت و کثرت آمدند باز
چرا با حادیث مرویه آن مخالفت می کنند بلکه اضعف کلینی را اقربا ضعیف و موضوع میدانند و خود تصریح
می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد مدح و منقبت بودند بغایت قلیل اند بدانکه مدح و منقبت شان یقینی
نیست بلکه ظنی علاوه بکمتر حدیثی است که فقط راوی آن این مردم باشند چنانچه بتفصیل این اجمال
از حاشیه مجتهد کربلائی که بر بعضی از کتب اصول نوشته دست بهم میدهد و این قدح روایات

اصولی از رسایل شیخ مفید و سید مرتضی و رد و شیخ صدوق بوده اند و بهم میرسد و الشار الیه
و درین عجاله نافعه سمت وضوح خواهد یافت که عمائد اصحاب ائمه چند کس اند که لولا هؤلاء لانقطعت
آثار النبوة واندرس العلم و شان آنها وارد است کما فی اساس الاصول و سلالة و خلاصه آنها که
افقه و اعلم باشند بلا ریب نزد امیر بدی ملعون سطر و ده بوده اند فما ظنک بغیرهم همه حیرتم که مؤلف رساله چگونه
نفسی این اشکال خواهد جست که خود گرد دندان نیست با این همه عیوب خانگی بی تحقیق و تنقیح زبان اعتراض بر حنفیه
کشادن خیلی نازیباست شعر گرت چشم خدا بینی ببخشند * نه بینی هیچ کس عاجزتر از خویش بس گذارش است که
خدام مؤلف بدعوای بیمعنی که حنفیه صدد ظلم و کذب از جناب رسالتمآب جابر سیده اند بصدد غفلت گشته اند بلکه بتصریح اهل
حق و بتنصیص فاضل جلپی صوارم که کلام خصم را ناتمام و بی دلیل نقل کردن دلیل خیانت ناقل میباشد براه
خیانت رفته اگر کسی را مطالعه تصنیفات امام فخر الدین رازی مثل نهایة العقول میسر نشود باید که بجواب صوارم کرفا
ملتانی تنبیه السفیه نامش گذاشته رجوع کند عبارتش بعد اسقاط و تبدیل الفاظ حسن قلمی میگردد که هزار جلد قرآن
مجید بید و خوانده باشند یُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و در تلاوت قرآن مجید صد بار این آیت
بر سامعه او مرور کرده باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ
وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و در ادعیه صحیفه کامله چند بار خوانده باشد که امام سجاد در ادعیه خود
میفرماید که الٰهی لو عذبتنی و عذبت اهل السموات و الارضین عذبتهم و انت غیر ظالم
لهم پس بعد از شهادت ثقلین بر صحت این عقیده دیگر زبان طعن و از کردن انکار صریح از ثقلین کردن است الحمد لله
که اینجا صاحب تحفه سست نین الباب یعنی اثبات انکار این فرقه از ثقلین بی اعتبار از زبانش ثابت شد و عقلی است که
نسبت حق سبحانه تعالی بمخلوقات خود نسبت خالقیت و مالکیت اوست و سبحانه مالکیت مطلقه است آنرا قیاس بر ملک
ناقص نوع انسان یا صناعت ناتمام اینها نباید کرد و مرتبه مخلوقات را نسبت باو تعالی مرتبه نوکران خدمتگاران
و مزدوران و مزارعان نباید فهمید که درین صورتها توجیه ملام میتواند شد و در صورت خالقیت و مالکیت مطلقه
هیچ جای گفت و شنید نیست مانند لسبکه عقول محجوب ایشان و خوگر این نسبتها شده اند علاقهای مذکوره را

در نظر دارند بشنیدن این عقیده صحیحه استعجاب و استغراب لاحق حال ایشان میگردد و یکادون یسطون
بالذین یتلون علیهم آیاتنا درینجا باید دانست که مؤلف بلکه اسلاف و نیز در نقل مذهب
اشاعره درین مسئله و مسائل آن شبه خیانات عظیم بکار برده اند و آن اینست که صدور این افعال را از جناب الهی یعنی
تعذیب مطیعین و ثواب دادن کفره و ملاحدین نزد اشاعره سزاوار جایز نوشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعره
صدور این افعال را از جناب الهی جایز ندارند آری مذهب ایشان اینست که صدور این افعال از جناب الهی
قبح عقلی ندارد یعنی عقل را چون بطور او واگذاریم و عقل نسبت خالقیت و مخلوقیت و مالکیت
مطلقه و مملوکیت تامه ملاحظه نماید حکم بتقبیح این افعال نمی کند لیکن افعال بنا بر وقوع وعده از جناب
الهی با ثابت مطیعین و تعذیب کفره و مشرکین محال و ممتنع بالغیر گشته قال الله تعالی انا لا نضیع
اجر من احسن عملا و قال ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی
الارض ام نجعل المتقین کالفجار و قال ان الله لا یغفر ان یشرک به و قال و تمت
کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین پس این افعال با وصف انتفاء قبح
عقلی جایز الصدور نیستند بنا بر وقوع وعده بخلاف آنها و بسا چیزها از افعال الهی فی نفسها ممکن اند لیکن
بسبب تعلق اراده بنقیض آنها یا اخبار بنقیض آنها محال و ممتنع گشته مثل ایمان ابی لهب و توبه ابلیس و نحو ذلک انتهی
اما جواب از دعوی جواز صدور کذب و ظلم جمیعاً بطور الزام پس دیگر باید شنید که ابوجعفر کلینی در کافی که
بر اصول امامیه اصح الکتب قبل بیاض عثمانی است کما ستعرف جوابه انشاء الله تعالی و محدثین ایشان
بقطعیت صدور احادیثش قائل اند و مذهب مؤلف بقرینه تعبیر از لفظ اصح الکتب درباره صحیح بخاری در رد و مقام بقطعیت
صدور غالباً همین است از امام صادق علیه السلام روایت میکند که محصلش باین عبارت میرسد که حضرت یونس سر خود را
بزمین باز گذاشته در باب مغفرت خود الحاح میکرد وحی الهی در رسید که سر خود بر دار که عذاب نخواهیم کرد عرض نمود
که من بوعده تو گوش نمی نهم اگر بعد ازین وعده هم عذاب کنی کیست که مانع و معارض تواند شد آخر من بنده توام
و تو پروردگار منی باز وحی آمد که من هرگاه وعده میکنم وفای آن بر ذمه من لازم میشود انتهی از اینجا عیان

گذشت که بروایت مقتدایان امامیه حضرات انبیاء علیهم السلام بر السنه معصومین صدور ظلم و کذب از ذات باریتعالی جایز می پنداشتند بلکه بعد ازین باتباع تمام خواهی دانست که انبیای اولعزم نیز از جمله نواصب و منکر امامت ائمه اهلبیت و دشمن ایشان بودند و از طیب ولادت بهره نداشتند پس لازم آن بود که اولیاء مؤلف قول شیخ سعدی رحمة الله علیه را شعر زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم * به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم * کار می بستند و زبان بمطاعن غیر واقعیه اشاعره هم نمی گشادند و بحمد الله که علمای امامیه در امثال این مقامات غیر از آنکه حسن بیان گیرند و عند التحقیق از مذهب خود دست شسته اند و از میدان مناظره راه فرار جویند جوابی نمی توانند داد چنانچه بر متصفح هفوات فاضل جالسی در حسام مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار بجناب مؤلف عالی مقدار بعد از ارخاء عنان میگویم که خدام حضرت ی رچند از اوراق که بجواب الصباح نگاشته اند و بجهت ضیق عطن از تتمیم آن دست بر داشته تا سیا بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باسانید صحیحه مفیده اذعان منقول است که دوازده صحیفه برای هر یکی از ائمه اثنا عشر جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و هر واحد بحسب احکام مندرجه صحیفه مخصوصه خویش در عهد امامت عمل مینماید و بعضی را تقیه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب می آید انتهی قدر الضرورة بلفظه پس معلوم شد که ائمه هدی با متثال احکام همان صحف مطهره که هر یکی از آن برای هر فردی از ین کرام بر ره مانند قرآن مبین بر جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمده و اوامر متناقضه و نواهی متخالفه دران مندرج بود مامور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف و احادیث منیف غرضی متعلق نبود و هر کس که بحار الانوار فاضل مجلسی و مانند آن را از کتب معتمده حضرات امامیه بچشم عبرت بین دیده باشد بعلم و یقین میداند که درباره امام باقر و صادق علیهما السلام امر باظهار ما هو الحق شرف نفاذ یافته چنانچه الفاظیکه در خاتم خامس برای جناب امام باقر مزین و مسجل بود دلالت برآن دارد و هی

هٰذِهِ صُحُفُكَ لِلنَّاسِ وَافْتِهِمْ وَانْشُرْ عُلُومَ اَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ اٰبَاۤءَكَ الصّٰلِحِيْنَ وَلَا تَخَافَنَّ اَحَدًا اِلَّا اللّٰهَ فَاِنَّهٗ لَا سَبِيْلَ لِاَحَدٍ عَلَيْكَ اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

ترتیب تمام و نقش ختام نه پذیرفته پس ترتیب الفاظش اینست حَدِّثِ النَّاسَ وَافْقَهْهُمْ وَلَا تَخَافَنَّ
أَحَدًا إِلَّا اللهَ وَانْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ فَإِنَّكَ فِي حِرْزٍ وَأَمَانٍ
انتهی از ین عبارت صاف پیدا و هویدا است که حضرت ملک علام این هر دو امام را از تقیه باز داشته بنظر رحمت خود
بالحفظ و صیانت شان از شر کفار و منافقین هم در وقت خلافت بنی امیه و هم اوان حکومت عباسیه برگماشته پس
بعضی از مدعیین علم و دانش تحریر آن ستم بر جان کاغذ و قلم نموده اند که فتاوای جعفریه نسبت بفتاوای سایر ائمه
هدی زیاده تر محمول بر تقیه است جهل بر آمد شاید که شعر العبد محمد شعر جعفری باش گر خدا خواهی و زدین
بر طریق گمراهی بو باضمیمه تو حیثها در خصوص نسبت مذهب تشیع بجناب امام صادق نه ائمه دیگر بگوش اعم نخورده
و از عجایب امور و غرایب دهور تاویل بعضی از شارحین در الفاظ بعضی از روایات این حدیث است که
در کتاب حجت از کافی در باب ما جاء دستون مرویست و آن اینست که أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَأَمَانٍ جمله حالیه واقع
شده فلا یدل علی المقصود زیرا که نزد این عزیزان بر بیع ابیت که نقلش از کتب معتمده شیعه کردم هرگز
این احتمال راه نمی تواند شد اطلاعی نداشته از وا نیمقدار هم ندانسته که الحدیث یفسر بعضه بعضا کما قال
المؤلف مرا و آنچه در کافی در باب مذکور بروایت معاذ بن کثیر در حق حضرت امام باقر مرویست وَقُلِ الْحَقَّ فِي الْأَمْنِ
وَالْخَوْفِ وَلَا تَخْشَيَنَّ إِلَّا اللهَ نص قطعی بر مدعا است و قاطع این احتمال بیجا علاوه بر اعتقاد این مردم لازم
می آید که ورای ائمه در حال این هم طریق تقیه می سپردند عیاذا بالله خلق خدا را از راه می بردند چنانچه از حاشیه
مجتهد کربلائی که قبل از ین در عبارات صدر اشاره بدان رفته می توان فهمید فَكَفَى بِهِ ضَلَالًا مُبِينًا وَ
عَذَابًا مُهِينًا چون بنص این حدیث ثبوت رسید که این هر دو امام باظهار حق مامور بودند اکنون مدعیان انصاف
را نمی بخشی بر خود گوارا کرده بغور معان ملاحظه فرمایند که احادیث این بزرگان را بر تقیه و خوف حمل کردن و
ایشان را از مداحان خلفای جور و مرائیان دین فروش خیال نمودن چنانچه از تهذیب و استبصار امام
اعظم طوسی هویدا می گردد چه مضر داشته باشد کاش بمقتضای عقل و اندیشه فقط احادیث این بزرگان
و حضرت شهید کربلا مصداق ما قیل شعر سر داد و نداد دست در دست یزید والله که بنای

لااله است حسین و در اصول عقاید دینیه و همچنین در مسایل فروعیه نصب العین سید اشتند و هرگز بتاویل
و تسویل و سخن سازی کاو نازی متوجه نمیشدند هرگاه عمو برخلاف احادیث صحیحه امامیه عمل کردن عین اعتراف
عمل برخلاف حکم الهی است لامحاله بسبب مخالفت ائمه طاهرین علی الاطلاق خصوصاً مامورین باظهار را مع
الحق اعمال خود را باطل خواهند دانست دفعا للصدق النقیضین و اگر کلام حضرت امام را براحتمال مخل حمل فرمایند
بنام خدا اینک گو و میدان در کتاب مختصر که استبصار نام دارد حسبة لله اندک ملاحظه کرده شود از جمله
احادیث مامورین باظهار حق حدیثی است عَنْ عمار بْنِ مُوسٰی عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَام
فِی الرَّجُلِ یَتَوَضَّأُ الْوُضُوْءَ کُلَّهُ اِلَّا رِجْلَیْهِ ثُمَّ یَخُوْضُ الْمَاءَ بِهِمَا خَوْضاً قَالَ اَجْزَأَهُ ذٰلِکَ
یعنی عمار مذکور از صادق علیه السلام سوال کرد که شخصی وضو کرده مگر هر دو پا را نه شسته باز بخیالش آمد
پس هر دو پا را در آب غوطه داد فرمود که کفایت میکند امام اعظم طوسی این روایت را بر تقیه حمل فرموده برخلاف آن
حکم نموده و از انجمله روایت ابو بصیر از امام عالیمقام است قَالَ اِنْ نَسِیْتَ فَغَسَلْتَ ذِرَاعَکَ
قَبْلَ وَجْهِکَ فَاَعِدْ غَسْلَ وَجْهِکَ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَیْکَ بَعْدَ الْوَجْهِ فَاِنْ بَدَأْتَ بِذِرَاعِکَ
الْاَیْسَرِ فَاَعِدْ عَلَی الْاَیْمَنِ ثُمَّ اغْسِلِ الْیَسَارَ وَاِنْ نَسِیْتَ مَسْحَ رَاْسِکَ حَتّٰی تَغْسِلَ رِجْلَیْکَ
فَامْسَحْ رَاْسَکَ ثُمَّ اغْسِلْ رِجْلَیْکَ یعنی صادق علیه السلام با ابو بصیر فرمود که اگر در وضو نسیاناً
دستهای خود را اول بشوی غسل وجه را اعاده کن باز دستها را بشوی و اگر یسار را بر یمین مقدم کنی در آن
نیز حکم اعاده است و اگر غسل رجلین را بر مسح سر مقدم داری همین حکم در آن نیز جاری است امام اعظم امامیه
درین مقام طرفه سحرکاری بکار برده که دفترهای طویله به بیان آن بعجز و قصور می گراید چنانچه بر ناظرین تهذیب
الاحکام محتجب نمی ماند و بحمد الله که مرض امام اعظم را بغیر از عذر تقیه چاره نمی توان کرد والعاقل یکفیه
الاشارة والغافل لا یجدیه الف العبارة و از انجمله روایت سماعة بن مهران عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَام
اَیْضاً قَالَ اِذَا تَوَضَّأْتَ فَامْسَحْ قَدَمَیْکَ ظَاهِرَهُمَا وَبَاطِنَهُمَا ثُمَّ قَالَ هٰکَذَا فَوَضَعَ
یَدَهُ عَلَی الْکَعْبِ وَضَرَبَ الْاُخْرٰی عَلٰی بَاطِنِ قَدَمَیْهِ ثُمَّ مَسَحَهُمَا اِلَی الْاَصَابِعِ یعنی امام صادق

سماعه بن مهران امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو پا را مسح کن چنانچه من میکنم و امام اعظم درین مقام بهمت
بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف را می کند و معیبتا هرگاه حال ماموربن باظهار حق چنین باشد که در تضلیل و
گمراه کردن شیعه اثنا عشریه هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و ظهر شریعت را ببطن قلب سازند و ارشاد نمایند که در
گروه شیعه اختلاف ما انداخته ایم وایشان هم ازین بزرگان بجا خویش موی باشد که هرکه باعث اختلاف شود و ضلال
و مضل است کماسیجی تفصیله انشاء الله تعالی از حال ماموربن بخلاف نفس الامر بزعم حضرات شیعین قیاس
نمایند که چه خواهد بود **وازانجمله** روایت حسین بن عبد الله است قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یمسح راسه من خلفه وعلیه عمامة باصبعه ایجزیه ذلک فقال نعم
یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر برسر متوضی عمامه باشد و بیک انگشت خود مسح سر از جانب قفا کند
او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در جواز وضو نقصانی نیست درین حدیث تا ویل امام اعظم آنکه محتمل
که ماسح دست خود را از قفا زیر عمامه ببرد و انجا بر مقدم راس مسح نماید چنانچه مذهب امامیه است و غالبا این تاویل
ما خوذ از افادات شیخ حلی است که از وی پرسیدند که بنی تو کجاست بحرکت عنیف دست خود را از پشت گردانیده
بر بینی نهاد و گفت که اینست تاویل دویم همان تقیه است که این کردبلا و عبار کذب با فرا انگیخته است **وازانجمله**
حدیث حسن بن ابی ساره است قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اصاب ثوبی شیء من
الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله قال لا باس ان الثوب لا یسکر وقال الشیخ بعد نقل هذه
الاخبار یحملها علی ضرب من التقیة لانها موافقة لمذاهب کثیر من العامة یعنی حسین
بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من بخمر آلوده شود بی شستن نماز در ان بگذارم فرمود هیچ باک نیست
زیرا که پارچه از شراب خمر مست نمی شود عجب تر آنکه شیخ المشایخ طایفه که وی را صدوق ملقب ساخته اند در فقیه
و دیگر کتب معتمده فتوی بر مضمون همین داده که نماز در جامه خمر آلوده رواست و احادیث این ماموربن باظهار حق را
که در باب نجاست خمر ورود یافته و نو بانیده قرآن مجید بران ناطقه معاذ الله بکذب و تقیه حمل میفرماید و میگویند که آن
موافق اهل سنت و امام اعظم احادیث مشعر طهارت را مطابق مسلک ایشان اعتقاد میکنند کما اشرت الیه

صدوق قائل است بجواز نماز با جامه خمر آلوده ۱۲

اِنّا فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هؤلاء الکبار انهم فی کل واد یهیمون وفی کل
تیه یتیهون وکل ذلک نشا من مخالفتهم لسید الخافقین وترکهم متابعة الثقلین

کاش حضرات شیعین این تهمتها را برواة منسوب میکردند و دامن های آن طیبین و طاهرین را از لوث این افترات
مبرا و منزه میدانستند حیف که برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر متصفح شروح کلینی و دیگر کتب معتمده دین
و مذهب ایشان مثل علل الشرائع مخفی نیست قیامت اینست که جمهور متاخرین برین قدر هم درباره تقیه قانع
نمی شوند بلکه امام اعظم خود را درباب حمل احادیث بر تقیه با اینهمه فراخ حوصلگی از مقصرین میشمارند چنانچه در فوائد محمد
امین استرابادی مضبوط و مرقوم است این چند حدیث که درباب طهارت بخاطر داشتم و در همین مقام ثبت
نمودم نسبت باحادیث امام صادق ع که امام اعظم طوسی و مقلدین او بر تقیه و افترا و تاویلات لا طائله حمل نموده اند
بی شائبه مبالغه قطره ایست از دریای ذخار و ذره از صحرای ناپیدا کنار است بجهت خوف اطالت برهمقدار اکتفا رفت
تا اولیای فاضل ممدوح بدعوی اجمال و اهمال در کلام بنده نه پردازند و لعبت مذکور معیوب نسازند لیکن احقر البریه را
یارای آن نیست که از اجمال عبارات آن مرجع اثنا عشریه گفتگو کنم و حرفی درباب قصور و عجز ملازمان از ایراد ادله
بر دعوی مخالفت حنفیه با کتاب صحیح بخاری رح زنم مگر رعایة للادب زبانی صاحب صوارم که ملازمان نیز او را مقتدای
طائفه خویش میدانند سطری چند در مذمت اجمال بطریق رجال الفعل سکنم بگوش حق نیوش مسموع شود میفرماید که یکی از
دافع و مایگان قلیل البضاعت در علم و کمال اینست که در کتب جدلیه چون بسر تحریر کلام خصم می آیند کلام مجمل
و اطراف و جوانب آن را مهمل ساخته در معرض توضیح و تبیین می آرند تا باین خیانت و اهمال باشد که مجال بعض مقال
ارباب کمال یابند و خود را در حساب و تعداد مردان این میدان آرند و در مواضع دیگر هم بمجال تهجین و تغلیط افاده
نموده چنانچه بر متذکر مخفی نیست **و ایضا** بسیاری از علمای کرام و فضلای اعلام امامیه مثل فاضل محقق آقا
احمد اردبیلی مجاور مرقد شریف مرتضوی که هرگز بر مسایل و استفتاهای مردم فتوی نمی نوشت تا آنکه از
ضریح مقدس علی کرم الله وجهه جوابی شنید والعهدة علی مؤلف منهج الرشاد لاهل التقلید والاجتهاد در تفسیر
آیات الاحکام و فاضل جابلسی در صوارم و غیر او در غیر آن تصحیح کرده اند و از اکابر خود نقل نموده که در احادیث

بحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه با انبیا و مرسلین هم تقیه را تجویز نموده است واللفظ للاردبیلی حیث
قال فی تفسیر الآیة الکریمة وإما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم
الظالمین قال فی ن قال الجبائی وفی هذه الآیة دلالة علی بطلان قول الامامیة فی جواز التقیة
علی الانبیاء والائمة وان النسیان لا یجوز علی الانبیاء وانت تعلم انه لا یدل علی عدم جواز
النسیان علی الانبیاء فانها مطلقة یجوز تقییدها بعدم الخوف والضرر وعدم المفسدة
مع انهم لا یجوزون التقیة علی الانبیاء ثم نقل من هذا الکتاب بعد عدة سطور
ان الامامیة انما یجوزون التقیة علی الامام بلفظه واین عدم جواز تقیه را برای جناب
سید المرسلین در کتب دیگر از اسفار معتمده با دلائل و براهین مزعومه خود ثابت کرده اند و بر متتبع خبیر مخفی نیست
که تاویل و تسویل تقیه چنان عام است که از اجرای آن در احادیث ائمه الانام علیه الصلوة والسلام با این همه
تصریحات که در دستی تمام رائج نموده باشند بلکه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب اسارای بدر و مناقب
شیخین که ابوبکر صدیق در رقت قلب مانند ابراهیم خلیل است و عمر فاروق در شدت مانند نوح کما ستجیء
ان شاء الله تعالی آخر بمقتضای مثل مشهور که تند کار آن خالی از سواد نیست بهزار جد و جهد بر تقیه می اندازند
ونیز حدیث آنجناب را که ابوبکر بمنزله گوش من است و عمر بمنزله چشم من و عثمان بجای دل من است که راوی آن حضرت
سلطان ابلاغ شیخ ابن بابویه قمی که بتصحیح برادر بزرگ مخاطب جواب الضیاح فرد کامل امامیه علی
الاطلاق است در کتاب عیون اخبار الرضا که باظهار مجلسی در بحار الانوار در شهرت و اعتبار کم از کتب اربعه نیست
آورده و در تصنیف و تالیف او همین است که به تقیه می پردازد و ضعف ضعیف محمول بر تقیه اظهار می
سازد و الا بینه و بین الله جمعیت میدانند بعد از تاویلات بعیده و کلمات رکیکه کشان کشان بطرف تقیه می
آرند و از تکذیب سلف صالحین خویش هرگز منفعل نشده خنجر ظلم بگلوی انصاف میزنند و این قدر ایشان هم
و سلسله بزرگان مذهبی آنکه اگر انبیا و مرسلین تقیه و کذب را شعار خود می ساختند بقول امامیه
کافی کلینی که از اکابر علمای شیعه کما یدل علیه ما نقل فی التوضیح الانور که را یارای اقامت شعار

دینی می بود و حسان اصول و فروع شریعت غرا مصداق اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ می نمود
سیما جناب سید النبیین که مبعوث باسود و احمر و تمامی جن و بشر بود چه اذیتها که از دست کفره فجره کشیده
و چه اتعاب و آلام که از دست آنها نچشیده بالخصوص وقت ظهور سطوت اسلام و کثرت کفار لئام که اقاصی و ادانی
قریش حلقهٔ اطاعت و فرمان برداری در گوش و غاشیهٔ امتثال و جان نثاری بر دوش انداختند و حضرت
حق تبارک و تعالی فرمود که یَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا و بحیثیت خویش در بارهٔ ادای شکر این نعمت عظمی
امر نمود که فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ اِنَّهٗ کَانَ تَوَّابًا و این عار تحمل ریحان رسول الثقلین اعنی امام
حسین تحمل حدیث مدح شیخین و ذی النورین را حاشا و روایت کردنش این قصه را گواه عادل و همچنین احادیث دیگر
که دفاتر طوال گنجایش آن ندارد و نزد هیچکس از عقلای جهان بنابر تقیه و افترا محمول نمیتواند شد مدعین
انصاف و مدعیان ولای اهل بیت بر اصل الاصول خویش بتکلف دور از کار تصنع بیشمار می برند و حقیقه پرده ناموس
عمائد و اکابر خود نزد اولی البصائر و الابصار می درند و ازینجا بدلیل قاطع روشن شد که آنچه حضرت
مؤلف در حاشیهٔ منهیه عوض ندامت و انفعال در از دستی و کوته اندیشی بینماید و از فارسی بعربی
انتقال نموده می فرماید لَا یَخْفٰی عَلٰی اَحَدٍ اَنَّهٗ لَا یَتَیَسَّرُ لِلْاَشَاعِرَةِ وَ اَضْرَابِهِمْ اِیْرَادُ الْمُعَارَضَةِ
بِالْمِثْلِ عَلَی الْاِمَامِیَّةِ لِاَنَّ اخْتِلَافَ الْاَحَادِیْثِ الْمَرْوِیَّةِ مِنْ طُرُقِ الْاِمَامِیَّةِ لِلتَّقِیَّةِ وَ
لَا سَبِیْلَ لَهُمْ اِلَیْهَا انتهی بلفظه یعنی اهل سنت مجال آن ندارند که بالزام شیعه روایات اینها در میان آرند
زیرا که این احادیث که مخالف شیعه و موافق سنیان در اصول با مرویست علتش خوف و تقیه است و اهل سنت
را این امر میسر نیست هرگز اثری از مطابقت نفس الامر ندارد چه بر اقاصی و ادانی جمعا و فرادی ظهور داد
که اکابر علمای امامیه غلط گفتیم بلکه شیخین مرا امامین این بزرگان در بسیاری از مقامات از عمل بر احادیث معتمدهٔ صحیحه
که بلا ریب و شک محمول بر اظهار امر حق بود دست بر داشته اند و مصداق فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ
گردیده اگر اهل حق آن احادیث را که در دفاتر معتبرات ایشان موجود است در مقام معارضه
بالمثل وارد کنند فضای تاویل و تسویل با وجود وسعتش حقیقةً تنگ و برای نهاد عند العقلاء هویدا

صد گونه عار و ننگ خواهد بود چه جای آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل
حق را موسس و موکد و بنیاد اهل خلاف را مخرب است هم سراسر موجود باشد وما ذکرته وان کان قطرة من
امواج البحار و ورقة من اوراق الاشجار هدایة للمتقین الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم وانهم الیه راجعون **علاوه** سلمنا که نزد ارباب سنت و جماعت حمل احادیث نبوی بر نسخ
چنانچه مقتضای دلائل عقلیه و نقلیه است وقد عرفت نموذجه مجملا مستنکف و نکیر ولیکن ابداء احتمال النسخ
وما یماثله برای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و تحصیل توفیق بروی ایشان مسلوک و مفتوح حتی که در باب ائمه نیز
انجا اهل حق درین باب منصوص نیست اگر شکی و ریبی داری به بحار مجلسی رجوع کن در حدیثی طویل که از کلینی بروایت
علی عن ابیه عن ابی نجران عن ابن حمید عن ابن حازم مروی است خواهی یافت که او بجناب امام
صادق علیه السلام عرض کرده اخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدقوا
علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل
کان یاتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیسأله عن المسألة فیجیبه فیها
بالجواب ثم یجیبه بعد ذلک بما ینسخ ذلک الجواب فنسخت الاحادیث بعضها
بعضا الی غیر ذلک من الروایات یعنی ابن حازم میگوید که از امام صادق پرسیدم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم که افترا بر جناب سید انبیا نموده اند یا براه صدق رفته اند امام فرمود هرگز افترا نکرده اند بلکه براستی
متصف بوده اند گفتم پس وجه اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
می آمد و حکمی میپرسید و جوابی می شنید بار دیگر آن حکم منسوخ می شد پس اختلاف پدید آمد **خدشه سوم**
انکار از روایت صدیق بابانی مخاطب علامه زمانی که صاحب بستان المحدثین موطا را اصح الکتب میداند بحدیکه اگر
کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نمی گردد حضرت مولف در ورطه وهم افتاده که این مرتبه برای صحیح
بخاری حاصل نیست فانهم مثل دیگر اوهام است که ذکرش عنقریب خواهد آمد زیرا که ثبوت این مسئله
بعینها در کلام بسیاری از محدثین برای صحیح بخاری نیز ثابت است بلکه در باب موطا آنچه در بستان

المحدثین از حافظ ابوزرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری روایت
کرده اند و فرق دیگر بنا بر مذهب اکثری از محققین چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
قسم در غیر صحیحین احتیاطاً استحباب رجعت است و درباره صحیحین رجعت مستحب نیست زیرا که احتمال حنث
در نهایت ضعف است خوفاً عن الاطناب و حذراً عن الاسهاب عبارت بعضی را اکتفا میکنم قَالَ
بَعْضُ الْحُفَّاظِ اَجْمَعَ اَهْلُ الْعِلْمِ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَغَيْرِهِمْ اَنَّ رَجُلًا لَوْ حَلَفَ بِالطَّلَاقِ اَنَّ جَمِيعَ
مَا فِيْ كِتَابِ الْبُخَارِيِّ مِمَّا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ صَحَّ عَنْهُ وَرَسُوْلُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَهُ لَا شَكَّ فِيْهِ اَنَّهُ لَا يَحْنَثُ وَالْمَرْاَةُ بِحَالِهَا فِيْ
حِبَالَتِهِ واگر علامه دهلوی السدم قدره این مسئله را درباب صحیح بخاری نقل نفرموده نفی این مرتبه از صحیح
لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم الذکر لیس دلیل العدم **خدشه چهارم** آنکه چون قوت
حافظه از مؤلف رساله را سلب است و با اینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او مسلوک غلبه
وهم و استیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از ابن حاجب زبان ساکن قصبه مهان بمصداق
وعید قرآنی وَيَخْلُدْ فِيْهِ مُهَانًا کما ستعرفه ان شاء الله تعالی سر زده بیانش آنکه عدم حنث قسم بر صحت
مجموع کتاب موطا از بستان المحدثین از حافظ ابوزرعه رازی منقول است حیث قال ابوزرعه رازی که رئیس محدثان
است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه و شک صحیح است حانث
نشود و این نوع اعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظه و در کلام حافظ مذکور چون کتاب موطا بنسخه یحیی
مصمودی مقید نیست لهذا قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی بوده و وهم و اشتباه مصمودی با صحت اصل
کتاب منافی غایت ما فی الباب آنکه نسخه یحیی مصمودی مشتمل بر چند از اوهام است و این امر آخر است صحت کتاب
موطا را قادح نمی تواند شد و ازینجا کالقمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر هویدا گشت که علامه دهلوی محض ناقل
این قول است اعتقاد او از این عبارت با صحت موطا لعتوانیکه اصح بودن صحیح بخاری معارض شود
چنانچه از الفاظ مؤلف واضح است لازم نمی آید بلی شهرت نسخه یحیی مصمودی و متداول بودنش

عند الاطلاق الموطا در ضمن بعضی از قیود کما لایخفی علی من طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
میرسد و اشهر بودن یک کتاب چیزی دیگر است و اصح بودنش چیزی دیگر مع ذلک اعتقاد علامه باصحیت
موطا مانند اعتقاد حافظ ابوزرعه متفرع بر آنست که او بمطالعه صحیح بخاری مشرف شده باشد و این در حیز
منع است لیکن غایة الامر از جناب مؤلف اگرچه بنظر بکتب رجال مستغرب است آنکه حافظ مسطور بنقل بعضی از اکابر
بخدمت امام رضا در نیشاپور مشرف شده و از افادات آنجناب مانند دیگر محدثین و مشایخ مستفید گشته و بتصریح
صاحب تذکرة الائمه بخاری هم معاصر آن امام بود و در آوان امانتش احادیث کتاب صحیح خود را
جمع میکرد پس اگرچه فیما بین ایشان کما بین المشرقین بوده باشد ولیکن این هر دو بزرگ معاصر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمن احد خوشه ها برداشته و بعد تسلیم این امور هم نقصد مدعا بدست مؤلف نمی آید زیرا که
بخاری در مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته کما ستعرف انشاء الله تعالی از کجا که حافظ
ابوزرعه تا اینمدت دراز از گزند موت محفوظ باشد و لو سلمنا فلا نسلم که صحیح مزبور بمطالعه او در آمده باشد
چه آخر برای شهرت و تداول کتاب هم امتداد زمانه در کار است و نفس معاصرت هم کی مستلزم مطلوب است و بعد
تنزل و تسلیم جمیع انیقدمات محتمل است که مراد حافظ ابوزرعه رازی ترجیح کتاب موطا بر کتب فقه باشد و قرینه بر
اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین و متبحرین والد علامه دهلوی که شارح موطا است که در مصفا صراحة فرموده که یقین معلوم
شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بالجمله کلام علامه دهلوی هم در بستان و هم در دیگر
تصانیف او دلیل صریح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی اصح الکتب بعد کتاب الباری
مسلم و بخاری است ولیکن در نفس صحیت و انتخاب و اختیار احادیث که با علای درجه صحت رسیده بخاری را بر مسلم فوقیت
هست چنانچه الفاظ او در کتاب بستان در ترجمه ابو عبد الله بخاری امام المحدثین کما یظهر من شرح الکرمانی
اشعار بران دارد و آن اینست که از جمله شش لک حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار
صحیح بود بر همان اکتفا نمود و بعضی از احادیث صحیحه که هم باین درجه رسیده اند ترک هم کرده بخوف تطویل یا

بوجهی دیگر و برای نوشتن هر حدیث غسلی بجا می آورد و دو رکعت می گذارد و در عرصهٔ شانزده سال از انتخاب
این احادیث فارغ گردیده و چون خواست که این احادیث را بر صفا بین آن تطبیق دهد آنرا در عرف محدثین
ترجمه گویند در مدینهٔ منوره فیما بین قبر مبارک و منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله العلی الاکبر این مهم را سر انجام داد
و در وقت نوشتن هر ترجمه شفعی ادا می نمود بالجمله بحسن نیت او این جامع را آن حد مقبول افتاد که در حیات
او این کتاب را بلا واسطه از وی نود هزار کس شنیده‌اند که آخر همه فربری است و بالفعل بجهت علو اسناد روایت
او شایع گشته انتهی و در بعضی از رسائل صغیره با وصف ضیق عبارت نیز اشعار بترجیح صحیحین بر رجحان
بخاری بر مسلم نموده چنانچه بر متبصرین پوشیده نیست و گمان میبرم که الحال در تحفهٔ اثنا عشریه گفته که نزد اهل
سنت صحیح مسلم اصح الکتب است و بروایت سلمة بن الاکوع وغیره در آن مرویست که خود پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بعد از رخصت سه روز متعه را حرام فرموده انتهی محصوله دلیل بر آنست که بر خلاف جمهور اهل حدیث
رفته و مذهب بعضی از مغاربه علی الظاهر اختیار کرده زیرا که در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون از
امام نووی و در جواهر الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است که محدثین در باب هر دو کتاب صحیح میگویند
هما اصح الکتب پس هرگاه هر دو اصح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل این معنی تواند بود که
صحیح بخاری اصح نیست چنانچه اهل جائس و نصیرآباد بآن آویخته‌اند و گفته‌اند که محدثین اهل سنت بر چهار
کتاب را اصح الکتب گفته‌اند و مع هذا میگویند که کافی کلینی صحیح ترین کتب است چنانچه تفصیلش در صواعق و صوارم
منطبعه این معنی در آئینه حق‌نما دیده باشی فالجواب عن جانبهم جوابنا بالطریق الاولی و قول بعضی از مغاربه صاحب
بستان المحدثین هم آورده و داد تطبیق داده چنانچه معمول محدثین است ستعرفه ان شاء الله تعالی عجب است
که حضرت مؤلف عبارت صاحب تحفه را که بزعم مجتهدین اهل سنت مقصود بود مرقوم نساز و باز آمد مضمون بستان
المحدثین بواسطهٔ روایت غیر موثوقین چنانچه اشارتی بدان رفته دست انداز د و لا ینبئک مثل خبیر اللهم
الا ان یعتذر نوابه بتجره و قصور باعه فی فن الکلام و الحدیث الکون حال اعتقاد جمهور محدثین در
باب صحیح بخاری از ترجمهٔ ملا نور الحق که بر این کتاب نوشته معلوم باید شد که مذهب جمهور محدثین تقدیم صحیح بخاری است ::

ف صحیح بخاری را نود هزار کس بی واسطه از زبان بخاری شنیده‌اند

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله البخاری و بعضی از مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
بر صحیح بخاری جمهور میگویند این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب و تهذیب است
و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از بحث است سخن در صحت و قوت است
و آنچه بدان تعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
که در صحت معتبر است در اسناد وی چنانچه از بیان شروط معلوم شود الی ان قال و نسائی صاحب صحیح که از
قدمای ائمه حدیث و نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آن را قومی از حذاق در معرفت آن بر مسلم بن حجاج
گفته نیست درین کتب همه جیدتر از کتاب محمد بن اسمعیل و دارقطنی که میگویند بعد از وی مثل وی درین باب نباشد
هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی اینهمه سعی در تصحیح حدیث
و ضبط طرق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دارقطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
نگرفته است مگر کتاب بخاری را و عمل کرد بروی باستخراج و زیادت کرد بران زیادات و نحو آن حاکم ابواحمد
نیشابوری نیز گفته و بود مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن و امامت در ان و تفرد
بمعرفت آن انتهی خدشه بعضهم آنکه گفتگو درین است که موطای امام مالک رح در کتب سته محسوب است
یا سنن ابن ماجه صاحب جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر و جمعی قول ثانی
را برگزیده اند چنانچه از شروح مشکوة شریف هویدا میگردد و صاحب تحفة الاشراف جامع صحاح و سنن از
جمله ایشان است سخن بعد اختلافست که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ متبحر شهاب الدین
عسقلانی بصحت جمیع ما فی الموطا قائل نیست و قس علی هذا البعض دیگر از اساطین مذهب شافعیه که علما در نزد
ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاقی است پس معلوم شد که قول مخاطب
یعنی صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است نیز بر جای
خودش نیست همچنین حکم بتقدیم موطا و تلو بخاری یا عکس آن بعضی از حضرت امام شافعی رحمة الله علیه
بعبارات متنوعه و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که برگزیده ترین کتابی از کتاب موطای امام

مالک

مالک اصح نیست چنانچه در مقدمه ابن صلاح علیه الرحمه مذکورست لکن برای مخاطب اصلا فایده نمی بخشد
زیراکه این کلام قطعاً و یقیناً قبل از تالیف صحیح بخاری است بمدتهای دراز بالجمله حضرت مولف عبث بایراد
وازده یا دوازده مقدمات دائره بحث را وسیع و فسیح میفرماید و مدعی تناقض و تهافت در کلام محققین اهل حق
میباشد و هنوز او را مطالعه بستان المحدثین باعتراف شان هم میسر نیامده مگر بواسطه بعضی از اصدقای ایمانی یعنی
شیخ علیم الله معقول مهاجر فی کما اخبر فی بعض الثقات من خلانی تبذی از مطالب آن در دلش جاگرفته و حال تقدس و
تورع او که درین نزدیکی قالب عنصری را تهی کرده زبان زد خاص و عام دار السلطنت لکهنو ست اگر حضرت مولف
روایت ایشان اعتماد ندارد و مرویات این بزرگان را بگوش رضا قبول کند بعید از وحدت ملت نخواهد
بود خدشه ششم آنکه روایت صدیق ایمانی را که علامه دهلوی رحمة الله علیه در کتاب بستان المحدثین فرموده
که نسخ موطا باعتبار مولفین بحد میرسد جناب مخاطب بجهت حسن ظن با تامل و توقف تلقی بالقبول
نموده و ندانسته که حضرت استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشریه شانزده نسخه را از کتاب موطا که در زمان
آخر بدیار عرب یافته می شوند بروایت یحیی بن یحیای مصمودی و ابو عبد الله بن وهب بن مسلمه الفهری
و عبد الله بن مسلمه القعنبی و عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جناده العتقی و معن بن عیسی بن دینار المدنی
و عبد الله بن یوسف تنیسی و یحیی بن بکیر مصری و سعید بن کثیر بن عفیر بن مسلم انصاری و ابو مصعب عوفی
و مصعب بن عبد الله زبیری و محمد بن مبارک صوری و سلیمان بن برد و یحیی بن یحیی تمیمی و ابو حذافه سهمی و ابو محمد
سوید بن سعید الهروی و امام محمد بن حسن شیبانی بهمین ترتیب در کتاب بستان بیان فرموده و قبل از شروع در تعداد
نسخ این عبارت افاده نموده باید دانست که موطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب هزار کس شنیده
و فراگرفته بودند و نسخ آن بسیار است و ازین الهام که شیخ معقول مهاجر از کتاب بستان در ملت مولف
ریخته یعنی و اثری در کلام شیخ پیدا نیست و حیرانم که هرگاه نسخ موطا زیاده بر بیست نسخه باشد چنانچه از کلام والد
آنجناب انار الله برهانه در صفا معلوم می شود و در دیار عرب بزبان متاخرین شانزده نسخه متداول بود
تخصیص بعده نسخه کجا گنجایش باید شاید آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا

فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین که در اصول فقه علمای فریقین
درباره اشتراط عدالت راوی برای حجاج بآن مع ما بینه نهور بر سامعه مؤلف عبور نکرده الا روایت مقتول مهانی که تیسیر
مانند صورتش بود چگونه قبول میسر بود یا مانند بعضی از آیات قرآنی که سیجی انشاء الله تعالی بجای صیغه امر
در خیال مؤلف صیغه نهی بود ملخص مقال آنکه در دعوی صحت ما فی الموطا و صدور شتابهات از یحیی بن یحیی فراوان
حیرت حضرت مؤلف رئیس اهل خبرت را عارض میشود و لیکن هرگاه در مسلک ثانی از اکابر علمای امامیه نقل
خواهم کرد که فلان کتاب در مذهب ایشان با وصف شمولش بر کذب و افترا در کتب صحیحه ست معدود و بلکه افضل کتب
گفته می شود غلط گفتم بهتر از قرآن است یعنی بهتر از کلینی نزد شیعیان معلوم نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و بکدام مرض صعب مبتلا خواهد گردید چون تفصیل حال کتابیکه مشتمل بر کذبات عظیم و
افتراهای شدید باشد و اصل الاصول امامیه باظهار اکابر بود در مسلک ثانی مؤول و موعود است در بن معلم برای
تنشیط سامعین و نظار و تفریح اولی الالباب حال انجیل اهل بیت برابر مسرور می شوند پس بدانکه هرگاه شیعه
اعتقاد دارند بنقصان و تبدل قرآن مجید بالفاظیکه معاذ الله خلفا و اعوان و انصار شان بجهت عداوت
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده باشند چنانچه از تفسیر اهل البیت و صوارم
و ذو الفقار و تفسیر منهج السداد و مانند آن از کتب قدما و متاخرین هویدا می شود و صحیفه سجادیه را علی من نسبت الیه
الاف السلام و التحیة گاهی با نجیل و زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصحف اهل بیت گفته شود نقصان آن
صحیفه لازم می آید بخلاف اتعاب شریفه مذکوره که هر چند در انجیل و زبور هم از مثل نصاری و یهود تحریف یعنی تبدیلی
واقع شده لیکن نه مانند بیاض عثمانی بر اصول امامیه که بعد از اسقاط دو ثلث تخمینا کما فی الکلینی باز بحال خود
باقی نمانده بلکه بعضی الفاظ زائده هم با بندا و مثلها در خاتمه آیه کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت
بخیر منها اندراج یافته و بسیاری از الفاظ واقعیه نفس الامریه بزعم اثنا عشریه مثل لفظ علی بلفظ فلان
مبدل گشته الی غیر ذلک من الآیات التی اورد بعض کبارهم فی کتاب المثالب و شیخ شیوخهم
بل امام ائمتهم علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره الذی سموه تفسیر اهل البیت فادعوا

ان

ان کله ماخوذ من المعصومین کما لا یخفی علی من تتبع مصنفات محمد
امین مثل الفوائد المدنیه تا تحریر ناگزیر از لفظ مصحف و مانند آن که از تبرا امامیه با خصائص عثمانی در نسبت
و فصاحت و بلاغتش هم بسبب تبدیل و تحریف حاشا باقی نمانده تماشی ضرور افتاده و لفظ انجیل و مثل آن که در غایت
باقصی الغایه رسید مکالیهم از انبیا ماضی مستعمل شده و از ینجا منکشف میشود که اگر در فهم معنی لفظ مصحف قرآن اعظم تابع
ظلم و جهل و غرض شهید الکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین برادر امامیه بجناب ذوالنورین انتقال کنند بعید از
از دانش و مروت نخواهد بود مگر آنکه بنیاد محاطبات هندی بر بستن روی و لغت هندی افتاده لکن بجز اتحاد
مجیبین الفضاح آخر اظهار مطاعن و ذکر مثالب خلفا رضی الله عنهم اجمعین در مناظره ناگزیر است فقیر بالجمله شمار حقیقت
صحیفه دعوای اجماع بر صحت مجموع آن و انزد بلکه بصحت آن اگر آنکه فکر کنی آیه قرآن مجید می پندارند لیستن گفتار سرف
که چون صحت روایت باعتراف صاحب بحار هم بر تحقیق حال راویان موقوف است اذ بالمخبر یعرف شان الخبر
و بالوثوق علی الرواة یستدل علی علو الروایة والاثر لهذا الحکم ضرورت بذکر حال بعضی از رواة
که صحیفه سجادیه بتمام و کمال بار انها مروی است می پردازم و طشت رسوایی از بام بر زمین می اندازم که باقرار سید الدین
حسینی که از متاخرین شراح صحیفه است در ریاض السالکین که بکمال شرح و بسط نوشته و بزعم خود دقت و متانت
بکار برده و در تاویلات کلام حضرت امام زین العابدین بر طبق اعتقادات امامیه جناب اند و می صدور یافته برای
تدقیق و تحقیق شتافته یکی از حاملین این ادعیه نامش به جمیع اسماء رواة در ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین است که جمیع علمای رجال اند تحقیق حال و متعال شان کار بی کاشته اند از عدالت و ثقه شان ظاهرا
و باطنا خبری نداده لیکن غایت السعی علمای امامیه انتهائی تاویلات اینها آنکه چون نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد مشهور و مستفیض است اگر بعضی از رواة آن مجهول الحال باشند بهر کیف صحت آن را
بستم مبدل نمیگرداند و هیچ ضرری نمیرساند و این اول بسم الله صحیفه است که باعتراف امامیه گو زبان بنا زند
غلط افتاده زیرا که ضبط باتقان راوی را بالاجماع شرط صحت دانسته اند چنانچه بعد از این خواهی دانست
انشاء الله تعالی و این بالبداهت فرع معروف بودن او است پس کیف که مجهول باشد در صحت روایات

نقصانی پدید نیاید و درینجا قول بسلب اثبات ازشی و حکم بثبات حقیقتش نزد اہل شیعه که قدما و محدثان درباره
رواة اہل سنت عناداً و عداوةً زبان درازی کرده اند سیما حضرت مؤلف که با اینهمه عیوب خائنگی و خرمن اہل حق
افتاده می گذارد والمنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت برانچه گفتم دارد یا نه السَّيِّدُ نَجْمُ الدِّينِ
بَهَاءُ الشَّرَفِ لَيْسَ لَهُ ذِكْرٌ فِي كُتُبِ الرِّجَالِ وَلَمَّا كَانَتْ نِسْبَةُ الصَّحِيفَةِ الشَّرِيفَةِ إِلَى
صَاحِبِهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَابِتَةً بِالاسْتِفَاضَةِ الَّتِي كَادَتْ تَبْلُغُ حَدَّ التَّوَاتُرِ لَمْ يَقْدَحْ
فِي صِحَّتِهَا الْجَهْلُ بِأَحْوَالِ بَعْضِ رِجَالِ أَسَانِيدِهَا وَذِكْرُهُمْ لِهَؤُلَاءِ الْمَشَايِخِ إِنَّمَا هُوَ لِأَجْلِ
التَّيَمُّنِ بِالاتِّصَالِ فِي الْإِسْنَادِ بِالْمَعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْتَهَى بِلَفْظِهِ والعجب کل
العجب که ملازمان مؤلف بمجرد وقوع اشتباهات از مثل یحیی مصمود که بالاجماع معروف الحال بوده و در فن
حدیث و تفقه بغایت قصوی رسیده در صحت مطلقاً فراوان حیرت بهم رسانند و همت خود را بدریافت حال
رواة انجیل و زبور اہل بیت که آناء اللیل و اطراف النهار میخوانند برگماشته اند ای معاشر مسلمین نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد آیا مستفیض و مشهور است و نسبت موطا با امام مالک قریب هزار کس از محدثین آن را فرا گرفتند
و روایت نمودند کما فی بستان المحدثین و غیره من کتب هذا الفن مستفیض و مشهور هم نیست که در اول جهالت حال راوی
قادح نباشد و در ثانی چند اشتباه مصمود چندان قدح کند که صحت هیچ نسخه باقی نماند قریب است که دریای
عرش عظیم در جوش و صور اسرافیل در خروش آید و خیمه آسمان بر زمین فتد و ستون عرش و کرسی بجنبد اینست
مجملاً حال حضرت مولانا نجم الدین بهاء الشرف و الملة عند الامامیة اما راوی دیگر که عکبری است
پس ترک ذکرش اولیتر چه صدر الدین مذکور با وجود تبحرش در فن رجال مهمل بودنش نیز اقرار کرده و گفته
که هیچ ذکرش در کتب ندیدیم و آخر لاچار شده بکتاب ابن سمعانی که در انساب است التجا برده و بعد تصفح شدید
لفظ صدوق در حق پدرش و لفظ متشیع بانضمام صدوق در حق خود او آورده چنانچه از عبارتش واضح و لائح است
وَهِيَ هَذِهِ وَالْعُكْبَرِيُّ الْمُعَدَّلُ الْمَذْكُورُ لَمْ أَجِدْ لَهُ ذِكْرًا فِيمَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْ كُتُبِ
الرِّجَالِ لِأَصْحَابِنَا وَذَكَرَهُ ابْنُ السَّمْعَانِيِّ فِي كِتَابِ الْأَنْسَابِ فَقَالَ هُوَ أَبُو مَنْصُورٍ

محمد بن محمد بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري كتب عن جماعة من المحدثين
بعكبرى وغيرها حدثنا عنه جماعة من الشيوخ ببغداد واصبهان مات سنة اثنتين
وسبعين واربع مائة وابوه ابو نصر محمد حدث عن احمد بن يوسف بن خلاد وابي علي
بن الصواف وابنه احمد بن الحسين العكبري عنه ابنه ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن علي بن محمد الصوري وابو طاهر عبد العزيز بن احمد الكناني ومات بعكبرى في
شهر ربيع الاول سنة عشرين واربع مائة وكان صدوقا وعمه ابو الحسن عبد الواحد
بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري المعدل روى عنه ابن اخيه ابو منصور و
كان صدوقا متشيعا ومات في رجب سنة تسع عشرة واربع مائة بعكبرى انتهى
كلام السمعاني کو مصنف که دیده حق بینش از کحل الجواهر عدل و انصاف مکحول و طبیعت سلیمش بر صدق
و راستی مجبول باشد گوید که این همه کوه کندن و کاهی بر آوردن است تحریر حالش از کتب اهل سنت و انگاه نقل
صدوق بودن پدر و عمش بعد نص قوی برینمعنی که علمای رجال شیعه از حال او خبر نداده اند سخن از آسمان
و جواب از ریسمان و باد بمشت پیمودن و آهن سرد را بدست نرم نمودن است چه بسا باشد که در حق پسر
انه عمل غير صالح صدور یابد و پدر بدرجه ولایت بلکه نبوت بلکه مرتبه اولو العزمی رسد لیس صدوق
بودن پدر کی برای اثبات کفایت تواند کرد و کیف از تشیع و صدق و راستی عم وثاقت شخص ثبوت انجامد
که گفته اند شعر اما نبود وصف اضافی هنر ذات ✦ این فتوی همت لعب دار بابیم را ✦ مع هذا
از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب
فن پیش از پیش وقوع یافته و قرینه برینمعنی لفظ صدوق است چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت مکفرین
و مفسقین اهل بیت اخیار و اصحاب کبار را صدوق نمی گویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می پویند اگر باور نیست
تنها بنقد رجال امام رجوع کن و در باب که این مطالب در کتاب مذکور موجود است جاییکه بترجمه ابان بن
تغلب مشغول شده و ملخص مقال او جواب و سوال است تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده

پس تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت
صغری مانند تفضیل مرتضی و ترجیح وی بر شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در بسیاری از تابعین و تبع تابعین
با وصف ورع و تقوی موجود بود اگر از روایت شان باز میماندند بسیاری از آثار نبویه صلی الله علی صاحبها
تلف میشد لهذا در اخذ روایت از ایشان صرفه نکرده اند و مذهب ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر
است دیگر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم اهل بدعت را
توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی پندارند بلکه ضال و مضل و مفتری میدانند انتهی و اگر بر فرض و تسلیم
احدی از اهل حق کسی را از متشیعین صدوق گفته باشد غالباً از جهت نفاق و تقیه مضمر او خبر نداشته
و از ینجا تشیع بعضی از امامیه حضرت مولف صراحةً و اشارةً در اوراق مرقوم الصدر وغیره که تعمق صاحب تحفه
باید دید که ابن شهرآشوب مازندرانی را مفتری کذاب میگوید و از کلام بزرگان خویش که او را صدوق گفته اند
خبری نمی جوید مضمحل میشود و الحمد لله علی ذلک علاوه بر آن علمای غیر شیعه هرگاه برای شخصی ذکر نسبت کنند و
بزرگان او را الصدوق گو راستی تا بیند آیا این معنی را و همی از جهالتش در طریق امامیه بر می آرد و او را بعد در لیکن
داخل میسازد خود گفته اند چنانچه از مطالعه کتب رجال و تصفح وافی معلوم میشود که در تعدیل و توثیق
و جرح رواة بحدی خلاف در علمای شیعه واقع است که کمتر اتفاق افتاده که در کسی ثقه و عدل
شخصی یا جرح و ضعف وی جمع شده باشند فعلی هذا عرف و ستر و جهل پس ذکر نسبت مکبری و
اطلاق لفظ صدوق و تشیع درباره پدر و عم او گره اعضال و اشکال را نمی کشاید دیگر آنکه اهل حق موافق
و عادی للطائفه تشیعین ؟ و تابعین توهم نسبت تشیع برای او میکنند چنانچه از کتب امامیه و آدمی مولف در
رسائل دیگر پیدا و هویدا است پس تشیع عرفی بعد تسلیم و تنزل هم لازم نمی آید و صحت صحیفه و انجیل زبور
شیعه بهر حال از هم می پاشد اما راوی دیگر پس ابو الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب شیبانی
است که هرچند مستقبل معروف به سبب مجهول است لیکن حقیقةً بدتر از ماضی مجهول زیرا که باظهار نجاشی نسبت
مثل مناقص بودنش غلط و تخلیط پیشه او بوده و معظم اصحاب او را تضعیف نموده اند و حال ضعف وی مضامین عقد

ثانی

ثلاثی از فهرست امام اعظم طوسی نیز معلوم می توان کرد و ابن غضائری که صحیح را از سقیم جدا می کند
داد انصاف داده و صریح فرموده که او بالتحقیق کذاب و وضاع بوده و آنکه امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی را نیز غرق صدق
و محبت در ربوش آمده در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال در ابواب وضاع و اقرار ثانیا ذکر کرده و ابن داود
اگر یکبار او را در ثقات درج می نماید اعتبار را نشاید زیرا که دو بار او را در مجروحین سلک منتظم نماید
آنچه شنیده من تلقاء النفس نگفته ام بلکه این همه نسبت بحر بکیصد الدین حسینی در شرح مسطور افاده نموده
مجمل است فانظر الی عبارته واشارته هو ابو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
البهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغری بن همام بن مرة بن ذهل بن
شیبان قال النجاشی کان سافر فی طلب الحدیث عمره وکان فی اول عمره ثبتا ثم خلط
ورأیت جل اصحابنا یغمزونه ویضعفونه له کتب کثیرة منها کتاب شرف التربة کتاب
مزار امیر المؤمنین علیه السلام کتاب مزار الحسین علیه السلام کتاب فضائل العباس
کتاب الدعاء کتاب من روی حدیث غدیر خم کتاب رسالة فی التقیة
والاذاعة کتاب من روی عن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام کتاب فضائل
زید کتاب الشافی فی علوم الزیدیة کتاب اخبار ابی حنیفة کتاب القلم رأیت هذا الشیخ
وسمعت منه کثیرا ثم توقفت عن الروایة عنه الا بواسطة بینی وبینه
انتهی وقال الشیخ فی الفهرست محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی یکنی ابا الفضل
کثیر الروایة حسن الحفظ غیر انه ضعفه جماعة من اصحابنا له کتب منها کتاب الولادات
الطیبة وله کتاب الفرائض وله کتاب المزار وغیر ذلک اخبرنا بجمیع روایاته عنه جماعة
من اصحابنا انتهی وقال ابن الغضائری فیه انه وضاع کثیر المناکیر رأیت کتبه و
فیها الاسانید من دون المتون والمتون من دون الاسانید واری ترک ما ینفرد به انتهی
وذکره العلامة فی الخلاصة مرتین مرة کما ذکره النجاشی ومرة کما ذکره

ابن الغضائري وذكره ابن داود في رجاله ثلث مرات مرة في الموثقين ومرتين في
المجروحين انتهى بلفظه چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضرور که بذکر حال دیگر مجهولین
احوال جماعات معدودی که اکثرها مهموز السجایا اجوف الباطن که باکبر کبائر مثل افترا بر ائمه هدی لعنت
دیقعرون از شیعه بصدق و راستی و عدالت و ثاقت بعید بمفرق بوده اند کرایم و معایب آنها را بر ملا
ظاهر نمایم و مخفی نماند که هر یکی ازین مشایخ سکان راوی صحیفه سجادیه است من اولها الی آخرها بخلاف یحیای
مذکور که اشتباه و وهم او در بعضی از مقامات معینه است کما سیجیء ان شاء الله تعالی و درین هر دو امر نیز
فرق بسیار است بیرونی است نهایت روشن هرگاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بزعم حضرات شیعین
چنین باشد که پاره آن از یاد افتاده و ای بر حال دیگر کتب بدین درجه نرسیده اند ع قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا + و ازینجا مانند صبح صادق آشکار شد که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیلی نماند شاید
که باقتدا اکابر خویش فرمایند که بلاغت کلام در رعایت مقتضای مقام و غرابت اسلوب و فصاحت
عبارات مرغوب دلیل متین است که متکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی در شرح اربعین
فرموده که هر چند سند خطبه طالوتیه بر عرف قوم ضعیف است لیکن اسلوب و نظم بدیع ابا می کند که از غیر
امام صادر شود معلوم نیست که ملا مجلسی در خطب عربیه و کتب منشیات بلغا که بر دقائق کائنات
و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه اعتقاد دارد و عجب تر آنکه اعجاز قرآن مجید بزعم ائمه و احباب
بالغیب باشد نه بجهت بلاغتش که بغایت قصوی رسید کما لا یظهر من شروح نهج البلاغة وهذا الاعتقاد في القرآن
المحفوظ المنزل فضلا عن المحرف المبدل فتدبر و تامل خدشه ششم آنکه حیرتیکه جناب را بر شهرت
نسخه یحیای ابن یحیی و صحت ما فی الموطا دست داده سورشاز زیاد حیرانی و موجب اشتداد پریشانی است نیز اگر بر
روایتش بجهت کثرت وهم که جامعین صحاح القول صاحب بستان المحدثین در تفرقه یحیی بن یحیای مصمودی
و یحیی بن یحیای تمیمی اتفاق افتاده منافی نسخه مذکور نیست چه علمای فریقین در کتب معتمده خصوصا مفسرین
کتاب الله از اکابر طرفین در مثل آیاتیکه بر لفظ اکثر متضمن است بنص صریح برین معنی فرموده اند که کثرت بر دو

قر

قسم است یکی ذاتی دوم اضافی معنی اول درینمقام آنکه یحیای مصمودی در ترتیب تالیف موطا اشتباه
کثیر روداده واین عام است ازانکه در ده مقام واقع شد یا کمتر ازان یا زائد بر آن و ثبوت عام مستلزم ثبوت
خاص نیست و معنی ثانی آنکه خطا و وهم از اصابتش زیاده تر است چنانچه جناب سائله مدعی تناقض در کثرت وهم
یحیی و صحت مجموع موطا است و واجب و لازم است که ابطال معنی اول و اثبات معنی دوم بدلائل قاطعه در حیز
ترقیم آرد زیرا که کثرت وهم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند المحققین منافاتی ندارد کما سنفصله ان شاء
الله تعالی بخلاف مذهب هیچمدان که توجیهی پیش نیست وقد تقرر ان الموجه بالله والمانع یکفیه الاحتمال
وانه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیکن فقیر باغماض بصر ازین تقریر بحول الله و قوته از ادله قاطعه
معنی اول را تبرعا بمعرض ثبوت می آرم و همت به بیانش می گمارم **اول** آنکه امامت و عدالت و جلالت
بودن یحیای مذکور در روایت و درایت و استیفا و استیعاب نمودن او این هر دو صفت را بکمال مبنی
بدلالت مطابقی خود از کلام ارشاد الیتام علامه دهلوی در کتاب بستان مثل ظهور گلهای چمن در موسم
بهار و نور آفتاب در رابعة النهار هست و این معنی در صورت غلبه وهم و نسیان و مغلوبیت ضبط
و اتقانش عقلا و نقلا از محالات و مستبعدات است و عبارته هذه یحیی ابن یحیی از فرقه بربر است و جد او
مسلمان شد و در قرطبه از زیاد بن عبدالرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد ازان شوق علم او را
عنان کش شد و او بست ساله بود که بسمت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را استماع نمود ملاقات او با امام
در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجهیز جنازه
او خدمت کرده و از عبدالله بن وهب که اجل شاگردان امام است نیز موطائی او را و جامع او را روایت
کرده و جمعی کثیر را از اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را دو رحلت برای
طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبدالله بن وهب و از لیث بن سعد
مصری و سفیان بن عیینه و نافع بن نعیم قاری اخذ علم نمود و در رحلت دوم محض استفاده از خدمت ابن القاسم
که صاحب مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک است اکتفا نمود و در رحلت اولی روایت نقل را استیفا

کرده بود و در رحلت دوم تفقه و درایت را بکمال رسانید و جامع بین الروایة والدرایة معاودت
کرد و در اندلس مشار الیه گشت و رجوع استفتای آن دیار باو منحصر شد و قبل از و رجوع فتاوی بعیسی بن
دینار بود که او نیز از کبار تلامذهٔ امام مالک است و بسبب شیوع و کثرت مذهب امام مالک در اندلس منتشر شد و قرار
گرفت گویند که یحیی را بر عیسی بن دینار مزیت عقل بود چنانچه ابن لبابه گفته است **شعر** فقیه الاندلس
عیسی بن دینار * وعالمها ابن حبیب وعاقلها یحیی * و حضرت امام مالک او را عاقل خطاب داده
گویند روزی بحضور امام مشغول استفاضه بود و جماعت دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شور افتاد که فیلی میگذرد
و در دیار حجاز فیل خیلی غرابت دارد خصوصا در آن زمان لهذا بعض عربان سکان حجاز را بدیدن فیل تفاخر کرده اند
و مبارکباد خواسته ابو الشمقمق گفته است **شعر** یا قوم انی رأیت الفیل بعدکم * فبارک
الله لی فی رؤیة الفیل * ورأیته وله شیء یحرکه * فکدت اضع شیئا فی سراویلی
الغرض جماعت حضار برای تماشای فیل دویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی که بدون انزعاج و اضطراب
بر وضع خویش نشسته مشغول استفاضه ماند امام او را ازان باز بعاقل مخاطب میفرمود و یحیی بن یحیی را با وجود علم
حدیث و فقه ریاست ظاهری و تقرب نزد ملوک و امرا نیز دست داده بود با وصف امانت و تدین و تورع نزد این گروه
خیلی معظم و مکرم بود هیچ گاه ولایت قضا و افتاء و امثال ذلک که چندان با عنوان علم منافات ندارد
قبول نکرد و لیکن مرتبهٔ او نزد ملوک و امرای آن دیار زیاده تر از مرتبهٔ ارباب این مناصب بود و الی ان قال و وفات
یحیی در ماه رجب در سنه دو صد و سی و چهار واقع شده و عمر او هشتاد و دو سال بود و قبر او در قرطبه است
مردم در وقت قحط باران بآن استسقا میکنند و تبرک میخواهند رحمة الله علیه انتهی کلامه المقدس **دوم** آنکه
تحقیق و تنقیح قاضی القضاة شمس الدین ابن خلکان اسکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان در
بارهٔ توثیق و تعدیل و ستایش مصمودی زیاده تر ازین کلام و دلالات سابق الاقدام است حیث افاده قال
اجاد ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن وسلاس وقیل وسلاسن بن شمال بن منغایا اللیثی اصله
من البربر من قبیلة یقال لها مصمودة مولی بنی لیث فنسب الیهم وجده کثیر یکنی ابا عیسی

وهی

وهو رحل الى الاندلس وسكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف
بشبطون القرطبي راوي موطا مالك بن انس رضي الله عنه وسمع من يحيى بن مضر القيسي
الاندلسي ثم رحل الى المشرق وهو ابن ثمان وعشرين سنة فسمع من مالك بن انس
الموطا غير ابواب في كتاب الاعتكاف شك في سماعها فاثبت روايته فيها عن
زياد بن انس وسمع بمكة من سفيان بن عيينة وبمصر من الليث بن سعد وعبد الله
بن وهب وعبد الرحمن بن قاسم وتفقه بالمدنيين والمصريين من اكابر اصحاب مالك
بعد انتفاعه بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الاندلس وكان سبب
ذلك فيما روي انه كان في مجلس مالك مع جماعة من اصحابه فقال قائل قد حضر
الفيل فخرج اصحاب مالك لينظروا اليه ولم يخرج يحيى فقال له مالك لم لا تخرج فترى
لانه لا يكون بالاندلس فقال انما جئت من بلدي لانظر اليك واتعلم من هديك
وعلمك ولم اجئ لانظر الى الفيل فاعجب به مالك وسماه عاقل اهل الاندلس وان
يحيى عاد الى الاندلس وانتهت اليه الرياسة بها وبه اشتهر مذهب مالك في تلك
البلاد وانتفع به جماعة لا يحصون عددا وروى عنه خلق كثير واحسن
روايات الموطا واشهرها رواية يحيى بن يحيى المذكور وكان مع امامته ودينه
معظما عند الامراء مكينا عفيفا عن الولايات متنزها جلت رتبته عن القضاء
وكان اعلى قدرا من القضاة عند ولاة الامر هناك لزهده في القضاء وامتناعه
منه. بار فاصله چند سطر از تاريخ ابو الوليد القرطبي مى آرد وانصرف يحيى بن يحيى الى الاندلس
فكان امام وقته وواحد بلده وكان رجلا عاقلا الى ان قال وكان احمد بن خالد
يقول لم يعط احد من اهل العلم بالاندلس منذ دخلها الاسلام من الحظوة وعظم
القدر وجلالة الذكر ما اعطيه يحيى بن يحيى الخ بلفظه از مجموع اين عبارت

افادات دیگر بزرگان که بجهت خوف طول کلام متروک شد واضح گشت که کثرت وهم که علامه دهلوی بوی
نسبت داده باز از کثرت ذات بیرون نهاده و هو المطلوب اکنون کلام در تعداد اوهام میرود تا آنچه داشته
است بمنصهٔ ظهور جلوه گر شود پس بدانکه جمل این اشتباهات در انساب رواة است که بادنی توجه منجلی میگردد مثلا
در روایت امام مالک از عمرو بن یحیی در کیفیت وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهم یحیای مصمودی نسبت
که عبدالله را جد عمرو گمان کرده حال آنکه عماره بن ابی حسن المازنی جد اوست باز اشتباه یحیی رجوا ... بر منوره
دو کس را که از مؤلفین اند یکی شمردن است حیثش باظهار رسیدن از متبحرین آنکه امام مالک گاهی در سند حدیث ذکر
نیفرموده که روایت میکنم از شهاب واو از عباد بن زیاد واو از مغیره و زمانی در روایت همین حدیث سوق سند
برین نهج بود که روایت میکنم از پسر شهاب واو از ابن مغیره بن شعبه واو از پدر خود پس مصمودی عباد بن
زیاد را از ولد مغیره بخیال آورده ودر نسخ دیگر ان شاء الله تعالی بخوبترین وجوه خواهی دانست که حضرت
مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نسبت پدر را بهین پسر گمان برده من بعد وهم او
در باب سؤر الهرة آنست که بنت ابی عبیده بن فروه را بنت عبید بن فاعه خیال کرده در باب المستحاضه تقبیل
و تصوم و تتوضأ لكل صلوة اضافت لفظ زینب است وازان دریافت میشود که او در نکاح عبد الرحمن بن
عوف بوده و حال آن که خواهرش زوجه عبد الرحمن مذکور است و در باب دیگر بجای محمود بن الربیع محمود بن
لبید در سند آورده وقس علی هذا و غلطی که از وی در باب قضاء الاعتکاف در روایت مینمایند احتمال این
هم دارد که شاید از زیاد بن عبد الرحمن باشد زیرا که یحیای مصمودی چند باب بواسطه او روایت میکند
که باب قضاء المعتکف از جملهٔ آنست وهم او در باب المحرم یغسل راسه و یغتسل زیادت لفظ نافع است همبرین
نمط اگر مجلد معاملات کتاب مذکور را تصفح نمایم شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد احقر البریه
این است که در مجلد معاملات این مقدار هم بهم نرسد واحادیث و آثار که از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و
آله وسلم وصحابه کبار و تابعین اخیار در موطا بهیئت مجموعی یافته میشود قریب دو هزار خواهد بود وازینجا معلوم شد که
اوهام و اشتباهات او چنان است که قطره را بدریای عمان و ذره را بریگ بیابان نسبت دهند واین چند

چند و هم هم بعد تنزل و تسلیم هست الا در مقابله شیعه موافق تقریر صاحب نزهه می توان گفت که چون
یحیای مصمودی در زمان خویش از علمای اندلس رئیس علمای فقها و محدثین بود و رجوع فتاوی بدان دانشمند شده چنانچه از
وفیات الاعیان ابن خلکان ثابت بگردیده قد عرفته آنفا قلت فرط شغل مانع از کثرت رجوع و تکرار انظار گشت و زلت
اقلام ناسخین و خیرگی ابصار کاتبین این مغلطه ها واقع شد حضرات امامیه در باب شیخ المغفلین یعنی امام اعظم شو
همین تاویلات می نمایند و در توجیهات کثرت اوهام و مغلطه های وی می نویسند و اللفظ للفاضل
المجلسي في رجال روضة المتقين حيث قال كلما يقع منه من السهو والغفلة فكان
باعتبار كثرة تصانيفه ومشاغله العظيمة فانه كان يرجع اليه فضلاء الزمان و
سمعنا من المشايخ وحصل لنا الظن من التتبع ان فضلاء تلامذته الذين كانوا من
المجتهدين يزيدون على ثلثمائة فاضل من الخاصة ومن العامة ما لا يحصى فان الخلفاء
اعطوه كرسي الكلام وكان ذلك لمن كان وحيدا في ذلك العصر وان اكثر التصانيف
كان في ازمنة الخلفاء العباسية لانهم كانوا يبالغون في تعظيم العلماء والفضلاء
من العامة والخاصة ولم يكن الى زمان شيخ الطائفة تقية كثيرة بل كان المباحثة
في الاصول والفروع حتى في الامامة في المجالس ومباحثات القاضي عبد الجبار والباقلاني
وغيرهما مع المفيد والمرتضى وشيخ الطائفة مشهورة مذكورة في تواريخ
الخلفاء فلهذه المشاغل العظيمة يقع منه السهو عنه. الحاصل مقتضای
ترکیب بشری که عروض سهو و نسیان است بسبب مرجعیت طالبین و کثرت مشاغل در توثیق شخص باظهار
علمای امامیه قدحی نمی کند بلکه امامت شخص با وجود اعلمیت نیز بر حال خود باقی می ماند پس مرتبه یحیای مصمودی
چرا از درجه اعتبار ساقط گردد ولیکن جامعین صحاح بمقتضای کمال احتیاط بعد از علم او هام کذائیه
عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخه مصمودیه از روایتش دست کشیدند بخلاف حضرات متشیعین که
ابوجعفر طوسی شیخ المغفلین را امام اعظم لقب بخشیدند و قدحی در اعلمیت او روا نداشتند

بلکه علم امامتش بکمال اعظمیت نزد خواص و عوام برافراشتند و کثرت اغلاط او را گاهی بزلات
کاتبین و گاهی بکثرت مستفیدین معلل کردند و زمانی برای و مثل سائر بر زبان آوردند که ان الجواد قد
یکبو و ان الصارم قد ینبو چنانچه بر ناظرین تصانیف باقر داماد و طائفه و مثالش محتجب نیست غلط میگویم
و راه ذهول و نسیان می پیمایم چه هرگاه هریکی از اکابر شیعه را امامت مثل شیطان الطاق که بر السنه
مقدسه ائمه هدی علیهم السلام مشرک و ملعون بود کما فی روایات الکلینی و باعتراف معتمدین طائفه بالقب
ملعب شده چنانچه عنقریب منقول می شود کمر همت محکم بربندد و اکنون مجال کیست که بر نفس موهوم
حضرات خنده کاش از اول امر بالزام اهل سنت و دعوی افحام ایشان در اصول و فروع و جرح رواة و
اظهار مطاعن محدثین ثقات که حقیقة بری بودند نمی پرداختند و بتوزیع جا بجا خود را مهبط کلوخ و سنگها
ساختند و از تکلفات بارده و تاویلات بعیده غیر وارده رحت می یافتند حالا احکام نسیان و ضبط
راوی قرار داده در تعیین موافق و عذر سابق باید شنید و از ان مرتبه فت باید کرد که وهم یحیی مخل مرتبه نسخه او نتواند
بود چه جا خطا در جمیع موطا مطلقا کما یلوح من کلام المؤلف پس بدانکه در نخبة الفکر و شرح آن که از
ملا علی قاری است چنین افاده نموده اند که اگر خطاء راوی با اصابتش غالب یا مساوی باشد البته در صحت
روایت قادح است و مغلوبیت خطا و غلبه اصابت قدح نمی کند فان الانسان لیس بمعصوم
من الخطاء فلا یقال لمن وقع له الخطاء مرة او مرتین مثلا انه سیئ الحفظ
الی ان قال و یدل علی انه اذا کان غلطه اقل من الاصابة او قلیلا بالنسبة
الیها فهو مقبول انتهی و از کلام شیخ محقق دهلوی در شرح صراط مستقیم نیز همین تحقیق معلوم می شود حیث
افاده اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب یا نقص این هر دو صورت داخل سوء
حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر غلبه صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع
اوقات عمر کرده حدیث وی معتبر نبود طرفه آنکه حضرات امامیه نیز همین مسلک گزیده اند و غلبه
ذکر راوی در اعتبار روایت شرط نموده اند و مغلوبیت سهو راوی را قادح نمی شمارند ف

في زبدة الأصول وشرحها للمازندراني وأما الضبط فيراد به غلبة الذكر على السهو
ليتمكن من الاحتراز عن إسقاط بعض الحديث مما يتم به فائدته ويختلف الحكم بعدمه
وازدياد ما اضطرب به معناه وإبدال لفظ آخر مما لا مدخل له في المبدلية والرواية
عن غير من يروي عنه فيحصل للسامع رجحان طرف الإصابة فيحصل الظن ويجب
العمل بخلاف ما إذا لم يتحقق الضبط فإنه حينئذ إما أن يكون النسيان أكثر من الذكر أو هما
متساويان وعلى التقديرين لا يترجح بطرف عدمها إذ هما متساويا الأقدام فلا يحصل
ظن الإصابة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعلام
الأشياء منه مرة بعد أخرى ويطلب منه إعادة ما حفظه بعد وقت لو قدر على
ضبط قصار الأحاديث دون مطولاتها فاقبل ما عرف ضبطه فيه دون غيره
وقال المص في مشرق الشمسين فإن قلت كيف يتم الحكم بصحة الحديث بمجرد توثيق
علماء الرجال على سنده من غير تصريح على ضبطهم قلت إنهم يريدون أنه عدل ضابط
لأن لفظ الثقة من الوثوق ولا وثوق لمن يتساوى سهوه وذكره أو يغلب سهوه على
ذكره وهذا هو السر في عدولهم عن قولهم عدل إلى قولهم ثقة انتهى وأنت خبير بأن هذا
الكلام ظاهر في الحكم بكون الحديث صحيحا أو موثقا لكنك تعلم بقاء الإشكال في الحكم بكونه
حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الممدوحين وقد ظن أن إغناء العدالة عن شرطيه
أي الضبط ولذلك لم يذكره جماعة من المتأخرين لمنعها أي العدالة عن نقل ما لم يضبطه
لأن العدل إذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يجترئ على الرواية تحرزا عن إدخال
ما ليس من الدين فيه فيه ورد ذلك الظن لعدم منعها عن نقله ساهيا عن أنه كثير
السهو فضلا عن أنه غير مضبوط وغير ضابط لأن هذا النقل لا ينافي العدالة و
المنافي لها إنما هو العلم بالسهو ولعدم الضبط للفضل الكلي على ما انتهى بلفظهما

و ملا ابوالقاسم قمی آنچه در قوانین خود ذکر در اصول فقه مبسوط واقع شده و نسخه سقیمه آن
بدست بعضی پیدا افتاده گفته است خلاصه آن عبارت شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی بر زیادت بعضی از
فواید که برای توثیق بجای حصول مقصود بکار آید میسر است یعنی متوقف است بالاجماع که راوی حدیث ضابط و متقن باشد
و الا بسبب زیادت و نقصان در نفس حدیث و وقوع اشتباه در سند آن قول و را اعتباری نخواهد بود لیکن مراد از این
ضبط و اتقان غلبه ذکر و مغلوبیت سهو و نسیان است نه عصمت زیرا که اجماع عالمین جمهور بر خلاف آن تحقق پذیرفته
و از آیت تبینوا من حیث التعلیل دریافت می شود که قبول خبر عادل بشخص ضابط تخصیص یافته و الا فاسق و
عادل غیر ضابط در خبر دادن خلاف نفس الامر هر دو برابرند گو یکی عامد و دیگری ساهی باشد و حصول
مرتبه ظن نیز متوقف بر ضبط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از محالات و مستبعدات خواهد بود و مقصود
از لفظ ثقه که در کتب رجال می نویسند عدل ضابط است و از اینجاست که لفظ ثقه را بر لفظ عدل ترجیح داده اند
که هم عدالت شخص از آن بر می آید و هم ضبط و اتقان و مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
بمجرد سماع حدیث نماید و بکتابت و مراجعت و حفظ آن بپردازد اگرچه کثیر السهو و النسیان باشد چه بسیارست
که شخصی در مطالب عالیه و مقاصد غامضه احادیث خوض کند و مقصود آن را فوراً دریابد مگر از عروض کثرت
سهو مجبور می شود پس آنگاه در کتابت و حفظ اهتمام نمود او را ضابط خواهند گفت و از این تحقیق اشکالی عظیم
رفع می تواند شد و آن این است که علمای رجال حبیب خثعمی را توثیق کرده اند و حال آنکه بروایت
صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بحضرت صادق ع گفت که من مردی کثیر السهوام حتی که حفظ
نماز بر من دشوار است و ممکن نیست جواب بگیرد که کثرت سهو در نماز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مراد از
سهو معنی شک باشد الی آخر ما قال و از اینجا واضح شد که وهم و اشتباه بجای مقصود که بعضی عشیر
وهم و نسیان مثل حبیب ثقه اند رسید کما یدل علیه قول القمی و ظاهر حدیث الفقیه بعد از مزید اهتمام مقصود
در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و العامل و حکایات کی از وفیات الاعیان و لسان منقول است و دلالت
بدان ندارد هرگز در اعتبار نسخه او قادح نیست ع که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود [illegible] مقدمه ششم

انکار

آنکه اگر مراد از قول مما طلب علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان
نبوی ست این ست که جمیع احادیث مندرجه صحیح بخاری و موطای امام مالک یقینا از زبان رسول مقبول ست
صلی الله علیه وآله وسلم و قطعی الصدور ست فهو ممنوع و سند منع کلام ابوزکریای نووی ست شارح صحیح
مسلم بمقامیکه قطعیت صدور جمیع احادیث مرویه صحیحین را که قول شیخ ابن صلاح ست رد فرموده و گفته
هٰذا الّذی ذَکَرَه الشّیخُ فی هٰذِهِ المَواضِعِ خِلافُ ما قالَه المُحَقِّقُونَ وَالأکثَرُونَ فَاِنَّهُم
قالُوا اَحادیثُ الصَّحیحَینِ الَّتی لَیسَت بِمُتَواتِرَةٍ اِنَّما تُفیدُ الظَّنَّ فَاِنَّها آحادٌ وَالآحادُ اِنَّما
یُفیدُ الظَّنَّ عَلیٰ ما تَقَرَّرَ وَلا فَرقَ بَینَ البُخاریِّ وَمُسلِمٍ وَغَیرِهِما فی ذٰلِکَ اِلیٰ اَن قالَ
وَلا یَلزَمُ مِن اِجماعِ الاُمَّةِ عَلَی العَمَلِ بِما فیهِما اِجماعُهُم عَلیٰ اَنَّهُ مَقطُوعٌ بِاَنَّهُ کَلامُ
النَّبیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انتهیٰ بقدر الحاجة و متوهم نشود که [illegible]
کلام امام نووی فی حد ذاته است فلا یدل علی مذهب الجمهور زیرا که ملا نور الحق و دیگر بزرگان از محدثین ایشان هم
رفع کرده اند و اللفظ له فی ترجمة البخاری حیث قال و باید دانست که حکم بصحت و ضعف نظر بظاهر امر است
نه آنکه قطعی است که خلاف آن گنجایش ندارد بجهت احتمال خطا و نسیان در ثقه و ضبط و صدق در غیر ثقه و
شیخ تقی الدین ابو عمرو بن صلاح و بعضی دیگر قطع کرده اند در صحت آنچه یافته شده در صحیحین یا یکی ازین دو بخلاف
جمهور انتهی بحروفه و اگر مراد از احادیث مذکوره فقط متواترات هر دو کتاب است پس مسلم است لکن شمول
این حکم برای حدیث الحوض و حدیث طرح شهدای صد جیعابی اثبات تواتر آن بکلام محققین اهل سنت هیچ
جائی خودش نیست گو باقر اماد شیعه در رساله اثبات بداء دعوی تواتر حدیث الحوض نموده باشد کما لا یخفی علی
من طالعها و نظر فی زلات مصنفها و عثرات مؤلفها و لو سلمنا فمراد المؤلف اتیم بذلک بالجمله مؤلف رساله
باقتدای فاضل جلبی حیث قال فی الحسام و طعن بر سنیان نه تنها ازین جهت است که ایشان روایات
کفر و زندقه را در کتب احادیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه ازین جهت است که ایشان تصحیح چنین احادیث
کرده اند و میگویند که اینها قطعا جناب سید المرسلین فرموده انتهی یا بجهت حسن ظن در باره

بعضی را صدقای ایمانی خویش که وهمی بیش نبود با یراد این مقدمات انظار و ابحاث علمای اهل
سنت را مصداق ضعفاً فاً مضاعفة گردانیده و انشاء الله المستعان در مقامات مستقبله خواهی دانست که
فرقه اخباریه که سواد اعظم امامیه قبل ازین بودند بلکه باظهار برادر بزرگ مخاطب در مذمة الاجتهاد مع حزب
جماعه اهل العناد و تشیع ایمه هدی منحصر در ایشان است و همواره متقلدین شیطان اند و با ائمه اهلبیت کاری ندارند
بر قطعیت صدور اخبار اصول اربعه بلکه اربعمائة با وصف شمول آن بر انواع اخبار بهما کما ستعرف
انشاء الله تعالی اجماع دارند **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
و هرگاه اینقدر جاگزین مدرکه سامعین گشت لختی گوش سخن این هیچمیرز نهند که در صحیح بخاری از ابن عباس در
ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه وسلم مرویست الا و انه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول یا رب اصیحابی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال
العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
و چون این اشکال عظیم از فحوای این حدیث برای اهل سنت وارد میشود یعنی ایمان جهنمی بودن بعضی صحابه خلجان بعض اجله
بقراین جلیه شعله افروز کانون سینه گردد مهما امکن در اطفای این نایره افواه خود را معذور نمیدارند و
بجمیع مساعی جوابها میدهند و ما یدور علیه رحی الجواب ان هذا الحدیث ورد فی حق
المرتدین الذین قاتلهم المکتسی بنفسه لنفسه خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم
چنانچه مصنف فتح الباری در شرح میگوید قوله اصیحابی کذا للاکثر بالتصغیر
وللکشمیهنی بغیر التصغیر قال الخطابی فیه دلالة علی قلة عدد من وقع له ذلک
و انما وقع لبعض جفاة العرب و لم یقع من احد من الصحابة المشهورین و شارح کرمانی
در حدیثیکه قبل ازین حدیث با دنی تفرقه عبارت بدینگونه میگوید و قال محمد بن یوسف الفربری
ذکر عن ابی عبد الله عن قبیصة هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم

ابوبکر

ابوبکر و در تفسیر این حدیث میگوید قوله أصیحابی تصغیر للاصحاب فهو تقلیل عددهم
ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله واعصمهم
عن التبدیل اذ لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین انما هو التاخر عن بعض
الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه الصلوة والسلام الحمد لله
رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا
بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی
تلک النسخ التی کانت فی ایدینا انتهی بلفظه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم**
دعوی ورود اشکال و عضال نظر بمذهب اهل حق ما نا مانند اعتراض سابق حسن ظن بصور خیالیه خویش
است که وهمی بیش نیست بملاحظه اصول معتمده حضرات امامیه کما ستعرفها می توان گفت که چون عضال عظیم از
محوای این حدیث بر اینها وارد می گردد بحیثیتیکه بنیاد مذهب ایشان منهدم و ارکان و عائم مسلک ایشان
متزلزل و منصرم میگردد حتی الامکان سعی خواهند کرد که ترمیم تاسیس آن پردازند و انی لهم ذلک من بعد لتمام
آنست که در عبارت فاضل کرمانی تحقیق بعضی ازینها امور ضرورست **اول** آنکه تصغیر را بر تقلیل عدد حمل
کردن بکدام جهت است جواب آنکه لفظ رجال در روایات این حدیث آمده و رجال در رجوع باستعمال قلت است
پس تصغیر را بر تقلیل عدد حمل کردند تا با لفظ رجال که در بعض طرق حدیث واقع است مرتبط شود و ایضا لفظ رهط
که بخاری رح بروایت ابو هریره رضی الله عنه آورده بتحقیق صاحب قاموس و امثال آن دلالت بر قلت
عدد می کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده قوم الرجل وقبیلته من
ثلثة او سبعة الی عشرة او ما دون العشرة وما فیهم امرأة و هر چند بعضی شارحین
صحیح بخاری اطلاق آن بر کمتر از اربعین هم تجویز نموده اند لیکن خالی از ضعف نیست چنانچه الفاظ بیان
شان ... کما لا یخفی علی المحدثین و موید تضعیف است آنچه محدث جزری رح در نهایه تحقیق آن

نموده حیث قال والرهط من الرجال ما دون العشرة وقیل الی الاربعین ولا یکون
فیهن امرأة علامه تنوین رجال م آن را بصورت نکره وارد فرمودن نیز مشعر بر تقلیل تحقیر است و عجب است
که اگر جمیع طرق این حدیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز موید این کلام بهم رسد دوم
آنکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که برگردیدن از اصل دین و اسلام است بسوی تبدیل
اخلاق حسنه بسیئه و تغیر بسوء تنزل یعنی اختیار ردیئه عین کفر نباشد چیست و جوابش آنکه باعث
عدول چند دلیل است ودر مقام سر دو دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی گردم یکی آنکه در کتاب مجید
پروردگار عالم و خطاب بپیغمبر ما فخر بنی آدم بر جای خود بآیات قاطعه و بینات ساطعه تقرر یافته
که حاشا که ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید زائفه بر وجوه کفار نگونسار خواهند
ریخت بلکه آن گروه شقاوت پژوه را در روز قیامت برعکس اهل ایمان در حالت سواد وجه خواهند برانگیخت
تا هر یکی از اهل محشر از مومنین و کافرین باهم گر ممتاز گردد و پرده ناموس کفار رو بروی تمامی خلق اولین و
آخرین دریده شود قال الله تبارک وتعالی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون مولانا نظام الدین نیشاپوری
رحمه الله در تفسیر فرموده وفی امثال هذه الانوار للمفسرین قولان احدهما والیه میل ابی مسلم
ان البیاض مجاز عن الفرح والسواد عن الغم وهذا مجاز مستعمل قال تعالی واذا بشر
احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا ولما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی
الامر لمعاویة قال له رجل یا مسود وجوه المؤمنین الی ان قال وثانیهما ان
السواد والبیاض محمولان علی ظاهرهما وهو النور والظلمة اذ الاصل فی
الحقیقة الاطلاق فمن کان من اهل نور الحق وسم ببیاض اللون واسفاره
وابیضت صحیفته وسعی النور بین یدیه وبیمینه ومن کان من اهل ظلمة

الباطل وهم بسواد اللون وكمدهم واسودت صحيفته واحاطت به الظلمة من كل
جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعظمونهم
او يصغرون بحسب ذلك ويحصل لهم بسببه مزيد بهجة وسرور وويل وثبور
وايضا اذا عرف المكلف في الدنيا انه يحصل في الاخرة احدى الحالتين ازدادت
رغبته في الطاعات وترك المحرمات انتهى مختصرا وامين الدين طبرسي در مجمع البيان
زياده برازين بتائيد ونصرت كسانيكه ظلمت ونور را بر حقيقت محمول كرده اند برداخته
عبارتش اين است قال بعضهم المراد بابيضاض الوجوه اشراقها واستبشارها بالسرور
بنيل البغية والظفر بالمنية والاستبشار بما يصير اليه من الثواب كقوله تعالى
وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة والمراد باسودادها ظهور اثر الحزن عليها
لما يصير اليه من العقاب كقوله تعالى ووجوه يومئذ باسرة ووجوه يومئذ عليها
غبرة وفي هذا القول عدول عن حقيقة اللفظ من غير ضرورة والاول اصح بالجمله
بهر صورت ثابت شد كه اين هر دو گروه مؤمنين وكفار نزد هر كس ممتاز وجدا خواهند بود والتباس يكي بر ديگري
در قيامت باقي نخواهد ماند واما احاديثي كه در اثبات اين مدعا بكار آيد وهر كسي را يقين كلي واطمينان قلب
افزايد در كتب فريقين باستفاضه وشهرت رسيده ايراد آن خالي از اطناب نمايد چنانچه بر متتبعين
كتب ترغيب وترهيب بحار مجلسي هويدا وآشكار است اينهم از نيرين آفتاب ثبت يافته كه شفاعت در حق
كفار خصوصا وقتيكه شرك وكفر ايشان بر همه كس از اهل محشر نمايان باشد حظي از جواز نيافته لقوله تعالى
ما كان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما
تبين لهم انهم اصحاب الجحيم لاجرم حمل روت واحداث بر تبديل وتاخير از حقوق بحكم دقيق نظر
ضرور افتاد دوم آنكه در روايت ابوسعيد خود موجود است كه جناب خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم چون
خواهند ديد كه ملائكه اشخاص امت مرا گرفته اند وبهر تعذيب ايشان بسوي دوزخ مي كشند خواهند فرمود كه اصحابي

سحقا لمن غیر بعدی لہذا بر تغییر و تبدیل محمول شد و ہر چند رجوع از اصل دین یکی از افراد
تغییر و تبدیل باشد لکن چون در نفس حدیث موجود است فلا اراہ یخلص منہم الا مثل ہمل
النعم کما سیجی انشاء اللہ تعالی یعنی شفاعت ازان دیگر نجات نخواہند یافت مگر قلیل ارتداد را بر بعضے
از حقوق و تاخیر از بعض حقوق فرود آوردند فان الحدیث یفسر بعضہ بعضا و بدیہی است کہ اگر بر رجوع از
اصل دین و اختیار مذہب کفار و مشرکین محمول می نمودند خلاص بعضی از انہا ولو کان اقل قلیل از محالات و مستبعدات
می بود زیرا کہ نجات کفار نگونسار از عذاب دائمی نزد متکلمین فریقین مخالف نصوص قرآنی و احادیث
رسول ربانی است فکیف کہ بے تعذیب رہا شوند و در جہنم نروند و ہو ظاہر پس معلوم شد کہ آن جماعت بردت
حقیقی متصف نبودہ اند گو بارتکاب کبائر مستحق جہنم باشند اما حمل حدیث بر فساق و کفار جمیعا پس اگر چہ
از اشکال رہائی و نجات میشود ولیکن بعضی از الفاظ مساعدت نمی کند چنانچہ مفصل خواہی دانست
انشاء اللہ تعالی و حضرت مولف نیز از حمل ردت بر معنے اختیار کفر بعد الاسلام نکیر شدید خواہد کرد
الکنون باستماع خلاصہ معنی عبارت فاضل کرمانی کہ بجوامع الکلم تعبیر و تقریر فرمودہ متوجہ باید شد کہ
تصغیر لفظ اصحاب باصیحاب برای قلت عدد آنہا است و خواص و حوارئین سلطان سریر ختم رسالت
کہ ملازمین آنجناب و عارفین حقوق آن تعالی قباب بودند و ہزاران مدائح و مناقب آنہا بعد نزول وحی و کشف
حقایق بر زبان صدق ترجمان سید خلائق گذشتہ مراد نیستند زیرا کہ ازین بزرگان
بعنایات الہیہ تاخیر از حقوق و تبدیل اخلاق حسنہ ہم بظہور نہ پیوستہ بلکہ ایشان اقدام بتائید
دین اسلام نمودند و اساس کفر و نفاق را بانہدام رسانیدہ داد عدالت و انصاف دادند و در صدد قلع
ارکان جور و اعتساف با وجود کمال زہد و تقوی و خوف و خشیت خدا افتادند پس مصدر این تبدیل
و تغییر و تاخیر از حقوق نیستند مگر غیر ملازمین اعراب کہ بصیرتی در دین و حظی کامل در اسلام حاصل
نکردہ بودند و بمجرد استماع خبر وفات سید کائنات از دادن زکوۃ و اخذ صدقات دست کشیدند
بلکہ بطلب باطنے و عدم رسوخ دینی بمکر و حیلہ یعنی از اعذار کہ بدتر از گناہ [illegible] پیش آوردند و

از فرضیتش بعد حیات نبوی منکر شدند و حق تلفی عباد و تاخیر از حقوق ذمه الشان لازم افتاد و تحلل
از تبدل و تحول شان که اسلام را بوجه بصیرت قبول نکرده بودند بعد از وفات سرور عالم علم لعنت
و عناد برافراشتند قدحی در صحابه کبار سید ابرار لازم نمی آید والحمد لله رب العالمین اینست ملخص مقصود
فاضل متبحر چنانچه لفظ خواص اصحاب و جفاة اعراب برین هر دو امر شاهد عدل است کو فرقی در اصل
عبارت او و این هیچمدان بتفصیل و اجمال در میان باشد و کسانیکه صاحب نهایه مجد الدین ابو السعادات
و صاحب مجمع البحار اعنی محمد طاهر متوطن گجرات بر خلاف و براه دیگر رفته باشند و صحابه معروفین
و مشهورین و حواریین خاتم النبیین را معاذ الله در دائره ردت فسق و ارتکاب کبائر و معاصی و تاخیر
حقوق دینی و دنیوی داخل نموده باشند فانه خلاف الاجماع چنانچه در کتب اصول و کلام مثل تصنیفات
امام رازی و بزدوی و تحریر و تیسیر و کتب اصول عضدی و توضیح و تلویح و منار و مسلم و شروح و حواشی آن
و کتب احادیث مفصل و مشروح است که اهل حق بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند و آحاد و بل فرق باطله
مبتدعین را مثل خوارج و نواصب و شیعه بجوی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلا عن المتبحرین پس بالیقین حضرت مؤلف فهم مودای
عبارات این هر دو بزرگ با اینهمه خوض نهار راه خطا پیموده و هرگز باصل مدعای شان التفاتی نفرموده
چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی**
صراط مستقیم در جوابیکه محتوی باشد بر قرینه و سند چنین تقریر توان کرد که مصداق فحوای این حدیث
اهل ارتداد اند که بعد از ارتحال جناب رسالت مآب مرتد گشتند و سند این معنی اولا مقوله جناب شافع
محشر است اعنی اقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الآیة چه است حضرت
عیسی بعد توفی جناب شان باعتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک بالله شدند همچنان بعض قبائل عرب هم
مثل بنو حنیفه که رئیس شان مالک بن نویره بود بعد ارتحال جناب ختمی پناه مشرک بالله گردیدند و لهذا جناب
شفیع المذنبین مقوله جناب عیسوی را اعاده فرمودند ثانیاً در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح

نبود و روایت نص است در اینکه این حدیث بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده همدان با وصف سنی
استعداد به محض برکت تشمیر ذیل در اشاعت حق بدلائل باهره یقینیه بمرتبه بدیهی اولی واضح گردانم
که ائمه اثنی عشریه شان بعض کبرای صحابه علی رغم اهل السنة که بنا بر ضغائن دیرینه و حب جاه و طمع زخارف کمینه
بوجوب بیعت نفوس علیه عزم احراق بیت بضعة النبی الامی مع من فیه حتی علی المولی کما فی
الاستیعاب و ازالة الخفاء بالتصمیم نموده اند وارد است بیچاره اعراب بلکه مالک بن نویره و اضرابش
او در حسابش این مراتب و فیه اظهار لکن حاصل بود فانظر الی ما اتیناه به بعین الانصاف
بریا عن الجدل و الاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل بل ناقدا و تاملا للدلائل
فاقول اما ارتداد مالک بن نویرة و تابعیه ففریة بلا مریة چه آن مومن پاک اعتقاد فقط
منکر خلافت بی دغدغه حضرت صدیق اکبر بود و تفویض زکوة به حکام نصب کرده شان جائز نمیداشت و برین گناه
رسید بانچه رسید چنانچه علمای ما رضوان الله علیهم کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن
ساخته اند من شاء فلیرجع الی کتبهم الکلامیة و ایشان یکسو بشهادت حضرت فاروق اعظم او مومن و زبان حال
و مقال جناب شان مخالف خالد بمفاد مالک و لمالک مترنم بود چنانچه روایات متواتره متضمن اینمعنی در کتب
سیر موجود از انجمله حسب نصوص محرفه نقل میکنیم ان عمر انکر علی ابی بکر بکونه لم یقتل خالد بن
الولید بقتله مالک بن نویرة و هو مسلم و لانه تزوج امراته من لیلته و دخل بها
و ملا حسین کاشفی در مقدمه تحفة النوادر در بیان خلاف هفتم میگوید و رای عمر بن الخطاب بر آن قرار
یافت که اساری و اموال آن طائفه را که زکوة میدادند باز دهد و گروهی که در اوقات خلافت
صدیق محبوس بودند رها فرماید و صاحب مقصد اقصی روایت کرده چون تفاصیل این قصه بمدینه
رسید عمر گفت ظلم کرد دشمن خدا که مردی را از مسلمانان بکشت و زن او را گرفت انتهی بلفظه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم از اضافت لفظ قرینه و سند مفهوم میشود که
حضرت مخاطب جواب فاضل کرمانی و صاحب فتح الباری و تحقیق دیگر بزرگان را از شراح صحیح

بخاری

ادعای بلا قرینه قرار میدهد و از سوق دلیل عاری می نهد ارد و ورد بل تحقیق عبارت فاضل کرمانی
انچه گذشته است مثل تباشیر صبح از آن آشکار است که جواب این بزرگان ماهرین فن جدلی بر جای
خویش مدلل و مبرهن است بحدیکه متشیعین زمن یارای آن ندارند که با مراعات اصول معتمده اهل حق
بتزییف آن توانند پرداخت و بدلائل و براهین ضعف و سخافتش را هویدا توانند ساخت علاوه
قادح جواب ضرورست که بروایات معتبره اهل حق صدور شرک بالله را از مالک ثابت کرده اند مجرد تلاوت
آیت کریمه وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ با وصف اراده معنی تشبیه کما یدل علیه قوله صلی الله
علیه وآله وسلم اقول کما قال العبد الصالح سند صدور شرک بالله از مالک بن نویره نتواند شد
همچنین نص بودن لفظ ارتداد در معنی مذکور بلکه برین امر دلیلی قائم نمیتوان کرد اما بر قرارداد علمای
اهل حق پس ازانکه عبارت عنایه جزری که مؤلف رساله نقل فرموده و همچنین مآل عبارات یا زین و قول
ابن التین که در فتح الباری منقول است و قس علی هذا ما قال بعض آخرین [illegible] تفصیلش ان شاء الله تعالی
دلالت تام بران دارد و اما بر اصول امامیه پس ازانکه اگر لفظ ردت در معنی [illegible] باشد
لازم آید ردت حقیقی صحابه در امثال این روایات از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در کتب
امامیه مندرج است و سوف تعرفها ان شاء الله تعالی و هم در دیگر احادیث مرویه از ائمه مثل ارتد
الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةً وَكَذَا وَكَذَا و حال آنکه اهل التشیع در باب صحابه کبار از ان تمسک
میکنند چنانچه عبارت مرزا محمد کشمیری برین مدعا اول دلیل و کلام مجتهد العصر فرزند رشید جناب
صوارم در کتاب ضربت حیدریه درین باب مرد علیل است قال صاحب النزهة آنچه در بعضی روایات
واقع شده که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند
مراد ازان ارتداد دینی و ارتداد خلقی است یعنی بعد از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بعضی از صحابه از دین برگشتند و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند اهل ردت و [illegible]

آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت علیهم السلام که بفحوای قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ اجر
رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بر آن مجبول و مفطور بودند
برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عداوت و بغی و طغیان ارتکاب نموده بعضی در اکثر امور
دین و نصرت و اعانت و تربیت حضرت سید المرسلین صلعم مباهله نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه رعیت
ممدوح است در باره اهل بیت نبوت ترک فرموده غصب حق زهرا علیها التحیة و الثناء و رنجانیدن خاطر آن بضعه
حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم و کافر نعمتی خدا و رسول خدا از ایشان وقوع یافته چنانچه کتب سیر و
تواریخ بآن ناطق است و در اکثر مطاعن این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده انتهی بلفظه و تلخیص عبارت
مجتهد الحی در کتاب مذکور که عرض و طول بسیار دارد باین الفاظ ادا می تواند شد که خلفا و اعوان و انصار ایشان
از خلافت و امامت حضرت امیر علیه السلام که بنص جلی منصوص گشته بود انحراف ورزیدند و از حقوق اهل بیت چشم
پوشی گزیدند و انواع بیوفائی و عناد بر روی کار آوردند و براه خلافت و شقاق رفتند در روایت کشی
را بلا اقامت ادله بر معنی مصطلح ارتداد حمل نمیتوان کرد و کلام قاضی نور الله شوستری که لفظ ارتداد
در حق خلفا آورده محمول بر محامل و تاویلات است بالجمله اینهمه عبارات و معانی ناص صریح است در نیکه
نزد علمای فریقین لفظ ارتداد که در احادیث حوض و مثال آن واقع شده در ردت دینی و رجوع از اصل دین
و اسلام نص نیست چه معنی نص در این مباحث بودن امری محتمل است که احتمال غیر را بر نتابد و در بطلان
اینمعنی شکی و ریبی باقی نماند و کسانیکه ردت را بر کفر و نفاق حمل کرده اند هرگز فقیر را یاد نمی آید که دعوی
نص نموده باشند پس مدح جواب بقدح آن مبدل شد و الحمد لله علی ذلک و بمقوله فاضل کرمانی و قول
ابن حجر عسقلانی بر متانت خدشه بامر هیچ و سخافت آن واضح است ثم الحمد لله علی ذلک **قوله** و بنده هیچمدان
الی آخره **اقول** قلت این تقریر در استحاله صدق حدیث بر خلفای راشدین و اعوان و انصار
ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مجملاً در اوراق و مفصلاً در مسلک آخر بر اصول امامیه

خواهی دانست انشاء الله تعالی اقدم برادعای ضغاین در سینه و کینهای قدیمه در سینهای
خلفای ثلثه پس اگر کس ملتفت قتل اقارب و عشائر ایشان از گروه کفار بدست حضرت امیر بود چنانچه از بیان صاحب
الفصاء اعنی ابو جعفر بن قبه که سید مرتضی امام الامامیه متشبعین در کتاب شافی یکی از خوشه چینان خرمن فیض است
هویدا می شود وافاده امام اعظم حلی طائفه در مصنفاتش نیز اقتصار آن وارد و دیگر علما و ائمه ایشان که اعظم و
نباشند تایید او می کنند کما لا یخفی علی من طالع احقاق الحق والحدائق پس باید که باعث طیب قلوب خلفا
و موجب مزید محبت با علی مرتضی باشد چه مساعی مشکور این بزرگان در استیصال اهل کفر و ضلال هم
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و هم بعد وفات آن سرور آن قدر لمعان ظهور داده که بر احدی غیر از
مصداق وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا مخفی نیست
حضرات امامیه چنانکه سید الانبیا در تصانیف خویش منقح نماید که نزد علما و حکما بدلائل و براهین تقریر یافته است
که دوست یا بند و دشمن بر سه قسم می باشد دوست خود و دوست دوست خود و دشمن دشمن خود بالتصریح
می نمایند که صدیق در جنگ احد بقتل پدر خویش عزم بالجزم کرد تا آنکه اگر جناب قدس نبوی نهی
فرموده در قتل او حالت منتظره باقی نبود و بحمد الله که هر دو امام اعظم امامیه بر آن اعتراف دارند و اللفظ
لِإِمَامِهِمُ الْأَعْظَمِ الْحِلِّيِّ فِي تَذْكِرَةِ الْفُقَهَاءِ فِي الْفَصْلِ السَّادِسِ الَّذِي انْعَقَدَ فِي
أَحْكَامِ الْبُغَاةِ قَالَ الشَّيْخُ يُكْرَهُ لِلْعَادِلِ أَنْ يَقْصِدَ إِلَى أَبِيهِ الْبَاغِي أَوْ ذِي رَحِمِهِ وَهُوَ
قَوْلُ أَكْثَرِ الْعُلَمَاءِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَإِنْ جَاهَدَاكَ الْآيَةَ وَلِأَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرَادَ قَتْلَ أَبِيهِ
يَوْمَ أُحُدٍ فَنَهَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذَلِكَ وَقَالَ دَعْهُ لِيَلِيَ قَتْلَهُ غَيْرُكَ
انتهی بلفظه و نیز در کتب اهل سنت مثل ازالة الخفاء وغیره مرویست که ابوبکر صدیق برای پدر خود
ابو قحافه بجهت بد گفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشتی زد که بر زمین افتاد چون حکایت نزد آن
سرور رسید حضرت استفسار نمود صدیق عرض کرد که بخدا اگر شمشیر بدست خویش میداشتم البته
بروی می زدم پس آیت کریمه لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ

الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم الآية
نازل شد و توجه همت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشته بطرف استیصال همه کفره باوجود
حصول قرابت آنها وقتیکه جناب رسالتمآب درباره اساری بدر شوری نمود آنقدر شهرت یافته
که در تفاسیر شیعه مثل مجمع البیان و منهج الصادقین و خلاصه تفسیر جرجانی و نعمت خان عالی الی غیر ذلک
بتفصیل تمامی مرویست که فاروق عرض کرد که عقیل را بعلی و نوفل را بمن و فلانی را بفلان حواله باید فرمود
تا سرهای ایشان که ائمه کفر اند از دوشها برداریم و دمار از روزگار اهل کفر برآریم و آنهم درین اثنا آیات
مندرج است که آنجناب صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ که بر قتل
کفار راضی بودند نجات نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافقی را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عدول نموده حکمی دیگر از وی طلب کرد نیز در تفاسیر فریقین باید دید حتی که نعمت خان عالی با آن غلو و تعصبی که
دارد در تفسیر خودش بلا نکیر ذکر می نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی در تفسیر خویش
از ابو اسحق ثعلبی که بر جهان تشیع او مجلسی در جلد اول بحار حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهدات سیفی
و سنانی و مطارحات لسانی فقط برای طمع خلافت و امامت که از کاهنان شنیده بودند
صدور یافت چنانچه از تصانیف ملا باقر مجلسی مثل بحار و عین الحیات و غیرها بوضوح می انجامد
محمول بر سمعه و ریا لیس هر چند این مزخرفات حضرات امامیه بر خیال خام عمده او راحت افزا باشد
خوارج و نواصب سود الله وجوههم را مژده فتح و ظفر رو داد مع ذلک برین تقدیر می بایست که عداوت
این بزرگان با جناب سید المرسلین صلعم می بود نه با امیر المؤمنین ع و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که
منشأ اینهمه مجاهدات و مقاتلات و قتل و اسر اشرار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود
علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایة العقول و رئیس المتبحرین الغنی صاحب
قرة العینین بتفضیل الشیخین ارشاد نموده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه ضغائن غصب منصب تصوری برای
خلافت بلافصل و یا ما مثله بودی بلکه بایستی که این کینه و عداوت نسبت بذات احدیت بهم رسید

نجات خاتم النبوة زیرا که حضرت احدیت بر طبق و ایجاب صراط مستقیم از بعض معتمدین مجلسی در
بحار بر ثبوت صدق و صفا یا چه و لبت یا رب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بر آسمان طلب فرمود و در هر بار امر
ولایت و خلافت امیر المومنین را با جمیع ائمه طاهرین زیاده بر فرائض مقرر نمود و تاکید آن زاید الوصف ارشاد کرد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم بر اصول مصنوعه امامیه چه تعللها و تکاسلها در تبیان بلکه در باب نصب مرتضی بالخصوص وقت مراجعت
از حجة الوداع بر روی کار نیاورده چه حرکات باطله و صاعد و تو شوارادیه حضرت حامل وحی را در الفاظ آیت کریمه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الآیة خاصة برونداده مگر هیچ مقبول نشد و در بار
دوم بلکه سوم کما فی مصایب القاضی و من القوم مقامه بلکه زیاده از ان چنانچه در بحار مجلسی است عتاب شدید
در رسید که و ان لم تفعل فما بلغت رسالته چنانچه بر تفصیل این قصه روایت جامع الاخبار از حضرت
زراره که او را اصدق الصادقین لقب داده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بر آن کند
و چرا نباشد که بارها از زبان ائمه مثل صادق علیه السلام لفظ لعنة الله در حق وی با ذمائم و قبائح
دیگر که ترک ذکرش اولی تر می نماید کما فی منهج المقال مروی شده دلیل واضح است قال سمعت
الصادق علیه السلام قال لما خرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی مکة
فی حجة الوداع فلما انصرف منها فی حین اخر وقد شیعه من مکة اثنا عشر الف
رجل من الیمن وخمسة الاف رجل من المدینة جاءه جبرئیل فی الطریق فقال
له یا رسول الله ان الله یقرئک السلام وقرأ هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا جبرئیل ان الناس
حدیث عهد بالاسلام واخشی ان یضطربوا ولا یطیعوا فعرج جبرئیل علیه
السلام الی مکانه ونزل علیه فی الیوم الثانی وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نازلا بغدیر وقال له یا محمد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک فقال یا جبرئیل اخشی من اصحابی

من ان تخالفونی فعرج جبرئیل و نزل علیه فی الیوم الثالث و کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم بموضع یقال له غدیر و قال له یا رسول الله بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فلما سمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم هذه المقالة قال للناس انیخوا ناقتی فوالله ما ابرح من هذا المکان
حتی ابلغ رسالة ربی الخ بلفظه علاوه برین اگر اندک استقرار نمایند خواهند دریافت که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بارها از امتثال این امر استعفا کرده چنانچه از روایتیکه از کتاب روضة ابن معلم الفقیه شیخ مفید
منقول است ثابت میشود وهی ان الله تعالی انزل جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی
الله علیه وآله وسلم بعد الفراغ من حجة الوداع والتوجه الی المدینة فی الطریق فقال یا محمد
ان الله یقرأک السلام ویقول لک انصب علیا للامامة وسلم امتک علی خلافته
فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا اخی جبرئیل ان الله یعلم بغض اصحابی لعلی انی اخاف
منهم ان یجتمعوا علی ضراری فاستعفی لی ربی فصعد جبرئیل وعرض جوابه علی الله
فانزله الله مرة اخری وقال للنبی صلی الله علیه وسلم مثل ما قال اولا فاستعفی النبی
صلی الله علیه وسلم کما فی المرة الاولی ثم صعد جبرئیل فکرر جواب النبی صلی الله
علیه وسلم فامره بتکریر نزوله معاتبا مشددا علیه بقوله یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس الآیة فجمع اصحابه وقال یا ایها الناس ان علیا امیر المؤمنین و
خلیفة رسول رب العالمین لیس لاحد ان یکون خلیفة بعدی سواه من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهی بحروفه واللازم
باطل عند المخاطب فالملزوم مثله زیرا که او باسلام این بزرگان و بودن ایشان
قائل توحید باری تعالی و نبوت جناب سید انبیا معتقد هست چنانچه در عبارات این رساله جابجا

خواهد

خواهد فرمود بار خدایا مگر عداوت تو و عداوت حبیب تو آن را که بر زعم مؤلف در قلوب موحدین معتقدین
نبوت سید المرسلین جمیع تواند شد تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
هدا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه را مثل سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه
که داد جان نثاری حضرت پیغمبر و اهلبیت اطهر میدادند و در مشاهد شریفه روی طاعت بر زمین نیاز می نهادند
چرا محبوب داشتند آیا از دست این جماعت هیچ کس از قبائل قریش و احدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول گشته و هر کافری که از اقارب ایشان کشته شد بر دست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمه انصاف را باید گذاشت و حیرانم که
خود اکثری از صنادید بنی هاشم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند در زمان خلافت
مرتضوی سر گران نکردند بلکه از رفاقتش پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت ابدا
دمار بزرگان شان بعمل آورده بود آنها بعد از انصاف بیان بلکه تشیع مزعومی چگونه این اراقت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمرهٔ انصار که با وصف خلوص ایمان و اعتقاد باین معنی که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ [illegible] دعوی میکنند از
عداوت مذکور پاک دامن بودند و زیاده ازین چه مراعات مصافات باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف باقر مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد فتن از بحار الانوار گواه است
وایضا از دست خالد بن ولید بسیاری از کفار لا تعد ولا تحصی بقتل در آمدند و علم سعادتش را
بترقی نهاد چنانچه بر ادانی مخفی نیست فکیف یخفی علی المتبحرین پس معلوم شد که این همه تهمتهای طائفه است که
باذیال طاهره آل طیبین طاهرین نسبت کرده اند والعجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضغائن و بینه صحابه کبار و حواریین سید ابرار را قرار دهند و اشرار بنوامیه را بر طاق نهند و برین
قدر هم قلوب ایشان ثبات نمی گیرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی اینهمه کینه داری می بود

بعد از شهادت ذی النورین چرا بدامن مبارکش می آویختند و خود متصدی خلافت نمی گشتند و مثل
مروان دیگران را برای امامت برنمی انگیختند و جناب امیر چگونه بر صوابدید این بزرگان خلافت و امامت خود را
موقوف میداشت فاروق اعظم بعد از نکاح امام حسین غاشیه اسپ ایشان کی در بازار مدینه بر دوش خود ش
می نهاد و ذی النورین بعد از اشترای زره حضرت امیر و ادای قیمتش زره مذکور را چرا بجناب شان باز
میداد و سعد وقاص بعد استماع خبر قتل ذو الثدیه بحسرت عدم معیت مرتضوی بر اندامت می کشید
چاک گریبانش چگونه تا دامن می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغة و جلاء العیون و بحار الانوار هم
کالشمس فی نصف النهار تفصیل قصه نکاح شهید کربلا و آنچه از فاروق اعظم در بارهٔ ابتهاج و سرور
این نکاح الی صدور یافته بعبارت کامل بجائی مسموع فرمایند فائده فی تزویج شهربانو من
الحسین علیه السلام عمر فرمود که شهربانو را بر سر راهی بنشانند و مهاجرین و انصار از نظر او بگذرانند
هر که او را رغبت باشد و اختیار کند بشوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
وقت است او گفت لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المؤمنین بگذشت گفت این کیست
گفتند علی علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت او لایق من نیست اما پیش فاطمه
در روز قیامت خجالت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند پسر علی
احوال او پرسید پس گفت حسن بزرگ است و لیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها بستند
و نشاطها می کردند و حسین را بر اسپ نشاندند و گویند که عمر غاشیه حسین بر دوش گرفت و با او
در مدینه بگردید تا سه روز روز سوم زفاف کردند و شهربانو را بحسین دادند بعقد نکاح انتهی موضع
الحاجة بلفظه قطع نظر از ینهمه زبان مخبر صادق مورد وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُّوْحٰى
بر مناقب این بزرگان و تمثیلات و تشبیهات ایشان با عصای رتبه خویش و ذوات
مقدسه دیگر انبیا و اولو العزم که شمه ازان قبل ازین گذارش یافته تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد چرا

میگردیدند

می گردید ندائی که مدح منافقین و کفار که سینه‌های شان مملو از کینهٔ امیر المؤمنین بود بمثابه‌ای که
فریت بران متصور نباشد در عدالت شخص قادح است چه جای سیادت مرسلین الی غیر ذلک من
الدلائل القاطعة التی تدل علی خلاف هذه التهمة العظمی و از جناب حسن مجتبی را
باید باصول شیعه بر ضغائن و غوائل ائمه نسبت میتوان کرد که خلافت را برغم امام حسین بدشمنان
سپرد و ازین رهگذر ابواب مصائب و آلام بر وجوه اهل بیت کرام و اتباع و اشیاع ایشان کشاده بلکه بسیاری واقعهٔ
کربلا مهیا و آماده شد و بجناب سلطان کربلا رسید آنچه رسید که بتفصیل آن لب نتوان جنبانید
و از اینجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت احتضار بر خلاف ائمهٔ اطهار که بر زبان مؤلف
رساله و علمای مذهب اطمینان و انبساط تمام داشتند کما ستعرف انشاء الله تعالی بهای های می‌گریست تا
که در آن وقت این گریه و زاری و فریاد و بیقراری سود نداد کما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتذکر
الانسان و انی له الذکری اگر اجل مهلت میدهد تفصیل این ماجرا بر جای خودش می نگارد و بلایای که
علمای قوم از راه ناعاقبت اندیشی بکار برده اند و شمه از رکاکت و خرافات آن نیز در مسلک ثانی
معروض خواهد شد در خصوص این مقام تعرض بدان نه نموده باستیصال مقدمه دیگر از مقدمات مؤلف
گرامی میگوییم که باقیماندن ادعای تصمیم عزم احراق بیت فاطمه که صاحب رساله به تقلید
مجتهد در رساله طعن الرماح و ماسی کنتوری در ابرام مطاعن خلفا تحریر نموده لبس حرج البته آنکه دلالت
حدیث ازالة الخفا و استیعاب بر قصد قلبی و اراده حتمی حضرت فاروق بمدلول عبارت مؤلف باشد
ممنوع است بنیچه که روایت کتاب اول در بطلان آن ها نیست عن زید بن اسلم عن ابیه انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمة
بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن
الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله ما من الخلق
احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک و ایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء

النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر جاؤها
فقالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف باللّٰه لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت
وایم اللّٰه لیمضین لما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رأیکم ولا ترجعوا الیّ فانصرفوا
عنها فلم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر انتهی و در استیعاب ابن عبد البر روایت از زید بن اسلم مرسل است بجای
امرتهم ان یحرق علیهم البیت لافعلن ولافعلن و در مقوله فاروق محکی است بر فرض صحت غایة
الامر همین عبارت است که فاروق اعظم در باب متخلفین از بیعت افضل الصدیقین تخویفا و ترهیبا بر زبان راند
که اگر بار دگر تخلف اینها خواهم شنید خانه را بر اینها خواهم سوخت یا آتش قهر و غضب خواهم افروخت و اهل علم
که این تهدید و ترهیب در واقع مستلزم تصمیم عزم احراق خانه زهرا رضی اللّٰه عنها باشد فضلا عن العزیمة
اکابر علمای طائفه در کتب دین و ایمان خویش به تکرار تمام می نویسند که بسا اوقات آدمی بکلمات خشن
متکلم می شود بلکه شمشیر تیز بدست میگیرد و قتل مخاطبین در دلش نمی نشیند بلکه در آراستگی
لشکر و آمادگی اسباب قتال بغایت قصوی میکوشد و نیز همین مثل حسن مجتبی علی ما صرح به صاحب
ریاض السالکین قصد آزار در سر ندارد و از ینجا گفته اند که امیران سخن بصلابت گویند و باشد که
در نهان صلح جویند روزیکه خلیفه ثانی را بفحوای روایت شیخ المشایخ در علل الشرائع خبر وفات
حضرت زهرا رسانیدند او بکمال جزع و فزع همراه صدیق بتقریب تعزیت نزد امیر المؤمنین ع حاضر
و شکایت شروع کرد و گفت که نطلبیدن ما بر جنازه فاطمه از آن قبیل است که در غسل آنحضرت ما را
دخل ندادی و حسن را تعلیم کردی که با ابوبکر گفت که ترا با منبر پیغمبر چه کار است اینهمه دلیل کدورت و غبار
است حضرت امیر فرمود اگر قسم شرعی یاد کنم تصدیق خواهید کرد گفتند بلی پس در مسجد مقدس
داخل شد و گفت که دو امر اول از آن بود که پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم در غسل و فاطمه زهرا ع درباره
نماز جنازه و ما یتعلق به وصیت کرده بودند که اجانب را دخل ندهی حاشا که آن کلمه بفرزند خود تعلیم
کرده باشم بلکه چون الف و انس بجناب مصطفوی زاید الوصف داشت حتی که در عین نماز بر دوش

مبارکش

مبارکش سوار میشد و در اثنای خطبه و امن مقدس میکشید برآمدن ابوبکر بالای منبر آن سرور
بر وی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاذ الله از مهملات دانست و صلاح او بر نبش قبر فاطمه برای ادای
نماز جنازه قرار گرفت پس صحبت منجر بکلفت گردید و نوبت باشتداد غیظ و غضب رسید قریب بود که ذو الفقار از نیام
برآید و مقاتله عظیم در صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین قسم شرعی یاد نمود که بر این تقدیر سر فاروق را
از دوشش بردارم بلکه قبل از نیل مطلب دیر از زنده نگذارم پس مهاجرین و انصار بهیئت مجموعی در صلاح افتادند
و بر اراده فاروق تن برضا ندادند انتهی ملخصه و حال آنکه اصول معتبره بزعم امامیه باواز بلند ندای
این معنی بگوش خاص و عام در میدهد که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام درین وقت مامور نبود چه جای
قتل فاروق چنانچه مطالعه کتب فتن برآن شاهد عدل است معذلک هرکه اندک حظی از خرد دور اندیش
دارد نیک میداند که هرگاه حضرت قالع باب خیبر وقت احراق بیت فاطمه و اسقاط محسن بضرب در بیا علانیدن
کار دیاد بناله شمشیر بلکه ضرب الکد علی اختلاف الروایات هم المغیرات در زدن سوط بر ضبعه سیدة النساء تا آنکه بازوی
مبارکش بشکست و انتساب تهمت زنا معاذ الله بسر منبر که موی اهل اسلام از استماع آن بر بدن میخیزد و
حقیقة همال این خرافات آبروی رواة این حکایات بنص قرآنی وَالَّذِیْ تَوَلّٰی کِبْرَہٗ مِنْهُمْ لَهٗ عَذَابٌ عَظِیْمٌ
می ریزد مامور بسل سیف نباشد بر مجرد نبش قبر بنیت نماز جنازه چگونه بجهاد سیفی و سنانی مامور خواهد بود پس این همه
جوش و خروش چنانچه تهدید او تراهیا بود همچنین است حال فاروق چون درین مقام دعوی چند بهم رسیده
ناگزیر باثبات آن از کتب معتمده امامیه مصروف میشوم میگوییم که اما انتساب تهمت فاحش پس
آنچه در تذکرة الائمه وارد است بزعم امامیه حجت شافی است و در روایت شیخ المشایخ در علل از امام
ابوجعفر دلیل کافی است حیث روی انه قال علیه السلام فاما الشرک بالله فقد
اُنزل فیها ما انزل و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا ما قال فکذبوا الله
و رسوله و اشرکوا بالله و اما قتل النفس التی حرم الله فقد قتل الحسین بن علی
و اصحابه و اما اکل مال الیتیم فقد ذهبوا بفیئنا الذی جعله الله لنا و اعطوه غیرنا

واما عقوق الوالدین فقد انزل الله ذلک فی کتابه فقال النبی اولی بالمؤمنین من
انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله فی ذریته وعقوا امهم خدیجة فی
ذریتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة فی منابرهم الی آخره مختصراً و عبارت
تذکره اینست که شیخین حق ناشناختند انچه شیخین نسبت باهل بیت رسالت واقع ساختند و نسبت با استغفار البته
بحضرت فاطمه دادن و دشنام دادن با و غصب فدک و خلافت نمودن و کشتن و زدن آن مظلومه و سقط شدن محسن از شکم
ماهه و آتش بخانه پیغمبر انداختن الی آخر الهذیان واما احراق وغیره پس مجتهد جائسی در [illegible]
مصنوع بصحت وقوع آن مدعی شده و عبارت تجرید خواجه خواجگان شیعه اعنی فاضرم عمر فیه لنا و کلام
امام اعظم حلی در شرح عبارت مذکور تایید آن میکند حیث قال وبعث الی بیت امیر المؤمنین علیه
السلام لما امتنع من البیعة فاضرم فیه النار وفیه فاطمة وجماعة بنی هاشم واخرجوا علیا
کرها وکان معه الزبیر فی البیت فکسروا سیفه واخرجوا من الدار من اخرجوا وضربت
فاطمة علیها السلام فالقت جنینا اسمه محسن الی آخر البهتان وملا باقر مجلسی در تذکرة
الائمه نیز بدعوی آتش انداختن گردن افراخته کما عرفت و ضرب تازیانه را از جمله معتبرات نوشته
وصاحب اثبات الحق نیز تصریح بدان کرده وادعای شکستن استخوانهای پهلوی مبارک فاطمه زهرا نموده
وعبارات دیگر کتب مثل تجهیز الجیش وغیر آن که از تالیفات مقلدین فاضل جائسی است در اینمعنی که آتش
بخانه زهرا زدند بکمال رسوائی حضرت امیر را بیرون کردند از نصوص قطعیه توان شمرد و ازینجا تحاشی امامیه یعنی
در کتب معتبر ما طعن وقوع احراق هرگز مذکور نیست وشیخ حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن غیر از عزم
احراق خبری دیگر در مطاعن خلفا ذکر نفرموده اند و رجوع ازان نه نموده از هم می پاشد و اینهمه استغاثه
وفریاد کنتوری بانگ بی هنگام می باشد پس تمسک بدانکه فاضل جائسی در عماد الاسلام در توجیه سکوت
وقعود مرتضی وقت تصمیم احراق بیت فاطمی گفته هذا القعود انما کان یستقبح اذا لم یکن مستندا
بوصیة النبی صلی الله علیه وسلم اما اذا کان کذلک یکون القعود واجبا والامامیة تقول

ان الذی

اِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَوْصٰی عَلِیًّا بِالصَّبْرِ وَعَدَمِ مُنَابَذَةِ الثَّلٰثَةِ اِلٰی اٰخِرِ
مَا قَالَ وچگونه بزعم شیعه چنین نباشد حالانکه جناب امیر روبروی هزاران ملائک وحضرت جبرئیل و
جناب سید النبیین بر اختیار صبر وسکوت بر تحریف قرآن وهتک ناموس بنت سید انس وجان نعوذ بالله
من مکاید الشیطان عهود ومواثیق شدید وموکد نموده بود کما ستعرفه ان شاء الله تعالی وارتکاب تقیه بدلایل
بیشمار نزد امامیه بر آنحضرت واجب وکشیدن شمشیر از نیام وقتال با صحابه کرام منهی عنه وحرام بود چنانچه
اصول اربعه موضوعه خلفای ثلثه متشیعین متکفل این امور است آنهمه که شنیدی دال الیه قطعی بران دارد
که قسم امیر المومنین درباره قتل فاروق فقط بر تهدید وتخویف محمول بود وهرگز اراده طلبی وتصمیم خاطر بر کشتن
خلیفه ثانی تعلق نداشت ودرین مقام قدرت کامله جناب اقدس احدیت وَهُوَ الَّذِیْ اَنْطَقَ
کُلَّ شَیْءٍ مشاهده کردنی است که ابو منصور طبرسی صاحب احتجاج بر طبق نقل مجلسی در بحار روایت می نماید
که چون خلیفه ثانی باواز بلند گفت که اگر امیر المومنین از خانه خود بیرون نیاید خانه را خواهم سوخت
صحابه از شنیدن این قول متغیر شدند وانکار شدید کردند خلیفه تا که شما را گمان برده اید که من چنین خواهم کرد حالانکه
مقصود من تهدید بود. نه چیز دیگر پس جناب مرتضوی بواسطه شخصی پیام بسوی عمر فرستاد که من برای
گرد آوردن آیات قرآنی در خانه منزوی شده ام ومشغول تالیف گردیده ام وبر زبانم سوگند
جاری شده که تا ازین امر فارغ نشوم از خانه پای خود بیرون نگذارم وبامور دیگر نپردازم انتهی
ملخصه ازین روایت وانچه در اراده سوختن قصر فاطمی از علل شیخ المشائخ قبل ازین گذشته هویدا و
آشکار است که هرگاه مهاجرین وانصار بر تلفظ لفظ احراق وما یماثله انکار کنند ورعایت اهلبیت را از دست
ندهند فاروق اعظم که از عدالتش جهان وجهانیان انتظام یافتند کی خیال ومجال داشت که معاذ الله خانه زهرا را
سوزد وحضرت امیر را بالقهر وجبر از خانه بیرون کشد ورسن در گلوی مبارکش اندازد وحضرت بتول را بضرب تازیانه
واسقاط حمل مجروح سازد اینهمه تهمتهای صنادید یهود وصنعا ومجوس برانست که زخمهای نمکین از دست
فاروق بر جگر داشتند وتخمهای ضغائن دیرینه در مزرع سینه می کاشتند وعنقریب بروایات معتمده

خواهی دانست که چون صدیق خواست که برای تنبیه مانعین زکوة پردازد فاروق بحمایت شان سخنات
حق کلمه گوی اهنا باد آورد فمما ظننک فی اهل البیت الطاهرین عند نصب افضل الصدیقین
وصاحب عماد الاسلام با وصف کمال عناد و عداوت صحابه امجاد و ادعای صحت روایات احراق در کتاب عجیب
مطبوع که ما سبقت الیه الاشاره چون از زواره گیر اجابت علمای اعلام مصری نیافته در این وادی
شتافته و ان مقتضی تلک الروایات هو ان عمر مع شیعته قصد احراق بیت فاطمة
واتی بالحطب وجمعه علی بابه لا انه وقع منه الاحراق فلعل کان غرضه
مجرد التخویف یعنی مآل روایاتیکه درباب آتش زدن در کتب وارد شده اند مضمون آن جز این
نیست که عمر با اتباع خود بظاهر قصد سوختن خانه اهلبیت نمود و هیمه بر در جمع کرده نه آنکه آتش را افروخت
و خانه را سوخت و غالبا غرض او فقط خایف کردن متخلفین بود و دیگر هیچ والحمد لله علی ذلک چه هرگاه
مقصود از جمع کردن حطب و مهیا نمودن اسباب لهب مجرد تخویف و تهدید باشد فقط قول لافعلن
ولافعلن یا امرت ان یحرق علیهم البیت بطریق اولی تهدید و ترهیب خواهد بود
که برای انتظام خلافت صدیق اکبر که مثل حضرت خلیل اواه و منیب بود وقت شورش اعراب و احاطه
ناسه کفار و مرتدین مثل عنسی و سجاح و مسیلمه کذاب از فاروق اعظم که بشدت و خشونت نوح علیه السلام
اتصاف داشت سرزد این همه در صورتیست که مراد مؤلف از تصمیم عزم احراق آن باشد که حضرت فاروق
معاذ الله دل بسوختن بیت فاطمه نهاد و نیت آن مصمم کرد و اگر معنی آنست که تهدیدا و تخویفا این کلمات
بر زبان آورد کو در دلش نبود فمع انه یخالف الفاظه ینافی خاتمه رساله دیگر است که در حدیث ثقلین
نوشته زیرا که از مطالعه آن واضح می شود که احراق بعمل آمده و فقیر در افادات مؤلف همه حیرت
چه مدلول عبارات این رساله آن است که فاروق بکمال جد و جهد اراده احراق مصمم کرد و خواست که خانه
مرتضوی را سوزد و کلام او در صدر رساله دوم که محتوی بر لفظ تخویف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
امتناع از تخلف بود نه سوختن و عبارت آخر آن بدلالت مطابقی استدلال بر وقوع احراق

است پس تناقض و تهافت کلامش و آنچه درین باب از علمای قوم سر میزند تماشا کردنیست که گاهی جمع
احراق می آرند و بعضی تکذیب شان می پردازند و گروهی روایات صریحه آرند که فاروق گفت که مقصود من مجرد تخویف
بود و وقت مصمم شدن این کلام مهاجرین و انصار در کمال جوش و خروش آمدند و با جانب اهلبیت متوجه شدند و محمد بن
جاسوسی هم دعوی احراق میکند و هم فرار از آن نمی نماید حتی که جمع کردن همه را با لوازم دیگر بر تخویف و تهدید حمل مینماید
و حضرت مخاطب با این همه بلند پروازی لن ترانیها هنوز در نیت احراق و قصد تخویف متردد است و باز بر وقوع آن
مستدل می شود با وصف تهدید و تخویف که خود قائل آنست و علما هم بدان اعتراف کرده اند کما عرفت آنفا
ارشاد می نماید که آنچه مروی است منحصر در دو چیز یکی احراق و دوم قلع باب انی لشیء عجاب از مثال اینمواضع بر علا
عالم واضح و روشن میگردد که دروغ را فروغ نمی باشد و هر یکی از علمای مخالفین تکذیب دیگری می نماید و دست ایشان تا من
الجماعة قاصر نمیرسد فاعتبروا یا اولی الابصار این همه که شنیدی مبنی برین بود که روایت تهدید با احراق سالم عن
المعارض باشد که هو خیر المنع و از مجرد توجیه ذکر آن صحت و اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقرا در ورود روایات
که بصراحت معارض آن باشد و در واقع مناط اعتماد و اعتقاد بحسب صحیح قرائن بلکه دلائل قاطعه کما تشیر الیه
بعد ذلک تواند بود پوشیده نمی ماند بعضی بتقریر اهل حق و بعضی بمذاق امامیه نشان دهیم اما اول پس از آن جمله
روایت کتاب ما ثبت بالسنة النقلاء عن اسد الغابة و خلاصه اش آنکه حضرت امیر بطیب خاطر در مسجد خلافت
بصدیق اکبر بیعت نمود و بخطاب اصحاب فرمود که چگونه بیعت نکنم بکسیکه او را جناب پیغمبر امام مسجد خویش
گردانیده و من در ان وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غایب و اگر تقدیم مرا می خواست هیچ مانعی
در میان نبود الفاظ حدیث اینست عن الحسن البصری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر وصلی بالناس وانی شاهد غیر غائب
وانی لصحیح غیر مریض ولو شاء ان یقدمنی لقدمنی فرضینا لدنیانا من رضی
الله ورسوله لدیننا انتهی بلفظه و مشابه روایات حسنا بعض النضرة فی مناقب العشرة از اهل
نبوی تا ایشان مساوی اند عامی کند و از آن جمله روایت دیگر که حضرت امیر بمقدمه مذکوره استدلال بصحت

خلافت بلافصل ابوبکر صدیق نموده گفت که الا انا منتش کاره نیستوان شد که او را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در ایام مرض امام فرموده و در مقدماتیکه بانتظام بلاد و انتظام امور دنیوی تعلق دارد چرا او را
امام ندانیم و ناخشنود نشدیم مگر بدین جهت که در مشوره خلافت ما را شریک نکردند انتهی محصلها و درین باب روایات
بسیار وارد است چنانچه مخفی نیست و منطوق روایات ندیده تخلف حضرت امیرالمؤمنین و بیعت کردن آنجناب بعد
از تخویف و تهدید است پس ظاهر است بهم معارضه و در نفس الامر بمقام روایت تهدید که اشاره نمائیم الیه لا یعبا
بجماعت امام ثانی پس علمای امامیه از قدیم الایام گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفه اول
هرگز وقوع نپذیرفته زیرا که از روایات صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیعت ابوبکر صدیق
نکرد تا زندگی جناب فاطمه زهراء و بعد انتقال آنجناب چون وجاهت باقی نماند در راه مدارا و تسلیم پیمود و شریک
اعوان انصار شد پس اجماع و استحقاق متحقق نباشد چنانچه شافی علم الهدی امامیه و بحار مجلسی بر آن گواه است
و متأخرین تا این زمان نیز همین تقاریر را اعاده می کنند و بر طبقات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
وسیمی بیانه گوش نمی نهند پس هرگاه مدلول صحاح روایات اهل سنت همین باشد پس روایت زید ابن اسلم
البته لائق احتجاج و اعتقاد نخواهد بود زیرا که مدلولش آنست که حضرت امیر و دیگر متخلفین بمجرد استماع
تخویف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیدة النساء از سر تا پای خویش رجوع نمودند و تن به بیعت صدیق
در دادند و این ما مدلول روایات صحیحه بخاری و مسلم مخالف صریح دارد کما علمت و نیز مدلول روایت زید
آنست که جناب سیده بجهت تهدید فاروق راه لینت اختیار کرد بعنوانیکه خوف و رعب را در قلوب
متخلفین القا نمود و مدلول روایت صحیحین بر حسب زعم امامیه آنست که هرگز بطریق مدارا و تسلیم نرفت و بر خشونت
ثابت قدم و راسخ دم باقی ماندند ایضا بروایات صحیحه معلوم میشود که زبیر اینچنین تخلف نکرده و این روایت با
مخالف آنست و نیز روایتی دیگر است هم جنب روایت زید که زبیر شمشیر کشیده آخر نوبت بدان
رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه پاش پاش گردید و هنگامه کارزار بر پا شد
چنانچه ابن شهاب گفته و ازین روایت تصمیم زبیر بعد استماع تهدید دریافت میشود پس منافات لازم

آمده واحتجاج بروایت تهدید باحراق در بارهٔ اثبات بیعت آن از وجه اعتبار باطل واز مرتبهٔ اعتماد
ساقط گشت اکنون بعضی از مضامین که در روایات مختلفه موجب غلط شود وتطبیق آنها از لطف خالی نباشد
باید شنید که لا نسلم که حضرت امیر باعتقاد عدم استحقاق خلیفهٔ اول از متخلفین باشند وازینجاست که
احدی از روایات صحاح دلالتی بر قیل وقال جناب ایشان در استحقاق این منصب نسبت بحضرت افضل
الصدیقین ندارد بلی از ظاهر روایت صحیحین در قصهٔ فدک بروایت ام المؤمنین صدیقه میتوان یافت که در بیعت صدیق
تا زندگی فاطمه زهرا مکث نموده واین تاخیر چنانچه در عدم اهل بیعت صدیق لغو نیست همچنین تاخیر مذکور در نفس
تخلف هم نص نمیتواند شد زیرا که بروایت فریقین حضرت امیر قسم خورده بود که بعد سید الکونین ردا بر دوش
نیفگنم تا که سور وآیات قرآنی را حفظا یا کتابة جمع نکنم کما فی الاستیعاب والصواعق من کتبنا وغیرها
من کتب الامامیة مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی وقد عرفت مفصلا مرارا وآخر این امر عظیم که اهتمام شان بشأن
بروجه کمال واقع شد بدون امتداد زمانه متصور نبود وهر چند ملال جمیع اهل بیت وصحابه غیر از
معدودی کما فی تالیفات المحقق الدهلوی تا مدت دراز در فراق برگزیدهٔ تمامی انفس وآفاق دیگرگون
وبالشان از حوصلهٔ تحریر بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها را خصوصیتی ومزیتی
زائد الوصف نسبت بهمه بزرگان حاصل بود که بر ناظرین ومتتبعین علم سیر وتواریخ پوشیده نمیماند وسلمنا که
نیز حصول بیعت شیخین تایید وتقویت حفظ وصیانت حضرت بتول هر آن وقت اسقاط محسن وکنار احراق
بیت الهیبت سید انبیا الی غیر ذلک من الافترات بر خلاف مقتضای شکایت نمودیه باره مقبولین شیعه که
احدی از ینها در اوقات مذکوره باعانت فاطمه زهرا نخواهید پرداخت کما سیجیء انشاء الله تعالی مستحسن
واولی هم خواهد شد لکن بنو اهل حق تسلیه بتیمار ایشان هم در بیعت وهم در ایام بیماری از تحمات علی وقس
نه اعمال ایجاد سهول شیخین که پژمردگی وافسردگی ایشان موهان روح ودوام موجب کاهش جسم وجان
نموده باشد وبعضی از شکایات دوستانه مثل استبداد ودر تقریر خلافت در سقیفه وماننده آن نیز ضمیمهٔ گفتگو
عمر ذلک من الامور التی فصلت فی المطولات نیز نظر باینهمه وجوه اگر امتدادی ودیکی در بیعت صدیق

بمیان آید بجای خویش ثابت شده مثبت حاشی بدی بداند نیس ملیفه که در سایر صحاح و سنن سایر
از علمای معتمد ثبت شده باکرید لول مطابقی آن بعبتا ثیر در مسند انکشاف صبح خلافت سید المرسلین اکتساب سطوع
منور تازه تر آنکه ابن سعد و حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری در قصه بیعت و تقریر خلافت ابوبکر صدیق رض روایت
میکنند که درهمان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق بیعت نمودند گرد آمدند صدیق
بر سر منبر برآمد و در قوم نظر کرد و دریافت که زبیر در حاضرین نیست کسی را طلب داشت و حاضر نمود و گفت
تو فضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت مسلمین میخواهی زبیر گفت ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم و از آنچه بر زبانم رفت بگذر و در پی مواخذه مشو من بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز در میان
قوم نیست کس فرستاد و تا او نیز حاضر شد و همین قیل و قال و معذرت در میان آمد و این هر دو بزرگ
بطیب خاطر همدران روز بیعت کردند انتهی مختصراً و همچنین روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبدالرحمن بن
عوف که گفت که ابوبکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود که بکبریای الهی که گاهی حرص امارت لیلاً و نهاراً سراً
و علانیةً نکردم ولیکن از فتنه ترسیدم و در امارت راحتی نمی بینم و طاقتی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
دستگیری فرماید بعد از آن علی رض و زبیر رض معذرت کردند و گفتند ناخشنود نشدیم مگر بجهت تاخیر از مشوره
و در مشوره اولی تر بودن صدیق باین منصب جلیل شکی نداریم او یار غار پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم
و شرف و بزرگی او بالیقین میدانیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده انتهی
لهذا اکثر احادیث اصحاب رضی الله عنهم که شریک واقعه باشند بمقتضای حدیث لیس الخبر کالمعاینه
بر حدیث ام المؤمنین مسطور که حضور او در آن مجامع مانند حضور حضرت زهرا بر اصول امامیه هرگز ثابت نیست رجحانی
داشته باشد چه جا آنکه محصلش نفی بیعت تا شش ماه بوده و محصول روایات اصحاب بیعت تصریحی
قریب وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد که اسهل از نفی مذکور است و قد ثبت ان الاثبات
مقدم علی النفی و روایت معرفت امام یعنی من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و نا شنیدن آن که در کتب معتمده مندرج است موید همین است که طول مکث در بیعت واقع نشده و صرار

سعد بن

سعد بن عباده بر تخلف علی ما فی الصواعق و القول ضعیف و مردود بلکه خلاف آن از حنفیه ثابت
با وصف صحت و اعتماد طرق نزد محدثین مردود و مستور دگر دعوی تخلف اسامه مانند سعد کما قال الحلبی فی نهج الحق و غیره
از احادیث مطرود و از نقل سید مرتضی در شافی و مجلسی در بحار میتوان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن
عباده راجح است و مرجوح پس معلوم شد که تقاعد کذائی که از صحیحین دریافت می شود در اجماع قادح
نیست باقی ماند سخنی دیگر که تعلق بسند احادیث وارد و آن را تا سی بیهقی و امثال او چنانچه بر ناظرین شرح
بخاری مثل ارشاد الساری مخفی نیست میتوانم گفت که این روایت که دال بر تأخر بیعت او و ابو سعید راوی آن
بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول و روایت ابو سعید که منطوق آن بیعت امیر المؤمنین و
حضرت زبیر رضی الله عنهما روز اول است مسند و موصول پس این البته اصح خواهد بود و بحمد الله طریق
تطبیق و دفع اختلاف روایات عقلا و نقلا آشکار شد و ضرور بدان نماند که گوئیم بیعت اولی نوعی با خفا
و ثانیه علانیة واقع شد و این همه که وقیدی و شبلی بر تقدیر تسلیم لفظ احراق است و الا بحول الله و قوته
در مقابله طائفه امامیه که درباره سخن سازی معدوم النظیر اند می توان گفت که در حدیث فاطمی لفظ لیفتنن بود
چنانچه صاحب استیعاب بتصریح جامعین با ضبط بر آنهمی روایت کرده اگر چه نسخه جدیده آن که از نسخه مصنف
منقول است دلالت بر اشتباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ لیفتنن براز فی بمعنی جوع باشد و لفظ فتنه
و فتن در لغات غرایب احادیث مثل نهایه هر چند بمعنی قتل و احراق و اثم و کفر الی غیر ذلک مستعمل است لیکن
در اصل بمعنی امتحان بسوال واقع شد پس محتمل که مراد فاروق تهدیدا و تخویفا نه عزما جمیما سرزنش تغلیظ
باشد که نگاه تیز و آواز تند را هم شامل است و چون جناب معصومه حکایت قول او ولا فعلن بهم نماید
پس باید که تخصیص باحراق نماید حتی ینطبق الحکایة علی المحکی عنه لیکن راوی بزعم خویش روایت بالمعنی نموده
معنی احراق حمل کرد پس تطبیق هم حاصل می شود و هر دو دلالت بر تهدید احراق هم ندارد فضلا عن التصمیم و بر متتبع
کتب معتمده سیما حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات بیشمار اشتباه روات داخل مبین است
چنانچه از مجلدات بحار و شروح کلینی بر روشن و آشکار است مخفی نیست که اشتباه و وهم راوی

استبعادی ندارد وهذا غاية ما في القلم ولنرجع بعد الى ما كنا فيه من الكلام **قوله** بیچاره اعراب آه

اقول اگر بنای کلام بر مذهب اهل سنت است پس حاشا که بر وفق مرویات و تصریحات علمای کرام ایشان
ذوی المراتب الرفیعه مصداق این حدیث باشند چنانچه در عبارت فاضل کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی که
خود نقلش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی بذکرش نیست و اگر اساس آن بر اصول امامیه است پس قطع نظر از آنکه
بر محل خود نیست کما لا یخفی صدور دعوی مراتب رفیعه برای کسانیکه مورد ارتداد و احداث توانند بود از جناب
مؤلف بتقلید کنتوری را ابرام مطاعن که الفاظ حدیث دلالت میکند بر آنکه این سانحه بر کسانی خواهد گذشت
که مزید قرب و خصوصیت آنها بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت باشد انتهی محصله متشیعین را مضرت
شدید میرساند کما ستبینه ان شاء الله تعالی فی المسلک الآخر مفصلا **قوله** فانظر الی ما اثبتك بالح

اقول ان عنيتم بالارتداد رجوع لمالك بن نويرة واتباعه واشياعه عن اصل عقائد
التوحيد والنبوة والمعاد كما يدل على هذه الارادة اثبات اسلامهم في الاقوال الاتية
والعبارات التالية المنقولة من تحفة النوادر والمقصد الاقصى والصواعق لان الاسلام
ينافي الردة المذكورة لا الارتداد بمعنى تبديل الامور الشرعية والتقصير عن الحقوق
الحتمية فنحن لا ندعي انه كان منكرا لاصل الايمان ونفخه وقاتله ابو بكر الصديق بهذا
السبب ولا نقول انه اشرك بالله كما ادعيتم في القول السابق بل نقول بانه لو كان
كذلك لما وقع الاختلاف من اكابر الصحابة في قتاله بل وجب اتفاقهم حينئذ
في استيصاله فان من اشرك بالله تعالى وانكر الاسلام بعد قبوله فقتاله واجب ليس
محلا للخلاف والشقاق بل هو عند الجميع موضع الوفاق وان عنيتم بارتداد المالك
المذكور انحرافه عن بعض الحقوق واحداثه في الشريعة ما لم يؤذن به الله سبحانه
فهب انه كذلك لكن لا يمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المرتبة على ان القول باسلامه
قبل تفحص الاخبار كما وقع من الفاروق الاعظم لا يدل على طهارة اعتقاده و

کمال ایمانه و عدم ارتداده فی الواقع آمدم بر اثبات تبدیل و تغییر و احداث مالک بن
نویره که بحیثیت انکار زکوة بر ذمه او لازم افتاده مخفی نماند که این مدعا بر اصول روایات فریقین متلبس است و اثباتش
از کتب طرفین بغیر متعسر اما اثباتش از کتب اهل حق پس از غایت وضوح اظهر من الشمس و ابین من الامس
مطالعه کنندگان صحاح سته و شروح آن و کتب کلامیه برای آن کافی است لیکن درین مقام بر عبارت صحیح بخاری اکتفا
نموده می‌شود وَهِيَ هٰذِهٖ وَرَأَى اَبُو بَكْرٍ قِتَالَ مَنْ مَنَعَ الزَّكٰوةَ فَقَالَ عُمَرُ كَيْفَ تُقَاتِلُ وَقَدْ
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُمِرْتُ اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰى يَقُوْلُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَاِذَا
قَالُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَصَمُوْا مِنِّيْ دِمَاءَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ اِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ فَقَالَ
اَبُوْ بَكْرٍ وَاللّٰهِ لَاُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ مَا جَمَعَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ تَابَعَهُ بَعْدُ
عُمَرُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ اَبُوْ بَكْرٍ اِلٰى مَشُوْرَةٍ اِذْ كَانَ عِنْدَهٗ حُكْمُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ
فِي الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا بَيْنَ الصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَاَرَادُوْا تَبْدِيْلَ الدِّيْنِ وَاَحْكَامِهٖ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهٗ فَاقْتُلُوْهُ و اما اثبات آن از کتب امامیه پس کتاب مجمع البحرین
اینک حاضر است مؤلفش در تحقیق لفظ ردت الخ نوشته است از آن مانند سفیده صبح صادق هویدا و
آشکار است که او باستماع خبر قیامت اثر وفات جناب خیر البشر منکر زکوة شد و بمقتضای عدم رسوخ ایمان
فرضیت زکوة را نظر بآیت کریمه خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيْهِمْ بِهَا و عدم لحاظ
اَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ مختص بآن حضرت اعتقاد کرده در مجدد بودن مالک احداث این قول و تبدیل
ما تقرر فی الشریعة الغراء حالت منتظره باقی نیست قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ الْمَذْكُوْرِ وَالرِّدَّةُ بِالْكَسْرِ
وَالتَّشْدِيْدِ اسْمٌ مِنَ الْاِرْتِدَادِ وَاَصْحَابُ الرِّدَّةِ عَلٰى مَا نُقِلَ كَانُوْا صِنْفَيْنِ صِنْفٌ ارْتَدُّوْا عَنِ
الدِّيْنِ وَكَانُوْا طَائِفَتَيْنِ اِحْدٰيهُمَا اَصْحَابُ مُسَيْلِمَةَ وَالْاُخْرٰى ارْتَدُّوْا عَنِ الْاِسْلَامِ وَ
عَادُوْا اِلٰى مَا كَانُوْا عَلَيْهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَاتَّفَقَتِ الصَّحَابَةُ عَلٰى قِتَالِهِمْ وَسَبْيِهِمْ وَاسْتَوْلَدَ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمُ الْحَنَفِيَّةَ وَالصِّنْفُ الثَّانِيْ لَمْ يَرْتَدُّوْا عَنِ الْاِيْمَانِ وَلٰكِنْ

انکروا فرض الزکوة وزعموا ان خذ من اموالهم خطاب خاص بزمانه صلی الله علیه وسلم انتهی بلفظه وانشاء الله تعالی بعضی از عبارات و روایات دیگر که در اثبات مقصود ما زیاده تر مفید خواهد بود درین نزدیکی معروض خواهد شد و کسانیکه اورا با وجود ثبوت ردتش بالمعنی المذکور در کتب امامیه بعلت اتحاد مذهب و ملت مومن پاک اعتقاد می پندارند اگر دعوی اجتهاد برای او نصب العین دارند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود و ما احسن ما قیل بیت نگفته ندارد کسی با تو کار ✦ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ✦ و بحمد الله که مملوکان مالک و طرفداران آن بی النصیب و هالک بر اثبات اجتهادش قدرتی ندارند مع هذا اگر مالک الشان اعتقاد خالص بحقیت خلافت حضرت و فضیلت افضل الصدیقین نداشت جناب امیر المومنین را امام برحق و خلیفه مطلق می پنداشت کما صرح به ابن الاثیر فی مجالسه و غیره فی غیره و کلام المولف الضیا مشعر بذلک درینصورت نیز اطاعت عمال ابوبکر صدیق و عطاء صدقات و مال زکوة بایشان تقلید المذهب الامامیه و رعایة لوجوب التقیه برو ضرور بود چون او از اختیار مسلک اثنا عشریه دست کشید و بر مخالفت جناب مرتضوی و شیعیانش که با مر مقدس حضرت ایشان مطاع لازم الاتباع بیعت بخلیفه اول نمودند کما فی البحار مصر گردید و قد تقرر فی خاتمة التجرید ان مخالفیه فسقة مرتبه اجتهاد و استنباط مسایل شرعیه هیچ و انکار و منع زکوة از دلایل نقلیه کجا برای او بر اصول امامیه قیماند پس انچه بوی رسید از خدا رسید زیاده برین نیست که از جهت اشتباه کافر نباشد لکن ارتکاب گناه کبیره بلکه اصرارش برین گناه امری که بر جا خود مرهون براهین یقینیه مکشوف بلکه منصوص است **قوله** چه آن مومن پاک اعتقاد الخ **اقول** مخدوش است بچند وجه **اول** آنکه منکر زکوة را که اسفار معتبره فریقین بر ان دلالت دارد مومن پاک اعتقاد پنداشتن بخنجر تیز و تیغ بیدریغ انصاف را بریدن است **دوم** آنکه عبارت مجمع البحرین که آنفا منقول شد و تفصیل آن که شرح سخافت و خرافت آن کما یلیق بعد ازین خواهد آمد نص است درانکه بهیچ گونه اعتقاد و خلوص بجناب مرتضوی حاصل نبود حضرات امامیه محض بنا بر عصبیت و عناد اهل حق و انهماک در مطاعن حضرت صدیق این همه دراز نفسی اختیار کرده اند بلکه قتال او بعشایر و اقارب او بجهت

الکار

انکار زکوة که مخالف شعایر اسلام است از صحابه کرام سرزده سوم آنکه اگر او مومن پاک اعتقاد بود
بتقلید مرتضی خلص محبان ایشان که عتیق ابو بکر صدیق است نماز میگزاردند چنانچه حق الیقین باقر مجلسی و دیگر
کتب احادیث و کلامیه مذهب شیعه بران دلیل است بر انحی و هنگامه مخالفت و عداوت او نه آراستی و یعنی
خروج بر خلیفه وقت بدون بیعت امام زمان جایز نه پنداشتی و قد تقرر فی اللسان ان رفع التالی موجب
لرفع المقدم فکیف ما کان چهارم آنکه در بعضی از تقادیر این مومن پاک اعتقاد و راس و رئیس شیعیان با مجاهد
ضرور بود که بکار بردار ازان اشغال خلافت میگفت که مبلغ زکوة و صدقات اگر نزد شما باشد خواهم رسانید بلکه بحضرت
مرتضی که خلیفه برحق و امام وقت است خواهم داد نه آنکه میگفت که بعد از وفات سرور کاینات صلعم اصلا زکوة
فرض نیست و نمیدهم کما لا یخفی علی احد من العقلا فضلا عن الفضلاء **قوله** در بن گناه رسید الخ **اقول** حصر یکه از
قید فقط متبادر می شود یعنی گناهی از وی صادر نشد فتکلم اینکه او خلافت صدیق را غصب حق میر تصدیق
نمیداشت همین جرم و اثم باعث قتل و خون ریزی او و موجب سر دهی قبایل و اموالش گردید منافی منطوق
عبارت مجمع البحرین است و قد عرفته آنفا فلا حاجة الی اعادته ثانیا بالجمله چنانچه شیطان در مخالفت امر
الهی خود را از موحدین کاملین شمرد و ملائک هم باوصف ملاحظه اطاعت مرتضی نسبت بحضرت صدیق سر از
بیعت لیس چگونه مومن پاک اعتقاد نباشد که ایمان خود را بزعم حضرت مولف بکمال رسانیده بنا علی مجالس
قاضی نور الله شوستری بلکه وفیات الاعیان بعضی از امامیه پوشیده نیست که کم کسی ما قیمانده باشد
که او را در دایره تشیع داخل نکرده باشند فقد بر فانه دقیق و بالتامل حقیق و بحمد الله که علمای اهل حق
شکر الله مساعیهم فی الدین و رضی الله عنهم اجمعین در شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام نیز در اسفار
معتبره علم کلام بتحقیق الزام طرح اقامت ادله بر ردت مالک شیعیین بالمبنی المشار الیه فکنده مطاعن امامیه را
از اصل و بنیاد منهدم ساخته اند من شاء الاطلاع علیه مع فواید جمة فلیطالع ثمه **قوله** چنانچه علمای ما الی آخره
اقول علمای امامیه درین مقام هم نا گفتنی و بیهوده گفته که از ائمه ایشان در محبت و وفاداری مالک
یافته نمیشود تدبیر شقیقی نیست بلکه زبان حال بهره گی از سلف و خلف طایفه شیعیین محبت اسلام

مشربم هست بیت عشق از نمی حیا بردهٔ التقوی بردوست ❊ طبل پنهان چه زنم طشت من از بام افتاد ❊ دیگر آنکه شریف مرتضی امام الائمه طاب ثراه در کتاب شافی که بجواب مغنی قاضی القضاة عبد الجبار معتزلی تألیف آورده بمقتضای حبک الشیء یعمی ویصم در صدد آن شده که ردت مالک را که بمعنی انکار زکوة است از دائرهٔ سکان بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که جهت نگاه خلایق است بچشم عبرت بین ملاحظه باید کرد و اَمّا مَنعُ خَالِدٍ فِی قَتلِ مَالِکِ بنِ نُوَیرَةَ وَاستِبَاحَةِ مَالِهِ وَزَوجَتِهِ لِنِسبَتِهِ إِلَی الرِّدَّةِ الَّتِی لَم یَظهَر مِنهُ بَل کَانَ الظَّاهِرُ خِلَافَهَا مِنَ الإِسلَامِ وَیَجرِی مَجرَاهُ فِی العِظَمِ مَن تَغَافَلَ عَن أَمرِهِ وَلَم یُقِم فِیهِ حُکمَ اللهِ تَعَالَی وَأَقَرَّهُ عَلَی الخَطَاءِ الَّذِی شَهِدَ هُوَ بِهِ وَقِیلَ أَن یَتَصَفَّحَ مَا رُوِیَ مِنَ الأَخبَارِ کَیفَ یَجُوزُ عِندَ خُصُومِنَا عَلَی مَالِکٍ وَأَصحَابِهِ جَحدُ الزَّکوٰةِ مَعَ المَقَامِ عَلَی الصَّلوٰةِ وَهُمَا جَمِیعًا فِی القُرآنِ لِأَنَّ العِلمَ الضَّرُورِیَّ بِأَنَّهُمَا مِن دِینِهِ عَلَیهِ السَّلَامُ وَشَرِیعَتِهِ عَلَی حَدٍّ وَاحِدٍ وَهَل نِسبَةُ مَالِکٍ إِلَی الرِّدَّةِ مَعَ مَا ذَکَرنَاهُ إِلَّا قَدحٌ فِی الأُصُولِ وَنَقضٌ مَا تَضَمَّنَهُ مِن أَنَّ الزَّکوٰةَ مَعلُومٌ ضَرُورَةً مِن دِینِهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ وَأَعجَبُ مِن کُلِّ عَجِیبٍ قَولُهُ وَکَذَلِکَ سَائِرُ أَهلِ الرِّدَّةِ یَعنِی أَنَّهُم کَانُوا یُصَلُّونَ وَیَجحَدُونَ الزَّکوٰةَ لِأَنَّا قَد بَیَّنَّا أَنَّ ذَلِکَ مُستَحِیلٌ غَیرُ مُمکِنٍ وَکَیفَ یَصِحُّ ذَلِکَ وَقَد رَوَی جَمِیعُ أَهلِ النَّقلِ أَنَّ أَبَا بَکرٍ وَصَّی الجَیشَ الَّذِینَ أَنفَذَهُم بِأَن یُؤَذِّنُوا وَیُقِیمُوا فَإِن أَذَّنَ القَومُ الَّذِینَ بِإِزَائِهِم وَأَقَامُوا کَفُّوا عَنهُم وَإِن لَم یَفعَلُوا أَغَارُوا عَلَیهِم فَجَعَلَ أَمَارَةَ الإِسلَامِ وَالبَرَاءَةِ مِنَ الرِّدَّةِ الأَذَانَ وَالإِقَامَةَ وَکَیفَ یُطلِقُ فِی سَائِرِ أَهلِ الرِّدَّةِ مَا أَطلَقَهُ مِن أَنَّهُم کَانُوا یُقِیمُونَ الصَّلوٰةَ وَقَد عَلِمنَا أَنَّ أَصحَابَ مُسَیلِمَةَ وَطُلَیحَةَ وَغَیرِهِمَا مِمَّنِ ادَّعَی النُّبُوَّةَ وَخَلَعَ الشَّرِیعَةَ مَا کَانُوا یَرَونَ الصَّلوٰةَ وَلَا شَیئًا مِمَّا جَاءَت بِهِ شَرِیعَتُنَا انتهی بعینه هر که اهل حق ابن مطاعن کما ینبغی قدیما و حدیثا از بیخ بنیاد مستاصل نموده اند و قبل از این ردت مالک را بمعنی مذکور

کتب علمای طایفه منصه ظهور جلوه گر گردید پس حاجتی بآن متعلق نیست که افادات شریفه را از آغاز
تا انجام تحریر و ابرکنم و با بجاها تفصیلے در هر مقام حرف زنم مگر ایقاظا للنائمین و تنبیها للغافلین و بحث
شریف مذکور با استناع منع زکوة و اقرار بادای صلوة قبل از قتال کرده بحثے کنم که مستند ادعا و معان
با بیان مبانی مذهب تشیع بر همه کس حق بدیهی آشکار شود نخستین آنکه اگر مراد از مقارنت صلوة و
زکوة دعوی لیمعنی است که اکنون ممکن نیست که احدی از مردم افرضیت احدهما دون الآخر قائل گردد فمع انه
اغرب من کل غریب عند المنصف اللبیب بکذبش شبهه مشهور است که علمای فریقین در کتب
خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس قبل ازین گذشت و اما کلام علمای اهل حق پس درین مقام
الحجة فخر المتکلمین امام المتبحرین در تفسیر کبیر تقریرش فرموده و کنتوری در هفوات خود نقلش نموده بران اکتفا
میرود فانظر الی عبارته احتج مانعوا الزکوة فی زمان ابی بکر الصدیق بهذه الآیة
وقالوا انه تعالی امر الرسول باخذ الصدقات ثم امره ان یصلی علیهم وذکر ان صلوته
سکن لهم فکان وجوب الزکوة مشروطا بحصول ذلک السکن ومعلوم ان غیر الرسول
لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
و اگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جاهای بسیار هر دو عبارت را در کتاب مستطاب
خویش جمع کرده و باهم آورده پس مسلم است لیکن با مدعای شریف که استحاله انکار مالک بن نویره از اداء
زکوة و اقرار صلوة است ربطی ندارد زیرا که نه بدیهی است و نه برهانی بران قائم شده که هرگاه دو چیز در کلام
شارع مقارن یکدیگر مذکور شود تمامی احکام و قیود و جهات هر دو مساوی الاقدام باشد فکیف که همه مردم
درین امور بر مسلک واحد متفق اللفظ والمعنی باشند و درین مقام خود اولیای شریف را حکم میکنم که خدا را بی رو و ریا
و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوة می آید با
مصطلح شرعی مراد می گیرند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از عناد یا عدم امتیاز در رطب و یابس دیگر چه
باعث شد که چند کریمه انما ولیکم الله زکوة را خلافا للدرایة بمعنی ایتاء بر تصدق حمل نمایند و خدام

تشریف آورده بودند عمری چون کسی نمانده بود نا[illegible] ذکر و بعد از لفظ صلوة بمعنی صدقه تجویز
نمایند بلکه بحقیقت لغوی در زکوة هم بمعنی اول مدعی میشوند حالا بمعرض شرح رسید که حمل زکوة بر معنی شرعی
صلوة بمعنی شرعی در آیات بینات ضرورتی نیست [illegible] بر این تقریر بیرات [illegible]
نیست که قبول میکنند و امثال خارج از تقیه امکان است بلکه عوض اصلی تقیه برات که ائمه امامیه وقت مباحث
کلامیه این مناظره را از دست نگذارند و راه قواعد مقرری که در معارک علما و معارک حکما التقریر یافته نمی سپارند
و اگر در بحث مذکور زکوة را بمعنی مصطلح حمل کنند و آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش نسازند پس لامحاله
قایل باین معنی شوند که نزد جناب امیر المومنین علیه السلام که باظهار عمده متکلمات امامیه قدوه اهل صباحت و ملاحت و
فصاحت و بلاغت پیش اثنا عشریه اعنی بی بی حلیمه خاتون [illegible] دینار الطلاق باین اراده خزانه تمامی عالم در زمان
بات پیغمبر صلی الله علیه و سلم مجتمع گشته بود تا عطای محصول ملک شام با ضمیمه حله هزار دینار در عین
رکوع هم در زکوة مفروض محسوب شده کما سیجی تفصیله علی وجه لا یتصور الزیادة علیه فی الاوراق التی تعلق ببعض
رسایل المولف انشاء الله و هو مما یضحک علیه الثکلی فضلا عن العقلاء **دوم** آنکه اگر مطلب اینست که
ممکن نیست که شخص مجتهد بوجود احد مما ذکر حکم کند پس ثبات اجتهاد و برای مالک خویش میسر
اولیا شریف مرتضی خواهد بود و این جمله مستبعدات بلکه محالات است چه از روایات و عبارات علمای ایشان
قبل از این بمعرض وضوح آمده که مالک بجهت ضعف اسلام و مخالفت امام از حدود الهی و واجبات شرعی
تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد نداشته پس سلب امکان حکم [illegible] بمحمد فرضیت لا آخر
از شخصی که بمرتبه اجتهاد رسیده لازم نمی آید که مالک و امثال او که بلا ریب مخالف اصحاب کبار و اهل بیت
اخیار بودند چنانچه آنفا گذشته اگر وجوب نماز قایل باشند ضرور است که بوجوب زکوة هم قایل شوند
بلکه لغت و انحراف و حرص شان که بروایات غیر یقینی ثابت است اقتضای آن دارد که از ادای زکوة سرباز زنند
و از نماز دست بندارند چنانچه گفته اند که قرآن بر زبان است و در میان جان **بیت** بنائی
چو خر در گل بمانده دیگر احمد خواهی صد نخواهند **سوم** آنکه مسلما که وجوب زکوة ضروری دین است لکن

آنها را که بعد از وفات شریف حضرت رسالت پناه بعضی از شرائط ایمان را برداشتند بجهت انحراف و عدم رجوع بر قواعد
اسلامیه علم بغی و عناد بر افراشتند و گفتند اذا فات الشرط فات المشروط پس حکم بانکه محقق نیست
انکار زکوة از شخصی که وجوب نماز را قبول کرده باشد از عجایب نعمت سوء جز آنکه اگر سلب امکان
مذکور از رهگذر نفی الاسلام است فهو مسلم لکنه لا یجدیه نفعا و اگر بسبیل عموم تکلفی فی نکند سه مار وی
عند الفریقین و قدم سابقا حیرانم که مقتضیات عقل رزین و دانش متین که تمییز خطا از صواب است
از حضرات شیعین در وقت مناظره چرا مسلوب میشود چهارم آنکه اگر از صناعت شریف مرتضی
که در نقل وصیت جیش از جمیع ارباب سیر خصوصا از ابو جعفر طبری بشهادت فاضل همانی که مجتهد متوفی
نیز در صوارم و حسام وغیرهما او را از جمله مصنفین می پندارد بعضی از انظار النظر بمصلحتهای سانحه
از میان برداشته قطع نظر نمایم باز هم ذکر وصیت مذکور مفید مدعای او نیست زیرا که در صحاح روایات
مروی است که حضرت فاروق و امثال او با صدیق اکبر در وقتیکه اراده قتال مانعین زکوة بالهام ربانی
در دل او تصمیم یافت مناظره کردند و گفتند که حدیث نبوی حکم می کند که جان و مال کلمه گو محفوظ اند و تو بر
خلاف آن اراده قتل داری ابوبکر صدیق جواب داد که آیا خاتمه این حدیث را یاد ندارید که فرمود مگر
آن قتال که بحق کلمه متعلق باشد و زکوة از حق کلمه است یا نه بخدا هر که میانه نماز و زکوة فرق خواهد
کرد با وی مقاتله خواهم نمود پس اصحاب کبار رای جهان آرای او را بر سر و چشم گذاشتند و برای قتال بجان
و دل برخاستند پس حالیا اگر بر فرض و تسلیم وقت انفاذ جیش و نصب رئیس که تنبیه اهل انحراف عموما
بفرستادنش منظور بود از وجود و عدم انکار زکوة حرفی نزنند و بر طبق سنت سنیه خیر البریه علیه
الاف الصلوة والتحیه امر فرمایند که تا بر سر قومیکه تازند هنگام استماع بانگ نماز دست از غارت و
قتل باز دارند و الا دست بقتل و غارت بکشایند دلالتی بر آن نمی کند که کسی در آن وقت انکار از ایتای زکوة نکرده
باحدی من القبائل الثلث فان عدم الذکر لیس دلیل العدم سیما عدم ذکر چیزیکه بعد خبر فشار و تکرار
تنقیح یافته و مرقوم را قلمکار باضطرار بهم رسد دلیل عدم نمی تواند شد و خفا و استتار این قسم امور که

مجامع اصحاب بر السنه اصاغر و اکابر جاری نمود از محالات عادیه است چنانکه گفته اند ع غنجان کجی
مانند آن بازی کرده سازند مخلها • علاوه ذکر اذان و صلوه و عدم ذکر منع زکوه مشعر بآن است
که مقصود بالذات از فرستادن لشکر قتال و استیصال اهل رده شده است که اکثری دعوی نبوت
آغاز کرده و از شریعت غرا کلیته خلیع العذار گردیده اند و تنبیه و تادیب مانعین زکوه مقرین صلوه ضمیمه آن
و از اینجاست که مزید اهتمام خالد بن ولید علی ما نقله ارباب السیر و التواریخ بامر اول بوده حتی که در تحفه اثنا عشریه
نیز منقول است که خالد بعد مهم طلیحه بسوی بطاح توجه کرده سرایا باطراف و جوانب فرستاده سخت حیرانم
که چون انکار زکوه که از اعراب سر زده در صحاح خصوصاً صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فریقین
بروایتش تعرض کنند شریعت مرتضی را در انکار آن غیر از تجاهل و مناظره قاضی عبد الجبار کدام باعث
بوده انشاء الله تعالی بعد ازین خواهد دانست که هشتاد هزار مجلد بشریف ثمانینی گرد آمده بود مستبعد است که صحیح
بخاری از نظر او نگذشته باشد و بر این استبعاد چه موقوف زیرا که خود از عبارات تالیفاتش مثل شافی وغیره هم
معلوم میگردد که جامع مذکور را بچشم سر دیده کو بادراک معانی آن بر وجه بصیرت متوجه نگردیده و این جحد
و انکار اگر فقط بروایات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع کما عرفت بر مخالفین شریف چگونه
حجت تواند شد کما لا یخفی علی الوضیع و الشریف و اگر بروایات مخالفین است پس روایات آنها بندا
بلند آواز میدهد که او البته سر از دادن زکوه باز زده گو در وقت قدوم لشکر ظفر پیکر برای پاک دامنی
خویش حیله ها انگیخته باشد و آنچه شریف مذکور در قول صاحب مغنی اعنی و کذا سائر اهل الرده گفتگو کرده
قابل آن نیست که طلبه هم در پی محل آن پردازند زیرا که مراد از سائر ارباب ردت مسیلمه کذاب و دیگر
مدعیان نبوت کاذبه و عابدین اصنام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که مماثلت بمالک داشتند پس معنی
کلامش این است که مالک بن نویره چنانچه از زکوه انکار کرد همچنین باقی اهل ردت فلا التباس و لا غبار
و از اینجاست که در کلام صاحب مغنی هرگز از وجود و عدم مسیلمه کذاب و طلیحه و عنسی خانه خراب چیزی و اثری
پیدا نمی شود کلامش و اثر در قوم مالک است که ریاست اخذ صدقات بر ایشان داشت و هم کسانیکه از

جماعتهای دیگر اتباع او اختیار کرده‌اند مگر هیچ این همه صناعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
خصم خود را بر غیر محمل و صور خیالیه خویش فرود آورده و در پی نقض آن شده و بر ظاهر است که اگر چنین
حیله‌ها و تجاهلها بکار می‌برد چگونه عند الجهال شهره می‌شد که شریف از عهده جواب سبکدوش
و فارغ البال گردید و چگونه ضخامت کتاب او بده جزو متوسط میرسید فکیف که از شصت هم متجاوز باشد
و اگر کسی را در کلام کثیر الخلائق هنوز شبهه باقی ماند باید که عبارت قاضی مزبور که خود شریف در کتاب
شافی آورده و قلم در کف خویش داشته ملاحظه فرمایند و آن عبارت اینست شُبهَةٌ اُخریٰ لهم
وَذَکَرُوا قِصَّةَ خَالِدِ بنِ الوَلِیدِ فِی قَتلِ مَالِکِ بنِ نُوَیرَةَ وَمُضَاجَعَةِ امرَأَتِهِ مِن لَیلَةٍ
وَاَنَّ اَبَابَکرٍ تَرَکَ اِقَامَةَ الحَدِّ عَلَیهِ وَزَعَمَ اَنَّهُ سَیفٌ مِن سُیُوفِ اللّٰهِ سَلَّهُ اللّٰهُ عَلیٰ
اَعدَائِهِ مَعَ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ قَد اَوجَبَ القَوَدَ وَحَدَّ الزِّنَا عُمُومًا وَاَنَّ عُمَرَ نَبَّهَهُ وَقَالَ لَهُ اقتُلهُ
فَاِنَّهُ قَتَلَ مُؤمِنًا ثُمَّ قَالَ الجَوَابُ عَن ذٰلِکَ مَا قَالَهُ شَیخُنَا اَبُو عَلِیٍّ وَهُوَ اَنَّ الرِّدَّةَ ظَهَرَت
مِن مَالِکِ بنِ نُوَیرَةَ لِاَنَّ فِی الاَخبَارِ اَنَّهُ رَدَّ صَدَقَاتِ قَومِهِ عَلَیهِم لَمَّا بَلَغَهُم مَوتُ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ کَمَا فَعَلَهُ سَائِرُ اَهلِ الرِّدَّةِ فَاستَحَقَّ القَتلَ ثُمَّ قَالَ فَاِن
قِیلَ کَانَ یُصَلِّی قِیلَ لَهُ کَذٰلِکَ سَائِرُ اَهلِ الرِّدَّةِ وَاِنَّمَا کَفَرُوا بِالاِمتِنَاعِ مِنَ الزَّکوٰةِ
وَاِسقَاطِ وُجُوبِهَا دُونَ غَیرِهِ انتهی منشاء عثرت و وهم شریف مرتضی این است که بادراک محمل
صحیح که عبارت قاضی بران محتوی است و فریقین روایت کرده‌اند متوجه نشده **شعر** اِذَا لَم یَکُن لِلمَرءِ
عَینٌ صَحِیحَةٌ ٭ فَلَا غَروَ اَن یَرتَابَ وَالصُّبحُ مُسفِرٌ ٭ الحال بدانکه عبارت مذکوره دو محمل دارد
یکی آنکه تقریرش من بعد گذشت و دوم احتمالیکه منشاء اعتراض شریف است و شک نیست که هرگاه
تخییل فاسد او را بادلهٔ قاطعه باطل کنیم لا محاله اول متعین خواهد بود باید دانست که خیال فاسد شریف
در معنی عبارت صاحب مغنی که بتقیید قلم آمده اینست که مالک بن نویره بمجرد استماع خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه
و سلم صدقات را بر قوم خود رد کرد چنانچه سائر اهل ردت مثل مسیلمه و طلیحه و غیرهما صدقات را بر قوم

خویش را ز گردانیدند و ادای نماز و البته نکرده نقص کمالات نبود بلکه منتهای مذکور و عامل اهل زیاد و سالک
این طریق و شارب این حقوق بوده اند و بطلان انجمنی که شریف مرتضی بن تمار النفس مشغوف بان شده
چند دلیل قاطع در عبارت مغنی قائم است و الطف از همه آنکه شریف هم بعد قبول آن اقرار دارد لیکن در فهم معنی
صحیح و حل عبارت مطلوب بجهت عصبیت بر راه نمی رود حالا آن دلایل را بسمع صفا بشنو اول
آنکه بار بیش از آن کوته فرع این اصل است که مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت کاذبه مثلا ابو مالک بن زید
بر اخذ صدقات منصوب باشند یا اتباع و اشیاع این اشرار صدقات را نزد آنها جمع میکردند
و بوساطت ایشان بجناب خاتم پیغمبران میفرستادند هرگز این امور در اخبار و آثار عینی و اثری یافته
نمی شود بلکه خلاف آن در کتب شیعه و سنی بشهرت و استفاضه مروی است که مسیلمه کذاب بجناب
رسالت مکتوبی فرستاد که مِن مُسَیلمةَ رسولِ اللهِ الی محمدٍ رسولِ اللهِ اما بعد
فَاِنَّ الارضَ لنا نصفًا ولقریشٍ نصفًا ولکن قریشٌ یعتدون و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجواب آن لعین نوشتم فرمود که مِن محمدٍ رسولِ اللهِ الی مسیلمةَ الکذّابِ اما بعد فَاِنَّ
الارضَ لِلّٰهِ یُورِثُها مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ والعاقبةُ لِلمتّقین آن شقی بعد ورود این توقیع
خیلی پیچ و تاب خورده و جمع آمادگی فوج کوشید تا آنکه زیاده از صد هزار کس بشهادت ارباب سیر مثل
صاحب مدارج النبوة که دوده ارتداد جوهر دماغ شان را مختل کرده بود باراده استیصال شریعت غرا اتباع
کردند و قریب بود که آن شور بخت بلند آواز دعوی نبوت باقرار نهد که ناگاه ایزد کبریا بر طبق وعده قرآنی فَسَوفَ
یَأتِی اللهُ بِقَومٍ یُحِبُّهُم ویُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَی المؤمِنِینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرِینَ
یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَلا یَخافُونَ لَومَةَ لائِمٍ ذٰلِکَ فَضلُ اللهِ یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ
وَاللهُ واسِعٌ عَلِیمٌ لشکران بدکردار را بدست فضل الصدیق کفایت فرمود و بحمد الله که شریف مرتضی
بکفر و ارتداد طایفه ملاحده خود قائل است حاجت تفصیل نیست پس چنین بدبخت چگونه صدقات را
بجناب خاتم نبوت میفرستاد اما طلیحه بن خویلد که عروج و خروج او بعد وفات

شرف استغراق است دعوی میکرد که حامل وحی او جبرئیل امین است چند بار استدراج ازوی وقوع
یافت بسیاری از اعراب بسوی او گرویدند و اهل ارتداد او را ملجا و ماوای خود مقرر ساختند و تا
شمشیر خالد بن ولید نیاورده هزیمت نخورد و بنواحی شام رفت هرگز کاهی بصدقات قوم را بستی برا
وند زکوة فرستاده اگرچه بعد ازین خرابیها که مذکور شد توفیق اسلام یافته بلکه در حرب نهاوند بشرف
شهادت رسیده اما اسود عنسی که نام او عبهله و لقب او ذوالحمار بخای معجمه یا بحای مهمله در سیر مذکور است
پس کاهن مشعبد بود که جمعی را از مردم بسحر کاری خویش فریفت و بلشکری عظیم خروج نمود در باره او
اختلاف است اکثری از محدثین می نویسند که بدست فیروز دیلمی منتقم حقیقی در عهد کرامت مهد پیغمبر صلی
الله علیه وسلم مهم او را کفایت نمود و جمعی از ارباب سیر را اعتقاد آنست که هدم اساس دعوی نبوت
کاذبه و قتل آن لعین در زمان خلافت افضل الصدیقین است بعد از آنکه اجماع بران واقع است که قاتل او فیروز
مذکور است هرگز عینی و اثری در کتب پیدا نیست که او بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ساختگی کرده باشد و
زکوة را نزد آنجناب نفرستاده دوم آنکه صاحب مغنی گفته اگر کسی گوید که مالک بن نویره نماز می گذارد
پس نسبت ارتداد او با وجه معنی دارد خواهیم گفت که دیگران هم از بقیه اهل ردت نماز می خواندند تخصیص مالک
چیست ندانی که نسبت ارتداد باین مردم بدان جهت افتاد که بمنع زکوة رفتند و باسقاط وجوبش
خیال بستند این قول اول دلیل بر بطلان فهم شریف مرتضی است زیرا که اهل ردت شرعی و مدعیان
نبوت کاذبه را که معارضه قرآن مجید پرداختند و در ازاء سوره الفیل این مهملات را مرتب ساختند الفیل
ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب قصیر و خرطوم طویل با نماز اهل اسلام چه کار است مصرع
سنگ و مسجد ای غافل از عقل و دین * و باینهم شریف مرتضی در کلام خویش اشعاری کرده جاییکه گفته
ما کانوا یردون الصلوة و لا اشیاء مما جاءت به شریعتنا پس معلوم شد که از سائر اهل ردت طغیان
بنی یربوع مراد اند و هو المطلوب سوم آنکه خاتمه عبارتش یعنی حکم بردت مالک و اتباع او بجهت منع
زکوة بوده و دیگر هیچ نیز برهان قاطع بر بطلان تخییل امام شیعه است الا که مسیلمه کذاب

برخلاف واقع لسبب انکار زکوة لازم آید وایضا مستلزم این معنی ست که کفر وارتداد آن جمیع ازجهت دعوی نبوت کاذبه نباشد واین اجرا امام المتشیعین هیچ متاملی تجویز نتواند کرد باقی ماند آنکه اطلاق کفر وردت بر مالک بن نویره واتباعش بکدام معنی است واین مرحله بذکر عبارت صاحب مفاتیح شرح مصابیح و ماننداو طی می شود وهی هذه قال الخطابی رح تعلقت الروافض بروایة ابی هریرة للطعن فی الامامین ابی بکر وعمر رضی الله عنهما وادعوا فیهما المناقضة تعنتا والحادا فان رأس مالهم التکذیب والطعن فی السلف وقالوا قد اخبر ابو هریرة فی اول الحدیث عن کفر العرب وارتدادهم وفی اخره عن ابی بکر انه قال لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة ولم یکن فی الحدیث ذکر الصلوة والزکوة حتی یقول ابو بکر لاقاتلن من فرق بینهما وقالوا ان عمر لم یوافقه علی الحرب لقیام الدلیل علی قوله ولکن مساعدة وتقلیدا له کمن یدعی العصمة له وانی له ذلک واذا کان کذلک فان کانوا مسلمین کما فی اخر الحدیث فکیف جاز لهم قتلهم وسبیهم وان کانوا کفارا مرتدین کما فی اول الحدیث فما معنی القول بان لا فرق بین الصلوة وما معنی سبیهم واستعبادهم وقد اجمع علی ان المرتد لا یسبی ولا یستعبد فلم یخل فعله وصنعه عن تعسف وسوء سیرة وسریرة وقد کان القوم متاولین بمنع الزکوة محتجین بقول الله تعالی خذ من اموالهم صدقة ومثل هذه الشبهة توجب الکف عن قتلهم وسبیهم قلنا قد ثبت بروایات صحیحة عن ابن عمر رضی الله عنهما وانس وغیرهما ذکر الصلوة والزکوة علی ما ذکرت فی الطرق وبروایة ابی هریرة رضی الله عنه ایضا رواه محمد بن اسحق بن خزیمة امام الائمة فی الحدیث باسناد صحیح الی ابی هریرة ومع ذلک یشبه ان ابا هریرة انما لم یذکر الحدیث بتمامه اعتمادا علی معرفة المخاطبین فانه کان شائعا ووجه الجمع بین اول الحدیث واخره ودفع شبهة الرفضة ان الذین ارتدوا کانوا صنفین صنف

ارتدوا عن الدين وخرجوا عن الاسلام وعادوا الى الكفر وهم الذين عناهم بقوله وكفر
من كفر من العرب وهم مسيلمة واصحابه من بني حنيفة والاسود العنسي واصحابه من
اهل اليمن وغيرهم وناس اخرون ارتدوا عن الاسلام والايمان وتركوا الشرائع من
الصلوة والزكوة وغيرها وعادوا الى ما كانوا عليه في الجاهلية فلم يكن يسجد لله تعالى على
بسيط الارض احد الا في مسجد مكة والمدينة ومسجد عبد القيس بالبحرين في قرية يقال
لها جواثا وهم الذين عناهم ابو هريرة في اول الحديث والصنف الاخر هم الذين فرقوا
بين الصلوة والزكوة واقروا بالصلوة وانكروا الزكوة ووجوب الاداء الى الامام وهم
الذين عناهم ابو هريرة في اخر الحديث وعرضت لعمر رضي الله تعالى عنه الشبهة و
ناظر فيهم ابا بكر رضي الله عنه حتى قال والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة
وهذا الصنف على الحقيقة اهل بغي وانما لم يدعوا بهذا الاسم في ذلك الوقت لدخولهم
في غمار اهل الردة فاضيف الاسم في الجملة الى الردة اذ كانت اعظم الامرين خطبا
فان قيل لو كان منكروا الزكوة في زمان ابي بكر اهل بغي ولم يكونوا كفارا فليكن في زماننا
كذلك قلنا من انكر في هذا الزمان كفر بالاجماع والفرق انهم كانوا في زمن تبديل
الشريعة واحكامها وليس الان كذلك وانهم وقعوا في الفترة بموت النبي صلعم وكانوا
جهالا بامور الدين بعيدا من العلماء فاما الان فقد شاع واستفاض العلم بوجوب
الزكوة حتى عرف الخاص والعام والجاهل والعالم فلا عذر لهم لو كان قريبا بالعهد او
بعيدا من العلماء فمعذور واما السبي فلانه كان امر اجتهادي رأته الصحابة وقد
استولد علي رضي الله عنه جارية من بني حنيفة فولدت له محمد بن حنفية ولم ينقرض
العصر حتى تغير رايهم واجمعوا على ان المرتد لا يسبى وفي الجملة ان سداد الاسلام وقرار
الدين كان بهذا القتل والقتال فلا يدفع بمثل هذه الشبهات ان الحسد ياكل

الحسنا انتهت بالفاظه وحروفه ودر کسانیکه خدمت فن حدیث بجا آورده شرح صحاح
را مطالعه کرده اند مخفی نیست که بسیاری از محدثین مثل امام نووی در حق مالک بن نویره همین قسم فرموده
اند او را در زمره مقصرین نشمرده اند وصاحب منهاج ومانند او نیز همین جاده اختیار کرده کما لا یخفی من تتبع
بعضی از روایات کتب فریقین که اشعار ودلالت بران دارد که غیر از بنو حنیفه بعضی دیگر نیز پیروی مالک امامیه
اختیار کردند باید شنید تا ماده شبهه امام اهل تشیع کلیة زائل شود از انجمله افاده علامه دهلوی
قدس سره العزیز در رساله وسیلة النجاة است جائیکه وسوسه امامیه را در باره ارتداد صحابه کرام در آیه کریمه
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیة از زبان برداشته وگفته که درین آیت کمال
مناقب صدیق اکبر وغیر او از اصحاب رسول الله است صلی الله علیه وسلم که آنها مسیلمه کذاب را در خلافت
صدیق اکبر کشتند ودیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد ومرتد شده بودند وانکار زکوة
میکردند همه آنها جهاد کردند وآنها را به تیغ کشتند وبسیاری از آنها باز اسلام آوردند الی آخره
واز انجمله صاحب بهشت حیدریه از زبان مجتهد الحی فرزند ارجمند مجتهد جائسی حکایت میکند که عجب است
از جناب ایشان واضراب ایشان که قائل بارتداد بنو حنیفه وامثال آنها از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گشته اند وباوجود آنکه آنها ایمان قطعی باعتراف قائلین بارتداد داشتند ودر سلک صحابه ومؤمنین منسلک
وبر طاعات از صوم وصلوة وغیر آن مواظبت مینمودند بمجرد منع زکوة بتاویل واشتباه کما یستفاد
من آثارهم آنها را مرتد نامیده اند وسفک دماء آنها را مباح انگاشته وسیف الله ایشان حلیله مالک بن نویره
را بدون انقضای عدت متصرف شد وجمعی دیگر را بالقتل رسانید کما نطقت به اخبارهم واز انجمله
از سید بن طاوس ودر بحار مجلسی منقول است ومعنی آن بر زبان اهل ترجمه چنین قرار یافته که عباس بن عبد الرحیم
مروزی در تاریخ خود ذکر کرده است که بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسلام در میان
طائفه های عرب بکسی نگرد مگر در اهل مدینه واهل مکه واهل طایف وسائر مردمان همه مرتد شدند واز دین برگشتند
بعد از ان گفته است که بنی تمیم وزبات مرتد شدند وجمع گردیدند بر سر مالک بن نویره

یربوعی و همه قبیله بنی یربوع برگشتند بکفر خود آه و ان شاء الله تعالی عنقریب تفصیلی از مرویات امام اعظم طوسی
ممد انیمه جامع صحاح ستمعین خواهد کرد و اکنون در ثبوت این امر که بعضی دیگر غیر از بنی یربوع مهملات مالک بن
نویره گرویدند کدام حالت منتظره باقی ماند و در صحت قول صاحب مغنی و کذلک سایر اهل الردة چه تردد و سیر را
مجال و گنجایش است و بحمد الله که این روایات چنانچه بر همه عادلالت میکند برای تکذیب شریف ثمانی
که ادای صلوة و ابای زکوة را از دایره امکان خارج نموده بود هم بکار می آید و برفرض محال اگر اولیای
شریف بر این دعاوی لاطائله خود اصرار نمایند و با وصف این روایات و عبارات از دائره ترهات
خویش نه برایند البته نزد احدی از طبیبان مر این مرض صعب را دوائی نخواهد بود این است حال شریف تفضی
امام الائمه امامیه درباره مالک و اتباع او از مقصرین و منحرفین که نوبت بانکار بدیهیات اولیه رسیده تا تعبیر
دیگر علما که برای تسریه مالک خویش بساط زمین را به بسیط فلک در زنند و زیاده بر اهل کتاب درباره
خلفای ثلثه کینه توزانه چه گفته آید فَبِئْسَ الْمَالِكُ وَبِئْسَ الْمَمْلُوكُ وَبِئْسَ الطَّالِبُ وَبِئْسَ الْمَطْلُوبُ
قوله و اینهم یکسو الخ **اقول** محققین اهل سنت کثرهم الله فی العالمین در کتب کلامیه اثبات نموده اند که
حضرت فاروق بجهت عدم اطلاع بر تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مع ذلک رجوع او هم بمرتبه سماع
و فیما رسیده و اغماض از قصاص یادان فرمانروائی خود نیز دلیل با مدعاست کما لا یخفی و اینجا سمات
که باقر مجلسی در عدم قصاص و ضرب فاروق را با صدیق شریک دانسته چنانچه عبارت حق الیقین در بیان
وجوه طعن بر ابی بکر صدیق این مقصود را متکفل است و هی هذه یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه
حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه خون سائر مقتولین را باطل کرد و قصاص و دیت ایشان
را نگرفت و در این کار با عمر با او شریک است و در تضییع قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب است آه قوله
و ملا حسین کاشفی الخ **اقول** حاجتی بذکر روایت ملا حسین که حالش منکشف می شود باقی نمانده
بروایت معتبره اهل سنت ثابت فرمایند که فاروق اعظم بر تکبیر خود اصرار داشته پس چرا به همه کلفت ضمیمه
امثال این روایات می باید کشید مگر در ذهن حضرت تسنن ملا حسین با نسخ و ثابت بسته

که بر روتیش دست انداخته بالزام سنیان پرداخته وانچه ملا محمد تقی و مانند او در حق ملا حسین مذکور
زیب رقم نموده اند غالباً که در تصانیف شان ندیده بلکه بمسامع علیا مؤلف هم نرسیده لیکن بعد آنکه تلخیص مقال
محمد تقی اصفهانی در لوامع صاحبقرانی و جماعتی دیگر از اساطین مذهب شیعه که بکشف حال ملا حسین کاشفی قلم
تراشیده بر زعم خود پرده را از روی کار برانداخته اند اینست که ملا باشنده سبزوار از شیعیان
روزگار بود بعد ازان انتقال کرد و در هرات آمد و بمصاحبت و رفاقت امرا و سلاطین آنجا بتوریه
و تقیه در ساخت و نشو و نمای تمام پیدا کرد بعد از گذشتن شهور بلکه مرور دهور چون بوطن خود برگشت
یاران او را درین کیش او دغدغه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذهب آبائی خویش تائب گشته
بمذهب سنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان برگماشتند که در اثنای مخاطبه یا وقت یا وی همزبانی
کند تا حقیقت مذهبش بخوبی منکشف شود اتفاقاً ملا حسین در اثنای تقریر افاده نمود که جبرئیل
امین دوازده هزار بار بر جناب سید المرسلین بوحی الهی فرود آمده آن شخص که در کمینگاه نشسته بود پرسید
که ملا راست بگو که حضرت جبرئیل بر جناب مرتضوی چند بار نزول اجلال فرمود ملا فی البدیهه گفت
که بست و چهار هزار مرتبه تمامی حضار بعد این حساب و شمار در ورطه تحیر فرو رفتند و آخر الامر گفتند که
از کجا دریافتی جواب او که از حدیث انا مدینة العلم و علیّ بابها و آیت کریمه وأتوا البیوت من
ابوابها چه معلوم شد که آمد و رفت حضرت روح القدس از همین در بود آنگاه یاران بغایت منبسط گردیده
و اطمینان قلب بهم رسید که از مذهب سبزواریان انحرافی نورزیده و هر چند این جواب محمول بر تعریض
و ایهام سائل میتواند شد کما لا یخفی لکن با ظهار ملای صفهانی و امثالش بعد صدور این جواب هیچ تردد
و احتمال در قلوب حریفان باقی نماند کل حزب بما لدیهم فرحون **قوله** و صاحب قصیده قصی الی آخره
اقول درین مقام بر تقدیر صحت و اعتبار این روایت بالتمام عوام را خلجان می شود که خالد بن ولید هم از زمره
طیبه اصحاب کرام است او را باین لفظ شنیع و کلام فظیع یاد کردن چه معنی داشته باشد و ازاله این
وهم برین نهج است که صحابه کبار را اگرچه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین باشند

از حقیقت

از حقیقت بشری منزه نباید فهمید در تواریخ وکتب سیر وحدیث مروی ومرقوم است که معاملات
گوناگون ومطارحات بوقلمون در مقدمات دینی ودنیوی فیما بین الشبان واقع میشد ودر مسائل فرعیه
بحثها بظهور می انجامید که ناظرین قطع امید مستند که بار دگر زینهار ملاقات نخواهند کرد لیکن بعد اندک ساعت
مثل شیر وشکر می آمیختند مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی العلیین در تذکره صفدریه میفرماید که نوبت
مناظره ومنازعه درمیان حضرت عمر وحضرت عثمان درمسائل بجائی میرسید که ناظر گمان می نمود که ایشان
گاهی باهم متفق نخواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابی سلمه بن عبد الرحمن وسعید
بن المسیب روایت میکند که گفته اند ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان کانا یتنازعان
فی المسئلة بینهما حتی یقول الناظر الیهما انهما لا یجتمعان ابدا فما یفترقان الا
علی احسنه واجمله انتهی بلفظه واگر احیانا بجهت اختلاف آراء وذهول ونسیان الی غیر ذلک
من الوجوه حق تلفی احد الجانبین مظنون یا مشکوک میشد پس مرافعه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی مظفر ومنصور
ودیگری مخذول ومنکوب میگردید وخلیفه وقت نظر بعادت قدیم ورعایت قواعد شریعت غرای
مصطفوی قرابت وآشنائی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث وتواریخ بلکه مجلدات فقه مثل
تکمله فتح القدیر شاهد عدل این مدعا است واللفظ للاخیر وذکر ان مقداد بن الاسود استقرض
من عثمان رضی الله عنهما سبعة الاف درهم ثم قضاه اربعة الاف درهم فترافعا الی
عمر رضی الله عنه فی خلافته فقال المقداد لیحلف یا امیر المؤمنین ان الامر کما یقول
ولیأخذ سبعة الاف فقال عمر لعثمان انصفک المقداد واحلف کما یقول وخذها
فلم یحلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضی الله عنهم انها کانت سبعة
الاف قال فما منعک ان تحلف وقد جعل ذلک الیک فقال عثمان عند ذلک ما
قاله فیکون دلیلا للشافعی علی جواز رد الیمین علی المدعی والجواب انه کان یدعی
الایفاء علی عثمان انتهی چون مناط اینهمه اختلافات ومشاجرات امور دنیویه ودینیه تحصیل قوت

برای المینان عبادات خالق الارض و السموات و رفاه اهل و عیال و ترفیه مسلمین و مالش کفار و نافرمانان و تحقیق مسائل دین بود محبت حسن نیت خیر فشار دنیوی هم در حق پرستی و حق گزینی و معاملات دینی داخل شد هرگز خشونت و درشتی این برگزیدگان کبریا الهی مانند تهجین و تشنیع عوام نباید فهمید و چشم پوشی از حق نباید گزید آیا برا حدی از اهل سنت و شیعه مخفی تواند بود که حکم شیخین در باب اسارای بدر گو باهم دگر متناقض و مخالف بود زیرا که صدیق است میخواست که دست بعد ازین فدیه آویزند و از سر خون آنها برخیزند و رای جهان آرای فاروق باستیصال شان متوجه بود جناب اقدس نبوی چون نیت هر یکی را با بتغاء مرضیات الهی راسخ می دید رافت صدیق را برقت خلیل علیه السلام مماثل دانسته شدت فاروق را بخشونت حضرت نوح موازن فرمود و فضائل هر یکی برشمرد و ناخشی برای احدی ننهد چنانچه محققین امامیه با براد این گونه احادیث بکشف حقیقت مے پردازند و اهل حق را بذیل عطوفت و امثال این مواضع مرحمت میسازند صاحب عوالی اللآلی یعنی ابن جمهور که در اکابر امامیه بعلم و فضل معروف و مشهور است کتاب او از کتب مشاهیر قوم و معتمد شان است در آنجا فاصل تحقیق جایند کتاب را مطبوع بیان نموده بے تکلف براه صدق و صداقت می آید کما اللئحی علی من طالع اساس الاصول و اینست که

انّ النبی صلی الله علیه وسلم اخذ سبعین اسیرا یوم بدر وفیهم العباس و عقیل بن عمه فاستشار ابا بکر فیهم فقال قومك واهلك فاستبقهم لعل الله یتوب علیهم وخذ الفدیة یقوی بها اصحابك فقال عمر کذّبوك واخرجوك قدّمهم واضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر ولا تاخذ منهم الفداء مکّن علیا من عقیل و حمزة من العباس و مکّنی من فلان و فلان فقال صلی الله علیه وسلم ان الله یلیّن قلوب رجال حتی تکون الین من اللبن و یقسی قلوب رجال حتی تکون اشد من الحجارة مثلك یا ابا بکر مثل ابراهیم اذ قال فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانك غفور رحیم ومثلك یا عمر مثل نوح اذ قال رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انك ان تذرهم یضلوا عبادك ولا یلدوا الا فاجرا کفارا ثم قال ان شئتم قتلتموهم وان شئتم فادیتموهم ویستشهد منکم بعدتهم فقالوا بل نأخذ

الفداء

الفداء فاستشهد بعدهما باحد کما قال صلی الله علیه وسلم بلفظه و متحیر نمانند
که تنها این جمهور ناقل این روایت نیست بلکه جمهور مفسرین امامیه نیز روایت میکنند چنانچه بر متتبعین تفسیر
کنز العرفان و تفسیر فخر الدین رازی امامیه مشتمل بدیهیات و لیس است و درین مقام بر عبارت رازی قناعت
میکنم که روایت است که در روز بدر هفتاد تن اسیر گرفته بودند از انجمله عباس و عقیل بودند حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابو بکر گفت که اکثر اصحاب این قوم اقارب و عشایر تو اند
اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدیشان هدایت برسد و حال اعداد و مدد
مسلمانان زیاده شود عمر گفت یا رسول الله ایشان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند اینها ائمه کفر اند همه را
بفرمای تا گردن زنند و هر یکی از ایشان فدا را عقیل را بعلی سپار و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا گردن بزنیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دلهای مردم را گاهست که نرم میسازد بمرتبه که نرم تر از شیر
است و دیگر دلها می باشد که سخت تر از سنگ است مثل تو ای ابا بکر بهمان مثل ابراهیم است علیه السلام که گفت
فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مثل تو ای عمر همچو مثل نوح است علیه السلام که گفت رَبِّ لَا تَذَرْ
عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیاء علیهم السلام صادر میشود
بحسب مقام و مقتضای وقت خوب است چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند و کفر و ایمان از ایشان
متوقع نیست و نه از اعقاب ایشان آنجا استیصال مناسب است و دل سختی و اگر بخلاف این است نرمی و خوش
خوی بعد از این آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب را اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید
ایشان دیت را اختیار کردند انتهی کلامه ناقلا عن کنز العرفان المذکور و بالجمله این خشونت که از فاروق
اعظم بر تقدیر مذکور در باب خالد بن ولید صدور یافت چون همه خالصا لوجه الله بود و خالی از شوائب
نماید و درینجا حکایتی لطیف بیاد آمد همچنان آمد که راویان اخبار و حاکیان آثار آورده اند که در زمان
باستان جوانمردی بود که هر روز در خور عابد طعام مهیا کردی قضا را روزی بیمار شد و از بیطاقتی ازین سعادت
محروم ماند بحکم ضرورت وجه خود را تکلیف داد و از مسکن عابد چندین علامات را در معرض

بیان نماید و ابهام گفت که هرگاه در اثنای راه بر لب دریا رسی و اثری از کشتی و ملاح نه بینی دعا کن که ای خدای دانای
نهان و آشکار بحق آن مرد که بپارسائی شوهر من که گاهی با من مقاربت نکرده عبور دریا بر من آسان کن زن از تعلیم
و تلقین این دعا ضبط نتوانست کرد و با شوهر خویش گفت که چندین طفل از نطفهٔ تو براورده ام هست عابای
کذب و افترا و بر روی خلاق ارض و سما چگونه دراز کنم چو اینمرد بغایت شگفت شد و گفت ترا درین ضیق وقت با انکشاف
این امر متوجه نمی باید شد آنچه میگویم بران کار بند شو و زود نزد عابد برو تا معاش کلی رانشه و زن بیچاره کاسهٔ
طعام بدست گرفت و بجناح استعجال بقطع مسافت مشغول شد گویند چون بر کناره دریا رسید دید که
شعر همگین آبی که مرغابی در وایمن نبود * کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربود * هرگاه
از کشتی و ملاح نشانی نیافت بکمال عجز در لجهٔ حیرت و امواج فکرت فرو رفت و بمقتضای الضرورات تبیح
المحظورات پیش حق تعالی دست بهان دعا برداشت در دم نمونهٔ معجزهٔ عصای موسوی نمودار شد تا آنکه در غایت
آسانی راه دریا نوردیده نزد عابد رسید و کاسهٔ طعام روبروی او نهاد عابد لقمهٔ چند تناول فرموده
که ازین دریای زخار چون نجات یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از همت علیای
شما امید دارم که زود تر از دریا بگذرم عابد گفت چون بر لب دریا رسی دست تضرع و زاری بردار که ای فریدگار
بحق عابد یکه گاهی طعام نخورده ازین دریا نجاتم بده زن گفت که طرفه ماجرا دیگر است که هر روز طعام میخوری
و همین دم لقمهٔ چند بخورده و این دعا ام میآموزی عابد زیر لب تبسم نمود و گفت که ترا با این همه چه کار است
سخن خویش گیر و آنچه گفتم بپذیر القصه از تلاطم امواج دریا بتوسل همین دعا رهائی یافته سالماً و غانماً در خانهٔ
خود قرار گرفت و ماجرا از مبتدا تا منتهی و بر روی شوهر گذارش نمود و از مزید حیرت خویش آگاه کرد چون
مرد گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار این است که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر وقتیکه بدلم راسخ شد
که ادای حق تو هم از واجبات است و بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد همچنین عابد گاهی طعام نخورده الا
زمانی که از عبادت معبود مطلق در مانده بس من گاهی مثل انعام با تو مقاربت کرده ام و نه عابد بصفت بهیمی
دست بطعام دراز فرموده قس علی هذا احوال صحابه کبار از مهاجرین و انصار که هرچه کرده اند از تشنیع

و همچنین

و تحسین و ستایش و آفرین و آویزش و آمیزش و ضرب و شلاق و وفاق و شقاق چون صد در همه
حسبةً لله بود در عبادات محسوب گشته چون خالد را معصوم ندانستند و هنوز حقیقت حال بطور دیگر در یافتند و از
اخبار غیبیه اطلاعی نداشتند در بارهٔ خالد و مالک گفتند آنچه گفتند بخلاف جناب امیر المومنین که بر او نزول متعدده
که با وجود حصول مرتبهٔ عصمت از صغیره و کبیره سهواً و عمداً از ابتدای عمر تا آخر آن که قسم و تشنیع حضرت زهرا را که هم محفوظ از خطا
و خطل و معصوم از زلت و زلل بود بر عکس نفس الامر بد داشتند و فرمودند آنچه فرمودند برای اطمینان قلوب متشیعین
ملخص این قصهٔ طویل را از بحار الانوار مجلسی وارد می کنم تا مظنهٔ تهمت از میان بر خیزد و احدی از شیعه بگریبان
این هیچمدان نیاویزد و آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحضرت امیر المومنین فرمود که من امروز
بخانهٔ شما افطار خواهم کرد حضرت امیر خیلی نادم بود بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد و می پرسید که چیزی
هست فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم شرعی میخورد که چیزی نیست بالجمله هر دو جناب در خانه آمدند و خوان
جنت نمای پر از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر دستار خوان پیش روی انس و جان نهاد حضرت امیر [illegible]
ملاحظهٔ این امر متغیر شد و حضرت بتول تغیر است دریافت و گفت کدام معصیتی از من صادر شد که موجب این همه تغیر
است علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود زیاده ازین کدام معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم یاد میکنی که چیزی
موجود نیست این قاب طعام از کجا آمد حضرت سیدة النساء رو بآسمان کرد و گفت خداوندا تو خوب
میدانی که قسم من کذب بغیر شرع و اظهار من هرگز دروغ نبود آنگاه جناب رسالتمآب قصه را بتفصیل تمام بیان
فرمود که این قاب طعام از درگاه ملک علام در جلدوی آن چند درهم که براه خدا دادی فرا رسید یعنی تغیر خود را
موقوف کن و فاطمه را از دروغ گویان مپندار و بالاتر از همه که برای استیصال هفوات امامیه در بارهٔ
ادعا و وضع مناقب غالی شدن و قلع مطاعن این بزرگان درین کمال سعی الشان اسد الله الغالب کار را بدان نهمت
که چون حسن مجتبی بخلع خلافت خود رضی شد و معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم ساخت و بخلعت امارت
نواخت حضرت سلطان کربلا هیچ دقیقه در تذلیل امام وقت فرو نگذاشت حتی که بروایت صاحب کشف الغمه
و دیگر اکابر امامیه بوکیل تقسیم شرعی فرمود که والله اگر بینی مرا می بریدید بهتر بود از آنکه در وادی صلح در آمد

می‌گویند و بعضی از رفقای آنجناب در تفضیح و تقبیح از ینهم درگذشتند حتی که لقب مبارکش مسود وجوه
مومنین و مذل مسلمین گذاشتند یعنی سیاه کننده روی‌های اهل ایمان و رسوا سازنده مسلمانان و نام قایل این کلمه
نامله که نزد شیعه از خلص شیعیان حسنی و حسینی است سفیان بن ابی لیلی همدانی است **العجب ثم العجب و ما ادریک**
ما العجب که حضرات امامیه فقط تقریر مشهور فاروق را که بشهادت قرآن مبین موعود اشداء علی الکفار
و حدیث سید المرسلین برد الخرتین کما عرفت مثل قایل فحوای لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا است بعینه و جناب شیخین روز صلح حدیبیه معاذ الله بر کفر و عداوت محمول فرمایند و دست طعن
دراز و آستین انصاف کوتاه نمایند و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی را بلقب مسود وجوه المومنین و مذل المسلمین علی
اختلاف الروایات فی ذلک یاد نمود سرپرستی را باقصی الغایه رسانند و او را بمناقب و محامد
می‌ستایند و این بلقب را بحرارت دینی و محبت اهل بیت برگردانند چنانچه ترجمه اش در کتاب کشی
بر همین معنی شاهد عدل است و کشی شخصی است که گویا بانی مبانی فن تنقید رجال است و شیخ حلی امام اعظم امامیه
اکثر در خلاصة الاقوال در جرح و تعدیل رجال تقلید او می‌نماید و راه تحقیق را بقدمش می‌پیماید و زیاده
مقام استغراب است که این بزرگ هر دو گر متقدمین از اکابر و اصاغر و صنعت ادعای این معنی که سواد بسوی
امام حسین بلی اند می نسبت به پیغمبر علیه الصلوة والسلام است فکیف حسن مجتبی ریحان سرور انبیاء
و را طرا سفیان مسطور چندان پا فراتر نهادند که او را در حواریین آنجناب قرار دادند غلط گفتم زیرا که از کتاب
تلخیص علامه حلی توان فهمید که حواریت از خواص این اخص الخواص است اطرفه تر آنکه این احکام فقط بذات
سفیان همدانی موقوف نیست چه قیس بن سعد بن عباده انصاری را که در وقت تفویض خلافت بمعاویه
ازین قبیل سخنان درشت بخطاب امام وقت بر زبان آورده اند که بار بار ذکر آن خلاف ادب می‌نماید و بکمال دلتنگی
و آزردگی از لشکر حسن مجتبی بیرون رفت حضرات امامیه بکمال طیب خاطر در زمره طیبه صحابه ابرار کرام و
رفقا کار بلکه از ملکی متصف ساخته اند و این امر را نیز در غمخواری و دلسوزی شمار کرده اند چنانچه ترجمه او
در مجالس المومنین باید دید و فراوان حیرت این است که تحسین مصالحه حسن مجتبی با امیر شام نیز

حضرت خیر الانام صلی الله علیه وسلم باتفاق فریقین در مقام خویش مروی است اما نزد اهل حق پس روایات صحاح
ایشان بر همین معنی ناطق و اما نزد شیعیان پس تالیف معنوی ایشان است بلکه غبالی بن جمهور مراین معنی را گواه صادق
است و عبارت کتاب حدائق که بر عمم مخالفین جواب صواب عقوبت اعینها این است انه بعد از آنکه بشومی مکر و فریب معاویه
و عمرو بن عاص نفاق در میانه لشکر آنحضرت بهم رسید و دانست که خونریزی و فساد بسیار افراط می‌کشد بموجب
آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر فرموده بود اِنَّ ابنی هٰذا سَیِّدٌ لَعَلَّ اللهُ یُصْلِحُ بِهٖ بَیْنَ
الفِئَتَیْنِ العَظِیْمَتَیْنِ مِنَ المُسْلِمِیْنَ تا بندگان خدا در میانه کشته نشوند با معاویه صلح نمود و آن گروه
عظیم را از قتال و جدال خلاصی بخشید و جزای عمل بدکاران بروز قیامت حواله نمود پس انصاف فرمایند که تقبیح
صلح و آنهم بدین مرتبه که شنیدن آن لرزه بر اندام مخلصین می‌افتد و ارتعاد قلب و جگر از تصور آن رو می‌دهد
بجا می‌کشند وامصیبتا اگر این مضمون از خیال سلطان کربلا و خلص شیعیان حسن مجتبی بدر رفت باری
اینهم تعلب مبارک شان در نیاید که در دستور العمل یعنی کتاب مختوم بخواتیم الذهب بهمین امر اندراج یافته که
مجتبی با معاویه سازگی فرماید و تن بخلع خلافت در دهد پس اینهمه خاشاک و غبار از کجا بر مسند تعالی کبریائه و تقدس
اسمائه اینهمه یکطرف باید در بن اعتقاد هم سستی راه یافت که امام را عصمت از خطا درکار است نصب وجود با جود
فقط برای ازاله خطا از صفحه روزگار و آوردن امام اعظم شیعیان یعنی شیخ حلی هزار دلیل بر عصمت
امام مرتب نماید و تصنیف الفین فرماید و حضرت امام حسین فلذه کبد رسول الثقلین را یک دلیل هم یاد نباید و اعتقاد
سرسری مقلدین امامیه درباره عصمت امام وقت نیز حاصل نباشد بالجمله بنده هیچمدان بکنوبات خاطر خویش باز گویم
وود آنکه اینهمه امراض مزمنه امامیه از که جویم پس همان بهتر که از تعداد این مسئله بخوف تطویل باز آیم و بمطالعه دیگر
هفوات مخالف والامر ترتب گرایم قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط
المستقیم باقیماند کلام در قبائلیکه علی صدق الروایة بالیقین آنها مرتد شده باشند و حال آنها مثل حال قوم
بنی حنیفه نباشد پس میگوییم ظاهر است که هرگز مضمون حدیث بر آنها صادق نمی‌آید چه حدیث آید معنی لفظ حدث
پیدا کردن چیز تازه است عادة امری احداث گویند و لهذا لفظ اعاده مسدم در

کتب قوم شایع است احداث معدوم صوری از جواز ندارد وصاحب صراح در ترجمه لفظ حدوث میگوید
شدن چیزیکه نبوده باشد واین نص است درانچه گفتم ونیز کریمه لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ اَمْراً
وَذِکْرٍ مِّنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ که مفسر تجدد ومجدد است شاهد صدق است برین دعوی ونیز حدیث حضرت ام
المومنین عائشه صدیقه علی ما نقل العالم الثقة عز الدین ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن
محمود بن الحسن الزرندی محتدا المدنی مولودا الانصاری نسبا المحدث بالحرم
الشریف النبوی صاحب کتاب الاعلام بسیرة النبی صلعم فی الباب الثالث والعشرین من ذلک
الکتاب انها لما احتضرت قیل لها اندفنک مع رسول الله قالت ادفنونی مع اخوانی
بالبقیع فانی قد احدثت امورا بعده دلالت صریحه دارد برینکه احداث ابداع امور جدیده منکره را
میگویند نه اعاده را ولعمری لله درها کیف اعترفت علی نفسها واستحییت من قرب سید
الانبیاء وهرگاه اینها یافتی پس شبهی نماند که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد آمد
وعلی هذا ما احدثوا بعدک دال بر فساد ارتداد بعدک نخواهد بود ولم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر وتاکید جمله
اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند افتاد چه در معنی احداث وارتداد تغایر است وبین التفسیر و
المفسر والتاکید والموکد تطابق واجب است علاوه ازین مانع بودن لفظ مرتدین رو بحکم نحبست انجا زینهار از
لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت والا لفظ علی اعقابهم حشو ولغو خواهد بود وهرگاه بالاتفاق من کافة
الخلق بعد ارتحال رسول رب تعالی همین دو سانحه حادث شده لا ثالث لهما یکی امر خلافت وما تفرع علیها ودوم ردت
بعض قبائل عرب بشرط صدق روایت پس چون امر ثانی ازین حدیث مراد نتوان گرفت اولین متعین خواهد بود چنانکه
نص علیه صاحب نهایة ابن الاثیر وصاحب مجمع البحار فی لغة الرد واللفظ لمجمع البحار
وفی حدیث الحوض فقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض
الواجبات ولم یرد ردة الکفر ولهذا قیده باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه
بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب انتهت فانظروا معاشر المسلمین کیف

ابطال

أبطل إرادة ردة جفاة الأعراب شيخهم وثقتهم ابن الأثير ومن تبعه واعترف
بأن المراد من الأصحاب البعض من المشهورين بصحبته وقد وقع منهم التخلف عن بعض
الواجبات واستحقوا بسببه الشقاء كما دل عليه الأثر فمن الذي يدعي أن ذلك
التخلف كان سوى التخلف عن سفينة عترة رسول الثقلين وحبل الحسنين حتى
صار سببا للعار والشين بل الغرق في لجة النفاق بلا مين وأي واجب التخلف عنه
يدخل أصحاب الرسول في جهنم ولا يشفع منه شفيع المذنبين صلى الله عليه وآله وسلم
وبر طبق شق مذکور معنی حدیث وضوح تمام دارد یعنی نمیدانی که چه احداث کردند بعد تو از غصب خلافت وترک
احد الثقلین پس بعد مقوله رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای
خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد بغی وطغی وعداوت که موالات واطاعت تو اختیار کرده بودند
بهمان شیوه قدیمه رجوع وطریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت برا گذاشتند وعلم لعنت وعناد برافراشتند
ومقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق است فذلک علیهم لا لهم چه اگر امت عیسوی
از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین وارشاد جناب شان باز می آمدند وبعد عروج جناب روح الله بسما
باز آن عقیده را از سر می گرفتند البته حکایت قول علیه السلام قرینه اراده معنی ارتداد می افتاد واذ لیس
فلیس بلکه امت مذکوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد الوهیت حضرت مسیح نمودند وامت محمدیه هم
احداث امری تازه یعنی غصب خلافت وما یتفرع علیها نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی
ارتداد از احداث است بالعکس واگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است وما من عام الا ویجوز ان یراد منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد توان گرفت گوییم جزاک
الله عنا خیر الجزاء این خود عین مطلوب شیعه است که بلی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمیشود
چنانچه ترک اسلام را ردت می گویند ترک ایمان هم ردت خواهند گفت لیکن غرض ما این است که از

احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانچه
از عبارت کرمانی و فتح الباری مستفاد میگردد مستقیم نیست و اینکه از ما احدثوا بعدک احداث امور جدید
که تفصیل آن مع وجه تعیین المراد آنفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد شرعی من حیث الترتب علی
الامور المحدثة مراد باشد فحبذا الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احداث بمعنی
ابداع لغة ارتداد مراد نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که حدث و احداث
چنانکه ترادف لغوی با لفظ بدعت و ابداع دارد ترادف شرعی هم دارد ابن اثیر در ماده حدث گفته
فی حدیث المدینة من احدث فیها حدثا الحدث الامر الحادث المنکر الذی لیس
بمعروف فی السنة والمحدث بکسر الدال وفتحها علی الفاعل والمفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
واجاره من خصمه وحال بینه وبین من یقتص منه وبالفتح هو الامر المبتدع نفسه
ومنه الحدیث ایاک ومحدثات الامور جمع محدثة بالفتح هو ما لم یکن معروفا فی کتاب
ولا سنة ولا اجماع انتهی ولا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی علی الارتداد
و نیز در بعض طرق این حدیث که الفاظ بعدا بعدا وسحقا سحقا لمن غیر وبدل بعدی واقع است مؤید است
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و از آنچه بتصریح دال است
بر اینکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت ما روی فی المشکوة عن عقبة بن عامر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی
علیکم الدنیا ان تنافسوا فیها و وجه دلالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه بنص نبوی ثابت شد که
از بعض اصحاب احداث واقع می شود و معهذا بر ایشان نص واقع شده که مشرک نخواهند شد بلکه مخافت تنافس در دنیا
بوده پس بصراحت ثابت گشته که آن احداث ورای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان اینجا مرادف ارتداد است
خواهد بود و علی هذا یا شرک از مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول واقع نشده و یا مرتدین داخل اصحاب

بوده نیز

بنودند والا خلاف قول مخبر صادق لازم آید وذلک محال بالبداهة وهرگاه از احداث ارتداد مراد
نباشد لامحاله امر مستقبل که هیچ منصب ونیابتی ازان بالاتر نیست تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از
غایت ظهور حاجت ببیان ندارد خواهد بود اذ ما وقع امر ثالث بعد انتقال الرسول یترتب علیه
استحقاق النار سوی ذینک الامرین کما مر غیر مرة واگر کسی تصفح وتفحص کند در کتب
حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر وقوع عصا فرمودن مخبر صادق است در باب خلافت واین معجزه
نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند وهمچنان واقع شد از جمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا وای
دلالة حدیثی است که در مشکوة وهم در بخاری فی باب الاحکام مروی است عن ابی هریرة قال قال النبی صلی
الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم المرضعة وبئست
الفاطمة پس منصفی باید تا اندک تامل سازد که ازین زیاده اخبار از غصب خلافت بصراحت چگونه میسر شوند آیا نمی بینی
که ایراد سین برای استقبال قریب است ومخاطبت باصحابه بصیغه جمع چگونه دلالت دارد بر اینکه حرص
امارت عما قریب که عبارت از بعد وفات رسول باشد وهم از جماعت واقع خواهد شد واذا دریت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح ان ادعاء الکرمانی وصاحب فتح الباری
انه علیه الصلوة والسلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدین من جفاة الاعراب
لیس بمستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه ابن الاثیر انتهی بلفظه

اقول واستعین بالرؤف الرحیم تضعیف روایت ارتداد بعض قبایل دلیل بر قصور مطالعه
مولف جامع فضائل است زیرا که باصول معتمده وروایات معتبره تعیین این بحث بر جای خویش مستقیم و
حاصل بلکه ردت مالک واتباع او را که در متخیله مولف مومنین پاک اعتقاد بودند نیز شامل اند مرویات اهل حق
ایراد اکثرش موجب اطالت کلام است لهذا بر تبرک روایت که فاضل نیشاپوری در تفسیر کریمه یا ایها الذین
امنوا من یرتد منکم عن دینه الآیة نقل فرموده اکتفا می نماید مفسر مذکور بعد ذکر جمعی از اهل
ارتداد وقتل عنسی ذی الحمار ومسیلمه کذاب کرده لنخر احاطه از کتب سیر یار رجال کثیر الاختلال آنها سمت ارتداد

مى الوليد وسبع في عهد ابي بكر رضي الله عنه فزارة قوم عيينة بن حصين وغطفان
قوم قرة بن سلمة القشيري وبنو سليم قوم الفجاءة بن عبد ياليل وبنو يربوع قوم مالك
بن نويرة وبعض بني تميم قوم سجاح بنت المنذر المتنبية التي زوجت نفسها
من مسيلمة الكذاب وكندة قوم الاشعث بن قيس وبنو بكر بن وائل بالبحرين قوم الحطم
بن زيد وحاربهم ابو بكر وكفى الله امرهم على يديه وفرقة واحدة في عهد عمر رضي الله
عنه غسان قوم جبلة بن الايهم الى آخر قصة تنصره وذهابه الى الروم
اما مرويات ومسندات معتبرين شيعه پس آنكه حسين بن الحسن الجرجانى مفسر مشهور ايشان در تفسير آيت
وانى هدايت مسطوره مى فرمايد كه در تواريخ آورده اند كه سيزده قوم مرتد شدند سه در عهد رسول صلى الله عليه وسلم و
ده قوم پس از رسول باز تفصيل جماعت اولى پرداخته وفقير خاكسار احدى را از علماى شيعيان بر منعى قادر نيافتم
كه با وجود عدم تعداد مانعين زكوة و امثال آنها كه در كلام مولانا نظام الدين نيشابورى نقلا عن تفسير الامام الرازى
رحمة الله عليهما تفصيل شان گذشت استيعاب اين سيزده قوم نمايد فتح الله بن شكر الله كاشانى در منهج الصادقين
در شمار هفت قبيله كه در عهد خلافت صديقى راه ارتداد پيمودند قوم مالك بن نويره را نيز شمرده ميگويد كه در عهد
ابوبكر هفت قبيله مرتد شدند يكى فزاره قوم عيينه بن حصين دوم غطفان قوم قرة بن سلمه سوم بنو سليم قوم فجاءة بن عبد
ياليل چهارم بنو يربوع قوم مالك بن نويره پنجم بعضى از قبيله تميم قوم سجاح بنت منذر كه زوجه مسيلمه كذاب بوده
و دعوى نبوت كرد ششم قوم اشعث بن قيس هفتم بنو بكر بن وائل در بحرين كه قوم حطم بودند حق تعالى شر ايشان كفايت كرد
و بدست مسلمانان بقتل آمدند انتهى كلامه بعينه منتهى تعالى كه او را در تشيع عرفى غالى توان گفت در همان مقام بعد ذكر جماعتى
چند از اهل سوت قلعى نموده دعوى اتفاق شيعه و سنى بر ردت بعضى از مذكورين فرموده وعبارتش اين است
ديگر بعد عهد مبارك آنحضرت آنكه جمهور خاص و عام ارتداد ايشان را حكايت كرده اند و اختلافى ندارند هفت طائفه
بودند بنو فزاره قوم عيينه بن حصين و بنو غطفان قوم قرة بن سلمه و بنو سليم قوم فجاءة بن عبد ياليل و بنو يربوع قوم
مالك بن نويره و بعضى از بنو تميم قوم سجاح بنت منذر و آن زنى كه دعوى نبوت كرد و آخر زوجه مسيلمه كذاب شد

وچند گاهی بیهوده کلمات باطل و ترهات لاطائل بر تافته میخواندند و او عامی می‌نمودند که این وحی است
بر ما نزول یافته و گاغذ باد مخترع اوست که شبها به هوا میکرد و زنگولها بر ان می‌بست تا بصدای آن
گمراهان را فریب دهد که آواز جبرئیل است آخر الامر سجاح بعد از مقتول شدن مسیلمه کذاب بطرف بحرین رفته
رهبانی و اغوای مردم کوشش داشت تا آنکه اشعث بن قیس بر او غالب آمده بدور خود فرستاد و گرویدگان او را بقتل
و اسر سزا داد و همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسانی از قوم جبله بن ایهم از اسلام برگشته نصرانی شد و بملک شام
رفت و از مؤیدات این فصل روایت امام اعظم طوسی است که باعتراف صاحب بحار در کتاب امالی از ابراهیم آورده
که گفت مرتد شد اشعث بن قیس و مردم دیگر از عرب بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند نماز را بجا آریم
و زکوة را ادا نمی کنیم پس ابو بکر ابا کرد و گفت نمی بندم بستیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گره بسته من آن را نخواهم
گشود و بر هم زد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از شما میگرفت من چیزی از آن نخواهم کم نمود و برای شما البته
جنگ خواهم کرد با شما و اگر خواسته باشید که زکوة یکساله شتران را بار یسمانی که شتران را با آن می‌بستند
میدارید ندهید من زیاده از آنچه رسول خدا از شما گرفت هرآئینه با شما جنگ خواهم نمود پس این آیت را
خواند وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
عَلٰى اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِيْنَ الی
اخر القصة انتهت ترجمة رواية الطوسي على لسان بعض المجتهدين اگر از منکرین زکوة
مالک و امثال او مراد نباشد باری بفرمایند که عمائد مفسرین ایشان را بکدام معنی در زمره اهل ردت
داخل کرده اند انکار زکوة عین بدعت و ارتداد همین مقام است و بر تقدیر ارتداد شرعی حکم با ایمان مالک و مملوکین او با نصاف
چگونه جمع توانند شد بالجمله بر استیعاب این قسم روایات از کتب معتمده امامیه اهل سنت متوجه نمی شوند الا کتابی علیحده
جداگانه تالیف نمایند کرد پس درست بعض قبایل را بصدق روایت مشروط گفتن بعید از خیریت و تضعیف این گونه
روایات کار حضرت است لا غیر عجب که مؤلف بر تصریحات ائمه عظام مذهب خود گوش نمی نهد و بجهت تسری و بعض
زمیندارمان شیعه خصوصاً کسیکه شیعه سرای و سامعه خراشیده ... شیوه دیرینه او بحکم برادر مهین او باشد حیران

وسرگردان شوند وندانند که از اصول امامیه یعنی ارتداد الصحابة کلهم الا ثلثة او اربعة
چه چیزی کلفت بر می آید وهل هذا الا الخصومة والعناد **قوله** پس گوییم الخ **اقول** مدعا
مولف این است که در مدلول احداث منکر بودن شیء داخل است کفر معنوی از لوازم مصداق آن چنانچه قول
حضرت مخاطب بعد ذکر حدیث جناب ام المومنین که احداث ابداع امور جدیده منکره را میگویند عقب قوله
براء بن عازب یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت
بلسان شرع بر تغییر وتبدیل در دین که ملزوم کفر معنوی است اطلاقش می آید و بدین نحو نسبت میداد آیا
بر آن او و بر همگنان ظاهر می شود که احداث گناهی است که مرتکب آن در احکام آخرت مثل کفار می باشد ومنکره
مقابل معروف بمعنی بدعت هر چونکه باشد که در حقیقت نیز ماخوذ است بر عموم خود باقی نیست و حال آنکه تصریح
صاحب نهایه هم بر خلاف آن حاکم است چنانچه بعد ازین خواهی انشاء الله تعالی بیان وارد می شود آنکه
بسیاری از اقوال عرب را که افصح فصحا وابلغ بلغا باشند مهمل گردد بلکه آن بزرگان که بادعای اهل حق
در زعم متشیعین قبلهٔ دین وایمان خلایق بوده مصداق بدعات ومصداق کفر معنوی باشند حاشاهم عن ذلک ثم حاشاهم
عن ذلک اما بر قرار داد ودر روایات اهل تشیع پس قطع نظر از روایات صدوق ومکور روایتی از کافی که بزعم شان اصح الکتب قبل
الفرقان تواند گفت وافی و کافی است جاییکه در حق یونس علیه السلام بواسطهٔ ابن ابی یعفور از امام صادق بلفظ
احداث روایت کرده والفاظها هذه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وهو رافع
یدیه الی السماء رب لا تکلنی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن
متی وکله الله الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا
اصلحک الله فقال لا ولکن الموت علی تلک الحال کان هلاکا پس اگر حضرت مولف
قدما رخویش این احداث را بر صغیره وترک اولی حمل کند بالیقین تیشه بر پای خود می زند و بتنبیهات خود می کشد الا
کفر معنوی حضرت یونس عیاذا بالله وکفر ظاهری کسانیکه نسبت احداث بسوی آنجناب کردند بر

این مطلب متکلمین شیعه لازم می آید اما بر روایات اهل سنت پس از جمله آن حدیث جناب امیر که صریح است
بمناقب و محامد شیخین که در کتاب مستطاب قرة العینین ثبت ذکر یافته عن ابراهیم النخعی قال ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله واثنی علیه وذکر ما شاء الله
ان یذکر وقال ان خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم
احدثنا بعدهما احداثا یقضی الله فیها اخرجه احمد و بقول مخاطب فهم حمل این کلام بر اهل
برهضم نفس بس مستبعد و مستغرب است حیثما یقول بعد ذلک این باشد که شخص که مرتکب گناه مخصوص غیر واقعی
را منسوب بخود سازد مثلا اگر گوید که من زانیم یا شارب خمر ام یا قمار می بازم پس این صحابه چگونه گناهی مثل احداث
را که در حقیقت بلسان شرع تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معنوی است اطلاق می آید ولیکن بخود نسبت میدهند و
در فرض محال اگر از راه اهتضام نفس تنها هم جایز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را چرا درچنین معصیت
کبیره شریک می کرد این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک گردانند
بلکه دامن انبیاء علیهم السلام را نیز ملوث نمایند اینها که شنیدی بشق اول تعلق دارد و اگر مقصود عام است
یعنی فی الجمله تازگی در مفهوم لفظ احداث معتبر است خواه آن امر جدید صغیره باشد یا کبیره یا شخص را در گناه
بودنش تردد بود فهو بعید عن بنیان ما هو فی صدده کما لا یخفی چه درینصورت تطویل و تسویل که در حدیث
براء بن عازب بزعم خویش افاده بکار برده بالکل پا در هوا می شود و راز تلمیعاتش بر نامی خویش
و بیگانه فاش گردد کما سیجیء انشاء الله تعالی **قوله** اعاده امری را احداث نمی گویند الی آخره

اقول این دعوی حضرت که بر تقدیر اراده اهل سنت سوای مالک بن نویره و مانند او از حدیث الحوض
خلاف محاوره عرب لازم می آید زیرا که آنجا اعادهٔ امر اول کرده‌اند بعینه و احداث شیء بدعی یا امر جدید که
ملزوم کفر معنوی یا مقتضی آن است مجرد ادعا و تحکم است و عند العقلاء غیر مسلم و سند منع آنکه حکم کفر و ارتداد
در بسیاری از امور که امر آخر است و حکم کفر طاری علی الاسلام چیز دیگر و اینهم نزد فریقین بر جای خود
ثابت است **اما عندنا** فظاهر کما لا یخفی علی من طالع اسفار المذاهب الاربعة

واما روایات امامیه فاکتفی بروایة امامهم الاعظم فی تهذیبه عن
الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام
عن المرتد فقال من رغب عن الاسلام وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت منه امرأته ویقسم ماله علی ولده
پس معلوم شد که نزد شیعه و سنی هر دو در بعضی از صور ارتداد توبه هم قبول نیست و اگر زن را
بعد ارتداد شوهر علوق شود آن نطفه حرام است بخلاف کفر ابتدائی بالاجماع ولئن تنزلنا عن ذلک
کله تضعیف عذاب و زیادت عقوبت و مزید غیظ و غضب جناب احدیت بر ارتداد مذکور اجماعی فریقین
و مصرح فی الثقلین است یا نه و در مدارک بلیغین و نحلیین با تقرر رسیده که اذا ثبت الشئ ثبت بلوازمه
واذا ارتفع ارتفع بعوارضه پس ضرورت که مرتدان حقیقی مراد باشند اعاده معدوم بعینه کجا است
و عدم صدق احداث برین قوم چرا است بلکه احداث امری تازه است و اعداد عذابی است بی اندازه
مع ان الاصرار علی الکفر الابتدائی کما وقع من ابی جهل وامثاله اللئام والارتداد
اعنی طریان الکفر علی الاسلام متغایران مفهوما و مصداقا فاندفع المحذور قطعا
و ازین تقریر متوهم نشود که اذل الخلیقه طریقه جدید خلاف شارح کرمانی می پیمایم و مسلک بعضی دیگر از
علمای کرام بلکه مقصود این هیچمدان آنست که حضرت مولف استدلال را ناتمام میگذارد و بایراد
ادله قاطعه بر مطلوب خودش قدری نمی نگارد مگر کاتب الحروف آنچه در فصول سابقه برای تائید شارح
مزبور و اتباع و اشیاع او ذکر کرده ام و هر کی از طلبه علوم دینی بمعاینه آن خورسند است برای ناقد
بصیر و متوقد خبیر کافی و بسند است **قوله** صاحب صراح الخ **اقول** اگر مدعای مخاطب همانست که در
شفاء الغلیل از قول سابق گفته شد پس هرگز عبارت صراح دلالتی هم بران ندارد فکیف بکون النص فی
الباب فتذکروا یا اولی الالباب **قوله** و نیز الخ **اقول** بدستور سابق مخدوش است بوجوه عدیده
و مدخول است بنقوض سدیده نخستین لا نسلم که لفظ احداث از جناب ام المومنین صحیح باشد و سند منع

روایت بخاری است که از لفظ مذکور عاری وهی هذه وعن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة رضی الله عنها انها اوصت عبد الله بن الزبیر لا تدفنی معهم وادفنی
مع صواحبی بالبقیع لا ازکی به ابدا فلا یدل علی صدور الاحداث عن ام المؤمنین
ودر روایت صاحب اعلام در باب سیر هم از کتاب مذکور بی ذکر سند مروی است **دوم** آنکه الفاظ گذشته
که در مفهوم احداث تا بکی معتبر است اعم از آنکه بدعت و ابتداع باشد یا نه پس تنزل و تسلیم اقدام احداث
مرتضوی لازم نمی آید فان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث پس مدعی ایمان را نمی رسید که در
ذکر مطاعن مادر مؤمنین و مؤمنات وتصریحات و تعریضات آن دست از ایمان بشویند و هر چه مکنون
خاطر باشد بر زبان بگویند یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین
سوم آنکه بر تقدیر صدور امور مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی یعفور معارض است بحدیث امام
صادق که مامور باظهار حق بود و بروایت شیخ المشائخ می فرمود که اختلاف طبقات شیعه از جانب من است
فی البحار للمجلسی عن ابی عن سعد عن محمد بن الولید والسندی عن ابان بن عثمان عن محمد
بن بشیر و حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انه لیس شیء اشد علی
من اختلاف اصحابنا قال ذلک من قبلی یعنی بجناب صادق حریز عرض کرد که از اختلاف
شیعه چیزی بر من سخت تر نیست فرمود این همه اختلاف از جانب من است و هم در کتاب مذکور از علل شیخ
مرویست و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زراره که پاره از اوصاف جابیا را قبل ازین قلمی شده که حاکم چیزی
را از امام باقر پرسیدم پس جوابی ارشاد نمود پس مردی آمد و از همان چیز در همان وقت پرسید و جواب مخالف
اول شنید و مردی دیگر بجوابی مضاد هر دو مخاطب گردید بعد رفتن شان گفتم که این دو کس از شیعه شما
باشندگان عراق اند نه از اهل شقاق پس این همه خلاف از برای چیست فرمود که این خلاف اند بهتر
است از برای ما و شما اگر این اختلاف نمی انداختیم بقای ما و شما کمتر می شد زراره گوید که بحضرت صادق علیه السلام
گفتم اگر شیعیان خود را بر سنان نیزه ها یا بر آتش حکم فرمائی البته بگذرند و از سنان و آتش نترسند

و حال آنکه نزد شما در حالت اختلاف بر می خیزند و باهم گرمی آورند امام سکوت نمود و هیچ نگفت پس
سه بار را عاده کردم پس بیان فرمود که امام باقر علیه السلام تقریر آن کرده بود اکنون چند حرف دیگر از
زبان این فقیر باید شنید که اختلاف این قوم مورد کریمهٔ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا
بحیثیت هدایت و ارشاد حضرات معصومین در توحید رب العالمین که اصل الاصول مومنین است بجای رسیده
که قدوه صدر اول ایشان یعنی مومن الطاق و هشامین جناب قدس احدیت را جسمی از بالا تا ناف
مصمت و پر و از ناف تا پایین اجوف خالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از ائمه امجاد
فرا گرفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید باید شنید ابی نح قال حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَرْوِي عَنْكُمْ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جِسْمٌ
صَمَدِيٌّ نُورِيٌّ مَعْرِفَتُهُ ضَرُورِيَّةٌ يَمُنُّ بِهَا عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا يُحَدُّ
وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُمَسُّ لَا يُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ وَلَا يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا
تَخْطِيطٌ وَلَا تَحْدِيدٌ انتهی بلفظه و از نجاست کتاب کلینی که پاره از وصف قبل از این شنید
معلوم است اند حیرتهای شیعه در مسئله توحید تا آنکه جمعی مشافهة و گروهی مکاتبة در مسئله می پرسیدند
و غریو و فغان میکردند که امام وقت مسئلهٔ توحید را تعلیم کن مانند اصحاب و موالی خود که در توحید اختلاف
داشتند متحیر مگذار و این اختلاف در مسئلهٔ عدل باری بمعاصی فایز گوید که گناه از زید صدور
یابد و عمرو بعذاب و عقوبت گرفتار آید کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و در باب نبوت بدان مرتبه انجامید که بعضی
از شیعه صراحةً با نقطاع آن قائل بودند و دعوی نبوت کاذبه می نمودند و بعضی از فرق ایشان در حق
حضرت روح الامین که واسطهٔ نبوت و رسالت است اعتقاد بد پیدا کردند بلکه سب و شتم در باره او بر زبان
می آرند چنانچه مذهب مفضلیه و غرابیه بر آن دلالت دارد و تتبع کتب مقالات اهل عالم این امور

امور را واقعی می پندارد و در مسایل امامت مسلک این اختلاف بدان حد کشید که بعضی از طوایف این
فرقه بتکفیر مرتضوی فرستند چنانچه ملل و نحل محمد عبد الکریم شهرستانی و تصانیف علم الهدی متشیعین مثل
تبصرة العوام بر تفاصیل آن مشتمل است و در مسایل فقهیه بجای رسید که در وسعت آباد خواطر بر سبیل تصویر هم
نمی گنجد بلکه بنهایت اعداد در شمار و تعداد از بدایتش قدم فرسوده باز می گردد شنیده که اکابر امامیه
چنانچه از کشف امام اعظم حلی منکشف میشود بازی شطرنج را جایز نداشته اند و از مطاعن اهل حق می شمارند و امام اعظم
طوسی و شیعیان او بازی ذکر و خصیتین را در عین نماز و لو کان مفروضا در نقض نمیخوانند بلکه تجویز آن از غایت
شوخی و بی باکی بجناب امام صادق علیه السلام می گردانند چنانچه روایتش از حسین بن سعید از فضاله از معویه
بن عمار در کتاب مختصر یعنی استبصار خوشه از خروار است قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الرَّجُلِ يَعْبَثُ بِذَكَرِهِ فِي الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوبَةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ یعنی معویه پسر عمار میگوید که از امام
صادق علیه السلام پرسیدم که شخصی در نماز فرض بازی بذکر خویش میکند فرمود هیچ باکی نیست انتهی و از اینجا قیاس باید کرد
که هرگاه در یکی ازین چار کتاب این قسم فضایح و قبایح مروی باشد در چار صد مجلد از کتب حدیث که محدثین ایشان
در وقت ائمه بزعم خویش جمع کرده در صنادیق تقیه گذاشته باشند و بعضی از آن ملا باقر مجلسی بهزار جد و جهد
در تالیف بحار بهم رسید چها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی در تصانیف خویش و ملا تقی مجلسی پدر بزرگوار
ملا باقر جامع العلوم در لوامع جابجا تصریح نموده اند که ترک استفصال در حکایت حال دلیل عموم است فلیعرف
که علت حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب که راویش از امام موصوف و دیگر دوستانش دیگر است و رود
باید که ذکر و خصیتین مثل اعضای جسد از ید و رکبتین است و جسد چنانکه ناقض صلوة نیست ناقض
وضو هم نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این بازی بیجا درست باشد و بی منت خلق تنگی و فراخی بدست
مصلی بود در نوافل بی چون و چرا روا خواهد بود غلط گفتم زیرا که درین موضع خاص احسان مخلوق را هم
دخلی تمام است و اینقدر مبالغه رعایت روشنی بر دهن چراغ محتاج نیست چه معنی که علمای طائفه تجویز بوس و
کنار را هم بجناب ائمه اطهار و در کتب دین و ایمان خویش می رسانند چون ایراد سند وی بجا منظور نیست

بر دو سه حرف قناعت می توانم کرد و بر تفصیل قادر می توانم شد فی الوافی نقلا من الاصول عن
مسمع قال سألت ابا الحسن فقلت یکون اصلی فتمر بی الجاریة فربما ضممتها الی قال لا باس
انتهی بلفظه یعنی راوی حدیث که نامش مسمع بود از امام کاظم علیه السلام پرسید که من در نماز می باشم
و کنیز از قریب من میگذرد و بسا گاهی من او را بسوی خود میکشیم و آن آغوش را تا آغوش خود و اتصال میدهم امام فرمود
هیچ باکی نیست و العجب که بعضی از معاصرین در مناظره این کمترین استبعادات و اوهام و خیالات خام
که حضرت صادق چگونه این بازی را تجویز فرماید حالانکه درباره لعب شطرنج لفظ شرک و کفر ارشاد می نماید و امام
اعظم کی در استبصار آورده باشم پیش کردند و تمکین و وقار و خشوع و خضوع ایمه اطهار را وقت نماز و حکایت
کشیدن تیر از جسد حضرت امیر و بیخبری آنجناب بسبب استغراق در اثنای تقریر آوردند فقیر عرض کردم که نسخه
استبصار بر محشی و صحیح نزد ایشان موجود است مطالعه آنرا نمایند و مطلقاً بیدماغی نفرمایند مقدمه اولی
البته بلا ریب مسلم است و حاشا که اهل حق نسبت این خبر بجناب ایمه هدی از راه اعتقاد نموده باشند لیکن منشاء
امر ملل جز عمی و تیامی چیز دیگر بخیال نمی آید علاوه بر این امام اعظم شما زیاده تر ازین روایتها بر سبیل جزم و یقین
در اشعار خویش نگاه میدارد و چون تخم ضغائن بر سینه می کارد این قسم کفریات را با سامی آن طیبین و
طاهرین فرود می آرد و خاتمة المحدثین شما در تالیف بحار جنان گسسته مهار است که بعضی از خصائل را که از
خصائص سفیان بگناه گمان می برد و ذکرش باشاره و کنایه هم درین مقام نمی رسید و هم طائفه خویش را بتقلید
شیخ المشایخ از آن منزه می نماید بعنوانی ذکر کرده که همه کدورت غبار بجناب شان معاذ الله من ذلک راه
می یابد فبا لعنت الله من افتری علی اهل بیت سید الوری افسوس که بمخافت تطویل اجازت نمیدهد
که مسائل فروعیه امامیه را که مضحکه ارباب علم و دانش است هنوز در استقرا اساتقین بجهت عدم تداول و بهر
کتب این مذهب ناداده درینمقام یاد کنم بالجمله از معاصرین قوم که کاسه لیسی و تقلید فاضل کشمیری را شعار
خویش ساخته اند چه تمام بر سر حکایت انحا الکنم زیراکه خود او در نزهه خویش آنچه در جواب این لعب
بازی می باشد این گفته موجب خیرگی عقل و هوش است حیث قال فاضل ناصب درین مقام خبط را

[Margin note, rotated:] [illegible]

بابهتان و افترا جمع نموده بلکه بنا بر انبساط طبع مستفیدان از خطابت انتقال الشعر کرده روح
صبیدای نیکنامی را ارشاد فرموده بکلمات مضحکه غبار ملال از خاطر مستمعان زدوده در مضمار سخن گوی تفوق
و سابقیت از امثال و اقران در ربوده و متتبعان خبیر و ناقدان بصیر که بمجمل خیال شان از زنگ وساوس شیطانیه
و هواجس سوداویه ظلمانیه ظلمت پذیر نیست مقتضی و مستنیر است کلام هزل انتظامش بچند وجه مردود و مخدوش است
اول آنکه این هر دو مسئله که درینجا ذکر فرموده است کذب محض و افترای صریح است در هیچ کتابی از کتب امامیه اثری
ازان نیست عجب است که جناب فادت مآب پرده حیا و آزرم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابو جعفر طوسی
و دیگر مجتهدین امامیه نسبت نموده است رجوع بکتب امامیه که در اطراف و اکناف خصوصاً در ممالک کثیرة
الارجاء هندوستان سایر و دائر اند شاهد عدل کذب و افترای اوست طرفه تر آنکه عدالت و تحرز از کذب از
شرائط راوی است لیکن فاضل ناصب شیخ المشائخ وقت خود است اصلاً و مطلقاً مبالاتی از کذب و افترا
ندارد الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن کاملین هر فن مستتر نیست که این کودن زبان
حیران تیه ضلالت و گمراهی و سرگشته بادیه یافه درایی فضله خور صبیدزاکانی متقفی آثار وساوس شیطانی
که نقاب حیا از چهره ظلمانی بر داشته در حق اساتذه خویش علم تعنت و عناد افراشته چه ابلیس و تلبیس نصب
العین ادراد خود انگاره دعوی کذب و افترا مفتری نموده بدو بانگ بلند مصداق ان انکر الاصوات لصوت
الحمیر می گوید که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز در انتساب این تهمت بزرا و بهتان فتنه و هرگز اثری
ازین لعب و بازی در کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه بحیثیت لزوم و استلزام و استنباط جمیع جزئیات
از کلیات فقه شیعه هم هرگز مقام تهمت نبود چه جای آنکه صورت خاص بعین با اختصاص در کتب دینی ایمانی قوم
سرپرست موجود باشد چنانکه دانستی و دیگر تصانیف از شیخ طوسی و غیرهم امداد آن می نماید و بنا بر این
استبصار پوشیده نیست که از موثق احادیث که امام اعظم طوسی درین کتاب نموده واضح است که این
روایات احکم علیها و مغنی ثبت است و روایتی که بعد از ان از عمار بن موسی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در خاتمه باب آورده و غیر
از شیخ المشائخ کسی بر آن فتوی نداده چنانچه از لوامع لمعان ظهور رسیده و محصولش آن است که اگر شخصی

وضو کند باز بباطن مقعد خویش دست رساند وضو بر باید میرود و جنبین اگر باطن سر ذکر را مس کند در همه
صورتها وضو و نماز جدید می باید انتهی تاویل آن در این جریده این کلمات جا و یده که مراد امام آنست که متوضی
چندان در دبر و قبل خویش انگشت خلاند که بنجاست ملاقی گردد و بدین تقدیر اعاده هر دو چیز واجب الاحتیاط است از
نماز و وضو مجدد او اجب می شود بالجمله بدولت ائمه معصومین محفوظین مامورین باظهار حق که اجتهاد را در
احادیث شان مدخلی نه احتمال نسخ را حقیقة در آن گنجایشی است اینهمه اختلافات و انچه شمه از آن متعلق باطهارت
است قدم قبل ذلک بهم رسید خصوص تجویز این بازیهای خاص با مواضع مخصوص وقت مناجات حضرت
ملک قدوس منصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب رقعه مزدوره در کتاب علل الشرائع
باید دید عن عبد المؤمن الانصاری قال قلت لابی عبد الله ان قوما یروون ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلاف امتی رحمة فقال صدقوا فقلت ان کان
اختلافهم رحمة فاتفاقهم عذاب قال لیس حیث تذهب و ذهبوا انما اراد الله فلولا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
فامرهم ان ینفروا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویختلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی
قومهم فیعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافا فی دین الله انما الدین
واحد انما الدین واحد انتهی ملخص آنکه عبد المومن انصاری پرسید که سنیان روایت میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف امت را رحمت فرموده امام صادق ارشاد نمود که راست گفته اند و براه فهم رفته
راوی گفت هرگاه اختلاف امت رحمت باشد اتفاق امت عذاب خواهد بود امام فرمود که در فهم معنی غلط واقع
اختلاف در هیچ صورت مراد در رحمت نمی تواند شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف سفر
نمودن از بلاد مختلفه و دیار جداگانه است برای تحصیل علم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم خود
بعد مراجعت چنانچه حق تعالی در قرآن مجید امر بآن نموده و اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
نه مصداق رافت و رحمت الهی انتهی بر اهل بصیرت و انصاف پر عیان است که حدیث حضرت عائشه

صدیقه رضی الله عنها و اعتراف بصدور احداث مشعر بر انابت و ندامت است بخلاف حضرات باقری و جعفری
در القاع اختلاف در طبقات شیعه که مقتضی اصرار و افتخار است و شتان بینهما انصاف فرمایند که خود در القای
اختلاف دانستن و اختلاف را موجب ضلالت و گمراهی گفتن اعتراف بضلالت خویش بشکل اول بدیهی
الانتاج است یا نه و لنعم ما قیل علی السنتهم شعر این امت با وجود این صفات + هست دایم بر قرار
و بر ثبات + بر سر شرار النخل نگردد الا و لیس + این امامت هست کوه بو قبیس + می نماید اختلال
از نتاج چنین + چون وضوی محکم بی تمیز + اینهمه معایب را در باره اهلبیت امجاد ملکی نهاده در عیب
تراشی و خورده گیری بر صحابه کبار افتاده اند چهارم معارض است بکلمات طیبات بعضی از ائمه که عصیان
و ظلم بلکه فانی شدن عمر خود را در معاصی بصیغه متکلم واحد بکمال بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرات امامیه
بحرکات عنیفه بجانب شیعیان راجع می نمایند لو کانت قلوبهم لا ترضی بذلک و این
صیغ را بجموع غائبه بر می گردانند و این متکلم را از لوث ارتکاب آن امور باعتراف لسانی پاک می دانند
چنانچه تفصیلش از کتب معتمده امامیه مثل تصانیف طوسی و شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اهلبیت طاهرین
که حال صحت مجموعش قبل ازین گذارش یافته می توان دریافت پس و بما نحن فیه محتمل است که عند
الاستفسار از دفن ام المومنین بمرقد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله محمد الصادق
ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بودند بظاهر بجناب مقدس صدیقه
مسلک حسن اعتقاد می پیمودند حاضر باشند یا درین سوال یعنی بد فنکشی مع رسول الله که بصیغه متکلم مع الغیر
مروی است بی واسطه یا بواسطه دیگران شریک باشند و جناب ام المومنین بعضی از وجوه در آن وقت
پی برده باشد که الکنون موضعیکه در روضه شریف باقی است برای شخصی دیگر است چنانچه اصل این
قصه انشاء الله تعالی عنقریب خواهی دریافت پس بظاهر اگرچه نسبت احداث بذات مقدس شده لکن مقصود
اصلی تعریض بطرف بعضی از حاضرین یا سائلین است گویا میفرمایند که فرق چه از رسول الثقلین و سید
الخاتمین مثال شیخین را می زیبد که هرگز دامن همتشان بغبار شرور و محدثات امور نمی آلاید

فلکتابی که مبدا اثارت محدثات و فتن و منشا اثارت نائره ضغائن و محن بوده اند بکمال حسن ادب
بعهد آن تعمیر و لحو نموده گفته والا حضرات متشیعین طعن و تشنیع را در باره ملو مؤمنین بعرض حین سیابانید
یعنی تجویز دفن شیخین را که با ایشان تملیک نموده و بر تقدیر تقسیم میراث قطع نظر از توجه طعن فدک با بوبکر صدیق
بیابانه از یک سر حق ایشان نبود بس دفن چگونه مساغی داشته باشد اینهمه یکطرف تجویز ضرب کلند بر
زمینیکه جناب سرور کائنات در آن آرمیده چه قدر از غیرت ایمانی بعید است چنانچه صاحب توضیح انور و مانند او از
علمای شیعه و سنت این طعن را از غایت کوته اندیشی بجناب شیخین وارد نموده اند لیکن بخیال شان در نیامد
که اگرچه جمیعی از ملائکه مقربین موسوم بنعالین لاشه های متشیعین را اگرچه در مغرب و مشرق دفن شده باشند
بدون ضرب معاول گرد اگرد قبر شریف سید المرسلین در زمین سپارند تمنای حسن مجتبی در باره دفن در مقبره منوره
مصطفوی و استدعای آن از حضرت ام المؤمنین صدیقه که متفق علیه فریقین است بدون ضرب معاول کی
ممکن و آنجناب را با وصف اینهمه قرب صوری و معنوی حاجت سوال چه باشد بالجمله سخن همین است که شعر

وان ساء الانسان من سوء نفسه ✼ فمن سوء ظن المدعی لیس یسلم واویلا

بعضی از قدمای شیعه که تارک الفیض سعادت ملاقات امام صادق علیه السلام بودند در رفض و عناد عمر
خود بسر می نمودند مانند عبد الله مسکان برای آنها علمای طائفه تاویل حسن ادب مراعات اجلال امام فرمایند
چنانچه قدوة المدلسین اسوة الملبسین فاضل کشمیری در نزهه نقل میکند و میگوید آنچه بعضی از علمای رجال امامیه
نوشته اند همین قدر است که یابی ان یدخل علیه اجلالا له وخوفا من التقصیر فی
القیام بوظائف تعظیمه والاخلال بتادیة ما یستحقه علیه السلام من
الاجلال والاحترام انتهی یعنی راوی مذکور از ملاقات امام صادق ع اعراض و انکار می کرد
و شیوه اش همین بود و مقصودش از این استنکاف و استکبار آن بود که مبادا در وقت مشرف بودنش بحضور امام
در تعظیم و توقیر آنجناب قصوری و فتوری سرزند و برای جناب صدیقه که بنص قطعی قرآنی مادر مؤمنین است
و بدلالت کریمه مذکوره فی البعد طاعنین او قطعا و یقینا بهره از دین و ایمان ندارند حضرات متشیعین

چه زبان

چه زنان و زنان از بیجا از مکمن قوت بفعل نیارند و توجیه تواضع و هضم نفس را در روایت بخاری که فی عمدة
القاری و التوشیح و الخیر الجاری روا ندارند و حمل روایت موطای امام محمد را بر حجاب از فاروق اعظم که فی شرح
علی القاری بر صحیح شیخ بندارند بلکه استدلال را بر کفر آنجناب نعوذ بالله من مکاید اخوان الشیاطین حین حیات سید
المرسلین از شوبات احرو انکارند چنانچه کتاب تجهیز الجیش لکسر عثمی قریش را ادل دلیل است حال آنکه منزه
در قرآن مجید منصوص است الخبیثات للخبیثین فاعتبروا یا معاشر المسلمین و حدیث صحیح بخاری
از ابن ابی ملیکه قَالَ استأذن ابن عباس قبل موتها على عائشة وهي مغلوبة قالت اخشى ان
يثني علي فقيل ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن وجوه المسلمين قالت ائذنوا له
فقال كيف تجدينك قالت بخير ان اتقيت قال فانت بخير ان شاء الله زوجة رسول الله
ولم ينكح بكرا غيرك ونزل عذرك من السماء ودخل ابن الزبير خلافه فقالت
دخل ابن عباس فاثنى علي ووددت اني كنت نسيا منسيا سوید عینی صاحب توشیح و خیر
جاری است زیرا که ازین معلوم شد که آمدن ابن عباس رضی ناگوار بود از آنکه در ستایش و مدحت او خود
گوشید لیس مزیت و تزکیه خود را در باره دفن بیان ازواج تجویز نفرمود و مؤید توجیه اخیر است آنچه از جناب ام
المومنین در روایات بعضی از سالکین مذکور است که بعد از دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنه که غیر محرم است
در احتجاب و استتار می پردازم چنانچه در مشکوة شریف نیز از مسند امام احمد مندرج است و خود قول ام
المومنین ادفنی مع صواحبی او اخواتی یعنی مرا بجوار خواهران من که ازواج مطهرات خیر الانام صلعم اند
دفن کن نیز همین تستر و احتجاب را میخواهد و بدین تقریر همدان میگذرد که حجله را ازکی بر روایت امام المحدثین
ابو عبد الله بخاری بر معنی حقیقی خویش است یعنی دفن کن مرا در بقیع با ازواج مطهرات شناکرده ام
شد هرگز بدفن در مقبره شریف بجوار فاروق بلکه مرحوم خواهند گشت که جوار عاقبت و معیت ازواج خیر البشر
صلی الله علیه و سلم اختیار نکرد و حالانکه بعد دفن فاروق را احتجاب و استتار می بود و نیز منعم
بنا بر آنست که فضای باقی از جانب شرقی در مقبره شریف برای حضرت عیسی مقرر گشته است

از صواب دوره ثمینه و تذکره قرطبی و تصنیفات شیخ جلال الدین سیوطی واضح می شود پس محتمل است که
جمله الا الذکی حال باشد از ضمیر منصوب لاتبدی فی هم و نمائیست اگر جمله مستانفه باشد کان قائلا یقول
لم امتنعت عن هذا الشرف فلستر له فقالت رضی الله عنها لا ازکی به ابدا چنانچه مثل این تقادیر در ترکیب
آیات که بعبد در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمة الله علیه و امثال آن دیده باشی و توجیه روایت دیگر که در کتاب علامه
عنقریب گذشته وارد شد فالاعادة لیست فی محلها آمدم برینکه باعث تاویل در کلام امام که تلبس
ذنوب بلکه کبائر بخود و بعضی از انبیا فرموده حصول عصمت است که برای ائمه بلا ریب موجود و از ازواج
و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بالاتفاق مسلوب و مفقود فکیف یسوغ هذا التاویل و یجوز صرف الکلام
عن الظاهر بهذه الاباطیل و اصل این تقریر که از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور الله شوشتری و غیر او
ماخوذ است مضحکه ابلهان و ملعبه صبیان بیش نیست چه اول در ثبوت عصمت ائمه خصوصا متکلم کلمات
مشار الیها بالمعنی الذی اعتقدوه حجج قاطعه الزام و افحام است کما لا یخفی علی من طالع مصنفات
الامام کالنهایة و غیره من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابه کبار از مهاجرین و انصار و اهل بیت طاهره سیما
جناب ام المومنین مورد والطیبات للطیبین و مهبط اولئک مبرؤن مما یقولون لهم
مغفرة و رزق کریم که بر تقدیر عدم اعتقاد بعدالت و وثاقت و عفت و طهارتش بنص قرآنی
ایمان شخص از دست میرود و هرگاه ایمان فی زهد یعنی اختیار محبت خدا و رسول و دار آخرت و اعراض از زینتهای
دنیا بنصوص قطعیه برای آنجناب کما فی مجمع البیان و غیره من تفاسیر الفریقین بمقام خود ثابت باشد پس نسبت
امری که باظهار مولف بلزوم کفر معنوی است چرا تاویل جایز نخواهد بود بلکه در وجوبش انتظار باقی نیست
فضلا عن جوازه و اگر مساغ تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس چرا نمی که قدما و متاخرین
شیعه درباره مشائین و شیطان الطاق که باعتراف والد ملا باقر مجلسی در روضة المتقین نزد اکابر
قدما باین لقب ملقب بوده چرا از سر انصاف برخاسته از حق درگذشته لطاق همت بر کمر جان بسته
علیه السلام بیان را تینه کار آن جسته اند و هذه عبارة الکتاب المذکور یلقب مؤمن الطاق

وصاحب الطاق ويلقبه المخالفون شيطان الطاق وكان دكانه في طاق المحامل
بالكوفة فيرجع اليه في النقد فيرد ردا فيخرج كما يقول اى كلما قال هذا زيف
ستوق مغشوش كان اذا كسر كان كذلك فلحدة بصيرته قالوا شيطان الطاق
ويمكن ان يكون لكثرة مباحثاته مع العامة والزاماتهم وهو الاظهر لكن الشيخ روى
الاول ثم جشن بعد قوله كما يقول فيقال شيطان الطاق يعني شخص مذكور را امامیه مومن الطاق
وصاحب الطاق میگویند و اهل خلاف شیطان الطاق لقب او نهاده اند و او در طاق المحامل کوفه دکان داشت و مردم آن
و مردم برای نقد درهم و دینار بوی رجوع میکردند و هرگاه او حکم میکرد که این درهم ردی است بعد شکستن
همچنان بر می آمد پس بسبب تیزی وجودت بصیرت و همه کس او را شیطان الطاق میگفتند و ممکن است
که این لقب بسبب کثرت مناظره و الزامات مخالفین باشد و اظهر همین است که قدمای شیعه بهمین جودت
و حاضر جوابی در مناظره مخالفین او را شیطان الطاق می گفته اند ولیکن شیخ الطائفه امام اعظم اول الکل
لقب مذکور بجهت بصیرت و در نقد است روایت نموده و از کلام نجاشی سند رجال نیز همین معلوم می شود زیرا که
او لقب شیطان را بر همین معنی تفریع کرده که در باب قلب درهم آنچه می گفت مطابق نفس الامر بر می آمد پس معلوم
شد که رای نجاشی بر طبق روایت شیخ است انتهی محصله و از همین مقام واضح تر شد خطای فاحش سید
صاحب روضة المتقین یعنی باقر مجلسی و اتباع و اشیاع او که بنا بر نا عاقبت اندیشی بیهوده گویی و جفا
کیشی بر اهل حق زبان طعن و لعن کشاده و وضع این لقب را برای ابو جعفر مذکور در حق الیقین و غیر آن از حضار
ایشان دانسته اند زیرا که از تحقیق امام اعظم نجاشی صاحب تنقید و دید باقر مجلسی معلوم شد که قدمای امامیه
نیز وی را باین لقب مبارک ستوده اند از مرق ابیست که اهل سنت نظر بضلال و اضلال او در فروع
و اصول چنانچه کتب فریقین لاسیما کتاب کافی کلینی و کتاب توحید قمی بر آن گواه است دور بین نزدیکی
گذشت که آن شقی و برادر او شیطان الطاق و التزام کفریات خویش را بجناب ائمه معصومین نسبت می کردند
بلقب شیطان الطاق و شیطان او را یاد می نمودند بخلاف امامیه که بهمو و لقب ویرا می ستایند و

مع او می باشند و بحمد الله که بر تمامی عقلا حال خطا و صواب امامیه و اهل حق درین تلقیب روشن است و قلوب
منشعبین هم نیک دانسته باشند گو بزبان نیارند **الداهیة ما الداهیة وما
ادریک ما هیه** که ملا محمد تقی مجلسی مذکور در تصانیف خویش بمجرد ثبوت ایمان محض بجواز
هفتاد تاویل فتوی می دهند و اولیا شان بیک تاویل معقول کما مر در باره زوجه محبوبه حضرت سید النبیین
قدوه طیبین و طاهرین گوش نمی نهند جز احکم الحاکمین کیست که بداد اهل ایمان رسد و متعصبین جفا پیشه عقیدت
اندیشه را بدرکات اسفل سافلین فرستد سلمنا که ائمه را کافه اجمعین مرتبه عصمت بعد حصول درجه امامت
حاصل بود و این مرتبه برای شان مانند بنای قلعه فارس مضبوط و مثل بنیاد بنیان مرصوص است که بصدمه
طوفان هیچ گناهی و لطمه هیچ عصیانی متزلزل نمی شد حتی که باوصف ایقاع اختلافات در طبقات شیعه
و امر نمودن سائلین را ببدعات و محدثات بزعم امامیه مثل شستن پا در وضو و استیعاب باطن
و ظاهر قدمین در مسح رجلین کما مر مجملاً و دیگر مخالفتهای رسول الثقلین مثل اقترا بکسانیکه هرگز دامن شان
بالواث و غوائل نیالوده و مدح آنانکه هر یکی از ایشان نزد طائفه شیعه از بدترین خلائق بوده بنیان آن
کما کان است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد امام اعظم امامیه در بعضی از
تصانیف خود افاده فرموده و فاضل جابلسی در آئینه حق نما که موضوعش نزد اولیای او حق نمائی و ازاله
ضلال و گمراهی است هم مخدوش و ممنوع است پس تواند شد که چون بعضی از زلات قبل امامت از
ائمه علیهم السلام صدور یافته بود باین عبارت کلمات آنرا ادا فرموده باشند پس کدام حاجت
در حقیقت دامن کشیده که موجب ارتکاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جموع غائبه حمل
فرمایند و آن معاصی و کبائر را بر مفارق شیعیان بیچاره محمول نمایند این تاویل بدون جواز
این اطلاق چگونه حظی از جواز پیدا خواهد کرد **علاوه** از کتاب حق الیقین ملا باقر مجلسی وضوح تمام
دارد که تمامی اوزار معاصی شیعه مرتضوی را نعوذ بالله من ذلک بگردن مبارک مصطفوی بار کردند
و از سر انتقام آن درگذشتند بار خدایا مگر این حال مختص بشیعه علوی باشد دون غیرهم

من شیعة الائمة لکن مرا تحیر و تفکر می افزاید که درین هر دو قوم زعما من الاصولیة و الاخباریة بر طبق
قول او تعالی وقالوا کونوا هودا او نصاری بجهت اتحاد اصول و فروع فرقی ملحوظ نیست پس
چگونه تصدیق بلکه تصور ساذج کرده شود که در باب اشیاع و اتباع مرتضی کلوی حق چو سید الساجدین کرا نبا
باشد در بارهٔ معتقدین دیگر ائمه که فروع دوحهٔ یک شجر و ثمرهٔ فواد خیر البشر اند جناب رسول متعال سبکدوش
و فارغ البال باشد بلی اگر از شیعه فقط شیعهٔ اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند امن همه
استبعادات یکسوی میگریند و شاهد مدعا بکرسی می نشیند تا کی در ابطال حق و احقاق باطل کوشند
و مناقب جمعی را برای جمعی دیگر فروشند غض بصر از بهمه اکثر احادیث چنانچه بعضی از ان در مجالس المؤمنین
قاضی شوشتری بلفظ البشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضوی بتحریر رقم آمده و ملخص آن بدین
عبارت میرسد که صفوان بن مهران بحضرت صادق ع عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت روند و در نار
داخل نشوند و در طائفهٔ شیعه طوایف اند که گناهان کبیره و فواحش قبیحه از ایشان سر میزند و ام الخبائث
می نوشند و در تمتع زندگانی میکوشند فرمود همه در جنت خواهند رفت برای عفو جرائم ایشان ابتلا
به بیماری و تقاضای دین و امتحان اینها بهمسایهٔ موذی و زن بدخو کافی است و اگر احدی ازین امور نجات کلی
یافته صعوبت نزع برای رفع ذنوب او دوای شافی است راوی گفت که اینهمه موجب سرور و ابتهاج
است لیکن رد مظالم را چه علاج امام فرمود که حساب تمامی خلق آخر بدست حضرت علی مرتضی است و کفالت
هم مذکور بر ذمهٔ ماست و حضرت امام رضا ع در خطاب کریه فرمود که از شیعهٔ مرتضوی کاتبین جرائد اعمال قلم
بر داشته اند و در ثبت ذنوب ایشان از بارگاه آفریدگار جهان پروانگی نیافته الی غیر ذلک من الاحادیث
نص صریح است و هنگامیکه شیعه را عموما از هیچ گناهی سوال نخواهند کرد فکیف که سیئات ایشان مبدل بحسنات
خواهد بود بلکه عبادات مخالفین را همه در دفاتر اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه را نصاب
برده بضابطهٔ عدل باری بر مخالفین شیعه سربار است درینمقام بمقتضای ان الکلام یجر الی
الکلام حکایتی بس عجیب و طریف در خاطر گذشت که یکی از فضلای اهل حق و دوستی بود که پیوسته

بملاقات مجتهد متوفی تحریص نمود و آن بزرگ خود را از این کلفت باز میداشت اتفاقاً روزی بمجلس
معدلت بر زبانش جاری شد که اگر مجتهد مذکور مشکلات ما را بانبساط تمام حل فرماید دست بردار این کلفت باکی
نیست مقصد آن شخص بایجاب شرط مامور گردید و فاضل سنی بعد احراز سعادت قدم بوس پرسید که
امامیه از آن خود را عدلیه نامیدند که اعتقاد عدالت ایزدی را از خصایص خویش فهمیدند چنانچه در مطاوی
عبارات صوارم قلمی نموده پس عجیبست که در معتبرات ایشان دیده می شود که روز باز پرس عبادات دیگران
بشیعیان و معاصی ایشان بآنها حواله خواهد شد اگر حقیقت عدل و داد همین است که گناه از کسی سر زند
و دیگری بجای او معاقب گردد و در آتش جهنم سوزد معلوم نیست که معنی ظلم در اذهان عالیه چه قرار یافته گویند
که مجتهد جالیسی از جا لالای طبیع فاضل سنی اندیشید عهده جوابش را با کبر اولاد خویش زاد الله فیضه و فضله
و جعل الی الخیر مآله سپرد و فرمود که حدیث طینت را با او تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
هوشیار شود پس جناب مجتهد المحی حدیث طینت را از علل شیخ المشایخ روایت فرمود ملخصش آنکه
امام ابو جعفر علیه السلام بجواب اسحق فرمود که از مومن زنا و لواطه و شرب خمر صدور نمی یابد مگر گناه
میکند راوی گفت آن چیست فرمود که بنص قرآنی گناهان بلا قصد از و صادر میشود و زلت لغزش
و پای رو می دهد راوی گفت بعضی از شیعه را می بینم که ارتکاب کبایر مسطور نماید و عبوس باشند و وقت
تعلق حاجتم متغیر میگردد بخلاف ناصب که او نماز میگزارد و صیام میدارد و زکوة را بمستحق
می نهد و امانت را باهلش باز میدهد و در انجاح حاجات منبسط می باشد فرمود که حق تعالی زمینی پاک
تا هفت زمین و روش آب شیرین جاری نمود من بعد خمیر ما را از آن جدا کرد و طینت شیعه را از اسفل آن بگرفت
اگر طینت شما مثل ما بی خلط می بود شما نیز معصوم بودید ولیکن حقتعالی بر زمین ملعون بمقدار آب شور
روان نکرد تا خمیر دشمنان ما آماده شد و اگر بحالش میگذاشت احدی از ایشان اسلام نمی آورد
و عمل نیک نمیکرد ولیکن هر دو را خلط فرمود پس آنچه از معاصی بر دست شیعه ظهور میگیرد اثر عنصر ایشان است
و اعمال صالحه ایشان از تاثیر جوهر پاک شما است و روز قیامت آثار هر عنصر با اصل خویش خواهد

زیولت

پیوسته چنانکه نور شمس بعد غروب باز بآفتاب بر میگردد و راوی گفت فرمانت شوم حسنات مخالفین
را بسوی ما باز میدهند و اوزار معاصی ما بر اعناق شان می نهند فرمود بخدا سوگند مجوهم همچنین خواهد شد
عرض کرد که در قرآن مجید هم ازین امر نشان داده اند فرمود بلی جائیکه میفرمایند اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما فاضل سنی بعد استماع این حدیث سر از
جیب تفکر بر آورد و گفت که اگر در بابی خاطر تان غبار اعتراضی خلد اجازت دهی که بسوزن زبان
برآرم فرمود مضایقه نیست گفت که حق تعالی از حال فرشتگان در محکمات قرآنی خبر داده که لا
یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون و در حق خویش چنین ارشاد ساخته که لا تأخذه
سنة ولا نوم پس گاه غفلت و عصیان آن جناب می تعالی بوده اصلا گنجایشی نباشد
پس خلط هر دو خمیره آیا از جناب ملازمان توقع یافته یا از حضرت مجتهد کاهان واگر جناب سبحانه همین
خلط را تجویز فرموده و مخالفین برای سبیل و اراده خاصه برای جهنم پیدا فرموده پس طبق افادات
عابدا ما همان آتش در کاسه مجتهد متوفی بغایت متغیر شد و بحال غیظ و غضب خاست و بعزیزان
دلبند خویش امر کرد که بگذارید این ناصبی را که هرگز مهتدی نخواهد شد القصه مقصود اینست که چون شیعه در
واقع مرتکب ذنوب نشوند و اینهمه معاصی که بظاهر از ایشان صدور یابند وقت دار گیر و قیامت بجانب
خود رسند پس حاجت اینهمه تاویلات که صیغ متکلم واحد را بصیغ جمع غایب گردانند هیچ معلوم نمیشود
خدایا مگر از شیعه در تاویلات کلمات مشار الیها طائفه کیسانیه و هشامیه و شیطانیه مراد باشند
لکن چون مقصود از ان کلمات طلبیات طلب مغفرت و غفران رحمت است از تصور شفاعت سفارش این
فرق که بلا شبهه اتباع و اشباع ابلیس اند و با دین و ملت کاری ندارند و مصداق ان الکافرون
الا فی غرور اند اهل فهم و فراست قالب تهی می کنند بلی اگر درباره سنیان که بمعاصی خویش معترف
میکنند این حمایت شفاعت ابر گردانند بعید از خرد و دور اندیش نخواهد بود که مستحق کرامت گنهگاران
فقیر نا بیچیدان را اگر خوف اطالت نبوده در حدیث طینت ازاله اخلاط فاسده دادة

را بجو ترین وجوه بیان مینمود لکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بر بعضی از امور ضروریه بمجال ایجاز و اجمال
اکتفا میکند و میگوید که بالبداهه آثار کذب و افترا از سیمای این حدیث بچند وجه واضح و هویداست اول آنکه
اگر مراد طینت تمامی شیعه و تمامی مخالفین ایشانست فالبته حتی لا یشذ فرد واحد کما هو ظاهر الحدیث و اصول
موضوعه ابو جعفر کلینی نیز بدان شاهدست پس چه باعثست که بعضی از مخالفین امامیه بصوم و صلوة و دیگر
عبادات خالق ارض و سموات آشنا نمی باشند بلکه مفهوم آن بلت العمر نمی شناسند پس تأثیر
عنصر لطیف حضرات امامیه کجا رفت و بر تقدیر معصیت می باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حالانکه
در کتب شیعین مرتبه عصمت خاصه انبیاء و ائمه و حضرت فاطمه زهراست بحیثیت لا توجد فیهم ولا توجد فی
غیرهم و خود این حدیث مشعر برین معنی است که اکنون احدی از شیعه معصوم نتواند بود علاوه در صلوح جمعی
و عدم صلوح جماعت آخر اشکال تقریر علمای طائفه در خلق اراده عباد و صلاحیت و استعداد سلسله گفتگو
الی ما لا نهایة له امتداد می یابد و ترجیح بلا مرجح بلکه ظلم صریح لازم می آید سیما وقتیکه خاتمه حدیث طینت اعنی
هولاء ادخل النار ولا ابالی که در کتب شیعه مرویست یعنی حق تعالی فرمود که اینهمه را بمقتضای طینت شان
بجهنم داخل خواهم کرد و هیچ پروا نخواهم نمود ضمیمه گردد تا بر همه کس عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
اصل اعتراض مسطور عین عثرت و خطا و سخت جور و جفاست و بر اهل استقرای مخفی نیست که مثل
این خاتمه در صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است و اشعار بعین ظلم دارد و بر تقدیر حصول ترجیح از علم
باری تمامی تشنیعات قوم در مبحث خلق افعال اهل حق مرتفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم عند
اولی الالباب ان فلانا فر من المطر و وقف تحت المیزاب **دوم** آنکه حدیث صادق علیه السلام که
فرزند ارجمند صاحب حدیث طینت است و باعتراف قاضی زاده ایران کلینی آنرا روایت نموده و هم در مناقب
مرتضوی که بعضی از متعصبین امامیه باصول خویش تالیف آن کرده مروی شده مخالف قصه خمیرست زیرا که
ازان حدیث پیدا میشود که نزد امام صادق علیه السلام هرگز در نماز و زنای مخالفین شیعه فرقی نبوده چنانچه
عبارتش بغور و امعان دیده شود و فی الکافی لا ابالی الناصب صلی ام زنی و هذه الآیة نزلت فیهم عاملة

ناصبة

ناصبة تصلى نارا حامية حاصل کلام درین مقام آنست که حضرت صادق علیه السلام میانه نماز که افضل عبادات
است و زنا که افحش معاصی و سیئات است چون از مخالفین واقع گردد تفاوتی و فرقی ملحوظ ملاحظه حضرت نگشته
انتهی بلفظه و اردستانی در مبحث امامت می نویسد که از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
مرویست که فرموده لا یبالی الناصب صلی ام زنی میانه نماز کردن و زناکاری ناصبی هیچ فرق
نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس بهتر آنکه مخالفان اهل بیت تصدیع
نکشند و رنج بیهوده در نماز کردن و روزه گرفتن نبرند انتهی بعینه و ازانجا هویدا شد که در روز داروگیر روبروی
هر صغیر و کبیر بجهت عود ثمرات چنین عبادات عذاب و عقوبت شیعیان اضعاف مضاعف خواهد بود
پس در مقام کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اذ افضع حدیث که غالباً
از قدمای کلینی و صاحب قصه مذکور بود بقصوری و فتوری سر زده و سهو و ذهولی رفته بایستی که آیت [illegible] فی شأن
ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم ذکر میکرد و این مبادله چه مناسب مبادله یهود کما قال
العارف الرومی علیه الرحمة فی المثنوی شعر در میان قوم موسی چند کس ٭ بی ادب گفتند کو سیر و عدس ٭
بی ادب خود را نه تنها داشت بد ٭ بلکه آتش در همه آفاق زد ٭ زیرا که معاصی شیعه که خارج از دفاتر
حساب است بعبادات اهل خلاف که مآتش دوزخ است بدل شد فینطبق علیهم حینئذ قوله تعالی حکایة عن
الکلیم علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیم أتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر علاوه
محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن الحر العاملی در کتاب فصول مهمه فی اصول الائمه بابی منعقد کرده که عبادات
مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب بسیار احادیث اهل بیت جمع نموده و آنچه قاضی نور الله شوشتری
از تحقیق اکابر علمای خویش در سبب کثرت عبادات اهل سنت و قلت عبادات اهل تشیع در مجالس المؤمنین نقل
می نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده برای شیعه مترتب نشود و عبارتش اینست که چون اهل
سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیطان را از ایشان تعرضی نشود خاطر جمع ساخته اند لاجرم
شیطان بعبادت بی حاصل ایشان کار ندارد و همت وسوسه ایشان در آن نمی گمارد و چون عقیده شیعه

خلل نمیتوانند انداخت و در اینجا کاری نمی توانند ساخت بالضرورة رخنه در عبادت ایشان می اندازد
و بمجرد آنقدر تشیطن چیزی را تسلی میسازد انتهی الفاظه بعینها چه عبادت سنیان بدلالت این عبارت که
است بی حاصل و عبادت شیعیان البته بجهت خنگری ابلیس و القاء وساوس و ریا و سمعه هم بزدوشان مخل
و لاطائل است شیعیان مورد مقوله بزرگان خواهند بود و شعر ذهب الحمار لیستفید
لنفسه + قرنین فآب و ماله اذنان + زیرا که انچه در کیسه خود میدانستند آنهم مغشوش و
مغلوب بر آمد پس حضرات امامیه که چشم بر اعمال دیگران دوخته خرمن اعمال انصاف را یکسر سوخته بودند بار
آن بار اند که در باره نجات از آتش جهنم دست بدامن اعمال شان نزنند و نه بر انمعنی تعاور اند که اعمال
مغشوشه خود را ابیشک کنند ع کجا یل قلب بهر کس که می بازند سوم آنکه اعمال خیر که از کفار
مثل نصاری و یهود و مجوس و هنود صدور می یابد علتش چیست تا گزیر قائل شوند و گویند که در خمیر
انها تأثیر خمیر امامیه را ریخته اند و احدی از کفار نیست که طینتش به طینت آنحضرات مجبول و سرشته
باطر با فی نه آمیخته حالیا انسب آنست که قول صاحب تحفه اثنا عشریه تخفیف تشنیع و تبدیل السیل
کنیم که در ینجا طینت مومنین پاک اعتقاد بطینت اهل زندقه و کفر و الحاد انضمام یافته ظرفه معجونی بهم رسیده که
شیطان الطاق هم بصد دل رشک آن می برد عجب تر آنکه واضع حدیث را خیال نگذشت که این
قیل و قال از کجا تا بکجا می کشد و نیست که بحضرات ائمه طاهرین کسید چه خبر طینت طائفه از طینت آن
طیبین و طاهرین با خود داشت که طینت شان از بالا و صفی هم این بمقتضای تشیع از یامین قند کرد و لا تکن من
الغافلین و سیجی له زیادة فی المسلک الثانی فکن من المنتظرین و هذا الکلام وقع فی بیان خرافة واضع
الحدیث تحفه بعضه ملخصا فلنرجع الی ما کنا بصدده مختصر اگر حضرات امامیه برای العرض و ابهام حدیث کتاب اعلام ایاد
فرمایند اول باید که بر بسیاری را از احادیث ائمه علیهم السلام زبان طعن دراز نمایند و اگر زینهار دست از
طعن حضرت امیر المومنین بر دارند باید که در حق امامان معصومی خویش زبان آزند که فلله در من
و سادتنا و قادتنا کیف اعترف و لیحد بعد فاجمع خواتیمهم بعد اعدا المنصوصهم قبل مجحودهم

على نفوسهم القادسة وذووا نهم العالية باتيان الظلم وفناء اعمارهم فى الذنب والعصيان
وطلبوا من الله تعالى الصفح والعفو يوم الخفة وثقل الميزان وان يتغمدهم بالرحمة والرضوان
ولكنهم قاسوا على نفوسهم بعض الانبياء وادعوا لهم وقوعهم فى
الاحداث الذى هو كفر معنوى عند الحاذقين والاذكياء **من بعد** بنده جهول
وظلوم با وصف فقدان بضاعت علوم میگوید که مؤلف تحریر را در تحریر عبارت کتاب اعلام که پنج سطر بیش
نیست در پنج مقام اشتباه رو داده و اغلاط و اوهام افتاده **نخستین آنکه** نام و کنیت مصنف
کتاب اعلام ابو عبد الله محمد است و نام و لقب و کنیت پدر بزرگوارش یوسف عز الدین
ابو المظفر و مخاطب بفهیم شرکاء قدیم او با اینهمه لن ترانی و بلند آهنگیها پدر را عین پسر گمان برده
و بای تحقیق الشأن لنگ این اشتباه در خورده چنانچه از عبارت کتاب مزبور واضح می شود حیث یقول
بعد الحمد والثناء والصلوة على سيد الانبياء وآله واصحابه السادة النجباء ان العبد
الفقير الى المولى اللطيف الخبير ابو عبد الله محمد بن الشيخ الامام العالم المحدث عز الدين
ابو المظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندى محتدا الانصارى نسبا
المدنى مولدا المحدث بالحرم الشريف النبوى اولاه الله سعادة الدارين **دوم آنکه**
زرند را که بر وزن سمند نام شهری معروف است کما فی القاموس المحیط برزند نوشته و فاضل ابن حجر را
در شرح جامع بخاری مسمی بکواکب دراری در تحقیق این لفظ میفرماید الزرندى بفتح الزاء المعجمة والراء المهملة
واسكان النون الانصارى كان عالم المدينة فى اوائل المصر و بالبته اكباد المصرى فى
زمانه با تر داماد طائفه در تعليقات تقويم الايمان بدين عبارت گفته واظن شيخنا الامام الفائق
المحدث بالحرم الشريف النبوى جمال الملة شمس الدين محمد بن يوسف الزرندى الخ **سوم آنکه**
بجای لفظ سواد کما فی النسخة الصحيحة کلمه مولود بر صفحه قرطاس نگاشته بخیال خویش علم نحویت و سقم ترکیب کلمات نجات برافراشته
چهارم آنکه رساله مرقوم بر پایه نوزده باب مختوم است اول در نسب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوم در

تزویج والد آنجناب سوم در تاریخ مولد شریف چهارم در حوادث وقت ولادت باسعادت پنجم در ذکر رضاع
ششم در حکایات اثنا سفرهای مقدسه هفتم در ذکر بشارتهای کتب مقدسه هشتم در ابتدای بعثت معظم نهم
در معراج مکرم دهم در هجرت سعادت یازدهم در اسمای طاهره دوازدهم در خصوصیت و برگزیدگی سیزدهم در ذکر
اعمام و عمات و ازواج چهاردهم در فتوح و غزوات پانزدهم در مرض و وفات و حدیث ام المومنین که در آخر آن
تعریض و ایهام نموده در باب سیزدهم مندرج است کما اشرنا الیه فی الصدر باب سوم از کجا پیدا شد
پنجم آنکه قواعد نحویه و نکات معانیه و دقایق بیانیه و نسخه صحیحه مقتضی آنست که لفظ رسول را باضافت بسوی
اسم مقدس الهی یعنی مع رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مولف رساله چنانکه می بینی لفظ رسول را بی اضافت
آورده کاش حرف تعریف بران می افزود و از دایره نگارت مصطلح اخراج می نمود و بنده کمترین خلایق را
از حضرت مولف بحث حذف صلوة و سلام از عبارات کتاب اعلام در باره حضرت خیر الانام مورد صلوا
علیه و سلموا تسلیما شکایتی است بجا لیکن شکوه فاضل کشمیری رئیس را باب مکر و فن بودن بزبان دریده دهن
از حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز که از زمره فرقه سنیه فدائیان اهلبیت و اصحاب نبوی است بر تقدیر
حذف لفظ تعظیم در باره بعضی از ائمه هدی خیلی زیباست حیث کذب علیه و افتری پنجم آنکه لفظ علیه السلام بعد ابی جعفر
که در اصل واقع است ساقط کرده با آنکه اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین ثمت جواز دارد ناصبیان حکم مختص با
سوای اهلبیت نبوی علیهم السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخراج
نموده من بعد گذارش است که مصدر امثال این زلات و ظهور این عثرات از جناب مولف بر ناظرین مجموع رسایل
خصوصا رساله آخرین بحد عیان است که محتاج تنبیه هم نیست چه حاجت اقامت برهان نیز که از مطالعه آن هویدا می شود که
هنوز بر باب ثانی تحفه اثنا عشریه عبور سرسری هم اتفاق نیفتاده و مع غض البصر عن امثال تلک جراءت جسارت مولف بمرتبه
رسید که در بعضی از مقامات آن رساله تعلیم و تلقین ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری پرداخته چند لفظ از پیش خود بر بافته بنحو
خود را آیتی از آیات قرآنی نامه جا و دانسته بگوید که آیتی که بخاری از قرآن مجید کم ساخته بود عایشه نمی بالحاق
نمی باید پس گر این آیت بجای باید عبارت آن مقام بعینها نقل می شود که انچه زیاده ترم متهم بساخت این بود که آیا

احتیاج بسند در تبیین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب ازین آیت بتکلف بر می آید و در کلام الله
آیات بسیار دال برینکه ادراک و عرفان و تفقه و فهم افعال قلب است بس سند بایت قوی الدلالة در بینا
می آورد مثل لا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا انتهی موضع الحاجة من افاداته اکنون سلامت تمامی
حفاظ قرآن مجید را که نشان دهند که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا آمنا
و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مؤلف این آیت را از جناب امام منتظر که حاضر فی الامصار و غایب
از ابصار است و همچو حق تعالی محیط بر غیب و شهادت بقول بعضی از علمای ملا بر اصول موضوعه طائفه
مصداق کلام اقدس احدیت ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا
هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا استفاده فرموده باشد
زیرا که قرآن مجید کامل بی تحریف و تبدیل خلفا نزد همین امام هم آغوش عنقا است و بعضی از علمای امامیه در غیبت
کبری هم بشرف رویتش مشرف شده اند و فیضها بر داشته چنانچه بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استفاده
بیواسطه برای اخص خواص در غیبت کبری نیز متصور است یا باین روش که امام بصورت ناشناخت
در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا باآنکه بعضی خواص را بمکان سکونت خود [illegible] بار دهند
که آنها رسیده مراتب حقه را از آن جناب استکشاف نمایند و حکایات متضمن این معنا بسیار بتتبع
دیده شد الی ان قال اگر از نظر ما وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غایب باشد باز نظر
ایشان غایب نیستیم هر جا که ضرور میدانند و من عند الله مامور میشوند افاده علوم و حل مشکلات
خلق میکنند و فریاد رسی مظلومان و راه نمائی گمراهان و رفع مکر و وبال بوجود فایز الجود آنحضرت
صورت میگیرد انتهی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد مرقوم الصدر نوشته اند [illegible]
میرسد که خود جناب مرتضوی او را بامام مهدی هستی نمودند و نشانهای صورت مبارکش بر شمرد
و فرمود که امام تو در مسجد فلان طرف نماز میگزارد نزد او برو و مسائل را تحقیق کن
چنانچه مجتهد مذکور بحضور امام علیه السلام مشرف شد و از تحقیقات انیقه مسائل [illegible]

بظهور گردید بلکه از روی روایات صحیحه دریافت شده که احدی از شیعه نیست که بشرف قدمبوس مشرف نشود کما فی المجالس کو توقیع و قیع ناحیه مقدسه که بروایت شیخین طائفه و بحار و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی دعوی رویت امام نمایند داشته باشد و آمثال این روایت اگرچه نزد عوام منزلت مولف رسالکه از خواص طائفه امامیه است بست می گرداند لکن نزد کاملین و متبحرین کلاه گوشه او را بعرش برین می رساند زیرا که اخص الخواص ائمه مانند زراره که با صدق الصادقین او را ملقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران می کند و همچنین امثال او مورد لعن و تبرا بوده اند چنانچه از مطالعه کتب رجال خصوصاً تصنیف میرزا محمد چندان واضح است که حاجت بیان ندارد والحمد لله علی ذلک که نجم سعادتش هنوز در ترقی است و **حقیقت الحال** آنست که چون قوت حافظه از مولف کلیة مسلوب است لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا بلا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا در متخیله اش مبدل و مقلوب است کاش تجرید العقاید خواجه خواجگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل مینمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا و این هم بذهن ثاقب در نیامد که هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مومن نهی فرماید غیر از حضرات متشیعین جاهلک خانه خراب که بروایت جالسی در صوارم لا امتی و بروایت ملا محسن در وافی ملعون و کذاب است کیست که او باین لقب ملقب تواند شد سخن همین است که چون حضرت مولف با اینهمه مراتب علوم در پی هجو قدوه اهل حدیث یعنی محمد بن اسمعیل بخاری افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه ایمانکم بالکسر تلاوت کرده حق تعالی جزای او در همان مقام بکنارش نهاده و لنعم ما قیل من حفر بیر الاخیه فقد وقع فیه **قوله** هرگاه ایمان را نهی الخ **اقول** قبل ازین مکرر شناختی که احداث ابرار تداد بمعنی اعاده کفر و طریان آن علی الاسلام ممکن الحصول شفی است بی ریب و تردد که فرموده بر جا خویش نباشد مغلی اما احدثوا بعدک ال مفاد برداشته و البعد می تواند شد فهم لم یزالوا

مرتدین

مرتدین علی اعقابهم تفصیل و تفسیر جملهٔ اولین یعنی کافر شدن بعد الاسلام شده اند افتاد پس کلام باری
عزوجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبهٔ اولی محض حقیقت اجمالی است بی آنکه علت کشیدن
این گروه بسوی جهنم دریافت شده باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحاب من اند
یعنی امیدوارم که ازین دار و گیر و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ باز مانند حکم خواهد شد که بعد از
وفات تو اینها احداث سر زده و موجب ارتکاب آن احداث مستوجب عذاب جهنم گشته اند لیکن هنوز
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است باقی بود چنانچه تلاوت
کریمه وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الخ بکمال مراعات ادب ادا خواهد نمود پس
ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت نه نمودند و مقصود از احداث ارتداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بر آن حالت بلا توبه و ندامت پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بعد تفصیل است هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احدهما علی الآخر ممکن است چنانچه
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع التغایر بینهما **قوله** علاوه الخ **اقول**
کسانیکه پروی سخن مولف بالذات برد تقریر آنها متوجه است مثل فاضل شمس الدین کابلی چنانچه ما یدل
علیه رحمی الجواب دلیل بر آنست کجا تصریح کرده اند که لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن اصل الاسلام
نص واقع شده بلکه این بزرگان بخلافش تصریح فرموده اند جائیکه بتقصیر حقوق و تقصیر از واجبات
فرود آورده اند کما لایظهر من نقل المولف و اگر مراد این است که حمل مرتدین بر اهل ردت یعنی اهل التقصیر
تبدیل هم بحکم تحبیب است چنانچه این بزرگان گفته اند پس کلام حضرت که زنهار از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت همه پوچ و بمعنی میگردد و پامال شدن تحقیق محققین شیعیان که در امثال
این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه اعم از آنست علاوه بران صدق احداث بر ارتداد
و عکس آن برین تقدیر ظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت و ارتداد تقصیر از حقوق و تبدیل
اخلاق است و این معنی بر مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او کماینبغی منطبق است بدلالت کلمات

علمای محققین شیعه نیز و اگر اعتراض بر بزرگان مذکور نیست بلکه رجوعش بسوی ایشان است من حیث هی هی بسبب امر مضی و عمر مضی که بهست و همه بر و عاید گشت لان انشاء التقریر بین لایبه یکل قدح ایموالیه **قوله** دوم رد است الخ **اقول** حال تضعیف دست بعض قبایل عرب است قبل ازین بعنوانیکه برای الزام و افحام مخالف بکار آید و موافق و موالف را بصیرت کلی افزاید بر زبان قلم رفته فلا نعیده مرة اخری مگر جلوه تازه و نضارت بی اندازه بعد از روایت امام طوسی و ابن طاوس و رسیر نزهه کشمیر حسب نظیر است که در مطلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعالم البقا و معدوح بودن بعضی از صحابه اجماع اهل سنت منعقد شده اختلافیکه هست درین است که آن اشخاص کدام اند و سبب آن چیست انتهی بلفظه **قوله** چون امر ثانی الخ **اقول** غلط محض است چه الا نتی که ازین حدیث بقراین جلیه که اشعار بان نموده شد امر ثانی مراد توان گرفت و قراین دیگر و قتیکه در ملحقات این رساله قیل و قال خواهم کرد مسرود خواهد شد **قوله** کما نص علیه صاحب نهایه ابن الاثیر الخ **اقول** دعوی تخصیص صاحب نهایه و صاحب مجمع البحار برین معنی که خلفا و اعوان و انصار شان بمصداق این حدیث اند که حقوق مرتضوی و اهل بیت مصطفوی غصب نمودند محل استعجاب و مقام استغراب است بحدیکه خارج از احاطه تقریر و افاده تحریر توانند بود زیراکه ابن اثیر و صاحب مجمع البحار این حدیث را بر کسانی مطلق فرمودند که متخلف از بعض واجبات و مقصرین حقوق عباد و خالق کائنات بوده اند و این همان مسلک است که فاضل کرمانی و شهاب الدین عسقلانی بدلالت عبارات که مخاطب نقل نموده و صاحب مفاتیح بر نقل کلام خطابی هویدا آن بوده اختیار ساخته اند و لهذا در عبارت هر دو کتاب یعنی نهایه و مجمع البحار اعاده لفظ شارح کرمانی و همثالش کرده اند و گفتن و لم یرتد احد من اصحابه بعده و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب عبارت فتح الباری و مفتتح این ساله بن الفاظ مرقوم است انما وقع لبعض جفاة الاعراب لم یقع من احد من الصحابة المشهورین و کلام فاضل کرمانی باین حروف مکتوب است اذ لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین

إنما هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصير عنه ولم يرتد واحد من أصحابه صلى الله
عليه وسلم والحمد لله رب العالمين وإنما ارتد قوم من جفاة الأعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة
المشهورين رضوان الله عليهم أجمعين پس مراد او و مراد صاحب نهایه و مجمع هر دو در حقیقت
یکی است زیرا که ردت را مثل فاضل کرمانی بر تقصیر از بعض حقوق فرود آورده اند گو تعبیر فی الجمله
مختلف باشد آمدیم بر اتحاد مطلب عسقلانی و این هر سه بزرگ پس بعد آنکه خود جناب الف جا بیکه در باب حمل
تصغیر بر تعلیل کلام کرده و رد و قدح نموده میفرماید که نکته دیگر باید دریافت که شارحین مذکورین تصغیر
لفظ اصحابی را علی بعض الروایات بر التعلیل عهد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابه است
ازین عار بلکه نار انتهی پس معلوم شد که مطلب صاحب فتح الباری نیز همان است که فاضل کرمانی بد
نظر داشته یعنی خلفاء و اعوان و انصار شان از غوائل فسق و فجور و ظلم و جور منزه بودند فضلا عن الکفر
والشرک مع ذلک دفع عار و نار و عیب و شین از اصحاب رسول الثقلین وقتی است که ردت را بر تقصیر حقوق
و تخلف از واجبات حمل کرده باشند و صحابه مشهورین که خلفاء و اعوان و انصار شان بودند کما اعترف به
المؤلف مستثنی نمایند و الا لازم آید که صاحب فتح الباری ردت فسقیه و تخلف از واجبات تقصیر حقوق را هم
این بزرگان ثابت کرده باشد و این چه دفع عار و نار برای صحابه کبار است از اینجا بوضوح انجامید که
مطلب عبارتش کما نقل المخاطب همان تقصیر از بعض حقوق و تخلف از واجبات است که آن را بقول خود
ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین منتفی میگرداند و مقصودش همین است که صحابه مشهورین مصداق ردت
فسقیه نبودند بلکه مصداق این بعض قبائل عرب اند که حدیث الحوض درباره آنها ورود یافته گو دیگران
ازین اعراب کافر شده باشند پس مطلب اینهمه اکابر امری واحد است عبارت مجمع البحار که در حقیقت
عبارت نهایه است کما لا یخفی در خصوص خلافت نص گفتن باجرای عجیب و غریب است منشاء این همه اغلاط آنکه
مراد از نفی ارتداد در عبارت مجمع البحار اعنی لم یرتد احد من اصحابه بعده عن اصل الاسلام

است فی دیانات یعنی انما ارتد قوم همان ارتداد شرعی است که اول منفی شده بود و چون در صدد عبارت
مرتدین را بر متخلفین عن بعض الحقوق حمل نموده گفته است لم یرد ردة الکفر پس معلوم شد که مصداق جمله
احدثوا و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم خلفای راشدین بودند نه اعراب که از اصل برگشتند و
حال آنکه چنین نیست بلکه مرادش همان است که شارح کرمانی تقریر آن کرده بود یعنی در صحابه
مشهورین احدی متخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدیل ما ثبت فی الشرع نبوده جماعه اعراب
التبه متخلف از حقوق و واجبات شده مصداق حدیث الحوض گشتند مثل مالک و نظرا او
کما مر فانظروا معاشر المتشیعین کیف جاءت تمسککم و قت الاستدلال
بالخطاء و الخطل و کلامه لاشتماله علی الخلط و الاشتباه یذکر برقص
الجمل و کل ذلک نشأ من سوء الفهم و قلة التأمل فی عبارات العلماء و الفضلاء
الاعلام کما لا یخفی علی من لاحظ ما قلته فی معنی عبارة الکرمانی و هو احد
هؤلاء الکرام و جواب کلام بافی مخاطب و استغاثه و فریاد او از خلفای راشدین و تیز زبانی او در
این بزرگان که دین نبوی را رونق تمام بخشیدند و در استیصال ادیان باطله یهود و نصاری و مجوس ایشان بدل
و جان کوشیدند و حق تعالی بشهادت ائمه معصومین از مجاهدات ایشان خوشنود شده انوار ایمان و خلوص
نیت اینها را بتمامی آفاق محیط گردانید کما ستعرف فی هذا المسلک در مسلک دیگر خواهی دانست ان شاء الله تعالی
قوله در طبق شق الخ اول در طبق شق مزبور علی ما رواه الفریقان کما مر غیر مرة معنی حدیث شریف وضوح تمام دارد
یعنی تو نمیدانی که چه حدث کردند بعد از تو از انکار دادن کوة بلکه فرضیت آن با ختراع بعضی از شبهات
و ترک احد الثقلین بلکه کلاهما و اصرار بر انکه فرضیت کوة مقید بزمان جناب سرور کائنات بود پس بعد
مقوله رسول گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای خود از روزیکه مفارقت کردی تو از ایشان
یعنی بعد وطنی و عدات که موالات و اطاعت در آخر عمر تو اختیار کرده بودند بهمان شیوه قدیمه که خلیع العذار
و مطلق العنان بود از فرضیت کوة است رجوع کردند و طریقه مترو که را پی سپر نمودند که اطاعت برا گذاشتند و

علم تعنت و عناد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جناب بهان شیوخ قدیمه رجوع و طریقه متروکه رابی سپر کردند که اطاعت ترا گذاشتند و علم تعنت و عناد برافراشتند چیست اگر مفادش این است که چنانچه سابق بعبادت لات و عزی مشغول بودند و توحید باری را اعتقاد نمی نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبران میکردند بعد از مفارقت ختم المرسلین همین مسلک شتافتند پس نمی باید که جمهور علمای امامیه بالخصوص حضرت مخاطب همین معنی قوی دهند که خلفای راشدین معاذ الله منکر اصل اسلام بودند حالانکه مهدرین مساله انکارش جابجا واقع شده از انجمله آنکه هرگاه اینها یافتی پس بیی بماند که احداث ارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی هذا ما احد توا دال بر مفاد ارتد و العبد که نخواهد بود انتهی و این صریح است در ینکه بکفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد و الا لازم آید که خلفای راشدین در صور خیالیه او مورد حدیث الحوض نباشند و هو ظاهر البطلان و از انجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت و از ینجا دریافته شد که مولف بعدم ایمان خلفای راشدین تبعا للاسلاف قائل است نه بکفر آنها بمعنی ترک اسلام و قبل از ین از عبارات نزهه کشمیری در تحقیق احادیث ردت واضح شده که امامیه خلفای راشدین و انصار و اعوان شان را بسبب تبدیل اخلاق و ظلم و جور بر اهل بیت طاهرین و غصب حق این بزرگان معاذ الله مرتد میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر مهین مولف در رجوع افصاح لطافة المقال آنچه فرموده موضح مدعای این قیل و قال است و هو هذا حال الجواب معارضه که حضرت مخدومی فرموده اند هر چه حاضر طبع فاتر است گذارش میدارد و آن اینست که ملخص معارضه جناب اینکه قدمای امامیه قاطبه معتقد کفر منکران امامت بوده اند و از کلام خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی و میر نور الله شوستری فسق ایشان مستفاد می گردد بنده عرض می کنم که مختار جمهور امامیه اثنا عشریه خواه از متقدمین و یا از متاخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعم من ان یکون محاربا ام لا کافر است لیکن اطلاق کافر براو نظر الی دار الآخرة و سوء
مآل وست نه باعتبار دار دنیا شامل جواز منا کحت یا نجاست و امثال آن و وجه این عقیده نه آنست که بلازمان
خیال فرموده اند یعنی ورود حدیثیکه مضمونش اینست که بعد رحلت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم
همگی صحابه مرتد شدند بجز چهار کس و جناب ایشان خود این حدیث را منافی آیات کثیره و احادیث شهیره
فهمیده اند مع ان الامر لیس کذلک چنانکه توجیه جید این حدیث بموقع مناسب خواهد آمد بلکه بجهت اینکه امامت
بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین امامت سایر ائمه نزد امامیه از اصول دین مثل توحید نبوت است
و رکنی از ارکان ایمان نه همچو اسلام است و این مماثلت باعتبار دار آخرت است یعنی منکر هر یکی از هر دو
مخلد بجهنم است نه باعتبار این حیات [illegible] با دیگران در دار دنیا کافر نمی گویند گو مومن نباشد الخ بلفظه لکن
خطبهٔ شقشقیه مخرقه که معاصرین ما و منهم المولف بانتساب آن سوی امیر المومنین می نازند و حقیقة قدرتی
بران ندارند که صحتش را بر اصول خود مسلم ثابت کنند چنانکه بر ناظرین رجال کشی و امثالش مخفی نمی ماند و ان شاء الله العزیز
بعضی از روایات معتمده امامیه که مستلزم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است در مسلک ثانی
معروض خواهد شد خود مشعر بر آنست که اصحاب جمل و صفین که راه مخالفت مرتضوی رفتند و برای
محاربه او دعوی خون عثمان را بجای سپر گرفتند معتقد حقیت خلافتش بودند لکن حب جاه و ثروت باعث
این طایف جمل و مورث این جنگ و جدل شد حیث قال رضی الله عنه علی روایتهم فلما
نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و فسق آخرون کانهم لم یسمعوا
کلام الله سبحانه یقول تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوها و وعوها لکنهم حلیت
الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها و ازینجاست که اعتراف بزرگان مولف لفظ کافر در حق
ایشان اطلاق نفرموده و بلفظ مارق و ناکث و قاسط اکتفا نموده و بحمد الله که علمای شیعین چنانکه بر سایر
اصول و فروع اینها را تصفح و جستجو کرده باشند مخفی نیست دعوی علم سینه [illegible] ترین الحجر و زبونی در دعوی [illegible]

که ادعا

که احدی از علمای ما اهل جمل و صفین را منکر توحید و نبوت ننوشته اند است حال کسانیکه کار
آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کارشان باعتراف امام اعظم جمل و خوارج
خواجگان و دیگر متبحران شیعه مخالفت مرآنحضرت است نه حرب و قتال نیز و هیچکس بلکه این بزرگان بتصریح
متکلمین شیعه چنانچه در شرح تجرید شیخ حلی است در جنت و لو بعد التعذیب خواهند رفت و بعیش و سرور
جاودانی احتظاظ خواهند یافت بالجمله بر تقدیر رجوع حقوق العباد ملاقات و عزمی عداوت سید
انبیا صریح منافی صدق و دیانت در کلام مؤلف است که بعضی از آن مذکور شد و بعضی بر مقام خویش خواهد آمد
وقس علی هذا سائر عبارات علمای مذهب او و اگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن دشمنی
جناب رسالت مآب و عناد آنحضرت تمامی سالها از زبان اختیار کردند ازین هم مرتبه اسلامی از دست
رفت و الا قائل شوند بجمع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ازین عبارات که درین
فصل یاد کردم واضح است که منکر نبوت و دشمن جناب رسالت متصف باسلام نتوانند شد و اگر
مراد از طرفه قدیمه و عناد و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دشمنی اهل بیت امجاد است پس سائر
علمای امامیه که در احادیث مدح صحابه بجهت مصالح سانحه تقدیم رسانیده اند و ملخص آن همه بر وفق
تقریر صاحب تحفه اثنا عشریه باین چند لفظ میرسد که مراد از ارتداد خلفا و انصارشان آن است که
ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند نه آنکه از دین و اسلام برگشتند کما عرفته سابقاً
همه برباد می رود زیرا که این روایت وقتی صورت امکان خواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
علیه و سلم الفت و محبت با اهل بیت داشته باشند و هو بدیهی جدا و مولف میگوید که شیوه قدیمه
آنها عداوت و عناد با اهل بیت بود و بحمد الله احادیث داله بر اینکه خلفا قبل از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعداوت اهل بیت اتصاف داشتند بر تقریر فاضل کشمیری
که باتباع بزرگان خویش نموده همه موضوع ولی اعتبار بر آید در اینجا استفتا میرود که کسیکه دشمن
جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد بحدیکه جمیع عناد و عداوت افزاید و قرآن مجید را محرف

سازد بلکه هزاران آتش آن آتش اندازد و خانه دختر و داماد سید المرسلین که مهبط جبرئیل امین بود
بآتش سوزد و بجهت غصب حقوق بلکه قتل دو معصوم کما فی تذکرة الائمه بمایه شقاوت ابدی اندوزد او را
مسلمان توان گفت یا او کافر بمعنی انکار اسلام است بینوا توجروا **قوله** و بمقوله نبوی الخ **اقول**
اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب دراری یا مجد الدین ابو السعادات ابن اثیر یا فاضل
محدث شیخ گجرات یا ابو سلیمان خطابی یا ابن التین یا داودی یا ابو زکریا یحیی نووی یا قاضی عیاض مالکی یا ناصر الدین
بیضاوی یا دیگر بزرگان امثال و اقران ایشان جمعا یا فرادی مقوله نبوی را صلی الله علیه
وسلم سند معنی ردت قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل رساله منقول
است اثری ازان پدید باشد و اوراق ملحقه که مولف لقالب طبع درآورده ضمیمه این رساله مطبوع
ساخته ازان هم معلوم نمی شود که احدی ازین محدثین مقوله مرقوم را قرینه شرکت مالک بن نویره و انظار او
قرار داده باشد و اگر خدام حضرت مولف برای گول ابلهان مطلبی را از جانب اهل حق تراشند
و باز بدفع آن دلهای مستضعفین خراشند و خواهند که بدون توکیل از طرف شان وکیل شوند و براه ابله
فریبی روند هیچ نقصانی ازین تدابیر باهل حق عاید نمی گردد بلکه مضرتش سراسر بحضرت مولف سید
حصور خیالیه و نتایج افکار مزعومی خود را لباس تقریر بر خاطر خواه در بر کرده اند و از مصداق کریمه
التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا گوی سبقت ربوده اند فذلک علیها علیهم و ظاهرا مقصود
اصلی ازین حرکات ضعیفه و تقریرات سخیفه آنست که عوام بدانند که تقاریر اهل سنت بدان مرتبه ضعیف
است که بادنی اشاره نیست و نابود می شود و بحمد الله که از طرف اهل حق اعتراضات و اشکالات ابدا
بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر و تطهیر را بعنوان معقول و منقول تزییف نمودن در نصب العین
اهل الانام افتاده المنة لله که قبل ازین بکرات معروض گشته که معنی این حدیث آنچه در اذهان صحافیه شارح
کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه را مجال آن نیست که بدلیل عقلی
یا نقلی بر طرف ساختن ردت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را ازین حدیث ثابت فرمایند

والشان

و ان شاء الله تعالی عنقریب واضح میگردانم که اعتراضات سامی برین فضلای نامی جز نامی بلا به نامی
بیش نیست **قوله محدثیت الخ اقول** هر کس که کتب احادیث دیده و پست و بلند این میدان
وسیع نوردیده بعین الیقین میداند و بدیده حق بین می بیند که ابرام خلافت صدیقی راعین سنت
نبویه علی صاحبها الاف الصلوة والتحیة توان گفت اطلاق احداث بران ما جرای عجایبست زیرا که
مخاطب را لاعراب از نهایه ابن اثیر الجزری نقل کرده معنی آن اینست که حدث امر منکرست
که در سنت معروف نباشد و قریب این تفسیر در کتب امامیه مثل مجمع البحرین نیز مسطورست ابراکردن
خلافت خلیفه اول را براصول اهل سنت غصب خلافت حقه فرمودن کاری بس منکر و امری مستغرب
است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هزاران بار فضائل و کمالات او را برشمرده و در باره استحقاق
او بخلافت ایما شده چندان براه تصریحات سپرده که قریب بنص بر خلافت بلافصل می شود و ان شاء
الله تعالی در تضاعیف کلام باصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنی باشد واضح
خواهد شد که خلافت خلفای راشدین نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت طاهرین او موقع
و مسلم بوده **اما امر اول** پس احادیث بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابوسعید خدری
است از آنحضرت صلی الله و سلم در باب شمردن احسان صدیق اکبر قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم ان امن الناس علیّ فی ماله و صحبته ابوبکر اخرجه
الشیخان والترمذی و ابوسعید خدری بر السنه علمای مخالفین از مقبولین و مخاصمین است چنانچه
رجال فاضل استرابادی و تذکره کشمیری بآن ناطق است و **از انجمله** حضور صدیق همراه سید المرسلین
بر حوض کوثر بحدیث عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال لابی بکر انت صاحبی
علی الحوض و صاحبی فی الغار اخرجه الترمذی و عبدالله بن عمر شخصی است که بروایت
علمای امامیه مثل صاحب اثبات الحق چون معاویه باغی شد و لشکرکشی نمود اجازت از جناب امیر
گرفته همراه بعضی از اجله اصحاب برای تفهیم او رفته و مناقب مرتضوی را برملا گفته و معاویه را از خلافت

منع کرده و تنها بی ناصر و معین ماند بلکه بجوشش محبت اهل بیت طاهرین بر یزید بی دین بعد استماع واقعه طف
خروج کرده و براه تکفیر و تفسیق وی علی رؤوس الاشهاد تا دمشق شتافته چنانچه کتاب فعلت فلا تلم وارد است
و اکثر نسخ از جلد عاشر بحار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرتضی در قصه و در جنگ جمل بمقابله زبیر بن عوام
علی ما رواه صاحب الکافی و المجلسی بر این دلیل است که لفظ بایعنا در کلام عبدالله مذکور بخطاب عبدالله بن
مطیع بملاحظه تاویلات شیعین که صیغه متکلم واحد را بجمع غایب راجع سازند کما مر دلالتی بر بیعتش
بخلافت یزید ندارد و مکیف که تا لیفات قدما و در تواریخ و سیر و کلام نص صریح در عدم بیعت عبدالله بن عمر
واقع شود و حاشا و کلا که ابن عمر موافق زعم فاضل استرآبادی در منهج المقال فی تحقیق الرجال بتقلید کشی
و دیگر برادرانش شریک معاویة بن ابی سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت فاروق
در جنگ صفین همرکاب او باشد و اللازم بدیهی البطلان فالملزوم مثله بیان ملازمت آنکه فاضل استرآبادی
در کتاب مذکور در ترجمه او که چند سطر بر ترجمه عبدالله بن عمرو بن العاص متقدم است میگوید و فی کش ما
سیاتی فی عمار ان عبدالله بن عمر قال لمعاویة انی معکم و لست اقاتل ان ابی شکی
الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم اطع اباک
ما دام حیا و لا تعصه فانا معکم و لست اقاتل انتهی محسوس بعد ملاحظه ترجمه عمار
در کتاب مرقوم آنکه عبدالله بن عمرو بن العاص از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم معدود است
و ابو عمرو کشی در ترجمه عمار گفته است که چون لشکریان معاویه سر عمار را پیش وی بردند و اختلاف
کردند کسی گفت که او را من کشته ام و دیگری گفت بلکه من عبدالله بن عمر گفت که شما افتخار بکشتن او
می کنید و حال آنکه حضرت خاتم النبیین فرموده که ای عمار باغیان ترا خواهند کشت معاویه گفت پس
تو چرا رفیق ما شده گفت روزی پدرم شکایتی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم برد پس آن حضرت فرمودند
عبدالله تا که پدرت زنده است اطاعتش کن و عصیانش مکن لهذا روزی که پدرم رفیق تست
همراه تو شده ام و لیکن قبضه شمشیر بدست نگرفته ام انتهی پس ثابت شد که بیعت عبدالله

بن عمر که باتفاق روایات کتب طرفین مثل استیعاب و اصابه فی معرفة الصحابه و اسد الغابة
و شافی مرتضی علم الهدی امامیه و جواب باب اول از تحفه اثنا عشریه الی غیر ذلک من الکتب المعتمدة
درین مقاتلات و محاربات منزوی بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکریان معاویه باشد و فیه من المفاسد
والانحرافات ما لا یعد ولا یحصی آنست حال منتقدین طائفه که هنوز در ترجمه عبد الله بن عمر بن الخطاب و ترجمه
عبد الله بن عمرو بن العاص فرق نمی کنند تا بمطالب دقیقه این فن چه رسد و آویلاه واسفاه که علمای شیعه
این هفوات و سقطات را نمی بینند و عیب جوئی محدثین اهل حق نقد عمر خود را در می بازند چون بمقام تطفل است
تطویل زائد مناسب نیست و زیاده ترازین پرده ناموس اکابر مخالفین ندریده باصل مدعا رجوع
میکنیم و میگوییم که از انجمله آزاد بودن صدیق است از آتش بروایت جناب ام المومنین که ایمان
وزید وجهت و بعد آتش بنصوص قطعیه در کتاب مجید ثابت گشته از زبان صدق ترجمان سید الخافقین
انت عتیق من النار اخرجه الترمذی والحاکم و از انجمله روایت عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما که در خلاصة الاقوال بر زبان امام اعظم حلی توثیق او مندرج است هم از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ابوبکر منی وانا منه وابوبکر اخی فی الدنیا والاخرة علی ما اورده
جلال الدین السیوطی وغیره من المحدثین بار خدایا انکار ارباب خلاف و شقاق از
مزید عداوت و نفاق دعوی بی اصل نمایند و گویند که محدثین اهل سنت بنام این بزرگان و امثال
ایشان کم احادیث آنها بعد ازین حتی مدا حادیث مزوره بر تافته اند لکن قول صاحب گوهر مراد و ما
ما و علی نقل مکذب این دعوی بس است که اهل انصاف در فقره نیستان محدثین ایشان فهمند که هرچه از جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بانبهار سیده کم و کاست روایت می نمایند انتهی ملخصا علاوه سابق گذشت که
بروایت صدوق طائفه صدیق بجای گوش آنحضرت و بروایت ابن جمهور مثل ابراهیم علیه السلام بود و
بروایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بمنزله راس مرح خاتم النبیین بجا است و فه انشاء الله تعالی
خدا وقت حسین بزرگ را از باب احداث و بدعت گمان بردن کار علمای امامیه بالخصوص حضرت

حضرت مولف است و لبس اثار و اخبار مرتضویه در مناقب صدیقیه بلا افضلیت او اگر برشمارم
بحد شهرت و تواتر رسید چنانچه حدیث محمد بن الحنفیه و ابی جحیفه و حدیث علقمه و حدیث عبد الملک بن میسره
و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان دلالت تمام بران دارد و اصل این قصه که حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه هرگاه خبر افضلیت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از محدثین آنجناب را
از شیخین افضل میدانند بکمال غیظ و غضب بر سر منبر بر آمد و ارشاد نمود که بحد افترا مجدود خواهم کرد
یعنی هشتاد تازیانه ویرا خواهم زد در کتب و رسائل قدما و متاخرین امامیه اعنی افادات این سلسله
وحضرات سلطان الطاق و مفضل و فضل الفضل یزدی موجود است و در کتب معتبره این فرقه بنصوص
قطعیه اینهم اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است و آنجناب را باین لقب باید کرد چنانچه
در مسلک ثانی خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر طائفه قیل و قال واقع است
بعضی گفتند که اینهمه بنابر تقیه و مداهنه و خوشامد اصحاب مرتضوی بود که سیرت شیخین را مثل سنت
سید الکونین اعتقادی کردند و جمعی گفتند که این همه سخن سازی عین دغا و دغل است چگونه اعتقاد
توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر مارقین و قاسطین که تقیه از جمله محرمات شرعیه بود
زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی را بیان نفرماید پس مقصود
آنجناب ازین تهدید آن بود که این تفضیل موجب رفع شیخین و کسر شان و تقصیر در حقوق من
است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین در نفس فضیلت و وجاهت دینی شریک مرتضوی باشند
زیرا که تفاضل متصور نمیشود مگر میانه دو کس که قریب هم گرد فضل باشند و مفضول را با افضل در
اصل فضل شرکتی تواند بود و اشتراک شیخین درین امر با جناب علوی خلاف ضروریات دین است و از
خدمت بعضی از اکابر امامیه مسموع شده که شیخ علی امام اعظم شیعه از علمای متاخرین رو بروی بعضی
از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بسلامت برده و تا سیاست باستاد الامام الاعظم الطوسی
راضی بان گشته والعجب کل العجب که شیخ علی عبارت تجرید استاد خود که نزد امامیه

سلطان المحققین است کما فی شرح ابن خاتون علی الاربعین ہم یاد نساورحیث قال فی اثبات
افضلیة علی رضی اللہ عنہ من الصحابة المشہورین کل الخلفاء الراشدین کان اعبدہم
واشرفہم خلقا واطلقہم وجہا واقدمہم ایمانا وافصحہم لسانا واسدہم
رایا واکثرہم حرصا علی اقامة حدود اللہ تعالی بلکہ حضرت امام اعظم امامیہ انہم یاد نمانند
کہ من در شرح این متن چہ نوشتہ ام لکن ہمان مثل است کہ مرا یاد و ترا فراموش زیرا کہ او در شرح
اقدمہم ایمانا میفرماید وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لفاطمة علیہا السلام
زوجتک اقدمہم اسلاما واکثرہم علما وقال علیہ السلام یوما علی المنبر انا
الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاعظم اسلمت قبل ان اسلم ابو بکر
وامنت قبل ان امن ودر جائیکہ شیخ جلی امامیہ در فضائل خارجیہ حضرت امیر در کتاب مذکور
شرح وبسط کردہ ۔۔ اما در تمامی آنجناب را ذکر نمودہ میگوید کہ ہر چند عثمان شریک این فضیلت لیکن
بجناب امیر المومنین نمیرسد زیرا کہ مرتبہ فاطمہ زہرا زیادہ ست تا آنکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
وقت قدوم او بر خاست انتہی محصولہ ان شاء اللہ تعالی بعد ازین احادیث دیگر از ائمہ ہدی منقول
خواہد شد کہ این نوع تفضیل حضرت امیر کہ شیخ جلی آن را موجب حدافتہ او انستہ بدان موجود
وبعضی مثل فضل و اتباع او چنانچہ بر ناظرین کتاب منتقی از اتمام انہ شریف مرتضی در کتب
معتمدہ علی النقل ثقاتہم مخفی نیست کہ فضل بن شاذان و اتباع و اشیاع او بدان رفتہ کہ
راوی خبر تفضیل مذکور از جناب امیر سوید بن غفلہ است کہ بالاتفاق روایتش لائق اعتبار نیست وبملاحظہ
این ہفوات وتعصبات باعث کمال وحشت می شود زیرا کہ ہر دو امام اعظم در کتاب رجال وخلاصة
الاقوال شیخ علی بن احمد عقیقی وحسن بن داود وصاحب تلخیص اطرار ومبالغہ در مدح او کردہ
از جملہ اولیاء جناب مرتضوی وخلص اصحاب حسنین بلا ریب او دانستہ اند پس
سیکہ در روایتش گفتگو کردہ ناشی از کمال عداوت وعناد با اصحاب مرتضوی و اہل بیت

امجاد بوده کو خود فضل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که اولیا را فضل انهم و ابن ... اند
یا نه که علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می آیند سیما که تمامی مشهورین و اکابر این فن ستا...

و ممدت و لکشایند الغرض اینهمه تشاجر و تخاصم کما قال الله تبارک و تعالی اِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ
اَهْلِ النَّارِ از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه واقع است اما امر ثانی پس از انجمله
است حدیث حذیفه که مثل ابی ذر و سلمان در فاتر مناقب او از السنه اکابر مخالفین مروی است
و جلائل محامد شی در کتب الشیان محکی است چنانچه بعونه تعالی در مسلک ثانی نمونه آن ایراد خواهیم کرد
اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِقْتَدُوا بِالَّذِيْنَ بَعْدِي اَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ
غایة السعی اهل امامیه در رد این حدیث روایتی است که صدوق اهل تشیع که باعتراف صاحب خلاصة الاقوال
و غیر او در حفظ حدیث و کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعای حضرت صاحب الامر والزمان خلعت وجود
یافته در کتاب عیون اخبار الرضا ذیل افادت مامون قاتل امام موصوف امام المتکلمین امامیه آورده و دقایق
فلسفیه در ان نقل کرده و آن اینست که یکی از اهل خلاف گفت که افضلیت ابوبکر صدیق بروایت مجمع
علیها مدلل است زیرا که امر نبوی تمامی امت را باقتدای شیخین بالخصوص نخواهد بود الا بجهت افضلیت
مامون جواب داد که احادیث بسیار و روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی شده
لیکن خالی ازین شقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است و
بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
لازم آید انطماس دین و اندراس ملت سید المرسلین پس بحکم ضرورت شق ثالث قائل باید شد حالیا
لابد است که مدار صحت روایت بر معاضدت دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابوبکر استدلال
کردی محض باطل است و هرگز عقل آن را بر نمی تابد زیرا که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که احکم الحکما
و بهترین انبیا بود بنهایت مستبعد است که امت خود را بامر محال امر نماید واللازم باطل فالملزوم مثله
بیانش آنکه شیخین من حیث الوجوه متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بجسم و صورت هم

متفق باشند واین محال ست که دو فرد انسان در اعیان خارجیه من جمیع الجهات والحیثیات
موافق باشند پس امر باقتدای شان معا تکلیف ما لا یطاق است چه اگر بیکی اقتدا کنی لامحاله مخالف
دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابوبکر بقتال و سبی اهل ردت متوجه شد و عمر بر خلاف
آن فتوی داد و عمر خواست که ابوبکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره معزول سازد و ابوبکر او را معزول
نکرد و عمر متعه النساء و متعه الحج را حرام کرد بخلاف ابوبکر و عمر دیوان عطا مقرر نمود و در زمان ابوبکر ازان
اثری نبود ابوبکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت همچنین امور دیگر
من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام المتکلمین بنا بر مصلحتهای سانحه که تحقیق
در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت ذکر آن در وقت مناظره فرو گذاشته از پیش خود
آگاه سازد و آن اینست که روایت مذکوره در بیان دو وجه رفع و نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
اهل سنت اقتدوا بالذین بعدی ابوبکر و عمر روایت می کنند و بعضی اقتدوا بالذین بعدی ابابکر
و عمر و صورت ثالث را کسی روایت نمی نماید پس بر صحت روایت مذکوره معنی نصب اینست که اقتدا کنید
بدو شخص بعد من که آن کتاب و عترت است ای ابوبکر و عمر و معنی رفع اینست که اقتدا کنید ای مردم
بدو شخص و ابوبکر و عمر بعد من بکتاب و عترت انتهی بتلخیصه من بعد افادات علم الهدی که در شافی
بتقلید مامون و شیخ صدوق و امثالش ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب از حدیث اقتدا باین
طور داده اند که حکم بتقلید شیخین ازین حدیث الست بسبب آنکه در بسیاری از افعال و احکام اختلاف داشتند
پس پیروی اینها ممکن نباشد و ایضا می باید که معصوم باشند و احدی بان قائل نیست علاوه واین روایت
بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لیسان بنی امیه و منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیها
او نسبت باصحاب امام حسین ع که بدشت کربلا افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
مذکور را بنصب ابابکر و عمر روایت نموده والذین بعدی را کنایه از کتاب و عترت گردانیده و بحدیث
ثقلین تابید آن قصد کرده اگرچه مخالفین درباره روایت نصب بکمال انکار دارند و بدفع

آن می کوشند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقتدوا صیغهٔ جمع است و خطاب بجمیع اصحاب
باز توجه بدو کس معنی نداشته باشد علمای ما جواب داده اند که ندا ابوبکر و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا حجت
بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بایستی که ابوبکر در سقیفه احتجاج بآن میکرد نه بروایت الائمة
من قریش که شور و شغب درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که ابوبکر وقت نص خلافت عمر
روبروی طلحه که درین باب نزاع کرده می خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه بموافقت تمامی افعال و اقوال شان بر ذمهٔ
خویش میگرفتند و حالانکه بسیاری خلاف هر دو اختیار کردند پس عاصی شده باشند و نیز بایستی که خود ابوبکر
و عمر مخالفین خویش را بذکر این حدیث متنبه میساختند و می گفتند که مخالفت ما محظور است علاوه اینکه اگر این
احادیث نص امامت باشد باید که جمیع صحابه امام باشند بحدیث نجوم و نیز امامت عمار و عبد الله
بن مسعود بحکم اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد عبد الله بن ام عبد لازم می آید انتهی محصوله و بر ناظرین منصفین
کتب قوم مخفی نمی ماند که بعضی از علماشان دعوی تقیهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث دارند
و در وجه ورودش مزخرفات عجیبه که ترک ذکرش مناسب است بیان میکنند چنانکه فاضل چلپی
در حسلم باواز بلند می گوید که اجمال حدیث الحوض دلیل بر تقیهٔ آنحضرت است صلی الله علیه و سلم کما سیجیء
ان شاء الله تعالی و از نگار گذشت از مار که مولف آن بسیاری از فواید را بر اصول خویشتن که هیچ چشمی
ندیده و گوشی اصلا نشنیده روایت می نماید گل دیگر شگفت برای انزهت ناظرین و فسحت
سامعین ملخص آن نیز بعبارت فارسی یاد می کنم که شیعی و ناصبی باهم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث اقتدا شیخین اند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد ازان ابوذر غفاری و ابن
مسعود اند و دلیلش آنکه حضرت سید النبیین در حق ابوذر گفته که آسمان بر هیچ کس سایه نیفکنده
و زمین کسی را بر پشت خود بر نداشته که از ابی ذر در صدق لهجه زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
فرمود راضیم برای امت خود در انچه رضای ابن مسعود است و مکروه میدانم برای امت خود انچه را
او مکروه میداند و شیخین را که تو ذکر کردی ایمان شان مشکوک است و ایمان و صدق و مناقب جلیله

این هر دو بزرگ متیقن و مقطوع پس امام ایشان باشند نه شیخین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
این وصیت را برای جمیع امت خود فرموده و خطاب عام نموده لامحاله شیخین را هم اقتدای ابوذر
و ابن مسعود واجب باشد پس زبان ناصبی بلغزش آمد و هرگز نتوانست که این دلیل را مخدوش کند
مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حقیقت خویش محمول شد ترجیح و
تفضیل ابی ذر بر جناب مرتضوی لازم می آید و باین معنی کسی معتقد نیست شیعی جواب داد که چون
ابوذر با اینهمه فضل مقتدی و تابع جناب امیر بود معلوم شد که آنجناب افضل است ناصبی گفت که
خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث را بسوی ابوذر و ابن مسعود راجع نمیتوان کرد
شیعی معارضه کرد بحدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود در ان صراحةً مروی شده یعنی اقتدوا بالذین
من بعدی ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی برجال و رواة خود سند حدیث را بیان کرد آخر شیعی گفت که
اکنون بر حکم عقل کار بند باید شد و اقتدای ابوذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در ایمان و فضل
شیخین اختلاف است و من منکر آنم بخلاف ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود که تو هم اقرار آن میکنی و اتفاق
بهتر از اختلاف است من بعد گفتگو بایراد معارضات از جانبین بود کشید که تعرض آن خالی از طول
و ملال نیست و صاحب ازهار که پاره از حال او دریافتی در جای دیگر برین حدیث آنچه گفتگو کرده مضمونش
اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که فقط روایات و احادیث مرویه شان نصب العین دارند و احادیث
و مرویات دیگران به جوی نشمارند لازم می آید تکذیب تمامی شعائر دین و اسلام که غیر شیخین روایت کرده
باشند زیرا که روایات این هر دو کس با صول و فروع شریعت وفا نمی کنند و اگر مراد آنست که آنچه ایشان
در ایام خلافت خویش بعمل آرند بآن تمسک و تشبث نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که بالاتفاق معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار ایشان را مستأصل میکنند زیرا که
امور محدثه ایشان را از حدیث مستثنی نکرده اند مع ذلک آیه کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم مبطل آنست و اگر اهل سنت گویند که مقصود امامت شیخین است یعنی

بعد من ایشان را امام عالم و ہند گوئیم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع توانند شد مگر گویند که مراد حضرت آنست که یکی را بعد دیگری پس از من امام دہند گوئیم که این قول رکیک و غیر مضبوط است انتساب آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی ادبی و یاوه گوئی زیرا که امامت عمر بزعم شما بعد ابی بکر است بعد حضرت پیغمبر و اگر اقتدا امامست پس نخستین را چرا رواه شما از دست داده خلعت خروج پوشیدند و از اقتدای ایشان چرا انحراف گزیدند مگر برای اقتدای ایشان هر حدیث اصحابی کالنجوم دست زنند درینصورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند **مولف کتاب** کامل بهای نیز بهفوات و مزخرفات ماموں امامیه را اشل شیخ و سید بطمطراق آورده و بر صحو خیالیه خویش کوس سبق از میدان مناظره برده ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام که نا ملایم بین الخاص و العام است **ای برادر** نگاه بر غایت مساعی ائمه متشیعین در جواب این حدیث خاطر گردی بس بعد آنکه اگر دیگر کتب از تصانیف متاخرین قوم در مطالعه خویش آری علوم خواهی کرد که اکثر تقریر آنها ما خوذ از همین اصول است که درین اوراق بضبط آن پرداختم و اینمعنی مانند ظهور شمس در رابعة النهار است که اطفال محدثین و متکلمین را از التفات باین مزخرفات ننگ و عار است بخدای کریم وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ بنده کمترین سخت متحیر است درینکه اگر تن زند و التفات بر داین تقاریر لقدر یکه تعلق باین فصل دارد نکند علمای قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس برد سبطلانش از هر طرف تازه بر می خیزد ناچار بحکم من ابتلی ببلیتین فاختار اهون منهما هر چند حرف بطور اجمال اکتفا می سازد و به تفصیل و بسط کما ینبغی نمی پردازد **اول آنکه** شیخ صدوق از پدر موسی بن النصر الرازی در همین کتاب یعنی عیون اخبار که از افادات امام المتکلمین شیعه اعنی ماموں که جمهور ایشان و منهم الصدوق او را ملعون میدانند مملو و مشحون است روایت کرده و از مطالعه بحار نیز دریافت می شود که شخصی از امام رضا علیه التحیة والثنا سوال کرد که آیا جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اصحابی مثل النجوم ستارگان اند بهر که اقتدا کنید راه خواهید یافت هم فرمود که بگذارید از برای من اصحاب

وصحبت مراد رحق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود
و گفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازین اصحاب آن بزرگانند که تبدیل و تغیر از ایشان صادر
نیافته انتهی حاصله و از مطالعه این حدیث باطل است ادعاء واهی شریف مرتضی که حکم بقبول این حدیث متضمن
مستلزم عصمت ایشان است و لا یقول به احد زیرا که در حقیقت این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام رضا
تا من است جائیکه حکم بصحت حدیث نجوم فرموده و هر یکی از صحابه را بالشرط عدم تغیر و تبدل مقتدای علی الاطلاق
دانسته کما عرفت آنفا و اگر این نجوم هدی را در اهل بیت مخصوص سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ
حدیث با آن مساعد نیست لازم می آید صدور تغیر و تخلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث صحیح و هو خلاف
ما یجری علی السنتهم و لکن ان یرضی بذلک افئدتهم و احقر العباد را اعتقاد آنست که آن اصحاب که بر حالت
اصلی باعتراف لسانی امامیه قیام ورزیدند مصدر تغیر و تبدیل نگردیدند نیز باصول و روایات قوم
که در واقع دشمن همه اصحاب اند از مور و ملخ بیشتر بودند برای دفع مکابره متشیعین در پیغام بر روایت شیخ
صدوق در کتاب خصال و ترجمه آن بلفظ باقر مجلسی علی ما نقله اکابرهم اکتفا می نمایم الفاظ حدیث ربانی
جناب امام صادق علیه السلام اینست کَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اِثْنَیْ
عَشَرَ اَلْفًا ثَمَانِیَةَ اٰلَافٍ مِنَ الْمَدِیْنَةِ وَاَلْفَیْنِ مِنْ غَیْرِ الْمَدِیْنَةِ وَاَلْفَیْنِ مِنَ الطُّلَقَاءِ لَمْ
یُرَ فِیْهِمْ قَدَرِیٌّ وَلَا مُرْجِیٌّ وَلَا حَرُوْرِیٌّ وَلَا مُعْتَزِلِیٌّ وَلَا صَاحِبُ رَاْیٍ وَکَانُوْا یَبْکُوْنَ
اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَیَقُوْلُوْنَ اقْبِضْ اَرْوَاحَنَا قَبْلَ اَنْ نَاْکُلَ خُبْزَ الْخَمِیْرِ یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار از طلقا رها کرده و آزاد کرده ها
و یکی از ایشان مذهب قدری نبود که بجبر قائل باشند و مرجی نبودند که گویند ایمان همه بیک قسم است و حروری
نبودند که امیر المؤمنین علی را ناسزا گویند و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخلی نیست و در دین
خدا برای خود سخن نمی گفتند و در شب و روز گریه می کردند و می گفتند خداوندا قبض کن روحهای ما را پیش از آنکه
نان میده بخوریم انتهی و در بعضی از روایات بجای خوردن نان میده استماع خبر واقعه کربلا

مروی است کما لا یخفی علی من طالع بحار المجلسی پس اگر خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان را از
مصادیق حدیث اصحابی کالنجوم از رهگذر تعنت و اعتساف و مزید عصبیت و عناد مستثنی نمایند باز هم لازم می آید
که جناب نبوی صلی الله علیه وسلم اقتدای امت بجم غفیر تجویز فرموده باشد و از دو تا دوازده هزار فرق بسیار
است و بعد از تنزل و ارخاء عنان اگر قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق را از طرف
متشیعین برای اصحابه که مورد حدیث مذکور باشند افزوده شود و تضییق دائره اهتمام تمام رود الا اقل
که همان صدس مراد باشند که قاضی امامیه در مجالس المومنین تراجم آنها بتحریر رقم آورده و برای رفع
وهم حدوث مذهب خویش در دائره تشیع همه مذکورین را گنجانیده باز هم محذوریکه امام المتکلمین شیعه
اعنی مامون الرشید شیعه او مثل شریف مرتضی و حسن بن علی الطبری ترتیب داده اند دنبال شیعه
نمی گذارد و اگر از اینهم فرود آئیم و بارتکاب تاویل و تسویل از جانب شیعه گرائیم و حدیث اصحابی کالنجوم را
بارکان مرعوا امامیه تخصیص نمائیم گره اعضال و عقده اشکال که بر امامیه وارد شده نمی کشاید زیرا که
تخالف و تناقض اصول و فروع ایشان بمرتبه رسیده که اخفای آن ممکن نباشد اکنون یک دو حرف تخالف
حضرت سلمان و ابوذر که جناب خیر البشر در میان ایشان عقد مواخات بسته بود بکمال اجمال برتو القا
میکنیم و تفصیلش را بر مسلک آخر حواله می نمائیم و آن اینست که در حدیث معتمد وارد شده که اگر
ابوذر واقف شود بر آنچه در دل سلمان است البته وی را قتل کند یا دعای مغفرت برای قاتل او نماید کما فی
البحار و منهج المقال و غیرهما من کتب الحدیث و الرجال اینست حال عداوت و تخالف این هر دو برادر
در اصول عقاید دینیه و امهات مسائل شرعیه فما ظنک بغیرهما زیرا که قتل شخص بمجرد علم بمکنونات
خاطر او بلا امهال و طلب توبه بی کفر و ارتداد یا گناهی که در حکم آنست معقول نمی شود پس لازم
آمد که حضرت احکم الحکماء و اشرف انبیا اقتدای امت مرحومه خود را باین بزرگان که یکی قاتل دیگری
باشد امر فرماید پس کجا ماند رعایت دقایق فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه که مامون امامیه برای آن
پرداخته و پرده آزرم و حیا از چهره طلای خویش برداشته و مقلدانش اوراق کتب خویش را مثل

نامه

مثل نامه های اعمال سیاه ساختند و تاویلیکه امام الائمه متشیعین یعنی شریف مرتضی در قتل سلمان
از جانب ابوذر غفاری نموده ما یضحک علیه الثکلی ست عرفه انشاء الله تعالی اکنون حال تخالف ابوذر و سلمان در
باب فروع باید شنید که حرفی ازان بر زبان میرانم که در کتاب عیون مزبور از امام محمد بن علی عن ابیه الرضا علی
بن موسی عن ابیه موسی عن ابیه الصادق عن ابیه عن جده مرویست که روزی سلمان محمدی ابوذر را بضیافت طلبید و رو
بروی او دو قرص نان حاضر کرد ابوذر بار بار هر دو قرص را از طرفی بطرف دیگر باز میگردانید و بغور در نان میدید
سلمان پرسش پرسید ابوذر گفت مبادا که خام باشد سلمان بکمال غیظ و غضب در آمد و بعد مهلتی گفت
که خیلی جرات کردی و هرگز شکر خدا بجا نیاوردی و ندانستی که آب دریای عرش عظیم و ملائکه مقربین و آسمان
و زمین و هوا و نار و دیگر چیز های بسیار را دران دخلی تمام است بیت ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کار اند ۰ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ۰ همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار ۰ شرط انصاف نباشد
که تو فرمان نبری ۰ ابوذر غفاری نادم شد و معذرت نمود راوی گوید که بار دیگر سلمان وی را ضیافت
کرد و پارچه های نان خشک را ترکرده پیش وی گذاشت ابوذر گفت اگر نمک یافتمی چه خوش بودی سلمان از خانه
بیرون آمد و مطهره خود را برهن گذاشت و نمکی بدست آورده نزد مهمان نهاد ابوذر نمک را میپاشید و باآن لذت
تمام می خورد و می گفت شکر خدا را عزوجل که مرتبه قناعت بما روزی فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
قناعت بودی مطهره من برهن نرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انتهی خلاصه و این
روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مانند ستارگانند بدلیل
قضیه که صاحب آن ها را از متکلم شیعه روایت کرده همان دو کس یعنی ابوذر و ابن مسعود مراد گیریم بازهم
تقریر مامون بر حضرات امامیه حرف بحرف منقلب میگردد بیانش آنکه معیار معرفت حق و باطل ارشاد ایشان
که بجناب ختم نبوت منسوب میکنند باظهار مامون و اتباعش ادله عقلی است و درین مقام دلیلی قاطع
و حجتی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می نماید چه محال عقلی است که حضرت سید و سرور
انبیا که در تخفیف تکالیف شرعیه برای امت خود می کوشید بحدیکه مراجعت بسیار بنجاه نماز را

بهیچ باز گرداند مهمت خود را بتکلیف ما لا یطاق بسیار دور و بدایع ودایع بارگاه صمدیت در خاطر را مخالف
و متناقض گنند ارو پس میگوییم اگر ابوذر و ابن مسعود از جمیع حیثیات متحد بودند لازم می آید که اطلاق ابوذر بر احدے
و ابن مسعود بر دیگری درست نگردد و نزد احدهما عن الآخر ممتاز نشود و هو محال بدیهة چه در مدارک حکما بدلایل
قاطعه تقرر یافته که هر چه در خارج کسوت وجود پوشیده در سلک جزئیت منسلک گردیده و اگر با همدیگر تخالف و اختلاف
داشتند البته اقتدای یکی منع از اقتدای دیگر خواهد بود و اجتماع النقیضین بل النقائض الکثیرة مبنی که ابوذر با جمهور صحابه
اعتقاد آن داشت که معوذتین جزو قرآن مجید است و ابن مسعود بحکم روایت استاد کلینی در تفسیر اهل بیت معتقد آن
بود که هرگز داخل قرآن مجید نیست بلکه معمول او محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و این حکم او محض برای و جهل او
و تعلید شیطان واقع شد عَنْ اَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اِنَّ ابْنَ مَسْعُوْدٍ کَانَ یَمْحُو الْمُعَوِّذَتَیْنِ مِنَ الْمُصْحَفِ فَقَالَ کَانَ اَبِی یَقُوْلُ اِنَّمَا فَعَلَ ذٰلِکَ
ابْنُ مَسْعُوْدٍ بِرَاْیِهٖ وَهُمَا مِنَ الْقُرْاٰنِ بلفظه و باقر مجلسی در حیات القلوب در ورود ذمائم و مطاعن او
در احادیث ائمه هدی اعتراف کرده و امر او را مشتبه گفته بدی او راجح و نیکی او را مرجوح دانسته بلکه
صاحب تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه حذیفه ابن مسعود را از موالین خلفا و متعبدان ایشان دانسته
غلط گفتم بلکه امام اعظم در خلاصة الاقوال و متعبد ایشان ابو عمرو کشی او را از جمله خالطین و مالکین شمرده اند و در
زمره مرتدین اصحاب ثلثه ناشی برده اند پس محال عقلی است که جناب اقدس خاتم الرسل اقتدای است
باین بزرگ تجویز نماید و ایضا مذهب حضرت ابوذر در باب کوه مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این ماجرا
هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور دریافت تواند شد و نیز ابوذر غفاری در اخبار نبوی بلکه تصدیق
خدا و رسول در بعضی از امور تذبذبی داشت و این قصه در جای خود بحول الله و قوته عنقریب گذارش
خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه اکابر امامیه در حدیث اقتدا التحریف و تبدیل بکار برده اند و در مناقب
ابوذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آورده همه اش موضوع و باطل است **دوم** آنکه اگر تحریف شیخ
صدوق و سید مرتضی و غیر هما کشریک الباری فرض کنیم و گوییم که مراد از الدین کتاب الله

و عترتی

و عترت اند پس بچیزیکه باقتدای امام دون غیره تخصیص کند درین کلام اشاره هم نیست تا بصراحت
چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امت را بقول امامون و تکلیف ما لا یطاق کرده گذاشته
باشند زیرا که از روایت علل شیخ المشایخ بر فهم مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو کس اگرچه معصوم باشند
ممکن نیست که باهمدیگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بزعم امامیه ظاهر است چه تخالف جناب مرتضوی
و فاطمی در جهاد و عدم جهاد با خلفا نه بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طایفه بهیچ تدبیری از دامن بیرون توانند
پوشند تا آنکه کلمات مستهجن که موی مخلصین از تصور آن بر بدن میخیزد و دود آه از دلهای ایشان بر می‌انگیزد در
اصول امامیه بزبان سیدة النساء گذشت که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الی آخره
و آنچه میانه ریحانتان رسول ثقلین یعنی حضرت امام حسن و امام حسین ع در باب صلح معاویه و جهاد و حرب او پیش آمد
مجال کیست که بتکرار آن تواند کوشید و قدر مجملا اسلفنا که مراد آنست که اقتدا کنید بعد من بقرآن
مجید و امامی که از عترت من باشد و در وقت امامتش بغیر از اقتدا بدیگر معصومین نمائید پس کاش امامیه آن
در اوقات امامت خویش بر اصول امامیه اختلاف در طبقات شیعه نمی‌انداختند و باوامر متخالفه مثل مسح
و غسل رجلین و طهارت منی و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک امت را مامور نمیساختند و قبل ازین گذشت
که حضرت امام صادق را در ایجاد این خلافات افتخار تمام بوده تا بحدی که امت را در اضجار چه رسد و اگر
اقوال و افعال ایمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده دعوی موافقت بکار خویش پرداخته اند برشمارم
معلوم شود که قول یکی با قول دیگری هیچ مناسبتی و ربطی ندارد و پر ظاهر است که هرگاه یک امام اینهمه اختلافها
در امت مرحومه ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جماعتی از ایمه هدی بطریق اولی
خواهد بود لیکن حسن بن علی الطبری با دعوی همه دانیها پرده عصبیت بر بصر بصیرت خویش می تنند
و چندین از مخالفتهای شیخین بزعم خود مثل انتساب امضاء قباله فدک بحضرت صدیق و دریدنش از روی تغافل
میگوید که اقتدا بهر یکی مخالف اقتدا است بدیگری افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا چنانچه در قرآن اختلافی نیست کلام هر که بقرآن عمل نکند هم چنانی

نمیباشد چنانکه ائمهٔ شیعه دوازده اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه ائمهٔ مخالفان
که هر یکی مذهبی تجدیدی می نهادند و اغوای خلق میکردند انتهی بلفظه قد ختم الله علی قلبه و اینها همه بعد تسلیم و فرض
محال است و الا قول صدوق که مراد از الذین کتاب و عترت اند خود مخدوش است زیرا که بروایت صاحب
ازهار در حدیث تمسک الذین بعده نام ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود مروی است فتعارضا فتساقطا
و بحمد الله که نام شیخین چنانکه اهل حق روایت می کنند بر حال خود باقی و اعتراضات ائمهٔ امامیه کما عرفت از
اصلش مستاصل و واهی هویدا اینمعنی بمطالعهٔ اینمقام از عماد الاسلام فاضل جالسی است که محصلش این
است که خبر اقتدا از قبیل حدیثی است که مجمل باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقتدای شیخین باید
کرد و در لفظ بعدی دلالتی نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدای ایشان باید نمود
و از ینجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب این حدیث آن بود که روزی نبی صلی الله علیه و آله و سلم
در بعضی از طرق میرفت و شیخین متاخر از آنحضرت ص بودند و بر عقب شریف میرفتند و بعضی از اصحاب از راهی
سوال کردند که سلوک آن مستلزم لحوق بآنجناب باشد پس آنحضرت صلعم فرمود که پیروی شیخین باید کرد
تا بمن خواهید رسید انتهی مقصوده و وجه تایید و تقویت خود ظاهر است زیرا که این بزرگان باظهار فاضل
جالسی حدیث مذکور را در شان شیخین قرار داده اند آمدم برانچه مجتهد متوفای مذکور بحث کرده پیش از آنکه
افادتش ضحکهٔ صبیان است و احسن تا کسی بحدیث اولیای او از جانب کمترین عرضه نمیدهد
که اجمال و احتمال در بسیاری از احادیث رسول متعال در بارهٔ اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
مثلا در حدیث ثقلین که در باب امامت باعتراف مولف رساله حدیث ثقلین هیچ نصی صحیح تر
از ان در احادیث رسول کونین برایه ورود در نیامده فرموده اند که تمسک بایشان سبب نجات
است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تمسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شرعی سعی نمایند و تعظیم و توقیر ایشان بجا آرند
یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند اینهم مجمل است که در اصول می باید یا در فروع و جمیع مسایل

فروعیه مراد است حتی که بازی معلوم و ترتیب مدارج سیادت تمامی شهدا، وارتضا و اصطفا بلکه در جمیع
الوهیت خدا و مالکیت مطلقه بعد از اربعه متناسبه در بهشت عنبر سرشت برد جول در قبل و دبر ممنوع عمر
فاحشه بلشست که از نند کار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه عزبا بن التعوط و دیگران را احتلام رو دهد بید
و قس علی هذا در اصول خصوصا توحید باری که اصل الاصول است و ائمه امامیه مثل هشامین و مؤمن
الطاق تقریر آن میکردند و مغعن با هل بیت میرسانیدند من بعد سخن درین است که جمیع اهل بیت مراد اند
یا بعض و جناب سیده بضعه پیغمبر داخل اند یا خارج اصول امامیه علی ما سیجی بیانها فی المسلک الثانی
انشاء الله تعالی بمقتضای ان التشیع العرفی مستلزم للناصبیة مقتضی خروج است و لوح این است
حال عمده احادیث که امامیه بعد از تسویل و تاویل فی الجمله بکار آید اما احادیثی که بلفظ طریق و سلوک
و لحوق و کشتی و دریا و بیابان و صحرا مروی است پس دلالت آن بعد از ین احتمالات که شیعه در حدیث اقتدا من بعد ما ارافتر
پیدا کردند خود مضمحل چه محتمل که کسی پرسیده باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در اثنای راه
صحراهای بیشمار و دریاهای ناپیدا کنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب که بست و
بلند این سید انها نوردیده باید رفت ع که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها * الی غیر ذلک من الاحتمالات
و از ینجا تمامی اقاصی و ادانی هویدا می شود که آنچه صاحب از بار بار در گرفته بود تمامش ناشی از غلبه
سود است و با دنی تغیر بروی منقلب است با لیس آنکه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه
آله و سلم که بعد از من تمسک بعلی مرتضی نمایید و قرآن شریف با اوست و او با قرآن است و هدایت ها
در اتباع او محصور دانید و بغیر او التجا نکنید آنست که فقط روایات و احادیث احکام آنجناب را
نصب العین و ارید و احادیث و مرویات دیگران که معصوم نبودند بلکه در طوفان بی تمیزی گرفتار
شدند به جوی نشمارید لازم می آید تکذیب تمامی شعار دین اسلام که غیر آنجناب روایت کرده باشند
زیرا که روایات و احکام جناب امیر در اصول و فروع شریعت غرا و فا نمی کند و همین قیاس است
حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگواهی مطالعه کتب حدیث امامیه روایات آنجناب

شاذ و نادر است و زیاده تر کلام در بارهٔ امام زین العابدین است که باعتراف مجلسی و صاحب اثبات الحق
و امثال ایشان در عزلت نشسته بود و در خروج و دخول بر روی مردم از بسیار شدن بر بستند و احدی را از
مستفیدین بسوی خویش راه نمی دادند و دائما بعبادت او تعالی اشتغال میداشت مسائل دینیه و سائر
علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده و بر دانشمندان عالم ازین تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق افاده و استفاده مسدود باشد مسائل دینی از آنجناب چگونه مروی باشد و لهذا افتخار امامیه خبر ادعیه
آنجناب که هر چند بار تعبیر آن بتفنن عبارات واقع شود کمتر است کما سبق تفصیله منقول نیست
کما لا یخفی علی من طالع اثبات الحق و شروح الصحیفه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه چیزی نقل
کنیم دائره بحث زیاده تر وسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذهب اثنا عشریه
منسوب بایشان است و نیز بزعم علمای طائفه مثل شوشتری در مجالس المؤمنین تبعا للسلف المتقدمین
راویان احادیث آنجناب در کوفه و بغداد زیاده از چهار هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
از جناب مرتضوی تا حضرت امام مهدی نصب العین دارند باز هم بجزئیات مسائل وافی نیست والا
اکابر فقهای این فرقه چرا اضطرارا بسوی قیاس که باعتراف شان از محدثات ابلیس است رجوع میکردند
چنانچه نمونهٔ آن در سلک اکثر نظر سامعین و ناظرین خواهیم گذرانید و اگر مراد آنست که آنچه از علی مرتضی
بعد از من در ایام امامت و خلافت بعمل آید بآن تشبث نمائید پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که باتفاق
معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار این مدعا را استیصال میکند زیرا که امور محدثهٔ جدیده
آنجناب را بر اصول موضوعه در حدیث مستثنی نکرده اند و حرفی از آن این است که هرچه بر اهل بیت از دست
اعدا بگذرد سیر و تماشای آن نمایند و هرگز برای سرپرستی ایشان بر نخیزند اگرچه فلان و فلان سانحه
گذرد کرشمهٔ اهل اخلاص را موجب انضجار و اهل نفاق را باعث ابراز افتخار گذشته باشد و اگر
گویند که مقصود امر امامت است یعنی بعد از من اهل بیت را امام عالم دانید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع توانند شد فکیف زیاده از آن مگر گویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخیف رکیک

است انصاف آن بجناب خاتم پیغمبران که بلاغت کلامش رشک افزای سحبان است کمال بی ادبی
و بی اندامی بر اگر آنها امام حسن مثلاً بعد حضرت امیر رتبه خلافت شیر و نذیر و اگر اقتدا ملام سبب اکثر برادران
و فرزندان ائمه هدی جهد بلیغ کرده اند که اکابر امامیه با خراج شان خلعت خروج با صعبت پوشیدند
بار خدایا مگو برای اقتدای ایشان برا احادیث دیگر که در مدح محمد بن حنفیه و حضرت زید شهید در مجالس المؤمنین
و ارشاد مفید مروی است دست زنند درین صورت خصوصیتی بر طبق زعم شیعه برای ایشان باقی نمی ماند و اگر
گویند که مرجح مرتبه عصمت است که در اثنا عشر موجود و از غیر شان مسلوب و مفقود گوییم هرگاه ضلال و تلبیس و
ایقاع اختلافات الی غیر ذلک من المعاصی التی کادت ان تکون کفرا بر هم زن بنیان عصمت شد
بیچاره اقارب ائمه که مآل کار شان هرگز باین حد نمیرسد بلکه در حقیقت آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر
بودند چرا محروم باشند سوم آنکه عوی صدوق که اهل سنت تمام تخمین را در دو صورت رفع و نصب
روایت کرده اند و بس چیزی است که اطفال اهل حدیث هم با آن فرق نمی شوند تا الطلبه علوم دینیه
چه رسد بحمد الله که روایات ابو عیسی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل و حاکم نیشاپوری آنچه در شرح
جامع صغیر مرقوم مذکور است برای تصدیق صدوق امامیه بس است و بحمد الله که درین قسم تصدیق کلام شریف
مرتضی خود اول دلیل است جائیکه تصریح کرده که مخالفین ما انکار شدید از نصب می کنند چنانکه در [illegible]
بالجمله چنانچه برای تصدیق صدوق کتب مذکوره بکار می آید قول شریف مرتضی را نیز که سند حدیث اقتدا
قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبد الملک بن عمیر است تصدیق می نماید و مسیحی زیاده تفسیر و بیان
فی ذلک انشاء الله تعالی این است حال حضرت شیخ ابن بابویه حدیث اقتدا را در رفع و النصب اما توجیهاتیکه
بر صفحه قرطاس ریخته صبیان کافیه خوان هم بران قاه قاه می خندند و چه عاز ان پیدا هویدا است که عمده فرق
امامیه حقیقة مرفوع القلم بود و خطای و افراز نصب و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشت که حدیث آنجناب
را این رکاکت حمل نمود شعر جزی ربه عنا صدوق الکواذب ❁ جزاء الکلاب العاویات و قد فعل
علاوه بجناب شانیا مد که رفع و نصب متقید بر لفظ هما و عنی باکا غب مفید عما اهل سنت است

چهارم آنکه از امام المتکلمین امامیه یعنی مامون خیلی عجب است که تخالف و تناقض اقوال ائمه و آنچه
فیما بین معصومین گذشته کما مرّت الیه الاشارة نصب العین ندارد و عین نصب را اختیار ساخته بر ذکر یکدو امر که
فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین جوابش بطور اجمال مذکور شد همت برگمارد و طرفه تر آنکه حکم
کلی میکند که صحت و سقم حدیث را بمحض دلائل عقلی معلوم توان کرد و حال آنکه خود حضرات ائمه فرموده اند
که حدیثیکه بوسطه کسی خواه مهتدی خواه غیر آن نزد شما رسد زبان بانکارش نکشائید و گهی گوید این
کلام معصوم نیست شاید که از احادیث باشد و در صورت انکار تکذیب ایزدی نعوذ بالله لازم آید
چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بران ناطق است و هذه الفاظها علی نقل المجلسی
فی البحار لا تکذبوا الحدیث اتاکم به مرجی ولا قدری ولا خارجی نسبه الینا فانکم لا تدرون
لعله شیء من الحق فتکذبوا الله عز وجل فوق عرشه و نیز دلیل عقلی را هر جا معیار صحت و سقم قرار نداده اند
بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موافقت و مخالفت قرآن مجید
مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین میگوید که ترک الروایات بمحض الاستبعاد لیس من دأب
شأن المتدینین یعنی احادیث را بمجرد استبعادات عقلیه ترک نمودن و دست ازان برداشتن دینداران نیست
بلکه بی دینی محض است اگر درین مقام روایات ائمه هدی را که مضاد دلائل عقلیه بلکه نقلیه بیش از بیش وارد شده اند
و ائمه مذهب این قوم بصحت آن حکم کرده اند بر شمارم غرض اصلی که از تحریر این اوراق است تلف
میگردد **پنجم** آنکه اگر مراد شریف مرتضی این است که ناصبیت مذکور بی ادبی او نسبت
بشهدای کربلا یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در کتب اهل حق مرویست بس اولیایش نشان
دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه هرگز بیاد نمی آید که اهل نقد مثل عبدالرحمن نسائی و شمس الدین
ذهبی مثال ایشان نصب و عداوت اهل بیت را باو نسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خویش ناصبیت
را بوی برگردانند فلا ینتهض حجة علی الخصوم چه بعد ازین در مبحث رفض و نصب خواهی دانست که امامیه
درین تلقیب از حق صریح اعتزال کرده و جور و جفا را نصب العین داشته اند و تحقیق را

درین

در این باب فحص نمودند و بر تقدیر تسلیم افادات شریف باز هم مقصد مدعا بدست نمی آید زیرا که فقط از
مطالعهٔ کتب حدیث مثل ترمذی دریافت می شود که بواسطهٔ غیر او نیز این حدیث را محدثین روایت کرده اند
فکیف که بدیدن شروح و حواشی بسیاری از طرق برای این حدیث شد واضح است و مخفی نماند که از حدیث
اقتدا البته تخصیص شیخین پیدا است و بر ظاهر است که مدلول حدیث نجوم بجهت اطلاق و عموم چیزی دیگر
است و مآل این حدیث بجهت خصوص چیز دیگر خود علمای مذهب امامیه باظهار شریف مرتضی بر تقدیر
منصوب بودن لفظ ابابکر و عمر قائل تخصیص گشته اند چنانکه گذشت فلا یلزم امامة کل واحد من الصحابة
کما وهم السید المرتضی فکیف که علمای اهل حق مثل علامهٔ ثانی سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد و سید
سند شریف جرجانی در شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر المتکلمین و حجة الاسلام والمسلمین جابجا تصریح
کرده اند که در بارهٔ فعلیت امامت فقط استحقاق شخص کفایت نمی کند و هرگاه بجای شیخین بر قرار داد
اهل سنت نه معصوم بودند نه منزه از سهو و نسیان پس اگر صدیق در سقیفه یا وقت وفات این حدیث
را ذکر نکند قباحتی لازم نمی آید آری قباحت این است که حضرت امیر با وصف عصمت مزعومی امامیه
و تنزه از سهو و نسیان وقت انعقاد بیعت ابوبکر صدیق یا مورد دیگر که تفصیلش در کتب امامیه مثل بحار
وغیره مرقوم است تشبث فرماید و نص غدیری را یاد نه نماید پس واضح شد که غایت آرزوی شریف
مرتضی در صدر عبارت شافی زبان درازی در بارهٔ امام رضا است و در خاتمهٔ آن هرزه جانکی
در باب خاتم الخلفاء است من بعد مخفی نماند که صحابهٔ کبار سیرت شیخین را مثل سنت رسول الثقلین مد نظر سدید داشتند
بحدیکه قلوب شیعه خوب میدانند و از ینجاست که شریف مرتضی تقیهٔ جناب مرتضوی بعد حصول خلافت
هم قایل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهایه و بحار و شرح مقاصد ازین امور مملو و مشحون
است که مدح سیرت شیخین زبان زد خاص و عام از صحابهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام بود و همانا
این از ثمرات حدیث اقتدا و تخصیص سرور انبیاء در بارهٔ این هر دو بزرگ است معاذ الله که ابیای
از صحابه مخالفت ایشان کرده باشند چنانکه وهم شریف مرتضی است و لو سلمنا

که کسی خلاف کرده باشد بل دعوی عصیان محض بی دلیل هرگز نزد علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
خلفای راشدین خصوصا شیخین هرچونکه باشد موجب فسق و عصیان است و ازینجاست که در شرح قدیم و جدید
تجرید العقاید طوسی جاییکه عبارت مخالفوا علیٍّ فسقة واقع است بحث و اعتراض کرده اند و حمل عموم این قضیه
را نجاک برابر ساختند ششم آنکه دعوی کار شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و فضایل
جمیله خویش در جمیع امور اقتدا بحضرت مرتضوی مینمود و هرگز خلاف آنجناب نمی فرمود و از
اطاعت شیخین کناره و مستنکف بود باعث کمال تحیر میشود این دعوی روبروی علمای اهل حق که
که اسفار معتمده امامیه را نیز بچشم عبرت دیده اند از غرایب امور و عجایب دهور است که کعب احبار را که
از خلص اصحاب مرتضوی و فداییان اهل بیت بود شکستن سر و بر روی خلیفه ثالث رضی الله عنهم اجمعین از
اینهمه جنگ و جدل کردن و دشنام دادن و از حصن حصین تقیه پا بیرون نهادن کما مرت الیها
الاشارة فی صدر هذه العجالة اگر مخالفت حضرت مصطفوی و مرتضوی نبود باری از باب موافقت
و تقلید و اطاعت چگونه توان گفت موید مخالفت اوست آنچه کشی صاحب تلخیص و دیگران در ترجمه
او آورده اند که امیر المومنین او را بالسکوت امر کرد و او هرگز قبول نمود کما سیجیء مفصلا انشاء الله تعالی
و ازین مقام هویدا شد که ادعای مقطوعیت ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود نزد علمای قوم از توهمات
عجیبه است عنقریب در مسالک آخر خواهی دانست که اصول معتبره شیعه برخلاف آن ناطق است و روایات
موضوعه طایفه هرگز قطع بر فضایل این بزرگان امکانی ندارد بالجمله برین چند بحث اکتفا کرده
دیگر ابحاث را بر فطانت اذکیا گذاشته باز باصل مطلب رجوع میکنیم و میگوییم که از انجمله است
قصه خلوت جناب سید المرسلین با ماریه قبطیه روز نوبت ام المومنین حفصه معظمه و تنگی او از آن
و شکوه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باو و بشارت دادنش بحدیث نبوی تا آنکه بعد از من خلافت برای
ابوبکر باز بعمر قرار خواهد یافت و رتق و فتق امت بدست ایشان خواهد بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
مثل تفسیر کبیر بر صحتش گواهی میدهد و در تفاسیر امامیه مثل مجمع البیان طبرسی و خلاصة المنهج کاشانی

در تفسیر

و تفسیر قمی و جرجانی و غیره این قصه ثابت شده و بروایات معتمده تحقیق یافته پس باطل شد انکار بعضی
از امامیه در شرح انوار البدریه که بجهت خصومت و عداوت در ابطال این قصه بعض نموده و سیجی عبارته
انشاء الله تعالی و این بشارت برای ام المومنین مسطوره که بکمال ایمان و اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی و یقینی است کما مر من قبل و دلالت بر استحقاق شیخین و حسن سیرت ایشان و عدم غصب
خلافت و آنچه بدان متعلق است دارد سیما وقتیکه قصه غزوه خندق با آن انضمام یابد گو ابصار مخالفین از
معاینه برق لمعانش خیره و قلوب متشیعین از ادراک آن تنگ و تیره باشد و بحمد الله که این قصه هم
بروایات معتبره فریقین ثابت شده درین مقام بروایت مجلسی در حیات القلوب اکتفا نمایم که چون
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوحی آسمانی رای سلمان فارسی را در حفر خندق پسندید فرمود مهاجرین
و انصار را امر کرد که بیلها و کلنگها آوردند و حضرت خود تحدید کرد و حصه مهاجرین و کلنگی برداشت
و خود میکند و حضرت امیر المومنین علیه السلام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد و
فرمود که عیشی نیست مگر عیش آخرت خداوندا بیامرز انصار و مهاجرین را و چون مردم دیدند که حضرت
خود متوجه کندن گردیده اهتمام بسیار کردند در کندن و خاک را نقل میکردند چون روز دوم شد
بامداد آمدند بر سر خندق و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه مشغول کندن شدند ناگاه بسنگی رسیدند
که کلنگ در آن کار نمیکرد پس جابر بن عبد الله انصاری را بخدمت حضرت فرستادند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده است و ردای
مبارک را در زیر سر گذاشته است و از گرسنگی بر شکم خود سنگی بسته است گفتم یا رسول الله سنگی در خندق
پیدا شده که کلنگ در آن اثر نمی کند پس آنحضرت برخاست و بسرعت روان شد و چون بآن موضع رسید آبی
طلبید و از آن آب وضو ساخت و گفت آبی در دهان حکمت نشان گردانید و مضمضه نمود و بر آن
سنگ ریخت پس کلنگ را گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن برقی ساطع شد و در آن برق قصرهای شام را دیدیم
پس بار دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای مداین را دیدیم پس بار دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای یمن

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق برایها تابید شما فتح خواهید کرد مسلمانان از استماع
این بشارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعدهٔ ملک کسری و قیصر
میدهد و از ترس دور خود خندق میکند پس حقتعالی آیهٔ قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ را برای تکذیب و تأدیب
منافقان فرستاد و ابن بابویه روایت کرده است که چون کلنگ اول را زد ثلث سنگ را شکست و فرمود
الله اکبر کلیدهای شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصرهای سرخ آن را می بینم پس کلنگ دیگر زد و
ثلث دیگر را شکست و گفت الله اکبر کلیدهای ملک فارس را بمن داد و بخدا سوگند که الحال قصر سفید فارس را
می بینم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت الله اکبر کلیدهای یمن بمن داد و بخدا سوگند
که دروازه های صنعا را می بینم انتهی بلفظه چون حدیث فرد کامل امامیه غیر او اطلاع یافتی بدانکه
خالق جل و اعلی اوصاف این مناقب و محامد را بر زبان چنین دشمنان جاری گردانید و قدرت کاملهٔ خویش را
مانند روز قیامت يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بمرتبهٔ ظهور رسانیده که اگر دفاتر طوال در شرح فواید این احادیث رسول متعال منسلک گردد وفا
نتواند کرد لکن بحکم الیسیر یدل علی الکثیر هر چند فایدهٔ اطلاع دهیم و استنباط دیگر فواید را بر ذکا سامع
و ناظر گذارم **فایدهٔ اول** آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر ضرب کلنگ فرمود که
مفاتیح این بلاد را بدست من سپردند و اینمعنی نزد اهل حق و تمیز صورت نمی بندد مگر آنکه خلفای ثلثه
بلیاقت و استحقاق جانشین آن برگزیدهٔ انفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از ایشان وقوع یافته ذنور
رضای ایزدی بر آن تافته همین فتح و فیروزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد **فایدهٔ دوم**
آنکه سنگ مذکور سه حصه شد و در هر حصه برق و لمعان پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ثلثه ایمان کامل و فضایل بسیار بدست داشتند
و تهمت ارتداد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور که ما ستعرفه نیز باطل بر آمد و العجب کل العجب که اکابر
علمای قوم هر جا که در قرآن و حدیث لفظ اثنی عشر نقیبا یا امیرا یابند نص قطعی در باب جمیع ائمه گمان

برند کو در واقع مستلزم سلب و اثبات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه بهمت
صادقه نبوی مثل آفتاب نیم روز روشن شد و عالمی را فرا گرفت گوش ظاهر هم نه نهند تا بیقین قلبی چه رسد
و ازینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل انچه در نزول میزان از آسمان و حدیث دلو وارد اند آنکه [illegible]
خلفای ثلثه را در باب خلافت می شوند و نمای اسلام را تضعیف می کنند مبنی بر عصبیت و عناد بوده چنانکه اهل خصومت
و عداوت می پندارند والحمد لله علی ذلک **فائده سوم** آنکه بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بشارات داد آنحضرت در جنگ خندق را بر تسلط خلفای ثلثه دلالت تمام بر ان دارد که حق تعالی از خلافت و غلبه
ایشان را راضی شده و انچه امامیه بر فرق شان بسته اند نهار در واقع اصلی ندارد چه محال عقل است
و خلاف نقل که با وصف صدق این روایات موضوعه مفتری بر تسلط خلفای ثلثه خوشوقت بوده و بر فتح
و فیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصا حضرت امیر و اشیاع و اتباع ایشان را بشارت دهند
خلافت خلفا عین غصب حق شیر خدا و تذلیل اهل بیت بلا و انفصال شجره اسلام بود دیگر باید دید ار
که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تعمدا و عمدا در آتش نهادند
و انچه لکاید ساختند بر بدعت اصلی نگذاشتند و جناب امیر را معاذ الله بر اصول را اذل امت
اخس حیوانات در مدینه کشیدند و جناب سیدة النساء و محسن را شهید کردند و ام کلثوم را
بغصب و عدوان بخانه خویش بردند مستحیل است عادة و عقلا که محاربات و مقاتلات ایشان
جهاد باشد و حق تعالی از ان خشنود شود و چون بنص نبوی منافی الهی ثابت گشته امامیه قطعا
و یقینا از بیخ و بنیاد برکنده شد و موید این مقصود حدیث کلینی از حضرت السجاد است که ماذون
بجهاد نمی شود مگر کسیکه صفات آیت کریمه اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ
السَّائِحُوْنَ الرَّاكِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ بر و انطباق یابد و خلفا و اعوان انصار شان ماذون بجهاد و از بارگاه
رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان مستجمع این صفات کمالیه بوده

مجوسیان ایران انواع مثالب و قبایح در مقابله این مناقب محامد خلفا فالله و رسوله از طرف خویش تراشیدند و این حدیث امام زین العابدین در کافی و وافی بچند ورق کلان منضبط است بر قدر ضرورت اکتفا نمودم حضرات شیعین درین احادیث دست و پا گم کردند و آنچه در مناظره فقیر بعد قیل و قال بسیار تفوه نمودند فذلکه آن در چند سطر ثبت می نمایم که در احادیث فریقین ثابت شده که خدای عز و جل تائید دین خویش برجل فاجر هم می کند پس آنچه از خلفا صدور یافته موجب مدح نباشد فقیر عرض کردم که ائمه هدی بالخصوص حضرات معصومین محفوظین البته تائید دین خدا کرده اند پس اگر نواصب باین احادیث دست زنند جواب شما عین جواب ماست علاوه از دین مذهب حق مراد می گیرید یا باطل گفتند معاذ الله که باطل مقصود باشد گفتم چون بر جای خود با صول فریقین ثابت و کسی انکار نمی تواند کرد که در زمانه خلفای راشدین تائید مذهب اهل سنت واقع شده پس حقیت مذهب ما بلا مؤنت ترتیب مقدمات با ثبات رسید والحمد لله علی الظفر بالمطلوب و از جمله اموریکه اعلام آن ضروری نماید آنکه مجلسی بعد ذکر روایت ابن بابویه در حفر خندق چنانکه دانستی و روایت کلینی دال برینکه شیخین معاذ الله در زمره اهل نفاق بودند ذکر کرده چه با هم گر گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حالانکه قدرت نداریم که بقضای حاجت بیرون رویم مقصود از ایراد این افترا و بهتان آنست که این نوع منقبت را هم بمنقصت بدل سازند کلا انهم لا یقدرون فان الله متم نوره و ناصر حزبه و منجز وعده و لو کره المعاندون برای ابطال این شبه بازیها هر سه فائده مزبوره کافی و وافی است مع ذلک دلیلی دیگر درینجا برای تبکیت اهل عناد قایم است بیانش بر نهج اجمال آنکه از احادیث مزعومی امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بحار و غیره مرویست در یافته می شود که شیخین و امثال شان را اینهمه جانکنی همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعانت و نصرت آنجناب بجهد یکه روایات دیلمی نیز در ارشاد القلوب دال بر آنست ازان اختیار افتاد که با خبار کاهنان کتب خلا و سلطنت و غلبه بود را بر کسری و قیصر اعتقاد می کردند و می دانستند که بلا ریب روزی این شوکت و دبدبه در قسمت ما خواهد افتاد پس در بشارت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم که برطبق اخبار کاهنین بود تردد وریب معنی ندارد والحمد لله علی اتمام النعمة
واکمال الحجة **واز انجمله است امامت صدیق** در نماز بمسجد شریف با وصف حضور تمامی اصحاب
کبار از مهاجرین وانصار بحکم جناب رسالتمآب بروایات اجلهٔ صحابه که جمعی از انها بر زبان امامیه هم
در اعداد موثقین و معدلین شمرده می‌شوند بعنوانیکه مزیتی بران هرگز متخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواهد شد و منتهای مساعی اهل خلاف که در نشر مطاعن مزعومی اهل
بیت اخیار ونشر فضائل مجعولی اصحاب سرور ابرار نقد انصاف را که از دست خویش در باختند و ابواب
جور واعتساف را بر روی خویش مفتوح میسازند آنست که عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق و بلال
غلام آزاد کردهٔ او که حل وعقد امور خانگی و پیام رسانی امامت نماز بایشان تعلق داشت خواستند
که این امر جلیل و ذکر جمیل را بسوی مولای خویش باز گردانند درینجا نیز بندهٔ کمترین خلائق در دفع
این تهمتها کمر همت محکم می‌بندد و می‌گوید که اما بلال پس هرچند غلام آزاد کردهٔ صدیق اکبر باشد
ولیکن بسبب فیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
مرتبهٔ او بجائی رسیده که بر اصول و روایات فریقین بسیاری از اشراف قریش و صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بغلامی او هم نمیرسند چون درینمقام هم کار به بحث و جدال با متشیعین افتاده و احادیث اهل سنت
را این فرقه بگوش اصغا جا نمیدهند ناگزیر از اصول موضوعه چیزی منقول می‌شود که ابن بابویه
باعتراف مجلسی در حیات القلوب بسند معتبر از امیر المومنین روایت کرده که سبقت گیرندگان بسوی
ایمان پنج نفر اند پس من سابق عربم و سلمان سابق اهل فارس است و صهیب سابق روم و بلال سابق حبشه
است و خباب سابق قبطه است انتهی و در تفاسیر اهل بیت و روایات ایشان حدیثی هست که در چند
ورقها بنگاشته بر قدر ضرورت اکتفا می‌کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب که ترجمهٔ آن حدیث
است نقل مینمائیم تا هریکی از خواص و عوام بهره ازان برگیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مرویست در تفسیر این آیت که ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء

مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از مردم کسی است که میفروشد نفس خود را برای طلب
خشنودی خدا و خدا مهربان است نسبت به بندگان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان
جماعتی از نیکان صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را اهل مکه
برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جملهٔ ایشان بودند بلال و صهیب و خباب و عمار بن یاسر و پدر و مادر او
اما بلال پس او را ابوبکر بن قحافه خرید و غلام سیاه و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آمد حضرت امیر المومنین را تعظیم مینمود باضعاف آنچه ابوبکر را تعظیم میکرد پس جماعتی از اهل فساد
گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای تست و ترا خرید و آزاد
گردانید و از قید بندگی و تعذیب کافران رهائی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از این کارها نسبت
بتو نکرده است و توقیر و تعظیم او زیاده از ابوبکر بجا می آری این کفران نعمتی است که نسبت باو
میکنی و حق ناشناسی است که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابوبکر
زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمل آورم گفتند معاذ الله ما چون توانیم گفت که ابوبکر
را زیاده از آنحضرت تعظیم نمائی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شما است که میگفتند جایز نیست
که من علی را زیاده از ابوبکر توقیر نمایم بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند
مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلائق است بلال گفت علی نیز بهترین
خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم آوردند دعا کرد که خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که با من
از این مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیه ترین خلق است برسول خدا صلعم
زیرا که او را خدا برادر رسول خود گردانیده در دین خود و ابوبکر از من توقع ندارد آنچه شما توقع می نمائید
زیرا که میداند که علی از او افضل است و میداند که حق علی زیاده از حق اوست بر ما که علی مرا از
عذاب ابدی پروردگار رهائی بخشیده است بسبب موالات او و تفضیل دادن او بر

دیگران

دیگران مستحق نعیم ابدی بهشت گردیده‌اند انتهی و از ینجاست که صاحب تلخیص الاقوال و حلی
امام اعظم متشیعین در خلاصه و امثال ایشان او را بجمال مدح و عظمت ستوده‌اند بلکه خود حضرت امام
باقر و صادق از مداحان او بوده‌اند پس معلوم شد که در ادای رسالت بهم سرور کائنات سوء ظن از
جانب بلال بهم رسانیدن و غبار تهمت مذکور بر دامنش افشاندن چنانکه از کتب امامیه مثل عمادات
کنتوری و غیر او سمت وضوح دارد کمتر از افترا و بهتان طایفه ذبابیه و غرابیه از طوایف شیعه نیست
که مآل اعتقاد آنها بالظاهر این بیت میرسد بیت جبرئیل که آمد ز بر خالق بیچون در پیش محمد شد و
مقصود علی بود + ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها در تطهیر ذیل مبارکش
از این لوث دیگر احتیاجی باین امور نمی افتد زیرا که خود جناب اقدس الهی در محکمات قرآنی متکفل جواب
این تهمت از طرف ام المومنین گشته چنانچه گذشت الا آنکه افترا و بهتان بر سید انبیا که بابت
صدیقه امر میسر باید و با باست دیگری با وجود او راضی نمی شود البته اکبر کبائر است قطع نظر از ان در
کبیره بودنش مثل ارتکاب گناهی که سر آمد اهل نفاق در حال آن خوض کرده بود نزد احدی ریبی نیست
پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این لوث بدامن آن
عفیفه صالحه مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای آنکه بتقریر آن رو بروی اهل ایمان گردن کشند چنانچه
بر متتبعین بحار و شافی ابوالقاسم که او را علم الهدی لقب می بخشند و از چندی اجزای آن بهر ارتکاب
و جستجو اندک عارتیه بهم میرسد محتجب نمی ماند درین مقام بر تلخیص افادات که باعتراف او جامع
تقریرات قدمای متشیعین است نظر بعموم فائده بعبارت فارسی متوجه می شوم و بر مواضع غلط فهمیها
و دعاوی لاطائله او آگاه می سازم در جواب صاحب مغنی میگوید که بزرگان ما در باره
خبر نماز که منسوب بابوبکر است قیل و قال بسیار نموده‌اند و دلیل آورده‌اند که در امامت نماز و
خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نسبتی و ربطی نیست مجمله تقاریر ایشان اینست که اول خبر آن نیست
ابوبکر در مسجد نبوی وقتیکه اشتداد مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحد است که در اینجا

خلافتش بکار نمی آید و مفید مدعا نمی شود من بعد امر امامت از جانب عایشه بود نه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و بر شهید عاقده مایی ما دو دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرائت دریافت
کرد که ابوبکر امام جماعت است بعایشه فرمود که شما البته مثل صویحبات یوسف اید دوم آنکه آنحضرت بعد ازین
عتاب باستعانت امیرالمؤمنین و فضل بن عباس بهزار جد و جهد در مسجد در آمد و بر ابوبکر متقدم شد
و این دلیل صریح است بر اینکه امر امامت از جهت عایشه بود و بس و بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
تعریض بعایشه آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود پس عایشه گفت که او رقیق القلب
است برداشت نتواند کرد که در مقام ایستاده شود با مستمع حکم کن آنوقت فرمود انکن لصویحبات
یوسف و این تقریر محض واهی بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالبداهت متعلق بغرض خواهد بود
نه خارج از بحث و صراحة میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع در هیچ امری
نبودند بلکه همه واله و شیدا حسن و جمال او شدند و مراودت میکردند و هریکی بسوی خود مشغول
دیگری او را ملتفت میگردانید پس تشبیه تمام شد بحال عایشه که برای افتخار تقدیم پدر خود و اقامت مقام
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت صلعم وقتیکه مسجد را تشریف داد ابوبکر را
برقرار داشت اعتباری نیست زیرا که این غلط فاحش است که متبوع مطلق را تابع سازند و حالانکه نزد
فریقین دلایل بسیار دلالت میکنند بر آن که پیشوا نشود مگر افضل قوم بر ترتیبیکه در حدیث و فقه مذکور است
و دلیل دیگر که دعوی مخالفین را مستاصل کند آنکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه در مسجد
تشریف آورد از ابتداء قرائت ابوبکر قرآن مجید خوانده یا از انتها آن و این اختلاف بدون عزل
ابوبکر ممکن نیست من بعد علم الهدی متشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت مستلزم خلافت
ابوبکر هست یا نه و دعوی نص بر خلافت ابوبکر بجهت امامت بر نماز که از حسن بصری صاحب مغنی
حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کمترین آن ایق را که در صدد جواب تالیف رساله است و خواهد
که مظنه مستحدث و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بر زعم مؤلف مناقب

بجلیا

جلیله در استحقاق اهل بیت آنجناب باثبات رساند چندان غرضی با ور ونفس متعلق نیست کما لا یخفی
بر آگاه بجمیع اطراف و جوانب کلام امام ائمه شیعین را لغور و امعان و دید و بست و بلند کلمات
مزخرفه قدما را و نورد بدی اکنون بجواب اغلوطه‌ها دعاوی لاطائله شان متوجه شو اما آنچه گفت
که خبر واحد است یعنی جز عائشه هست دیگری بی واسطه او زنهار روایت نکرده چنانچه مجلسی نیز در بحار
مدعی همین معنی شده و بر زبان مترجمین بعد گرد آوردن تمامی روایات این قصه بزعم خود گفته که این اخبار
احاد است و بحد تواتر نرسیده و از رجال مخالفین روایت کرده شده و روایات مذکوره منتهی میشود
بسوی عائشه و او باتفاق فریقین معصومه نبوده و در توثیق او در میان ما و مخالفین خلاف است
پس تمام آنست که اولیای او خاک حسرت بر مفارق خویش ریزند و از سر افتخار بوجود او
در طائفه خود بر خیزند چه این دعوی نظر بروایات خویش است یا بر اصول اهل حق علی التنزل
افترای محض است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و علی الاول الزام اهل حق بروایات مفتریات و کلمات
علمای خویش درخواستن مخالف تصریحات کابر قوم است که با اهل سنت در اصول و فروع بروایات
مسلمه آنها الزام میدهیم و آنها را باسکات و افحام ما قدرتی نداشته اند ما هم بذکر بعضی از روایات
دیگر در صدور امر نبوی بکرات و مرات بامامت صدیق پس روایت اول از ابو عبدالله بخاری است کما هی
عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ قِيلَ لَهُ فِي الصَّلٰوةِ قَالَ
مُرُوا اَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ و مثال این روایت در صحیحین از صحابه دیگر مرویست روایت دوم در مستدرک
حاکم و استیعاب ابو عمر عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ قَالَتِ الْاَنْصَارُ مِنَّا اَمِيرٌ وَمِنْكُمْ اَمِيرٌ قَالَ فَاَتَاهُمْ عُمَرُ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْاَنْصَارِ
اَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ اَمَرَ اَبَا بَكْرٍ يَؤُمُّ النَّاسَ فَاَيُّكُمْ تَطِيبُ
نَفْسُهُ اَنْ يَتَقَدَّمَ اَبَا بَكْرٍ فَقَالَتِ الْاَنْصَارُ نَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ نَتَقَدَّمَ اَبَا بَكْرٍ یعنی عبد الله بن مسعود
میگوید که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از این جهان فانی بسرای جاودانی تشریف برد انصار در سقیفه

باراده استخلاف سعد بن عباده جمع آمدند و بعضی از صحابه مهاجرین اولین را خبر دادند و کشان کشان او را
در سقیفه آوردند و سلسله گفتگو دراز رسید و انصار آخر بزبان راندند که یکی از ما و یکی از شما امیر شود فاروق
اعظم با ایشان خطاب کرد و گفت یاد نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم البته ابوبکر را امام
مسجد خویش قرار داد پس کیست از شما که در تقدم از ابوبکر خاطرش خوشوقت گردد انصار بعد استماع این
کلام پناه بخدا جستند و از قول خویش برگشتند و ازینجا باطل شد آنچه جمعی از متکلمین و محدثین شیعه که صاحب
بحار از جمله ایشان است از راه عصبیت و استکبار گفته اند که اگر قصه امامت نماز صحیح می بود و دلالت
بر امامتش میکرد بدلایل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابوبکر و اصحابش چرا باین قصه بر انصار احتجاج
نمودند و دلیل امامتش بالخصوص نیاوردند پس معلوم شد که درین امر اصلا حجتی نیست انتهی و بحمد الله که بر ملا
مجلسی و مانند او مثل مشهور که دروغگو را حافظه نمیباشد صادق آمد زیرا که در مجلد فتن از بحار الانوار
همین روایت را که برای تکذیب او رد کردیم از استیعاب بلفظ آورده و در جائیکه باعث عائشه
صدیقه بر وضع حدیث امامت ابی بکر صدیق رقم کرده میگوید که عنقریب انشاء الله تعالی مطلع خواهی
شد که عمده اسباب انعقاد خلافت پدرش همین امر امامت نماز بود چنانچه در اخبار ایشان
مروی است و در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که باحتجاج عمر بامر نماز بیعت ابوبکر تمام شد انتهی ما قال المجلسی
علی لسان المترجمین من بعد گذارش است که بر طبق تقریر آخوند مجلسی چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرتضی
اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر خم که مزعوم متشیعین است صحیح می بود و دلالت
بر مطلوب میکرد حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلائل دیگر والعهدة فی روایتها علیهم کما لا
یخفی علی ناظر البحار محتاج نمی شد پس اینهمه دراز نفسی در واقعه غدیری از آن قبیل است که مدعی
سست و گواه چست و از جمله روایاتیکه از انس بن مالک مجلسی در بحار آورده یکی این است که
صحابه در نماز فجر روز دوشنبه بودند و ابوبکر با آنها امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پرده

برده حجره برداشت ونظر کرد بسوی آنها وآنها در صفوف بودند بعد ازان تبسم فرمود وابوبکر
بس پا بعقب خود آمد تا با صفها شامل گردد گمان کرد رسول خدا اراده کرده است که برای نماز بیرون
آید وقصد کردند که از نماز کردن باز مانند بسبب فرحت وخوشی بدیدن حضرت رسول خدا پس آنحضرت اشاره
کرد بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را بعد ازان اندرون حجره رفت وپرده را فرو انداخت ودر روایات
دیگر از عبد الله بن معه است که بر مقام خود بعضی ازان سرور خواهد شد واحادیث دیگر از ابوموسی
اشعری که بیمار شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وسخت شد مرض آنحضرت گفت امر کنید ابوبکر را که
با مردم نماز کند عائشه گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه او مردی رقیق است هرگاه که در مقام تو خواهد
ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم نخواهد یافت اینهمه روایات واحادیث را مجلسی در مجلد هفتم
از کتاب جامع الاصول ایراد نموده وبعضی از روایات منقوله او بعد ازین گذارش خواهم کرد ومعهذا
مجلسی مذکور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شده که خبر واحد است وانتهای همه روایات بعائشه
صدیقه است کما عرفت زروایت دیگر هم در صحیح بخاری هم در دیگر کتب معتمده عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَهُ اَلَا اَعْرِضُ
عَلَيْكَ مَا حَدَّثَتْنِىْ عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هَاتِ
فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَدِيْثَهَا فَمَا اَنْكَرَ مِنْهُ شَيْئًا غَيْرَ اَنَّهُ قَالَ سَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِيْ كَانَ
مَعَ الْعَبَّاسِ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ واین حدیث را بعضی از محدثین از طرق دیگر مفصل
روایت نموده ملخص آنکه راوی این خبر از صدیقه در باب مرض پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از انتقال بسوی حجره
صدیقه بمهادیا بین الرجلین وتقریر امامت صدیق تکبیر تمام وخروج شریف بنماز ظهر بصفت مذکور شنیده
بود بر ابن عباس عرض کرد او همه را تصدیق نمود وگفت که صدیقه نام شخصیکه همراه عباس بود بر زبان آورد وگفت
نه گفت که او علی بود مخفی نماند که حضرت ام المومنین عائشه بسیار از مناقب حضرت امیر وبتول زهرا
وذریت طاهره ایشان بارها بر زبان آورده چنانچه محدثین محققین نمیدانند درین مقام ناگزیر بعضی

از احادیث اکتفا می رود از انجمله روایت امام احمد در مسند خویش است از ام المومنین مذکور که
مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ و ابن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده و از انجمله
روایت طبرانی در کبیر از انجناب که اَلنَّظَرُ اِلٰی وَجْهِ عَلِیٍّ عِبَادَةٌ و این روایت را حاکم هم در
مستدرک خویش آورده و از انجمله حدیث دوست عَنْ عَائِشَةَ عَنْ فَاطِمَةَ یَا فَاطِمَةُ
اَلَا تَرْضَیْنَ اَنْ تَکُوْنِیْ سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ وَسَیِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَسَیِّدَةَ
نِسَاءِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ و از انجمله روایت ابن ابی شیبه عَنْ عَائِشَةَ فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ
الْعَالَمِیْنَ بَعْدَ مَرْیَمَ ابْنَةِ عِمْرَانَ وَاٰسِیَةَ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَخَدِیْجَةَ ابْنَةِ خُوَیْلِدٍ
و از انجمله روایت ابو داود و حاکم است عَنْ عَائِشَةَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ فَاَخْبَرَنِیْ اَنَّ اُمَّتِیْ سَتَقْتُلُ
اِبْنِیْ هٰذَا یَعْنِی الْحُسَیْنَ وَاَتَانِیْ بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِهٖ حَمْرَاءَ چنانچه بر ناظر بالیفات شیخ سیوطی
مخفی نیست بلکه از ام المومنین صدیقه علی ما قال البعض الا کابر مثل ملا علی القاری و المحقق الدهلوی در معنی روا
متنازع فیها نام حضرت امیر در بعضی از طرق مروی است و تنها اهل حق فضائل مرتضوی را در کتب خود از ام
المومنین نیاورده بلکه علمای امامیه نیز روایت میفرمایند بلکه خود مجلسی باعتراف صاحب صحیفة المتقین میگوید
در امالی صدوق مناقب از عطار روایت کرده اند که او گفت از عائشه پرسیدم از علی گفت علی بهترین
خلائق است و شک نمیکند در وی مگر کافری انتهی بلفظه الی غیر ذلک من الاحادیث لهن باقر مجلسی در
بحار عدم تسمیه را بر بغض و عداوت معلل کرده تلبیسی و تدلیسی بیش نیست مع ذلک ام المومنین از ذهول
و نسیان در بعضی از احیان معصوم نبوده در وقت یقین تام مرتضی گرفت و در تردد بر سبیل ابهام چنانکه
معمول و مرسوم است **و ایضا** از کتب اهل حق مثل شروح صحیح بخاری و مشکوة شریف معلوم می شود
که خروج شریف بر طریق مزبور دو سه بار اتفاق افتاده و در وقت تحامل اسامه بن زید و فضل بن عباس و
ثوبان و عیرا و نیز بود نه بیک نسبت بیک بوده اند و از کتاب از ها را امینام فضل بن عباس از ام المومنین
میمونه بروی آید پس محتمل که جناب صدیقه در بودن حضرت علی و اسامه و فضل سه فی الجملة

متردد باشد واین امر قطع نظر از ذهول ونسیان چندان مستبعد نیست زیرا که حال بیرون حجره البته
او را معلوم نخواهد بود مگر باستماع کالهو الظاهر ومحتمل است که راوی گاهی نام شریف مرتضوی گاهی نام
اسامه یا فضل گرفته باشد وممکن که اختلاف در بعضی از اوقات در جانبی واقع شده که امیر المومنین بدان
طرف بوده نه در جانب حضرت عباس پس اختصاراً واحتیاطاً لفظ رجل آورده وحفظ ام المومنین از تقیه
اختصار وایهام نه نموده که محققین اهل حدیث مثل ابن ماجه قزوینی از سالم بن عبید نیز لفظ مذکور روایت
نموده اند ودرین تعبیر هیچ نقصی هم نیست بلکه در محکمات قرآنی موجود است که مومن آل فرعون
حضرت موسی علیه السلام را بهمین لفظ تعبیر کرده وگفته أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللّٰهُ وابو
صدیق که نزد حضرت علی بن ابی طالب کما یجیء انشاء الله تعالی بجهت اظهار ایمان بهتر از مومن آل فرعون بود نیز در وقت
حفظ پیغمبر صلی الله علیه وسلم از شر کفار این لفظ بر زبان آورده وملائکه قبر وقت سوال از نبوت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم این لفظ را استعمال می نمایند وخود قدمای شیعه که مزید خلاصتان بخاتمه این رساله خواهی دانست
مطابق اصول اربعه وکتب رجال ائمه را باین لفظ یاد می کنند بالجمله عدم ذکر نام شریف مرتضوی مستلزم منقصت
است نه مستلزم بغض صدیقه وبعضی گفته اند که باعث عدم ذکر آن بود که حضرت امیر قبل از نزول
برائت صدیقه بجناب نبوی عرض کرد که اگر تردد هست بسیده را طلاق باید داد که زنان بسیار اند
وام المومنین را بعد استماع آن ملال دست داد باین سبب نام آن امام ذکر نفرموده وفاضل کرمانی
در کواکب دراری وملا یعقوب در خیر جاری وصاحب مرقات یعنی ملا علی قاری وبسیاری از
محدثین قدیماً وحدیثاً این وجه را ذکر کرده اند پس از امثال این مقدمات استدلال بر بغض صدیقه نمودن
چنانچه مجلسی واشباع او بدان می نازند خلاف عقل ودین است آیا بجناب سیده نسبت این امور می توان
کرد که با وصف وجود امیر را بجهت تشبیهی منع نمودند والسلام که واقعه جمل هم از جانبی کار بر طرفین
بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود وباشکر باعث شدند برو خستند بانچه برو خستند
چنانچه در تاریخ طبری وترجمه آن وکتاب اعلام وامثال آن مفصل است کاش کسانیکه برفاقت مرتضوی

وداد جان نثاری داد اند از تیر زبانی ولاف زنی امامیه نجات می یافتند اینهم صورت نه بسته
کما سنعرفه ان شاء الله تعالی و بر تقدیر یکه ام المومنین صدیقه مبغض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف اطلاع اینمعنی چنانچه مطالعه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء
العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران شاهد است مدة العمر او را در حباله نکاح خود نگاه دارد و
حالانکه اجماع طایفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با ناصبیه انعقاد یافته چنانچه تصانیف امامین اعظمین
الشان دلالت بران میکند مع ذلک ناصبیه را در امهات المومنین داخل فرمودن و دیگر محامد و مناقب او
در محکمات قرآنی نازل نمودن بیخ و بنیاد مذهب قوم مستاصل مینماید بالجمله کسیکه بر کاید قوم خبر
یافته نیک میداند که محدثین شان و راویان تقیه چه زیادات و تحریفات که بر روی کار نیاورده اند
و چنده زینها که نکرده و ازینجاست که زیادت راوی همان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول وقع
نشود حالیا باز بر سر مطلب دوم و گوییم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث نیستند
بلکه قبل ازین در اوراق گذشته که خود جناب مرتضی راوی این حدیث است روی الحسن البصری
عن قیس بن عباد قال قال لی علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم مرض لیالی و ایاما ینادی بالصلوة فیقول مروا ابا بکر یصلی بالناس
فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام و قوام
الدین فرضینا لدنیانا من رضی رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا فبایعنا
ابا بکر رواه ابو عمر فی الاستیعاب و این بزرگ در کتاب تهذیب بسیاری از اخبار را در ینمعنی
روایت نموده و برای استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لایخفی علی من طالع الکتاب المذکور و
حاکم با وجود محکوم بودن بتشیع کما افاد المولف فی الرسالة الاخیرة در مستدرک اینحدیث را
هم از جناب امیر و هم از حضرت زبیر روایت نموده بالجمله خبر امامت صدیق را در نماز خبر واحد گفتن و ازین
جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب اجمالی مجلسی صاحب بحار هویدا و آشکار است

وقد

و قد مرت عبارته من قبل جز علم الهدی و قزوینی و مجلسی و غیرهم کار دیگری نیست اگر خدام والا مقام
شریف و ملا باقر بمجرد ادعاهای لاطائله نفرمایند جیب و دامن مبارک شان کی از دستهای تشنیعین سلامت
می ماند چون امثال این احادیث که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین ملازمین صحبت خاتم النبیین
و اهل بیت طاهرین راوی آن باشند و بتواتر و استفاضه رسند بحدیکه قاطع نزاع متنازعین در مجمع
مهاجرین و انصار شوند و بمرتبه استدلال جناب مرتضی و حضرت زبیر فایز شوند برای استحقاق صدیق
و تایید خلافتش بکار نیایند پس از خبر طیر که پای صحت و ثباتش هم در هواست و حدیث انا مدینة
العلم و علی بابها دروازه مقصودش نمی کشاید چگونه مفید مدعای مخالفین شود حالانکه امامت را در
حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که جز روایات متواتره در این باب
بهیچ کار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروع میدانند اما آنچه گفته که امر امامت
ابوبکر از عائشه صدور یافته نه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
پس ماجرای طرفه است آری چه بروایات اجلهٔ اصحاب در اسفار معتمده و زبر معتبره باثبات رسیده که امر نبوی بود
حاشا که عائشه صدیقه را که مرة بعد اخری امامت دیگری غیر صدیق منظور بوده عرض رسانیده دخلی
درین امر باشد مع ذلک قبل ازین گذشت که احتمال افترا و بهتان بام المومنین عائشه کمافی
البحار و غیره موجب سلب ایمان از امامیه است و آنچه گفته که دلیل اول آنست که حضرت بعد
دریافت امامت ابوبکر عتاب بعائشه نمود و او را بصویحبات یوسف تعبیر فرمود امری است
که اطفال اهل حدیث هم باستماع آن متزلزل نمی شوند و از جا نمی روند بلکه بر ریشش مرحوم خنده
می زنند زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عائشه و حفصه بوده که در باب
امامت صدیق برقت قلب او که متفق علیه روایات فریقین است کما اشرنا قبل ذلک مرارا معذرت
نمودند و در صدد ادعای امامت دیگری نشدند اگر باور نیاید بجهت آنکه شریف مرتضی در ذهول و غفلت
انهماک بینا بید بروایات سابقه رجوع کند باید دانست که خاتمه روایت ابوسی

این است قالت عائشة یا رسول الله انه رجل رقیق اذا قام مقامك لم یستطع
ان یصلی بالناس فقال مری ابا بکر فلیصل بالناس فعادت فقال مری ابا بکر فلیصل
بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة رسول الله صلی
الله علیه وسلم و خاتمه روایت ابن عمر نیز همین است قالت عائشة ان ابا بکر رجل رقیق
اذا قرء غلبه البکاء قال مروه فلیصل بالناس فعادت فقال مروه فلیصل انکن
صواحب یوسف و خاتمه روایت عائشه صدیقه که مخالفین بلحاظ آن خبر واحد بر این قصه
اطلاق می کنند و در کتب کلامیه اکتفا بران نموده حق پوشیها بکار می برند این است فقالت
عائشة فقلت لحفصة قولی له ان ابا بکر اذا قام مقامك لم یسمع الناس من البکاء
فامر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله مه انکن لانتن
صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما کنت
لاصیب منك خیرا **بالجمله** از همه این روایات بوضوح انجامید که قول شریف مرتضی و
اتباع و اشیاع او عین کذب و بهتان است ع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد **و آنچه** گفته
که مقصود از خروج الی المسجد با این همه جد و جهد عزل ابوبکر بود خرافی است که پایش ندید
نیست زیرا که اگر غرض ش معاذ الله من ذلك مقصود بودی هر بار مروا ابا بکر با وصف اینهمه مراجعتها
که اصالة و وکالة اتفاق افتاد معنی نداشتی الکنون نص دیگر بشنو عن عبد الله بن زمعة
قال لما استعز برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه وانا عنده فی نفر من الناس
دعاه بلال الی الصلوة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا ابا بکر یصل بالناس
قال فخرجنا فاذا عمر فی الناس وکان ابوبکر غائبا فقلت یا عمر قم فصل بالناس
فتقدم فکبر فلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم صوته وکان عمر رجلا مجهرا
قال فاین ابوبکر یابی الله ذلك والمسلمون یابی الله ذلك والمسلمون فبعث الی

ابی بکر

ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلوة فصلی بالناس ورای فی روایة قال لما ان
سمع النبی صلی الله علیه وسلم صوت عمر خرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی
اطلع راسه من حجرته ثم قال لا لا لا لیصل بالناس ابن ابی قحافة یقول ذلک
مغضبا اخرجه ابوداود وغیره من المحدثین زیاده تر تاکید ازین چه خواهد بود که امامت
عمر فاروق را هرگز تجویز نفرمود و بار دیگر ابوبکر را امام کرد و بآن شدت و اهتمام بیرون آمد و سه بار
فرمود که عمر امامت نکند و این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
راضی نیستند و ازینجا خلافت ابوبکر صدیق هم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود ازینهمه تاکیدات
و نقص امامت دیگران که بلا شبهه امامت نماز را لایق بودند و استحقاق آن داشتند همین بود
که وی را خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار بر وقت خلافت و امامت بابن دلیل تشبث نمایند
والحمد لله علی ذلک هرچه مکنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینهمه تلویح و توضیح
و اشارات و تنبیهات دعوی اینمعنی رد بر روی متکلمین و محدثین اهل حق که مقصود شریف عزل
صدیق بود ماجرای عجیب و غریب است که در حیز تحریر و تقریر نمی توان گنجانید و خروج آنجناب
باستعانت امیرالمومنین و فضل بن عباس و بکمال جد و جهد در مسجد رسیدن قرینه اینمعنی هم نیست
که امامت صدیق را مکروه داشتند تا بدلیل بودنش چه رسد نمی بینی که روز امامت فاروق بکمال
کوشش خروج فرمودند و سر مبارک از حجره مقدس بیرون کردند و امامت صدیق را بغایت قصوی
که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و بخاطر احدی خطور نکند ابرام و احکام نمودند کما فی
حدیث عبدالله بن زمعه چه جای آنکه عزلش مقصود داشتند خدا شاهد است و کفی بالله
شهیدا که مرض عصبیت شریف مرتضی و مقلدان او را دوائی و بیمار خصومت و عناد
ایشان را امید شفائی نیست بلکه چون دران وقت آزار گرانی مرض خفتی یافته بودند فرستادن پیام
خبران تجهیز باصحاب زده برای تحصیل ثواب جماعت مشتاق شدند باقر مجلسی این روایت را

در مجلد هفتم از مجلدات بحار آورده که ترجمه آن بر زبان مجتهدین باین عبارت ادا می شود که بخاری
باسناد خود از عروه روایت کرده که پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نفس خود سبکی
و رفت بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز رسول خدا و مردم بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او انتهی
حیف از شرائف مرتضی که دعوی نصفت و همه دانی میکنند چنانچه بر ناظر تصانیف مخفی نخواهد بود
و هنوز وهمی را ازین روایات مستفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
نیست که خروج آنجناب اگرچه باعتماد بر اصحاب بود ولیکن بجهت خفت مرض و گزاردن نماز
بجماعت بود نه برای امر بکه او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض تشریف داده اند
اکنون این مضامین را بر روایات معتمده نه زیادات غیر معتبره بلندی وهم از تنزل رو بترقی
نهم که جمیع نمازهای اصحاب پشت سر ابوبکر صدیق در اوقات اشتداد مرض بعد تکرار امر شریف
که مروا ابابکر فلیصل بالناس هفده می شود و ابتدای این امامت بروایت مثل صاحب دلائل
القوه فی سوانح سنی النبوه از عشاء شب جمعه است و انتهای آن بر نماز فجر دوشنبه است و درین اثنا
روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفتی در مرض حاصل شد چنانچه باستعانت اجله اصحاب مسجد را
منور فرمود و ابوبکر صدیق را از تاخر منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی اکثری مثل جامعین صحاح و غیرهم باول رفته
اند بسبب بعضی از ایشان غالبا بظاهر حدیث تمسک جسته تجویز دو امام درین جماعت
خیال بسته و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم آنست که چون آواز
شریف بسبب ضعف و ناتوانی خصوصا بدور آخر نمی رسید بدلالت تکبیر و نماز صدیق نماز میگزاردند و
بآواز او بر انتقالات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقوف می یافتند و برخی بثانی قائل
گشته اند و برای اثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه مرویست آورده اند
بکل دو احتمال متعلق باتحاد القصة و جمعی بتعدد رفته آنجناب را در یکی امام و در دیگر ماموم دانسته اند

چنانچه

یعنی چه بر اهل ماهرین فن حدیث شریف وناظر شروح صحاح مثل توشیح وغیره مخفی نیست واین
اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از خفت مرض واستعانت اجله صحابه
روز شنبه یا یکشنبه بمسجد درآمد ودر بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که بسیاری
از اکابر علمای امامیه تغافل از ان میورزند وبخلط مبحث می پردازند وآن اینست که در صحاح روایات
حسان مسلسلات چنانچه در جامع ترمذی وسنن عبدالرحمن نسائی علی ما فی شرح علی القاری علی المشکوة
از انس بن مالک ومانند وی مرویست که آخر نماز سرور دو جهان عقب خلیفه اول واقع شد
ومنتهای اشکال برین روایات نظر باحادیث صحیحه زیاده ایست که در جانب خلافش واقع
شود آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه که باتفاق فریقین ازین جهان
گذران رخت اقامت بربست وبرفیق اعلی پیوست پرده حجره شریف را برداشت وبامامت
صدیق مسرور شد وقریب بود که مردم بگمان خروج شریف وشوق لقای سعادت انتمای او
نماز را بشکنند وصفوف را برهم زنند پس بعد تبسم ومسرت پرده را برافگند ودر همان روز
وفات یافت وآن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز در نیافته چه وفات
آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس از خط استوا است چنانچه در مواهب واعلام وشرح شفا است
علی الاول نماز از جمله محالاتست وعلی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید المرسلین بود
پس لا محاله نماز صبح دوشنبه در حجره صدیقه ادا فرموده باشد پس نماز آخرین چگونه باقتدای
صدیق توانند شد وجه التباس آنکه بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کما فی المرقاة
شرح المشکوة وروایت بیهقی این اشکال رفع می شود واطمینان کلی بحصول می انجامد
زیرا که بجای خود این مقدمه ثابت گشته که زیادت ثقات را که مخالف اصول نباشد اعتبار
میکنند تا وقتیکه محمل صحیح بهم رسد برد آن نگارش پیش نمی آید وتفصیل این زیادت بحسب
قرائن ووجوه تطبیق آنست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بروایت

آنحضرت پرده برداشت و طاقت حرکت نیافت قرأت صدیق طویل بود پس از پرده برآمده بر قلت
و بر بستر علالت خفتی بهم رسید که بعضش طبیعت معتبر تواند شد پس بر فضل بن عباس و علی
در آن وقت تکیه فرموده به مسجد تشریف آورد و ابوبکر خواست که از مصلی باز پس گردد دستش بدست
مبارک گرفت و او را بر مقامش ثابت داشت و خود با هر دو رفیق در صف داخل شد لیکن بجهت ناتوانی
مرض نشسته بود و این اقتدا در رکعت ثانی واقع شد و بعد از اتمام نماز ساعتی در مسجد آسود
و اصحاب را و بعضی از مهمات امور تاکید تبلیغ فرمود فاندفع الاشکال بحذافیره و نیز باطل شد
آنچه بعضی از متاخرین امامیه بعد ذکر رفع حجاب و مسرور شدن جناب رسالتماب نوشته اند که این معنی دلالت
بر اقتدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندارد زیرا که عدم انکار محتمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
یا از جهت تاکید و آزردگی باشد الی آخر الهفوات و مخفی نماند که تصحیح مخالف حدیث موسی
بن عقبه و بیهقی بر زعم مدعی متناقض است زیرا که آن معارض چنانچه با حدیث ترمذی و نسائی مخالف
است با روایات معتبره که دال بر خفت مرض در روز وفات شریف باشد حتی که اکابر اصحاب با همدگر بر دیدار
آن مبارکباد گفتند و بروانگی قضای حاجات خویش رخصت خواستند کما فی المواهب و غیره مخالفت
تمام دارد مع ذلک استدلال متعلق بامر شریف است که مروا ابابکر فلیصل بالناس که بار بار
صدور حکم یافت نه بر این خصوصیات کما لا یخفی و از آنچه درین اوراق بخدمت
علم الهدی امامیه گذارش دادیم و مهیا کردیم معلوم شد که ترتب عتاب را بر مراجعت امهات
المومنین لا شی گفتن و بی اصل قرار دادن ناشی از ضلال و تلبیس و عناد و تدلیس و محض سینه زوری
بلکه از روایات معتبره تعامی و کوریست آمدم بر دفع آنکه معنی صواحب یوسف و حقیقت تشبیه
درین حدیث درست نمی شود و تعریض آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ابلغ بلغا و افصح عرب
عرباء بوده منطبق نمی گردد پس باید دانست که این دعوی از شریف مرتضی طرفه تر از دعاوی سابقه اوست و اول
دلیل بر این دانست که علم الهدی هیچ کتابی را از اساتذه فن فرا نگرفته و بخدمت ماهری و عریفی

درینجا

در تحقیق علوم دینی زانوی ادب ته نکرده بلکه او را عبور بر کتب احادیث اهل حق که از زمان تالیف آنها
یونانیه از آفتاب هم مشهورتر است اتفاق نیفتاده غلط گفتم بلکه او محض کنده ناتراش و چوب
ناهموار مصداق کانهم خشب مسندة خالی از علم و نظر و معطل از حلیهٔ دانش و خبر بود جمع
کتب و حمل اثقال با لبد است چیزی دیگر است شعر آن تهی مغز را چه علم و خبر * که بر او هیزم است
یا دفتر * مامور شدن شیخ مفید در بارهٔ تعلیم این متعصب شیعه و برادرش متقشف بلید از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و تلقیب حضرت مرتضی او را بلفظ علم الهدی در نوم بعضی از وزرا
عباسیه بروایت شیعه امامیه در کتاب اربعین و مانند آن مطابق تحقیق مولف بحار الانوار که شیطان
را بر بعضی از نقادیر در پیکر حضرات انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفات عجیبه غریبه از قسم منامات
شیطانی و خیالات نفسانی است بالجمله از معنی انکن صواحب یوسف اولیا او را خبر دار ساختیم وانما
لا افهم از تطبیق با وصف ایراد سند از محدثین امامیه حرف میزنم بگوشش حق نیوشش میرسد تا شود
و سره از ناسره ممیز گردد باید دانست که بر وفق تصریح اهل حدیث مراد از صواحب زلیخاست
و صیغهٔ جمع نظر بخدمهٔ اوست که مراحل حیلها بر فاقتش می پیمودند و در بجا آوردن اوامر او مساعی
بلیغه می نمودند و مقصود ازین تشبیه آنست که حال عائشه در تخالف ظاهر و باطن مثل زلیخاست
که زنان مصر را بضیافت طلبید و مجلسی برای آنها ترتیب داد و مراتب مهمانی زائد الوصف بجا آورده
هر یکی را ترنجی و کاردی حواله کرد و مقصودش ازین امور الزام شان بود تا بمشاهده جمال یوسفی عنان
اختیار از دست شان برود حتی که دستها بریده شود همچنین در دل عائشه خیال تشأم نشسته
و ظاهرا رقت و حزن ابی بکر برای امامت غیر او تمسک جسته و مدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ازین خطاب و عتاب آنکه عائشه صدیقه بار دیگر حرف امامت غیر او بر زبان نیارد
و دست ازین عذار بارده بردارد و **تفصیل این تشأم** خود بروایت ام المؤمنین صدیقه در
کتب معتمده مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است واللفظ للحدیث الاخیر [illegible]

ذکر العلة التی من اجلها عاودت عائشة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلك قال ابن شهاب واخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة انها قالت لقد عاودت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ذلك وما حملنی معاودته الا انی حسبت ان یتشأم الناس بابی بکر وعلمت انه لن یقوم مقامه احد الا تشأم الناس به فاحببت ان یعدل ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ابی بکر

وصاحب صواعق نیز این روایت آورده چنانچه ترجمه آن بگوید و در بعضی از طرق این حدیث از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت درین باب مراجعت و مراودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت قوم را بدیگری امر فرماید و غرض من ازین کثرت مراجعت و مبالغت آن بود که در خاطر من نمی آمد و قرار نمی گرفت بخود نتوانستم داد که مردم دوست دارند بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی را که بجای وی ایستاده شده امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قایم مقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشود الا آنکه مردم باو شامت کنند و فال بد زنند بنابرین میخواستم که رسول الله صلی الله علیه وسلم این امر را از ابو بکر بگرداند و بدیگری رجوع کند و در کتب سیر مثل روضة الاحباب وغیره آن را نیز مروی است که ابو بکر صدیق بقرائن حالیه و مقالیه مضمون امامت خود را دریافته بتقدیم امر کرد که از آثار و قرائن چنان معلوم میشود که امر امامت بمن مفوض گردد و لیکن بدلم در می آید که این بار عظیم را بر ذمه دیگران نهند پس وقت صدور امر شریف عمر را برانگیزد تا مرا معاف دارند و امامت قوم را بعمر یا کسی دیگر امر فرمایند و باقر مجلسی در بحار جائیکه قصد جمع روایات در قصه امامت ابی بکر صدیق نموده از جناب ام المومنین صدیقه همین وجه تشام را نقل کرده و موید این روایات است آنچه صاحب مجمع البحرین از محدثین امامیه در تحقیق ماده صحت بعد ذکر لفظ صواحب که در حدیث شریف مروی است فرماید اراد تشبیه عائشة بزلیخا وحدها وان جمع اللفظ فهذه وجهه انهما اظهرتا خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا تتشأم

الناس به واظهرت کونه لا یسمع المأمومین و زلیخا ارادت ان ینظرن حسن یوسف
لیعذرنها فی محبته واظهرت الاکرام فی الضیافة و توجیه ثانی که بلفظ آورده و معانی
بعمل ظهور کرده این است او اراد انتن تشوشن الامر علی کما انهن یشوشن علی یوسف
معناه انکن صواحب یوسف ای فی الظاهر علی ما تردن و کثرة الحاحکن انتهی
و بر عاقل المعی پوشیده نیست که ازینهم مدعای اهل حق حاصل می شود چه مقصود آنست که چنانچه زلیخا یوسف
علیه السلام را مشوش میکرد شما از ذکر این عذر طبیعت مرا مکدر میکنید ازین تشویش باز مانید و قصه دراز
نکنید و بامر امامت ابوبکر کاربند شوید عجب از فاضل جالسی که در عماد الاسلام خود در واقعه
امامت دعوی تناقض در بعضی از روایات که احضر البریه در مقام استدلال ذکرش نموده دارد و در خصوص
این مقام میگوید که آنچه از عائشه در سبب مراجعت مروی است آنهم متناقض و متهافت است زیرا که او
گاهی علت مراجعت را باین طور بیان میکرد که در خاطرم نمی آید که مردم دوست آنکس باشند که قایم مقام حضرت
صلی الله علیه وسلم شود و در اشتداد مرض آنجناب امام نماز باشد و گاهی میگفت که مردم چنین کس را فال بد خواهند
زد و تشأم خواهند کرد انتهی ملخص بقدره و سخافت این کلام بعد ایراد تقریر جناب صدیقه مع
باشباع تمام نه بمرتبه عیان است که حاجت بیان داشته باشد غیر از جالسی جدلی ز عقلا دعوی
نتواند کرد که یک مضمون را در دو تقریر ادا کردن یا برای معلولی دو علت قرار دادن مستلزم
تناقض می باشد چه خوش بودی که او برینهم پای ثبات و قرار می فشرد و راه فرار نمی سپرد که در خصوص
اکثری از علل شیخ المشایخ در کتاب علل الشرایع باعتراف متشیعین و مقلدین ایشان که مضحکه عقلا
میگردد و کما هی فی الواقع کذلک است نافی مانند اعتراض قدمای شیعه که اهل سنت بذکر حدیث
مراجعت عائشه افتخار بر امامت ابوبکر میکنند و از مضرت این حدیث که سراسر عداوت و محو الفضل بجناب
مصطفوی دارد التفاتی نمی نمایند و مؤلف عماد بعد نقل این خرافات بی بنیاد بروایت صاحب
روضة الاحباب که فاضل شوستری در مجالس المؤمنین تاسیا ببعض المتقدمین آورده و او زمره

شیعه داخل کرده استدلال بر کذب ام المؤمنین صدیقه وافترای او و بر عدم امامت ابوبکر به پیغمبر صلی الله
علیه وسلم می نماید و آن روایت با ظهار شان این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد
که تا ازلی که داعیه خطبه او داشت ببینم رفتم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که بکار آید حضرت فرمود
بتحقیق خالی دیده بر رخ وی که گیسوان تو از رشک آن بلرزید بند مضطرب گشتم و گفتم که یا رسول الله که
می تواند که از تو چیزی پنهان کند آنست مومن جالسی انچه تفوه کرده ملخص آن این است که عجب از سنیان
که در اثبات امامت ابوبکر بروایت دخترش که حالش معلوم شد تمسک جویند و در دعوی فاطمه
زهرا و شهادت آل عبا بر هبه فدک کلمات فاسد میگویند انتهی **و بحمد الله** که جواب تحقیقی از اعتراض
بر تقریر جناب صدیقه واضح شد و طریق جدلی آنکه درین مراجعت شاید تعلیمی بود و کمال انس و الفت
بعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منظور باشد چه دانستی که بر اصول طائفه با وصف مزید تاکید
و عتاب شدید یعنی **وان لم تفعل فما بلغت رسالته** که مزیدی بران متصور نباشد
در استخلاف حضرت امیر القا حدیث روز غدیر چه تعلل و مراجعت که واقع نشد کما من قبل **و تارة**
انیست که از مطالعه عبارات کتب امامیه مثل مناقب مرتضوی که قبل ازین تعین آن بزبان خامه رفته
واضح و هویداست که جبرئیل امین بار بار حضرت رب العالمین در باره اقامت جناب مرتضوی بر منصب
امامت در رسانید لیکن سودی نه بخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم عذری بر انگیخت
و گفت که اگر من چنین کنم قریش بر من تهمت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت و نیابت
گردیده و برین قدر قناعت نورزند بلکه از همه گر جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند
چون بمدینه رسم و رانجا این مهم را بانجام رسانم درین سفر مرا معذور دارند پس خطاب عظیم و عتاب
شدید در رسید که **فلعلك تارك بعض ما يوحى اليك وضائق به صدرك**
باز تا خیر و مکث بعمل آورد و مراجعت واقع شد تا آنکه این مضمون بوحی الهی در رسید که ای رسول زود تر علی
را خلیفه کن و رنه از وقر رسالت تامت آورده شود پس تواند شد که حضرت صدیقه

در مراجعت و معاودت بعد صد ورمروا ابا بکر فلیصل بالناس بسری وجناب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم مد نظر داشته فهمیده باشد که مقدمه امامت باعث تحاسد و تباغض میگردد و بی مراجعت و
معاودت تمام نمی شود یا ام المومنین صدیقه را اتباع علوی نصب العینین خواهد بود که با وصف تعهد بجلا
اقامت مدینه را بر خلاف امر نبوی گذاشته و راه سفر اختیار ساخته و بعد از گریه و زاری و فریاد بسیار
گفت که مرا همراه خود باید برد و حسرت نان طفلان بدست من نباید سپرد که مردم مدینه میگویند
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از انجهت علی را همراه نگرفت که بودنش در لشکر شوم بود چنانچه
در تفسیر قمی تفصیل این ماجرا موجود است حیث قال وخلف امیر المؤمنین علی المدینة
فارجف المنافقون بعلی وقالوا ما خلفه الا تشاؤما به فبلغ ذلک علیا فاخذ
سیفه وسلاحه ولحق برسول الله بالجرف فقال رسول الله یا علی الم اخلفک
علی المدینة قال نعم ولکن المنافقون زعموا انک خلفتنی تشاؤما بی فقال
کذب المنافقون یا علی اما ترضی ان تکون اخی وانا اخوک بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی انتهی الی غیر ذلک من معاملات المعصومین و مقالاتهم علی
روایات الشیعین فالجواب الجواب ورد اعتراض ثانی بچند وجه نموده می شود اول آنکه محتمل است
که مخطوبه با حسن صورت نیک نداشته باشد پس کلام را بابهام ادا کرد یعنی مجرد حسن و جمال را
دیدم که بکار حضرت نمی آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نکاح می باید که ناکح
حسن صورت زن را مقصود اصلی نگرداند بلکه اخلاق حسنه را مد نظر دارد و جمال را تابع آن سازد و مقصود
از ابهام آنکه جناب خاتم النبیین بجهت کراهت منظرش که متبادر الی الاذهان است
قصد نکاح نفرماید و کاهش روحانی و آلام جسمانی بر صدیقه نه افزاید و انچه آنحضرت صلعم
نفرمود تفصیل این اجمال بود و از ینجاست که نکیر بر صدیقه نمود دوم مطمح نظر آن است که
حقیقت واقعه قبل اخبار منکشف شده یا نه بر تقدیر اول موجب ظهور اعجاز و جناب را باعث

مزید اعتقاد مومنین و کدورت منافقین بلا ریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه باستشهاد
و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بکمال جدل و جدال انجامید اظهار مدارج علیای او بود تا مردم
بامامتش معتقد شوند و بظهور این معجزهٔ عظیم که حجر اسود بزبان فصیح بامامتش اقرار کرد و محمد
بن حنفیه را از انکار منع نمود راه مدارا و تسلیم بپیماید کما فی مجالس المومنین نقلا من الخرائج و نیز
تاویل کمترین خلایق بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصهٔ طویل
است که غالبا بگوش مستمعین نخورده ملخص آن را وارد میکنم تا توحش سامع و ناظر بر طرف شود
مجلسی در حیات القلوب غالبا از کلینی نقل کرده که آب و هوای مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون
بمزاج ابوذر موافقت نکرد او از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کس و کوی خود بسوی قبیله
مزینه رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که قزاقان پسر برادر ترا بکشند و اهل و مواشی
را بغارت ببرند و تو در کمال پریشانی و ذلت نزد من استغاثه کنی ابوذر گفت که ازین مکروهات
هیچیک واقع نمی شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود می برم انشاء الله تعالی چون رخصت شد
سواران در رسیدند و پسر برادرش را بتیغ بیدریغ کشتند و اثاث و اهل را بتاراج بردند
و ابوذر بطعن نیزه مجروح گشته در کمال خستگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار
کرد که خدا و رسول راست گفته بودند پس جناب رسالتمآب صحابه را صدا زد تا تدارک این ظلم
و جور پرداختند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند مولف کتاب
مذکور ازین اشکال دو جواب نوشته یکی آنکه دران وقت ایمان و تصدیق وی کامل نشده
بود دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کشته
شدن پسر برادرش و تلف جان و مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
معجزهٔ حضرت ظاهر شود و مردم بدانند که آنجناب را بوحی الهی از خبر غیبی اطلاع دست

داد و برای ابوذر ثواب آخرت زیاده تر مهیا گردد فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب
و حال این تاویلات در آخر این کتاب مفصل معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی ثالثاً آنکه سلّم
که صدور این قسم دروغ که بمقتضای طبائع نسوان و برای دفع بکاره ضرات و رقیبان و انهماک
در محبت سرور انس و جان بود مستلزم کذب و افترا یا رفع استبعاد این چیزها در امور دینی باشد و الا
لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین ثواب داشته باشند از روایات امهات المومنین فاطمه حتی حضرت
ام سلمه و زینب و دیگر ازواج مطهرات مقبولین لسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند
که بوی مغافیر از دهن مبارک می آید و درین تهمت و افترا با عائشه صدیقه شریک شدند چنانچه مفسرین
امامیه نیز مثل ملا احمد در زبده و غیر او تصریح بدان کرده اند بالمره دست بردارند و اینها را نیز وضع
حدیث پندارند چه جای آنکه در کتب رجال بتوثیق شان پردازند بلکه تطرق این احتمال بجناب فاطمه
هم بعید نباید زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجلسی و امثال وی مروی است که جناب سیده
و ملیکه سر مبارک مرتضی بر زانوی کنیزی که جعفر طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود دیدند پیچ
و تابها که نخورد حتی که قسم شرعی آنجناب را که والله چیزی واقع نشد دروغ پنداشت و شکایتش
پیش خاتم النبیین برد و جبرئیل امین نازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
فاطمه زهراء را فرمود اوحی الیه فقولی لها رغم انفی لرضاک الی آخر القصه و قبل ازین گذشت که حضرت
امیر قسم شرعی سیدة النساء را که چیزی در خانه موجود نیست بکرات و مرات مخالف نفس الامر دانسته
پس روایات احدهما عن الآخر هم قابل اعتماد نخواهد بود که ثقه بودن شخص و اجتناب او از کذب و دروغ
بالخصوص موکد بقسمهای شرعی از شروط اعتماد راوی است چنانچه از زبده شیخ بهاء الدین عاملی
و شرح آن از مازندرانی و قوانین ابوالقاسم قمی در سابق وارد کردم **وجواب** از ثالث
آنکه فاضل جالسی در اجرای مبحث امامت که بهزار مشقت و محنت بواسطه فاضل معاصر صاحب حسب
تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد نزد بنده رسیده بروایات صحاح سته و مانند آن کجا باثبات

رسانیده که حضرت زهرا دعوی هبه فدک نمود و مقبولین لسانی امامیه شهادت داده اند و مخفی نماند
که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگرچه نزد اهل سنت امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث شریف
و تنقید آن ایشان مسلم نیست چنانچه در کتاب مستطاب قرة العینین فی تفضیل الشیخین اشارتی بدان رفته
تا بعلامه شریف جرجانی و بعضی از محشین شرح عقاید سعد الدین تفتازانی چه رسد و این اعتقاد
ازان قبیل است که نصیر الدین طوسی را که حضرات امامیه سلطان المحققین یاد میکنند و بنابر
عظمت و جبروت نامش می برند لیکن کلام او را در انکار شهرت احادیث بدا کما لا یخفی علی من نظر
دیباچه بر اصل ضیا بجوی نمی خرند بلکه در وقت تزییف مقال او کلمات درشت بر زبان قلم سیه
میکنند از فرق همین است که در تدین امام و نصرت او در بارهٔ شریعت غرای مصطفویه و همه تدابیر
منجم طوسی مورد قول حضرت شیخ سعدی شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست * چون ندانی که در
سرای تو کیست * باعتراف علمای امامیه هم شکی درین پیرامون خاطر نمی گردد چنانکه از رساله
صغیرهٔ برادر مهین مؤلف که در تایید اخباریه و تفضیح اصولیه نوشته واضح می شود حیث قال و هم
اینکه ما چندکس از عظمای علمای امامیه هم متقدمین و هم متاخرین می بینیم که از عبارات و اقوال آنها میلان
کلی بتصوف بلکه بمذهب صوفیه و فلاسفه می تراود و از انجمله خواجه نصیر الدین طوسی است که مصنفات
ایشان از تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین بر طریقه متصوفین و متفلسفین مملو است علاوه
در فلسفیت و حکمت یونانیه بمرتبه غلو رسیده اند که در مقابل فخر الدین رازی در شرح اشارات او تایید
و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان او از حکما داده اند و درین خصوص حمیت ایمان را از دست داده
و ازان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو بر می آید انتهی مع ذلک
در عبارات بزرگان مرقوم الصدر بر نقل مخالفین که بتلمیع و تلبیس ایشان تعبیه شده نیز قریب الیقین است
که بنای جوابهاشان از طعن هبه فدک بر تنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع
مستقیم بالجمله محدثین ثقات هرگز بر دعوی هبه اعتماد نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تجر

آنچه او در فن منیف حدیث شریف تعلم النبوت است صراحة دعوی مزبور و استشهاد مسطور
را قابل اعتبار نشمرده و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین
فرموده که باطل محض است هیچ جا روایتی با آن صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه عشریه از مفتریات
و مکاید امامیه کان برده فکیف که بر خلاف احادیث صحیحه مسلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره دست
اندازند چه جائی آنکه بر روایات ابن ابی الحدید که از حق اعتزال گزیده بمناظره اهل حق تمسک سازند
اعاذنا الله عن ذلک و هذا الذی اشرت الیه ضلال بواح و زیغ صراح کما وقع فی طعن الرماح
اعجب امور آنکه هبه فدک را که سراسر خلاف اصول ماست وسیله الزام پندارند و جوابهای
علمای او لو تسلیما سرمایه استدلال گردانند و در باره حدیث تهدید مرتضی بر مفضولیت شیخین که بر
اصول امامیه نیز منطبق است کید تعلیق را مجدداً احداث نمایند و شتر گربه می آرند و هرگز اقوال قدما
خود را یاد نمی دارند اکنون از روح علم الهدی می پرسیم و همین سوال از اولیای محبین او که از شما
صواحب فقط زلیخا را اراده می کنید یا پرستاران او یا زنان دیگر را که بملاحظه یوسف دست و دستهای
خود بریده دوستان سرزنش او بر داشتند ظاهر است که فقط بر زلیخا تقریر علم الهدی و متبوعین و
تابعین او منطبق نمی شود لاستحالة صدقها علی ذوات متعددة و استحالة تشبیه الشیء بنفسه فضلا عن غیر ذلک من
المفاسد التی لا تخفی علی العوام فضلا عن العلماء الاعلام و بر پرستاران او از کنیزکان که در ایشان سراسر
مطیع و منقاد وی بودند مراودت و افتتان آنها ممنوع است لا بد له من اقامة الدلیل و در عرف قدیم و جدید اهل
صحبت بر همان قوم اطلاق یافته و می باید که غالب اوقات ملازم و رفیق شخص باشند چنانچه مؤلف رساله در
عدم انطباق صواحب بر اعراب تقریر کرده و زنان مصر خود از لائمین و طاعنین زلیخا بودند چنانچه بر عامه هم
مخفی نیست پس مراودت چرا خواهند کرد زیاده بر این نیست که از ملامت زلیخا دست بر داشتند سلمنا
که بعد از الزام اتمام حجت زلیخا نزد حضرت یوسف رفته اند تا او را بسوی زلیخا مایل کنند و سلمنا که غرض اصلی آنها
از ابتدا امالهٔ قلب حضرت یوسف علیه السلام بجانب خویش بود لیکن این معامله غیر از یک دو

باز اتفاق نیفتاده اظهار لفظ صواحب که صحبت و ملازمت را مقتضی است تعبیر فرمودن خلاف
ظاهر و مخالف عرف است بخلاف زلیخا که دایما باید صحبت آن محبوب وصلها و سلاله دودمان اجتبا
و اصطفا بود بحدیکه محبتش قلب او را بنص قرآنی اعنی قد شغفها حبا شگافته و در رگ و ریشه او ریشه‌ها
دوانیده و ظاهرست که چنین عاشق زار و شیدا و بیقرار که ضرب المثل در زمره عشاق است چگونه تجویز
کند که رقیبانش غالب اوقات با محبوب او خلوت کنند و او این همه را بخانه خویش نگاه دارد که عرفاً و عادةً
از جمله مستبعدات بلکه محالات است و نعم ما قال العارف الشیرازی شعر بیک نفس که بر آمیخت یار
با اغیار * بسی نماند که غیرت وجود من بکشد * و بزرگی دیگر نظم کرده شعر میخواهم از خدا و نمی خواهم
از خدا * دیدن حبیب را و ندیدن رقیب را * و از مؤیدات ماست بغایت آنچه در کامل بهائی
مندرج شده که رسول صلی الله علیه و سلم با عایشه گفت در مرض موت در آن حین که او بی اجازت
رسول صلعم پدر را مقدم کرده بود برای نماز که انکن لصویحبات یوسف و صاحبات یوسف بودند که حق تعالی
در شان ایشان فرموده انه من کیدکن ان کیدکن عظیم و همچنین و استغفری لذنبک
انتهی و از تفاسیر فریقین بلکه خود نصوص قرآنی واضح که این همه در مخاطبات زلیخا وقوع یافته حکایة
عن العزیز مع هذا التشبیه علم الهدی که بنیادش بر مقدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح بخاری
مثل فاضل کرمانی و غیر او بر رکاکت و وهنش اشاره می نمایند بر تقدیر تنزل و تسلیم وقتی انطباق یابد که
که بر یکی از امهات المؤمنین نخواسته باشد که این شرف جزیل و ذکر جمیل بذات پدرش باز گردد
و هرگز در کتب حدیثیه از نظر اقل الخلیقه نگذشته که ام المؤمنین حفصه این امامت را اصالةً بجانب فاروق
کشیده باشد و لکن او در وقت اعتذار از جانب ابی بکر صدیق و استدعا امامت برای دیگری با عمر
فاروق بغیر عایشه صدیقه بوده و بر عقلای عالم بلکه جمیع بنی آدم غیر از شریف مرتضی مجلسی ظاهر و روشن است
که سفارش مستلزم این معنی نیست که مقصود حضرت ام المؤمنین حفصه برگردیدن امر امامت بجانب
فاروق باشد تا تکلیف کنم با جبار نمودن ام المؤمنین حفصه را باعتقاد این معنی باشد که خلیفه اول بلا فصل

ابوبکر صدیق است و بس چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم اینمعنی که استدعای امامت فاروق
که از ام المومنین حفصه صادر شد محض بطور وکالت بود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود بلکه اکابر علمای
طائفه را درین امور ظاهره مغلطه ها صحیح پیش آید تا آنکه بنظر این سفارت دعوی نمایند که هریکی از عائشه صدیقه
و حفصه امر امامت را بجانب پدر خویش میکشید و اگر این دعوی بلا خطر حصول موضوعه خود باشد پس احتجاج و استدلال
با آن در مقابله اهل حق چگونه صحیح خواهد بود که حاصر خوانی بغیر موضع و انچه شریف مرتضی و اولیا او گفته اند
که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر قلب موضوع و کسر شان متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که با ابوبکر اقتدا کند
شخصیکه اقتدا با انبیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدی او باشند بعد عوز
و اسعان نسج عنکبوت می نماید چه ترتیبیکه صحاح و کتب معتمده فقهیه ازان مملو و مشحون است در صورتیست
که هنوز کسی بر امامت نماز قائم و دیگران با و اقتدا نکرده باشند و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا او
و امامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در رسائل کتاب اعلام مروی است معلوم می شود که
هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از انکه در پس امتی نماز نگذارده چنانچه بر سر
امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و بر وفق عادت مقتدایان خویش تحریف بکار برده
و بزعم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه بعبارتش رجوع کنند و قال انه صلی خلف ابی بکر و صلی
خلف عثمان ثلثین صلاة وصلی خلف الاعمی ابن مکتوم وقال لا یخرج نبی من الدنیا
حتی یصلی خلف رجل من امته کیف جاز للراعی ان یقتدی برعیته وقد امروا ان
یقتدوا به والعقل السلیم ینکر هذا ویکفر من قال به انتهی و بحمد الله تعالی که باتفاق
فریقین در وقت تعیین امام برای مسجد خود که هنگام اشتداد مرض بود جز ابوبکر صدیق دیگری را امر نفرموده
چنانکه مفصلا خواهی دانست که بر روایات مخالفان هم امر امامت محصور بذات صدیق اکبر بوده و احدی از صحابه
در میان با او شریک و سهیم نگشته لیکن ترتیب امامت که شریف مرتضی و تابعین او درین مقام نموده اند مشعر بجز

نه شیخین ایشانست از بابة النزاع و خارج از مبحث و غرض ماست بلا اشتراء بلی مقصود از انکار امامت فاروق بررو است عبد الله بن مسعود ناسند او تحمیل دلیل امامت صدیق بود نا صحابه کبار وقت مراجعت و احتجاج کما ینبغی بند کرد با وجود ابوبکر امامت دیگری مطلوب شارع نیست و بر همگنان ظاهر و روشن است که امامت سرور جهان و اقتدای پیغمبران در شب معراج با این قصه ربطی ندارد چنانچه در صدد بحث بیان کردیم آری اگر احدی از انبیا در نماز می بایست اقتدا بنبی فرموقیل و قال اتباع علم الهدی گنجایش می داشت اولیس علی علاوه و در قصه ابوبکر صدیق منظور اقتدا منصبیست بخلاف انبیا که برین تقدیر مخالفین بلکه انکار را شبه قوی تر بدست می افتاد اول بسم الله معراج شریف که مناط اثبات افضلیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود معاذ الله غلط می شد اعتذار ذی النورین وقتیکه بر منبر بجای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آمد و خطبه خواند و مخالفت شیخین بظاهر اختیار کرد چنانکه عارف رومی علیه الرحمه بسلک نظم کشیده مبین این نکته دقیق و مفصل این لطیفه عمیق است اولا الباب همه ذه

ملا رومی در مثنوی

قصهٔ عثمان که بر منبر برفت ... چون خلافت یافت بشتابید تفت
منبر مهتر که سه پایه بدست ... بعد ابوبکر دوم پایه نشست
بر سوم پایه عمر در دور خویش ... از برای حرمت اسلام و کیش
دور عثمان آمد و بالای تخت ... بر شد و بنشست آن محمود بخت
پس سؤالش کرد شخصی بوالفضول ... کان دو ننشستند بر جای رسول
پس تو چون جستی از ایشان برتری ... چون به رتبه تو از ایشان کمتری
گفت بر پایه سوم باشم اگر ... وهم آید که منم همچو عمر
ور دوم پایه شوم من جاجوی ... گویم مثل ابوبکر است او
هست این بالا مقام مصطفی ... وهم مثلی نیست با آن شه مرا

چه بلا العصب و عادت است که اقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در اثنای نماز عقب صدیق امت بعد انعقاد جماعت موجب ذلت و عار دانسته و از افتخار و قوع پای مرتضی بر ظهر مصطفی ع که از تعظیمش آید مهر پشت باز نمی آورد و درین خصوص مضمون عجیب تراشند کما سیعرف ان شاء الله تعالی ام تأمرهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون لیس گذارش است که هر چند بشاه امامیه حق کوبیا بکار نبرد عاة اثنا عشریه حق پیوراسیم جو بخرند لیکن اگر ... و رمز با ایها الصفح بالمصحف بالکلام نمود شوع ... حق را باطل شمرده میگردد حتی که متعصبین و متقشقین طایفه که خبر ندلیس و تلبیس پیشه نداشته باشند با ملا محمد باقر مجلسی صاحب بحار هم برین اقرار نمیکنند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی که در مرض موت فرموده بود که صاحب ... در

ترجمہ ابوبکر آوردہ وآن روایت اینست روی الزہری عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن
عن ابیہ عن عبد اللہ بن زمعۃ بن الاسود قال کنت عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وہو علیل فدعاہ بلال الی الصلاۃ فقال لنا مروا من یصلی بالناس قال فخرجت فاذا عمر فی
الناس وکان ابوبکر غائبا فقلت قم یا عمر فصل بالناس فقام عمر فلما کبر سمع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم صوتہ وکان مجہرا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاین ابوبکر
یابی اللہ ذلک والمسلمون فبعث الی ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلوۃ فصلی
بالناس طول علتہ حتی مات یعنی عبد اللہ بن زمعہ میگوید کہ من نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در وقت اشتداد مرض حاضر بودم کہ بلال خبر انتظار مردم بقدوم شریف رسانید حضرت فرمود امر کنید کسی را
کہ امامت کند ونماز با مردم می گزارد پس بیرون آمدم ناگاہ با عمر در خوردم وابوبکر حاضر نبود پس گفتم کہ ای عمر
تو امام شو عمر برخاست وتکبیر گفت چون حضرت تکبیر عمر کہ بلند آواز بود شنید پرسید کہ ابوبکر کجا رفتہ است
حق تعالی وجماعت مسلمانان ازین انکار دارند کہ با وجود ابوبکر کسی بامامت قیام نماید کس فرستاد تا صدیق را حاضر
کرد بعد از نماز عمر پس ابوبکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکہ وفات یافت پیغمبر صلعم چون مضمون آیاتیکہ بحکم یا فرجلسی
موافق مرویات محدثین امامیہ است وخود مجلسی نیز او در بحار نقل کردہ ذہن نشین شد حالیا از اولیا اہل خصوصا عن حسین
مجلسی ہم کہ اگر توافق مرویات خویش بہ روایت اصحاب استیعاب المبتدأ الی المنتہی مرا وشماست کما ہو الظاہر فمرحبا
بالوفاق وحبذا الائتلاف والاتفاق واگر از سوفہت بہ نگر توافق صدیق بامامت اعنی مروا من یصلی بالناس
مقصود ارید باز ہم مدعا اہل حق از دست نمی رود واز گیشان چیزی کم نمی شود زیراکہ برین تقدیر حکم امامت
بر فرد منتشر بودہ کہ از نعمتیم یا برخص معین حمل اولی بسیار از معضلات ومشکلات دست بگریبان امامیہ بلکہ بنیاد
مسائل اجماعیۂ ایشان را برمیکند اول آنکہ شرف امامیہ رشافی چنانچہ در بحار وترجمہ آن منقول است گفتہ کہ
بدلائل قاطعہ ثابت گردیدہ کہ جائز نیست تقدم در نماز مگر کسی را کہ افضل باشد بترتیب وتنزیل معروف چنانچہ گذشت
ومجلسی در بحار بعد ازین میگوید کہ این معنی از اصحاب ما امامیہ معلوم است ومحتاج بہ بیان نیست انتہی پس

بر تقدیر حکم امامت این فرد منتشر لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم معاذ الله بر حکم شرعی
مطلع نباشد بخلاف شریف متشیعین که در یک بحث معهود صد گونه خطای منکر شد فاعتبروا یا اولی الابصار
دوم آنکه این معنی باعتراف مجلسی بزبان مجتهد حی که این امر عام است هر نیکوکار و بدکار را مستلزم آنست که
در امامت مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق متساوی الاقدام باشند ولم یقل به احد وکمال مخالفت
بلکه عداوت امامیه بر اصول خودشان بجناب خیر البریه لازم آمد زیرا که ابتداءً و بقاءً امامت مفضول را با وجود
افضل تجویز نمی کنند چنانچه باظهار مرتضی و مجلسی دانستی خلافاً لسید المرسلین که حکم بجواز امامت فاسق و اقتداء
عادل هر دو علی السویه میفرمود سوم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم اقتدای امیر المومنین قائد
الغر المحجلین یعسوب المتقین علی بن ابی طالب را باهل فسق و فجور و محدثات در شرع تجویز فرموده باشد چو کفر از
کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی چهارم آنکه تطبیق عتاب و خطاب انکن صواحب یوسف حضرت ام المومنین بر
تقریر سید مرتضی خیلی دشوار است زیرا که چون آنها برای فرد منتشر بود گناه او در باب امام کردن صدیق که متبادر
الی الذهن و مشاکل جناب خلیل علی نبینا و علیه الصلاة والسلام بدلالت حدیث نبوی بود کدام هیچ نخواهد
شد پس خطاب عتاب بی محل و بی موقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
و جلی و من لا اشهاد به تجهیل اهل حق مستعد میشوند و انچه برای قدمای خویش مناسب باشد در باره این
گناهان زیب هم میفرمایند یقول النجاشی فی العماد انه قال الشیخ وقد تعلق القوم فی تاویل
قول النبی صلی الله علیه وسلم انکن لصواحبات یوسف بشیء یدل علی جهلهم فقالوا
لهذا القول من النبی صلی الله علیه وسلم سببا معروفا وهو انه علیه السلام قال مروا
ابابکر فقالت عائشة یا رسول الله ان ابابکر رجل اسیف فان قام مقامک لم یملک
العبرة فمر عمر یصلی بالناس فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند خلافها علیه
انکن لصواحبات یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشائخ
اصحاب الحدیث واعتمده فقلت له اول ما فی هذا الباب انک قد اعترفت بخلاف

عائشة

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردها عليه امره حتى انكر عليها ذلك وفي
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ولرسوله صلى الله عليه وآله
وهذا اعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه وآله عند محاربتها لامير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لاخلاف ان
النبي صلى الله عليه وآله كان من احكم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن ليشبه الشيء بخلافه
ويمثله بضده وانما كان يضع المثل في موضعه فلا نجرم مما مثله به في معناه شيئا ونحن
نعلم ان صويحبات يوسف انما عصين الله وخالفنه بان ارادت كل واحدة منهن
من يوسف ما ارادته الاخرى وفتنت به كما فتنت به صاحبتها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
ان هذا الا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولئن لم يفعل ما آمره ليسجنن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة دفعت الامر عن
ابيها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفتتن بمحبة الرياسة وعلو المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصويحبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه وشبه
الشيء بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يجل عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرتفع عن الجهل بحقيقة الامثال واذا كان الامر على ما وصفناه
ثبت ان التمثيل انما وقع من النبي صلى الله عليه وآله موضع خالفت المرأة له و
تقدمها لابيها بالامر عليه لفتنتها بمحبة الاستطالة والرغبة في حاز الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قدمناه انتهى ما في الاجزاء المذكورة الحديثة بلفظه وازينجا
واضح شد که شیخ و سید این قوم هر دو بوسیله عداوت حضرت خاتم النبیین و افضل الصدیقین و ام المؤمنین چنگ زدن
در گرداب اضلال تلبیس منهمک شده اند که هرگز امید نجات برای ایشان نیست بجز آنکه خود را

موضوعهٔ ما[ی] شیعیین که ملا باقر مجلسی از حذیفه در بحار روایت کرده مکذب و مناقض ابن عمر است

قال وكان بلال مؤذن رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلوة في كل
وقت فإن قدر على الخروج تحامل وخرج وصلى بالناس وإن لم يقدر على الخروج أمر
علي بن أبي طالب فصلى بالناس وكان علي بن أبي طالب والفضل بن العباس لا يزايلانه
في مرضه ذلك فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من ليلته تلك التي قدم
فيها القوم الذين كانوا تحت يدي أسامة أذن بلال ثم أتاه يخبره كعادته
فوجده قد ثقل فمنع من الدخول إليه فأمرت عائشة صهيبا أن يمضي إلى أبيها
فيعلمه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ثقل في مرضه وليس يطيق النهوض
إلى المسجد وعلي بن أبي طالب قد شغل به وبمشاهدته عن الصلوة بالناس فاخرج أنت
إلى المسجد فصل بالناس فإنها حالة تهنيك وحجة لك بعد اليوم قال فلم يشعر الناس
وهم في المسجد ينتظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم أو عليا يصلي بهم كعادته
التي عرفوها في مرضه إذ دخل أبو بكر المسجد وقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
ثقل وقد أمرني أن أصلي بالناس فقال له رجل من أصحاب رسول الله وأنى لك ذلك
وأنت في جيش أسامة والله لا أعلم أحدا بعث إليك ولا أمرك بالصلوة ثم نادى الناس
بلالا فقال على رسلكم رحمكم الله لأستأذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
ثم أسرع حتى أتى الباب فدقه دقا شديدا فسمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ما هذا الدق العنيف فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس ففتح الباب
وإذا بلال فقال ما وراءك يا بلال فقال إن أبا بكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى وقف
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وزعم أن رسول الله قد أمره بذلك فقال أوليس
أبو بكر مع جيش أسامة هذا هو والله الشر العظيم الذي طرق البارحة المدينة

لقد

لقد اخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك ودخل الفضل وبلال معه فقال
ما وراءك يا بلال فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال اقيموني
اقيموني اخرجوني الى المسجد والذي نفسي بيده قد نزلت بالاسلام نازلة و
فتنة عظيمة من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصوب الراس يتهادى
بين علي والفضل بن العباس ورجلاه يجران في الارض حتى دخل المسجد وابو بكر قائم في
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد اقتدى به عمر وابو عبيدة وسالم وصهيب
والنفر الذين دخلوا واكثر الناس قد وقفوا عن الصلوة ينتظرون ما ياتي به بلال فلما راى
الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل وهو بتلك الحالة العظيمة من
المرض اعظموا ذلك وتقدم رسول الله فجذب ابا بكر من ورائه فنحاه عن المحراب واقبل ابو بكر
والنفر الذين كانوا معه فتواروا خلف رسول الله واقبل الناس فصلوا خلف رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهو جالس وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلوته ثم التفت فلم ير
ابا بكر فقال يا ايها الناس الا تعجبون من ابن ابي قحافة واصحابه الذين انفذتهم وجعلتهم
تحت يدي اسامة وامرتهم بالمسير الى الوجه الذي وجهوا اليه فخالفوا ذلك ورجعوا
الى المدينة ابتغاء الفتنة الا وان الله قد اركسهم فيها اعرجوا بي الى المنبر فقام وهو
مربوط حتى قعد على ادنى مرقاة فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس انه قد جاءني من
امر ربي ما الناس اليه صائرون واني قد تركتكم على الحجة الواضحة ليلها كنهارها
فلا تختلفوا من بعدي كما اختلف من كان قبلكم من بني اسرائيل ايها الناس انه لا احل
لكم الا ما احله القران ولا احرم عليكم الا ما حرمه القران واني مخلف فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا لن تزلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي هما الخليفتان فيكم
وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فاسئلكم بما خلفتموني فيهما وليذادن يومئذ

رجال عن حوضی کما یذاد العریبة من الابل فیقول رجال انا فلان و انا فلان فاقول
اما الاسماء فقد عرفت و لکنکم ارتددتم من بعدی فسحقا لکم ثم نزل عن المنبر و عاد
الی حجرته و لم یظهر ابوبکر و لا اصحابه حتی قبض رسول الله صلی الله علیه و سلم انتهی موضع
الحاجة من الحدیث الذی هو من اطول الاحادیث یعنی عادت شریف بعد اعلام بلال آن
بود که اگر قدرت خروج یافتی باستعانت بمسجد آمدی و الا جناب امیر را بامامت امر فرمودی تا آنکه روزی اصحاب
پیغمبر صلعم منتظر قدوم آنسرور یا امیر بودند که ناگاه ابوبکر بواسطه پیام عائشه که قالو بمن است السعی هرچه تمامتر
برخیزد در مسجد درآمد و خواست که امام شود بعضی از صحابه مانع شدند و بلال بانگ برزد که ایها الناس تا من در مسجد رسم
او را از امامت باز دارید این گفت و سراسیمه بسوی حضرت دوید و بدو عرض رسانید که سانحه عجیب واقع شد که ابوبکر از
جیش اسامه تخلف کرده مدعی امامت خویش گشته حضرت بکمال غیظ و غضب بر علی و فضل تکیه زده بیرون آمد در آن اثنا
عمر و اشال او اقتدا بابوبکر کرده بودند و اکثری منتظر بودند که بلال چه خبر آرد پس حضرت لمعه رسید تمام از محراب باز کشید و خود امام
شد و بلال تکبیر میگفت ابوبکر و رفقا او بعد ازین فعلت و رسوائی خجالت را پوشیدند تا وقت وفات آنحضرت صلعم که آنها را
و حضرت صلی الله علیه و سلم بجهت اشتداد مرض از اعانت مردم بر پایه زیرین منبر نشسته معاتب ایشان شد مردوار حدیث حوض
خبر داده بیت و خانه باز گردید انتهی محصله چون عادت شریف در ایام وقایت بعد از مرض حکم نمودن بامامت علی باشد چنانچه
مدلول این روایت مجهول است و تعرف حالها مفصلا انشاء الله تعالی پس دعوی تعمیم و اراده فرد منتشر از کسوت صحت عاری
خواهد بود آمدیم بر اینکه حال دعوی فرد منتشر بر احادیث اهل حق چون است پس بدانکه این احتمال بجهت صدور
عتاب بر ازواج مطهرات در انکار از امامت عمر و طلب ابوبکر چنانچه از کتب صحیحه بالا گذشت بدیهی البطلان است
و حدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره علی ما رواه الترمذی و جماعة
من المحدثین الموثقین مکذب آن هذا هو الذی یتعلق بالشق الاول اما آنچه
بشق ثانی تعلق دارد پس بیانش آنکه حکم بر امامت شخص معین نظر بمذهب فریقین بر اصدیق بود
یا بر مرتضی رضی الله عنهما هرگاه ثانی بچند وجه نتواند شد لا محاله اول متعین خواهد بود

اما اولا

اما اولاً پس از آنکه روایت تعیین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بحار بی ادراک و شعور آورده
راوی آن حذیفه است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگرچه آن را از اصل مطاعن خلفا
بر زبان نیارند چنانچه کتب ایشان بران گواه است بلکه خود تفسیر اهل بیت علیهم السلام که مؤلف آن استاد
ابوجعفر کلینی است و دلالتی تمام بران دارد که او در بعضی از غزوات و ادر مخالفت جناب سید المرسلین داده
و از روایاتیکه درین ابواب وارد است و لسوء اعمال و مثالبش ناطق است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از بیش مرویست چه نام توان برد اگر برای ابقاء حکومت خویش وقت خلافت مرتضی سخنی هیچی
انشاء الله تعالی افترا کند بعید نخواهد بود فکیف که روایت او مخالف روایات مستفیضه مشهوره واقع
شود کما ستعرف انشاء الله تعالی **اما ثانیاً** پس از آنکه صاحب اظهار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلسی در
بحار کما عرفته سابقاً اقرار کرده اند که اصحاب این روایت می کنند که حکم نبوی مخصوص نبوده بلکه همین
فرمود که امر کنید کسی را تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بحار و ترجمه آن منصوص است پس روایتیکه
مجلسی در بحار آورده و قد نقلتها مع محصلها آنفا و مدلولش تعیین امامت مرتضوی است هباء منثورا
گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از معرض اعتبار ساقط و از ذروه قبول هابط شد و امامت صدیق بالخصوص
سالم از معارض است و هو المطلوب **اما ثالثاً** پس از آنکه این روایت مجعوله بروایت شیخ مفید
و شیخ طبرسی ائمه اثنا عشریه که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده صراحةً مناقض است
قدری ضروری روایت شیخین طائفه می آرم بگوش حق نیوش باید شنید که حضرت صلعم در خانه جناب ام
المؤمنین ام سلمه یک دو روز در ایام مرض بسر برد پس عائشه ازواج دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمد و التماس
کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمد و
دران وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز در داد حضرت مطلع نشد پس عائشه
گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز گزارد و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند حضرت چون
سخن ایشان شنید و غرض فاسد ایشان دانست فرمود که دست ازین سخنان بردارید که شما

برنائی می نمایند که یوسف را بنحو هستند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابو بکر و عمر با لشکر اسامه
بیرون روند در نیوقت از سخنان عائشه و حفصه یافت که ایشان برای فتنه بمدینه برگشتند بسیار غمگین شد و با آن
شدت مرض خبر است که مبادا ابو بکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود دست
بر دوش امیر المومنین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را می کشید تا بمسجد آمد
و چون نزدیک محراب رسید دید که ابو بکر سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده
و نماز شروع نموده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب شد
و نشست و با مردم نماز نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتبار نکرد با نچه ابو بکر کرده بود و چون سلام
نماز گفت بخانه برگشت ابو بکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابو بکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای
آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برگشتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از
دیگری پرسم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه
خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب رفتن بمسجد و
برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان
و دانست از فتنهای فاسد ایشان را پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان بر خاست پس حضرت چشم مبارک
گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتف گوسفندی تا بنویسم از برای
شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت که برگرد که
این مرد هذیان میگوید و بیماری بر او غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کرده اند
آنها که در آنجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفته اند که قول قول رسول خدا است صلی الله
علیه و آله و سلم و گفتند که در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه طلبیده

ردی

کردی فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت باین بیعت نیست ولیکن وصیت میکنم شما را که با اهل
بیت من نیکو سلوک کنید و در وارثان ایشان را برگردانید و ایشان برخاستند هرگاه بر ترجمهٔ روایت شیخین طائفه بلفظ
باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون تناقض هر دو حدیث بشنو روایت بحار نص ۲ در نیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از انکه ابوبکر صدیق را از محراب باز پس کشید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابوبکر و رفقای او
سوار شدند و قبل از التفات بسوی جانب صحابه بمانند خانهای خود گریختند و مثل جنین رحم پرده نشین شدند و مدلول
روایت شیخین شان اینست که بعد از قرار گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ملائک آشیانه همه کس عموماً
بالخصوص ابوبکر و عمر حسب الطلب آمدند و عذرهای مختلف در تخلف از جیش اسامه بپایه عرض رسانیدند
و حضرت درباره رفتن ایشان همراه اسامه تاکید بلیغ نمود و بحمد الله که چنانچه روایت موضوعه بحار مناقض
حدیث شیخین است همچنین با روایات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب
مازندرانی و دیگر معتمدین امامیه بسندها متواتر و طرق متکاثر از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
ایشان باعتراف مجلسی در حیات القلوب روایت کرده اند منافات صریح دارد و تلخیص مرویات شان
اینست که حضرت امیر المومنین روزی بر خلاف عادت برای ضرورتی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جدا شده بود و حضرت فرمود که بطلبید یار و برادر مرا عائشه و حفصه پدران خود را خواندند و حضرت
بعد دیدن ایشان چادر بر کشید بر روی خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
و فرمود که زود بطلبید خلیل و حبیب و برادر مرا باز شیخین بطلب دختران خویش رسیدند باز جناب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی را طلب میکند پس فاطمه
زهرا امیر المومنین علی را طلب کرد و حضرت تا دیر باوی سرگوشی نمود و ابوبکر و عمر بیرون استاده بودند
چون بر آمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه گفت جواب داد که هزار باب علم تعلیم نمود که از
هر بابی هزار باب مفتوح شد انتهی و بر کسیکه خصال ابن بابویه قمی شیخ المشایخ اثنا عشریه بمطالعه خویش آورده مبدا
که مثال این روایات در آن کتاب بطرق معتبره متکاثره از جناب ام المومنین ام سلمه و خود حضرت امیر المومنین

وعبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین مرویست **الثلثون عشری از روح**
مجلسی و اولیای او سوال کنند که این مجوزه ذات شیخین را بار بار اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده
خدا یا مگر قائل شوند که الشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الامصار
بودند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یا بخرق عادت شاید از ان
نقب شیده می آمدند که معاول عقول ارباب فضول آن را کافته و در کامل بهائی سمت ترقیم یافته که از
ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر در شب بیرون نیامدی لهذا نقبی کنده بود از ان نقب در مسجد می آمد
و نماز میگزارد و چون ظلم عثمان بنهایت انجامید از خوف جان حدیثی افترا کرد که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم فرموده نَوِّرُوا بِالْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ چون صبح روشن شدی بمسجد رفتی تا از خوف ایمن باشد
انتهی بمفاد خرافات **تناقض دیگر** آنکه منطوق روایت بحار قبلیت واقعه قرطاس از امامت
ابوبکر صدیق را لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاعن ما
در باب قرطاس نظر به بعضی از وجوه بر هم شود کما لا یخفی و بمدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه آورده اند
و قد لخصتها آنفا بعد بت است چنانچه معلوم شد پس روایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات متواتره
از ائمه هدی علیهم السلام ساقط از درجه اعتبار خواهد بود **تناقض دیگر** نظر بتقریرات مجلسی و جالسی که
در باره امامت صدیق و خیال تشام ام المومنین صدیقه صدور یافت آنکه از صدر روایت مفتری
مجلسی که سخن دران میرود دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم در شبیکه ابوبکر صدیق با رفقای
خویش با جازت اسامه بر گردید قبل از آنکه عائشه صدیقه او را طلب کند ازین سانحه خبر داد و تلهف و تاسف خورد
چنانکه عبارتش اینست وَقَالُوا لِأُسَامَةَ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَخَلَّفَ عَنْ مُشَاهَدَةِ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الدُّخُولِ فَأَذِنَ لَهُمْ وَأَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَعْلَمَ بِدُخُولِهِمْ
أَحَدٌ وَإِنْ عُوفِيَ رَسُولُ اللّٰهِ رَجَعْتُمْ إِلَى عَسْكَرِكُمْ وَإِنْ حَدَثَ حَادِثُ الْمَوْتِ عَرِّفُونَا
ذٰلِكَ لِنَكُونَ فِي جَمَاعَةِ النَّاسِ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ لَيْلًا الْمَدِينَةَ وَرَسُولُ اللّٰهِ

صلی الله علیه وسلم قد ثقل فافاق بعض الافاقة فقال قد طرق لیلتنا هذه المدینة
شر عظیم فقیل له وما هو یا رسول الله فقال ان الذین کانوا فی جیش اسامة قد رجع
منهم نفر یخالفون عن امری الا انی الی الله منهم براء ویحکم نفذوا جیش اسامة فلم یزل
یقول ذلک حتی قالها مرات کثیرة و این روایات باین معنی ناطق است که هرگاه آن شب تمام شد و
سفیده صبح نمودار گردید و بلال برای اعلام بر در دولت رسید صدیقه و حفصه با امامت پدران خویش امر
کردند جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازین دلیل مراجعت شیخین در مدینه پی برده خیلی در قلق و اضطراب
افتاده الی غیر ذلک من التناقض و التهافت کما لا یخفی علی من له ادنی مسکة **والحمد لله** که درینجا
مثل سایر صادق آمد که چاه کننده را چاه در پیش فرق نیست که دعاوی کسیکه با فر محاسن در باب تناقض
روایات الکه حضرت صدیق بادنی توجه مخدوش گردید چنانچه درین نزدیکی معلوم خواهی کرد و در دفع این
تناقضهای صریحه اگر هریکی از مشایخ امامیه مصداق فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
شود و تا قیامت مهلت یابد و آهنگ خرفات خویش سراید یقین است که همه تاویلات رکیکه و تسویلات سخیفه
ایشان خارج از اصول و مخالف قانون خواهد بود **اما رابعاً** پس از انکه باتفاق روایات فریقین
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمسجد تشریف برد و بالاجماع حضرت میر را بر منصب امامت قائم نفرمود
بلکه تکبیر هم ننموده خود بتکلیف تمام امام شد و ارکان نماز در حالت جلوس ادا کرد و محال عقل است که در
حال اشتداد مرض بدون حصول خفت کما زعم الشیعة و قدم سابقا حرکات عنیفه بمسجد آیند و ابوبکر
صدیق را با آن جد و جهد که مذکور شد معزول کنند و در تفضیح و تذلیل او تا آنکه چند روز باشیانه عفت
در شد لقیه را انبیج برکنند و غلام آزاد کرده ابوبکر را نایب خویش گردانند و امام زمان را بمنصب امامت
با وصف معیت و مقارنت و ورود والله یعصمک من الناس منصوب نفرمایند تا دروازه امامت
بمصداق انا مدینة العلم وعلی بابها بر کافه خلایق مکشود و زبان ژاژخایان بند می نمود و شاید عمامه
بر کسی می نشست و نزاع و جدال از میان بر می خاست ولا اقل برای الزام مخالفین بکار

می آمد و بنیاد استدلال سقیفه بنی ساعده بر باد میرفت طرفه آنکه معمول سلاطین روزگار که بهره از
عقل و فراست اتصاف ندارند همین است که هرگاه کسی منصب یکی را از نایبان آنها غصب میکند و بجور و جفا
بر جای او می نشیند و خود بنفس نفیس متوجه میشوند مظلوم و ملهوف را بر مناصبش می نشانند و ظالم و جائر را
برباد افراه می سازند بلکه دمار از روزگارش بر می آرند کما ینبغی بر استیصالش همت علیا می گمارند نه آنکه
خود بجای آن ستم رسیده مسلط شوند و غلام آن غاصب ظالم را بجای نایب خویش قرار دهند از این
معنی صریح می تراود که او را معزول کردند و دانستند که مرد این میدان نیست و با غاصبین و ظالمین
مقابل نمی تواند شد بلکه مضامین دیگر هم درینجا سمت ظهور دارد که در بیانش سوء ادب اجازت
نمی دهد پس معلوم شد که دعوی تعیین امامت مرتضوی محض بمعنی دلی حقیقت است و روایت بخاری مفتری
و موضوع بر تعیین ابوبکر الصدیق للامامة و هو المطلوب یا بنده خدا یا مگر گویند که مفضولیت امیر
المومنین و افضلیت خاتم المرسلین مانع اقتدا نشد چنانکه از کلام شریف مرتضوی غیر او ظاهر
می شود و جوابش اول آنکه لا نسلم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول موضوعه امامیه افضل از حضرت
امیر المومنین مفضول باشد علاوه از کتب طائفه معلوم توان کرد که اقتدای معصوم بغیر معصوم در نماز قبیح است لیکن
در حصول عصمت برای آنجناب در آن وقت حالت منتظره باقی نبود دوم آنکه اگر فقط بر احادیث شیعه نه بر
مضامین شرعیه مدعی مساوات شویم بلکه افضلیت را برای جناب مرتضوی تسلیم کنیم بر جای خویش است زیرا که در مدارک متکلمین
امامیه این امر بتحقیق رسید که محققین صوفیه کما قال الجانسی فی حسامه بان رفته اند یعنی مرتبه امامت نیز از درجه نبوت
و رسالت و خلت است و لهذا حضرت خلیل را مرتبه امامت بعد این همه مدارج حاصل گشته و از ینجا خطای
اکثری از متکلمین حتی که فاضل مذکور نیز واضح شد که در اثبات افضلیت جناب امیر از انبیاء علیهم السلام بآیت
مباهله و مانند آن استدلال می کنند و در آخر وقت استنتاج می گویند که چون عینیت ممکن نتواند شد لابد
مساوات در جمیع مراتب با جناب مصطفوی مراد خواهد بود مگر نبوت و رسالت انتهی زیرا که این هر دو از
مرتبه امامت کمتر اند نه زاید بر آن لیس استثنا چه معنی داشته باشد و اینهم در اصول و روایات امامیه بر جای

خویش

خویش از اخبار و آثار مبرهن شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفوی بر وجه اکمل مع المناقب المختصة
التی توجد فیه ولا توجد فی غیره حاصل بود چنانچه از مصنفات کراجکی و برسی و شیخ صدوق و کتاب مصباح
القلوب و روضه امامیه و بحار الانوار روشن است اگر کوثر را به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تفویض کرده اند سلسبیل را
بحضرت امیر سپردند و با اینهمه مالک حوض کوثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر کما یدل علیه ما یجی من
حدیث الخصال المروی عن الرسول المتعال و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را جوامع الکلم خصاص
بخشیدند علی مرتضی را جوامع علوم و بلاغتی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و پر
ظاهر است که مرتبه کلمات ادون و اضعف و منزلت علوم اقوی و اشرف است و اگر سید
المرسلین را لفس نبوت و رسالت داده اند جناب مرتضوی را بامامت که باعتراف محققین
شیعه زائد برین مناصب است کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمدی
صلعم وابسته بتوجه و عنایت علویست کما ستعرف انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را
بوحی معزز کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند مع ذلک از تصانیف علم الهدی و شیخ
الطائفه بلکه شیخ المشایخ و بحار و جلاء العیون مجلسی که عوام هم ازان بهره وافر برمیدارند در یافت
میگردد که جناب امیر باین بزرگی هم بارها مشرف شده آری فرق اینست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم بر حضیض زمین بود و وحی علوی بمقتضای باده نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه بمقتضا
تصریحات علمای قوم کما یجی فی المسلک الثانی کلام و پیام بلا واسطه که برای حضرت مرتضوی حین بود
اشرف از کلامی است که بواسطه فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مرات و کرات نزول وحی بر جناب نبوی
دوازده هزار و مجیئت و ذهاب جبرئیل بسوی امیر المومنین بیست و چهار هزار چنانچه زعنوان اوراق انتهی
و اگر جناب مرتضوی شریک معراج نبوی نبود بر اصول امامیه هرگز قدر سید الکونین نیفزود بلکه درین
مقام نیز تفوق برای منزل امیر بود زیرا که وی فرش زمین آن دید و شنید که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر عرش برین فرق این است که پیغمبر خدا را ارتقای مدارج علیه بعد طی زمین و آسمان و انتقال از مکان

بلامکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا شفقت و کرب وا نهم درین سفر بقلب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم رسوخ تمام یافت چنانچه روایتی که اجلی از ابن عباس که در بحار منقول است شاهد عدل بر آن است
که نام علی بن ابی طالب در تمامی آسمانها و عرش و کرسی از نام من مشهورتر است هیچ جماعتی از فرشتگان
نکه نشنیدند که آنها از جناب مرتضوی نیز رسیده باشند ناگاه نگاه آنجناب بر امیر المومنین افتاد که زیر عرش
ایستاده فرمودند که درین عرم سبقت از من برده جبرئیل گفت که این فرشته ایست که آفریدگار جهان
بصورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صورتش
ببینند با وصف این فضائل که باعتراف لا ابجی در گوهر مراد زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم نیز در علمای شیعه رسیده تولد آنجناب در عین کعبه است که برای حضرت رسالتمآب نیز منقول نیست
زوجه اش بتول زهرا سیدة نساء العالمین بلا مظنه و فرزندانش حسنین اند سیدی شباب اهل الجنه
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین بر ایشان فدا شده تلمیذش جبرئیل امین که بنص قرآنی علّمه شدید القوی
معلم سید المرسلین بود پس جناب پیغمبر بیک واسطه بشاگردی امیر المومنین مفتخر و بتلاوت ناد علی مامور و مظهر
شجاعتش بمرتبه رسیده که عشر عشیرش از آنحضرت صلعم منقول نگردیده همتنی و شمشیرزنی رستم و اسفندیار
در ازار آن محض رایگان و بیکار بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان دعوی خدائی می کردند از
یاد جهان و جهانیان پرده سخاوتش بجائی کشیده که حکایات حاتم طائی را همان نسبت که برگ کاه را
بکلزار بلاغت کلامش رونق بازار سحبان وائل شکسته و ازینجاست که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصه نزول سوره هل اتی که عنقریب مذکور میشود حرفی از ان کتاب
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار پرتوی از آن آفتاب در کتب حدیث و کلام بالخصوص
حکایت حلیمه که رواة امامیه بمزید اهتمام آورده اند ثابت است که معاتب الهی از غیر معاتب افضل است
و نزول عتاب درباره حضرت رسالتمآب جابجا در کتاب مستطاب موجود است چنانچه بر بعضی از
روایات بطریق نمونه از خروار درباره نصب امیر المومنین تصریح واقع شد و تازه تر اینکه

در تکمله حیات القلوب مرویست که نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک فی علی وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما یعنی ای پیغمبر برسان برامت خود امامت علی را والا عذاب
دردناک گرفتار خواهم کرد بخلاف جناب امیر کبیر که در هر مقام بستایش و محمدت موصوف و امامت آن
جناب صریح بآیات مبین و منصوص و مخفی نماند که هرچند خلفای ثلثه رضی الله عنهم اجمعین بر اصول شیعین نام
مبارک علی مرتضی را ازین آیت محو کرده باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لامحاله احسانی
بکار برده اند که بجای وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما وان لم تفعل فما بلغت رسالته نهادند و لیس
که ازین اسباب و جهات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بشفاعت ایشان در روز قیامت
متوجه خواهد شد و خواهد فرمود که اصیحابی اصیحابی شعر آن را که بجای تست هر دم کرمی + عذرش بنه ار
کند بعمری ستمی + چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافته باشی که اکثری از احادیث نبوی که
افضلیت علی را بر تمام کائنات قاطبة مقتضی است مثل علی خیر البشر من ابی فقد کفر الی غیر ذلک مما لا تعد
ولا تحصی ضرورست که بر اصول امامیه خاصة له باره از ان مسموع شده بظاهر خویش که عموم افراد است محمول باشد
بالجمله بر اصول این فرقه اگر مدائح و مناقب مرتضوی در باره افضلیت تتبع کرده شود بدان خواهی یافت
که عشر عشیر آن برای جناب پیغمبر صلعم هم نخواهد رسید و ازینجاست که علمای کرام ایشان اعتراف هم
بآن کرده اند کما اومانا الیه بلکه اگر بغور و امعان بلاحظه رود فرقها در مدائح و محامد هر دو جناب مانند ظلمت و نور
خواهی دید و قد قال الله تعالی قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی
الظلمات والنور و این مضمون هم من تلقاء النفس نگفته ام عیاشی باعتراف مجلسی در مجاز از ابوالحسن بن
قابوس از امام صادق روایت میکند قال السواد الذی فی القمر محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم یعنی ظلمتیکه در میانه قمر است ذات پیغمبر است انتهی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی و ایجاد
بعضی از احتمالات همه را تکلف و تصنع دانسته و سواد را بر حقیقتش حمل کرده و در باره نورانیت جناب امیر
بسیاری از آیات قرآنی مثل وکل شیء احصیناه فی امام مبین و کریمه لیخرجکم من

الظلمات الی النور و کریمه فالذین امنوا به وعزّروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه وآیه
لیطفئوا نور الله بافواههم الآیه الی غیر ذلک من الآیات که باقر مجلسی در بحار بابی در بن امور منعقد کرده که مراد
از نور در آیات الاصطفا حضرت امیر و از ظلمت کفر ابوجهل و امثال و مراد اوانند ناطق است لیس حجا ظلمت کجا نور علی
ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور این همه که شنیدی اکثرش متعلق بعالم دنیاست اگر حال
عالم آخرت و آنچه بدان تعلق دارد در کتب امامیه مطالعه کنی مضمون فضیلت امیر کل امیر بعین الیقین بینی
زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خواهند داد و ملائکه مقربین جناب سید المرسلین اصحاب
آن سفیر محض خواهند بود و از آن جهت است که در احادیث قدسیه متواتره مشهور گشته که دوزخ برای دشمن
علی آفریده ام اگرچه سراسر اطاعت من کند و بهشت را برای دوست او برگزیده ام اگرچه سراسر عصیان
من ورزد الی غیر ذلک من الاخبار المعتمدة والآثار المعتبرة التی ذکرت فی المناقب وفی کتاب رحمة
واللوامع مثل ذلک کثیر قطعاً بر چند از روایات اکتفا کنم و تفصیل را نظر بتطفلی بودن این مقام موقوف
دارم شیخ المشایخ در علل خود روایت می نماید و در کتاب خصال نیز جائیکه هفتاد منقبت برای
حضرت امیر بر شمرده که احدی در آن شریک مناقب مرتضوی نیست آورده واما الثامنة والستون
فان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یا علی اذا کان یوم القیمة نادی مناد
من بطنان العرش این سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی مناد این سید الاوصیاء فتقوم
فیاتینی رضوان بمفاتیح الجنة ویاتینی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله جل جلاله
امرنا ان ندفعها الیک ویامرک ان تدفعها الی علی بن ابی طالب فتکون یا علی قسیم
الجنة والنار و ظاهر است حتی که صبیان هم می فهمند که نیابت شخص از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بنسبت تا بچیزی دیگر است و استقلال و چنانکه برای امیر مفاد این روایات معتبره است چیزی دیگر اگر
اندک تامل نموده شود غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر بر جمیع طبقات دوزخ
و فرادیس بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شد دیگر کدام امر باقی ماند مگر شاید تصرف اعراف که نزد شیعه ما نند

جنت است بدست حق پرست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از انکه این منصب بسبب
ادون و ناپایدار بودنش مثل عهده وزارت دار السلطنت لکهنو با مناصب علویه که اشرف و ابقی
و مستدام است نسبتی ندارد اگر روایات امامیه را تصفح کنی و آنچه بر سعی در لوامع در باب اعراف آورده بنظر
سرسری ببینی بلکه بعقل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را درینباب هرگز مستقل نخواهی یافت
و ادل دلیل برین امور روایات مستفیضه امامیه است که صاحب لوامع الانوار التجدید نیز اشاره بآن کرده که
مراد از مالک یوم الدین حضرت امیر المؤمنین است **واز مؤیدات این فصل** است آنچه در کتب معتمده
اهل تشیع بالخصوص تکمله حیات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تالیف آن پرداخته مرویست
که اگر تمامی درختها اقلام شوند و بحر محیط سیاهی گردد و تمامی جن و انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی را بالنسبت بفضائل
علوی شامل نمیتوان گفت مگر شاید محامد جناب قدس الهی مراد آن کلمات باشد چنانچه در بیاض عثمانی است
وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ
اللّٰهِ مخفی نماند که خاتمه سوره کهف از این بنا و زدم که لفظ در آن دو جا واقع است و چون اهل تشیع
در آیت کریمه اَنَّهُمْ مُلَاقُوْا رَبِّهِمْ وُجُوْهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ جناب امیر را
اراده می کنند تمامت اللوامع المذکور عجب نیست که درین مقام نیز همین جاده مسلوک نماید بلکه اگر از لفظ الله که منبع جمیع
جمیع کمالات است ذات امیر اراده کنند استحاله نیست و اگر اندکی امعان نظر را کار فرمائی بیقین خواهی
دریافت که درین نصوص نیز تفوق برای جناب امیر است نه برای علیم و خبیر زیرا که مفسرین امامیه مثل طبرسی
و جرجانی و غیرهما لفظ کلمات را که در آیت کریمه واقع است بر معلومات و مقدورات الهی حمل میکنند
و پر ظاهر است که لیس باخبر ما سوی مقدورات او تعالی که بجهت تعلق اراده اضداد آنها در ممتنع بالغیر
داخل اند لیس این چند فی حد ذاتها ممکن باشند لیکن خروج آن از دائره قوت بسوی فعلیت ظهور آن کرم لیسر
در عالم الیسر مسلم است بخلاف [illegible] محامد مضبوط که پیرایه ظهور و فعلیت نگرفته و بعضی

ازان تعلق بروز قیامت نشسته باشند اینهمه تنزل و تسلیم است والا ناظم کتاب محمد معصوم بن محمد امین
بن علی بن الحسین الحسنی الاستراباذی که کتاب قدیم عربی را بپارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
فضایل ائمه جمع ساخته نیک میداند که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ
الآیة بحدیث امام حسن عسکری ذوات قادسه اهل بیت اند که سر قرآن جناب امیر المومنین که فضایل و
کمالات ایشان بادراک در نیاید و بپایان نرسد و موید این معنی باعتقاد او اینست که خدای تعالی در
چند جا این بزرگان را بالکلمات تعبیر فرموده از انجمله آنکه فَتَلَقّٰی اٰدَمُ مِنْ رَّبِّهٖ کَلِمَاتٍ انتهی
الملقصه اینهمه مراتب برای مناقب جناب اقدس را حدیث ثابت باشد یا نه در باره جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم که همیشه بر اصول امامیه طالب معرفت جناب امیر بود چنانچه از تفسیر اهلبیت ع بر می آید هرگز مسلم
نیست هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ **ودر افضلیت** امیر و مفضولیت
حضرت بشیر و نذیر باین نهج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب نایب هرچند باعلی رود لیکن بمرتبه مستخلف هیچگاه
نمی رسد چه جای فوقیت زیرا که عقل چنانچه استبعاد نمیکند که تلمیذ شخص بعضی از وجوه بر استاد خویش مزیتی
پیدا کند همچنین اگر مرتبه نایب اعلی شود کدام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه افعال الهی
که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیل اقامت توان کرد بسا نایبان و رعایا باشند که گوی سبقت
از مستخلفان می ربایند و ایشان از علو مراتب او شان حیران میمانند پس چه محال که نایب بنظر تفضیلت
کلی و مزید ثواب اخروی و کثرت فضایل و زیادت فواضل زاید بر مستخلف باشد چه جای آنکه همسری او در این
امور با جناب اقدس احدیت بلکه زیاده ازان نیز بمعرض ثبوت رسد در احادیث ائمه چنانچه مصنفات باقر
مجلسی برآن گواه است موجود است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق شهید کربلا فرموده که پسر امام و برادر امام
است و با اینهمه نه امام از صلب او بوجود خواهند آمد نهم شان قائم آل محمد است اعلمهم افضلهم و ظاهر معنی
آن که مطابق عقاید امامیه باشد و رساله سید حسن شدقم که نزد شیخ عاملی فرستاده بود تایید آن کند
همین است که در زمره ائمه هر که زیاده تر علم دارد او افضل است خواه نایب باشد خواه مستخلف الملقصه در

زیادت

زیادت و وفور فضائل و کثرت محامد و معجزات مرتضی نسبت بفضائل و کمالات محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بر اصول امامیه کسی گفتگو نمی تواند کرد و ازین است که چندین فرقه از فرق شیعه با وصف عقل و فراست
آنجناب را بالوهیت می ستایند و جمعی در خدائی او توقف می نمایند اگر معنی افضلیت و بهتری
با حضرت احدیت متحقق نبود باری این عقلا چرا باین اعتقاد گرویدند و در باره پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم چرا این عقیدت بهم نرسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استنباط میتوان کرد جائیکه در اثبات
افضلیت مرتضوی میگویند که آنجناب شخصی است که مردم بخدائی او قائل شده اند و با مام شافعی نسبت
بسیاری از اشعار داده اند که از انجمله در احقاق شوستری این ابیات مرقوم است **ابیات**

لَوْ اَنَّ الْمُرْتَضیٰ اَبْدیٰ مَحَلَّهٗ ÷ لَاَضْحَی النَّاسُ طُرًّا سُجَّدًا لَهٗ ÷ کَفیٰ فِی فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِیٍّ ÷ وُقُوْعُ الشَّکِّ فِیْهِ اَنَّهُ اللّٰهُ

و اگر در کتب قوم نیک ملاحظه کنی بخوبترین وجوه مشاهد و محسوس خواهد شد که آنچه از جناب
مرتضوی در خطب صدور یافته افتخار اکابر قوم بران زیاده از حد است بعضی از الفاظ خطبشان میدهم
اَنَا اُحْیِی الْمَوْتیٰ وَ اَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَ فِی الْاَرْضِ وَ اَنَا الْکِتَابُ الْمُبِیْنُ وَ اَنَا حَمَلْتُ نُوْحًا
فِی السَّفِیْنَةِ وَ اَنَا صَاحِبُ یُوْنُسَ فِی بَطْنِ الْحُوْتِ اَنَا جَاوَزْتُ مُوْسیٰ فِی الْبَحْرِ وَ اَهْلَکْتُ الْقُرُوْنَ
الْاُوْلیٰ اُعْطِیْتُ عِلْمَ الْاَنْبِیَاءِ وَ الْاَوْصِیَاءِ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ وَ بِیْ تَمَّتْ نُبُوَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّمَ این کلمات طیبات در لوامع انوار بروایت ابوذر و سلمان است اما خطبه افتخاریه که باظهار برادر اصبغ
بن نباته روایت نموده آنهم بر امثال این امور شامل است یک دو فقره آن ثبت می شود اَنَا الْمُحَاسِبُ
لِلْخَلْقِ اَنَا مُنْزِلُهُمْ اَنَا عَذَابُ اَهْلِ النَّارِ اِلَی الْاٰنِ قَالَ اَنَا صَاحِبُ الْاٰیَاتِ الْعَجِیْبَاتِ اَنَا عَالِمُ
اَسْرَارِ الْبَرِیَّاتِ اَنَا مُنْزِلُ الْمَلٰئِکَةِ مَنَازِلَهَا اَنَا اٰخِذُ الْعَهْدِ عَلَی الْاَرْوَاحِ فِی الْاَزَلِ اَنَا
الْوَاضِعُ عَنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ الْوِزْرَ اَنَا بَابُ السُّجُوْدِ اَنَا الْعَابِدُ اَنَا الْمَعْبُوْدُ اَنَا الشَّاهِدُ اَنَا الْمَشْهُوْدُ
و در خطبه **طتنجیه** که میانه کوفه و مدینه اتفاق افتاده این مضامین بنص صریح دریافته اَنَا صَاحِبُ
الطُّوْفَانِ الْاَوَّلِ اَنَا صَاحِبُ الطُّوْفَانِ الثَّانِیْ اَنَا صَاحِبُ سَیْلِ الْعَرِمِ اَنَا صَاحِبُ الْعَرِمِ اَنَا

صاحب الاسرار المکنونات انا صاحب عاد والجنات انا صاحب ثمود والآیات انا
مدمرها انا مزلزلها انا مرجفها انا مهلکها انا مدبرها انا محییها انا ممیتها
انا الاول انا الآخر انا الباطن انا الظاهر انا مع الکور قبل الکور انا مع الدور
قبل الدور انا مع القلم قبل القلم الی آخرها و متوهم نشود که نزد علمای امامیه این
افادات از قسم کلماتی باشد که از صوفیه در بعضی از اوقات وجد صدور یابد نزد اکابر متکلمین و محدثین
ایشان که صوفی و مائل بتصوف هر دو را بدتر از کفار رسیده اند این قسم روایات را بکمال تفاخر در کتب دین
و ایمان خویش روایت کنند و افضلیت امیر المؤمنین ازین مقصود دارند و ازین مقامات هویدا شد
که مرتبه جناب امیر بمرتبت الوهیت رسیده بلکه از آن هم درگذشته چه جای جناب ختم رسالت
فکیف که نام نیابت و مفضولیت بر زبان آید و آنچه اساطین علم کلام و حدیث که از صوفیه
انفرات کار دارند چنانچه اشارتی بدان نموده م در تاویلات و درستی این نوع کلمات طیبات و جیهات
و تسهیلات بعمل آورده اند و روایات موضوعه و احادیث مجعوله از صندوق شیخ صدوق و ابن ان
شیخ الطائفه امام اعظم خویش بر می آرند و داد تحریف قرآنی و احادیث عترت رسول ربانی میدهند خدا
شاهد حال است که بمجرد ملاحظه اش لباس اهل ایمان بر خود لست برحسب از آن جهلات و حکایات
خرافات آگاه می کنم باقر مجلسی در بحار از جناب امام باقر علوم اولین و آخرین روایت می کند که آیه
کریمه در آخر سوره غاشیه چنین نازل شد ان الینا ایاب هذا الخلق و علینا حسابهم
یعنی بازگشت خلق بسوی ماست و علی حساب آنهاست مقصود ازین تحریفات بیهوده آن است که ائمه
جناب مرتضوی در خطبه افتخار فرموده که من محاسب تمامی خلق ام مطابق آیت قرآنی است سبحان
الله کتاب مجید را چقدر ملعبه اطفال ساخته اند و برای درستی خرافات مذهب خویش چه بهتانها که از کلام
الهی نکرده اند النول یکید و حرف از توجیهات شیعه هم در صحیفه المتقین باید شنید میگوید که بنا برین علینا
معطوف ایابهم خواهد بود و خبر علینا حسابهم خواهد بود و تقدیر چنین میشود که ان علینا حسابهم

علی حساب ایشان است یا به تقدیر مضاف است یعنی صاحب حساب با مبالغه حمل واقع شده چنانکه

حمل این دو وجه جاری است و چون مدار حساب و معیار ایمان ولایت آن قرة العین دودمان امکان است

پس گویا حساب امین او است و الله تعالی یعلم سوم آنکه چون خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

با فضیلت منصوص نص فرماید و بعد ذکر فضایل خویش که مناط افضلیت باشد شرکت مرتضی را ثابت

نماید و ارشاد کند که در فضائل او من شریک نیستم چنانکه در کتاب روضه و بحار موجود است اکنون

کلام در افضلیت آن عالی مقام علمای شیعه عین جور و بیجا است چهارم آنکه مسلم است که جناب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افضل بود چنانچه بر زبان امامیه او بالمداهنة و التقیة جاری میشود و مسلم است

که با فضایل مانع از اقتدای شد لیکن نصب امیر المومنین در محراب مسجد بعد ازاله ابوبکر صدیق مستلزم

اقتدای آنحضرت نبود زیرا که می بایست که تو را بر مرکز نشانیده بحجره خویش معاودت می نمود و نماز

می گذارد الی غیر ذالک من الاحتمالات پنجم آنکه در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین بجای خویش

مرقوم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اول از همه با امین بیعت امام مهدی خواهد نمود و انبیا هم [illegible]

کرده اند و ارشاد امامیه مذکور است که حضرت سلطان ختم رسالت پس صاحب الامر نماز خواهد کرد پس اقتدای

مرتضوی بطریق اولی جایز خواهد بود علاوه بر نظر بکثرت فضایل و وفور محامد و مناقب جناب حیدر

از مناقب مرتضوی واضح و لایح است پا مبارکش بر کتف خویش نهاده اند پس اقتدای چرا جایز نباشد

و در این باب مضامین عجیب و دلکش بر اسامی بلغا مثل سیبویه و اخفش بر سبیل افترا در سلک نثر و نظم

کشیده اند غلط گفتم از زبان صدق تبیان حضرت خاتم پیغمبران افتخار نقل می نمایند و از بنای این بنیاد

و روایات منظوم و لبند پر دفاتر مبسوط مثل احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار بنام حسان بن ثابت

فرمایند برچند از ابیات که حدیث سرور کاینات است و ناظم مذکور ازین مصداق و الشعراء

یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون است انتهی. شعر

قد قال لنا لیلة المعراج لما صعد الله ٭ مسح الله یظهر یده ٭ فاحس القلب ان قد برده ٭ هلی

وَاضِعٌ رِجْلَیْهِ لِی فِی مَکَانٍ وَضَعَ اللهُ یَدَهُ یعنی پایهای که ایزد ایم دست مبارک بر پشت
من گذاشته بود دلم برودت آن دریافت بر همان مقام امیر المؤمنین هر دو پای خود نهاد **واگر گویند** که این
معامله بجهت ضرورت بود و الضرورات تبیح المحظورات گوییم قطع نظر از آنکه این تقریر خلاف اصول موضوعه
امامیه است کما عرفت آنفا در اینجا وقت عزل صدیق ضرورت شدید تر است کما لا یخفی و العجب کل العجب که
وحی الهی در عین نماز رسد که در مسجد دیگر مبادا خاطر حسین که بر گردن تو سوار است آزرده و ملول شود و
ایستادن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقب ابو الحسنین که بمنطوق حدیث ابوهما خیر منهما بهتر از فرزندان
خویش بوده در وقت اشد ضرورت هم تجویز نفرمایند حالیا باز باصل مدعا مشغول شویم و گوییم **اما**
خامساً پس از آنکه بحکم باقر مجلسی ریجار کما عرفته مفصلاً اول دلیل خلافت ابوبکر صدیق بود در سقیفه
بنی ساعده همین امر امامت بود و نزاع انصار هم برین دلیل انقطاع یافت پس معلوم شد که دعوی
امامت مرتضوی در مسجد شریف افترا محض و بهتان صرف است هرگز کسی از عقلا تجویز تواند کرد که اگر در واقع
اصلش می بود فاروق اعظم چگونه بر خلاف آن که اکذب مقدمات بود اساس دلیل در آن مجمع نهاد و انصار که
منازعت داشتند و خلافت سعد بن عباده خواستند چگونه تلقی بالقبول مینمودند بلکه بایستی که در جواب میگفتند
که ای عمر وقتی که ابوبکر از جیش اسامه تخلف کرده بمسجد نبوی رسیده بود بی اجازت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
امام شد جناب پیغمبر او را بکمال مذلت و خواری معزول فرمود و از دست مبارک نبوی آنقدر رسوا شد
که مدتی با رفقای خویش روپوش ماند و کسی از وجود و عدم شما خبری نگرفت چون او را لیاقت امامت
نماز نباشد استحقاق خلافت پیغمبر خدا و اهلیت زعامت کبری چگونه داشته باشد **اما**
سادساً پس اگر تعیین امامت مرتضوی مطابق واقع می بود بحکم باقر مجلسی کما سبق و بحکم شارح
انوار بدریه حیث یقول إِنَّ قَوْلَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ لِحَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ
وَأَبَاكِ یَلِیَانِ أَمْرَ أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی بَاطِلٌ مِنْ وُجُوهٍ مِنْهَا أَنَّهُ احْتَجَّ یَوْمَ السَّقِیفَةِ بِقَوْلِهِ
الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَیْشٍ وَلَمْ یَحْتَجَّ بِهِ وَهُوَ أَوْلَی لِلدَّلَالَةِ عَلَی التَّعْیِینِ کَمَا قُلْنَاهُ أَوَّلًا احتجا

جناب مرتضوی در مقام استدلال تحقیقا والزاما بآن تشبث میفرمود عجبکه از امامت حرکش در مسجد
نبوی معزول گردیدن ابوبکر صدیق بآن فضیحت و رسوائی و اختفائی او در مدینه در آن نزدیکی که اول
در مقصود و امر واقعی بود و استحقاق و لیاقت ابی بکر را برای این منصب جلیل از بیخ و بنیاد مستاصل می نمود حرفی
نزنند و با وجود قرب عهد و عدم ذهول و نسیان لفظی ازین واقعه بر زبان نیارند بلکه خلاف آن که
ثبت فی روایاتنا و قد حملوها علی التقیة بر زبان حق گو آرند ان هذا لشیء عجاب **این روایت**
که دلالت بر امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی بنظر کمترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و زرفروشی الا طائفة منهم کما نشیر
الی بعضهم عنقریب ان شاء الله تعالی همین می سرایند که امر نبوی بر فرد منتشر بود پس
تعیین امامت مرتضوی برای نماز باعتراف مجلسی کاظهر سبب و اظهار این جماعت کثیر اصلی
نداشته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
روزی بگفته عبد الله بن زمعه که از حجره شریف بر آمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد و لا نسلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و بدلش جز این نیست که اکنون
با وجود او کسی امام نشود او نوبت خلافت را برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اتفاقا قبل از سانحه مرض یک رکعت نماز عقبش گزارده مستلزم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
راشده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات او زاید بر فضائل ذی النورین است چه جا عبد الرحمن
بن عوف سلب نماید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن بمجرد استبعاد و استکبار گمان برده اند
القصه بفساد مروا من یصلی بالناس بروایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق
که در روایت ابوداود از عبد الله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین و رسالة النصرة
الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین در این اوراق وارد
کرده ام امر واحدیست و ازین است که عبد الله بن زمعه که محاورات عرب را نیک میدانست

از مروا ابن يصلي بالناس عمر از افضل الصديقين ديگری را نفهميده و بروايت امام احمد در مسند و حاکم
در مستدرك عبد الله و دیگران وقتی که فاروق اعظم روبروی او شکایت آغاز کرد و ملامتش نمود که بدون امر سرور
چرا امامت کردی امام شو این جواب داده والله ما امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن
حين لم ار ابا بكر رأيتك احق من حضر بالصلوة يعني سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرا بامامت قوم امر نفرموده لیکن بمقتضای ضرورت شرعی در غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو در حاضرین
کسی را ندانستم و ابو عیسی ترمذی در جامع خویش بعد ذکر حدیث مروا ابا بکر فلیصل بالناس حکم
بحسن و صحتش گفته وفي الباب عن عبد الله بن مسعود وابي موسى وابن عباس وسالم
بن عبيد وعبد الله بن زمعة انتهى بلفظه **وازين تمام** همه كالنور في الظلام هويدا
شد که مترجمین بحار در ترجمه صدر روایت صاحب استیعاب بند مجلسی در مغلطه طرفه افتاده اند زیرا که
بر صواحبات یوسف اینها حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بامامت
صدیق متعلق بود و هو بدیهی البطلان بل هو افترا و بهتان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتب
المذکورة و هی ماخذ کتب السیر **اما سابعا** پس از آنکه جمعی از امامیه مثل صاحب مجمع البحرین
که در دیباچه آن بحل غرایب احادیث ائمه اهل بیت فقط اقرار کرده در تحقیق معنی لفظ صواحبات یوسف تصریح
کرده دلالت قطعی بر آن دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تردد حضرت عایشه بر امامت صدیق
در وقت اشتداد مرض خود نقض فرموده اگر بذهن سامعین و ناظرین عبارت مجمع البحرین که در آن باب
سابق منقول است محفوظ و مرکوز نباشد از تطویل نمی اندیشم و بار دیگر نقلش حسب حاجت می کنم
اراد تشبيه عائشة بزليخا وحدها وان جمع في اللفظ ووجه الشبه انهما اظهرتا
خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا يتشأم الناس به واظهرت كونه لا يسمع
المأمومين وزليخا ارادت ان ينظرن حسن يوسف ليعذرنها في محبته واظهرت
الاكرام في الضيافة چه بنیاد سخن آنست که ام المومنین صدیقه بجهت خیال تشأم سابق الذکر نحوست

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امر امامت را بذمه صدیق نگذارد بلکه برای این کار دیگری را از صحابه
کبار بردارد و هر چند مراجعت کرد و لیکن بذروه قبول نرسیده و مخفی نماند که این نوع استدلال
بعد از آنست که مخالفین با قدیماً و حدیثاً بر احادیثی که معانی غرایب الفاظ آن در نهایه و مجمع البحار
واهی شد آن مبین شده عموماً اثبت نمایند چنانچه بر ناظرین بحار و رسائل مخالف و یا مانند آن محتجب
نیست اکنون در ابطال این روایت موضوعه ملا باقر و بزرگان تعرض و دعوی لاطائل تعیین امامت در زمان مصطفی
بعد نص ائمه هدی بر امامت صدیق کدام انتظار باقیست طرفه آنکه باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضه حضرات ائمه علیهم السلام که در مذهب امامیه بیش از
حد شمار است روایات امامت صدیق با ضم مخترعات نفسانی در بحار آورده و ادعوی تناقض در آن
بر زبان قلم سپرده میگوید که از بعضی احادیث قعود نبوی در پهلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت و از بعضی در صف بودنش واضح میشود و همچنین نماز مردم بنماز ابوبکر و دعوی اقتدای
قوم و دلالت بر تاخیر ابوبکر بودن او قس علی هذا اراده تاخیر با وجود منع آنجناب و مخالفت کردن
ابوبکر بباز پس آمدن و از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتدا او بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و منطوق حدیث ترمذی و جامع الاصول عکس آن و هم برین منوال است حدیث
عتاب شریف بعائشه وقت مراجعت و مقصود مروایات آخر آنست که رجوع این عتاب بحفصه است آن
فرستادن پیام امامت سوی پدر خویش و هم برین قیاس باید کرد عذر رقت و حزن ابوبکر و دیدنش بنا بر طلب
خلافت جانب سقیفه و گذاشتن جنازه شریف و همبرین صفت استدلالات و ایت انس
بر اینکه حضرت سه روز بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عائشه آنست که وقتی
درین ایام باستعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایات انس که آخر نماز
خلف ابوبکر بود و همچنین این مناقض است قول انس فذهب ابوبکر یتقدم فاومی الیه ان ابی بکر ان
یتقدم چه این میخواهد که رفع حجاب وایما قبل نماز بود و در روایت دیگر مشرک که مردم خواستند

از مروا بن یصلی بالناس عمر از افضل الصدیقین دیگری را نفهمیده و بروایت امام احمد در مسند و حاکم
در مستدرک عمر او در غیر آن وقتی که فاروق اعظم روبروی او شکایت آغاز کرد و ملامتش نمود که بدون امر شریف
جرا من کیفیتی که امام شو این جواب داده واللّٰهِ مَا اَمَرَنِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَلٰکِنْ
حِیْنَ لَمْ اَرَ اَبَا بَکْرٍ رَاَیْتُکَ اَحَقَّ مَنْ حَضَرَ بِالصَّلٰوةِ یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرا بامامت تو امر نفرموده لیکن بمقتضای ضرورت شرعی در غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو در حاضرین
کسی را ندانستم و ابو عیسی ترمذی در جامع خویش بعد ذکر حدیث مروا ابا بکر فلیصل بالناس حکمش
بحسن و صحت گفته وَفِی الْبَابِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ وَاَبِیْ مُوْسٰی وَابْنِ عَبَّاسٍ وَسَالِمِ
بْنِ عُبَیْدٍ وَعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَمْعَةَ انتهی بلفظه **وازین مقام** هم کالنور فی الظلام هویدا
شد که مترجمین بحار در ترجمه صدر روایت صاحب استیعاب باسند مجلسی در مغلطه طرفه افتاده اند زیرا که
بر صلوحیا الیه اینها حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بامامت
صدیق متعلق نبوده و هو بدیهی البطلان بل هو افترا و بهتان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتب
المذکورة و هی ماخذ کتب السیر **اما سابعاً** پس از آنکه جمعی از امامیه مثل صاحب مجمع البحرین
که در دیباچه آن بحل غرایب احادیث ائمه اهل بیت فقط اقرار کرده در تحقیق معنی لفظ صویحبات یوسف اشاره
کرده دلالت قطعی بران دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تروات حضرت ایشان را بر امامت صدیق
در وقت اشتداد مرض نخود نص فرموده اگر بذهن سامعین و ناظرین عبارت مجمع البحرین که در ابواب
سابق منقول است محفوظ و مرکوز نباشد از تطویل نمی اندیشیم و بار دیگر نقلش حسب الرسم می کنیم
اَرَادَ تَشْبِیْهَ عَائِشَةَ بِزَلِیْخَا وَحْدَهَا وَاِنْ جَمَعَ فِی اللَّفْظِ وَوَجْهُ الشَّبَهِ اَنَّهُمَا اَظْهَرَتَا
خِلَافَ مَا اَرَادَتَا فَعَائِشَةُ اَرَادَتْ اَنْ لَا یَتَشَأَّمَ النَّاسُ بِهٖ وَاَظْهَرَتْ کَوْنَهٗ لَا یُسْمِعُ
الْمَأْمُوْمِیْنَ وَزَلِیْخَا اَرَادَتْ اَنْ یَنْظُرْنَ حُسْنَ یُوْسُفَ لِیَعْذِرْنَهَا فِیْ مَحَبَّتِهٖ وَاَظْهَرَتِ
الْاِکْرَامَ فِی الضِّیَافَةِ فتحه بنیاد سخن آنست که ام المومنین صدیقه بجهت خیال تشأم سابق الذکر نمیخواست

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امر امامت را بذمه صدیق بگذارد بلکه برای این کار دیگری را از صحابه
کبار بردارد و هرچند مراجعت کرد ولیکن بذروه قبول نرسیده **و مخفی نماند** که این نوع استدلال
بعد از آنست که مخالفین با قدیماً و حدیثاً بر احادیثی که معانی غرائب اللغاتش در نهایه و مجمع البحار
و امثال آن مبین شده عموماً تشبث بنمایند چنانچه بر ناظرین بحار و رسائل مخاطب و مانند آن محجوب
نیست **اکنون** در بطلان روایت موضوعه ملا باقر و بزرگان نقص و دعوی لاطائل تعیین امامت [illegible]
بعد نص ائمه هدی بر امامت صدیق کدام انتظار باقیست **طرفه آنکه** باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضه حضرات ائمه علیهم السلام که در مذهب امامیه بیش از
حد شمار است روایات امامت صدیق با ضم مخترعات نفسانی در بحار آورده و دعوی تناقض در آن
بر زبان قلم سپرده میگوید که از بعضی احادیث قعود نبوی در پهلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت و از بعضی در صف بودنش واضح میشود و همچنین نماز مردم بنماز ابوبکر و دعوی اقتدای
قوم و دلالت بر تکبیر بودن او و قس علی هذا اراده تأخر با وجود منع آنجناب و مخالفت کردن
ابوبکر بباز پس آمدن و از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتدا او بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و منطوق حدیث ترمذی و جامع الاصول عکس آن و هم برین منوال است حدیث
عتاب شریف بعایشه وقت مراجعت و مقصود مرویات آخر آنست که رجوع این عتاب بحفصه بجهت
فرستادن پیام امامت سوی پدر خویش و هم برین قیاس باید کرد عذر رقت و حزن ابوبکر و بودنش [illegible] جلب
خلافت جانب سقیفه و گذاشتن جنازه شریف و همچنین صفت سه دلالت [illegible]
بر اینکه حضرت سه روز بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عایشه آنست که وقتی
درین ایام باستعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایت انس که آخر نماز
خلف ابوبکر بود و همچنین این مناقض است قول انس فذهب ابوبکر یتقدم فاومی بیده الی ابی بکر ان
یتقدم جاء [illegible] خواند که رفع حجاب را قبل نماز بود و در روایت دیگر است که مردم خواستند

که نماز را شکسته نمود ارشاد شد که تمام کنید دلیل بعدیت است همچنین روایت عبد الله بن زمعه زیرا که
منطوقش غیبت ابوبکر است و از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمد و پیام با ابوبکر
رسانید والکل متعارض و متناقض انتهی تلخیص مقاله فی العبارات المطنبه **و فقیر** کم مایه بدون مراجعت
بماخذ روایات مذکوره که غالباً کاشف تلمیعات او باشد بعجلت هرچه تمامتر میگویم که اینهمه لاف
و گزاف علمای قوم است و حاشا که تعارض و تناقض بوده باشد **اما الاول** پس از آنکه قعود
آنجناب در نماز ظهر که روز شنبه اتفاق افتاده در پهلوی یسار صدیق بود لیکن روایت تقدم
باعتبار امامت آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم و روایت بودنش در صف بخصوص آن واقعه
غیر مسلم بلکه در صف بودنش در وفات است در نماز صبح چنانچه از شرح ملا علی قاری بر مشکوة شریف
هویدا و آشکار می شود وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّهُ لَا تَنَاقُضَ بَيْنَ قَوْلِنَا زَيْدٌ قَائِمٌ بِنِصْفِ النَّهَارِ وَ
لَيْسَ بِقَائِمٍ وَقْتَ الزَّوَالِ فَمَا ظَنُّكَ بِالتَّنَاقُضِ فِي دَعْوَى قِيَامِهِ يَوْمَ السَّبْتِ وَسَلْبِ
الْقِيَامِ عَنْهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ پس مجلسی علی تناقض نوزدهم شمسیه و تهذیب نیز یاد نداشته اما
آنچه گفتم که آنجناب در نماز نشستن در پهلوی چپ نشسته بود پس بر کسانیکه خدمت حدیث کرده اند محتجب
نیست برای اطمینان قلوب عوام از صحیح ابن حبان روایتی منقول میشود بدانکه محدث مذکور بعد ذکر
حدیث ام المومنین صدیقه که روایت طولانی است و مشتمل بر تفصیل بعضی از مقدمات است لیکن در
باره جلوس شریف که آیا بجانب یمین بود یا بطرف یسار مجمل واقع شده میفرماید اَنَا الْحَسَنُ بْنُ
سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ نُمَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ مُعٰوِيَةَ عَنِ الْاَعْمَشِ
عَنْ اِبْرَاهِيْمَ عَنِ الْاَسْوَدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ لَمَّا وَجَدَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً جَاءَ حَتّٰى جَلَسَ عَنْ يَسَارِ اَبِيْ بَكْرٍ وَكَانَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّيْ بِالنَّاسِ قَاعِدًا وَاَبُوْ بَكْرٍ قَائِمًا انتهی **واما الثانی**
پس مراد از اقتدای مردم با بوبکر صدیق نماز گزاردن شان است بتکبیر او گویا اقتدا او نمودند

پس رعایت امامت صدیق و دعوی اقتدای مردم درین سانحه و نفی آن باعتبار اختلاف حیثیات
حقیقت و مجاز هر دو صحیح کما فی قولنا زید اسد و زید لیس باسد **واما الثالث** پس مراعات
ادب را مخالفت نامیدن و در تاخر کذائی با اراده آن مدعی تعارض و تناقض گردیدن غیر از
حضرت ملا باقر مجلسی بانی مبانی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق برعایت حق نبوی
خواسته بود که از مقام خود باز استد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بمقام امامت فرستد
لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود کرد پس او درین وقت خاص که آنی بیش نیست مانند کسی
که یقدم رجلا و یوخر اخری در شان اوست عجب از شریف مرتضی ملقب بعلم الهدی و تابعین
و متبوعین او که این را عزل نامند و از هفوات خویش باز نمانند **واما الرابع** پس روایت
ابوعیسی ترمذی و مانند او ناطق بقصه دیگر است و آن اقتدای جناب سرور انبیا بابوبکر صدیق
در نماز صبح دوشنبه است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز بر جمیع
مردم تحقیق یافت بعد از انکه بعضی در موت آنسرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت و کجا
واقعه یوم الاثنین مگر اشعار مشهور که عبدالله یزدی در شرح تهذیب آورده بسامعه ملا باقر
هنوز عبور نکرده **شعر** در تناقض هشت وحدت شرط دان ٭ وحدت موضوع و محمول و مکان ٭
وحدت شرط و اضافت جزو کل ٭ قوت و فعل است در آخر زمان ٭ و درینمقام نیز مطالعه صحیح
ابن حبان بکار آمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیقه که جلوس شریف در صف از ان
معلوم می شود میگوید هذا خبر یوهم من لم یحکم صناعة الاخبار و لا تفقه فی صحیح
الآثار انه یضاد سائر الاخبار التی تقدم ذکرنا لها و لیس بین اخبار المصطفی صلی
الله علیه و آله وسلم تضاد و لا تهاتر و لا یکذب بعضها بعضا و لا ینسخ شیء
منها القرآن بل یفسر عن مجمل الکتاب و مبهمه و یبین عن مختصره و
مشکله و قد دلنا بحمد الله و منه علی ان هذه الاخبار التی رویت کانت فی

صلاتين لا في صلوة واحدة على حسب ما وصفناه فاما الصلوة الاولى فكان
خروج النبي صلى الله عليه وآله وسلم اليها بين الرجلين وكان فيها اماما وصلى بهم
قاعدا وامرهم بالقعود في تلك الصلوة وهذه الصلوة كان خروج النبي صلى الله
عليه وسلم بين بريرة ونوبة وكان فيها ماموما وصلى قاعدا في الصف خلف ابي بكر
ذكر البيان بان هذه الصلوة كانت آخر الصلوتين اللتين وصفناهما قبل نا عمر
بن محمد الهمداني قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سويد الرملي قال حدثنا ايوب
بن سليمان قال حدثني ابو بكر بن ابي اويس عن سليمان بن بلال عن حميد الطويل عن
ثابت البناني عن انس بن مالك قال آخر صلوة صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم
مع القوم في ثوب واحد متوشحا به قاعدا خلف ابي بكر قال ابو حاتم هذا الخبر ينفي
الارتياب عن القلوب ان شيئا من هذه الاخبار يضاد ما عارضها في الظاهر وبر تقدير
تنزل وتسليم اینه مجلسی فهمیده وقوع اشتباه در بعضی از روایات محتمل است وچندان بعید نیست ناظر کتب
معتمده امامیه مثل شروح اربعین ومجلدات بحار الی غیر ذلک نیک میداند که محدثین شیعه در بسیاری از مقامات مدعی
اشتباه رواة میشوند چنانچه صاحب شافی میگوید که وقوع عدم سلاست وبلاغت در کلام ائمه از جهت
رواة است که اکثر از محاورات عرب عرباء جاهل واز حلیه فهم وفطانت عاطل بوده‌اند وهذه
عبارته على ما اوردها بعض الاكابر نور الله ضريحهم ولما كان هذه الاحاديث
من تركيبات الرواة فان رايت لا تصوير في عباراتها فهو من الرواة لانهم كانوا
عادمين في الاكثر انتهى ومعاشر اهل حق دعوی نمی کنند که اکثر وغالب اوقات رواة احادیث
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین باشند ولیکن مقصود آنست که احیانا اشتباه از ایشان صدور می
یافت ومحتمل است که راوی اقتدار آنحضرت بصدیق شنیده بود باز باشتباه عکس آن نقل کرد مثلا
واما انچه میسن دعوی پیام دادن حفصه بفاروق اعظم که بامامت توام شریف صدور

یافته ممنوع است این را بحدیثی ثابت کنند وانی لهم ذلک اگر برافترائات خود الزام اهل حق میخواهند پس
بلاشک وشبهه باظهار اکابر خود قاطبة عین بوالفضولی و بوالهوسی خواهد بود کما غیر مرة
واما السادس پس مقصود صدیقه رضی الله عنها از ترتیب این مقدمات که مبنا آن
متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت اکابر محدثین مانند
سید جمال الدین در روضة الاحباب و شیخ عبد الحق دهلوی در کتاب ما ثبت بالسنة آثار آن نیز واقع
شد که چون ابوبکر صدیق بتاکید شریف سوی محراب رفت و مقام امامت را از جناب اقدس خاتم
النبیین خالی دید آهی سرد از دل گرم برکشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله و اصیتا بلند
کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصة همان بود که مردم فال بد نزنند و رفتن بسقیفه بعد
اطلاع بر حقیقت حال مثل مشغول بودن جمله اهل بیت بغسل شریف عین دردینی بوده زیرا که در
مقامات آتیه بتفصیل هرچه تمامتر خواهی دانست انشاء الله تعالی که از جنازه شریف گریختن و زمی کرد
مگر اکابر مهاجرین او را بنا بر اشد ضرورت بجبر و قسر بسوی سقیفه برده اند چنانچه ابو حاتم بستی نیز در
صحیح خویش آورده و از عبارات فضلای شیعه که اصل تاریخ طبری را بزعم خویش بعینه در عبارت فارسی
نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل وکفن و تعیین موضع دفن همه بعد تجویز و اهتمام افضل الصدیقین
واقع شده **واما السابع** پس چون خروج شریف برای نماز آخرین صبح روز وفات
وقت نجات از اغماء و بیهوشی بود کما فصل فی مقامه و بر روایت صاحب بحار چندان از شدت
مرض نجات یافت که نماز صبح در مسجد گزارد و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین دانستند
که تندرست شد تا آنکه مویهای خود را شانه زدند و سرمه در چشمها کشیدند با قضیه لم یخرج
ثلثا منافاتی ندارد چه روز دوشنبه روز چارم از امامت صدیق بتحدید یکه جمهور بدان رفته اند
بوده بلی در باب ملازمی قول انس با حدیث صدیقه متعارض مینماید و جوابش بمقتضای مدلول
عبارات بعضی از شروح بخاری مثل غایة التوضیح و عمدة القاری باین نهج میتوان گفت که ابتدای این

ایام ثلثہ کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اثنا آن خروج نفرمود از وقتی باشد کہ آنجناب
روز شنبہ در نماز بہ نشیمن مهادیا بین الاصحاب در مسجد آمد و این مجاز در محاورات مردم کثیر الوقوع است
کہ اگر زید مطالعہ کتابے مثلاً از نماز جمعہ تا صبح یکشنبہ ترک نماید و وقت چاشت از دنیا مفارقت
فرماید در حکایت حالش میگویند کہ سہ روز مطالعہ کتاب نکردہ پس محصل روایت انس بر طبق نقل مجلسی کہ
یخرج ثلثا و ابوبکر یصلی بالناس بطور کنایہ آنست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سہ روز
امامت بامردم نکردہ و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد الی غیر ذلک من الاحتمالات
واما الثامن پس دعوی تناقض در اجمال تفصیل غیر از مجلسی امامیہ کار دیگری نیست چہ
مراد از اشارہ بتقدم ابی بکر ہمان اشارہ است کہ در روایت اخرے مفصل مروی گشتہ
یعنی بعد برداشتن پردہ برداشتن ابوبکر صدیق بگمان خروج آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اثنا نماز
باز پس آمد و حضرت پیغمبر صلعم بتقدم او اشارہ فرمود فینطبق الاجمال علی التفصیل شاید نزد ملا باقر
مجلسی آیات قرآنی کہ تعلق بقصہ حضرت موسی دارد و از بعضی آن تنہائی آنجناب و از برخی ہمراہی اہل
آن عالی قباب الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچہ بر مفسرین و حفاظ قرآن مجید مستتر نیست نیز
متناقض باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و مخفی نماند کہ قول بعضی از صحابہ در روایات حدیث رفع
حجاب کہ در نظر ما ہیچ منظری بہتر از منظر شریف نبوی نمود چنانکہ مجلسی در بحار آوردہ بلی الطابہ محمول
بر آنست کہ مثلاً قائلین مرصد واقعہ باشند یا بنظر اتفاقی و استطرادی نظر کردہ باشند و غالب کہ فاضل
مجلسی بسبب ادراک مثال این روایات کہ بمعنی شرع نزد محدثین است کما لا یخفی علی من طالع شروح
الصحاح وغیرہا سیما شرح المشکوۃ لعلی القاری بمعنی رفتن حمل نمودہ و در مغلطہ افتادہ واما
التاسع پس بدستور ما سبق السلم کہ قصہ روایت عبیداللہ و عبداللہ زمعہ در وقت واحد بودہ باشد
مدعی تناقض را چنانچہ گذشت لازم کہ وحدت زمانہ ثابت فرماید تا بجہت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید در این ایام این دو قصہ در دو وقت وقوع یافتہ و از جمع روایات واضح میشود کہ واقعہ

روایت عبید الله مقدم بر واقعهٔ روایت عبد الله زمعه است واین را تبرعا بدو دلیل ثابت
میکنیم امّا اولا پس بدانکه در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستادهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
پیام امامت نزد ابوبکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
انکار امامت عمر از انسرور صلعم بتاکیدات مرقوم الصدر صدور نیافته بود والا خلاف پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم با اینهمه نشد لازم می آید و هنوز مستبعد و امّا ثانیا پس لفظ پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم بروایت عبد الله زمعه که مجلسی نیز آورده و اتفاق محدثین طرفین بران
واقع شده مُرُوا مَن یُصَلّی بِالنّاسِ است و آن مقتضی تقرر امامت ابوبکر صدیق قبل از صدور
این امر است و لازم می آید که حکم امامت عمر فرد منتشر باشد وَقَد عَرَفتَ بُطلانَهُ عَلیٰ
مَذهَبِ الفَرِیقَینِ بالجمله مخو حیرتم که درین روایت دعوی تناقض چه معنی داشته
باشد بار خدایا مگر زعم مجلسی نیست که در روایات اهل حق بجز از یک بار امر نماز و آنهم بلفظ مَن
یُصَلّی بِالنّاسِ نرسید نفاذ نیافته و این مرض را هیچ دوائی علاج نمی توان کرد وَمَن یَهدِیهِ
مِن بَعدِ اللهِ اَفَلا تَذَکَّرُونَ عجب از فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین امور که بادنی
توجه بعد از تنزل و تسلیم انچه نقل کرده و یا فدرائی آغاز نهاده همه مرتبط و منضبط گشت مینماید و احادیث
کتب خود را که در هیچ بابی خالی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه نمی نماید حتی که فقط در تهذیب
باعتراف امام اعظم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض و متناقض در ابواب فقه وارد است
و آخر علمای کبار امامیه مستبعد بودن تاویلاتش نص می نمایند کما عرفت فی صدر الاوراق
با اینهم مجلسی بمزید حیا از ترهات خویش دامن نمی چیند و از هفوات مخففه باتباع شریف مرتضی نوعی
می گزیند عبارت امام اعظم او علی ما نقل صاحب الفوائد المدنیه این است حتّی انّ بابا من
الفقه لا یسلم الّا وجدت العلماء من الطائفة مختلفة فی مسائل منه او مسئلة
متفاوتة الفتاوی وقد ذکرت ما ورد عنهم علیهم السلام من الاحادیث

المتعلقة التي تختص بالفقه في كتابي المعروف بالاستبصار وفي كتاب تهذيب
الاحكام ما يزيد على خمسة آلاف حديث قد ذكرت في اكثرها اختلاف الطائفة
في العمل بها وذلك اشهر من ان يخفى انتهى بلفظه بلکه اگر تتبع نموده شود ظاهر گردد که توحید
باری سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا بزعم امامیه در احادیث اهلبیت علیهم السلام اختلافات
شدید است حتی که جسمیت او سبحانه بمعنی العیاذ بالله وتعیین عرض وطولش بهفت شبر مانند آن
و بر خالی بودن اعلی و اسفلش معاذ الله الی غیر ذلک من الکفر الصریح نیز مرویست
چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام و تازه اینکه صاحب شافی در حق هشام که اینهمه
کفر و ضلال از معتقدات وی بوده میفرماید کان من اجلة اصحاب الامام جعفر
الصادق علیه السلام وهو رضی الله عنه استفاد مسائل التوحید من حضرته علیه السلام
بالجمله بر اهل انصاف مخفی نیست که قول بید و عین و ساق و مانند آن که در قرآن و حدیث وارد است
و آنرا مجهول الکیف دانستن چیزی دیگری است تا اینکه تحسین آن از ائمه هدی [illegible] جا بجا مرویست
بخلاف این کفریات که ائمه هداة باوصف اخلاق کریم در تکفیر و تضلیل ائمه امامیه دقیقه فرو نگذاشتند
بالجمله چون غشاوه عصبیت و عناد بر بصر بصیرت علم الهدی و مجلسی و جابلسی و غیرهم تنیده تناقض و
تعارض احادیث مزعومی ائمه را ندیده دعوی آن لاعن ادراک و شعور در روایات امامت
صدیق نمودند بعد از رد اجمالی بر دعاوی سخیفه ایشان میخواهم که بمثالی از تعارض و تناقضهای
روایات قوم که بیش از حصا در خزانه خاطر محفوظ دارم برای نشاط سامعین و نظاره انبساط
اولی الابصار اکتفا نمایم پس بدانکه اگر کسی روایات شان نزول آیات سوره هل اتی
که در حق حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و فضه کنیز ایشان در تفسیر اهل بیت و فرات بن
ابراهیم و مجمع البیان و تفسیر صافی و علوی و صابری و عالی و کاشانی و جرجانی و رازی و تالیفات
مغربی و امالی شیخ و امثال آن مرویست جمع کند سر خود را به دیوار حیرت خواهد زد و بقلید

مجلسی و جالسی و قد بائی الشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد در ینجا بعضی از ان اختلافات را

استطراداً و بعضی را بالذات ذکر کنیم **نخستین** اختلاف درین است که چون حسنین رضی الله عنهما بیمار

شدند و حضرت امیر و فاطمهٔ زهرا و کنیز مذکور سه روزه نذر به نیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند

آیا این نذر بتعلیم و تلقین وجوع عرب از صحابهٔ کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفی صلعم

برای عیادت آمدند چنانچه در کشف الغمه باظهار تر جیح بحار و در مجمع البیان و دیگر تفاسیر است

یا فقط بگفتهٔ فاروق کما یظهر من تفسیر فرات بن ابراهیم یا بامر شریف آنحضرت صلی

الله علیه و آله و سلم چنانچه از مطالعهٔ جرجانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف و الهام در قلب منور

مرتضوی بخشیدند کما فی بعض الروایات التی رواها فضل بن شاذان **اختلاف**

دوم آنکه حسنین هم شریک این نذر بودند کما هو مدلول بعض الروایات التی

روی الشیخ فی الامالی فی المجلس الرابع و الاربعین یا نه بودند چنانکه برخی از قرائن و بعضی

از احادیث بآن مشعر است زیرا که از ملاحظهٔ آن روایات ثابت میگردد که فقط سه قرص نان جوین بحصهٔ

سه بزرگ هر روز پخته می شد و همین سه حصه های خود را در راه خدا میدادند **اختلاف سوم**

آنکه سه صاع جو از یهودی قرض گرفتند یا باجرت غزل صوف یا مزدوری آب دادن نخلستان شد که

از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد یا این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی برای زیارت

آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمهٔ زهرا و جاریة الشان حاضر شدند و وقت رخصت هر یکی را صاعی از

طعام بخشید کما نقل فی البحار **اختلاف چهارم** آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک

حضرت امیر بود یا نه مقتضای چندی از احادیث اول است بلکه استقلال فاطمهٔ زهرا علیها السلام

کما فی الامالی و غیره و منطوق روایات اخر ثانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا در وقت افطار چه بود

مدلول اکثر آنکه هر سه روز سه قرص نان مذکور می بخشند و دیگر هیچ یا سه قرص روزی برای جناب پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم قرض گرفتند کما فی ترجمة البحار و بعضی از احادیث بخلاف آن ناطق است

ف بیان اختلافات در بیان
زیل آن اول
[illegible]

که حریره بود و فقط و جمعی غذای دیگر روایت می کنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهر است و عمومات
اهل بیت علیهم السلام و عدم الف وانس الشان بالطعامهای رنگارنگ و غذاهای گوناگون و ضیق معاش
و ذکر معاد مقتضی همین است که از یک غذا بیش نبود و هرگاه خلفای ثلثه باعتراف اکابر علمای
طائفه کما یظهر من تصنیفات السید المرتضی مثل الشافی و بحار المجلسی بکمال
زهد بسر کنند و داد ترفه و تلذذ ندهند و مردم آن زمان بمعاینه دو کاسه نان خورش بر روی فاروق
که در یکی سفیدی و در دیگری زردی بیضه ماکیان بود متغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
خیر الجاری و امثال او در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک باهلبیت النبوة اختلاف
ششم آنکه چون اول بار مسکینی بر دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفارش
او بجناب سیده در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجانی و صحیفة المتقین است یا در نثر چنانچه در روایات
دیگر است اختلاف هفتم آنکه جواب سیدة النساء بر طبق سوال منظوم بود یا منثور
کما مر آنفا اختلاف هشتم آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ایثار و سخاوت بمنصه ظهور رسیده نقل
صاحب کشف الغمه و روایت فرات از زید بن ربیع التفات باقل دارد و روایات کتب دیگر بی
اختلاف نهم آنکه سه روز مسکین و یتیم و اسیر پی بهم آمدند یا این واقعه غیر از یک شب وقوع
نیافته حدیث جعفر در تفسیر اهل بیت بآواز بلند ندا میدهد که محبت و ذهاب سائلین جز یکوقت افطار بیش
نبود و روایت صاحب اقبال و غیر او که ایثار اهل بیت در شب بیست و پنجم ذی الحجه واقع شد و نزول سوره
هل اتی در روز بیست و ششم این ماه است تایید آن میکند و احادیث دیگر اقتضای آن می نماید که روز
اول مسکینی وقت افطار آمد و روز دوم یتیمی حلقه بر در زد و روز سوم اسیری سوال کرد و هر سه روز
این هر سه بزرگ حصه قرص نان جوین را می بخشیدند و بخوردن قطرات آبی قناعت می گزیدند
و حسنین را نیز گرسنه می داشتند اختلاف دهم آنکه ایثار مسکین و یتیم و اسیر

بالقرص

بر نفوس مقدسه بمجرد پختن حریره وغیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته دستار
خوان کشیدند و خواستند که دست بطعام دراز کنند منطوق بعضی از احادیث مهلت است
کما فی امالی الصدوق و مقصود بعضی عدم آن **اختلاف یازدهم** در مجیئت سائلین است
که این بزرگان از نماز مغرب و متعلقاتش فارغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه مرویات بعضی از روات
دال بر آنست زیرا که طبخ غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود کما هو مصرح
فی بعض الروایات للشیخ الصدوق لیکن بر تقدیریکه بمجرد طبخ بخشیده باشند قبلیت آمدن وقت
سائلین لازم آمد و آن منافی بعدیت است **اختلاف دوازدهم آنکه** ایثار محتاجین
بعد طبخ عجین بود کما هو المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس در صحیفة المتقین نسبت **اختلاف**
سیزدهم آنکه حضرت امیر هر روز سفارش یکی از مسکین و یتیم و اسیر رو بروی جناب سیدة النساء
نثراً یا نظماً انشا فرمود چنانچه مطالعه امالی بران گواه است یا این سفارش مکرر در پیش نمود چنانچه
روایات دیگران بآن ناظر است و قرینه عقلیه نیز مؤید آن **اختلاف چهاردهم آنکه**
جمعی مثل کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می پخت و ابتدا اعطا از
جناب امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخای او تا آنکه نوبت بسفارش مرة بعد اولی
رسد و جناب فاطمه نیز در روز سوم فرماید که دست من مجروح شده از آسیا گردانیدن و
جز یکصاع نزد من چیزی باقی نمانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوندا تو ایشان را
ضایع مگذار کما فی منهج الیقین دست از حصه های خویش برنداشتند و بروایاتیکه دلالت بر پختن
یا استقراض سه قرص و عدم شرکت حسنین دارد قبل ازین اشارتی رفته و طائفه روایت نماید
که فضه کنیز هر روز یا بر سبیل بدلیت قوت هر روزه طیار می کرد **اختلاف پانزدهم آنکه**
بعضی از احادیث دال برین است که حضرت امیر سه صاع جو را که بمزد آب کشی بهم رسیده بود در آسیا
کشید و مدلول پاره اخبار آنست که خاتون جنت یا فضه کنیز درین محنت و مشقت بودند جناب

مرتضوی و قد تفرقة انفا اختلاف شانزدهم آنکه طایفه گفته اند که از ثلث جو حریره
پخته بودند و مسکین را با تمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر راست کردند و به یتیمی دادند باز ثلث
باقی را همان شب بخشیدند و اسیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این با تفاوت
و تازه تر اینکه جناب اقدس الهی هر روز حضرت جبرئیل ع را در لباس مسکین و یتیم و اسیر برای امتحان ایشان
می فرستاد و قلیلی بران رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب معرفی و امثال او دریافت
می شود و بر هر تقدیر ظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی وغیره که اسیر از مشرکین بود
جگر اهل ایمان را میخراشید و دعوی تلبیس این ملائکه مقربین و تمثل ایشان بصور مشرکین نمک بر
جراحت می پاشد اختلاف هفدهم آنکه در روز متوالی بی طعام روزه داشتند
یا یکروز بافطر کما هو الظاهر بعضی از روایات باول نظر میکند و بعضی بطرف ثانی اختلاف
هیجدهم آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر سه تن در یک وقت بخوف و خشیت الهی دست از
طعام برداشتند و بعضی باین ترتیب رفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز کنیز ایشان
مسماة بفضه تقلیدا و از روایات قومی از قدمای امامیه بثبوت می رسد که موثر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بود و حضرت امیر درین ایثار امتثال آنحضرت نمود و همچنین جناب سیده کما نقل
المجلسی فی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهلبیت بخشیدن قرص اول بود چون سائل منقبت
و دعای این بزرگان متوجه شد خواستند که مکافات دعای او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
نان سوم سائل دعا کرده و منقبت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده یا این بزرگان او را منع
فرمودند اختلاف نوزدهم آنکه آنچه بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند همان
قرصهای نان جوین یا حلوا وغیره بود که بهر حال در خانه پختند کما فی اکثر الروایات
و بمضمون بعضی از احادیث بحار و تراجم آن اینست که ثرید می بود که بضیافت از خانه حذیفه بسید رسید
اختلاف بیستم آنکه محبت سائلین بترتیب قرآنی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یتیم بر ہمہ چنانچہ بر ناظرین بحار وغیر آن مستتر نمی ماند کہ حضرت امیر حصۂ خود را کہ از خانہ حذیفہ وستیاب

شد زنی را در اثنای راہ حوالہ کرد تا یتیمان خود را خوراند و در وقت محبت مسکین نزد جناب فاطمۂ زہرا

علیہا السلام شبہات مرتبۂ ایثار ارشاد فرمود تا جناب سیدہ نیز از حصۂ خود درگذشت ہمچنین خادم آنجناب چون

اسیری تضرع و زاری نمود اختلاف بست و یکم آنکہ بعض حدیث راوندی حضرت خاتم

المرسلین صلعم با امیر المومنین برای طلب قوت بہائع متعدد قبل از ورود آیات کریمہ تشریف بردہ

کما سیجئ ان شاء اللہ تعالی و روایت تفسیر فرات و غیر او دال برین است کہ حضرت امیر تنہا

بعد نزول آیات فورا آنجانہ بعضی از انصار قدم رنجہ کرد و دیناری بر سبیل قرض از وی در خواست

او نصف مال خود را بر آنجناب حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفتہ در اثنای راہ

بمقداد بخشید بحکم آنکہ وی از چار روز گرسنہ بود و تخالف این روایات با ہمدگر کالشمس فی

رابعۃ النہار است زیرا کہ اول این قبلیت بعدیت البتہ ممتنع الاجتماع است کما لایخفی دوم وقوع

گرسنگی مقداد از مدت چار روز با وصف آسودگی او با تمامی اہل و عیال از انبار خرمای عجباء

نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بر طبق مثل مشہور ہم خرما و ہم ثواب بود ہرگز معقول نمی شود مستبعد

بلکہ محال است کہ این قسم عبد اللطیف را کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہدیہ و تحفتا عنایت فرماید

نخورند و از گرسنگی جان بسلامت نبرند سوم استقرار احضر مرتضوی بعد ابہمہ اعجاز ختمی مرتبت

آسودگی تمامی اہل بیت بلا ضرورت ملجیہ ذہن نشین نمی گردد چہ جای آنکہ وسعت رزق تا چند روز

برای این بزرگان بلکہ ہمسایگان ایشان نیز از احادیث واضح میشود کما ھو منقول فی البحار

والطرائف لابن طاؤس علی ما قال الالادستانی اختلاف بست و دوم

آنکہ جبرئیل امین بعد از آسودگی اہلبیت سورہ ہل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ

وسلم نازل نمود یا در عین شدت گرسنگی و بیقراری مآل برخی مثل روایت راوندی

در خرائج اول است و مفاد برخی ثانی اختلاف بست و سوم آنکہ چنین یک امانت

خیر الانام علیه وعلیهم التحیة والسلام وفضه کنیز بخوردن آن آسوده شدند جبرئیل علیه السلام از دار السلام
آورده بود یا از مشقت خود بجد وجهد تمام مثل نان جوین تحصیل کرده بودند بمقتضای بعضی از روایات
که در تفسیر صافی است امر اول است وبفحوای روایت قطب الدین راوندی در کتاب خرایج آنکه
جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز دران ایام از چهار روز سنگ بر شکم مبارک بسته بود پس
با جناب مرتضی بباغ مقداد قدم رنجه فرمود وچیزی از خرما در انجا نیافت پس ارشاد نمود
که ای علی این سبد را بگیر وبسوی این درخت خرما برو واشاره نمود بیکی از این درختها وبگو که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگوید از تو طلب میفرماید چون پای مبارک بدرخت رسید میوه دار شد حضرت
امیر برچیده ونزد آنحضرت صلعم آورد باهم تناول فرمودند وبرای مقداد واهل وعیال وحسنین وفاطمه زهرا
علیهم السلام آوردند **اختلاف نیست وچهارم آنکه** سوره هل اتی بعد خوردن مائده
منزل من السما بود یا قبل از ان بر شق اول بلا مهلت بود یا بعد از آنکه امام حسین موجب
زوال این نعمت عظمی وعطیه کبری شد تفصیل این اجمال وتوضیح این مقال آنکه چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم حسنین را که از مزید گرسنگی بجان آمده بودند متغیر یافت وسخت ملول
شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسید وقابی مرصع بدر ویاقوت پر از ثرید وعراق لطریق
ارمغان آورد که رائحه آن رواج بازار مشک وزعفران می شکست واز لطافت ذائقه اش
بهترین انواع طعام دنیا بدکان خجلت می نشست پس همه بزرگان باتفاق خوردند وبخوبی
آسوده شدند ولقمه از ان کمتر نشد بتقارن این حال امام حسین از خانه بیرون برآمد وپاره از ان نان
همراه داشت زنی یهودیه بعد از استشمام آن زبان بسوال کشود امام حسین دست دراز کرد
تا پاره عراق را در دهنش گذارد که بیک ناگاه حضرت روح الامین بسرعت تمام در رسید وآن
استخوان را از دست او بستد وقاب را بآسمان برد جناب ختم المرسلین صلعم فرمود اگر حسین اینچنین
نکردی این نعمت بعینها با وصف آسودگی اهل بیت تا قیام قیامت نزد ایشان باقی ماندی پس آیات

که

کریمه یُوفُونَ بِالنَّذرِ وَیَخَافُونَ یَوماً کَانَ شَرُّهُ مُستَطِیراً وَیُطعِمُونَ الطَّعَامَ عَلیٰ حُبِّهٖ
مِسکِیناً وَیَتِیماً وَاَسِیراً الی آخرها نازل شد هٰذَا مَا نُقِلَ فِی الصَّافِی وَصَحِیفَۃِ المُتَّقِین
وَغَیرِهِمَا و مقتضای روایات دیگران بخلاف آنست اختلاف بست و پنجم آنکه
سوای اہل بیت اگر کسی از اہل ایمان حسبۃً للہ مسکینی و یتیمی و اسیری را در مدۃ العمر بنفس خود ایثار کند
مورد این آیات کریمه تواند شد کَمَا رَوَاهُ القُمِّیُّ اُستَاذُ الکُلَینِیِّ فِی تَفسِیرِهٖ یا مرتبه ایثار او بحیثیت
صد و آثار آیان بالغیب فائق از ایثار این بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات مؤلف
رساله اشعاری بران دارد و سَتَعرِفُهٗ اِن شَاءَ اللّٰهُ تَعَالیٰ یا آنکه مرتبه ایثار بدگو بهمین
بزرگان تخصیص یافته کَمَا فِی بَعضِ الکُتُبِ الکَلَامِیَّۃِ وَالبِحَارِ وَتَرجَمَتِهٖ با آنکه جمعی از ایشان
تفوه می کنند که اگر چنین مروت و سخا و ایثار و اتقا از کسی دیگر منجمله صحابه بعد و در مافوق برای او هم
مثل سوره هل اتی پیرایه ورود در بر کشید وَاِذ لَیسَ فَلَیسَ درین مقام جز آنکه علمای امامیه
بگویند که سوره هل اتی بالخصوص آیات معلومه چند باریکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه واله
وسلم دیگر در وقت نزول مصحف فاطمه باز در اوقات دیگر ائمه نزول اجلال یافته جوابی میسر شدنی
نیست و این معنی بر اصول امامیه استبعادی ندارد چنانکه بر ناظرین این اوراق پوشیده نمی ماند
بخلاف آنکه صاحب رساله ضیغمیه نسبت بعضی از بزرگان سنیه متفوه شده گفته مگر آنکه بگویند
چنانچه نسخ متعدد مرتین شده است نزول آیت نیز مرتین واقع شده یکی در وقت پیغمبر صلعم دیگر در
وقت خلیفه ثانی فافترقا بالجمله اگر تمامی روایات امامیه درین یک قصه جمع کنم اختلافات عجیب و
تعارض و تناقضهای غریب بدیدار آید بر آنچه ذکر کردم محسوس شود و هر از ان روایات بهم رسد صور
اربعمائیه متکفل بیان آنست و بر آنچه اکتفا کردم برای اہل البصیرت موجب تشحید اذهان است
و اگر تناقضات مرویات این طائفه در امور دیگر مثل واقعه نزول ذوالفقار از آسمان یا بهم رسیدن
و سلاح بعضی از کافران که قتلش بر دست شه مردان اتفاق افتاده یا ذوالفقار در واقع شاخ درخت

خرما یا قاش سیب و خربزه بود که بمعجزهٔ نبوی در صورت خود ظهور نمود یاد کنم دائره بحث وسیع تر می شود
و مقصود این فصل که قلع مادهٔ فاسده تقریر ثمانینی است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شوستری
در مجالس المؤمنین هشتاد هزار مجلد از منفردات و مصنفات و محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
یادگار گذاشته و زندگی هشتاد سال یافته و کتابی از مصنفات اوست که بنام ثمانینی ملقب ساخته
از دست می رود پس ناچار بمدعا گرائیم و لقبیهٔ اغلاط ردیه و الجزرهٔ سوداویه ظلمانیه او را ازائل نمائیم
و گوئیم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر وقوع اختلاف در قرائت
آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابوبکر بوده یا انتهای آن بمعنی میگردد جوابش آنکه اگر مراد از
آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دران نماز خود امام شد و ابوبکر صدیق بجایش برقرار داشت
چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار واضح تر است و مذهب اکثری از محدثین و متقدمین اهل سنت
و رئیس الحفاظ شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و عینی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از محققین تنقیح آن کرده اند
و بتائید آن پرداخته پس مسلم است لیکن ازین امر سلب امامتش برای اصحاب لازم نمی آید و مخفی نماند که
مقصود اهل سنت عموماً و خصوصاً از ذکر اخبار نماز ابوبکر صدیق اینمعنی نیست که امامت او معاذ الله
برای جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل تصور
و دلائل امامتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان آخر بر صفحات السنه محدثین و رواة و
مفسرین جلوه ظهور می یابد کما عرفت غوغها سابقاً بالجمله مدعای قدمای امامیه از روایت
خروج شریف بهادیا بین الرجلین که سلب امامت صدیق برای سائر اصحاب است ثبوتش نپیوست و آنچه
به ثبوت رسید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صدیق را باز پس نکشید و خود امام شد و او تکبیر میگفت و بواسطه
تکبیر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند با مدعای امامیه ربطی و نسبتی ندارد و حقیقةً مؤید مدعای اهل
سنت است که آن نیابت ابوبکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق را معزول فرمود و از ان باز
تقریر امامتش بر سائر اصحاب ننمود پس مکذب احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صبح روز

دوشنبه پرده برداشت و از مشاهدهٔ امامت صدیق و اقتدای اصحاب در عقب او و اتفاق کلمهٔ اسلام
خوش وقت شد و تبسم کرد کما عرفت مراراً علاوه بران مدعین امامت صدیق قائل تعدد این قصه بوده اند
چنانچه از شروح صحیح بخاری واضح می شود قال الشیخ جلال الدین السیوطی فی التوشیح عند قول
الراوی عن یسار ابی بکر قد اختلفت الروایات هل کان النبی صلی الله علیه وسلم
فی هذه الصلوة اماماً او ماموماً فمن الناس من جمع بالتعدد ومنهم من رجح
روایة انه کان اماماً لان ابا معویة احفظ فی حدیث الاعمش من غیره ولابن
ماجة فابتدأ النبی صلی الله علیه وسلم القراءة من حیث انتهی ابوبکر رض
پس تقریر فاضل ثامنی چگونه بر ایشان وارد خواهد شد چه آنها می توانند گفت که وقوع اختلاف در
ابتدای قرأت و انتهای آن در وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن زمان امامت فرموده
در وقتیکه ابوبکر صدیق امامت نموده و بحمد الله که درین مقام که علمای اعلام امامیه مدعی عزل صدیق اند
بفحوای بعضی از افادات مجتهدین امامیه در رساله صنیعیه و مقتضای قول بزرگان ع عدو شود سبب
خیر گر خدا خواهد ؎ خمیر مایهٔ دوکان شیشه گر سنگ است ۱۲ دلیلی دیگر برای امامت افضل الصدیقین هم
رسید بیانش بر سبیل ایجاز آنکه مجلسی خاتمة المحدثین شیعه آنچه گفته دلیل بر آنست که بامامت ابوبکر
امر نبوی زینت امضا پذیرفته بود چنانچه بتفصیل دانستی و قدمای امامیه بتصریح شریف ثامنی که مدعی
عزل صدیق می نمایند و بسیاری از محدثین طائفه این عزل را مثل واقعهٔ فرستادن ابوبکر صدیق
برای تلاوت سورهٔ برات میدانند و میگویند که مقصود جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام از امر ابابکر بالصلوة
بالناس تفضیح خلیفهٔ اول بود کما یلوح من البحار ایضاً پس دریافت شد که صدور امر مذکور بر جای
خود ثابت است اکنون بدلیلی که زوال این امامت از ابوبکر صدیق در شدت مرض آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم نماید ثابت باید کرد نه در وقتی که آنجناب را خفتی از مرض بهم رسید و باستعانت اصحاب
تشریف ورود ادنی تیسر لاحد منهم کائناً من کان چه دانستی که مخالف با وصف کذب و افترا که

از ذاتیات مذهب وست در اثبات امامت حضرت امیر وقت اشتداد مرض بشیر و نذیر پرافگنده
بحیرتم که شریف مرتضی در سخن سازی خویش چنان منهمک شد که امور بدیهیه که درین فصل یاد کردیم نیز داو
حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف لغزشها و اغلاط بی انتهاء درین بحث واحد مع قطع النظر عن اغلاط
و هفوات وقعت فی کتابه المسمی بالشافی کادت ان تکون غیر متناهیة حضرات امامیه او را علم الهدی
لقب داده اند بلکه این تهمت را بذمهٔ جناب امیر المؤمنین نهاده اند کما مرت الیه الاشارة و یدل علیه ایضا
کلام الفاضل التستری فی مجالسه من بعد التماس سمت که اگر سامعین و ناظرین اوراق این
تشنیعات ابرو ترش کنند و سرکه بر رو مالند و از ملاحظهٔ تقریرات فقیه بتقلید صاحب صوارم بنالند
که چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلة منیع المکان را بسفاهت نسبت کردن بی استعمال
انصاف نمودن و راه اعتساف پیمودن است چه از کلام یافعی و جزری و امثال ایشان از اکابر
سنیان علی ما نقله المجالسی ظاهر میگردد که ریاست علوم ادبیه و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از فقه و
اصول بذات او منتهی می شود و او در وقت خویش مروج مذهب شیعه بوده و اجماع ایشان بر جلالت
قدر و رفعت ذکرش انعقاد یافته فقیر کم مایه بجوابش خواهد گفت که هر چند استغاثهٔ مومن
جالسی بتظلم و فریاد مقلدین او از سهام تشنیعات علامهٔ دهلوی نور الله مرقده در این هیچمدان
دربارهٔ شریف ثانی بر باد الرای لغایت متین و استوار می نماید بلکه قلوب ناظرین و سامعین میل باید
لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیت کریمه وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوْتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوْتِ
در حق شان می نماید و بعنایت ایزدی و توفیقات علوی هرگز محتاج آن نیست که احدی از متکلمین اهل
سنت در ابطال آن برخیزد بلکه بمجرد نقل افادهٔ قدیم فاضل جزائری در کتاب الانوار النعمانیه
از هم میریزد و این موقوف بر بیان قصه ایست که طول و عرض بسیار دارد لکن کمترین خلائق بر
عادت مستمرهٔ خویش ملخص آن را درینمقام می آرد بدان که علم الهدی قوم بعلت آنکه شیخ المشایخ
یعنی صدوق امامیه که استاد الاستاد اوست قائل بسهو جناب خاتم النبیین در بعضی از نماز ها شده

طعن و تشنیع و تجهیل و تحمیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عبارات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل
و مخبط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از بی حرمتی و رسوائی او فرو نگذاشته فاضل جزائری در کتاب
مذکور از جانب ثمانینی لب معذرت میکشاید و بجواب الطعن ذیل و این کلمات بر نقل ثقات میفرماید
ان تشنیع السید علی الصدوق و لیس من عدم علمه بجلالة الصدوق او انه لیعتقد
فیه ما نسبه الیه و لکنه من باب تغلیظ المجتهدین بعضهم بعضاً حتی انهم ربما
راو تجهیل من خالفهم من اهل مذهبهم فی مسئلة من الفروع بل تفسیقه
و التکلم فی عرضه و نسبته الی الجهل و الخبط فی العقل من الملازمة الواجبة
حتی لا یقلده احد فیها و ان کان ذلک المخالف فی تلک المسئلة محقاً عند نفسه
بل فی الواقع و قد شاهدنا مثله من بعض مشائخنا المطهرین من الاغراض الدینیة
الدنیویة الی ان قال و الا فالمرتضی و المفید ینقلون عنه الاخبار و یعتمدون علی
روایاته للآثار انتهی مختصراً یعنی تقبیح و تشنیع بر شیخ صدوق نه از آنجهت است که شریف ثمانینی
او را جاهل و مخبط دانسته و ملحد و زندیق اعتقاد کرده بلکه این طریقه در مجتهدین امامیه از قدیم الایام رائج
و معمول بوده که یکی مر دیگری را در مسائل فروعیه جاهل و کودن میگفت و هیچ دقیقه تذلیل فرو
نمی گذاشت بلکه تفسیق هم می نمود و این امور را از ضروریات و واجبات اعتقاد میفرمود تا کسی
تقلید آن شخص نکند و در کید و کول و گرفتار نشود اگرچه آن شخص مخالف در مسئله متنازع فیها نزد خود
بلکه در واقع بر صواب و مستقیم و بر خطا باشند چنانکه بعضی از اساتذه خود را با وصف تدین و
اجتناب از اغراض دنیویه دیده ام که وقت تشنیعات این قسم کلمات میگفتند و اگر معمول
شریف ثمانینی این معنی نبودی که من گفتم پس او استاد او یعنی شیخ مفید چرا اخبار امامیه از شیخ المشائخ
که نزد ایشان زندیق و ملحد گردیده بود روایت می کردند انتهی ملخصه پس معلوم شد که امامان و پیشوایان
خود را وقت تغلیظ باین الفاظ معلومه یاد کردن منافی اعتقاد جلالت قدر نمی باشد

حالکیا بنیاد استغاثه جالسی و مقلدین او از تشنیعات صاحب تحفه و این کمترین مثل غبار از تندباد
نیست و نابود میگردد و بطریق اولی جواب فاضل جزائری از طرف این قاصر الباع هم جاری میشود زیراکه
فاضل ثمانیتی را علمای اهل سنت از مدلسین و ملبسین میدانند و بکفر و فسق او بجهت عداوت خلفای راشدین
و اهل بیت طاهرین حضرت سید المرسلین صلعم و دیگر معتقدات باطله اش مثل ملحدین حکم میکنند
گو شریف مذکور در طائفه شیعه عدیم النظیر و معدوم المثال باشد چه جای آنکه او در محبت امامت
صدیق رضی الله عنه هوسها برد و قفاها خورد و ره بجائی نبرد که اطفال دبستان هم بر آن خنده
میزنند و بنیاد تقریر آتش بناخن انگشت میکنند و حاشا و کلا که جناب علامه دهلوی نور الله مرقده
و این اقل الانام را در تضاعیف کلام مقصود از تشنیعات ثمانیتی تعلی خویش باشد بلکه مطلوب
همین است که کسی از ناظرین و سامعین بتقریرات عام فریبش مذهب باطل را اختیار نسازد و از
مذهب حق دست برندارد چنانچه جزائری تقریر بر آن کرده اعجب این است که مجتهد جالسی در صوارم
قصه سیادت ثمانیتی را مد نظر داشته بنیاد استغاثه خود را بر آن گذاشته و در فتاوای خویش بر ملا
از لعن بسیاری از سادات بلکه جگر پاره های ائمه امجاد و جناب سیده و حضرت سید الابرار صلعم دریغ
نمی کنند و قاضی در مصائب خویش سید سنی را بدتر از سگ میداند و فاضل کاشانی در خلاصة المنهج
عذاب بنی هاشم در ارتکاب گناهی روایت مینماید و دیگر علمای امامیه در کلمات مقدسه مرتضوی که بر
ترتیب حروف تهجی جمع کرده اند نقل میکنند اِنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَطَاعَ
اللهَ وَاِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ وَاِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ عَصَی اللهَ وَاِنْ
قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ با اینهمه مومن جالسی از اهل حق چشم آن دارد که اکابر مذهب امامیه را بد نگویند شعر
گر ملولی ز ما ترش منشین * که تو هم در میان ما تلخی و فقیر بی بضاعت بر روایات متشیعین
وجهی دیگر در باب تشنیعات ثمانیتی هم بقید قلم می آرد که هر چند شیخ مفید در منامات خویش برای
تعلیم ثمانیتی مبشر شد چنانچه در کشکول شیخ عاملی منقول است لیکن مرتبه این بشارت کمتر از دعای

صاحب الامر در باب شیخ المشایخ است چه توقیعات آنجناب در بعضی از مقامات از اند افاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بر زبان صاحب صواقع و مرشد
البریه صاحب تحفه اثنا عشریه میرود مع ذلک از خواب تا بیدار فرق بسیار است و ابالسه و دجاجله
کما فی البحار در لباسهای انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفات بیشمار کما ستعرف نموده انشاء الله
تعالی پس امام الائمه و فرد کامل یا میرزا باعتراف برادر همین مؤلف که بدعای حضرت
امام مهدی در رساله نصرت اخباریه لباس حج پوشد ملحد و زندیق گفتن و بی دین و مذهب
قرار دادن و زبان بکمال طعن و تشنیع در حق او کشادن عین الحاد و زندقه خواهد بود پس فاضل نائینی
مستحق هرگونه تشنیع و تفضیح بوده باشد و هر چه بوی رسد از خدا رسد و ما احسن ما قیل شعر
بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد والحمد لله سبحانه با اعظم جده و تعالی
شانه که هر جا ما را بدست دشمن میکوبیم و خار و خاشاک این راه را از دستهای اعدا بیبا
میروبیم فاعتبروا یا اولی الابصار اینست انتهاض بکید و دلیل بر استحقاق و لیاقت حضرت ابوبکر
صدیق که بمراعات ایجاز و اختصار اتفاق افتاد حالیا بران اکتفا نموده باصل اصول مدعا می پردازم
و برد بقیه اقوال دیگر از رساله حضرت مؤلف خود را متوجه میسازم **قوله** و اگر کسی گوید الخ **اقول**
این همه تخالب بصور خیالیه خویش است و احقر العباد را بسبب عدم مضرت تعرض بدان
ضرور نیست **قوله** بن اعتقاد و اصل چهارم الخ **اقول** حیرانم که اصل پنجم را بخلاف شهید
ثالث در احقاق الحق و دیگران از علمای خویش اصل چهارم چون گفته مگر آنکه نبوت با توحید یا معاد
یا عدل را که باعتراف اکابر طائفه از منصوصات قرآنی است مؤخر از ان فهمیده باشد یا آنکه خدا یا
شاید محمول بر مزید اهتمام و یا نظر بتاخر زمانی به بعضی از وجوه خواهد بود لیکن بر اصول طائفه اصل
الاصول باید گفت نه اصل چهارم چنانچه روایات اصول الدین بعبارتیه گواه بر آنست که بعد از معرفت
امام و حصول تشیع هیچ صغیره و کبیره بقدر احمال نداج نمی باید کما ستعرف ان شاء الله علاوه حال

اعتقاد قدمای امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقاً و لاحقاً باخذ آن اشارتی نمودم ناگفتنی
است و حال عدل معاد که تنها نه آن شیعه فرق دیگر را در شکنجه عذاب کشند و غافلان محض بعقاب شدید
برزبان نیاوردنی باقی ماند نبوت آن بر صور خیالیه و معتقدات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه ولایت
و امامت ائمه کرام فلا تغفل **قوله** چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند الی آخره **اقول** سبب یا
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف دران بهتر از قرآن است بر خلاف
این دعوی واقع است چنانچه بر ناظرین مفتاح مخفی نیست و بحمد الله که ماموریم باظهار حق خود
نص صریح فرموده‌اند که اعتقاد بامامت از ضروریات نیست پس حمل احادیث بر کذب یا افترا
از جواز ندارد اگرچه شارحین هوسها پخته خرافتها گفته باشند دریمقام برین اجمال اکتفا ساختم و تفصیل
مطالب این از آن نپرداختم که دفترهای طولانی دران فراهم خواهد گردید و ناظرین و سامعین بسبب قصور همت ملول
خواهند شد **قوله** غرض ما اینست **اقول** مولف رساله عبارتی که از فتح الباری و شرح کرمانی در ابتدای افادات
خویش نقلی نموده اثری از مدعی خود دران نبوده که از جمله احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد است و جمله لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم مرادف آنست و در لجه حیرت و امواج فکرتم که چون صاحب کواکب دراری و صاحب
فتح الباری اشارةً و صراحةً در همان عبارت ارتداد را بر ترک حقوق و تقصیر از واجبات محمول کرده
باشند از احداث ارتداد شرعی چگونه مراد توانند گرفت و لم یزالوا مرادف آن چگونه قرار خواهند
داد و برفرض محال اگر این هردو بزرگ بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند پس نوشتن عبارات
شان کلام در امثال این مطالب کردن و بمزعوم خویش گوی سبقت از میدان مناظره بردن
خارج از آهنگ قانون تصنیف و تالیف است بالجمله اگر مراد از عبارت کرمانی و عسقلانی همان
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس دلالت آن بر آنچه مولف فهمیده ممنوع است
لا بدله من اقامة الدلیل و اگر بنیاد این قیل و قال بر عبارات دیگر است پس نقل کردنش از شرح
کرمانی وغیره ضرور است تا اهل بحث و نظر دران غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مولف هست

یا بنه و غالب همین است که در فهم عبارات بزرگان مرقوم الصدر در مغلطه‌ها گرفتار شده یا نسخه شرح
کرمانی و عسقلانی نزد او مستقیم نیست کما اعترف به **قوله** و اینکه از ما احد فواتح **اقول** در بنا
نزدیکی بخوبترین وجوه دریافت شده که ادعای صدق احداث بر خلافت خلفای راشدین که باعتراف
جناب امیر در نهج البلاغه مؤید و موعود من الله بودند بدیهی البطلان است و شگرف تر
آنست که این دعوی بر اصول مقرره اهل سنت نمایند معاذ الله من تلک الهفوات علاوه
دعوی ترتب ارتداد شرعی بر غصب خلافت امیر المؤمنین و مخالفت او که از خلفای راشدین بر
زعم مخالفین صدور یافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمان دانند پیمودن چنانچه
از بحار ظاهر است و قائل باسلام آنها بودن در وقت دار و گیر از الجاءات اهل حق ازین دعوی
فرار کردن و باراده تبدیل اخلاق حسنه سنیه از لفظ ارتداد با فشردن با هم دگر متناقض است
وقد عرفت تفصیل ما ذهب الیه اکابرهم فیما سبق تا آنکه باعتراف شیخ حلی در شرح تجرید نجات
خلفا از عذاب بلکه بدخول ایشان در فردوس مصداق جنات تجری من تحتها الانهار قائل
می‌شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بناء فاسد بر فاسد است زیرا که بنیاد شبهه بر آنست که صاحب
نهایه صحابه کبار را مورد مرتدین علی اعقابهم قرار داده و جفاة اعراب را از دائره این سابقه
اخراج کرده وَهُوَ مِمَّا لَا یَرْضَی بِهِ الْعَقْلُ السَّلِیمُ کَمَا مَرَّ وَسَتَسْمَعُ لَهُ زِیَادَةَ الْبَیَانِ
وَالتَّقْرِیرِ عِنْدَ قَوْلِ الْمُؤَلِّفِ النِّحْرِیرِ کَمَا نَصَّ عَلَیْهِ ابْنُ الْأَثِیرِ و بر تقدیر تسلیم بر جمال
خود مقرر است که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس با وجود احتمال صحیح در عبارت صاحب نهایه
که تقریرش در سابق مذکور شد از استدلال ایشان نامی و اثری پدید نیست **قوله** و نیز اگر بخاطر کسی آید
اقول عبارتیکه از نهایه نقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی ببعضی دیگر
هم در آن واقع است اول تصحیح آن حرف ثم من بعد در آنچه از عبارتش فهمیده قیل و قال کنم
بدانکه لفظ واو بعد لفظ جاء نیا از قلم ساقط شده و لفظ جانیا بمعنی غمار اجانیا متقابل ذا اهبار ثم

کرده و علامت همزه که از یا مبدل است بر آن نوشته من بعد لفظ یقتص را که مشتق از اقتصاص بمعنی
قصاص گرفتن است در مواد دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگوئیم که منکر مقابل معروف
است و معروف بمعنی نیکی و آن عام است از واجب و ندب چنانکه در نهایه مذکور تصریح بدان
واقع است پس مقابلش که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
یا کبیره آری قرائن عبارات و الفاظ را باید دید و بر مناسبات آن حمل باید کرد از این است
که جمعی از شارحین شفای قاضی عیاض هم برین تعمیم تصریح کرده اند کما لا یخفی فَإِنْ أَرَادَ
بِعَدَمِ صِدْقِ هٰذَا الْمَعْنٰی عَلَی الْاِرْتِدَادِ أَنَّهُ لَا یَصْدُقُ عَلٰی مُنْکِرِی الزَّکٰوةِ مِثْلِ مَالِکٍ
وَغَیْرِهِ فَهُوَ مُخَالِفٌ لِمَا نَطَقَتْ بِهِ أَخْبَارُ الْفَرِیْقَیْنِ وَشَهِدَتْ عَلَیْهِ آثَارُ الطَّرِیْقَیْنِ إِذْ
إِنْکَارُ الزَّکٰوةِ الَّذِیْ صَدَرَ مِنْ هٰؤُلَاءِ عَلٰی مَا عَرَفْتَ سَابِقًا کَمَا أَنَّهُ رِدَّةٌ وَرُجُوْعٌ عَنِ الْأَمْرِ
الَّذِیْ کَانُوْا عَلَیْهِ کَذٰلِکَ إِحْدَاثٌ فِی الدِّیْنِ وَابْتِدَاعٌ فِیْ مِلَّةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ لِأَنَّهُ
لَمْ یَکُنْ مَعْرُوْفًا فِی الْکِتَابِ وَلَا فِی السُّنَّةِ وَلَا إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ فَکُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا قَرِیْبٌ مِنْ صَاحِبِهِ
بِاعْتِبَارِ الْمَعْنٰی بَلْ یَصْدُقُ کُلٌّ مِنْهُمَا عَلَی الْآخَرِ فَمَنْ تَدَّعِیْ عَدَمَ صِدْقِ الْإِحْدَاثِ
عَلٰی هٰذَا الْاِرْتِدَادِ کَیْفَ یَدَّعِی الْإِنْصَافَ لِنَفْسِهِ بَیْنَ أَیْدِی الْأَشْهَادِ وَإِنْ أَرَادَ بِعَدَمِ
صِدْقِهِ أَنَّهُ لَا یَنْطَبِقُ عَلٰی مَنِ اخْتَارَ الْکُفْرَ الْبَوَاحَ مِثْلَ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَارْتَکَبَ
الشِّرْکَ بَعْدَ تَوْحِیْدِ الْمَالِکِ الْعَلَّامِ فَیَرْجِعُ حِیْنَئِذٍ إِلَی الْاِتِّفَاقِ **قوله** و نیز در بعض
طرق آه **اقول** ماجرای عجیب است که مؤلف غیر از ادعای استبعاد دلیلی و برهانی بر آن قائم
نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بلا ریب فردی از افراد تبدیل و تغییر است و این را خود ابله و صبیان هم توانند
فهمید که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زکوة میداد و بعد آنجناب موقوف کرد یا فرضیت
را ببعضی از وجوه سخیفه انکار نمود البته بر وی احداث و تبدیل و تغییر همه صادق می آید و همچنین اگر زید
از اصل اسلام رجوع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا للمعنی العموم فکیف که ورود لفظ تبدیل در بعضی

از طرق

از طرق دلیل عدم صدق احداث بر ارتداد باشد عجب است که قریب را بعید نامند و برین تحری
نام انصاف بانند فان کان الانصاف هذا فالظلم و الاعتساف ماذا **قوله**
بلکه بصراحت دال است الی آخره **اقول** ما گفته ایم که دلالت بر متبدل ساختن امری که قرار یافته
بود ندارد زیرا که امر زکوة و فرضیت آن و اخذ صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه
ادیان سابقه هم قرار یافته بود جفاة اعراب آن را متغیر و متبدل ساختند و بمجرد استماع خبر
وفات شریف سر در غا و دغل باختند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت مقام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مؤلف بر طاق گذارد و بدعوی منحصر بودن امر متقرری در
خلافت بلافصل مرتضوی سر بر دارد و این مقدار هم بدلش نخلد که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر بعنوانیکه میان شیعه و سنی محل تنازع است اقامت دلیلی زینهار روا نیست
و حقیقت الامر این است که چون ضعف و رکاکت ادله طائفه خویش بر امامت بلافصل جناب
امیر نیک میدانند اشاره بدلیلی هم نمی کنند تا بصراحت چه رسد ازینجا واضح تر شد که بنیاد تقریرش
اکثر فاسد و متاع تحریرش غالبا کاسد میباشد **قوله** و از آنچه بتصریح دال است الخ **اقول**
کسیکه حدیث الحوض را بر اهل ارتداد و کفر منطبق میگرداند و جماعتی را که نزد محققین در کمال فسق منهمک
بودند بارتداد شرعی متصف میداند تواند گفت که درین حدیث خطاب سرور عالم صلعم به بعضی از
اصحاب است اگرچه از کبار مهاجرین و انصار نباشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لا یتصور الضلال بعد الهدی حاصل نبود الا تنافس دنیوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص دلالت بران ندارد که احدی از امت
حتی که جفاة اعراب و من نجد و حذوهم نیز مرتد نشوند و منتهای کار جز تنافس چیزی دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر بخوبی دریابند که مؤلف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس دنیوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او از مقصرین حقوق و مبدلین امور سر زد
نه بینی که بروایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوب اصلی این کرده دین فروش دنیا خر همین رغبت
دنیا و دوستی زر بود که زکوة ندادند و عهدیکه در وقت اسلام در باب زکوة و جمع و تفویض
صدقات بسته بودند بمجرد علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه استدلالهم بالکریمة اعنی
خذ من اموالهم صدقة شکستند انهم بالبداهة الاولیة تنافس دنیوی بود بلکه احداث و ارتداد
بالمعنی المعلوم نیز بود و ازینجا مانند تباشیر صبح صادق بر منصه ظهور جلوه گر بود که قول مؤلف هر گاه
از احداث ارتداد مراد نباشد لا محاله امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بغصب آن پرداختند
باطل محض است اول باید که دلیل بر حصر اقامت نماید باز باین مزخرفات لب کشاید **قوله** و مع هذا
الخ **اقول** هر گاه بر عدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و عسقلانی
و ستایش جوابیکه خود مؤلف بتحریر آن مبادرت فرموده و بعضی از مقدمات دران افزوده
بر جای خود نباشد والحمد لله علی ذلک **قوله** هر گاه از احداث الخ **اقول** اگر مراد از ارتداد
رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهایه و مجمع البحار البته مراد نباشد
لیکن لازم نمی آید که امر غصب خلافت مرتضوی که معاذ الله بزعم امامیه از خلفای
ثلثه بظهور آمد خواهد بود زیرا که تنافس دنیوی منحصر در غصب خلافت نیست کما عرفت
لِانطباقه علی من یُنکر الزکوة مستدلین بالقرآن قائلین بانّ فرضیتها
مختصة بزمان سید الانس والجانّ ولا یخفی انّ عذاب النار لیس الا للمعاندین
من اهل البغی والعدوان بدیهی کما یدلّ علیه صحاح الاحادیث بل نصوص
القرآن **قوله** واگر کسی آه **اقول** دلالت صریح این حدیث بر غصب خلافت مرتضوی مخدوش
و ممنوع است چه احتمال دارد که این حدیث در مخاطبه زمره انصار صدور یافته باشد چنانکه
مؤلف بعد ازین خود هم گفت که خطاب لا ادری ما تحدثون بعدی مخصوص بجناب صدیق

واتباع واشیاع اوست وحال آنکه مؤلف در مقام مشار الیه مستدل است اختراع احتمال دیگر را
کفایت نمی کند بخلاف صحبت این حدیث چه دران که توجیهی و معنی بیش نیست پس مقصود ازین حدیث آنکه
ای گروه انصار چنان بنماید که از شما حرصی بر امارت و خلافت صادر خواهد شد و این حرص در امارت
و خلافت که خاصه منصب قریش است موجب ندامت در روز قیامت خواهد بود و همچنین واقع شد
که گروه انصار بعد از واقعه سید الابرار صلعم در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباده را
بر مسند امارت نشانند و بحمد الله که انصار بعد از غفلت و لغزش خویش دران روز که
نمونه روز قیامت مورد کریمه اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ
کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَی النَّاسَ
سُکَارٰی وَمَا هُمْ بِسُکَارٰی بود زود تر بساحل هشیاری رسیدند و بمجرد ایقاظ جناب
افضل الصدیقین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
راشدین باشد نه مبطل خلافت ایشان رضوان الله علیهم اجمعین **وایضا** باصول امامیه محتمل است
که جناب امیر و بعضی از اتباع و اشیاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری دلدل جناب
فاطمه زهرا و حسنین را در بدر گردانیدند و با وصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که بارها بصبر و سکوت امر فرموده خواستند که بتفریق جماعت و شق عصای مسلمین مشغول شوند
واین قسم احادیث که دران تحذیر از حرص علی الامارة مذکور است در کتب فریقین مروی و مسطور
چنانچه بر ناظرین مجلدات بحار الانوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب
سیده هم ترک وصیت بجهت صنعت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
در بحار بران شاهد است و از انجاست که در مجمع البحرین میگوید وَمِنْهُ حَدِیْثُ فَاطِمَةَ
فَاَخَذَتْ بِتَلَابِیْبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ اِلَیْهَا انتهی و هم ترک تقیه بلفظ ثبت الفاطمة جه
قدر عیان است حاشا جنابها عن ذلک **فنیز محتمل است** که اکثری از مقبولین امامیه

مراد باشند که سر اشنیدند و بر وقت موعود نزد جناب امیر شرف حضور یافتند مصداق
خاص حصه شدند کما فی البحار و سیجیٔ تفصیله انشاء الله تعالی و ملک غیر از کاسه لیسی خلفا جور جز
امارت قضائی دمشق و حکومت کوفه و بصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تیز هوش مخفی نیست
که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل تشیع بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر
خلافت خلفائی راشدین است و این معجزه نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند و بحمد الله لمعان
و بریق آن عالمی را فرا گرفت و موجب بصیرت اولی الابصار و باعث کعوبت و سر زنش بلکه
استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه بروایات کتب معتمده محدثین ایشان قبل ازین
بر زبان قلم تعویض یافت **و تازه تر اینکه** فاضل کاشانی در خلاصة المنهج صاحب تفسیر
علوی در ذیل تفسیر آیت کریمه یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اذْکُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ اِذْ
جَآءَتْکُمْ جُنُوْدٌ فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیْحًا وَّجُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا وَکَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرًا
که بغزوه خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود هم کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک
شریک اصحاب بود و عادت ایشان میفرمودند اَللّٰهُمَّ اِنَّ الْعَیْشَ عَیْشُ الْاٰخِرَةِ فَاغْفِرِ
الْاَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرِیْنَ در بین اثنا سنگی در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم را خبر کردند تیشه بدست گرفت و بر سر سنگ زد و دانگی شکست و نوری
بر جست گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم دانگ دیگر شکست و نوری دیگر
ظاهر گشت فرمود بلاد یمن بدست من دادند سوم بار تمام سنگ را درهم شکست گفت الله
اکبر مقالید ملک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند انتهی عبارة الکتاب
الثانی مختصرة همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطرق متنوعه و اسناد مختلفه این قصه را
وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات مستفیضه بر ثبوت این ائمه دلالت دارد و احدی را جای

انکار

انکارش ممنست و دربحار حکایتی عجیب طولانی است که مفادش بعبارت مو جزاداء می شود وآن اینست که بعضی از مدعیان علم وفضل در وقت ذکر این روایات بعضی را حالت که ظاهرش دلالت بر منافس اصحاب دارد چنانکه گذشت محصل بعضی تشبیه مخاطبین آن بنی اسرائیل است پیش کردند گفتم اگر این احادیث که مجلسی هم بطرق متنوعه ودیگر اساطین تشیع باسناد خویش در بحار وغیره آورده اند دلالت بر بطلان خلافت خلفای ثلثه کنند خلافت حضرت امیر بطریق اولی برهم شود وامامت یازده امام که بران مبتنی است بلا ریب نیست ونابود گردد وچه خوش گفت صاحب تحفه انار الله برهانه شعر شادم که از رقیبان دامن فشان گذشتی ✿ گو مشت خاک ما هم برباد رفته باشد قوله پس منصفی باید که الخ اقول چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی که دعوی مؤلف که این حدیث صریح در غصب خلافت است تلبیسی بیش نیست و بر مسلک امامیه صراحت زاید در صورت بسیار متصور بود مثلا می فرمود که شما ای فلان و فلان غصب حقوق اهلبیت را اراده میکنید واین موجب شقاوت ابدی و مستوجب مزید عذاب و نکال سرمدیست وای فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشید و پنبه ذهول از گوشها بیرون آرید و بدانید که خلیفه برحق وامام مطلق علی بن ابی طالب است وعلامات امامت فقط در ذات او گرد آمده که از مادر مختون زائیده و بشهادتین بلکه کتب سماویه گویا گردیده و بر بازوی راست او آیت کریمه وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا زیب رقم پذیرفته و از جمیازه و بدبو کشودن و بعطسه کشیدن منزه گشته و گاهی محتلم نشده و سایه اش بر زمین نیفتاده و لوی دهن و دو اعضا حسیر تا فرقها تا تاری نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین برازا و راپوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع انگشتری که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسائلی بخشیده و از صغیره و کبیره عمدا و سهوا قبل الامامة و بعدها معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک و یازده کس از اولاد او نیز بهمین صفات متصف خواهند شد و در عین رکوع خواتیم و حلل بعنوان تصدق خواهند داد کما فی انوار العرفان والصراط

المستقیم علی ما فی المفتاح والکافی و روضة الاحباب والعماد والبحار بشنوید و بر اقوال دلکش
فرا دارید و اطاعت او کنید و از عصیان و عداوتش اجتناب نمایید و امثال ذلک من العبارات
الواضحة الدالة و حالانکه بر اصول طائفه متشیعین وصیتیکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
در حالت احتضار بمقتضای وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَکَ الْاَقْرَبِیْنَ بعبد الله بن عباس فرموده و تاکید تمام
ارشاد نموده و بزعم شیعه از دلائل امامت حضرت امیر و غصب عدوان اصحابست کما یلوح من فتن
المجلسی موید خلافت صدیق می باشد و بر عدم خلافت بلافصل حضرت امیر دلالت میکند در ینمقام
بقدر ضروری مکتفی می شوم قال ابن عباس فلم ازل له کما امرنی به رسول الله صلی
الله علیه وسلم و وصانی بمودة علی و انه لاکبر عمل عنده قال ابن عباس ثم
مضی من الزمان و حضرت رسول الله الوفاة فحضرته فقلت له فداک ابی و امی یا رسول
الله قد دنی اجلک فما تامرنی فقال ابن عباس خالف علیا و لا تکونن له ظهیرا و لا
ولیا قلت یا رسول الله فلم لا تامر الناس بترک مخالفته قال فبکی رسول الله صلی الله
علیه وسلم حتی اغمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبق الکتاب فیهم و علم ربی و الذی
بعثنی بالحق نبیا لا یخرج احد ممن خالفه و انکر حقه من الدنیا حتی یغیر الله ما
به من نعمة یا ابن عباس ان اردت وجه الله و لقائه و هو عنک راض فاسلک طریق
علی بن ابی طالب و مل معه حیث ما مال و ارض به اماما و عاد من عاداه و وال من
والاه یا ابن عباس احذر ان یدخلک شک فیه فان الشک فی علی کفر انتهی
اکنون معنی این حدیث بر زبان مجتهدین قلمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه ملازم و محب علی
علیه السلام بودم پس از مدتی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و گفتم
که اکنون اجل تو رسیده است مرا بچه چیز امر می نمائی فرمود مخالفت کن و موافقت منما علی را
البته تو از برای او معین و مددگار و ناصر و تابع و دوستدار مباش باین معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب مصلحت تقیه از فرقه جائره فاجره کافره همراهی و متابعت و ملازمت علی را مرتکب میشوم حتی
کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بجدی گریست که بیهوش شد باز فرمود اجل
میرم است سوگند یاد می کنم از دنیا کسی بیرون نخواهد رفت از گروهی که مخالفت علی نمودند و
انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه با و عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید ز
فرمود که براه علی سیل کن و دشمن باش دشمن او را و تحقیق که شک کردن در حق علی کفر است انتهی و الفاظ
این حدیث در خطاب ابن عباس که بدو گذار علی شواهد صراحت بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که
هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را نهی از اطاعت و نصرت امیرالمؤمنین
فرمود ضرورست که او باطاعت حضرت صدیق که حضرت شیعه معرفت و اطاعت امام را
تکیه کلام علمای امامیه است مامور خواهد بود و به ثبت المقصود اما قدح بر تقیض نجمی مذکور
و جوابش چند وجه است اول آنکه آنچه جناب ایشان بروایت ما نسبت بجناب روا نباشد حق
و مانند او در جنگ جمل روبرو شدن زبیر بن عوام که حدیث عشره فی الجنة بیاد آورد و خود را هم در
ایشان داخل کرد افاده نموده بر ما این مقام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای زبیر تو قائل بقطعیت
جنت برای من شدی من ای ابن الحج تو همین مرتبه گونه تم ... نمایی کرده انتهی حالیا
معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بزعم امامیه میگوئیم که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس که
آنفا در نسخه روایت کرده دو بر خلافت صدیق تایید میکند ناگزیر قبول کردیم و آنچه او مطابق
مذهب امامیه اخراج نمود چون کشی صاحب تلخیص و غیر همامه اوس نماید و بر تعصب او گواهی میدهند
و کنتوری در مکائد خود و دیگران نیز تشیع او را باثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
فَاِنَّ اِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ حُجَّةٌ دُوْنَ الْاِدِّعَاءِ لِاَنْفُسِهِمْ كَمَا قَالَ عُلَمَاءُ الطَّائِفَتَيْنِ فِيْ مَوَاضِعَ
غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ دوم آنکه چون از رجال ابن عباس تفحص نمائیم و روایات قدمای شیعه را در
مطالعه آریم نیک معلوم میشود که او ناصر و معین و مطیع خلفای راشدین بوده بر این تقدیر کلام

با فضل جناب امیر شده بلکه بر حقیت خلفای ثلثه ثبات و قرار ورزیده پس واضح شد که دلالت
نقیض نهی مزبور برای خصم هرگز مفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت و نصرت
ابن عباس را درباره خلفا بر تقیه حمل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای همین
مصلحت تقیه و حفظ جان و ناموس وی را از اطاعت و انقیاد مرتضی منع فرمود چنانچه مترجمین
بحار در اثنای ترجمه از کیسه خود یکدو سطر بر اصل روایت بحار زیاده کردند و از نیت مغشوش
خویش در رنگ گذاشتند پس روایت تفسیر اهل بیت کما تستمع الفاظها فی المسلک الثانی این تاویل و
تسویل را رد می نماید و ملخص آن اینست که جناب امیر ابن عباس را از گوساله پرستان شمار فرموده
پس اگر اطاعت و موالات خلفا از صمیم قلب نباشد صدق گوساله پرستی از محالات خواهد بود
و مقام تحیر است که علمای امامیه را بتقیه ابن عباس اطلاع حاصل شود و جناب امیر که سینه مبارکش
مثل لوح محفوظ حاوی [illegible] ایضاً اگر
گوساله پرستی بر شخصی که بتقیه موالی و مطیع خلفا باشد صادق آید پس اول میباید که حضرت امیر که در
اختیار تقیه بر اصول امامیه از مثل سلمان و ابوذر هم سابق الاقدام بود معاذالله امام گوساله پرستان
باشد واللازم باطل فالملزوم مثله و در ینباب که اطاعت و انقیاد ابن عباس نسبت بخلفا از صمیم
قلب بود متعدد روایت از کتب معتمده شیعه موجود آنچه در اینجا ایراد کردم گلی از گلشن و خوشه
از خرمن است سوم آنکه از منطوق حدیث مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است که
خلفای ثلثه معادات جناب مرتضی نداشتند زیرا که حق تعالی ایشان را با نواع نعم وافره تایید
فرموده و عالمی را بر طبق بشارات مصطفوی بر دست ایشان راه راست نمود تا اگر دشمن میبودند
می بایست که مثل خوارج خذلهم الله مسلوب النعمة میشدند و کلام مقدس نبوی بقرار قسم
شرعی مخالف نفس الامر میگردید و هیچیک از اعمال ایشان در بارگاه خداوندی مقبول نمی افتاد
و حال آنکه در کلینی هم مرویست که مجاهدات و مقاتلات ایشان باوج قبول رسید پس معلوم

شدکه

شد که عبد الله بن عباس را که در خاتمهٔ حدیث امر باطاعت و انقیاد نموده اند محمول بر وقت
امامت حضرت امیر است نه قبل از آن و آن عین مذهب اهل حق است و مؤید این مدعا است [illegible]
امامًا در جمله وارض به اماما یعنی اطاعت و انقیاد کن و با و خوشنود باش در حالیکه او امام
باشد و مراد از انکه تردد در حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق آنجناب است
چنانچه مذهب خوارج است سود الله وجوههم و مؤکد و مفسر این فهم است حال
عبد الله بن عباس که در وقت خلافت مرتضوی اعانت و نصرت آنجناب مثل اعانت
خلفای ثلثه اختیار کرد و برای الزام آن اشقیا چنانکه حضرت مرتضی مناظرات ایشان
کردند کمر همت محکم بربست و حق جل و علا بخلوص نیتش در مناظره آن گروه بیدین را مغلوب
کرد والحمد لله علی وضوح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مرتضوی جناب سید [illegible]
دلدل کوبکو گردانید هرگز دلش نرید و نصرت آنجناب ترک نگرفت بلکه حقیقة اطاعت
و انقیاد خلیفه اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بحار و غیر آن باهر است چهارم
آنکه عرض ابن عباس که زندگی تو آخر شده اجل تو نزدیک رسیده اکنون [illegible]
علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چرا هر دم را ترک مخالفت امر نمی نمائی علی ما فی الروایة
المذکورة دلیل صریح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه مامور بترک مخالفت نبوده اند تا بامر امامت مرتضوی چنانچه در اذهان ایشان است [illegible]
چه رسد چه اگر جناب مصطفوی در روز غدیر بر خلافت بلافصل امیر المؤمنین [illegible] نموده بود
و نص بر امامت مرتضوی می نمود الی غیر ذلک من المقامات المزعومة [illegible]
بجناب اشرف الناس صورتی از امکان نمیداشت و مؤید همین است سؤالات [illegible]
دیگر از ملازمین وقت بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قوم [illegible]
بطرق متنوعه معتبره مرویست از جمله که در باب شصت و چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف و کیفیت غسل و کفن و دفن و نماز وانچه مقارن با آن گذشته منعقد گشته سؤال عبد الله مسعود است که یا رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی حضرت فرمود که هر پیغمبر را وصی و نائب او غسل میدهد گفتم وصی تو کیست یا رسول الله گفت علی بن ابیطالب الی آخره و سؤال ابن عباس و جواب افضل الناس صراحة اقتضای آن میکند که اصحاب مخالفت هنوز نمی کردند والا با بایستی فرمود که هنوز مخالفت و عداوت را اظهار نکرده اند از ترک خلافت علی چه نام می بری و ازینجا واضح تر شد که دعاوی طائفه و اخبار داله بر امامت بلا فصل امیر کبیر و آنکه امر امامتش مفروض از جناب احدیت بود و خلافت خلفای ثلثه مبتنی بر غصب و عدوان و اینهمه بزرگان واجب التبری و العداوة اند ساخته و پرداخته عبد الله بن سبا و اتباع و اشیاع آن قدوة الاشقیا است چنانچه در آخر این اوراق با عتراف کابر طائفه حال آن لئیم بر همین اسلوب نقل خواهم کرد انشاء الله تعالی مقصود اصلی آن لعین ازاله و استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم با یقین بدانند که با وصف تاکیدات ایزدی و عتابات الهی که زیادت بران متخیل نباشد حتی که گرفتاری عذاب دائمی بر تقدیر مساهله برای آنحضرت صلعم نازل شود و باز تعلل و تساهل بمیان آید و ثانیا آنکه ارتداد و کفر تمامی اصحاب و اهلبیت امجاد در قلوب بنی آدم رسوخ یابد و بدعای بهود که از مدتها در دلهای ایشان مرتکز بود بظهور می انجامید بخوبترین وجوه برآید و از عرض ابن عباس و ابن مسعود اینهم بوضوح انجامید که مثل حدیث نزول نجم و حدیث مکالمه شمس و حدیث نزول و تداول جام که صدوق در مجالس و دیلمی در ارشاد اخراج نموده اند و دفترها در بیان اختلافش وافی نیست همه از موضوعات شاگردان شیخ نجدیست بعنایت الهی اگر زنده میمانم در رسائل دیگر ضبط میکنیم و نزد حضرت مؤلف ارسال میدارم شعر ورنمانیم عذرما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده پنجم آنکه جواب سید الرسل بعد حصول افاقه دعوی متشیعین را که جناب امیر خلیفه بلا فصل بود

خلافت

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از بیخ و بنیاد بر میکند زیرا که مآلش اینست که در علم الهی
قرار یافته و قضای مبرم گشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلافت
او نص نمی کنم و مردم را ترک مخالفتش علی العموم امر نمیفرمایم که در صورت مجادله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجادله انبیا علیهم السلام را تحذیر فرموده قال الله تبارک و تعالی فلما
ذهب عن ابراهیم الروع و جاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه
منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب غیر
مردود و انهدام از اصول اربعه بلکه اربعمائه ازین جا خود درست است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل هجرت مدینه منکشف بود که خلافت بلافصل علوی شدنی نیست و قضای
مبرم است نه معلق پس نص غدیری بر امامت امیر المومنین و حسنین و دیگر واقعات که آنرا در نصوص
می شمارند اصلی ندارند باشد و پاره پاره شد آنچه از اتباع و اشیاع ابن سبا مثل مجلسی در بحار و غیر او
میگویند که غرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن لشکر اسامه اخراج اصحاب بود تا بعد
آنجناب با امیر المومنین منازعت نکنند و جمعی را بر گماشت تا ایشان را اخراج نمایند اینست
حال دعاوی متشیعین در اخبار یکه تعلق باخر زمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق موید و بنیاد مزعومی خلافت بلافصل امامیه را منهدم است و در بحار روایات
دیگر است که صدور آنها در باره امامتش بتصریح تمام در مکه قبل از هجرت بمدینه برخلاف
اصول خویش کما مر سابقا و آنها معتقداند چنانچه امام اعظم حلی در شرح تجرید بتفصیل قول استاد خود
اعنی و للنص الجلی فی قوله سلموا علیه بامرة المؤمنین و انت الخلیفة بعدی و غیرهما گفته
اقول هذا دلیل ثان علی ان الامام هو علی علیه السلام و هو النص الجلی من رسول
الله صلی الله علیه و سلم فی مواضع تواترت به الامامیة و نقلها غیرهم نقلا شائعا ذائعا منها
انه لما انزل قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین امر رسول صلی الله علیه و سلم

اباطالب علیہ السلام ان یصنع لہ طعاماً و جمع بنی عبد المطلب فقال لہم ایکم یوازرنی و یعیننی یکن اخی و خلیفتی من بعدی و وصیی فقال ع انا ابایعک و اوازرک فقال علیہ السلام ہذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و وارثی فاسمعوا لہ و اطیعوا الی آخرہ **عجب از شیخ حلی** کہ خیال نمیکند کہ غایۃ الامر تخصیص تعنوی بنی عبد المطلب است کہ نفاق و کفر شان الاشذ و ذا بر روایات شیعہ خواہی شمینہ نسبت بخلفاء ثلثہ کہ حاضر نبودند معہذا صدق بعدیت بگواہی شافی بر اتصال و انفصال ہر دو برابر است ::

عاشر بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد و الا با وصف انسلاخ ذاتیات خلافت بلکہ امامت نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید فتعین الانفصال وہو المطلوب **بستر بدانکہ مکذب** این روایت قطع از انچہ در سابق و لنستی و انچہ اہل حق گفتہ اند حدیث امالی شیخ المشایخ است عن سلمان الفارسی قال سألت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من وصیک من امتک فانہ لم یبعث اللہ نبیا الا کان لہ وصی من امتہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لم یبین لی بعد فمکثت ماشاء اللہ ان امکث ثم دخلت المسجد فنادانی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا سلمان سألتنی عن وصیی من امتی فہل تدری من کان وصی موسی من امتہ فقلت کان وصیہ یوشع بن نون فتاہ فقال فہل تدری لم کان اوصی الیہ قلت اللہ و رسولہ اعلم قال اوصی الیہ لانہ کان اعلم امتہ بعدہ و وصیی و اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب علیہ السلام یعنی سلمان فارسی میگوید کہ روزی من از جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسیدم کہ وصی تو ازین امت کیست زیراکہ خدای تعالی ہیچ نبی مبعوث نکرد مگر آنکہ وصی وار امتش قرار داد حضرت فرمود کہ ہنوز بر من واضح نشدہ کہ وصی من کیست پس بعد درنگی کہ تعداوش خدا میداند در مسجد داخل شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود کہ ای

سلمان تو از تعیین وصی من سوال کرده بودی میدانی که وصی موسی از اهلش که بود گفتم که یوشع
بن نون که لفظ فتی در حق او بکتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ میدانی که سبب وصی بودنش چه
بود گفتم که خدا و رسول و نیک میدانند فرمود وجهش اینست که او اعلم امت موسی بود و امام
و وصی و اعلم امت بعد من علی بن ابیطالب است و در بعضی از کتب معتمده از ارکان اربعه امامیه همین
سوال در زمان اخیر نبوی منقول است و جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین نهج بیاد می آید
ازین امر گاهی کسی از من نپرسیده و من بکسی این را در میان ننهادم اکنون بدانید که علی
بن ابی طالب خلیفه من است و وجه دلالت روایت شیخ صدوق بر مدعای بنده نیز کالشمس فی
نصف النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی است هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بمدینه بعد وفات حضرت ابی طالب است کما لا یخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح
است که سلمان بعد هجرت بزمان دراز بخدمت مصطفوی صلعم مشرف شده کما سیأتی فی
المسلک الآتی ان شاء الله تعالی و از حدیث امالی اینهم بظهور پیوست که اعلمیت حضرت امیر
خود جناب نذیر و بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت آن باشد و ازینجا
بسیاری از روایات شیعین درباره اعلمیت مرتضوی که قبل ازین زمان است موضوع و مفتری
میگردد و برین قدر هم موقوف است زیرا که از لوامع الانوار برهی لامع است بروایت ابن عباس
رضی الله عنهما که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسوی جبرئیل و مراجعت
جبرئیل باسرافیل و مراجعت اسرافیل بسوی حضرت رب جلیل این عقده حل شده که محبت مرتضوی
در آخر سنت برای محب نفعی می بخشد چه جای تقرر امامت و خلافت بلافصل و ازینهم تمام تامی
احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در باره محبت امیر المؤمنین روایت مینمایند
و دال بر آنست که فقط این محبت برای دخول جنت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی بعد از ان
مضر نمی شود الی غیر ذلک من الامور التی اشرت الیها سابقاً و آنها از هم ریخت با این همه

خرابیها که در اصل امامت بلافصل در اخبار امامیه و اصول ایشان واقع است مؤلف
رساله را آنکه بدین سلسله از ادله کتاب الیقین امام اعظم خویش که ملعبه اطفال محدثین و متکلمین تو ان شمرد کما لا
یخفی علی من طالع جوابه المسمی بقرة العینین برد الایقین اشاره فرماید بر خود می بالد و دعوی مینماید که امر خلافت
مرتضوی را امور مقرره منصوصه بوده فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب
بالجمله بسیاری از اشکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که اصول متشیعین را بیخ کن
است بخاطر بیمدان موج زن است لیکن بخوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در بقیه کلمات
ممتوهه مخاطب غور و فکری کنیم **قوله** آنا بمنی منبی الخ **اقول** بلی می بینیم که ایراد سین برای
استقبال است لیکن قید قرب بحیله حضرت مؤلف را بکار آید و از روی او یعنی بعدیت متصله
بلافصل رو نماید در نفس الامر ضروری نیست بچند وجه **اول** آنکه غلبه اهل روم بعد مغلوبی شان در چند
سال اتفاق افتاده و حق تعالی در محکمات قرآنی حرف سین در انجا استعمال فرموده که و هم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین و در واقع امر برایکه در چند سال بر منصه شهود جلوه گر
شود قریب نتوان گفت و نزد جناب قدس الهی بمقتضای انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا
متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من الآیات القرانیة کادت من الکثرة
ان لا تتناهی **دوم** آنکه حضرت سید المرسلین ابلغ البلغا که کلامش در بلاغت فوق
کلام کل مخلوق نزد ارباب انصاف است در حدیث افتراق امت بهفتاد و سه فرقه که نزد
علمای فریقین مسلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که ستفترق امتی علی ثلثة و سبعین فرقة
و بر مزعوم مؤلف رساله ضرور است که اینهمه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
یا بمجرد وفات شریف در عالم موجود شده باشد و این امر بشهادت کتب معتبره که در مقالات
اهل عالم تصنیف گشته و نزد علمای فریقین متداول است مانند ملل و نحل قاضی ابو بکر باقلانی
و ملل و نحل شهرستانی و تبصرة العوام سید مرتضی باطل است زیرا که درین افتراق

متعلق صفحه ۲۶۴ س ۵ بدان ایدک الله تعالی که در حدیث مسطور است که روزی
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی از آل عبا را دیدند که میگریستند از علتش سؤال کردند فرمود ای جد بزرگوار
امروز [illegible] انبیا و مرسلین را بر فضل علی و فاطمه [illegible] حال آنکه فاطمه خواهد آمد همراه [illegible] غضب کردند و گفتم
[illegible] دشمن [illegible] خیال [illegible] از آنکه [illegible] نصیبی از اسلام نیافته اند علما بعض ایشان [illegible]
افضلیت [illegible] که گرامی تر [illegible] اقول مضمون جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره
[illegible] شیعه مثل [illegible] بنده میگویم که اگر مراد از [illegible] انبیا [illegible] اند
که مرتبه نبوت رسیده اند [illegible] و رسالت [illegible] اجماع [illegible] کتاب [illegible] از آن لازم
[illegible] این علامه [illegible] امام [illegible] حضرت [illegible] الصلوة والسلام
افضل [illegible] مبسوط است [illegible] نزد ایشان [illegible] ائمه بدین سلوک نموده باشند
و اگر مراد [illegible] انبیا و رسل [illegible] است پس مستلزم مساوات هر دو جناب بلکه افضلیت [illegible] بود
زیرا که خود تصریح کرده اند که امامت [illegible] نبوت و رسالت بهتر است و فضائلش از [illegible] پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم زیاده تر کما ذکر فی [illegible] اکابر شیعه مثل محمد بن اسحاق صاحب [illegible]
بار می نازند و اظهار میسازند که [illegible] متردد اند باز می پرسیم که معنی سلب عداوت [illegible]
از انبیا علیهم السلام چیست اگر مدعا اینست که در وقت واحد بر بعض [illegible] اتفاق نکرده اند [illegible] مسلم
لیکن در یک زمانه کی مبعوث شده بودند تا این اتفاق افتد و اگر مقصود نفی عداوت از هر واحد است
پس این مخالف اصول طایفه است زیرا که از کتب [illegible] ایشان عداوت هر یکی [illegible]
بر جای خود مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی باقی ماند حال ملائکه و آن مشابه بحال انبیا است [illegible]
شان نیز قبلیت و بعدیت زمانی واقع است و هنوز بسیار از ارواح فرشتگان [illegible]

اینتمتع بها پس و پیش ممتنعه رو میدهد می کشند و در مقعد صدق منتظر فرج و ذکر جمیل آباء و اجداد است
خود اند پس اجتماع ملائکه مقربین و غیر ایشان نیز در وقت واحد از محالات فرق درین فرق همین است
که حکم بعض مرتضی در زمره انبیا کما سنعرفه ان شاء الله تعالی قطعا ثابت و در ملائکه باین عنوان که مجادل
ازین قوم بگریبان خجلت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب از فکر فقیر افتاده بثبوت نه پیوسته و بلیون اگر بعضی از
جلدهای بحار و تصانیف حسن عصار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید بیت
دادیم نشان ز گنج مقصود ترا * گر ما نرسیدیم تو شاید برسی * تن بعد مخفی نماند که معانی جنس
ابن عباس رضی الله عنهما و ما یتعلق به و در ذهن فقیر بچار شق منتهی میشود اول آنکه چون حکم جدید در حق حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم برآشفت و فرمود اگر ترا مودت منظور نیست باز خلاف امر خدا مکن و آل او را تنگ مگیر
آنکه هرگاه وجوب مودت منظور است تا آنکه از سوال من تغیری راه یافت ...
می فرمائی بعد از گریه ... که در باره شان اجل ... مذکور عمل نمی توان کرد ...
که منکر استحقاق او مسلوب النعمة خواهد مرد پس وقت امامت اتباع و طاعتش باید کرد دوم آنکه او را خلیفه
کرد یا نه فرمود خلافت او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بجفا باید گروید باز
و بجواب مذکور مطلب گردید سوم انچه ستر بین بچار گفتند چهارم آنکه امر ترک مخالفت ...
را مدخلی نبود و بحمد الله که تائید مدعای راقم الحروف در هر یکی از شقوق موجود و لو بعضی از ان فی نفسه
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد امتحان در ابحاث کتاب کالشمس فی رابعة النهار است

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مبعثه الله یوم القیامه مقیمه و اعطه کتابه بیمینه

مخصوص بسیار دیر کشیده و از وفات شریف تا این افتراق زمانه ممتد برگذشته و از عجائب است
که فاضل طبری در کتاب خویش که نامش بر نام بهاء الدین صاحب الدیوان گذاشته بعد ذکر مذهب
اعتزال و غیر آن گفته که این مذاهب بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسالها پدید آمد انتهی
در همین مقام بر یک حدیث از کتاب مذکور که بر بشارتی عظیمه برای اهل حق متضمن است اعلام می نمایم
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارتست از صاحب
شریعت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم حیث قال اِنَّ بَنِی اِسرائیل تفرّقت علی اثنتین
وَسَبعین مِلّة وَسَتفتَرِق اُمّتی علی ثَلث وَسَبعین مِلّة کُلّهم فی النّار اِلّا مِلّة واحدة
قالوا وَمَن هِیَ یا رَسولَ الله قال الَّذینَ هُم عَلی ما اَنا عَلَیهِ وَاَصحابی یعنی بدرستی و راستی که بنی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و فرقه و زود باشد و سرانجام است که
متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه ایشان در آتش باشند مگر ملت واحد گفتند کدام است آن ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بر طریق من و بر طریق اصحاب من اند انتهی کلامه بحروفه و بحمد الله که این بزرگ بعد
نوشتن این حدیث بفاصله چند سطر در رساله بیان اعتقاد شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام انچه معظم است
بدو مدار میگردد اول جمعی اند که ایشان را اهل سنت و جماعت میخوانند و این طائفه اقتدا بصحابه رسول کنند بعد از
رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بلفظه پس قیاس شکل اول بدیهی الانتاج سر زبان این بزرگ عنان
و تعصب او از هر مقام بیدست بکمال قدرت ایزد که سر تسلیم او در رو برویش فرو کرد و بدین نهج مرکب میشود که سنی
همانست که بر طریق اصحاب رسول است و هر که بر طریق اصحاب رسول است ناجی است **سوم آنکه** در واقعات دیگر
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کربلا علیه التحیة والثناء نیز حرف سین در روایات
فریقین استعمال یافته کیستقتل الحسین بامتی کما فی ازالة الخفاء و مقاتل عدة من علماء الشیعة نوافالی
الصدوق و بلاریب واقعه طف بعد ستین از سنین هجرت حضرت خاتم المرسلین قلوب اهل خلاص اسکافته
و پس از پنجاه سال تقریبا از وفات شریف اشرف المخلوقات سمت ظهور یافته و اگر حضرت مؤلف تحفه

روات را در احادیث رسول بانی و تحریفات خلفا را در آیات قرآنی بخیال آرد و بمقتضای مذهب خود این
بیدوانان را بجوی نخرد عبارت صاحب مجمع البحرین اگرچه برای همین و نزد خود نگاه میدارم برای الزام او درین مقام
نقل میکنم و آن اینست تسمی هذه السین حرف توسع وذلک لانها تقلب المضارع من الزمن
الضیق وهو الحال الی الزمن الواسع وهو الاستقبال انتهی و بعد تسلیم جا باقی مانده در مقام
دیگر نیز اشاره بلکه تصریح بر خلاف صنع خلیفه موافق کرده چهارم آنکه این همه بعد تنزل و تسلیم بوده والا مارا
میرسد که بگوئیم که شهید ثالث امامیه کتاب احقاق الحق بعد از آنکه حدیث نبوی انکم ستحرصون علی
الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیمة فنعمت المرضعة وبئست الفاطمة برای غرض
که مؤلف قصد آنست ورده و از شارح هروی نقل کرده که سین درین حدیث برای استقبال است احتمال دارد و نیز روی
می آرد که محتمل است که سین برای تاکید باشد چنانچه درین آیت کریمه واقع است سنکتب ما قالوا انتهی ملخصا
پس مراد آنست که حرص بنو امیه بعضی بلا ریب متحقق خواهد شد و مخفی نماند که از عبارت صاحب احقاق الحق
که از تقیه و نفاق دور و بسیار صریح می‌تراود که حرص کنندگان را استحقاق و لیاقت امارت نامی نبوده
باشند و این را صحابه از بنی امیه منطبق است پس محتمل که خطاب بایشان باشد بار خدایا اگر حضرات شیعه خواهند گفت
که خطاب بصیغه جمع مقتضی آنست که همه مخاطبین در زمان آن سرور موجود باشند لیکن از دلایل براهین بطلان امامیه
چنان دریافت میشود که این ضرور نیست چنانچه در اکثری از آیات قایل اند و تعلیمیه که مراد از سید در کریمه من یرتد
منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم و آیت کریمه وعد الله الذین آمنوا منکم حضرت امام مهدی و اشیاع
و اتباع او میباشد که در زمان نزول این آیات از ایشان نه عینی و اثری نبوده بخلاف بنی امیه که اکثری رئیس ایشان در
وقت حاضر بود قبل ازین در کلام کاتب الحروف گذشته که محتمل است که خطاب بگروه انصار باشد همچنین بعضی از احتمالات
دیگر که متصل وفات شریف واقع شده فتذکر ولاتکن من الغافلین **قوله** و تخاطب اصحابه الخ **اقول** اگر
مراد جمیع صحابه اند صحیح نیست و مقبول نیست امامیه نیز لازم آید که در حقیقت جناب امیر نیز دو تا در خواطر شان راه یافت
و شکوک و اوهام متطرق شده کاسیما هی خوشنامد خلفا بکار بردند و بحکومت دمشق و امارت کوفه و بصره راضی شدند

در صورت

و در ثبوت بعض غیر معین مدعای شیعه کجا به ثبوت میرسد و معلوم نیست که تعیین خلفای راشدین با وجود
چندین احتمالات بکدام دلیل میفرمایند باید که عطش اهل اشتیاق زود تر رفع شود تا بعد ازین ابلهی بر ارتکاب
تعیین که در تعداد زیاده تر از الفین باشد بحقیقت خلفای راشدین گشته آید انشاء الله تعالی **قوله** در شب
الخ **اقول** اذا عرفت ما تلونا علیک فی مواضع عدیدة والقینا الیک فی مواقع کثیرة
یسیرة من کلام المولوی الذکی والفاضل اللوذعی بابحاث نورانیة هی مشکوة الهدایة فی
الایمان ومصابیح الدرایة و هو الاذعان عند اهل الابصار یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار
نور علی نور حتی الظهور کالنور علی قلل الطور ان ما افاده المحقق الکرمانی واجاد المدقق العسقلانی عن
التدقیق بالغایة التحقیق لا یشوبه شیء من الغبار والکدورات ولا یرد علیه شیء من
الاعتراضات فضلا عن ان یکون لیس مستقیم فی نفسه وان ما ادعی هذا الادیب اللبیب
من ان کلام المحدث الجزری فی النهایة نص علی نهایة مرامه وهو ان المراد من لفظ
المرتدین الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خواص اصحابه المشهورین من
الوساوس الظلمانیة والهواجس النفسانیة لا یدل علیه دلیل و برهان وما جاء المولوی
بسلطان بل تفوه بهفواته علی مقتضی عاداته کیف ما کان وستعرفه مرة بعد اخری
مفصلا ان شاء الله المستعان **قوله** کما نص علیه ابن الاثیر **اقول** وبالله التوفیق در اجرای این جواب
ازین جا گذشته که هرگاه عبارت صاحب نهایه نص در مدعا نیست لیکن چون مولف باین جواب مقصود بتفصیل
بیان تمام مقید است از تکرار و طول کلام در نقل عبارت صاحب نهایه درین مقام که بنیاد بنای استدلال تمام
است هرگز نه اندیشیده اول بذکر عبارت می پردازم بعد از ان ادعای نص مزعوم را باطل میسازم بدانکه عبارت
ابن اثیر که مولف تحریر آن را لفظ و عبارت کتاب مجمع البحار بکم و کاست نقل ساخته این است و فی حدیث الحوض فقال
انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات فلم یرد ردة الکفر ولهذا قیده
باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب

حالیا باید دانست که درین عبارت چند احتمال است نخستین آنکه لام اول متعلق بقربت یعنی
صیغه مضارع معروف لم باشد و لام ثانی بتفسیر یکه متضمن بر بن عوالیت که متخلفین و مقصرین از بعض واجبات شرعی مراد اند
و ارتداد و در مقام سلب آن از اصحاب و ایجاب آن برای اعراب بیان تخلف و تقصیر که موضوع این کلام و حدیث است
محمول و مراد از صحابه بدلیل تقابل جفاة اعراب خواص و ملازمین جناب سید النبیین پس مآلش بعبارت فارسی
بدان میکشید که مقصود از ارتداد کفر نیست والا قید صدق اعتقاد هم لغو خواهد شد و متخلفین و مقصرین از آنجهت مراد اند
که در ملازمین و خواص اصحاب کسی تخلف و تقصیر از واجبات بعد سرور کائنات نکرده اند یعنی غیر قومی از جفاة اعراب
که بصیرتی نداشتند و از زمره مولفة القلوب بودند محصور گشته پس ثابت شد که مورد حدیث جفاة اعراب اند نه اصحاب ملازمین
رسالتمآب صلعم احتمال دوم آنکه در هر دو جا بمعنی کفر محمول است یعنی بر متخلفین از آنجهت حمل کردیم که ارتداد بقید اعقاب
مقید است و رده کفری ازان مراد شده بودن که کسی از اصحاب کافر نشده جز این نیست که قومی از جفاة اعراب
کافر گشتند و اول دلیل برین معنی آنکه صاحب نهایه لفظ علی الاعقاب بعد لفظ ارتداد قرینه اراده معنی رده فسقی
قرار داده و در هر دو جا باستعمال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقیید را از نظر اعتبار انداخته پس بیقین دانستیم
که معنی کفر اراده میکند و تخلف را برای کبار اصحاب ثابت نمی نماید و هو المقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام باول متعلق شود و در
هر دو جا لفظ ردت بر تخلف محمول گردد و صحابیت بملازمین صحبت اختصاص نیابد احتمال چهارم عکس این یعنی هر دو لام
را بثانی انتساب نمایند و ردت را بکفر و صحابیت را بعموم و شبهه نیست که هر دو احتمال اخیر را قواعد عربیت مساعد نمی شود
زیرا که در هر دو صورت حرف عطف بر لام ثانی در کار است و اذ لیس فلیس و در احتمال رابع قبائح دیگر هم پیدا و هویداست معهذا
در ضمن ابحاث خیالیه باید داشت که بعضی از ان اشاره خواهد رفت من بعد گذارش است که هر چند احتمالات عقلی دیگر هم
باشد لیکن چون مقصود اصلی درین مقام ابطال الضمن عمومی جوابا و اثبات رجحان معنی اول و مرجوحیت معنی مؤلف است
تبرعا بسر تا گزیر متوجه بمقدمه یلشوم و از بیان احتمالات دیگر طی کشح می نمایم بدانکه احتمال اول بچند وجه راجح بلکه منصوص
و احتمال ثانی که مؤلف آن را مطمح نظر ساخته و نص قطعی شمرده مرجوح بلکه مخدوش است اما اولا پس از آنکه هرگاه تخلف را
از صحابه کبار سلب گردد برای جفاة اعراب ثابت نمود مورد حدیث متعین شد چنانکه دانستی و بطریق اولی معلوم گردید

که آحاد

که احدی از صحابه کبار را به کفر نرفته کما هو مفاد تقریرنا علاوه برین تفریر عبارات علما که مشاکل یکدیگر افتاده نیز
بر بعد گر انطباق می‌باید و الحمل علی الاتفاق اولی من الحمل علی الشقاق و اگر در بهر دو مقام ارتداد را بر کفر حمل کنیم و
جفاة اعراب را از مصداق آن حدیث مخصوص خارج نمائیم چنانکه مؤلف کرده نتیجه بر نمی‌آید و ثمره بران مترتب نمی‌شود چه تقدیر
اینست که احدی از صحابه کفر را اختیار نساخته بلکه کفر بعد الاسلام منحصر در جفاة اعراب است و هر قدر که شنیده
شد ثبت بعد تمام محافظت که تخلف صحابه مشهورین ثابت نخواهد بود مگر نمی‌بینی که نفی کفر مستلزم تخلف نیست
لوجود الواسطة وهی کمال الایمان والاخلاص لا بل لا اختصاص کما لا یخفی علی العوام فضلاء عن الخواطر باقی ماند که
جواب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی اصحابی تعبیر فرموده می‌باید که بعض خواص متخلف باشند مع قطع النظر عن کونه
مجرد ادعا است بعد عن المخالفین فالمروی فی اخبارنا قالع اصولهم وقاطع فروعهم بالقطع والیقین لا بالظن
والتخمین کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما ثانیا پس حسب خیال مؤلف لازم می‌آید که ارتداد شرعی در قلیلی از جفاة
اعراب محصور باشد و قبل ازین گذشت که این ارتداد در بسیاری از اقوام اعراب پدید آمد بلی تخلف از وجوبات
شرعیه مثل زکوة از بعض جفاة صادر شد با جمله انطباق عبارات انما ارتد قوم من جفاة الاعراب بخصوص اساس
بخلاف اول اما ثالثا پس بلیلی که اراده معنی کفر در بهر دو مقام خیال کرده قبول کرد نیست آنکه بعد تصریح بمعنی
کفر ارتداد تخلف مراد است ضروری نیست که هر جا قید علی اعقابهم اضافه کنند و تکیه کلام خویش گردانند بلکه می‌توان
گفت که صاحب نهایه جائیکه ردت کفر بعد از تصریح درین عبارت که ارتداد به تخلف معمول است اراده کرده ردت
را مضاف بکفر نموده و صاحب مجمع البحار الا عن الاسلام آورده حیث قال وفی حدیث الحوض لم یزالوا مرتدین علی
اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات لا عن الاسلام الی آخره پس باین قرینه معلوم شد که در بهر دو مقام نفی
و اثبات بمانی تقصیر و تخلف مراد است که سخن دران محدود لا غیر و الا ظاهر آن بود که میگفتند لم یکفر احد
اصحابه بعده وانما کفر قوم من جفاة الاعراب اما رابعا پس از آنکه درین ایام خجسته انجام فرخنده انجام چند
دیگر از مجلدات شرح صحیح بخاری که در صحت و اعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خاطر محدثین نمی‌گردد خاصه مجلد
از شرح کرمانی بمحض تائید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر الجزاء واوصله الی الحسن

ما انتهاه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بر آن علامات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعه آن مشرف شدم
معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تمسک بکلام خطابی که شرح او مسمی باعلام السنن است بصریح صاحب
کشف الظنون بر دیگر شروح مقدم است و وفاتش در سنه سیصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده بخط دارد
در مقامات متعدده عبارات او را بطور سند آورده است مقام اول که متعلق بغرض است آنکه قال الخطابی
لم یرد به الخواص من الصحابة الذین لزموه وعرفوا بصحبته وانما اراد قوما من اهل الاعراب ممن لا نصرة له فی الدین
الا ان هؤلاء ... ولم یرتد بحمد الله احد من اصحابه وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب الذین دخلوا
فی الاسلام رغبة ورهبة ... ولا یوجب ذلک قدحا فی الصحابة ... انتهی یعنی نیست که مطلب بوئیان آنحضرت که
حاصل کرمانی نقل فرموده تا بیدان ازدیاد شرح بخاری که عمدة القاری و فتح الباری است تصنیف جعفر بن
جلال الدین محمد ... نوشته در روایت ... و با سیوطی این تقریر را به صاحب نهایه و مجمع البحار گفته اند نیز
... عبارات بلکه عبارت ایشان با هم بطور کامل ملحوظ گفته اند ... بسلک حدیث منسلک است پس معلوم شد
که مقصود این هر دو قائل نیز اثبات ارتداد جفاة اعراب است بمعنی نقص و تقصیر و نفی آن از اصحاب حضرت بشیر و
نذیر و بحمد الله که فقیر به برکات انفاس و صحبت حضرت خاتمة المحدثین مرشد برحق صاحب تحفه اثناعشریه انار الله
برهانه الی یوم الدین آنکه مراجعت باین نسخ معتبره نماید بمعنی مذکور ملهم شده کما لا یخفی علی من نظر الی الاوراق
السابقه بار خدایا اگر اولیاء حضرت مؤلف سال عود کنند و گویند که درین عبارت نیز مراد شارح کرمانی اثبات
تخلف برای صحابه مشهورین است همان ایراد است که در فهم عبارت نهایه گذشت پس به اولویت در معنی که عبارت
نهایه و مجمع البحار را بجانب کلام محقق کرمانی بازگردانند جواب عکس آن چرا جایز بلکه واجب نباشد گوئیم اول آنکه خود
حضرت مؤلف از عبارت کرمانی و عسقلانی نفی تخلف اصحاب و برائت ایشان از ننگ و عار و نار و اثبات آن
برای جفاة اعراب فهمیده و از بیانات دری رد آنها گردیده و درین مقام نظر بعداوت صحابه سالتمآب صلی الله علیه
و آله و صحابه کافة اجمعین جاوید ان ادعا الکرمانی و صاحب فتح الباری انه علیه الصلوة والسلام ما اراد خواص صحابه بل المرتدین
من جفاة الاعراب مستقیم بل اراد بعضاً منهم بلا ریب چگونه عبارت کرمانی را که مدلول آن نفی احداث و تخلف از صحابه

بلکه

کبا رست بعبارات صاحب نهایه و مجمع البحار که بزعم مؤلف ... تخلف این اصحاب را در راجع توان ساخت
دوم آنکه قبل ازین گذشت که مؤلف از عبارت فتح الباری کرمانی فهمیده که انها بر اهل ارتداد سر این حدیث را
فرود آورده اند و برین تقدیر ارجاع عبارت کرمانی بسوی نهایه و مجمع بر صور حیاتیه مؤلف از مستبعدات است چه خود گفت
هر که گفت خود کرده را درمانی نیست سوم آنکه بر هر تقدیر هر دو عبارت کرمانی متناقض خواهد بود زیرا که مؤلف در صدر رساله
آنچه از کرمانی نقل کرده هر چند محرف از موضع خویش است چنانکه خواهی دانست و دلالت بران دارد که او بکمال جودت و فهم
و حفظ و اتقان آن کتاب را همراه بخاری دیده لیکن از آن بخوبی معلوم میشود که عبارت مذکور در برات اصحاب
از تخلف و تلف حقوق واجبه بعض واقع شده زیرا که از آن بوضوح می انجامد که حق تعالی صحابه مشهورین را از تبدیل و تقصیر
... محفوظ و مصئون داشته یعنی چنانچه این بزرگان در حیات شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اعلاء کلمة الاسلام
و ... خالق الانام ... از جهد و ... بیکوشیدند بعد ... بطریق ... سعی تمام ... علیه الصلوة و السلام
... که تبدیل و تقصیر و ... از حقوق عامه است ... تمام ... [illegible]
که انها ... و تقصیر ... و تبدیل ... نموده ... و نفاق ... بودند بخلاف
... اعراب ... پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ... و تقصیر ... انها ثابت ... و از عبارت
نهایه و مجمع ... مؤلف مجمع ... ثابت ... این عبارت اعبارات
مذکوره مستلزم تناقض خواهد بود ... که بتقدیر اول تناقض ... عبارت ... میشود ... عبارت کرمانی
بر صور حیاتیه مؤلف ... آنکه عبارت ... آنکه ... کرمانی ... بودند
ارجاع کلام ... و مطبوع است ... محمول ... الطبع
... بر تقدیر ... عبارت ... رساله سطور ... میشود که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
و سلم ... زیرا که ... تعالی ... تبدیل و تقصیر ... رجوع از دین
تا خیر و تقصیر ... کافر نشده بلکه تخلف از حقوق ... و مورد حدیث ... گردیده ... اصحاب
... شفاعت ... قبول ... کافر شده قومی از جفاة اعراب

مؤلفة القلوب اند کسانیکه بصیرتی در دین نداشتند و کمتر بصحبت آنجناب مشرف میشدند و ازین ارتداد و دیگر
صحابه مشهورین لازم نمی آید انتهی و بمعنی غیر از شیخ جلبی و سفینه یا شخصی که بتقلید ایشان خود را درین مقام معرکه
الآرا کم کنند کما ستعرف انشاء الله تعالی کسی تن نخواهد داد یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسید زیرا که مآل این مدعا
قادح در ذات پاک مصداق مضمون جمله لولاک است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای طائفه برین قدر
قناعت نمی ورزیده در احادیث مزعومهٔ ایشان که تمامی اصحاب مرتد شدند جز فلان و فلان تصریح می کنند چنانچه از مصائب
قاصمهٔ ذی الهیبة بنور الوضوح خواهد انجامید که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز بصحبت شریف
حضور داشتند مرتد گشتند و بسیاری از جفاة اعراب که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور دور میماندند همین اهالی
ازین لعب پاک و صاف ماندند ثم آنکه بر تقدیر معلوم تشبیه منطبق نمی افتد بیانش بطور اجمال آنکه شارح کرمانی از جفاة
اعراب عیینة بن حصین را یاد کرده و بنا بر تعمیم و اراده شمول غیر لفظ نحوه گفته اکنون بکتب معتمده رجوع باید کرد و باید
دید که او را از مائتین علی الکفر می نویسند یا از مقصرین شمار میکنند اینک بسیاری از مجلدات معتبره موجود است در باره
او همین الفاظ که بآخر و تقصیر عدم صلاح و تقوی دلالت دارد نوشته اند و هرگز کسی او را در زمره آن مردم که موت ایشان
بر کفر واقع شده داخل نکرده و ازینجاست که هر یکی از متقدمین او را باین الفاظ یاد میکند وهو من المؤلفة
قلوبهم وکان من جفاة الاعراب بلی از بعض کتب چنان به ثبوت میرسد و مستفاد میگردد که او بعد از
وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از ملحدین مخصوص آن زمان شریک شده و فی الفور بدست غازیان اسلام
اسیر گشته و اصحاب کبار او را رها کردند و اسلامش را باعث رهائی دانستند ولیکن بحد حسن اسلام نرسیده و صلاح و
تقوی اختیار نکرده بالجمله در هیچ کتابی نظر این هیچمیرز نرسیده که خاتمه او بر کفر باشد پس اگر عبارت کرمانی را
بطرف عبارات جزری رحمه الله و غیر او راجع کنند تشبیه درست نخواهد شد زیرا که ردت اعراب در عبارت
ابن اثیر و صاحب مجمع نزد مؤلف محمول بر ردت کفر است کما عرفت و اینمعنی در عبارت کرمانی
متصور نمی شود و درینمقام اگر طلبهٔ علوم دینی ادنی غوری در معانی نمایند دیگر وجوه نیز بهم خواهد رسید
وَلٰکِن فِیمَا ذَکَرنَا کِفَایَةٌ لِلمُستَرشِدِینَ وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ

قال الفاضل

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

ونکتهٔ دیگر باید دریافت که شارحین مزبورین که تصغیر لفظ اصحابی را علی بعض الروایات برای تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابه است ازین عار بلکه نار و حال آنکه سخافت این قول بر هر کس که ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر بتصدیر کلمهٔ یا رب که احب اسماء الهی است باضافت یای متکلم بجناب ایزدی استشفاع آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس از صحابه اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینها بر تو دشوار بود یا من نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز و البته عاقلی باین معنی رضا نخواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب و الشهادة است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چه علت پس این است مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که معنی تصغیر مراد نمی باشد خطاب بالتمام اشفاقاً و استعطافاً با کلمهٔ تصغیر کردند ولیکن توجیه ثانی کرمانی یعنی قوله اَوَلَیْسَ المُرَادُ مِنَ الاِرْتِدَادِ الرُّجُوعُ مِنَ الدِّیْنِ الخ فلا یخفی رَکَاکَتُهٗ وَسَخَافَتُهٗ بلکه باعث فرحت میگردد که آخر این شخص هم از فضلاء است و این تاویل این سخافت که غالباً هیچ مبتدی بلکه عامی هم تفوه باین هفوات نکند یعنی چه غلط گفتم از غایت بی انصافی و عصبیت و کتمان حق حال جمیع علمای اعلام اهلسنت همین است و اگر خارج از مقصود نمی بود نظایر کثیره برای این تاویل رکیک نقل میکردم بالجمله این فاضل جلیل القدر اینقدر هم خیال نکرد که در تتمهٔ حدیث جمله یُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ موجود است پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن از احداث مراد باشد مگر بیقدر از صحابه رسول جهنمی خواهند بود و بعد ازین هم خوض نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین بر این قدر جرم از شفاعت درگذشتند کلا بلکه حضرت روح الله در حق کفار امت خود مغفرت خواهند فرمود و لم اشفاع دست کشیدن از شفاعت نکرده خود بالفاظ بُعْدًا بُعْدًا وَسُحْقًا سُحْقًا علی ما فی الروایات کما مر بدعا خواهند کرد و نیز نشنیده که احداث مرادف بدعت است کما بیناه آنفاً و مبتدع مستحق جهنم است پس امور سهله چگونه حمل میتوان کرد و نیز بر معنی هم نظر نفرموده که ابهام ما احدثوا بر فخامت امر محدث

دلالت دارد نه که تاخر از بعض حقوق و تقصیر در ان بگر گفته شود که تقصیر در حق بتول عذرا و ام الائمة النجبا مراد باشد نا البته تاویل خیلی چسپان می فتد المختصر این همه یکطرف بلا رئ کسی انصاف کند ار تداد علی الاعقاب را با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت لفظی یا معنوی انتهی ما اردنا ایراده علی کلامهما انتهی بلفظه

اقول و استعین بالرؤف الرحیم قبل ازین وجوه حمل تصغیر بر تقلیل مفصل گذشت فالاعادة لیست فی محلها من بعد اگر مقصود اینست که شارحین در پی تخلیص خلفای راشدین و اعوان انصار شان شده اند از همین جهت بر قلت عدد حمل کرده اند پس باید دانست که چون آنها نظر بوجوه کثیره احادیث را بر کسانی منطبق فرموده باشند که از جفاة اعراب بودند گمام تر سابقا و انفا حاجتی باین نیست که برای اخراج خواص اینجا تصغیر را بر تقلیل حمل کنند و اگر مطلوب چیز دیگر است فلابد من التصریح صراحة او الاشارة الیه حتی نأتی به الله وما علیه **قوله** وحالانکه الخ **اقول** سخافت این فهم بر هر که ذره از ادراک دارد ظاهر و باهر چه بانجه ارشد مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر تصدیر کلمه یا رب که احب اسما الهی است ابد اضافت یای متکلم بجناب ایزد شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا التقلیل عدد مفید معنی تمام دارد گو فهم مخاطب وا لامقام وا رسد تا ایمانی او بآن نرسد مدعا اینست که ای پروردگار عالمی را بنظر رحمت خود بخشید و از سر انتقام آثام شان در گذشتی این قلیل را هم بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة در بعث شریف این بنظم نموده

مثنوی

چه کم گردد ای صدر فرخنده پی ❊ ز قدر رفیعت بدرگاه حی ❊ که باشند مشتی گدایان خیل ❊ بمهمان دار السلام از طفیل ❊

چه شارحین کلام شیخ مثل مستعد خان و غیر او می نویسند که لفظ مشت بر التقلیل آمده است درینجا هم اعتراض مؤلف می نشیند که تقلیل آنها را شیخ شیراز بیان کرده معنی ندارد مگر معنیش این خواهد بود که ای سرور عالم اینها چند کس از گدایان اند اگر بکثرت متصف می بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و گران می بود یا من در صورت کثرت بجنس خود امید شفاعت از تو نمیداشتم چون قلیل اند بشفاعت شان متوجه شو معاذ الله که کسی را از اهل اسلام این عقیده باشد هر گاه شفاعت عالم فرمایند و بکمال طیب خاطر این را منظور دارند و تمامی افراد امت مرحومه بلکه امم سابقه نیز در عرصات قیامت امیدوار اند از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشند شفاعت خویش را

در تقلیل عدد گدایان در خواستن مشعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت بر صور خیالیه مؤلف خواهد بود لیکن آید
از عقلا باین اعتراضات رکیکه وایرادات سخیفه بنا نخواهد داد و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف در قرآن مجید هم
غور و تامل بکار نبرند و هرگز ندانستند که این محاوره در کلام خالق بیچون که وحی منزل است هم موجود لقوله
تعالی وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ یعنی بازگردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای
تعالی بدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد قریب عمل
موجود است انتهی ما فی تفسیر العالی و در مجمع البیان گفته والثانی انه انما قال اهون لما تقرر
فی العقول ان اعادة الشیء اهون من ابتدائه ومعنی اهون ایسر واسهل وهم کانوا مقرین
بالابتداء فکانه قال لهم کیف تقرون بما هو اصعب عندکم وتنکرون ما هو اهون
عندکم با جمله ابداع اجساد و اعاده آن بمعاد نزد باری عزوجل هر دو یکی است نزد قدرت کامله او هرگز اشکال
ندارد لیکن سوق کلام بمقتضای فهم بشری است که ابداع را مشکل و اعاده را آسان میدانند و این محاورات در کلام
ایزد سبحانه واقع است از وقوع امثال این امور در کلام سید المرسلین که از جمله بشر است چه چیز مانع تواند شد
و درین کلام کدام قباحت است که این چند کس را هم بخشش کن که بخشیدن ایشان آسان تر است و اگر بما لطف نمودی
بر دلیل قرآنی بمقتضای احادیث کلینی بلکه علی بن ابراهیم استاد او که در صدر اوراق اشاره کرده
بدان نموده هم قرار نگیرد بنا بر آنکه شاید خلفا ثلثه و عثمان والنصار شان این محاورات سقیمه اضافه کرده باشند
پس کلام مرتضوی در نهج البلاغة رضی الله بر سر و چشم گذاشتنی است که در خطاب عاصم بن زیاد در
صدور یافته اتری الله احل لک الطیبات و هو یکره ان تاخذها انت هو اهون علی
الله من ذلک قوله پس نیست مگر این که اقول طریق جدل توان گفت که چون مجمع مطلب عالم غیب
شهادت است وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ عبارت از علم او
و هیچ امری از امور و فعلی از افعالش بی رعایت مصالح نیست و عطوفت او بهزاران مراتب زیاده تر از عطوفات
آبای و امهات بلکه زیاده بر شفقت و عطوفت سید کائنات صلعم است بسبب حب این اشفاق

و استعطاف چیست و بر فهم مولف لبیبی که از مضامین درین مقام برای الزام در خاطر
کمترین مرتکز است نگرند کار آن خالی از سوء ادب نیست **قوله** ولیکن توجیه ثانی **اقول** و بالله التوفیق
تفصیل کشف این تلمیع موقوف برین است که باز عبارت کرمانی بر طبق صدر رساله قلمی شود لعل آن
در فهم مولف قبول قبل و قال رود آنگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرمانی علیه الرحمه بردارم و بحث را
بران ختم سازم بدانکه مولف بعد ایراد عبارت فتح الباری که عنقریب بعضی از حالاتش
نیز منقول می شود می فرماید که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث با دنی تفرقه
عبارت مذکور است می گوید وقال محمد بن یوسف الفربری ذکر عن ابی عبد الله عن
قبیصة قال هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر و در تفسیر حدیث سکوتی
قوله اصیحابی تصغیر للاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعزروه وصحبته فقد صانهم الله وعصمهم عن التبدیل اولیس المراد من الارتداد الرجوع
من الدین انما هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه
الصلوة والسلام والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی تلک
النسخ التی کانت فی ایدینا بر عقلای عالم مانند بدیهی ولی است که بر طبق عادت شریف بابی افادات
مولف درین مقام هم لغزیده و ذهن ثاقبش در فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه **وجه اول** آنکه
دعوی این معنی که قول کرمانی اولیس المراد توجیه ثانی است در حیز منع است فلا بد علیه من اقامة
الدلیل بلکه بر بطالش دلیلی برای تنبیه تبرعا قایم میتوان کرد بیانش آنکه ادعا توجیه ثانی وقتی صحیح
شود که توجیه اول قبل ازان تمام گذشته باشد و درینمقام هر چند غور و فکر میرود یک توجیه بیش نمینماید
پس دعوی توجیه ثانی چه معنی داشته باشد زیرا که از قول ولم یرد به خواص اصحابه تا لفظ عن التبدیل

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مورد حدیث متعین و معنی
ارتداد متبین نشده بلکه تبیین معنی ارتداد و تعیین مورد حدیث رسول رب العباد و آنچه بدان تعلق دارد در
عبارت ما بعد است پس حمل عبارت کرمانی اعنی قوله او لیس المراد بر توجیه ثانی بدیهی البطلان است
بار خدایا مگر اولیاء دولتش بگویند که عبارت ما قبل یعنی قال محمد بن یوسف الفربری که در صدر
رساله مذکور است فی قد عرفت انفا توجیه متعین ام یکون قوله بعد ذلک او لیس توجیها ثانیا
لیکن هرگاه اندک غور در معانی بکار رود این هم بوجوه بسیار مضحکه محض خواهد بود اولا آنکه دعوی
مؤلف که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث با دنی تفرقه عبارت مذکور است میگوید موقوف
بر آنست که این تقدم و تاخر کذائی در صحیح بخاری یافته شود و حالانکه هرگز چنین نیست کما لا یخفی
علی ناظریه فضلا عن مدرسیه بلکه عکس آن در جامع صحیح بر جای خویش ثابت است زیرا که ابو
عبد الله بخاری آن حدیث را که با دنی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مؤلف روایت فرموده و لفظش
اینست انکم محشورون وان ناسا یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول کما قال العبد الصالح وکنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مؤلف را در صحیح بخاری شبه سودا داده
یا او بر روایت بعضی از اصدقای ایمانی غول ها پای بنیاد نهاده ثانیا آنکه مقدمه حکم مذکور آنست که
شارح مزبور آن حدیث متقدم را شرح کرده باشد و حالانکه نسخه معتمده که حالش بالا مذکور شد موجود است از
حدیث مشار الیه و شرح آن درین مقام که مقام تفسیر کلام الله است یعنی و اثری و حرفی در آن
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرمانی سمت ظهور دارد زیرا که اول این حدیث را شارح موصوف در
کتاب الانبیاء بنحو بهترین وجوه شرح کرده چنانچه عبارتش در جزو سابق گذشت اکنون تعدد تفسیر
حدیث دوم چه ضرورت باقی ماند که درین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یخفی پس معلوم شد
که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده و در شرح کرمانی هم باشتباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری محشی بحواشی عدیده که عبارتش باهم مختلط گردیده بدست ایشان رسیده عبارت

معلوم را ازان حواشی نگاشته اند و تنقید و تنقیح را مد نظر نداشته و ازینجا عقده دیگر منحل میشود
وآن اینست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کواکب دراری در صدر رساله حضرت مولف
قلمی کرده قرین یقین نیست که آن الفاظ از کتاب مذکور باشد غالبا بمقتضای شرح و حواشی صحیح
بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و موید این معنی یکی آنکه عبارت فتح
الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه دیباجه ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
عبارت کتاب مسطور نیست حیث قال بر ارباب انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله
نسخه فتح الباری بعنایت باری عز اسمه بدست آثم افتاد و این مقام که دران دیده شد چنان
مذعن گشت که اگر کسی از اولو الالباب انیاب اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فیما حرره نظر کند در
اثبات آنچه این هیچمیرز در صدد آن بوده ام کافی و بسنده انگارد چه ازین عبارت صاف پیدا ست
که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بمطالعه مولف در نیامده والا عبارتی
را که بدون تجشم استدلال ادل علی المقصود بود از دست نمی داد و لامحاله بذکر آن تعرض مینمود ولیکن
طرفه ماجرا است که قول مولف بعد نقل کلام عسقلانی و کرمانی اعنی انتهت عبارة الشارحین
الی آخره دال بران است که مقام حدیث حوض را درین هر دو شرح بچشم دیده شاید بنیاد انکاری که
از دیباجه ملحقات برمی آید برین باشد که نسخ این شروح که وقت تحریر نزد مولف بود وجود و عدمش
بسبب کثرت اغلاط برابر می نمود فاندفع التناقض ولیکن مشکل اینست که وقت تنقید عبارات
فتح الباری در ملحقات بر هر کسی از خاص و عام هویدا خواهد شد که این نسخه هم پر غلط بود حتی که اگر عدمش را
بر وجودش ترجیح دهند بجای خویش است من بعد گذارش است آنکه در عبارت مجعوله که لفظ
کرمانی انتساب فرموده محمد بن یوسف فربری را که بلده فربر بفتح فا و را و سکون با موحده
آخر آن را ثانیه بر طرف جیحون متصل بخارا واقع شده منسوب ست او از آخرین رواة صحیح بخاری
محسوب است چنانچه قاضی القضاة در وفیات ذکر کرده بلفظ عزیزی تعبیر فرمودن بر کمال تبحر مولف

وغرارت علومش برهان قاطع وبرنبودنش از کلام کرمانی دلیل ساطع وحینیکه این لفظ در بعضی از
رسائل مؤلف بعبارات علما برآمد وحیرتی بر مؤلف وموالی او مستولی شد پس جمعی قرئت الفاظ
ورای مشدد ویای مثناة تحتانیه ورای مخففه ثانیه خواندند وبعضی الفاظ تفصیلش در حکایات
طویله گنجایش ندارد ودر رد رسائل دیگر بعنایت الٰهی خواهی دانست ثالثا بر تقدیر تسلیم آنکه
عبارت مذکور از شرح کرمانی است وتسلیم این معنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که با دنی تفرقه
عبارت مروی است بهمین عبارت شرح کرده اند کاشمیم انصاف واو بالاست عارۀ از اولیای
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را بعبارتی شرح کنند
باز بفاصله چند ورق یا چند صفحه مثلا حدیثی دیگر آرند وعبارتی برای شرح آن نهمی نویسند
اگر هر دو انضمام یا بدیکر توجیه شود باز عبارتیکه ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات میتوان
گفت که عبارتیکه شارح در حدیث ماقبل گفته توجیه نخستین است وانچه در اثنای آن افاده کرده توجیه
دوم وانچه بعد از آن آورده توجیه ثالث است وهلم جرا اینهمه آثار قیامت است که چنین بزرگان تصدی تالیف
در فن کلام شوند وبا متبحرین مثل عسقلانی وکرمانی اراده مقابله دارند وهرگز هفوات خویش را سرمایه
نه پندارند انشاء الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی واصحابش تدارک این امور شنیعه نمایند
وظلم وجور را بمقتضای حدیث فریقین از میان برمیدارند وجه **دوم** آنکه هرگاه خود
مؤلف معترف بسقم نسخه شرح کرمانی است چنانچه دانستی پس عجب است که اینقدر رقم بخیالش نگذشت
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده کما سیجی بیانه بعضها انشاء الله
تعالی همزه از طغیان قلم ناسخ افتاده ودرینصورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمیکرد کاش شروح
دیگر از صحیح بخاری نظر می نمود واگر دستیاب نمیشد بر شروح مشکوة شریف نظر میفرمود
تا این مغلطه پیش نمی آمد واز عبارتش بیقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرمانی واقع نشده وانهم
کلام توجیهی پیش نیست فلو کنت فی ریب مما قلنا لک فارجع الی ما قال المحقق

الدهلوی قوله اصیحابی اصیحابی مصغرا علی صیغة التصغیر لقلتهم وقد روی مکبرا والاصحاب صیغة جمع قلة والاول اوفق بقوله ان ناسا من اصحابی قال الکرمانی لم یرد به خواص اصحابه ولا بالارتداد الرجوع من الدین وانما هو التاخر عن بعض الحقوق ولم یرتد بحمد الله احد من الصحابة وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم انتهی قدر الضرورة

وجه سوم آنکه سلمنا که اولیاء مؤلف بر ادراک مضامین این عبارات و تدارک مافات و وسعت ازمنه واوقات با وصف مرجعیت کائنات قدرتی نیافتند بارے اینقدر هم رجوع بقلوب خویش نکردند که شاید حرف تعلیل باشد و برین تقدیر درستی معنی متصور است چنانچه ماسبق اشارتی بدان رفته و تفصیل یعنی آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواص اصحاب را اراده نفرموده زیرا که حق تعالی ایشان را از تبدیل علی الاطلاق محفوظ داشته و علت حمل ارتداد بر معنی تبدیل آنست که رجوع دینی از آن مراد نیست بجهت آنکه در کتاب الانبیا گذشته در تفسیر این حدیث که قید علی الاعقاب ازین حمل آبی است بلکه مراد تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آنست و ازین تبدیل و تقصیر هم خواص اصحاب برکران مانده اند عجب است که ذهن مؤلف باین احتمال نرسد و بسوے باطل متبادر شود نعوذ بالله من تلبیس النفس وهمزاتها اکنون عبارت نسخه شرح کرمانی که توصیفش بار بار بر زبان خامه رفته و از عنایات مجدده سبحانی نزد فقیر ورود یافته باید شنید تا اطمینان تام حاصل و اختلاج قلوب خاص و عام مستاصل شود محدث کرمانی میفرماید مر الحدیث فی کتاب الانبیاء فی باب ابراهیم علیهم السلام الخطابی اصیحابی تصغیر الاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم من التبدیل ولا من الارتداد الرجوع عن الدین انما هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر فیه ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وسلم والحمد لله وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة له فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین و ازین عبارت که در صحتش نزد

احدے

نزد احدی کلام نیست و هر کس که از ماهرین فن آنرا می بیند مطمئن میشود و صریح دریافت شد که هرگز
توجیه ثانی را مدخلی در آن نیست بلکه معنی محقق سابق التحریر فرموده اقتضای اثر محدث خطابی نموده
سن کعبه بادنی امعان نظر باید دریافت که جمله عرفوا الصحبة در نسخه مؤلف بدون حذف و تقدیر و
تکلف درست نمی شود بخلاف عرفوا الصحبة مع هذا لفظ اعتصام بمعنی عصمت از نظر فقیر نگذشته
و استعمال مجرد جابجا در کلام عرب بلکه احادیث رسول ربانی بلکه آیات قرآنی وارد است
قال الله تعالی والله یعصمک من الناس ونیز فرموده لا عاصم الیوم من امر الله ، وفی
الصحیح البخاری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال امرت ان اقاتل الناس حتی
یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا لا اله الا الله عصموا منی دماءهم واموالهم علاوه صله
این لفظ بحرف من میباید چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد والحمد لله علی حصول المنیة
ودفع التردد والمظنة هرگاه اینهمه امور طی شد اکنون بخدمت مؤلف عرض مینمایم که کرامی بیچاره را روبروی
حضرت چه یارست که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او نزد تحقیق سامی محض بستد بلکه عامی مینماید لیکن
کتمان حق را که به اهل سنت نسبت فرمودند خالی از فضول نیست چه هرگاه تقیه و استتار قلب
موضوع شریعت چنانکه سابقا دانستی معاذ الله شیوه دیرینه ائمه هدی بزعم امامیه مدتها معمول بوده
باشد کتمان حق نزد اهل تشیع بنیشتر شعار باکنا هگاران منسوب نخواهد بود و موید این مدعا است
آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صریح از آن هویدا میشود که محدثین اهل سنت باظهار ما هو الحق پرداخته اند
فکیف که جمیع ایشان کاتم حق باشند ان هذا الشیء عجاب **قوله** واگر خارج از **اقول** آن الفاظ خارج
از مقصود باشد باید باشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت بجمیع اهل حق بر زبان صدق ترجمان
گذشته است بالضرورة بچندی از الفاظ آن اشاره اجمالی فرمایند کو به تفصیل آن قادر نباشند که
برین تقدیر کتابی ضخیم بحول الله الملک القدیر ترتیب دهیم و عین این دعوی برای علمای طائفه شیعه از
ادانی و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنیم و این قیل و قال حضرت مؤلف بدان

میماند که در عنوان رساله نسبت بعلمای حنفیه تیز زبانی نموده و دعوی مخالفت اعمال ایشان با حادیث
مروی صحیح بخاری فرموده مگر هیچ دلیلی بران قایم نکرده بلکه اورا بذکر مثالی هم از مخالفتهای ایشان استطاعتی
بهم نرسید عارف شیرازی در حکایت جدال مدعی چه نیکو گفته شعر با تن تا بسر تیغ نگیری از حمله فصیح گو را
جز این مبالغه مستعار نیست ٭ دین ورز و معرفت که سخندان سجع گو ٭ بر در سلاح دارد کس در حصار نیست

قوله با بجملو الخ **اقول** این مستند عامی خیال این معنی در سر افتاده که جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال
نص در تخلید نیست اکنون بنده بمقتضای نیازمندی میگوییم که اگر مراد از جهنمی بودن کسانیکه حدیث
الحوض برانها منطبق میشود مخلد بودن شانست در نار جهنم پس ممنوع است و دلیلش کجاست و اگر مراد
مجرد تعذیب است اینهمه استبعاد و استغراب چرا است آیا تا مرا از بعض حقوق و تقصیر دینی و دنیوی
موجب تعذیب نمی تواند شد کدام دلیلی بر امتناع آن اقامت فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
تعالی را مواخذه بر گناه صغیره هم میرسد فکیف گناهان کبیره که تبدیل امور مقرره شرعیه و تقصیر از
واجبات باشد و مؤید فاضل کرمانی است انچه خدام والا مقام در ملحقات رساله من حیث لا
یشعرون از فتح الباری نقل نموده اند والفاظش اینست وفی حدیث ابی سعید فی باب صفة
النار ایضا انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی وزاد
فی روایة عطاء بن یسار فلا اراه یخلص فیهم الا مثل همل النعم و ازین قسم بعضی از روایات
درد والفقار مصنوعه فاضل جالسی با قتدار شیخ چلپی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مردم از مخلدین فی
النار می بودند نجات بعضی از انها بعد تعذیب هم ممکن نمیشد فکیف که قبل تعذیب در جهنم رها شوند مع ذلک
اندک انصاف را کار فرمایند و ملاحظه کنند که اگر مضمون جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال خاصه اهل
خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین صلعم معنی نداشت چه شفاعت در باره اهل خلود که اراده الهی
بتعذیب دایمی انها حتما تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت است و معاذ الله که جناب خاتم المرسلین صلعم
با وجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم

اینهم

ابتهم عتاب بخصم غیر مردود از ارتکاب مجادله فرمایند چه جای آنکه بالتخصیص برای آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم ومومنین عموماً این هم وارد شده باشد که از شان معتمد و اتباع و اشیاع او بعید است
که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند اکنون ارشاد شود که فهم مستبعد
عامی صاحب است یا فهم گرامی مگر نظر این عوام بر طبق ارشاد قرآنی است که بر اصول و روایات
شیعین معتبره بناقض خمائیست **قوله** وبعد ازین الخ **اقول** خوض در قرآن وحدیث نمودن
بحکم بعضی از آیات قرآنی بر جناب مولف زیب اختتام یافته مجال نیست که کسی از اهل حق وفاضل
کرمانی را از اهل خوض شمارد و شریک مصنف لف جامع الفضایل والکمالات انکار دارد غالباً جناب
معترض فهمیده که تلاوت کریمه إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ از شفاعت گذشتن و از سفارش آنها باز گشتن است و هو ممنوع فلیقم علیه الدلیل
وسند منع بلکه دلیل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است انچه امام المتکلمین حضرت فخر الدین
رازی علیه الرحمه در تفسیر کبیر فرموده احْتَجَّ بَعْضُ الْأَصْحَابِ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّ الْفُسَّاقِ قَالُوا لِأَنَّ قَوْلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ
فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ لَيْسَ فِي حَقِّ أَهْلِ الثَّوَابِ لِأَنَّ التَّعْذِيبَ لَا يَلِيقُ بِهِمْ وَلَيْسَ أَيْضًا فِي
حَقِّ الْكُفَّارِ لِأَنَّ قَوْلَهُ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَا يَلِيقُ بِهِمْ
فَدَلَّ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ إِلَّا فِي حَقِّ الْفُسَّاقِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَإِذَا ثَبَتَ شَفَاعَتُهُ فِي الْفُسَّاقِ
فِي حَقِّ عِيسَى ع ثَبَتَ فِي حَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالطَّرِيقِ الْأَوْلَى وَلِأَنَّهُ لَا قَائِلَ
بِالْفَصْلِ انتهی کلامه اعلی الله مقامه **قوله** ونیز نمیدانند الخ **اقول** اگر مراد
اینست که هر مبتدع مخلد فی النار است پس این مقدمه هنوز بدلیلی ثابت نفرموده واگر مراد دخول نار است ولو کان
الخلاص بعده فلا ضیر ولا ضرر و بر ظاهر است که اقدام وارتکاب مالک واتباعش بر گناهی که در کتب
فریقین منقول است امریست که آن را اکبر کبائر میتوان گفت پس هر مواخذه از مالک وغیر او

برای دخول جنت اهل است و نه کار او که انکار زکوة و عدم صلاح و تقوی بود امر سهل **قوله** و نیز بر معنی
هم الخ **اقول** از کجا دانسته که فاضل کرمانی بر ابهام و فخامت نظر نفرموده شاید از تبدیل و تقصیر حقوق
مراد او نزد حضرت مولف صغایر باشند و لا بد علیه من دلیل **قوله** المختصر آه **اقول** الذی سامعین و
ناظرین را ازین متوقد چنین سوال کند که شخصی خود زکوة می داد و از دیگران بتحصیل میکرد بعد زمانی بمجرد استماع
خبر وفات سرور کائنات گفت که مرا بدادن زکوة اکنون تعلقی باقی نماند آن شخص مرتد باشد یا بی خود
برگردیده یا نه و قس علی هذا اخوانا و شعر من بیش که او رم زد ستت فریاد + هم پیش تو از دست تو
میخواهم داد + **والعجب کل العجب** که مناسبت لفظی و معنوی را از فاضل کرمانی در خواست می نماید
و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تقیید علی اعقابهم در احادیث مزعومی ایمه یعنی ارتدت
الصحابه الخ بر تبدیل اخلاق حسنه بسیئه حمل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الاقلام سید اند پس اول باید
از انها استفسار کند که ارتداد کذائی را با تبدیل اخلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اهل حق
که قید علی الاعقاب را قرینه بر عدم اراده کفر از ارتداد دانسته اند و ارتداد علی الاعقاب را بر گناهان
کبیره از تبدیل امور شرعیه و تقصیر از حقوق واجبه فرود آورده اند مثل کرمانی و خطابی و جزری و امثال ایشان پس سوال
او از علمای شیعه می باید نه ازین بزرگان و الحمد علی ذلک **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداهم**
الله تعالی الی الصراط المستقیم و هر چند اینقدر را که بمعرض رسید نزد منصف
لبیب برای اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسند بود لیکن شفاءً للعلیل و ارواءً للغلیل هنوز دست از
ایراد دیگر براهین در آستین بیکشم پس گوش هوش دار که لفظ اصیحابی که در حدیث وارد است ابا تمام
دارد ازینکه اصحاب رؤیت مراد باشند لیکن دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب حسب
دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ
بر اهل رؤیت درست نیست چه اکثر اینها اهل قبایل بودند و در مواطن و مساکن خود ایام میگذرانیدند و بجز یک دو بار
اکثرهم بعضی از انها جناب رسالتمآب را ندیده باشند چنانچه بناءً علی هذا قال الکرمانی او لم یرتد و احد

من اصحابه والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم
ممن لا بصیرة لهم فی الدین چه نفی ارتداد اصحابه کلهم اجمعون کما یدل علیه النکرة الواقعة فی
سیاق النفی دال است بر اینکه مرتدین را از صحابه نشمرده وچگونه نشمرد که لفظ اصحاب من حیث المأخذ والاشتقاق
اقتضای صحبت دارد وآنها ازین دولت محروم بوده اند وعلی هذا القیاس اجلای بدیهیات است که
معنی ثانی هم بر مرتدان نیز صادق نمی آید چه در صورت موت علی الاسلام شرط است واینجا خصم
آنها را ممات علی الکفر میگوید وچون منقول شرعی نه آنست که جماعه معنی مناسب معنی لغوی قرار دهند
بلکه البته ماخذش از کتاب وسنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت شرعی است وبی صرف صارف خلاف
آن مراد نتوان گرفت در صورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود وعدم صدقه علی المرتدین غیر خاف کما
بینا وهرگاه هردو معنی لفظ اصحاب بر اهل ردت صادق نمی آید لامحاله جماعه از صحابه مشهورین المتصفین
بالاحداث مراد خواهند بود ومتوهم میشود که معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب
بشیر ونذیر مخاطب بخطاب لاتدری می شوند از حقیقت حال اهل ردت که وقف بوده اند درین صورت
باعتبار اسلام آنها در حیات خود وابقا حکم بالاستصحاب بمعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر آنها
کردند واین تاویل چنانکه می بینی ضحکه صبیان است چه جناب ختمی مآب بار دنیا در حیات خود خبر میدهند
که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد بود ومن چنین خواهم گفت باز این حال ارتداد شان علی
الاعقاب خبر خواهند داد درین صورت عدم درایت لامحاله باول خواهد بود والتاویل بحسب
الحکم کما یجب علینا فلهذا ولظهوره طوینا الکشح عن ذکره ثم الدلیل اللطیف که دقیق باشد آنکه
کلمه لم یزالوا اقتضای صحیح دارد که آن احداث وارتداد علی الاعقاب دائمی باشد که زمانه ممتدی [illegible]
بگیرد بخلاف ارتداد اهل ردت که زمانه بران نگذشته که اکثری از آنها در همان نزدیکی رجوع باسلام
کردند وآنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند وقلیلی که علی فرض صدق الروایت آنها را
رجوع باسلام دست نداد در همان قرب ایام کشته شدند وجمله لم یزالوا الخ یا کلام الهی است یا منقول

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا العظیم جناح آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس گر
حدیث بحق کسانیکه بقول اهل سنت برردت فی الفور گشته شدند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو
خواهد بود وتعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وحاشا ملائکته عن مثل هذا چه ادای مطلب و نقید
می شود که ارتدوا بعدک وقلنا علیه لم یزالوا مرتدین چه فائده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امر خلافت
که تا زمانی دراز بران حدات و ارتداد علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه تبعه شان الی یومنا هذا بران رسوخ
دارند و علاوه اینهمه وجهی آخر که دلالت دارد برینکه از ما احدثوا بعدک ارتداد بعضی از قبائل عرب مراد نیست
بلکه غصب خلافت و ما یتفرع علیه تعیین است که کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب
بمجرد مفارقت رسول کبریا اصحاب را البته بصرف صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و ظاهر است که
اگر یا الفرض بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال
الرسول علیه وآله صلوة الملک المنان عند طلب الزکوة کما لا یخفی علی احد بخلاف امر
خلافت که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزد از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن گذاشته برای
سقیفه سازی به سقیفه بنی ساعده شتافتند و برداختند بانچه برداختند و ساختند انچه ساختند پس
ارتداد علی الاعقاب از ابتدای زمان فراق جناب ختمی مآب ازین دار محن و مشاق که مدلول صریح احادیث
صحیحه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلاشبهه و ارتیاب متحقق گشت و معنی منذ فارقتهم مطابق
واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا الا امر خلافت فتلک فانه لطیف یوافق المتعسف
مجال تاویل واگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان کردی بسیاق عبارت مناسب است لکن
مجال تاویل فسیح و ذیل خلق احتمال وسیع واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز
این دو احتمال یکی ردت بعضی از قبائل عرب دوم غصب خلافت بطرق احتمال ثالث امکان ندارد
چه حدیث حکایت از ما یقع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع لابدی و بجز این دو واقعه هائله
بعد انتقال رسول العالمین امری دیگر که استحقاق جهنم بران برای مرتکبین آن از صحابه متفرع

شود صورت وقوع نگرفته بلکه توان گفت که انچه بعد ازین هم رو داده و صلاحیت تفرع استحقاق جهنم بران بوده باشد از فروع همین دوام خواهد بود بلکه فرع یک امر معهود اگر احتمال دیگر باشد بیانش بر عهده طرف ثانی والطالش بر ذمه ماست اینک گوی و اینک میدان انچه در بار داشته باشد بمعرض اظهار آرد انتهی بلفظه **اقول واستعین بالرؤف الرحیم** هرچند جناب مؤلف سر آمد اولی الالباب دست از ذکر دلائل بر دعاوی خویش در آستین نکشد و افادات جدیده و قدیمه باهل شوق نبخشد لیکن من بمقتضای نیازمندی و غمخواری و عقیدت و اخلاص در تحقیقات او غور و تامل بکار برده رطب را از یابس و کامل را از ناقص ممیز میگردانم و میگویم که در شق اول دلیلی که بر ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب را بخواص مقید کرده و گفته لم یرتد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته الخ یعنی خواص اصحاب آنجناب که بحضور مقدس اختصاص داشتند و بصحبت شریف مشهور و معروف بودند مراد نمی باشند بلکه مراد ازان قومی از جفاة اعراب و عوام اصحاب اند که در زمره مؤلفة القلوب شمرده می شدند باز گفته که ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه واله وسلم والحمد لله رب العالمین یعنی بحمد الله که احدی از اصحاب آنحضرت صلعم کسی مرتد نشده و تقصیر در واجبات و حقوق ضروریه ننموده و این خود بدیهی غیر محتاج باستدلال و احتجاج است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب و جفاة اعراب الا کلام او متناقض و متهافت خواهد بود و بالجمله قول جناب معترض که نفی ارتداد از صحابه کلهم اجمعون الی قوله شمرده دلیل صریح بر آنست که مطلب کرمانی را با وجود وضوح و ظهور هرگز نفهمیده تا بمطالب دقیقه و خبایا و زوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سیاق نفی و دعوی این معنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث را از صحابه نشمرده بسیار عجایب روزگار و غرایب لیل و نهار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب نشمرده فذاک مسلم لکنه لا یستلزم المطلوب و اگر مراد این معنی است که در عوام اصحاب معدود نکرده پس ناقض لفظ مؤلفة القلوب است

که دران عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ درین مقام دال بر انست که اینها اصحاب بودند لیکن از
اختصاص قوت ایمان بهره نداشتند ازینجا دریافت شد که هنوز مؤلف را بر معنی لفظ مؤلفه با وصف
اتحاد ملت و ماده اطلاعی نیست و بتفاسیر قرآن مجید در مذهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلاصة
المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی و نیز بکتب فقهیه مثل قواعد وغیره رجوع نکرده و باین پایه علم دعوی
مناظره با علمای اهل سنت سنیه در سر وارد و الفاظ شنیع در حق اکابر محدثین بر زبان می آرد چه معنی
لفظ مذکور درینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بتالیف قلب شان امر می نمود و در تقسیم
غنایم زیاده تر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت اینها بمعنی شرعی ظاهر شد گو از زمره عوام باشند
زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تخلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد الاسلام چنانکه بار بار
دانستی و چون این جفاة مقصرین از زمره مؤلفة القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
شروح که محل این بحث است لفظ ممن لا بصیرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مؤلفة
القلوب این دار و گیر پیش نیامده بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب رجال پیدا
است که بعضی از مؤلفه بحد حسن اسلام رسیده اند بالجمله فاضل کرمانی ارتداد را دران مردم منحصر کرده
حیث قال وَاِنَّمَا ارْتَدَّ قَوْمٌ مِنْ جُفَاةِ الْاَعْرَابِ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ مِمَّنْ لَا بَصِیْرَةَ
لَهُ فِی الدِّیْنِ پس مرادش از عموم نیست بلکه اِلّا احدی از خواص مصداق این حدیث نگشته و کسی ازین جماعت
مرتد نشده و نه آنکه عوام هم مثل خواص بودند حالیا باختیار شق ثانی نظر به بعضی از وجوه جواب
میدهیم و میگوییم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرمانی این ارتداد را در عبارت
منقوله بر هر دو نسخه صحیحه و سقیمه بر تضییع واجبات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
اصل اسلام باشد و جناب مؤلف از کجا ثابت نمود که فاضل کرمانی که روی سخن غالبا بسوی اوست اینها
را ثابت علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او در همان عبارت منقول فی الصدر تصریح نموده که مراد از ارتداد
رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و بر ظاهر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او آنها را

ماتت علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چه بلی میتوان گفت که نزد او آنها ماتت علی التبدیل و التغییر و
التاخر عن الحقوق بودند و منافات این امور با اصل اسلام باعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدیهی نه
مثبت بالبرهان است **قوله** و چون منقول شرعی نه آنست الخ **اقول** تسلیم قول حضرت نموده معنی ثانی
را اولی بالمراد دانسته لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول جناب عدم صدقه علی المرتدین غیر خاف
کما بیّنّا مخدوش است فان انطباقه علی هؤلاء الذین ارتدوا عن بعض الواجبات واصروا علی المعاصی
وارتکبوا المنکرات کما قال الکرمانی وغیره غیر مخفی علی من له ادنی بصیرة فی الدین فکیف
یخفی علی الماهرین **و درینجا** سامعین نظار را بفایده عظیمه که اعتقادات متشیعین در باب خلفای راشدین
از اصل قالع باشد و بیخ و بنیاد این فرقه را از هم باشد آگاه کنم و آن اینست که هرگاه باستدلال مولف
همین دو معنی برای لفظ اصحاب ثابت شد و لا ثالث و رابع لهما پس میگوییم که اگر مراد از لفظ صاحب در کریمه
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال او است بی تکلف بلا ریب ثابت شد که ابوبکر صدیق
یار دینی و دنیوی سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت فی الکریمة
المذکورة دلّت علی ایمانه وما ورد فی شان نزولها پس حضرات حضر امامیه قاضی شوستری
در احقاق الحق وغیر او در غیر آن که لفظ صاحب هرگز دلالتی بر ستایش ابوبکر ندارد و همراه گرفتن او
از اثنای راه بجهت خیال این معنی بود که مبادا کفار را ازین رمز آگاه کند و موجب ایصال مکاره شود
و هرگاه کفار بر غار رسیدند بازگشت ایشان دلالت میکرد تا اینکه بلدغه مار بباد فراه
رسید یا برای اعلام کفار بهانها میگریست الی غیر ذلک من الافترآت التی تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا کان لم یکن شیئا مذکورا میشود بلکه مو
استدلال اختیار کرده و اگر منصوص جناب اقدس الهی از لفظ مذکور نزد حضرت مولف معنی ثانی است
فنحن ندعو الله آناء اللیل واطراف النهار ونستغفر له فی العشی والابکار اطال
الله بقائه ونشر لهاته وادام افضاله وجعل الی کل خیر مآله زیرا که مو

ابوبکر صدیق مع براسلامیکه مرادف ایمانست ازینجا ثابت شد و حسن خاتمہ سائر خلفای راشدین
باجماع مرکب و الا لازم آید که جناب مؤلف حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را محرف سازد و تہمت
فاحشہ معاذ اللہ بر دامن پاک سیدة النسا نهد و دختر و داماد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را
دشنام دهد و مہبط وحی را سوزد و دو معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین بتفصیل هرچه تمام تر
گذشته فتذکر و لا تغفل و اگر مؤلف از راه اعتساف حکم باسلام این شخص نماید و ارتداد دیگر را
فقط در انکار توحید و نبوت و معاد صراحةً حصر فرماید و امور مذکوره را از موانع اسلام و مقتضیات
ارتداد و کفر نداند فنحن لا نتوقف فی شأنه بل نصارنه و اعوانه **قوله** و متوهم می شود
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد
که آنچه جناب خاتم النبوة را از وحی الٰهی در بارهٔ دارو گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد از ایجاب
احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شده هم بدانگونه خبر داده که جمعی را از اصحاب
بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها بتکرار متوجه خواهم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی فائده خواهد کرد که در همان وقت ازین حج لدو گیر نجات خواهند یافت
و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکی عنه باشد پس واقعه را که به بعضی از وجوه مجمل بود بهیچ اجمال
ادا فرموده اند و هرکس که بخلاف این معنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را تفصیل
این امور و اسامی ذوات آن مبادی محدثات و شرور معلوم بود باز از راه اجمال و طریق
توریه و تقیه نمود پس دلیل آن بر ذمهٔ اوست زیرا که بسا اخبار که تعلق باحوال آخر زمان دارد حضرت را
با علام ملائکه معلوم شده مفصلاً و شرحاً در روایات وارد گردیده کو پرده از روی فسق و
کفر کسی برافتد پس در آخر عمر شریف چگونه تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم بفصل المجمل بیان فرموده و از تفصیل خوف و تقیه سنگ راه شد چنانکه جاسی
بعد تصریح برین معنی که تقیه در کلام آنجناب گنجائشی ندارد دعوی خواهد کرد از ین دروغگو را حافظه نمیباشد

نیز قول موجه که مؤلف آن را بصورت وهم نقل نموده و تعصباً و عناداً بر ضحکهٔ صبیان حمل کرده بر جای
خویش باقیست و نفی درایت و احداث بر ظاهر خودش محمول با لجمله از ینقدر هنوز لازم نیاید که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بتفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و باعیانهم آنها را می شناخت
و حیرانم که خبر دادن بدار دنیا و حکایت آنچه بوحی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول اهل
حق کی مستلزم این امور است که تفصیل محدثات و شرور آنها میدانست و ذوات آنها را می
شناخت این استلزام را هم بدلیلی ثابت فرمایند و برهانی برین معنی قایم کنند که این حدیث بدون
علم تفصیلی ممکن نیست و انی لهم ذلک بار خدایا اگر حدیث طبرانی را پیش کند و گوید که ابو دردا
راوی این حدیث عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که خدا تعالی مرا درین زمره محشور نکند فرمود
که تو از آنها نیستی و این دلیل است برآنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوات آنها را
باعیانهم می شناخت و الا جواب آنجناب که ای ابو دردا تو از جملهٔ آنها نیستی چگونه صحیح شود یا حدیث
حاکم را که بتصریح مؤلف در رسالهٔ اخیر محکوم بتشیع است یاد نماید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد
استماع حدیث حوض نظر بغلبهٔ خوف و خشیتی که داشت التماس نمود که شاید من از آن زمره باشم
حضرت صلعم فرمود که لا و انشاء الله تعالی بعد ازین بر مقام خود اینحدیث مذکور شود و بنده جهول
و ظلوم با وجود عدم تبحر در علوم میگوید که این هر دو دلیل هرگز مدعای مؤلف ولایتی او انطباق
ندارد و مستلزم مقصود نیست چه محتمل که آنجناب بجهت حسن خاتمهٔ حضرت ابوبکر صدیق و ابو دردا
رضی الله عنهما که از حضور در جنگ بدر و دیگر مشاهد مشرفه که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم
و بسیاری از بشارات عالیه بران ترتب یافته و اولین اصول اربع مأتهٔ حضرات متشیعین بر آن گواه عادل
معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات مرتدین کذائی را بالعلم تفصیلی می شناخت
والمقصود هذا دون ذلک با لجمله آنچه بجواب صدیق و ابو دردا ارشاد شد در صحت صدور آن
علم خاتم پیغمبران بحسن خاتمهٔ این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در مشاهد مشرفه که بارها

تاکید تمام فرموده‌اند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تفاسیر امامیه مثل خلاصة
المنهج نیز در واقعه بیعت الرضوان واضح و لائح است و وافی و کافی است و صحت جواب موقوف بر این
نیست که با عمامهم معرفت اهل ردت و تفصیل محدثات آنها داشته باشد وهو ظاهر عند العقلاء
فضلاً عن الفضلاء پس عدم درایت جاهل خود باقی و از اینجا طرف شد ایجاب تاویل که بسینه زوری
بر ذمه اهل حق ثابت فرموده گو ذمه معترض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد دریجا فایده عظیمه
بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث نزد شیعه هم بر زبان مؤلف معتبر است و مستعرف تفضیله المشار الیه
تعالی چه حمل بجواز تاویل بعد قبول است چه جا وجوب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معقول نمیگردد
اکنون میپرسیم که مؤلف از ارتداد علی الاعقاب چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل تقصیر
چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزری و امثالهم کرده اند همان میگوییم که جناب مخاطب قبل ازین
فرموده بود که ارتداد علی الاعقاب را با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت است لفظی یا معنوی
بر تقدیریکه ارتداد دیگر مرادش باشد پس قول بایمان و اسلام صحابه کما مر نقله سابقاً با این ارتداد
چگونه جمع تواند شد **قوله** دوم دلیل لطیف الخ **اقول** حال نزاکت و لطافت این دلیل از شرح و بسط این
بنده ذلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از براهین دیرینه بلکه تقویم پارینه است زیرا که
قاضی شوستری ذهب الله بنوره در احقاق الحق و غیر او در غیر آن ذکر کرده اند کاش لطافتش باعتبار
متانت بعضی از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار علیه آن اوهن من نسج العنکبوت
و بنا بر آن لی ثبات و ثبوت است صاحب رد و غیره و تبیین الحق که بر رد کتاب قاضی مذکور پرداخته اند بنقضه
و تضعیف این دلیل مدخول ساخته اند پس لطافتش کجا باقیماند بنده هیچمدان اول بترقیم عبارت قاضی
پردازد من بعد اورا با اتباع و اشیاعش از دلائل جدیده و براهین سدیده رضی سازد عبارتش این است
وایضاً قوله علیه السلام لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم یدل علی طول مدة المرتدین
واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة دون طوائف العرب الذین امتنعوا عن الزکوة

فانه

فَاِنَّ ذٰلِكَ لَمْ يَمْتَدَّ اِلَّا اِلَى الشَّهْرَيْنِ اَوْ ثَلٰثَةٍ حالیا حتی نحن راقم الحروف را گوش کند که اینهمه از قسم
لاف و گزاف و ترک شیمهٔ انصاف و اختیار طریقهٔ اعتساف است چه هر که تتبع و تفحص محاورات عرب
کرده و کتابهای قدیم و جدید را از کتب عربیت بمطالعهٔ خویش آورده خوش می داند که عرب این لفظ
را در خوردن و آشامیدن و آمدن و رفتن و نشستن و برخاستن و نزدیک شدن و دور گردیدن و بیش
از بیش در محاورات خود اطلاق میکنند و امتداد و استمرار عرفی مراد می دارند چنانچه از مقامات حریری
والطباق الذهب والطواق الذهب والف لیله ولیله عیان می گردد فیقولون انهم لم یزالوا یاکلون
اذا قیل علیهم فلان ولم یزالوا یتحدثون حتی سنة سائر الی غیر ذلک من المحاورات
واگر بعد از این هم اهل تعسف و تعصب را مجال گفتگو باشد که شاید این محاورات بعد زمان اشرف المخلوقات
وائمه هدی بر روی کار آمده باشد و کلام ما در احادیث آنحضرت و اهل بیت طاهرین است صلی الله
علیه وعلیهم پس در ابطال این احتمال با حادیث معتمد از کتب جامعین اصول تشبث نمائیم و این عقده را از
برکات و انوار آن طیبین و طاهرین کشائیم حدیث اول از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم
از جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم است که در وسط آن عبد الله عباس از اطاعت جهنوی
زجر شدید فرموده اند و قد مر من قبل والفاطمش که معرفت آن درین مقام ضروری بود اینست
قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا اِذْ اَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَلَمَّا رَاٰهُ بَكٰى ثُمَّ قَالَ اِلَيَّ يَا بُنَيَّ فَمَا زَالَ يُدْنِيْهِ حَتّٰى اَجْلَسَهٗ عَلٰى فَخِذِهِ
الْيُمْنٰى ثُمَّ اَقْبَلَ الْحُسَيْنُ ع فَلَمَّا رَاٰهُ بَكٰى ثُمَّ قَالَ اِلَيَّ يَا بُنَيَّ فَمَا زَالَ يُدْنِيْهِ حَتّٰى اَجْلَسَهٗ عَلٰى
فَخِذِهِ الْيُسْرٰى ثُمَّ اَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ ع فَلَمَّا رَاٰهَا بَكٰى ثُمَّ قَالَ اِلَيَّ يَا بُنَيَّةُ فَمَا زَالَ يُدْنِيْهَا
حَتّٰى اَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ اَقْبَلَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ ع فَلَمَّا رَاٰهُ بَكٰى ثُمَّ
قَالَ اِلَيَّ يَا اَخِيْ فَمَا زَالَ يُدْنِيْهِ حَتّٰى اَجْلَسَهٗ اِلٰى جَنْبِهِ الْاَيْمَنِ انتهی موضع الحاجة
یعنی ابن عباس روایت می کند که روزی جناب رسول صلی الله علیه واله وسلم نشسته بود که ناگاه

حسن مجتبی بنظر آمد حضرت صلعم چون وی را دید بگریه درآمد. باز فرمود که ای فرزند من نزدیک بیا پس همیشه
آنجناب حسن مجتبی را نزدیک خود میکرد تا آنکه او را بران دست خود نشانید پس حسین شهید کربلا را دید
و بسیار گریست و فرمود نزدیک بیا پس همیشه او را نزدیک خود می نمود تا آنکه او را بران جنب نشانید باز
فاطمه زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب میفرمود تا آنکه
او را روبروی خود نشانید باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خودش طلبید
پس همیشه او را نزدیک کرد تا آنکه او را بدست راست نشانید و درین یکحدیث محاوره مذکور در چهار
مقام مستعمل شده و وجه ظاهر است که مجی این بزرگان بحسب اتفاق در یکزمانه واقع شده و مراد از کلمه
مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب بعد قریب می آمد او را زیاده تر نزدیک میکرد
و بر صور خیالیه مؤلف بالخصوص قاضی شوشتری که امتناع عن الزکوة را که باعتراف تا دو ماه
امتداد کشید مصداق لم یزالوا میداند میباید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را با از بعد
مناسبه تقریب آنها بجانب خود بر چند سال حمل فرمایند فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ و ایضا
در امالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره دران وقوع یافته از انجمله قصه بهلول است که بسبب
ارتکاب گناهی عظیم یعنی بعد نبش قبر زنی از جمله انصار و انتزاع کفن از بدن باغوای شیطان مجامعت
با او نمود یاس کلی از رحمت پروردگار بهم رسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد استماع این
قصه رو درهم کشید و از نزد خود براند و او چهل روز و شب بتضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الی آخرها همراه عتاب بر او نازل شد انتهی ملخصا بالجمله هرگاه استعمال جمله
مذکور در افعال غیر قاره که آنی بیش نیست درست باشد درباره جفاة اعراب از منکرین زکوة که زمان
معصیت آنها نسبت با مور مذکوره یعنی مرور دهاگوی یا نسبت احقاب زندگی حباب میتوان گفت چرا موجب
انکار خواهد بود و انشاء الله تعالی در مسلک ثانی واضح خواهد شد که انچه علمای امامیه درین باب از امتداد
و استمرار زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سم قاتل بوده المختصر مراد از لم یزالوا در حدیث

شریف آنست که تا زندگی بارتداد معلوم اصرار نمودند و توبه و انابت را نصیب نامی آمنانه افتاده و سلوک
راه صلاح و تقوی اختیار نکردند پس دعوی اینمعنی که کلمهٔ لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و از قبیل کلام و
نا ملائم بین الخاص و العام است بلا ریب بلکه بی هنگام و در ینمقام با یراد مثالی تقریر مذکور را واضح می
گردانم که در خانهٔ زید فرزندی متولد شد که خالد نام او گذاشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن از اول
وقت ولادت تا آخر حیات غیر از بکا و زاری و قلق و بیقراری چیزی از وی صدور نیافت پس عرب
در حکایت از حال خالد مذکور البته این حرف میتوانند زد که لم یزل باکیا منذ ولد من
بطن امه و همچنین این کلام صادق است اگر خالد تا ده روز زندگانی کند و قس علی هذا چه جای آنکه تا
سه ماه زمانه یا اکثر امتداد یابد آمدیم بر تادیهٔ ارتدوا بعدک و قتلوا علیه که مؤلف مدعی آن شده پس بدانکه
هرگاه معلوم است که ردت از اصل اسلام و اختیار کفر بواح مراد نیست پس لا محاله لفظ علی اعقابهم
چنانچه گفته اند و مؤلف هم اتباع آن وارد در کار است و الا مجرد ارتدوا موهم خلاف مقصود خواهد بود و علی
ای تقدیر قید علی اعقابهم باشد یا نباشد عبارتیکه مؤلف جامع الکمالات خود انشا فرموده صدق آن
موقوف بر آنست که تا تلاقی عسکر افضل الصدیقین احدی از مانعین زکوة ازین جهان درنگذشته باشد
بلکه کلهم اجمعون طعمهٔ شمشیر مقاتلین شده باشند و اثبات آن البته از حضرت مؤلف ظاهر امکن نیست پس تا
وقت انتهاض سپاه آن محتمل است که جمعی از اهل ردت بحتف انف مرده باشند و از آیات قرآنی ظاهر
است که قتل چیزی دیگر است و موت چیزی دیگر و کافی است در ثبوت تغایر احدهما عن الآخر عطف یکی
بر دیگری در قرآن مجید حیث قال الله تعالی فی محکمات کتابه ما ماتوا و ما قتلوا پس بعد تسلیم ملاعنت
و ایجاز جملهٔ منحوتهٔ جناب معترض فی حد ذاتها کلام مذکور از مطابقت نفس الامر معطل خواهد بود و این همان مثل است
که علاوه جواهر زواهر از زیب اعناق اخس حیوانات نماید چنانکه در شرح تلخیص مذکور است از اینجا که اول در کلام
بعد از درستی الفاظ و تراکیب رعایت مقتضای مقام می باید کرد نه آنکه غرض بعد از آن نموده صنایع علم بدیع
را نصب العین دارند اول از همه تادیهٔ اصل مطلب را بعنوانی باید نمود که مطابقت نفس الامر هم بهم

نشود بخلاف افادهٔ حضرت مؤلف کما عرفته و ظاهر است که جملهٔ لم یزالوا با وصف افادهٔ معنی امتداد
که بتقریر اکابر امامیه واضع از زمان مرخواسته بهر تقدیر صادق است فلا بد منه دون ما قاله
المعترض للیلمعی وحینئذ یصدق هذه الجملة اعنی لم یزالوا کما روی فی الحدیث علی
جفاة الاعراب سواء ماتوا او قتلوا فانها اعم منهما وتعالی الله وملئکته عن الکذب علوا
کبیرا وایضا درین مقام وجهی دیگر است و آن اینکه از اقوال و عبارت مؤلف درین رساله و رسائل اخری
چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت متصله حقیقت است و در منفصله مجاز است پس بنا در از جمله
منحوتهٔ مؤلف اعنی ارتدوا بعدک و قتلوا علیه این است که بمجرد وفات سرور عالم مرتد گردیده بلا مهلت بقتل
درآمدند وانهم خلاف واقع رو نمود چنانچه از کلام فاضل شوشتری میگذشت که آنها بعد چند ماه بجزای
کردار خویش رسیدند و مؤلف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده
فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه وآله الصلوة الملک المنان عند طلب
الزکوة کما لا یخفی علی احد و آنجا بوضوح می انجامد که ارتدوا بعدک و ماتوا علیه نیز موهم خلاف مقصود
است و بر تقدیریکه بهر دو را ذکر کنند و گویند ارتدوا بعدک و قتلوا و ماتوا علیه قطع نظر از انکه در صورت
قید علی اعقابهم اختیار اطناب بیفائده متعین است و در صورت تجرید باعتبار حروف ترجیح لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم ندارد و از نکتهٔ افادهٔ امتداد زمانه یعنی با وصف مهلت یافتن مدت دراز توبه
و انابت و اصلاح اینها الخ بهم نرسید کما اعترف المؤلف این مضمون اول در تشنیع و تفضیح است خالی
است فیکون مرجوحا لا راجحا علیه علاوه برین که منذ فارقتهم اگر می باید پس بجای آن شی رکاسه خواهد
بود بلکه بجهت اتصال آن با لفظ قتلوا علیه این معنی متبادر خواهد بود که بمجرد فراق برگزیدهٔ تمامی انس و نفس
آفاق بر ارتداد گشته شدند و ظاهر الفساد و الامی بایستکه مؤلف رساله میفرمود که لم یزالوا مرتدین
چه فائده دارد و در اختیار لفظ منذ فارقتهم کدام لطف متصور است کما لا یخفی علی المتوقد
البصیر ولا ینبئک مثل خبیر و وجوه دیگر برای رجحان لم یزالوا بر افادات جمل مخلطب

بعد از تامل یسیر بر آید چنانچه بر طلبهٔ علوم بلکه بر کسانیکه در فن بلاغت ید طولائی دارند مخفی نیست **قوله**
علاوه الخ **اقول** هرچند این دلیل در تصنیفات حضرت ابن طاوس متشیعین جلوه گر نشده و علمای دیگر
در ابرام و احکام آن کوشیده باشند چنانچه بر متصفحین کتب قوم مخفی نیست لیکن نزد این هیچمدان بوجوه سست تر از
دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرد مفارقت سید الخافقین عدم حیلولت ندانه است و لو ساعةً او
ساعتین پس بر اخص خواص اصحاب یعنی خلفای راشدین هرگز صادق نمی آید زیرا که ابوبکر صدیق بعد
استماع سانحهٔ وفات سرور کائنات که در عوالی مدینه بلکه اثنای راه اتفاق افتاد هرگز بسقیفه رفته
و پیش قدمی نکرده بلکه بخط مستقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه و آله وسلم آمده باز بر جسد مبارک بجهت جلائل و
مناقب او وصف گریه و زاری آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول ربانی را بوسه داده باز بتعزیت اهلبیت
نبوی پرداخته و تسلیه خصار خصوصا عمر فاروق که قبضهٔ شمشیر در دست گرفت و گفت که هر که روبروی
من خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت سرش از تن جدا خواهم کرد مشغول شده و او را از سنهٔ
غفلت و نوم حیرت مستیقظ و بیدار ساخته و از معلومات خویش اختلاف اصحاب را در تعیین موضع
دفن که مکه باشد یا بیت المقدس یا گورستان بقیع از میان برداشته و هرگز از مجاورت آن مکان بالای یک
آشیان تجاوز نکرده آخر بعد گفتگوی بسیار و قیل و قال بلکه بشمار التماس و الحاح کسانی را که بجانب سقیفه
دعوتش کردند و دامن وی کشیدند و خواستند که فتنهٔ انصار را فرو نشانند و آنها را از غفلت متنبه
گردانند قرین اجابت گردانیده چنانچه روایات کتب فریقین مثل صحیح بخاری و تاریخ طبری و ترجمهٔ آن و
تصانیف ابن اسحق و استیعاب ابن عبد البر و تالیفات مجلسی مانند بحار الانوار الی غیر ذلک من الکتب
الاسفار دلالت بر این مدعا دارد و اگر باین اجمال باور نشاید بتفصیل بعضی از ان باید شنید شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در کتاب ما ثبت بالسنة از صحاح نقل کرده انّ ابا بکر رضی الله عنه اقبل علی فرس من
مسکنه بالسنح منازل بنی الحارث بن الخزرج بعوالی المدینة بینه و بین منزل
النبی صلی الله علیه و آله وسلم میل حتی نزل فدخل المسجد فلم یتکلم

الناس حتى دخل على عائشة فتيمم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو مغشّى بثوب
حبرة فكشف عن وجهه ثم أكب عليه فقبله وبكى ثم قال بأبي وأمي والله لا
يجمع الله عليك موتتين اما الموتة التي كتبت عليك فقد متها ونيز شيخ مذكور در كتاب
نقل مي نمايد كه اخذ عمر بقائم سيفه وقال لا اسمع احدا يقول مات رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم الا ضربته بسيفي هذا واما عثمان بن عفان فخرس حتى يذهب به ويجاء ولا
تكلم الا بعد الغد واقعد علي فلم يستطع حراكا واضنى عبد الله بن انيس فمات
كمدا ولم يكن فيهم اثبت واحزم من ابي بكر والعباس وفي رواية وكان
اثبتهم ابا بكر جاء وعيناه تهملان وزفراته تتردد وغصصه تتصاعد وترتفع فدخل
على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاكب عليه وكشف الثوب عن وجهه وقال طبت حيا وميتا
وانقطع بموتك ما لم ينقطع لاحد من الانبياء فعظمت عن الصفة وجللت عن
البكاء ولو ان الموت كان اختيارا لجدنا لموتك بالنفوس اذكرنا يا محمد
عند ربك ولنكن ببالك و مترجم تاريخ طبري كه باعتراف مرزا احمد كشميري در نشر هزار شيعيان است
انچه بعبارت مطنبه آورده خلاصه اش باين سطور ميرسد كه وقت وفات شريف چاشتگاه روز دوشنبه
بوده دوازدهم ربيع الاول اين حادثه وقوع يافت و آنانكه دوم ربيع الاول گفته اند درست نشود
و فاروق از وفات آنجناب منكر شد تا آنكه صديق ورا بآيت كريمه وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ملزم ساخت و نائره غيظ و غضب
و دهشه او را منطفي فرمود پس اصحاب در خانه مقدس در آمدند و بسيار گريستند باز در مسجد جمع شدند تا آنكه
شخصي در مسجد آمد و گفت چه نشسته ايد كه انصار در سقيفه گرد آمده اند و با سعد بن عباده بيعت ميكنند ابوبكر
صديق با عمر بنابر دفع اين هنگامه اراده سقيفه نمود و در اثناء راه با ابو عبيده جراح در خورد او هم همراه
انصار بياور ايشان رواداد تا آنكه بمجمع انصار رسيدند و حال برين منوال ديدند و بعد گفتگوي

ایشان انصار از کرده خود دست برداشتند و عمر بیعت ابی بکر صدیق نمود پس افضل دست بیعت
بدست فضل الصدیقین دادند هجوم مردم زیاده از حد واقع شد و قریب بود که از کثرت ایشان سعد بن عباده
در معرض هلاک آید الی ان قال ابوبکر صدیق گفت من این کار از آن کردم که خون مردم ریخته نشود
و اختلاف ایشان برطرف گردد باز گفته که ابوبکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در باب غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از آنجناب که گفت اهل بیت مرا بشویند بگوئید علی و عباس
را که غسل دهند آنگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجر و انصار بر در مبارک نشست یکی
از انصار گفت که در غسل شریف انصار را افتخاری بهم رسید اجازت ده تا یکی از ما هم در آنجا حاضر
شود صدیق اوس را اجازت داد شقران و اسامه آب میدادند و فضل و قثم از پهلو به پهلو میگردانیدند
و امیر المومنین می شست و عباس و اوس انصاری مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
دفن اختلاف افتاد صدیق بتذکیر حدیث اَلْاَنْبِیَاءُ یُدْفَنُوْنَ حَیْثُ یَمُوْتُوْنَ دفع کرد چون در حجره
ام المومنین عائشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلائق می آمدند و نماز بی امام می
گذاردند چون مهاجر و انصار فارغ شدند نوبت بزنان و کودکان رسید در نیمه شب چهارشنبه دفن
کردند و بعضی گویند شب آدینه بود علی و فضل و قثم و شقران در گور نهادند انتهی ملخصا صاحب [illegible]
گوید که ابوبکر صدیق بمنزل خود که در محله سنح داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبر گیرد عائشه
رضی الله عنها شخصی بطلب او فرستاد که هرچند زودتر خود را برسان که واقعه مشکل دست داد ابوبکر سوار شد
و بتعجیل بیامد چون در مسجد رسول صلعم قدم نهاد علیه اصحاب را دید که سر در یکدیگر آورده اند و هر گروهی از ایشان
مدعائی دارند در حجره عائشه در رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت اشاره
کردند که اینست ردا برداشته پیشانی نورانی و ساعد باد دولت مساعد را ببوسید و گریه کنان اِنَّکَ مَیِّتٌ
وَاِنَّهُمْ مَیِّتُوْنَ بخواند و گفت یا رسول الله خوش بوی میداشتی بواری هم در زندگی و هم در مردگی شعر
بفدای تن و اندام چو گلبرگ تو باد * هر کجا در همه آفاق گل اندامی هست * بقیه دان که خبر

در ستن سنگ تو نیست ٭ هیچ اگر در دو جهان ملک سر موکامی هست ٭ انگاه شیخ عتیق ابن جرعه تحقیق جام
تصدیق ریخت که ای بحر محیط رسالت و ای نقطه دائره بسالت حضرت جلال احدیت در مرگ تو انفس بسته
چه ضابطه الهیست مقرر که انبیا علیهم السلام بکباره بمیرند اکنون آن موتی که ترا مقرر بود
دریافتی و از عرصه خاک بقعه افلاک شتافتی پس ابر روی آن مهدی کشید و بمسجد رفت و بهیچ یک ازان
طوائف التفات ننمود و بمنبر برآمد مردم یکبار متوجه یار غار شدند و عمر خطاب و غیر او را از اصحاب
که در آن قصه سلوک سبیل اختلاف سلوک سپرده بودند بحال خود بگذاشتند ایشان نیز بحسب ضرورت علم
استماع برافراشتند و مترصد گشتند که آیا چه خواهد گفت ابوبکر صدیق بعد از آنکه حمد و ثنای حضرت
خداوندی بتقدیم رسانید فرمود اما بعد هر آن بنده که پرستش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
می نماید باید بیقین بداند که او ازین جهان رحلت نمود و آنکس که پروردگار عالم و آفریدگار بنی آدم می پرستد
بی شبهه معلوم کند که او زنده ایست که هرگز نمیرد و آنگاه بتلاوت آیت وافی هدایت و ما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی
عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین مشغول شد عمر بن خطاب گفت گویا من هرگز
این آیت را نشنوده بودم فی الحال حرکات ناشی از غیرت و نزدیک بود که بیقین بتمام حاضران را متحقق شد که سید عالم
سرای سرور برین جای غرور اختیار فرموده همه دل بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهادند و بخواندن
انا لله و انا الیه راجعون زبان بگشادند و گفتند ای صدیق در وصول بحضرت رسول نماز بگذاریم جواب
داد که آری و کیفیت آن بنوعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنوده بود ایشان را تعلیم داد و محل دفن
نیز مقرر ساخت و با اهل بیت عظام و عترت کرام گفت شما بموجب اشاره علیه نبویه مهم غسل و تکفین و
تجهیز آنحضرت متکفل سازید و خود با اکابر مهاجر بسقیفه بنی ساعده رفت تا کار پیشوائی امت و امر خلافت
را معین گرداند انتهی کلامه مختصرا و باقر مجلسی در بحار آورده که روی الشیخ فی تلخیص الشافی
عن هشام بن محمد عن ابی مخنف عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی عمرة الانصاری ان النبی صلی الله

عليه واله وسلم لما قبض اجتمعت الانصار في سقيفة بني ساعدة فقالوا نولي هذا الامر
من بعد محمد صلى الله عليه واله وسلم سعد بن عبادة اخرجوا سعدا اليهم وهو مريض قال فلما
اجتمعوا قال لابنه او لبعض بني عمه ان لا اقدر بشكواي اسمع القوم كلهم كلامي ولكن
تلق مني قولي فاسمعهم فكان يتكلم ويحفظ الرجل قوله فيرفع به صوته ويسمع به
اصحابه فقال بعد ان حمد الله واثنى عليه يا معشر الانصار ان لكم سابقة بالدين وفضيلة
في الاسلام ليست لقبيلة من العرب ان محمدا صلى الله عليه واله وسلم لبث بضع عشر سنة
في قومه يدعوهم الى عبادة الرحمن وخلع الاوثان فما امن به قومه الا رجال قليل
والله ما كانوا يقدرون على ان يمنعوا رسوله ويعزوا دينه ولا ان يدفعوا عن انفسهم
ضيما عموا به حتى اراد بكم ربكم الفضيلة وساق اليكم الكرامة وخصكم بالنعمة ورزقكم
الايمان به وبرسوله والمنع له ولاصحابه والاعزاز له ولدينه والجهاد لاعدائه وكنتم اشد
الناس على عدوه منهم واثقله على عدوه من غيركم حتى استقامت العرب لامر الله طوعا
وكرها واعطى البعيد المقادة صاغرا داخرا حتى اثخن الله لرسوله بكم الارض ودانت باسيافكم
له العرب وتوفاه الله اليه وهو عنكم راض وبكم قرير عين استبدوا بهذا الامر دون
الناس فانه لكم دون الناس فاجابوه باجمعهم بان قد وفقت في الرأي واصبت في القول ولن
نعدو ما رأيت نوليك هذا الامر فانك فينا مقنع ولصالح المؤمنين رضا ثم انهم ترادوا الكلام
فقالوا فان ابت مهاجرة قريش فقالوا نحن المهاجرون وصحابة رسول الله الاولون
ونحن عشيرته واولياؤه فعلام تنازعوننا الامر من بعده فقالت طائفة منهم فانا
نقول اذا منا امير ومنكم امير ولن نرضى بدون هذا ابدا فقال سعد بن عبادة حين
سمعها هذا اول الوهن واتى عمر الخبر فاقبل الى منزل النبي صلى الله عليه واله وسلم
فارسل الى ابي بكر وابو بكر في الدار وعلي بن ابي طالب في جهاز النبي فارسل

الی ابی بکر ان اخرج فارسل الیه انی مشتغل فارسل الیه انه قد حدث امر لا
بد لک من حضوره فخرج الیه فقال ما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفة بنی
ساعدة یریدون ان یولوا هذا الامر سعد بن عبادة واحسنهم مقالة من یقول
منا امیر ومنکم امیر فمضیا مسرعین نحوهم الی آخر الروایة یعنی شیخ الطائفه در تلخیص الشافی
باسناد خویش روایت کرده که انصار بمجرد وفات سرور ابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد را بخلافت
بردارند و او بجهت مرضی یارا نیافت که تقریر خود را بمسامع قوم رساند پس پسر او یا بعضی بنی اعمام او بگوش
مردم میرسانید که ای گروه انصار چندانکه شما فضیلت دارید برای احدی از قبایل این فضل مقصور
نیست ایمان بخدا و رسولش آوردید و در راه خدا جهاد کردید و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
باتفاق شما قوت یافت و تا نفس بازپسین از شما راضی بود پس شما برای خلافت استقلال
دارید نه قوم دیگر انصار او را بخلافت مبشر کردند و گفتند که بهتر از تو کسی نیست باز با همدیگر
گفتند که اگر مهاجرین فضایل خویش بشمارند آن وقت چه جواب خواهد بود گروهی جواب دادند
که ما خواهیم گفت که یکی از ما و یکی از شما امیر باشد و بدون این هیچ تن نخواهیم داد سعد بن عباده جواب
مذکور را بر ضعف قوم حمل کرد و قضارا این خبر بگوش عمر رسید او بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
متوجه شد و کسی را نزد ابوبکر که در خانه هدایت کاشانه با علی بن ابیطالب در تجهیز مشغول بود فرستاد
که زود تشریف [illegible] ابوبکر قبول نکرد و گفت که من درین کار مشغولم عمر باز پس فرستاد که سانحه
عظیم افتاده حضور تو ناگزیر است پس ابوبکر بعد ازین الحاح بیرون آمد و عمر فتنه انصار را بگوش او رسانید
پس ابوبکر و عمر بعجلت تمام روانه شدند و در اثنای راه با ابوعبیده جراح در خوردند الی آخر التقریر و روایتیکه
ملا باقر مجلسی در بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده از انهم بوضوح می انجامد که فتن شیخین استماع هنگامه انصار و مهلت دراز
وفات شریف بوده و آنچه او در کتاب مذکور از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شیعی آورده مثل روایت الفصول سابق
در [illegible] ابوبکر صدیق از جنازه شریف جدا نمی شده فرستاده فاروق را بی نیل مقصود پس فرستاد لکن بنابر

وفی

مع نفیسه انصار بسقیفه توجه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بفاصله یسیر بار دیگر نقل کرده
معلوم میشود که مخبر خبر سقیفه معن بن عدی بوده که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید و
گفت بر خیز که رفتن تو در مجمع انصار ضرورست و فاروق گفت که من بامر عظیم یعنی بتجهیز شریف مشغولم
و درین درد و الم گرفتارم من ازینجا هرگز حرکت نخواهم کرد او قبول نکرد و گفت که بنا بر آن رفتن تو البته
بر ضرورست و عبارتش درینمقام اینست وان اخبر عمر فاتی منزل رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم و کان الذی اتاه معن بن عدی فاخذ بیده و قال قم فقال عمر
انی عنک مشغول فقال انه لا بد من قیام فقام معه بالجمله ازین همه روایات و عبارات
دلالت صریح بران دارد که رفتن شیخین بعد ازین گفتگو و قیل و قال بود و انهم بنا بر نزع منافسه انصار برای
خلافت و تقرر آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اختلاج دارد و الا می بایست ابوبکر
صدیق بمجرد استماع خبر وفات شریف از اثنای راه بر خط مستقیم بسوی سقیفه میدوید و حریفانش نیز مشتاق قبل
میت شده سبقت بر انصار می کردند و از لیس این است مال شقاوت ول و اگر چه از لبت را نیز
تجویز سیف ما یعنی اعظم من ان یکون لنا الا و هذا او اقل من ذلک و اکثر مع هذا بر آن کسانی که بتوبه
و نظرای ما و از مانعین زکوة و منحرفین از احکام موبده شریعت سید کائنات صلعم نفهمیدند فارقتهم حقیقة بی
شوب تکلف و ارتکاب بعض صادق می آید و انطباق می یابد بر آنکه استدلال آن جماعت بر دعوی باطل
خویش بکریمه خذ من اموالهم صدقة دلیل صریح بر آنست که بمجرد استماع خبر قیامت اثر
وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند گو ظهور اراده و شقاوت آنها علی رؤس الاشهاد وقت طلب
زکوة بوده باشد و بر ظاهر است که صدور این کلام اعنی لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجله محدثین بران گواه است چنانکه بقوله
تعالی ان هو الا لم یزالوا مرتدین نقل کرده اند کما لا یخفی علی من مارس کلامهم
و روایاتهم و بعد ازین بروایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که قائل این کلام آفریدگار انام است

سلمنا که این کلام از ملائکه مقربین سر زده لیکن تبدیل و تغییر و وقوع اشتباه از آنها جز بمذهب بعضی از
شیعه بس بعید است فانهم لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون والا می باید که خود ملائکه از اهل حدث
و تبدیل و تغییر باشند و در حق ایشان صادق آید اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا
تعقلون بالجمله صدور این کلام در حقیقت از کسی است که پیدا و نهان نزد وی یکسان است پس نگاه حق جل و علا از عدم
رسوخ اسلام آنها واقف بود لهذا اسند فارقتهم بحقیقت خودش محمول خواهد شد که در ظهور و شهرت آن هنوز مهلت
باشد علاوه بران مسند فارقتهم فرموده اند نه مسند فارقت الدنیا و مفارقت آنجناب از مانعین زکوة و ممتنعین عن
الصدقات و امثالهم من اهل الردة بایک ما از همان وقت است که آنها خبر وفات شریف شنیدند گو در نفس الامر یک دو روز قبل
از ان سانحه وفات اتفاق افتاده باشد و درین مقام نکته بس عمیق و لطیفه بس دقیق است اگر ادنی
غور و تامل بکار برند و آن اینکه مسند فارقتهم مشعر بر آنست که علت تامه ارتداد و انحراف شان مجرد مفارقت
جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و اینمدعا بحقیقه درین مقام تنها برین مردم صادق
است که زندگانی آنجناب را علت مرضیت نکوهیده داشتند بخلاف ابوبکر صدیق و اتباع او که مجرد
فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باعث گریستن و تعزیت نمودن و ما یتعلق بدان گردیده نه موجب
رفتن بسقیفه بلکه باعث توجه بسقیفه استماع خبر سانحه خلافت سعد بن عباده و اجتماع انصار بر خلافت
و امامت او و قول بعضی از ایشان بامامت دو کس از مهاجرین و انصار در یکوقت بوده و اجتماع دو امام
موافق اصول امامیه کما فی علل الشرائع گویا اجتماع دو خدا است و مطابق روایات اهل حق موجب
قتال بین المسلمین است و بلا ریب نزد فریقین خلافت سعد خلاف ارشاد سرور عالم بود و با این
تفصیل در باب فتنه که گویا بجسر فتنه رفته اند و خواستند که وی از این اراده باز دارند و حق را بر مرکز آن نهند
و نائره این فتنه را بآب تدابیر فرونشانند و بهر حال اینهمه کوشش بر طبق حدیث متفق علیه فریقین بود
که امام از قریش می باید نه از غیر ایشان و بحمد الله که الائمة من قریش حدیثی است که اکابر امامیه بصحتش
گواهی داده اند چنانچه از مطالعه عماد موسی جالبسی و کتب حدیث امامیه سمت وضوح دارد گو

برادر

بناو بزرگ مخاطب عالیجناب در جواب ایضاح بجهت کثرت استقرا و تبحر در علم کلام المکابر بحث ازان
فرماید منت خدا را که رفتن این بزرگان اگرچه باحجاج دیگران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد
والا کدام فتنه که بعد خلافت سعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلاف احادیث سید المرسلین
بود برپا نمی شد و هرگاه خود در اسلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که دران لازم نمی آید از وقوع
این سوانح و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمه شمشیر کفار و اهل ردت میگردیدند و بنیاد عمارت اسلام
خراب و بکشونات مسیلمه کذاب آب و تاب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بتقریر فضل الصدیقین و عدم
تنبه اصحاب بآن گذشت بخلاف خلافت صدیقی که مآرب بیخ و بنیاد کفر و نفاق را از عالم
برکند و مبدا انبساط اهل اسلام و منشا انقباض کفار لیام گشت کَیفَ لَا وَهُوَ دِینُ اللّٰهِ الَّذِی
اَظْهَرَهُ وَجُنْدُهُ الَّذِی اَعَزَّهُ وَاَیَّدَهُ حَتّٰی بَلَغَ مَا بَلَغَ وَطَلَعَ حَیْثُ طَلَعَ وَنَحْنُ عَلٰی
مَوْعُودٍ مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ چنانچه حضرت امیر بتعریف و توصیف آن
در خطبه نهج البلاغه مشغول شده و قطع نظر ازان خود علمای امامیه باوصف مزید عداوت خلفا
که با اهل السنت و جماعت بهم آن قدر نخواهد بود قایل بزهد و ورع می شوند و ایشان را بخلافت
ظاهری ایمه را با مامت معنوی متصف میدانند چنانچه بر ناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح
کافی و بحار مجلسی مخفی نمی ماند و اگر مناط اینهمه بر تورع نمی بود بایستی که مثل یزید و مروان را هم درین
زمره می شمردند و اسامی آنها بر زبان می بردند آمدم بر اینکه محمل حدیث الحوض لا تدری ما احدثوا
بعدک وارتدوا علی الاعقاب بضمیمه مند فار فتهم بر گروه القضاء صادق می آید و المظنون بالمخاطب
ایضا لا یرضی بذلک و جوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح القضار بهدران مجلس بکمال عجلت
در کتب فریقین مثل صحاح سته و اصول امامیه بحار مجلسی متواتر است و مقتضای جمله لم یزالوا
آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب مصداق حدیث حوض مثل مالک و عیینه بن حصن افتاده
کجا غرفت سابقا پس لا محاله در حق ایشان هم از غبار کدورت منزه خواهد بود

و از ینجاست که خاتمه خطبه آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالعه
بحار مجلسی و دیگر تصانیف ملای مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهد و این از جمله محالات است
بالخصوص بر قرار داد مؤلف ساله که جناب سید النبیین صلعم بذات مخصوص مصداق حدیث الحوض
مارف باشند کما عرفت و بر تقدیر صدق حدیث مذکور بر گروه انصار معاذ الله بعد ذلک سفارش
ایشان فرمایند و الفاظ خاتمه خطبه مشار الیها اینست اَلَا وَاِنَّ الْاَنْصَارَ کَرِشِی الَّذِی
اُوِیْ اِلَیْهَا وَاِنِّیْ اُوْصِیْکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَالْاِحْسَانِ اِلَیْهِمْ فَاقْبَلُوْا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَ
تَجَاوَزُوْا عَنْ مُسِیْئِهِمْ یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت اسرار من اند بر ایشان اعتماد میکنم و شمار التخوف و خشیت الهی و احسان کسوه انصار
وصیت مینمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید از نیکو کار ایشان و درگذرید و چشم پوشی نمائید از بدکار ایشان
و بحمد الله که دامن خواص اصحاب کبار از مهاجرین و انصار ازین کدورت و غبار پاک و پاکیزه است الحمد لله
عَلٰی ذٰلِكَ وَمِنْ ثَمَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِیْ مُحْکَمِ کِتَابِهٖ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیْکُمُ
الْاِیْمَانَ وَزَیَّنَهٗ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَکَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْیَانَ اُولٰٓئِكَ
هُمُ الرَّاشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ هر چند از قول مخاطب علاوه
تا قول او کسی گوید همه در عبارات فقیر مخدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل رنگ دیگر دارد و فایده آن
بعوام هم میرسد ناگزیر بشرح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم میگرایم **قوله** دیر ظاهر است الی آخره **اقول**
مسلمنا که ظهور ارتداد مالک بن نویره و برادران او بمعنی معلوم وقت طلب زکوة باشد لیکن معنی ارتداد در قلوب
آنها بمجرد استماع خبر وفات رسول علیه الصلوة و السلام تحقق یافته و لا نسلم که قبل از طلب زکوة منع آن
با ستدلال از آیات کریمه و رد هن ایشان در نیامده و این ارتداد صادر نشده مگر وقتی که اعوان و انصار خلیفه
اول زکوة را از ایشان طلب کردند فالمدعی مطالب بالبینه **علاوه** چون ان هولاء لم یزالوا ارشاد جناب
اقدس الهی است و تمامی این ماجرا از قبیل اخبار واقعه قبل از وقوع است در ینمعنی که آن مردم بمجرد

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبدیل و تعقیب کردند و راه ارتداد سپردند هیچ غباری و
کدورتی لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در او شان معنی تبدیل مسئلهٔ زکوة را نسخ شد
گو ظهور آن بر مردم بعد چندی اتفاق افتاده باشد و نهایت از محمل زرین بعید است که مؤلف دعوی نماید
که ارتداد مانعین زکوة بعد از طلب زکوة بود این دعوی نیز از قبیل دیگر ترهات مؤلف است که اثباتش
از وی ممکن نیست **قوله** بخلاف امر خلافت الخ **اقول** انتساب سقیفه سازی بکمال کشاکشی و گاو بازی اکثر
بجانب مهاجرین و لیکن سهت فالامر لیس کذلک لما عرفته و اگر بطرف انصار است پس بر فرض و تسلیم خیار
الضار من حیث الاجماع فی السقیفه مصداق ارتداد علی الاعقاب شدند فارقتهم باشند لیکن
بالاجماع مصداق لم یزالوا که اصرار و استمرار را می خواهد نتوانند بود و هر دو امر از ایشان منتفی و مسلوب
است و مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیث الحوض را بر صحابه تطبیق دهد و بر استدلال رندی خلیع
الغدار بر حرمت نماز بکلمه لا تقربوا الصلوة گوش نهد بلکه مطلوب و آنست که خواص اصحاب جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
بر نمی تابد بلکه بنیادش را باطل میسازد و دلالت بر آن دارد که احدی از خواص اصحاب مراد از این
حدیث نتواند بود و لله الحجة البالغة **قوله** فتدبر فانه لطیف الخ **اقول** لیت شعری ماذا اراد
مِن التعسف فان کان المراد منه ما قلته فی المفصل السابق یعنی ان اردت من مجرد
المفارقة عدم حیلولة الزمان کائنا ما کان فهو یناقض ما روی الفریقان من ان
الشیخین لم یبرحا عن مکانهما الا بعد برهة من الزمان اعنی بعد تعزیة اهل بیت سید
الانس والجان و دفع بعض الاختلافات التی وقعت بین الاعیان مع ان ذهابهما
الی السقیفة ما کان الا بعد استماع الاخبار الصحیحة وظهور شدة الضرورة وان اردت
تجویز الحیلولة فالامر بیّن و جوابه واضح بیّن علی انه ینطبق حقیقة قوله تعالی او ملائکته منذ
فارقتهم علی الممالک و نظرائه فهو باطل وان الباطل کان زهوقا وان کان المراد

سوی ذینک الامرین فعلیه البیان وعلینا رده بالبرهان **قوله** اگر کسی گوید الخ **اقول**
حالیا این شبهه بکسی عارض نمیشود زیرا که بنده ناتوان بحول الله و قوته بر مقام خویش ثابت کرده ام
که احدی از قیود احادیث بر مسلک امامیه نیز بر خلفای ثلثه و اعوان و انصار ایشان صادق نمی آید
پس با وصف ملاحظهٔ آن چگونه خار شبهه مذکور بخاطر کسی خواهد خلید بلکه ناظر مسلک قوم بالیقین بانگ
بلند خواهد گفت که آنچه مؤلف رساله فهمیده و در پی اثبات آن گردیده است قطعاً و یقیناً بدیهی البطلان
و از زعم او خارج از بقعهٔ امکان و علمای امامیه مجال آن ندارند که ردت خلفای راشدین از این حدیث بر
مذهب خود ثابت کنند تا بمراعات اصول اهل سنت چه رسد و این وعده یوماً فیوماً بلکه ساعةً فساعةً نزدیک
می شود الیس الصبح بقریب **قوله** گوییم الی آخره **اقول** دعوی حصر در دو احتمال غلط محض است هر کس که
ملحقات این رساله را دیده و اقوال علما یاد داشته نیک میداند که این حصر مخدوش است زیرا که
محدثین در مصداق این حدیث منافقین مدینه را هم داخل دانسته اند مگر شاید از یاد حضرت افتاده باشد که دعوی
حصر میکنند و بمطالعهٔ عبارات ملحقات نمی پردازند اکنون عبارتش تصریح میکنم و آن اینست قال ابن
التین یحتمل ان یکونوا منافقین ولا یبعد ان یدخل فی ذلک ایضا من کان فی زمنه
من المنافقین وسیاتی فی حدیث الشفاعة ویبقی هذه الامة فیها منافقوها فدل
علی انهم یحشرون مع المؤمنین فیعرف اعیانهم الخ و بلا ریب حمل این حدیث بر منافقین احتمالی
دیگر است ورای این هر دو احتمال که در آن دعوی حصر کرده بار خدایا مگر اتباع و اشیاع مؤلف گویند که این
احتمال هیچ صورت صحیح نیست **گوییم** عنقریب گذارش میکنیم که تغلیط و احاله آن غیر صحیح است علاوه
میگوییم که احتمال ردت بعضی از قبائل چون نزد مؤلف صحیح نبود می بایست که در یک امر خاص حصر نمود
و نام دیگری بر زبان نمی آورد و نمی گفت که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان ندارد و بر ظاهر است
که مستدل را باید که جمیع احتمالات خصم را تعرض کند و بدلائل بر طرف سازد و این صورت نه بست
فاین المدعی این الدلیل اکنون باید شنید که احتمال انطباق حدیث بر منافقین زبان حضرت که از کلام بعضی

از علما

از علما دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیراکه منتهای اعتراض بران نیست که آنها چنانچه بمکر و تزویر
کما فی القرآن المجید در زمان آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم بسر میکردند در وقت خلفای راشدین نیز همین
جاده می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوئیم لا نسلم که حال آنها بر یک
نهج و یک وتیره بود بلکه خود قرآن مجید بران ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیگر و در
یسر اسلام بر سبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی از آیات قرآنی تقریر آن کرده اند پس چون
شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و ابتدا آن صبح خلافت افضل الصدیقین ست احتمال قوی است
که آن منافقین بکمال ستر و اختفای حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنابر طمع دنیا که مجبول
بران بودند بحسب ظاهر استقامت دینی را اختیار نموده باشند جناب اقدس الهی که دانای نهان
و آشکار است ریا و سمعه آنها را که بحد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شد باحداث تعبیر نموده
باشد و در احداث آن نسبت بزمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که قرار شان بر یک حال نبود
کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه دلی
و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و رسیدند منع همه قول
علمای امامیه بالخصوص شیخ مدائنی اعنی ابن ابی الحدید عیار اوست که فاضل جالسی در عماد خود نقل کرده
و در صوارم حو بین بکمال تحسین و آفرین و اعتراف بکمال متانتش بترجمه آن پرداخته حیث قال و ایضا
ابن ابی الحدید معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغة کلامی بسیار متین
گفته که هر که از اهل انصاف باشد بر او و بر کلام او تحسین و آفرین البته خواهد نمود و حاصل مضمون
آن بعبارت سهل اینست که شبهه نیست درینکه منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی را نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مردن آنحضرت
و سبب مختفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت آنست که در وقت حیات آنحضرت صلعم همیشه آیات
قرآنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید مملو است از ذکر آنها و همین معنی سبب انتشار

وشهرت نفاق آشنا نشد پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از جهان انتقال فرمود و وحی
منقطع گردید وکسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بظهور می پیوست اظهار نماید و آنها را باین سقطات
و زلات سرزنش فرماید وکسی که متولی امر خلافت گردید همه را بحکم ظاهر اسلام و مناسب سیاست دنیویه
در یک سلک کشید نمی بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود ولا تصل علی احد منهم مات ابدا
و این دلالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنها را باعیانهم می شناخت و چون حضرت از
جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند و با مسلمین معامله اهل اسلام
مینمودند بعد ازین چون بلاد مفتوح گشت و غنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم و اسباب مشغول گردیدند
و از آنچه که مقتضای نفاق بود و آنرا در وقت آنحضرت صلعم واقع میساختند مشغول و غافل گردیدند
و چون فتوح بلاد و ترقی اسلام و کثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیاری از منافقین بمشاهده
این معجزه از اهل اسلام واقعی گردیدند و بسیاری همان نفاقیکه داشتند داشتند انتهی بلفظه آمدم
بر اینکه در آیات قرآنیه برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته و عذاب دائمی را مستحق گردیده اند
پس نجات بعضی از آنها که بفحوای روایت این حدیث از ابوسعید خدری هست لا معنی له جوابش آنکه
بر مذهب این محدثین محتمل است که منافقین فی الاعمال اند این منافقین فی الاعتقاد والاعمال کلیهما نظر
باتحاد در نفس نفاق محشور شوند و بعد شفاعت از گرداب نجات یابند و آنها بدرکات اسفل شتابند
باقی ماند آنکه حشر این منافقین با معیت مومنین چنانچه از عبارت منقوله ملحقات رساله الظهور
انجامد معقول نمیشود و ازاله این خلجان آنست که در تفاسیر فریقین در مقامات بسیار خصوص در ذیل
تفسیر الله یستهزئ بهم می نویسند که مراد ازان استهزاء حقیقی نیست بلکه مقصود آنست که ایزد تعالی شانه
در روز قیامت درباره جزای ایشان معامله مستهزیان خواهد کرد چنانچه آنها خوشوقت شوند و با یقین دانند
که مارا مثل مومنین از عذاب جحیم نجات بخشیدند و به بهشت جاودانی رسانیدند و احتمال دارد که حشر آنها با جماعت
مومنین برای همین نکته باشد تا در وقت ورود بر حوض کوثر صورت واقعه جزای آنها نحوی نمودار شود و سزای

اعمال خویش یابند بعد از آنکه قطعاً بدانند که بار اهل مومنین در عرصات قیامت برانگیخته اند و این
معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادعه میکردند کما قال الله
تبارک و تعالی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ و نیز فرموده يُخَادِعُونَ اللَّهَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ اکنون اگر با اینهمه تصریحات در خاطر کسی
دغدغه باقی باشد باید که بعبارات تفاسیر رجوع کند و ببیند که در مجمع البیان طبرسی امامیه از جماعهٔ مفسرین و حسن
و سدی نقل کرده که مخادعه با منافقین اینست که یعطیهم الله نورا یوم القیامة یمشون به مع المسلمین ثم
یسلبهم ذلک النور و یضرب بینهم بسور انتهی و در تفسیر معروف ثعلبی گفته که خدای تعالی جزا دهنده است
ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آنچنان است که روز قیامت ایشان را نیز نوری دهد چنانچه مومنان را داده اند چون
قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند بلغزند
و در دوزخ افتند و جرجانی نوشته اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
میروند و عقبهای قیامت مے برند تا آنکه به بهشت رسند فرشتگان عذاب بر ایشان رسند و ایشان را
بدوزخ برند انتهی بلفظه و علمای اهل حق نیز باین امور تصریح میفرمایند حاجتی بذکر دلیل و سند بعبارت مجمع
البیان در میان نیست سخت حیرانی اینست که مجتهد جالسی با اینهمه دعوی تبحر و اجتهاد که دارد ازین امور
واضحه جهلاً و غباوةً یا تجاهلاً در کتاب حسام از عذاب قیامت و تفضیح بنی آدم نمی اندیشد و بر امثال اینها
روایات که در مذهب بریقین ثابت است میخندد و این را هم از قسم عیوب دانسته بر مذهب اهل حق
می بندد که طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میفرماید إِنَّهُمْ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
و ایشان برخلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکنند که حق تعالی با اینها نور
کرامت خواهد فرمود انتهی بلفظه ازینجا واضح میشود که فاضل جالسی بر آیاتی و اخباری که تعلق بحال قیامت
دارد نه اطلاع کامل حاصل کرده و نه قرآن مجید را از استاد کامل فرا گرفته و لنعم ما انشد فی الفضیحة بلغة اردو
ترجمه شعر گر تو قرآن بدین نمط خوانی ✤ ببری رونق مسلمانی ✤ بالجمله ازین مقام هویدا شد که صدق

این حدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت بلکه راسخه بهم رسانیده‌اند و حق تعالی
در حق شان میفرماید و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم اشکالی ندارد و معنی آیت
کریمه بنا بر آنچه در تفسیر جلالین است آنکه یعنی از اهل شهر مدینه قومی اند که خو کرده‌اند و اقامت بر نفاق نموده‌اند
تا در منافقی چنان ماهر شده‌اند که تو ای محمد با کمال فطنت و صدق فراست نمیدانی ایشان را یعنی کفر
را در سویدای دل خود پنهان داشته‌اند و آثار ایمان و احسان بظهور می‌آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان
نمی‌شناسی ما میدانیم ایشان را که بر سرائر ایشان مطلعیم انتهی و ازینجاست که رسول خدا صلی
الله علیه وسلم لفظ اصحاب یا اصیحاب علی اختلاف الروایات در حق ایشان ارشاد خواهد فرمود و بشناعت
ایشان مستعد خواهد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شد که مؤلف رساله در دفع این
احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده‌اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی از تحقیقات زیر
همین است **من بعد گذارش است** که امام اعظم حلّی و بسیاری از علمای متبحرین شیعه باظهار قاضی
در احقاق الحق معتقد نفاق غاصبین خلافت بزعم خویش میباشند و با اینهمه بحدیث حوض و مثالش بر ارتداد
و احداث خلفای راشدین معاذ الله من ذلک استدلال میکنند و آخر نوبت بتاویلات می
انجامد که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خامس یعنی خلافت بلا فصل مرتضوی انکار
میکردند و این انکار هم بعد وفات آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم سمت ظهور یافته پس ارتداد و نفاق همه درین مواد
جمع توانند شد و حالانکه در مسلک ثانی ان شاء الله تعالی عنقریب هویدا می‌شود که اصول و روایات مفتریات
امامیه که علمای معتمدین ایشان بضبط آن پرداخته‌اند این تاویل و تسویل را از اصل و بنیاد بر میکنند بخلاف ابن التین و
غیر او از علمای ما که آنچه در تطبیق حدیث الحوض بر منافقین زمان حضرت سید النبیین گفته‌اند مقصد ما تشنه جناب
که حضرت مؤلف و اولیای او بهیچ تدبیر و تقریر متزلزل نمیتوانند کرد کما عرفت آنفا والحمد لله رب العالمین
قوله مع هذا الی آخره اقول اگر کسی از طلبه علوم دینی ازین فاضل مدعی انصاف سؤال کند که چون از عبارت فتح الباری
که در خاتمه این رساله ملحق شده احتمالات دیگر چنانکه یکی از آن آنفا در خبر پایان آمده پیدا باشد پس افاده این تقریر

همانا زعفران زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و قهقهه می‌شوند
و هرگاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این رساله بنظر در آورده و با این رساله ضم کرده چنانکه از صدر
عبارت ملحقات واضح میشود باقی گذاشتن این عبارت علی حالها مشعر بر کمال وقت فهم مخاطب توان
شمرد و بر تقدیر بعیدیت لیس بمزید فطانت مؤلف را با الحاق عبارت فتح الباری توان برد عجب
عجایب است که احتمالات اُخر در شروح بخاری موجود باشد و حضرت مدعی انصاف چنین فرماید و بدعوی
لاطائل رو بروی مناظرین کشد و لفظ گو و میدان بر زبان قلم آرد جزاه الله عنا خیر
الجزاء و عن جمیع المسلمین تنبیه باید دانست که قدمای متکلمین امامیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
اشیاع ایشان از متاخرین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق وغیره او برین دعوی که حدیث الحوض بر خلفای
راشدین منطبق میشود دون غیرهم وجهی مرجحی یکی ذکر میکنند و آن اینست ثم المتبادر من کلمة احدث في
لا تدری ما احدثوا بعدک انما یکون فعلاً کغصب خلافة النبی صلی الله علیه وآله وسلم و
اخذ میراثه و هضم اقدار اهل بیته و اکل مال فدک ظلماً و جوراً علی فاطمة علیها السلام
ولهذا قال فیهم سحقاً سحقاً لا ما یکون ترکاً کمنع الزکوة عن ابی بکر انتهی ما افاده
القاضی و معلوم نیست که مؤلف رساله چرا از ذکر این وجه مهر خموشی بر لب نهاده و لیکن نزد فقیر بعد ان
و بیان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مؤلف آنست که احتمال
توارد این مطالب که در رساله بد کران گردن افتخار بر افراخته و بکلامش منطرق ها. بند و الا هر کسی از
صغیر و کبیر تواند گفت که مؤلف ملمعی کاسه لیسی و تقلید قاضی شوستری اختیار ساخته آن بکار
تحریر خویش را بکالای دیگران آراسته چنانچه حاشیه مؤلف بر خاتمه رساله مطبوع است شاهد این مقال
است و سیعرف حالها ان شاء الله تعالی آمدیم بر اینکه دلیل مذکور که قاضی ذکر کرده در واقع متانتی ندارد
با مثل افادات سابقه امامیه خرافتی بیش نیست پس بدانکه این وجه نیز مثل وجوه دیگر ضعیف سخیف
است بچند وجه اول آنکه موقوف است بر حقیقت خلافت بلا فصل امیر المومنین و بطلان و ابطال

بودن خلافت سائر خلفای راشدین والکل منقوض و مردود کما عرفت مفصلا دوم آنکه شیوخ
بر اثبات میراث هست در رد که جناب سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم و هو ممنوع و سند منع احادیث
معتبره فریقین است اما احادیث اهل حق پس اظهر من الشمس و ابین من الامس است اما روایات اهل تشیع پس
از انجمله است روایت دعوات الراوندی قَالَ الصَّادِقُ عَلَيهِ السَّلَامُ اِنَّ العُلَمَاءَ وَرَثَةُ الاَنبِيَاءِ
وَذٰلِكَ اَنَّ الاَنبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِرهَمًا وَلَا دِينَارًا وَاِنَّمَا اَوْرَثُوا اَحَادِيثَ مِنْ اَحَادِيثِهِمْ
فَمَنْ اَخَذَ بِشَيءٍ مِنْهَا فَقَدْ اَخَذَ حَظًّا وَافِرًا محمد بن الحسن عاملی در فصول مهمه در باب عدم جواز اخذ
شیء من علوم الدین من غیر النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة المعصومین بعد ذکر امثال این روایت دعوی
تواترش کرده اکنون ملخص این حدیث متواتر بشنو که امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جمیع علما
علوم دینی وارث انبیا و مرسلین اند وعلتش آنکه انبیا علیهم السلام میراث درهم و دینار بکسی نمیدهند بلکه میراث
ایشان در احادیث و علوم منحصر است پس هر که احادیث ایشان را فرا گرفت و علوم دین حاصل کرد و
نصیب کامل یافت وارث ایشان شد و صاحب کتاب بغیة المرید نیز از جناب صادق علیه السلام این حدیث
را روایت کرده و کلینی رحمه الله بعینه روایت نموده که ابو البختری در آن واقع است همچنین در بعضی از طرق صاحب
بصائر لیکن در طرق دیگر محدثین ایشان سلسله رواة اینست محمد بن الحسین عن ابی الولید عن الصفار عن السندی
و بعضی از معتمدین امامیه باین نهج آورده اند احمد بن محمد عن ابن فضال رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام چنانچه مطالعه
بحار الانوار بران گواه است و درین اسناد از وجود و عدم ابو البختری اثری و عینی در میان نیست و سند صاحب
امالی هم این چند رواة وایمه هداة است حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ اِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ اَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ الخ وصاحب بحار و دیگر محدثین امامیه در تاویلات سخیفه بالخصوص حمل بر تقیه عدیم النظیر اند هرگز تاویلات
مصرح این حدیث را بر نداشته اند چون جراتی کرده اند فاضل چلپی که در فن سخن سازی قصبات السبق میرباید در آئینه حق نما

جائیکه بحدیث کلینی بر فضل علم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذهب امامیه معتبر
و معتمدتر از آن کتابی نیست و اگر مذهب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
منقول است انتهی بلفظه و ازینجا مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد که در تضعیف این حدیث و آنکه این امور
واقعیه است تردد و ریب را دخلی نیست و ازینجا واضح تر شد که در طریق این حدیث گفتگو کردن یا روایت را
بر تقیه ائمه یا رواة حمل نمودن عین اعتساف و کجروی خواهد بود و آن مستلزم استیصال آثار الاجتهاد جالسی
است زیرا که ائمه هدی آنچه برای رعایت مذهب اهل سنت ذکر فرمایند و بر کذب آن اقدام نمایند
بنیاد استدلال بر آن نهادن و این کلمات را در حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذهب اهل حق را حق باید انگاشت
و برای رد و قدح آن آستین نباید برزد و یا راه کلینی بکمال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و ایضا فیه من المفاسد ما لا
یخفی علی احد من العقلاء فضلا عن الفضلاء عجب دارم از صناعت کار طائفه که خود بر اهل حق زبان درازی
کنند و گویند که چون ایشان را از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده میشود میگویند که در صحیحین نیامده و چون
روایت مسلم پیش میکنیم گویند که بخاری اصح الکتب است و باعتبارش هیچ کتابی نمی رسد هرگاه این مرحله طی
شود کتب رجال میکشایند و در جرح و تعدیل رواة دخل مینمایند شعر اگر حال عیب خویشتن بایدت بنفس برس
دیگران چه بینی و در همین مقام نیز اگر تتبع تام نموده آید خواهی دانست که آنچه علمای شیعه طعنه زنی کرده اند از
لاف و گزاف است بخلاف این طعن و تشنیع اهل حق که بر طبق نفس الامر و عین انصاف است آنهم ایشان بنا بر
قصد اختصار بر ذکر چند سند که نام ابو البختری در آن واقع نشده اکتفا نمود اگر مخافت اطالت در بیان
نمی بود اسناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان راوی مذکور در آن عینی و اثری نیست و ازینجا ساقط
شد آنچه بعضی از معاندین بنا بر تدلیس و تلبیس در سند حدیث کلینی از فهرست شیخ الطائفه و خلاصه امام اعظم
خویش از کلام صدر الشیرازی در شرح کلینی قیل و قال و مکابره و جدال کرده اند و منتهای سعی ایشان با وجود این
خرافات حمل روایت بر احتمالات واهیه خصوصا بر نفاق و تقیه است بحمد الله که منتهای طرق اسناد
حدیث بجناب امام صادق است بواسطه آنجناب که در کتاب مختتم منحوات الیم الذهب کما مر مو

باظهار حق وممنوع از تقیه بود بجناب سید المرسلین منتهی می شود اگر علمای امامیه بر گفته خویش راسخ شوند احتمال تقیه دران بر طبق روایات سالفه از مستبعدات ومحالات است در ائمه دیگر البته در وقت تقیه بر قدر ضرورت باکتفی باشند چنانکه از کتب ایمان ایشان بر می آید نه آنکه افترا بر خدا ورسول باین تفصیل نمایند من بعد محقق نمانند که نفی میراث درهم ودینار قرینه بمعنی نیست که در غیر آن از ارض وعقار وما یا نهما این حکم جاریست ومن ادعی فعلیه البیان چه تحمل که ذکر درهم ودینار بنابر شرافت باشد واز ینجاست که بر جمله لم یورثوا درهما ولا دینارا اکتفا نفرموده اند بلکه انما اورثوا الاحادیث را در حدیث فزوده اند تا احتمال جریان میراث در ارض وعقار وغیر آن راسا مسلوب شود ومعلوم گردد که میراث انبیا علیهم السلام منحصر در علم وحدیث است مگر هیچ دانسته اند که بعضی از شراح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث وجریان احکام ترکه در متروکات انبیا راه تعمیم رفته اند لیکن اهل عناد انچه در دلالت این حدیث از غایت اعتساف وتعصب قدح کرده اند وبسیاری از مزخرفات یاد نموده اند در ذکر آن اضاعت اوقات هست ذلک الطفال لسبیان ابر استیصال آن قادر اند فان کله من المضحکات والخرافات وایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور اهل سنت بیان خیال بسته اند یعنی انکار میراث انبیا علی الاطلاق زیرا که علمای امامیه هر جا گفته اند که میراث مال حقیقت است بنا علی هذا حاجت بتعلیل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیا مال نهیکذارند لیکن برای دفع شبهه عقار وماندن آن برای وارثان وحسام واسائل الاصول بر جای خویش ثابت شده که ظاهر حدیث وقرآن حجت است تا وقتیکه دلیلی قطعی بر خلاف آن قائم نباشد فالحمل علی الظاهر متعین وعجز مدعی المیراث متیقن سوم آنکه دعوی بمعنی که خلفای مال فدک را خوردند با وصف اقرار بتورع وزهد ظاهر شان چنانچه از مطالعه شافی سید مرتضی وغیر آن ظاهر است وکلام فاضل طبرسی بر کامل بهائی تصریح آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر الشرک بودند واعدای علی ظاهر الصلاح والعدالة وباطن الشرک والمعصیة ما جرای عجیب وغریبست در صحاح وغیر صحاح مروی ومسطور ومقتضای دلائل عقلیه نیز همین است که شیخین رضی الله عنهما در فدک بر عمل جناب سید المرسلین راسخ دم وثابت قدم بودند وحاشا که دست ظلم بر حقوق

فاطمه

فاطمی علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باظهار صاحب تحفه
اکابر طائفه اینحدیث را بر خلفا حمل کرده گفته اند که ایشان در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رعایت حقوق
اهل بیت می پرداختند و بعد وفات شریف آنجناب این طریق را ترک نمودند و خود قاضی شوستری در همین مقام اظهار
کرده که امام اعظم ما مثل دیگر اکابر خلفا را از اهل نفاق می شمارد پس استدلال او بحدیث حوض بر ارتداد ایشان
صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها با نکار امامت مرتضوی بعد از وفات شریف از قلوب
بر السنه بروز نمود و این همه مشعر بر آنست که خلفا طریق سابق را ترک فرمودند و مؤلف رساله در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمه رجوع و طریقه مستمره کرا الی بسر کردند که
اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند و نیز از عبارات دست که ترک التمسک بالثقلین
نمودند پس بفهم شوستری که خلفا را از غاصبین و محدثین می پندارد وارد دائره تارکین می آرد
فرار از مطر و وقوف تحت المیزاب بر علمای طائفه اش انطباق صریح پیدا کرد مع ذلک منع
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین امامیه سر زد مستلزم غصب حقوق مساکین و اکل اموال
ابن السبیل و دیگر محتاجین است بهانه و ازینجا واضح شد که مخاطب را لا مناقب با بر وجه سابق و این
بودن ترجیح قاضی مانند نسج العناکب کما عرفته از ذکر آن دست بر داشته قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و چون بفضل الهی
وحسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور بانفراده دلالت صریحه دارد بر آنچه وارد فراغ
دست داد اکنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتم بنص صریح پیمبر بن میگویم که حدیث
مزبور در شان صدیق اکبر و شرکاء و مددگاران آن شان واقع است و حاجت بتجشم مؤنت استدلالات که لکا
رفت نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از موطا روایت میکند که ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم قال لشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق لسنا یا
رسول الله باخوانهم اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله بلی ولکن

لا أدري ما تحدثون بعدي فبكى أبو بكر ثم بكى ثم قال إنا لكائنون بعدك

و مسلم الثبوت که حدیث خود تفسیر حدیث میباشد و در ما نحن فیه این معنی بغایت وضوح دارد چه صراحت
لا ادری ما تحدثون بعدی تفسیر و تبیین لا احدثوا بعدک هست و بشهادت حدیث از رجال مذکورین نهج
الغایه حدیث بخاری که مرجع ضمیر لا احدثوا باشند و مرجع آنها حیم باشد مخاطبین مذکورین در حدیث موطا
مراد هستند در نهایت توجیه حدیث موطا اینست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده لکن نزد اولو الابصار
که بعض تعصب شان مانع حین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که حدیث بخاری حسم ماده این تاویل
میکند چه حدیث بخاری که از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب و هرگاه همان
کلمات را صرف بتغیر قدر ضمیر غیبت و صیغه مخاطب بحق مخاطب من جناه اعاده فرمودند و معهذا البعد الرسول
از اصحاب جدائی واقع نشده الا همین حدث مختص مخاطبین هم پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بوده
است از مستقبل نه احتمال وهمی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است
تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نشنیدی که در غزوه موته بنا بر سبیل احتمال
عقلی فرمودند که اگر زید بن حارثه رضی الله عنه شهید شوند حضرت جعفر طیار علیه السلام سردار لشکر باشند و
اگر اوشان هم بدرجه شهادت رسند عبدالله بن رواحه سرگروه عسکر شوند و اگر اوشان هم شهید گردند
مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگواران شهید شدند و اهل
فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند پس هویدا شد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود مگر در
حقیقت اخبار بالغیب بوده است علاوه اگر از رهگذر احتیاط صرف باحتمال عقلی میفرمودند خصوصیت این
معرکه چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه فرو گذاشت
نمیفرمودند پس بنا بر علی هذا همچنان اینجا هم لا ادری ما تحدثون بعد خبر از احداث یقینی میدهد نه مجرد احتمال
وهمی است و دلیل مبین برین مدعا دیگر آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب میفرمودند که اینها شهید
شده و خاتمه ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم نیست که

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفتند بیقین
پیوست و شما هنوز زنده اید و لا اقل بما تصنعون او تعملون بعد الیوم این لفظ اعدت و تقییدان بلفظ بعد
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول برسر کار آوردند و الا ارشان
مورد کریمه وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ است بعید
بلکه مستبعد است که بمجرد احتمال وهمی بحق شیخین یار غار در جواب سوال حسن خاتمه خود شان کلمه ارشاد سازند
که از ان اشتباه تام در خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر تبرک ارشاد کردن ضرور بود میفرمودند
که ان شاء الله تعالی بالشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم از عمال مغفور است
باحتمال حداثت امری بعد استعمال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون اشتمال بر لمی از ادنی بلغا بلکه اوساط
الناس بس بعید است چه جا که ممن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار مستقبل
نباشد قید بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الله الملک العلام
و مثل هذا الکلام انتهی بجزوه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم** از مراد مؤلف نیست
که ارتداد و سوء خاتمه صحابه کبار بر طبق اصول مناظره باثبات رسانیدم الکنون ذمه ممن بدان مشغول
نیست پس بطلانش بر ناظرین این اجزا از اجلای بدیهیات است و بدعوی شمول فضل الهی گردن افراختن
بغایت ابرو باین فقیر ابجدخوان می رسید که بادنی توجه کمترین مسائی این اقل الخلیقة بل لا شیء فی الحقیقة بنامی
مقدمات رساله حضرت که بعد تالیفش خلوةً و جلوةً لفظ بل من مبارز بر زبانش میگذشت گرد
اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ گردید و حال تلمیعات و تدلیسانش همراه شهادات
علمای دیگر قدیما و حدیثا بالخصوص انچه در کتاب معتمد الشیعه برادر همین مؤلف افاده نموده بر همه
افراد کائنات مانند آفتاب نیم روز روشن شد و ستعرف ان شاء الله تعالی مفصلا و اگر مراد شان آنست که
اصول خیالیه خود در مقابله اهل سنت و جماعت فارغ گشتم پس بنابر انهمه تخییلات فاسده آنست که خود را درین معرکه
از مانعین و اهل حق از مستدلین گمان برده بخلق احتمالات ضعیفه و ایراد سندهای سخیفه خاطر خویش را

بمقتضای آیت کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون خوش کرده باشد چنانچه زبانی ثقات اجباب اینجا علمای
فریقین بگوش فقیر رسیده که بارها در خلا و ملا تذکرهٔ این امر از حضرت مؤلف صدور یافته که در حدیث آحد بیمانی
منصب من منصب منع و جانب اهل سنت جانب استدلال است فقط منع مقدمات شان کمر ما بعضی
زکوة اند و اصحاب کبار نیستند مرا کفایت میکند و خلق احتمال ایراد مستند که من در پی آن شده ام در ادعای
تبرع و احسان است انتهی مقاله پس حالیا در ابطال این تقریر بچند وجه اکتفا می رود **اول آنکه** خود
حضرت مؤلف جا بجا درین رساله بر تقاریر علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل متبحر کرمانی لفظ توجیه احتمال
اطلاق کرده چنانچه در مقامیکه در جزو گذشته بنظر ناظرین در آمده گذشت که درباره بعضی از عبارات
کرمانی لفظ توجیه باطل اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع و متبوعین او نیز که در شروح
کتاب مستطاب صحیح بخاری و مانند آن برین منهج رفته اند همه از موجهین اند و تمامی اصحاب تحصیل شکل
بدیهی ولی است که در اصول مناظره قرار یافته که هر موجه مانع است پس شکل اول بدیهی الانتاج ثابت شد
که علمای اهل حق که روی سخنش با ایشان است مانع اند و عجب از همه اینکه خود جناب مؤلف در اوراق جواب الصباح
این مقصد ما را که فی الحقیقه موجه است و هر موجه مانع است و مانع را احتمال کفایت میکند بر زبان خود جاری
ساخته و در اینجا و سخن خود را ازین قضایای مسلمه پرداخته و منصب خود را که استدلال است بر ذمه الحق انداخته **وجه دوم**
آنکه قول سابق او اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث آنچه بیان کرده بسیاق عبارت مناسب تر است لیکن مجال تاویل سبیل
و ذیل خلق احتمال وسیع است اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که انحصار درین دو احتمال احتمال ثالث امکان
ندارد و اگر احتمال دیگر باشد بیانش بر عهده طرف ثانی و ابطالش بر ذمه ما است اینک گوی و میدان
انتهی مختصرا انصاف است در مستدل بودن مؤلف و موجه و مانع بودن اهل حق از امثال این مقالات
تبحر و غزارت علوم و کمال مهارت و عریف بودنش درین فنون بر همگنان از خاصه و عامه روشن
می شود و الانعام بیت مستبعد است که شخصی اینهمه رسایل تالیف کند و با استعداد فلانی بمقابله
مجادله اکابر علمای اهل حق سیما فاضل کرمانی و جزری و عسقلانی و سایر مجیبین محبر بهم

دم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانعم یا مستدل و خصم من بکدام جانب است
و چه منصب دارد بلکه درین معرکه باشد مآل کلام اَنْتَ اَنَا فَمَنْ اَنَا خود را گم کند نعوذ بالله من تدلیسات
المدلسین و تلبیسات الملبسین **وجه سوم** آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ چلپی امامیه
مثل کشف الحق دلیل صریح است برینکه او قدما او از حدیث الحوض زند او کفر یا فسق صحابه ثابت
کرده اند و عبارت شیخ چلپی و امثالش بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و بمعنی مستدل نیست مگر اینکه
شخص دعوی کند و بران دلیل اقامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلافصل حق حضرت امیر المومنین
بود زیرا که جناب سید المرسلین آنجناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
فرمود که اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ و صحت استثنا موقوف است
بر آنکه تمامی مراتب هارونی برای جناب مرتضوی متحقق باشد پس خلافت بلافصل ثابت گردید و حقیقت
مانع جز این نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلا سنی در جواب این استدلال اثنا عشر
کند که لا نسلم که جمیع منازل هارونی بحضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا نسلم که خلافت موسی از مراتب
هارون بود چه در صورت حیات هارون بعد ممات موسی نبوت بالاستقلال بحضرت هارون
حاصل میشد که بهزاران مراتب قوی تر از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استثنا موقوف بر حصول
جمیع مدارج هارونی است نیز ممنوع است محتمل که استثنا منقطع باشد بالجمله چنانچه اهل سنت درین مقام مانع
اند تبرعا با یراد سند میپردازند کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض بالخصوص
در مقابله حضرات امامیه نیز منصب ایشان جز منع هیچ نیست یعنی لا نسلم که این حدیث در شان خواص صحابه وارد
شده باشد بلکه محتمل است که در شان بعضی از محدثین از جفاة اعراب باشد اگر با وجود اینهمه تصریحات هنوز
بخیالش در نگذرد که منصب اهل سنت در حدیث الحوض استدلال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
اهل الحق منع است نه استدلال پس میگوییم که اکنون و جهان منصب مستدل من حیث الاستدلال باقی نخواهد بود
و شیعه در هیچ امر مستدل نباشند زیرا که در مثال گذشته می باید که طیلسان استدلال را نیز بر دوش اهل الحق اندازد

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابله اهلسنت آورده‌ایم از کتب اهلسنت است و شارحین احادیث
و متکلمین ایشان معنی آن چنین و چنان قرار داده‌اند و استثناء را بر استثنای منقطع حمل کرده‌اند ما منع میکنیم و میگوییم
که لا نسلم که استثنا منقطع باشد و بعضی از مراتب هارونی مراد بود بلکه منزلت بر عموم و استثناء بر استثنای متصل محمول
است بنا بر آنست صغیر و کبیر عیان شد که خیال مولف در مانع بودن خویش مستدل بودن اهل حق در حدیث
الحوض مصیبی البطلان است و کدام زبان گوییم که بله و صبیان هم بران میخندند و از ملاحظه این هفوات
دستهای ایشان ستون نخهای میشوند **وجه چهارم آنکه** خود حضرت مولف معتمد الشیعه بعد
ذکر استدلال خویش بر احداث خلفاء و غصب خلافت مرتضوی عبارتی در کتاب مذکور آورده که در
ابطال خیال مولف که احتمال منصب خصم است اول دلیل است آن عبارت اینست که تعلق باین مقام
دارد اینست که محتجب نماند که اینحدیث را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح مآل بسیاری از
سوء مآل صحابه بتصریح گردانیده‌اند و احتجاج و تمسک بآن بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از آن قبیل
است که فقیر قلیل البضاعت بآن متفطن شده و اگر ناظران از انصاف در نگذرند بیند که لا تنظر الی من
قال و انظر الی ما قال وارد است انتهی بلفظه و وجه دلالت این عبارت بر مدعای احقر نزد اصحاب تحصیل مانند
ضیاء خورشید انور است و ازین یک عبارت دو فائده که بیخ کن خیال خام مولف عالی مقام است
آید نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه استدلال از ینحدیث بر سوء خاتمه اصحاب نموده‌اند و منصب
ایشان همین منصب استدلال بود دوم آنکه در زمان متاخر که مولف معتمد الشیعه از ینحدیث ارتداد خلفای
ثلثه بخصوصهم ثابت کرده نیز منصب استدلال وارد پس معلوم شد که امامیه در هر زمانه همین منصب داشته‌اند
آنچه مولف وهم کرده تن لعبد گذارش است که فقیر را در تفرد برادر مهین مولف قیل و قال است ان شاء الله
تعالی در خاتمه اوراق این مسالک بدلائل قاطعه روشن میکنیم که دعوی تفرد از لاف و گزاف آن
بزرگ است و در کتب قدیمه که صدها سال بر تصنیف آن گذشته این نحو استدلال از حدیث الحوض موجود است
پس دعوی تفرد ناشی از عدم تتبع آن کتب و نقصان تتبع است بنا بر ابله فریبی تقریب نواب معتمد الدوله

وقوع یافته وتمام عبارت معتمد الشیعه در انجا نقل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی درینمقام بر قدر ضرور اکتفا
شدم کما عرفت **والتماس دیگر** آنکه ابطال زعم مولف برین وجوه موقوف نیست بحول الله وقوته بعضی
از وجوه دیگر برین مدعا عنقریب مسرود خواهد شد **قوله** الکنون الخ **اقول** این کلام بعبارات الهی دلیل
پنجم است برین معنی که حضرت مولف بر سور خاتمه اعداد افضل الصدیقین وامثال و استدلال میکنند و مقتضای
لفظ آخر آنست که دلیلی برین دعوی قبل ازین گذشته کما لا یخفی علی الطالبین **قوله** علاوه گفتم آه **اقول**
این دلیل ششم است بر استدلال مولف و چه لفظ دلیل و برهان الی غیر ذلک نص منصب استدلال است و مخفی
نماند که اینهمه تعداد و شمار بعد غض بصر از ذکر دلائل دیگر است و الا بعد تتبع تام و غور و فکر در کلام مولف قدوه
علمای اعلام میتوان گفت که غالبا هیچ صفحه ازین رساله نباشد که دلالت بر مستدل بودن مولف ندارد بالجمله
چنانچه سؤالات سابق در خیال مولف دلائل قاطعه و براهین یقینیه بود و در واقع از قسم هذیانات و وساوس
حال این نص صریح مزعومی نیز بدستور سابق است که بنیادش بر صور خیالیه افتاده استغفر الله که جناب افضل
الصدیقین که بنص قرآنی صاحب رسول الثقلین و ثانی اثنین است حق تعالی جابجا در محکمات قرآنی او را
با عوان و انصارش میستاید و بر کمال ایمان و اخلاص در کتاب نورانی نص میفرماید که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهٖ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُّحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗۤ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ اَعِزَّةٍ
عَلَی الْکَافِرِیْنَ یُجَاهِدُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَلَا یَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ
مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ و در سوره نور در مقام تطهیر ذیل ام المومنین صدیقه نازل نموده و را
بکمال علو شان و عظمت بلفظ اولوا الفضل که دلیل افضلیت است یاد فرموده فقال تعالی وَلَا یَاْتَلِ اُولُوا
الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَالسَّعَةِ الآیه از محدثین و مبتدعین باشد و چون بالبداهه مقام مقتضی استثنای فضیلت
دینوی نخواهد بود مع ذلک قید والسعه لغو خواهد افتاد فتعین الفضل الدینی علی الاطلاق والحمد لله مفسرین امامیه مثل
صاحب مجمع البیان و غیر او نیز آنچه در وجه نزول آیت کریمه مذکوره ذکر کرده اند دلالت صریحه برین دارد که او مورد این
آیت است و درین مقام تفسیر کبیر امام فخر المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین دیدنی و شنیدنی

است کہ باب سخن العرش برین رسانیده و شبهات داو نام مخالفین را از حضیض زمین گذرانیده
الی غیر ذلک عن الآیات التی اولوها وقت المناظرة آخرا بل حرفوها عن مواضعها لحفظ
ناموس مذهبهم غالبا هرگاه مهاجرین اولین و انصار سابقین که آخرین وصیت جناب سید النبیین
در مسجد مقدس خود باعتراف صاحب بحار در حفظ حقوق ایشان بود محدث و غاصب حقوق اهل بیت طاهرین
باشند کیست که بهره از دین و ایمان تواند داشت و بقتال اشقیا مثل اهل ردت و قیصر و کسری لشکری
تواند آراست و داد جهاد با مجوس و مسیلمه کذاب و اسود عنسی خانه خراب تواند داد و بهاس تایید ملت مصطفوی
صلی الله علیه و آله وسلم تواند نهاد و جناب اقدس الهی از مساعی جمیله آنها خوشنود تواند شد کما یدل
علیه حدیث الکافی و تقدم قبل ذلک **قوله** زیرا که صاحب جامع الاصول آه **اقول** محتجب نماند که
شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدلیل کلمه هولاء و ضمیر علیهم و قرائن عقلیه و نقلیه حالیه و مقالیه
مجموع شهداء احد واقع است بحیث لایشذ فرد واحد و ابوبکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام مسلسل
شده کما هو الظاهر و مولف رساله در ملحقاتش به بعضی از عبارات اصحاب سیر باثبات رسانیده که
ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف اتفاق افتاده حیث قال مخفی نماند که شهادت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم برای شهداء احد نزدیک بزمان رحلت آنسرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده با آن
شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت و چون از انجا بازگشت و از دعای احیا و اموات
فارغ شد صداع طاری گشت و بیمار شد وایضا فی ذلک البیاض فی موضع آخر و فی هذه
السنة زار النبی صلی الله علیه و آله وسلم شهداء احد فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال
ابوبکر السنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا
فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم
قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة و ظهر به الحمی ثم توفاه الله عز و جل بعد ایام ثم
انتهی کلامه بعینه و بلا شبهه درینجا و ان کثرت اهل اسلام نسبت بسابقین ابو اید او وصف

بهم رسید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق که هنوز
علم او بحدیث الحوض در حیز منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است و لیکن حسن خاتمه
تمامی افراد شما شامل جمیع افراد شهدای احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست محتمل است که درین
سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم متصف باحداث گردند و سند اینمعنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهدای احد است مطالعه بعضی
از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق بنا بر آنست عن النبی صلی الله علیه و آله
و سلم فی مرضه قد مرت قبل ذلک القصه بدعای مؤلف که ابتدای ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
است خاصة ثابت نشد و آنچه ثابت شد مدعای مؤلف نیست من بعد التماس است که اگر مخاطب والا
مراتب اعتقاد آن دارد که غیر از ابوبکر صدیق و شرکاء او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب در واقعه
دعا بر شهدای احد مخاطب بنحو دکمایدل علیه قوله هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه
مخاطب بحق مخاطب و من ضاهاه اعاده فرمودند پس باید که بدلیل این حصر را ثابت فرماید و مادامیکه
اقامت دلیل نتواند کرد احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
تکالیف شرعیه جهاد البته بر آنها هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد مخاطبین لازم
باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر فتر آنها نیز از دست میروند و اگر
خطاب ببعض دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد
خواهند بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده دخول ابوبکر صدیق و امثال او که در مواقعات
ندین مثل افادات حاکم نصوص قطعیه بر آن موجود است که ابوبکر صدیق و مانند او بحکم نبوی از زمره مصداق
حدیث الحوض خارج اند از جمله آن حدیث ام المومنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

لسان دارند علی ما نقله بعض المحققین انه قال صلی الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی
فرطکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود وآنیته کعدد النجوم
وانی رأیت ناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت
زمرة اخری ففعل بهم کذلک فلم یفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابو بکر لعلی
منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم قوم یخرجون بعدک ویمشون القهقری
مستلزم تناقض ومخالف اصول فریقین است کما عرفت وسیجیء بعد ذلک مفصلا ان شاء الله تعالی گو بادی این سوال
ابو بکر باشد ولا نسلم که بدلیل سوال وجواب مذکور ابو بکر صدیق در محدثین داخل گردد چه قبل ازین دانستی
که شیعه صیغهٔ متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غایب حمل میکنند ودر حضرات ائمه بزعم خود از
لوث عصیان منزه میدارند والبته این امر بدون مساعدت محاورات عرب امکانی ندارد ودر ما نحن فیه
که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغ متکلم مع الغیر شریک باشند احتمال توجه اصل خطاب بنهاد پاکدامنی
صدیق وامثالش از حواریین خاتم المرسلین بهلو نظن بلکه بیقین میرسد فکیف که نصوص هم از مخبر صادق
صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث وبدعت نماید وبسا است که
خطاب بیک جماعت کنند ومراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی وکاشانی و
غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند وحال آنکه حق تعالی در کتاب مجید خویش میفرماید
یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم وعلی هذا القیاس آیات دیگر پس دخول صدیق
اکبر درین جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد زیرا که سوالش از جمیع افراد امت بود وجواب
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم احداث همه کس نیست وایضا محتمل است که وقت دعای
برشهدا بعضی از جفاة اعراب نیز حاضر باشند که قراین احداث آنها مختفی نبود پس گو خطاب جناب صدیق
اکبر وحضرت امیر وابوذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث ولو احتمالا از امثال آن مردم است
که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث عائشه است چون آنحضرت صلعم را بالهام یا بوحی معلوم بود که

بعض

بعضی از صحابهٔ غیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد لهذا آنجناب
بتفاوت یسیر این مضمون را اعاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد جفاة باشند نکته
زیادت خوف و مزید خشیت برای آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین میفرمایند وای
بر حال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط فوز بدرجات اخروی عدم ارتکاب احداث و بدعت و
بجا آوردن اعمال صالحه است باقی ماند علجان عوام که خطاب بصورت تکبیست و مقصود سرزنش دیگری
صاحب نجار بکثرت وقوع این امر در محاورات عرب قرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند که خطابات
الهی کو در بعضی از آیات مثل فَتُلْقٰی فِی جَهَنَّمَ مَلُوْمًا مَّدْحُوْرًا بجناب خاتم المرسلین است لیکن منظور
تهدید و ترهیب امت و این طریق ابلغ فی الزجر است و بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت
عصمت انبیا بجای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز منصوص فتدبر
والعجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده زبانی ابوذر غفاری در بعضی
احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح متاخرین حکم بعدم اخوت ایشان
نمود فرمود ابوذر بذروق عرض نماید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه این ما برادر
مسلک آخر خواهی الست انشاء الله تعالی و حالانکه ابوذر را حضرات امامیه درین خطاب داخل نمی کنند
و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی گردانند و در مقام احداث را بر ذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند
فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله اگر حالا علمای قوم ابوذر غفاری را متصف با خوت اسلام میدانند
دو گر محامد که در حدیث مشار الیه برای متاخرین مختص شده و در روایت امامیه خاصه بکثرت تمام
مروی گشته از ابوذر در مسلب نمایند پس باب ابوبکر صدیق هرچه خواهند متفوه بآن شوند و الا جوابا
نعم فرق اینست که در جواب سوال صدیق بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی ارشاد شده
یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست که بعد از من چه احداث سرزنید بخلاف جواب رسول
ابوذر که نفس در نفی اخوت ابوذر است کما ستعرف مع ذلک جمله لا ادری که مضمونش نفی درآیت

احداث است بر اصول فریقین آری و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل
حق پس از انکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه انموذج آن در ما سبق سمت گذارش
یافته و اینهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یاران او را باجماع مرکب مراد ازین
حدیث بالخصوص نتوانند اما اصول امامیه که مؤید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس آن
نیز سوگند خورده اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول موضوعه امامیه
خاصه پس بیانش در مسلک آخر می آید ان شاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر بعلم قطعی حال احداث و بدعت این
بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب بکذب و سلب هدایت از نفس نفیس خود فرموده
باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آنوقت آنجناب را جائز نبود کما عرفته سابقا پس معلوم شد که
آنحضرت صلعم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت باحتمال ارتداد ارشاد فرمود که درین سلسله احداثی صدور
خواهد یافت گو مرا معلوم نباشد و مخفی نماند که تشبیه اسلام و جهاد شهداء احد ضرور نیست که از باب
تشبیه کامل باشد چنانچه در مطاعن بحث معلوم شده و هر گاه امامیه و سنیه مستدل بودن در اثبات امامت بلا
فصل مرتضوی حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی بر تشبیه کامل حمل نفرمایند زیرا که مضرتی شدید بمدعای
ایشان دارد چه درینصورت معنی حدیث آنست که ای علی غیر از نبوت در جمیع مراتب مشاکل هارونی و یکی از مناسبات
آن بود که در زندگانی موسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص با و داشت و بعد موسی خلافت بدیگران رسید
پس تو نیز بعد از من خلیفه نخواهی شد فیلزم نقیض ما یدعونه اهل حق که درینمقام منصب مشبع دارند اگر تشبیه را بر
کامل حمل نکنند مورد سرزنش نباشند تنبیه محتجب مباد که حضرت مؤلف درینمقام حاشیه منهیه دارد که تعرض
آن بر ضرور می نماید عبارتش آنکه مخفی مباد که در بعض نسخ جامع الاصول و موطا و بعض رسائل نیز آنا
لکائنون بدون همزه استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسیاق کلام مناسبتر گویا محبت حریف حسب
ظاهر بود و هم همان نسخه را اختیار کرده شد بلفظ مکنون خاطر اگر ازین حاشیه اینست که من در اختیار نسخه
استفهام تبرع و احسان بر اهل حق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان توانند گفت که از وجود بعد

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر صدیق خبر نشنید بلکه اظهار تاسف مینماید یا گویا انکار رحلت
خود بعد مفارقت آنجناب میکند پس لازم نمی آید که صدیق بقای خود با اعوان و انصار بصفت احداث
بعد جناب سید المرسلین فهمیده باشد بخلاف نسخهٔ انا لکائنون که ظاهرش آنست که البته بعد تو
باقی می مانیم و احداث را بر روی کار می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حریف را
آوردن و از آنچه مفید مدعای خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کمال تبرع و احسان
بر مخاصمین و قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که نطاق
حجت حریف بود باز او را در شکنجهٔ دلائل کشیده و گوش او چنانکه باید مالیده فاقول ان هذا الشقوق
باطل زیرا که در صورت اختیار نسخه که خالی از همزه باشد نیز این قیل و قال را حریف او مشکل تواند کرد
بیانش آنکه مؤلف در جایها بسیار بتقلید صاحب معتمد الشیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث میباشد پس
چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث بیرایه درود پوشیده یکی بهمزه و دیگری بدون
آن و در قواعد ادبیه تقرر یافته که ذکر شیء اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
و مخالف اصل نمیباشد پس حجت حریف بر حال خود است خواه نسخهٔ اولی اختیار فرماید خواه نسخهٔ
ثانیه و مؤلف لمعی فهمیده که در نسخهٔ انا لکائنون حجت حریف بحسب ظاهر هم باقی نماند و هو کاری
والضا حریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول او در چنین جناب در کتاب مذکور
مهما امکن واجب و ضرور و انا لکائنون یعنی نسخهٔ استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب گاهی
همزه را ذکر می کنند و گاهی باعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا لکائنون
یعنی نسخهٔ اول بر ثانی که مؤلف آن را جملهٔ خبریه می پندارد و این موجب حمل نقیض بر نقیض دیگر
است پس بدون حمل ثانیه بر اولی تطبیق که در حدیث بحکم صاحب معتمد الشیعه واجب است صورت
نمی بندد فدلیل خصم المؤلف بحاله وقد کان مخدوشا فی باله و بحمد الله که جناب [illegible] در این جمله
خود اقرار کرده که استفهام بسیاق کلام مناسب تر است پس ضرور است که محذوف را بر مذکور [illegible]

حمل کنیم و اگر مراد مؤلف چیزی دیگر است فالتصویر واجب علیه حتی نتوجه الیه **قوله** وسلم النبوت
است آه **اقول** اگر از مخاطبین جمله لا ادری ما تحدثون بعدی بفضل الصدیقین و اشالش مراد باشد پس
بلا ریب مخالفه ارداد مرتضیین ست زیرا که بر هر دو مذهب **حال** خوبی و بدی قوم بخوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم بود کما عرفت فی الصدر چرا انکار فرمود و درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که آنها مراد نبودند
و هذا بدیهی جدا و اگر مراد از اهل خطاب همان مردم اند که حدیث الحوض بر آنها انطباق نموده شد
بجهت خطاب بمجموع مسلمانان در خود آن تنها کلامی نیست که هیچ اشکال و اعضال را لازم نمی آید **عجب** از حضرت
امامیه که بکمال جسارت و جرأت میگویند که آنچه بتول زهرا در مخاطبه حضرت علی مرتضی ارشاد نمود که مانند جنین رحم
پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسة در حقیقت تعلیم و تلقین
جناب مرتضویست و شکایت خلفای ثلثه و اعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت بخشنودی نکرده و بغصب
فدک راضی نبوده کما قال المجلسی فی حق الیقین و نمیدانند که خلفا در آنوقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود
مجلسی در کتاب مذکور اقرار کرده که این شکایات بعد از ادای خطبه طویل الذیل در مجامع اصحاب و بمجرد معاودت
و قرار گرفتن جناب سیدة النساء بخانه هدایت کاشانه بود **مع ذلک** خلفا کی مانند جنین رحم پرده
نشین شده بودند و کی مثل خائنان در خانه گریختند بلکه ظهور ایشان در آنوقت مانند ظهور شمس وقت
نصف النهار است بلی لفظ گرگان سیه زنند و می برند و تو از جای خود حرکت نمیکنی البته بر اصول موضوعه
امامیه بر خلفا منطبق است لیکن عدم حرکت و عدم محافظت ناموس تعلق زهرا و حقوق او از شر اعدا بی ریب بر دو
شکایت مرتضویست پس عجب اینست که برا امامیه که خود چنین گویند و بر دیگران زاد له و اهیه ضعیفه علیه جویند کجا خطاب
لا ادری ما تحدثون بعدی که هرگز بر اصول طرفین بر خلفای راشدین منطبق نمی تواند شد و کجا خطاب فاطمه زهرا
که نزد تمامی اهل عالم لا محاله شکایت مرتضوی بود بلکه معاذ الله تفسیق آنجناب که با وصف ورود آیت فلا
تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و کریمه انکم اذا مثلهم محدثات خلفا را بچشم می بیند
و وقت خروج مخدرات عفت و طهارت و رفتن ایشان بمجامع اصحاب برای مطالبه فدک در خانه می نشیند

و بجهت

وهجرت از مدینه ببلاد دیگر که ازین محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزینند بلکه اگر ادنی غور و تامل
بکار برند و آنچه در عمده مطاعن خلفا تقریرات مطنبه پیش کنند و فیاسات را ترتیب بنهند لغضب الیمین دارند خواهند
دریافت که درین حکایات و حکایا کار از تفسیق هم درگذشته ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مراعات ادب
اجازت نمی دهد که بتفصیل این حال بپردازم و زیاده تر موجب پریشانی تاویل مجلسی اصفهانی است که
درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم تعمد در تصفیه و ترک خلافت را بر خشنودی جناب حمل کنند کما
سبق زیرا که وقت اعلام حضور اغیار در خانه هدایت کاشانه ممنوع است و اهل بیت و کسانیکه در حکم شان نشسته اند یا
بعد از ندکوب حمار و کر دید اوبر دروازه تا مهاجرین و انصار کی این وهم در خاطر شان راه یافته بود اراده
آن در کار باشد **وانتهم** بعد از انکه ملتفت ازیام افتند و غاصبین و ظالمین مرتکب تشیعین در دولت
هجوم کنند و انواع ایذا و اهانت باهلبیت طاهرین رسانند که جگر خامه از تحریر حرفی از ان شق می شود
و انگاه این مخاطبات که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خانبان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی
و شکایت من کسیست و مخاصمت من کسی پروردگار من ست **اَعَاذَنَا اللّٰهُ عَنْ اَمْثَالِ**
هٰذِهِ التَّاوِيْلَاتِ وَالتَّحْرِيْفَاتِ الَّتِيْ تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ **علاوه** دعوی این معنی
که حدیث سوط التفسیر سهم میکند و مصداق حدیث الحوض را معین مینماید که معاذ الله مغفل العصبه تعیین و هوا
خواهان او بوده اند فرع انمعنی است که حدیث الحوض باعتبار زمانه متقدم و حدیث شهدا احد متاخر از ان
باشد و عنقریب خواهی دانست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هرچند پیچ و تاب بخورد و کوشش بلیغ
مینماید بگرد ست او بجنائی عارکمین نمی شود **قوله** و غایت توجیه آه **اقول** اگر احدی از اهل حق
متصدی این توجیه شده حاصلش بنا بر ظن غالب آنست که تحیل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور
احتمال عقلی قبل از حدیث الحوض وقت دعا بر شهدا احد در اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
لا ادری ما تحدثون بعده و مبنای این توجیه همانست که در مناظره باثبات رسانیده اند که الموجه یانع و المانع
یکفیه الاحتمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و از انجا بوضوح می انجامد

که مولف رساله بی توجیه موجه نبرده وآنچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس اعتراض
بر آنیست که حدیث الحوض مقدم بر دعای شهدا باشد واثبات آن بر ذمه مستدل است و انی له ذلک
زیرا که از عبارات آتیه عجز مولف برین امر نیز واضح است و مقصود ازین تقریرات آنست که اهل فراست
وفطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مولف از بلده استدلال و اصول مناظره نا بلد است
و بر اثبات اینچنین مقدمات هم قدرتی ندارد **قوله** و هرگاه همان آه **اقول** چون نزد مخاطب بدلائل
و براهین مدلل و مبرهن شده که جمله لا ادری ما تحدثون بعدی بر سبیل احتمال نیست بلکه اخبار غیبی
است و لفظ درایت قطعا و یقینا ماول کما سیجی فی کلامه و بر جا خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
علمای شیعه نیز وقت شوکت اسلام بعد فتح مکه بلکه قریب وفات شریف صدور یافته کما ستعرفه فی
المسلک الآخر ان شاء الله تعالی و قبل ازین گذشت که محققین امامیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم تقیه را دخل نمی دهند و هرگز جناب آن سرور در عموم اوقات تجویز نمیکنند پس درین وقت که بوعده
قرآنی والله یعصمک من الناس اطمینان کلی هم رسیده بطریق اولی تقیه و احتمال کذب جایز نخواهد
بود پس در خطاب شخصیکه رسول موصوف امامیه را اماصیبن باشد البته این قسم تفصیل واجب و متحتم بود
یعنی کیف اشهد علی حسن عاقبتکم والحال انکم تغصبون بعدی الخلافة العلویة و
تحدثون امورا منکرة تخالف القواعد الاسلامیة فانتم من الزمرة التی توخذ بهم یوم القیامة
ذات الشمال وتذادون من الحوض بانواع العقوبة والنکال فاقول هؤلاء اصیحابی واریدُ
نجاتهم بشفاعتی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد
الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم فما یکتفی علی القول المذکور ولا ینجی القوم المزبور بل یقال لی بعد ذلک
الکلام انهم لا یزالوا مرتدین علی اعقابهم فاقول سحقا و بعدا فکیف اقول

لانکم

انکم مثل هؤلاء الشهداء الذین قال الله تبارک وتعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون وقال فی موضع آخر من کتابه المجید یرزقون
فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر الاصحاب قول الله عز وجل لا یستوی اصحاب النار و
اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم بشهادة ما یوحی الی من اصحاب الشمال و
تریدون ان اثنی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الکبیر المتعال نه آنکه جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امثال اینهمه تفاصیل واقعیه نفس الامریه را گذاشته بر کمال اجمال و ابهام مشتمل بر
کذب صریح معاذ الله اکتفا فرماید و نفی درایت احداث مخاطبین از خود نماید و ارشاد کند که ندانم
که شما بعد من چها احداث کنید ان هذا لشیء عجاب و درینجا قول مجتهد جالسی در حسام تماشا کردنیست
که حدیث الحوض را از دلایل تقیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم دانسته و بعد ایراد حدیث بطوله وجه دلالت
بدین نمط قلمی کرده چه درین مقام اگر مقتضای تقیه کار نمیکرد می بایست که باعیانهم مردمان را با آن اخبار نموده
تا اینهمه اختلاف در تعیین آنها واقع نمی شد انتهی بلفظه سبحان الله حضرت جالسی را با وصف دعوی اجتهاد بلکه
یگانگی خود در علم کلام این قدر هم یاد نباشد که وقت ارشاد حدیث الحوض که نزد فریقین در آخر عمر شریف
مرویست آیا وقت تقیه بود یا نه و من در باب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه اعتقاد دارم و در نفی تقیه
از آنجناب چه تصریحات که نکرده ام بالجمله چون احتمال تقیه در حدیث الحوض بالاتفاق منتفی شد
چنانچه علتش دانستی پس در حدیث عمار بر شهدای احد که نزد مؤلف بعد از حدیث الحوض بطور تفسیر واقع
شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله رجوع خیالیه جالسی بتقسیم تفصیل که یاد کردم در زعم تو
ضرور بود والحمد لله علی ذلک **قوله** ومع هذا الخ **اقول** اگر قصد مؤلف از اصحاب جارین و ملازمین
جناب سید المرسلین اند پس معاذ الله که از ایشان احداثی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه جمیع
از ایشان مجاهدات سیفی و سنانی و تورع و تقوی بظهور رسیده بحکم احادیث صحیحه فریقین مصداق

رضوان الٰہی گردیدہ لیس نسبت حداث بایشان بدلیل حدیث حضرت سید الساجدین رضی اللہ عنہ مین
حداث و احداث و خروج از وا از تشییع حضرات ہمہ احجلو ہست و اگر مقصود او ہست کہ احدے از اصحاب خواہ
اخص خواص باشند و خواہ از جفاۃ اعراب صدر احداثی نشدہ مگر غصب خلافت پس این حصر ممنوع است لا بد علیہ
من اقامۃ الدلیل و سند منع رقایا فریضت کہ سابق در این گذارش بہ پیرفتہ من بعد حیرت عظیم روسید ہد
کہ مؤلف رسالہ بار بار ذکر این معنی میکند کہ در ہر دو حدیث جز تفرقہ ضمیر غیبت و خطاب
فرقی ملحوظ نیست و مآل اینہمہ تقریرات بدان میکشد کہ شاید بحث لفظے مناط اعتبار بودہ نہ بحث
معنوی تا این کلام مفید مدعا شود و ہو لیس من دأب المحصلین ہنوز در نمی یابد کہ اگر تفرقہ ضمائر
ہم درمیان نبود چون مناط جملہ لا ادری ما تحدثون بعدی بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما
احداثی سرزند و مناط جملہ لا تدری ما احدثوا بعدک بر جزم و تعیین است پس تفاوت در ہر دو مثل بعد
آسمان و زمین است کما لا یخفی علی المحصلین حالا یا تطبیق لفظی بچہ کار می آید و کدام فائدہ برائے مؤلف افزاید
نمی بیند کہ زید قائم جملہ خبریہ است و بزیادت یک حرف مثل ہمزہ استفہام از دائرہ خبریت بدر میرود و جملہ
انشائیہ منسلک میشود و درین ہر دو جملہ باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرفی ملحوظ نیست و حالانکہ
بنا بر احکام معنوی یعنی انشاء و اخبار نقیض یکدیگر واقع شدہ اند و قس علی ہذا امثلۃ اخری لا تکاد
تحصی **قولہ** و اگر بسبیل آہ **اقول** این کلمہ نیست بلکہ در بعضی از مقامات ظن شریف نبوی صلی اللہ علیہ
و آلہ و سلم بمقتضای صافی نظم جز و کل ظاہر انبوع دیگر برآمدہ کما یشہد بہ قصۃ زید بن ارقم اگر مراجعت
بجانب مستطاب صحیح بخاری نشوار و مواہب اللدنیہ مثل شروح آن نشود کما مر یا رسال مطول علامہ ثانی سعد الدین
تفتازانی رجوع کنند و یابد کہ او در مبادی آن کتاب این را نقل فرمودہ و ملخص این
قصہ بدان میرسد کہ زید کور در بعضی از غزوات از راس و رئیس اہل فضول عبد اللہ بن ابی بن سلول
روزی استماع نمود کہ او در خطاب بعضی از اعراب اقران خود میگوید کہ خرج مکنید بر فقراء مہاجرین
کہ نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باشند تا آنکہ از آنجناب متفرق شوند و جدا گردند و اگر مراجعت

می کنیم و بصحت و سلامت بسوی مدینه بر می گردیم البته من این نبی را از مدینه بیرون می کنم زید میگوید
که من این مقوله را بعم خود باز گفتم و او نزد آنسرور صلعم حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
قصه را از سر آغاز نمودم و تا انجامش معروض داشتم مقارن این حال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
رئیس اهل نفاق را طلب فرمود آن شقی و رفقاء او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایمان
غلاظ یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات بزبان نیاورده ایم محض افترا و بهتان بر ما نموده اند
پس آنجناب ایشان را تصدیق نمود و مرا تکذیب فرمود پس الم بر من ازین واقعه طاری شد که گاهی
نرسیده بود آنگاه درخانه ستر شدم و عم من سرزنش کرد که چه افتاد ترا که نوبت بدین تکذیب رسید
پس بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
انواع عاطفت فرمود گفت ای زید تو راست گفته بودی جناب اقدس سبحانه تعالی تصدیق تو در آیات قرآن
مجید نازل فرموده و اصل این قصه مختص بکتب حدیث و تفسیر اهل حق نیست از تفسیر علی بن ابراهیم قمی استاد
ابوجعفر کلینی نیز بوی این معنی بمشام اهل تتبع میرسد بلکه تفصیل این واقعه زیاده تر در ان واضح است
قَالَ نَزَلَتْ فِي غَزْوَةِ الْمُرَيْسِيعِ وَهِيَ غَزْوَةُ بَنِي الْمُصْطَلِقِ فِي سَنَةِ خَمْسٍ مِنَ الْهِجْرَةِ وَكَانَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ إِلَيْهَا فَلَمَّا رَجَعَ مِنْهَا نَزَلَ عَلَى بِئْرٍ وَكَانَ الْمَاءُ قَلِيلًا
فِيهَا وَكَانَ أَنَسُ بْنُ سَيَّارٍ حَلِيفَ الْأَنْصَارِ وَكَانَ جَهْجَاهُ بْنُ سَعْدٍ الْغِفَارِيُّ أَجِيرًا لِعُمَرَ بْنِ
الْخَطَّابِ فَاجْتَمَعُوا عَلَى الْبِئْرِ فَتَعَلَّقَ دَلْوُ سَيَّارٍ بِدَلْوِ جَهْجَاهٍ فَقَالَ سَيَّارٌ دَلْوِي وَقَالَ جَهْجَاهُ
دَلْوِي فَضَرَبَ جَهْجَاهُ يَدَهُ عَلَى وَجْهِ سَيَّارٍ فَسَالَ عَنْهُ الدَّمُ فَنَادَى سَيَّارٌ بِالْخَزْرَجِ وَنَادَى
جَهْجَاهُ بِالْقُرَيْشِ وَأَخَذَ النَّاسُ السِّلَاحَ وَكَادَ أَنْ تَقَعَ الْفِتْنَةُ فَسَمِعَ عَبْدُ اللهِ بْنُ
أُبَيٍّ النِّدَاءَ فَقَالَ مَا هٰذَا فَأَخْبَرُوهُ بِالْخَبَرِ فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ قَدْ كُنْتُ كَارِهًا
لِهٰذَا الْمَسِيرِ إِنِّي لَأَذَلُّ الْعَرَبِ مَا ظَنَنْتُ أَنِّي أَبْقَى إِلَى أَنْ أَسْمَعَ مِثْلَ هٰذَا فَلَا يَكُنْ عِنْدِي
تَغْيِيرٌ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ هٰذَا عَمَلُكُمْ أَنْزَلْتُمُوهُمْ مَنَازِلَكُمْ

وواسيتموهم بأموالكم ووقيتموهم بأنفسكم وابرزتم نحوركم للقتل فارمل نسائكم
وايتم صبيانكم ولو اخرجتموه لكانوا عيالا على غيركم ثم قال لئن رجعنا الى المدينة
ليخرجن الاعز منها الاذل وكان في قوم زيد بن ارقم وكان غلاما قد راهق وكان رسول الله صلى
الله عليه واله في ظل شجرة في وقت الهاجرة وعنده قوم من اصحابه من المهاجرين والانصار
فجاء زيد فاخبره بما قال عبد الله بن ابي لعنه الله فقال رسول الله صلى الله عليه واله لعلك
وهمت يا غلام قال لا والله ما وهمت قال فلعلك غضبت عليه قال لا والله ما غضبت عليه
قال فلعله سفه عليك فقال لا والله فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لشقران مولاه
احرج فحرج راحلته وركب تسامع الناس بذلك فقالوا ما كان رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام
عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعليك السلام فقال ما كنت لترحل في مثل
هذا الوقت فقال وما سمعت قولا قال له صاحبكم قالوا واي صاحب لنا غيرك
يا رسول الله قال عبد الله بن ابي زعم انه ان رجع الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل
فقال يا رسول الله فانت واصحابك الاعز وهو واصحابه الاذل فسار رسول الله صلى الله
عليه واله يومه كله لا يكلمه احد فاقبلت الخزرج على عبد الله بن ابي يعذلونه
فحلف عبد الله انه لم يقل شيئا من ذلك فقالوا فقم بنا الى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
حتى تعتذر اليه فلوى عنقه فلما جن الليل وسار رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ليله
كله والنهار فلم ينزلوا الا للصلوة فلما كان من الغد نزل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
ونزل اصحابه فقد اهدهم الارض من السهر الذي اصابهم فجاء عبد الله بن ابي الى رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم فحلف انه لم يقل ذلك وانه ليشهد ان لا اله الا الله وانك لرسول
الله وان زيدا قد كذب علي وقبل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم واقبلت الخزرج على زيد بن

ارقم يشتمونه ويقولون له كذبت على عبد الله سيدنا فلما ارحل رسول الله صلى الله عليه
واله كان زيد معه يقول اللهم انك لتعلم اني لم اكذب على عبد الله بن ابي فما سار
الا قليلا حتى اخذ رسول الله صلى الله عليه واله ما كان من البرحاء عند نزول الوحي
عليه فثقل حتى كادت ناقته تبرك من ثقل الوحي فسري عن رسول الله صلى الله عليه و
اله وهو يسلت العرق عن جبينه ثم اخذ باذن زيد فرفعه من الرحل ثم قال يا غلام
صدق قولك ووعى قلبك وانزل الله فيما قلت قرانا فلما نزل جمع اصحابه وقرا
عليهم سورة المنافقين؛ ور برين مقدار هم موقوف نيست زيرا كه ظنون كه معصومين كه در حكم سيد المرسلين
بلكه باصول خاصه اهل تشيع مرتبه شان از مراتب نبوت و رسالت هم در گذشته بر خلاف واقع
بر آمده كما مر پس هرگاه حال چنين باشد فما ظنك فيما صدر منهم على نهج الاحتمال بر عقلاي عالم مخفي
نيست كه مقصود فقير ازين روايات و مقالات انكار صدور احداث از مؤلفة القلوب نيست بلكه ازين بحث
مقصود اصلي اينست كه مؤلف در علم كلام و فن مناظره و تفحص روايات چنانچه ميداني و بعد ازين
هم خواهي دانست اجنبي محض است و از طريق استدلال بلديتي ندارد و ليكن خواهشت
ربا ايشهم درو فراخ حوصلگي و اراده مناظره با علماي اعلام و متبحرين كرام از مجتهدين و متكلمين
مذهب خويش پا فراتر نهاده وداد مصارعت و اخذ تلابيب بنيت تحصيل ثواب داده مگر چون
مصارعت قديم خلاف عهود و مواثيق و مضادر تقيه و مقتضيات عمليه وقوع يافته حيرانم
كه اين مصارعت جديد چگونه مثمر بركات و منتج حسنات خواهد بود **قوله** حضرت جعفر طيار عليه السلام
اقول اين خلاف محاورات متشيعين است كه براي غير معصومين لفظ عليه السلام را بالاستقلال
نويسند و اختصاص ائمه عليهم السلام را ملحوظ ندارند زيرا كه از مطالعه شروح اصول اربعه و تراجم
فارسيه يا لوامع واضح مي شود كه لفظ سلام بحضرات اهلبيت اطهر مرتبه اختصاص يافته و امتياز ايشان
از اغيار در ان مرعي و ملحوظ گشته بلي اگر اسامي متبركه ايشان با ديگران جمع شود مثل حضرت ابوطالب

که علمای شیعه ایشان را از اوصیاء انبیاء علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمامی ودائع
و امانات را بجناب سرور کائنات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق الیقین باقر مجلسی مرقوم است
و شعرف حالهٔ منصلهٔ انشاء الله تعالی شریک گردانیدن آنها بدنیست پس در ذکر لفظ علیه السلام نه رعایت
مذهب خویش باشد و نه مراعات اصطلاح مخاصمین بلکه رضا را خدا یا مگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خواهد
بود چنانچه از کتب قوم این ها جرا مذکور خواهد شد لیکن بر کسانیکه تاویلات و تسویلات علمای طائفه برا
نیک دیده اند مخفی نیست که در استعمال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و
تقیه امام بحق ناطق که در عبارت دستور العمل یعنی صحف آسمانی مامور باظهار حق و ممنوع از کذب
و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد مذکور باشند بر مخترعات و توهمات امامیه محتمل است بخلاف
مؤلف رساله که بر خلاف تقیه مناظره بعلمای اهل سنت مینماید و خلاف احادیث ائمه که بعضی از آن در
کتاب توحید ابن بابویه مرویست و بعضی در مصنفات دیگرش منقول و از منطوقات آن صریح معلوم
میشود که حالش مثل خمر است و ان ائمه اکبر من نفعه قطعاً و یقیناً ارتکاب میفرماید پس در کلامش
جریان این تاویل متوهم هم نیست چه جای آنکه مذهب خصم او نیز این احتمال را بر نتابد فافترقا **قوله** علاوه الخ
اقول مستدل را چنین احتمالات در اثبات مدعا که حدیث دعا نص بر مدعی نیست که از حدیث الحوض
خلفای راشدین مراد اند کافی نمیتواند شد مگر وقتیکه ملازم ثابت فرماید که چون در غزوه مؤته خبر از امر
یقینی بوده نه مجرد احتمال پس در حدیث حوض هم برین قیاس اخبار از احداث قطعاً و حتماً وقوع یافته و انّی له ذلك
و از اینجاست که حضرت مؤلف خود را استنتاج با وجود شده بر دلیلی دیگر دست میزند و بر ثانی آخر در مقام اذعان
جودت خویش متحیر باشد بلکه حقیقة قلوب اهل ایمان را بستند کار آن منجر باشد **قوله** و دلیل بین آنکه **اقول** بر گزیدن این شاه
لیکن هیچ دلالت ثابت نمی شود که جناب افضل الصدیقین بعد حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بدعتی
در دین متین احداث کرده باشد و وقوع اشتباه تام در حجیه عائشه و از ارشاد کلام مذکور نیز ممنوع است زیرا که
جمله لا ادری ما تحدثون بعدی بر مدعای مؤلف دلالتی ندارد و مگر بدلیلی قطعی باید رسانید که

دول

دخول صدیق در زمره محدثین و مبتدعین بر ضرورست وهو كلا يقدر على ذلك صدور است واضح
شد که دخول صدیق اکبر حقیقة در خطاب هم ضرور نیست تا بصدور احداث ازو چه رسد بالجمله اشتباهی
که هست نظر به دخول ضعفا درین مجموعه است كما عرفت سابقا فلا ضير ولا ضرر في حق الصديق
ومن في مرتبته نهایت توضیح مقام آنکه هذه شق درمعنی جمله لا تدری ما احدثوا بعدک محتمل است اول
آنکه خطاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص بخلفای راشدین بود و نحو ایشان باشد یعنی ای صدیق تو احداث و بدعت
از تو و اشیاع تو خاصة صدور خواهد یافت پس چگونه بر حسن خاتمه شما گواهی دهیم و این شق مدعای شیعه
شهابی آزردی حضرت مؤلف رساله است دوم آنکه از جمیع شما بحیث لا یشذ فرد واحد
احداث و بدعت صدور خواهد یافت اگر چه تفصیل آن مرا معلوم نباشد و ضرر این شق باتفاق خواص و
عوام برای امامیه که در روایت امثال این احادیث دریغ نکرده اند كما ستعرف ان شاء الله تعالی نسبت بقسم قائل
زیاده تر ستیقن است چه امامت ائمه متفرع بر امامت مرتضویست هرگاه اصل فاسد شد فرع بطریق اولی
فاسد خواهد بود سوم آنکه حال مجموع شما مثل مجموع شهدای احد نیست بلکه بعضی از افراد شما مثل مؤلفة القلوب
مصدر احداث خواهند شد کو مرا معلوم نباشد و برظاهرست که تا مؤلف امثال این شقوق را بدلائل باطل نخواهد کرد
مقصود او چگونه بثبوت خواهد رسید و اگر فقط خطاب بصدیق در ضمنا ما مقصود می بود پس مفهوم شود که ای ابوبکر
دعوی اسلام و جهاد که از تو صدور یافت همه محمول بر بادشمه است هرگاه اسلام تو و اصحاب تو مقبول نیست
جهاد کی مقبول تواند شد چه جای آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مرا در دست دشمنان سپرده راه
فرار اختیار کردید و بارها داد مخالفت و شقاق دادید پس دعوی جهاد کجا راه داشته باشد پس گواهی حسن
خاتمه برای شما که بعد از من هم لامحاله مصدر احداث و بدعت خواهید شد چه معنی دارد بلی برای
امیر المؤمنین و اتباع او گواهی میدهیم و میگوییم لانهما منسلک در زمره شهدای احداند بلکه مراتب علیا نسبت
بایشان زیاده تر دارند این لفظ خاص یعنی احداث و تقیید آن بلفظ بعدی صریح دلیل است بر اخبار از حال
مستقبل که مالک بن نویره و امثالش بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برروی کار آوردند آن

امری بود جدید که هرگز از مالک و اتباع او نزد فریقین در زمان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم صدور نیافته
بخلاف خلفای راشدین که بتصریح علمای امامیه مرة بعد اخری مصدر احداثهای بسیار در زمان خیر الانام
شدند کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی والضرورات تبیح المحظورات و باصول الحق باعلای
مراتب دین و ایمان ترقی کرده بودند کما هو عیان لا یحتاج الی البیان **قوله** بلکه اگر کلمه الخ **اقول**
حاشا که عدم اذعان بمغفوریت ابوبکر صدیق و صحابه و یا باحتمال حدث امر بعد انتقال خود دلالت
فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بعد حیات اند چنان نیست که برای جمیع شهدای
احد ثابت شده است چه عجب که بعضی ازین سلسله مصدر حدث شوند و حسن خاتمه آنها حاصل نباید **قوله**
بلکه اگر آه **اقول** قید بعدی بر تنزل و تسلیم نیز لغو شود که مراد از آن حضرت ابوبکر صدیق و حواریین سید
المرسلین نباشند و این ممنوع است چنانکه بارها دانستی بلکه تبرا بدلائل و براهین ائمه اطهار مدلل و مبرهن
کردم که خلفا بر اصول فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد ازین تفصیل هرچه تمام تر مبرهن خواهم
نمود که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علاوه چنین لغو در کلام رسول مقبول که کلامش باعتراف لسانی
مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال پس فائده قید بعدی در حدیث مطلقا آنست
که احداث نخواهد بود مگر بعد از من و این را خود علمای امامیه از اصل برکنده اند کما ستعرف ان شاء الله تعالی
و انهم بعد ازین سرایه تقریر در بر خواهد کرد که امثال این احادیث در کتب شان نیز موجود است بلکه بیع اخبار
قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم و اگر انهم
دلائل واضحه سامع متعصب را کافی نیست پس این بجهد ان خود حضرت صدیق اکبر را شاهد قول خود می
که این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد ثبوت اعتراف صدیق اکبر رخنه ارتیاب کلیه بند گردد و آن
اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما ینطق عن الهوی آگهی لا ادری ما تحدثون بعدی
بالیقین دانسته که پس بعد پیغمبر خدا زنده می نم که بر انقار خود گریسته کما یدل علیه کلمة انا مبدون
همزة الاستفهام علی ما فی بعض طرق الحدیث و آنحضرت نیز اعداد انصاف داده اند چون تقدای خلق

بودند

بودند باقتضای اثر شان خلق را هم برین داهیهٔ کبری می باید گریست لیس هم اینکه ارشاد رسول
فقط باحتمال وهمی بود کجا ماند چه گریه بدون ایقان انتقال رسول صلی الله علیه و آله وسلم پیش از خود ممکن
ندانست خاصتاً اینکه چون لفظ بعدی باحتمال وهمی موهم بقا بود در جواب ارشاد نبوی عرضه میداوند که لا
ابقانا الله بعدک یا رسول الله و عروض لکار بصدیق اکبر بر بقا خود شان بعد الرسول تا ماطر آن
کلمهٔ بعدی بر سبیل تسلیم و فرض مسلم داشته می آید و الا جانبی بر سر زد نشت که کسی که بمجرد تطیر از رنج وحوی
با علی علیین بسقیفهٔ بنی ساعده شتابد که تا مرد و آنجا ببحث و جدال پردازد و دلائل و لوبی خیر دیگر خلافت
بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلیفهٔ شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکه
در حدیث زورت فی نفسی مقاله صحیح است و انا سنلقی علیک منه ذکرا بکمال تعجب بیان
سازند و اصلا قطرهٔ اشکی از چشم بنظر بر خلافت و امارت دوخته بر نیاید و هرگز قصد افتاده بودن جسم نبوی
روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تعبیر جید و کد در طلب ریاست نیفتد بلکه بموجب روایت
ثقة المحدثین صاحب کتاب الاعلام بسیرة الرسول علیه السلام جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن
افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد چسان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر
میگردد بس حیف جای این حضرات و بدان فارد که آیا امری مهم تر از تجهیز و تکفین موتی هم می باشد چه جای که
خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین و هرگز خیال سامان آخرت اقدس را سوی خاطر شان
نگردد و فقط بر ریاست فانی نظر دوخته باشند فای شیء اعجب من ذلک و از انجمله مما
لما نقلت فاستمع ما فی ذلک الکتاب اذ ذکره بالالتقاط و الانتخاب اتفق اهل الشرع علی ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم توفی یوم الاثنین شهر ربیع الاول نصف النهار و
قیل عند اشتداد الضحی و نقل الاستاذ ابو سعید عبد الملک فی کتابه شرف
النبی انه توفی یوم الاثنین النصف من ربیع الاول و هذا اقرب والله اعلم قال الراوی و
و کانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

وهو في بيته لم يفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما بويع ابو بكر في
السقيفة وكان الغد جلس ابو بكر على المنبر فقام عمر فقال يا ايها الناس ان الله تعالى قد جمع
امركم على خيركم صاحب رسول الله وثاني اثنين اذ هما في الغار فبايعوه فبايع الناس ابا بكر
بيعة العامة بعد السقيفة فلما بويع اقبل الناس على تجهيز النبي ص يوم الثلثاء وقال
بعد ذلك بقليل ولم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغير له رائحة وقد طال
مكثه في البيت قبل ان يدفن وقال بعيد هذه ثم دفن وسط ليلة الاربعاء لاربع عشرة
خلت من ربيع الاول وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس والاول اصح
انتهى چنین کس را بجز تصور تنهای خود بعد الرسول با دراک از فحوای لفظ بعدی گریه در گلو گره کرده آیا
نزد عاقلی امکان دارد لا والله ثم لا والله و حکایتی لبس ظریف مناسب مقام بیاد آمده که هرگاه علمای اهل سنت
از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر که مدت العمر غالبا خون پشه هم از دست مبارک نریخته باشند در ازای
شجاعت امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة لیث بنی غالب غالب کل غالب علی بن ابیطالب عاجز می شوند
دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغیری در حال شان واقع نشده از برای خدا کسی
انصاف کند که این قساوت قلب است یا شجاعت این دال است بر عدم محبت با جناب رسالت
یا دلالت دارد بر رسالت و این معنی فقط بشهادت عقل نیست بلکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
سوال جناب ابن ابی قحافه از وجه حزن و ملال جناب شان کلامی فرموده اند که دال است بر عدم
تاثر و غمی الیه از فوت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هی هذه فی کنز العمال عن سعید
ابن یربوع جاء علی بن ابیطالب یوما متقنعا متحازنا فقال له ابو بکر اراک متحازنا
فقال له علی انه عنانی ما لم یعنک فقال اسمعوا ما یقول انشدکم الله اترون احدا حزن
على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مني سبحان الله اینهمه طی مدارج سنگدلی از شعبه خود گواهی
خواهند مصداق مصراع مشهور رفقا شیرازست ع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد و معهذا این بیچارگان حساب

شهادت برچنین کذب صریح نیافتند و بسکوت پرداختند والا قل و آنهمه ارشاد مرتضوی نص آیت
بر عدم تحزن ابی بکر فَاِنَّهٗ مِنَ الصَّادِقِیْنَ الَّذِیْنَ وَرَدَ فِیْ شَانِهِمْ کُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ
بالجمله امر حضرت علمای اهل سنت بس غریب است که یکجا توجیه انکار حضرت عمر از وفات رسول آن میکنند که از فرط الم
این داهیه کبری بی هوش و لا یعقل شده بودند و یکجا عدم اعتنای حضرت ابی بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل شجاعت
شان می آرند و باز ادعا میسازند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب ایزدی بود که بمجرد تصور وهمی لقای خود
بعد الرسول گریه سرشار بر اوشان طاری گشت چنانچه از جمله بکی اَبُوْبَکْرٍ ثُمَّ بَکٰی ظاهر است
و در غار که بدلالت نص قرآنی اضطراب و اضطرار لاحق شان شده بود آنرا هم ماول به تحزن بر جناب
نبوی میسازند مطلق چشم مآل انصاف و دیده بصیرت شان از تعامی نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
چه سنگدلیها بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت و حضرات سینه از خدا و رسول صلعم شرم نکرده
نامش شجاعت میگذارند و اگر اینها شجاعت است باید که حضرت فاروق اعظم که آنچنان مدهوش و بیهوش
شده بودند در نهایت مرتبه جبان باشند و اگر دین پایه جناب عمر را انس با رسول صلعم بود که بمجرد استماع خبر وفات
زوال عقل روداد باز آن حالت در طرفة العین چگونه زوال پذیرفت که تجهیز و تکفین را هم گذاشته بالاتفاق
در صدد اخذ خلافت و امارت افتادند و داد تکابر و مناظره دادند آیا کسیکه اینقدر با حزن او را دریگیرد
گریبان بپاره نمی سازد و سر بر سنگ نمی زند سلمنا که از غایت ورع اقدام بر اینها نفرمودند و باوجود سهو
آیات قرآنی مثل اِنَّکَ مَیِّتٌ وَّاِنَّهُمْ مَّیِّتُوْنَ از فرط غم مسائل خبریه ماتم از مباحات و مکروهات
از فکر افتاده بود باری فقط گریه را که مانع بود و محل انصاف نیست که کسی که تاب شنیدن حرف وفات بزرگوار
نداشته باشد و این داهیه کبری را از ممکنات نشمارد و بمجرد قرع صماخ کردن خبر ناخوش از جا رود هرگاه
بعد از افاقه یقین موت آن بزرگوارش خواهد شد حالش چه خواهد شد اقل مرتبه اینست که سروکارش با البکاء
والویل خواهد بود و زنهار از سر قبر بعد دفن جسد و قسر بر نخواهد خاست و بدنیا و ما فیها او را خوش نخواهد آمد
که در همان آن بعدو و هروله خواهد پرداخت و سوی سقیفه خواهد دوید و بجز شور و شغب بیعت مسلمانی برای قوطیه

رہا ست خود بمفاد احلب حلبا لك شطره یک آه سرد و ناله بر درد نخواهد کشید انتهی کلامه

بعینه **اقول و استعین بالرءوف الرحیم** کار متعصب مفید همین است که وقت مباحثه و مناظره

اصول رسا نسخه را محفوظ ندارد یا بنا بر ابله فریبی برای الزام خصم خویشتن تدلیسی بکار برد و منعصب خود را که سهل

است فراموش سازد و طیلسان خصم خود را که موجه و مانع است بکمال جور و جفا بر دوش خود اندازد

و عجب نیست که خدام مؤلف بسبب مزید ذکا و فطانت چون دریافته اند که دلیل دوم نیز رایگان و بیکار است

خواستهاند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند ان شاء الله تعالی عنقریب خواهند

دانست که این دلیل دوم هم ناتمام است و مقدماتش خارج از قانون مناظره و علم کلام **قوله** خود حضرت

شیخ او آه **اقول** هیچ خبرم که حضرت مؤلف المعی در ما سبق افاده معلوم فرموده در اینجا راهی حلال

آن نمود بیانش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث میباشد و اینهمه انتهائها منتهی علمای خویش

خصوصا مؤلف معتمد الشیعه مقتضی آنست که این نسخه محمول بر همزه استفهام باشد زیرا که هر دو حدیث

بلا ریب و شک در یک سانحه و یک واقعه واقع است پس حصول یقین در این وقت خاص درباره زندگی خود حیدر و نسبت

و دلالت علی الیقین نیست مگر بدون همزه و مقارنت همزه بیرون بر ضرورست لما عرفت پس یقین و عدم تیقن هر دو

جمع شده و هو اجتماع النقیضین و این قدرت الهی است که آنچه بر اشاعره بجهت عدم فهم از مصطلحات و افادات

ایشان در صدر رساله بر زبان آورده بود و نقائص را بلا دلیل و برهان بنسبت بدیشان کرده در جلدوی

آن در این خرابی گرفتار آمد و از اینجا گفته اند که من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه بجسمه

قوله والحق که داد انصاف الخ **اقول** اگر بطور طنز و تعریض مراد اندوه لقای صدیق و مثال او

بعد آن سرور است پس بجای خود نیست زیرا که بروایات حضرات معصومین قبل ازین گذشته که جناب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب خویش بشارتها بر لقای صدیق و یاران او داده و رواج دین

متین و کساد بازار و تذلیل کفر و کافرین را بر دست صدیق ارشاد ساختند فانعم البال و منشرح الحال

باید زیست و اگر مراد ذات شریف است با وجود قلت عمر پس البته غمی باید گریست و

ولیکن

ولیکن بحکم شریعت غرای مصطفوی از جزع و فزع که عادت عوام و معمول و مرسوم همگان
دریای غفلت ست مهما امکن احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاض ابراهیمی هم از جناب مرتضوی
این مضامین را نقل کرده بحکم حدیث استرجاع که متفق علیه فریقین ست باید خواند که سبحان الحی الذی
لا یموت انا لله و انا الیه راجعون قوله چه گریه آلخ اقول هر که انصاف را کار فرماید و در احادیث صحاح اندک
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل تصور خیالیه و همیه ست و سخت پوچ و غلط ست جهت
دیگر وجوه گریه هم محتمل ست یکی آنکه صدیق اکبر را تقلیل عمر مستنبط بود که اکثرش بدلالت احادیث در ستین و
سبعین محاط است و کثرت عمر شریف بملاحظه ظاهر آیات قرآنی مثل آیت کریمه لیظهره علی الدین کله
و روایات احادیث که در بعضی از غزوات صدور یافته و بحد شهرت و تواتر رسیده مظنون بود اکنون که قلت عمر
نبوی ازین حدیث ولو احتمالا مستفاد شد بنابر آن صدیق اکبر گریستند بلکه در عدم بکار بودن صدیق صفا
مقام استعجاب و استغراب ست و آنچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابو بکر صدیق نه عن انتقال آنحضرت
صلی الله علیه و اله و سلم پیش از خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کجا دلیل دوم آنکه محتمل که بجهت احد ا
بعضی که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعه مسلمین اصحاب آن وقت شد موجب مفضولیت
این مجموعه از مجموع شهدای احد گردید بکار و زاری و فریاد و بیقراری فرموده باشد لیکن در حق ابو بکر صدیق
و دگر حوارین جناب سید المرسلین از مهاجرین و انصار و حضار بیعة الرضوان و جناب بدر که فقد
غفرت لکم از جناب صمدیت در حق شان بروایات فریقین در صحاح سته و مجمع البیان و خلاصه
المنهج و غیرها وارد است در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه اینست که سبا اشد
که مخاطب با وصف خطاب با حد بلا شرکت غیری هم مراد می باشد [illegible]
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق و شیخ این شیخ المشایخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار سهو پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم را که در نماز واقع شد موجب درجه اول از غلو میدانستند
و غلاة را از بدترین کائنات اعتقاد میکردند و تصنیف کتابی ضخیم را فقط برای اثبات وقوع سهو حضرت

سید المرسلین ورد و قدح بر منکرین باعث حصول اجر و ثواب می‌شدند چنانچه بر ناظرین من الکل بحضر العقبه
و افادات سیدین شد و قم مدنی مستتر نیست و در خطاب آیت کریمه وَاِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطٰنُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرٰی مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ذات مقدس نبوی زنهار داخل نیست بچنین است حال
مصداق کلام قدسی فَقَدْ غَفَرْتُ لَکُمْ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ مِنَ الْاٰیَاتِ وَالْاَحَادِیْثِ اگر اندک غور
و تامل بر وی دو دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چیزی خواهد بود که قابل پرسیدن باشد و
ظاهرش نیست مگر سوال از مغفرت جمیع اصحاب که بعد فتح بلکه بکثرت تمام بهم رسیدند و اسلام آوردند
و در مشاق و تکالیف شرعی شریک شدند نه از خاتمه خود و دیگر حواریین که بارها مناقب شان بر زبان
مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین باعتراف و اظهار فریقین گذشته و مانند اعضاء رئیسه نزد آن
جناب عزیز بوده اند و چند بار در حق شان ارشاد شده که هرگز احدی از اینها در دوزخ نخواهد رفت
و همه با من در بهشت عنبر سرشت خواهند بود تمام و مستغرق انشاء الله تعالی بکلی حالت غلبه خوف
و خشیت مستثنی است چنانکه حضرت امیر وقت استماع اخبار فتن از جنگ جمل و غیره زبانی جناب بشیر
و نذیر بروایت جامعین اصول مثل سلیم و غیره او کما فی البحار می پرسید که دین و ایمان من در آن وقت سالم
خواهد ماند یا نه اگر ابو بکر صدیق نیز در بعضی از اوقات از حال خویش یکبار سوال کند بعید نخواهد بود فلا
تغفل القصه اگر حضرات شیعین فی الجمله از اعتساف دست بردارند و از اتباع اوهام خویش در باره حواریین
حضرت خاتم النبیین باز مانند بروایات اهل حق که مؤید بآیات قرآنی است ابو بکر صدیق اول کسی است که
در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر حوض با جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در انجا هم
مصاحب خواهد بود چنانچه بغوی در مصابیح و دیگران در کتب دیگر آورده اند عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ عَنِ
النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَطَافَ بِیْ فِیْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ
فَاَرَانِی الْبَابَ الَّذِیْ اَدْخُلُ اَنَا وَاُمَّتِیْ مِنْهُ فَقَالَ اَبُوْ بَکْرٍ الصِّدِّیْقُ بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ
[illegible] لَیْتَنِیْ کُنْتُ مَعَکَ [illegible] قَالَ اَمَا اِنَّکَ یَا اَبَا بَکْرٍ اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ اُمَّتِیْ

وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یرد علی الحوض یوم
القیامة ابوبکر الصدیق وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لابی بکر انت صاحبی علی الحوض و صاحبی فی الغار اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح
پس سوال از خود و دگر اخص الخواص محتاج الیه نیست بلی پرسیدنی آنست که مجموعه محی ابن زمان مثل
مجموعه شهدا احد هست یا نه کما عرفت مرارا و ایضاً اگر حضرت مؤلف و دگر ارباب تشیع آنچه درباره
احادیث میگویند که هرگز تفسیر میباشد نصب العین دارند نظر بحدیث حاکم وغیره و درخصوص این مقام خواهند
دانست که ابوبکر صدیق بری الذمه است و دخول او در زمرهٔ محدثین مستلزم تناقض صریح است و نیز اگر روی
توجه باحادیث معتبره آرند بلا ریب و ارتیاب خواهند دریافت که ابوبکر صدیق بسبب رقت قلبی که او را
مثل حضرت خلیل علیه السلام بحصول پیوسته بود در امثال این مقالات سکر نیست چنانچه در روزی که
حضرت سلطان سریر نبوت قریب وفات خویش خطبه خواند و در اثنای آن فرمود که حق تعالی یکی را
از بندگان خود در آسایش دنیا و اختیار ثواب آخرت مخیر کرد پس او آخرت را برگزید همین صدیق
اکبر بروایت جامعین صحاح گریه و زاری آغاز نهاد و باستماع خبر وفات شریف مضطرب شد و اصحاب
بمزید فطانت و ذکا در رقت قلبی او اقرار کردند و قس علی هذا در ایام دیگر وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم بشدت تمام بیمار شد و ابوبکر صدیق بامامت مسجد شریف مامور گردید و محراب را از انجناب خالی دید بیهوش
بر زمین افتاد و از معاینه این بیهوشی عیانا بین اصحاب کبار شور قیامت برخاست چنانچه قبل ازین گذشت
پس لفظ فرض و تسلیم درینجا مناسب افتد تا که خطای منکر غلط گفتم اگر کبار است زیرا که مستلزم نسبت
که شهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بروایات فریقین در رقت قلبی ابی بکر صدیق مثل حضرت ابراهیم
خلیل قبل ازین ایراد افتاد نامقبول شد و این بالبداهت خلاف عقل و دین و ایمان است علاوه شهادت
شیر خدا که برطبق ارشاد مصطفوی مرویست و عقل زرین موید آنست بهزار حسرت قبول نابط و از معرض
اعتماد ساقط می شود حیث روی الحافظ ابوسعید اسمعیل بن علی بن الحسن السمان

الرازی فی کتاب الموافقة بین اهل البیت والصحابة وقد نقل صاحب ریاض النضرة فی
مناقب العشرة عن علی رضی الله عنه قال ان ابا بکر اواه منیب این هردو لفظ را که در محکمات
تنزیل برای حضرت ابراهیم خلیل وارد است در خصوص ابو بکر صدیق آورده بهمان شهادت نبوی را
تذکیر نموده است کما لا یخفی و نیز روایت امام صادق رضی الله عنه از امام محمد باقر رضی الله عنه بر این
تقدیر معاذ الله مردود و منکر و انه قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وابو بکر غائب بالسنح عند
زوجته بنت خارجة فسل عمر بن الخطاب سیفه وتوعد من یقول مات رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم وکان یقول انما ارسل الیه کما ارسل الی موسی علیه السلام فلبث عن قومه اربعین لیلة
والله انی لارجو ان یقطع ایدی رجال وارجلهم فاقبل ابو بکر من السنح حین بلغه الخبر الی
بیت عائشة فاؤمت له فدخل فکشف عن وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل
یقبله ویبکی ویقول توفی والذی نفسی بیده صلوات الله علیک یا رسول الله ما
اطیبک حیا ومیتا ثم خرج سریعا الی المسجد حتی جاء المنبر فقام علیه ونادی الناس
اجلسوا فجلسوا وانصتوا فتشهد شهادة الحق ثم قال ان الله تعالی نعی نبیکم وهو حی بین
اظهرکم ونعاکم انفسکم وهو الموت حتی لا یبقی احد الا الله عز وجل وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین وقال انک میت وانهم میتون وقال کل نفس ذائقة
الموت وقال تعالی کل شیء هالک الا وجهه وقال کل من علیها فان ویبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام ثم قال ان الله عز وجل عمر محمدا صلی الله علیه وسلم وابقاه حتی اقام
دین الله واظهر امر الله وبلغ رسالة الله وجاهد اعداء الله حتی توفاه الله وهو علی ذلک
وترککم علی الطریقة فلا یهلک هالک الا من بعد البینة والشفاء والنور
فمن کان الله ربه فان الله حی لا یموت فلیعبده ومن کان یعبد محمدا صلی الله علیه وسلم

وترکه الها فقد هلک الهه فاقبلوا ایها الناس واعتصموا بدینکم وتوکلوا علی ربکم
فان دین الله قائم وکلمته باقیة وان الله ناصر دینه ومعز اهله وان کتاب الله عز وجل بین
اظهرنا هو النور والشفاء وبه هدی الله محمدا صلی الله علیه وسلم وفیه حلال الله وحرامه
ولا والله ما نبالی من اجلب علینا من خلق الله ان سیوفنا لمسلولة ما وضعناها بعد
ولنجاهدن من خالفنا کما جاهدنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا یبغین احد الا
علی نفسه انتهی وقد اوردناه بنصه فی الریاض **قوله** والاجاج الخ **اقول** همه جزع وفزع مقتضای طبیعت
و بدیهیات است و نفس الامر آنکه دل بنایه چه بر دانا و فهمیده پوشیده نیست که هرگز بمجرد طیران روح نبوی بجنات
نعیم سوی سقیفه نشتافتند بلکه بعد تحقیق و تنقیح موت و دفن و دفع اختلاف بعضی از اصحاب آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بالحاح تمام وی را همراه بردند و بحمد الله که آنها بروایات امام صادق و
امام باقر روشن شد که ابوبکر صدیق اول برای تعزیت در خانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفته
در جسد مبارکش را بوسیده و زار زار گریسته و صلوة و درود بروی فرستاده باز بمهمات دیگر که از
اعظم امور بود پرداخته و قضیه الاهم فالاهم را نصب العین گذاشته والحمد لله که منتهای آرزوی
اهل اسلام بذا عنظ و نصائح افضل الصدیقین مترتب شد بلی نظر بلاف و گزاف شیعه و ترهات
ایشان هم جای آنست که سر بسنگ خارا زنند و هم مقام آنست که گریبانها را چاک کنند و ریگ
بیابان بر مفارق خویش بریزند و موج آتشین متصل بریزند و بدان ها زن چشم گریان نو بیل و ثبور و
اغرباهی واسفی و مصیبتاه برای ماتم و سینه زنی بر خیزند چه در روایات ایشان چنانچه از خوانین بلا
تالیف کنتوری واضح میشود که رفتن جناب سیده در مجامع اصحاب برای مطالبه زمین فدک و
ادای خطبه طویل الذیل ملان طلاقت لسانی رشک افزای بلاغت سحبانی متصل واهیه عظمی
وفات سید انبیا بود اکنون انصاف را کار فرمایند که از حزن و ملال جناب سیده که این الهیه
شب و روز دائر سنت یقین بمعنی بود یا نه که اگر عمر نوح علیه السلام می یافت غیر از حزن و ملال

دگریه وزاری که چیزی از و صادر نشد یافت سیما اطلاع بر زمین مذکور وانچه بدان تعلق دارد چه جای آنکه با وصف
اتمام محبت علوی چشم بر زمین فدک دوزد و آتش طمع زخارف دنیوی خلاف زهد و توکل در کانون
سینه مبارک افروزد و اصلاً قطره آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصور
بالتصدیق سانحه وفات شریف مانع ازین حرکت مخالف مقتضای همت انسانی وانهمه طلاقت
لسانی نگردد بلکه بموجب روایت ثقة المحدثین که امام ائمه امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
موضوعه ایشان در بیابانی نظیر خود نداشت معاذ الله خیال صنعت مصارعت رود بهر دو دست
مبارکش بگریبان و گردنش رسد وانهمه کشاکشی در اصح الکتب یعنی کافی موجود است
چنانچه مولف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتیکه متتبع کتب قوم بر آن
اطلاع دارد و در بحار جابجا موجود است مشعر بر آنست که این مصارعت و کشمکش بکرات اتفاق افتاده
عجب عجاب آنکه بر اصول موضوعه اهل افترا که از قوت حافظه بهره ندارند گرفتن فدک حضرت زهرا
را هم روا نبود بخلاف خلافت بر اصول الحق برای حضرت صدیق از معاینه روایات امامیه
چنان گل میکند که اگر خبر غصب بر تقدیریکه خلفا بروز وفات سرور کائنات زمین فدک را بصور
خیالیه قوم قورق میکردند بگوش حق نیوشش بتول عذرا میرسید غالب که نساء بنی هاشم اعیاذاً
بالله با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته در خیبر میرفتند و بار دیگر اعجاز فاتح
باب خیبری روی می نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسا اندیشیدند که این کشاکشی و فوج کشی بهمچنان پوشیده
و نهان ماند فَلِلّٰهِ دَرُّهُم مَا اَدَقَّ نَظَرَهُم واگر صدور اینهمه از جناب فاطمه زهرا بقول مجلسی در
بحار و حق الیقین بعد فی الله بود بند و بست مدینه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام دلکاهای
ساکنین آن خیر البقاع زاد الله شرفاً و کرمتها از شر مرتدین و اعدا و دفع اختلاف آرا از اصحاب سید
الانبیا چرا حسبة لله طلباً لمرضاته تقدس و تعالی نباشد خصوصاً وقتی که بعد ازین فرموده باشند
که بضرورت مذکوره دفع گزند خانه جنگی در آنوقت نازک خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

بیعت

اکنون بیعت دیگری کنید من اول سابعین خواهم بود بلکه از این هم کار من در گذشت و آخر در خانه
منزوی گشت جوار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً خطاب عمر تصویب نگذاشتند که خلافت بدیگری
رسد و او معزول شود و در برو مردم فراز کند اگر تفصیل روایات داشته باشی بکتاب ریاض النضره
رجوع کن قال ابن شهاب فلما بویع لابی بکر قام فخطب الناس واعتذر الیهم وقال
والله ما کنت حریصا علی الامارة یوما ولا لیلة قط ولا کنت فیها راغبا ولا سألتها
الله فی سر ولا علانیة ولکنی اشفقت من الفتنة وما لی فی الامارة من راحة ولقد
قلدت امرا عظیما الی آخره وفیه ایضا فی ذکر استقالة ابی بکر من البیعة عن زید بن اسلم
قال دخل عمر علی ابی بکر وهو آخذ بطرف لسانه وهو یقول ان هذا اوردنی الموارد ثم
قال یا عمر لا حاجة لی فی امارتکم قال عمر والله لا نقیلک ولا نستقیلک اخرجه حمزة
ابن الحارث وعن ابی الجحاف قال قام ابو بکر بعد ما بویع له وبایع له علی واصحابه فاقام ثلثا
یقول ایها الناس قد اقلتکم بیعتکم هل من کاره قال فیقوم علی رضی الله عنه فی اول الناس
یقول لا والله لا نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی
یؤخرک اخرجه ابن السمان فی الموافقة وعنه قال احتجب ابو بکر عن الناس ثلثا یشرف علیهم
کل یوم یقول قد اقلتکم بیعتی فبایعوا من شئتم قال فیقوم ابن ابی طالب فیقول لا والله لا
نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی یؤخرک اخرجه الحافظ
السلفی فی المشیخة البغدادیة وابن السمان فی الموافقة وابو الجحاف هذا هو داود بن عوف
التمیمی مولاهم کوفی نقله عن عمر ولعله من التابعین وهو حدیث مرسل الطریقین وعن جعفر عن
ابیه رضی الله عنهما قال لما استخلف ابو بکر خیر الناس سبعة ایام فلما کان الیوم الثامن
اتاه علی بن ابی طالب فقال لا نقیلک ولا نستقیلک ولو لا انا رأیناک اهلا ما بایعناک اخرجه
ابن السمان فی الموافقة و در بیان بسیار از روایات که مؤلف کتاب مذکور ذکر فرموده تا بجا نقل آن

نموده شود و در باب کراهیت وی رضی الله عنه از امارت روایت رافع آورده محصلش آنست
که او وصیتی مختصر درخواسته و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نمود و گفت امیر مباش بر
وجوه آن بر شمرد چون خلیفه شد رافع میگوید که من سببش پرسیدم فتنهٔ انصار و تقریر فاروق و خوف ردت
بیان نمود انتهی محصله طرفه آنکه غرض علمای امامیه در خصوص اینمقام کما یلوح من عماد المجالسی و غیره
از ایراد اینقسم روایات آنست که کراهیت خلافت از صدیق ثابت نمایند باز بر همه کس فاش کنند که قول
خلیفه اول با فعلش مخالفت کلی دارد و حال این لاف و گزاف با وجود این ضرورت شرعی سر و تدارک واقعی
که در اقاله از و مرة بعد اخری صدور یافت نزد خواص و عوام بر ظاهر است فاعتبروا یا اولی الابصار
و در مسلک ثانی عنقریب خواهی دانست که صدیق اکبر امامیه یعنی ابوذر غفاری با وصف وصیت و نهی
جناب سید المرسلین مصداق کریمهٔ ان هو الا وحی یوحی که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم
از برای تو آنچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مباش بر دو کس
و متکفل مال یتیم مشو قضای دمشق را در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و هرگز بر وصیت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که در کتب فریقین وارد است مثل بحار مجلسی و صحاح اهل حق و شروح آن
سیما شرح جلیلهٔ امام نووی بر صحیح مسلم نوشته کار نه بست قوله جسد مبارک الخ اقول اگر مقصود ازین آنست
که وصف خیال تغیر که بسبب اتفاقی واقع نشده اراده اخذ ریاست مصمم کردند فلا نسلم ذلک چه
مظنون بلکه متیقن است که زبانی مخبر صادق چنانچه در احادیث صحاح مندرج است شنیده باشند که اجساد
مقدسهٔ انبیا علیهم السلام در عالم قبر هم متغیر نمیشود فکیف تغیر آن در دنیا بعد یک روز و دو روز که احتیاط
بملاحظهٔ این قسم احادیث که بواسطهٔ اجلهٔ اصحاب رضی الله عنهم مروی است باشد باید که برسائل شیخ جلال الدین
سیوطی و مؤلفات محدث دهلوی رجوع کنند پس خاکی که مولف بر سر خود انداخته بجای خود رسیده
الیوم نزید و لا ننقص و اگر مراد چیزی دیگر است فلا بد من تصویره حتی ینبغی الکلام علیه فتدبر
قوله ایا امری مهم تر آه اقول معنی قول مولف آنست که چه امر مهم تر از تجهیز نبی باشد و نهم بدستور

و دعاوی سابقه او ممنوع است و سند منع ورود اخبار و آثار در اراده اعراب منحرفین از قواعد و ارکان
اسلام مثل مسیلمه کذاب تخریب مدینه حضرت رسالتمآب است چنانچه بعضی از احادیث که آنفا گذشته
اشارات آن منطوی و کتب مبسوطه بتفاصیل آن محتویست و لله در المحققین حیث قالوا ان مسیلمة
الكذاب والعنسي ومن تبعهما من الاعراب ينتظرون وفات النبي صلى الله عليه وسلم
حافين حول المدينة متولهين على ان يخربوا ترابها بظهورهم وان يتعرضوا
لاهل بقيع الغرقد وقبورهم ويقتلوا كبارها وصغارها ويهدموا بنيان الشريعة
ويخربوا آثارها و فقیر می پرسم که اگر سعد خلیفه میشد و آخر کار مهاجرین خلافت با سعد ندانسته اکثری بصدیق
و بعضی بمرتضی و برخی بحضرت عباس رضی الله عنهم اجمعین مایل می شدند چه شور و شغب که واقع نمی شد و چه فتنها
و فتنها که برنمیخاست و ازینجاست که در امثال مشهور است که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند و فیلسوفی از سه کس متجاوز باشند و در کتاب ملل شیخ المشایخ ابن حجر از احادیث
ائمه منقح شده آنست که فساد و فتنهای تعدد خلفا مثل تعدد واجب الوجود در ارض و سماوات
بالجمله منحرفین عن الاسلام و مرتدین ایام یکطرفه ماندند غلط گفتم بلکه برای ایشان عیدی
بحصول می پیوست که صد عید قربانش نشد تماشای این وقعه برای العین میدیدند که اصحاب بمجرد
وفات رسالتمآب بجهت اختلاف و تشاجر با هم می آویزند و آبروی یکدیگر میریزند لسان انصاف
فرمایند که آنچه واقع شد از اتفاق بر خلافت افضل الصدیقین و لشکرکشی بر ملاحده و زنادقه بیقین بهتر بود یا
آنچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنها در صحابه کرام و ظهور هرج و مرج در گروه اهل اسلام غیر از ملحدی
زندیقی بد باطنی منتقی احدی از اهل شرع ثانی را قبول نخواهد کرد علاوه فرض میکنیم که پادشاهی
عظیم الشان از جهان گذران رحلت فرمود و شورش اعدا در دیار او بهم رسیده بود و بمجرد وفات او
شوریدگی شان [illegible] و از هر بلد بیشمار رسید گروهی از یارانش که خلافت برای آنها مقرر بود خواهند
که بصیب [illegible] از قوم خود برداشتند و امامی مقرر سازند تا درین نزدیکی لشکری در مقابله اهل فساد و کفر

که بعد از آن ملک رفیع الشان بودند آراید و برتق و فتق مدینه او کوشش نماید خواص آن ملک که خلافت
بعد ایشان بود اول مراسم تعزیت بجا آوردند و بر قدر ضرورت اکتفا کرده اختلافها که نظر بجبلت مردم
در موت و غسل و دفنش پدید آمده بود بدلایل قاطعه برداشته مشغول غسل او بودند که بیک ناگاه بر ارادهٔ
زمرهٔ اولی اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن بآنها بوصیت او متعلق بود برای کفایت مهم غسل و کفن
بر جای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوش آنها در خورد بسبب الحاح گروهی نظر بدفع این فتنه بسوی آن مجلس
شتافتند و اهل محفل را به براهین ساطعه از خیال مذکور باز داشتند و بجهت ضیق وقت و دفع فتن و رفع
آشوب حوادث و محن با وصف تلویح و توضیح آن پادشاه بخلافت آنها متصدی این امر شدند و دانستند
که اگر اول بنصب رئیس متوجه نشوند و کافهٔ قاطبه بر غسل و کفن که بجز چند کس تعلق داشت نه باجتماع تمامی
خلایق کرده آید و بجهت عمل بر وصیتش که برای غسل من آب فلان چاه که از شهر دور واقع است
باید طلبید بهیئت اجتماعی فراهم کردند و باختیار حاکم توجه نکنند هم یقین امتداد زمانه است هم مظنه آن
است که متحرفین و مرتدین میدان را خالی یافته در شهر در آیند و فتنه و فساد دیگر از مدتها در قلوب خویش آماده
کرده اند بفراغ خاطر و جمعیت باطنی و ظاهر آغاز نمایند و بر منصهٔ ظهور آرند لاجرم هم بیم هلاک و هم خوف بی
ادبی بجنازهٔ مقدس او ازین قوم بیباک است پس درینصورت واقعی کدام یک را ازین هر دو ترجیح
باید داد نصب رئیس و دفع اختلاف که مثل ادای نماز جنازه فرادی فرادی باعث اندک تکثر است مقدم
کنند من بعد بدفن پردازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی اصحاب او اجماع بر غسل و کفن نموده تنها تنها نماز
جنازه که بلا امتداد زمانه نمی تواند شد بعمل آورده بنصب رئیس اراده کنند بحمد الله که شق اول نزد جمیع عقلای
عالم ترجیح دارد بلکه از متحتمات است و ازینجاست که از هندوستان تا بایران و توران بلکه روم و شام همین
معمول دهر سوم است که کار پردازان اشغال سلطنت و ریاست بمجرد و هم هجوم اعداء و توهم در آمد اعراب
اول بنصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجهیز جنازه میروند الطف از همه اینکه شیعیان سنت بر
مخالفین خویش هنوز قیام دارند فاضل چلپی وقتیکه بعضی از احکام ذوی الاقتدار شهر بکشور را بعد

نصب بیس که بد رنگ واقع شد زیر زمین می سپردند و الفاظ ملعین بر زبان می بردند گفت که عجب از
اهل تشیع که عداوت کلی بعمر دارند و سنت او را هنوز بر سر و چشم میگذارند چنانچه از هدا امامیه یعنی جناب
تقدس مآب میرزا کاظم علی که مثل سواحل بر لب دریای فی خار با وصف خشک لبی و تفسیده زبانی روزگار
بسر می آرد و در عین میسره و غناره کمال فقر و فنا می سپارد فقیر هیچمدان را ازین حکایت خبر داده بالجمله
زنین بلاحظه اینهمه ضرورات بود عجب از علمای طائفه که از هجوم و اقتدار اهل زیغ و ضلال که روایات ائمه
هدی بر فساد و شورش آنها ناطق است کما عرفت انکار نمایند و تاکید نبی را که در باب تجهیز جیش اسامه وارد است
دلیل عدم هجوم و عدم اقتدار شان قرار دهند و حالانکه مقرر نفرمودن لشکری برای استیصال آنها
ظاهر انظر آنست که چون همه کس گرد مدینه محیط اند هر یکی برای استیصال آنها خیال خواهد کرد و نصب
العین خواهد داشت غفلت ازان عادةً ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که جیش اسامه برای قتل آنها نامزد
شد و سر در تاکید تجهیز آنست که مبادا بجهت مقاتلات اهل ارتداد غفلت کلی ازان رو دهد چنانچه فاروق
نگاهداشتن شجاعان عرب که بلشکر اسامه نامزد شده بودند بجنبال آورد و صدیق اکبر هرگز قبول نفرمود
پس معلوم شد که مقصود از تاکید آن بود که اهتمام تمام دران رود و اگر احیانا احدی ذاهل شود دیگری
را یاد آید **قوله** فقط بر ریاست آه **اقول** کذب این دعوی آنقا بوضوح پیوسته که بر مذهب
امامیه میتوان گفت که جناب سیدة النسا فقط بر باغ خرما چشم دوخته اینحرکت قسریه را ارادیه
را مصداق هم خرما و هم ثواب دانند و خیال فاتحه و درود و حزن و ملال این مصیبت عظمی را نوقت سر امون
خاطر صفا مظاهر نگردد فای شیء اعجب من ذلك وان لم تكن مكن عنا فاستمع ما قال الائمة
بل اكابرهم انه توفي صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين وكانت فاطمة بضعة تطلب ميراثها
من ابيها بعد ثلثة ايام اوار بعة وقصدت الذهاب الى مجلس ابي بكر وهو مملو من انصاره
واعوانه كانه عرصة القيامة تجمع الاولين والاخرين الذين حرفوا الكتاب كل محرف ومزقوه
كل ممزق مع جماعة من نساء بني هاشم فلانت خمارها بعد ان ركبت حمارها

ودارت مع بعلها وولدها على الاصحاب صغارها وكبارها كما هو مصرح في روايات
الطائفة واسفارها حتى دخلت على ابي بكر فجلست ثم انت انة اجهش القوم لها بالبكاء فارتج
المجلس ثم امهلت هنيئة حتى اذا سكن نشيج القوم وهدئت فورتهم افتتحت الكلام
بالحمد والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكاهم
فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
وله الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ الاء اسداها
وتمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها ونأى عن الجزاء امدها وتفاوت عن الادراك
ابدها وندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها واستحمد الى الخلائق باجزالها
وثنى بالندب الى امثالها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص
تاويلها وضمن القلوب موصولها وانار في الفكر معقولها الممتنع من الابصار رويته ومن
الالسن صفته ومن الاوهام كيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
وانشاها بلا احتذاء امثلة امتثلها كونها بقدرته وذراها بمشيته من غير حاجة منه
الى تكوينها ولا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته وتنبيها على طاعته واظهارا
لقدرته وتعبدا لبريته واعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته ووضع العقاب
على معصيته زيادة لعباده من نقمته وحياشة منه الى جنته واشهد ان ابي محمدا
عبده ورسوله اختاره وانتجبه قبل ان ارسله وسماه قبل ان اجتباه واصطفاه قبل ان
ابتعثه والخلائق بالغيب مكنونة وبستر الاهاويل مصونة وبنهاية العدم مقرونة
علما من الله تعالى بمائل الامور واحاطة بحوادث الدهور ومعرفة بمواقع المقدور
ابتعثه الله تعالى اتماما لامره وعزيمة على امضاء حكمه وانفاذا لمقادير حتمه فرأى
الامم فرقا في اديانها عكفا على نيرانها عابدة لاوثانها منكرة لله مع عرفانها

الله

اللّٰہ بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم ظلمها وكشف عن القلوب بهمها وجلى عن الابصار غممها

وقام في الناس بالهداية وانقذهم من الغواية وبصّرهم من العماية وهداهم الى

الدين القويم ودعاهم الى الصراط المستقيم ثم قبضه الله اليه قبض رأفة واختيار ورغبة

وايثار بمحمد صلى الله عليه وآله عن تعب هذه الدار في راحة قد حفّ بالملائكة الابرار

ورضوان الرب الغفار ومجاورة الملك الجبار صلى الله على ابي نبيه وامينه على الوحي

وصفيه وخيرته من الخلق ورضيه والسلام عليه ورحمة الله وبركاته ثم التفتت

الى اهل المجلس وقالت انتم عباد الله نصب امره ونهيه وحملة دينه ووحيه وامناء

الله على انفسكم وبلغائه الى الامم وزعمتم حق لكم لله فيكم عهد قدمه اليكم

وبقية استخلفها عليكم كتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضياء

اللامع بينة بصائره منكشفة سرائره متجلية ظواهره مغتبط به اشياعه قائد

الى الرضوان اتباعه مؤد الى النجاة استماعه به تنال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة

ومحارمه المحذرة وبيناته الجالية وبراهينه الكافية وفضائله المندوبة

ورخصه الموهوبة وشرائعه المكتوبة اینہمہ عبارات مسجع ومقفی وفقرات رنگین لطیف مثل دیباج

واستبرق رشک افزای بلاغت اصمعی و فرزدق مخجل ابو القاسم بلیغ تحریر یدمثل اعشی و جریر کہ بندہ من

ہر صغیر وکبیر برآمد بسم اللہ آن خطبہ ست کہ خود علمای مخالفین تصحیح آن نمودہ مشکلات گرفتار شدہ اند

وانچہ در اثنای آن بخطاب مہاجرین وانصار بالخصوص حضرت صدیق اکبر تفسیق وتکفیر او ساعاد السلہ

تزیین عبارات بلیغہ وکلمات فصیحہ بظہور انجامیدہ دیدنی وشنیدنی است بلکہ اگر حضرات امامیہ ضمیمہ

قرآن اہل بیت علیہم السلام بالخصوص سورۃ النورین و ولایت کہ در تصانیف ملا مجلسی یعنی تذکرۃ الائمہ

مندرج است گردانند آنرا وحی منزل من السماء علی لسان سیدۃ النساء پندارند حیف بر مقام خود ایمہ

بود چنانچہ بعضی از سادات بارہہ در خطاب فرزند خویش کہ مبتی بر ضیاء من عشقیہ بمحاورہ خود

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت بنهایت رسید بصلوت آن میخواستم
که ضمیمهٔ قرآن مجید شود و مؤید این معنی است افتخار امامیه فیما بینهم ببلاغت این خطبه که بمرتبهٔ قصوی درجهٔ علیا
رسیده و از عجایب است که باعتراف اظهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در مجلد هشتم از بحار الانوار
بوضوح می‌پیوندد که علمای امامیه بزمان قدیم درس این خطبه در مدرسه‌ها می‌گفته‌اند لیکن بقلب فقیر مختلج
است که از واضع این خطبه بصری یعنی ابو العیناء بصری چنانچه قدمای محدثین اهل حق گفته‌اند در روایات
بحار مؤید آنست قصوری و فتوری رفته و الا اینکه جواب صدیق را که معاذ الله بزعم شیعه در جهل و بلادت
ضرب المثل بود و بهره از فصاحت و بلاغت نداشت نیز بعبارتی آورده که پهلو ببلاغت کلام سیدة
نساء العالمین میزند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی حلهٔ تفوق
برخود می‌تند که یا بنتَ رسولِ الله لقد کان ابوکِ بالمؤمنین عطوفاً کریماً رؤوفاً رحیماً
وعلی الکافرین عذاباً الیماً وعقاباً عظیماً فان عزوناه وجدناه اباکِ دون النساء واخا
بعلکِ دون الاخلاء آثره علی کل حمیم وساعده فی کل امر جسیم لا یحبکم الا کل سعید
ولا یبغضکم الا کل شقی فانتم عترة رسول الله الطیبون والخیرة المنتجبون علی الخیر
ادلتنا والی الجنة مسالکنا وانتِ یا خیرة النساء وابنة خیر الانبیاء صادقةٌ فی قولکِ
سابقةٌ فی وفور عقلکِ غیر مردودةٍ عن حقکِ ولا مصدودةٍ عن صدقکِ والله
ما عدوتُ رای رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا عملتُ الا باذنه وانّ الرائد لا یکذب
اهله وانی اشهد الله وکفی به شهیداً انی سمعتُ رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهباً ولا فضةً ولا داراً ولا عقاراً وانما نورث الکتب
والحکمة والعلم والنبوة وما کان لنا من طعمةٍ فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه
وقد جعلنا ما حاولتِ فی الکراع والسلاح یقاتل به المسلمون ویجاهدون الکفار
ویجالدون المردة الفجار وذلک باجماعٍ من المسلمین لم اتفرد به وحدی ولم استبد بما کان

الرأی فیه عندی و هذه حالی و مالی هی لک و ما بین یدیک لا نزوی عنک و لا ندخر دونک و انت سیدة امة ابیک و الشجرة الطیبة لبنیک لا یدفع ما لک من فضلک و لا یوضع من فرعک و اصلک حکمک نافذ فیما ملکت یدای فهل ترین ان اخالف فی ذلک اباک انتهی کلامه و چون سلاست و بلاغت مثل آفتاب روشن بود مجلسی را در شرح آن حاجتی بقاموس فیروزآبادی و نهایه جزری و صحاح جوهری نیفتاده بخلاف لغات و محاورات جناب سیدة النساء که در اکثر فقرات شرح حاجتی باین کتب روداده کما لا یخفی و بحمد الله که انچه علمای امامیه مثل ابو الفضل و غیر او خصوصاً ملا باقر مجلسی در بحار برای صحت و اعتبار این خطبه دست و پا میزنند اول دلیل بر وضع آنست زیرا که مآل اینهمه مساعی بدان میرسد که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم اجمعین تصحیح آن نموده و خود راوی آن از آباء امجاد خویش بوده کسانیکه لب انکار کشاده اند آنها را دروغ گو پنداشته و بمضامین این خطبه اعتقاد کامل داشته و حال آنکه اسفار معتمده حتی کافی کلینی دلالت بر تسنن او دارد و دیگر کتب معتبره شیعه بلند آواز میدهد که لقب مبارک روافض و رافضه برای پیشوایان اثنا عشریه از افادات و کرامات اوست چنانچه بعد ازین بتفصیل تمام خواهی دانست پس انتساب روایت خطبه مجعوله بآن بزرگ افترا بر افترا و شکست بر شکست افتاده **و این سخن** از راه تدقیق و تحقیق است و الا این خطبه برای تفضیح علمای قوم برابر هزار دلیل است چه خاتمه آن که افتخار اکابر امامیه بآن منوط و عزت ایشان بآن مربوط است همانست که بر زبان مجلسی در حق الیقین و دیگران و غیر آن به بیان معانی آن گذشته که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته کما عرفت فی مواضع عدیدة بالجمله غباریکه مؤلف رساله درین قول برانگیخته هرگز بر دامن فضل اهل السنة نمی نشیند لیکن بر اصول موضوعه شیعه انچه لازم آید بهیچ تدبیر نتفی نمیشود که خود میدرد پرده خویش **قوله** حکایتی الخ **اقول** این حکایت مانند تشبیب شعرا هرگز بر اذیال اهل حق ازین قسم خس و خاشاک غباری نمی نشیند چه قطع نظر از انکه در متن تجرید و شرح

آن بلکه شافی مرتضی علم الهدی امامیه شجاعت تمامی اصحاب کبار از مهاجرین و انصار بغیر او نموده است
حیث قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلی الله علیه وآله وسلم بین رجلین لا غناء له
فی الحرب ولا الجهاد واخر له جهاد وعناء ونحن نعلم قصور کل مجاهد عن منزلة امیر
المؤمنین علیه السلام فی الجهاد وانهم مع علو منازلهم فی الشجاعة وصدق البأس
لا یلحقون منزلته ولا یقاربون رتبته لانه علیه السلام المعروف بتفریج الغمم وکشف
الکرب عن وجه الرسول علیه السلام وهو الذی لم یحجم قط عن قرن ولا نکص
عن هول ولا ولی الدبر وهذه حال لم تسلم لاحد قبله ولا بعده هرگاه اهل حق آیات
قرآنی و احادیث خاندانی درباره شجاعت صحابه کبار عموما و ابوبکر صدیق خصوصا در دست داشته
باشند دعوی عجز شان علی رؤس الاشهاد از عجایب مضحکات در تمام بر یکدو آیت و حدیث
اکتفا میکنیم قال الله تبارک وتعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم الآیه پس بدلالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصا
یار غار او مصداق ان الله معنا بنص قرآن مجید شدید بر کفار و رحیم و رقیق بر اهل اسلام بوده اند
و شدت بر کفار بدون شجاعت و تهور و ثبات قلب متصور نیست و از عجایبست که قدمای امامیه این آیت
در اثبات شجاعت مرتضوی با فادات خویش آورده اند و در ما نحن فیه این استدلال
بطریق اولی جاریست کما اشرنا الیه علاوه غیظ و غضب کفار نسبت بصحابه عموما و حضرت صدیق
خصوصا که بارها در ایذا بلکه قتل او دقیقه مرعی نگذاشتند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و فور عداوت او
مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زاید الوصف میکوشیدند چنانچه روایت تفسیر امام حسن عسکری
در باب هجرت دلیل برانست پس بغیر ان شاء الله تعالی بدون تهور و جوانمردی اظهار شعائر دین و مذمت
کفار و منافقین سمت امکان ندارد و ایضا آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم
عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

یجاهدون

يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم

که علمای امامیه در باره شجاعت وخلافت علوی چنانچه از تصانیف سید مرتضی وابوجعفر طوسی
ومجتهد جائسی در عماد الاسلام بیان کرده بتقریبی که گذشت وانچه متکلمین اهل حق سیما حضرت امام
رازی اناله الله برهانه در تفسیر کبیر ودیگر کتب خویش آورده اند بر خلافت وشجاعت صدیق که تنها
یاور پیغمبر در هر شدت رفته بود وحضرت علی مرتضی ودیگر اجلهٔ اصحاب او را بالصحاح تمام از اشاره
باز گردانیدند چنانچه ان شاء الله تعالی دلالتی تمام دارد ولفظ ارتداد وبدین انقلبتم علی الاعقاب تعریض
همین است که ابوبکر صدیق مراد است نه جناب امیر چنانچه مؤلف هم بران اعتراف کرده وجا بجا گفته که
گناه اصحاب واحداث وبدعت ایشان تعلق بامامت دارد نه بتوحید باری ومعاد ونبوت پیغمبر
ذلک بالتخصیص وفلیکن احادیث کلینی ودیگر دلائل وقرائن را ضمیمهٔ آن سازم لیکن وقت مساعدت نمی‌نماید بتخمیس
آیات دیگر مثل قل للمخلفين من الاعراب ستدعون الى قوم اولي بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان
تطيعوا يؤتكم الله اجرا حسنا وان تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا اليما خصوصا
وقتی که حال لشکریان امیر المؤمنین از کتب امامیه حرف بحرف گفته شود وخطب ومکاتیب ومواعظ جناب
مستر ذکر شود در تفاسیر فریقین باید دید که در معنی اولی بأس شدید چه گفته اند بالجمله این لفظ مثل الفاظ
دیگر آیات بر کسانی اطلاق می‌باید که واقعات دیده ومشیت وبلندان سیدان نور دیده باشند وملکهٔ
راسخه در ممارست حاصل نموده مرة بعد مرة جنگ آزموده باشند ملکه بر اتبعیت صدیق شهادت شیر خدا
کافی ووافی است وهي هذه في كتاب الموافقة لابن السمان وروى غيره ايضا هذه الشهادة
عن محمد بن عقيل عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه انه قال يوما وهو في جماعة من الناس من اشجع
قالوا انت يا امير المؤمنين قال اما اني ما بارزت احدا الا انتصفت منه ولكن اشجع الناس
ابو بكر لما كان يوم بدر جعلنا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عريشا وقلنا من يكون مع النبي صلى
الله عليه وسلم لئلا يصل اليه احد من المشركين فوالله ما دنا منا اليه احد الا ابو بكر شاهرا

ويجاهدنا ويتلتل هذا ويقول ويلكم أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله ثم قال علي رضي الله
عنه نشدتكم بالله أمؤمن آل فرعون خير أم أبو بكر قال فسكت القوم فقال ألا تجيبون
والله لساعة من أبي بكر خير من ملء الأرض مؤمن آل فرعون رجل يكتم إيمانه وأبو بكر أعلن
إيمانه وهم حديث رياض النضرة افاده المحب وبسنده عن الحسن قال لما جاء رجل إلى علي ابن ابي طالب فقال يا أمير
المؤمنين كيف سبق المهاجرون والانصار الى بيعة ابي بكر وانت اسبق منه سابقة واوفى منه
منقبة قال فقال علي رضي الله عنه ويلك ان ابا بكر سبقني الى اربع لم اوتهن ولم اعتض منهن
بشيء سبقني الى افشاء الاسلام وقدم الهجرة ومصاحبته في الغار واقام الصلوة وانا يومئذ
بالشعب يظهر اسلامه واخفيه ويستحقرني قريش ويستوفيه **وايضا** بر شجاعتش روايت حافظ
دمشقي وعمر او در كتاب مذكور موجودست ملخص آنكه ابو بكر صديق در اظهار اسلام شغف بسيار داشت وبخدمت آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم در باب الحاح واصرار نمود واول خطبه كه صادر شد خطبه ابي بكر صديق است پس مشركين
متغير شدند واز هر سو ريختند وچندان او را فرو كوفتند كه چهره مباركش متغير گشت ونوبت بانزاق روح رسيد
پس برا برداشته بخانه اش بردند ومردم او را آواز ميدادند واو بيهوش افتاده بود وقدرتي بر جواب نداشت
تا آنكه در آخر روز پرسيد كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم چگونه است ودر هر وقت كه بهوش مي آمد
همين مي پرسيد انتهى مختصرا **ونيز برين** امر قصه ديگر دليل است صاحب اسد الغابه در ترجمه صديق آورده
بروايت عروة بن الزبير كه از عبد الله بن عمرو بن عاص شنيد كه عقبه بن معيط حضرت پيغمبر صلى الله عليه
وآله وسلم را نزد كعبه معظمه يافت وآنحضرت را مخنوق ميكرد كه ناگاه ابو بكر در رسيد پس او را دفع كرد وآن
حضرت را از دستش وارهانيد **وايضا** براي شجاعتش قصه هاي ديگر است في الاستيعاب وروى
سفيان بن عيينة عن الوليد بن كثير عن ابن تدرس عن اسماء بنت ابي بكر انهم
قالوا لها ما اشد ما رأيت المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت كان
المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في آلهتهم

فبينما هم

فبيناهم كذلك اذ دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فقاموا اليه وكانوا اذا
سألوه عن شيء صدقهم فقالوا الست تقول في الهتنا كذا وكذا قال بلى قالت فتشبثوا
باجمعهم فاتى الصريخ الى ابي بكر فقيل له ادرك صاحبك فخرج ابو بكر حتى دخل المسجد
فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس مجتمعون عليه فقال ويلكم تقتلون رجلا ان يقول
ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم فلهوا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبلوا
يضربونه قالت فرجع الينا فجعل لا يمس شيئا من غدائره الا جاء معه وهو يقول تباركت
ياذا الجلال والاكرام حاصلش آنكه روزى مشركين در مسجد حرام بدامن جناب پيغمبر عليه الصلوة والسلام
دست بگفتن اصنام آويختند ابوبكر خبر يافته تا بدان جناب پرداخت تمامى كفار از ايذاى آن سرور دست برداشتند
وابوبكر صديق را چندان زدند كه چون دست بر موهاى خود ميرسانيد از جاى خود جدا ميشد واو شكر او تعالى بجا مى آورد
بالجمله صديق اكبر بارها از دست كفار ايذاها مى شد بدمثل روز اول برداشت كه لسان خامه از بيان
آن ابكم و زبان عقل از تقرير آن اخرس وقس على هذا قصه هاى ديگر واحاديث اخر كه بسهولت تمام بر ثبوت مدعا
دليلى است روشن **از انجمله است** روايت حافظ ابن السمان صاحب فضائل عن عائشة رضي الله
عنها قالت خرج ابي شاهرا سيفه راكبا راحلته يعني يوم الردة فجاء علي بن ابي طالب رضي
الله تعالى عنه فاخذ بزمام راحلته فقال الى اين يا خليفة رسول الله اقول لك ما قال لك رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوم احد شم سيفك لا تفجعنا بنفسك وارجع الى المدينة فوالله لئن
اصبنا بك لا يكون للاسلام بعدك نظام ابدا فرجع والفاظ روايت كتاب نواقض اينست
لما هم ابو بكر بالخروج عن المدينة والمسير الى اهل الردة اخذ امير المؤمنين علي بعنان فرسه
وقال له اقول لك كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم احد شم سيفك وارجع الى
مكانك ولا تفجعنا بنفسك وانا اقول لك وانفذ جيشك وارجع الى المدينة فان هلكت لم يكن للاسلام
بعد انتظام فقبل رايه ورجع وحضرت امام رازى نيز اين قصه را باعتراف مالسى وعماد الاسلام

مابین عبارت بیان فرموده وفی آخر الامر اعنی فی استخلافه کیف لم یلتفت الی قول احد واصر
علی انه لا بد من المحاربة معهما نعی الزکوة حتی آل الامر الی ان خرج وحده حتی جاء اکابر
الصحابة وتضرعوا الیه ومنعوه من الذهاب ثم لما بلغ العسکر الیهم انهزموا وجعل الله ذلک
مبدأ الدولة الاسلام انتهی حاصل این قصه آنست که ابوبکر صدیق روز ارتداد جفاة اعراب فی الفور بر ناقه
یا اسب سوار شد وشمشیر بیرون کشیده تنها بجهاد قصد کرد وقضا را حضرت امیر وبعضی دیگر از اجلهٔ مهاجرین
والانصار در رسیدند وگفتند ای خلیفه رسول خدا کجا میروی وچه پیش آمد زمام ناقه را بدست گرفتند و
بالحاح تمام گفتند که سیف خود را در غلاف کن وبار دیگر بتنها رفتن خویش ما را اندوه مگن بسوی مدینه قصد فرما
ولشکر را روانه کن اگر ما را مصیبت واقعه تو پیش آید بعید نیست که بانتظام مسلمین برهم افتد اگر این نوع شجاعت
را که اهل سنت در تکمیل افتخار خود بکار می برند وبرای نقض شبهات شیعه واظهار عدم تقریب دلایل
ایشان از کمین قوت بفعل می آرند بتمام کتابی برابر بقدر این رساله باید نوشت حضرات امامیه
اگر اندک انصاف داشتند بالزام اهل سنت در امثال این مقامات نمی پرداختند بلکه در شجاعت ابوبکر صدیق
وکمال ثبات قلب او در معرکه های مزلة الاقدام زبان را تر ودو صد خیال خود را راه نمیدادند چه جای آنکه
چنین پلنگ بیشه وغضنفر رعنای بیچاره جبان نامرد قرار دهند کبرت کلمة تخرج من افواههم
ان یقولون الا کذبا باقی ماند آنکه خون پشه هم در تمام عمر از دست خویش نریخته اگر
کلام مؤلف مبنی بر حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است تقریرش آنکه خدا ابا در
ریختن خون پشه ومگس مراعات ادب جناب مصطفوی ومرتضوی که در قرآن مجید بذباب وعنکبوت وبعوضه
معبر شده اند کما فی تفسیر شیخ الکلینی وسبحی روایاتها فی المسلک الثانی ان شاء الله تعالی ملحوظ ابوبکر می بود
باشد ومؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار در کافی مرویست که بخدمت امام صادق علیه السلام
داخل شدم واز تولد پسر آگاه کردم فرمود محمد نامش داشتی گفتم بلی فرمود ورا بدشنام یاد مکن واز ضرب
وشلاق محفوظ دار انتهی مختصرا واین قسم مراعات ادب در اسامی دیگر از ائمه اهل سنت نیز مرویست

بحث

بجهت مخافت اطناب بر نقدر اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات نزهة کشمیری گذشته که صحا
کبار تا حیات سید ابرار درباره اهلبیت اطهار رعایت حقوق میکردند و از جمله تفسیر شیخ کلینی است آنچه مذ
این فرقه بر اسامی حضرات معصومین بسته اند و این فرقه تمام کتاب از فکر و ذهن قیصر اقتباس کرده که مراد از اشباح خمسه در
قرآن مجید یعنی بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها معاذ الله ائمه پنجتن پاک اند بار خدایا
مگر حضرت کلیم الله کلمه ادنی بر حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بچشم استحقا
ر دیدند کما اخبر عنه الله تعالی أتستبدلون الذی هو أدنی بالذی هو خیر بر اصول خاصه
متشبعین معاذ الله از قوم نواصب بوده باشد و این از قسم ظرافت نباید فهمید بلکه از اصول ایشان
تا نسبت تمامی انبیا بلکه جمیع پیغمبران اولوالعزم نیز بر می آید کما ستشیر الیه ان شاء الله تعالی و نیز
که مراد مولف مبالغه و مجاز باشد چه قباحتها است که وارد نمی شود مثلا بر اصول مولف رساله که
اولی بودن شجاعت شخص ثابت نشود میتوان گفت که غالبا نزد جناب مولف شجاعت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم نیز معرض ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات میفرماید زیرا که با وصف خطاب
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و مانند آن که بالذات بآنجناب تعلق دارد معرکه ها
آراستن و کفار نگونسار را بر خاک عدم انداختن و میمنه و میسره را شکستن و دست یلان را بکمند بستن
شمشیر زنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که اهانت
و در عراش و کمال حفظ نفس نفیس است توده توده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتم در وقت هجوم
اعدا بلی اگر زخم کاری رسد اگر بعض مو و یا فلان رکبنی و یا فلان ادرکنی چنانکه کتب
کشف المراد از معظم امامیه هم بران گواه است سلمنا که روزی یکبار زخم کاری رسد و شهرتی از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم یکباره سر زد لیکن پیدا و هویدا است که ازین کیفیت در تمام عمر با وجود کثرت مشاهد و این
وقت خاص و ضرورت بلکه طفلان هم قبضه شمشیر در دست میگیرند و مصدر همه دلاوری می گردند اثبات
نفس شجاعت بر اصول اهل سنت اقوال ایشان که بدون شکستن جمعی مره بعد اخری با منی که بر مسند محنت و

اتفاق هرگز محمول نتواند شد شجاعت کسی به ثبوت نمی‌رسد در حیز امکان نیست تا با شجعیت چه گنجد آید
والا فاروق اعظم نیز که روزی منافقی را کشته کافی تفاسیر شیعه مثل خلاصة المنهج وغیر آن که در دیباچه اش
ایراد اقوال مفسرین که در مذهب شیعه معتمد باشد اقرار رفته و در اسباب نزول بذکر در آیاتیکه بشاید
وارد شده عهود و مواثیق بر زبان قلم مؤلفش مفوض گشته شجاع و دلیر باشند بر همین قیاس است
اثبات اشجعیت مرتضوی بر اصول مدعین مزید ولاء اهلبیت نیز زیراکه آنچه از آنجناب در حضور پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم از قلع باب خیبر الی غیر ذلک صدور یافته بلاریب از قبیل معجزات و برکات سرور کائنات
بود و بس اگر در واقع به صفت اشجعیت اتصاف میداشت لا اقل در وقتیکه اعوان و انصار خلیفه
اول عیاذا بالله خانه او را سوختند و دروازه را بر شکم مبارک سیدة النساء فرو کوفتند و قرآن مجید را
تحریف و تمزیق کردند و ام کلثوم را بغصب بردند چیزی از شجاعت بروز می‌کرد و حال آنکه بتاکید تمام
مامور بحفظ ناموس اهلبیت بود و اثری از آن ظهور نمود و بس دعوی شجاعت یعنی چه تنها این گفتگو
بطور صور خیالیه مؤلف نیست بلکه اول دلیل بر همه کلمات طیبات سیدة النساء است که مانند
جنین حجره پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الی آخر ما تفوه به المجلسی زیراکه این خطابات بیدلیل
آنکه صفت شجاعت را اساسا مسلوب و اصل آن کلیة بر اصول متشیعین مقطوع باشد تصور نمی‌توان کرد و تکلیف
کما آنجناب از تمامی خلایق اشجع باشد لا والله ثم لا والله بدل هیچ مسلمانی بر اصول موضوعه امامیه در
نمی آید که با وصف مرتبه اشجعیت تضعیف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که اهل البیت أدری بما فی البیت
در شان او دست زبان خود را بدین کذب و افترا آلوده فرماید و لا نسلم که ارشاد جناب سیدة النساء یعنی بعد ازانکه
شجاعان دهر را بر خاک افکندی مثبت مهمل شجاعت باشد چه جای اشجعیت مرتضوی زیراکه در مقام تعریض هم این
مقالات را استعمال میکنند کما لا یخفی مع انه احری ههنا و اگر قتل عمرو عبد ود را برای اشجعیت
مرتضوی دلیل آرند کما نص علی ذلک غیر واحد منهم جای سخن برای اهل حق وسیع و میدان مناظره برای اهل خلاف
که دلیل الزام اهل سنت میباشد بس تنگ میگردد نه بینی که فرار شخص و لو مرة واحدة عند الامامیه دلیل جبن و نامردی است

چنانچه از کشف الحق و حق الیقین و احقاق و مصایب و مجالس و مانند آن واضح است و عمرو مذکور روز جنگ بدر زخمی خورده بشهادت کتب تواریخ از مقابلهٔ اهل اسلام گریخته بود پس قتل نامردی و آنهم بلطایف الحیل کما فی البحار و حیاة القلوب موجب رفعت شان نباشد چه جای آنکه بر خلاف عقل و نقل چنانچه علامت وضع است از جناب سید المرسلین روایت نمایند لضربة علیٍ یوم الخندق خیرٌ من عبادة الثقلین و از آن بر افضلیت علی الاطلاق احتجاج فرمایند سهوا چون اینهمه مقاتلات بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقوع یافته لاکن بشهادت امام اعظم در شرح تجرید العقاید ببرکت دعای آنجناب بپیرایه ظهور در برکرده خارج از دایرهٔ بحث خواهد بود کما سبقت الیه الاشارة و اری بمقتضای ع الفضل ما شهدت به الاعداء ذکر حکایت عمرو عبدود که امام اعظم در شرح اثم ادا نموده برای احق در ما نحن فیه مفید است چه در کتب فریقین مرویست که چون آن شقی حضرت امیر را برابر خود بمقابلت دید گفت مرا ننگ می آید که بر تو شمشیر زنم اگر ابوبکر آمدی تیغ می کشیدم و اگر عمر مبارزت قصد کردی سر از مقابلهٔ او می پیچیدم پس بلشکر خود ملحق شو و کسی را از ایشان بمقابلهٔ من بفرست صاحب حملهٔ حیدریه باوصف مزید عصبیت و عناد یکه دارد میگوید شعر

بدو گفت عمرو ای دلاور پسر ❊ جوانی و از عمر ناخورده بر ❊ ترا نیست هنگام پرخاش و کین ❊ دلم از برایت بسوزد همین ❊ ز خویش و تبار تو هستند نیز ❊ بسی نام جوینده با ستیز ❊ جهان را بسر برده با عیش و کام ❊ که من جمله را می شناسم بنام ❊ دگر من چنین داشتم در نظر ❊ که بوبکر آید دگر یا عمر ❊ تو برگرد و بفرست از آنها یکی ❊ که با من بگردد بدشت اندکی ❊

و این مضمون نزد منصف لبیب تصور نمیگردد مگر آنکه ابوبکر صدیق بلکه فاروق نیز بکمال شجاعت و دلیری و مردانگی و شیری مشهور باشند و بر تقدیر یکه شیخین جبان می بودند و فرار از جنگ احد و مانند آن بجهت بزدلی می نمودند یا در غار آثار نامردی از صدیق ظاهر میشد مناسب آن بود که حضرت امیر تفضیل خود بر ایشان میکرد و لا اقل محمل می فرمود که نامردی تو خود ظاهر است که امثال خویش را در میدان هلاک میکنی و کسی که ذوالفقار برای او از آسمان نزول یافت و صیت لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار از السنهٔ ملائکه بلند شد او را از مقابلهٔ خویش دور میکنی و ندانی که در هر غزوه فتح و ظفر بنام من بوده و هزاران کفار

نگونسار را من گشته ام خرف شدی که مرا همچو اطفال میدانی و چون این مضمون بالا ثبات منقول نیست
بلکه خلاف آن که شوکت و شان شیخین از ان دو بالا میشود مرویست بیقین دانستم که نسبت جبن باین
بزرگان ساخته و برداخته کاسه لیسان یهود است والمنة لله که اگر کسی بچشم حقیقت و عین بصیرت
نگاه کند شجاعت فاروق را اما شجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایات معتمده وارد است که
عمر بن خطاب بمجرد شرف یافتن باظهار شعائر دین اسلام التماس نمود در رسول مختار با اکابر یاران من
خود که سلاح بر تن راست کرده بودند و مقدمه انها فاروق اعظم بود از دولت سرا بر آمد و کفار
محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر بکمال جستی و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
رفته بی نیل مطلوب بر نخواهد گردید درینوقت که او را در خواص آنحضرت منسلک دیدند دود از نهاد
انها بر آمد مقارن این حال فاروق اعظم بانگ برزد که هان از جای خود مجنبید ور نه بادو سر از دوش
بر دارم و اطفال را یتیم گردانم و ازواج را بیوه کنم مخاطبین اشرار یکبارگی بر فاروق ریختند او تنها
در مقابله ایشان پای ثبات افشرده بصولت فاروقی جمعیت شان را پراگنده گردانید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسلامت حال و شادمان شده و دوگانه نماز در خانه کعبه ادا نمود و آنچه از وی
بروز هجرت از مکه بمدینه علی رؤس الاشهاد وقوع یافته قدردانی آن خود از حضرت شاه مردان بروایت
معتبره مرویست و ادل بر کمال ثبات قلب اوست کما لا یخفی علی المتتبعین قوله عاجز میشوند اقول
درین نزدیکی هویدا شد که هرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضای حدیث متفق علیه فریقین که
ضرورست که اهل حق تا قیام قیامت با وصف اتصاف بظهور و غلبه در هر عصر موجود باشند در مقابله
هر کس از نواصب و خوارج و متشیعین امثال ایشان از اهل احداث چیره دست اند و صفت عجز و زبونی و
و ذلت و انجام و الزام خوردن از لوازم ذاتیه حضرات امامیه است که هنوز مانند جبن و خائنین پرده نشین
اند و با این همه صباحت و ملاحت در پرده تقیه مثل مخدرات بسر میبرند و آنانکه حجر تقیه از سر دور
نهاده اند بحکم احادیث متواتره قوم که هر که تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیه نکند درین

وایمان ندارد وکما لا یخفی علی من طالع کتاب الاعتقادات لشیخ المشائخ وحید عصره
معتقد آئین جعفری و دین محض باشند و چون بر جای خود ثابت بلکه مثل بدیهی اولی است که در آخر زمان
ضعف اسلام خارج از حد بیان بهم خواهد رسید و بدعت تشیع و تقلید ملاحده اهل کتاب آشکار خواهد شد
کما هو عیان لا یحتاج الی البیان و ظهور امام زمان برای تدارک این محدثات و تلافی مافات خواهد بود پس
بالیقین سطوت خلافت و دبدبه سلطنت آن امام برحق برای تنبیه و تادیب امثال ایشان که در ثوب از
جلباب تقیه بدر آیند و بید غدغه مکنونات ضمائر خویش را اظهار نمایند خواهد بود و طرفه آنکه هنوز علمای
امامیه بتقلید قاضی نور الله شوشتری در احقاق الباطل خاطر خویش را خوش می کنند و مکاید شیطانی
و هواجس نفسانی را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الاشهاد میگویند از نصرت در حدیث جناب سید
المرسلین نصرت و غلبه اول است و این در نصیب امامیه افتاده است و ان غیر هم و در زمان صاحب
الامر مکنونات ضمائر خویش را کو بکو بلکه بر سر بازار و بر در دیار ظاهر خواهیم کرد انتهی خرافاتهم و لنعم
ما قال العارف الشیرازی **شعر** گر از بسیط جهان **عقل** منعدم گردد * بخود گمان نبرد هیچکس که
نادانم * **قوله** دلیل شجاعت می آرند **اقول** اگر مراد آنست که برین امر نام شجاعت می نهند
و غیر ازین حرف و حکایت که در حقیقت عین قساوت است دلیلی بر شجاعت ندارند پس بکدام زبان گوئیم که
این دروغ بیفروغ مصداق هذا بهتان عظیم است چنانکه مجملا دانستی و توهم نشود که معاذ الله
حضرت مؤلف من تلقاء النفس این حرف و حکایت را افترا و بهتان را وضع کرده باشد زیرا که مقتدایان
او در بیان امر سابق الاقدام اند از انجمله جامع بیاض ابراهیمی این قصه را ذکر کرده و گفته که سفیان این امر را
که در حقیقت قساوت قلبی است موجب شجاعت ابوبکر گمان می برد و نام تهور بر ان می نهد چنانچه
بر متتبعین مجلدات بیاض مذکور واضح است و اگر مراد آنست که این قصه را در وجوه استقامت و شجاعت
میشمارند فذلک کذلک در وقت وفات سرور دو جهان با وصف شورش اعراب و اهل ارتداد که
مزیدی بران متخیل نباشد کما عرفت پای ثبات افشردن و جزع و فزع را بخود راه ندادن نزد کسانی

بهره از فهم و فراست دارند بلاریب بکمال ثبات قلب و استقامت ست والمنة لله تعالی که برین
استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی و تازه آنست که فاروق اعظم بذروه عرض
رسانید که اعراب در کمال شورش آمدند و تو میخواهی که جیش اسامه را روانه کنی چون بسیار از شجاعان عرب
بلشکر او نامزد شده اند مصلحت آن می بینم که ایشان را نزد خود نگاه داری که باعث قوت و فراغ خاطر است
ابوبکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بالیقین دانم که سباع و بهایم مرا بخورند و هرگز ازانها بجا نیایم
باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تاخیری روا ندارم هرگز مصیبتی بما
نخواهد رسید مگر بهمانقدر که در تقدیر ماست از برگشتگی اعراب و شورش آنها خوفی و باکی نمی کنم انتهی
محصلا فی الریاض **و برد الشوران** عالم و عقلای بنی آدم مخفی نیست که درین مقالات و استقامت
بعد از ثبوت مرتبه امامت مشیت ایزدی و بشارات مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در لمعان دین و اسلام یوما
فیوما و ساعة فساعة ظهوری نمود ذلک تقدیر العزیز العلیم **علاوه** باد فقیر نمی آید که مسکایان الحجة
که بر همه خلفای راشدین وادجان نثار میدمند باز از شجاعت مرتضوی شجاعت صدیق را باین قدر
باثبات رسانیده باشند کما یلوح من کلام المؤلف چشم آنست که حضرت مؤلف از اسامی آن بزرگان
اطلاع دهد بلی آنچه بخاطر فاتر ست آنکه حال صدیق را بر طبق روایات سیرت باستقامت یاد کرده
در مناقب او شمرده اند و بدیهه این امریست آخر چنانچه مطالعه کتاب ریاض النضره و مانند آن بتصدیق
مکنون ضمیر دلیل واضح است قباحت مزعوم مؤلف آنست که غیر ازین دلیلی بدست خود نمیداشتند و کردن
بمناظره متشیعین و آنکه تقریب ادله ایشان ناتمام است می افراشتند و اولیس فلیس ع والله از برای خدا الخ
اقول چون حال کمال زهد و توکل جناب سیده یعنی بتحصیل باغ فدک در مجالس اهل ردت گردیدن
دمیدن آن تقبیح و تفسیق جناب مرتضوی نور دیدن و گریبان فاروق کشیدن بر اصول امامیه بار بار شنیدی
از برای خدا کسی انصاف کند که این قساوت قلب ست یا استقامت این همه حرکات دال ست بر عدم زهد
و توکل و عدم محبت با جناب افضل الرسل و یا دلالت بر بسالت و قوت دینی می کند و همین فقط لشهادت

تحمل نیست بلکه خود امیر المومنین انچه در جواب کلمات قاده سره باعتراف مجلسی در کتاب حق الیقین
فرموده ما دل دلیل بر مقدمه مذکوره است باندک غور و امعان ملاحظه فرمایند صبر کن و آتش حزن خود را فرو
نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقیمانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و انچه از جانب
خدا مامور بودم تحمل آن کردم و انچه مقدورم بود از طلب حق خود در ان تقصیری نکردم روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی تست مامون است و انچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهتر است الخ اینهمه که شنیدی بر عدم اختیار صبر در انوقت مشعر است و حالانکه روبروی هزاران هزار از
ملائک مقربین و جناب سید المرسلین و یعسوب المومنین و سیدی شباب اهل الجنة دختری بر نمیخیزی بکمال جد
و جهد مقرین شد که درین مصائب متن صبر و سکوت اختیار خواهم کرد و نیز اشعار بران میکند که در انوقت
خاص صفت رزاقی او تعالی اذعان کامل حاصلش نبود پس با اینهمه ظهور مدارج سنگدلی و بی صبری و منافات
قناعت و دفتر وصیت لاف و گزاف اهل التشیع در حق آنجناب که همیشه در حزن و ملال مفارقت رسول
متعال ملندلانق(?) آن نیست که اطفال بلکه مجانین هم بگوش خود با جاد منهد(?) ارشاد مرتضوی که روزی
ترا الخ نزد ارباب تشیع نص قطعی در سوظن جناب سیده بحضرت کبریا الهی و عدم توکل و تحزن است
فانکم من الصادقین الذین ورد فی شانهم وکونوا مع الصادقین بالجمله حضرات امامیه
که باعتراف اکابر خویش مصداق لقب معروف اند و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی پس غریب افتاده که بجای توجیه
گریه و بکاء فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول داهیه کبری یعنی وفات سرور انبیا صلعم مدهوش گشتند
تا مدت دراز در تحیر بی حس و حرکت ماند و یکجا مصارعت و گریبان کشیدن فاروق و رفتن بمجامع اصحاب
و جهاد لسانی و طلاقت زبانی را بذیل آن طاهره مطهره نسبت میکنند و یلزم من صدق کل کذ
الا انهم هم لا یشعرون بازلد عاییا زند که حضرت فاطمه را مجتبی یا حبیب یزدی جنان بود که در میزان بیان
نمی سنجد سبب ورا آنجناب را غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه ها درین مصیبت عظمی نظم فرموده
که حرفی از ان اینست شعر صبت علی مصائب لو انها + صبت علی الایام صرن لیالیا

وندانند که بعد از روایت اضطراب و حرکات عنیفه در طلب فدک که از عمایداین فرقه اتفاق افتاده
صد خلجان در قلوب شان پیدا و هزار خار اعتراض بمقتضای عادات بخواطر ایشان خلیده باشد یعنی
اینهمه گریه و بکا و انزوا در بیت الحزن بعد طلب فدک و حصول یاس از حصول آن که بمنصه بروز جلوه گر
شد لا محاله حسبة لله نبود بلکه صراحة این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراریها که زائد از اندازه تحریر و تقریر
لحوق یافت نظر بفقدان زخارف دنیوی و عدم ظفر بمطلوبست اینهمه را بهزار مشقت و انواع تکلیف
بمحبت نبوی کشیدن کی فروغی داشته باشد مطلق چشم اهل انصاف و دیده بصیرت شان از تعامی
نمی گشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگدلیها و هتک ناموس اکبر و اختیار ذلت و مخالفت و
اسمائی بود که وقت طلب فدک و مصارعت با فاروق صورت بست و حضرات امامیه از خدا و رسول
شرم نکرده ناشی از تمام محبت میگذارند و از اهم امور و ادای اعظم حقوق مسلمین اعتقاد میکنند کما تفوه
بهذه الالفاظ انما هم لمجلسی فی البحار و اینقدر هم نمی فهمند که این تمام محبت از خصائص
مومنان ست یا بر ذمه زمره نسوان و اگر اینهمه موعظت و تذکیر استقامت و تهور است لیس الا زیب
امیر که بقول فاطمه ملتمس جنین رحم مختفی شده در نهایت نامردی و بزدلی خواهد بود کما دلت علیه
اقوالهم و نطق به فحولهم و باب تاویل و تسویل باعتراف خود شان بند خواهد نمود بالجمله اگر فاطمه زهرا
را انقطاع بمحبت جناب سید الانبیاء بود بار بمجرد استماع خبر غصب فدک جز از زوال زهد و توکل و
داد برگیان تو عفت و طهارت مدة العمر مشاهده امثال این مصائب از جا می روند چه جای آنکه در
هجود اهیه عظمی و قیامت کبری لطلب معاش مستعد شوند حالت حزن و ملال چگونه در طرفة العین زوال
پذیرفت که رسم ماتم و شیون را گذاشته در صدد اخذ خلافت و زمین فدک افتاده و داد مناظره با خلفا
وداد مکابره با سید اوصیا داد آیا کسی که اینقدر با حزن و رادامن میگیرد گریبان را پاره نمی سازد و تا
چهلم در خانه نمی نشیند و سر بر سنگ نمی زند و دامن صحرا را از زنجیر پای خود نمیکند چنانچه فضه کنیز را بعد از
وفات سیدة النساء اتفاق افتاده و در وقت استماع خبر وفات سید الشهدا آنچه در احادیث خویش

امامیه از جناب سیده نقل میکنند دفاتر طولانی بجنبانید نقل وافی نیست سلمنا که مزید ورع مانع بود
و از غایت تقوی اقدام بر اینها نفرمود گو ائمه دیگر مثل امام رضا و غیر او باظهار انکار بدعتین من بعد که
اهل بیت طاهرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال اخذ معانی و واگذاشتن مبدعین
چه معنی دارد و آنهم باین حد ثقیل که سائر نسا بنی هاشم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفقا و اولاد
امجاد تحریض هم می نمودند دست ازان بر میداشت بلکه نظر باصول شرعی کما ینبغی بانها حلی
روا باشم بمنع اینها می پرداخت و بلاغت سحبان را در حق آنها صرف میساخت و لا اقل از بعد رمی گذشت که بمقصود
خبیث ناپاک میشود گرفتن و خوردنش شما را کی رسد و اتمام حجت بر امام وقت ست که ما و شما هردو رعیت
او هستیم آنچه او خواهد کرد عین صواب و مسئله لا جواب قطع نظر ازینهمه امام الائمه و خیر الامه بلکه افضل
الانبیاء والمرسلین را بر اصول متشیعین بجنین و خائنین تعبیر کردن و تشبیه دادن و از مرتبه تفسیق و تقبیح هم
در گذشتن در توره جنگیز خانی روا است نه شریعت رسول ربانی چه رسد معاذ الله من هذه
الخرافات علی اصول الترهات بسیاری از اصول طائفه که دلالت بر فضیلت علو از جمیع انبیاء و مرسلین کند
قبل ازین گذشت و فیها هدایة للمتقین و درایة للمسترشدین محل انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرف
وفات بزرگواری نداشته باشد و این داهیه را کمتر از زلزله ساعت نشمارد و بمجرد قرع صماخ
کردن خبر ناخوش از جا رود و مدهوش گردد حالش بمجرد شنیدن قصه غصب حق خود
چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سر و کارش بالبکا والویل خواهد بود و هرگز تدارک غصب حکام
التفاتی نخواهد نمود و زینهار از سر قبر بدر رفتن جبر و قسر نخواهد برخاست و مدتی دنیا و ما فیها او را
خوش نخواهد آمد نه آنکه در اثنا ایام مصیبت بعدو و هروله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها باز ستاند و بجز شور و شغب تظلم برای توطیه فراغ
خاطر و وسعت عیش اولاد خود کما یشعر به عبارة البحار و حق الیقین یک سر و ناله بر زبان
نخواهد کشید و چه اعجوبه روزگار است که هر دو یار انکه مجلسی در بحار و قاضی در مجالس و دیگران

در غیر آن بعد از تصریح و تخصیص این معنی که چون ابوبکر صدیق در ملای جناب سیدة النساء را از فدک اخراج
نمود و آن زمین را در قابوی خویش گرفت جناب سیده در مجامع اصحاب تشریف برده افاده مینماید که اهل بیت
مغصوب را باز نمی گیرد بجهت جنابتی که از غصب ظالمین و غاصبین سرایت میکند و از نجاست کی جناب
امیر المومنین در فدک تصرفی نفرمود و میانه ورثه تقسیم نکرده بر طور شیخین گذاشت و جمعی از نواصب ناعاقبت
اندیشی این قسم مضامین را در نظم آورده ماند بر او رسمی مؤلف در معتمد الشیعه نقل بعضی از اشعار سابق درست کرده
چون نقل کفر کفر نیست و بادنی غور و تامل و پالش علماء شیعه بر سر گردد و بعینها ایراد می نمایم تا بر عقلای روزگار
سخافت و خرافت اکابر و عمائد قوم زیاده تر واضح و عیان گردد و هی هذه **نظم** روزی از اتفاق
لیل و نهار ✽ کرد با شیعی تکرار ✽ حق زهرا چه بود باغ فدک ✽ غصب بوبکر کرد گرای یار ✽
در زمان خلافت خود هم ✽ از چه نگرفت حیدر کرار ✽ چون شنید این کلام راوی گفت ✽ بیت سعدی
جواب این گفتار ✽ نخورد شیر نیم خورده سگ ✽ ور بسختی بمیرد اندر غار ✽ بعضی از اهل ظرافت جواب این
اشعار در مسلک نظم کشیده اند لیکن ایراد آن خالی از سوء ادبیت مع ذلک عاقل بلمعی استنباط آن از انچه
در ذیل یاد نموده میتواند کرد پس حال مزید حرص جناب سیده بر اصول متشیعین بی نسبت آنکه در تحصیل باغ مغصوب
خبیث بعد اتمام حجت علو چه کوششها که نفرموده القصه تا کجا کسی شرح تهافت و تناقض کلمات
اینحضرات تواند پرداخت و بجز لوم مخشر داده از که توان خواست که با وصف دعوی مزید ولای اهل بیت
و بث مطاعن از ازواج مطهرات چه قدر از تفضیح خاندان نبوت بلکه سلاله شان از علماء امامیه سر می زند
لهذا رجوع بما نحن فیه مینمایم و میگوییم **قوله** و اینمعنی فقط الخ **اقول و بالله التوفیق**
قطع نظر از انکه اهل حدیث بجمع رطب و یابس درین کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص درینمعنی است
که اکثر روایات ضعیف نیز دران مذکور است میگوییم فیه بحث من وجهین اما اولا پس از انکه می پرسیم
که از عدم تاثیر صدیق چه اراده میکند اگر مطلبش اینست که او بر جنازه نبوی نگریسته و تعزیت اهل بیت
بجا نیاورده فهو افتراء بلا امتراء کما عرفت سابقا و اگر مقصد آن باشد که گریه صدیق

در ایام خلافتش منقول نیست و این دلیل بر عدم تأثر است پس عدم محبت لازم می آید جواب
آنکه حاشا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابوبکر صدیق در مبادی خلافت خویش وقتی که بر منبر
برآمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حبیب خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم بگریه
گریسته و بیهوش گشته و از منبر بزیر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر زبان آورد همان حالت اولی عود کرده چنانچه قاضی محمد بن عبد القاهر در رساله ناسخ و منسوخ روایت نموده و
احادیث صحاح و حسان و مرویات شروح صحاح سته بلکه متون نیز تایید این امور میکنند مع ذلک مستلزم
آنست که مقبولین امامیه آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم محبتی نداشته باشند چه گریه و بکاء الشان بر جنازه
مبارکش هم ممنوع تا بما بعد چه رسد و ایضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق صداقتی نداشته
باشد و هو باطل باجماع الفریقین زیرا که وی روز وفات صدیق چنان بود که بعد توبیع در وفات سرور کائنات
و سیجیی تفصیله انشاء الله تعالی اما ثانیا پس از آنکه دلالت حدیث کنز العمال بر مدعای مولف ممنوع
است چه محتمل که مراد مرتضی کرم الله وجهه از نفی حزن صدیق نفی حزن و ملالی باشد که حاشیه آنجناب
را بمفارقت حبیب رب العالمین و نظر بکاهش اهل بیت طاهرین خود در داده بود و مقصود فضل تفضیل صدیق
از اثبات غم و اندوه برای خود حزن و غمخواری درباره اعلای دین متین و استیصال مرتدین کافرین
بود که عین حزن بر آن سرور بود بلکه فوق جمیع اقسام آن و لنعم ما قیل شعر غم دین خور که غم دین است
همه غمها فروتر از اینست * و از ینجاست که صیغه تفضیل بر اخود استعمال نمود و چون هر دو جناب درین
نفی و اثبات براه صواب رفته بودند مخاطبین طریق سکوت پیمودند پس دعوی که مستلزم ادعای قساوت
صدیق که دائما ملازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی صدور یافت بر
حضرت خود گواهی داده و دست از راستی که موجب رضای خدا است بر نداشته کما سیجیی انشاء الله تعالی
فی المسلک الثانی بر جای خود باشد عجب تر آنکه سکوت مخاطبین را حضرت مولف سر آمد مجادلین بر کذب
افضل الصدیقین حمل میفرماید و اینقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قرب

بشهادت است یا دلالت بر کذب متکلم میکنند و نداند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در معنی صدیق
تحقیق کرده ملازمت صدق و صفا است و تحقق این امر در ذات صدیق اکبر مانند صبح صادق تجلی و انوار
امامیه در باب حضرت امیر که گویا مدة العمر آنجناب را ازین ملازمت بمراحل بعیده دور میدارند و ازینجا
ظاهر شد که ذکر آیه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ در باب حضرت امیر المومنین خلاف مصلحت و مقتضای وقت
وقوع یافته بلکه برای مقبولین امامیه بالخصوص علم ذر صدقو الشیان مثل سم قاتل است کما ستعرف انشاء الله
تعالی بالجمله بنا بر اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردم برآنست که رقت صدیق رضی الله عنه از روایات بقین در
ما سبق بوضوح انجامیده و مجدداً آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکاء می گفتند چنانچه صحیح بخاری و دیگر
کتب احادیث مثل ریاض النضرة شاهد عدل برآنست و بجای خود بدلایل مبرهن و تبصریحات صحاح معتمد الشیعه
کما مرّ مرارا روشن شده که مهما امکن تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از متحتمات است بعد از تسلیم عقبات
حدیث کنز العمال توجیه نیکو میتوان کرد اما دا اینکه مولف این احتمال بر ندارد استدلال و ناتمام است
و ازین توجیه رایحه وجه سوال صدیقی اعنی مَالِي أَرَاكَ مُتَغَيِّرًا مُتَعَفِّفًا بمشام اهل فطانت و فراست رسید
که شاید مقصود صدیق استفسار همین باشد که این تحزن بوفات رسالتمآب بهم رسیده یا بجهت غمخواری و
فتنهای اعراب اگر شق اول اظهار کند من با و لوث مرثانی اشعار کنم و آنجناب را همدرد خود گردانم
و در مشاورت امور مهمه خلافت و انتظام خلایق از اعداء دین که افضل عبادات است شریک نمایم و
در شق ثانی گویم که اسپ اکثر در خانه خویش جرامیها و در اهل بیت خود جز الصبر میسر که هم موجب انصحار و هم منطو
بر تعطیل ثواب است و بحمد الله که حضرت امیر بعد از مثل تعریض و کنایه ابلغ من التصریح شریک مهمات خلافت
شد و اعانت افضل الصحابه بیقین اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین و عاقل از روایات سابقه بتفسیری
تواند دریافت حاجت استشهاد بروایت دیگر نیست **قوله الا انتقل الخ اقول** این تخمین استدلال را
علمای طائفه مشتمل بر شهادت علی النفی دانسته اند و کنتوری آنچه در کتاب خویش با فادات فاضل جاسمی
گفته از آن واضح میشود که این قسم دلایل موقوف بر آنست که جمیع کتب احادیث و سیر و تواریخ شلا و رقاً

از نظر

از نظر مستدل گذشته باشد و هو مستبعد جدا بل محال عادةً و این تقریر در باب مؤلف رساله که مشغوفیم
بمطالعه کتب این فنون بمنزله ابجد خوان دبستان است و قدر ضرورت هم از نظرش نگذشته مگر بوسیله
ارا صدقا اربابانی او خیلی بمقام خود است چنانچه بر عقلای عالم مخفی نیست **قوله** و اینهمه ارشاد مرتضوی آه **اقول**
آنفا گذشت که هرگز بر عدم تحزن ابوبکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مؤلف آید نصی نیست بلکه
شهادت فاطمی و شکایت آنجناب دلالت بران دارد که جناب مرتضی را اصلاً و مطلقاً بماتم آن سیدة النساء
و اعلاء کلمة الله و غمخواری اهلبیت خیمه و غیر از هزو اشل حنین و فرار مانند خائنین که بلا ریب یا و دم قواعد
شرعی و قالع جنان و دلایل عقلی است و تذلیل خود که منطوی تذلیل اهلبیت خصوصاً سلالة النبیان
بود در حقیقت اکبر کبایر میتوان گفت کاری دیگر نبود شان ایشان **قوله** که یکجا توجیه آه **اقول** اگر مراد از
عدم اعتنا رفتن صدیق بسقیفه برای تنبیه انصار است پس این عدم اعتنا بمه انتقال خاتم النبیین گفتن از
عجایب ترهات است تکلیف که بعد الحاح مهاجرین وقوع یافته بس چنانچه حضرت امیر و دیگر اهل بیت طاهرین
برای غسل و تجهیز و تکفین افضل المرسلین قیام نمودند و براه صواب فتنه زدای جهان آرای حضرت
صدیق در تنبیه انصار و بند و بست مدینه و رتق و فتق مهمات نیز عین مصلحت و صواب آمد و هی حضرت
رسالت مآب صلعم بود **شعر** حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت عام را الخ پس ظاهر
است که اصحاب کبار و اهلبیت اخیار در مناقب ابوبکر صدیق درین باب همنوا گشته اند که حضرات شیعه نیز بنا بر
حسن ظنی که با منتسبان سرور انس و جان دارند بمقتضای المرء یقیس علی نفسه بر خوشامد و نفاق
حمل خواهند کرد و اگر مراد عدم شرکت در غسل است شلا این بعد تسلیم اینهمه مثل شتر مرغ بوده است زیرا که
این امر بلا شبهه بسبب وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بعث فیه ابوبکر صدیق و ابن مسعود
رضی الله عنهما فرموده بود با امیر المومنین علی کرم الله وجهه تعلق داشت ازین عدم اعتنا
نامیدن ماجرا عجیب و غریب بلکه از [illegible] است و اگر مراد عدم شرکت در نماز است چنانچه بعضی از
مقلدین شیخ حلی امام اعظم امامیه در بعضی از رسایل که مقصود ازان تحقیق مذهب اهل سنت

برنا هست همه و حکایت قریب ادان بعضی از سلاطین است که شیخ حلی با اظهار او در وقت شان نوشته
اند که ما حضر احدٌ علی تجهیزه وتکفینه الا علیٌ مع ابناه وما صلی علیه احدٌ الا علیٌ
بمن تبعه والامامیة ایضاً علی ذلک وفاضل طبری در کامل بهائی دعوی اجماع بران کرده وگفته
که جمله علمای اهل سنت برآنند که خلفا بدفن وعزا ونماز رسول حاضر نشدند انتهی این روایات قریب بدیهی
البطلان است چنانچه از کتاب اعلام واضح شد وتالیفات ملا باقر مثل جلاء العیون وغیر آن نیز بهمین ناطق
است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند بمنع امیر ممتنع شدند تا آنکه آنجناب خود
امامت کرد ولیس اصحاب را رخصت داد که ده ده نفر داخل شوند وصلوة فرستند وجدا شوند واز بحار ودیگر
تالیفات ملای مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند ولیکن نماز یکه گزاردند آن نماز جنازه
نبود واین ماده سودای طلبائی را بقول شیخ شیراز علیه الرحمه که مر این مرض را دوائی نیست ازاله
نمی توان کرد بار خدایا مگر ملاء اولیائی بود در همقام نیز ادعا نمایند که جبرئیل امین با دیگر ملائکه معصومین
نعوذ بالله بشیوه شیاطین اختیار ساختند والشدان نیز مثل عائشه صدیقه ازین عبادت باز داشتند
کما صرح به المجلسی فی الکتب المذکورة بلی اگر مراد از عزا التعزیه مصطلحه است واگر یاتم وشیون بغنوا که بمقامات
موسیقی وزیر وبم انطباق یابد واز نماز نماز یکه نزد مجتهدین امامیه قرار یافته فالجواب ما قال صلی الله علیه وسلم ان الکذوب
قد یصدق واگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات بر تقدیر
نقل موهم اینمعنی افتاده فهو لا یسمن ولا یغنی من جوع چه لفظ دفن علی ما فی النهایة الجزریة و
القاموس المحیط وغیرهما من کتب هذا الفن بمعنی پوشانیدن آمده وخود مؤلف گفته که ما من عام والا
ویراد منه الخاص کما سبق پس استدلال باین لفظ دلیل بر خوش فهمی علمای طائفه باشد پس معنی
عباراتیکه نفی حضور وقت دفن دران مذکور است چنین باید فهمید که در تجهیز وتکفین حاضر نشدند تا روایات هم کم انطباق
یابد وقبل ازین ضرورت رفتن شیخین بسقیفه مفصل قلمی شده وموید اینمعنی است آنچه در کتب امامیه بروایات الحق
آورده اند که ابوبکر صدیق بعمر وصیت کرد که تو بتجهیز من مشغول مشو چنانکه من بروز وفات آنحضرت صلی

الله علیه وآله وسلم مشتغل نگشتم وا مصیبتاه و اسفی اگر اینقدر هم وصایا که مهم دینی بود دلالت
بر انحراف شیخین از سید الکونین داشته باشد چنانکه علمای طائفه بآن آویخته اند البته انحراف خلیفه ثانی از
اول و آنکه خلیفه ثانی در وقت نماز جنازه او شریک قوم نبوده و آنکه صدیق او را بر عداوت خودش برانگیخت
لازم خواهد آمد والکل باطل بالاجماع **باجمله** نزد فقیر اقل الانام امر علمای امامیه بس غریب افتاده که بجای
خود میفرمایند که فرار از زحف خصوصا جهادیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دران بنفس نفیس موجود
باشد کبیره ایست بلکه اکبر کبائر و مستلزم کفر و نفاق است و بجای خود میگویند که عمار یاسر و مقداد و حذیفه
و عبدالله مسعود که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ احد همه گریختند حتی که امام اعظم حلی در کشف
المراد تعداد کثرت جهاد حضرت امیر میفرماید و منها فی غزاة احد جمع له الرسول بین اللواء
والرایة وکانت رایة المشرکین مع طلحة بن ابی طلحة وکان یسمی کبش الکتیبة فقتله
علی علیه السلام فاخذ الرایة غیره فقتله علیه السلام فلم یزل یقتل واحدا بعد واحد
حتی قتل تسعة نفر فانهزم المشرکون واشتغل المسلمون بالغنائم فحمل خالد بن ولید
باصحابه علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فضربوه بالسیوف والرماح والحجر حتی
غشی علیه وانهزم الناس عنه سوی علی علیه السلام و در روز حنین نیز همین قسم
اعتقاد میدارند و بتخریج احادیث فرار تفضیح مقبولین لسانی می پردازند بر یکی روایت از ان
روایات لاتعد ولا تحصی اقتصار میرود که در بحار از شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر مرویست که تمامی صحابه
دران وقت پشت داده بودند و رو بفرار نهاده الا هشت کس که بلا شبهه مقبولین لسانی شیعه در اوقات
ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند شریک آنها نبودند پس یا حکم بنفاق و کفر مقبولین خود کنند
و یا از امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت دیگر آنکه بجای فرار را دلیل
بر جبن شخص قرار می نهد و جای دیگر مقداد و مانند او را از مقبولین خود که باظهار امام اعظم کما عرفت
و بروایت شیخ المشایخ و در کامل امامیه علی الاطلاق در علل الشرائع رو بفرار نهاده بودند

نامردی داوند بشجاعت و تهور و استقامت متصف میفرمایند و برملا میگویند که اینها از زمره صحابه
با حبیب ایزد محبت تامه داشتند و علم جان نثاری می افراشتند ان هذا لشیء عجاب و امثال این مقامات
مثل القمر لیلة البدر و الصبح اذا اسفر بوضوح می انجامد که اگر مثل شریک باری فرض کنیم کر
امامیه فرار حضرت صدیق را بروایات صحیحه معتمده برخلاف اجماعیکه صاحب اسد الغابه و مانند او بر ثبات و
قرار صدیق در جمیع مشاهد شریفه نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم در اصل شجاعت آنجناب و مرتبه
فدائیت هرگز خلل راه نمی یابد فتذکر و لا تکن من الغافلین **قوله** و در غار آنحضرت **اقول** این افاده
جدیده هم بدستور قدیم مورد ابحاث و انظار است بچند وجه **یکی آنکه** نص قرانی من حیث هو هرگز دلالت بر
اضطراب و بیقراری صدیق ندارد چه لاتحزن نهی از حزن است و لانسلم که نهی از شیء دلالت بر وقوع
آن کند الا تری الی قوله تعالی و لا تطع الکافرین و المنافقین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و کذلک
قوله سبحانه و لا تدع مع الله الها آخر الی غیر ذلک من الایات التی صدرت و وردت فی مخاطبات
الاولیاء و الانبیاء بل فی افضلهم و اشرفهم بل لاتحزن دلیل صدور نفس حزن و اندوه هم نیست
تا باضطراب و اضطرار مزعومی اکابر مولف که ابوبکر بنابر نامردی چون آواز کفار که بسر غار رسیده
شنید گریه و زاری آغاز کرد و بتسلیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوش نمی نهاد چه رسد چنانکه کذا
نقل ری قاضی نور الله شوستری گفته اظهر الحزن و الخوف حتی غلب بکاءه و تزاید قلقه و
انزعاجه و در احقاق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه ساخته و قد ظهر من جزعه و بکائه
ما یکون مثله فساد الحال فی الاختفاء الخ بالجمله اینهمه مغلطه ها مولف رساله را در مقام تقلید
قاضی شوستری و او را بتقلید امام اعظم حلی که بنا بر تصریح برادر بزرگ مولف را صدمه زده و ایشان بخار از
ضلالت کشیده رو داده چه او در کتاب منهج و غیر آن بوقوع حزن و جبان بودن صدیق اکبر نص
قرانی مدعی شده و هذه عبارته فی الکتاب الاول و ایضا فان الایة تدل علی نقصه لقوله
تعالی لا تحزن فانه یدل علی خوره و قلة صبره و عدم یقینه بالله تعالی و عدم رضاه

بمواساة النبي صلى الله عليه وسلم بقضاء الله وقدره احسن تا که نبوت امام اعظم شیعه را معلوم
نشد که مدلول نهی چه چیز و مقصود از ان چیست هرگز نهی از شی مستلزم وقوع نهی باشد غلط گفتم استاد امام اعظم
اول نیز از این قسم مغلطه باشد آمده چنانچه حکایت اضغاث احلام که تشویش با سه لیام از شیخ مفید بتقیید
تاریخ در ریاض ابراهیمی و کتب دیگر مرویست دال بر این است بالجمله صیغه نهی هرگز با صدی از دلالات بر وقوع
قبیل نمی شود و ازینجاست که در مخاطبات و وصایای مصطفوی در حق جناب امیر ملا مجلسی در بحار الانوار وارد
کرده خلاصه اش آنکه ای علی زنا و لواطه و نمیمه مکن و قسم دروغ مخور و گرد دزدی مگرد و از شهادت زور بر اقرب
یا بعید بپرهیز باش و ظالم مایل مشو و از قذف محصنه بپرهیز و بر هوای نفس کار مکن و ریا را بسوی خود راه مده
که اندک از ریا بمنزله شرک با خداست تا آنکه فرموده باید که ظاهر و باطنت یکسان شود و الا از جمله
منافقین خواهی بود پس اگر بصیغه نهی از فعلی بر صدور آن از مخاطب استدلال تمام شود چه مفسده‌ها که
بر پا نگردد و نعوذ بالله منها و ازین قسم وصایا در کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که فرد کامل امامیه
علی الاطلاق است در علل الشرائع روایت آن بزعم امام اعظم حلی بلکه شیخ مفید نیز داده صحبت مهد
برخی چند از کلمات آنکه مسکنم وهی هذه یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا فانه ان قضی
بینکما ولد لا یؤمن ان یکون اخرس ولا تنظر الی فرج امرأتک وغض بصرک عند
الجماع فان النظر الی الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا تجامع امرأتک بشهوة امرأة
غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا مؤنثا مخبلا یا علی اذا
کنت جنبا فی الفراش مع امرأتک فلا تقرء القرآن فانی اخشی ان ینزل علیکما
نار من السماء فتحرقکما یعنی ای علی وقت صحبت با زن در ان وقت سخن بسیار مکن که اندیشه لال بودن
زبان فرزند است و هم در ان وقت بشرمگاه زن نظر مکن که باعث کوری فرزند است و ای علی
صحبت بزن خود بشهوت زن دیگر مکن که اندیشه مخنث بودن فرزند است و هرگاه همراه زن جنب
باشی پس تلاوت قرآن مجید بر آن فرش مکن اندیشه است که آتشی از آسمان افتد و بسوزد

وانحدیث که آنرا حدیث وصیت نام نهند بس عریض وطویل است بر محصل چند فقره آن باختصار
اکتفا واقع شد والحمد لله که محققین اهل حق مثل صغانی وجلال الدین سیوطی ومحقق فیروزآبادی وملا علی قاری
وغیرهم میگویند که اینهمه احادیث را ملاحده وزنادقه وضع کردند وچه خوش گفت هر کس که گفت هر گنده
بری اگنده خوری ست اگر این مصایب را محدثین ما می آوردند حضرات امامیه چه خاشاکها بر اذیال شان
نمی فشاندند ولیکن قربان بر سرتیهای حضرات شیعه که ابن بابویه قمی را با اینهمه خرافتها که در حقیقت
عین ناصبیت وعداوت اهل بیت است در طائفه خویش معدوم المثال ومفقود النظیر میدانند که امام مرا زا
وامام جعفر بحق ناطق را صادق واو را بصیغه مبالغه یعنی صدوق می نامند وباز در مناظره اهل حق گریان
می گشتند **دوم** بر فرض وتسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شدائد ومصائب برای خود اختیار
سازد واز کفار اشرار صنوف ایذا والوان رنج وعنا بردارد وذات سید المرسلین صلعم را از مصائب
ومحن بارها نجات دهد چنانچه از استیعاب واسد الغابه وریاض النضره الی غیر ذلک بوضوح انجامید
پس سخت مستبعد بلکه محال است که او غمخوار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نباشد ودر وقت معلوم حزن
بر ذات خود حزن واندوه که بنای تشنیع وطعن است نماید وحالانکه علما نوشته اند که حزن بر غیر میباشد
اکثر وخوف بر نفس قال الله تعالی **وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ** وقال خطابا بالکلیم **لَا تَخَفْ**
الی غیر ذلک **سوم** آنکه بروایات فریقین سابقا وبحدیث حضرت مرتضوی لاحقا معلوم گشته
که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل اواه ومنیب بود واینهم بتقریب ما تقدم اول دلیل برانست که حزن آن
او فقط برای نفس خویش نبوده محال محض است خلاف عقل که چنین اواه منیب وشفیق ورفیق در بای سید
المرسلین قسی القلب باشد **چهارم** آنکه از کتب معتبره فریقین بثبوت میرسد که جناب رسالت
مآب صلی الله علیه وآله وسلم بامامت مرتضوی واستصحاب صدیقی مامور شد وستعرف بعض
روایاتهم دالا علیها انشاء الله تعالی پس چنانچه این امامت بر کمال ایمان واخلاص وشجاعت شیر خدا
دلالت دارد وتاویلات سخیفه ووجوه رکیکه نواصب سود الله وجوههم که در تالیفات مجلسی مثل بحار وغیره مرقوم

گفته

گشته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان نثاری شرف
حضور داشت بطریق اولی بمقتضای ایمان و وفا و اخلاص و شجاعت و مزید اختصاص خواهد بود و بمقتضای
اولی آن یا غمخواری و حزن برای مومنین است که کفار در صدد ایذا رسانی ایشان باشند فما ظنک بافضل
الصدیقین فی حق سید المرسلین صلعم پنجم آنکه اگر فقط حزن و ملال برای نفس خویش می بود برای
ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس ابوبکر صدیق بنص قرآنی در معیت خاص جناب اقدس الهی با آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چگونه شریک میشد کما یدل علیه قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا مگر حضرات مدعین مزید ولای اهل بیت بمقتضای ادعای فطانت و رشاد و شیمه
انصاف و سداد میفرمایند که این معیت بر سبیل تهدید بود کقولک للظالم افعل ما شئت فان الله
معنا ای یعلم بحالنا فیجازینا علی قدر اعمالنا یعنی مطلب اینست که خدا همراه ما یعنی اعمال
مرا می بیند از نیکی پس جزای آن بنیکی خواهد داد و ابوبکر را خدا همراه است یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
و نفاق پس جزای آن روز قیامت بکنار تو خواهد نهاد و این احتمال بر تصور خیالیه شیعه در باره
حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه عنقریب باری بدان می رود و این تقریر در معنی معنا از افادات خضر
امامیه است که ظلمت الحاد و عناد هدایت نموده تقریر شیعه ستان همت را چه دور از رهبری آن که خضر از
آب حیوان تشنه می گرداند و را این فرق اینست که اسکندر از زندگی دنیا که آخر فنا پذیرست محروم ماند و امامیه
بتقلید خضر مذکور بحرمان همه آغوش بلکه بوبال اخروی هم دوش گردیده نیز اکثر مترجمین گفته اند که صیغه
متکلم مع الغیر نظر بشرکت مرتضوی است و این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از بعضی
متکلمین نیز با آن گرویده اند فاضل معتبری نور الله شوستری در رد و قدح تقریر مولانا نظام الدین نیشابوری
علیه الرحمه در رساله آیت غار اشاره بدان کرده حیث قال ان ابابکر قال یا رسول الله حزنی علی
اخیک علی بن ابی طالب ما کان منه فقال له النبی صلی الله علیه وسلم لا تحزن
ان الله معنا ای معی و مع اخی علی بن ابی طالب انتهی قدر الضرورة و عبارت خضر

مشهدی انیست و ایضا مما اشتهر من لدغ الحیة ایاه انما کان لمدّة رحلة یرید اظهار
امره وانه لما لم یحصل بذلک غرضه شرع یؤذی النبی صلعم بتذکار حال علیّ و اظهار
الحزن علی جرحه او قتله او غیرهما فقال علیه السلام لا تحزن ای لا تظهر الحزن
علی امر علیّ ولا تؤذنی بتذکره ان الله معنا ای معی و مع علیّ لیکن حرف درست که
موجد این تقریر کیست مظنون بلکه متیقن است که مخترع این قسم افادات ابن سبا العین بلکه ابلیس رجیم
است که روح استاد امام اعظم اول را درین خرافات از کجا بکجا برده کما فی البیاض المذکور وغیره من
کتبهم بالجمله ازین محدثات بوضوح می انجامد که علمای امامیه حزن و اندوه صدیق الجانب التصوری باز
میگردانند پس خدا را اندک غور و امعان فرموده شود که این حزن و اندوه که بمنزله حدیث است لا
بالستی که تکذیب صدیق صدور یافتی و حضرت جنابچه از گناه حزن منع نمود از کذب هم بطریق اولی
منع میفرمود بجانب مصطفی میکشید یا نه فان محب المحب محب و این غمخواری و دلسوزی برای حضرت
امیر باعث دخول صدیق در معیت است یا موجب خروج ازان و ارشاد گردد که حزن روایات امامیه
اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اهل حق ورود یافته یعنی چون کفار بر سر غار رسیدند
ابوبکر صدیق سخت محزون شد و عرض کرد که اگر برمن قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهد شد و اگر
بر تو دست رسانند تمام هلاک میشود پس جناب نبوت مآب بتسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
حالا در امثال این مواضع مثل مشهور که فلان فرّ من المطر و وقف تحت المیزاب در حق امامیه
صادق آمد یا نه مگر گویند که حضرت صدیق را بسلامت حال و حفظ ذات مقدس نبوی از شر کفار وثوق تمام
بود بخلاف حضرت علی مرتضی منقول ان ما قلتم موجب للتطبیق هداکم الله سواء الطریق و
جعل لکم التوفیق خیر رفیق و متوهم نشود که در تحریر فقیر تهافت و تناقض است زیرا که
کلام اول دلالت بر انکار صدور حزن دارد و این مقام بر صدور آن وجه دفع این توهم آنست که در
صدد مقصود عدم تمام تقریب دلیل شیخ حلی و مانند اوست فقط و درینجا صدور حزن بجهت ورود

رد آیات ست از شیعه هم که نص قرآنی دلالت بر وقوع میکند اثبات تناقض لازم می‌آید و از تلبیس
ششم آنکه اینجا وجود قاضی نور الله شوستری در همان رساله که در ابطالش منقول شده ابوبکر
صدیق وقت شب در آن غار تنگ و تاریک اول خود داخل شده پس محال است که چنین یار غار که
برای حفظ ذات سرور کائنات در جان نثاری در هر وقت بحق کفار فقط بر ذات خویش منحصر
باشد و عبارت قاضی اینست الثانی ان قوله تعالی ثانی اثنین بیان حال الرسول صلی الله
علیه وآله وسلم باعتبار دخوله فی الغار ثانیا و دخول ابی بکر اولا کما نقل فی السیر
انتهی و وجه تناقض هم بانصاف اهل انصاف موجود است زیرا که در بعض احادیث مستفیضه بسیار از اصحاب حدیث
الصحة و مانند او الکری جمع کرده اند ملخص آن اینست که چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بارشاد
شریف متوجه غار شد گاهی پیش پیش میرفت و گاهی در عقب روانی نمایان راست توجه میکرد و ساعتی بطرف چپ
قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابوبکر کار ترا چنین ندیده بودم چه افتاد که در رفتن راه احتیاط
بیشتر عرض کرد که مقصود من نگاهبانی حضرت از شر دشمنان است مبادا که ازین جهات در رسند و مکروهی
رسانند و هرگاه ابوبکر صدیق بکسل آنجناب که بر قدم میرفت تا آنکه زمین متقدم بر حضرت آنجناب
راه تا غار بر روشن بود و تجویز نکرد که حضرت اول در غار درآید پس خود در آن غار تنگ و تاریک در آمد و سوراخها
را بند کرد و در سوراخی که پارچه اش نرسید کردن بوفا نکرد پای خود محکم گذاشت من بعد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را بخواند ... استراحت آنحضرت صلعم از اعمی غار اندر شد ... صدیق رسانیدند و کمال
ثبات قلب بجا ماند و پای ثبات افشرد ولی آرامی آنجناب را گوارا نمود و چون حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم او را عریان و گریان دید ارشاد نمود و لا تحزن ان الله معنا و دعای خیر در حق او
نموده که رحمت خدا باد بر تو ای ابوبکر صدیق که تصدیق من نمودی در وقتی که مردم مرا دروغ گو
پنداشتند و نصرت من کردی وقتیکه مرا مخذول نمودند و انس من بودی در وحشت من بحمد الله که از
تمامی آفات ببرکات شریف مخلص گردید آیت هفتم آنکه خود حضرت مؤلف آنچه در فصول سابقه

ازین رساله افاده نموده و در باره حصه معنی صحابیت در دوام حکم فرموده بنص قطعی و برهان یقینی است
که لامحاله این حزن فقط بذات خویش نبوده و لیکن افاده اینست که لفظ اصحاب ابای تمام دارد ازینکه اصحاب
روت مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را می گویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیده و باسلام راهی ملک بقا
گردیده باشد انتهی ملخصا پس اگر مولف از لفظ صاحب در آیت غار معنی اول اراده کند فذاک و نص
و دلیل علی المقصود زیرا که از جمله محالات است که یار دینی و دنیوی بغمخواری محبوب خود نپردازد و فقط
بر حزن ذاتی خویش اکتفا سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فهو ایضا یفید المطلوب زیرا که
این اسلام لامحاله مرادف ایمان خواهد بود و الا مذهب اجلات اصحاب که مولف اختیار کرده و موضوع
رساله خویش را بران قرار داده و جابجا درین افادات براه تصریح رفته و گفته که حزب نافرون نبوی
و غصب خلافت مرتضوی بعد رحلت مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم مر دیگر که متعلق باعتقاد در باب
الهیات یا نبوت و معاد باشد صحابه را اتفاق نیفتاده الی غیر ذلک من التصریحات فی سبحة عن
قریب ان شاء الله تعالی لغو محض و باطل بحت می گردد پس معلوم شد که ابوبکر دران وقت که بالاتفاق
و بطریق اولی از نصوص امامت مرتضوی نفی واقع نشده چنانچه وجوه آن درین کتاب دریافته باشی
مثل دیگر مومنین صحابه بود و حدیث کتاب کلینی که در باره هجرت وارد شده نیز بران دال است
لاجرم ابوبکر صدیق حزن و اندوه فقط بر نفس خود نداشته بلکه حزن او بذات نبوی یا علوی یا جمیعا واقع شده
مع ذلک چون از اجلای بدیهیات است که سوق آیت غار برای مدح وقوع یافته مشابه تبلیکه ترجمه جواهر الفاظ
و منطوق کریمه مذکوره بدون ضم ضمایم بران دلالت میکند یعنی ای مومنین اگر شما نصرت پیغمبر خود نکنید
و دست از رفاقتش بدارید هرگز او محتاج مدد شما نیست مگر یاد ندارید که خدا او را نصرت کرده
وقتیکه کفار مکه بیرون کردند جز ابوبکر احدی یار و رفیق نبوده پس لامحاله یکی ازین دو معنی که
مولف لفظ اصحاب را دران محصور کرده مراد خواهد بود نه وساوس و مضحکات دیگر که ترک

ذکر نشد ولی تا راست قیامت اینست که حضرت مؤلف بعضی از خلص اصحاب و حواریین خویش
را در خلوت برچیده مقام آیت غار را از قرآن مجید روبروی آنها می کشاید و می پرسد که خدا را حاضر و ناظر
دانسته بگویند که از منطوق الفاظ قرآنی درباره ابوبکر چه برمی آید فضل و منقبت یا هجو و منقصت آخر
جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از خوض و امعان بگویند که در منقبت شکی نیست لیکن جوابش چنین و
چنان است مؤلف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطوق آیت صحیح ایمان و اخلاص این بزرگ
بثبوت می رسد و آنها نیز تایید میکنند لیکن چون نوبت بتالیف اوراق و مناظره اهل حق میکشند بعضی
صاحب تجرید و بعضی دیگر از مجتهدین متاخرین مبتلا می شوند قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَ
اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ہشتم آنکه
اگر مراد از حزن فقط اندوه است که بعوارض بشری عارض می باشد فَقَدِ اعْتَرَفَ التُّسْتَرِيُّ أَنَّهُ
لَيْسَ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا عَرَفْتَ مِنْ قَبْلُ و اگر بکا و زاری و فریاد و بیقراریست کما هو مزعوم المخالفین
پس چنانچه خلاف حفظ و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است خلاف حفظ نفس خود است وَلَا يُقْدِمُ عَلَيْهِ
أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ بار خدایا مگر گویند که دل صدیق معاذ الله با کفار بود و این هم بعد از لطالعه
این اوراق پریشان از ثمرات نفسانی و لمزات شیطانی است کما لا یخفی بالجمله از وجوه لا تعد و لا تحصی
بعضی از آن بطریق نموذج بر زبان قلم حواله شد اهل حق این حزن و اندوه را بر طبق روایات کتاب
شطرنها بمناقب صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان مزید ولای اهل بیت که مطلق چشم مآل اندیشی
دیده بصیرت شان را از تعامی نمی کشاید جمعی گویند که بکا و زاری برای اعلام کفار بود و صدمه آن
افعی با بوبکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب بعضی در همان رساله و دیگر تالیفات خویش تفوه
بآن نموده و خضر امامیه هم در کتاب مرقوم الصدر تقول بآن کرده و هرگز از جلال و کبریای الهی و
روح مقدس نبوی صلعم خوف و شرم نمیکنند و تعوذ بالله فرمایند که بر تقدیر عداوت صدیق نفس الامر و عدم
درایت نبوی با اینهمه امتداد زمانه و معاشرت و مصاحبت دیرینه چه تردد باد در ثبوت

نفس نبوت بر پا نمی شود بلکه نفس فراست هم بر جای خود نمی ماند چه جای تمامیت مرتبه عقل که نیابت نبوت
بجمیع امت چنانچه مجلسی در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده بعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل فنوم العاقل افضل من
سهر الجاهل و افطار العاقل افضل من صوم الجاهل و اقامة العاقل افضل من شخوص
الجاهل ولا بعث الله رسولاً ولا نبیاً حتی یستکمل العقل و یکون عقله
افضل من عقول جمیع امته زیرا که بر تقدیر عدم استصحاب صدیق که باظهار صاحب کامل همراهی و غیره
در کوچه ایستاده بود متوهم باشد که شاید کفار را دلالت خواهد کرد که حضرت فلان راه رفته و بر اطفال
تهذیب خوان هم مستتر نیست که اراءة الطریق مستلزم ایصال الی المطلوب نمی باشد بخلاف
استصحاب چه ابوبکر بیک صیحه صد کافر را از دور هم اعلام تواند کرد فکیف وقتیکه نزد سرور ابرار
رسند بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد مثلاً میتواند گفت که ای شوربختان از خدا
بترسید و در گرفتاری خاتم المرسلین زیاده ازین سعی مکنید در نیصورت هم معنی محبت برقرار میماند و هم اعلام
بکفار حاصل میشود و اینهمه بخیال عماید قوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق یار غار وقت لحوق کفار
وقت مسرت بود که اکنون ابر سر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت حزن و ملال
و نیز بذهن ثاقب این پیران نابالغ خطور نکرد که اخفی سود بطرفه تا دیب ابجل آورد که نقیض مدعا باشد
ندانست که وقت گریه صیحه بکار چنین حزن و غمگین بعرش برین خواهد رسید و بعضی برانند که اینهمه
حزن و اندوه بنا بر نامردی اتفاق افتاده چنانچه بوی همین معنی از قول مولف هم بدماغ اهل باطن رسید
و بر نحو منفوه بان میشوند که این حزن و اندوه بنا بر عدم وثوق بر مواعید الهی و اخبار رسالت پناهی
وقوع یافته چنانچه اینهمه مهملات و خرافات از همان رساله و کتب دیگر میتوان یافت و همه حیرتم که هرگاه
این مضامین عیاذاً بالله بر اصول خاصه حضرات امامیه بجناب مرتضوی راجع ساخته شود جز آنکه دست
بدامن اضطراب زنند و بیهوده ناموس خود دهند چیزی دیگر بخیال نمی رسد همانا بنشین برود چه

تلمیذ

تلخیص و اجمال آنکه از مطالعهٔ بحار مجلسی و بصائر الدرجات در کمال ظهور است که چون جناب
سید النبیین را به هجرت مامور کردند و ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب را بر فراش خود بگذارد و خود
از کفار متوجه شود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المؤمنین شوری نمود و این راز را نزد او بیان
گفت بذروهٔ عرض رسانید که آیا از خوابیدنم برین فراش ذات تو بسلامت خواهد ماند و از وصول
مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی مجملا چون اهل کفر و ضلال با یورش شده رو بغار نهادند خوفی و حزنی
امیر المؤمنین را لاحق شد که مبادا آسیبی بآنجناب رسانند تا آنکه با این قلق و اضطراب بیرون بر آمد
و طی مسافت نموده بشرف حضور فائز گشت آنجناب را صحیح و سالم یافت حضرت از سبب تحرکت
پرسید پس اضطراب قلق خود را اظهار نمود پس اکنون رسوخ و وثوق مرتضوی بر مواعید الهی
درباره حفظ سید النبیین از ایدی کفره و مشرکین و هم وثاقت بحدیث شریف که از ذات تو
بسلامت خواهم ماند کجا باقی ماند و احدی از اولو الالباب بنیاد شجاعت و دلیری را با این
همه اضطراب و اندوه که موجب قطع مسافت شده باشد درست شمرد بخلاف ابوبکر که از جای
خود نه جنبید از تزلزل محفوظ و مصون ماند و غالبا نزد شوشتری اتباع و
که افعی را موجب آمالیق صدیق گمان برده اند آنچه کفار با جناب امیر کردند که از
کثرت ضرب و شلق تمامی بدن مبارکش متورم شد چنانچه در بحار مجلسی است از قندیل تنبیه در نیست
باشد که علاج واقعه پیش از واقعه کردند و باز هم فائده بران مترتب نشد حاشا جناب عمن ذلک
و از اینجاست که باندک غور و امعان در مطاعن حواریین سید انس و جان بیقین جازم معلوم توان کرد
که اکابر علماء و قدمای امامیه در لباس محبت ادعائی از نواصب خوارج قصبات سبق می‌ربایند
و از عداوت اهل بیت علیهم السلام باز نمی‌آیند بر اصول خاصهٔ ایشان نه از شجاعت و کمال
ایمان بالصدق شیر خدا اثری و نه از اصول و فروع شریعت غرا رونقی و ثمری فضلا از اکابر
مفسرین که از علما را بدیدنش لغزشی رو دهد در بیان سال آنکه محمد بن جریر طبری می‌نویسد

که ابوبکر را از هجرت در رفتن پیغمبر صلعم بسوی غار خبری نبود تا آنکه از امیر المؤمنین پرسید او از توجه شریف
بسوی غار خبر داد و گفت که اگر ضرورتی داری بآنجناب ملحق شو ابوبکر بسرعت میرفت تا آنکه در رسید
و حضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین هست پس در مشی سرعت فرمود درین اثنا شراک
نعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت پای شریف بصدمه ملاقات سنگی فگار گردید و سیل
خون از ان زخم تا دیر جاری بود درین مقام کسی که بزیارت کتاب مذکور که نهایت نادر
الوجود است مشرف شده و یا آنچه علمای اهل حق از کتاب مزبور قصه هجرت را نقل کرده اند
دیده بی اختیار خاتمه آیت مباهله تلاوت میکند و قرینه هم بر تهمت دلالت دارد زیرا که ترجمه
طبری که باعتراف کشمیری در نسخه مطابق اصل است نزد فقیر موجود است و اثری ازین بهتان در ان
یافته نمی شود پس معلوم شد که عین افتراست و الا شیعی کی این روایت را فرو میگذاشت **و العجب**
کل العجب که حضرت مؤلف با اینهمه ادعای انصاف و تجنب از کجروی اعتساف بجهت
گردانیدن این حزن بذات مقدس نبوی چندین سخریه و مضحکه نماید و بملاحظه اینهمه روایات
مذکوره که بیخ شجاعت و رسوخ اسلام اعدام مرتضوی را میکند و حزن را بسوی آنجناب راجع میگردانند
قاه قاه نمیکند **شعر** چشم بداندیش که برکنده باد * در نظرش عیب نماید هنر **قوله** سلمنا الخ
اقول این از جمله کرامات افضل الصدیقین است که بمجرد تسلیه و موعظت عمر فاروق که در چنین
مدهشه گرفتار شده بود بغتةً هشیار شد و برتق و فتق خلافت و تدارک آنچه از انصار صدور یافته بود
کمر بست و خواست که بعجلت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد از ان بود که ابوبکر صدیق اختلافهای
مردم را در غسل و دفن از میان برداشت و اجله اصحاب را بر طبق وصیت شریف برین امور گماشت
چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشت و بسیاری از تواریخ مؤید این مضمون است کما لا یخفی علی من تتبعها
بلکه از کتاب انوار بدریه میتوان یافت که اجتماع در سقیفه و شغل مهمات خلافت بعد از دفن پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم است و این کرامت بدان میماند که علمای رجال و تواریخ امامیه در کرامات و معجزات

حضرات ائمه می آرند که شخصی در کمال اضطراب در بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چندانکه
ویرا موعظت میکردند شورش وی رو بزیادت می نهاد و قضارا اولیای او با یکی از اصحاب امام وقت
در خوردند و این واقعه را نزد او ذکر کردند تا آنکه او ماجرا بجناب امام در رسانید امام بر سر وقتش رسید
و یکدو کلمه موعظت که نسبت بمواعظ مردم حرفی بیش نبود بزبان صدق ترجمان ارشاد فرمود
بمجرد استماع کلمات موعظت آن شخص افاقه کلی یافت و بکار خود شتافت و از رجال کشی بسیاری
از کرامات امام صادق درینباب که فلانی از جهمیه و فلانی از ملاحده و زنادقه که در مذهب خود بغایت
متصلب بودند و موعظ کسی را از بزرگان گوش نمیکردند بمجرد رسیدن بخدمت آن امام بدین جعفری
گرویدند و از معتقدات باطله خویش تائب گردیدند و بکمال زهد و حسن ایمان رسیدند بصحت و وضوح
دارد **حکایت** فاروقیه درین شورش و اضطراب و بیهوشی بزعم بیهوش گشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اطمینانش افاقه او بعد از حصول الیقین بموت آن سرور درین عالم اسباب
مثل حال بعضی از ائمه است که اصحابش در کمال قلق و اضطراب بودند تا آنکه در زمان یسیر چند بار
در خانه رفت و باز آمد و دلش هیچ گز قرار نمی گرفت چون ناگاه آواز نوحه از خانه هدایت کاشانه
بلندی گرفت هیچ اثری از تغیر و اضطراب در آنوقت باقی نماند اصحاب کبار از علتش سوال کردند
فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قلق بودم اکنون که روح او بدست قابض الارواح در آمد چرا
از جا روم و متغیر شوم سبحان الحی الذی لا یموت انا لله و انا الیه راجعون **تنبیه** متعجب نماند که [illegible]
مؤلف درینمقام حاشیه نوشته بغایت لطیف اگر بفحوای آن عقلای جهان وا رسند خواهند دریافت که از
کرامات اکبر است که بر زبان قلم بدله رقم سر زده و آن اینست که از اتفاقات عجیبه است که لفظ [illegible]
لفظ عدو و بهر دو له از قلم این هیچمدان چکیده بود و معنی آن از نهایه ابن اثیر دریافته شد و حدیثی نقل کرده
که این الفاظ بمعنی حقیقی محمول شده فی حدیث السقیفة فانطلق ابو بکر و عمر یتقاودان حتی
اتوهم ای یذهبان مسرعین کان کل واحد منهما یقود الآخر بسرعته انتهی اکنون باید

واضطرابات و اهتمام که از ارباب نظر مراحل دور است و نیدلی است و معلوم اتم است که عنایات
سنیه در جواب از نهایات نادرمند با سوال خواهند گفت که اینها از درد دین بوده است البته
در زمان انفراغ از تجهیز و تکفین کدام بلیه بر ایشان نازل میشد والمقام یقتضی التفصیل ولکن علی موعود منی فی مقام
آخر انتهت ملتقطه **اقول** و قسماً انتها از شیخین رضی الله عنهما در باب شتافتن ایشان بجانب سقیفه بعد ارتحال
صحابه کرام اگرچه لسرعت تمام باشد خوف تبعات این وجوه دریافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
در مطالبه فدک حرکات ارادیه بی آنکه کسی باعث خروج باشد خلاف زهد و توکل و حضور در مجامع
اصحاب صلاة شناختی حاجتی بدان نماند که بر این کلام التفاتی نموده شود و هیچ تردیدی در این
امر باقی نماند اما اکابر علمای طائفه از نهایات دردمندی با سوال مقبول میگویند درد او جور و جفا
سهید نهد از درد او زینهار ترسی بکوه افاده می نمایند که اینهمه از درد دین بوده پس گویا بلکه حقیقة
جناب یعسوب المؤمنین را از دایره درد دین و اسلام خارج میگردانند و چرا نباشد که حضرت امیر را
مثل نواصب خذلهم الله اجمعین یا مثل جنین بی حم اعتقاد میکنند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
و رفع وحدت مفارقت سید عالم این مطالبه واقع میشد کدام بلیه زیاده تر از آن نازل می شد که
حضرات ما بعقیدت تو نا زند و نیز اگر جناب علی مرتضی از تجهیز و دفن نبیین نزد برحیت نمود در راه
خوشامد خلفا می جز و مات سید انبیا میرفت که اعدای دین عظمی بر ایشان نزول می یافت که بعد
از این نازل نشده و جناب امیر که باب العلم قطعی علوم نبوت که انفصیله مر انرا اینهمه امتداد زمانه که بر دفن آن
جناب شبوع یافت باتفاق روایات فریقین تجویز حضرت امیر بود والمقام یقتضی التفصیل ولکن علی
موعود منی فی مقام آخر خلافاً لما وعد المؤلف الذی لیس مثله فی الاخلاف حیث وقع عن
الاخلاف الا ان یضم الیه الضمائم مع ذلک عجب عجب سے افزاید که مؤلف سرعت شیخین را بمقتضای
دستاویز باطنیه خویش خلاف ماتم دانسته و هرگز غور نکرده که خصم او نظر با مور نفس الامر میستوانند
گفت که این سرعت برای آن بود که انصار را از غفلت باز داشتند و بزودی تمام خود را

در دفن سرور عالم رسانند و این توجیه برای جناب سیده منتفی میشود که بلاریب هم ماتم و شیون را
گذاشته خلاف زهد و توکل چنانچه از منطوق عبارات حق الیقین مفهوم آن بر می آید زیرا که ملا باقر اهرگز
استعطا بر آن حاصل نگشته بعنوانی از خانه بعد از جمیع ازواج قاهره برآمد که رواة محدثین قوم خاک بدهن
شان فاطمه متفق الکلمه میگویند که خرام آن مخدره تتق عفت و طهارت بعینه خرام جناب رسالتمآب علیه
الصلوة والسلام بود و تمامی مسافت را تا دار الخلافت بهمین طور بکمال شرم و حیا قطع نموده در مجلس
اصحاب در آمد کما هو عیان لا یحتاج الی البیان رواه المجلسی فی البحار و حق الیقین و غیره من
الاسفار و در روایات این کتب موجود است که وقت مذکور چادر در پای مبارک فاطمه می پیچید
چون قرائن بر کمال بیقراری دلالت دارد کما لا یخفی پس پیچیدن چادر دلیل بر عصمت خواهد بود فاعتبروا
یا اولی الالباب **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم**
القصه تا کجا کسی بشرح تهافت و تناقض کلمات این حضرات تواند پرداخت و بجز لوم المحمد داد
از که توان خواست لهذا رجوع بالحق کنافیه می سازم که هرگاه حال ثبات نفس و قوت قلب صدیقه
باین مثابه باشد گریه بر محض شنیدن نعم لقمتی خود بعد الرسول قریب باستحاله عقلی است بلکه بر القیان هم
و اگر کسی گوید که شاید احداث در دین سو خاتمه خود بجهت غصب خلافت که مضمر خاطر داشتند
باشند از کلام رسول بالیقین فهمیده گریسته باشند گوئیم که این امر خود مظهر بالمطلوب وانه دیر باز در
دل این زرو گره بود پس گریه بر آن یعنی چه مگر اینکه هرگاه از کلام رسول نام صراحت اقتدا و احداث
ست بهاد بود در ریاء للناس کار تنبا کی فرموده باشند و علی هذا در جمله جواب اعنی انا لکائنون بعدک بدلا
قرینه حذف واقع شده یعنی نعم بعدک ما اخبرت یا رسول الله انا لکائنون بعدک و معه ثون و انچه در ابطال
احتمال همین گریه ارشاد شده برای آنکه این هیچمدان خود تحتم ساخته که انچه دلایل از جانب اهل سنت بخاطر
میرود آن را فرو نگذارد بلکه به تصریح و قطعیت ذکر کرده بابطال آن پردازد و الا احتمال همین پیشتر منسوب
از سید محمد زرقانی شارح موطا در شرح الحدیث میگوید السنة با خواهم اسلمنا کما اسلموا

وجاهدنا كما جاهدوا يعني فلم اخص هؤلاء بشهادتك عليهم فقال عليه السلام
بلى انتم اخوانهم ولكن لا ادري ما تحدثون بعدي فلذا خصصتهم بالشهادة من حصر المبتدا
على الخبر بقوله هؤلاء اشهد عليهم فبكى ابو بكر ثم بكى كررها لمزيد اسفه على فراق
المصطفى ثم قال ائنا لكائنون بعدك استفهام تأسف لا حقيقي لاستحالته من ابي
بكر بعد لان اخبره النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ابن عبد البر فيه ان شهداء احد
ومن مات قبله صلى الله عليه وآله وسلم افضل ممن خلفهم بعده وهذا في الجملة لان
منهم من اصاب الدنيا بعده اما الخصوص والتعيين فلا سبيل اليه انتهى فانظر
الى ما نص هنا الحبر المدقق على كون ذلك الحديث اخبارا بالغيب وفرع عليه
استحالة كون الاستفهام حقيقيا وهرگاه که استفهام حقیقی که از قبیل انشاءات است نباشد
لامحاله سنی جمله خبریه خواهد بود پس اتیان ابوبکر بکلمات توکید یعنی ان ولام تاکید دیدنی است
که چون اینجا کلام با منکر نیست و از جمله مزبوره فائده خبر هم مقصود نیست بلکه لازم فائده خبر مقصود
است پس کلمات توکید مبتنی بر آن خواهد بود که سامع از کلام رسول بزودی ایقان بقائی خود حاصل
کرد و زنهار ریبی ندارد و نجاطر کسی خطور نکند که قول شارح مزبور حجت نیست چه عجب که استفهام حقیقی
باشد زیرا که اگر چنین میبود اول جناب صدیق اکبر استفهام میکردند و بعد جواب نبوی شروع بگریه
مینمودند لا بالعکس علاوه در صورت استفهام حقیقی جناب نبوت مآب بعنوان کلام ابوبکر بهتر آگاه بودند
پس البته جواب استفهام بلا و نعم میدادند و بی شبهه در خاتمه حدیث منقول میشدند که در معرض بیان سکوت
مینمودند و هرگاه واضح شد که جمله ائنا لكائنون بعدك معنی جمله خبریه است وثوق صدیق اکبر
بر اخبار بالغیب روشن تر از سفیده صبح هویدا گشت پس کسی که بفرض غیر واقع در پی اثبات احتمال
وهمی افتاده کاسه گرم تر از آش بحضرت صادق غلط گفتم توجیه القول بما لا یرضی قائله بلکه تکذیب
قول صدیقی می نماید و هرگاه اینها یافتی فذلك الكلام را تبصر بری موجز بیان میکنیم که اگر نسبت احدی

بطور احتمال وهمی است بعدیت هم بطریق احتمال وهمی است ۲۲ چه لفظ بعدی قید ما تحدثون افتاده
است یعنی لیس لی علم لعلکم تبقون بعدی او تحدثون اشیاء یکون سببا للشیء عما هم
واگر بعدیت یقینی است احداث هم یقینی است کما هو ظاهر یعنی تبقون یقیناً و تحدثون
اشیاء آخر و چون بدلائل باهره ظاهر گشت که تطرق توهم احتمال وهمی صورتی از جواز ندارد بلکه
بشهادت علمای اهل سنت غلط گفتم باعتراف خود صدیق اکبر ثابت شد که حدیث اخبار با تعیین
است شق ثانی متعین شد والحمد لله علی ظهور الحق و پوشیده مباد که در بادی النظر شبهه می افتد که تصدیر
کلام بکلمهٔ لا ادری خود دال است بر شک و احتمال وهمی باز انکار از ان یعنی چه لیکن در نظر دقیق و تحت هم
است چه اولاً قائلش را بجناب صدیقی عرضه باید داد که لا ادری دال بر شک بود شما چرا یقینی دانسته
گرستید و باستفهام تا سعی ایقان خود را بر سید المرسلین هم ظاهر گردیدند ثانیاً لا ادری تعلق با حداث و عدم
احداث ندارد بلکه بمای موصوفه متعلق است یعنی نمیدانم که چها امور احداث خواهید ساخت بعد از من
پس نفی متعلق بتفاصیل محدثات است نه با مطلق محدث و ثالثاً این کلام برحسب محاوره واقع است
که هرچند مخاطب از حال مخاطب آگاه باشد مگر گاه است که تفصیلش از جهت فظاعت و شناعت
یا بمصلحتی آخر نمی کند و بابهام می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا چه خواهید
کرد و این معنی بر کسیکه سلیقهٔ فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام فقیر محض بسند محاوره نیست بلکه
از نصوص قرآنی و آثار نبوی هم مستفاد است که جناب رسالتمآب از حال خلافت شیخین خبیر بودند و
اخفا می فرمودند چه در صورت تحریم اکثر مفسرین بتفسیر آیت وَاَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ همین گفته اند
خبر از خلافت شیخین داده بودند و از بعض احادیث حکم مصاهرت بعلی بن ابیطالب مستفاد می شود و نیز
در مشکوة بخاتمهٔ حدیثی مرویست وَاِنْ تُؤَمِّرُوا عَلِیًّا وَلَا اَرَاکُمْ فَاعِلِیْنَ تَجِدُوْهُ هَادِیًا مَهْدِیًّا
و اینها دلالت صریح دارد بر علم نبوی و هرچند آثار وضع بر اوائل فقرات این حدیث ظاهر است لیکن الزاماً
بحیثیت دلالت بر خبیر بودن مخبر صادق مذکور شده فان مقصودنا یتم بذلک و اخفای این امر وجهی

که وارد و کلمات مخالفین هم می باید حاجت اظهار نیست و ایضا توجیه لا تدری در حدیث بخاری محمول
بر معنی حقیقی نیست و الا ورود قباحتهای مذکورهٔ الصدر عدم ادراک روح نبوی بعد فراق از جسد لازم می
آید و این خلاف معتقد اهل اسلام الا من شذ منهم بلکه خلاف ما تقرر عند الحکماء هم است عموما اینجا هم
از لا ادری معنی حقیقی مراد نیست حالیا انصاف عبد البر هم دیدن دارد که صاف اعتراف کرده و
گفته که منهم من صاحب الدنیا بعده و ظاهر شد که احداث ضروری بود و جناب نبوی صلعم بطریق اخبار
بالغیب فرموده بودند فلله دره و منها بی انصافی او هم دیدنیست که با وجود اعتراف این امر
باز میگوید که اما الخصوص و التعیین فلا سبیل الیه وا اسفاه جناب صدیق اکبر بذات خود مخاطب باشند
و اصابوا دنیا فی الجمله برای صحابت یقینی باشد و انچه وقوع گرفته خلیفه شدن جناب ممدوح است و با وجود
اینهمه سبیلی برای خصوص و تعیین نباشد و انچه از اخبار بالغیب بودن حدیث گذارش داده شد موید
آنست اما تحدثوا صیغه جمع بودن زیرا که درین احداث بعضی از اصحاب شرکای غالب بودند فقط کار
حضرت شیخ اول نبود بلکه میتوان گفت که با مجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام رجال اصحاب
و اخوان معنوی خود بود بر آمد تا هم جواب نبوی مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صحیح است
پذیرد و اگر کسی را هم توهم در گیرد که این توجیه دقیق درست نمی افتد که حدیث مروی فی البخاری اولا از
زبان معجز بیان نبوی بر آمده و حدیث موطا بعد از ان پس این تقدم و تاخر از کجا اثبات میتوان
کرد گوییم ازین قبلیت و بعدیت ارشاد حدیثین فرقی در اصل مدعا رو نمی دهد در شق تقدم حدیث
اول اولا بالابهام حال بعضی صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که
آن رجال کیستند و در صورت تاخر حدیث اولین اولا ارشاد کردند که فلانیها بعد انتقال من احداث
امور میکنند و ثانیا حال آن محدثین انچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و ازین است که در حدیث
بخاری تعبیر بلفظ رجال من امتی به لفظ اصیحابی فرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال
مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق

نبوی

نبوی بوده اند کما مرّ ثم از احاد الناس فانی مفرق بین تقدم هذا و تاخر ذالک لا جعلنا الله من المتغیرین
و ایاک و اینجا لطیفه ایست بس دقیق که در حدیث بخاری از احداث بینها ارتداد مراد نمیتوان گرفت والا
در حدیث موطا هم همین مراد باشد لیکن ما از فرط ادب جسارت نمیتوانیم کرد که حضرت خیر البشر بحق صدیق
اکبر بطریق احتمال کفر و ردت فرموده باشند و اگر احیانا حضرات اهل سنت برای پرورش سخن در هر دو
حدیث معنی احداث ارتداد گیرند ما عذری نداریم و دیگر هم لا ضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد
همان غصب خلافت و فدک و خمس خواهد بود لا غیر و هرگاه اینها یافتی پرتو کالشمس فی وسط السماء
روشن گشت که از ضمیر غائب با احدثوا مراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب ما تحدثون بعدی نیز هویدا
گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث بالانفراد دال است بر ایجه دال است دلالة تعیینیه و اگر بالفرض
دلالت هر واحد قوی نمی بود تا بلی شبهه کل واحد منهما بالانضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا می کرد
و محفوف بالقرینه میگشت فکیف و هما قویتان فی هذا الباب من غیر حاجة الی الانضمام
الثانی بلا ارتیاب فما ظنک اذا اجتمعا علی معنی واحد کما مرّ و اعتضد احدهما بالآخر
و لهذا بای انصاف اگر درمیان باشد همین قدر بس و کافی است که حدیثین مزبورین را بالاجتماع بغیر
ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف را از همان دست بهم میرسد که جناب مخبر صادق از ماجرای فتنها
اخبار بلکه قرع عصا فرموده اند لیکن حب جاه و طمع ریاست عنان تمالک از دست حضرات در ربوده
و بناء علی ذلک از ذکر براهین جدیده و دلائل تشحیذ ذهن خواستند مای مصارعت از جانب مقصود بود
گویا بعرض تنبیهی هر چه تمامتر هم برای مخالفین واقع شود انتهی کلام المؤلف بعینه **اقول**
و استعین بالرؤف الرحیم بر ناظرین و سامعین که بجهة عناد دل او همیون ان شاء الله
کور و آذان ایشان را کر نساخته باشند مانند طباشیر صبح صادق هویدا و آشکار است که حقیقت تناقض
و تهافت چیست و وقوع آن در کلام کیست و انا و ایاهم لعلی هدی او فی ضلال مبین و با اینهمه اگر کسی را
هوس ملاحظه تناقضات قوم اصولاً و فروعاً در سر باشد بکتاب امام طوسی قوم رجوع کند

بلاریب تناقض و تهافت را در ایجاد بنیانی که او بجمع آن پرداخته غیر متناهی بهیئت مجموعی بر خلاف
تصریحات حکمای فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعمائیه بعضی از کتب و رسائل چنانکه ملا مجلسی را
بهم رسیده دستیاب شود طشت از بام و پرده از مکائد نافرجام می افتد و بر هر صغیر و کبیر مانند ید بیضا
اجلی میشود و علم اضطراری حاصل میگردد که مذهب طائفه ساخته و پرداخته جمعی از یهود و اشقیا است که
بنا بر ابله فریبی و شناعت نفس بجناب ائمه هدی نسبت داده اند **قوله** و اگر کسی گوید آه **اقول**
این سوال و جواب گویا خطاب با زید فرضی است التفات بر آن محتاج الیه نیست و دامن اهل حق از این
قسم آلودگیها پاک است و متشیعین زمان که در حقیقت مطلق العنان اند هر چه خواهند گفته باشند بقول
شیخ شیراز مصرع ولیکن قلم در کف دشمن است ؛ و از این مقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق از
سابق اراده غصب خلافت مصمم داشت و در تهیه اسباب آن میکوشید و هوا خواهانش نیز
در پی این امر بودند پس لفظ بعدی لعدک در احادیث فریقین بر فهم امامیه نسبت باین بزرگان
بی محل خواهد بود نه بینی که در بسیاری از مقامات اراده های مخفیه ایشان بکمال ظهور وقوع یافته چنانچه
در طعن قرطاس و مانند آن تقریر کرده اند و از استگی مجالس را برای تحریر صحیفه ملعونه دعوی نموده ؛
و در انتساب تباکی بجناب صدیقی با وصف اینهمه روایات رقت قلبی و شهادت مصطفوی
دم تصوفی و افتادن غش بر منبر و بیهوش گشتن او بمجرد جریان نام مبارک حبیب سبحانی بر زبان او
که سمت ذکر یافت طرفه جوری و جفائی از حضرت مؤلف و چندی از اخوانش صدور یافته هنوز بلند اند
که اینهمه تکلفات خصوصاً در بکا و زاری کار حضرات متشیعین است و بس که در بیان ثواب نوحه و شیون
بر جناب شهید کربلا چه روایات که در کتب معتمده خود نیافته اند پس اینهمه تباکی و فتاکی و بکای خاصه
بزرگان بزرگان امامیه است که در تکلف و تصنع معدوم النظیر اند و متاخرین هم بادا مرائی که اکثرش بر انواع
افترا آت و توهین ائمه هداة مشتمل میباشد و بیران نابالغ کمال احسان در حق اهل بیت می پندارند در قوانین
موسیقی فتوی مینهند و منبرها ایشان صداق و شهد قسوه رقیق نمی شود تا آنکه مرشد کتاب خوانی

شبل میر علی صاحب و آقا محمد می باید بلکه بر آن هم بدون تقرر وظیفه یا امید قاب پلاو و پیاله شیر برنج گریه نمی آید باز هم به تمثیل و تصویر ضرائح مقدسه و اسیران و تربت کربلا حاجت می افتد بلکه در زمره طلبه خویش یکی را یزید بنهاد و دیگری را شمر و عبید الله زیاد می سازند و حقیقةً با شهداء طف و اهل بیت شاه نجف تعلبد قدما خویش که شیعیان کوفه بودند کما فی البحار وغیره من الاسفار نرد دغا و دغل می بازند افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون **قوله** وانچه در ابطال **اقول** که ادنی بصیرتی در اوراق نظر کند بروی منجلی است که این همه لاف و گزاف و قول بلهان و نمایش سراب است هرگز حضرت مؤلف درین رساله بر قانون مناظره علما نرفته بلکه منصب خود را هم ندانسته و در هر مقام احتمالات صریحه را گذاشته بلکه صراحةً از حق چشم پوشی اختیار ساخته **قوله** اما سید محمد **اقول** درین افادات هم بحث و نظر است بچند وجه **اما اولاً** پس از آنکه لا نسلم که هرگاه استفهام حقیقی نباشد لا محاله معنی جمله انا لکائنون خبریه باشد و مقصود ابوبکر صدیق از ین جمله لازم فائده خبر بود مگر حضرت مؤلف درینمقام هم بر تقریرات رکیکه و صور خیالیه خود یا بعضی از اصدقای خود در قواعد علم معانی فریب خورده و قصه اطول را اختصر کرده و راه المطلب مطول و مختصر نبرده عبارت علامه تفتازانی سعد الدین تفتازانی نص است در آنچه بنده هیچمدان فهمیده پس مبلغ فضل و بلاغت صدق مؤلف هم از ینجا بخوبی تمام ظاهر میشود و بظهور می پیوندد که کتب درسیه را هرگز این بزرگان نفهمیده بودند تا بحضرت مؤلف چه رسد و آن عبارت اینست لا شک ان قصد المخبر ای من یکون بصدد الاخبار والاعلام لا من یتلفظ بالجملة الخبریة فانه کثیرا ما یورد الجملة الخبریة لاغراض اخر سوی افادة الحکم او لازمه کقوله تعالی حکایة عن امرأة عمران رب انی وضعتها انثی اظهارا للتحسر علی خیبة رجائها وعکس تقدیرها فانها کانت ترجو وتقدر ان تلد ذکرا وقوله تعالی حکایة عن زکریا علیه السلام رب انی وهن العظم منی اظهارا للضعف والتخشع وقوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین الآیة اذکارا لما بینهما

مِنَ التَّفَاوُتِ العَظِيمِ لِيَأنَفَ القَاعِدُ وَيَرفَعَ بِنَفسِهِ عَنِ انحِطَاطِ مَنزِلَتِهِ وَمِثلُ
هَل يَستَوِي الَّذِينَ يَعلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعلَمُونَ تَحرِيكًا لِحَمِيَّةِ الجَاهِلِ وَأَمثَالُ هَذَا أَكثَرُ
مِن أَن تُحصَى فَكَفَاكَ شَاهِدًا عَلَى مَا ذَكَرتُ قَولُ الإِمَامِ المَرزُوقِيِّ فِي قَولِهِ قَومِي هُم قَتَلُوا
أُمَيمَ أَخِي هَذَا الكَلَامُ تَحَزُّنٌ وَتَفَجُّعٌ وَلَيسَ بِإِخبَارٍ لَكِنَّهُ إِذَا كَانَ بِصَدَدِ الإِخبَارِ فَلَا
شَكَّ أَنَّ قَصدَ المُخبِرِ بِخَبَرِهِ إِفَادَةُ المُخَاطَبِ إِمَّا الحُكمَ كَقَولِكَ زَيدٌ قَائِمٌ لِمَن لَا يَعرِفُ أَنَّهُ قَائِمٌ
أَو كَونَهُ أَيِ المُخبِرِ عَالِمًا بِهِ أَي بِالحُكمِ كَقَولِكَ قَد حَفِظتَ التَّورَاةَ لِمَن حَفِظَهُ انتَهَى ملخصا
این عبارت چنانکه می بینی آنست که صاحب تلخیص المفتاح قصد مخبر را در خبر حصر میکند و میگوید که یا
مخاطب خویش را بحکمی آگاه سازد که در ذهن او نباشد چنانچه گوید زید ایستاده است یا آنکه ای مخاطب عالم
این حکم مرا جاهل گمان مبر چنانکه بحافظ قرآن مجید گوید که تو حافظ قرآنی و چون نظر بآیات قرآنی و
استعمال بلغا و تصریح علمای معانی اعتراضات وارد میشود بیانش آنکه چون مریم پیدا شد مادرش
گفت ای پروردگار من دختر زائیده ام چون متولد شد در این کلام که [illegible] است نه قصد متکلم امر اول
است و نه ثانی همچنین قول زکریا علیه السلام که وقت طلب فرزند گفت ای پروردگار من عاجزم
که استخوان سست شده و در اینجا هم هر دو امر مراد نیست قس علی هذا در قوله تعالی که نشنیدگان
و جهل کنندگان برابر باشند و مثل اینست استفهام انکاری که بحسب ظاهر اخبار از معنی ران مقصود
می باشد مانند قول او تعالی که علما و جهلا برابر نیستند پس حصر مذکور معتبر نباشد علامه تفتازانی از
ابتدا چنان تقریر فرموده که خالی از غبار نیست یعنی مراد ما آنست که شخصی که در پی اعلام اخبار
بود قصد او منحصر در این دو امر است قصد کسیکه لفظا بجمله خبریه گوید و امر دیگر اراده کند قصد ما در این نیست
که امید پسر داشت و دختر از وی متولد شد اظهار حسرت است نه خبر دیگر یعنی واحسرتا که امیدم
حاصل نشد زیرا که دختر بکار بیت المقدس نمی آید و قصد حضرت زکریا علیه السلام اظهار ضعف و ناتوانی
است همچنین مثال الهامی که در اینهم آن دو خبر سابق مقصود نیست علامه عمادی از تعداد امثله میگوید اینجمین

قول امام مرزوقی بران ادل دلیل است وخلاصه تقریرش آنکه برادر حارث را قومی قتل کرده بودند
وایشان بر خیم ایشان بنا بر مشهور وقول جمهور محشین کتاب مذکور آنها نیز ملی است که شاعر مزبور از ترک انتقام ملامت
میکرد پس قصد او بالذات در قول خود قومی هم قتلوا امیم اخی انشاء افسوس است یعنی قاتلین از قبیله
وعشیرهٔ من اند امام مرزوقی گفت این کلام جملهٔ خبریه است لیکن در واقع اخبار نیست بلکه انشاء افسوس
واندوه است هرگاه این مطلب العیاذ باللّٰه بسلسبیل در اذهان ناظرین و سامعین جا گرفت و خالی که ذهن مؤلف
هم در آمد اکنون میگوییم که صدیق در قول خود انا الکائنون فائده خبر مقصود دارد نه لازم فائده
آن بلکه مثل مادر مریم علیها السلام که تقدیرش منعکس شد و امید او برهم خورد اظهار تحسر و افسوس و ملال
و انشاء حسرت میکند یعنی و احسرتا که عمر تو بسیار قصیر است ما بسیار طویل عمر بعض میپنداشتیم و یا
تحسر این معنی است که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست و بهر حال چنانچه در عرف قدیم و جدید
جاریست مقصود ابوبکر صدیق انشاء تحسر و افسوس است و لازم فائده خبر وقتی ضروری باشد که
حضرت مؤلف ببرهان قطعی ثابت نماید که او در اینجا بوده لازم فائده خبر قصد کرده و انی له ذلک
لما عرفت آنفا اما ثانیا پس حضرت مؤلف آنچه در رد خدشه افاده نموده خود مخدوش است چه
جای آنکه خدشه را از بیخ و بنیاد مستاصل کند زیرا که محتمل است که گریه حضرت صدیق نظر بعلم
شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بجهت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهدای احد کمتر شده
واستفهام از وجود خود بعد آنجناب استفهام حقیقی باشد و جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جوابی
هم ارشاد نموده باشد و در کتب احادیث محدثین روایت نموده باشند لیکن از نظر مؤلف که متتبع مطالعه
مطول و مختصر از کتب سعد تفتازانی قادر نشده و گذشته باشد لیکن آنچه از قبیل شهادت علی النفی است ما
بر السنه عام طائفه قبل ازین بهمت گذارش یافته فلا نعیده مرة اخری اما ثالثا پس از آنکه در تحقیق
تفصیل هرچه تمامتر بوضوح انجامید که مسند او خبری که مسند بهمزه استفهام باشد در انشاء داخل و معنی جملهٔ
خبریه نشده باشد پس با وجود آنکه شارح مسعود یعنی سید محمد نذر رفا که مؤلف در استحکام و تایید افادات

او ست بعض بسان نموده که جمله انما شما نحون استفهام تاسفی است جمله اذ بمعنی خبریه گرفتن از
عجایب افادات خواهد بود پس احتمال سابق زائل شده و نه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آمد
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت ارادۀ قهری منحرف شده و بنور اسلام مشرف گشته
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده صدّقنی ابوبکر حین
کذّبنی الناس چه رسد **قوله** هرگاه انهایا فتی الی آخر التقریر **اقول** این تقریرات نیز مخدوش
بدخول و مورد ابحاث دقیقه فحول ست بوجوه بسیار لیکن حرصاً للاختصار بر بعضے ازان مکتفی میشوم
نخستین آنکه محتمل ست که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لا نسلم که بجهت قید بعدیے
که بر اصول خاصه امامیه از حشو و زوائد بلکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشارة هر دو
متلازم باشند یعنے هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت بیان
نا داشته که بتقریب دلیل تقریر نماید احتمال مذکور بر حالت خود ست و مؤید این احتمال آنست که بعد از جمع
و تطبیق احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخلافت خلفای راشدین و آنکه اول
ایشان ابوبکر صدیق ست و بر دست او اهل ارتداد و خذلان مقتول خواهند شد و در اوقات این
گروه حق پژوه دین اسلام مؤید خواهد گردید بوحی الهام معلوم فرموده بود و همه امور بر وجود ایشان
بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متفرع ست چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و سیجیٔ ان شاء الله تعالی بخلاف علم
احداث مؤلفة القلوب جفاة اعراب به تعیین فوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
باین نهج در حیز منع ست علاوه بر آن محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضے و احداث ایشان
محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهدای احد گواهی با لجمله همه احتمالات را گذاشتن و
روبروی اهل حق کردن افراشتن که من تقریر و قطمیر را ذکر می کنم و با بطال آن می پردازم حیر تلبیس چیزی دیگر
مقصود نیست بلکه هر ورق این رساله یکذب این دعوی الحمد لله که بسبب تکذیب قول صدیقی و اراده اثبات

آحاد اثبات این بزرگان که قرآن مجید واحادیث خیر الوری بر مناقب شان بالخصوص قطعیه است اینهمه
تنها شاخت. دوم آنکه بنا بر وجه اول از وجوه اربعه مخاطب در باره رفع دلالت آن دو بر احتمال آن
افادات مبالغه است که مقصود از مبالغه اشاره سوال افاده لازم خبر است چنانکه شخصی بحافظ قرآن غیر
گوید که تو حافظ قرآنی وجوابش بتفصیل گذشت که این همه مغلطه بیش نیست و دلالت بران دارد که اسفار
معتمده بلاغت از نظر بارکش بلکه بصد قوای ایمانی او نیز بوجه بصیرت گذشته وهجوای کلام علمای
اعلام برشید علاوه گرسیتن بر جصوابی یقین صحیح مفت نیست سیما گرسیتن چنین اواه منیب که بکار وزاری
از مداومت او با یتیم ورقت قلبی داز قطعیات سوم آنکه قبل ازین بر زبان قلم رفته که بر اصول
ونقض احداث حضرت بعد تحقیق مخالف نفس الامر است وانشاء الله تعالی در مسلک آخر بتفصیل
گزارش مزیدی بران متصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و
جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برحال خلفا وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک راه
خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب عربیه هم بار بار بنظر فقیر می آید که چون نوبت به بیان
معنی های صیغ صوفیه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر ونهی مثلاً تعبیر نمایند
بر تقدیر تسلیم های موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنید بعد
از من هرگاه حالت غلامان از تحریر این رساله قریب عوام است در معنی آن متغیر باید یعنی ندانم
که چها امور احداث خواهید کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشاره بغصب
خلافت است وهم اشعار بغصب فدک وهم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک از مسائل اصول المتشیعین
نعوذ بالله من تلبیس الشیاطین پنجم آنکه سوال ثبت رسالة درین ترجمه ذکری بتصریح نموده که در معرض بیان سکوت
نفی باید کرد دلیل محال است و نحو علم تفصیل مخلوقات تفصیل ما لم یعرف مثال خاتمه خود بی تفصیل بفرمایند و در
اجمال هم احتمال تکلم برسد تا بمعنی در آیت بر خلاف الواقع از خود نمایند واین شان علمای سهم بعید می نماید که عیت
سید المرسلین که به سبب انزال شبهات تحقیق حق بر تمامی عرب و عجم مبعوث گشته بود ششم آنکه عبارت

او ست تنصیص بسان نموده که جمله انما ولیکم چون استفهام تا سعی است انجمله را در معنی خبریه گرفتن از
عجائب افادات خواهد بود لیس احتمال سابق زائل شد و نه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آمد
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت از دست قهری منحرف شده و بنور اسلام مشرف گشته
و با آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده که صدقنی ابوبکر حین
کذبنی الناس چه رسد **قوله** هرگاه انها یافتی الی آخر التقریر **اقول** این تقریرات نیز مخدوش
و مدخول و مورد ابحاث دقیقه فحول ست بوجوه بسیار لیکن درینجا للاختصار بر بعضی ازان مکتفی میشوم
تحقیق آنکه محتمل ست که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لا نسلم که بجهت قید بعدی
که بر اصول خاصه امامیه از حشو و زوائد بلکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشاره هر دو
متلازم باشند یعنی هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت میباید
داد اسکه تقریب دلیل نفرمایند احتمال مذکور بر حالت خود است و مؤید این احتمال انست که بعد از جمع
و تفتیش احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بخلافت خلفای راشدین و آنکه اول
ایشان ابوبکر صدیق ست و بر دست او اهل ارتداد و خذلان مقتول خواهند شد و در اوقات این
گروه حق پژوه دین اسلام مؤید خواهد گردید بوحی یا الهام معلوم فرموده بود و اینهمه امور بر وجود ایشان
بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قران مجید و احادیث
نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و سیجی انشاء الله تعالی بخلاف علم
احداث مؤلفة القلوب و جفاة اعراب به تعیین ذوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
باین نهج در حیز منع ست علاوه محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی و احداث ایشان
محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهدا را احد گواهی بالجمله اینهمه احتمالات را گذاشتن و
روبروی اهل حق کردن افراشتن که من تقریر قطمیر را ذکر می کنم و با بطال آن می پردازم حیرتبخش دیگر
مقصود نیست بلکه مرور قاطع این رساله تکذیب این دعوی الحمد لله که بسبب تکذیب قول صدیقی و اراده اثبات

اخبار آنست این همه کمالات که قرآن مجید و احادیث خیر البریه بر مناقب شان بالخصوص شهادت میدهند
تنها شهادت است دوم آنکه مبادا توجه بقول آنها موجب ارتکاب مطالب بر دلالت التزامی در بر احتمال
اتحادات منافات است که مقصود آنها مجادله است لا محال افاده لازم خبر است چنانکه محققین بجا فرموده اند
موجب کوتاهی و نقص وجوه تفصیل گذشت که هیچ منافات نیست و دلالت بر این دارد که
بعضی بلاغت از نظر مبارک نیست بلکه بعضی قاصر است یا آخر توجه ببصیرت گذشته و بجواب کلام علمای
اعلام مرشدید علاوه اگر بیش شد وجوه این یقین ندارد هیچ نسبت بی کم کشتن چنین واه مذهب که بکار و قرار
در اولیات او باشد و ترک قطعی از قطعیات سوم آنکه قبل ازین بعد از زبان قلم رفته که بر اصول
و تعین امامت حضرت صدیق مخالف نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر تفصیل
کرده میشود برای تصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حال خلفا وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک
خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب درسیه هم باید فقیر می آید که چون نوبت به بیان
معنی های جمع صوفیه رسید صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر و نهی مثلا تعبیر مینمایند
بر تقدیر تسلیم های موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیز هایی را که احداث کنید بعد
از من هر کام غلطی از تحریر این رساله قریب عوام است در معنی آن متغیر باید یعنی نمیدانم
که چها امور را احداث خواهید کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشاره بغصب
خلافت او و هم اشعار بغصب فدک و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک من المطاعن اصول المتشیعین
نعوذ بالله من الشیطان الرجیم پنجم آنکه مولف رساله درین تقریر تصریح نموده که در معرض این سکوت
نفی باید کرد و لیس بمحال انکه و نیز علم مفصل مخالف تعلق بالعلم و مثال خاتمه خویش مفصل فرمانید و در
اجمال هم احتمال بکار برند که نمیتوان احادیث برخلاف واقع از خود نمائید و این شان علما هم بعید مینماید فکیف
سید المرسلین که بسبب امداد الهی شبهات تحقیق حق بر تمامی عرب و عجم مبعوث گشته بود ششم آنکه عبارت

مؤلف اعنی مخفی نیست آه اول دلیل بر آنست که آنچه مفسرین در سوره تحریم آورده اند از آن معلوم
میشود که انجناب بجهت فظاعت و شناعت امر تفصیل مختصات نفرموده وایهم بر سبیل ستر تسامح ادا نموده
و طائل سابق سخت پوچ و هبا در هوا میشد زیرا که اقوال مفسرین فریقین بر خلاف آن دلالت دارد
در مقام بعبارت خلاصة المنهج کاشانی که بعبارت فارسی است اکتفا می کنم میگوید که روایت مشهور
آنست که سبب نزول آن آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روزها را قسمت کرده بود میان زوجات
اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت او را
رخصت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه
اسکندریه بود او را تحفه نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در آنجا بخدمت خویش
مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا را بسته دید هم آنجا نشست تا رسول الله بیرون
آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را در خانه
من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت من نگه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت
فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر
خود حرام کردم اما سخن سریست نزد تو بامانت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه
قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان خانه او و خانه
عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای خواهر مژده باد
که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عائشه این
حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخته
یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبدالله بن عباس و عبدالله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود
حفصه را گفت مرا سری دیگر هست باید که از آن نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و او اصلا افشای آن

نمائی و آن اینست که بعد از من ابوبکر و پدرم تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه
این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این هر دو سر را با عائشه گفت و هر یک از ایشان این سخن را
باید بر خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت
خود عتاب و سرزنش نکردند حق تعالی این آیت نازل ساخت انتهی و ازینجا ظاهر شد که چنانچه
از تحریم ماریه مقصود تفسیر و تبشیر ام المؤمنین بود همچنان از امر ثانی و کسیکه ادنی بهره از اسلام دارد
میداند که چون این خلافتها بر اصول امامیه در حقیقت کفر معنوی و تخریب شریعت غرای مصطفوی
بود بشارت مؤمنه ملکه مادر مؤمنین از جناب سید المرسلین بغایت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
که چنانچه در غزوه خندق مؤمنین را باین بشارات عالیه مستبشر کرده اند از روز ام المؤمنین را بخصوص
این واقعات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقیض فهم مؤلف داشته باشد سیما وقتیکه
این خبر از قسم اخبار بعضی اسرار بود چه جای آنکه برای دعاوی لاطائله مؤلف بکار آید بار خدایا اگر گو
کرام المؤمنین از اسلام و ایمان واقعی بهره نداشت و در نصب عداوت امیر المؤمنین و ذریت طاهره او
و علم عناد می برافراشت لیکن درین صورت لازم می آید که مناکحت مصطفوی معاذ الله صحیح نباشد چنانچه علماء
ترجمه را در کتب امامیه بر معنی نقل کرده اند که نکاح مؤمن با ناصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
حربی هستند کما لا یخفی علی من طالع الاخبار چه جای آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علمای شیعه که حضرت عائشه
و حفصه را مثل شیخین از کفار و منافقین می شمارند بتوحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
نشده وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ پس ایمان که
اخص از اسلام است چگونه بر نفاق محمول تواند شد خصوصا وقتیکه تعلیل قرآنی را درین مقام ضم
نمائیم چنانچه بر اهل تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارات غزوه خندق طمعان و بریق اسلام در
خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است و الحمد لله علی ذلک هفتم حدیثی که در آن
حضرت امیر را بصبر و خاموشی مأمور ساخته اند الفاظش چیست ظاهر عبارت مؤلف نظر بدان

میکنند که چون بعبارت ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم معصیت و ابا خواهد بود زیرا که صبر بر این معصیت
نمیتواند شد و هنوز حضرت مؤلف غافل از آنست که صبر بر آنچه بر معصیت میباشد بر طاعت و عبادت
انقیاد و اطاعت هم اطلاق میباید پس میتوان گفت که حکم مصابرت در بعضی از وجوه کما اشرنا الیه مفید
مدعا اهل حق خواهد بود بل هو دال علی المقصود و از ینجا و عائم رساله حدیث ثر هاز باز آمد فهی خاویة علی
عروشها و غالب که هرگاه مؤلف دانسته که عبارت حدیث مصابرت برای مدعای من کافی
و وافی نیست الفاظش را ذکر نفرموده هشتم آنکه لفظ ابیها و لفظ اول و لفظ فقرات جمیعهم
جموع باواز بلند ندای این معنی میدهد که آنچه قبل از این خاتمه در حدیث الحق در حق ابوبکر صدیق
و مانند او آمده و آن بر خلافت راشده آنها دلالت دارد همه از موضوعات است و این خاتمه سالم از وضع
و افترا است لیکن میگوییم که هرگاه این مقدار حدیث از اخبار مطفویه است و دلالت بر معنی میکند که حضرت
از حال قوم خبر میداشت و میدانست که اصحاب من علی مرتضی را خلیفه بلا فصل نخواهند کرد و این امر حکم
است هرگز بازاله مزیلی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم روز غدیر و ما قبل و ما بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگردانیده کما هو فی الواقع کذلک و یؤیده
العقل والنقل ایضا و دعوی نزول آیت کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته یا فعذبتک عذابا الیما در خصوص این امر از مفتریات قوم
است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وصف آنکه میدانست که مجادله با تقدیر
ابدی هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح در حق عباد بلکه
صحابه بلا زمین که محل کمال شفقت و عطوفت بودند عمل آورده که با این سبب اکثر از دین و ایمان برگشتند و الا لکه
این تمسک اعدای در عدم تنصیص نصب العین بود کما لا یخفی علی من درس قصیدة مدالقوم سیما القصیدة للسید
الحمیری نهم آنکه از لفظ لا اراکم فاعلین و لفظ تامیر میتوان دریافت که اهل حل و عقد را در نیابت
تام است نه آنچه در خیالات امامیه متمکن شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی و نسبی از

علما و رؤسا دران مدخلی نیست و مؤید اینمعنی سلک آنکه چون مردم برای بیعت نزد امیر المومنین جمع شدند
و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرماید و ایشانرا مشرف نماید فرمود اگر مهاجرین و لیکن
و اهل بدر جمع شوند آنوقت خلیفه میتوانم شد چنانچه از مطالعه کتب امامیه مثل نهج البلاغه و شرح
آن هویدا می شود و این هم دران مروی است که حضرت امیر بخطاب اصحاب گفت که یکبار الٰهی برای که
خلافت مرا نشانیدید و با من بیعت کردید و حالانکه بخلافت و ولایت زنهار نه نشستم و اینهمه کلمات
طیبات برخلاف معتقدات امامیه دلالت دارد لو کانوا یعلمون ولا یتکلفون فاضل چلپی در عماد
الاسلام که جامع هفوات علمای قوم است در تاویل این قسم احادیث مرتضوی در مقابله حضرت
امام رازی چه پیچ و تاب ها که نخورده و چه تسویلات مزخرفه و تاویلات سخیفه که بر زبان نیاورده و از عصبیت
و عناد قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را برحالش نگذاشته اند و همه را بخیالات و اوهام خویش راجع
ساخته نعوذ بالله منها دهم آنکه احتمالا وجه اخفای امر خلافت در قلوب مخالفین هم در آمده باشد
که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر بشفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا بنیّ لا تقصص
رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
و از افشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم این بشارات عالیات را و
خصوص شیخین مهما امکن مخفی میداشت تا موجب حسد نشود و مفاسد پیش نیاید یازدهم آنکه از قبایح
مذکوره فی الصدر بعد ازین وجوه مسطوره چیزی نمیتوان برد فانها مضمحلة و ما قال الله تعالی کانهم
اعجاز نخل خاویة فهل تری لهم من باقیة دوازدهم آنکه محتمل است که حدیث موطا متقدم
باشد و حدیث بخاری متاخر چنانچه حدیث بحار الانوار بر تاخر آن دلالت وارد و قد مرت من قبل و مطالعه
روایات صحیحه اهل حق نیز مؤید اینمعنی است کما لا یخفی علی المتبحرین و محتمل است که عدم درایت حدیث
موطا محمول بر معنی حقیقی نبود پس قباحت عدم ادراک روح نبوی از کجا لازم می آید سیزدهم
آنکه دعوی تلازم میان هر دو امر که عبارت از عدم درایت حدیث بخصوص محمول بر حقیقت

منیت در حدیث احد ہم منیت موقوف بر ان است کہ مؤلف رسالہ کہ منصب مستدل از دست
بر تقدم اول قا خوشانی بیان کند و منوز او درین باب عاجز است کما لا یخفی پس دعوی کورانہ قلیل
فاسد بر فاسد خواہد بود چہاردہم آنکہ آن معنی مجازی درین دو حدیث جیست اگر ہمین است
کہ فرشتگان در حدیث انحوص سلب درایت آنجناب از تفصیل محدثات مینمایند پس ہمان آتش
در کاسہ زیرا کہ عدم درایت و عدم ادراک روح نبوی بعد افتراق از جسد لازم آید و حالانکہ روح
مقدس متوجہ بعلم تفصیلی برای استغفار است درین وقت کہ نام علائق ہم باقی نماند خواہد بود و اگر
این ہم با خبار و اعلام الہی تعلق داشت پس چنانچہ مصالح الہی مقتضی عطای علم تفصیلی نشد
ہمچنین کہ علم قطعی اجمالی ہم مقتضای مصلحت نباشد پانزدہم آنکہ آنچہ شارح زرقانی از ابوعمر و
استیعاب نقل نمودہ مؤید فہم ہیچمدان است زیرا کہ مقصود شان غالباً آنست کہ مجموعہ شہدای احد کسانیکہ
روبروی سرور کائنات از جہان فانی رخت بعالم بقا کشیدند افضل اند از مجموع کسانیکہ بعد حضرت
صلی اللہ علیہ والہ وسلم زیستند و وجہ این فضیلت آنکہ بعضی ازین اصحاب را تعلق دنیا دست داد پس
مجموعہ اولی از ثانیہ فی الجملہ افضل شد با خصوص تعیین بر سبیل یقین وقتی می بود کہ شارع آنرا بیان
میفرمود و تفصیل این سبب میشود یا افضلیت و مفضولیت باعتبار ہر فرد می بود بالجملہ از قولہا
صاحب استیعاب لازم نمی آید کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ والہ وسلم بر سبیل جزم و یقین خبر از غیب دادہ بود و
انقدر ثابت میشود کہ آنچہ حضرت فرمود اگرچہ بر سبیل احتمال بود در تطبیق واقع بر آمد فالمقصود غیر
ثابت و الثابت غیر مقصود شانزدہم آنکہ دعوی الضافی ابوعمر کہ خلافت صدیقی را مبدا
خلافت راشدہ میداند و نظر باحادیث مستفیضہ و یقین کامل مرتبہ من قبل منشار نورانیت و ضیاء اعتقاد
میکند کامدل علیہ تصانیفہ مثل التمہید و الاستیعاب و غیرہما علی الضافیت منفقد ہیچم آنکہ و احتمالیکہ
خلفای راشدین کہ بدلالت قطعیہ احادیث و یقین مؤید اسلام و مسلمین مخرب کفر و کافرین باشند از اہل دنیا
شوند قبل ازین آیات و احادیث بر شیوہ ماگذشت ہفدہم آنکہ استنادی کلینی در تفسیر اہلبیت و قصہ معراج

شریف از امام صادق علیه السلام بذیل تفسیر سُبحانَ الّذی اَسریٰ بِعَبدِهِ لَیلاً آورده و باقر
مجلسی در تالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقل نموده الفاظ حدیث اینست ثُمَّ اَتانِی الخازِنُ
بِثَلٰثَةِ اَوانٍ اِناءٌ فیهِ لَبَنٌ وَاِناءٌ فیهِ ماءٌ وَاِناءٌ فیهِ خَمرٌ فَسَمِعتُ قائِلاً اِن اَخَذَ الماءَ غَرِقَ وَ
غَرِقَت اُمَّتُهُ وَاِن اَخَذَ الخَمرَ غَویٰ وَغَوَت اُمَّتُهُ وَاِن اَخَذَ اللَّبَنَ هَدیٰ وَهُدِیَت
اُمَّتُهُ قالَ فَاَخَذتُ اللَّبَنَ وَشَرِبتُ مِنهُ فَقالَ لی جَبرَئیلُ هُدیتَ وَهُدِیَت اُمَّتُکَ
ثُمَّ قالَ لی ماذا رَاَیتَ فی مَسیرِکَ فَقُلتُ نادانی مُنادٍ عَن یَمینی فَقالَ لی اَوَاَجَبتَهُ
فَقُلتُ لا وَلَم اَلتَفِت اِلَیهِ فَقالَ ذاکَ داعِی الیَهودِ فَلَو اَجَبتَهُ لَتَهَوَّدَت اُمَّتُکَ
مِن بَعدِکَ ثُمَّ قالَ لی ماذا رَاَیتَ فَقُلتُ نادانی مُنادٍ عَن یَساری فَقالَ لی اَوَاَجَبتَهُ
فَقُلتُ لا وَلَم اَلتَفِت اِلَیهِ فَقالَ ذاکَ داعِی النَّصاریٰ وَلَو اَجَبتَهُ لَتَنَصَّرَت اُمَّتُکَ
مِن بَعدِکَ ثُمَّ قالَ لی ماذا استَقبَلَکَ فَقُلتُ لَقیتُ امرَاَةً کاشِفَةً عَن ذِراعَیها
عَلَیها مِن کُلِّ زینَةِ الدُّنیا فَقالَت یا مُحَمَّدُ اُنظُرنی حَتّیٰ اُکَلِّمَکَ فَقالَ لی اَفَکَلَّمتَها
فَقُلتُ لَم اُکَلِّمها وَلَم اَلتَفِت اِلَیها فَقالَ تِلکَ الدُّنیا وَلَو کَلَّمتَها لَاختارَت
اُمَّتُکَ الدُّنیا عَلَی الآخِرَةِ مِن بَعدِکَ اِنتَهَتِ الرِّوایَةُ بِلَفظِها یعنی جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم در قصهٔ شب معراج میفرماید که خازن جنت سه قدح نزد من نهاد در یکی شیر و
در دوم آب و در سوم خمر بود ناگاه شنیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد و امت او نیز و در شرب خمر
همه بی بهره شوند و در شیر همه مهتدی گردند پس من شیر نوشیدم باز جبرئیل گفت از عجایب روزگار در سیر خود
چه دیدی گفتم شخصی از راست ندا کرد جبرئیل گفت جوابش داده بودی گفتم نه جوابش دادم نه التفاتی کردم
گفت خوب شد والا امت تو یهودی شد بعد وفات تو باز گفت دیگر چه دیدی گفتم آوازی از چپ آمد گفت
جوابش دادی گفتم هرگز جواب ندادم بلکه التفات هم نکردم گفت اگر جوابش میدادی امت تو دین نصاری
اختیار میکرد بعد از تو باز گفت دیگر چه پیش آمد گفتم زنی هر صفت کرده می گفت ای محمد انظرنی

من افکن تا سخن با تو گویم نه نگاهی بسوی او کردم و نه التفاتی باو نمودم جبرئیل گفت از زن دنیا بود
خوب شد که التفاتی نکردی و الا امت تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکرد انتهی محصلها
چون مؤلف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز میگوید و صیرورة الی المجاز
ما دامیکه غرض از حقیقت بر آید روا نیست پس ثابت شد که بعد آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم
صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان برای دنیا نبود و بقول مؤلف حد اشت
ایشان در غصب خلافت و اختیار امامت و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا بر آخرت است
پس اگر صحابه کبار غصب خلافت کرده باشند کذب روح الامین بلکه جناب سید النبیین بلکه حضرت
رب العالمین معاذ الله لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و در صورت بعدیت منفصله یا بعدیت
علی الاطلاق قطع نظر از انکه مخالف مسلک مؤلفنا سوة المحققین است لازم می آید که در وقت
بنی امیه بالخصوص یزید شقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلاف بالتقرر
عند الفریقین کما لا یخفی بالجمله این بزرگان را از اصحاب دنیا خیال کردن کار حضرات امامیه است خصوصا
منصب حضرت مؤلف که با نکار قرآن و حدیث کارش از اعتساف هم درگذشته و هر یکی از سخنهای
او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دهانت ز لب و لب ز دهان
شیرین تر خنده شیرین و سخن گفتن از آن شیرین تر ✽ بنا بر ضرورتیکه جابجا در مطاوی ابحاث این رساله
بوضوح انجامیده بجواب مؤلف می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم
شعر آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی ✽ این است جوابش که جوابش ندهی بجد هم انکه بعد از مطالعه
این همه احادیث و دلائل قطعیه بر خلافت خلفای راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان بالیقین
این احتمالات در شان ملازمین و حوارین سید النبیین از نوع سخاراتی است که جوهر دماغ مؤلف را
فاسد کرده بلی میتوان گفت که باعجاز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال مذکور بصیغه متکلم
مع الغیر که استکشاف از حال مجموعه صحابه کرده بود حتی که مؤلفة القلوب و جفاة اعراب را نیز عموم و شمول داشت

بر آمد تا هم جواب بوی مطابقت بسوال پذیرد و هم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی مالک بن
نویره و اضراب او از نو مسلمان صورت گیرد فالحمد لله علی ذلک و بر تقدیر صدور صیغه متکلم واحد و
صیغه مخاطب واحد هر چند می گفتیم که این محاوره مثل دعای بعضے از ائمهٔ اهل بیت است که بالخصوص خود را
در مرتبهٔ عصیان و ظلم شمرده اند و صدیق اکبر در انتساب اسلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیست بلکه معنی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاتمهٔ دیگران هم ارشاد شود که اسلموا و جاهدوا کاسلام
و جهاد شهدای احد حضرات امامیه گوش برین تقریر نمی نهادند و داد ضحکه و سخریه میدادند تا آنکه فقیر
بهیچمیرز در نیوقت نبابر اشد ضرورت بر وصایای امام کاظم علیه السلام که بر ابن هشام ارشاد فرموده و در
پانزده ورق مجلد اول بحار تمام گشته دست میزدم زیرا که از مطالعهٔ آن باعتقاد امامیه در یافت میشود که
با وصف خطاب بصیغهٔ واحد و عدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتدای متشیعین ملحوظ خطاب متکلم نبود
عبارت حدیث یا هشام کیف یزکوا عند الله عملک وانت شغلت عقلک عن امر ربک
واطعت هواک علی غلبة عقلک الخ و ابن هشام شخصی است که بحکم ابو عمرو کشی بر جمیع اصحاب امام
صادق در فضل و بزرگی فائق بود و صریح از عبارت وصیت معلوم میشود که بارشاد کاظمی مقبولیت
اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود بعلت آنکه نامبرده پیروی خواهش نفس و شیطان میکرد و هوا بسبب او
بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود و حالانکه علمای امامیه ویرا مثل حضرت شیطان الطاق کما
سبق اعتراهم بهذا اللقب المبارک بی نظیر میدانند و میگویند که در امثال این کلمات حضرات ائمه
خصوصیت مخاطب ملحوظ و مرعی نمی باشد نوزدهم آنکه آنچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطا
تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیگردد چه متوهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخر حدیث
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال مصداق حدیث الحوض لازم می آید که تفسیر قبل از علم مفسر باشد
و هو مستحیل عقلا و نقلا و این لزوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار داده
و بنیاد استدلال و قطعیت غصب خلافت و صدور احداث بران نهاده و ظاهر است که مفسر

بودن ثانی و محمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست پس تاخر حدیث بخاری
مستحیل است خصوصا هرگاه که دلیل بزعم مخاطب که در ملحقات بر تاخر حدیث موطا قایم کرده کما سیجیء
ان شاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانیده شود زیرا که درین صورت تناقض صریح لازم می آید و ذلک
تناقض دیگر که بملاحظه تقریرات حضرت مؤلف درین مقام بظهور می پیوندد ان شاء الله تعالی در ملحقات
رساله جائیکه انتهاض دلیل قوی و برهان قطعی بزعم خویش بر تاخر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
خواهد فرمود مذکور خواهد شد فانتظر انتظارا الیسیر او لا تضطرب اضطرابا کثیرا سیوم
آنکه مستدل را باحتمالات و اوهام دست انداختن زیب نمی دهد بلی بدلیلی ثابت کند که تصغیر
برای اشفاق و مزید عطوفت بود نه قلت جماعت قبل ازین بوجوه سدیده دریافتی که انچه مؤلف در
عبارات شارحین کتاب مستطاب صحیح بخاری قیل و قال کرده از تخیلات فاسده بود پس مع هذا اگر
فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خواهند شد اینهم بظهور انجامید بانکه مورد عطوفت
و مهبط شفقت از اصحاب بجهنم خواهند رفت آری فرق اینست که نکته عطوفت
از تصغیر با وصف احتمال دیگر کما عرفت فی الصدر در حیز خفاست بخلاف اینست حال نکته مذکور از
حدیث موطا بستم و یکم آنکه انکار فرق در تقدم و تاخر بعد ضمیمه تقریرات سخت بیمعنی است فانک
قد عرفت ان فی هذا التقدم و التاخر فرقا ظاهرا الامکان الاول و استحالة الثانی
علی ان ههنا فرقا اخر و هو جواز حمل عدم الدرایة علی المعنی الحقیقی فی الصورة الثانیة
اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری و عدم جوازه فی العکس لاستحالة
جهل النبی صلی الله علیه و سلم و کذبه حاشاه عن ذلک لعلمه بان الصدیق و اتباعه
یصدر منهم الکفر المعنوی و غصب خلافة الوصی و یدخلون فی النکال
الاخروی فالقول بانه لا فرق بینهما او ان کل واحد منهما مجوز ههنا مما لیس احتماله
بیست و دوم آنکه حال دعوت مستانت این لطیفه تازه از فصول سابقه بوجوه بی اندازه

معلوم توان کرد فلا اعادة بلا فائدة ازینمقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف همین ست که خلفای ثلٰثه
توحید و نبوت و معاد نبودند و احداث ایشان منحصر در بالعبد انحضرت ست طرفه تر آنکه با این همه
تصریحات بتحزن صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دندان سفید مینماید
و سرخ و زرد میشود و حالانکه در انوقت که اتفاق هجرت افتاد بالاجماع از امامت مرتضوی خبری
و اثری نبود پس پیداست که این عصبیت و عناد را نهایتی نیست من بعد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
مؤلف دال است بر آنکه ابوبکر صدیق در محدثین بحدیث موطا داخل است و حالانکه بسیاری
از احتمالات بلکه اکثری از ادله و براهین تبرعا در ما سبق مرتب شده که مراد از ضمیر غائب یا احد توا
و مانند آن همان مؤلفة القلوب و جفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین سید المرسلین مراد باشند
بست و سوم آنکه جمعی از ضعفاء مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و اختراع
بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را بتفصیل تمام یاد کرده اند عجب که ذهن مؤلف
با این همه دعاوی مزید انصاف تا بهانمیرسد و بلا زمین و اخص خواص صحاب که لا ینفعون الضلال
بعد الهدی در شان انهاست متبادر میشود و هل هذا الا الخروج عن الانصاف و الولوج فی الاعتساف
من بعد میگذارد که اگر سامع و ناظر بطریق فرض مؤلف متصف بانصاف خواهند بود یقین خواهند کرد
که جناب مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین از ماجرای خلافت راشده در غزوه خندق و مانند ان
خبر داده و درین هر دو حدیث اشعار بر حال جفاة اعراب نموده ولیکن حب جاه و طمع ریاست
و مرجعیت خلائق بلکه امیران دار الخلافه لکهنو و شغل مهمات مالی و ملکی انجیده که غایت قصوای آن
بدون اختیار تشیع ظاهر امکن نیست عنان تمالک از دست مؤلف ربوده و بنا بر علی ذلک هر چند او
استدعای مصارعت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش درین مصارعت دارد
لیکن فقیر بتقلید حضرت فاروق اعظم این مصارعت را با جناب مؤلف بجهت آنچه سلف صالحین در
حق شیعه گفته اند و قد ذکر فی نصیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین موجب عار و ننگ می پندارد قال

الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و اگر بعث
هم فائده نوفیق کدام مبتلای عمای تعصب را بسر کوچه حق مبنی نبرد و از بحث و جدال بی‌ثمر سود
نکشد هنوز این کمینه نیز بیکرد و در برای مکابره کیش کینه توز در کیش دارد که لبهای هرزه درای او هم
مهر و زد و آن اینکه روی فی الصحیح البخاری فی باب غزوة الحدیبیة عن العلاء بن المسیب
عن ابیه اللذین هما ثقتان علی ما فی الفیض الجاری قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی
لک صحبت رسول الله و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی او یا ابن اخی انک لا
تدری ما احدثنا بعده اکنون ندک تامل میباید غلط گفتم اصلا تاملی در کار نیست بلکه از اجلای
بدیهیات است که این صحابی چسان اعتراف وقوع مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون
بعدی نموده اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث اول در حق جفاة عرب است و شان اصحاب از نسبت احداث
بس ارفع است و کجا رفت شبهه آنکه در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین باحتمال وهمی مخاطبت با
صدیق اکبر فرموده بودند و نهایت بذل جهد در تاویل این حدیث آنست که شیخ نور الحق بن شیخ
عبد الحق محدث دهلوی در ترجمه صحیح مزبور متصدی آن شده است حیث قال گفته است این
سخن را از راه تواضع و شکست نفس و اشاره کرده است به فتنه‌هائیکه واقع شده بعد خلافت
عمر بن الخطاب چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد که فتنه مسدود بود بعمر انتهی و سخافت این
توجیه بحدیست که حاجت به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت از مخالف زیرکی بی‌انصافی
در نظر عامیان محمول بر عجز وا مینماید اصدع بالحق فاستمعوا له و انصفوا و آن اینکه مسلمانکه انسان از
راه تواضع و شکست نفس البته نسبت ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم و گناه‌ها از من
صادر شده است این مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب
و غالبا بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من حیث الواقعیه گفتن صحیح باشد لیکن این
نمی‌باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد و مثلا بگوید که من ادمنت شارب خمرم یا قمار

یلبازم

میباشم الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و
تبدیل در دین که ملزوم کفر است منسوب به طلافش بر می آید و پس بخود نسبت میداد و بفرض محال
اگر از راه انهضام نفس آنجناب جایز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را جبراً در چنین معصیت
کبیره شریک میکرد این طرفه شکسته نفسی است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک
گرداند به تخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک صحبت و بایعت اگر میگفت طوبی
لکم صحبتم و بایعتم تا هم جائی تاویل بعد باقی مانده اشاره به فتنه های بعد عمر آن فتنه ها بر دو قسم اند یکی
ظلمهائیکه بنی امیه یعنی عمال عثمانی بر مسلمانان کردند دوم قتل عثمان و حال آنکه در فتن اولین بحکم تحقیق
یا ناصب آنها دیگری را دخل نبود و در معرکه دوم بیچاره براء بن عازب شریک قتل عثمان نبود پس نسبت احداث
بسوی خودش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوص ذاتش که متکلم با او گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
عثمان مراد بودی آنکه لا تدری چه معنی داشت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود و علاوه صیغه متکلم مع
الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل بآنها قائم باشد صفت جامعه باشد در ای اشتراک
در آن فعل و اینجا بقرینه قول قائل صحبت و بایعت البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب نبوی
مراد اند لا ریب فیه و نیز واجب است که در آن فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد و علی هذا از این احداث
مراد براء بن عازب نیست مگر امر خلافت چه جمیع صحابه بعضی بالطوع و بعضی بکره شریک احداث بودند
حتی آن اشخاص که علی بن ابی طالب را خلیفه بلا فصل میدانستند آنها هم بیعت خلفای ثلثه کردند و بحسب
ظاهر شریک احداث شدند و مخافت آنها از این امر بجا بود که خدای کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی
برای جهاد هر واحد از آنها را در اعانت امیر علیه السلام و شرکت احداث من حیث الظاهر معذور دارد
و از اعتراف براء بن عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود و پس در جواب
قائل که او را مدح بکلماتی کرده بود که خیر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که از این احداث که
اصحاب کردند و من هم شریک آنهایم الخ تو یقین خیر عاقبت دار نباشم و مستمر معنی

شکلم مع الغیر واضح شد و منو خان تا و نیز وجه آنکه سلا تدری ہم ظاہر گشت چہ قائل تابعی بود و سنی
او ہرگز نمید انست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود لهذا با او
گفت که تو نمیدانی که ما بیان چه کردیم و آنچه وجه ضرور شد وقوع احداث مقارن نالا انتقال الرسول ما بعد
برتبه من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا الطریق اولی ثابت است چه ردت قبائل
را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب بست و دو سال واقع شد پس معنی
حقیقی بعدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا ہم صادق نمی آید و چون با عجاز اہل بیت نبوت بمفاد
واللہ متم نوره حق بر زبان مخالفین جاری میشود ہمین مولوی نور الحق بعد کلام منقول میگوید و در بعض
حواشی بخاری گفته اند که براء بن عازب از ہمراهان علی بن ابی طالب بود مقصود او اسناد احداث
بمخالفان علی بن ابی طالب است و تصریح نکرده از ترس و احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که ابلغ
من التصریح ست انتہی و للہ الحمد علی اتمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام جز در امر خلافت
احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق جناب ولایت مآب بود و
با حداث منتزع کردند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان معاویه
و تبعه اش تواند کرد چه اولا این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و قطع نظر
از ین ہم قائل مدح براء بن عازب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تہنیت گفته پس
اگر عیاذا باللہ براء بن عازب مجنون یا سفیه نبود البته احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا
حال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعه رضوان کردی بگوید ای برادرزاده تو نمیدانی که
معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المومنین بعد الرسول کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر
قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری
ما احدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت غلط گفتم تا که متکلم را نوع ما شمول در فعل
نباشد این جمله نمیتواند گفت علاوه قید بیعت رضوان ابای صریح دارد که از احداث احداث معاویه مراد

بتوان گفت چه درین صورت بقرینه کلام قائل و جواب براء بن عازب فاعلین احداث متصف
بصحبت رسول و مبایعت تحت الشجره خواهند بود حال آنکه ملازمان معاویه و نظایر هم مشترک بودند فضلا عن
بیعة الرضوان چنانچه بمولوی نور الحق ملجا شده بعد عبارتیکه نقلا من بعض حواشی البخاری بالا منقول
شده می گوید پوشیده نماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیعت رضوان جمعی داخل
مخالفان امیر المؤمنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کها بودند یا رب مگر نسبت
بصحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین معامله چها کردند انتهی بلفظه و التوجیه اوهن من نسج
العنکبوت و احری بحال من یذعن انه لا یواخذ بالحشر بل یظن انه لا یموت و با این همه حجج
که بغایت وثاقت بعرض عرض رسید این کمینه باز هم اعاده جواب سابق میکنم و میگویم که انهمه
تحصیل حاصل است کسی لله و للرسول انصاف کند و غور سازد که مفاد این هر سه حدیث اعنے
الا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون بعدی خطابا لابی بکر و اعتراف براء بن عازب
بقولش لا تدری ما احدثنا بعده چیست و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی اگر بهتر از هزار
دلیل نیست و المنة لمجری الحق علی لسانهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که همراهان علی
بن ابیطالب صلوات الله علیه بنسبت احداث مخالفان جناب امامت انتساب میکردند
پس بیچاره روافض که راه اسلاف خود میروند معذور اند و نیز بوضوح پیوست که بیعت
رضوان و امثال آن بدون حسن اعمال الی آخر العمر فائده ندارد انتهی کلام المخالف **اقول**
و استعین بالرؤف الرحیم درین اوراق نیز بحث و نظر است بوجوه بسیار مگر
نظر باختصار بر بعضے از آن اکتفا مینمایم چنانکه در سائر این رساله مطمح نظر است بحث **اول** آنکه
عنقریب بدلائل ساطع و براهین قاطع واضح شده و درین نزدیکی بنحو بهترین وجوه روشن مے شود
که مبتلای عمای تعصب و عنادکیست و معنی خلط خبط و تدلیس و تلبیس چیست و از بحث و جدال
بی سر و پا که دست نمی کشد و تیرهای مکر دو زخار اشکاف که در کیش خود دارد که کبها هرزه در ایان

و از حاجبان سیه روز و بلکه آتش قهر الهی خرمن کرامتشان را می سوزد **بحث دوم** آنکه معمول
مؤلف ساله چنانکه دانی بران قرار یافته که در صدور همه خویش بشتابی انهماک مینماید که اورا از
بدیهیات اولیه هم ذهول و فتور رومیدهد درین حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است
که این همان احداث که در حدیث الحوض برای صحابة اعراب استعمال یافته ولا نسلم که هر جا که لفظ
احداث استعمال یابد مراد ازان همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین معبر از آن است چه
در ما سبق جلوه ظهور یافته و پرتو بروز تافته که این لفظ را بسیاری از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیاء سابقین آورده اند هر چند این قسم احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مؤلف باز ذکر
بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بینم نخستین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه آنست
که در کتاب مطالب العالیه از انجاح عن خلافة الخلفاء مرویست عَنِ الْمُسَیَّبِ بْنِ عَبْدِ خَیْرٍ عَنْ اَبِیهِ
قَالَ قَامَ عَلِیٌّ فَقَالَ خَیْرُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بَعْدَ نَبِیِّهَا اَبُوْ بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ اَنَا قَدْ اَحْدَثْنَا بَعْدَهُمْ
اَحْدَاثًا یَقْضِی اللّٰهُ فِیْهَا مَا یَشَاءُ و ازان جمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عَنِ ابْنِ یَعْفُوْرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
یَقُوْلُ وَ هُوَ رَافِعٌ یَدَهُ اِلَی السَّمَاءِ رَبِّ لَا تَکِلْنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَدًا وَ لَا اَقَلَّ مِنْ ذٰلِکَ
فَمَا کَانَ بِاَسْرَعَ مِنْ اَنْ تَحَدَّرَ الدَّمْعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْیَتِهِ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَیَّ فَقَالَ یَا ابْنَ
اَبِیْ یَعْفُوْرٍ اِنَّ یُوْنُسَ بْنَ مَتّٰی وَکَلَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی اِلٰی نَفْسِهِ اَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَیْنٍ فَاَحْدَثَ
ذٰلِکَ قُلْتُ فَبَلَغَ بِهِ کُفْرًا اَصْلَحَکَ اللّٰهُ تَعَالٰی فَقَالَ لَا وَ لٰکِنِ الْمَوْتُ عَلٰی تِلْکَ الْحَالِ کَانَ
مُهْلِکًا و از مجلدات ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در ترک اولی
استعمال یافته و الا بباید که حضرت مؤلف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
اعتقاد داشته باشد **بحث سوم** آنکه آنچه مؤلف میگوید که اکنون کجا ماند الخ بر مقام خود است
و عین صدق و سداد است زیرا که بعد از طی این مراحل کار به حدیث الحوض در حق صحابه

اعراب باقی نمی ماند بلکه مبدل بیقین میشود چه براء بن عازب هرگز بر اصول الحق مورد حدیث الحوض
نتواند شد و این امر بر اهل حدیث بر ظاهر است زیراکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایات معتمده منقول
است که فرمود بدوزخ نخواهد رفت احدی از ایشان که زیر درخت خرما بیعت کردند چنانکه گذشت
و دیگر مناقب وی نیز در روایات معتبره منقول است پس بشهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
جنتی است محال است که ملائکه عذاب بر وی مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت سمت دوزخ
برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلاً افزوده شود پس برای مقبولین
نسائی امامیه نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد حالانکه متتبع کتب ایشان مثل
فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص و تذکره و منهج المقال میداند که آخر علمای رجال امامیه مثل این
بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل آنها این امور را که فلانی در بیعة الرضوان
حاضر بوده و فلانی در جنگ بدر و فلان در احد شریک شده الی غیر ذلک مطلقاً می آرند و قید اضافه نمیکنند
و نه حسن سیرت او را تتبع می نمایند حال آنکه مقبولین ایشان بروایت ابوسعید که فرات بن ابراهیم
در تفسیر آورده از صدق و سداد بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم رئیس انبیاء امجاد بهره
نداشتند تا باعمال صالحه دیگر چه رسد ملخص روایت آنکه هرگاه آیه کریمه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ نزول اجلال یافت حضرت بیاران خویش خطاب فرمود و گفت دانستید که این آیت
در حق کیست حضار التماس نمودند که بجلال کبریائی الهی ما را علمی نیست مگر ابودجانه گفت که جمیع اصحاب
تو باین وصف متصف اند و ایمان و تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب او نمود و آیت را بذات مرتضوی حصر
فرمود وجه دلالت این روایت برانچه گفتیم از قسم بدیهیات اولیه است علاوه حال براء بن عازب از کتب
رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر وی استیلا یافته
اگر نظر بتواضع و هضم نفس احداث را بخود نسبت داده باشد عجب نیست آنفا گذشت که خود جناب
امیر با آنکه در خلافت خود براه صواب رفته میفرمود احدثنا احداثا و تحسر مینمود که از زین

فتنه ها نوبت بجهاد کفره ومشرکین نرسید ومخلصین ومعتقدین خود را بصیغهٔ متکلم مع الغیر شریک
احداث میگرد ومعاذ الله که دامن مبارکش بلوث احداث مؤلف یعنی تبدیل وتغییر شرع وکفر
معنوی ملوث باشد وازینجاست که در حق عارفین وصالحین نظم کرده اند شعر حسن عبادات را برقع نسیان
زدن نشستی اعمال را لوح وقلم داشتن ✱ پس مراد جناب که از خرمن فیض صحبتها مرتضوی کرم الله
وجهه خوشه ها برداشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه ورد زبان سازد لعبه نخواهد بود بحث
چهارم آنکه انتساب عیبی گناهی مخصوص بطرف خود موقوف بر اختصاص قرائن واقتضای
اوقات است مثلاً اگر فیما بین احباب سخن از ان میرود که فلانی خیلی متقی وپرهیزکار است پس آن شخص
می گوید استغفر الله من سخت گنهکارم وشما در انتساب (?) تورع وتقوی من حسن ظنی دارید الی غیر ذلک
من العبارات وهرگاه سخن در تعین عبادات وافعال حسنه جاری میشود که زید کمال عفت دارد
وراه احصان کما ینبغی می سپارد وپای ثبات در معارک دشمنان فشرده ودر جهاد کفره قصبات
سبق از امثال واقران خود برده میگوید که من بانواع فسق ومعاصی مبتلا میباشم ودر
بزدلی مثل شی (?) الکمیاب ونادر الوجود میشمارند بلکه بهره وش عنقا میدانند وچون کلام در استعداد علوم
وفضیلت وتبحر میکنند میگوید که من جاهل مطلق وحرف ناشناسم بلکه کندهٔ ناتراشم الی غیر ذلک بالجمله
آنچه حضرت مؤلف گفته که این نمی باشد که گناهی مخصوص را بخود نسبت دهند در حیز منع است بلکه
میتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوص بر خطاب تجار مردم هم موقوف نیست پیش خالق الارض والسموات
ودانای نهان وآشکار نیز ارتکاب معاصی معینه را ابتدا از نسبت بخود مینمایند گو فاضل جالسی در
کتب مطبوعهٔ خویش مثال اینهمه را از باب خوشامد معاذ الله پندارد وقابل مضحکه شمارد نه بینی که
جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیهٔ صحیفهٔ کامله که عند الامامیه زبور وانجیل
اهل بیت طاهرین است وقد مر تفصیله فی صدر الاوراق میفرماید فَقَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي
فِي سُوءِ الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقِينِ وَإِنِّي أَشْكُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي وَطَاعَةَ نَفْسِي لَهُ

وَاسْتَعْصِمَكَ مِنْ مَلَكَتِهِ ازین کلام هدایت وخلوص التیام صاف پیدا وهویدا است که
اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان لعین عنان نفس مبارکش را بقبضه خویش گرفته
وبسبب مجاورتش آنجناب بمهترین حرمان بلکه ضعف یقین واذعان که راس جرم وخطاست گشته
الکنون حضرت مؤلف ارشاد فرماید که درین انتساب بنسبت گناه مخصوص که بالاتر
از معاصی وصول کبائر باشد هست یا نه واین را در قسم اول باید شمرد یا قسم ثانی واگر این کلمات را که بوقت
تضرع وزاری بدرگاه باری عز وجل عرض کنند خارج از ما به النزاع گردانند یعنی که روبروی احباب خصوصاً
کسانیکه در صدد مدح شخص باشند مذکور شود نیز از ما نحن فیه خارج خواهد بود چنانچه بوا همین از مجلس
پنجم شهید ثالث امید بدماغ نکته سنجان میرسد بحث پنجم آنکه هرگاه جایز نیست که کدام گناه مخصوص
غیر واقعی را با منسوب بخود سازد خاصة وقتیکه انتساب آن باغیار هم باشد پس بهمه حیرتم که چه حضرات
معصومین گناهی هیچ احد را که در حقیقت بر تحقیق مؤلف بلسان شرع بر تغییر وتبدیل دین ملزوم
کفر معنویست اطلاقش می آید بحضرت یونس علیه السلام چگونه نسبت داده اند چنانکه در مواضع متعدده
دانستی کنون اگر مراد از احداث ترک اولی است کما یدل علیه ما ورد فی البحار پس اعتراض
حضرت مؤلف از اصل مقلوع ومقموع باشد والا کفر معنوی حضرت یونس وکفر ظاهری وباطنی
کسانیکه درباره آنجناب چنین زبان درازی کردند لازم می آید معاذ الله من ذلک آمدم بر اینکه
چون حدث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد عصمت انبیا
لامحاله بر ترک اولی محمول خواهد بود وهرگاه بر این عبارت شرکا را او بالاتفاق معصوم نیستند
حمل حداثه بر ترک اولی وما یماثله ویقاربه لا معنی له جوابش هرچند از فصول سابقه بر می آید
بعنوانیکه فی الجمله تازگی داشته باشد آنکه اتفاق فریقین بر عصمت انبیا علیهم السلام بهم مقدار است
که مابه الاشتراک خواهد بود وهو هنا لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ کما لا یخفی علی من طالع
کتب الاصول والفروع بلکه بر ناظرین کتب قوم مخفی نیست که هنوز علمای طائفه بر امتناع صدور

صغیره از انبیا و ائمه سهوا باهم قیل و قال دارند ولیکن اینکه بر این امتناع اقامت ادله می نمایند
مثل مقداد و مانند او علی بن حسن شد قمی که در بحار بمقبولیتش اشعاری رفته در سوالاتیکه نزد فاضل
عاملی فرستاده بر آن اعتراض میکند و میگوید اَمَّا الصَّغِیرَةُ فَلِوَجْهَیْنِ اَمَّا اَوَّلًا فَلِاَنَّ السَّهْوَ لَیْسَ
اِخْتِیَارِیًّا فَلَا یُکَلَّفُ تَرْکَهُ فَلَا یُعَدُّ الصَّغِیرَةُ مَعَهُ مَعْصِیَةً وَحِینَئِذٍ فَلَا یَصِحُّ اِتِّبَاعُهُ
وَلَا یَجِبُ نَهْیُهُ وَلَا یَنْتَفِی فَائِدَةُ الْبَعْثِ وَاَمَّا ثَانِیًا فَلِاَنَّ حُصُولَ التَّنَفُّرِ بِوُقُوعِهَا مِنَ
النَّبِیِّ وَالْاِمَامِ سَهْوًا فِی الْعِبَادَةِ وَغَیْرِهَا مَمْنُوعٌ خُصُوصًا مَعَ عَدَمِ الْکَثْرَةِ
وَاَمَّا الْمُبَاحُ فَلِاَنَّ النَّفْرَةَ فِیهِ بِالسَّهْوِ مِنْهُ اَشَدُّ بُعْدًا فَاِنَّهُ عَلٰی اِطْلَاقِهِ لَیْسَ
مِمَّا یُعَدُّ قَبِیحًا وَلَا نَقْصًا فِی عُرْفِ النَّاسِ عَامَّةً اِلٰی اٰخِرِهٖ علاوه قبل ازین گذشته که اگر فقط
ثبوت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد برای حضرات امامیه درباره توجیه و تاویل اقوال مقتدایان
خویش که اکثر ملی از ایشان مانند شیطان الطاق و غیر او باعتراف اکابر علمای قوم ملقب بابن الغایب بوده اند
و احادیث صحیحه حضرات ائمه معصومین در نکوهش و لعن آنها صدور یافته چه معضلات و مشکلات
که پیش نمی آید مع ذلک چون برای احاد مومنین هفتاد هفتاد تاویل و توجیه باید کرد چنانچه در افادات
ملا محمد تقی مجلسی است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص حضار مشاهد عظیمه چرا ازین مرتبه
بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان دریغ میباید کرد و لیس هیچ بنده اگر درین
مقام منصف و معترف بی مراعات باشد انچنان نیست که معترض فهمیده **بحث ششم** آنکه محتمل است که
بعضی از زلات و لمم از براء بن عازب و بعضی از احباب و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
سرزده باشد و او را بر زلات آن یکدو کس اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل
و قال حاضر واقعه باشند ازین جهت بصیغه متکلم مع الغیر تعبیر نموده تا بر عقوبت نفس کس مشاهد
شرکه حاضر شدیم و بیعت رضوان کردیم فریفته نگشوند و بر مدائح و محامد مردم فریب نخورند و
کلفت جواب برایشان نیفتد ازین لازم نمی آید که اکثری از صحابه شریک در احداث باشند و

هذا

وهذا الحمل حمل الكلام على الموضوع له فان صيغة المتكلم مع الغير كما يطلق على ثلثة
فصاعدًا يطلق على الاثنين حقيقة بالجملة از لفظ براء بن عازب ثابت نمیشود مگر آنکه بعضی
زلات ولو فی خلوص العبادات از وی یا بعضی از رفقای وی که شریک بیعة الرضوان بودند صادر شده
باشد مثل آنکه در اقامت صلوة و ایتاء زکوة و صوم رمضان مبارک و ادای مناسک حج الی غیر ذلک
من الواجبات البدنیة والمالیة والمرکب منهما برخلاف عادت ایشان در زمان سید انس و جان قصوری
و فتوری رفته باشد آن را بدین لفظ تعبیر کرده باشد پس ثابت نمی شود مگر عام و قد عرفت مرارًا
انه لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث و از اینجا هم رفع شد آنچه حضرت مؤلف بتطویل
لاطائل بکار برده و گفته که انسان این میگوید که من زانیم یا شارب الخمر زیرا که معنی قول براء بن
عازب پس ازین نیست که از ما زلتی و گناهی بوقوع آمده و پس غصب خلافت و قرق معاش اهل
بیت علیهم السلام الی غیر ذلک من المطاعن التی قررت الامامیة فی حق الخلفاء الراشدین کی لازم
می آید با اینهمه در مقابله متشیعین میتوان گفت که صیغه متکلم مع الغیر ازان قبیل است که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لفظ ان الله معنا بر صور خیالیه عمائد قوم که مداخلت تام در علوم ادبیه داشتند
بنا بر تعظیم خویش ارشاد نمود بی آنکه صدیق یا مرتضی را دران معیت دخلی باشد چنانچه حق
تعالی جابجا در قرآن مجید صیغ جمع را در حق خویش تعظیمًا و اجلالًا استعمال منفرماید و هر چند به
ملاحظه این تقریر یا وصف لحاظ تواضع و کسر نفس درین مقام بعید مینماید چنانچه خود مؤلف در
حاشیه منهیه اصل رساله خویش که از خانه صدیق ایمانی مقتول مهمانی بدست نبده نهاده و معلوم نیست
که بجهت کدام مصلحت بر طبع آن در طبع مؤلف مستحسن گشته می فرماید بر کسیکه ادنی سلیقه در محاورات
عرب دارد مخفی نیست که اعتذار بانیکه از صیغه متکلم مع الغیر فقط ذاتش مراد گرفته است لا غیر قابل اصغا نیست
چه مقام مقام عظمت نمائی نیست که خودش را بتعظیم ذکر کند بلکه مقام مقام فروتنی است کما اعترف به ذلک
الفاضل انتهی لیکن بر نکته دقیق و معنی عمیق مشتمل است کو ذهن سلیم حضرت مؤلف با آن نرسد

وآن اینکه براء بن عازب را اختیار این صیغه اشاره بصدور زلات وظلم خویش بتکرار مینماید و اشعار
میکند که آنچه از من تنها صادر یافته در تکرار و کثرت گویا فعل چندکس بود و این نکته در تواضع و کسر
نفس ادل خواهد بود نه منافی آن و مدعی شرکت دیگران درین فعل هم لازم نیاید و این تاویل محض از
جانب خویش نگفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بحار و مانند آن استنباط توان کرد والحمد لله علی ذلک
بحث هفتم آنکه شرکت حضرت عثمان درانچه بعضی از اعمال و کردند و اهل تواریخ نقل آن مینمایند
وقتی باشد که تدارک آن از ذی النورین بصحت ثبوت نرسد و این قیل و قال منجر بمطاعن آنجناب بالخصوص
میشود اگر این فقرا درین مقام باز کشائیم وجوابهای الحق که الزاما و تحقیقا نوشته اند تحریر نمائیم و من بعد
نغزشها بعضی از نا واقفان فن کلام که نزد اکابر امامیه بیکتائی موصوف باشند بر نگارم از مقصود
اصلی و علت غائی این کتاب محروم مانم لهذا آن را موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشوم
بحث هشتم آنکه در حال براء بن عازب چندین احتمال موجود است که ما در سطر سنها پس بدون
ابطال همه احتمالات امر خلافت را درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضادله بحال
حضرت مؤلف است که جابجا دعوی ابطال بقهر و قطع میکند بحث نهم آنکه هرگاه براء بن عازب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بلافصل امیر المومنین بود پس شرکت و راحد
و بیعت خلفا مره بعد اخری نخواهد بود الا بتقیه و تقیه چون درین مقام بدلائل بسیار خاصةً
بجهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمه نزد شیعه از مستحبات بود و تارکش بلا شبهه
بحکم حضرت امام رضا خارج از دائره تشیع و دین و ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بران گواه پس میباید که محل مزید عزت و افتخار باشد و آن چون حضرت مؤلف گفته که خوف و ترس
براء بن عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله سخن معقول گفتی بلکه در تحقیقی سفتی
قدس سره و لله درک چه ازین مقام بنیاد جمیع اعتراضات که تعلق باین امور داشت از باد آمد
نه بینی که چون تقیه مشئوم افضل عبادات حی قیوم و در کثرت ثواب قریب متعه النسا مجمل ان

خوف

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بران اطلاق یابد اگر بر بعضی از زلات و لمم اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوفی داشته باشند چه استبعاد باشد بحث دهم آنکه از نسبت احداث که براء بن عازب بسوی خود کرده او را از معتقدین حضرت امیر گمان بردن و از جماعهٔ عارفین بحق اهل بیت نبوی شمردن کما هو الظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات مؤلف نسبت احداث بخود نمود از جملهٔ عارفین و معتقدین گمان برند و این هر دو بزرگ را بر قول واحد خیال کنند والحمد لله علی ذلک بحث یازدهم آنکه چون براء بن عازب درباره این بیعت که از متحتمات و واجبات بود بجهت خوف و تقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص المؤلف علی ذلک پس از اینجا بعرض ثبوت رسید که فقط اطلاق احداث بر ترک اولی نیست بلکه بر واجبات نیز اطلاق میباید حیرانم که این تناقضات صریحه و تهافتات قبیحه بکدام وجه حضرت مؤلف را پیش می آید و علتش جز این نیست که چون در بحر خوارج این پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم افتاده بلقمهٔ حقیقی در هر مقام جزای آن در کنار وی نهاده و لکن عذاب الآخرة اشد وابقی بحث دوازدهم آنکه معنی وضع سر تکلم مع الغیر آنست که این هر دو احداث بر نهج واحد باشد و چون بر السنهٔ طائفه بصحیح و مسانید مذکور میشود که این احداث لفظ تقیه از واجبات بود پس میباید که آنچه از اصحاب سرزده باشد نیز از متحتمات باشد گو علتش چیز دیگر باشد کما مرت الیها الاشارة مرارا فیما سبق بل صرحت به فی مواضع فلیتدبر بحث سیزدهم آنکه ضرورت سابقه و لاحقه کلام منوفر جها مقتضی آنست که بعدیت را درین مقام بر بعدیت منفصله حمل کنند و خلفا را هرگز بنص مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم از اهل دنیا ندانند چه جای آنکه از غاصبین خلافت و مخربین دین متین و محرفین قرآن مبین از زمرهٔ معاندین اعتقاد نمایند فاعتبروا یا اولی الابصار بحث چهاردهم آنکه بحکم جناب مؤلف بتقلید جیلانی امامیه در فتح السبل معلوم شد که صحابه را جز امر خلافت با علی بن ابی طالب خلافی نبود و از اینجا هم ثبوت میرسد که اصحاب پیغمبر اعتقاد توحید با

عز و جل و نسبت حضرت خاتم النبیین معاذ الله بدانسته باشند بانی ما با عقب بعقوق اهل بیت و تابع
نه آنکه بس چون درین رساله همه مزخرف و واهی برآمد ثابت شد که بنیان خصم بود ثم الحمد لله علی ذلک
بحث پانزدهم آنکه آنچه خدام مؤلف در حل این احداث بر خلیفه شام و اصحاب او اعتراضات
کرده ملخص آن اینست که جواهر الفاظ حدیث براء بن عازب آن را متحمل نیست شده بیجدان آنهمه را
بر سر و چشم گذاشته می گوید که اکنون احداث معاذ الله بخلفای راشدین یا جفاة اعراب و ضعفاء مسلمین
منسوب خواهد شد یا بزمره مقبولین اهل التشیع خواهد افتاد و چون بعنایت سبحانی و تائید
آسمانی امر اول باطل است ثانی یا ثالث المتبعین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد مؤلف این
احدثنا و تحدثون همان احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است لیس حدیث
الحوض هیچگونه بر خلفاء بر اصول اهل حق و اهل التشیع کما سیجیء مفصلاً منطبق نیست انهم منطبق نباشد
و هو المطلوب بعد ازین حضرت مؤلف را اختیار کلی است خواه حدیث براء بن عازب را بر جفاة
اعراب تطبیق دهد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب تسویل گشاید با کمال طیب خاطر بر مقبولین خود
منطبق گرداند و انشاء الله تعالی عنقریب در مسلک ثانی دلایل این امر اخیر مسامع امامیه را منخرا شد
بلکه بمنزله سر چراغ احتساب الشان می باشد و بحمد الله که بر بنیان همه این معضلات در زمین شود
زیرا که احداث را در کفر معنوی حصر نمیکنیم بخلاف مؤلف کما عرفته مفصلاً فتدبر و تشکر
بحث شانزدهم آنکه اینهمه احادیث را گرد آوردن و دعوی آن نمودن که برای احداث
خلفای راشدین جمع آمدن هر سه حدیث بهتر از هزار دلیل است حضرت مؤلف را بمقتضای آنکه
گذشت مفتی دارد زیرا که چون هر دو حدیث لاحق راجع بحدیث سابق باشد کما نص علی ذلک
مراد او آن باصول فریقین بر خلفای سید المرسلین بهیچ منطبق نیست پس غیر از جفاة اعراب
یا مقبولین شیعه از زمره اصحاب محلی برای این قرار نخواهد یافت کما عرفت مجملاً و ستعرف مفصلاً
انشاء الله تعالی و بر اهل انصاف و بینش مخفی نیست که چون باظهار مؤلف این دلیل که سرا

بلکہ بیست بہتر از ہزار دلیل باشد پس حال سایر ادلہ ملکہ الیقین امام اعظم شناخت بہم رسید تا شناعت
این کتاب بہمین وضوح میباید دانست الحق راستی تخسم البطال آن نمی دہد بحث ہفتم آنکہ
ہر چند حضرت مؤلف در اطلاق لفظ روافض در حق خود و سلف صالحین خود معنی تعریض قصد کنند
لکن الله یجری الحق علی لسانہ حیث یلزم مما اطلقہ فی شانہ ما انا بصدد اثباتہ و القائہ بتفصیل
و تحقیق مقام آنکہ جامع تفسیر حضرت امام حسن عسکری دروغ بگردن راوی یعنی ابو الفضل بن شاذان
بن جبرئیل بن اسمعیل قمی در ذیل تفسیر کریمہ بلیٰ من کسب سیئة و احاطت بہ
خطیئتہ فاولئک اصحاب النار ہم فیہا خالدون میگوید وقیل للصادق علیہ السلام ان
عمارا الدہنی شہد یوما عند ابن ابی لیلی قاضی الکوفة للشہادة فقال لہ القاضی قم
یا عمار فقد عرفناک لا نقبل شہادتک لانک رافضی فقام عمار وقد ارتعدت
فرائصہ واستفرغہ البکاء فقال لہ ابن ابی لیلی انت رجل من اہل العلم والحدیث ان کان
یسوءک ان یقال لک رافضی فتبرأ من الرفض فانت من اخواننا فقال لہ عمار
یا ہذا ما ذہبت واللہ حیث ذہبت ولکن بکیت علیک و علی اما بکائی علی
نفسی فانک نسبتنی الی رتبة شریفة لست من اہلہا زعمت انی رافضی ویحک
لقد حدثنی الصادق علیہ السلام ان اول من سمی الرافضة السحرة الذین لما شاہدوا
آیة موسی فی عصاہ امنوا بہ واتبعوہ ورفضوا امر فرعون واستسلموا لکل ما نزل
بہم فسماہم فرعون الرافضة لما رفضوا دینہ فالرافضی من رفض کل
ما کرہ اللہ وفعل کل ما امرہ اللہ فاین فی الزمان مثل ہذا فانما بکیت علی نفسہ
خشیة ان یطلع اللہ تعالی علی قلبی وقد تلقبت ہذا الاسم الشریف علی نفسی فیعاقبنی
ربی عز وجل ویقول یا عمار کنت رافضا للاباطیل عاملا للطاعات کما
قال لک فیکون ذلک مقصرا لی عن الدرجات ان سامحنی وموجبا لشدید

العقاب على ان نافسني الا ان يتداركني موالي بشفاعتهم واما بكائي
عليك فلعظم كذبك في تسميتي بغير اسمي وشفقتي الشديدة عليك من عذاب
الله ان صرفت اشرف الاسماء الى ان جعلته من ارذلها كيف تصبر بدنك على
عذاب كلمتك فقال الصادق عليه السلام لو ان على عمار من الذنوب ما هو اعظم
من السموات والارضين لمحيت عنه بهذه الكلمات وانها لتزيد في حسناته
عند ربه عز وجل حتى يجعل كل خردلة منها اعظم من الدنيا الف مرة انتهى

یعنی روزی بخدمت امام صادق ع حکایت عمار دهنی را بذروه عرض رسانیدند که قاضی کوفه یعنی ابن
لیلی شهادت وی را قبول نکرد وگفت که تو مذهب رفض داری پس لرزه بر اندامش افتاد وگریه
زاری آغاز نهاد وقاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رفض بد می آید باید که بمقتضای علم وعمل توبه کنی
واز برادران هاشمی عمار گفت گریه من بدینجهت نیست بلکه برای تو وبرای نفس خود است وجه
اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب بر کسی است که از جمیع مناهی الهی
دست شوید وجمیع اوامر وی را بجا آرد واز ینجا است که اول این لقب برای سحره فرعون وقبطی
که ایمان آوردند وبعد مشاهده اعجاز موسی از دین فرعون رجوع کردند مقرر شد پس من
خود را لایق این لقب مبارک نمی یابم اگر برین لقب سکوت کنم خوف آنست که در حیات
در جلت من کمتر شود یا بعذاب الهی گرفتار آیم وگریه من بر تو بجهت دروغگوی تو ومزید شفقت
است که اشرف القاب را از ذل آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه صبر تواند کرد امام
صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمانها وزمینها زیاده تر بودی ببرکت این کلمات محو گشتی
وروز قیامت حسنات عمار چندان مزیت خواهد یافت که هر یک دانه آن را هزار بار از دنیا بزرگتر خواهند
کرد انتهی مفاده واز ینجا حال مؤلف واکابر علمای او که بنابر استحقار این لقب را بسنیان
می بخشند وخود را از ان دور دور می کشند کما سیجیء ان شاء الله تعالی بوضوح می پیوندد

حالیا

حالیا ملخص بکید و روایت و حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب جناب خاتم خلفاء الراشدین در باب
رفضه فرموده از کتب اهل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مرا بد گویند و در جمعه و جماعت حاضر
نشوند لقب آنها رافضه باشد باید که ایشان را بجزای اعمال شان رسانی و عنقریب باشند بدیهیات اولیه
روشن میشود که حق بجانب اهل سنت است که این لقب را از بدترین القاب و اهل آن را بمقتضای احادیث
بلکه آیات قرآنی نیز اخس افراد کائنات اند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و تورع
ایشان شکی نیست و شیخ مفید در ارشاد و دیگران در غیر آن بمناقب جلیله آن بزرگ رطب
اللسان اند این لقب مبارک را در حق اکابر اناسیه باظهار محدثین فریقین علی رؤس الناس بر زبان
آورده در اینجا بر کلام صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و مانند او اکتفا مینمایم که استیعاب شواهد و
ادله بجهت کثرت متعذر است وَهُوَ هٰذَا فِي الْحَدِيثِ ذِكْرُ الرَّافِضَةِ وَالرَّافِضِيُّ وَهُوَ فِرْقَةٌ
مِنَ الشِّيعَةِ رَفَضُوا زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ نَهَاهُمْ عَنِ الطَّعْنِ فِي الصَّحَابَةِ فَلَمَّا
عَرَفُوا مَقَالَتَهُ وَأَنَّهُ لَا يَتَبَرَّىٰ مِنَ الشَّيْخَيْنِ رَفَضُوهُ ثُمَّ اسْتَعْمَلُوا هٰذَا اللَّقَبَ فِي كُلِّ مَنْ غَلَا فِي
هٰذَا الْمَذْهَبِ وَأَحَلَّ الطَّعْنَ فِي الصَّحَابَةِ انتهی و از اینجا خیال مؤلف در بعضی از اوراق که از متسننین
صدیق ایمانی او بهم رسیده یعنی امثال این احادیث که در کتب سنیان در مذمت روافض مرویست
مجهول و موضوع الشان است زیرا که لفظ روافض و رافضه محاوره مستحدث است که در زمان زید
شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار و نهی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند غلط
برآمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر احادیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم کما هو المتبادر عند الاطلاق فهو نص فی المقصود و اگر احادیث حضرات
ائمه هدی است فهو ایضا یستلزم المطلوب مگر ندیده که در اصول اربع بلکه اربعمائه در هزار جا نصوص
صریحه ثابت کرده بلکه ابواب و فصول در بعضی معتمد کرده اند که جداول علوم این متبحرین بهمان بحر محیط
منتهی می شود کما قال الله تعالی فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا و بعضی از کلمات اکابر شیعه در

حصه در این اوراق زینهار نگذشته و بعضی را در سلک ثانی خواهی شنید انشاء الله سبحانه نسبت
بدون آنکه روافض در احادیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اخبار از غیب بود چنانکه گذشت چگونه این
حضرات حکایت آنها بیان نموده باشند چنانکه جناب قدس منسوب بدون وحی آلهی لب مبارک باین خبر
غیبی نکشوده اند و علی ای تقدیر مراد ازین کرقدح روافض است کما هو المتبادر یا مدح چنانچه مکابره ای
القهر بزرگ آوردند چون شق ثانی باطل است اول متعین باشد اما بطلان ثانی پس ازانکه مستلزم ثابت
حضرت زید شهید است که بشهادت مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهگاران شیعه
او در انتسابش این معلم در مجالس المؤمنین تصریح واقع شده پس معلوم گشت که قدح روافض در احادیث
سید الرسل ورود یافته و بضمن لقب قدما اثنا عشریه باین لقب بزبان حضرت زید شهید
ظاهر شد نور اعجاز نبوی صلعم تافته و سلب بعضی از اثنا عشریه که در بدگوئی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم خصوصا شیخین علو دارند مثل انسلاخ ذاتیات است پس معنی قول حضرت زید رفضتمونی
فانتم الروافض همین است که چون شما سب و ازین پیغمبر خدا را ثواب پنداشتید و بجهت عدم تبری من از
ایشان معیت مرا گذاشتید پس لا محاله همان فرقه هستید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بظهور
آنها خبر داده و ذمائم و قبایح آنها یاد فرموده علاوه عقل رزین کی تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
سید الساجدین رافضی را که بدگوئی اصحاب دست بد نیکی یاد فرماید و مؤید همین است حدیث آخر که در
کتاب جامع الاخبار مرویست و مضمونش اینست که هر کس که مرا بد گوید او را قتل کنید و هر که اصحاب
مرا بد گوید او را زنید و مثل این حدیث خصوصیتی بکتاب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی بذکر مانند
آن مزین گشته کما صرح به محمد بن ابی زید بن عرشاه العلوی الورامینی فی تصانیفه لیس الا علی که اخبار
اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب مرتضوی در ذمائم روافض روایت کرده اند
وقد عرفت من قبل عین حق و صواب روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و بحمد الله
که جناب امیر المؤمنین بمقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش مهما امکن بجزای

اجمال موجد این مذهب و اتباع او کوشش فرمود نظر بر روایات فریقین گفتگو درین است که آیا آن
شقی را بعد شهید باحراق جلا نمود یا بآتش سوخت فاضل کشمیری در جلد اول نزهه مدعی امر ثانی
شده و گفته که در کتب معتبره سنی و شیعه تصریح است که حضرت امیر المومنین عبد الله بن سبا و اشیاع
او را بآتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در نبراس آن واقع است قیل انهم طائفة
من الروافض السبائیة ادعوا ان علیا رضی الله عنه اله وکان رئیسهم عبد الله
بن سبا وکان یهودیا فاحرقهم انتهی مختصرا بسیار از کتب خویش مثل کشی وغیره ثابت
کرده که حضرت امیر آن ملعون و اتباع او را بجهت انکار توبه از مقالات خودشان احراق فرمود چون
این مقدار ذهن نشین سامعین و ناظرین شد حالا یاد و سه حرف از کلام مجلسی در تذکرة الائمه بذیل
احوال حضرت زید شهید باید شنید تا در اعتبار مقوله صاحب مجمع البحرین هر یکی را اطمینان قلب رو
دهد و لغزشی که فاضل مجلسی را دران مقام پیش آمده بلکه کلام او متناقض گردیده بر هر کسی سمت
وضوح یابد و آن کلام اینست بدانکه اهل کوفه جمله منافقین بودند و دعوی تشیع میکردند با حضرت
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجرا کردند که شنیده اید و آن ملاعین دشمن بنی امیه
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیس نداشتند آخر نزد زید آمدند
و پیش یکی از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف واجب است و این ظلم
که بنی امیه کردند و ما را از خلق برآوردند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود که بقیه اهل بیت را بطرف
کشند جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج با وجود آنکه حضرت
سجاد با او گفته بود که مبادا خروج کنی که میدانم کاری نمی سازی ترا میکشند و بکناسه کوفه بر دار
میکشند کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار بتو تمام نمی شود و از تو نیست از اولاد عباس است
قبول نکرد و مردمان او را نگذاشتند و برین داشتند شش هزار کس از آن مریدان تا بکنار

سوار و پیاده بای و سوگند خوردند چون زید خروج کرد و با آن لشکر بدر جامع کوفه رسید جمله زید را
تنها گذاشتند و گریختند مگر قلیلی چون زید آنحال دید گفت رفضونی یعنی مرا گذاشتند و رها کردند از آن روز
شیعه برافضی موسوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتائید قول صاحب مجمع البحرین و ازین مقام
عاقل یلمعی را بشارتی تازه بدست آمد که اکابر امامیه قدیما و حدیثا می گفته اند که کوفیه همه شیعیان
بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه را عرض کرده بودند
غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجالس و غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفة الزائر
گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها
پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر جای پا در کوفه نزد
من بهتر است و دوست تر میدارم از خانه که در مدینه داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه مقام جبرئیل است انتهی بلفظه و ازین قسم
احادیث بسیار در تصانیف او از حضرات ائمه عالمین ما کان و یکون مندرج است چون ملا مجلسی خود
حکم بنفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارت تذکره دانستی البته بدرجه ثبوت رسید که شیعیان
منافقین اند و معلوم شد که مثل سائر اهل السنة اهل حق که هرکرا از شیعه کافر و منافق برآید مبنی بر
تعصب نیست و اگر خدای عزوجل میخواهد او لله دیگر بر نفاق اکابر این قوم که بنیاد مذهب رفض
را در ابتدا مؤسس کردند در خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل النفاق ازین قدر ما
حقه متاثر نمی شود و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت ورد زبان میگردد فبای حدیث بعده یؤمنون
و از سویدای این فصل است آنچه در کتب اخبار این بی تاویل توریه و تقیه مروی شده که روزی بعضی از اهل سنت
در روبروی امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد داری اظهار
نمود که ایشان را به نیکی یاد میکنم سائل گفت من ترا بجهت بغض صحابه رافضی می پنداشتم شیعی جواب
داد که لعنت خدا بر کسی باد که احدی را از اصحاب دشمن دارد و هرکه با عشره مبشره سوء ظن بهم رساند

لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بر وی باشد الخ و هرچند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم این قسم
روایات آورده لیکن تاویلاتش را نیز وارد کرده پس واضح شد که تفسیر امامیه چنین چیزها را که ملحدان و اکثر سیه
فروختن از استماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات ائمه نیز با انبساط تمام مذکور میشد و آمد
بدتر از دشنام مادر و خواهر دانستن نزجهل و یا تجاهل اکابر شیعه دلالت دارد چون کتب قوم برین فواید
جلیله و عوائد جزیله مشتمل است میخواهد که بدست اهل حق بعبارتیهم دهد از وصایای فاضل مجلسی
است که کتاب حق در اهرگز بسنی نباید داد و بحمد الله که هرچند در اخفای مطالب سعی ها فرمتقید برساله سنت
فائده بران مترتب نمی شود و ناموس تحقیق اکابر قوم بر باد میرود و از بجا کالشمس فی رابعة النهار
آشکار اشد که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن بن علی صاحب کامل بهائی که آب در چشم ندانسته و عینا و
عصبیت بر بصر بصیرت گذاشته از جنس مضحکات و خرافات بلکه ضرطات لعیر و فسوات حمیر است حیث
قال اما بهروقت که اهل سنت امامیه را رافضی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و چند لقب دیگر
زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم یزیدی چهارم جبری پنجم مشبه ششم منافق هفتم مروانی هشتم
مهدی نهم دشمن اهلبیت ظالم آل محمد دهم حطب جهنم یا مانند آن انتهی بلفظه فدا را اندک انصاف
فرمایند که تلقیب اهل سنت بلقب رافضی بکدام معنی ازین هردو ممکن است هیهات تعصب
مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد اصحاب امجاد علمای متشیعین بلکه اکابر ایشان را
چنانچه بر ناظرین مجالس المؤمنین پوشیده نیست از کجا بکجا برده چون فاروق رضی عمار را رافضی گوید و
آن بیچاره از راه انصاف خجناب ایمه هدی معاذ الله حقیقة کسی را لایق این اسم فهمید آرد و فاروق رضی بجهت
تذلیل این نام و کسر شان این لقب مستوجب جهنم اعتقاد کند حشر فاضل طبرسی را با اتباع و اشیاع او که
اهل سنت را رافضی گویند غیر از یزید و شمر و عبید الله زیاد دیگر بکدام کس خواهد بود سید و تلن
و بال هم بهم والله عزیز ذو انتقام اما نسبت خروج و نصب بسوی ایشان آنکه از کتب معتبره قبل تفصیل
در مقالات اهل عالم کما سبقت الیها الاشارة فی صدر هذه الرسالة ظاهر و باهر است که

خارجی کسی است که با عثمان ذی النورین و ام المؤمنین عایشه صدیقه و حضرت ابو الحسنین معادی باشد
همچنین در عقاید دیگر که تعلق با الهیات و مانند آن دارد مثل انکار حوض و رویت و بودن سورهٔ یوسف
از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشد و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
و ذریت مرتضوی من حیث الاعتقاد دشمن بود و ریختن خون ایشان حلال داند و در بدگوئی ایشان
دقیقه فرو نگذارد یا با شیعیان ایشان از جهت انقیاد و محبت با ایشان نه از جهت مال و منال
دنیا عداوت بهم رساند و علی ای تقدیر مذهب اهل سنت از همه الواث منزه و واقع شده اند اما که
تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت شیعه من الحیثیة
المذکورة التی یدل علیها بعض روایاتهم الموضوعة کما لا یخفی علی من طالع النزهة للکشمیری فهو ایضا
کذلک زیرا که قدیما و حدیثا طایفهٔ متشیعین را درین نسبت تکذیب میکنند و شیعهٔ ابلیس و شیطان تعبیر
مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین ذهبی و منهاج شیخ الاسلام ابو العباس و صواعق محرقهٔ ابن حجر
هیثمی مکی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و تحفهٔ علامه دهلوی رحمة الله علیهم اجمعین بران گواه است و کفی
بالله شهیدا و اگر با اینهمه طهارت ذیل اختلاج قلوب اهل وسوسه زوال نپذیرد پس ما بهمه فرق
مذکوره از روافض و خوارج و نواصب بیزار و معنی لعن میکنیم با شما لعن اینها کنید و ما بیش با و گوئیم لیکن از شما
این لعن و تبرا در باب افضله امکانی ندارد و لما مر وجهی مع ذلک که حال ما میه در محبت و مبغضت
اهل بیت به بینید و آنچه از اساطین این مذهب در باره اهل بیت علیهم السلام صدور یافته و عار
دهش نشنید بودی مخفی نیست که انتساب خروج و نصب بایشان حجبات است کما لا یخفی
علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سره مرارا و تحقیق این بحث را که ناصبی در حقیقت کیست
در رد کتاب مطبوع مجتهد جالسی مفصل تر ازین نوشته ام چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست

اما اطلاق لفظ یزیدی پس اگر از آنست که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حقه
او می باشند پس بطلان آن از شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و صواعق محرقه و مانند آن باید

اتفاق علمای اهل حق بر فسق و ست علی کلام دریست که او کافر شد یا نه بسیاری تکفیر او کنند و بسیاری توقف نمایند و جمعی بفسق او قائل شوند و از ینجاست که علم الهدی امامیه اجماع همه کس بر عدم صلاحیت و استحقاق او در شافی نقل میکند وقد نقل فی البحار الضیا لبس در اطلاق لفظ یزیدی بر اهل سنت تکذیب علم الهدی لازم می آید فاحترا یها شئت و اگر وجهش آنست که بعضی از قدما بیعت او کردند و بعضی از مناصب شرعیه از نواب او قبول کردند یا مثل بازار اعتزال اختیار کردند پس بعد از تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظ برای حضرات شیعین اطلاق یابد زیرا که بر طبق روایت مجلسی در بحار و دیگر کتب معتمده فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع اسم و کنیت خود را در حق وی تجویز فرموده و بسیاری از مناقبش در کتب ایشان مرویست و بیعت بنده منها از دعوت شهید کربلا صریح اغماض کرده بکمال طیب خاطر نزد یزید رفته بلفظ امیر المومنین او را بار بار یاد فرموده لکوک دراهم و امتعه نفیسه از وی تحصیل نموده **اما اطلاق جبری** بر جا شاکه اهل سنت متصف بآن باشند بلکه اسفار و مجلدات معتمده کلامیه ایشان بسا ابطال مذهب جبریه دلیلی هست روشن مگر خفاش منشان جعل سیرت را علاجی نمی توان کرد بلی این لقب در حق امامیه سزاوار است که حدیث طینت را بجهت حسن سیرت معتقد اند کما مر و گویند که عبادات اهل سنت بجانب ما بازمی گردد و گناهان ما در اعمال سنیان محسوب شود و هل هذا الا جبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسدة **اما اطلاق لفظ مشبهه** پس آنهم در باره قدمای امامیه حقیقة و متاخرین ایشان بعابت و اشربوا فی قلوبهم العجل احری و الیق باشند زیرا که پیشوایان ایشان باشند شیاطین و شیطان الطاق حضرت جل مجده را بجسم بمعنی ابعاد ثلثه وصف میکنند و بچند شبر تمامی جسم او را تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا پیمایش مینمایند و اعلا او بر و اسفل را خالی و کاواک قرار میدهند و براین همه کفریات کتب اصول ایشان مثل کلینی و غیره دلالت تمام دارد و لعن کردن ائمه علیهم السلام بعد استماع

این خرافات دلیل برآنست که کسی برآنها تهمتی ننهاده بخلاف سلف صالحین اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه پیشوایان ایشان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان اینست که
گویند که لفظ ید و عین و جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تاویلش نمیکنیم و بلاکیف میدانیم نه مثل دست و جنب خود اعتقاد میداریم چنانچه شریف میرزا محمد کشمیری از تصحیح
این عقاید و ستایش و مدح تابعیه هم ندامیده فاین هذا من ذاک اما لفظ منافق که ظاهر
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است اطلاقش امریست که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه و نفاق
بسر میبرند و انمعنی عین دین و ایمان ایشان است بکسی فی من کسی متبادر نمیشود یخادعون الله و الذین
امنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون اما لفظ مروانی بس بعینه
لفظ یزیدی هم است چه شق اول صریح مخالف تصریحات محققین ایشان است و در شق ثانی هم الزام
که درباره جناب امام زین العابدین که با سلاله مروانیان بیعت فرموده بلکه ایشان در عا
آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک اما قیماند قدری و دشمن اهلبیت
و حطب جهنم اینهمه از خصائص حضرات امامیه و خوارج و نواصب خذلهم الله اجمعین است الذین الغیر هم نصیب شوند
ذلک زیرا که در احادیث فریقین قدریه را مجوس امت گفته اند و مجوس تعدد خالق گرفته اند و میگویند که
خالق خیر یزدانست و خالق شر اهرمن چنانکه امامیه خالق جواهر خدا تعالی میدانند و بنی نوع
انسان بلکه هر سگ و خوک را خالق اعراض اعتقاد میکنند و چون بسیاری را از اولاد امجاد پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنچنان روایت کنند که نواصب و خوارج
هم شرمنده باشند و نیز باعتراف مجلسیین در لوامع و تذکره خلفای جبر از امامیه بوده اند پس هم
حطب جهنم باشند و هم دشمن اهل بیت اینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان بهمین نهج
موج و باد در هوا بلکه در بی ثباتی مثل نقش بر آب و مانند نمایش سراب و آنچه علی ذلک آنچه بمطاعن اهل الحق
بروایات خود هم فراهم می آرند بدلالت اصول شان نیست و نابود میگردد و بعد ازین خرافات

که حالش والسنی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جمله اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه حرفی و
خطیئتی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان ابوبکر را خلیفه ندانند یا از خلافت او تبرا می کنند
انتهی مقاله سبحان الله با اینهمه عیوب خانگیها فاضل طبری مقتدای طائفه درین عبارت چنانکه ظاهر است
دعوی عصمت برای شیعه میکند ازینجا معلوم توان کرد که عصمت از خصائص انبیاء وائمه وسیدة
النساء زینهار نبوده فلیضحکوا قلیلا وهذه من جملة الطائبات هرگاه معنی رفض و صداق آن
بادله قاطعه متحقق شد و بحجج ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی ملقب باین خطاب مستطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه را هر جا بهمین لقب یاد کنم عین حق و صواب است و اگر مؤلف و دیگر متشیعین
بملاحظه آن در تشنیع فقیر کوشند و شکر ریزی را گذاشته سر که فروشند خلاف رای اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر و خواهر میدانند لهذا فقیر را در تحریر
این جزو که از هفتاد در گذشته کلیة ازان اجتناب لا ان فلتة اللسان و مزلة اقدام الاقلام
لیس الا خلافی الحسنا بحث هجدهم آنکه حکم باینمعنی که بیعة الرضوان مقید بشروط است سعی
اکابر خود را در باره مقبولین خویش برباد دادن و بر اکابر قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین اشعاری بران رفته و بر تقدیر اشتراط می بایست که علمای شیعه تتبع افعال
واقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی اهلبیت میکند و در تعدیل
و توثیق اکتفا برین امور نمیساختند و مناط عدالت و وثاقت این اعمال را نمی گردانیدند از گفتن این
امور که فلانی در جنگ بدر حاضر شده و فلانی در بیعة الرضوان چه میگشاید کما لا یخفی بحث
نوزدهم آنکه اگر نواصب خذلهم الله گویند که ما در باره ائمه بحجت دلالت عبارات ادعیه
صحیفه انجیل اهل بیت و مانند آن بمعاصی شان اعتقاد داریم و این بزرگان را معاذ الله [illegible] نمی شماریم
گفته مؤلف را صواب رفته باشند اعوذ بالله من ذلک واتوب الیه من المهالک تعالی الا فی
حقهم جمیعا کما حکی فی التنزیل عن مالک قال الفاضل المتبحر

الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم دسته مباد که این اعتراف احداث فقط
از برای ابن عباس رضی الله عنه نشده است بلکه جناب فاروق اعظم خود معترف بوده‌اند در بخاری فی باب
هجرة النبی و اصحابه الی المدینة حدیث طویل از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش اینست
وَالَّذِی نَفْسُ عُمَرَ بِیَدِهِ وَدِدْتُ اَنَّ ذٰلِکَ بَرَدَ لَنَا وَاَنَّ کُلَّ شَیْءٍ عَمِلْنَا بَعْدَهُ
نَجَوْنَا مِنْهُ کَفَافًا رَاسًا بِرَاسٍ فَقَالَ اِنَّ اَبَاکَ وَاللهِ خَیْرٌ مِنْ اَبِیْ و وجه دلالت این حدیث
بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش به عدل و ورع و تقاوت
عمری است و اعمال خیر از تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین مبین آن قدر که از دست شان شده
که متون تواریخ اهل سنت از آن مشحون است لیکن سوای غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده
که سوگند بخدا یاد کرده تمنای نجات کفافا راسا براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت
توامان نبوی را چنانکه از جمله برد لنا ظاهر است مغتنم می‌دانسته‌اند و اگر گویند که عمل حضوری
جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم که اولا لا نسلم بلکه اعمال زمان غیبت زیاده شرف دارد چه در
اوان حضوری جناب نبوی رعب رسول و تایید پیغمبر و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال
خیر ازو صادر نمی‌شد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بر آن بود پس عمل مابعد از
آثار یؤمنون بالغیب توان دانست و ثانیا آنچه اعمال خیر مفیده باسلام در عهد خلافت خود شان
از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور نیافته چه هرگز مروی نیست
که سرگروه غزوه باشند یا از دست مبارک شان کافری را کشته باشند یا قبیله از قبایل عرب
بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مزیتی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث همینست که اعمال نیک
عهد نبوی قایم و برقرار مانند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس این عمل بر حیثیت که با اینهمه اعمال خیر تکافو
داشته باشد و هرگاه مثل ابو موسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده بیشتر ... باشند

پس

پس با عمال زمان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند تقدیم ست
که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث همین خواهند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن [illegible]
سیاق حدیث نمیخواهد که ضمیر فقال راجع بسوی عبد الله بن عمر باشد چه برای حدیث خود ابو برده نسبت
و مقوله عبد الله بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
نقلت باشد نه که فقال مگر اینکه بتکلف بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده روایت و حکایت
میکند لیکن باز میگوئیم که با وجود بعد این تاویل سوق کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال حسنه
ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر چه
عمل ما سبق نفید معتنم دانستند پس محل آنست که عبد الله بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با بو برده
بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است نه که بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع
دعوی بیدلیل است و مع هذا بعد ازین توجیه تحاشی دارد و بنا بر علی هذا ازین حدیث ثبوت [illegible]
که ادعای ترتیب فضل محض فضولیست چه بگواهی پسر خود خلیفه مثل ابو موسی که با این همه جلالت قدر
در صحابه کرام بکتب اهل سنت مقرر و ثابت است از فاروق اعظم افضل است فما الظن بجمله الاصحاب مگر اینکه
توجیه کرده شود که ابو موسی در عناد و بغض جناب لاثانی جناب امیر که از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت
عمر افضل بود لیکن مشکل اینکه مخالف این معنی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهد کرد که جناب فاروق
در این [illegible] که از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند چه جای ابو موسی انتهی کلامه بعینه اقول و نستعین
بالرءوف الرحیم برین تقریر هم علی طبق ما سبق نفاذ اعتراضات و اشکالات متوجه
است اول آنکه ازین هر دو اعتراف چه خواسته اگر مضمون الاعتراف بها نزد او توبه و ندامت
است کما یلوح ما قال فی حق براء بن عازب فالجواب ان التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و مؤید این معنی است آنچه در بعضی از کتب اخبار آنقسم کلمات را بر توبه و ندامت براء بن عازب
فرود آورده اند پس توبه و ندامت فاروقی بر جز عموم مؤلف هم معترض ثبوت میرسد چه تحسر و ندامت

آنجناب کمتر از تحسر و ندامت براء بن عازب نیست بلکه بمراتب زیاده تر است و عجب عجاب
آنکه مجرد بیعت مرتضی را برای اعوان و انصار خلفاء راشدین که دقیقه بر اصول امامیه ز ظلم و جور بر
اهل بیت نا مرعی نگذاشتند و همراه خلفا با حضرت امیر عناد ها پرداختند کما اعترف به المؤلف فی القول
السابق علت توثیق دانند و این همه ندامت و تحسر فاروق را بجوی نشمارند لیس لا بد که حضرت
مؤلف تدارک مافات بعمل آرد و این اعترافات را از باب ندامت و توبه شمارد و مثل عمدة المتکلمین طائفه
خویش یعنی مامون الرشید علی ما صرح به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
با حضار و ارکان دولت گفت میدانید که مذهب شیعه را از که آموختم گفتند نه گفت از پدر خود
هارون الرشید فرا گرفتم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می کشت گفت مگر ندانید که
الملک عقیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات خاطر را بر زبان رانند
و محدثات خود را برملا گفتند بخلاف جمعی است که بکمال تعنت و عناد درگذشتند و گاهی باعمال قبیحه
خویش اقرار نکردند لیکن با اینهمه نزد ما این تحسر و ندامت از قبیل توبه نیست گوئیم لیس می باید که توبه براء بن
عازب بجهت تحسر و ندامت او از عدم معیت امام حسین بر زبان امامیه مقبول نباشد و او را از مبغضین
اهل بیت طاهرین داخل سازند و از تتبع کتب امامیه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک از این تقریر
ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از آنها باشد که گاهی اقرار با حداث
خود نکردند و بر کمال تعنت زیستند و این خلاف تصریح اکابر امامیه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
در همین اوراق بتصریح کرده و گفته مگر آنکه توجیه کرده شود که ابو موسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب
چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت عمر افضل بود و لیکن مشکل اینست که مخالف این معنی
قبول نخواهد کرد و دعوی خواهد ساخت که جناب فاروق در زیاده از صدیق اکبر تفضیل داشتند
چه جا که ابو موسی انتهی بار خدایا مگر گویند که توبه نفس با زبسین مقبول نیست و لیکن مؤلف خود اعتراف
دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات و هم در حال احتضار معترف محدثات

خویش بود و مطالعهٔ کتب امامیه نیز بران گواهی میدهد کما لا یخفی علاوه مخاطبات فاروقی با ابن عباس که در حالت نفس نماز پسین بوده کما هو الظاهر واگر تو به وقتی که آدمی زخم کاری خورده بعد ازان چند روز زنده ماند مثمر فواید و منتج مدعا نباشد لازم می آید که چنین بزرگان بحسرکات لهو مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشته باشند و هو عین سوء الظن فی بعض الائمه علیهم السلام و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی دوم آنکه افتخار و نازش اهل حق بر تقوی و عدل حضرت فاروق و آنچه از دست او بر طبق بشارات سید الانبیا از رواج دین مبین لمعان ظهور داده و خذلان کفار و مشرکین بمنصهٔ بروز جلوه نما شد اتباع سنن خیر البریه است که فاروق اعظم بنا بر کمال خوف و خشیت الهی بتقلید انبیا علیهم السلام چنانچه از احادیث امامیه ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی این اعمال حسنه نصب العین نداشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش نکنند مع ذلک جناب مرتضوی رأس رئیس الشان نکاح فلذهٔ کبد بتول و نور چشم رسول مقبول را با وی اختیار کرده و حسنین ریحان سید الخافقین بزبان حال و قال بکمال مدح و ستایش فاروقی بر زبان خویش آورده اند چنانچه نوافض مولانا محمد حسینی موسوی متکفل بیان آنست بر یکه در روایت از روایاتش اقتصار میرود عن عقبة بن عامر رضی الله عنه قال خطب عمر الی علی ابنته من فاطمة واکثر تردده الیه فقال علی یا امیر المؤمنین ما عندی الا صغیرة فقال عمر ما یحملنی علی کثرة ترددی الیک الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کل حسب و نسب و سبب و صهر منقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی و سببی و صهری فقام علی رضی الله عنه فامر بابنته من فاطمة فزینت و بعث بها الی عمر رضی الله عنه فلما راها قام الیها فاجلسها فی حجره و قبلها و دعا لها فلما قامت اخذ بساقها و قال لها قولی لابیک قد رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریة الی ابیها قال لها ما قال لک امیر المؤمنین قالت لما رانی قام الی فاجلسنی فی حجره و قبلنی و دعا لی

فلما قمت اخذ بساقي وقال لي قولي لابيك قد رضيت فانكحها اياه فولدت زيد بن
عمر فعاش حتى كان رجلا ثم مات وروايت ديگر آنكه خطب عمر الى علي رضي الله عنهما ابنته ام كلثوم
وامها فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي ان علي فيه اي في هذا الشان
امراء حتى استاذنهم فاتى ولد فاطمة فذكر ذلك لهم فقالوا زوجه فدعا ام كلثوم
وهي يومئذ صبية فقال انطلقي الى امير المومنين فقولي له ان ابي يقرئك السلام و
يقول لك انا قضينا حاجتك التي طلبت فاخذها وضمها اليه وقال اني خطبتها الى ابيها
فزوجنيها فقيل يا امير المومنين تريد اليها صبية صغيرة فقال اني سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم وذكر الحديث بمثل ما تقدم وروايت بسيار آنكه ان عمر قال لعلي اني احب ان يكون
عندي عضو من اعضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي ما عندي الا ام كلثوم وهي
صغيرة فقال ان تعش تكبر فقال ان لها اميرين معي قال نعم فرجع الى اهله وقعد عمر ينتظر
ما يرد عليه فقال علي ادعوا الحسن والحسين فجاءا فدخلا وقعدا بين يديه فحمد الله واثنى
عليه ثم قال لهما ان عمر خطب الى اختكما فقلت له ان لها معي اميرين واني كرهت ان ازوجها
انا حتى اوامركما فسكت الحسين وتكلم الحسن فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ابتاه من بعد
عمر صحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وتوفي عنه وهو راض ثم ولي الخلافة فعدل قال
صدقت ولكني كرهت ان اقطع امرا دونكما بلفظه بلا لرزش اماميه وافتخار الشان در باب سلالة اهل بيت از حضرت
امير المومنين وسيدة نساء العالمين آن است كه خلاف بود و توكل در مجامع اصحاب حاضر شد و رسم ماتم و شيون بكشو بها و تبذيل شعر
خدا بردا آن جناب بوصف يهمه ظلمها كه بر زوجه مطهره اش از اصول اماميه گذشت [illegible] خود را از دائره بيرون
كشيد و هر چند تهمتهاي ناي لائق و از اعمال خلائق بدين مطهر نسبت كردند هرگز از مقام خود نه جنبيد چون قرآن
مجيد را تحريف كردند سكوت تام اختيار ساخت و هرگاه هزاران نسخ كتاب مجيد را در آتش نهادند مهر خموشي بر لب گذاشت
[illegible] بحث [illegible] تحرير متعذر تفصيلا سوا ما اگر مقرر هر اماميه كوشيدند بر روايت

امام اعظم طوسی در تهذیب و استبصار افترا بر جناب سید المرسلین نمود و گفت یاد دارم که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در یکوقت گوشت خر و متعه النساء را هر دو حرام ساخته نعوذ بالله من هذا
البهتان الصریح والافتراء القبیح تا کجا مفتریات قوم را کسی یاد کرده باشد که گوشت خر و دندان سگ
از ینجا مانند آفتاب نیمروز هویدا گشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر و نازش است و کدام
یک ازین مستوجب کفر و نفاق مصرعه فکر هر کس بقدر همت اوست ✤ علامه دهلوی نور الله
ضریحه در رساله وسیلة النجات بجواب بعضی از سائلین و مستفیدین چه نیکو فرموده عبارت سوال
و جواب مستطاب درینمقام ثبت میشود **سوال** درمیان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده
سنیان دعوی میکنند که مذهب ما برحق است و موافق قرآن و حدیث و کتابهای شیعه همه باطل و
افترا است و مذهب اهلبیت نیست بلکه مذهب اهل بیت همین است که میداریم و شیعه هم همین دعوی کنند
که قرآن مذهب ما است و طریقه ما طریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه و کتابهای سنیان را
غیر معتبر میگویند درین ماده جواب شافی از آیات قرآنی که دران جای دم زدن کسی نباشد و حجت منقطع
گردد باید نوشت که طالبان راه نجات بران عمل نمایند و از مذهب باطل دست بردارند **جواب**
ای برادر اول بنای هر مذهبی را دریافت کن و کتابهای هر فریق را یکسو گذار و در طاق نه و چون بر
بنای هر یکی واقف شوی آن بنا را بر آیات قرآنی مطابق کن و بنای هر کدام مذهب که محکم و راسخ
بینی آن را مذهب حق دانسته کتابهای آنها میخوان و بعمل آر و بنای هر مذهبی که باطل یابی کتابهای آن را
وساوس شیطانی دانسته در آب انداز و گرد آن مگرد و آنها را پاره پاره کن و یقین دان که آن مذهب اهلبیت
رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذهب شیطان است بیان این آنکه بنای مذهب اهلسنت بر ایمان و تقوی و صلاح
و راستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین است صلی
الله علیه و آله و سلم که هزارها کس بودند و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا جهاد
و نماز کردند و تا مدت حیات شریف همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در خلافت خلافت عدل و انصاف و راستی گزیدند و خدمت اهلبیت
و محبت آنها بجا آوردند و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنها نشست و برخاست نموده همراه
آنها با کفار جهاد کرده و در پس آنها نماز خوانده و همیشه با آنها صحبت داشته و بعد وفات آنها در حق آنها
دعای خیر نموده و بسیار مدح و مناقب آنها بیان نموده و بنا مذهب شیعه بر کفر و نفاق خلفای ثلثه و
غیرهم هزاران صحابه سید ابرار است که اینها میگویند که همه آنها ایمان نفاق آورده بودند و هجرت برای
ریاست و طمع دنیا کرده بودند و همه جهاد و عبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا و بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم باهل بیت او ایذا رسانیدند و مرتضی علی را یاری نکردند و حق او را بزور گرفتند
و متابعت و نماز علی رضی الله عنه همراه آنها بنا بر خوف و تقیه بود حتی که علی رضی الله عنه دختر طاهر خود را
در نکاح عمر رضی الله عنهما برای تقیه داد و نام پسران خود ابوبکر علی و عثمان علی و عمر علی برای تقیه
نهاد و صحابه مخلصین اندک بودند ابو ذر و مقداد و سلمان و عمار و جابر و چند کس دیگر ای برادر
چون بنا هر دو مذهب دریافتی پس بدانکه دلیل بر بنا مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی از آن برای اثبات استحکام آن بنا کافی است و بنا بر اختصار درین مقام چند آیت نوشته می شود
قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ
رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و سابقین که اولین اند از مهاجرین و انصار و آنانکه پیروی و متابعت
سابقین کردند به نیکوئی یعنی بایمان و طاعت راضی شد خدا از آنها و راضی شدند آنها از خدا وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ و مهیا کرد خدا برای آنها بهشتها که جاری اند زیر منازل یا درختان آنها نهرها
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا اینهمه مهاجرین و انصار و متابعت کنندگان اینها در بهشتها باشند همیشه این آیت بر دلالت
میکند که مهاجرین و انصار سابقین همیشه بهشتی اند و متابعت کنندگان آنها که بعد آنها بودند و طریقه
آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند و شک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین اولین است
که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و بسیاری دیگر از مهاجرین

اولین اند و هرکه ابوبکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار آیت غار کافر شد قال الله تعالی

إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ

إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا چون بیرون کردند رسول خدا را کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بود چون بودند

هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مریار خود را که ابوبکر صدیق است

اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ماست و متابعت کنندگان آنها بوا فی مهاجرین و انصار اند که بعد

اینها ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که همیشه در بهشت خواهند

بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هرکه ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافر

باشد و اگر در همچنین مقام شیطان بیاید و ترا وسوسه دهد که شاید مراد ازین آیت آن مهاجرین باشند

که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابوبکر و غیره برای

طمع دنیا جوابش بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانکه در

آیتی که اول بعد هجرت درباب قتال نازل شده فرموده أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا

اذن و دستوری داده شد بجنگ کردن کفار مر کسانی را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین را

بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم شده بودند وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ و بدرستیکه

خدا بر نصرت کردن آنها قادر است الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا

رَبُّنَا اللَّهُ آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای شان بغیر حق مگر گناه گفتن آنها که پروردگار ما الله

است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب آن آنها

را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله بود نه برای طمع

دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفور اند ای برادر هرکه ایمان بالقرآن دارد

چون برو ثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل دوام

باشند تمام اعتراضات او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

و میداند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه یا سیئه بظهور خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که
این را خلق نمودم درین ضمن اشاره بمغفرت جمیع زلات وی و متحقق گشتن بهشت پس دیگر بندگان را در
حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بجناب الهی کردن است گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
بد بخت شد او را چرا بهشتی میکند و ظاهر است که اعتراض کردن درین مقام کفر است و بنده را که
خدا بهشتی خوانده است البته وی بهشتی است و اعتراض کسی در حق وی ضرری ندارد و او را دوزخی
نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر است پس باین وجه تمام شبهات و وساوس شیاطین ساقط شد
و احتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلامه
المقدس بار خدایا مگر مؤلف و شرکای ایمانی او بتقلید فاضل طبری در کابل که پردهٔ حیا از چهره ظلمانی
برداشته و عناد و ناصبیت و خروج بر چشم گذاشته خواهند گفت که شیخین کی زهها جزین بودند بلکه بحسن و
جمال حضرت بتول زهرا فریفته بنیت تزویج وطن خود را گذاشتند و در حقیقت جواب این هذیان جز جهاد
سیفی و سنانی با مقلدین طبری که تمامی اهل بیت و اصحاب رسالتمآب را رسوا کرده خواسته اند که نور دین و
اسلام را فرو نشانند وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ چیزی دیگر نیست و غالبا که نزد مؤلف این
رئیس النواصب در اختیار لفظ تزویج نسبت بعقد با خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
راه کمال ادب در بارهٔ خاتون جنت رفته جزاهم الله اجمعین اکتعین عن الرسول و البتول و اولادها الطیبین
الطاهرین سوم آنکه حکم مؤلف بترجیح اعمال زمان غیبت خاتم پیغمبران بر طریق اهل سنت است فقط با معتقد خود
آلست و بس و رشق اول میباید که از کتب معتمدهٔ اهل سنت ثابت فرماید و چگونه گویم که بر اثبات آن یکتنی داشته
باشد چه از کتب اهل تحقیق ترجیح اعمال حضور جناب رسالتمآب بر می آید چنانچه خاتمهٔ تحفهٔ اثنا عشریه که سر الجلیل فی
مسئلة التفضیل نام دارد و همچنین رسائل دیگر و کتب دیگر دلیلی است روشن بلکه در تحفهٔ اثنا عشریه نیز تصریح و تنصیص
باین امر موجود است حیث افاد العلامة الدهلوی انار الله برهانه و نقل بالحسان شیرانه که درینجا دقیقه باید دانست که سب و طعن انبیا
علیهم السلام از آنجهت کفر و حرام است که موجب بعضی معاصی و کفر درین بزرگان یافته نمیشود و موجب تعظیم و توقیر و ثنا و حسن بودن موجود

دارند و چون جماعۀ باشند از مؤمنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت
و تکفیر بنص قرآن ثابت شده باشد بالیقین این جماعت هم در حکم انبیاء علیهم السلام خواهند بود در حرمت
سب و تحقیر و اهانت و بدگفتن بنهایت کار آنکه انبیا را اسباب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم
شد و معدوم بعد الوجود چون معدوم اصلیست درین باب و لهذا تائب را بگناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان بارها بالقطع از وحی
و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الهی باعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد
پس فرقۀ صحابه برزخ اند درمیان انبیا و امتیان و لهذا مذهب منصور اهل سنت آنست که غیر از صحابه هرچند مطیع و متقی
باشد بدرجۀ ایشان نمی رسد این نکته را بالمیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است انتهی
بلفظه المقدس و وجه دلالت این عبارت بر مقصود بجهت اشتراک علت و قیاس اولویت اظهر من الشمس و
مآل بسیاری از احادیث امامیه بروایات کلینی و صدوق و دیگر محدثین از معین اصول همین امر ناظر است
که حق تعالی برای بندگان از سابقین و لاحقین درجات مقرر فرموده که خاصۀ هر فرقه گردیده و هرچند
متاخرین بکثرت اعمال خیر نمایند لکن بمدارج مهاجرین اولین نمی رسند و علت فضیلت ایشان جز سابقیت و معیت
و صحبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبتدای و منتهای تمامی نعمای الهی بود هیچ معلوم نمی شود پس اعمالی که
همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه بصدور یافته بهتر از اعمال ما بعد خواهد بود و هو المقصود و غایت السعی علمائی ماهر
دررد افاده علامۀ دهلوی قدس سره العزیز چنانکه بر کسیکه هفوات کشمیری و کنتوری دیده است آنکه بعضی
از علما خلاف این تحقیق گفته و جوابش بعد از خار عنان بر کسیکه ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد
مخفی نیست توضیحاً للمرام بمثالی روشن کنم که شیخ حلی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المؤمنین بر انبیا اولو
العزم از متوقفین است چنانکه علامۀ دهلوی در تحفه اثنا عشریه اشاره بآن کرده و صاحب نواقض گفته
قَالَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ الْحِلِّيُّ أَجْمَعَتِ الْإِمَامِيَّةُ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ
أَفْضَلُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ أُولِي الْعَزْمِ وَفِي تَفْضِيلِهِ عَلَيْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَأَنَا مِنَ الْمُتَوَقِّفِينَ

فی ذلک وکذلک الائمة من آله انتهی مع هذا صاحب حسام اینمذهب را مذهب منصوص قرار داده پس
معلوم شد که خلاف بعضی و توقف بعض دیگر قادح نمی باشد اگرچه آن بعض بمرتبه امامت عظمی رسید نیز واضح
شد که کنتوری وغیره هنوز معنی مذهب منصوص نه دریافته برد کلام علامه دهلوی نور الله مضجعه پرداخته اند نعوذ بالله
من هذه الخرافات و بر شق ثانی فقط بر معتقدات و خیالات خود الزام اهل حق در خواستن کار حضرت
مؤلف است دون غیره واز نجاست که دلائل و براهین این رساله سخت بی انتظام افتاده اگرچه نسبت
بدیگر رسائل حضرت مؤلف عالیمقام در تکمیلش زیاده تر اهتمام فرموده باشد و مناط اینهمه خرابیها آنکه
مجتهد جائسی با وجود دعوی سیادت در حق کسانیکه بدون مسلمات اهل سنت قصد الزام در سر
دارند در کتب مطبوعه خویش بصدق دل و نیت صمیم دعای بد فرموده مع هذا ازین حکم مؤلف
که اعمال زمان غیبت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شرف دارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صدور یافته
لازم می آید که صدقات متاخرین که بکمال اخلاص در راه خدا داده باشند بهتر از اوقات مصداق
یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
ویتیما واسیرا باشد سیما وقتی که روایات کتاب کشف الغمة عن معرفة الائمة و مانند آن که دلالت بر
شرکت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین وقت و صدور امر و تاکید شریف باعطاء سائلین دارد کما
سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین وادی سخن خواهد رفت پس آنچه ازین
بزرگان اعمال صالحه صدور یافته برحسب رسول صلی الله علیه وآله وسلم و تاکیدات شریفه او اثر
صدور معجزات بود بخلاف متاخرین که آنچه از حسنات بر روی کار آورند ریا و سمعه را دران نیز بار
دخلی نیست محض قوت ایمانی و آثار تصدیق غیبی علت آن گشته معاذ الله من ذلک علت اینهمه غلط
بغض و عناد با اصحاب جوار امین رسول خدا عز و جل است که باعث شده اند کی متشیعین خصوصاً مؤلف قدوة
المتکلمین از روی اهل بیت طاهر گردیده چهارم آنکه بحکم مؤلف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم کدام کس نبود که اعمال خیر ازو صادر نمی شد دلیل این معنی است که احدائی

و بعضی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت در زمان آن سرور در فرع نیافتند چه جای آنکه مرة بعد اولی و کرة
بعد اخری بتواتر و اتصال بظهور انجامد که راه تبوک وقت مراجعت شریف بها اندازند و ناقه مبارکش
را رم دهند و زهر با اهل العبا بکار برند و در وقت منع دوات و قرطاس چه مخالفتها که با اصول امامیه
از کمین بطون به بارگاه ظهور نیارند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مولف اینهمه را
از مفتریات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه اشعاری بر همین معنی
رفته والحمد لله علی ذلک یا بر خدا یا مگر مناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل و تسلیم بر تصریح
فاضل جالسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیقی است چون اصل نباشد فرع چگونه متحقق خواهد بود
انتهی ما افاد فی الکتاب المطبوع پنجم آنکه انکار از سرکردگی فاروق و قبل و قال مولف مجاهده در
سیفی و سنانی و دعوا والی الاسلام بعد از فرض و تقدیر بجناب شیخین میکشد چه هرگز مروی نیست که در زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بحسب ظاهر بر عمل می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و دیگر صفات
عالیه نظیر خود نداشتند و در اعداد اعمر مثل ابتهای آن بودند کما قال الاردستانی و غیره بلکه از
بحار مجلسی و دیگر تصانیف او ثابت شده که ولادت ائمه بر خلاف بنی آدم اتفاق می افتد
یعنی از ران مادر بوجود می آیند و نشو و نمای ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یکساله
مینمایند سرکرده غزوه باشند یا در حالت اختیار کافری گشته باشند یا قبیله از قبایل عرب
یا عجم بتوسط شان بر روایات معتمده از فضلای علمای اصولی و اخباریه مزخرفات سیر ان
سبزواری مشرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصارعت بهد گرو کشیدن دامن مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوار شدن بر دوش آن سرور و مدد و هروله در کوچه های
مدینه منوره بحار و غیره منقول است قطع نظر از این همه کاش وقتی که باعتبار مرور شهور و اعوام
مصداق حتی اذا بلغ اشده گردیدند و حروب لبنات پیش آمد و حضرت امیر جمع فوج و لشکر
کشی محتاج شد آنزمان اثری از فتوحات زور سر پنجه جهاد سیفی و سنانی از ایشان منقول می گشت

یا بمناظرهٔ خوارج ملاعین نامزد می شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه بست بلکه ابن عباس برین
عهده مامور شد و مظفر و منصور باز گردید و محمد بن حنفیه را در صفین و قتیکه صفوف قتال آراسته و مهر
و محبت از میان برخاسته شد چنانکه لطفی علیه الرحمه فرماید شعر نه آبی در روی سر جز زهر ناب
نه مهری در دو گرم جز آفتاب از حضور مرتضوی اجازت قتال و استعمال سیف النصال عنایت
گردید پس او سمت مبارزان لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و رجز خوانی آغاز نموده بودند
روانه شد و در وقت صبح برای برهم کردن لشکر شام متوجه گشت تو گوئی شیری در گلهٔ گوسفندان
افتاد و یا بازی بجماعت کبوتران رو نهاده تا آنکه بکمال مردی و مردانگی و شیری و فرزانگی گردان
لشکر معاویه بن ابی سفیان را بضرب تیغ بیدریغ و طعن سنان جان ستان ره نورد
بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اجل غلطانید چنانچه ابو القاسم طوسی در شاهنامه
گوید شعر بروز نبرد آن یل زورمند * بشمشیر و خنجر بگرز و کمند * برید و درید و شکست و
به بست * یلان را سر و سینه و پا و دست * محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
مبارزان میمنه و میسرهٔ مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه لشکر حضرت
امیر شد و رکاب سعادت انتساب وی را بوسه داد شیر خدا تحسین و نیکوئی و غمخواری او فرموده
باز حکم کرد که زود تر بر لشکر مخالف تازد و پروین او را بنات النعش سازد گویند که در بار دوم آن
شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا ذو الفقار حیدر کرار را از غلاف بر کشید و چنان
بسرعت تمام تاخت آورد که از کشته ها پشته ها بر روی زمین ماندند کوه الوند بلند و دریای خون مانند موج
و سیل جیحون روان شد و از صفوف در گذشت بقلب در آمد و داد شجاعت و ثبات قلب داد در کمال
غلبهٔ عطش که جان بلب آمده بود کالبرق الخاطف از لشکر باز گردید لیکن درین مراجعت از هجوم
فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرتضوی استمالت او نموده آب سرد او را سیراب فرموده بود و خواست
که باز بمقابلهٔ مخالفین رود شجاعت و دلیری و بهادری وی گوید که مقاران این حال محمد ندگور آب

در حجم

در چشم گردانیده و بدروه عرض رسانیده که دلاوران و شجاعان عرب و عجم حسنین را بمبارزت طلب می‌کنند و
در مصاف نام ایشان صاف صاف بر زبان می‌آرند ای پدر بزرگوار تو ایشان را اجازت کارزار بدهید و ننگ و نام
عار و ننگ بر خود می‌نهی حال من به این درجه رسیده و هنوز مامور بشمشیر زدن می‌شوم گویند که جناب امیر ارشاد
نمود که ایشان پدر تو فرزند منی و حسنین فرزندان پیغمبر اند و من ترا بمنزله دست خود می‌پندارم و ایشان را
مثل هر دو چشم خود می‌انگارم فخر الدین نجفی نیز اصل این حکایات را در کتاب منتخب فی جمع المراثی و الخطب ذکر
کرده و مورخین باجمال شرح و البسط وارد نموده اند و از عجایب است که محمد بن حنفیه علی بن الحسین را رضی الله عنهم
اجمعین فی ملکه دعوی امامت برای خویش کرد از صبیان و اطفال شمرد و خود را از شجاعان و ابطال نخبه
از رومی و در جمل و صفین صدور یافت در باره استدلال امامت آورد چنانچه روایت ابی عبیده حذاء زیاد
و حضرت زراره افقه اصحاب ائمه از امام ابو جعفر در کافی شاهد عدل این دعوی است و هذه الفاظه
ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلا به فقال له یا ابن اخی قد
علمت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دفع الوصیة و الامامة من بعده الی امیر المؤمنین
ثم الی الحسن ثم الی الحسین ع و قد قتل ابوك و لم یوص و انا عمك و صنو ابیك و ولادتی من
علی و فی سنی و قدمی احق بها منك فی حداثتك فلا تنازعنی فی الوصیة و الامامة
و لا تحاجنی شارح در شافی شرح الحدیث گوید و ولادتی بکسر الواو من علی ای بلا واسطة
و فی سنی بتقدیمه و انا فی سنی و قدمی بفتح القاف و کسر المهملة ای سابقتی و ما
صدر عنی من الجهاد فی وقعة جمل و صفین و نحوهما و از انضمام حال تاویلات موهوم و مباینه
منازعت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود ابن حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود بخوبی عیان شد
القصه بر تقدیر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافری را کشته و نه بدعوتش احدی از قبایل مسلمان گشته آخر
در مهمات امور بحضور سعد النفس النور دخیل بوده یا نه و جناب خیر البریه این بزرگان را السمع و البصر کما مر فی الحدیث
می‌نمود یا نه پس حال شان مثل حال حسنین خواهد بود و انگاه این شیخین همراه خویش هم در جنگ خیبر علی را دهی

الشیخ ابو العباس و غیره و هم و دیگر غزوات هم بر جمعیت شان شعار سکینه باشکلند زیراکه معمول گزیدها
ایزدی همین است که چنانچه در مقابله دشمنان اهل شجاعت را بیفتر ستند همچنین هر امر خویش این قسم واقعه دیده
را نگاه میدارند و العجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب را در حدیث طیر و مانند آن دلیل فضیلت بجناب
مشمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بجناب مرتضوی برهان ثبوت خلافت
بلا فصل میگردانند و نمیگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون امر الهی نخواهد بود
و سمیع و بصیر حضرت سید المرسلین را که شیخین بودند و در ملازمت دهواریت آنحضرت صلعم بسر مینمودند
و رتق و فتق امور اکثر بر صوابدید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی در بحار نقلا عن مسلم
البته بلکه به بداهت عقلیه نیز دریافت می شود از کفر و نفاق منزه میدانند فاعتبروا یا اولی الالباب
و از ملاحظه روایتیکه تعلق بحال محمد بن حنفیه و جناب حسنین دارد بوضوح می انجامد که چنانچه حسنین بی اجازت
در میدان مصاف نمیرفتند همچنین شیخین پابند اجازت بودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه اعتراف
هر دو امام اعظم شیعه سابق ازین بدریافت رسید که ابو بکر صدیق روز احد شمشیر از غلاف بر کشیده
بسمت کافران حتی پدر خویش متوجه شد و در قتلش هیچ انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را
بازگردانید و از صحبت و رفاقت خود بدستور ملوکان مان که بمنزله عقل و کیاست و قوت قدسیه اتصاف دارند
جدا نفرمود و نیز استصحاب شیخین در غالب اوقات نظر بصراحت احادیث و روایات از ان قبیل بوده که
بادشاهان وزرا را خود را جدا نمیکنند علاوه برین نظر به بعضی از صور گذارش است که حضرت [illegible] شخصی را
که حکم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق
حکمی جدید مغایر آن طلب کند او گفت انتما علی مکانکما و در خانه خویش رفت و قبضه شمشیر بدست گرفته بیرون
برآمد و بار سر آن شقی را از دوش بر داشت چنانچه قبل ازین از تفاسیر امامیه گذشت کافر میدانند یا مثل مالک خود
او را نیز مومن پاک اعتقاد و پاک اعمال می پندارد و ششم آنکه چون بر جای خود در قرآن مجید و حدیث
ثابت است که حضرات مقدسه انبیا و رسل علیهم السلام را متصف بکمال قرب و مرتبه عصمت و خوف و خشیت

ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر داشتند و بسیاری از ایشان که بعضی انشاء الله تعالی شب و روز بعضها و ذکر
بسر میبردند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخساره های ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشانرا حکایت میفرماید و از جهات می ستاید و در احادیث
شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده اند و بعد ازین
بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلعم فرمود که اگر کسیرا اعمال هفتاد پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که
اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و از اهوال قیامت ایمن نماند بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا
و آشکارا خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش من درختی میبودم الی غیر ذلک پس حضرت
مؤلف بجهت خوف و خشیت فارقی انچه درین مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیراکه در کتب سیر و احادیث مثل شروح شفا
مذهب رفضه و قدریه بهمین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و باقی انبیاء و مرسلین ضرورست که از عقاب و عذاب الهی تا وقتی که در دنیا باشند می ترسیده باشند
خواهی جناب اقدس الهی ایشانرا مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون
پوشیده و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته حتی که اجماع حضرت مؤلف و برادرهمین او یعنی
فاضل انصاری احمد آقای ایرانی بعد از خرخشار بسیار و در یوزه گری از خدمت علمای اصول
و اخبار و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقاید طوسی بلکه تحقیر و توهین ایشان کریمان
قرار یافته که خواجه ایشان درین کتاب طریق مدهنه و مدارا می پیماید و براه نفاق میرود و در دلش
چیز دگر و بر زبانش چیزی دیگرست محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
دیده باشند که بزعم شان دلالت بر غلبه رجای خلفا داشته باشد باعتقاد مزبور که در
شروح شفا مذکورست قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران بر آمد شد
با نمذهب گشتند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاقست شعر بر بحشم عدو خود بزرگی عیب است

نقل است سعد و در چشم دشمنان خار است • علاوه میتوان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی
الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفهٔ کامله فرمایند که کدام سعی به قبضهٔ شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
آنجناب غیر بودن قبول محلی نگشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد جز آنکه بکمال طیب خاطر دست بیعت قدوهٔ مروانیان دراز
ساخت بلکه بیعت را براست عمل آنها مقدم داشت با آنکه در واقعه حره تخلف آنجناب از منحرفین
یزید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا وقت مرگ گریه
و بکا بملاحظه آن آغاز نهاد چنانچه مفصلاً خواهی دانست ان شاء الله تعالی هفتم آنکه آنچه از کفار و فساق
در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم در اعمال خیر مثل هجرت و بیعت و مشاهد شریفه و صدقات
در راه خدا و امثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال مابعد فوقیتی و داشته که قبولیت آن اعمال سابقه
بالخصوص بارها بر زبان وحی ترجمان گذشته مفصلاً و قطعاً بخلاف اعمال مابعد که خیریت آن یقینی
منصوص نیست و کتب رجال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث امامیه کما او مانا الیه قبل ذلک هم نص است
در آنکه آنچه از صحابه کبار بمعیت سرور دو جهان از اعمال و عبادات اتفاق افتاده هیچ عملی برابر آن
نمی تواند شد بلکه ثواب تبرا و متعة النساء خارج از بحث و مستثنی از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثوابی
برابر آن نیست فکیف که از مرتبه چهارم در گذرد و بداهت عقل نیز بآن حاکم است که اعمال خیر
صحابه در زمان حیات شریفه بر غیر آن ترجیح تمام دارد چه بالقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
السابقین از اعمال دیگران از فرادات فضل و اشرف است پس اعمالیکه صحابه کبار را شرکت در آن دست
داده هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بود ندانی که بمشارکت جماعت آن عمل را هیئت وحدانیه حاصل
می شود مانند کیفیتی که هر جزو از اجزای مرکب پدید می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
هشتم آنکه آنچه در حدیث ابو برده قیل و قال نموده مبنی بر آنست که در خاتمه آن بجای صیغه متکلم یعنی
فقلت لفظ فقال واقع شده و آن نیست مگر بدذهنی مؤلف یا اذهان اصدقای ایمانی او که احتیاطاً در

نقل روایات می‌کردند و بهره از تتبع کتب احادیث و تصفح نسخ صحیحه بدست نداشتند چه بسیار از نسخ
صحیح بخاری از جاهای بسیار طلب نموده مراجعت کردم همان صیغهٔ متکلم که محفوظ خاطر بوده برآمد و هرگز
در هیچ نسخهٔ صحیح مزبور لفظ فقال نیافتم این قیل و قال مؤلف با اعتراضش اساساً ساقط شد و شروح و تراجم
این کتاب نیز اشعار به اختلاف نسخ ندارند بلی از مطالعهٔ فتح الباری و دیگر شروح و تراجم معلوم میشود
که در صدر حدیث اختلاف است یعنی لفظ فقال لی و قال لی لیکن شارحین ابی را که روایت نسفی
است صواب گفته‌اند و در لفظ فقلت ما اختلاف نسخ را تعرض نمیکنند و ذلک اول دلیل علی الاتحاد
و بر فرض محال اگر در هیچ نسخه لفظ فقلت نباشد خواهم گفت که در کتب حضرات متشیعین معمول و مرسوم
همین است که چون برجوع ضمیر بسوی متکلم دشوار می‌فتد مقوله راوی قرار میدهند نه بینی که در حدیث رشید
هجری که صاحب مجمع البحرین وارد کرده آخر علمای امامیه همین مقولات رجوع میکنند و عبارتش این است
وَرُشَیْدُ الْهَجَرِیُّ کَانَ یَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَایَا قَالَ حَدَّثَنِی اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ یَا رُشَیْدُ
کَیْفَ صَبْرُکَ اِذَا اَرْسَلَ اِلَیْکَ دَعِیُّ بَنِی اُمَیَّةَ فَقَطَعَ یَدَیْکَ وَرِجْلَیْکَ وَلِسَانَکَ
قُلْتُ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ آخِرُ ذٰلِکَ الْجَنَّةُ قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا رُشَیْدُ اَنْتَ مَعِی فِی
الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَاللّٰهِ مَا ذَهَبَتِ الْاَیَّامُ وَاللَّیَالِی حَتّٰی اَرْسَلَ اِلَیْهِ الدَّعِیُّ عُبَیْدُ اللّٰهِ
بْنُ زِیَادٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ فَدَعَاهُ اِلَی الْبَرَاءَةِ مِنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَاَبٰی فَفَعَلَ بِهِ ذٰلِکَ [illegible]
اشکال وارد میشود که در احادیثیکه امامیه در کتب خود می‌زنند محاورات عرب یافته نمیشود و اکثر اغلاط
و لحن موجود است و عدم سلاست الفاظ علاوه بران چنانچه خود شارح کلینی اعتراف آن نموده و نقد مر سابقاً
آخر مدار تاویل بر همین قرار خواهد یافت که فقره و الله ما ذهبت الی قوله ارسل الیه و دعاه الی آخره از مقوله
راوی است آری فرق این است که باعتراف مؤلف نیز نام راوی در عبارت حدیث بخاری موجود نیست
و در عبارت مجمع البحرین ذکر نام رشید یافته میشود و اگر ضرورت داعی است سوای این نام رشید و عبارت و روایت
بخاری نیز بر فرض منکر ضرورت شدید است کما لا یخفی نهم آنکه تکلف درین است که ضمیر را بسوی

عبد الله را جمع گشته زیرا که قبل ازین از کتب امامیه مذکور شد که اهل سنت مرتبه صحابه کبار اند پس بنا بر آنکه افضلیت ابو موسی اشعری مذهب ایشان باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه ضمیر را بسوی او بی مذکور بر گردانند که هم عدم تکلف است و هم مطابقت اصول و عقاید و هم آنکه دعوی ایشمعنی که ابو موسی اشعری اعمال حسنه ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد دعوی بی دلیل است چنانکه چنین باشد چه محتمل که او اعمال لاحق را مساقط ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این احتمال ظاهر دعوی تفضیل بمعنی خواهد بود و منتهای تمنای فاروق چنانچه از کرمانی و دیگر شروح بوضوح می انجامد آنست که هرگاه میزان اعمال قائم شود و نیکی و بدی بشمار آید این هر دو با هم متنازع شوند و بهدر آویزند و من از ان واگیر بتوسل اعمالیکه همراه پیغمبر خیر البشر بجا آورده نجات یابم و نعم ما قال بعض العرفا شعر طاعت ناقص ما موجب غفران نشود ❊ راضیم گر نشود علت عصیان نشود ❊ از صحابه و اهل قبله در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجائب قصه ها در روایات صحاح مرویست بر حرفی ازان کتاب قصص بنمایم عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کان رجل فیمن کان قبلکم یسیئ الظن بعمله فقال لاهله اذا انا مت فخذونی فذرونی فی البحر فی یوم صائف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال ما حملک علی الذی صنعت قال ما حملنی الا مخافتک فغفر له و اصل این حکایات هم متفق علیه فریقین است چنانچه از مطالعه کافی کلینی و تصنیفات صدوق امامیه بالمعیان می انجامد و از محاورات قرآنی و آیات بینات کتاب مستطاب بوضوح می پیوندد که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء چنانچه از بحار فاضل مجلسی عنقریب خواهد آمد و آنف گذشته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس انچه از حضرت فاروق منقول است یا از دیگر خلفای راشدین مثل حضرت صدیق و امیر المؤمنین مرویست اتباع سنن نبوی است شعر بنده همان به که ز تقصیر خویش ❊ عذر بدرگاه خدا آورد ❊ ورنه سزاوار خداوندیش

کس

لمن تواند که بجا آورد • بالجمله چون مقدمات مصوره حضرت مولف از قبیل بنا بر فاسد بر فاسد است
نتیجه آن که عبد الله عمر اعتقاد کند و گوید که ابوموسی اشعری از فاروق افضل بوده نیز فاسد باشد
یازدهم آنکه توجیه بعضهم نفس رجوع بمنع می کند کما سبق مرارا ان الموجه مانع پس او را مدعی قرار
دادن و از وی دلیل طلب داشتن دلیل بر آنست که مطلب او با وجود ظهور نفهمیده تا بمطالب دقیقه چه رسد
دوازدهم آنکه بامید از توجیه مذکور تحاشی و انتقال نیز موقوف بر مقدمات سابق است
در فساد آن هیچ شکی و ریبی بر قانون مناظره نیست سیزدهم آنکه دعوی ترتیب فضل خلفا
رضی الله عنهم اجمعین محض فضولی داشتن فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبد الله ابن
عمر بافضلیت ابوموسی بزعم مولف و هو مما یضحک علیه الثکلی بل الثکلی کما لا یخفی چهاردهم
آنکه توجیهی در باره فاروق و ابوموسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است در دیگران
هوس خام را نجته و سخن بوقت گفته بلی بر اصل تشیع که تکفیر دشمنان مرتضوی آن منافاتی ندارد
مستغنی تواند بود چنانچه از تصانیف سمی علم الهدی مثل تبصره و غیره شمت ظهور دارد پانزدهم
آنکه بغور می آید که عبد الله بن عباس با وصف گوساله پرستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی بتصریح
مولف در قول آن تی خطی کامل از تشیع حاصل داشته نی غالبا بلکه بنیاد این قسم توجیه بر تشیع شده
تنبیه بدان کفر الله ذنبک و ذنوبنا و نور الله قلبک و قلوبنا که حضرت مولف در ینمقام بر عبارت
مسوده خویش حاشیه قلمی کرده که مستتر مباد که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از ابو بکر صدیق
باحادیث صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر حدیث منحصر نیست که مخالف تاویلی کرده خوش دل
بوده باشد بلکه نکته لطیف بود و ازین حدیثش هم بر آورده شد انتهت بعینها **اقول** در ینمقام
نیز جناب مولف رسالة الاجمال مخل بکار برده و مورد تشنیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر هذه
الرسالة شده کاش اشارتی بعضی از آن حدیث می نمود و جوابش بتفصیل تمام می شنید ولیکن
فقیر باغماض نظر ازین عیوب میگوید که اگر مراد از مدلول این احادیث فضیلت جزئی است

فنحن نسلمها لكن لا تقدح في المقصود زیرا که مقصود از افضلیت فاروق اینست که بجمیع وجوه و جمیع صفات راجح است بلکه در مجموع صفات فضائل که در دنیا بکار آید من حیث المجموع پس ممکن است که در مفضول چیزی از اوصاف کمال متمکن باشد که در ذات فاضل نبود چنانچه در تکمیل الایمان و دیگر کتب این فن تصریح واقع است و اگر مراد افضلیت کلی و کثرت ثواب و وفور آثار که منافع آن باصل دین و شریعت رجوع کند فهو في خير المنع و بحمد الله که در ما نحن فیه نیز مرتبه فضیلت بنام فاروق اعظم باعتراف ابوبرده مسلم است چنانچه فاضل متبحر عسقلانی در فتح الباری تصریح بدان نموده حیث قال قوله فقلت القائل هو ابو بردة وخاطب بذلك ابن عمر فاراد ان عمر خير من ابي موسى واراد من الحيثية المذكورة والا فمن المقرر ان عمر افضل من ابي موسى عند الجميع لكن لا يمتنع ان يفوق بعض المفضولين بخصلة لا يستلزم الافضلية المطلقة ومع هذا فعمر في هذه الخصلة المذكورة ايضا افضل من ابي موسى لان مقام الخوف افضل من مقام الرجاء الخ یعنی ابوبرده با ابن عمر گفت که ازین حیثیت نیز عمر بهتر از ابوموسی است که مقام خوف بهتر از رجا و هرچند محال نیست که مفضول بعضی از خصائل فائق بر افضل باشد لیکن باینهمه عمر فاروق در ضمن نفس این هم بدرجه رسید که ابوموسی بآن فائز نگردید علاوه اهل تتبع نشانها میدهند که امامیه بسیاری از امور را که مناط افضلیت ائمه هدی بر تمامی خلایق خصوصا حضرات انبیاء علیهم السلام گمان می برند و از خصایص ایشان می شمرند در دیگران هم یافته شده و خصوصیتی و اختصاصی باقی نماند چنانچه کتب مجلسی از بحار و مانند آن شهادت میدهد و اگر از اصول موضوعه ایشان که در باب ائمه اعتقاد دارند و منطوق آن روایات آنست که ائمه هدی موجب ضلالت امت گردیده اند کما سبق شطر منها ادنی غور و تامل بکار برده شود عیان گردد که معاذ الله اهل بیت طاهرین از جمیع امم بدتر بوده اند و بر همه کس واضح و لائح شود که معمول تمامی بنی آدم است که در باره مقتدایان خویش روایات شوکت و عظمت در کتب دین و ایمان خویش می آرند الا حضرات امامیه که جل همت ایشان

بنابر

بنا بر تقلید ابن سبای یهودی حقیقة دعوی تذلیل اهل بیت مصروفست و در کمال ذلت و خواری الشان
انتسابها می نماید عجب باخته اند لیکن بقصد اختصار نمیگذارد که این آرزو چنانچه باید بسیار رسی از حصول ناامیدیه
و در خلط تقصیرات دیگر باز متمکن نیست از قوت فضل رب الله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از فحوای حدیث مرقوم
دعویم اصلا وقتا یافتی لیس از نهم اجلی و امین بشنو که در صحیح مذکور فی مناقب عمر بمخاطبه ابن عباس رضی الله
عنه با جناب ابن خطاب مذکورست بعد عبارت طویله وَاَمَّا مَا تَرٰی مِنْ جَزَعِی فَهُوَ مِنْ اَجْلِکَ
وَمِنْ اَجْلِ اَصْحَابِکَ وَاللهِ لَوْ اَنَّ لِی طِلَاعَ الْاَرْضِ ذَهَبًا لَافْتَدَیْتُ بِهٖ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
قَبْلَ اَنْ اَرَاهُ و این حدیث چنانکه می بینی نص صریح است در خوف شان از غصب خلافت زیرا که هیچ
مضرتی با بن عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب ولایت مآب متوسلان جناب امامت
انتساب یعنی امثال حضرت سلمان و ابوذر و مقداد بوده باشند ورای انتزاع خلافت از سید سرور نبی ما
نرسانیده بودند و نسبت بایشان حضرات جناب تقصیری نکرده بودند که افتدای طلاع الارض ذهبا بعوض
آن اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل ان اراه ثابت است خواه ضمیر مفعول
راجع بسوی لفظ الله باشد خواه بسوی موت یا قیامت بقرینه معنوی ترسیدند و اگر کسی از لفظ
اصحابک جمیع صحابه نبوی مراد گیرد لا شک الکهم مع ابن عباس فی الصحبة یا قبول داریم لیکن در آن صورت بیان آن
اضرار و تقصیر ملتمس است چه بزعم ما خود چنین گناهی عظیم سوای غصب خلافت و ما یتفرع علیها از اخذ فدک و منع خمس
الی غیر ذلک از فاروق اعظم واقع نشده و اگر باشد اظهار آن بذمه حضرات اهل سنت است و توجیه رکیک تحریف
که ضما النفسه فرموده چنانچه از ذکر بخاری این حدیث را در باب مناقب عمری تراود یضحک علیه الصبیان بل الثکلی انهک جایی
انصاف است که وقت مرگ در آن حین هر جه بنصوص صحیحه جابر خوف غالب میباید بلکه این معنی علامت مومنیت است و آن علامت بزعم
ظالمی حسب زعم شان که اگر شخص گنهگار هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود چنین وقت جزع و فزع
اعتراف بانکه این جزع و فزع بجهت ابن عباس و اصحاب اوست و سوگند باکبر یاد در حالت سکرات

خوردن که اگر تمام روی زمین طلا و بیش من بودی بعوض این عمل فدا میکردم قبل از ملاقات
خدا یا لقای موت و اینها همه با نهضام نفس باشد زهی لغفا غلط گفتم خاک بر من همتنا و نیز مستتر
مباد که از حدیثین اولین مشتمل بر نسبت احداث باصحاب که بطریق عدیده متکثره مروی است حتی که
اگر دعوی قرب تواتر کرده شود بعیدی ندارد و هم ازین هردو حدیث صحیح مبرهن و مبین گشت که حدیث
بشارت عشره مبشره وضعی است و صدور او لائل بامر موضوعیتش که علمای ملت حقه کثرهم الله تعالی در کتب کلامیه
بیان کرده اند هرگاه ببراهین قویه باثبات رسید که در حدیث لاتدری ما احدثوا بعدک از احداث
همین غصب خلافت مراد باشد جنت بمراحل بعید است که جنت شداد باشد و چون جناب مخبر صادق
انکار از یقین مغفوریت جناب ابن ابی قحافه بجمله لا ادری ما تحدثون بعدی و اخبار بالغیب از احداث
کما ثبت باعتراف منهم فرموده باشند تبشیر بجنت در صدور ارشاد حدیث مزبور از حدیثین مذکورین هم حکم
باجتماع النقیضین است فکیف ان یدعی تقدیم حدیث التبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
اعظم وقت مرگ چرا کلمه مماثل به فرت برب الکعبه نمی فرمودند بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
از اعمال کفار گفتار اسا بر اس قرن با یند و گاهی در اوان احتضار جزع و فزع نمایند و حسرت کنند که اگر تمام
روی زمین زر و نزد من میبود فدا میکردم انتهی کلامه بلفظه اقول و استعین بالرؤف الرحیم
این معقولات نیز مثل حکایت و افسانه بتقلید شیخ حلی که راه صولیه وده از جناب مؤلف سرزده بر اکثر
بیاد فقیر می آید که حلی مذکور در بعضی از تصانیف به حدیثی در مطاعن خلفای راشدین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از صحیح بخاری و در دیگر کتب مثل نهج از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و گفته که منصف
ذکی باید که این رزو را ببیند که مثل آرزوهای کفار صدور یافته و قول جناب امیر اصحنو را در موقت
نگاه کند که فزت برب الکعبه یعنی بمطلب خویش رسیدم بالجمله ایجاد و اعتراضات بیشمار بران متوجه اند تا
لا حصتا قلیلی از کثیر اکتفا میکنم نخستین آنکه بر ناظران این اوراق اتبه صدق دعوی مؤلف
کالصبح اذا اسفر واضح تمام خواهد و لنعم ما قیل فی امثال هذا المقام مصرع دروغی که حیرا باشد دروغ دوم آنکه

احقر العباد قبل از مطالعهٔ شروح بخاری از همین مقام در نص مزعومی مولف که دلالت بر خوف حضرت
فاروق در بارهٔ غصب خلافت دارد تامل میکردم و بدل میگفتم که در همین مقام نظر بمقدمات سابقه و تصریحات
صاحب تحفهٔ اثنا عشریه و دیگر علمای طایفه که مهما امکن تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی باقامت دلائل بر ابطال
این خیال نیست بلکه فقط ذکر حدیث حذیفه که در صحیح بخاری در باب فتنه که تموج کموج البحر عبارت از آن نسبت
سمت روایت یافته برای دفع وهم مولف کافی است الفاظ آن روایت اینست ثنا عمر بن حفص بن
غیاث ثنا ابی ثنا الاعمش ثنا شقیق سمعت حذیفة یقول بینا نحن جلوس عند عمر
اذ قال ایکم یحفظ قول النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال قلت فتنة الرجل فی اهله
وماله وولده وجاره یکفرها الصلوٰة والصدقة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر
قال لیس عن هذا اسألك ولكن التی تموج كموج البحر قال لیس علیك منها بأس یا امیر
المؤمنین ان بینك وبینها بابا مغلقا قال عمر ایكسر الباب ام یفتح قال لا بل یكسر
قال عمر لا یغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذیفة اكان عمر یعلم الباب قال نعم كما اعلم ان دون
غد لیلة وذلك انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط فهبنا ان نسأله من الباب فامرنا
مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر یعنی حذیفه میگوید که من با جمعی از اصحاب نزد عمر بن
خطاب نشسته بودم وقتی که او پرسید که از شما کسی هست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در بارهٔ فتنه
یاد داشته باشد گفتم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنهٔ مرد در زن و مال و فرزند و همسایه اش میباشد
که نماز گزاردن و صدقه دادن و امر به نیکی نمودن و از بدی باز داشتن تدارک آن میکند عمر گفت من از این فتنه
سوال نمیکنم بلکه از آن فتنه می‌پرسم که موجش بسبب مخاصمت و کثرت منازعت مثل موج دریای محیط است
گفتم از این فتنه بر تو باکی نیست زیرا که در میانهٔ زمان تو و آن فتنه دروازه ایست بند کرده شده که
هیچ فتنه در زمان تو هرگز برپا نگردد عمر گفت ای حذیفه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند کشاد گفتم
نخواهند کشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست تا قیامت بند نخواهد شد چنانچه معمول است

کہ بعد انکسار بستن دروازه مفتوح نیست گفتیم بلی راست گوئی راوی گوید با حذیفه گفتیم که آیا عمر میدانست
این دروازه را حذیفه گفت بلی خوب میدانست چنانکه میدانم که شب فردا قریب است و آینده است که
من حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را نقل کردم که هرگز مغلطه رائی و اجتهاد را دران گنجایش نیست راوی
می گوید که حذیفه مرد مهیب بود قدرت نیافتم که ازوی بپرسیم که مراد از دروازه کیست بود پس مسروق را
که در علو منزلت و علم و عمل دستگاه رفیع حاصلش بود و در سوال جراتی تمام داشت امر کردیم
پس او پرسید حذیفه گفت که مراد از دروازه مغلق که مانع از فتنه بود ذات عمر است انتهی محصله و
از مطالعه این حدیث نیز بوضوح می انجامد که چون فاروق اعظم بحدیث نبوی میدانست که بعد ازین فتنها
وقوع خواهد یافت کسی را خلیفه نساخت تا دامنش از غبار و کدورت منزه باشد نه چنانکه حضرات اهل
تشیع گمان می برند که مقصود او از شوری صرف خلافت از حضرت امیر است حاشا و کلا آمدیم بر
شهادت فاروق اعظم پس باید دانست که خود امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری و دیگر اهل حدیث نیز در مناقب
وی رضی الله عنه حدیثی آورده اند که در شهادت او نص قطعی است و هو هذا ثنا مسدد ثنا یزید بن
زریع ثنا سعید عن قتادة عن انس بن مالک قال صعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم
احدا و معه ابو بکر و عمر و عثمان فرجف بهم فقال اثبت فما علیک الا نبی و
صدیق او شهیدان یعنی روزی جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم بر کوه احد رونق افروز بود و همراه وی
صدیق و فاروق و ذی النورین بودند پس کوه بلرزه در آمد حضرت فرمود بجای خود باش و متزلزل
مشو که بر تو کسی نیست مگر یک نبی و یک صدیق که فی الحال باین وصف متصف اند یا عمر و عثمان که
آخر شهید خواهند شد و اکتفا بصیغه مفرد ازانست که در فعیل تثنیه و جمع برابر است و برهمین معنی دلالت دارد
صیغه تثنیه که در بعضی از روایات واقع است فان الحدیث یفسر بعضه بعضا کما صرح به المؤلف مرارا
و نیز دلیل بر شهادت انجناب بلکه دیگر حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز قصه جبل حرا است که در مکه معظمه
واقع شده و حضرت امیر و طلحه و زبیر هم شریک بوده اند چنانچه مسلم رحمة الله علیه در صحیح خود روایت

نموده

المنوده کما لا یخفی علی المتدبرین هرگاه بر حدیث حذیفه و آنچه بدان تعلق دارد احاطه کرده حال نقض
مزعومی حضرت الامام شد که سراپا چنین نیست بلکه از اضغاث احلام و بدستور سابق از خیالات خام
است بعد که شروح بخاری بدست آمد و مراجعت باین مقام واقع شد دریافتم که میل اکثری از شارحین این
کتاب مستطاب بسوی همین است که یاد کردم پس حمد و سپاس بقدر طاقت بشری بجا آوردم و گفتم الآن ظفرت
بالمطلوب شیخ عینی که صاحب غایة التوضیح لشرح الجامع الصحیح می گوید قوله من اجلک کانه تفرس ان الفتنة
ستظهر بعده یعنی جزع حضرت عمر بحال ابن عباس و مانند او از ان بود که بفراست می دانست که
فتنه بزودی بعد از من برپا خواهد شد و ملا یعقوب بنبانی صاحب خیر جاری درینمقام برای تفصیل و
تصریح رفته و گفته الاقرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان جزعی لاجلکم لانی کنت
بابا مانعا عن حدوث الفتن وظهورها کما مر سابقا من حدیث حذیفة فاذا توفیت
یظهر الفتن فیما بینکم فجزعی لذلک ولکم لا لنفسی وانما خصه بالذکر لان الکلام کان
مسوقا معه ولانه کان حدیث السن فتوقع بقاءه الی ان حدثت الفتن ومن جملتها
قتل عثمان رضی الله عنه ووقوع الحرب من الجمل والصفین وامارة یزید وقتل الحسین بن
علی رضی الله عنهما وقتل ابن الزبیر وفتنة حکومة حجاج یعنی در توجیه این حدیث بهتر
که گفته شود که مراد فاروق آنست که اینهمه بیقراری من برای شماست زیرا که فتنه تا زمان من
ممنوع بود بعد از وفات من در میانه اهل اسلام فتنه ها برپا خواهد شد پس بحال شما جزع میکنم و تخصیص ابن
عباس بیان دو وجه است یکی آنکه مخاطب باو بوده دوم آنکه بسبب نوجوانی ظن بقاء ابن عباس تا ظهور
فتنه ها مثل قتل عثمان ذی النورین و وقوع حرب جمل و صفین و سلطنت یزید لئیم و قتل شهید کربلا و ابن
زبیر و فتنه ریاست حجاج ثابت بود و ازین کلام که صاحب خیر جاری گفت وجه اصالت ابن عباس
و تبعیت و فرعیت دیگران در کلام فاروق اعظم نیز هویدا گشت و معاذ الله اگر مراد خوف غصب خلافت
و ایصال ضرر باهل بیت اطهر می بود چنانچه قلب سوال اختلاج آن میکند اصالت ابن عباس

و تبعیت جناب امیر و اولاد طیبین او و قلب موضوع میشد برین تقدیر بایستی فرمود کلا ما تری
من جزعی فمن اجلک او من علی بن ابی طالب و اذ لیس فلیس خدا یا مگر بنیاد مزعوم و گمان مولف بر اصول
موضوعه خویش باشد کما مر و سیجی فی المسلک الثانی ان شاء الله تعالی و متوهم مباد که شاید دیگر شارحین
توجیهی درین مقام کرده باشند که با حدی از دلالات مفید خیال مولف باشد زیرا که خلاصه کلام تصحیح حافظ
عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی آنست که جزع فاروق برای اصحاب در باره استخلاف بود تا ایشان را
بکسی سپارد که قیام فتنه فیما بین المسلمین در خلافتش متوهم نباشد فاین هذا مما فهم المولف سوم
آنکه آنچه مولف از جزع خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول و من اجلک و من اجل اصحابک فهمیده که مبنی
بر آنست که ابن عباس معتقد خلافت بلا فصل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این تهمت محض و
بهتان عظیم بر ابن عباس است کما هو الظاهر من شروح کتب الاحادیث و اسماء الرجال مثل الاستیعاب
و اسد الغابة و الاصابة فی تمییز الصحابة و غیرها مما لا یتناهی اما عند الامامیه پس بر متتبعین کتب مخفی
نمی ماند که بر توثیق او فراهم نیامده اند انی که کشی و غیر او در توثیق و تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
احادیث مذهبات او ایراد میکنند چنانچه فقیر بسیاری از ان روایات بخاطر خویش محفوظ دارد لیکن
بجهت مخافت اطناب فقط بر اشاره کفایت کرد و چون باعتراف مولف جا بجا درین رساله سمت وضوح یافته که
از اصحاب سید المرسلین عمل بد صادر نشده جز غصب خلافت و حق تلفی اهل بیت مآل آنهمه روایات و قیل
و قال بدان میکشد که ابن عباس هرگز با اهل بیت نبوی التفاتی نداشته و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
نیز برگوسا که پیشتی و در آن دستی او دلالت تمام دارد کما سیجی ان شاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
اعوان و انصار خلفا نبود آخر چه بود باعث قدح او و اگر چیزی دیگر باشد معرض هال آن روایات عیاذا بالله
زنا و لواطه میکرد یا شرب خمر می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علمای امامیه جعفر کذاب ملقب ساخته
اند بتصریحات مجلسی در بحار و حق الیقین قمار می باخت و طنبور می نواخت الی غیر ذلک من الخبائث چهارم آنکه
احتمالات جزع مضمر را بنقل کردن و آنها را در سه چیز منحصر دانستن دلیل قوی بر آنست که منوز حضرت مولف

اصد تمامی ایمانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شرح این افادات که اعجوبه اولی الابصار
بلکه اضحوکه روزگار است بوده‌اند صحیح بخاری را بچشم ندیده در صدد مناظره با علمای اعلام گردیده‌اند و بعضی
از عبارات مؤلف نیز که تعلق بحواشی دارد با معنی تامل طلب است کما ستعرفها ان شاء الله تعالی و کفی بها اثماً
مبینا پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزد اهل حق نیست مگر برای
انبیا و اتقیا نه برای کفره و اشقیا فانهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون پس اعتقاد برویت ایزدی
مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المؤلف قطعاً حذا ابا مگر اولیاء مؤلف بجای
دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مؤلف بر خوف حضرت امیر المؤمنین از غصب خلافت موقوف
بر آنست که لفظ جزعی من اجلک و من اجل فلان در محاورات عرب بالنص بر همین معنی باشد که متکلم از مضاف
الیه لفظ اجل خوفی مثل تظلم داشته باشد و هو ممنوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان بمعنی غمخواری و دلسوزی
درباره او استعمال می‌آید و از قاموس محیط و صحاح جوهری نیز این امر دریافت میشود و از نهایه جزریه
در حل بعضی از لغات احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و سلم مترادف لفظ من اجله و لاجله
و شیوع تمام دارد و همچنین از شروح جامع بخاری سیما از خیر جاری کما لا یخفی علی من تتبعها بلی اگر
لفظ مناسب بجای من فی من اجلک اطلاق می‌یافت و جزع بمعنی خوف میبود قیل و قال مؤلف گنجایش
میداشت و اذ لیس فلیس هفتم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه درباره تظلم بر
اعتقاد شیعه هم راست نمی‌نشیند فضلاً عن اعتقادنا معاشر السنة والجماعة زیرا که هنوز در تظلم ابن
عباس نظر باصول شیعه خرخشه و کلام است چه جای آنکه جمیع اصحاب متاذی از فاروق باشند و از همگی
جمیعاً خوف عظیم داشته باشد حالانکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرفه الحال و فارغ البال
باشند و روز وفاتش آنچنان گریه و بکا نمایند که بر جنازه هیچ احدی از میت منقول نباشد چنانچه
شیخ ابو العباس فرموده مالهم الا ان تضم الیه الضمائم الذمیمة و یخترع مثله الاختلافات
الرکیکة کالسقیفة هشتم آنکه دعوای اخذ فدک جابجا نمودن دلیل بر آنست که خوف مؤلف

بر روایات موضوعهٔ رواة خویش فریب خورده اعتقاد آن داشته که جناب سیدة النساء بر زمین
فدک قابض و متصرف و وکیلانش بعهدهٔ خویش مشغول بودند و این هم دعوی بلا دلیل و ادعای بلا بینه بر اهل سنت
بلکه اول می‌باید که فدک را معین کند که باغی بود از باغات مدینه یا دهی بود که زراعت و باغات داشته
یا شهری عظیم مثل سمرقند و بخارا یا ملکی محیط و مشتمل بر بلاد عظیمه یا عالمی را فرا گرفته چنانچه روایات کلینی و
مجالس شوشتری و تالیفات همانش بر آن گواه است پس این مخالف را ابتدا از میان بر طرف کرده تعیین
مغصوب نماید و قبض و تصرف جناب بتول زهرا را اصالةً یا وکالةً ثابت فرماید و دونه خرط القتاد بحجتین
در باب منع خمس تقریر طعن بر حضرت فاروق بعنوانی کند که از کدورت نقض و معارضه و منع معنی یا بد
عصبیت و عناد را چنانچه کتوری اختیار ساخته و قد مرت الیه الاشارة گنجایشی نه دهم آنکه بیان ضرر از
ذمهٔ اهل سنت وقتی ضرور باشد که اول خوف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کند و بثبات
رساند که معنی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطب است نه غمخواری وی پس این همه بنا بر فاسد بر فاسد
خواهد بود دهم آنکه ذمهٔ اهل حق چنانکه دانستی بعد از بیان توجیه جزع حضرت امیر المؤمنین برای
ابن عباس رضی الله عنهما النظر ببقائی او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه ذمهٔ مدعی خوف
حضرت خلیفهٔ ثانی درباره غصب خلافت هنوز مشغول است فیجب علیه اثباته بدلیل یخلو عن غبار المنع و
المعارضة والنقض وانی له ذلک یازدهم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری رحمة الله علیه
این حدیث را در مناقب فاروق از این جهت آورده که او برای شکست نفس و تحقیر او از اهوال قیامت و ما یتعلق
بذلک می‌ترسید محتمل است که بخاری این حدیث را در مناقب وی بدین سبب نموده که متضمن بر فضائل عظیم است
که ابن عباس بذکرش رطب اللسان و عذب البیان گشته و بلا شبهه آنچه او یاد کرده امریست عظیم و
منقبتی است بس فخیم کما فوق آن تصور نتوان کرد و تقریر فاروق نیز ضمیمهٔ آن گشته چنانچه عبارت
تمام و کمال ملاحظه شود حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ
عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ لَمَّا طُعِنَ عُمَرُ جَعَلَ يَأْلَمُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَكَأَنَّهُ يُجَزِّعُهُ

یا امیر

یا امیر المؤمنین ولا کل ذلک لقد صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاحسنت
صحبته ثم فارقت وهو راض عنک ثم صحبت ابا بکر فاحسنت صحبته ثم فارقت
وهو عنک راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم
وهم عنک راضون قال اما ما ذکرت من صحبة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ورضاه فانما ذاک من من الله من به علی واما ما ذکرت من صحبة ابی بکر و
رضاه فانما ذلک من من الله من به علی واما ما تری من جزعی فهو من اجلک ومن
اجل اصحابک او اصیحابک والله لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت به من عذاب
الله قبل ان اراه و مؤید این احتمال است آنکه بخاری رح در مناقب مرتضوی قول حضرت عمر آورده
گفته قال عمر توفی النبی صلی الله علیه وسلم وهو عنه راض دشتنه فکذا هذا زیاده برین
نیست کی قصه شکستگی نفس ضمیمه این وجه باشد نه آنکه فقط ضم نفس باعث بر ایراد این حدیث شده در مناقب
فاروق گشته واز همین مقام واضح می شود که حضرت مؤلف اصده ی او حکم بطول عبارت منوده باسقاط آن
پرداختند تا بذهن عوام طلبه مرتکز شود که ایراد این حدیث در مناقب نظر بهمین سبب است که مؤلف گفته نعوذ
بالله من التدلیس والتلبیس دوازدهم آنکه بخیال مؤلف که فاروق از جناب امیر و شیعیان او
نظر بغصب حقوق اهل بیت می ترسید مستلزم نفاق ابن عباس است زیرا که او ابتداء از طرف خود
بی درخواست کسی عنوان خدا و رسول و صدیق و جمیع مؤمنین برای فاروق ثابت کرده همه این
امور را که افترای خدا و رسول است بلا ضرورت داعیه مشرح شده و هل هذا الا شان المنافقین الذین یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم معاذ الله من ذلک هر چند نفاق ابن عباس بر اصول امامیه ممکن لیکن معاذ
الله کسی از اهل حق باین قائل باشد پس الزام ایشان باصول خویش از عجائب افادات است سیزدهم
آنکه بخیال نا تمام مؤلف عالی مقام مستلزم آنست که فاروق اعظم تکذیب ابن عباس قصد کرده باشد
زیرا که ابن عباس میگوید که همه کس از تو راضی و خوشنود اند خود جناب پیغمبر صلی الله علیه

واله وسلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده و فاروق گفت که من نه تو و علی بن ابی طالب
ابوذر و سلمان و مقداد خوف میکنم و لا محاله میدانم که شما با من عداوت میدارید لیس فی رستاق غیر و او را
در دروغگو نبایسته باشد و تقریر او برخلاف این تکذیب دلالت دارد و میلزم التناقض فیلزم البطلان بهم و نا متمکن
فی قلب المؤلف والحمد لله علی ذلک چهاردهم آنکه سلمنا که علامت ایمان غلبه رجا بر خوف است لیکن مراد
ازین غلبه در عین وقت موت و حضور قابض الارواح است کما روی فی مشکوة المصابیح عن النبی
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا یَمُوتَنَّ اَحَدُکُمْ اِلَّا وَھُوَ یُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللّٰہِ وَقَالَ الْمُحَقِّقُ
الدِّھْلَوِیُّ فِی شَرْحِہٖ ھٰذَا حَثٌّ عَلٰی تَحْسِیْنِ الظَّنِّ بِاللّٰہِ فِی حَالَةِ الْمَوْتِ اِعْتِمَادًا عَلٰی فَضْلِہٖ
وَکَرَمِہٖ قَالُوْا مِنْ عَلَامَةِ السَّعَادَةِ اَنْ یَّکُوْنَ الْغَالِبُ فِیْ مُدَّةِ الْحَیٰوةِ الْخَوْفُ فَاِذَا
جَآءَ الْمَوْتُ یَغْلِبُ الرَّجَآءُ انتہی لهذا رجا باثبات رسانیده که حدیث حضرت عمر در عین حالت موت
است نه قبل ازان بلکه لفظ لما طعن عمر جعل یألم که عنوان حدیث مذکور است کما عرفته مفصلا ظاهر دال
بر آنست که در روز اول از زخم بلکه بمهلت اینکه ساعت واقع شده بالاتفاق حضرت عمر در آن روز وفات
نکرده بلکه یکروز مهلتی یافته بخلاف جزع امام حسن کما سیجی فی المسلک الثانی مشروحا ان شاء الله
تعالی و در همین مقام لطیفه ایست لبس فقیق که حضرت مؤلف در اصل رساله که از برادران مقبول مهان
بدست آمد در همین جا بحدیث مشکوة و قول شارح که فقیر بلا مراجعت باصل بعینه ذکر کردم دلیل دعوی
خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد بکار انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق دهلوی
لا اهل الحق لا علیهم بهمان اجمال در سینه برداخت تا عوام در اشتباه افتند و دوانند که حال دشمنان حضرت
خلیفه ثانی خالی از علامت ایمانی بود و بستر مخفی نماند که در اصل رساله مذکور که تا دو سال بلکه زیاده از ان
در کشمکش محو و اثبات افتاده بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علی
مَا فِیْ کَنْزِ الْعُمَّالِ فِیْ مُسْنَدِ الصِّدِّیْقِ عَنِ الْحَسَنِ اَنَّہٗ قَالَ اَبْصَرَ اَبُوْ بَکْرٍ طَائِرًا عَلٰی شَجَرَةٍ فَقَالَ
طُوْبٰی لَکَ یَا طَائِرُ تَاْکُلُ الثَّمَرَ وَتَقَعُ عَلَی الشَّجَرِ لَوَدِدْتُّ اَنِّیْ ثَمَرَةٌ یَّنْقُرُھَا الطَّائِرُ اَکُنْ

المبارک وعن الضحاک قال رأی ابو بکر الصدیق طیرا واقعا علی شجرة فقال یا
طیر والله لوددت انی کنت شجرة الی جانب الطریق فمر علی جمل فاخذنی فادخلنی
فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا تا که دریافت نشود که درین عبارت
ارشاد کرده اند محمول بر انهضام نفس خواه خوف الهی می تواند شد کو چنین گونه انهضام نفس که گاهی تمنا
بودن از قسم نبات و گاهی زبان هم در گذشته از فضل نبات باز دگر صحابه باثور نیست و جهی تو هی برای
چنین خوف می باید بلکه بنوع ما خلاف شکر منعم حقیقی است که او بآیت ولقد کرمنا بنی آدم منت بر نوع
می نهد والنسیان بکسر له که شرف جنس و آن حاصل بود گذشته تمنای نباتیت بلکه جمادیت توان
گفت از ذلک عجب عجاب انتهی و دیگر عبارتش از همین جنس بسبب گذشتن از حظوظ عرضیه بخوبی در
فهم همیدان رسانید والا تحیر را تهم تعرضی واقع می شد و منشاء آن جزین نیست که این عبارات مطروحه
در سخافت و خرافت همرنگ افادات مطبوعه بی علم و کاست منمایند معهذا کتب دیگر از تصانیف علمای
قوم که مولف از جمله مقلدین شانست موجود است جابجا بقسم روایات بالطمطراق می زنند باید که
در باره خلفا راشدین بغایت تصدی میرسانند من بعد واضح باد که فقیر اکنون درین مقامات
کلام اجمالی مرتب میکند بگوش دل باید شنید که انجمله خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاه الهی
صدور یافته عین اتباع سنن نبویه بوده کاش حضرت مولف کتاب مکارم الاخلاق را شنیده می
یافت میکرد که درین امور چه احادیث در طرق امامیه مروی گشته منجمله آن یکی حدیث ابوذر غفاری است
رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی بر آن افتاده و از عبارت وصیت و ترجمه ملا [illegible]
[illegible] پیدا است که در آن وقت و غیر از مومنین کسی حاضر نبود در اثنای آن [illegible] واقع است که ای ابوذر
بدانکه اگر شما نماز کنید تا بقدر اینکه دوتا شوید و روزه بدارید چندانکه تار شوید نفع ندهد مگر که [illegible]
ورع و تقوی باشد ای ابوذر [illegible] شد مثل عمل [illegible] باید که آن عمل را خیر [illegible]
وازینجا بکمال فضائل و عظمت مناقب شیخین [illegible] باید برد که با وصف [illegible] اعمال صالحه از [illegible]

قرة السنتین بمثل شیخین و امثال او چه خوف و خشیت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق
بنا بر روایات کنز العمال علی ما نقل المؤلف از حساب روز جزا و اهوال و شدائد قیامت می ترسید و بحالات جوی
و خار بخیال می آورد و آرزوی نباتیت و جمادیت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تمنا از دیگر
صحابه مروی نیست پس این همان شهادت علی النفی است که باظهار صاحب تنزیه و در مناظره رشید
المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین کما یدل علیه کتاب عزة الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و
مقلدین مثل کنتوری قابل اصغا نمی باشد خصوصا از حضرت مؤلف که بلا ریب بکتاب صحیح بخاری هم
بغور و امعان مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مؤلف در فن کلام و تتبع احادیث انبیا
و ائمه علیهم السلام طفل ابجد خوان است اورا این اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار بالخصوص
مقبولین لسانی امامیه مروی است بچشم عبرت ببینند اکنون حسبة لله بجلد عاشر بحار که حقیقة موضوع
ذکر واقعه کربلا است این آرزوها از کتب معتبره مروی و منقول هیند که سلمان گفت یا لیتنی کنت کبشا
لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی ولم اسمع بذکر النار یعنی کاش من برای عیال خود گوسفند
بودمی پوست مرا پاره پاره می کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر دوزخ بگوش من نمی رسید ظاهر است تخصیص
عیال دلالت بر آن دارد که سرپرستی و خدمتگذاری ایشان ابد الوصف الاود بهمت علیای شان
بوده در اصل خلقت خود بخلی داشتند نخواستند که دیگران خصوصا آل عبا درین عهد الطیف شریک شوند
بلی حقیقت همین است که اول خویش بعده درویش اکنون از زبان صدق ترجمان حضرت شهید لطف
لفظی منقول میگردد که هر چند بدلالت مطابقی برین آرزوها دلالت ندارد مگر بدلالت التزام آخر
مالش بسوی همین چیز می کشد چنانچه در روایت امالی شیخ صدوق مسموع شود حدثنا محمد بن موسی
ابن المتوکل قال حدثنا علی بن الحسین السعدآبادی قال حدثنا احمد بن محمد
بن خالد عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن جده
علیهم السلام قال سئل الحسین بن علی فقیل له کیف اصبحت یا ابن رسول الله

قال

قال اصبحت ولی رب فوقی والنار امامی والموت یطلبنی والحساب محدق بی
وانا مرتهن بعملی لا اجد ما احب ولا ادفع ما اکره والامور بید غیری فان شاء عذبنی
وان شاء عفا عنی فای فقیر افقر منی محصل حدیث آنکه کسی از امام حسین علیه السلام سؤال
کرد جواب فرمود چه پرسی خدا بر سر من و دوزخ روبروی من و موت طلب میکند و حساب انتظار می نماید
و من گرفتار اعمال خودم آنچه را میخواهم بهم نمی رسد و آنچه را مکروه دارم دفع نتوانم کرد و جمیع امور بدست
خداست خواه عذاب کند و خواه درگذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون حرفی از حال سید
کربلا گوش کردی خدا را حرفی دیگر از تمناهای حضرت خلیفه بلافصل بشنو در همان مجلد عاشر بحار است
قال علی علیه السلام یا لیت السباع مزقت لحمی ولیت امی لم تلدنی ولم یذکرنا
ثم وضع یده علی راسه وجعل یبکی ویقول وابعد سفراه واقلة زاداه
برای خدا اندک انصاف نمایید که درین کلمات طیبات مرتبه تمنا از نباتیت و درگذشته به جمادیت
و امی جمادیت کشید زیرا که هرگاه درندگان پاره پاره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خوردند
آخر بعضی از آنها البته می خوردند و آخر بعد هضم فضله هم دفع میشد سبحان الله اینهمه امور از جناب
امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بجنابه که ابلغ است الوا فرمودند بلکه دست مبارک بر سر زدند و
زار زار گریستند اکنون کجا ماند شکر منعم حقیقی که وجود بشر را خلعت تکریم و تشریف از کارخانه عنایت
قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیا علیهم السلام یکدو حرف بشنید که در مجلد
از مجلدات بحار که در ذکر انبیا علیهم السلام است احادیث بسیار از جناب مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم و حضرات ائمه هدی مروی است که مختصری از آن درین چند سطر می گنجانیم که حضرت یحیی هم
در خردسالی بتقلید عباد و زهاد آن وقت که در بیت المقدس حاضر بودند پیراهنی از موی پوشیده
و کلاهی از پشم بر سر نهاده بلکه غالبا زنجیر در گردن خود کرده به ستون مسجد بسته مشغول عبادت
شد که حوصله بشری متحمل آن نتواند شد و با اینهمه گریه و زاری بحدی رسید که از خوفهای عذاب و دندان

وی پدیدار بود و در خوف از عذاب الهی گرفتار که گویا تمامی طبقات نار فقط برای او
مخلوق شده هر چند تسلیه می نمودند دل نمی نهاد و بگوش نمی گرفت تا آنکه بهزار حیله و چند موعد الدین آمد
اتفاقا روزی در مجلس وعظ روبروی حضرت زکریا جماعتی کثیر گرد آمده بودند یحیی در میان ایشان بود چون شنید
باز آنکه ذکر طبقات عقبات دوزخ شنیده رو بصحرا رفت و دامن کوهی را از زنجیرهای خویش گردانید چندان
گریست که پاهای مبارکش در آب چشم او فرو رفت آیا هیچ عاقلی قبول خواهد کرد که بدون صدور زلتی
که در باره ایمه بوده باشد چنانچه از حضرت ابو البشر صادر شد اینقدرها میگریست و آتش دوزخ را نصب
العین خود میداشت سلمنا که حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نظر بواقعه کربلا در رنج
بود تا آنکه از همین جهت انی سقیم فرمود چنانچه در کتب مطبوعه مومن جائیست لیکن این تاویل در
باره حضرت یحیی که بر طبق حدیث مصطفوی و دیگر بنصوص ایمه از عذاب دوزخ میگریست چرا مذکور
که علت اینقدر ابکا و بیقراری باشد بازنان قاصره منیرسد موید انیست گرفتار آمدن او در انواع عقوبت
و مصیبت چه بعد ازین بر جای خویش بخدمت حضرت مولف اصول مذهبش میرسانم که هر سانحه که بر انبیا
علیهم السلام گذشت از جهت حسد و انکار فضائل ایمه و توقف در ولایت ایشان بود و بس بعید مستتر نماند که عدد
انبیا در احادیث فریقین آمده یکصد و بیست و چهار هزارست محال نیست که حال این بزرگان در کتابها ضبط توانند کرد
و در حقیقت اکتفا بر ذکر حال بعضی ازین جماعت که در قرآن مجید و حدیث شریف اسامی ایشان مذکور که آنها درج
درین رساله مختصر متعذرست مگر بالاجمال از آیات بینات خوف و خشیت ایشان بالیقین معلوم است قال
الله تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته
و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا و قال سبحانه بعد ذکرهم و کانوا لنا خاشعین
و قال الله تعالی ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون در کتب تفسیر باید دید که امام رازی و نظام
نیشاپوری و طبرسی صاحب مجمع البیان بچه حالات خود و آن تعبیر میکنند با نیست بحال... که این قسطلانی در تمامی
خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که در بحار مجلسی در کتاب السماء و العالم که مجلد چهاردهم است مشتمل بر احوال

عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و غیرهم منقول است ختم کنم عن ابی ذر رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انی اری ما لا ترون واسمع ما لا تسمعون
اطت السماء وحق لها ان تئط ما فيها موضع اربع اصابع الا وملك واضع جبهته لله ساجدا
والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا وما تلذذتم بالنساء على الفرش ولخرجتم
الى الصعدات تجأرون الى الله لوددت انی كنت شجرة تعضد قال الطيبی فی قوله
لوددت انی كنت شجرة تعضد هو لكلام ابی ذر اشبه والنبی صلى الله عليه وسلم
اعلم بالله من ان يتمنى عليه ما لا اوضع عما هو فيه انتهى واقول هو اظهار الخوف منه تعالى
وهو لا ينافی القرب منه سبحانه بل يؤكده انما يخشى الله من عباده العلماء انتهى بلفظه
یعنی ابوذر غفاری روایت میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که من می بینم چیزیرا که بنظر شما نمی آید
ومیشنوم چیزیرا که شما آنرا نمی شنوید آسمان بقدر چهار انگشت هم خالی نیست مگر که فرشته پیشانی خود را بسجده
خالق نهاده بخدا سوگند میخورم اگر شما میدانستید آنچه میدانم کمتر خنده میکردید و بسیار میگریستید و با زنان
مغازلت نمی نمودید و بزاری کنان بصحرا میرفتید بدرستیکه من آرزوی آن دارم که درختی میبودم که مردم شاخهای
آن برای حوائج خویش قطع میکردند و برگهای آنرا برای علوفه انعام می بردند ملا مجلسی بعد حل لغات
این حدیث از نهایه جزریه که حاصل مضمونش گذشت میگوید که طیبی درین حدیث متفق علیه میگوید که بهتر آنست که
خاتمه حدیث یعنی تمنا بودن درختی کلام ابی ذر باشد نه کلام جناب سید انام که ازین آرزو ها مبرا و منزه
است ملا مجلسی در روان مینویسد که مقصود ازان اظهار خوف و خشیت الهی است که منافی تقرب و
عظمت نیست بلکه این مراتب را موکد و شدید مینماید نه بینی که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا نمی کنند از بندگانش مگر علمای انتهی محصله احقر العباد مهما امکن زبان خود را مثل کشمیری
و جانسی و غیرهما بکمال خشونت نمی آلاید اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مؤلف صیقم
در قلب قیل و قالش که متعلق بتمنای صدیق اکبر است چه سخنان سخت که از قلمش نمی چکید بالجمله خدا ام

مولف و دیگر علمای مذهبش را ازین قسم تقریرها جز آنکه اصل شریعت را که تهذیب نفس و اکتساب
اخلاق جمیله و تواضع و فروتنی است برهم زنند و بر سنت سنیه جناب خیر البریه و اولاد طاهرین
و اصحاب طیبین او سخریه کنند مفادش هیچ بخیال نمی رسد حیرانم که مرجعیت خلایق بلاد لکهنو چه برای
تشهیر او کمی کرد که دخل در معقولات نمود و از انهم در گذشته علم انبیا و اوصیا را که ماثور و منقول است
بخیالات خویش راجع گردانید و قرآن و حدیث را از دست برفت تا ضرورت شرعی و الحاح و اصرار
احباب باعث توجه جوابش گردید و دو من فقیر بر آن کشید و الا حقیقت همان است که شیخ شیراز علیه
الرحمه نظم کرده مصرع جواب جاهلان باشد خموشی * چون علمای زمان در طلب معاش رجوع بمولف آوردند
و بعضی بجهت وجوه دیگر تلمیعاتش را می ستودند او را جرات تمام تالیف بهم رسید اگر این امور را از علامات
کبری برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهد بعید نخواهد بود اللهم ایّد الدین و المسلمین
بظهوره عاجلا و نترک کلا من اعدائه راکبا او راجلا و افتح له کنوز الملک
و الملکوت و ملکه الآفاق و غلبه علی من اعرض عن سنن جنبیک من اهل الجور و النفاق
و بشره بخذلانهم کما بشرت بجده خیر الوری و قلت له انا فتحنا لک فتحا مبینا و سوّد
وجوههم فی الدنیا کما سوّدت وجوههم فی الآخرة و اعددت لهم عذابا مهینا و دمّر علی من قضاه
کما دمرت علی قدمائهم تدمیرا فلا یضحکون الا قلیلا و لا یبکون الا کثیرا و یعیشون ذمیما
و یصلون سعیرا * یا نزدهم آنکه قید حسب عموم باعتبار مفهوم و دلالت بر آن وارد که فعل الو
لولوعین بعملو و ادو حکم بظلم او که از اهل سنت صدور یافت سخت ظلم و بیداد است لیکن فقیر حیران نیست
که چگونه بر مجوسیت او روایات فریقین ناظر است حتی که در کامل بهائی نیز اعتراف بمجوسیت او
موجود و انا انکه سهر پرستی او و از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصلی شان تشنیع آنجناب است کما لا یخفی
علی من طالع بعض الروایات التی اورده الفاضل الطبری فی الکتاب المزبور در ظلم او کدام شبهه باقیست
قال الله تبارک و تعالی ان الشرک لظلم عظیم * قطع نظر ازین چون از احادیث سابقه که در مذهب

امامیه هم باستغاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی بصدق رضوان الهی گشته و برتری و لمعانش زیاده بر سابق عالمی را فرا گرفته پس کسیکه در اطفاء این نور کوشد البته ظالم و جفاکار خواهد بود و همچنین احادیث دیگر بر کمال ظلم و جور او نص صریح و قعست فتدبر و لاتغفل

علاوه چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است از شنوع این سانحه جور و جفا یکه بر فلذه کبد بتول گذشته تمامی اهل دانش و بینش غیر از خفاش منشان مثل ضیاء آفتاب رابعة النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب مبین صدق و صواب طرفداری سرشته آتش پرست بلا ریب و دشمنی با اهل بیت رسالتمآب و از بجا قیاس باید کرد که در هر سال مراسم این عید با بجا ایت بجا آوردن مع باشکال مجهول همان معامله کردن که آن مجوسی بدین بزعم متشیعین بعمل آورده عین مجوسیت و یهودیت است که از ابولولو و ابن سبا یادگرفته اند با رحند ایا مگر چنانچه بر اصول شیعه شرک با هم نبوت و نبوت جمع تواند شد و نفاق بهر معنی که باشد با امامت ممتنع الاجتماع است چنانچه بر بینندگان تفسیر اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی لعین نزد علمای طائفه بابا شجاع الدین ملقب گردد بعید نباشد و نیز اگر بر مذهب ملا مجلسی بلکه این همه کربلا و کذب و افترا انگیخته اوست تمثیل جهان بصورت ام کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان بسلامت برند زیرا که نزد دروغگو هر کس را جواب است

شانزدهم آنکه تفسیر جزع که برای ابن عباس و دگر صحابه بود از حدیث بخاری وضوح تمام یافت حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه باید شنید که تواند بود که تمیز جزع مذکور باشد فتنه را بعذاب تعبیر فرموده باشد و از تفاسیر فریقین کما یدل علیه مجمع البیان صحت این استعمال و اطلاق نیز سمت ظهور دارد و محتمل که اراده صیغه ماضی از باب افعال بود پس معنی آنست که قسم بذات کبریا ایشان فداکنم قبل از آنکه حق تعالی این فتنه و عذاب نماید مقصود از این بیان عظمت فتنه است پس جواب ابن عباس که فاروق را بار بار نفس خود دش گرفتار جزع دانسته بود تمام شد یعنی جزع من برای نفس خویش نیست بلکه برای شماست تا در فتنه واقع نشوید و احتمال دیگر آنکه سابق گفته شد معلوم شد که

جزع تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خوفی داری پس جواب داد که خوف شدید دارم
دانیقدر بقدریکه سیدیم قبل از آنکه عذاب به بینیم و نه از شأن الانبیاء والاولیاء لما عرفت سابقا و مثل
شارحین مثل ملا یعقوب و غیر او معنی اخیر است کما لا یخفی هفتدهم آنکه قید ادعای قرب تواتر در حدیثین
سابقین که از صحیح بخاری و موطای مالک منقولست و اکتفا بر نفس صحت در روایتین لاحقین که بلاشبهه هر دو در
بخاری موجود دلیل است برآنکه مؤلف آنچه در معنی اصحیت صحیح مرزبور و باردر صدر رساله قلمی فرموده یعنی
احادیث مندرجه آن بیشبهه از زبان مخبر صادق است بخاطرش مرتکز نیست چه آن عبارت بالقطعیت
صدور آنرا از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میکشد و این قطعیت بدون تواتر معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
نووی رحمة الله علیه قبل ازین بوضوح انجامید لیس دعوی تواتر اولین و عدم تواتر آخرین یعنی چه بار خدایا
مگر اصحیت منحصر درین دو حدیث اول باشد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم بقطعیت صدور
از حضور فائض النور اضافه لفظ قرب موجب حیرت میگردد هجدهم آنکه بر عقلای عالم مخفی نخواهد
بود که این همه لاف زنی و دعوی مؤلف بموضوع بودن حدیث بشارت عشره مبشره از آن قبیل
است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک یه کیش گفته بود که عدم ردش را علمای ما کالشمس فی
نصف النهار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق اینهمه ترانه ها از پرده غیب خلاف واقع برآمد چنانکه
ناظرین این اوراق بر ایشان بعلم قطعی مبین شد لیکن چون معمول اهل سنت که بعد نقل کلمات مفتریات قوم خاطر
ایشان باستیصال و ابطال آن سخت بیقرار میشود و معارضات و مناقضات آن از اصول شیعه بخاطر
جوش میزند و رفته رفته نزد ابنای زمان که هم شان بکمال قصور و فتور گرائیده بطول میکشد ناچار از ذکر
هفوات و تعصبات علمای قوم درین مقام اعراض و اغماض نمودم و بر ذکر مؤلف توقف داشتم چه خوش بود
که حضرت مؤلف یکدو دلیل موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الهی در جوابش ظاهر میشد و محنت
انتظار باقی نمی ماند نوزدهم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث مالک اینست که صحابه
بعد از وفات سرور عالم بر روی کار آورده اند و محتجب نیست که هر چه پیرایه عرض و زیور ثبوت بسته اند همه مصنوعات

مولف بوده بلکه بادله قویه بمعرض ثبوت رسیده که صدق وصواب منحصر در امور نیست که علمای
اهلحق تقریرش کرده اند پس جنت بمراحل از مالک امامیه بعید است گو جنت شداد باشد ولی شهادت
قرآن و حدیث مالک را با مملوکان خودش با جنت چه کار و موید آنست تصریح بعضی از اکابر باشتمال این
قسم احادیث بر فرق ضاله از خوارج و روافض فالحمد لله علی ذلک **بستم** آنکه جاییکه در حدیث مطاقیل
و قال کرده آنهم مبتنی بر محتملات است اقامت دلیل و انتهاض برهان کجا صورت بسته و قبل ازین گذشته
که مولف خود را مانع و اهلحق را در حدیث الحوض مستدل قرار داده فاین الدلیل و این البرهان نعوذ بالله
من همزات الشیطان **بست و یکم** آنکه معنی جمله لا ادری الخ بعنوانی همت رقم یافته که هرگز احتمال
اجتماع نقیضین بلحاظ حدیث تبشیر دران متطرق نیست فدعوی اجتماع النقیضین عجیب و طریف جدا
بست و دوم آنکه انچه فرموده و نیز اگر حدیث آه حرف بحرف بر حال حسن مجتبی منطبق است
کما سیجیٔ ان شاء الله تعالی نه بر فاروق اعظم که جزع او بلا ریب قبل از حالت مرگ بوده چنانکه گذشت
بست و سوم آنکه انچه گفته که اگر تبشیر صحیح بود فزت برب الکعبه میفرمود نه آنکه در حیات
کفاف گوید و وقت ممات جزع نماید دلیل بر آنست که آنحدیث بعد زخم صادر نشده بلکه در صحت
فرموده و حال آنکه از جمع روایات و افادات شیخ الاسلام ابو العباس معلوم میشود که انحدیث هم
بعد زخم وقتی بر زبان آورده که اصحاب کرام مناقب و مدائح او متواتر و متصل میگفتند و عدل و داد انجناب را
در حین خلافت یاد میکردند **تنبیه** قال المولف فی الحاشیة التی وقعت فی غیر موضعها وقد رایت فی بعض
الرسائل لفظ الحدیث هکذا الافتدیت به من عذاب الله عز و جل و ذلک اصرح دلالة علی ما قلنا انتهت
بعینها **اقول** محن بنده دلیل در این اوراق حال این دلیل بخوبی بیان کرده جاجتی باقی نمانده که باز
بابطال آن متوجه شوم لیکن انچه درین مقام واجب العرض توان گفت اینست که رجوع حضرت مولف
ببعض رسائل و عدم رجوع او باصل کتاب و شروح آن که باعث مغالطه گردیده کما عرفت مفصلا و مفصلا
حقیقت کشیراست و نه کار بنی آدم بل هو طور وراء طور العقل از ینجا بکمال تحیر و تعطل وی مستی ذهن

مولف در اصد قامی بیانی ادبی باید برد و شاید در ین صنعت شرح و احسان بجال اہل حق و اظہار
کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخهٔ انا لکاتبون مسطور شد لو حقیقت
ہمین ست که اینہمه عجایب و غرایب بواسطهٔ حضرت مولف درین زمان آخر دیده می شود اطال الله بقائه
ویسر لنا لقائه **قال الفاضل المتبحر الحکیم ہداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
و بعد التیا و التی میگویم که اگر صدیق اکبر و صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از ثالب
خصوصا عداوت با مورد نص وال من والاه و عاد من عاداه نزد کافه امم و منهم الشیعه بر طبق مرویه ند
و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بملاحظه اش مضطر ابی عظیم دست میداد راه
تاویل مسدود می بود لیکن معهذا امکان بتاویل و توجیه می پرداختند و هر گاه نصوص خلافت
یعسوب الدین و امیر المومنین و مثالب غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استحقاق
واحدی از انها مستلزم عدم استقامت مجموع است در کتب اہل سنت بتکثری باشد که از حد
تواتر معنوی در گذرد و صدها حدیث معاضد یکدیگر باشد و دفاتر مرویه بطرق شیعه که ہرگز عقل
سلیم مجعولیت آن ہمه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص متعدده که باماکن متفاوته سکنی داشتند در
ازمنه متخالفه مروی باشد زنہار قبول نمیکند علاوه معین اذعان باشد عاقل دیندار ہرگز وریبا ریبی
نمی نماید و البته از تاویلات رکیکه بارده دست در آستین میکشد و الا انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان
کما ہو ظاہر علی المہره بجال المعجزات النبویه المرویه بخبر الاحاد بر آنست بالبداهه ہدم اساس ایمانش می
کند فمن شاء ان یہرب من المطر و یقوم تحت المیزاب فالخیار بیده انتہی کلامه و علی ہذه العبارة حیاته
اقول و استعین بالرؤف الرحیم این خاتمه ہم منقوض و مخدوش است بوجوهی
که تعدادش دشوار باشد مگر بقصد اختصار که در انجا شاید این رساله ملحوظ است ببعضی از ان
اکتفا می کنم و قصه را از کوتاه میگردانم **اما اولا** پس از انکه چون لا محاله مراد از خلافت خلافت
بلا فصل است پس ادعای وجود چندین نصوص و اینهم بتواتر معنوی و انکار در کتب اہل حق از عجایب مضحکات است

کاش

کاش بنا بر لاف زنی خویش دعوی وجود نصوص بروایات امامیه اگرچه احاد باشد می نمود تا بمقابله
اومی گفتم که اگر مراد بامثال این نصوص بلا معارض ست فنحن نمنعه بل ندعی انه خلاف الواقع وقد عرفت
دلائل هذه الدعوی فی الفصول السابقة والا فتعارضت وتساقطت ومخفی نیست که چون این
نصوص که اشاره بدان کردم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر شریف واقع است پس
لامحاله تقیه را دران مدخلی نبوده باشد چه جای آنکه ائمهٔ امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
چنانچه ملا مجلسی در بحار الانوار از شافی سید مرتضی بجواب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن عبارت
اینست که قیاس نبی بر ائمه در باب تقیه قیاس مع الفارق است زیراکه مبدا جمیع احکام شرعی ذات
پیغمبر میباشد که معرفتش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیه نبی را جایز نباشد بخلاف ائمه که حکم ایشان
بخلاف نبی است انتهی بقدر الحاجة اما ثانیا پس زانکه اگر مراد از مثالب ذمایم واقعیه خلفاء راشدین
است پس معاذ الله وحاشا وکلا که در روایات صحیحه که مناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
آنکه از حد تواتر معنوی هم درگذرد وصدها حدیث معاضد یکدگر باشد و اگر مراد از مثالب مطاعن مخترعهٔ
امامیه است پس عقلای عالم نیک دانسته اند که این طائفه بنا بر مزید عداوت صحابه کبار از مهاجرین
وانصار بی شائبه مبالغه از ضروریات و بدیهیات هم انکار میکنند و در بیان آن هرگز مرتبه امتیاز بین
الرطب والیابس والنفع والضرر برای ایشان باقی نمی ماند بلکه کار دین وشریعت که مبنی بر نبوت
انبیاست بجهت وقوع خلل درین اصول همه برباد میرود ومقصود بانیان مبانی تشیع عرفی همین است یعنی
که حضرت مؤلف بسیاری از مدائح ومناقب وتواضع وتسلیم خلفا را که عین اتباع سنن انبیا بلکه عین پیروی
سید وسرور ایشان بود صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین از قسم بدعت واحداث وکفر ونفاق
شمرده وَهَلْ هٰذَا اِلَّا الْعَدَاوَةُ وَالْعِنَادُ برین تقدیر نه نبوت ورسالت به ثبوت می پیوندد ونه
امامت ائمه بهیچ صورت میبندد فَاخْتَرْ اَيَّهُمَا شِئْتَ بالجمله خارج از حیز امکان است که شیعیان
کفر ونفاق خلفا معاذ الله ثابت کنند ومراتب انبیا از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شفیع یوم

مختصر واز جناب مصطفی تا حضرت مهدی بحال خویش باشد و اویلا که مولف بنا بر شیمه نا عاقبت اندیشی ک
از اکثر مقامات رسالهٔ خویش پیدا و آشکار است دعوی تواتر مثالب خلفای راشدین میکند و هنوزش خبری
نیست که اگر اهل حق روایات مدائح و احادیث محامد این جناب را جمع کنند از الوف هم درگذرد بلکه اگر د
بارهٔ محامد خلفا فقط اقوال و احادیث ائمهٔ اهل بیت را فرا گیریم و آثار اولاد و اهل قرابت ایشان ا
بپذیریم باز هم تعداد و شمار آن دشوار آید در بنمقام بحکم مالا یدرک کله لا یترک کله برای تصدیق
مولف که زبانش گاهی بهیچ وجه بفروغ آلوده نمی شود بعضی از روایات ائمه معصومین در محمدت خلفای راشدین
قلمی میکنیم بگوش شنوا و چشم بینا ملاحظه کن روایت نخستین از جماعهٔ محدثین متواتر است و بسند صحیح از امام
محمد باقر رضی الله عنه و عن آبائه کافة اجمعین منقول که شخصی از آن جناب پرسید که در باب شیخین چه
میفرمائی فرمود که من ایشان را دوست می دارم گفتندش که گمان طائفه در حق تو آنست که اینهمه از راه
خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیا باید نه از اموات این گفت و در تشنیعات هشام بن
عبد الملک که خلیفهٔ وقت خویش بود شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از
سطوت و شوکت او که معادی اهل بیت و کشندهٔ ایشان است ترس میکردم هرگاه من وی را بد میگوییم
تقیه از شیخین و معتقدین شان چه معنی داشته باشد روایت دوم از محمد بن حاطب است که حال
عثمان بن عفان از حضرت امیر استفسار کردم فرمود که امید دارم که من و عثمان مصداق آیت کریمه
باشیم و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین روایت سوم
از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن حنفیه نشسته بودم جماعتی منقصت عثمان آغاز کردند پس محمد
نهی کرد و خطاب با ابن عباس نمود که یاد داری که من بدست راست حضرت امیر روز جمل حامل لوا بودم و تو
بدست چپ وی که ناگاه خبر آمد که ام المومنین عائشه بر قتلهٔ عثمان لعنت میکند حضرت امیر هر
دو دستهای خود برداشت و فرمود من هم قتلهٔ عثمان را لعن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند در
سهل یا جبل و ابن عباس زبان بتصدیق وی می گشاد روایت چهارم از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوار خود سید الساجدین امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلثه خوض
کردند فرمود شما از مهاجرین اید که حق تعالی در محکمات کتاب مستطاب خود مدح آنها نماید
که از اموال و شهر و دیار خویش برای اعلاء کلمة الله بعید شدند و فضل و رضوان الهی طلب کرده
دین خدا و رسول او را نصرت نمودند اولئک هم الصادقون جماعت مذکور گفتند که نه فرمود آیا شما از زمره
انصار اید که انواع عاطفت بحال فقراء مهاجرین مبذول داشتند و بمقتضای خلوص ایمان
عمل کردند فاولئک هم المفلحون گفتند نه فرمود هرگاه حال شما برین منوال است که بچشم دیدم و بگوش
خود شنیدم پس بلا ریب از گروه ثالث که بعد ازین دو گروه ممدوح قرآن مجید اند و دعای مغفرت
برای رفتگان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین و انصار پاک و صاف می باشند نیز نخواهند بود
یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دائره اخلاص ایمان بر آمدید روایت ششم از امام جعفر صادق
از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر ده مرا از ابوبکر فرمود خبر از
صدیق میخواهی سائل گفت تو ویرا این لقب یاد میفرمائی فرمود بگرید مادر تو او را جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم و تمامی مهاجرین و انصار باین لقب ستوده اند و هر که او را صدیق
نداند حق تعالی در دنیا و آخرت او را تصدیق نکند برو و با شیخین دوستی کن روایت هفتم
از کثیر که با امام باقر گفتم که آیا شیخین چیزی را از حقوق شما غصب کردند فرمود نه سوگند بکسی که
قرآن مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده که بمقدار دانه خردل
چیزی از حقوق ما غصب نکردند گفتم قربانت شوم تو ایشانرا دوست میداری فرمود بلی و امر کرد
مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بر گردن خود زد و فرمود که هر چه از معصیت خود
در دوستی ایشان عاید گردد بر گردن منست بیزار اند خدا و رسول از مغیرة بن سعید و بنان که بر ما اهلبیت
در عداوت شیخین تهمت بستند تا آنکه مردم را نسبت با کان بد پیدا شد روایت هشتم از امام موسی است که
او را شنید که فلان میگوید که پدر بزرگوار تو میگفت که آیت وانی [illegible]

من غلٍّ اخواناً علی سررٍ متقابلین در حق شیخین و علی بن ابی طالب نازل شد فرمودند که بی‌ستون بود
آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینه جاهلیت بود در اولاد تیم و عدی
و بنی هاشم که بعد از اسلام و ایمان بمحبت بدل شد تا آنکه چون ابوبکر صدیق را درد خاصره گرفت حضرت
مرتضوی بدست خود بعلاج و مداوای او مشغول میشدند و درین معنی روایات بسیار مروی است که بتواتر
معنوی میرسد **روایت ششم** از عبد الجبار همدانی است که امام صادق برای غرضی که از
مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمودند که اهل مصر خود را از من پیام رسانید که هر که
بمن گمان برد که از شیخین بیزارم بس بیجا اند که من ایشان را بزرگی دارم و او را مردود و شقی می‌پندارم
روایت نهم هم از امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که او را از شیخین پرسیدند
فرمود بیزارم از کسی که ایشان را بجز نیکی یاد کند و دوست دارم کسی را که با ایشان موالات نماید گفتند
که شاید تو بر سبیل تقیه اینچنین کلمات میگوئی فرمود بری باشم من از مشرکین باشم و شفاعت
جد من در آخرت بکار من نیاید و درین معنی سفارش ایشان از غلاظ روایات محدثین بیشتر از بیش در کتب
اهل حق مسطور است **روایت دهم** نیز از امام بحق ناطق است که قومی از اهل عراق گمان دارند
نسبت بآن عداوت و منقصت شیخین مذهب ماست و حاشا که چنین باشد این مرد و از بزرگان ملت اند
روایت یازدهم از امام ابو حنیفه است که در مدینه منوره وارد شد و نزد امام باقر رضی الله
عنه رفتم و آنجناب از اهل عراق خیلی دلتنگی داشت فرمود نزد من بنشست پس من بطرز
ملجیه بخدمتش نشسته بودم نشستم و گفتم چه میفرمائی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
گفتم که اهل عراق می‌گویند که تو از ایشان بیزاری فرمود برب کعبه دروغ بسته اند باز قصه ام
کلثوم که جناب مرتضی بخشنودی خود او را به نکاح فاروق درآورده بود گفتم کاش مکتوبی بمضمون
بجناب ایشان میفرستادی فرمود اطاعت نوشته من نمیکنند ای ابو حنیفه تو فرمانم نبردی که این
که از حق سر می‌پیچند کی بمکتوب من مائل شوند **روایت دوازدهم** از سنام صیرفی است

گفتم امام باقر را چه میفرمائی در حق شیخین فرمود سوگند بخدا ایشان را دوست میدارم و استغفار برای ایشان
می کنم و کسی را از اهل بیت نیافتم که او با ایشان موالات نداشته باشد **روایت سیزدهم** نیز از امام باقر علیه السلام
است که مردم از آنجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بد گفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کسان ایشان محبت میداشتند و ترحم بر ایشان میکردند **روایت چهاردهم** نیز از آنجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیهٔ سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابوبکر صدیق به ثبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گوئی مکرر فرمود که او صدیق است کسیکه درباره او چنین اعتقاد
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق رضی
الله عنهما تفحص کنیم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هر چند علمای شیعه در حق پوشی نهند لیکن
باز هم کلمهٔ حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغمه نیز مثل این روایت را آورده و هر چند قاضی
شوستری در صدر احقاق الباطل پیچ و تاب میخورد لیکن کوشش او بجائی نمیرسد چنانچه بر منصفین و متتبعین
کتاب مذکور مخفی نیست و از اینجاست که ملا اردبیلی در بحث امامت تصریح و تنصیص بر آن کرده که آنچه
صاحب کشف الغمه ذکر می کند مقبول و مطبوع فریقین میباشد وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ اِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ
حُجَّةٌ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ **روایت پانزدهم** از حضرت امام جعفر از امام باقر هست که اولاد سیدة
النساء فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و احدی
خلاف آن نکرده **روایت شانزدهم** از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر و فرزند
ارجمندش جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که ای سالم من با ایشان محبت دارم و از دشمن ایشان بیزارم
زیرا که آنها امام هدایت و ارشاد بودند **روایت هفدهم** از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابوبکر و عمر نداند از احادیث شریف غافل و از سنت سنیهٔ نبوی جاهل است و دیگر ائمه اهل بیت
تصدیق کرده اند بلکه قسم شرعی خورده اند که آنجناب فرموده عین صدق بود و نه توریه و تقیه و منشاء
مذهب رافضه معتزله جهل ایشان از احادیث سرور انس و جان است و در بحار مجلسی بکافی خویش

ثابت شده که احادیث امامیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری آن اکفک است
علی ذالک روایت هجدهم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی بخدمت
شیر خدا عرض کرد که آنچه در خطبهٔ خود میفرمائی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین آنها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که آنها حبیب من اند
ابوبکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر که باایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و متمسکین بایشان
از حزب خدا می باشند یعنی فلاح و رستگاری بنص قرانی در حق ایشان است روایت نوزدهم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش استاده فرمود که زمین برنداشت کسی را و آسمان بر کسی سایه
نه افکند که دوست تر باشد نزد من از آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفهٔ او از عمر و این حدیث نه بمثابهٔ مشهور و
مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بحمد الله که کتب معتمدهٔ منی الفین هم بران گواه است و مفتی
مذهب ملا مجلسی وا کابر او را در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لاطائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفهٔ ملعونه مراد داشته نه صحیفهٔ اعمال فاروق و صحیفهٔ ملعونه عبارت از نوشت
که صنادید قریش که خلیفهٔ ثانی از انجمله بود باهم کنکاش کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و سلطنت
را انجانداران اهلبیت مدخل نه دهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تتبع و استقرا
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مرویست که هرگاه کفار دیدند ظهور اسلام را و دیدند
تائید دین را بایمان حضرت حمزه سید الشهدا و فاروق اعظم میزان عقل سنجیدند و دانستند که راه هجرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم آنجا یعنی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد و ابو طالب مع امثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند همه گرد هم کردند که رشتهٔ صحبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را از شعب

الخارج از ملة اسلام شده اخراج باید نمود و بعد از اتفاق بر این مدعا توثیق کتابی نوشتند که بعد از اخراج رسم نکاح و تقسیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود مگر آنکه حضرت پیغمبر را دست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب بمعیت آنجناب بیرون برآمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی ارضه را برانگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ابوطالب را اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را گشادند همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش درگذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار بالست واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکوره منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشانی از پیدا است ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را جز و عمارت مجعوله و روایات موضوعه و اذهان طائفه که طعن و سب اصحاب در خمیر ایشان افتاده وجود دست فَاَبَى اللّٰهُ مَنْ كَتَبَهَا وَ فِى سَاحَةِ الْكَعْبَةِ دَفَنَهَا وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَى مَنِ افْتَرَاهَا وَ اَنْهُمْ بِهَا عَلَى خَيْرِ الْوَرَىٰ ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه مدفونه بیرون آورد و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پارچه اش بر روی پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت مَا اَحَبَّ اِلَىَّ اَنْ اَلْقَى اللّٰهَ بِصَحِيْفَةِ هٰذَا الْمُسَجّٰى مُسَجّٰى و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَانَةً مرویست که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود و آنها صحیفه بود که یکدیگر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام که در حق عمر گفت مَا اَحَدٌ اَحَبَّ اِلَىَّ اَنْ اَلْقَى اللّٰهَ

ثابت شده که احادیث امیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری آل الحکم
علی ذالک روایت هجدهم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی بجناب
شیر خدا عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْنَا بِمَا اَصْلَحْتَ بِهِ الْخُلَفَاءَ الرَّاشِدِیْنَ
الْمَهْدِیِّیْنَ آنها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که آنها حبیب من اند
ابوبکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و متمسکین بایشان
از حزب الله می باشند یعنی فلاح و رستگاری بنص قرآنی در حق ایشان ست روایت نوزدهم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش ایستاده فرمود که زمین بر نداشت کسی را و آسمان سایه نکرد بر کسی
نیفکند که دوست تر باشد نزد من از آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه بمثابه ایست که مشهور و
مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بحمد الله که کتب معتمده مخالفین هم بران گواه ست و مفسر
مذهب ملا مجلسی و اکابر او را در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لاطائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از نوشت است
که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود باهم کرشوری کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و سلطنت
را نخواهند که از اهلبیت مدخلی دهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفح و استقرا
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مرویست که هرگاه کفار دیدند ظهور اسلام را دیدند
تائید دین با ایمان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم بمیزان عقل سنجیدند و دانستند که راه هجرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم آنجا یعنی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد و ابوطالب مع امثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند همه گرد عهد کردند که رشته محبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را در شعب

دغار

که مقاتح از مکه واقع شده اخراج باید نمود و بعد از اتفاق بر این توثیق کتابی نوشتند که بعد از این
رسم نکاح و تسلیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود مگر آنکه حضرت را بما
دو دست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب بمعیت
آنجناب بیرون برآمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را برانگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم با بوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را گشادند
و همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش درگذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار ورق است واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکور
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز اشاره
پیدا است ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را جزو معاذ
مجعوله و روایات موضوعه و اذهان طائفه که طعن و بین اصحاب در خمیر ایشان افتاده و وجود
فَلَعَنَ اللّٰهُ مَنْ كَتَبَهَا وَفِي سَاحَةِ الْكَعْبَةِ دَفَنَهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَى مَنِ افْتَرَيهَا وَاَنْهُمْ بِهَا
خَيْرَ الْوَرَى ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه مدفونه را بیرون آورد
همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شده پارچه اش بر رو
پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت مَا اَحَبُّ اِلَيَّ اَنْ اَلْقَى اللّٰهَ بِصَحِيفَةِ هٰذَا
الْمُسَجّٰى و نیز گفته که از ابن شهرآشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر اِلَّا الَّذِينَ
اٰمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مرویست که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود آنها اصحاب
صحیفه بودند که یکدیگر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت
کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام که گفت احب ان القی الله

فرمود آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمهور اهل سنت این قول را از مناقب
عمر شمرند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت مثل اعمال عمر باشد و صادق علیه السلام مقصود سائل را فهمیده
مضمون صحیفه را بیان فرمود و مؤلف صراط مستقیم گفت که تائید میکند آن خبر که اسناد کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آنکه او نزد وفات خود بر نفس خود دعا کرد بواویلا کسی پرسید گفت بجهت موالات
با ابوبکر و عمر بر اینکه بازدارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی غیر
ذلک من مفتریات القوم مورد الملامة واللوم فانهم جاؤا بالعجب علی عجب وباؤا بالغضب
علی غضب طرفه تر آنکه برین بهتان هم پا باثبات و قرار می فشارند و بمقتضای تناقض اخبار خویش
احادیث دیگر مخالف آن در کیسه نگاه دارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص روایات قوم مانند صبح صادق
روشن است بروایتی از کتاب سلیم که اقدم و افضل از جمیع اصول اربعمائیه و صحاح مصطلح ایشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعتراف عمائد طائفه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی اکتفا نموده
می شود که از معصومین در تبرا از اسامی لاحقین این عبارت مروی است وفی الآخرین الدجال
وهو ما لا یخفی الخمسة اصحاب الصحیفة والکتاب وجبتهم وطاغوتهم الذین تعاهدوا
علیه وتعاقدوا علی عداوتک والحدیث چنانکه می بینی نص است در آنچه گفتیم زیراکه جبت
و طاغوت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هردو را از اصحاب صحیفه جدا کردن
مقتضی آنست که ایشان در زمرهٔ ایشان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی در بحار بعد ایراد این
الفاظ اقرار بآن کرده والمنة لله تعالی و تقدس که توجیه آن تخصیص بعد تعمیم باعتراف سرخیل علمای
تشیعین بعین تکلف و تعسف است فیکون نصا فی الباب عند اولی الالباب و گر تائیدات سماوی
و توفیقات ازلی شامل حال می شود عنقریب بر مسامع مخاطبین مجهور میکند که این کتاب بعضی از ایشان
مرتضوی پیرایه تالیف پوشیده و زیب اختتام گرفته و ائمه هدی واحد بعد واحد مدح آن بر زبانهای مقدسه
جاری کرده اند پس او عالمی علم استقامت بعبارت استقبال مذهب خویش کردن است مصرعه

در تکفیر هم ثابت شد زنهار از سوالکن **روایت بیستم** از ابو حمزه ثمالی و امثال او ما بسند او
بسیار معتبر و طرق متواتره که یکی از اصحاب مرتضوی بر ابن سبا لعین و تلمیذان بدبخت او گذشت معلوم کرد آنها
شیخین را بدی یاد میکنند جناب امیرالمؤمنین را ازین ماجرا عظیمی خبر دادند پس حضرت او را همراه خویش و مسجد داخل
فرمود و صعود منبر بر آمد و ریش مبارک را بدست گرفت و زار زار میگریست و باطراف مسجد می نگریست تا آنکه
مردم جمع شدند آنگاه خطبه طویل الذیل برخواندند و ارشاد کرد که چه حال است قومی را که دو برادر رسول خدا و وزیر
او و رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بد میگویند و قدوه قریش و آبای مسلمین را مذمت میکنند
رفاقت سید المرسلین بصدق و صفا نمودند و حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم مثل ایشان کسی را دوست نمی داشت و برابر ایشان هیچ کسی را نمی دانست تا وقت وفات
از تن مبارک و بزرگ خشنود بود پس هرگز در حیات و ممات ایشان سرور ازین جهان آرای سید المرسلین تجاوز
نکردند بکبریای الهی که دانه را شگافت و نفس ناطقه را از کتم عدم بوجود آورد که دوست نخواهد داشت
ایشان را مگر مومن بزرگ و مبغوض نخواهند شد لعنت ایشان را مگر بدنصیبی محبت ایشان نزدیکی با خدمت خدا
ایشان بعد از رحمت او تعالی است حدیث تقدیم ابی بکر صدیق که از جناب پیغمبر نیز رسیده دریافت و کرد فرمود
گفت که من حاضر بودم از رو بروی ایشان ابوبکر را برای امامت برگزیدند باز قصه بیعت خود بزبان آورد
و فرمود آگاه باشید که هر کسی را که خواهم شنود که مرا ازینها افضل میگوید حد افترا برو خواهم زد چه جای
کسی که اینها را بد گوید و در بعضی از طرق بمقتضای الحدیث یفسر بعضه بعضا آمده که حضرت امیر
را بعضی از یاران او گفتند که جرأت اینها در باره منقصت شیخین بنا بر آنست که اینها اعتقاد دارند که تو تقیه
می کنی فرمود پناه بخدا می برم ازینکه ظاهر من چیزی باشد و باطنم چیزی دیگر خدا لعنت کند کسی را که در دل خود غیر
از مدح ایشان چیزی دیگر داشته باشد بعد ازین ابن سبا لعین را اخراج کرد و فرمود که در لشکر من نگردد
بشهری که باشم هرگز ساکن نشود و بسیاری را از غالیان الوهیت خویش و بدگویان صحابه کبار از اتباع
ملاعنه آن شقی بجایی آورده در آتش نهاد و هرگاه کتب رجال امامیه مثل کشی و غیره و همچنین بلعاز تواریخ ایشان

گشاده شود یقین واثق و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر او را اجلا کرد و بسیاری از تصنیفات او را
در آتش انداخت و نزد جمعی از همه کس انتقام واجبی گرفت و استاد و شاگردان فی تر و خشک الثانی را
بسوخت و انهم در کتب معتمده حضرات امامیه موجود است که امیر المؤمنین بر مفضلین خویش تهدید فرموده با جرای
حد افترا وعید کرد چنانچه در ما سبق لباس تفصیل در بر کرده و ازینجاست که اکابر امامیه مثل شریف
تمامینی و غیر او تقدم با تحفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
تا مشاهده این گروه سپاه بحسب زعم شان اتفاق نیفتد و از مؤیدات این حدیث تفضیل است که چون
سیانه الحق و بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حد افترا واقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی رؤس
الاشهاد گفتند که اگر از کتب روایات ما حدیث مذکور حدیث مذکور مشتمل بر تهدید بر آید از مذهب خود دست
بر میداریم و طوق تسنن بر گردن می اندازیم و آخر بجانب علمای امامیه که نسبت به ایشان ثقه بیت وغیره از ایشان صحیحا
نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند زجر شدید فرمود و با قرار این روایت لبهای مبارک
بکشتند و الحمد لله علی ذلک و مؤید این حدیث و آنچه در باب افضلیت شیخین بعد از پیغمبر آمد حدیث مفضولیت
که بتأکید تمام فرمود که مرا خلیفه چهارم بگوئید و هر که لفظ خلیفه اول در حق من گفت او چنین و چنان است
و تصدیق اینمعنی از کتب امامیه مثل مجمع البحرین وغیره بروایت امام رضا از امام کاظم از حضرت صادق
ازو باقر علوم اولین و آخرین از سید الساجدین از شهید کربلا از جناب علی مرتضی بدرستی حاصلست که امیر
فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین در راه های مدینه بودم که بزرگی کث اللحیه بعید ما بین المنکبین با آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد و مرحبا گفت پس بمن التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
چهارم و رحمت خدا و برکات او باز بحضرت ملتفت شد و گفت که آیا او خلیفه چهارم نیست حضرت
فرمود بلی است را سیگوئی که او خلیفه چهارم است پس گذشت و نشانش پیدا نشد و بحمد الله که صاحب
لوامع نیز باصل اینحدیث اعتراف دارد و درین مقام نیز عصبیت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
در خاتمه حدیث رطنوری افزودند که حضرت پیغمبر باید که بعد رفتن آن پیر عرض کردم که این پیر که بود فرمود

که برادر او حضرت هارون بود و وجه انحصار آنکه خلیفه اول آدم است که در حق او وارد شد انی جاعل فی الارض
خلیفة و خلیفه دوم داود است لقوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و خلیفه سوم
هارون است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اخلفنی فی قومی واصلح و خلیفه چهارم
تو بودی زیرا که سوره برائت را تو تبلیغ کردی و ایزد سبحانه فرمود واذان من الله ورسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر انتهی ملخصاً و ازین جنس افترآت و مهملات در کتب قوم خصوصاً اصول اربعه ایشان
از مرویست تا کجا کسی کشف این ملمعات تواند کرد لیکن سر حرفی ازان بدون گفتگو در دلالت آیت رابع
بر خلافت خلیفه رابع و ما یتعلق بذلک آگاه میکنیم که از مطالعه طرائف و کشف الیقین جناب منکشف می شود
که خلافت در قرآن مجید برای سه کس مذکورست حضرت آدم و حضرت داود و حضرت امیر المومنین در
کریمه وعد الله الذین آمنوا الآیة بسراه تاویل در حدیث خلیفه رابع مسدود باشد اکنون
جناب امیر خلیفه باشند نه رابع و مؤید افاده و افترای صاحب طرائف و کشف ست احادیث
آخر که در بنیات یافته اند و لیکن فراوان حیرتست که قیود آیت کریمه وعد الله را چگونه
بر اصول خویش بر حضرت مرتضی منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگرانی از انبیاء
بنی اسرائیل بی آنکه تخلل وسائط پدید آید کما فی خلافة هارون ثابت میشود حیث قال الله تعالی
کما استخلف الذین من قبلهم لیکن اصول مفترین جناب امیر المومنین جنابکه خلیفه اول و ثانی
نیست ثالث و رابع هم نتواند بود و بالجمله ازین افترآت بر اصول امامیه که یوماً فیوماً در تزاید است بصیرت ارباب
هدایت و درایت زیاده میشود و بیقین می انجامد که حق بطرف اهل سنت است و روات و محدثین امامیه در ضلال
و تلبیس میکوشند و در هر مقام باستتار کذب و افترا حق را می پوشند عوام را فریب و بکیدت ایشان
رهائی بس مشکل است **قطعه** سخن چین را نتوانم چاره کرد ٭ که تا من خود نگویم او چه چیند ٭
ولی از مفتری نتوان برآمد ٭ که او از خود سخن می آفریند ٭ از عجائب افترآت صاحب کامل در
مطاعن صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفة الله این تعلل شیخ شیراز شعر نگرد قاضی در تو نیز هم

معروف گرفت آستینش کہ خیز * اورا از پیش خود براند برافراز این معتری کسی کہ پدر خود را بحبت
نصیحت نفتہ سوختہ باشد اینحرکت چندان ازوی دور نیست **روایت بست و یکم** از ابو بکر ابن
ابو جحیفہ است کہ من از جناب امیر بر منبر مسجد کوفہ شنیدم کہ بہترین امت بعد نبی آن ابو بکر و عمر اند
روایت بست و دوم از دار قطنی از جماعت صحابہ و از صحابی مذکور ہست کہ روزی من
بخدمت امیر المومنین مشرف شدم در وقتی کہ بخانہ خویش بود گفتم ای بہترین مردم بعد سرور عالم صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم آنجناب خوش نیامد و فرمود کہ بہترین مردم بعد پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شیخین اند ای ابو جحیفہ
دوستی من و دشمنی ایشان و ہمچنین عداوت من و محبت ایشان در دل مومنی جمع نتواند شد **روایت
بست و سوم** نیز از دار قطنی است از ابو جحیفہ کہ من جناب مرتضی را افضل است گمان می بردم
چون از مردمان خلاف آن شنیدم متحزن و غمگین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
در خانہ خویش برد و از وجہ ملال پرسید قصہ را بیان کردم آن روز نیز بافضلیت ابو بکر و عمر
نص قطعی فرمود پس من عہد کردم کہ این حدیث را بعد ازینہمہ تصریحات بمردم نزدیک و دور خواہم رسانید
چون این ہمہ خلوتہا ہم از باب تقیہ و مخالف نفس الامر باشد پس ہدایت و ارشاد ائمہ خصوصاً
جناب مرتضی در کدام وقت جلوہ ظہور گرفتہ **روایت بست و چہارم** از
محمد بن حنفیہ در صحیح بخاری کہ حضرت امیر فرمود کہ بہترین مردم بعد پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
شیخین اند و این مضمون بلا ریب از حضرت امیر در ایام خلافتش کہ نزد ہیچ عاقلی زمان کتمان حق
و تقیہ نبود و بعد شنیع انہ سرآمد اشقیای یہود یعنی عبد اللہ بن سبا از مکمن بطون بمنصہ ظہور آمدہ بود
باخبار متواتر المعنی مستفیض و مروی گشتہ چنانچہ تصانیف شیخ الاسلام ابو العباس و دیگر بزرگان از
محدثین و متکلمین بران شاہد است و اعتراضات باردہ رکیکہ فاضل طبری از آنہا زبان انجامش مغشوش
و مخدوش بلکہ بعد از آنہا کہ غور و امعان کالعہن المنفوش زیرا کہ تا خیر بیعت مرتضوی ہم بعد تسلیم و قطع نظر
از جمع و تطبیق بکام مرفی الاصار مستلزم بطلان این اعتقاد نیست کہ بروایات متواترہ از امیر المومنین

کرم اللہ

کرم الله وجهه به عصمت سیده چه محل که در رنگ در بیعت بجهت وقوع اشتباهی که مقتضای حقیقت
بشریت یا بسبب غور و امعان در دلائل افضلیت باشد و اینقسم اشتباهات حضرت مرتضوی را در عین
ثبات حواس بعصمت جناب سیده روز فطار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه گذشت و در حسن خاتمه
خویش کما عرفت قبل ذلک اتفاق افتاده و قس علی هذا حال ائمه دیگر که در بعضی از احیان از حضور رایات
مذهب بر اصول امامیه غافل شدند حتی که حضرت شهید کربلا در بارهٔ امام حسن مجتبی وقت خلع خلافت گفت
انچه گفت و قدم تفصیله مکیف که اضطراب و قلق وفات حضرت خیر البشر که کمتر از روز محشر نبود دگر به وزار
قبول عذرا رود آل اهلبیت سید انبیاء که هوش زبان و زبانیان می رباید نیز ضمیمهٔ آن گردیده باشد همچنین
صنائم اعذار دیگر پس شبهات شریف تمامی و آنچه در بحار منقول است نیز از معرض قبول ساقط خواهد بود و
بعد لسد که از جناب امیر در انکار استحقاق و محامد صدیق اکبر حدیثی به ثبوت نه پیوسته اینست چند الفاظ
از احادیث ائمه امجاد که ملخص آن باختصار تمام از افادات مولانا محمد حسینی موسوی بروایت محمد بن اسمعیل
بخاری و دارقطنی و ابوذر هروی و حافظ عمر بن شیبه و طبرانی و سید سمهودی ایراد افتاده و در تائید آن
بعضی از روایات و احادیث معتبرهٔ طائفه که نسبت بمحفوظ فقیر ورقی از اشجار و برگ گیاهی از سبزه زار و قطرهٔ
از دریای ناپیداکنار باشد اکتفا واقع شده اگر از دیگر کتب الحق که تالیف آن برای مناقب اصحاب و اهل
بیت و نعت و منقبت و مصاف فاسیانه ایشان خاصة واقع شده مانند کتاب الموافقه و ریاض النضره و تالیفات
محدثین حذاق و حفاظ جمع روایات صورت بندد کتابی ضخیم بیش از هزار جزو میباید پرداخت و اخباریکه
بواسطه اولاد امجاد حسنین ریحانتی رسول الثقلین و فرزندان دیگر بزرگان اهل بیت که امامیه بعصمت آنها
قائل نیستند بلکه از اکثر آنها بزبان هم انحراف و بیزاری دارند باز بدعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا گردن
می شکنند در طرق معتمدهٔ اهل سنت سنیه ورود یافته چه نام توان برد پس محال عقلی است که الحق این همه نصوص
اهل بیت نبود که بنیان مرصوص و نور آیات کتاب مجید روشن تر از قرائن جلیه بلکه دلائل عقلیه مبرهن است
والسنه حضرات امامیه که دعوی تقیه ائمه دارند بصحت آنها ناطق است پس پشت انداز نموده ابا

با بلسه و بحار جلد را مثل احول الطاق و الواحجار و دو اعمی بسبب نوع اهل کفر و نفاق کما سیجی انشاء الله
تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الوری صلعم دست بردار شوند و حالانکه
در بحار و دیگر کتب معتمده شیعه بجابجای خود مدلل گشته که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویه رسول ربانی است
و احادیث ائمه را بر این هر دو عرض باید کرد بشرط الطباق و موافقت قبول کردنی ورنه بر دیوار زدنی
اما روایات اتباع و اشیاع احول را در خرد اعمی که محدثین این فرقه بعد از تخریج آن بوجد و
رقص می آیند و مقلدین خویش را یقین کامل در رد مائم و مثالب صحابه کبار می افزایند پس ببعضی از آن
اشاره می نمائیم که از انجمله قصه خیاطت دو قمیص حضرت صادق علیه السلام آورده و عرض نمود
ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر هر سوزن یکی از ان ذکر الهی کرده ام و بر دیگری تبرا از شیخین
نموده ام پس بما هر چه مقبول تر باشد آن را در بر خود بپوش لَعْنَةُ اللهِ عَلٰی مَنْ كَذَبَ وَافْتَرٰی که حضرت
امام صادق قبای لعنت پوشید و از انجمله روایت دیگر است که روزی نزد سید الساجدین سلام الله علیه
و علی آبائه و ابنائه اجمعین شخصی آب خورد و لعن و تبرا کرد و رفت دروغ بگردن راوی که حضرت
او را نجواند و گفت اگر چیزی از تو طلب کنم بطیب خاطر می توانی داد عرض کرد که من از فدایان توام
هر چه ارشاد فرمائی در انجاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود که ثواب این کلمات من بده
و ثواب عبادات من که درین شب روز کرده ام بگیر انتهی محصلها زیاده تر موجب توحش
اولوالابصار است که فاضل مفسری هب بعد بنوره در مصائب خویش قمیص دوم را در بر کشید و از
وجود قمیص اول سر کشید و بحکم المرء یقیس علی نفسه قبای ذکر الهی را از خیاطت صاحب النواقص بیرون اند
حَیْثُ قَالَ وَالظَّاهِرُ اَنَّ الْمَنْقُوْلَ هُوَ مُجَرَّدُ خِیَاطَةِ الْقَمِیْصِ الثَّانِیْ وَالْقَمِیْصُ الْاَوَّلُ مِمَّا
خَاطَهُ صَاحِبُ النَّوَاقِضِ بِلِسَانِهٖ تَمْوِیْهًا عَلٰی مَنْ حَضَرَ حَوْلَهُ مِنْ اَنْصَارِهٖ وَاَعْوَانِهٖ
یُصَدِّقُوْنَهُ مِمَّا یَفُوْهُ بِلِسَانِ الْوَعْظِ مِنْ هَذَیَانِهٖ اِنْتَهٰی هنوز این شهید ثالث امامیه را خبری
نیست که اینقسم احادیث را صاحب تحریض اللاعنین علی زعم المخالفین جمع کرده و بافادات او روایات

اتباع و اشیاع اهل این رساله را ملوم و مطعون ساخته حرفی از آن بنا بر ضرورت ملجئه به تبریه صاحب
النواقض که از جملهٔ سادات و شرفا هست به نجاوار رده کردم دانا کابر قوم مسموع است که تصنیف این رساله
قبل از زمانست که شیخ غالی علی بن عبد العالی به تالیف کتاب اسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت
والطاغوت که نامش به نجار هم مذکور است درآید و پر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
این قسم کتب و رسائل بنیا برداختند و ثواب لعن صنادید اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
مشاکل ثواب متعة النساء می ساختند که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین وقس علی هذا اعلیها فی خلاصة المنهج بهم رسید هرگز این وساوس
شیطانی و خیالات غولان بیابانی نزد صبیان و مجانین هم رواج نمی پذیرفت تا به عقلای روزگار
چه رسد علاوه هرگاه لعن شیخین العیاذ بالله بر اصول طائفه و کتب مصنفه ایشان واجب باشد بخلاف ذکر الهی
پس رد قمیص اول و اختیار قبای لعنت بر اشیعیان اهل انکار هرگز نخواهد بود شعر ای فروعت
محکم آمد نه اصول * شرم بادت از خدا و هم رسول * بالجمله جز کسانیکه ابلیس علیه اللعنة والعذاب نور زینت
عقل و دین آنها به ظلمات مبدل کرده کیست که بامثال این روایات مفتریات و قصه خیاط که بدتر از
هزلیات سوزنیست گوش نهد اما روایات سر حوت اعمی که تعامی از حق و کوری باطن و
ظاهر بمقتضای آیت کریمه مَن کَانَ فِی هٰذِهِ أَعْمٰی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمٰی وَأَضَلُّ سَبِیلًا
جبلت او بود پس عنقریب در مسلک ثانی قدح صماخ هریکی از سامعین و ناظرین مشتاق خواهد کرد استغفر الله
که کسی از اهل حق بر محدثات آن کور باطن شقی مضل و مغوی فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمة
ع کی روند اهل نظر از پی نابینائی * بالقلیل از کثیر قناعت کرده باز بر اصل سخن میروم و میگویم اما
ثالثاً این مجهولیت آن طوامیر و موضوعیت آن اساطیر که مخصوص بطائفه شیعه است هرگز خلاف
عقل نیست زیرا که علمای ایشان عمائد زنادقه و سرآمد ملاحده را که بر السنه ائمه امجاد ملعون و مطرود
و بدتر از شمر و عبید الله زیاد بودند چنانکه کتاب توحید قمی و کافی کلینی بر آن گواهی میدهد در روم

احادیث ائمه هداة بی نظیر نهاده اند پس اگرچه نیز همه روایات فی نفسها اکثر باشد نه نسبت با حادیث
اهل سنت از ائمه هدی بانوجود تایید احادیث مستفیضه حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم وآیات قرآنی
بی کم و کاست صداقت میکنند که اعرفت منه ذهبا لیکن نزد عقل بسبب خبث عقاید و نفاق متوسطین و
مخالفت آن اخبار مرویه بکتاب مبین و احادیث خاتم النبیین بجوی نمی ارزد چنانکه از اصول
اربعه و بحار الانوار ظاهر میشود و اگر قلب سامعین و ناظرین در کفر و زندقه آن متوسطین هنوز اختلاجی
داشته باشد باید که بمسلک ثانی این عجاله نافعه ملاحظه کنند سیجدونه ان شاء الله تعالی
مطابقاً لما قلته پس عاقل دین از تاویلات رکیکه علمای قوم را بلا ریب واوهی و مزخرف خواهد
دانست و لا اقل ملعبة الاطفال و مضحکه ارباب قیل و قال اعتقاد خواهد نمود و الحمد لله تعالی که از کتب اهل حق
سیما این اوراق پریشان مثل الشمس فی وسط السماء بدیهیست که دعوی خلافت بلا فصل حضرت
امیر بلا ریب انکار متواتر بالمعنی و در حقیقت اتباع هفوات ابن سبا و ادعای مثالب خلفای راشدین
عین هدم اساس ایمان و مومنین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن مبین فمن شاء ان یهرب من
المطر و لیقوم تحت المیزاب فالخیار بیده و لنکتف علی هذا المقدار من الابحاث و الانظار فانها
کافیة لاولی البصائر و الابصار **تنبیه** بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که مولف بر خاتمه
نیز علی العادة المعهودة حاشیه نوشته عبارتش آنکه مستتر مباد که آنچه برایه عرض بر کرده از سوانح
وقت است که این هیچمدان اصلا بکتابی ندیده و از کسی نشنیده فقط حدیثین را البته بمقام اثبات
مثالب صحابه و امکان آن دیده بود پس اگر معروضات کمترین احیاناً تطابق با کدام کلامی از علمای
ماسبق داشته باشد نه بی فخر و بمجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید انتهت بعینها
اقول کمترین نامه را بمطالعه احقاق شوستری و مجلدات نزهه کشمیری وغیرهما از عالی در تفرد مولف
حاصل بود چنانچه جابجا اشاره بآن نموده بعد از مطالعه کتاب معتمد الشیعه که چند روز اتفاق افتاده
اطمینان قلب بهم رسید و مضمون این حاشیه برهان قطعی مدلل گشت بیانش آنکه فاضل اخباری کم در زمره

خود علم اشتهار برافراشته و علمای اصولیه را در افادات خویش از دایرهٔ تشیع ایمه هدی بدر ساخته
چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی در مبحث سوم از کتاب معتمدهٔ خود که در معایب خلفای
راشدین و دیگر اصحاب کبار بزعم خود قرار داده در طعن چهارم سفر ماید که در مشکوة در فصل اول باب حوض و
شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فرطکم
علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظما ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی
ثم یحال بینی وبینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
سحقا سحقا لمن غیر بعدی متفق علیه و هم در فصل اول از باب حشر از کتاب مسطور است
عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم
قرا کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین واول من یکسی یوم
القیمة ابراهیم وان اناسا من اصحابی یوخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی
فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم متفق علیه و ابن عبد البر در ترجمهٔ
بسر بن ارطاة این حدیث را آورده و گفته که در بعضی اخبار بسیار آمده و از حدیث اول مفهوم شد
که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اسلام ظاهری داشتند و در باطن آنها نفاق بوده
است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بروز جزا خواهند شد پس اتباع هریکی
از آنها با وجود امکان و اخل بودنش در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد صحیح نباشد و از
حدیث دوم که مروی بطرق کثیره است هلاک و عدم نجات خلفای ثلثه و تابعان و موافقان
ایشان که غاصبان خلافت حقهٔ امیر المومنین علیه السلام بودند بدلالت قطعیه واضح شد تبیان این
مدعا بر این گونه است که این حدیث دلالت مینماید بر اینکه بسیاری از اصحاب بعد از وفات حبیب رب الارباب
مرتد شدند و امری دردین احداث نمودند که غیر معمول و نامرضی خدا و رسول بود

چون این مضمون در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وارد باشد قابل است که ارتداد از صحابه بعد از
رحلت سید الانبیا سر زده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه همین منوال باشد و ارتداد خفا هرگز منافی
از وحدانیت و رسالت است از هیچ یک از صحابی بعد آنحضرت صلعم صدور نیافته و اگر بر سبیل ندرت
و قلت باشد کالمعدوم است و اگر از اکثر صحابه صادر شده باشد باقتضای عادت البته مسموع و مروی و
منقول میبود و لیس فلیس پس مراد از ارتداد نخواهد بود مگر ارتداد باطنی و ظهور آثار نفاق که انتفای کلمه
اسلام بر زبان و در دل همیشه کفر پنهان باشد و آن صادق نمی آید الا بر نکث کنندگان از بیعت امیر
کبیر بعد فور غدیر و این همه تا بر والیشان خود از همین زمره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
محمول نموده اند بر آن کسانیکه ابا از ادای زکوة با بو بکر در خلافت او نموده بودند و او با نها قتال نمود
و از اهل ردت قرار داد تاویل و توجیه مذکور فاسد است چه آنها امتناع از ادای زکوة نه بسبب انکار اسلام
یا امری از ضروریات دین نموده بودند زیرا که کلمه میخواندند و نماز می کردند و قائل بعدم وجوب زکوة نبودند
بلکه از خلافت ابو بکر منکر بودند و آن باعتراف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل برین [illegible]
چنین نموده بودند پس واضح شد که ابو بکر را اصلاح گرفتن زکوة بسبب عدم صحت خلافت او نمی
شمردند و نیز میگوییم که تایید اراده همین اصحاب از این حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول است
در فضیلت شهادت شهدا است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لشهداء احد هؤلاء
اشهد علیهم فقال ابو بکر الصدیق السنا یا رسول الله اخوانهم اسلمنا کما اسلموا
وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون
بعدی فبکی ابو بکر ثم بکی ثم قال ائنا لکائنون بعدک اخرجه فی الموطا انتهی
و این حدیث بمنزله نص است که با وجود اسلام آوردن و جهاد کردن ابو بکر و امثال او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
حکم بجنتی بودن ایشان نکرد و گواهی او قسمیکه برای شهدا گواهی داده نماید با اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم خوف ارتداد ایشان بعد وفات خود میداشت و بهشتی قطعی نمیدانست و احادیث منقوله سابق

هم مشتمل است بر لفظ احدثوا بعدک و احداث صادق نمی آید الا بر همین اصحاب که عهد خم غدیر
بشکستند و ظلم دیگر ساختند مرتد گشتند و مانعین زکوة مخاطب با ابن خطاب نبوده اند بلکه مخاطب نبود مگر
ابوبکر و امثال او علاوه میگویم که لفظ لن یزالوا مرتدین که در حدیث آمده دلالت مینماید بر آنکه
اصحاب کذائی زنده و برین ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق نمی آید بر مانعان زکوة
چرا انها در خلافت ابوبکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقتول شدند و
زنده نماندند پس ما صدق علیه غیر از ثلثه و متابعان ایشان کسی نخواهد بود و ازین حدیث فائده
دیگر بر آمد که انچه اهل سنت نجات و دخول جنت برای عشره موسوم بمبشره روایت نموده اند
مظنون الافترا و الوضع است و مخفی نماند که انچه بعض اهل سنت متمسک برای اثبات محبت او
با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او بر گریستن خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گریه کرد این استدلال ضعیف است چه محتمل است که ابوبکر از روی خدع و مکر و نفاق گریسته باشد تا
بر سائر الناس محبت او با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه اش گریه
اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از آنحضرت زنده خواهد ماند
و امری در دین احداث خواهد کرد و هوس امارت و جاه مضمر ضمیر خود میداشت مسرت بغایت دست
داد تا اشک از دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از فور شادمانی هم می آید پس این
دلیل صلاح تمسک ندارد و محاربان جنگ صفین و جمل را با امیرالمؤمنین تنها ماصدق علیه این مفهوم نمیتوان
گفت چرا که در حدیث لفظ منذ فارقتهم آمده است و این لفظ برای بیان معنی ابتدا زمان فعل می آید لکن
ابتدا زمان ارتداد مفارقت آنحضرت یعنی سفر او از جهان خواهد بود برین سبیل که اگر در حلت آنحضرت
ارتداد آنها صادر شده باشد جنگ جمل و صفین بعد انقضای بیست و پنج سال یا بیست و شش سال از وفات
سید کائنات روداده بود و بنابرین لفظ منذ فارقتهم درست نمی آید پس لامحاله مصداق احادیث مذکوره
مردم مشار الیهم خواهند بود و الا خبر مخبر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر آنها را اراده

این کلی خواهند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و امثال آنها و اینهم نزد اینها باطل است
چنانکه بر عارف عقائد ایشان مکشوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و تعجب
نماند که این حدیث را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح مال اکثری از موسومان بصحابه مقرر کرده و بدیدهٔ
اندر احتجاج و تمسک باین بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم ازان قبیل است که فخر بی بضاعت با آن
متفطن شده و اگر ناظران از انصاف زنگ زندید بزدایند که لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال
وارد است انتهی بلفظه ازین اشارات و عبارات باسهل طرق بر تمامی عالی و ادانی عیان میشد که
نتائج طبع نقاد مؤلف والا نژاد جز تزیین و تسجیع بعضی از فقرات عربی و فارسی که برای تشنیعات
علمای اعلام در تحریر آن رفته و بزعم خود ش بکار فصاحت و بلاغت بسته و در حقیقت نمیتوان گفت بل
بلی شاید پیرامون خواطر جمعی که بحقیقت حال پی نبرده اند گردد که چندامر در تضاعیف و تمهید کلام از
نتائج افکار مؤلف عالی مقام است نخستین دعوی اصحیت کتاب موطا و صحیح بخاری مخالفت حنفیه
با احادیث آن لکن تری ازان در افادات صاحب معتمد الشیعه یافته نمی شود وهذا الوهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا چه این مضمون قطع
نظر از انکه مانند مضامین شعریه بلا حجت و برهان است کما اشرنا الیه فی التصدیر بدیباچهٔ
کتابی که فاضل خباری قصد جمع اغلاط بخاری دران نموده و مجوز است که سفری ضخیم بزعم خودش
جمع کند و تقدیر الهی مساعدت ننمود بلکه بعجلت بپاداش و انتقام متوجه شدند کوریست چنانچه آن اوراق
پریشان که در خانه شیخ مقتول مهان دیده ام هنوز موجود است دوم نقل اقوال
شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث الحوض که هر چند صاحب معتمد الشیعه به تخفیف آن
اشاره کرده لیکن کلام او از ایراد عبارات شروح خالی است و اینهم مغلطه بیش نیست
زیرا که از حاشیه منهیهٔ فاضل خباری درین مقام چنان کسوت ظهور مے پوشد که او در عدم
نقل آن عبارات سقیم بودن مجلدات شروح را در تمهید معذرت آورده و از مخافت گیر و دار

متعلق ص ۵۰۳	بسم الله الرحمن الرحیم	س ۱۴ الفظ عجوبه اینکه

واگر متوهم رجعت قهقری کند و گوید که هنوز بکید و تقریر از افادات مؤلف باقیست که در کتاب معتمد الشیعه
بلکه در هیچ کتابی عینی و اثری از آن پدید نیست مثل استدلال او بر عدم تحزن حضرت افضل الراشدین رضی الله عنهم
اجمعین بحدیث کنز العمال که از سعید بن یربوع روایت می کند و گمان برده اش که قول آنجناب اترون احدا
احزن علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی کذب صریح بوده و قصه غار و حزن صاحب رسول مختار را با مور دیگر
ضمیمه ساختن باز بتشنیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریف سوی سقیفه رفت و خلافت
را برای صدیق مقرر نمود گوییم که از مزید ادب آزار مقلدین دودمان مجتهد ماضی و حال و استقبال احتراز
میکنیم ورنه فاش میگفتیم که لاریب این مضمون را در طعن صدیق اکبر با این تقریر دلفریب بنیت زیب دادن
از نتایج افکار مؤلف است و فاضل جالیسی در کتاب طعن الرماح که بنام نامی اکبر اولاد خویش و قبعی انتساب
نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضعاف اضغاث احلام از دیار و اتباع اشرارش فرا گرفته باشد از رساله
حدیث الحوض دزدی نموده و این سرقه هرچند مستلزم صدور کرامت و خرق عادت از جناب مجتهد فانی
مثل اول و ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر بینندگان کتب رجال مخفی نیست و لیکن شان جناب اشرف وارفع از آنست
که این امور را نسبت با و توان کرد کما عرفته حین سمعت روایة الائمة الامامیه وا درجهم فی بابه پس لامحاله توارد قائل
باید شد و در باره مؤلف که فقط بقوت باطن خویش بمناظره علما اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
بصدور کرامت معتقد باید گشت اکنون بدل و جان سوی دعوی مؤلف باید گروید و عبارت کتاب مذکور
شنید که در کنز العمال از سعید بن یربوع روایت نموده جاء علی بن ابی طالب یوما متقنعا متحازنا فقال له
ابوبکر اراک متحازنا فقال له اعنانی ما لم یعنک فقال استمعوا ما یقول انشدکم الله ترون احدا احزن
علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی خلاصه اش آنکه ابوبکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از سبب

حزن استفسار نمود فرمود مصیبتی از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ما رو داده که آن
مصیبت بر تو نیست پس ابوبکر بمردمان گفت بشنوید که علی چه میگوید من سوگند میدهم شما را بخدا که کسی
از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است سبحان الله بشهادت جمیع اهل اسلام
آنحضرت در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لا محاله در تکذیب ابوبکر آنحضرت را
تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم است با آنکه کذب او ظاهر است زیرا که مزید حزن او بر حزن اهل بیت
بعید از عقل است معهذا رفتن او بسقیفه برای طلب خلافت شاهد عدل بر کذب اوست و عجب تر آنست
که حال حزن خود را که از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود و اگر مقصود او استشهاد
بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل جزع و نوحه و بکا فهو مما یضحک علیه الثکلی زیرا که احتمال تصنع درین امور متطرق
است علاوه آنکه ماجرای سقیفه و غیر آن شاهد بر انتفای آثار مذکوره است و کاش بر همین قدر احدی از
حضار گواهی میداد عجب که بعد استشهاد خلافت پناه باز هم به ثبوت نمی رسد که کسی گواهی داده باشد و اول دلیل بر
کذب صدیق سنیان آنست که عمر بسبب غلبهٔ حزن انکار موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نموده کما هو معلوم
اهل السنة و ابوبکر چون غلبهٔ حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمود پس عمر احزن
باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال دلیل زیادتی حزن ابی بکر ماجرای غار است لکن این احتجاج مستتبع عار است
زیرا که خطاب لاتحزن دلالت دارد بر اینکه حزن ابوبکر حزن مذموم بوده نه ممدوح **شعر** پس کن حدیث غار
که عار است نزد عقل * آن حزن و بیقراری آن شیخ معمر * الی آخره بلفظه **القصه** مؤلف عالی مقام
را که بدون مطالعهٔ ضروریات فن کلام مثل تحفهٔ اثنا عشریه چنانکه خودش معترف بوده در رسائل او هم اشعار
بآن می نماید و بعضی بدین تصانیف مجتهد جالسی فاضل اخباری و قدمار شیعه محض باشراق باطن بتالیف
رسائل پرداخته و نور ادله و براهین بر ساحت ضمیرش بطور کشف و شهود تافته در زمرهٔ امامیه بجای شیخ الهی رئیس
حکمت اشراقیه قرار باید داد یا در السبب دعوی این همه توارد خاص مانند ملا شیدا باید فهمید که مولد او قندهار بود
و در هندوستان نام بلند پیدا کرد و در شاعری علم شهرت برافراشت و در سرقات مضامین اصرار تمام داشت و مقال

احقر العباد را از قبیل تعرض منشی فیروز که روبروی جمعی از فضلا و شعرا با وی همزبانی کرد و داد بلاغت
و ظرافت داده مظفر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر فقیر است خالی از انبساط
و انتعاش طبائع ظریفان نیست مینویسیم که در زمانیکه لشکر جهانگیر پادشاه در سواد گجرات بود اکثری
از علمای امصار و شعرای هر دیار در ان ایام که نوبهار روزگار و نوعروس امصار توان شمرد بموکب همایونش
مجتمع میشدند روزی باتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا انور ناظم این اشعار ابیات درین حدیقه بهار گو
خزان هم آغوش است * زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است * بجرم باده گرفتند باز انور را * کفن بدوش و
صراحی بدست و مدهوش است * و ملا عطائی گوینده این ابیات ابیات مرگ آمد و بی هیچ مدد رفت ز خانم
چون غارتی از خانه ارباب توکل * هر لحظه خطش خوشتر اندر نظر آید * همچون خط استاد که بینی بتامل * و ملا
مخترع صاحب این بیت بیت در شکستم چند کوشی ای بت نامهربان * من پریشان خاطرم لفظ پریشان
نیستم * از انجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیدا شد چون از لاف
و گزاف بیمعنی او یاران پیچ و تاب میخوردند و از دعوی توارد او کاسه زهر هلاهل می نوشیدند و میدانستند
که اکثر مضامین مستبذل مانند فرزندان متبنی بلباس بیامی آراید و در نظر مردم جلوه میدهد چنان قرار دادند
که استدعای اشعار ازو نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام باشعار قدما و متاخرین دارد با او همزبانی کند القصه
وقتیکه او قریب بزمگاه که فی الحقیقت رزمگاه بود در رسید تعظیم و توقیرش زائد الوصف بجا آوردند و اعزاز
و اکرام تمام او را بالادست نشاندند و از هر دری سخن راندند تا نوبت بانشاد رسید ملا گفت بیت
چیست دانی باده گلگون مصفا جوهری * حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری * منشی فرمود این شعر از
شعر رودکی است شعر عشق را ئی پیمبر ولیکن * حسن را آفریدگار توئی * زود درهم پیچید و مطلق باین حرف
التفات نکرد و برخواند بیت زبسکه کرد غمت بند در جگر ناخن * چو پشت ماهیم از پای تا بسر ناخن *
منشی گفت این مطلع از شعر غیاثائی حلوائی چربتر و شیرین‌تر است بیت از بسکه سینه کندم و
ناخن بر نشست * چون پشت ماهیست سراپای سینه ام * برهم خورد و طعنه بر شعر فهمی همه اهل مجلس زد و گفت

بیت گر بصحرا موفشانی دشت پر سنبل شود + ور بدریا رو بشوئی خار ماهی گل شود + شیخ گفت
ملا کاتبی صد و بیست سال پیش ازین مولانا توارد کرده بیت گر بدریا افتد از عکس جمال او فروغ
خار ماهی آورد در قعر دریا بار گل + همینکه این بیت از زبانش بر آمد هرزه گوئی آغاز کرد و بانجام گفت که
در برابر این بیت بیتی بخوانید بیت ذات تو بود صحیفهٔ کون که کرد از روی ادب مهر خدا بر پشت
منشی گفت هرگاه ملا کاتبی صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانهٔ گفتار مولانا درآید دزدی
کرده برده باشد گناه مولانا چیست بیت بنوشت تا نوی آن نامهٔ درشت + کز تعظیمت آمد مهر بر پشت +
یاران بی اختیار شدند و بقهقهه درآمدند و ملا بر سر دشنام و فحش گوئی در رسید عزیزان گفتند که خدا را
بشغل خویش مشغول باشید و از تقصیرات این بزرگ اغماض نمائید که از دل عمر زمانش از دست
ربوده آن وقت این بیت خواند بیت زلف او را رشتهٔ جان گفتم و گشتم خجل + زانکه این معنی
چو زلفش پیش پا افتاده است + منشی گفت آنقدر از فرط ادب و جهان آزاری ملاحظه می کنم والا می خواندم شعر عزیزی
را که گفته بیت کس نیابد معنی پیچیدهٔ زلف کجت + گرچه این معنی ترا در پیش پا افتاده است + الغرض
چند بیت دیگر خواند که ماخذش برابر هر کدام نشان داده بود تا نوبت بجائی رسید که سکوت تام اختیار
کرد و صحبت منقضی شد بلکه در مجلسیکه شیخ فیروز می بود اشعار خود بر زبان نمی آورد مگر روزی در کتابخانهٔ شیخ
او آمد و بحرف وا کرد و گفت هیچ بیتی از اشعار من بدرجهٔ قبول رسید شیخ گفت بلی بیت

ای ابروی تو کرده آینه را چشم نیاز + شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز
دست بدعا دراز کرد و گفت ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است

منه عفی الله تعالی عنه و عن سیئات جمیع المؤمنین +

مذیلین اهل حق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مؤلف که با وصف اعتراف
بهم آن نسخ کما عرفته فی مواضع در صدر رساله جسارت بذکر آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن از راه
صدق و صواب بغایت دور افتاده بلکه نزد ارباب دانش و بینش رسوا شده آری راست گفته اند
که از خردان خطا و از بزرگان عطا **سوم ذکر احادیث دیگر** مثل حدیث حرص علی
الامارة و بودنش باعث انفعال و ندامت در روز قیامت که در کلام اخباری اشاره بدان
هم نیست تا بصراحت چه رسد و این هم خیال خام و از وساوس نفس بد فرجام است زیراکه یاد دارم
که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش بروایت بخاری از مشکوة شریف بتعیین باب و فصل
و نام راوی یعنی ابوهریره در تقسیم مطالب صرف کرده و آنچه مؤلف در خاتمه از متواتر بودن مثالب خلفا
الی غیر ذلک دراز نفسی نموده در اوراق کتاب معتمد برادر مهین او جابجا بتفاریق مسرود است الحاصل
ظن غالب آنست که اگر کتاب مذکور چندی در تتبع فقیر میماند تلمیع بسیاری از بقیه متفردات مؤلف
تا آید بر اصل استدلال است نیز و اتقان این اسرار منکشف میشد **فرق اینست** که در کلام فاضل
اخباری بعبارات سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مؤلف توان گفت [illegible]
زیب ترقیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سرآمد علمای امامیه بهیئت مجموعی در بحث حدیث حوض
بعبارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته میشود **اعجوبه اینکه** علامه دهلوی
نور الله مرقده با وجود عدم دعوی تفرد بلکه تصریح بر نفیش در دیباچه تحفه اثنا عشریه که گفتگوی
قرون ماضیه را بین الفریقین درین کتاب ذکر کرده ام نزد مؤلف سارق باشد و خود حضرت مؤلف
که دکان افادات خویش را باثاث دیگران خصوصا فاضل اخباری مکفر فرقه اصولیه مخرج ایشان
از دائره تشیع ائمه [illegible] تالیف این رساله متفرد باشد و این همه مطالب کثیر محمول بر توارد فانظروا
معاشر العقلاء الی هفوات هؤلاء لا یکادون یفقهون حدیثا و از [illegible] حضرت
مؤلف بسبب دعوی تفرد و توارد بدلیل یقینی ثابت شد و دامن صاحب تحفه ازین تهمت پاک و پاکیزه

گشت چه نهایت کار اینست که او از افادات سابقین مقتبس است و نشان بین السارقین و
المقتبسین هرگاه حال دعوی تفرد و توارد که مؤلف نموده نزد هر کس از خواص و عوام در آید اکنون
برای تصدیق دعوی فاضل اخباری که تمسک بحدیث حوض در باره ارتداد خلفاء راشدین بخصوصهم از نتایج
افکار نیست کلام حالی ذکر می کنم پس باید دانست که چنانچه در باره تصدیق صرف خیالیه مؤلف مطالعه
عبارات معتمد الشیعه بس است اجتماعی بسنده است در اذعان مقوله بر او مبین و مشاهده محدثات قاضی نور الله
شوشتری کافیست و هی هذه اقول من المعلوم ان من اتهمهم ابو بکر بالردة لامتناعهم عن اداء
الزکوة الیه کانوا یؤدّون و یصلّون و یتکلمون بالشهادتین ولهذا قال ابو بکر والله لو منعونی
عقالا لقاتلتهم ولم یقل والله لو لم یتکلموا بالشهادتین او لو لم یرجعوا الی الاسلام
لقاتلتهم لکنهم لما انکروا خلافة ابی بکر امتنعوا عن اداء الزکوة الیه لا انهم
استحلوا منع الزکوة مطلقا ولهذا فرّقها بنو حنیفة الی فقراء قومهم واوقفها
آخرون الی تقرر امر الخلافة علی من یستحقها وعلی تقدیر استحلالهم منع الزکوة
کانوا قائلین بالشهادتین کما روی عنهم فاطلاق الردة علیهم لو صحّ کان
باعتبار انکارهم للزکوة التی هی من ضروریات الدین ولم لا یجوز ان یکون اطلاق
الردة علی الصحابة الغاصبین للخلافة المظاهرین بالاسلام القائلین بالشهادتین
ایضا باعتبار انکارهم بعض ضروریات الدین وهو خلافة علی الثابتة عندهم
بالنص الجلی فی یوم الغدیر وغیره کما مرّ آنفا ثم المتبادر من الاحداث فی لا تدری ما
احدثوا بعدک ما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه وسلم واخذ میراثه و
هضم اقدار اهل بیته واکل مال فدک ظلما وجورا علی فاطمة ولهذا قال فهم سحقا سحقا
لا ما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر وایضا قوله علیه السلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم
یدل علی طول مدة المرتدین واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة

دون

دون طوایف العرب الذین امتنعوا عن الزکوة فان ذلک لم یمتد الا الی شهرین
او ثلثة وایضا فقد اشترط فی الصحابی خروجه عن الدنیا بالایمان وقد خرج هؤلاء الذین
امتنعوا عن الزکوة عن کونهم صحابیا لانهم قتلوا بامر ابی بکر وخرجوا عن الدنیا مرتدین
فی اعتقاد اهل السنة والظاهر من اطلاق لفظ الصحابی فی الحدیث من کان معروفا
بذالک عنده ولم یرتد ارتدادا یخرج به من الصحابیة بل من لم یتخلل الردة فی اسلامه عند
بعض المحدثین بل من روی الحدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم کما شرط بعضهم بل من
اقام عنده سنة او سنتین وغزا غزوة او غزوتین کما شرط بعض اخر وهذه الشرائط
مما لم یتحقق فی اکثر الممتنعین عن اداء الزکوة الی ابی بکر انتهی کلامه (قاضی نور
الله نوره انچه بعد ازین درین حدیث قیل و قال کرده دلالت صریح بران دارد که بر اصحاب صفین و جمل این
حدیث بخوبی محمول نمی شود چنانکه فاضل اخباری اجمال آن نموده و چه خوش باشد اگر مولف بر این
برادر بزرگ خویش ارشاد کند که مراد از غاصبین خلافت فی آکلین محصول فدک هرگز خلفا نیستند بلکه خلفا
کی خلافت از مستحق آن صرف نموده اند و لهذا فاضل اخباری فقط برینقدر از عبارات قاضی شوشتری موقوف
نیست بلکه مقالات و عبارات نیز شیخ کشمیری در ابرام طعن حدیث الحوض که صاحب تحفه قدس سره العزیز
جوابش داده بر ثبوت دعوی فاضل مذکور شهادت میدهد و از ان تفصیل تمام معلوم می شود که
حدیث حوض را با حدیث شهداء احد وغیره جمع کردن و استنتاج از ان نمودن غالبا از مفردات
اوست در جواب باب چهارم که کلام او درین مبحث مبتنی بر اجمال است زیرا که موضوع آن اخبار
و رجال ست و درین آوان نزد فقیر موجود است نیز بعد جمع احادیث حوض و بیان کثرت طرق
واختلاف روایاتش حدیث احد را ضمیمه ساخته حیث قال مالک در موطا روایت کرده قال عن
النبی صلی الله علیه وسلم بشهداء احد قال هؤلاء اشهد علیهم فقال ابو بکر
الستنا اخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال

صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابو بکر ثم بکی
ثم قال أإنا لکائنون بعدک یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر شهدای احد
پس فرمود که اینها آن گروه اند که من گواهی میدهم برایشان یعنی به ثبات دین و قوت ایمان پس گفت
ابو بکر آیا ما برادران اینها نیستیم ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اسلام آوردیم چنانچه اینها
اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانکه آنها جهاد کردند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بلی
ولیکن من نمی دانم که بعد من چه خواهید کرد پس گریست ابو بکر باز گریست پس گفت آیا بدرستیکه
ما بعد تو باقی خواهیم بود انتهی افسوس که جواب مطاعن تحفه اثنا عشریه که مرزا محمد کشمیری
نوشته و قبل از تهذیب و تبییض آن پیمانه اجلش لبریز گشته نزد فقیر موجود نیست چه خوش بود که
بعضی از دوستان بر طبق وعده حتمی خویش در بلده شاهجهان آباد تجسس کرده یا از بعض سکنه بهره
گرفته نقلش بردارند و نزد فقیر بفرستند تا افراد این هردو خرد و بزرگ زیاده تر فاش گردد تنها حضرت
مؤلف برادر با در را این قسم تفرد از مطالعه نزهه بهم نرسیده که مجتهد جائسی نیز درین باب
یگانه روزگار است بر محرمان اسرار و کاشفان استار کالشمس فی رابعة النهار که بادی جواب تحفه
علامه دهلوی قدس سره العزیز مرزا محمد مذکور است هرگاه مجلدات خمسه او در بلده لکهنو رسید
مومن جائسی برد باب پنجم و ششم از کتاب موصوف عنان عزیمت خود مصروف ساخته و بتاراج
بود صوارم و حسام پرداخته اگر به تفصیل این قصه اشتیاق داری بروایات ازنه تشیعی که بعد ملاحظه
عصبیت و قساوت مجتهد جائسی هواخواهانش عن قاصفت براویه عزلت نشسته است بلکه در بروی
این مردم بسته و قبل ازین بجلائل اوصاف و مزید زهد و توکلش اشعار در مطاوی عبارات رفته
از صفا کن بکبریا الهی اغالیط را دران راهی نیست محصل روایت آنکه اول بواسطه بعضی
از شیوخ این شهر بانبه و از وهم از تحفه اثنا عشریه که در تولا و تبرا است بدست فاضل جائسی افتاد
و از اتفاقات حسنه بوقت مطالعه این جزا مشرف شدم و پرسیدم که کدام کتاب است اجزای

بمن نمود

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان از زمان کتابی در مناظره فریقین تالیف کرده خاتمه ابواب
آن انیست گفتم مگر آنکس مولوی حیدر علی سندیلی است علیه الرحمه جواب داد که من حالی آن بزرگ را نمی
سیدانم او را کجا یارای این نوع تقریر و تحریر بود درین علوم است بیشتر گفتم که شاید فلان و فلان باشند
که در علوم تحصیلیه علم اشتهار برافروخته اند فرمود حاشا که علمای این شهر درین فن دستگاهی
داشته باشند قصه کوتاه دران زمان شخصی میرزا با فرنام و عظمی بود و خود را درین معرکه یکه تازی
دانست این اجزا را در باب الرای دید و گفت که جوابش بس سهل است من بعد چون آن اجزا مسطوره بخانه
خویش برد و دانست ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها ، اجزاء مذکور را باز پس داد و عذر آورد
که هر چند نقض این اجزا آسانست لیکن شهر پر آشوب و خوف از مردم افغان خصوصاً عبد الرحمن
خان است همچنین بعضی دیگر از علمای فضلا که نزد الیاس علیخان تقرب داشتند و خاصه عامه
آنها یگانه درین فنون می پنداشتند امتحانات واقع شد چون همه کس درین معرکه سپر انداختند و مرکب
تاختند و از رد و نقض آن که مشکل ترین جمله مشکلها بود رو بر تافتند و معنی سیهزم الجمع و
یولون الدبر را آشکارا ساختند فاضل جائسی کتاب ذو الفقار تالیف کرد و شنیدم اینکه نوشت
چون تحفه اثنا عشریه از آغاز تا انجام از شاه جهان آباد رسید و لذت آوازه در کام جهان و جهانیان
انداخت و غلغله فضل و بلاغت شاه صاحب از هر کوچه و بازار بلند گرفت فاضل مذکور مهر خموشی بر دهن
و قفل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من باب پنجم الهیات از خمسه میرزا محمد طلبیده داشتم و چند [illegible]
برای مساعدت تا تبیین ارسال داشتم و همچنین جواب اول و رابع و تاسع در خواستم و حسب اتفاق
جواب باب ثالث در عین تعطش و اشتیاق بمعرض بیع آمد شعر بهادی خریده دادم جان خریدم
بحمد الله که بس ارزان خریدم تا بجمله فاضل جائسی تصنیف و تالیف صوارم و حسام و غیرهما
بعد ازان نموده کاز خرمن میرزا محمد خوشه چینی فرموده انتهی مقاله و با تحریر انکه این سعادت
تحفه ملجاء ما و تمامی مقلدان تا بمقابل اخباری و دیگر طلبه علوم چه رسد که بعد سقط الصوارم

وحسام از کجشک حوصلگی بدر آمدند و تالیفات میرزا محمد فاضل جالسی را نصب العین داشته تو
مناظره بلکه مکابره بدست آوردند و بدعوی تفرد عوام را از راه بردند بحمد الله که لاف زنی عمائد طائفه
از خرد تا بزرگ در دعوی تفرد و توارد در باره حدیث الحوض چون آبحیات از ظلمات بیرون
آمد بلی اگر فاضل اخباری در بعضی از مطاعن که از کتاب استیعاب ذکر کرده و فاضل جابری کامل
بعضی از روایات این طعن اشعار نموده دعوی تفرد می کرد وجهی میداشت چه این استدلال
فی الجمله تجدد و تازگی دارد که در کتب متداوله مثل تالیفات ابن معلم که اصولیه بوجود شان افتخار
دارند و گویند که توقیع وقیع حضرت صاحب الامر درباره اوصاف جلیله و شمائل جمیله او از ناحیه
مقدسه برآمد والحال انه یدل علی خلافه کما لا یخفی علی من طالع هفوات القوم وقد
اعترف به الفاضل الاخباری فی رسالته لتائید مذهبه از نظر فقیر نگذشته در
تالیفات سید مرتضی مثل شافی هرچند اصل حدیث و روایت موجود باشد لیکن این تقریر که عنقریب
از معتمد الشیعه منقول میشود بخیال فقیر خالیست بتخمین تصانیف شیخ الطائفه و افادات ابن قبه و بعد
از ان مولفات متاخرین از حقائق شوستری و نزهه کشمیری و سرقات جالسی و امثالهم و شرح این طعن
مجمل در کتاب مذکور بذیل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در استیعاب بمقام ترجمه
عبد الرحمان بن عوف منقول است باسناد از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الرحمن
ابن عوف فقالت وقال یا امه قد خفت ان یهلکنی کثرة مالی انا اکثر قریش مالا
قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان من اصحابی من لا یرانی
بعد ان افارقه فخرج عبد الرحمن فلقی عمر فاخبره فجاء عمر فدخل علیها فقال بالله انا منهم
قالت لا والله ولن ابری بعدک احدا و در روایت دیگر قالت لا والله ولن افعل لاحد بعدک
هکذا و در حدیث تدبر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت[1] صلی الله علیه و آله و سلم بعد مفارقت بالکل
ناری شدنست بطریق کنایه چه کسیکه ناجی و جنتی است در بهشت بآنجناب یکجا خواهد شد و

[1] آنحضرت

آنحضرت را خواهد دید من بعد باید فهمید که عمر بمقتضای کریمه بل الانسان علی نفسه بصیرة
بلکه آدمی بر ذات خود بیناست از حال خویشتن نیکو آگاه بود تا بسمع این حدیث از عبدالرحمن بن عوف
بیتابانه و مضطربانه پیش ام سلمه رضی الله عنها دویده آمد و بر اضطراب وی دلالت دارد و دیگر عبارتهای شنیعه
که هم درین مقام بر سبیل اختلاف متن روایت بیان نموده و نظر بر اختصار متروک شد هر که خواهد آنجا
ببیند نیز عمر با ام سلمه رضی الله عنها سوگند داده پرسید که من از جمله همچنین صحابه هستم با آنکه در حدیث نام
هیچکس نیست و نه ام سلمه رضی الله عنها نام کسی برده و ایضاً ام سلمه در جواب او کلامیکه گفته است از
سیاق آن واضح است که مدارا و مداهنته بکار برده کلمه لن ابری بر زبان آورده و آن دو معنی را
احتمال دارد یکی آنکه من پیش نخواهم آمد و تعرض نخواهم نمود بعد از تو کسی را چه در لغت ابرا بمعنی
پیش آمدن و متعرض شدن هم آمده و این ظاهر است و برین تقدیر حاصل کلام ام سلمه رضی الله عنها
اینست که من بعد تو با کسی چنین گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر پشیمانی ام سلمه از
گفتگوی خود و تائید این معنی مینماید روایت دیگر لن افعل لاحد بعدک هکذا دوم آنکه لن ابرا مشتق
از باب تفعیل باشد از تبریه یعنی من کسی را بعد تو بری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بری و پاک گردانم
و دیگری را بری نخواهم کرد والعلم عند الله بهر دو تقدیر مخفی نیست که اگر جنتی قطعی بودن عمر و داخل بودن او
دران اصحاب که با مصداق علیه الحدیث بودند معلوم ام سلمه میبود بعمر میگفت که تو بهشتی قطعی هستی
و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شان تو چنان و چنین فرموده است این حدیث درباره
دیگران است لیکن او حرف پهلودار گفت و از غلظت و بدخوئی و کج خلقی عمر ترسیده سخن سربسته
گفت و ازین قراین و شواهد بمعرض ظهور رسید که عمر خود را از هالکین میدانست و از دو حال
خالی نیست یا اینکه همچنان بود که گمان برد فهو المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول سنیان منصوص علیه
بدخول جنت بود درین حالت اضطراب و پرسیدن او از ام سلمه جهل بوده است بلکه مستلزم عدم تصدیق
بکلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم می شود زیرا که بر تقدیر جنتی بودن عمر از تجدید ام سلمه

قطعا در شان غیر عمر میباشد و دریجا فائده دیگر بر آمد که حدیث مشهور مروی در صحاح اینها که مشتمل است
بر ناجی و جنتی بودن ده کس از مفتریات ایشان نیست چه اگر واقعی می بود مال حرام جمع میکرد بلکه عبدالرحمن
بن عوف که از عشره مبشره است هلاک خود بسبب کثرت مال حرامی بر ام سلمه بوعظت باتفاق مال حرام
می نمود بلکه اگر عبدالرحمن بن عوف از اهل جنت قطعا می بود اعمال صالحه از صدقه یافت و مال کثیر خود را
بعد ادای زکوة و دیگر واجبات بفقرا و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کیسه اش مال
کثیر می ماند ضرری باو نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **اقول** قطع نظر
از انکه در اعتبار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری بر نسبت نظر باستقرار کتب رجال ش
گفتگوی بسیار است و تعیین وثوق بعضی از رواة آن و شواهد و اغماض عین از زلات او که در بیان
معنی حدیث از وی صادر شد کما لا یخفی میگوییم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
خللش مینویسیم نخستین **آنکه** فاروق خود را ناری میدانست بس باید که همچنان باشد و الا این همه
اضطراب و حضورش نزد ام المومنین برای کشف حقیقت مهمل خواهد بود و تعیین المقصود جوابش از
فصول سابقه که عبارت بحار و غیره در انجا نقل شده و سلسله سخن در مزید خوف و خشیت این بر
گزیدگان بارگاه احدیت دراز گردیده استنباط می توان کرد لکن لعموم فائده بر بعضی از وجوه
اشاره میکنیم **اول آنکه** جناب امیر چنانکه دانستی هرگاه ذکر دوزخ می شنید بهای های می گریست
بلکه سر مبارک میکوفت و از روی احادیث که تفصیلش بر جا خالی از سهو او نیست مضطرب میشد چنانکه
صاحب عقبات الآخره نیز این روایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابو درداء که مجلسی در عین
الحیات ترجمه آن نموده و پیشتر بجای فاضل اخباری داده معلوم میشود که آنجناب از دوستان و خویشان
کناره کرده در نخلستان بنی النجار میرفت و در مناجات و خارج از مناجات گناهان خویش را یاد نموده
و از شداید طبقات دوزخ چندان زار نالی می نمود که عبارات کاتبین و ابیات ناظمین از تعبیر آن کوتاه
است راوی می گوید که در پشت درختان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر بخوانم در نامه

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بلا آنکه بگیرید
او را وای بر چنین اسیری که نه خویشان او را نجات توانند بخشید و نه قبیله او بفریادش توانند رسید جمیع
اهل محشر بر او رحم میکنند و او درین عقوبات گرفتار آه از آتشی که جگرها بریان کند و حشا را فرو
ریزد همچنین تا دیر نوحه می نمود تا آنکه صدا و حرکت مفقود شد در دل گفتم که خواب غلبه کرده باشد نزدیک
رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت دادم حرکت ننمود تو گوئی چوبی خشک بر زمین افتاده یقین
دانستم که راهی ملک بقا شد افتان و خیزان نزد فاطمه زهرا رسیدم فرمود قصه چون بود حرف بحرف عرض
کردم فرمود باکی نیست این غشی غالب اوقات از ترس عذاب او را رو میدهد پس آب بر روی
مبارکش زدند چشم بکشاد و باز همان نوحه و خطاب بحضار آغاز نهاد و کیفیت گیر و دار قیامت و احاطه
ملائک عقوبت و خوف از حکم قاضی روز جزا و مضمون آیت کریمه وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا
يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ بکمال بکا و زاری یاد نمود این همه بر اصول مخترعه فاضل
اخباری دال بر آنست که خود را هالک و ناری میدانست و بمقتضای بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ
بَصِيرَةٌ تحقق می باید که اینهمه مقالات واقعی باشد والا این اضطراب و بیقراری که شنیدی و سوال از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که خاتمه من بخیر است کما اشرت سابقا و مزید فریاد و فغان
چنانکه عرفی گوید شعر گوش اهل آسمان و حلقه ماتم یکیست ٭ شیونم تا برکشید آهنگ ها یا هم سخن
بی معنی خواهد بود فتعین المطلوب آری فرق اینست که حضرت امیر وقتیکه استغاثه نمود و از حال گرفتاری
خویش بدست ملائکه عذاب و عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب رسالتمآب خبر داد احدی از صحابه کبار
و حضرت خاتون قیامت نگفت آنچه ام المومنین رضی الله عنهم اجمعین برای فاروق همراه قسم شرعی
گفت کاش ایمان غلاظ یاد نمی کردند و مجرد تسلیه میفرمودند اینهم صورت نه بست بلکه وقت
حکایت این قصه آنچه گفتند اعتراض فاضل اخباری بملاحظه آن و بالا می شود زیرا که میگفتند که
این نوحه و ماتم از ذکر آن ماتم و نصب العین داشتن شدائد جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافته و

از اینجا بر اصول پیران نا بالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه ائمه دیگر نیز برکند و حرفی از حالات
شان مذکور خواهد شد از بسکه می ریزد افسوس که فاضل اخباری برای تحصیل ثواب اخروی که بر مطاعن اصحاب
و اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین مرتب شد بکمال عجلت دنیا را بدرود کرد و الا زمین ادب بوسیده عرض
میکردم که حضرت ائمه زار بالیها و تطبیق حدیث الحوض بر ذات مقدس خویش آیا بنا بر تهمت
که کاسبی خلفا در دنیای دون یا باعتبار علم ما کان و ما یکون اختیار کردند قال الله تعالی
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ
لَا تُنْصَرُونَ و خود را با تمامی اهل بیت فی لیل نمودند و مانند جنین رحم پرده نشین شدند مثل
خفاشان بدلالت قطعی حدیث حضرت زهرا در خانه گریختند چنانکه کاملین مذهب تشیع همین امور را
معاذ الله مناط تکفیر آنجناب گردانیده اند یا بجهت کبائر دیگر اگر شق ثانی اختیار فرمایند ذمه حضرات
مشغول به بیان آن خواهد بود پس افاده فرمایند که آن کبائر چه بود و یقین است که فاضل اخباری
جز آنکه تبرا یا ابن سبا و کنی فرمایند چیزی دیگر نزد ما و بل و توجیه او را بهم نمیرسید زیراکه دستگیر قدیمی
ایشان یعنی تقیه مشوم در همین مقام از پای خود در ظلمات عدم فرو رفته کما لا یخفی علی من شرب غرفة من عین
الحیاة دوم آنکه تقریر فاضل اخباری در باره حضرت حسن مجتبی چنانچه خواهی دانست زیاده تر
جاریست سوم آنکه این اعتراض در باب سید الساجدین هم وارد میشود زیراکه قبل ازین از زبان
اهل بیت گذشته که آنجناب خود را محکوم شیطان نسبت داده و ابعاد عار را بلیغ وجوه ثابت فرموده جائی
که گفته لگام من بدست آن لعین است و بحکم آیات قرآنی شیطان رجیم دشمن بنی آدم است خصوصا این
نفوس قدسیه که لگامهای آهنی چنانکه در حکایات اولیا منقول است برای امثال ایشان بسیار دوی
بکمال جد و جهد از نعیم جنت و ثواب مقیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و قسم خوردنش آن یا زاید برین کلام است یا زیاده از حکایتی است که اصمعی از زبان امام عالیمقام روایت
می نماید که شخصی در آخر شبی باستار کعبه معظمه زادها الله شرفا و تکرمة آویخته بود و در باره استغفار خویش

بجناب ایز

چندان تضرع و زاری و استغاثه و بیقراری نمود که بر زمین افتاد و گریه در گلو گره شد
پس من بر سر وقتش رسیدم و سرش را در کنار خود گرفتم و دریافتم که حضرت امام زین العابدین
است گفتم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با اینهمه قرابت و جزائیت و کمال تقدس و زهد
و عبادت اینقدر گریه و بکا که باعث انزهاق روح و کاهش جسم است از بهر چیست پس شدائد
قیامت را یاد فرمود و گفت ای اصمعی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی میفرماید فَاِذَا نُفِخَ
فِی الصُّوْرِ فَلَآ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَّلَا یَتَسَآءَلُوْنَ یا قصه حنظله کمتر ازین روایت
است که ابوبکر صدیق در اثنای راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا ملولی گفت چگونه ملول نباشم
که بلا ریب منافق گشتم زیرا که بحضور اقدس نبوی نورانیت و ضیا و برکات بی انتها در خود می یابم
بعد از معاشرت اهل و عیال آن حالت را گم میکنم القصه طبیب حاذق روحانی و جسمانی یعنی رسول ربانی
صلی الله علیه و آله و سلم بعد استماع این تقریر بتسلیه پرداخت و از نفاق منزه داشت یا مناجات
حضرت یونس و حدیث او در عدم اعتماد بر وعدهٔ ایزدی فروتر از نیست کما مر من الکلینی بالجمله اگر
خوف و خشیت این نفوس قدسیه بر شمارم کتابی برأسه تصنیف باید کرد پس مدح فاروق را بقدح بدل کردن تی
شه بپای خود زدن است و آن این هفوات فاضل اخباری مختص باین ائمه ثلثه بعد از خلفای ثلث
نیست زیرا که در بارهٔ ائمه دیگر که در اظهار معایب جوشش همین جاده مسلوک میداشتند بر همین منوال حرف
بحرف وارد است نعوذ بالله از خرافات فاضل مذکور که زیارت این مجامع انوار مستلزم باشد
بار خدایا مگر گویند که اینهمه فریاد و زاری و بروی خالق ارض و سموات و افراد کائنات برای
تکفیر سیئات طائفه شیعه بود و بس لیکن این قسم تاویلات در بارهٔ خلفا نیز جاریست بلکه بطریق
اولی زیرا که سنیان بگناهان خویش هم اعتراف دارند و کتب ایشان هم دلالت بران دارد که کرام
کاتبین معاصی ایشان را می نویسند بخلاف امامیه که مقتضای طینت ایشان چیزی دیگر و گناهان
ایشان خارج از دفتر پس معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات همه فقط برای سیئات نیست

واین بحث در صدر اوراق مفصل گذشت فلا نعیده مرة اخری مفصلا وتحقیق حق دراین
مقام آنست که دوزخی و جنتی بودن شخص بحکم احکم الحاکمین موقوف است ظن و بنای جنتی بودن
خویش کفایت نمی کند علاوه انجه ازین بزرگان این قسم کلمات بر انفس خویش تواضعا و تسلیما منقول
گردیده دلالت بر جنتی بودن و بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل ازین گذشته که
سوء ظن درباره خویش عین اتباع اتقیاء صالحین و خود را بچشم حقارت [illegible] از سنن انبیاء و مرسلین
است در وصایای ابوذر غفاری مصرح است یا اباذر یقول الله تبارک وتعالی لا اجمع
علی عبد خوفین ولا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة واذا
خافنی فی الدنیا امنته یوم القیامة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا
لاحتقره وخشی ان لا ینجو من شر یوم القیامة الخ مجلسی در عین الحیات ترجمه آن باین عبارت
میکند ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را وجمع نمیکنم برای او
ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است وخایف نیست در روز قیامت او را میترسانم واگر از من ترسان است
در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید که آنرا
حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت الخ بالجمله در مقام نشأ افسوس
حسرت و ندامت بر ترک حسن اموری که ازین حضرات صدور یافته عین محمدت این بزرگان است وفعل
اخباری که سر غنه طاعنین ولا امین است از راه اعتساف این همه را بر دوزخی بودن این بزرگان حمل مینماید

ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل
امرئ منهم ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم

القصه علاج نفس سرکش و موجب نجات از عذاب همین است که همیشه در خوف و ترس باشد و دنیا صدر و اینست
بخاطر فقیر محفوظ است هر چند بخبر دیگر اطلاع میدهم که بروایت شیخ طوسی حضرات ائمه ثابت شده که روزی جناب
امیر در عراق بعد نماز صبح بمزید خوف میگریست و رفقا نیز میگریستند پس سوگند بخدا باز در شد که بچشم خود

دیدم

دیدم در زمان شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گروہی راکہ در ہر صبح وشام گرد آلودہ وژولیدہ مو بودند شکمہا گرسنہ شدہ واز کثرت نماز پیشانیہای شان مانند زانوی گوسپندان گشتہ در انواع عبادات آلہی شب زندہ دار بودند وسوال تمامی ایشان ہمین بود کہ از آتش دوزخ نجات یابند وکمال مرتبہ ایشان اینست کہ با اینہمہ عبادات از عذاب آلہی ہمیشہ خائف می بودند ودر ہیچ وقتی ازین خوف نمی آسودند محصلہا ونکی زہاد این نفوس قدسیہ است کہ ہرچند متحلی بجلائل ومتخلی از رذائل باشند لیکن خودرا بہ تکلف درزمایم می گنجانند پس فاروق کہ در کمال زہد بسر می برد واز کثرت مال منزہ بود چگونہ درین وعید داخل تواند شد تا نوبت باین قیل وقال رسید

مقدمۂ دوم آنکہ حضرت ام المومنین ام سلمہ رضی اللہ عنہا بجہت درشت خوئی فاروق راہ تقیہ ومدارا سپردہ جوابش آنکہ مداہنہ وخوشامد کہ بنص قطعی پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در وصایای علوی حب نفاق است بجناب قبلۂ دین وایمان اہل سلام یعنی امہات المومنین کہ بلاریب حق گوئی از لوازم ذاتیہ ایشان بود سیما در امور شرعے چنانچہ بجواب عبدالرحمن کہ قدوۂ انصار خلیفہ ثانی وثالث بود دریغ نفرمود فرع تشیع است واثبات آن از اصول اہل حق بتکلف وتصنع واگر بر اصول خویش الزام اہل حق میخواہد پس دعاے مجتہد جالسی کلامرنی اثر نخواہد بود واگر کسی را اشتیاق بکوشش وروی در سر باشد بخاتمہ کتاب عین الحیات رجوع کند ودرشتی کہ در مزاج فاروق بود حالش بروایات شیعہ گذشت حاشا کہ او بر مومنین فی حد ذاتہ فظ غلیظ باشد چہ جامے با در مومنین بلکہ تواضع وفروتنی او نسبت باحاد الناس از مومنین معروف است گو مثل انبیا علیہم السلام بجہت کثرت خوف آلہی چنانچہ در احادیث فریقین است ہیبت ہم باشد بلی درشتی او برکفار وفساق بود علاوہ روایت بحار در مجمع البحرین وکلینی مگر یاد نداری کہ جناب سیدہ حاشا جنابہا عن ذلک بارہا مصارعت با ونمود وگریبان کشیدہ وی تعرضی نکرد بلکہ راہ تواضع پیمود فاطمہ تعب عند ام المومنین بروایات شیعہ کہ متضمن تکرار مصارعت فاطمی است بہتر آن بود کہ ام المومنین در

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند انچه درباره خویش خیالی داری عین حق و صواب است جناب
باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک مافات میتوانی کرد خمس را ضبط مکن و فدک را
باولاد فاطمه بده و نزد امیر کل امیر که خلافتش رفع زحدیث غدیر منصوص گشته حاضر شود و توبه نصوح
اختیار کن فان التائب من الذنب کمن لا ذنب له من بعد گذارش است که بر تقدیر اراده معنی
تعرض که فاضل جباری افاده فرموده هم دامن فاروق بجهت قسم شرعی جناب ام المومنین که از اهل
اسلام در صدق و صفای او شکی و ریبی نیست پاک است و هم دامن دیگر اصحاب صاحب لولاک و بر
تقدیر ثانی نفی این تبریه خاص است که درباره فاروق از ضمیمه قسم مرتب فرموده و هو لا یستلزم
نفی العام مقصود ام المومنین آنکه چندانکه ترا ازین وعید پاک میدانم در حق دیگری اعتقاد نمی کنم و
چگونه چنین نباشد که فاروق در آن زمان افضل خلایق بود و بوجود او باب فتنه مسدود و بالجمله این تبریه
با ضمیمه قسم شرعی که زائد بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطعیت جنت برای فاروق است
زیرا که محال است که با وصف اعتقاد ناریت او ام المومنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در جهنم
نخواهی رفت و هرگز در عذاب سالتماب داخل نخواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
تحریر این افادات کجا بود آری کلام او از ابتدا تا انتها درباره جناب مرتضوی ناظر باصول
مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیه نیز هست جاریست که اگر جنتی قطعی بودن و از اهل بودن
جناب امیر در زمره مصداق حدیث الحوض معلوم جناب معصومه و ابو درداء و بعضی دیگر از اصحاب
و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در شان تو چنین و چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال بر تمامی
جنات نعیم و طبقات جحیم مالکی الی غیر ذلک من المراتب التی مرت من قبل و این گبر و دار و احاطه
ملائکه عذاب در باره دیگر النست الی آخره مقدمه سوم آنکه اگر فاروق منصوص بدخول جنت بود
لازم می آید عدم تصدیق رسول او اینهم مستلزم ناریت او و علی ای تقدیر مدعا حاصل جوابش

آنکه جواب آن از طرف شهید کربلا بلکه حسن مجتبی بلکه حضرت علی مرتضی جواب باز فاروق ست و عدم
تصدیق بکلام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در موارد مذکوره بجهت زیادت شفقت بیاده تر لازم آید
کما لا یخفی و از ین مقامات طعنی که بر عبد الرحمن بن عوف نموده مثل اطفال بیسامان بی ادراک و
شعور گفتگو کرده از هم ریخت و سلسله قیل و قال از هم گسیخت باقی ماند انچه در باب کیسه مال قال و مقال
کرده و آن در باره حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام وارد میشود زیرا که علمای قوم اتفاق خویش
بر همین معنی نقل میکنند که مراد حضرت زکریا از وراثت وراثت مال بود و گر نه هیچ خوف از کثرت مال هم
معنی ندارد انبیا بلا ریب قطعی جنتی می باشند زیاده برین نیست که مال را بعد از وفات احبای مستحقین
میرسانند من بعد اجتماع مال کثیر نزد شخصیکه نه زراعت کند و نه پیشه تجارت دارد بلکه از اسباب معاش و از ...
بود معقول نمیشود مسلما که از کیسه مبارک با وصف منهمه سخاوت و جوانمردی چیزی نمی ماند لیکن
خوف از بنی اعمام اکنون بخیال اهل بصیرت نمی آید تا برای حفظ آن جناب زکریا از جناب الهی طلب فرمایند
الا تذروا زکوة و زکر آخری حالیا پاره از حال عبد الرحمن بن عوف باید شنید در ترجمه ایشان که
در استیعاب حافظ یوسف بن عبد الله بن محمد عبد البر نمریست که بابو عمر مشهورست موجود که در یک
روز سی برده آزاد کرده و با ایشان وقت طواف کعبه دعا می کرد اللّهمّ قنی شحّ نفسی
بار خدایا مرا از بند بخل نفس آزاد کن و در مرض الموت بیگریست پرسیدند که چه داعیه بر گریه داد
گفت مصعب بن عمیر از من بهتر بود پارچه کفن از ترکه او بدست نیامد و حمزه سید الشهدا از من بهتر بود
برای او کفن نیافتیم می ترسم که مبادا نصیب ما در دنیا بکثرت مال داده باشند و از ثواب دیگران محروم
مانم و از ینجا میتوان یافت که فاضل مذکور در استیعاب ترجمه آن بزرگ را باستیعاب ندیده یا انکه
او را هم اصدقای ایمانی بوده باشند که مطالعه ناقص شان عین مطالعه این فاضل کامل بوده اگر حال
مزید احسان و سخاوت و کثرت صدقات او در راه خدا زیاده ازین بخواهی روایات دیگر بشنو
عبد الله مبارک از معمر از زهری روایت میکند که عبد الرحمن مذکور در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز بعد ازین چهل هزار دینار بیشتر از نیم
زیاده ترکه نوبت بار کردن بر پانصد اسپ و پانصد شتر فی سبیل الله رسید و در مرض موت برای صد کس از
حضار جنگ بدر وصیت کرد هر کس را چار صد دینار و چون حدیث البشارت خویش از امهات
المومنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بود با قطارهای شتر در راه خدا تقسیم کرد
چنانچه بر ناظرین کتاب اسد الغابه و اصابه فی تمییز الصحابه و رجال مشکوة شریف مستر و محتجب نیست بلکه بعض
چند روایت در اینجا وارد کردم و از دیگر فضائل و کمالات او چه نام برم فاضل جباری با قدماء
اکابر خویش که کینه و نفاق در طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از جهت تعصب و جرح و نیش
بعنایت ایزدی سر هر کس عیان گشته و ازینجا گفته اند شعر چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش
اندر طعنه پاکان برد + این همه که بخدمت جناب مؤلف پیشکش کردم تعلق باصل رساله و حواشی
سهیه داشت حالیا آمدم بر ملحقات و بیانش برین نهج است **قال الفاضل المتبحر وفق**
اهل الخوض فی ملحقات رسالته التی تتعلق بحدیث الحوض برارباب
انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله نسخه فتح الباری بعنایت باری
عز اسمه بدست آمد افتاده و این مقام که در ان دیده شد چنان مدعن گشت که اگر کسی از اولوا الالباب از
اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فی ما حرره نظر کند در اثبات آنچه این هیچمیرز در صدد آن بودم
کافی لسند انگارد و بحسب اتفاق در همین وان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدون
اینکه تعرضی به بیان تایید ما قلت فی تلک الرساله بهذه العبارة کرده شود عبارت مزبور را هم
بطبع رسانیده شد **قوله** وَإِنَّهُ سَيُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ إِلَى
جِهَةِ النَّارِ وَوَقَعَ ذَلِكَ صَرِيحًا فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي آخِرِ بَابِ صِفَةِ النَّارِ مِنْ طَرِيقِ عَطَاءِ
بْنِ يَسَارٍ عَنْهُ وَلَفْظُهُ فَإِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ وَفِي حَدِيثِ أَبِي
هُرَيْرَةَ عِنْدَ مُسْلِمٍ وَلَيُذَادَنَّ رِجَالٌ عَنْ حَوْضِي كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الضَّالُّ أُنَادِيهِمْ أَلَا هَلُمَّ

قوله فأقول يا رب أصحابي في رواية أحمد فلأقولن وفي رواية أحاديث الأنبياء أصيحابي
بالتصغير وكذا هو في حديث أنس وهو خبر مبتدأ محذوف تقديره هؤلاء **قوله** فيقول
إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك في حديث أبي هريرة المذكور إنهم ارتدوا على
أدبارهم القهقرى وزاد في رواية سعيد بن المسيب عن أبي هريرة أيضا فهو إنك
لا علم لك بما أحدثوا بعدك **قوله** فيقال إنهم قد بدلوا بعدك فأقول سحقا سحقا
أي بعدا بعدا والتأكيد للمبالغة وفي حديث أبي سعيد في باب صفة النار أيضا فيقال
إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول سحقا سحقا لمن غير بعدي وزاد في رواية
عطاء بن يسار فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم ولأحمد والطبراني من
حديث أبي بكرة رفعه ليردن على الحوض رجال ممن صحبني ورآني وسنده حسن
وللطبراني من حديث أبي الدرداء نحوه وزاد فقلت يا رسول الله ادع الله أن لا يجعلني
منهم فقال لست منهم وسنده حسن **قوله** فأقول كما قال العبد الصالح
وكنت عليهم شهيدا إلى قوله الحكيم كذا لأبي ذر وفي رواية غيره زيادة ما دمت فيهم
والباقي سواء **قوله** قال فيقال إنهم لن يزالوا مرتدين على أعقابهم وقع في رواية
الكشميهني لن تزالوا ووقع في ترجمة مريم من أحاديث الأنبياء قال الفربري ذكر عن أبي
عبد الله البخاري عن قبيصة قال هم الذين ارتدوا على عهد أبي بكر فقاتلهم أبو بكر
يعني حتى قتلوا وماتوا على الكفر وقد وصله الإسماعيلي من وجه آخر عن قبيصة
وقال الخطابي لم يرتد من الصحابة أحد وإنما ارتد قوم من جفاة الأعراب ممن لا نصرة
له في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة المشهورين ويدل قوله أصيحابي بالتصغير
على قلة عددهم وقال غيره قيل هو على ظاهره من الكفر والمراد بأمتي أمة الدعوة لا
أمة الإجابة ورجح بقوله في حديث أبي هريرة فأقول بعدا لهم وسحقا ويؤيده

كونهم خفي عليه حالهم وان كانوا من امة الاجابة تعرف حالهم بكون اعمالهم تعرض عليه
وهذا يرده قوله في حديث انس حتى اذا عرفتهم وكذا في حديث ابي هريرة قال ابن
التين يحتمل ان يكونوا منافقين او مرتدين او من اصحاب الكبائر وقيل هو قوم من جفاة الاعراب دخلوا
في الاسلام رغبة ورهبة قال الداودي لا يمتنع دخول اصحاب الكبائر والبدع في
ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمرتدون فيجوز ان يحشروا بالغرة والتحجيل
لكونهم من جملة الامة فيناديهم من اجل السيما التي عليهم فيقال انهم بدلوا بعدك
اي لم يموتوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وغيره وعلى هذا فتذهب عنهم
الغرة والتحجيل ويطفأ نورهم وقيل لا يلزم ان تكون عليهم السيما بل يناديهم
لما كان يعرف من اسلامهم وقيل هم اصحاب الكبائر والبدع الذين ماتوا على الاسلام
وعلى هذا فلا يقطع بدخول هؤلاء النار لجواز ان يذادوا عن الحوض اولا عقوبة لهم ثم
يرحموا ولا يمتنع ان يكون لهم غرة وتحجيل فعرفهم بالسيما سواء كانوا في زمنه او بعده و
رجح عياض والباجي وغيرهما ما قال قبيصة راوي الخبر انهم من ارتد بعده صلى الله عليه
وسلم ولا يلزم من معرفته لهم ان تكون عليهم السيما لانها كرامة يظهر بها عمل المسلم والمرتد
قد حبط عمله فقد يكون عرفهم باعيانهم لا بصفتهم باعتبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم
لا يبعد ان يدخل في ذلك ايضا من كان في زمنه من المنافقين وسياتي في حديث
الشفاعة وتبقى هذه الامة فيها منافقوها فدل على انهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
اعيانهم ولو لم يكن لهم تلك السيما فمن عرف صورته ناداه مستصحبا لحالته التي
فارقه عليها في الدنيا واما دخول اصحاب البدع في ذلك فاستبعد لتعبيره في الخبر
بقوله اصحابي واصحاب البدع انما حدثوا بعده واجيب بحمل الصحبة على المعنى الاعم
واستبعد ايضا انه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا سحقا واجيب بانه لا يمتنع ان يقال

يقال ذلك لمن علم انه قضى عليه بالتعذيب على معصية ثم يرجو الشفاعة فيكون
قوله سحقا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اصحاب الكبائر وقال
البيضاوي ليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحتمل ذلك ويحتمل ان
يراد انهم عصاة مرتدون عن الاستقامة يبدلون الاعمال الصالحة بالسيئة انتهى
قد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
حديثا فقال يا ايها الناس اني فرطكم على الحوض فاذا جئتم قال رجل يا رسول
الله انا فلان بن فلان وقال اخر انا فلان بن فلان فاقول اما النسب فقد عرفته ولكنكم
احدثتم بعدي وارتددتم ولاحمد والبزار نحوه من حديث جابر وساذكر في اخر باب
صفة النار ما يحتاج الى شرحه من الفاظ الاحاديث التي اشرت اليها ان شاء الله تعالى

واز عجایب اتفاق اینکه در سطور این رساله کلامی در باب تقدم و تاخر حدیث صحابی و حدیث
لا ادری ما تحدثون بعدی مذکور شده و هم در اواخر رساله منافات این احادیث با حدیث بشارت
عشره مبشره بیان نموده و در اوان تصحیح رساله بعد طبع در بیاض مبرور مغفور محمد ابراهیم خان خلف
الصدق امیر الامرا علی مردان خان مرحوم اسکنهما الله بحبوحة جنانه دیده شد که حدیث لا ادری
ما تحدثون بعدی در قرب زمان انتقال روح نبوی باعلی علیین بر زبان گهربار نبوی گذشته
وهی بنده قوله لما شهد علی شهدا احد مخفی نماند که شهادت بمعنی برا شهدا احد نزدیک زمان رحلت
آن سرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت
وچون ازانجا بازگشت واز دعاء احیا و اموات فارغ شد صداع طاری گشت و بیمار شد انتهى وفي
ذلك البياض في موضع آخر وفي هذه السنة زار النبي صلى الله عليه وسلم شهداء احد
فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر لسنا باخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما
اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بلى ولكن لا ادري ما تحدثون

بعدی فبکی ثم قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه
الله بعد عدة ایام ونیز در مسوی شرح موطای مالک تصنیف شاه ولی الله دهلوی آنچه نوشته است
اول دلیل است برآنکه صدور حدیث لا ادری ما تحدثون بعدی از حدیث تبشیر والا احتیاج تاویل
توفیق بینهما که شارح ممدوح متفطن باین معضله شده متصدی آن گردیده است ادبر عکس قضیا یا قیاسا تهل
معها تاویلش مع قطع النظر از آنچه آنم بهمین تشریح و بسط تمام باثبات رسانیده دلیل بطلان آن
زنهار نبوده است و هذه تلک العبارة اقول تعلق بحدیث ابی النضر من فضل من مات فی
زمانه صلی الله علیه وسلم علی من بقی بعده وهذا خلاف ما یؤثر من السلف ولکن
المراد فضل جزئی لا یصادم الکلی وینبغی للانسان ان یتامل فی معنی هذا الحدیث
حتی تنزاح عنه الشبهة اعلم ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا بشر صحابیا بالجنة فلیس
بشارته ان لا یحتاج الی سبب من اسباب دخول الجنة اصلا بل البشارة اخبار
عما یؤول الیه الامر بعد حصول اسباب النجاة وکذلک وعد الله الانبیاء بالعصمة
من الذنوب فلا یدخل علیهم ذنب البتة ولیس من مقتضاه الا ان یکون لهم سبب
فی الخارج یکفون به انفسهم من الذنوب بل وعد الله تعالی لهم یحدث بهم اسبابا
لا تحصی من الانذار واراءة الجنة والنار وتعریف وخامة العصاة والحیلولة بینهم
وبین ما یریدون فی بعض الاحیان باراءة برهان ربهم وصرف قلوبهم ونحو ذلک
کما ان الله تعالی وعدهم بالفتح یوم بدر ثم ان القتال کان سببا للفتح وعلی هذا القیاس
جمیع مواعیده واذا تمهد هذا فنقول المبشرون بالجنة اکثر الناس خوفا من الله و
اشدهم تحرزا من مظان العطب واوفرهم خشیة من التغیر والتبدیل و
اعظمهم التجاء الی الله عز وجل والنبی صلی الله علیه وسلم اشد اعتناء
بوعظهم وتذکیرهم وتزکیة نفوسهم والتنبیه علی مواقع الغلط منه بغیرهم وربما

یرحمهم

يزجرهم عن مباحات ومكروهات لا يزجر عنها غيرهم وهو قوله صلى الله عليه وآله وسلم
لا ينبغي للصديقين ان يكونوا لعانين واذا فهمت هذا السر كان هذا الحديث وكل
ما يجري مجراه من مناقب المبشرين معرفا لشدة خوفهم وابتلاءهم ولشدة اعتناء
النبي صلى الله عليه وسلم بتزكية نفوسهم وان كان صلعم مزكيا لكافة امته كما قال الله
تعالى ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و چون از عبارت مزبوره تا آخر ارشاد حديث مزبور از حديث
مصدر با صحابي اصحابي و حديث منتقل بتبشير از سفيده صبح بل من الشمس على كبد السماء روشن تر
گشت فما يلزم من ذاك غير خاف على من له ادنى مسكة وقد بين قليل من الكثير في هذه الرسالة

اقول وبالله التوفيق بر دانشوران فيض سنج و روشن دلان سرا سنج که ببصارت عيني و
بصيرت قلبی دارند مستتر نيست که در ملحقات سه مرحله واقع نخستين تصحيح عبارت فتح الباری
بر طبق سابقه اشارتی که از فقير حقير اتفاق افتاده دوم گفتگو در دلالت عبارت مذکور بر مطلوب
مؤلف که حديث الحوض بلا ريب درباره خلفای راشدين است و هر کس که اين عبارت را به بيند
او را خود بخود يقين حاصل می شود درينکه حضرت مؤلف آنچه در رساله نوشته عين حق و صواب است
سوم بحث و نظر در دليليکه بر تقدم حديث بخاری و تاخر حديث موطا اقامت کرده و
ما يتعلق بذلک **اما مرحله اول** پس بدانکه نسخه فتح الباری که بدست فقير بعنايات
باری آمده از نظر ماهرين فن حديث گذشته و باصحت و مقابله همقرين گشته چنانچه حاشيه
از بيان تعرضات فقير معلوم خواهد شد در قول اول شايد که ناسخ نسخه مؤلف که پر غلط بود چند
سطر گذاشته يا در اصل آن اين قسم اغلاط راه يافته يا شرکاء مؤلف را اين زلات در عثرات رو
داده و علی ای تقدير آن سطور بعد لفظ بينهم اينست فقال هلم فقلت اين قال الى النار
الحديث وبين في حديث انس الموضع ولفظه ليردن على ناس من اصحابي الحوض
حتى اذا عرفتهم اختلجوا دوني الحديث وفي حديث سهل بن سعد انا فرطكم على

الحوض من مرّ علیّ شرب ومن شرب لم یظمأ ابداً لیردنّ علیّ اقوام اعرفهم و
یعرفوننی ثم یحال بینی وبینهم ظاهر است که اگر این عبارت نباشد دعوی شارح که در صدد
تفصیل اجمال و تطبیق احادیث رسول متعال است چگونه صورت بندد و آن دعوی اینست که مراد از
ذات شمال جانب دوزخ است و اینهمه عبارت حدیث ابوهریره که از عطا بن یسار در بخاری مروی است تمامت
کرده در نسخهٔ مؤلف از الفاظ حدیث که در ثبوت این دعوی بکار آید غایب است و درینجا
اشکالی است که حل آن بس ضرورست تا عوام در اشتباه نیفتند و آن اینکه در
روایت محمد بن اسمعیل البخاری این هم واقع است که یؤخذ برجال من اصحابی ذات الیمین و ذات
الشمال اگر این لفظ را بر جهت نار فرود آرند ذات الیمین که جهت بهشت است چه معنی داشته باشد
وحل این عضال آنکه مراد از ایراد هر دو لفظ آنست که موکلین عقوبت هر دو جانب را از
یمین و یسار محکم بسته از اطراف احاطه خواهند کرد تا جنبش نکنند و باین رسوائی و مذلت براه دوزخ
روند چنانچه مجرمان را از هر دو طرف بدرگاه پادشاهی کشیده می برند و جائیکه منحصر بر لفظ ذات شمال
اکتفا فرموده اند مراد راندن آنها بسوی جهنم است فاندفع المحذور قطعاً و یقیناً الا ان المصیر کان
واحداً باز شارح محقق دعوی دیگر کرد که مقام این گیر و دار حوض کوثر است و برین مقصود حدیث
نقل نموده از صحیح بخاری و یکی از صحیح مسلم پس بودن عبارت تلک ضرورست و الا دعوی بدلیل
یا دلیل بلا دعوی خواهد بود پس باید دانست که لفظ یذادون که بذال معجمه مشتق از ذود
بمعنی راندن است در هر دو مقام بزاء معجمه مشتق از زیادت در نسخهٔ مؤلف ضبط شده و معنی
اول آنست که البته چند کس از حوض کوثر مطرود خواهند شد و نسخهٔ مؤلف بلا تردد و تامل مهمل
است و این لغت در سورهٔ قصص هم وارد گشته حیث قال الله تبارک و تعالی و وجد
من دونهم امرأتین تذودان عجب که حضرت مؤلف با اینهمه لغت گوئی و لغت نویسی
لغت ذوادی که زبان مردم است هرگز نفهمیده که اشتقاق آن از زیادت درینمقام بمعنی محض است

دور قول

ودر قول ثالث انفه فهو بعد از لفظ ایضا بی محل است و مهمل چنانچه لفظ انما و عبارت نسخهٔ معتمد متصل لفظ
ایضا اینست فقال انک لا علم لک بما احدثوا بعدک فیقال انهم قد بدلوا بعدک الخ
ودر قول رابع لفظ هم سوی لفظ یمل النعم معنا گشته و اینهم در دستور باستو بیج و مهمل بدین مستقیم حضرت مولف
اینقدر هم نگذشته که بعض محققین آن شده اند که از کلمهٔ خویش دور افتاده و راه گم کرده باشند و تعلق حدیث
چنانکه قبل ازین گذشت که تا حیات ازین گیر و دار گم اند چنانکه مرتدا بر سبیل ندرت اتفاق می افتد که شتر از
گله خود جدا شود و راه گم نماید انتهی یعنی بعد مراجعت شروح و کتب غرائب اللغات حدیث مثل هذه زیر عبارت بیان میگردد
بالجمله زیادت لفظ هم نیز از اغلاط فاحشه باید شمرد و در قول سادس لن تزلوا از زلل و عزلت بمعنی الغرض بصیغه مخاطبین ای برای
لن تزالوا از زوال الصیغه غائبین جمع یافته و هو ایضا من زلة اقلام الناسخین من بحر بحرهم من الصدق یقین و بجای فربوی
فربری باید نوشت که نسبت راوی صحیح بخاریست و حضرت مولف در ابتدای رساله لفظ عزیز نیز ثبت کرده حیث قال
نقلا من الکرمانی و قال محمد بن یوسف الفربری ذکر عن محمد بن عبد الله عن قبیصة آه بالجمله درین لفظ نشو و نسیها عجب و غریب جناب
مولف و هواخواهان ایشان که تفصیلش در دفاتر طولانی نگنجد کما سبق الیه الاشارة و حقیقة در حکایات مضحکات از آن صعب تر
قرین است که مولف لیلة و لیلة روایت کرده در مقام فقاتلهم ابی بکر لفظ ابوبکر بعلامت رفع بالیستی نوشت و در موضع
مال النصرة که بمعنی یاری ادنست مال البصیرة بمعنی بینائی می شاید و در جمله و یؤیده کونهم خفی علیهم لفظ علیه بضمیر مفرد
باید کما هو الظاهر و در جمله ما بعد آن یعنی لو کانوا من اهل الاجابة بصیغه مضارع مخاطب یا غایبه از معرفت نزد مصنف
واقع است و دلالت بر کمال عرفان و سکند زیرا که صیغه غایب ماضی بصدد لام تاکید بر طبق نسخه فقیر مناسب می نماید و بجای
یکون اعمالهم تعرض علیهم لکون اعمالهم تعرض علیه ضبط باید نمود ظاهر است که اعمال ایشان بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم عرض میشود و بر تقدیر ضمیر جمع بجای دلیل و لجاد عو خدا یا زود تر این قسم اغلاط بر حضرت مولف کسی عرض کند
تا معلوم فرماید که اعمال اصدقای ایمانی او که شریک تالیف بوده اند و باعث این همه تحریفات شده اند تا با اعمال کسانی است
در عرض اعمال آنها بحث میرود و درباره مولف که بهر حال غایت ملحوظ و مرعی است چگوییم و چه نویسیم و لفظ
مرتکبین الکبائر در نسخه صحیحه بدون نون یا اضافت است و بجای قبل هو قوم ضمیر جمع و بجای اسلافهم لفظ سلافهم فلمی

باید کرد والا فسد المعنی کما لا یخفی و لفظ ان نیاد و عن الحوض به ال المعجمه باید فهمید چنانکه تفصیل گذشت
در مقام مستبعد تعبیر فاستبعد التعبیر بلام جاره متوجه وارد و محل حیث نه یمتنع لا یمتنع بر ضرورت چنانچه بر ادانی مخفی نیست و
بجای فاما السبب لفظ اما النسب بجای صیغه غایب از معرفت صیغه متکلم از بنیاد ثابت باید فرمود همچنین اغلاط دیگر که با دنی غور در سیاق
و سباق عبارت بر می آید تعرضی بدان نکردم اما مرحله دوم پس طی کردنش نیز تعب با بی غایت الهی آسان از یرا که بیان
وجه لا این عبارت که مطابق صوره همیه مولف اول بر مقصود و موضوع رساله بهت حال آنکه ... را نیز بوجه صحت
در نیافته کما عرفت مشروحا بزمره و ستبیان خدمتش باید رسید و طلب وجه باید کرد چنانکه گفته اند که ع تصنیف را
مصنف نیکو کند بیان و لیکن عذر یکه در صدد ملحقات و عبارت کتاب فتح الباری کرده حیث قال و بحسب الاتفاق در همین
اوان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدان اینکه تعرضی به بیان تائید ما قلت فی تلک الرساله بهذه العبارة
کرده شود عبارت مزبور را هم بالطبع رسانیده شد انتهی قابل آن نیست که اطفال ابجد خوان هم باستماع آن فریب
خورند چه جای آنکه اصحاب تحصیل و ارباب تدریس در این دام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از بهر سیدن عبارت فتح
الباری متقدم است بایستی که یک دو ورق در وجه دلالت هم می نوشتند و بعد عبارت مذکور می افزودند و هرگز خیال
کسی نمی آید که عجلت طابع از تسویدش مانع شد زیرا که طابع خود تابع بود نه متبوع و نیز ظاهر است که او با احاد الناس انهم عامله
نمی تواند کرد فکیف مولف مرجع خلایق که رتق و فتق تمامی تقریر و تحریر بدست او باشد بلکه بسیاری از اغراضش نیز بسبب کار
مولف متعلق بود و بر تقدیر تاخر مثل این وجه نیز سنگ راه نتواند شد آمدم بر حد زمانه پس آنهم بکار مولف نمی
آید زیرا که می بایست که در همان زمانه که رساله حدیث حوض مطبوع شده بود ملحقات را بعد ضمیمه وجه دلالت در مطبع رساله
خواه بعد طبع تمام رسایل که امتداد برآن گذشته بود و هرگاه از طبع فارغ می شدند ملحقات را بر جای مناسب می نهادند که آخر
وضع و ترتیب رسایل در جلد بعد از طبع و تجویز مولف خواهد بود و قبل از آن کما هو الواقع کذلک بالجمله برای تدلیس و تلبیس عوام
نسج انقسیم عبارت ملحقات و مکملات رساله ضرور افتاد و تا عاقبت فریب خورده ... که اوله امداد صحابه کرام رضی الله
عنهم اجمعین و مقصد ابو... الشان برای احادیث الحوض منع ... نشده تو ده ز کتب ... بیان بر آید بار
خدایا مگر مسلسل ... مولف آن باشند که ...

کافی بود از جهت تعرض به بیانش اتفاق نیفتاده و این دعوی در حیز منع است بر بداهتش بلا ریب دلیلی و
بیانی در کار است و بدون خرط القتاد کاشف ظاهر عبارات کتاب نسیم الابرار دلالت بر مدعای او میکرد و احتمالات خفیه دیگر هم مبدا ثبت
ولیکن عنقریب خواهی دانست که عبارات این کتاب را که مؤلف اولا دلیل مطلوب خویش بلند ساخته و من تلقاء النفس دعوی
بداهت کرده جا بجا منافی مدعای او است چنانچه در اجزاء سابقه و ابحاث متقدمه اشعار با بعضی از آن رفته اکنون در مقام
بمقتضای موعد بالقول الذی به موثوق گشته مفصل میگوئیم که هرگز عبارات معلومه هیچ دلالتی از دلالات ثلث برای
مدعای مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه منافی مطلوب او و مفید اهل حق است **اما قول اول** که تعیین جهت تشخیص نا روا
مواضع این گیرودار در آن مذکور است پس البته خارج از ما به النزاع است بلا اشتراک و کسی را در آن قیل و قالی نیست
اما قول ثانی پس آن نیز از همین باب و همین فصل است چه ما انکار نمیتوانیم کرد احدی را انحراف از سنت که اصحاب
یا اصحاب خبر مبتدع احداث نموده است مثلا **اما قول ثالث** پس بصراحت شدید بمؤلف میرساند زیرا که او در این رساله بجمال جد و
جهد و سعی و تلاش در پی آن شده که مقصود از سلب بودت اخبار ختم رسالت در جمله لا نبی بعدی احدثوا بعدک نفی علم تفصیلی است
و این قول دلالت بر نفی جنس علم دارد فیکون منافیا قضا للغرض و نفی جنس علم از محدثات بر مدعای مصنف سراسر مفید برای
الحق افتاده اما نظر با اصول خویش پس از غایت ظهور احتیاج بترتیب مقدمات ندارد چنانکه قبل ازین هم دانستی که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم را بنورانیت وحی معلوم بود که در زمان خلفاء راشدین ترقی و لمعان دین متین الهی تمکن بطون بیابر نگاه ظهور
خواهد رسید پس اثبات حدث یعنی چه و هرگاه حدث از جناب ایزد بتاکید ثابت فرمود معلوم شد که مراد حدث جناه عمر ابن
نه خلفاء رسالتماب و بمقتضای اصول امامیه مؤید ظاهر کتاب و باطن آن نیست نیز همین اصول موضوعیه که بتحدث اشقیا است سعیر فیها
مفصله انشاء الله تعالی پس دلالت بر علم تفصیلی محدثات خلفاء دارد و هرگاه در نفس حدیث نفی علم وارد باشد بطریق اولی
معلوم شد که خلفا نخواهند بود و این بحث قبل ازین گذشته و سیجیء عن قریب بما لا مزید علیه انشاء الله المستعان بدم حدیث
عرض اعمال بر جناب رسول متعال و آن نص در مدعا نمی تواند شد زیرا که از آن کلیت بر نمی آید و مستلزم آن نیست که اعمال
هر کس را علی الاطلاق عرض کرده باشند تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال حدث و ابداع آنها میدانسته
و نیز مقید است که از احادیث عرض اعمال و احادیث نفی درایت حضرت خاتم رسالت بعد از جمع و تلفیق

چنان معلوم میشود که هرگاه غالبا منظور جناب قدس الهی نجات بعضی از بندگان خویش از گیرودار
قیامت میباشد حال جناح آنها بر جناب سید المرسلین بواسطه فرشتگان یا بی واسطه منکشف میفرمایند تا بتوسط استغفار
وشفاعت شریفه از سر اوگیرشان بگذرند و بزلال عفو و صفح محو فرمایند و المقصود [illegible] ظاهر است که
نجات هر کس مقصود نیست الا ارشاد ایزدی در کتاب مجید که لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین است
توسط استغفار جناب سید ابرار اقتضا دار نجات است که بعضی از ائمه علما در مدلول حدیث عرض اعمال مولف جابجا بیان
گردیده گفتگو کرده اند مع ذلک عرض اعمال بر کسی مقتضی علم تفصیلی به محدثات و ماصدر [illegible] شان نیست کسی در روایت
بجا خبر و نمی شنید بالجمله از حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم محدثات مصداق احادیث الحوض را
که جفاة اعراب بودند نشناسد و آنچه دانستی که بعضی از محققین این احادیث را نظر با حادیث دیگر و روایات آخر مقید نموده اند
پس انکار مولف نمی آید مگر آنکه او این قیود را با دله باطل سازد و انی له ذلک اما قول رابع پس آنهم چنین است زیرا که دلالت بر ارتداد
که بعضی از آنها از ین گروه و اخلاص خود [illegible] شده و هر چند قدمای متشیعین درباره خلفای راشدین این مسلک داشته اند و لیکن بدیهی
مجتهدین ما آن نیست پس [illegible] ظلمات بعض علامه خطابی و فاضل کرمانی و جز روشنا الهم مفید مرام آنجناب کما سبق تفصیل
مگر در بادی الرای سوال بود در او جواب سید الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم برای مولف فائده می بخشد و جوابش بعد اندک
تامل و امعان نظر بر می آید و این بحث نیز قبل از ین مفصل قلمی شده اما قول خامس پس ابن حجر ظاهر مثل اقوال ثلاثه
است فلا یوصلنا ضر کما لا یجدیهم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار رود بحث بودن این قول سفائش تا بی قطعا
ویقینا مفید علمای اعلام است و مضر زمره خصام و سیجی شرحه انشاء الله تعالی اما قول سادس پس سراپا نقیض
مدعای مولف است زیرا که دلالت قطعی بر آن دارد که مصداق این حدیث آنها بودند که در وقت صدیق اکبر مرتد
شده بودند اما قول خطابی پس عین مدعای ماست نقیض صریح خیال مولف چه مدلول آنست که از [illegible]
احدی محدثات و تغییر و تبدیل نگشته بلکه جفاة اعراب چنین کرده اند فینطبق علیهم و قدمر تفصیل اما قول عیاض
که کفر مراد است [illegible] از استقامت دعوت آن پس درین قول هم تائید مولف نیست زیرا که او در صدد حمل آن
بر خلفا است که بداهة از جمله مسلمانان بودند و قائل توحید و نبوت لیکن بسبب انکار امامت مرتضوی

مرتضی و غصب حق خلافت او بعود باید در جهنم خواهند رفت اما قول ابن التین پس
گذشت که سراسر معترض بمؤلف میرساند و قصر رساله او را برابر خاک میگرداند زیرا که بنا و مقدمات رساله
مؤلف برانیست که غیر از دو احتمال یعنی ردت کفر بعض قبائل و دوم صدور غصب خلافت از خلفای ثلثه امر ثالث
گنجایشی نیست و اثبات امکان جواز این توجیه قبل ازین مفصل ذکر کرده‌ام پس تطبیق حدیث بر اهل نفاق احتمال
ثالث باشد و حصر [illegible] باشد و فراوان حیرت است اگر مؤلف اعتراض نماید که احداث بر منافقین صادق نمی‌آید
زیرا که آنها ایجاد امر تازه نکرده‌اند و وجه حیرت برظاهر است چه خلفا بر اصول اهل حق اسلام را رونق تمام دادند
و بر اصول شیعه همان کردند که در تبوک و حجة الوداع و غیر آن باهمدگر قرار داده بودند کلف که در ما سبق
بتفصیل تمام معنی احداث و ارتداد را بر منافقین منطبق کرده باشم که حیرت مذکور از یکی بهزار رسید القصه قول
ابن التین هرگز مناسبتی با دعای مؤلف ندارد بلکه نقیض دعوای اوست چرا نباشد که عدد ثلث نزد امامیه نحوست
شدید دارد و قول ابن التین هم مجوز احتمال ثالث اوست و هم بر محاورات اهل هندوستان لفظ تین هم موافق عدد
مذکور است و درینجا حکایتی عجیب و غریب از قبیل مطایبات مناسبت این فصل یاد آمده که در محفل علمای
شیعه مجتمع بودند و میانه ایشان سخن در تفسیر قول او تعالی وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ میرفت
که مراد ازین سه لفظ چیست کلان‌ترین ایشان گفت که یاد دارم که علی بن ابراهیم قمی از قدمای ما در تفسیر خود
نوشته که مراد از تین رسول خدا و مراد از زیتون سید اوصیا و مراد از طور سینین حسن مجتبی و سلطان کربلا [illegible]
و بعضی گفته‌اند که تفسیر اصحاب ائمه معصومین دلالت بر آن می‌کند که مراد از زیتون حضرت ابراهیم خلیل باشند
که سلسله آبا سید انبیا بذات مقدس ایشان منتهی می‌شود زیرا که در روایات ایشان موجود است
که مراد از زیتونه در آیت و انی هدایت اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ
نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ
كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُّوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ حضرت خلیل الرحمن است
و بعضی بر حسب فهم خویش چیزهای دیگر گفتند و باهمدگر اختلاف شدید بهم رسید سخن بر یکی تمام نماند شعر قنا دید

در عقده هیچ هیچ * که در حل آن ره نبردند هیچ * راوی گوید که بعد از استماع این همه اختلافات شعر
کهن جامه اندر صف آخرین * بغرش در آمد چو شیر عرین * که ای معاشر متبحرین تفسیر اول خلاف
قرینه و مضاد عقل رزین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینهٔ لفظی یا معنوی مراد نتوان
گرفت و روایات ائمهٔ هدی مثل امام محمد باقر دلالت بر آن دارد که مقصود از لفظ طور سینین مکهٔ مقدسه است
و دیگر هیچ پس یکی از حسنین باقی ماند و بر تفسیر ثانی هر دو برادر از دفتر حساب خارج میشوند و حساب منطبق
نمی افتد مگر آنکه که ازین هر سه لفظ یعنی تین و زیتون و طور سینین خلفای ثلثه راشدین یا دمساز
کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم برین اشعار دارد که همین سه کس مراد اند دون غیرهم
از سرعت فهم و جودت طبع و ظرافت همه کس حیران شدند و تقریرات بپایان رسید اما قول داودی
که ممکن است دخول اصحاب کبائر و بدع پس انطباق آن بر مالک امامیه و غیر او می توانند شد کما من
قبل مطلوب مؤلف عدد خلفای راشدین سید المرسلین از کجا اما قول امام نووی پس مثل
قول ابن التین در تجویز منافقین باید فهمید و حالش آنفا و سابقا به تفصیل گذشت که در حقیقت
مضرت بدعوی مؤلف میرسانند اما قول بانکه یقین تابید دخول ایشان در جهنم نیست بلکه امید رحمت
برای ایشان می توان داشت پس مؤید علامه خطابی و فاضل کرمانی و مانند ایشان است و سراسر
استیصال افادات مؤلف میکند که قائل تابید عذاب مصداق حدیث الحوض است و در بیان
تیز زبانی ها درباره متبحرین نموده چنانکه پیش ازین دانستی قس علی هذا ترجیح قاضی عیاض و غیر او کما لا
یخفی آری بحسب ظاهر این عبارت را یعنی و قد یکون عرفهم باعیانهم و لا بصفتهم باعتبار ما کانوا علیه قبل
ارتدادهم جناب مؤلف دلیل بر مطلوب خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را
باعیانهم و احداثهم می شناخت مگر بجهت فظاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادری ما تحدثون بعدی
و مفصل نگفت که خلافت علی را غصب خواهید کرد و لیکن مطلب عبارت مذکور این است که جایز است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار اسلام سابق و صفت شان

ندریافته ازین جهت آنها را آواز داده سفارش آنها نموده باشد مطلوب مولف ز نیها لازم
نیامد که در دار دنیا وقت ارشاد حدیث شریف وفات آنها را اسپیت و هم صغار را فالمطلوب غیر ثابت
والثابت غیر مطلوب اما نفی استبعاد از دخول منافقین زمان سعادت نشان آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم پس دلیل برای صحت تجویز ابن التین و مانند اوست و هادم اساس مقدمات سابقه
مولف کما عرفته سابقا و لاحقا من بعد اقواله که در عبارت فتح الباری مسطور است و در پیرایه جواب سوال
مذکور تمامش با نچه قبل ازان مذکور گشته راجع می شود پس جواب تفصیلی آن غیر ضرور پس الحال شوق آنکه
بطی مرحله سوم مشغول گردم **اما مرحله سوم** پس حالیا برای قطع آن عنان دهم خامه را منعطف
باید کرد و بدان ایدک الله تعالی علما نافعا و فهما کاملا که مولف در ما سبق چنانکه دانی در فذلکه کلام
چند تقریر وارد کرده که خصم او توقف بر تقدم حدیث بخاری فهمیده و دلیلی بران طلبیده مقصودش
آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس تا انتهاض دلیل تقدم که قابل سماع باشد کلام مولف
قبول کردنی نیست و مولف دران مقام با ختلال حواس از با نشناخته چاره جز این ندید که
مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در هر دو حدیث محجور است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
و ندانسته که قبل ازان تفسیر بودن حدیث موطا برای رفع ابهام حدیث بخاری قائل شده پس مساوات
مقتضی آنست که تاخر حدیث بخاری جایز باشد و دعوی اجمال و ابهامش و آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در
حدیث شهدا را حسب رفع ابهام قصه موطا مقتضای آن میکند که تاخر برای آن جایز باشد بنابر فصل و آنست **تناقض دوم**
آنکه در لمعات مدعی شده که دلیلی بر تاخر حدیث موطا موجود است پس قول مساوات که تاخر حدیث بخاری را
تجویز میکند مناقض دلیل مزعوم اوست پس دلیل مخالف قول مذکور و هذا هو التناقض الثانی **تناقض سوم** آنکه تقدم حدیث
موطا بر حدیث بخاری حکم مساوات سابق [illegible] که حدیث بخاری تاخر باشد حدیث بشارت هم متاخر باشد
زیرا که تاخر حدیث حوض از بشارت منوط به اثبات نرسانیده پس محتمل است تقدم حدیث بخاری بر حدیث بشارت و المتقدم علی المتقدم
علی الشیء متقدم علی ذلک الشیء پس امکان تقدم حدیث موطا بر حدیث بشارت با ثبات رسید و حال آنکه مولف

در این لمعات تا آخر حدیث موطا از حدیث لبشارت نص نموده حیث قال فی وقت الاستنتاج و چون
از عبارات مذکوره تا آخر ارشاد حدیث مزبور از حدیث مقصد صحابی رباعی اصحابی حدیث مشتمل بتشبیه از سفیده صبح بل من
الشمس علی کبد السماء روشن تر گشت آه فیلزم التناقض الثالث هرگاه تقریر شریف ناقص تفصیل دریافتی به
لمحتی در دلالت دلیل تا آخر حدیث موطا سخن کمتر بین جهلا نمی شنو که مطمح نظر ثاقب مؤلف در نسج عبارتی که مقصد را بلفظ
عجالت الاتفاق است ترتیب لف و نشر یعنی عبارت جلد اول خاص مذکور تعلق باثبات دعوی [illegible] رد و عبارت مسطور تعلق
ثانی و هر که ادنی غور در معانی هر دو مقام نماید بالیقین بداند که دلیل عام است و دعوی مؤلف علی المقام خاص
اما اول پس از آنکه حدیث موطا قرینه بیان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و این استلزام تا آخر آن از
حدیث خوض نیست زیرا که محتمل است که روز دوم از این مرض یا سوم و قس علی هذا حدیث خوض ارشاد فرموده باشند
و بعضی از شواهد و قرائن بر حسب اصول ایشان قطع نظر از روایت حیات القلوب مجلسی بر تاخیر این حدیث قبل ازین یاد
کرده ام فلا حاجة الی الاعادة و فریقین اتفاق برآن دارند که مرض الموت آن سرور علیه الصلوة و السلام ممتد کشیده و سانحه
رحلت بغتة و فجاءة اتفاق نیفتاده اما ثانی پس از آنکه مراد مؤلف تا آخر حدیث موطا از حدیث عشرة فی الجنة است
کما صرح به فی هذه العبارة حیث قال و هم و ازدو آخر رساله منافات این احادیث با حدیث لبشارت لعشرة مبشره به جنان
پیوسته و غایت مدلول دلیل تا آخر مزعومی که عبارت کتاب مستطاب مسطور نیست تا آخر حدیث موطا از بعض بشارات
است فی الجمله و بشارت عام از حدیث تبشیر مذکور است کما لا یخفی پس مدعای مؤلف هنوز باثبات نرسیده مقصود
ازین تقریر بدستور سابق اظهار عجز حضرت مؤلف است و آنکه او از طریق استدلال نابلد است و با اینهمه جامعیت افلاطون را
خوشی می نازد و قبل ازین قرع صماخ سامعین کرده که تعیین وقت ارشاد حدیث شهد کی برای الحق مفید افتاده نه مفید
مخالف بلکه در ایراد و اظهارش مضر شدید برای او است ... خاطر خود را برای شاد کردن سخت نا عاقبت اندیشی است
بلی اگر و مثبه بحیرت مثلا این کلمات بخطاب اجله میفرمود فی الجمله مقام مرد میشد که خلص اصحاب مخاطب باین کلمات شده اند و اذ لیس فلیس من العکس
بالنسبت کنظر شارح موطا مثل قدما بتحقیق مقدما است بعد تقریر خطاب بجوار مین سالمان به نظر کمتر ریت جهلا نمی نماید متاخرین
از فرید ضرور نجات جدال و الزام غالب اوقات و قبل از تسلیم خطاب بخواص ملازمین اصحاب فتدبروا یا اولی الالباب

اما مسلک ثانی پس تفصیلش برین عنوان است که بیشتر از زبان فقها
متشیعین ہندا بنا شنیده ایم چنان فرع صحاح نقیر کرده بود که اصح الکتب قبل ہاء ضد عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است والعجب
کل العجب که این قول نقطه از افادات معتقدات فرقه اخباریه که در دیار ہندوستان وجود ایشان بندرت انضمام
یافته بہت نیست بلکه قول شیعه حضرت امام اعظم علی که درین اقلیم بکثرت موجود اند و لطایفه اصولیه موسوم بر طبق اظہار
مولانا حسین علیخان بہادر حضرت مؤلف مذہب متاخرین ایشان مستحدث و مبتدع او ستکا ستعرفه انشاء الله تعالی
نیز همین است و حال آنکه معظم اعمال این طایفه را بر خلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مز بور مثل روایات مدت آرام
و دقایق توان گفت و حیرت است که چگونه تفصی ازین عضال خواهند جست که اگر کتاب مذکور بحجت و وثوق و
و عدم تطرق تحریف در احادیث ائمه ہداة موسوم بصحیح اصح الکتب قبل ہاء ضد عثمانی است یعنی احادیث مندرجه
از زبان مخبر صادق بی زیادت و نقصان است پس خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بر خلاف حکم الہی است
و اگر معمول به مطابق حکم الہی است البته بیشتر احادیث صحیح مز بور که بر السنه قوم بوصف صحت و تواتر شهرت
معتبر میشود کما سیجی بموجبه انشاء الله تعالی از کسوت صحت عاریست فما الصدق النقیضین مگر بنوعیکه صدور
قبایح از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا مثل ترک اصلح در حق عباد و ارتکاب ظلم صریح مانند سلب اثبات
از ائمه امجاد سیما از حضرت صاحب العصر والزمان و اعطای قوت و مکنت برای فسقه فجره در بلاد متعدده
ایران جایز رسیده اند و نتیجه این اشکال سقیمه و ضروب عقیمه را ابجد یکه نزد اوسط الناس بلکه اکبر و اصغر ایشان جمیعا
قیامت صغری و مصیبت کبری توان شمرد یعنی پشیمان نشد خدای تعالی در هیچ چیز چنانچه پشیمان شد در باب
امامت بر زبان می آرند صدور حکم بالنقیضین بلکه بنقایض کثیره هم روا دارند و ازین قبیل که امام صادق علیه السلام
فرموده علی کبیر در کشکول خودش ترجمه آن بهمین الفاظ نموده و تتمه الاسلام امامیه اصیل این قصه بر عضد را
بضم دیگر خرافات در کافی وارد کرده هویدا میشود که حکیم علی الاطلاق جلت نعمائه و تقدست اسمائه بمقتضای
شعر نه هر جا مرکب توان تاختن ٭ که جاها سپر باید انداختن ٭ بر اصول امامیه بارها پشیمانی ورزیده
کشیده چرا چنین نباشد که ملا صادق از شرح کافی در تفرقه نسخ از بدا علی ما نقل آنچه گفته ما آنش بیان می شد

که در اول اثابت از حق بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در آن رجوع از خطا
می باشد و مؤید این تحقیقات افادات و معتقدات بانیان مذهب اساسیه است که قد معبود خود را به هفت
شبر می پیمانید و این حکایات در روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحده نیست لکن پوشیده نیست
القصه درین مقام برخلاف داب مؤلف مقام دلیلی دارم و برنای بر دعوی مرقوم الصدر می آرم
که اگر دست از دامن انصاف جدا نکنند قفل خموشی بر لب زنند بیانش [illegible]لانای موصوف
در کتاب منیة الاجتهاد مع جز راس جماعة اهل العناد که نام نامیش از حقیقت مسمی خبر میدهد فرقه اصولیه را
بجهت حق الفت ایشان با اصول و اخبار ائمه اهل البیت علیهم السلام را از کاسه لیسان ابوحنیفه می شمارد و همت علمای
خود را با خراج تمامی اقاصی و ادانی اینها از دائره تشیع ائمه هدی علیهم التحیة والثناء می گمارد و داهیه ارشاد فیض
بنیاد او درباره مقامات حضرت امام اعظم علی الله محض بحث بدوت این رکاکت صدد تقریر واقع
احتمال تاویل و تسویل را باقی نگذاشته چنانچه عبارات سراسر بشارت آن بزرگ در فایده اولی از فواید کتاب
مسطور این است بدانکه علمای امامیه در زمان غیبت بر دو قسم اند جماعتی اصولیین طریق اول قدیم و
موافق مسلک اصحاب ائمه علیهم السلام است و مذهب دوم جدید و ماخوذ از عامه است تفصیل این اجمال می آید
انشاء الله تعالی انتهی ملخصا در بیان فایده رابعه در بیان تقدم طریقه اخبار و تجدد مسلک اصول میفرماید بدانکه
علمای ثقات گفته اند که امامیه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن تا اوائل غیبت کبری عمل باخبار صحیحه مروی
از معصومین میکردند و بر اکثری از اصول دین هم استدلال از آن می نمودند و اجتهاد در تقلید و استنباطات مسائل
ظنیه مثل متاخرین رسوم قدما نبود چون جمعی از علمای عامه اصحاب طعن نمودند که نزد شما اشتغال با علم کلام و فقه و اصول
مستنبط از دلائل منضبط نیست و بجز روایات منقوله ائمه علیهم السلام خود تان ندارید برای دفع این عار گروهی از
متاخرین امامیه کتب درین فنون ثلثه تصنیف کردند و بنا بر افکار عقلیه گذاشتند و غافل شدند از آنکه ائمه علیهم السلام
نهی فرموده اند از علم کلامیکه مبنی بر چنین افکار عقلیه باشد و امر بعلم فن کلام از اخبار مطهر خود شان فرموده و
از این غفلت در اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول مخالفت با روایات متواتره از عترت طاهره نمودند و ندیدند

بیشتر

بسیاری از مسائل فقهیه خلاف اخبار صحیحه از ایشان سر زده و اول کسی که مصدر این غفلت شد دو کس بودند محمد بن احمد
بن جنید حمادی و حسن بن عقیل عمانی بعد شیخ مفید حسن ظن با این دو کس و تصانیف ایشان بهم رسید تقصیری و رئیس الطائفه
شاگردان خود ظاهر کرد و این طریقه شایع گردید تا اینکه نوبت بعلامه حلی رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قواعد
و اصول عامه نموده آخر با افاده و اجاد بسیار در فواید دیگر سیما فایده رابعه مذکور آنچه در خدمت مجتهدین اصولیه ارشاد
فرموده نقلش خالی [illegible] ادب نیست مع هذا کیست که حال نقل آن تواند شد مگر مبتنی از ابیات آن مقام را ذکر میکنیم
شعر نان و حلوا حیثیت ای اشوریده + مجتهد خود را نمودن بهر زر + دعا قلیل از فحوای این شعر لامحاله میتوان دریافت
که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولیه هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و مضمونی در تقبیح و تشهیر فواحش
این طائفه در دل نگاه نداشته باز در فائده سادسه میفرماید که مقصود از قیاس آنست که مقابل سماع باشد یعنی دلیل عقلی بغیر
شنیدن از معصومین علیهم السلام و مراد از آن خلاف روایت است و این هر دو معنی شامل است جمیع استنباطات ظنیه را
که آن احکام سمع از معصوم و روایت نیست اما لفظ قیاس پس در چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال در
فقهای اهل سنت بمعنی تمثیل مصطلح نموده اند که عبارت از تعدیه حکم یک جزئی بجزئی دیگر باشد و منطقیین اصطلاح کرده اند
بر آنکه قیاس قولیست مرکب از قضایا که چون تسلیم کنند آن قضایا را لازم آید بحیثیت ذات آن قضایا قول دیگر و در
عرف بمعنی عام که شامل است تمثیل و قول مؤلف و دیگر جمیع اقسام ادله را میگویند و همین معنی عرفی مقصود است از قیاس
که ممنوع است در شرع چنانچه در احادیث اشعار باین معنی رفته شیخ حر عاملی در جلد آخر وسائل الشیعه از محاسن برقی
نقل کرده که باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار از حضرت
امام رضا علیه السلام نقل نموده آنچه حاصلش این است که هر کسی که اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن از کسی که خدا او را
از برای خلق خود دلیل کرده مشرک است و در کسی که اعتماد کرده شده است بر وحی خدا محمد است صلی الله علیه و سلم
و در معانی الاخبار باسناد خود از ابی عبدالله روایت نموده که هر کسی که دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
از راست گو ملزم خواهد کرد خدا او را با فنای عالم انتهی و از این حدیث ظاهر شد که آنچه مسموع از معصوم نیست مذموم است و
حتی الامکان در احادیث تطبیق باید نمود پس احادیثی که در آن مذمت قیاس است مراد از آن مقابل سماع باشد و این را منصف سلیم العقل

قبول میکنید و هم شیخ سابق الذکر در وسایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او باسناد خود از امام حسن عسکری علیه
السلام روایت نموده که آنحضرت ع از کتابهای بنی فضال پرسیدند بجواب فرمود که اخذ کنید هر آنچه ایشان روایت
کرده اند و ترک کنید آن را که برای خود می گویند انتهی ازین حدیث تقابل روایت با رأی ظاهر شد پس رأی خلاف
روایت باشد و نیز میگوییم که برین دعوی دلیل عقلی هست و آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول من قاس
ابلیس یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلیس بود علیه اللعنه و بیقین ثابت است که قیاس ابلیس از قبیل تمثیل مصطلح فقها نبود بلکه
شکل اول از قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چراکه مفاد شرح چنانچه از قرآن مجید مستفاد میشود این است که بعد امر الهی
بسجده آدم علی نبینا و علیه السلام بجناب اقدس او سبحانه عرض کرد که من از آدم بهترم چه من از آتش آفریده شده ام و او
از خاک و کسیکه از آتش باشد بهتر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بدیهیه بصورت شکل اول است و قیاس فقهی تمثیلی
باشد پس نیست نیز مقصود احادیث ذم قیاس بخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیرا که معصوم با بوحنیفه و دیگران
خطاب فرموده میگفت اند که بمن رسیده است که تو قیاس میکنی زنهار قیاس مکن که اول قیاس کننده ابلیس است و ظاهر
است که قیاس مخالفین نه بر صورت قیاس ابلیس بود چه این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است و چون مخالفین قیاس
بشکل قیاس شیطان نمیکردند نهی ازچنین قیاس بالخصوص از شان امام علیه السلام نیست عبث و لغو است
بلکه هیچ عاقلی صاحب فهمی روا ندارد که شخص تحصیل علم منطق مثلا می کرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت
نماید باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زنهار این کار مکن بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
شاهد بر این است که قیاسی که نهی از آن میفرمایند مخاطب میکرده حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معمول او نبوده و ازین عبث
بر معصوم لازم میگردد عیاذا بالله پس اراده هر دو معنی قیاس ازین احادیث باطل شد و باقی نماند مگر همان معنی عرفی که عبارت است
از دلیل عقلی مقابل سماعی است عام و شامل است قیاس فقهی و منطقی و غیر آنها را و لفظ قیاس باشتراک لفظی بر سه
معنی اطلاق می پذیرد و چون قرائن و ادله انتفاء دو معنی در احادیث موجود است اراده معنی سوم متعین گردید و نیز بآیات
ائمه ثابت شده اکثر ادله معتبره اصولیین از قسم ظواهر و اباحت اصلیه و استصحاب و غیره که باعتراف خود شان مفید
ظن است نه یقین داخل قیاس مذموم در زبان معصوم علیه السلام خواهد بود و اگر کسی گوید که مراد معصوم از ذم قیاس نیست

که

که کسی بمجرد رای خود بغیر ملاحظه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادله عقلیه و بلا استنباط بلکه از روی هوا و خواهش
نفس کند و حال استنباطات ظنیه که اصولیین بآن قائل اند این چنین نیست شواهد و علامات و امارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوییم که بطلان این قسم حکم قیاسی مجمع علیه در میان اهل اسلام از ضروریات دین محمدی است صلی
الله علیه و آله و سلم و عامه هم چنین نمیکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترکه میانه اصل و فرع تخصیص مینمایند و ظن
تا امکان حاصل می سازند علاوه و مقابل نص قیاس را باطل میدانند و قیاس ابلیس را از همین جهت مردود میدانند و هیچ
گاهی بمجرد خواهش نفس بی شواهد و قرائن کتاب و سنت حکم جایز نمی انگارند پس انکار این قسم قیاس نهی امام علیه
السلام بیفایده متصور میگردد و طعن معصوم علیه السلام بر ابوحنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تهمت بی
اصل میشود معاذ الله من هذا انتهی کلامه و اگر بر سامعین و ناظرین ابهام و تردد مستولی شود که آنچه از رساله
منبهة الاجتهاد قبائح و فضائح طائفه اصولیه لوکانت محلّه مذکور شد بر مقام خویش نمی نماید زیرا که اصولیین و
اخباریین با هم اهل کتابند همدگر را لا شیء میگویند و مثالب و عیوب یکدگر را میجویند بلکه اهل اخبار در تکفیر و
تضلیل اهل اصول قصبات سبق می ربایند و کمال غلو در این معنی می نمایند پس کلام یکی بر دیگری خصوصا کلام اخباری
حجت نباشد گوییم ایراد کلام صاحب منبهة الاجتهاد برادر همین مولف سردفتر اهل خلاف و عناد که دکان تالیف
این رساله بکالای او آراسته کما عرفته چنانچه در عبده سابق را که در صدر اوراق مسلک اول بر زبان قلم رفته و مسکن
مظهر تناقض و تهافت عظیم است که در کلام او و کلام مستفیدان او وقوع یافته کما لا یخفی مع ذلک آنچه فاضل
موصوف در اثبات آن بذیل چند حدیث حضرات معصومین تشبث کرده گویا از بدیهیات اولیه توان شمرد و برای
دلیل لمی لفظ تنبیه بر زبان باید آورد و برهانیکه از براهین عقلیه قائم نموده و در ترتیب مقدمات آن بجهت عدم
تتبع مقالات و کتب فریق را هزت و کلفت بیهوده کار علما که اهل اصول از هندوستان تا ایران بر افادات ایشان
افتخار میدارند و آنها را از زمره خویش میشمارند تصدیق و تایید آن فرموده اند حضرت مولف علی انصاف و
حریفانش کی مجال دارند که حرف ابطال و رد و قدح آن بر زبان آرند اگر باور نیاید مجلد اول از کتاب بحار
الانوار امام متاخرین شیعه رجوع کن در باب او در ذیل شرح بعضی از احادیث مذمت آرا و مقاییس که بخطاب حضرت

ابو حنیفه رح بزعم خود از بعض ائمه هدی نقل کرده، و براه انصاف آورده ملخص مقالش که تعلق باین بحث دارد
وارد میکنیم که مراد از قیاس مذموم فقط قیاس مصطلح فقها نیست تا راه استحسانات و آراء مسدود و طریقه ادله عقلیه
مسلوک کرد و بلکه مقصود از آن قیاسی است که استحسانات عقلیه و آراء واهیه و دیگر ادله غیر سمعیه را شامل باشد
و راه حضرات ائمه علیهم السلام همین است که در طریق عمل بیشتر خطار و سید هدایت [illegible] بنیه اعتماد بران نباید کرد
بلکه در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باهلبیت نبوی و ذریت طاهره مرتضوی لازم است و قیاسی که ابلیس علیه اللعنة
والعذاب بکار برد و به ترتیب مقدماتش مستحق لعن ابدی و طرد سرمدی شد قیاس منطقی است زیرا که آن شقی اول
بر خیریت و افضلیت ماده خود از ماده حضرت آدم استدلال کرده باز آنرا صغرای قیاس گردانید و بشکل اول بصورت
ترتیب داده ماده خیر من ماده آدم و کل ما کان مادته خیر من مادة غیره یکون خیرا منه و از آن ثابت کرده که او از
بهتر است باز فاضل مجلسی حمل قیاس مذموم را بر قیاس فقهی ضعیف و سخیف دانسته و تقریر این احتجاج
کرده که ابلیس اول استنباط کرد که علت بزرگی آدم کرامت طینت اوست باز قیاس نمود که گرامی بودن
ماده در من زیاده تر از آدم علیه السلام است پس باید که او را سجود سازد چه جای آنکه معامله برعکس کنند و بیگاه
این تعلیل باعث کفر ابلیس شد بر بطلان بعضی از معانی قیاس بطریق اولی دلالت خواهد کرد و تتمه کلام بعد از این مستقل
خواهد یافت انتهی محصله چون بر فحوای کلام این بزرگ اطلاع یافتی بلا ریب و شک متیقن شد که تقریر فاضل اخباری از
مسلمات است علمای اصولیه مجال سرتابی از آن ندارند و واضح شد که استدلال طایفه اصولیه بامثال این احادیث
که در مذمت آراء و مقاییس در اصح الکتب قبل صحیفه عثمانی مرویست بر بطلان قیاس مصطلح فقها فقط و در آن
نفسی در مطاعن الشان نمودن و آسمان را زمین کردن و مذهب خود را بکمال تعصب منزه از غبار مخالفت ائمه هدی گمان
بردن بعد تسلیم واقعیت این احادیث اگر حنفیه را مضرتی میرساند اصولیه را ضرری عظیم میدهد بلکه برای ایشان
سم هلاهل است و نیز بمعرض وضوح انجامید که اگر اصولیه قیاس مذموم را بر معنی ثانی یا وصف ضعف آن حمل
کنند دلالتش بر بطلان قیاس حنفیه ربما ممنوع است غایة الامر دلالت آن بر بطلان قیاس مع الفارق است لا انهم
ولا یغنی من جوع حاشا که حنفیه این قسم قیاس را اعتبار کرده باشند کما اعترف الفاضل الاخباری ایضا والحمد لله علی

ذلک

ذلک و بر اہل تصفح مخفی نیست کہ تصنیف دیگران از اکابر اصولیہ ہم دلالت بران دارد کہ امامیہ بجہت کثرت
استعمال ادلہ عقلیہ از پیروی ائمہ دین در مراحل دور افتادہ اند و لیکن بنا بر وجوہی کہ در صدر کلام اشارہ بدان
کردم فقط بر کلام اجلہ بزرگ حضرت مخاطب و افادات صاحب بحار الانوار اکتفا ورزیدیم و گرد تطویل نگردیدیم من بعد
گذارش است کہ میان مجتہدین اصولیہ در باب حجیت قیاس اختلاف است ابن جنید کہ در جلالت
و تبحر او در علوم و حسن سلیقہ او در تصنیف و ذکر محامد او کلامی نیست و دفاتر مبسوطہ علمای قوم بستایش او
مملو و مشحون است و او حامل اسرار ائمہ اطہار بالخصوص حضرت صاحب العصر والزمان بودہ حتی کہ مال نجابت او
شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشتہ کما فی کتاب حسن بن داود و فہرس الشیخ و مجالس المومنین بحجیت آن
قائل است و بعضی بسیاری از اتباع و اشیاع او نیز کہ در فنون دینیہ ملکہ راسخہ داشتند و کوس لمن الملک الیوم
مینواختند تا آنکہ بعد از تتبع روایات و اسفار علوم منشود کہ حسن بن ابی عقیل عمانی کہ در فقہ بلکہ جمیع علوم میان
علمای طائفہ اصولیہ مانند شمس بین النجوم است سالک ہمین طریق است و دیگران قیاس را مذمت کنند و صراحۃ
الملبس خناس را موجد این قیاس دانند لیکن این ہمہ انکار و مذمت باقرار و محبت مبدل میشود و بہ ثبوت میرسد کہ
اصولیہ در اظہار بطلان قیاس مصداق یقولون بافواہہم ما لیس فی قلوبہم گشتہ اند چنانچہ از کلام فاضل اخباری
و مولف بحار مویدا شدہ و یزید ذلک بیانا و تفسیرا و یؤیدہ تاییدا اکثر ما اجری اللہ تعالی
علی لسان المجلسی فی المجلد الرابع من کتب النبوۃ و ہو نص علی ان الصدوق من القدماء الذین یتبعون
آثار الائمۃ الاخیار و یتشبثون باذیال الاحادیث والاخبار و لا یحیدون عن اتباعہم الی آرائہم و قیاساتہم و
الاہواء مثل المتاخرین الذین سلکوا طرق الشیاطین و ذلک صریح کلامہ بل ہو مثل النص الصریح الجلی الصحیح
انتہی محصلہ و از حسن ظن مفید دربارہ ابن جنید قائل بحجیت قیاس بود کہ تلامذہ او نیز بمسلک جنیدی مائل گردیدند و قبائح او را
نوازش کردند کما عرفت ہم ظاہر و باہر شد کہ اصولیہ در تقبیح قیاس اصل مذہب خویش را می کنند و باظہار تمعنی کہ از تصنیفات
ابن جنید و امثال او دست بردار ایم تیشہ بر پای خود میزنند پس فرق میان ایشان و اہل حق آن است کہ ایشان در استنباط
مسائل فرعیہ استعمال قیاس می نمایند لیکن از ہمی مخالف قرآن و حدیث نیندارند بلکہ حجیتش را مثل کثیرہ ثابت کردہ اند

وهو لیهم قیاس را بر زبان خویش نگویش می کشند و از تمسکش هنوز دست بر نمیدارند چنانچه مقتضای اصل
الاصول ایشانست که در دل چیزی دیگر و بر زبان چیزی دیگر و هر چند موجب ملالت اهل دعت و کسالت باشد لکن تعداد
بعضی از مسئله قیاس کاربرین منکرین در مسایل فقهیه و عمل بر مثل سایر ما لا یدرک کله لا یترک کله نمودن بنا بر تحمیل تمهید
این مسلک بر زبان بعضی از اکابر معاصرین ضرور می نماید فاعلم ان اکثر الالحاقات التی ذکرها المتاخرون
داخلة فی القیاس نحو ما روی ان الارض تطهر اسفل النعل والقدم فالحقوا به خف [illegible] ما قطع واسفل
العصا وسکة الحرث ونحوها وکذلک ما روی ان الشمس تطهر الارض والحصر والبواری اذا جففت
فالحقوا بذلک ما لا ینقل ولا یحول نحو الابواب والاخشاب والاوتاد والاشجار والثمار
التی علی الشجر وکل ذلک قیاس لا ینکره الا من لا یعرف معنی القیاس ومن ذلک ما نقله
فی شرح الشرایع عن العلامة انه منع فی التذکرة من اخراج الرواشن والاجنحة الی
الطریق النافذ اذا استلزمت الاشراف علی جاره وان لم یضر بالمارة وقال الشارح لا اعرف
فی هذه المسئلة بالخصوصیة نصا من الخاصة ولا من العامة وانما صرت الی ما قلت عن
اجتهاد ومن ذلک ما فی کتاب الخلع من الشرایع فی مسئلة العوض اذا کان معیبا
ثم ظهر فیه عیب او لم یکن کما وصف کان یکون عبدا علی انه حبشی فبان زنجیا
ان شاء رده وطالب بالمثل او القیمة وان شاء امسکه مع الارش قال الشارح بعد ان
ذکر الاعتبارات فی التقریبات العقلیة وللنظر فی هذه المطالب مجال ان لم یکن اجماعا اذ لا
نص فیها وانما هی احکام اجتهادیة ثم قال ولو فی فوات الوصف تعین اخذه بالارش کان
حسنا انتهی وقال بالرای والاستحسان معا الی اخرها افاد الشیخ فی کتابه هدایة الابرار وقول
قال الشهید فی الذکری الخامس روی عمار عن الصادق علیه السلام فی الرجل یؤذن ویقیم لیصلی وحده
فیجیء رجل اخر فیقول نصلی جماعة هل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان والاقامة قال لا ولکن
یؤذن ویقیم وبها افتی الاصحاب ولم ار لها رادا سوی الشیخ نجم الدین فانه ضعف

سندها بانهم فطحية وقرب الاجزاء بالاذان والاقامة اولا لانه قد ثبت جواز اجزائهما
باذان غيره فباذان نفسه اولى انتهى وقال فيه ايضا قال الفاضل لا يكره لما روى عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انى احيانا اكون فى الصلوة فافتتح السورة اريد ان اتمها
فاستمع بكاء صبي فاتجوز فى صلوتى مخافة ان تفتتن امه فاذا جاز الاختصار رعاية
لحق الطفل جازت زيادته رعاية لحق الله الى غير ذلك من الاحكام الغير الواردة فيها حكم
من سادة الانام وقتيكه نوبت كار بسى حضرت ابو حنيفه رح بدين درجه رسيد چنانكه حرفى ازان قياس بر زبان
طعن و لوم بر آنجناب و مقلدين وكشادن عين كفران نعمت خواهد بود كما قال الشاعر شعر وجود منبع
الهى هديه كافر نعمتى ست * دشمنى بودن به همرنگ مستان نيستن * دارين مقام مرتبه بديهى اولى اين كه آنچه مولف
در رساله حديث الثقلين درباره قلع اساس قياس زبان درازى كرده بعنايات ايزدى و تاييد سماوى بجا نياكا برد هيش كه بعضى احتج
و بعضى اشاره بحجيت قياس بجان و دل گرويده اند رجوع ميكند و حقيقة خطاى بابه خويش واقع شده حيث قال و ادعا
اينكه قياس مستنبط از آيات قرانى ست مثل فاعتبروا يا اولى الابصار بس جواب خوش اين نيست كه اعاده همين تكرده شود
كه فاعتبروا يا اولى الابصار دركه چنانكه با قصص ماضيه متضمن ابتلاى امم سابقه بمهالك از ما لك
بياد رون بنياد هشال آن بيان فرمايد و آنچه اعتبار بر مخاطبين باعتبار مامور سازد و ايشان ازان تمثيل منطقى
مراد گيرند اين المرمى ان فهم باوه استدلال بحديث معاذ بن جبل ازين هم شگرف تر است كه اولا بناء چنين امر مخطور را كه
حلالا و حراما و نفيا و ثباتا هزاران هزار مسئله دينيه بران متفرع ميگردد با وجود آنكه احاديث صحيحه محفوف
بالقرائن بلكه متواتر چنانچه محدثين اماميه تصريح بان كرده اند در مذمت سابقا در منع قياس مروى باشد بر خبر
احاد شاذ نادر بنياد نهادن كدام تدين است ثانيا از مفاد آن حديث چگونه ثابت ميشود كه معاذ بن جبل در
مسائل فروعى عمل باجتهاد رائى خود عرض كرده بود بلكه احتمال قوى اينست كه چون اورا حاكم يمن فرموده بود
او گفته باشد كه در امور انتظام و نسق و رتق و فتق انجا كه از باب واجبات و محرمات باشد هرچه در ان حكم خدا و رسول يافتن سديد است
بران عمل ميكنم و در انچه حكم خدا و رسول نيابم براى خود اجتهاد مى سازم و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

وانچه تقویت این احتمال می کند وتقریر بعض حجیت قیاس وبالملین بان را از سر باطل میکند بلکه با ذعانش بجا بی باز د
این است که اگر بالفرض قیاس جایز باشد آیا در حیات رسول مختار هم جواز داشت لا والله در حیات رسول با تعارض
من المخالف والموافق استغسار از رسول واجب بود کما ارشد الیه قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون وافضل اهل الذکر جناب ختمی مآب است صلوات الله علیه وآله واگر قیاس در حیات آنحضرت صحیح بود
سوال چرا واجب میشد وچه امکان داشت که معاذ بن جبل را مسئله مشکله در اصول وفروع پیش می آمد وبا وجود وسعت
مجال از او حضرت نبوی عرض نمیکرد پس ظاهر است که عرض بیچاره معاذ همین بود که در معارک سیاست ان اگر امری
در پیش می شود که حکم خدا ورسول در ان بصراحت صادر نشده وبعد از جهت ضیق وقت یا بسبب احتمال فساد مهابت استغسار
از رسول مختار نتوان نمود موافق رای خود حکم کرد انتهی بقدر الضرورة وضم بعض الالفاظ الذی بسبب زیادتها حاشیه
لا کار للسوال مرحس حجیة القیاس او بالملین الیه بالجملة آنچه در ورق سابق مذکور شد دو مثال قیاس از مسائل فقهیه
بود اما حال دلائل عقلیه بلکه براهین فلسفیه اینجا می رسید که بامثل فاضل مجلسی در بحار الانوار بعضی از افاضل واعاظم ایشان
دو فتوی هم این داده اند که ادویه محرمه را اگر ترکیب دهند ومعجون سازند علی الاطلاق حلال میشود ودلیلی که علما در اسفار خود آورده
ضبط کرده اند که صور نوعیه بسائط وقت ترکیب زائل میشود وحرمت باقی نماند زیرا که فی الحال بعد از ترکیب مزاج
دیگر فائض شد وصورت نوعیه دیگر بهم رسید وغالب که این کار اثنا عشریه در تحلیل معجون بنگ علامت دلبری نور الله مرقده در باب
اول از تحفه اثنا عشریه بر ترکیب آن اشاره فرموده که در اینجا فلان چیز با الحاد وفلسفه انضمام یافته وبول خر را در
حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسیده که جمال هم بصد دل رشک آن می برد دریغ نکرده باشد وهمچنین معجون بنگ بر اینجا ساخته
باشند الی غیر ذلک من القبائح والشنائع وبر فطن عارف پوشیده نیست که تنها این نتیجه وفساد در مسائل فرعیه
بلکه از نتائج این خرافات مسائل اصولیه که بحسب نصوص قطعیه ایمان با آن واجب است هم بانواع محال ائمه علیهم السلام
ومختل گردیده تا آنکه سید مرتضی هم اند شد که ابوالقاسم موسوی که او را علم الهدی لقب داده اند کما عرفت
قس مثله انکار دیگر هم بحسب او از خبر میثاق که با اعتراف محدثین مثل صاحب فصول وصاحب بحار ودیگر جامعین اصول المتواتر
بلکه از حد تواتر هم در گذشته حتی که زیاده از هزار حدیث در باب بکتب معتمده حدیث ایشان مذکور میباشد انکار کرده

دارند و میگویند که هرگز در عالم ارواح عهد و میثاق درباره ولایت هر شخصی نبوده و مانند این واقع نشده و باتباع
ظنون بی‌فرجام و خیالات خام و قیاس بی‌اساس علم [illegible] با بانگ بلند می‌سرایند که این میثاق اگر در وقت کمال
عقل بی‌دلیل و فهم و نسیان مستحیل باشد و الا تکلیف از جمله محالات خواهد بود و کسانیکه در تاویلات افاده اندر [illegible]
افادات جمعی از تلامذه صاحب تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز مانند نور بر قلل طور است که اعداد را در شان [illegible]
ازین محدثات [illegible] است و اگر حضرت مؤلف برین همه رتبه [illegible] دل اهل هندوستان شان [illegible] دیگر
فی الجمله تجدیدی داشته باشد باشد انیکه بعضی ازین قسم امور مطبوع سابق که اصولیه را سرکشی از ان تقدیر [illegible]
ممکن نیست در مثل قطره از بحار نشان آید هم و ان این که فاضل طبرسی بلکه این معلم استاد شیخ و سید امامیه نیز با ظهار
در بحار لفظ سور را که در آیات قرآن و احادیث رسول یزدانی بیش از هزار جا استعمال یافته جمع صورت قرار داده‌اند و
قیامت که دند بالضرورة ماده هیولانی ظلمانی ایشان بنا بر تزییر خیالات خام مقتضی این تحریفات گشته ایا لفظ
اولی آنچه در باب حضرت اسرافیل بنظر در برونش در دمیدن صور و برانگیختن اهل قبور بحکم ایزد غفور در انجیل و زبور
اهلبیت علیهم السلام وارد و واقعه نظر ایشان بنا مده بکبریای الهی این حیثیت نخاطر هیچیک از طلبه علوم خطور نخواهد کرد
بلکه فی آذانهم وقر و علی ابصارهم غشاوة الصحت نمایند که ازین تحریفات امر معاد جسمانی که موقوف بر دمیدن صور است مختل
یا نه آنهمه امور در بحار و تالیفات برادر بزرگ بعبارات صریحه تمام موجود است و چگونه بر نیمه التفات توان که دز [illegible]
از سلطان العلماء این هم هویدا میشود که گروهی از علمای امامیه چندان الف و انس با قوانین حکما خصوصا مشائین
گرفتند بلکه در بین سلطه عنوانی سر فرو بردند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین را مثل انشقاق
قمر و کلام حیوانات با انسرور و اهل بیت اطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات انکار
کردند و انهمه را از حیز امکان خارج نمودند و در پی تحریف احادیث و نصوص گشتند و مثال ان باعتراف مجلسی
و غیر او جز اتباع ظنون و کاسه لیسی شیاطین چیزی دیگر مظنون نمیشود اگر مقام تطفلی نمی‌بود التبته یا ازین تفصیل
تمام محققان امامیه را در مسائل فقهیه یا احادیث ائمه علیهم السلام میگفتم که از بحث و تحقیق که اب [illegible] مطعنین را بخوبتر ترین وجوه
سیراب میکردم میگفتم بالجمله از قدیم الایام همین امر گوشزد فقیر میشود و به تتبع اصول و قواعد مذهب شیعه معلوم میشود

که اصح الکتب قبل بیاض عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و در دیوان بشارت نشان بعضی لی ناصدق تا ایمانی
تفسیر اهل بیت طاهرین که جامع آن شیخ الشیوخ امامیه یعنی علی بن ابراهیم قمی استاذ کلینی است و مجلد هفتم از بحار
الانوار ملا باقر با ضمیمه ترجمه آن که جناب مجتهد الزمانی علامه دورانی فرزند ارجمند فاضل جالسی که بجد و جهد تالیف
فرموده نیز و کمترین خلایق نوستاد مدار شناوری این بحر ذخار و گلگشت آن گلشن همیشه بهار چنان کل گرد که جناب
ممدوح یعنی افضل متکلمی الشیعة المتاخرین ملا مجلسی که مرجع اکابر و اصاغر امامیه در اصول و فروع است تصنیفاتش النفیس تعلق دارد
کتاب سلیم بن قیس که از جمله نسخه آن بعنایت ایزدی نزد فقیر حقیر رسیده دیباچه آن این است قال حدثنی ابو طالب
محمد بن صبیح بن رجاء بدمشق سنة اربع وثلثین وثلثمائة قال اخبرنی ابو عمرو عصمة بن ابی عصمة
البخاری قال حدثنا ابو بکر احمد بن المنذر بن احمد الصنعانی بصنعاء شیخ صالح مامون جار
اسحق بن ابراهیم الدبری قال حدثنا ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی
الحمیری قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصری قال دعانی ابان بن ابی عیاش قبل موته
بنحو شهر الی آخره و افضل سیداندوا نعمانی در غیبت در توصیف کتاب مذکور نقل می آرد که ان کتابه
اصل من الاصول التی رواها اهل العلم وحملة حدیث اهل البیت علیهم السلام و
اقدمها لان جمیع ما اشتمل علیه هذا الکتاب هو عن رسول الله صلی الله علیه وآله وامیر
المؤمنین والمقداد وسلمان الفارسی وابی ذر ومن جری مجریهم ممن شهد رسول الله صلی
الله علیه وآله وامیر المؤمنین وسمع منهما وهو من الاصول التی ترجع الشیعة الیها وتعول
علیها مترجم می گوید که کتاب سلیم اصلی است از اصولی که صاحبان علم و دانش و حاملان حدیث اهل بیت رسول آنها را روایت کرده اند
و اقدم و افضل آنها زیرا که همه خبر این کتاب بر آن مشتمل است همه آن از رسول خدا است صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و مقداد و سلمان
و ابوذر و کسیکه جاری مجرای ایشان است از کسانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شده اند
و سمع حدیث از هر دو نموده و آن کتاب از اصول است که شیعه بسوی او رجوع میدارند و بر آن اعتماد می نمایند انتهی بر حمته و از
کتب شیخین طایفه نیز جلالت قدر و رفعت ذکر این نسخه و مولفش بدرجه ثبوت میرسد و کتاب تلخیص نیز بر مدح و ستایش این هر دو دلالت

دارد و برقی هم اورا می‌ستاید و در اولیا کاملین از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام داخل می‌نماید و مرزا محمد استرابادی
در منهج المقال فی تحقیق الرجال تخم صداقت و محبتش در مزرع دل می‌کارد و آن بزرگوار بتاسی اسلاف خویش از معدلین و
معتمدین می‌پندارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه جامع آن باعتراف حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال و علامه محمد تقی والد
ماجد فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین از خلص اصحاب مرتضوی بوده و باظهار بعضی از اجله بفرمایش امیر المؤمنین بجمع و
تلفیق آن قیام نموده از بحار الانوار مجلسی هم بروایت عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش که عنقریب ترجمه او بسمع
خراشی خواهد شد با سندی آنش صحیح روشن است که احتیاط سلیم معاذ الله بجای رسیده بود که تنها بروایت حضرت امیر و اصحاب ثلثه
یعنی سلمان و ابوذر و مقداد اعتماد نمی‌کرد تا آنکه از دیگری می‌پرسید که حال حدیث چون است هرگاه این اربعه متفق می‌شدند مجتمع می
شدند در کتاب خود آن حدیث را درج میکرد چنانچه الفاظ حدیث سلیم مطالعه فرموده شود اخذتها من اهل الحق والفقه
والصدق والبر عن علی بن ابی طالب وسلمان الفارسی وابی ذر الغفاری والمقداد بن الاسود
ولیس منها حدیث اسمعه من احدهم الا سألت عنه الآخر حتی اجتمعوا علیه جمیعاً انتهی قدر الضرورة
و در آخر ابان مذکور نسخه سلیم را بر جناب سید الساجدین در سه روز از صبح تا شام من المبتدا الی المنتهی عرض کرده و ابو الطفیل صحابی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفیق مرتضوی و عمر بن ابی سلمه فرزند ام المؤمنین ام سلمه نیز هر روز شریک این مجلس میشدند لیکن آن
جناب و این هر دو بزرگ باستماعش سلیم مشغول گشتند و بصحت تمام کتاب قرار کردند و این هم در کتب معتبره امامیه مروی
و مضبوط است از همان روایت بجا چند سطر بر آرم قال ابان فحججت من عامی ذلک فدخلت علی علی بن
الحسین وعنده ابو الطفیل عامر بن واثلة صاحب رسول الله وکان من خیار اصحاب علی علیه السلام
ولقیت عنده عمر بن ابی سلمة بن ام سلمة زوجة النبی صلی الله علیه وآله وسلم فعرضته علیه وعرضت علی
علی بن الحسین ذلک اجمع ثلثة ایام کل یوم الی اللیل ویغدو علیه عمر وعامر فقرأته علیه ثلثة
ایام فقال لی صدق سلیم رحمه الله هذا حدیثنا کله نعرفه وقال ابو الطفیل وعمر بن
ابی سلمة ما فیه حدیث الا وقد سمعته من علی ومن سلمان وابی ذر ومن المقداد
و امام محمد باقر علیه السلام بعد از استماع ابن صفیه آن کتاب و مؤلف آن را تصدیق و سداد او ارشاد و شاد ستوده و بربلی

وصیبان گاهی مخفی نبوده که بیچاره یعقوب کلینی که از خرمن فیض سلیم و امثالش خوشه ها بر داشته کی باین مراتب
علیا فائز گشته و کتابش که از روایات ملحدین آفاق سیما حضرت زراره و شیطان الطاق مملو و مشحون است باین مراتب
قصوی رسیده و ظاهر است که رواة کتاب سلیم در اجله اصحاب سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم و امثال شان که حضرات
امام رضا کالسابق فی المسالک الاولی مانند نجوم سما یا در حکم اینها باشند محصور و مقصور اند و الیه هدی این کتاب را معتبر اند
تا منتهی معتبر و مقبول نموده اند و جامع آن نسخه هم که بسعادت انتساب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع دو دو از
کمل اصحاب اطیاب سعید و گشته علاوه بسیاری از واقعات که از زبان امامت نشان جناب تا امامت امام علیهما السلام
بر روی کار آمده سلیم بچشم سر دیده و کلینی از زبان دیگر شنیده و برای مزید اعتماد و دفع اشتباه و التباس مردم و
تحقیق حقیقة الامر بجناب حسنین فائز گردیده کما فی اعتقادات صدوق المتشیعین و صحیفة المتقین و لیس الخبر کالمعاینة
پس نظر باین وجوه یقینی اگر کسی طعن بر صحت مجموعش کند حاشا نیکردد و این منقولات عشر عشیر اعشار آن جرح است
که در همان کتاب یعنی بحار الانوار حضرت کامل مجلسی افاده فرموده که بعضی از عظمای امامیه این کتاب را قدح می کنند و طعن
را طعنها می زنند مع ذلک از تصریح حضرت امام اعظم در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال زیاده تر ظهور می یابد و
حسن بن علی بن داود که او را در فن تعید امام و مقتدی و شیخ الطائفه و افقه و اعرف باحادیث ائمه گفته اند
مجعول و موضوع بودن این کتاب مستطاب از رجال شیخ نقل کرده حیث قال ینسب الیه الکتاب المشهور و هو
موضوع و باعث این همه ذم و قدح و لوم و جرح که این بزرگان بر حق کتابش بر زبان آورده اند و نقل حضرت امام اعظم
حلی و اساتذه او نیز در خلاصة الاقوال وغیره دریافت میشود اینکه نسخه او مشتمل بر افتراهای عظیم و بهتانهای فخیم است
نخستین آنکه محمد ربیب حضرت امیر وقتیکه پدرش ابوبکر صدیق را بپیام اجل فرا رسید کلمات موعظت و نصیحت
القا کرد و اعتقاد توحید و نبوت و حقوق اهل بیت نبوی را به پدر خود یاد دهانید و درباره امامت جناب امیر المؤمنین و تقصیر
این از علم ما کان و ما یکون و مکالمه با ملائکه و دفع استبعاد مردم در این معنی از آیات قرانی که مادر عیسی و موسی و جده ابراهیم
علیهم السلام را هم اتفاق افتاده مسامع جبیله ابو لعان ظلوم رد او چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب کامل بهائی تفصیل این
قصه مجمل را آورده و بر کذب و افترا بهم یافته که ابو غسان مالک بن اسمعیل النهدی ما او را اهل داسبی گویند گفته که محمد

بن ابی بکر در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بحالی می بینم که مثل این حالت بدیدم

گفت یا بنی لرجل علی مظلمة اذ جاءتني منها ان افیق حدیث او سقیم است و مراد آن است که ای

پسرک من مرا دیدار بر من مظلمه ایست و بحق او گرفتارم اگر مرا از آن مظلمه حلال کند امید وارم که بهشیار رو دهد و نجات

یابم محمد گفت آن کیست ای پدر گفت علی بن ابی طالب علیه السلام محمد گفت من ضامن ام که علی را بگویم و حلالی

بخواهم که او مرد [illegible] پس محمد پیش امیر المؤمنین آمد و گفت پدرم امروز بد ترین حال است چنان و چنین گفت و

ضامن شده ام که حلالی بخواهم از تو اگر رای تو باشد و مرحمت فرمائی او را حلال کن امیر المومنین گفت کرامة

ا با بدر بگو تا بر منبر برود و این حال با خلق بگوید تا من او را حلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد علی

علیه السلام چنین میگوید ابوبکر گفت احب ان لا یصلی علی العبد اشان اگر من چنین کنم تا بروز قیامت مردم

طعن و لعنت کنند بر من مرتضی علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت این آیت خواند

وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید و آمد سکره موت بحق اینست آنچه تو از آن گریزان بودی

عمر گفت احذر یا بنی ان تسمع منک ابن ابی طالب ما قال الله فیشمت بنا حذر کن ای پسرک من از آنکه

بشنود از تو پسر ابوطالب آنچه گفته پدرت تو پس شماتت کند با امیر المومنین علی تبسمی کرد و محمد را خبر داد از آنچه حال محمد

گفت صدقت یا علی و گفت انا سمعت یلعنه و یقول انت اوردتني الموارد کیف هذا بلی ص

ابوبکر با عمر گفتی لب یاکه این جمله تو کرده ای از کتاب فعلت فلاتم مولف کتاب مذکور نقل میکند که ابوبکر و عمر و

معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده جراح در حال مرگ جمله ویل و ثبور گویان مردند محمد بن ابی بکر

گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرا بشارت میدهند بدوزخ و در دست محمد صلی الله

علیه و سلم صحیفه است که ما در انجا عهد های خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخوانند و بشارت میدهند دیگر او

معاذ جبل را و سالم مولای ابی حذیفه را و ابو عبیده جراح را بدوزخ عائشه عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند که عمر گفت او

هجر میگوید لیکن این راز را بپوشید و دارید تا علی یا بنی هاشم بر شما شماتت نکنند محمد گوید پدرم گفت یا عمر هجر نمیگویم

و من در غار با او بودم که محمد گفت من دیدم زمین حبشه سفینه جعفر می بینم که بر دریا جاری است من گفتم یا رسول الله من نمی

دست بچشم من مالید من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحر است و چون بمدینه آمدم با تو که عمری این حال باز
گفتم ای پدر وای بر تو بر ان جمع شده که او ساحر است اعظم از انجا بیرون آمد محمد گوید که من گفتم یا ابت قل لا اله الا الله گفت
بخدا اگر نگویم و خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ رسیدن و در تابوت شدن چون در تابوت کردن گفتم بحق مرا بگو بعد از و پرسیدم
که تابوت چیست گفت تابوتی باشد در زیر جمله طبقات دوزخ و درکات در انجا دوازده تن باشند من که ابو بکرم و عمر و
عثمان و معاویه و یزید تا آخر ایشان باز گفت چون حقتعالی گوید که دوزخ تا بدان تابوت [illegible] امام خویش که عتیق گویند
بیرون آورند محمد گوید یا ابت تهذی گفت والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک هو الذی اضلنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین لعنه الله گفت ای پدر هذیان میگوئی گفت بخدا که
هذیان نمی گویم لعن خدا بر پسر صهاک است که مرا باز داشت از ذکر خدا بعد از انکه آمد بمن پس حق قرینی بد بوده
لعنت خدا برو و روی بر زمین نهاد و زاری میکرد و با ویل و ثبور تا محل جان دادن عمر و برادرم عبد الرحمن در آمدند
و از من پرسیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنهار با علی باز نگوئی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
هر شبی با علی در خواب سخن میگوید و جمله حالها اعلام میکند او را و او را خبر جامع او را معلوم میشود و نیز ملائکه با او گویند چنانکه
با مادر عیسی مریم و مادر موسی و زن ابراهیم ساره که با ملائکه مکالمه میکردند و ایشان را امید میدادند و این جمله در قرآن موجود
است معاذ جبل بوقت مرگ گفت ما در حجة الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی خلافت کند بشر بن سعید
و اسید بن حصین نیز درین عهد بودند چون رسول متوفی شد معاذ گفت من انصار را کفایت کنم شما قریش را کفایت کنید تمام
شد انچه علماء طائفه درباره تذکیر و موعظه ضمانت و وکالت محمد بن ابی بکر و حسن اعتقاد او درباره خلافت بنص و تقرب بال الله و طلب
لمرضاته از بیش و خوض ساخته اند و برای تنشیط سامعین و نظار اتفاق افتاد و این جمیع تفصیل را مصنف کتاب احسن الکبار فی معرفة الائمة
الاطهار یعنی محمد بن ابی زید مع امثالش نیز ایراد کرده اند مخالفان را نمیرسد که بر شذوذ و عدم اعتبار حمل کنند و بخاطر جمعی شوق گردد
بعد التفصیل بسیاری ازین امور خود در نسخه سلیم بدلالت مطابقی موجود من شاء فلیرجع الیها فاین هذا من ذلک و این السماک من
السماک زیرا که محمد بن ابی بکر باتفاق خواص و عوام و اجتماع آثار و اخبار مرویه عند الفریقین در حجة الوداع متولد
کلینی از امام باقر و صادق علیهما السلام اظهار کشی و نجاشی و غضائری و امام اعظم طوسی و حلی و حسن بن داود و صاحب

ابن نم

منهج المقال و مولف تلخیص الاقوال و قاضی نور الله شوستری در مجالس المؤمنین و ملا باقر مجلسی صاحب بحار الانوار
وغیرهم که باو کراماتی ساخته اند آنها را در قصه های طویل کتابها یاد کرده اند و از بوجود آمده در ماه یا سه ماه پیشتر از رحلت حضرت خیر البشر
علی خلاف الروایات پیدا شده و خلافت ابوبکر صدیق دو سال و چند ماه بیش نیست پس در صغر سن سه سالگی محمد بن
ابی بکر دعوی موعظت و تعهد بوکالت ضمانت و فیما بین این بزرگان اعتقاد و بخواص امامت علی و حضرت جامع الی غیر
ذلک خارج از نقعه امکان بدو آمدم بر ذکر روایتی از کتب معتمده معاصر اهل سنت و جماعت پس بدانکه حافظ ابن حجر عسقلانی
در فتح الباری فرموده. انما ولد محمد بن ابی بکر الصدیق قبل وفات النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بثلاثة اشهر و ایام كما ثبت في الصحيح ان امه اسماء بنت عميس ولدته في حجة الوداع
قبل ان يدخلوا مكة وذلك في اواخر ذي القعدة سنة عشر من الهجرة و از کتب مکرر همین
معلوم میشود که بر محمد بن ابی بکر در وقت وکالت سه سال هرگز تمام نگشته بود پس التماس است که کمترین خلائق قمر زمن
که مصنف کتاب فعلت فلا تلم که در کتاب کامل بهائی روایتش مذکور ست از مصنفش عفو نمی دارد و از بی بدیه مستردد
بود آخر بمقتضای شعر هر چه خوش زد مثل شاه گویندگان ٭ که یابندگانند جویندگان ٭ در فهرست شیخ طوسی
بنظر احقر البرایا درآمد که این کتاب استاد الاستاد این امام اعظم که نام او ظفر بود در تقیید اخبار و تالیف کتب
اسفار ید طولی و سابقه اولی داشته تصنیف کرده چنانچه حضرت شیطان الطاق کتاب افعل و لاتفعل تصنیف
فرموده و از جمله افترا آت سلیم بن قیس هلالی قصه دیگر قلمی میشود که باظهار حسن بن علی بن داود منالش در نسخه او
امامت سیزده امام تقرر یافته یعنی زید بن علی بن الحسین که از دست مروانیان شربت شهادت چشیده و بکمال قرب
خداوندی و حیات جاودانی فائز گردیده نیز از ائمه اهل بیت است الی آخر ذلک من المناکیر و المفتریات المشاهیر
و هر چند بر فرض محال از اصول امامیه حضرت زید شهید بکمال ورع و تقوی و زهد و علم و شجاعت و سخاوت متصف باشند
لیکن چون معنی امامت بر ائمه اثنا عشریه ختم شده پس عنوان ای غیر معصوم نزد امامیه بی تردد احد
ضلال لکنه جبر کفر دارند خواهد بود و عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادعی انه امام و
لیس بامام یوم القیامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة قلت

وان كان علويا فاطميا وان كان علويا فاطميا فى اعتقاد الصدوق والظلم هو
وضع الشىء فى غير موضعه فمن ادعى الامامة وليس بامام فهو الظالم الملعون ومن وضع
الامامة فى غير اهلها فهو ظالم ملعون وفى الفصول المهمة عن ابى عبد الله عليه السلام
قال ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم من ادعى امامة من الله
وليست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما فى الاسلام نصيبا پس کجا ماند دعوى
مناقب جلیله برای سلیم که غیر مستحق امامت را امام قرار داده و بمقتضای این احادیث از اسلام بی بهره و ملعون و ظالم شده
و کجا ماند لاف و گزاف علمای قوم برای تصحیح کتاب او که محتوی بر کفریات منطوی بر کذبات و افترآت باشد و زیاده
تر مقام حیرت و اضطراب اینست که چون بکتب رجال از تصانیف شیخین و مؤلفات حسنین و افادات علی بن احمد
عقیقی و علی بن ابی طالب قیروانی که نزد جمعی از امامیه بواسطهٔ جهت اشتباه بجناب مرتضوی منسوب گشته و او در معاصرین
خویش بجامعیت علوم علم اشتهار برافراشته بود و در تعبیر منامات و حل مشکلات هم دستگاهی تمام داشت حتی که
امر شریف نبوی یعنی کحل لالا و اهن لابباد شاهی که اطبا از علاجش عاجز میگشتند فقط بکاوش عقل او انحلال
پذیرفت و آثار صحت بر آن مترتب یافت و حالانکه شهادت نقل امام در تفسیر کبیر معبر ابن تعبیر در اصل ابن سیرین است
که مراد او از من عندا او و ابدالت آیهٔ کریمه لا شرقیة ولا غربیة روغن زیتون است مرجعت افتاد واضح و روشن
شد که سلیم نسخهٔ کتاب خود را مکتمی نمود و هرگاه عمر او آخر شد و از زندگی یاس کلی بهم رسید ابان بن ابی عیاش
می گوید و العهدة علیه او این کتاب را بمن سپرد و در باب تفویض فرمود که ای برادر بسبب حقیکه بر ذمهٔ من داری مرا
ظلم ظلمه در کتمان طاقت گیر فتی این کتاب را بتو می سپارم و جز تو کسی را حامل این اسرار نمی دانم نکتهٔ دقیق
بشنو که بعد از وفات سرور کائنات تمامی صحابه معاذ الله از دین برگشتند و مرتد و اهل ارتداد هستند و غیر از
کسانی از بیان نسخهٔ نجات نیافتند پس غیر از ابان بن ابی عیاش کسی دیگر راوی کتاب او نیست و از روایت پیدا هم
در کمال ظهور است که احادیث کتاب سلیم را کسی از شیعیان هم قبول نمی کرد و ارتداد تمامی اصحاب محمدی را غیر از
معدودی و شاذی هیچ یکی باور نمی نمود تا آنکه او در ایام مرض اراده حتمی کرد که نسخهٔ خویش را بآتش

سوزد باز بخیالش راسخ گشت که درین صورت گنهگار خواهم شد احدی محدثات او را جز ابان مذکور قدر دانی
نکرده بلکه او هم بعد مطالعه آن کتاب ارتداد مهاجرین و اولین و انصار سابقین را مستبعد شمرده و برای استکشاف
حال نزد حسن بصری برده بحکم آیت وافی هدایت وَكُلَّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِیْ عُنُقِهِ وَ
نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنْشُوْرًا دروغ بگردنش که حسن مذکور در آنوقت از شیعیان
بود بعد استماع احادیث سلیم گریه و زاری آغاز نهاده و زبان خود بتصدیق او کشاده چنانچه عبارتش بر آن
دلالت میکند و هی هذه قد عنانی وخلانی وقال یا ابان قد جاورتک فلم ار منک الا ما احب
وان عندی کتبا سمعتها عن الثقات وکتبتها بیدی فیها احادیث لا احب ان تظهر
للناس لان الناس ینکرونها ویعظمونها وهی حق الی ان قال وانی هممت حین مرضت
ان احرقها فتاثمت من ذلک وقطعت به فان جعلت لی عهد الله ومیثاقه ان لا تخبر بها
احدا ما دمت حیا ولا تحدث بشیء منها بعد موتی الا من تثق به کثقتک بنفسک وان
حدث بک حدث ان تدفعها الی من تثق به من شیعة علی بن ابی طالب علیه السلام ممن له دین وحسب
فضمنت ذلک له فدفعها الی وقراها کلها علی فلم یلبث سلیم ان هلک فنظرت
فیها بعده وقطعت بها واعظمتها واستصعبتها لان فیها هلاک جمیع امة محمد صلی
الله علیه وآله وسلم من المهاجرین والانصار والتابعین غیر علی بن ابی طالب واهل بیته
علیهم السلام وشیعته فکان اول من لقیت بعد قدومی البصرة الحسن بن ابی
الحسن البصری وهو یومئذ متوار من الحجاج والحسن یومئذ من شیعة علی بن
ابی طالب من مفرطیهم نادم متلهف علی ما فاته من نصرة علی والقتال معه یوم الجمل
فخلوت به فی شرقی دار ابی خلیفة الحجاج بن ابی عتاب فعرضتها علیه فبکی ثم قال ما
فی حدیثه شیء الا حق قد سمعته من الثقات من شیعة علی وغیرهم از ینجا ثابت شد که آن کتاب
مذکور در روایت ابان وضوح تمام یافت اکنون بر برایة خصوصا یکدو حرف در ترجمه او باید شنید و حالا پس ابله صحافها باید دید

ابن داود و دیگر اکابر فن تنقید بضعف او تصریح میکنند و جمعی در اسقفی ی کذاب میدانند و غلو بدو نسبت داده او افترای صریح بر سلیم نموده و این کتاب را بنام او وضع ساخته فاعتبروا یا اولی الابصار اما الیاجبه سطر از مذهب حسن بصری از کتب معتمده متکلمین شیعه باید شنید و از آن دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم در وضع و تشنیع او کذاب مفتری بوده اند و کشف عهد و میثاق از وی صادر شده باشد طبرسی صاحب احتجاج علی ما عرف به محمد بن الحسن الحر العاملی فی کتابه المسمی بالاثنا عشریة فی الرد علی الصوفیة میگوید لما فرغ امیر المؤمنین علیه السلام من قتال اهل البصرة مر بالحسن البصری وهو یتوضأ فقال له یا حسن لقد کثرت من اراقة الماء فقال لقد کثرت من اراقة الدماء فقال اسبغ وضوءك فقال والله لقد قتلت بالامس قوما کانوا یصلون الخمس ویسبغون الوضوء فقال امیر المؤمنین علیه السلام قد کان ما رأیت فما منعك ان تعین علینا عدونا قال والله لاصدقنك یا امیر المؤمنین لقد خرجت فی اول یوم فاغتسلت وتحنطت وصببت علی سلاحی وانا لا اشك فی ان التخلف عن ام المؤمنین عائشة هو الکفر فلما انتهیت الی موضع نادی مناد یا حسن ارجع فان القاتل والمقتول فی النار فرجعت ذعرا وجلست فی بیتی فلما کان الیوم الثانی لم اشك ان التخلف عن ام المؤمنین هو الکفر فتحنطت وصببت علی سلاحی وخرجت ارید القتال حتی انتهیت الی ذلك الموضع فنادانی من خلفی یا حسن ارجع فان القاتل والمقتول فی النار فقال امیر المؤمنین علیه السلام صدقت أتدری من ذلك المنادی قال لا قال ذاك اخوك ابلیس وصدقك ان القاتل والمقتول منهم فی النار ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و در مثالب حسن مذکور این مقدار حدیث را در عین الحیات آورده مفادش آنکه جناب امیر بعد واقعه جمل بر حسن گذر کرد و او در وضو مشغول بود فرمود بسیار از آب بخشی گفت بخلاف تو که خون بسیاری از اصحاب ریختی فرمود تمام کن وضو را گفت چنین سفر ما و قومی را که حق نماز و وضو بجا می آوردند کشتی فرمود چرا اعانت اینها نکردی گفت روز اول بعد از غسل و حنوط سلاح بر تن بستم و کردم

کردوانصرت

که روات از حضرت صدیقه نقل طبر ناقض عین کفر است ناگهی در راه آواز داد که برگرد قاتل و مقتول هر دو
در آتش اند روز دیگر باز همین آتش در کاسه افتاد فرمود که ابلیس نزد او در تورات گفت که قاتل و مقتولان لشکر
عائشه در جهنم اند هر چند ملعان و شنع از جبین این حدیث می‌تابد زیرا که محال است که ابلیس حسن را از قتال اهل بیت زجر
حال بزعم شیعه کفرست بجا نیاورد واکه بالیقین بمدارج فروتر از ان است برگرداند ولیکن چون این قوم بدین را
میکنند برای تکذیب دعوایان که در ابتدا انتساب تشیع داشت مفید افتاده الا فائده این معنی باید که تشیع
باخوت ابلیس مجتمع می‌شود الی غیر ذالک من المفاسد اگر بعضی از وجوه نورساعیر و ناظرین از فرقه امامیه اختلاج علو
داشته باشند تیرهای دیگر در کیش دارم و بجانب سینه مخالف کینه کیش رها می‌کنم که حدیث دیگر که عاملی در کتاب خود آورده
مکذب وست وهو انه لما فتح امیر المؤمنین البصرة اجتمع علیه الناس وفیهم الحسن البصری ومعه
الالواح فکان کلما لفظ امیر المؤمنین علیه السلام لفظة کتبها فقال امیر المؤمنین
باعلی صوته ما تصنع فقال نکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم فقال امیر المؤمنین علیه السلام
اما ان لکل قوم سامریا وهذا سامری هذه الامة الا انه لا یقول لا مساس ولکنه
یقول لا قتال یعنی چون جناب امیر در جنگ جمل فتح یافت مردم بر آنجناب هجوم کردند و حسن در میانه ایشان تمامی کلمات آنحضرت
را می‌نوشت حضرت بانگ برزد که چه میکنی گفت احادیث شما می‌نویسیم تا برای متأخرین بکار آید فرمود هر قوم را سامری
می‌باشد و منافق و سامری این امت حسن بصری است فرق این است که او لا مساس میگفت یعنی کسی با من نزدیک و بدن من ملاقات نکند و
حسن میگوید که قتال روا نیست بلکه عزلت و انزوا باید نمود ازین حدیث دریافت شد که او هرگز متبصر نگشته و بمذهب شیعه
اعتقاد نداشته والا تشیع عبارت از ان باشد که جناب امیر را در جنگ جمل بر خطا انگارند نعوذ بالله ازین مذهب که نسبت بحضرت
حضرت امیر تصور اجتهاد بخر و مرتکب حرام دانند ولنعم ما قال المولوی المعنوی گر ولی نیست بر ولی مطلع نظر
ازین همه روایات دیگر در طریق امامیه باین معنی ناطق است که حسن بصری چنانچه در زمان علی در زمره مخالفین بود اسلاف شیعه
عرفت در زمان ائمه دیگر خصوص در اوقات که حضرت سید الساجدین سر بر آرای امامت بوده‌اند با او ملاقات نموده و ملاقات
کرده چنانچه خودش معترف است و عباراتش که در باب ملاقات حسن بصری در حج گذارده و خدمت امام زین العابدین شرف

حضور دریافتیم کما مر من قبل و دلیل بر نسبت نیز براه مخالفت ائمه میرفت چنانچه کلام ملا مجلسی در عین الحیات
نقلا عن بعض شیوخه باید شنید میگوید که چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما
السلام با و نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و روایت ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب اثنا عشریه مرویست
ملخص آن اینست که امام باقر علیه السلام ورا از مخالفین خویش می شمرد و احادیث بر همین مدعا دلالت دارد بلکه علمای
در کتاب مسطور مخالفت او را با شیعه و حضرات ائمه عموما از معلومات و مشهورات شمرده و سند این معنی است
مطالعه دیگر کتب از تصانیف علمای قوم که در رد صوفیه نوشته اند الی غیر ذلک من الکتب و الرسائل و الروایات و از کلام سوسر
حق ناشناس که جمعی از امامیه او را بلقب شیعه تراش یاد میکنند چنانچه از رساله برادر مهین حضرت مولف که در تایید
اخبار رجعت چند ورق نوشته سمت وضوح دارد هم عداوت و نصب او عموما بر می آید پس نسخه سلیم را پیش حسن بصری در زمان
وی دعوی تشیع او کردن بلکه آنرا بحد افراط رسانیدن افترائی است که مزید بران موهوم نباشد و متضمن بر نکت عجیبه
و تشنیع بعد توکید باد داهیه عظمی و مصیبت کبری این است که حضرت ملا باقر مجلسی که اهل ولایت بر تحقیقاتش افتخار دارند
و وقت استفسار بر زبان می آرند که مذهب ما مذهب ملا باقر است بعد ذکر اسباب قدح نسخه سلیم که پاره آن
شنیدی طبیعت نقاد خویش را بر تاویل و تسویل متوجه ساخته و شمه انصاف را بس پشت انداخته فنبذوه وراء ظهورهم
کانهم لا یعلمون از رعایت آن تاویلات جا بجا گریبان طلبه علوم دینی تا دامن میرسد و کاخ دماغ اهل انصاف متزلزل
میکرد و بجلال ان مبرز که هرگاه بعضی از اجله علمای طایفه بمطالعه افادات سلیم هلالی و تفصیل کامل بهائی بکمال سابقه
و تحقیق ملای مجلسی کما ینبغی آنها فایز گردیده اند انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده اند و کفهای دست را بر هم سائیده
غریق لجه تفکر و توحش گردیده آنچه در آن وقت بر زبان آنها در حق این بزرگان صدوق جاری شده تذکارش خالی
از سوء ادب نمی بینیم خلاصه تاویلات فاضل ممدوح تصحیف ناسخین و تحریف راوین است یا اینکه بنا بر اعجاز امیرالمومنین محمد بن
ابی بکر اگرچه قطعا و یقینا بسن بلوغ هم نرسیده بود لیکن امر موعظت و وکالت و غیره را باتمام رسانیده باشد و از بعض
افاضل مقلدین والد ماجد خودش نقل فرموده که در نسخه سلیم بجای ابوبکر لفظ عمر بود و در مقام نام محمد لفظ عبد الله
باقیه الغنی عبدالله بن عمر پدر خویش را وقت رحلت حق موعظت بجا آورد که اکنون هم هیچ از دست نرفته بخدمت

تو ... نابت

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه مفتریات که شامل قصه موعظت محمد
بن ابی بکر است نیز در کتاب کامل بهائی که در حقیقت تالیف آن برای تفصیل افتراآت واقع شده زیب رقم یافته
عبارتش این است آنست که ابن عمر گفت که پدرم وقت مرگ علی را حاضر کرد و از وی حلالی میخواست علی گفت من ترا حلال
نکنم تا دو مرد را بر خود گواه گردانی پدرم روی خود بدیوار کرد ساعتی ثانیا کلمه استحلال اعادت کرد علی نیز اشهاد
عدلین اعاده کرد پدرم روی بدیوار خانه کرد علی برخاست و از خانه بیرون رفت چون طعنه بر وی آمد بیهوشی بر وی آمد
باز خود حمله از وی بیرون آمد جمعی پیش او رفتند و بشارتها میدادند به بهشت عمر آه سرد بر آورد چنانکه نزدیک بود
که روح او بر آید پس گفت وَاللهِ لَوْ اَنَّ لِیْ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ صَفْرَاءَ وَبَیْضَاءَ لَافْتَدَیْتُ بِهَا مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ
بخدا که اگر با من بودی هر چه در زمین است از زر سرخ و سفید فدای خود دادمی از هول آنچه مطلع شدم بر آن و
این روایت ابن عباس است در روایتی قَالَ لَوَدِدْتُ اَنْ لَمْ اَدْخُلْ فِی النَّارِ دوست داشتم که داخل آتش
نشوم امثال این روایات و دلائل این قول امیر المومنین است مَازِلْتُ مَظْلُوْمًا مُنْذُ قُبِضَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَلَقَدْ مَاتَ وَاِنِّیْ وَاللهِ لَاَوْلَی النَّاسِ بِهَا بِقَمِیْصِهٖ هٰذَا و اَیْمُ اللهِ لَوْ کَانَ حَمْزَةُ وَجَعْفَرُ
حَیَّیْنِ مَا طَمِعَ فِیْهَا اَبُوْبَکْرٍ وَعُمَرُ وَلٰکِنِ ابْتُلِیْتُ بِجَلِیْفَیْنِ جَافِیَیْنِ عَقِیْلٍ وَالْعَبَّاسِ بخدا که اگر
حمزه و جعفر زنده بودندی ابو بکر و عمر طمع خلافت نکردندی ولیکن من مبتلا شدم بدو سوگند خورنده پابرهنه
که عقیل و عباس اند و راوی این ابو جعفر محمد باقر است علیه السلام انتهی بلفظه تا از حضرت ملا باقر مجلسی بعد تاویل
مذکور افاده نمود که خوانیست که اشتمال کتاب سلیم بر امثال این امور که وکالت و موعظت محمد بن ابی بکر باشند آن
باشد و عظمت و جلالت و افضلیت ائمه است کتابی قادح نیست و الا ابو جعفر کلینی و شیخ المشائخ ابو جعفر قمی و دیگر
قدما چگونه بران اعتماد می کردند و اگر باین اسباب کتاب حدیث مقدوح باشد پس اکثر اصول امامیه که متداول بین الخاص و
العام است اخراب خواهد شد زیرا که کمتر از اصول ایشان کتابی خواهی یافت که با مثال این حکایات مشتمل نباشد انتهی
ملخصه بنازم بر فضل و بلاغت و مزید فراست خدام مولانا عالی مقام که برای تصحیح و تفصیل نسخه سلیم چه رنجها کردند
که تمامی اصول خود را برهم زدند بلکه مستاصل نمودند الحمد لله که حق بر زبان این جابر شد فان بلا از حکم انکل گویا مثل

عرب عربا یعنی نبی قصر او بهدم مصر انفقط برای ایشان موضوع گشته والد ماجد این فرزند ارجمند یعنی ملا محمد
تقی اصفهانی بعد از تامل بسیار و تدبیر بیشمار وعظ و نصیحت محمد بن ابی بکر را بر تعلیم او در شان اسماء بنت عمیس حمل میفرماید
ان هذا الشیء عجاب چه قبل ازین زبانی بعضی از ثقات شنیده و در کتب معتمده امامیه دیده شده که این گروه حق پژوه فقط به
تشیع اسماء مذکوره قائل بودند اکنون دریافت شد که بر افادات ملا محمد تقی از مادر مکرم محمد بن ابی بکر که مدتی دراز
دران ایام نیز در تصرف ابی بکر صدیق بود که بر مسلک مجلسیین تا سیحی پیشوای اهل ارتداد شرعی است این نوع معجزات
و خوارق عادات که تعلیم و تلقین او از طفل دو ساله کار مرد کامل حاصل شد صدور یافت و باوجود این امر در خوارق
معجزات نقصانی متطرق نشد والعجب و ما ادریک ما العجب که نکاح مومنه با ناصبی بر افادات روایات امام اعظم
طوسی در استبصار و تهذیب الاحکام و تصریح دیگر علمای اعلام روا نیست بلکه خود این بزرگ در خلاف و مبسوط و جمعی دیگر
از اکابر متشیعین مثل ابن ادریس و سلار و ابن زهره در سرائر و غنیه اجماع برین معنی نقل می کنند و مختار صاحب قواعد
و تحریر و ارشاد و تبصره و مختلف و تنقیح و کنز العرفان و غایة المرام و نهایة المرام و مهذب بارع نیز همین است
کما لا یخفی علی من طالع از عالم المعاندین پس با امام نواصب و خوارج و اهل ارتداد شرعی علی زعم الروافض چگونه
صورت جواز پیدا کند و محمد بن ابی بکر چگونه بطیب ولادت متصف بوده قدوه طائفه امامیه باشد فکیف که لفظ انجب
نجبا و اشرف شرفا در حق او صادر گردد بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبا کرام و سر انام و سایر
از سادات کرام را بر اصول موضوعه متشیعین بهره از طیب ولادت بدست نیاید کما ستعرفه ان شاء الله
تعالی مگر ندیده که قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین از ابو عمرو کشی در حق او نقل میکنند و غشاوه
عصبیت را بر بصر بصیرت خود می تنند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام ذکر محمد بن ابی بکر می
گذشت آنحضرت بر وی صلوة و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب روایت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
از جانب مادرش اسماء بنت عمیس است نه از جانب پدر و در روایتی دیگر فرموده اند که در هر اهل بیت یک کس می باشد
که بذات خود نجیب است و انجب نجبا از ان اهل بیت محمد بن ابی بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هرگاه حال
نجابت و شرافت و کیفیت طیب ولادت محمد بن ابی بکر دریافتی لوازم و عوارض فاسده این قسم طیب مولد که

در

که در کتاب محاسن برقی و کتاب عقاب الاعمال و فصول مهمه مروی و منضبط است بر اهل تتبع مخفی نخواهد بود
قال الصادق علیه السلام یقول ولد الزنا یا رب ما ذنبی فما کان لی فی امری
صنع قال فینادیه مناد فیقول انت شر الثلثة اذنب والداک فتبت علیهما وانت
رجس ولن یدخل الجنة الا طاهر و زراره از امام باقر روایت میکند قال سمعت ابا جعفر یقول
لا خیر فی ولد الزنا ولا فی بشره ولا فی شعره ولا فی لحمه ولا فی دمه ولا فی شیء منه وعن
ابی عبد الله قال لو کان احد من ولد الزنا نجی نجی سائح بنی اسرائیل فقیل له وما سائح
بنی اسرائیل قال کان عابدا فقیل له ان ولد الزنا لا یطیب ابدا ولا یقبل الله منه عملا
قال فخرج یسیح بین الجبال ویقول ما ذنبی وعن علی بن الحسین یقول لا یدخل الجنة الا
من خلص من آدم وعن الصادق علیه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا یدخلها
الا من طابت ولادته الی غیر ذلک من الروایات التی اوردت فی الکتب المذکورة
واز مطالعه مثل فصول مهمه بوضوح می پیوندد که جمعی از امامیه عدلیه بظاهر این احادیث اعتقاد داشته اند و بعضی با
توجیهات رکیکه گرویده اند و بحمد الله که متقدمین اهل حق از تخریج این روایات مبرا و منزه اند چنانچه از رساله ملا علی قاری
که در موضوعات حدیث جمع فرموده هویدا می شود با اینهمه بکدام منه بالاف زنی اکابر طایفه باید دید که اجماع امامیه
عدلیه را بری نقل می کنند و اهل سنت سنیه را از قائلین بالظلم میدانند فاعتبروا یا معاشر المنصفین و از
مطالعه بحار چنان روشن شد که شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس ائمه متشیعین را اعتقاد بکفر ولد الزنا است
اگر چه مطلبا آخر نگفته بمتقی و پرهیزگار باشد من بعد گذارش است که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضة المتقین
دست و پا زده و کوشش بلیغ کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت ابان بن ابی عیاش کذاب بسوی اثبات آن
جوابی بر آورده و آن این است که ابراهیم بن عمیر یمانی نیز راوی کتاب مذکور است انتهی و بنده کمترین
خلائق را درین جواب هم کلام باقی است خدا را مکید و حرف دیگر بکمال اختصار باید شنید و با صغای آن گوش دل
باید نهاد که حسین غضائری و دیگر بزرگان نیز او را قدح کرده اند و حکم بضعف او نموده و از نیجاست

که حضرت امام اعظم علی النظر باین اختلافات تردد در بارهٔ او بهم رسانیده هر که خواهد بکتاب خلاصة الاقوال رجوع کند و شهید
ثانی شیخ زین الدین در تعلیقات خود بر خلاصه در ترجیح تعدیلش بحث میکند اما اولاً فلتعارض الجرح والتعدیل
والاول مرجح مع ان کلام الجارح فی المعدل لم یذکر مستنداً للنظر فی امره واما ثانیاً
فلان النجاشی نقل توثیقه وما نقله عن ابی العباس وغیره کما یظهر من کلامه والمراد
بابی العباس هذا احمد بن عقدة وهو زیدی المذهب لا یعتمد علی توثیقه فمن بعد الضرورة نقلا
من منهج المقال پس اگر مثل ابراهیم بیای فرض محال دیگری هم از روایتش پیدا شود گره عضال را نمی گشاید
حجه آنکه عبارت بیانی بعد بیان بلاغت و ستیح نیست ملای اصفهانی حدیثی بهمرسید عجب ست که امام اعظم حلی بن محمد و
حذو ملکه قدما اورا نسخه صحیحه کتاب مزبور را صنعت زمانه و تصرف خدا بنده و دیگر سلاطین سعی وافر در دستیاب
نشد و ملا محمد تقی با اصل نسخه او پی برد بتصریحات و بلا تخفیف این بزرگان این مقولات لا طائلة الشان هم خطئی را
وقعت نهاده اند و تعجب نیست که چون این تاویل برای حضرت امامیه خیلی وسعت دارد ابوعمرو کشی و اتباع و اشیاع
او همین مهملات خاطر خود را شاد کرده باشند زیاده تر محو حیرتم که چون سلیم مذکور در مبادی اوقات امامت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بیکر مولانی و جابر را شیخ ظلمانی را نهی کرده و نیز او کتاب خود لیسش راقب و
احتضار نزد ابان معصد بدستان سپرده کما فی التلخیص و کتاب ابن داود ببن عقوبی که این نسخه بر امام زین
العابدین علیه السلام قرائت کردم بدون قول برعبت آنجناب بر آن وان چگونه سمت امکان یابد کلا انها
کلمة هو قائلها موید افترا بانست که سی اول کتاب سلیم را بحسن بصری نمودم کمام انفا زیرا که این قول
اول دلیل است برآنکه او عهد اعهد میثاق را از دست داده و آیات قرآنی را مثل ولا تنقضوا الایمان بعد
توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا پس پشت انداخته و در زمرهٔ اذا هم ینکثون باعتراف خودش
داخل شده و دلیلیکه بر تشیع او قائم کرده یعنی تلهف بر ترک رفاقت مرتضی و شیعه ادعائی با آن
ندارد و الا بایستی که در بارهٔ عبد الله که غمگین بود بنش بر فوت قتال فئة باغیه زیاده بر غمهای دیگر نبود کما
روی المجلسی فی المجلد العاشر من البحار و فاروق را وعظ نمود و در تفهیم معاویه کوشید و بر یزید خروج کرد چنانچه در س

مسلک اول دانستی میگفتند و هو مسند من شیعة علی و هنبن سعد وقاص را که تا سف او در بجابرش از بیش
منقول است بمجرد ملاحظۀ اتفاق حسن و تلف تواتر احتجاج که بسیاری از قدمای اهلسنت را گشته چگونه اطمینان بهم
رسید چنانکه سلیم گفته بود که زینهار بکسی خبر مکن مگر وثیقه او را مانند خود اعتقاد کنی و لهذا الا نقض العهود و تلبیع
الیهود بن چنانچه ابان برای رواج این متاع کاسد بر حسن بصری تهمت افراط تشیع نهاده و هم حضرت سید الساجدین
و بعضی از اصحاب [illegible] سلیم را بلوث این جنایت ملوث گردانیده حاشا جنابهم عن ذلک آنگاه حال
کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن ذهن نشین شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر اهلبیت که استاد کلینی
جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذهن خود بکمال احتیاط نگاهداشتنی است ملخص آن از
نام نامی و لقب گرامی تا ثبت نور بر شاهق طور هویدا است مع هذا صاحب فواید مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی رأس و رئیس امامیه و قدوة المحدثین و کتاب او معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار تمامی این کتاب را
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید و هو تفسیر صحیح یجوز فی الشریعة الاعتماد علیه لانه
ماخوذ کله من اصحاب العصمة علیهم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب بر تر از اصول امامیه از بیهم در
گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق است
که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب باستشار علوم نبوی و علوی مامور بوده اند و اگر صحف آسمانی را در واقع تحقیقی و اصلی بوده کما
هو مزعومهم حرف بحرف بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر نگذشته بخلاف ائمه دیگر که معاذ الله بر اصول مدعین مزید ولای
اهل بیت طاهرین بلیة العمر علی کر الشهور و مر الدهور باطهار حق ناشنا گشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور علی بن
ابراهیم قمی است که ابوجعفر کلینی یکی از تلامذه اوست چنانچه مطالعه فواید مدنیه و دیگر کتب معتمده بلکه خود کتاب کافی
بران گواه است و ایضا او از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب الرجال و تنها
صاحب فواید مدنیه براه مدحیت کتاب مزبور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطواد در مدح آن اجمل
آورده اند از انهم بر منصه ظهور جلوه نما است که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست و ملا باقر مجلسی
در بحار الانوار در بسیاری از مقامات استدلال باین بنیاد و این کتاب را از کتب معتمده و مشاهیر اسفار معتبره میدانند

واین قبیل رجال و شهادت علی رؤوس الناس هم وسیله جنون و ذریعه اختلال حواس است زیرا که رجل روایات
کتاب موصوف ز ابو الجارود است که بلا ریب ملحد بحت و زندیق صرف بود و بر السنه مطهره حضرات ائمه هدی ملعون و
مطرود و مرجوم و مردود بلکه بر زبان معصوم بنام بعضی از شیاطین ملقب و موسوم است چنانچه خبیر اهل نقد ارباب
کلام که در فن اسماء رجال مرتبه تحقیق دارند و همت بجمع مقالات اهل عالم می گمارند [illegible] بر امور مذکوره اتفاق
نموده اند بر بینی که از مطالعه تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال و مانند
آن از کتب رجال ظاهر و باهر است که آن اسوه اهل ضلال و رجل تلبیس نحریر ابلیس و مخجل دجال است عبارت بعضی از
کتب بخوف تطویل نشان میدهم قال فاضل استرابادی از کشی نقل میکند الاعمی السرحوب بالسین المهملة
المضمومة والراء والحاء المهملتین والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو مذموم
لا شبهة فی ذمه سمی سرحوبا باسم الشیطان الاعمی یسکن البحر باز انهم در کتاب مذکور ثابت
شده که او را تفسیری هست که بامام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر روایت می نماید قال ابو عبد الله علیه
السلام کثیر النوا و سالم بن ابی حفصة و ابو الجارود کانوا مکذبون کفار علیهم لعنة الله قال
قلت جعلت فداک کذابون قد عرفتهم فما معنی مکذبون قال کذابون یاتوننا فیخبرونا
انهم یصدقونا و لیس کذلک و یسمعون حدیثنا فیکذبون به یعنی حضرات ائمه هدی او را بنام شیطانی
که در دریا می ماند و بینائی ندارد لقب داده اند ابو بصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سالم بن
ابی حفصه و ابو الجارود مذکور ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب و مکذب و کفار اند بر ایشان لعنت خدا باد
گفتم قربانت شوم معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذاب اند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند که
تصدیق ما می نمایند حالانکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز
دریافت می شود که او اعتقاد با امامت زید داشت و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقه
جارودیه از طائفه زیدیه که اخراج ائمه هدی از دائره امامت و ادخال زید و اولاد او در این دائره و ادعاء مهدویت
برای محمد بن عبد الله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا بعضی ز احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک

اعتقاد حیات ایشان از ذاتیات مذهب امامیه باشد بهمان کور باطن و ظاهر است ای معاشر مسلمین
قریب است که طلوع شمس از جانب مغرب رو دهد و باب توبه مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار را بوصف استشهاد و استدلال
بروایات تفسیر این زندیق آفاق یاد کرده و بلال کلان شیطان المطاق و با وصف ما بیان نمودن خوبی آن در همین کتاب افاده باین مقدمات
فرموده در تذکرة الائمه نیز بسبب فقدان حافظ بعبارت فارسی اورا بذم موسوم نموده و اللفظ للکتاب الاخیر
حیث قال ابو الجارود زیدیه چند فرقه اند جارودیه ایشان را سرحوبیه نیز خوانند بلکه ابو الجارود زیاد بن منذر که
رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است و نزد آنحضرت علیه السلام
احادیث میخواند و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال دلبسیار است او در آخر مرتد شد و منافق بود و کور هم
بود و حضرت باقر علیه السلام او را سرحوب خواندی فرمود که سرحوب نام شیطان است مسکن او دریا است و ابو الجارود
و اصحابش میگویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نص خلافت بعلی بصفت کرده نه بتسمیه انتهی بلفظه و ملا محمد تقی نیز
در مصنفات خود باین معنی تصریح فرموده کما لا یخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تهافتهای اکابر طائفه باید دید
و لاف و گزاف قوم در باره رواة اهل سنت و جماعت افتادن ایشان در پوستین اهل حق بمیزان عقل باید سنجید
عارف شیراز در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد برافتاد ✦ اگر نه خوف تطویل کلام دامنگیر حقیر الانام میگشت شمه از کتب این قوم در
باب جرح و قدح رواة کلام تنسیق تحریر رقم می آید که موجب حیرت کافه عالم میشد و مخالفت و عناد و مخاصمت و لداد
این بدطینتان مر اهل بیت امجاد مثل نیم روز بر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی میگشت و بوضوح تمام ظهور مال الکلام می
انجامید که حضرات امامیه در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش اینقسم ملاحده و زنادقه را که مجمع هزاران عیب بودند بکار
گزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مرده را برچیده لیکن فقیر باغماض نظر از بیشتر جرح و تناقض و تهافت
غیر متناهی میگوئیم که صحت مطلقه این هر دو کتاب مستطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و اصحیت احدهما علی
سبیل مانعة الخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و انجا صدق
تالی مع کذب المقدم جائز نیست و هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی ثابت

چنانچه در جلد اول علوم ایمه صادقین مابین بحر ذخار منتهی می شود و اخبار السنه مقدسه الشان گذشته بلا ریب از حضرت
خاتم الانبیا بمیراث رسیده کما اشرنا الیه و هرگاه این مقدمه که با وصف اراده ایجاز رفته رفته بطول کشید و نزد عوام
کالانعام بملال سامع و ناظر انجامید جا گزین هر که سامعین گشت خدارا الحتی دیگر گوش بسخن ابن حجر بنهند که در
کتاب سلیم بن قیس هلالی از امام الائمه و خیر الامه یعسوب المومنین استاد انبیا و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب سلام
الله علیه و علی اتباعه و اشیاعه المخلصین بنقل حضرت ملا باقر مجلسی امام المتاخرین در مجلد ثامن بحار الانوار حدیث
حوض بدین الفاظ مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیصدن عنی قوم من اصحابی
من اهل العلیة والمکانة منی لیمروا علی الصراط فاذا رأیتهم و رأونی و عرفتهم و عرفونی
اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی اصحابی فیقال ما تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم حیث فارقتهم فاقول بعدا سحقا و در نسخه که نزد فقیر است بجای قال القول و بجای تکریر
بلا تکرار و در مقام حیث لفظ حین بعدا و سحقا بحرف عطف واقع است حالیا ترجمه این حدیث شریف بزبان حضرت
مجتهد الزمان گوش کن که ملا باقر مولف بحار می فرماید که من در کتاب سلیم یافتم که گفته است که حضرت امیر علیه السلام فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که البته خواهد آمد در روز قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل شرف و منزلت پیش من
بودند بر صراط بگذرند پس وقتیکه ببینم ایشان را و ایشان ببینند مرا و بشناسم ایشان را و ایشان مرا ایشان را از
نزدیک من بکشند و از من جدا سازند پس خواهم گفت ای پروردگار اینها از من اند و یاران من باشند پس بمن
جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند بتحقیقکه ایشان برگشتند بطرف پشت سر خود
از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد دور باد انتهی بلفظه و در کتاب ثانی یعنی
تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت طاهرین مرویست الا و انه سیرد
علی الحوض منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم قد احدثوا
بعدک و غیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ امامیه در رساله اعتقادات می نویسد که
اعتقادنا فی الحوض انه حق و ان عرضه ما بین ایلة و صنعاء و هو للنبی صلی الله علیه

وسلم وان فیه من الاباریق عدد نجوم السماء وان الساقی علیه امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب یسقی منه اولیاءه ویذود عنه اعداءه من شرب منه شربة لا یظما
بعدها وقال النبی صلی الله علیه وسلم لیختلجن قوم من اصحابی دونی وانا علی الحوض فیؤخذ
بهم ذات الشمال فانادی یا رب اصحابی اصحابی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک
وملا باقر مجلسی در بحار [illegible] الصلوة افاده نموده دلیل صریح بر آنست که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت است کسی را
در اعتبار وصحت آن کلامی نیست وعبارتش اینست مولف گوید که مدحها وفضیلتها که در آیات واحادیث برای
صحابهٔ مهاجرین وانصار وارد شده ثابت برای آنهاست که از دین بدر نرفته اند ومنافق نبوده اند ومتابعت
غیر خلیفه بر حق امیر المؤمنین علیه السلام نکرده اند وآنها که کافر ومرتد شدند ومخالفت امیر المؤمنین نمودند ودشمنان اورا
یاری کردند از همه کفار بدتر اند چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داد که بسیاری از اصحاب مرا از حوض کوثر دور
خواهند کرد ومن خواهم گفت که اینها اصحاب من اند حق تعالی خواهد فرمود که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چه کردند بعد از تو
باشنها خود از دین بدر رفته اند ومرتد شدند وبعد ازین در باب احادیث بسیار از طرق خاصه وعامه مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی انتهی بلفظه ودر مسلک اول گذشت که مولف نیز قایل بصحت این حدیث است
وصاحب کشف الغمه عن معرفة الائمه که باظهار فاضل رستمی در کتاب امامت مرویات او از اجماعیات و
اتفاقیات شیعه وسنی هر دو میباشد از کفایة الطالب روایت ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده
وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول من یکسی ابراهیم الا وان ناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول اصحابی اصحابی قال فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی
قوله العزیز الحکیم وازین مقام واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت اول که بعض را بلفظ
اصیحابی اصیحابی است صدد نکرد بعد استماع آنچه کما عرفته سابقا اکتفا نفرموده باز تلاوت کریمه مذکوره مشغول

خواهد شد و درین لباس هم فی الجمله مضمون شفاعت او خواهد فرمود عاقل المعی را باید که معانی این رباعی را بجواهر الفاظها دقیق ها در ملت خویش جا داده متوجه استماع دیگر مطالب مهمه و مقاصد جمه شود و بعبارت و فا نام گفتن حلاوت نظر نموده بر حدیث حضرت امیر انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال عمل کند لیکن بدانکه چون اشکالی عظیم از فحوای این حدیث بر اهل التشیع وارد می شود یعنی التهاب جهنمی بودن بعض صحابه و خلجان تعین بعض اجله بلکه اکثر ارکان بقعه ایشان جلیله بلکه دلائل عقلیه و نقلیه شعله افروز کانون سینه می گردد مهما امکن در اطفای این نایره افواه خود را مغرور ساخته بسی ملمع بهای جوابها بسته اند و مایل ورد علیه فی الجواب ان هذه الاحادیث وردت فی حق الخلفاء الثلثة و من تبعهم و واساهم و یجری مجراهم چنانچه منقوله حضرت ملا باقر مجلسی در استدلال ایشان بر حدیثها دلیل روشن برین مدعا است و نمونه آن از حیات القلوب بر جای خویش گذارش یافته و ملا محمد تقی اصفهانی در جامع صاحبقرانی بلکه قدمای ایشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن بصدد این امر شده اند بلکه برای تقدم بالحفظ این قسم احادیث را جمع فرموده بعد روایت خلفاء ثلثه و مخلصین ایشان از کمال جسارت و دلیری بمناظره اهل حق یاد کرده اند تا باشد که ایشان در تامل آن مشغول شوند و در فکر جواب در اعتراض مبتلا کردند و صنعتین از دار و گیر اشخاص واقعی اهل حق و یقین که قطعاً استیصال مذهب مشیعین میکنید جان بسلامت برند عبارت امام اعظم در کتاب مزبور باین الفاظ حسن ترتیب یافته المطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن و العشرین من المتفق علیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و من شرب لم یظمأ ابدا و لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفوننی ثم یحال بینی و بینهم قال ابو حازم فسمع النعمان بن ابی عیاش و انا احدثهم هذا الحدیث فقال هکذا سمعت سهلا یقول قال فقلت نعم قال اشهد علی ابی سعید الخدری سمعته یزید فیقول انهم من امتی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی باز در روایت دیگر برای انتساب او همان علماء اعلام اهل سنت مشغول شده و گفته روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین

من المتفق علیه فی الحدیث الشیبین من مسند عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال الا وانه سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا
اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح و
کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت
علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک فیقال لی فانهم لم یزالوا مرتدین علی
اعقابهم منذ فارقتهم با طرق دیگر این حدیث و مانند آن را تتبع کرده قریب بانزده روایت بر زبان قلم سپرده
و فاضل معز بهان نار الله برهانه و نقل بالحسنات میزانه در تخجیل امام اعظم امامیه مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده قاضی
نور الله شوستری در کتاب احقاق الحق که از قبیل تسمیة الشیء باسم نقیضه است چنانچه از جواب قدیمش که به تبیین الحق
و جواب دیگر که بدو غیر موسوم گشته و بکوشش علمای اهل حق مختوم شده چنانچه فاضل اخباری نیز در جواب الصفاح باصل
این ماجرا اشعار کرده هویدا و آشکار است برد جواب فاضل مزبور هیچ جو بها که نخورده در آخر التحاشی می گوید
قد مر ان الاحادیث التی ذکر فیها اسم الاصحاب کما یحتمل الحمل علی مانعی الزکوة یحتمل
الحمل علی غاصبی الخلافة بل قد ذکرنا سابقا مرجحات ظاهرة للحمل علی الثانی دون
الاول انتهت عبارته مع الوثوق علی تلک النسخة التی کانت فی ایدینا غالبا و حال آن
قراین و مرجحات که حضرت مولف بنصوص قطعیه جلیه بر صوب خیالیه فهمیده بضمائم الحاجات دیگر در مسلک سابق بعنوانی واضح
و لایح گردیده که قلوب متشیعین بخوبترین وجوه دلبسته باشند و حسن بازندانی مولف کامل بهائی نیز این حدیث
را بضمیمه احادیث اخر از ظنون فاسده خود بر ردت و ضغائن خلفا وارد کرده و فاضل چلپی با این همه
بلند پروازی و لن ترانی ها که دارد در ذو الفقار مصنوع تاسیا باسلافه کما اشرنا سابقا این احادیث را
بر خلفای راشدین حمل می نماید و در مقام استدلال میفرماید اما اینکه گفتیم که جمیع اصحاب متصف بکفر و ضلال بودند
پس دلالت میکند بر آن آنچه روایت میکند حمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الشیبین من مسند
عبد الله بن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الا انه سیجاء برجال من امتی

فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک قال فیقال لی انهم لم یزالوا مرتدین علی
اعقابهم منذ فارقتهم وفی الجمع بین الصحیحین ایضا فی الحدیث السابع والستین بعد المائتین
من المتفق علیه فی مسند ابی هریرة من عدة طرق قال قال النبی صلی الله علیه وسلم بینا انا
قائم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی وبینهم فقال هلموا فقلت الی این فقال
الی النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری فلا
اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم ومضمون این حدیث بتفاوت یسیر در اکثر صحاح ایشان مسطور است
انتهی بلفظه ومتاخرین دیگر نیز همین قیل وقال نموده اند قطع نظر از ایراد آن گروه میگوئیم که جوابیکه محتوی
بر نصوص قرآن مجید فرمائیم برای تسلیه حضرات امامیه باشد چنین تقریر توان کرد که مصداق فحوای جناب
همین خلفای ثلثه اعوان و انصار ایشان اند که بعد رحلت جناب رسالتمآب صلی الله تعالی علیه و آله معاذ الله مرتد گشتند و نیز اعنی
اولا بقوله جناب شافع محشر است که فرمود کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الآیه
همه امت حضرت عیسی علیه السلام بعد توفی جناب ایشان باعتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک و مرتد شدند
وهمچنین خلفای راشدین اهل سنت که سرکرده ایشان ابوبکر صدیق بود بعد رحلت نبی ... مرتد گردیدند
شفیع المذنبین بقول جناب عیسوی اعاده فرمودند وقال صاحب البحار فی خصوص هذا من لم یسمع النص
علی امیر المؤمنین ولم یبغضه ولم یعاده فان من فعل شیئا من ذلک فهو انکر قول النبی صلی الله
علیه وآله وکفر ظاهرا ایضا ولم یبق له شیء من احکام الاسلام ووجب قتله ترجمه مفادش
که این حکم یعنی ابقا بر ظاهر اسلام مخصوص بکسی است که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نص در خلافت
امیر علیه السلام نشنیده و بغض و عداوت آنحضرت نداشته چه مرتکب این امور منکر قول پیغمبر است صلی الله
علیه وآله وسلم و بحسب ظاهر هم کافر است و هیچ یک از احکام اسلام برای وی ثابت نیست و قتلش واجب است انتهی

مگر و

بجز فدو تا یا در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح موجود است و این نص است در اینکه احادیث مثل حدیث
ارتدت الصحابة کلهم اجمعون الا ثلثة بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده بسیمداران صحف و
بی استعدادی بعض کتب شیعه مثل ذیل و اشاعت حدیث ابواب هر دو یقینیه بمرتبه بدیهی اولی و اوضح میگردانم که نسبت ثلاثه
و نسبت باطله باقر مجلسی که سابقا از حیات القلوب آنفا از بحار منقول شده و همچنین احتجاج و ندبه مطعون معاصرین ابابکر که
خلفا را در جمیع احکام حرز دو ذیل کفار گرفته اند بدیهی البطلان است بلکه این احادیث در شان بعضی اکابر اهل
تشیع که بعضی از انها بنابر ضغائن دیرینه و بعضی بجهت ضعف ایمان و کثرت حب جاه و طمع زخارف کاسئینه
بموجب حدیث جعفری تردد با مامت بلا فصل امیر المؤمنین و حقیت الجناب و بطلان خلافت غاصبین و متغلبین هم نموده
مصداق خاص حصیه شدند و در کلام صدق التیام امیر علام لعیب گوساله پرستی و درازدستی معیوب
گردیدند و بر مخالفت علوی سر بر تراشیدند کما فی البحار و غیره من کتب الرجال و سیجی تفصیله ان شاء الله العلیم
الکبیر المتعال وارد است بجاره ابوبکر و عمر و عثمان و من القوم مقامهم در چه حساب اند و این مراتب رفیعه
که تشیع الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی [illegible] اند و بر این دلالت دارد انها را کی حاصل بود معا نظر الی
ما اثبت بعین الانصاف بریئا عن الجدل و لا اعتساف غیر ناظر الی قول بعض القائل
بل ان قد او قلته الدلائل فاقول لما ادعاء ارتداد الخلفاء و من یمیل الیهم نظرا الی ذلک
الحدیث و انطباقه علیهم ففریة بلا مریة چه جمیع الفاظ این احادیث و قیود دیگر در آن مسرود است
از این اراده بمعرض آبی است و روایات امامیه که در باره خلفای ثلثه بصوب خیالیه علمای اثنا عشریه
وحی آسمانی و احادیث رسول ربانی می توان گفت نیز از این مدعا مستنکف است و بر مطلوب فقیر
بهیچ [illegible] دلالت و براهین بیشمار قائم است باشد که [illegible] امامیه **دلیل اول** لفظ بیمعین قوم من
اصحابی است که در صدر حدیث کتاب سلیم بن قیس هلالی واقع شده آن ابا هی نام دارد و از اینکه اصحاب ارتدت
مراد باشند بیدا از وجدان خالی نیست بلکه از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد
یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که معنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست و همچنین

فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصيحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم وفي الجمع بين الصحيحين ايضا في الحديث السابع والستين بعد المائتين من المتفق عليه في مسند ابي هريرة من عدة طرق قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بينا انا قائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلموا فقلت الى اين فقال الى النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقرى فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم مضمون این حدیث بتفاوت یسیر در اکثر صحاح ایشان مسطور است انتهی بلفظه و متاخرین دیگر نیز همین قیل و قال نموده اند قطع نظر از ایراد آن گروه میگوییم که جوابیکه مخصوص بالخصوص در این ضمن فرمائیم برای تسلیه حضرات امامیه باشد چنین تقریر توان کرد که مصداق فحوای جناب همین خلفای ثلثه اند و اعوان و انصار ایشان نه که بعد رحلت جناب رسالتمآب صلی الله تعالی علیه و آله عیاذا بالله مرتد گشته اند و نه اینکه اولا بقول جناب شافع محشر است اقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الآیه چه امت حضرت عیسی علیه السلام بعد توفی جناب ایشان باعتقاد الوهیت جناب باری تعالی مشرک بالله شده و همچنین خلفای راشدین اهل سنت که رئیس ایشان ابوبکر صدیق بود بعد رحلت جناب ... شفیع المذنبین بقول جناب عیسوی اعاده فرموده اند و قال صاحب البحار في خصوص هذا بمن لم يسمع النص على امير المؤمنين ولم يبغضه ولم يعاده فان من فعل شيئا من ذلك فهو انكر قول النبي صلى الله عليه وآله وكفر ظاهرا ايضا ولم يبق له شيء من احكام الاسلام وحشره ... که این حکم یعنی ابقا بر ظاهر اسلام مخصوص بکسیست که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نص خلافت امیر علیه السلام نشنیده و بغض و عداوت آنحضرت نداشته چه مرتکب این امور منکر قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و بحسب ظاهر هم کافر است و هیچیک از احکام اسلام برای او ثابت نیست و ... محشور است انتهی

بحمد الله ثانیاً در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح موجود است و این نص است در اینکه احادیث مثل حدیث
اخراجی ارتدت الصحابة کلهم اجمعون الا ثلاثة بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده بحمد الله تعالی صفحات
بی تعداد بعض کتب شیعه و ذیل و اشاعت حق ید اثنا عشریه یقینیه مرتبه بدیهی اولی واضح میگردانم که سند
نبایات جد مجلسی که سابقاً از حیاة القلوب و آنفاً از بحار منقول شده و بچندین احتجاج و مذهب مطعون معاصرین اثنا عشریه که
خلفاء را در جمیع احکام حرز و ذیل کفار گرفته اند بدیهی البطلان است بلکه احادیث در شان بعضی از کبرای اهل
تشیع که بعضی از آنها بنا بر صغائر دنیویه و بعضی بجهت ضعف ایمان و کثرت حب جاه و طمع زخارف دنیه
بموجب احادیث جعفری مرتد و با امامت بلافصل مرتضی منکر و حقیت آنجناب را ابطال فرمودند خلافت غاصبین و متغلبین را تسلیم
مصداق حاسس حصیه شدند و در کلام صدق التیام ائمه اعلام لعیب گوساله پرستی و درازدستی معیوب
گردیدند و برفاقت علوی سر نشر اشیده کما فی البحار وغیره من کتب الرجال سیجی تفصیله انشاء الله
الکبیر المتعال وارد است بجاره ابوبکر و عمر و عثمان بومن لقیوم مقامهم در حساب آنند و این مراتب رفیعه
که حدیث الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی آمده و بر این دلالت دارد اظهار اکمی حاصل بوده فانظر الی
ما اتیناک بعین الانصاف بریئاً عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة عدد القائل
بل الی قدر او قلة الدلائل فاقول لما ادعاء ارتداد الخلفاء ومن یمیل الیهم نظراً الی دلالة
الحدیث وانطباقه علیهم ففریة بلا مریة چه جمیع الفاظ این احادیث و قیودیکه دران مسرود است
ازین ادعا معرض آبی است و روایات امامیه که درباره خلفای ثلثه بصوت خیالیه علمای اثنا عشریه
وحی سماوی و احادیث رسول ربانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و مطلوب فقیر
بحمد الله و براهین بیشمار قائم است باید که از ... دلیل اول لفظ بعین قوم من
اصحابی است که در صد حدیث کتاب سلیم بن قیس الهلالی واقع شده آن ابا بی نام وارد و از بیکه اصحاب ردت
مراد باشند جدا از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف تام که یار و مصاحب نبی و دنیوی آنها میگویند مراد باشد
یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست اینها

از اهل خلافت و شقاق و ارباب عداوت و نفاق بودند و تصمیم قلب شرف حضور بخدمت مقدس نبوی صلی الله
علیه وسلم نمی یافتند و انواع مکر و حیله و اقسام حیل و تلبیس برای قتل جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می ساختند که از اهل
بیت بر ملا یا مفتریا اما نیت بر طعام سرور انام بکار بردند و در غزوه تبوک بالخصوص وقت معاودت راه کمال عداوت و عناد
سپردند و بزبان صدق ترجمان سید الثقلین جان باربار رسوا شدند پس آنها البته از صحبت دینی بلکه دنیوی نیز محروم ماندند
درین مقام بر بعضی از روایات مشار الیها تصریح می کنم و از ترجمه بجار توهم مکابره را دفع می نمایم در تفسیر عیاشی
روایت شده از عبد الصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود میدانید که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم پیش از موت مسموم شد تحقیق که آن دو زن یعنی عائشه و حفصه زهر خورانیدند بآنحضرت
پس ما گفتیم که آن دو زن و پدران آنها یعنی ابوبکر و عمر بدترین خلق خدا هستند انتهی و این روایت موقوف نیست
بلکه مفسر مذکور در تفسیر خود از همان امام عالی مقام بروایت حسن بن منذر شهادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسبب
نقل کرده و در باب رم کردن ناقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قصد کشتن آنجناب وقت معاودت از سفر مذکور
روایات عجیبه در زبان شیخ طبرسی و شیخ صدوق دارند که دفاتر طوال تحریر آن وفا نمی کند از انجمله روایت
شیخ اول است که چون حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک مراجعت نمود در اثنای راه دوازده نفر از
منافقان در عقبه بجهت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند پس جبرئیل نازل شد و خبر ایشان بحضرت رسانید و امر
کرد آنحضرت را که بفرستد کسی که بر روی شتران ایشان بزند و برگرداند و در آن شب عمار یاسر شتر آنحضرت را
بکشید و حذیفه از عقب می آمد پس حضرت حذیفه را گفت که بزن روی شتران آنها را که بر عقبه ایستاده اند چون
حذیفه آنها را دور کرد بخدمت حضرت آمد حضرت از روی ایشان پرسید شناختی ایشان را گفت نه یا رسول الله حضرت
فرمود که فلان و فلان بودند و اراده قتل من داشتند الی آخر الروایة الموضوعة لطولها و از انجمله روایت
شیخ ثانی است که شیخ المشایخ لقب اوست بسند معتبر از حذیفه بن الیمان که آنها ناقه آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم رم دادند هنگامیکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمود چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و معویه و ابوسفیان پدر معویه
وطلحه و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و ابو الاعور و مغیره بن شعبه و سالم مولای ابو حذیفه و خالد بن ولید

و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و عبدالرحمن بن عوف کرده روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر کتب
معتبره امامیه که در بیناها صاحب بحار الانوار آورده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن نیز آورده و بر عجایب
بهتانها و غرایب تناقضها مشتمل اند کیست که از عهده تدارک آن تواند بر آمد چشمهای ناظرین از مطالعه آن
بر آب بلکه قلوب ساطعین بطور اکاک آن خون ناب است بالجمله بر اصول موضوعه امامیه ایشان را بمعنی اول اصحاب
نمی توان گفت و علی هذا القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مرتدان زنهار صادق نمی آید
چه در ینصورت موت علی الاسلام شرط است و در ینجا حضرت لد الخصام انهار ا آیات علی الکفر الحقیقی میگوید
در یختن خون آنها بسبب ارتداد و معادات مرتضوی واجب میدانند و مخلد فی النار اعتقاد میکنند چنانچه گذشت
و شریف مرتضی علم الهدی اطال الله نیز باعتراف مجلسی در حق الیقین همین جاده می پیماید و تصریح بکفر وارتداد سه
خلفا عیاذا بالله می نماید و آنانکه فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان می کنند آخر بتناقض و تهافت مقولات
شان بهمین وادی می کشد چنانچه بر ناظر رسایل این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی آنست که صحابیت
معنی مناسبت بمعنی لغوی قرار دهند بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت
شرعی است و بی صرف صارف خلاف آن مراد نتوان گرفت و در ینصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد
بود و عدم صدقه علی المرتدین الذین حرقوا بیت بنت سید المرسلین و حرفوا آیات
القرآن المبین و بدلوا شعائر الدین و سلکوا مسالک ابلیس اللعین غیر خاف علی
اهل الحق والیقین کما بیناه و هرگاه بر بعضی اصحاب اهل بیت صادق نمی آید لا محاله جماعة از اصحاب مشهورین المنصفین
بالاحداث مراد خواهد بود که بر السنه امامیه مناقب و محامد آنها علی رؤس الناس جاری می شود مثل حضرت
صدیق امامیه یعنی ابوذر و برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حذیفه و ابن مسعود و خزیمه
ذو الشهادتین و جابر بن عبدالله و سعد بن عباده و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان و غیر آن
کسان که باقر مجلسی و امثال او اندیشیده اند دلیل دوم آنکه مقصود از لفظ یارب اصحابی مره او مرتین در حدیث
بشیر و نذیر شفاعت در باب مجوسین ان از دیگر است کما اعترف به علماؤهم سیما المؤلف

التحریر و این همه عداوت و عناد با اهل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول رب العباد صادر خواهد
که برای غاصبین ظالمین که در باره وصف آنها بر لسان موضوعه امامیه تعلیم آمده بار دیگر بحکم اشد ضرورت زبان
خامه تفویض خواهد یافت شفاعت و سفارش فرمایند و خواهد که این چنین قوم که اصل شریعت از دست آنها بر روایات
مفتریات شیعه خراب شده بدوزخ نروند خدارا اندک انصاف باید کرد که اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر
امامیه کی محل شفاعت بوده اند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی + طرفه آنکه در محکمات قرآنی
ارشاد شده که از شان پیغمبر و مومنین بس بعید است که برای اهل کفر شفاعت برخیزند و بعد از وقوف بر آنکه
آنها از اصحاب دوزخ اند دست بدامن رحمت ایزدی آویزند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند و جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره شفاعت این مردم تشمیر ذیل فرماید و امر الهی را در باب القای ایشان در جهنم
کما یجب انشاء الله تعالی و حقوق فدوی الطرانه خویش را فراموش نماید بار خدایا مگر گویند که آنجناب در شناختن
آن قوم سهو عظیم رو داد لیکن این احتمال محض رکیک و واهی ناشی از غفلت و خود رائی است بلکه خاک است شفاعت
بر سر خود بیختن و خون انصاف ریختن است زیرا که قرآن مجید بران ناطق است که اهل اعراف هر یکی را از مومنین و
کافرین بعلامات ایمان و کفر از بیاض و سواد وجوه خواهند شناخت حیث قال الله تعالی فیه و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها
وهم یطمعون کی محال عقلی و نقلی است که جناب سید المرسلین در اشتباه افتد و بر تقدیر یکه شفاعت زند از زبان
طاهر سید النبیین باشد باز هم قوت دلیل بر جای خویش است کما لا یخفی و ایضا این وهم و احتمال بخلاف الفاظ
حدیث سلیم بن قیس هلالی است که از کتابش بر آمده چه بدلالت صریح از آن معلوم شد که این شفاعت بعد از معرفت
هم اگر خواهد بود تمام و سیر مبطل این احتمال خام حدیثی دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المومنین علیه
السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه مسرت و ابتهاج و انصار شیعه را اظهار
نموده فرمود یا علی شنیده آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمودند

ایشان پیروان بنوامیه اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تواند مبعوث میشوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید انتهی ترجمته علی لسان المجلسی اکنون
احتمال التباس و اشتباه بر کمی چند از مومنین هم معنی نداشته باشد چه جا فضل خاتم رسالت و نیز از مطلعات
و مکذوبات این و هم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خودش آورده و در ذیل تفسیر آیهٔ کریمه یوم
تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته فانه حدثنی ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود
عن عمران بن هاشم عن مالک بن ضمرة عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الآیة یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرد علی امتی یوم القیمة علی خمس
رایات فرایة مع عجل هذه الامة فاسألهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر
فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا و اما الاصغر فعادیناه و ابغضناه و ظلمناه فاقول ردوا
الی النار ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول لهم
ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه و مزقناه و خالفناه و اما الاصغر
فعادیناه الی آخرها بلفظه یعنی ابوذر رضی الله عنه میگوید که چون آیت کریمه یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرمود که وارد خواهند شد بر من امت من در روز
قیامت همراه پنج رایت نشان اول رایت گوساله این امت خواهد بود و خواهم پرسید که بعد من با ثقلین چه معامله کردید
خواهند گفت که اکبر ثقلین را که قرآن مجید بود تحریف کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بود دشمن
داشتیم و مورد انواع ظلم و جفا ساختیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه روی باشید
باز رایت فرعون این امت خواهد رسید و بعین کلمات در میان خواهد آمد الی آخره یا ان ابی الجارود الملقب علی
لسان الصادقین ملقب بعض الشیاطین و این حدیث در امتناع شفاعت نیز جاری است چه صراحةً ازان معلوم
شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهد فرمود و بسوی دوزخ رانده
خواهد نمود و در غیاب حادثه شلمه باشد ازینرو واسطه روایت ملا باقر مجلسی در حق الیقین از

امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
خواهم بود بر تکیه و دور میکنیم از حوض کوثر دشمنان خود را و نیز در این کتاب ذکر کرده است که آیت کریمه چنین نازل
شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و از این باب است حدیثی که در کامل الزیاره از امام صادق
علیه السلام مروی است قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم قیل له ان الله مختبرک فی ثلث لینظر
کیف صبرک قال اسلم لامرک یا رب ولا قوة لی علی الصبر الا بک فما هن قیل اولهن الجوع والاثرة
علی نفسک وعلی اهلک لاهل الحاجة قال قبلت یا رب ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر
واما الثانیة فالتکذیب والخوف الشدید وبذلک مهجتک فی محاربة اهل الکفر بمالک
ونفسک والصبر علی ما یصیبک منهم من الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح
قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر والثالثة مما یلقی اهل
بیتک من بعدک من القتل اما اخوک فیلقی من امتک الشتم والتعنیف والتوبیخ و
الحرمان والجحد والظلم وآخر ذلک القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنک التوفیق واما ابنتک
فتظلم وتحرم ویؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی
حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا تجد مانعا وتطرح ما فی بطنها من
الضرب وتموت من ذلک الضرب قلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال اما ابنتک
فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمک فی خلقه فمن ظلمک وظلم ولدک فاحکمی
فیه بما احببت فانی اجیز حکومتک فیهم فتشهد العرصة فاذا وقف من ظلمها امرت به الی
النار فیقول الظالم یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ویتمنی الکرة ویعض الظالم علی یدیه یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و از این روایت مانند آفتاب نصف النهار
هویدا و آشکار شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چون در شب معراج قرب الهی زاید الوصف دست داده بود همان
وقت از غصب خلافت و محرومی جناب ولایت و ظلم و جور در حق آن مستحق امامت و کشته شدن

در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و قورق شدن فدک و ما یتعلق بهذا و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن
و موت آنجناب بحجت این سانحه بمدران ماته بتفصیل تمام خبر داده و بفحوای خاتمه احدیث طویل الذیل
آنست که جناب اقدس احدیت بمدران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون جنت را نزدیک
عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق وی را حکم سازم و اختیار کلی بدست
او سپارم پس او بمجرد حصول اختیار حکم فرماید که اینها را زود تر بدوزخ اندازید و با صحاب سعیر ملحق
سازید آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و افسوس بر زبان می زنند و دستهای بالم گنند و دست بدین
الحاح زنند و آبوبکر صدیق بر طبق روایت اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود
نگردانیدمی و معیت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را اختیار کردمی حالکیا بخدمت کولیای شریف می تضیف
ملا محمد مجلسی و حضرت مؤلف و اصحاب التماس است که شفاعت خلفای ثلثه و انصار و اعوان شان بلفظ یا رب
اصحابی اصحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از ان بر تقدیر بعدیت صریح منافقت و مخالفت
جناب افضل الانبیا با فاطمه زهراست بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او متغلبین و ظالمین را بسوی جحیم می کشد
و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ازان عذاب نجات می بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
باره خلفا فاطمه زهرا را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را بطور او گذاشته و او لا محاله
بر طبق اخبار الهی که قطعا و یقینا خس و خاشاک دروغ را دران مدخلی نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ
خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قایل شوند که جناب شفیع المذنبین کو در دنیا هیچ
مقامی سهو نفرموده و از نسیان مبرا و منزه بوده لیکن در قیامت که حجاب ماده هیولانی کلیه از میان برخیزد و
اشعه و اشرقت الارض بنور ربها هر یکی را از مومنین و ائمه طاهرین خصوصا انبیا و مرسلین سیما سید
النبیین بکمال نورانیت و ضیا بر انگیزد و علم هر یکی را بکمال عروج رساند و اشیا مخفیه را مثل ملائکه و روح
مانند محسوسات دیگر گرداند اینهمه علوم و اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین افتاده باشد و این محض و هم و احتمال است
هیچ و ما از اله می توان کرد بار خدایا مگر حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب و اختلال حواس

در بیان آن زند و تفصی و رهائی خویش را از آفات و مصائب. ابن بجات بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش خود
در شیعیت بند ارند لیکن کمترین خلایق بشکرانه نعمت حفظ قرآن مجید با صحیفه آسمانی لطیف جاودانی از روی
حضرات امامیه گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت خواهم نمود که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ
أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ
لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ
خصوصاً حضرت مهبط وحی رب العالمین سیما در وقتیکه بر حوض کوثر باشند و دست خود را از شربت
سیراب فرمایند از هول قیامت و خوف زلزله ساعت درین امان جسیم توان برد نعوذ بالله من الاوهام الفاسدة
والهفوات الکاسدة و انشاء الله تعالی روایات دیگر در ذیل دلیل چهارم زیب قلم خواهند یافت دلیل
سوم تصغیر اصحابی است که در نسخه سلیم که نزد فقیر است موجود کما اشرت الیه سابقا و ظاهر عبارت
فاضل جالسی در صوارم نیز مشعر بتصغیر است علاوه بران بعضی از متاخرین از افادات شان از مسلمات
طرفین بزعم اکابر امامیه میباشد روایت نموده کما لا یخفی علی المتصفحین بیانش باعتراف حضرت مولف
آنکه چون بمقام مقام شفاعت و دعا است که جناب شفیع محشر تصدیر کلمه که احب اسماء الهی است با صفت
بیای متکلم بجناب ایزدی شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه متصور دارد مگر معنیش این خواهد بود
که اینها چند کلکل (?) از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینها بر تو دشوار می بود یا من میخواستم چون
قلیل اند بیامرز والبته عاقلی باین معنی رضا نخواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب والشهاده است حاجت اشاره
به تقلیل و تکثیر عدد جلیست (?) نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که معنی التصغیر مراد نباشد جناب رسالتمآب اشفاقا
واستعطافا کلمه التصغیر ذکر کردند پس معلوم شد که شیخین و اخوانهما نزد حضرات امامیه مورد عطوفت و مهبط شفقت بود حالیا
مذهب شیعه را که قبل ازین فکر یافت از حکم بوجوب قتل ایشان منصف بودن اینها بر دست شرع و محل احکام آن در دنیا
و آخرت جمیعا او فی القیمه فقط که بره یا تواند کرد و این صریح محاوله با جناب احدیت واقع شد که مخلدین فی النار را معاذ
الله خواستند که در بهشت عنبر سرشت همراه خود برند و از آب حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند

و تجویز نکرده‌اند که ملائکهٔ عذاب موکلین عقاب پردهٔ ناموس آنها در عرصات قیامت بدرند و هرگاه جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قبر شیخین را بجوار فائض الانوار خویش مستحق باشند تا عذاب دائمی ایشان هر وقت ملاحظه
فرمایند چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده پس عجب که وقت رفتن اینها بدوزخ که نعوذ
بالله من ذلک منتهای آرزوی شریف بود باستشفاعت مستعد شوند ان هذا لشیء عجاب و ایضاً هر که اصول امامیه را
نیک دیده بر وی محتجب نمی‌ماند که از جناب شفیع العالمین صلی الله علیه و سلم این مضمون را احادیث امامیه بتواتر
و استفاضه رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت و عناد خواهد کرد و بغصب اداء حقوق خواهد پرداخت و اندک ظلم و
جور درباره ایشان روا خواهد داشت من از او بیزارم و او مستحق عذاب دائمی است و روز قیامت بر خصوصیت او
متوجه خواهم شد و هرگز بشفاعت وی نخواهم پرداخت درین مقام بر یکدو حرف از ان احادیث تصریح میکنیم
باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه‌اش بجمع احادیث قطعی الصدور
از ائمه علیهم السلام اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند قال علیه السلام اذا
قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ تَشَفَّعْتُ لِاَصْحَابِ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِيْ فَيُشَفِّعُنِيَ اللّٰهُ فِيْهِمْ وَاللّٰهِ
لَا تَشَفَّعْتُ فِيْمَنْ اٰذٰى ذُرِّيَّتِيْ انتهی بلفظه پس اگر حدیث حوض در شأن خلفای ثلثه برایه ورود
نوشند کذب صادق و العیاذ بالله لازم آید چنانکه متکلمین در رد مذهب بعضی از صوفیه تقریر کرده‌اند و این همه احادیث
موضوع و منقوض گردد پس غرض رساله هیچ خواهد گشت فرمایند و عجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صحابه مذکورین را
در جنات مذکور و در دنیا واجب القتل دانند و محل شفاعت در آخرت گمان نبرد و جناب پیغمبر اشرف البریه
بزعم امامیه اینقدر هم علم نداشته باشد دلیل چهارم لفظ لا تدری است یعنی جناب خلاق عالم بروایت ملا
مجلسی علیه ما یستحقه من نسخه سلیم و حیاة القلوب در رد شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمی‌دانی که اینها چه بدعت‌ها و احداث
برای نبی کار آورده‌اند و این کلام در نفی علم و درایت آنجناب در باره احداث این صحابه نص است و کذب حق تعالی عن ذلک
علواً کبیراً از احدی از متکلمین بکلمه اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شان اطلاع
نبود و این امر خلاف ضروری مذهب امامیه است زیرا که علم جناب افضل الرسل بتفصیل هر چه تمام تر خزانات

و کلیات حال غاصبین مزعومی امامیه را فرا گرفته بود و با علام آن جناب اهلبیت طاهرین باین وقعات خبر یافتند پس اگر خلفای ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند واللازم باطل عند جمیع الملیین فالملزوم مثله بعضی از روایات متضمن این دعوی سابقاً و آنفاً در کلام بنده اهل الخلیفه گذشته است و هنوز دلایل بسیار و روایات صریح بیشمار در مذهب امامیه موجود است بنا بر زعم ختصار که در تمام این عجاله نافعه مرعی و ملحوظ است تبرکاً بعدد دوازده امام و چهارده معصوم اکتفا می نمایم و اول ذکر روایات تفسیر اهلبیت که استاد کلینی جامع آنست کلام مرا زامی کرایم حدیث اول از ابوعبدالله صادق علیه السلام است و عبارتش بقدر ضرورت این است

اما الذین امنوا فیعلمون انه الحق من ربهم یعنی امیر المومنین علیه السلام کما اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله المیثاق علیهم له واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا فرد الله علیهم فقال وما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه فی علی علیه السلام ویقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی صلة امیر المومنین والائمة ویفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون و صدر این حدیث هر چند بمدعای این فصل تعلق ندارد مگر چون بابه و بیان هم بمطالعه آن بعین الیقین توان دید که ابهمه از تهمتها شیاطین است مثل ابو الجارود و امثال او بر ائمه طاهرین لا محاله آن عبارت مینمایم عن ابی عبدالله علیه السلام ان هذا المثل یعنی ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها ضربه الله لامیر المومنین فالبعوضة امیر المومنین علیه السلام وما فوقها رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی معاذ الله حضرت امام صادق علیه السلام میفرماید که مراد حق سبحانه و تعالی از پشه حضرت امیر المومنین است و از ما فوق آن جناب رسالتماب است و دلیل این دعوی نصب امام موصوف همین است که مقصود قوله تعالی از الذین آمنوا امیر المومنین است و مطلوب از اما الذین کفروا غاصبین خلافت اند کما مر سبحان الله قربان برین خوش بیانی باید دعوی لطیف و چه دلیل متین است که ثبوت دعوی مرید و لا اهل بیت طاهرین کافة اجمعین بالخصوص جناب امیر المومنین و سید المرسلین برای امامیه سیما برای مولف حضرت آ این حدیث آن جناب عیان است که حاجت بیان داشته باشد اگر این قسم تفسیر برای اهل حق در کتب معتمده دین

۱۳۵۰

و اسلام خویش روایت می کردند حضرات امامیه بملاحظه آن چه نوشتیم که در حق ایشان روا میدارند
جز قاضی روز جزا کیست که بداد اهل حق رسد و محرفین و مبدلین ملت سید المرسلین را که برای مصالح دنیا بر
عوام لباس محبت اهل بیت پوشیده اند و درین پرده باستیصال شریعت کوشیده قاتلهم الله [illegible] خود چسپانند و از
این احادیث را بافواه رسانند حدیث دوم از اخبار ایشان آنست که در خطاب ابوذر غفاری که آیه کریمه و
اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم
وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون
علیهم بالاثم والعدوان در حق عثمان سمت ورود یافته و ای ابوذر عثمان ترا از مدینه اخراج خواهند نمود
و بذلت تمام بسوی ربذه که بعض قری نزد اوست خواهند فرستاد و عبارت این حدیث و ما یتعلق به که طول عریض
بسیار دارد از جهت عدم حاجت ملخص نمودیم و این هم از اخبار غیبی است که ابوذر را بعد از مرور دهور خبر دادند و
همچنان واقع شد حدیث سوم آنکه آیه کریمه ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا
ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک
الحرث والنسل والله لا یحب الفساد در حق خلیفه ثانی رضی الله عنه وارد شده حدیث
چهارم آنکه مراد از طاغوت در کریمه ومن یکفر بالطاغوت متغلبین غاصبین حقوق اند
و عروه وثقی که انفصام آن متصور نیست ولایت حضرت امیر المومنین است و قس علی هذا در ما بعد آن یعنی
الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و انهم از افادات جامع این تفسیر است که بائمه هدی منسوب می کنند معاذ الله بر ایشان تهمت می نهند
که بعد لفظ خالدون والحمد لله رب العالمین نیز ضمیمه آیت مذکور بود جامعین آیات قرآنی [illegible]
این جمله را از کرسی نزول انداختند حدیث پنجم آنکه قوله تعالی الم تر الی الذین یزکون
انفسهم بل الله یزکی من یشاء در شان همین خلفای ثلثه آمده که خود را بجهل و تلبیس صدیق و فاروق

و ذو النورین ملقب نمودند حدیث ششم آنکه مصداق فمنهم من آمن به امیر المومنین و سلمان و ابو
ذر و عمار اند موجود و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا متصدیان خلافت باطله می باشند حدیث
هفتم آنکه آیت وافی هدایت ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا
لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا در شان ظالمین اهل بیت است که باهم اتفاق نموده صحیفه
ملعونه نوشتند و عهد و میثاق گرفتند که خلافت را ابداً از اهل بیت طاهرین منصرف باید کرد و خود را بر که امامت
مسلط باید شد و در زمان حیات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم کفر ایشان کمتر بود و بعد از وفات خاتم پیغمبران کفر
وارتداد ایشان رو به ترقی نهاد و یوماً فیوماً زیاده تر شد حدیث هشتم آنکه مورد قوله تعالی ان
الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون
نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا قومی است که
به نبوت خاتم النبیین اقرار کردند و با انکار امامت امیر المومنین پیش آمدند و بدعت و احداث در دین پیدا نمودند
حدیث نهم آنکه در آیت فان یکفر بها هؤلاء اشاره باصحاب آنحضرت است که از قریش
بودند و از بیعت امیر المومنین انکار باطل نمودند و مورد فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین شیعه آنجناب
اند حدیث دهم آنکه مراد از قوله تعالی در صدر سوره بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین
فساد شیخین و اتباع ایشان است از نقض عهد روز غدیر و انکار بیعت حضرت امیر و مراد از ولتعلن علوا کبیرا دعوی
خلافت خلفاست که بخلاف حق ناشی شد و عده اولی که در آیت مذکور است روز جمل است که امیر المومنین و عباداً
لنا اولی باس شدید در مقابله ایشان لشکر ظفر پیکر آراست و بصدمه ذوالفقار شرربار جمعیت ایشان را
پریشان ساخت الی آخر الروایة بطولها حدیث یازدهم در ذیل تفسیر آیت کریمه قل اعوذ
برب الفلق است ملخصش آنکه فلق نام چاهیست که تمامی اهل دوزخ از شدت حرارتش در تعوذ باشند
و آن چاه روزی بعد از بی‌پروائی تنفس کند بعنوانیکه جهنم نیز از تنفس آن سوخته شود و در آن چاه صندوقی باشد
که از مزید حرارتش اهل چاه هم پناه جویند در بن تابوتش کسانی از قدما و شش کس از متاخرین خواهند بود

که از جمله آنها خلفا باشند عیاذا بالله و لفظ حدیث مفتری این است الفلق جب فی جهنم یتعوذ
اهل النار من شدة حره سأل الله ان یاذن له ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم
قال و فی ذلک الجب صندوق من نار یتعوذ منه اهل ذلک الجب من حر ذلک الصندوق
وهو التابوت و فی ذلک التابوت ستة من الاولین و ستة من الآخرین فاما الستة من
الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه و نمرود الذی القی ابراهیم علیه السلام فی النار و فرعون موسی و السامری
الذی اتخذ العجل والذی هود الیهود والذی نصر النصاری واما الستة من الآخرین فهو الاول
والثانی والثالث والرابع وصاحب الخوارج وابن ملجم انتهی **حدیث** دوازدهم آنکه روایت کنند
در قول تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور
خلیفه اول و ثانی مستند و مقصود از فی بحر لجی یغشاه موج خلیفه ثالث است و من فوقه موج طلحه و زبیر
است و از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتن بنی امیه مراد گرفته اند اذا اخرج یده در شان طلحه و فتنه او
الی آخر الروایه مخفی نماند که چون صد این احادیث و تفاسیر بارشاد امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام مراد از
بعوضه جناب امیر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و ذباب جناب بشیر و نذیر باشند حالیا از حضرات امامیه در تشبیه خلفا
راشدین و دیگر اصحاب کبار بهر چه از هفوات و خرافات سر زند عین عنایت است محل شکوه و شکایت نیست لیکن از
بعوضه و عنکبوت و ذباب و غرات تا بحر و موج و سحاب فرقی است ظاهر شعر مشهور خواجه حافظ شیراز اگر درین مقام بر زبان
طور انشاد کنند مناسب می نماید شعر فرقی است از بعوضه که ظلمات جای اوست تا آنکه منبعش الله
اکبر است فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب این تشبیهات اصل مذهب و غرائب
که گویند هر دو جناب مثل مگس و زاغ از همدگر متمیز نبودند و این مشاکلت باعث اشتباه جبرئیل و اتباع شد
و موسس کید میکنند و مآل روایات ائمه قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع بمذهب غلاة که بر زبان امامیه غوریه
و تقیه کمتر از توصیف خوارج نباشند میکشد و آنچه بعضی از اکابر معاصرین در تضعیف این تشبیهات نیست و

ظلم را بر عترت کرده نبوی قانون مخالف جنگ زدند از قبیل عذر لیست بدتر از گناه ناشی از ابخره سوداویه

ظلمانیه نیز بر اکه از ان لازم می آید که جامع تفسیر حضرت معصومین سیما کلینی علی بن ابراهیم قمی از منتحلین موالات

ائمه و محرفین الفاظ و معانی این سندگان باشد خبانچه تبکبعین تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که بر ستایش ایشان بعض

دلالت دارد کما عرفت من قبل مخفی نیست حیث روی فیه انه قیل للباقر علیه السلام ان بعض من ینتحل

موالاتکم یزعم ان البعوضة علی و ان ما فوقها و هو الذباب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

فقال الباقر علیه السلام سمع هؤلاء شیئا لم یضعوه علی وجهه انما کان رسول الله صلی الله

علیه و آله قاعدا ذات یوم و علی علیه السلام اذا سمع قائلا یقول ما شاء الله و شاء محمد و

سمع آخر یقول ما شاء الله و شاء علی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقرنوا محمدا و علیا

بالله عز و جل و لکن قولوا ما شاء الله ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ان مشیة الله هی القاهرة

التی لا تساوی و لا تکافی و لا تدانی و ما محمد رسول الله فی الله و فی قدرته الا کذبابة تطیر فی هذه

الممالک الواسعة و ما علی فی الله و فی قدرته الا کبعوضة فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله

علی محمد و علی الفضل الذی لا یفی به فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی آخره هذا ما قال

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ذکر الذباب و البعوضة فی هذا المکان فلا یدخل فی قوله

ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة بلفظ از حدیث صحیح معلوم شد که غارتگران اصول و

روایات ائمه هدی را برهم کرده فقرات خود را با سامی مشهوره آن طیبین طاهرین نسبت کرده اند و بتقلید شیاطین مشکل حج

مصداق من کان فی هذه اعمی و هو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا مذهبی بی خود قرار داده و قصد

اهل حق که از میان بالمره برگشته اند بالخصوص این هیچمدان همین است و از اینجاست که در اثنای تقاریر

الفاظی اضافه میکنیم که دلالت بر اجماع دارد که اینهمه از افترآت و تلبیسات اکابر قوم ست و از باب تعدیه اهل بیت

نبوی قطعا و یقینا با کثیره هست لیس بغایت ایزد بیچون گفتگو در جا حاصل است و الحمد لله علی ذلک بالجمله

احادیث دوازده گانه که در قالب جمع و تلفیق در آمد از تفسیر اهل بیت اکه بر حرفی از ان کتاب ثبت

القا

اکتفا واقع شد و اگر بغور و امعان ملاحظه رود گویا بطور قاعده کلیه خواهی یافت که رئیس المتکلمین ستا جعفر
کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرآنیه استعمال یافته خلافا لاهل الحق والبصر و تقلیدا
شیخ مشایخ الکلینی الاعور نامهای خلفای راشدین که بنیاد کفر و ارتداد از دستهای شان منهدم گشته
بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته و این احادیث که بزبان قلم رفت و درین اوراق مندرج
اگرچه اکثرش بزعم او از ائمه اهل البیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان بنظر تصریحات قوم از جناب خاتم پیغمبران
ماخوذ است و وراثة باین بزرگان رسیده پس بر اعتقاد شیعه علم تفصیلی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره
محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذاً بالله ثابت خواهد بود و الا لازم آید که ابو الجارود
و امثالش که بالقاب ابالسة و شیاطین ملقب بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول ربانی شرع امام رسل
پیشوای سبیل + امین خدا مهبط جبرئیل + زیاده تر علم داشته باشد و این نزد احدی از اقاصی و ادانی متشیعین
بحسب ظاهر مسلم الثبوت نیست اگرچه حضرت قدوة المبشرین و المنذرین بر روایات امام الائمه ایشان مثل تار
و عنکبوت است پس اگر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدا
عزوجل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطابات مستطاب حظی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این اجلای بدیهیات است اکنون
عنان شبدیز خامه در میدان استیفای بقیه روایات مطابق عهد موعود منعطف میسازم و در روایت تذکار این
احادیث میسازم حدیث سیزدهم روایت ابن عباس است و بسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم
فَتَقُولُ عِنْدَ ذٰلِكَ يَا رَبِّ قَدْ سَئِمْتُ الْحَيَاةَ وَتَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَأَلْحِقْنِي بِأَبِي فَيُلْحِقُهَا اللهُ عَزَّ
وَجَلَّ بِي فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً
فَأَقُولُ عِنْدَ ذٰلِكَ اللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَذَلِّلْ مَنْ أَذَلَّهَا فَتَقُولُ الْمَلٰئِكَةُ
عِنْدَ ذٰلِكَ آمين از این حدیث صراحة و علانیة واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذریه
طاهره خود را جمع فرمود و فضائل ایشان ارشاد نمود و آنچه بر ایشان از دست اعدا العباد عتاب بگذشته بوحی آسمانی
از آن خبر داد و درباره جناب سیدة النساء این امور را برشمرد که چون اتعاب و آلام بغایت قصوی رسد

وایذا نمائی قوم بر بقاوه اهل بیت امجاد علیهم السلام من رب العباد بایشان انجامد فاطمه زهرا بجناب
کبریا عرض کنند که خداوندا الکنون مرا به پیغمبر خود ملحق کن پس از آن تمامی اهل بیت در کمال حزن و غم و تنگی خود
او را غصب کرده باشند و او از دست اشقیا بشهادت رسیده نزد من حاضر شود پس من دعا بد کنم که خدا یاد کن از رحمت
قومی را که در حق پاره جگر من ظلم و جور روا داشتند و حقوق او را تلف ساختند پس ملائکه آمین گویند و آثار اجابت ظاهر شود
هرگاه جناب سید المرسلین را از اینهمه امور اطلاع باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اهل بیت تبرا و لعن فرماید
و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این علم جبلی مبدل شود و آنجناب با اینهمه کدورت و غبار
و عداوت و بغض در باب شفاعت ایشان کمر همت محکم بربندد و بنیاد شفقت و عطوفت را که درباره
فاطمه و مرتضی داشت از دست مبارک خود برکند و ایزد سبحانه لا تدری را ارشاد نماید حدیث چهاردهم
نیز روایت عبد الله عباس است رضی الله عنهما که شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کرده قال
لما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الوفاة بکی حتی بلت دموعه لحیته فقیل
یا رسول الله ما یبکیک فقال ابکی لذریتی وما یصنع بهم شرار امتی من بعدی کانی
بفاطمة بنتی و قد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه یا ابتاه فلا یعینها احد من امتی
فسمعت ذلک فاطمة علیها السلام فبکت فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله لا
تبکین یا بنیة فقالت لست ابکی لما یصنع بی بعدک و لکنی ابکی لفراقک یا رسول الله
فقال لها ابشری یا بنت محمد بسرعة اللحاق فانک اول من یلحق بی من اهل بیتی این روایت
مثل روایت اول در مجلد فتن از بحار است و با آواز بلند ندا میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ظلم و جور اعدا
و آلام جناب سیده علیها التحیة و الثنا و محدثات محدثین بتفصیل تمام واقف بود حتی که الفاظ نوحه مبارکش نیز
حکایت فرمود حدیث پانزدهم روایت کتاب امالی است از ابو لیلی و موضع حاجت در آن این است
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی بن ابی طالب اتق الضغائن التی لک فی صدور من لا
یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون ثم بکی النبی

صلی الله علیه وسلم فقیل له ما یبکیک یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل علیه السلام
انهم یظلمونه و یمنعونه حقه و یقاتلونه و یقتلون ولده و یظلمونهم بعده و این حدیث
دال است بر اینکه در اعتقاد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت و کاتمین آیات الهی از جماعت سود
مورد اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون یکسان بودند یعنی مستحق لعنت ابدی باشند و از عذاب الهی نجات
نیابند و بی ریب و تردد بوحی الهی دست ظلم بر اهل بیت دراز کنند حدیث ششم نیز در بسیاری کتابها از
ابوسعید خدری است و مضمونش با الفاظ مترجمین بجا را آنکه گفت خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بحضرت علی بن ابی
طالب با آنچه بعد از فوتش خواهد دید و محنتهائیکه از طرف امتش وجود رسید پس حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام گریست
و گفت یا رسول الله سوال میکنم از تو بحق من بر تو و حق قرابتم و خویشی من با تو و حق مصاحبتی که با تو دارم که بدرگاه
خدای عزوجل دعا کنی که مرا پیش از خود ببرد و قبض روح من نماید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آیا از من سوال
میکنی که پیش پروردگار خود دعا کنم از برای تغییر دادن امر حتمی که تغییرش ممکن نیست الی آخر القصة و از این حدیث بر
همگنان آشکار شد که در اعتقاد رسول رب العباد آنچه از دست خلفا بر اهل بیت گذشته بهیچ نوع تغییر آن ممکن نبود و هیچ
وهمی و ترددی بطور تعلق در آن گنجایش نمیداشت و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کیفیت تفصیلی آن اطلاع تمام
حاصل بود و از مطالعه امثال این حدیث نزد اهل انصاف و بینش راسخ شد که مظنون اهل خلاف که مقصود از تنفیذ
تجهیز جیش اسامه اخراج شیخین بود تا امیرالمومنین صدرآرای خلافت شود و بهره از ثقلین محروم گردد سراسر بی اصل
نیست تغییر امر حتمی خارج از قبضه امکان و عین محال و با آفریدگار جهان است حدیث هفتم نیز از حضرت امیر است
قال بینا انا و فاطمة والحسن والحسین عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ التفت
الینا فبکی فقلت ما یبکیک یا رسول الله فقال ابکی مما یصنع بکم بعدی فقلت
وما ذاک یا رسول الله قال ابکی من ضربتک علی القرن و لطم فاطمة خدها و
طعنة الحسن فی الفخذ والسم الذی یسقی و قتل الحسین انتهی و این حدیث هم نص است در اینکه
آن جناب بر تمامی تفاصیل ظلم و بیداد که بر ذریه نبویه رفت واقف بود و اهل بیت خود را در اوقات متفرقه

اندک اندک برین امور واقف می شود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و آنچه
بعد ازین می آید در معروضات فقیر خاکسار هرگز ارتیاب در دل نمی ماند کما لا یخفی حدیث هجدهم روایت
امام اعظم طوسی در کتاب امالی باعتراف شهید ثالث در مجالس المؤمنین است از قیس بن سعد قال سمعت
عَلِیَّ بنَ اَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یَقُولُ اَنَا اَوَّلُ مَن یَجثُو بَینَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ یَومَ
القِیَامَةِ لِلخُصُومَةِ یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول نزد خدای تعالی جهت خصومت مخالفان
خود زانو بر زمین خواهم زد سبحان الله جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی آنها پیش قاضی روز جزا زانوی
مبارک بر زمین زند و خواهد که بکمال جد و جهد مخالفین خویش را بدوزخ برد و سید المرسلین با وصف اینهمه علم
تفصیلی که در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن مثل قطره از دریا و ذره از صحرا است شفاعت آنها کند و انواع
عطوفت و اقسام شفقت درباره شان مرعی دارد حدیث نوزدهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بملاء اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار و حجتیکه علی بایست بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار
قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که
خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست که بشوید جبرئیل میگردانید آن عضو را
داد طاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عائشه در آن حجره بود جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس
رخصت داد صحابه را که ده ده نفر داخل میشدند و بر آن حضرت ایستادند و علی علیه السلام آیهٔ اِنَّ اللهَ
وَمَلٰئِکَتَهٗ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ را تا آخر میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه همه

همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز جمعی همان نماز بود که اول
کرده شد و اگر ایشانرا خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را
با نچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که
بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد
وقتیکه منبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولی ابی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم بلکه کسی را می گویم که بر منبر
با او بیعت کرد سلمان گفت ندانستم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود
و لب یا مسجد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم
دست را بگشا و دست را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز است مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و
از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد
بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ابلیس و سرکردها
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام
با ایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران بغائبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب
او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود و امام
خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که چون من از دنیا روم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت پیر مرد متعبدی چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که مرا بر ایشان راهی ندارم حیله
چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ

ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی تحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی
کردند او را مگر گروهی از مومنان انتهی ترجمه حدیث سلیم علی لسان الباقر المجلسی فی کتابه حق الیقین و دلالت این
حدیث بر مطلوب بس عیان است که حاجت به بیان ندارد حدیث نهم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از جناب
امیر است و بجهت طول عبارتش بر مطلب ضروری اکتفا نموده می آید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا علی ان اصحاب موسی اتخذوا عجلا من بعده وخالفوا خلیفته وستتخذ امتی بعدی
عجلا ویخالفونک وانت خلیفتی علی هؤلاء الضاهون اولئک فی اتخاذهم العجل الا
فمن وافقک واطاعک فهو معنا فی الرفیق الاعلی ومن اتخذ بعدی العجل وخالفک ولم
یتب فاولئک مع الذین اتخذوا العجل زمان موسی علیه السلام ولم یتوبوا فی نار جهنم
خالدین مخلدین و این حدیث هم در مدعای سابق و لاحق نص است زیرا که مدلولش آنست که با عقد
افضل البشر رتبه از غاصبین خلافت و متخذین عجل سامری که بی توبه از جهان رفتند در قیامت یکسان و هم
منطوق حدیث مرقوم است که این هر دو قوم باعتبار علم نبود در دوزخ مخلد خواهند بود دلیل سعادت اینها عین مجادله
با جناب احدیت و تبدیل علم بجهالت و شان پیغمبران خصوصا خاتم المرسلین منزه از آن حدیث دهم
روایت صاحب کشف الغمه از جابر بن عبدالله انصاری است قال دخلت فاطمة علیها السلام علی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی سکرات الموت فانکبت علیه تبکی ففتح عینه وافاق ثم
قال یا بنیة انت المظلومة بعدی وانت المستضعفة بعدی فمن اذاک فقد اذانی و
من غاظک فقد غاظنی ومن سرک فقد سرنی ومن ترکک فقد ترکنی ومن جفاک
فقد جفانی ومن وصلک فقد وصلنی ومن قطعک فقد قطعنی ومن انصفک فقد انصفنی ومن
ظلمک فقد ظلمنی لانک منی وانا منک وانت بضعة منی وروحی التی بین جنبی ثم قال
علیه السلام الی الله اشکو ظالمیک من امتی ثم دخل الحسن والحسین فانکبا علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهما یبکیان ویقولان انفسنا لنفسک الفداء یا رسول الله فذهب علی لینحیهما

عن

عنه فرفع رأسه إليه ثم قال دعهما يا أخي يشمّاني وأشمّهما ويتزوّدان وأتزوّد
منهما فإنهما مقتولان بعدي ظلماً وعدواناً فلعنة الله على من يقتلهما ثم قال يا علي
أنت المظلوم بعدي وأنا خصم لمن أنت خصمه يوم القيامة واين حديث نيز از براهين تعيينيه ونصوص
قطعيه مدعاى فقير است بتقريب تقدم زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضائل ومحامد فاطمه زهرا رضى
الله عنها وآنكه ايذاى او عين ايذاى من است وارضاى او ارضاى من وجفاى او عين جفاى من است اينهم ارشاد فرمود
كه شكوه ظالمين وغاصبين حقوق تو روبروى خداى عزوجل خواهم كرد ودشمن كسى خواهم بود كه دشمن او على باشد
روز قيامت واينهم ارشاد فرع آنست كه حضرت ازين سوانح وحوادث بخوبى مطلع بود حديث بيست و
دويم در كتاب مختصر است از تصانيف حسن بن سليمان نقلاً من كتاب الدرّ المنتقى
فى مناقب أهل التقى بروايت عبدالله عباس واينهم طولانى است مقام ضرورت ملخص منها
كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه اى ابن عباس اگر ملائكه مقربين وانبيا ومرسلين جمع شوند بر بغض على
حق تعالى البته ايشان را در دوزخ اندازد وعذاب عرض كردم كه حضرت كسى هست كه ويرا دشمن دارد فرمود بلى قومى از امت
من اند خيال دارند كه در امت من هستند وحالانكه هيچ نصيبى از اسلام براى ايشان نزد او تعالى مقرر نيست انتهى
عجب است كه خود ازين امور خبر دهند در روز قيامت مخاطب بخطاب لا تدرى شوند وعجب تر آنكه انبيا عليهم
السلام در صورت بغض امير المؤمنين خواهى نخواهى بجهنم روند وبرفرض وتسليم شفاعت كسى را در حق ايشان
قبول نكنند وجناب سيد المرسلين در حق محرفين بيت اهل بيت ومحرفين قرآن مجيد وقاتلين معصوم
الى غير ذلك مستعد بشفاعت شوند كبرت كلمة تخرج من أفواههم إن يقولون إلا كذبا
ومؤيد اين مطالب است روايت ابن بابويه در بحار الانوار متضمن بآنكه جناب قدوة الانبيا بعد از بيان علامات وصى خود
فرمود كه او سى سال بقيد حيات خواهد ماند وانواع ايذا وعنا از دست غاصبين خواهد برداشت ودر آخر ما حيت
ابوبكر قتال خواهد كرد وفتحياب خواهد شد انتهى ملخصاً وهم ازين جنس است آنچه در تفسير عياشى از حضرت سيد الساجدين مرويست
كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم خطاب با امير المؤمنين نمود كه هرگاه ابوبكر را خليفه سازند چه خواهى كرد گفت

که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی باید ثواب بهتر است از آنکه شمشیر بدست گیری و قتال
نمائی غرض کرد چون خیر من در این است صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پس بستر عمر و عثمان را بهمان نهج مذکور ساخت و
فرمود چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در آنوقت باید اختیار کنی یکی از دو کار
یا شمشیر کشی یا آنکه اگر چنین نکنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی ملخصا حدیث بیست و سوم
روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمهٔ آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی بدین الفاظ در حیات
القلوب زیب و زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
که حضرت امیر المومنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که حضرت بر او القا میکرد و او می نوشت
و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی
و لیکن چون وفات آنحضرت نزدیک شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامهٔ نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با امینان
خداوند عالمیان از ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تو اند بغیر وصی تو علی
ابی طالب تا آنکه نامهٔ آسمانی را از ما بگیرد وصی تو و گواه گیری تو ما را بآنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود که عمل نماید
بآنچه در آن نامه است پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که هر که در آن خانه بود بیرون کردند بغیر علی بن ابی طالب و
فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در شب معراج
و غیره از آن عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
با آنکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارکش از خوف لرزید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است از همه نقصها و از وست همه سلامتیها و
بسوی او برمیگردد همه نعمتها راست گفته است پروردگار من وفا بوعدهٔ خود نموده است آمین بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المومنین نماید چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآنحضرت تسلیم کرد
فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا بآخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطی است که بر من گرفته است و امانتی است از نزد من

نزد من و من برسانیدم آن را و آنچه خیرخواهی امت بعمل آوردم و ادای رسالتهای خدا نمودم حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که گواهی میدهم ای پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق
می‌نمایم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما هر دو بآنچه
گفتید از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن شدی از برای خدا
و از برای من که وفا کنی بهر عهدی که در این نامه نوشته است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای
تو باد بر من است ضمان آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که بآنها عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت نزد من آئی برای من گواهی دهند که حجت تو تمام کردم حضرت امیر
المؤمنین فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضر اند میان من و تو گواه‌اند حضرت امیر فرمود که گواه شوید و لیکن من
نیز ایشان را گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله آنچه
بر آن حضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت یا علی وفا کنی بآنچه در این نامه هست از
دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان و بر آنکه صبر کنی
بر فرو خوردن خشم ایشان و بر رفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله
پس امیرالمؤمنین فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندیکه دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم جبرئیل
که می‌گفت یا رسول خدا که یا محمد اعلام کن او را که هتک حرمت تو خواهند کرد و حرمت خدا و رسول را
و ریش او را از خون سرش خضاب خواهند کرد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون این کلمه را شنیدم از
جبرئیل امین بیهوش شدم و بر رو افتادم و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم هرچند هتک حرمت من بکنند و سنتها
معطل گردانند و ریشم از خون رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت
تا آنکه مظلوم نزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را طلبید
و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت
پس وصیت‌نامه را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا باینجا رسانید راوی پرسید که دران وصیت نامه همه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنتهای
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راوی پرسید که آیا دران نوشته بود که منافقان غصب خلافت امیر المومنین خواهند
کرد حضرت فرمود بلی والله جمیع آنچه کردند دران نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که اِنَّا نَحْنُ نُحْیِی
الْمَوْتٰی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوْا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِیْ اِمَامٍ مُّبِیْنٍ یعنی ما زنده میگردانیم
مردگان را ومی نویسیم آنچه پیش فرستاده اند وآنچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان مترتب میشود وهمه چیز را احصا کرده ایم
در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المومنین حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با حضرت
امیر المومنین وفاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدید آنچه بشما گفته ام وقبول کردید که بآنها عمل نمائید
گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است وصبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار شود وما را بخشم آورد انتهی و
دلالت این حدیث با انضمام قسم امام صادق علیه السلام بر مدعای ما بند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای روایات
معتبرات شیعه بر محدثات وبدعات خلفای راشدین بتفصیل تمام واقف بود به مثابتی است که در ظهور روشنی
از آفتاب باشد حدیث بست وچهارم باعتراف ملا باقر مجلسی در حق الیقین وغیر آن باسانید معتبره بزعم
او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام میکشیدند نزد ابوبکر
می آوردند چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسید این آیت را خواند یَا ابْنَ اُمَّ
اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَکَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ پس دستی از قبر شریف بیرون آمد بجانب ابوبکر که
همه شناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم وصدائی ظاهر شد که شناختند که صدای حضرت رسول است
که اَکَفَرْتَ بِالَّذِیْ خَلَقَکَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوّٰکَ رَجُلًا یعنی آیا کافر شدی بآن خداوندی
که ترا آفریده از خاک پس از نطفه پس ترا درست مرد کرد بلفظه ودلالت قطعیه این حدیث شریف هم بر مدعای ضعیف
به ایجنان است که محتاج ترتیب مقدمات باشد حدیث بست وپنجم از عبدالله بن بکر است که ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارت روایت کرده ترجمه اش بزبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام رفیق بودم
از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان گویند پس گذشتیم بکوه سیاهی از جانب چپ راه

گفتم

گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت افزا است این کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر
میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوه است که آن را کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم و اشقیا
در این کوه می باشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری می شود
جمیع نهرهای جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون می آید از چرک جب الحزن و خون از فلق و از آثام و از طینة الخبال و از
جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و هرگز در هیچ وقت از این کوه بلند نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را
می بینم که استغاثه می کنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند
بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و ما را از حق خود محروم کردید و حق
ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه به کجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم
جهنم در انجاست و حیوانات قطار هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریا و ذره های خاک
و هر ملک موکل است با مر از ان مفارقت نمیکند انتهی بلفظه اگر خلفا مراد باشند البته مآل این عاید بجانب مصطفی
میکشد نعوذ بالله من ذلک حدیث بست و ششم که خاتمه این روایات است افاده حضرت سلیم بن قیس است
انه لما قتل الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام بکی ابن عباس بکاء شدیدا ثم
قال ما لقیت هذه الامة بعد نبیها اللهم انی اشهدک انی لعلی بن ابی طالب ولولده ولی
ولعدوه عدو ومن عدو ولده بری وانی سلم لامرهم ولقد دخلت علی ابن عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم بذی قار فاخرج لی صحیفة وقال لی یا ابن عباس هذه صحیفة املاها
رسول الله صلی الله علیه وسلم وخطی بیدی قال فقلت یا امیر المؤمنین اقرأها علی فقرأها
فاذا فیها کل شیء منذ قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم وکیف یقتل الحسین ومن
یقتله ومن ینصره ومن یستشهد معه وبکی بکاء شدیدا وابکانی وکان فیما قرأه کیف
یصنع به وکیف تستشهد فاطمة وکیف یستشهد الحسین وکیف

تغدیربه الامة فلما قرأ مقتل الحسين ومن يقتله اكثر البكاء ثم ادرج الصحيفة
وفيها ما كان وما يكون الى يوم القيمة وكان فيما قرأ امر ابی بكر وعمر وعثمان و
كم يملك كل انسان منهم وكيف يقع على علي بن ابيطالب ووقعة الجمل ومسير
عائشة وطلحة والزبير ووقعة صفين ومن يقتل بها ووقعة النهروان وامر
الحكمين وملك معاوية ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسن وامر يزيد
بن معاوية حتى انتهى الى قتل الحسين فسمعت ذلك فكان كما قرأ ولم ينقص
ورأيت خطه في الصحيفة لم يتغير الى اخر الحديث این روایت نیز از براهین قاطعه و ادله ساطعه دعوی
اهلسنت است که جزئیات و کلیات خلفای ثلثه بتفصیل صریح تمامتر در علم سید المرسلین صلعم تمام داشت زیرا که ابن
عباس بعد قتل امیر اصحاب عبا یعنی جناب شهید کربلا گریه و زاری آغاز نهاد و گفت که روزی نزد امیر المومنین حاضر شدم
صحیفه که املای آن از جناب خاتم النبیین بخط خودش بود بمن نمود و عبارتش بر من خواند دریافتم که اخبار سوانح و وقایع
از دست خلفا بر اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و سلم گذشته مفصل مذکور است و قصه شهادت فاطمه زهرا و کیفیت
انچه بر حسن مجتبی و شهید کربلا گذشت بتفصیل تمام واقع است حتی که اسامی ناصرین و مخذولین همه دران مندرج و مندمج
است و واقعه جمل و صفین و اسامی مقتولان جنگ نهروان و سلطنت معویه بن ابی سفیان و نامهای شیعیان که
در زمانش کشته خواهند شد دران صحیفه مسطور گشته پس اگر مصداق این حدیث خلفای ثلثه باشند و علمای
امامیه بنهار اقرار و نهند پس نفی روایت از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم درباره محدثات و مخترعات شان
چگونه راست آید بالجمله ازین احادیث ثابت شد که آنحضرت صلعم غاصبین خلافت امیر المومنین را بذواتهم
و باعیانهم می شناخت و بر تمامی جور و جفا و احداث و ابداع عباد الله کلیه و جزئیه اطلاع داشت پس سلب
این علوم از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر تقدیر مذکور مستلزم کذب او تعالی است سبحانک هذا بهتان عظیم و
بر دانشمندان مستتر نیست که هر چند بعضی ازین روایات را بر اسامی مقدسه ائمه هدی یافته باشند
ولیکن جمیع علوم این بزرگان را خود از جناب رسالت مصداق روی جدنا عن جبرئیل عن الباری است

کما عرفت فی صدر المسلک الاول و تازه تر اینکه صاحب منیة المرید از هشام سالم و حماد بن عثمان و غیرهما
روایت می کند قالوا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی
حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث
الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله قول الله عز و جل انتهی بعینه و صاحب تحفة
المتقین بعد از آنکه بروایات ائمه معصومین تصریح کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول او تعالی فلا
یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول حضرت امیر گفته که مراد آنست که رسول خدا صلی
الله علیه و سلم علم ما کان و ما یکون تا قیامت بآن حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که با وجود
اینهمه علوم تفصیلی در حق خلفاء و اشیاع شان سلب درایت از جناب پیغمبر واقع شود و آنجناب بجهت شفاعت
اینها قاطع رحم قریب با حق آل امجاد خویش باشد بار خدایا مگر بر اصول موضوعه طائفه این معنی چندان مستبعد
نیست زیرا که از قدیم الایام در باب حضرات ائمه که مظلوم و ملهوف از دست اتباع ایشان است همین طریق جور و جفا
مسلوک بود که گاه نگاه نقص بحضرت ابو الآباء علیه التحیة و الثناء اعنی آدم صفی الله و ام الامهات یعنی حضرت حوا
که حسد بر آنحضرات بردند و دشمنی ایشان نمودند چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا
معلوم توان کرد تمام حدیثش علی ما بالسند این است حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری
العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح
الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم و حوا
ما کانت فقد اختلف الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة و منهم من یروی انها
العنب و منهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت فما معنی هذه الوجوه
علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة و
فیها عنب و لیست کشجرة الدنیا و ان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد

ملائكته له وبإدخاله الجنة قال في نفسه هل خلق الله بشراً أفضل مني فعلم الله
عز وجل ما وقع في نفسه فناداه ارفع رأسك يا آدم فانظر إلى ساق عرشي فرفع آدم رأسه
إلى ساق العرش فوجد عليه مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله علي بن أبي طالب
أمير المؤمنين وزوجته فاطمة سيدة نساء العالمين والحسن والحسين سيدا شباب أهل
الجنة فقال آدم يا رب من هؤلاء فقال عز وجل هؤلاء من ذريتك وهم خير منك ومن
جميع خلقي ولولاهم ما خلقتك وما خلقت الجنة والنار ولا السماء والأرض
وإياك أن تنظر إليهم بعين الحسد فأخرجك عن جواري فنظر إليهم بعين الحسد و
تمنى منزلتهم فسلط الله عليه الشيطان حتى أكل من الشجرة التي نهي عنها وتسلط على
حواء لنظرها إلى فاطمة بعين الحسد حتى أكلت من الشجرة كما أكل آدم فأخرجهما الله عز
وجل عن جنته وأهبطهما عن جواره إلى الأرض انتهى بلفظه یعنی با و برضا گفت که اختلاف
که درخت گندم بود یا انگور یا حسد فرمود همه حق است در اصل گندم بود و خوشه های انگور هم داشت و معنی حسد آنکه
چون آدم را به بهشت بردند و ملائکه سجده کردند پنداشت که بهتر از من دیگری نیست ندا آمد تا آدم سر بلند کرد و دید
که بر ساق عرش مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته
فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پرسید اینها کیستند فرمود فرزندان تو
بهتر از تو و تمام خلق بدون ایشان جنت و نار و آسمان و زمین نشانی نمی نمود پس چشم دار باید بود و بچشم حسد
نباید دید الا از بهشت بیرون خواهم کرد پس آدم سلب منازل ایمه و حوا سلب منزلت فاطمه زهرا برای خویش
خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا آنکه از درخت مذکور دانه ها خوردند و از همسایگی جدا گشتند پس عجب نیست
که چنانچه در حدیث علل شیخ المشایخ و بحار مجلسی از ایمه هدی ماثور گشته که اگر آدم گناه نمیکرد واحدی از اولاد او
مرتکب عصیان نمی شد آه این گناه خاص بدخواهی در حق اهل بیت رسالت پناهی در اولاد او عموماً خصوصاً
زمره متمرده انبیا و مرسلین متوارث باشد فافهم جا ئسی که جا لشکری زعونت نشود دیرینه اوست درین مقام

هم تشنیعات صاحب نوبت قدسیه مصنف تحفه اثنا عشریه را بجز بانی بلکه خیالات لایعنی مناسب سخن
تعرض بهر هفواتش و لو علی سبیل الاجمال برای تکمیل این اجزا ضرور می نماید تا بر اهل بصیرت بلکه عوام
هم مانند فلق صبح هویدا شود که جالیسی مذکور هر چند کوشش را در حسام چوبین بغایت قصوی
رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار جز زنخ زنی و یاوه درائی بیش نیست و هذا کلامه
اما حدیث حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و سبب تشنیع ناصب عداوت عترة طاهره بر شیعیان اهل بیت
گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن بآن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات نزد امامیه
باشد و ایضا گویا بگوش این ناصب عداوت اهل بیت نرسیده که حسد بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه و دوم
بمعنی حسد یعنی تمنای زوال نعمت اول مباح است و ثانی مذموم و میدانم که اگر بمجرد ادعای این تقسیم اکتفا نمایم
ناصب عداوت عترت طاهره تکذیب خواهد نمود و لهذا اندکی یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر انچه
ادعا نموده ام برداز مر و دهن او را باین تقریب میدوزم که گفته اند ع دهن سگ بلقمه دوخته به
وَلَسَاغَ بَعْدَ ذٰلِكَ اَنْ يُقَالَ فِي حَقِّهٖ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ كَاَنَّهُ اُلْقِمَ الْحَجَرَ و آن این است
که بخاری روایت نموده از ابوهریره اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا حَسَدَ اِلَّا
فِي الْاِثْنَيْنِ رَجُلٌ آتَاهُ اللّٰهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَتْلُوْهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَسَمِعَهُ جَارٌ لَهُ فَقَالَ
لَيْتَنِي اُوْتِيْتُ مِثْلَ مَا اُوْتِيَ فُلَانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ وَرَجُلٌ آتَاهُ اللّٰهُ مَالًا فَهُوَ
يُنْفِقُهُ فِي حَقِّهٖ فَقَالَ رَجُلٌ لَيْتَنِي اُوْتِيْتُ مِثْلَ مَا اُوْتِيَ فُلَانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ و
بتفاوت یسیر قریب باین مضمون حدیث دیگر است که آن را بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس جایز باشد که
حسد حضرت آدم از این قبیل بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آن را مذکور
ساخته متضمن کلمه و حملها علی تمنی منزلتهم است که در قوت تفسیر معنی حسد است لیکن چون غبطه هر چند مباح است
اما نظر بعلو منزلت و شرف مرتبت جناب عترت سید المرسلین غبطه ایشان از قبیل ترک اولی است لهذا
حق سبحانه و تعالی علی حسب جری العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حسد بمجرد آنکه

بمقتضای بشریت عارض شود تا دانیکه بمقتضای آن کار نکند آدمی گنهکار بر آن نمی شود چنانچه در بعضی
احادیث ائمه عترت ماثور گشته و ایضا معلوم است که حضرت آدم متمسک گردیده بکلماتیکه تفسیر آن
بناء بر احادیث بسیار باسماء آل عبا شده لیکن باین قرینه بر این حسد بمعنی غبطه که از قبیل ترک اولی بود آدم
اسرار لنوز زیده انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه **اقول** این کلام محل بحث و کلام اهل کلام
است بوجوه بسیار که تعداد همه دشوار است مگر برای نشاط سامعین و نظار بر چند وجه قصر میکنیم **اول آنکه**
اگر بمعنی منع صحت و اخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث از اصول اربعه مشایخ ثلثه
نیست و جامع کتابهای مذکور هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش همپایه آن باشد یا مراد از منع
بدلالت التزام انکار اعتبار و لیاقت احتجاج است پس قطع نظر از آنکه دائره بحث را برای اهل حق
وسیع و برای خویش مانند چو بر فرق تنگ کرده است زیرا که وقت احتجاج و قصد الزام اهل سنت و جماعت چه
شتر گربه که گاهی از مدوجه رطب و یابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بر این دست نمی اندازند ملکه
او مطالعه جلد اول از بحار است زیرا که از آن معلوم میشود که مجلسی بعد از آنکه در فصل بیان اصول که ماخذ کتاب
اوست کتب صدوق را بر مصنفات سایر محدثین مقدم داشته و از جمله آن عیون اخبار را تقدیم بابت
شرف ساخته اعتقاد آن دارد که کتاب مزبور با چند کتاب دیگر مثل علل و اکمال و توحید و خصال و امالی
و ثواب الاعمال غیر از هدایه و صفات و فضائل شیعه و اشهر و مصادقة الاخوان در اعتبار و اشتهار مانند اصول
اربعه میباشد حیث قال لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار
فی هذه الاعصار و هی داخلة فی اجازاتنا و نقل منها من تاخر عن الصدوق من الافاضل
الاخیار و مخفی نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت و افتادن اسامی آن در افواه عوام نیست بلکه اعتماد
و اعتبار نزد علمای اعلام است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی و هی داخلة الی آخرها و هم از عبارت دیگرش
بدلالت مطابقی جا بجا پیداست اذ لا احتجاج و استدلال بروایات کتابهای مذکور نیز بحد صحیح نخواهد
بود و تمسک باصح عبادات ائمه امجاد یعنی فاضل جاپسی کتب مطبوع و غیر مطبوع نیز برباد خواهد رفت

مع ذلک فقط از مطالعهٔ کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد ذکر روایتی که مشتمل بر عدم آ
وسند و نو باشد و کما ینبغی بمرتبهٔ اعتبار و اعتماد نرسد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشاره و از همان معلوم
توان کرد که عدم قدیم عترت طیبین بمطالعهٔ این کتاب هنوز مشرف نشده و اگر مراد منع وثاقت و عدالت
رواة است مثلا پس دلالت دارد بر آنکه چون در کتاب فضیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین روایت مذکوره
بدون ذکر سند مسطور است گمان بد بهم رسانیده و کتاب عیون را بعیون بصیرت و جلاء العیون عین الیقین
بلا رؤیت ندیده زیرا که در سند حدیث نام چار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم حمدان چهارم
عبد السلام اکنون مجملا از حال ایشان بحکم کتب رجال امامیه خبردار باید بود حال جلالت و معتمد بودن
راوی اول خود ظاهر است که فرد کامل امامیه علی الاطلاق بر افادات او در جمع و تلفیق احادیث این کتاب که باره
حالش دریافتی اعتماد کلی داشته و در کتب این فن علمای امامیه بر این امر که ملائی از شیوخ صدوق است افتخار
می کنند مع ذلک شهادت شهید ثانی که نزد مخالفین از احیا نه اموات است و قول او مثل قول آیت
نیست خبر راوی مذکور بلا شبهه صحیح است و تنها انحکام بر گواهی او موقوف نیست بلکه دیگران نیز بر ثقه
بودنش تنصیص میکنند و بیاد فقیر نمی آید که کسی خبر او را از پایهٔ اعتبار ساقط کرده باشد چنانچه بر ناظر
افادات مجلسی در اسماء رجال مخفی نیست اما بقیه رواة پس کتاب خلاصه و تلخیص و نجاشی و غیر آن موجود
است هرگز احتمال جالسی بئس الاعداء اهل بیت سید الانبیاء که اصحاب ائمه و مشایخ محدثین را بچشم حقارت
دیده بر نمی تابد بلی اینقدر هست که بعضی از اهل نقد درباره راوی این خبر گفتگو دارند یعنی بتسنن عبد السلام
مائل می شوند و براه دار السلام نمی روند ولیکن بر ناظر جلد آخر رجنه پوشیده نیست که مجلسی درباره خلوص تشیع و
آنکه او در لباس تسنن بکار خویش مشغول بود بلکه عیانا و جهرةً در بعضی از اوقات مبهج تقیه را از سر
طیلسان توریه را از دوش بر می داشت بغایت علیا کوشیده و سعی وافر بتقدیم رسانیده دوم آنکه
از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابو القاسم حسین بن
محمد بن المفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین اعتراف و اظهار و اظهار صاحب مجمع البیان

بود بنا بر اجله مفسرین شیعیان و کنز و منتخب و غیر آنها چنان معلوم میشود که اراده زوال نعمت از محسود
در معنی حسد ضرور است درین مقام بر نقل عبارت مجمعین که اول مقصود است میپردازیم قال صاحب المجمع
الغبطة بالکسر حسن الحال وهی اسم من غبطته من باب ضرب اذا تمنیت مثل ما له
غیر ان ترید زواله منه وهذا جائز ولیس من الحسد الا اذا تمنیت زواله و طریحی
صاحب مجمع البیان در تفسیر و حل لغات آیت کریمه و ودّ کثیر من اهل الکتاب که لفظ حسد در آن وارد است
انچه در عبارت مطنبه گفته محصولش آنست که حسد اراده زوال نعمت از محسود است و صیرورت آن بعینها بسوی
خود و گاهی حسد را فقط بمعنی اراده زوال نعمت اطلاق می‌کنند و غبطه تمنی نعمت بدون زوال از محسود
و حسد مذموم است و در جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح در عبارت نموده که حسد و غبطه با هم گر متضادند لیکن
اند لیکن استعمال لفظ حسد که در حدیث ایمه است بمعنی غبطه نظر بآنچه محققین مذهب جاپلسی گفته اند و باعتراف
در صوارم و حسام تحقیق کلام اهل بیت علیهم السلام فوقیتی زاید الوصف دارند از حلیه صحت معرا و هرگاه خادم
حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می‌نماید که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است چنانچه از شرح فیض باری
و خیر جاری بر ظاهر است درینصورت هم قسمت فاضل ناصب بی نصیب از تحقیق و تدقیق است زیرا که گفتگو در حقایق
هست نه مجاز سوم آنکه قول جاپلسی حال اینکه کلمه وحملها علی تمنی منزلتهم که در حدیث دیگر است در تفسیر
معنی حسد است دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد فانی مطالعه کتاب عیون نموده کما ینبغی زیرا که جمله و تمنی
منزلتهم بلا فاصله در روایت عیون بعد جمله فنظر الیهم بعین الحسد چنانکه دانستی مرویست آری تفسیر قریب
مزعومی بلکه اقرب را گذاشتن و بر بعید بلکه ابعد دست انداختن کار مومن جاپلسی است و لیکن حیث انطبق علیه
قوله تعالی فقد ضل ضلالا بعیدا و اینهمه نظر بر نیست که او تصدی جواب این ابواب بعد از آن کرده
که مثل قارون و ثمانین از کثرت انبار درهم و دینار و حمل اسفار بستوه آمده و از کلامش جابجا پیدا است که
اکثر کتب فن را که دیدنش درین مباحث بر ضرور بود بمطالعه نیاورده چهارم آنکه جمله مسطوره یعنی
و تمنی منزلتهم که ضمیمه جمله فنظر الیهم بعین الحسد است و احتمال ارجیت اینکه برای دفع این توهم است که آدم

علیه السلام فقط حسد است بمعنی زوال نعمت از ایمه وجود از فاطمه بوده چنانکه طبرسی گفته که گاهی حسد را
بر معنی اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جاپلسی بلحاظ حدیث ثالث بجای آن ورده یعنی حسد حضرت آدم فقط
آرزوی مرتبه ایمه بود و دیگر هیچ و چون احتمال ثانی باطل است بچند وجه اول متعین خواهد بود اول آنکه علمای
طایفه در بحث آیت عاربدبلی و وهی للتحزن قدیما و حدیثا ثابت کرده اند که حزن از باب معصیت بوده که مسبوق
المسلک اوست مفصلا پس درین مقام که بکمال تاکید و ایراد وعید شدید مقصود تحریم نهی از حسد است بالطریق اولی
ثابت شد که حسد بحقیقت خویش محمول است و هو المقصود ثانیا آنکه محققین ایشان تصریح کرده اند که حسد غبطه مجاز
هم کرد واقع شده اند و مولف هم چنانکه دانی افاده نموده که بین التفسیر والمفسر والتاکید والمؤکد تطابق واجب است
و کسانیکه حسد را بمعنی غبطه در حدیث جامع صحیح گرفته اند تصریح کرده اند که معنی مجاز است و ضرورت لفظ
آن وا امر شدید بار خدایا مگر گویند که درینجا هم ضرورتی یعنی عصمت حضرت آدم و این گربست گوییم غلط محض
است غیر مفید بدلالت قضیه مسلم الثبوت که الحدیث یفسر بعضه بعضا که محمل یا میرجا بجاوار
میکنند و خود مجتهد جاپلسی درینجا کار بران بسته ثابت خواهیم کرد که درینجا ضرورت مقتضی آنست که حسد بر معنی
او محمول باشد نه ثانی و اگر بر فرض و تقدیر این هردو ضرورت کفافا را شایر اش ندبا زهم تقید جانب است
اهل حق بنا بر تحقیق و الزام شیعه موجود است زیرا که مجاز حقیقی ندارد چنانچه بر طلبه علوم مخفی نیست ثالثا
آنکه چون این حسد بمعنی غبطه است و غبطه امر محمود چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود سوق بالذات
تحقیق لفظ حسد است بدلالت مطابقی دال بر آنست و همچنین کتب دیگر مثل مجمع طبرسی لو بدلالة التزامیه پس و دوم نهی
بر امر محمود که مرتبه اش از مباح بلا ریب بلند تر و معنی او لو بت از سیما آن نور است چه معنی دارد باشد خصوصا وقتیکه
حسن و قبح اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب قوم اهل اعتزال مضبوط است نه شرعی و برین قدر درین مقام
قصه نمیتوان کرد زیرا که خود حضرات ائمه که شفیق کتاب مجید اند ستایش غبطه فرموده اند بلکه از جمیع آحاد امت
این برگزیدگان بارگاه لم یزلی بمطالعه کتاب وافی و دیگر کتب احادیث بروایت حضرت امام صادق چنان
بمرتبه عیان میرسد که غبطه مقتضای ایمان مومنین است و حاشیه ان مرجع رسیده

که روز قیامت خود حضرات انبیا عموما و ذوات عالیه خود را از غبطه بر بعضی از مقربین تحصیلا للثواب
معذور نخواهند داشت غلط گفتم چون حضرت امیر اجمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواهند
نشانید جمیع انبیا و مرسلین غبطه خواهند کرد کما فی المناقب العلویة پس از شان کسی که لایظلم مثقال ذرة
در شان او است پس بعید نمی‌نماید که حضرت آدم و حوا را بر مقتضای کمال ایمان بدین ذلت و خواری چند برگ از درخت
انجیر بر شرمگاه نهاده باشند تشهیر کنند و از بام جوشن بقعر خندق در اندازند و با وصف جاری شدن چشمه‌ها از چشم
ایشان توبه ایشان قبول نکنند و اینهمه استبعاد باشیه سئال علی ما نقل صاحب مجمع البحرین کشد فشت
ان الحسد محمول علی الحقیقة و عداوة العترة رابعا آنکه از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه که شیخ
صدوق از خرمنهای شان خوشه چین است و استقرار تصانیف او و مطالعه نور الثقلین چنان بوضوح می‌انجامد
که چون آدم و حوا علیهما السلام مراتب فخیمه حضرات ائمه بر ساق عرش دیدند و ندای الهی در رسید که از اراده زوال
این مدارج عظیمه و آرزوی آن برای نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من مبتلا خواهید شد
و از ظالمان و ستمگاران محسوب خواهید گشت پرسیدند که خدایا ظالمان کیستند حکم شد که ظالمان آن قوم اند
که دعوی منزلت ائمه به غیر حق نمایند عرض کردند که خدایا چنانکه منزلت این زمره مقدس در بهشت بما نمودی امیدواریم که
ظالمان در دوزخ ببینیم پس دوزخ بحکم الهی انواع عذابها و صنوف عقابها با ایشان ظاهر نمود و تمامی حالات
ظالمین و غاصبین را بر ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین و مدعین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در
درک اسفل اند کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و کلما نضجت جلودهم بدلنا
سواها لیذوقوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد اینهمه معرفت و ارتفاع حجب اگر آرزوی زوال
نعمت از ائمه خواهید کرد از جوار خود دور خواهم افگند و کمال رسوائی و مذلت بحال شما خواهد رسید با این همه که
شنیدند مرد و بزرگ بمناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر مخذول و منکوس گردیدند و از اجلای بدیهیات است
که از ظالمین که قول آدم و حوا بعد اقدام حسد در میانه شان محشور شدن بمعصیت است بنابر حکم آفریدگار جهان اعنی
ایاکما ان تنظرا الیهم بعین الحسد و تتمنیا منزلتهم عندی و محلهم من کرامتی

فتدخلان بذلک فی نهیی وعصیانی فتکونا من الظالمین ضرور بود کسانی بوده اند که
عند معنی مطلوب این انبیا صدور یافته نه کسانیکه فقط بر تمنی قناعت کرده‌اند پس این قسم احادیث در
ثبوت آنچه گفتیم و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و ترهات جالسی نمورد لکوم حرفی از آن بزبان قلم
آورده ام نص قطعی خواهد بود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ششم
دیگر آنکه در بیان آنکه حضرت آدم و حوا در حسد و دشمنی عترت سید انبیا نعوذ بالله افتاده‌اند از وجود
شهادی این حضرات عینی و اثری بود و نه از آلات و طریق جنگ و جدال و قتل و قتال اطلاعی و خبر و رسید بنا بر این هر دو بزرگ
بر اصول موضوعه شیعه که تا کی نوکران بیان آید از شیخین و ذی النورین که بدون استعمال سیوف و نصال حق
خدا را بزعم طائفه پامال کردند یا فرا می خواندند مع هذا اسامی متبرکه ائمه از نور ایزدی بر ساق عرش
مکتوب بود تا هر چند آدم دست و پا زد لیکن دستش بدان نرسد پس گفتن آنکه آدمی را بمقتضای حسد کار
نمیکند اثم نمیشود خرافتی بیش نیست حالیا برین چند بحث اکتفا نموده باصل مدعا مشغول میشویم

دلیل پنجم آنکه لفظ احداث بی تکلف بر خلفا منطبق نمیشود چه پیداست که معنی لفظ احداث پیدا
کردن چیز تازه است اعاده امر را احداث نمیگویند ولهذا لفظ اعاده معدوم در کتب قوم شایع است
احداث معدوم صورتی از جواز ندارد و صاحب صراح در ترجمه لفظ حدث میگوید شدن چیزی که نبوده باشد
و این نص است در آنچه گفتیم و نیز کریمه لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و ذکر من الرحمن محدث
که بمعنی تجدد و مجدد است شاهد صدق است بر این دعوی زیرا که این جماعت جمهور صحابه و جمهور
حضرات امامیه در وقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دشمنی با اهل بیت داشتند و جناب سیدة النساء و علی مرتضی
و حسنین و دیگر محبوبین سید المرسلین را از مبغوضین می پنداشتند و جناب خاتم الرسل از جهت مخالفت و عداوت
اینها در نصب مرتضوی با وصف تکرار نزول جبرئیل و تاکید حضرت رب جلیل هر روز تسویف می نمودند کما مر
تفصیله فی المسلک الاول و چون مضمون امامت مرتضوی بقرائن و شواهد یا دلائل و براهین مبرهن نمودند باشند
مجلسی خالی از اغیار با عقیده تهور ملای مجلسی بحار را بقدر ما وسع او و در دیگر کتب ابواب آراسته و صحیفه ملعونه

باتفاق همدیگر نگاشتند و متفق الکلمه گردیده باشند که قسمهای غلاظ و ایمان شداد یاد کردند که خلافت
را از خاندان نبوت صرف کنند و علی بن ابی طالب را در بیناب خلل اندازند پس غصب خلافت و ما تفرع علیها
حقیقةً امری تازه نباشد بلکه آن عین مقتضای صحیفه مذکوره و تصریحات قوم در حیات آنسرور صلی الله علیه وسلم
باشد که بحکم احادیث نبوی بزعم شیعه در قال و مقال صحیفه مذکوره بودند باز بقلم آوردند انگاه در خانه کعبه
مدفونش کردند پس اینهمه اعاده اموریست که در زمن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یکسان ساخته بودند و اوامر و نواهی آن
حضرت را گوش نمی‌نمودند و مواعظ و نصایح شریف را بجوی نمی‌خریدند چنانچه قصه عدم قتل ذی الخویصره و تخلف از
جیش اسامه و منع دوات و قلم الی غیر ذلک از اصول امامیه و تقریرات کتب کلامیه بدلالت تمام دارد آری درست احداث
مقبولین اهل التشیع کما هو الظاهر بی‌ریبی و تردد نیست چنانچه عنقریب خواهی دانست و هرگاه اینها باقی بر آن نماند
که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی هذا ما احدثوا بعدک دال بر مفاد ارتدوا
بعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی‌تواند
افتاد چه در معنی احداث و ارتداد تغایر است و بین التفسیر و المفسر و التاکید و المؤکد تطابق واجب است علاوه
ادعای نص بودن لفظ مرتدین در ردت بتحکم محض است اینجا زینهار از لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی‌توان گرفت
والا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود چنانکه ملا باقر مجلسی در بحار و بعضی از علمای کبار امامیه بدان رفته‌اند و این
مذهب را اختیار نموده اصل شریعت را برهم میزنند زیرا که مقدمه ساختگی اصحاب یا کور از سر باطل میشود و چه قباحت
که بران لازم نمی‌آید مثلا اکابر امامیه مثل شیخ الطایفه و من اتبع منهجه من القدماء و المتاخرین کما فی مجالس المؤمنین
مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با عمر رضی الله عنهما که زید از ایشان بوجود آمده و بخانه عمر مادر و پسر هر دو بعد زمان
خلافت خلیفه ثانی در یک وقت بسر گذشته و معلوم نیست که ازین هر دو متقدم که بود علی ما روی صاحب الکفایة عن
الصادق بهمین تاویل و تسویل میکردند و میگفتند که نظر بظاهر اسلام خلیفه ثانی درست گردید حالا که این کسان
معاذ الله مرتبه اسلام نیز نصیبه نداشته مرتد شرعی گردیده باشند البته این نکاح بتر از فاحشه زنا
خواهد بود معاذ الله من ذلک و بسیاری از مقبولین امامیه که مورد صلوات الله اشرف اشرفا و انجب نجبا هستند

در بصورت وقرار داده صاحب کابل بھائی کما سیجی انشاء الله تعالی ولد الحرام خواهند شد الی غیر ذلک من
المفاسد التی لا تحصی علاوه آنکه احادیث علل الشرائع و دیگر کتب معتمده بروایت ثقات شاهد اینمعنی
است که حضرت امیر از ان جهت با خلفا و اعوان شان جهاد نکرد که اسلام آنها بر قرار ماند لیکن چون مرتد
شده و واجب القتل باشند نزد تمامی عقلاء عالم علت شیخ المشایخ از علل مستقذره خواهد بود و عبارت
حدیث مشار الیه اینست حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی
عن العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن حریز بن یزید بن معویة عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان علیا علیه السلام لم یمنعه من ان یدعو الی نفسه الا انهم ان
یکونوا ضلالا لا یرجعون عن الاسلام احب الیه من ان یدعوهم فیابوا علیه فیصیرون
کفارا کلهم وهرگاه بالاتفاق بر کافة الخلق بعد ارتحال رسول المتعال همین چند سانحه حادث شد
لا غیر یکی امر خلافت وما تفرع علیها دوم ردت بعضی از قبائل عرب سوم سانحه مانعین زکوة کما مر فی المسلک
السابق چهارم انحراف مقبولین لسانی ایشان حقیقة ومیل آنها بخلفاء ثلثه قاطبة پس چون سه امر اول مراد نتوان
گرفت لا محاله چهارم متعین خواهد بود اما بطلان اول وثانی پس اظهر من الشمس است زیرا که شناعت خلفا خواه
مرتد شرعی باشند علی الاطلاق خواه در احکام آخرت فقط هیچ گونه متصور نیست کما عرفت اما بطلان الثالث
پس از ینکه مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او در اعتقاد مؤلف مومن پاک اعتقاد و منکر خلافت مغصوبه حضرت
صدیق اکبر بودند و تفویض صدقات و زکوة به حکام نصب کرده ایشان جایز نمی پنداشتند و برین گناه بر سر
آنها آنچه رسید چنانچه علمای مذهبش باعتقاد او کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن ساخته اند من شاء الاطلاع
فلیرجع الی کتبهم الکلامیة بالجمله چون سه امر اول مراد نتوان گرفت آخرین متعین خواهد شد کما نص علیه سیدهم
وشهیدهم نور الله الششتری فی مصائبه حیث قال ان مراد الکشی من الصحابة من عدا
ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم ومن عدا ما ذکره من مشاهیر الصحابة
المذکورین ومن علی ملازمة النبی صلی الله وآله وسلم المستمعین النص الجلی فی

شأن امیر المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة فانظروا معاشر المؤمنین کیف
ابطل ارادة ردة جفاة الاعراب سیدهم وسندهم بل امامهم الاعظم اعنی ابا عمر
الکشفی ومن فی مرتبته واعترفوا بان المراد من الاصحاب المشهودون بصحبته و
الملازمون برفاقته صلی الله علیه وسلم والمستمعون للنص الجلی فی یوم الغدیر علی
امامة الامیر وقد وقع منهم التخلف عن بعض الواجبات واستحقوا بسببه السقر
کما دل علیه الاثر فما الذی یدعی ان ذلک التخلف کان سوی التخلف عن سفینة
عترة رسول الثقلین وحبل الحسنین حتی صار سببا للعار والشنار بل لغرق فی لجة
النفاق بلا مین وای واجب التخلف عنه یدخل اصحاب الرسول فی جهنم ولا یشفع
منه شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم و در طرق شتی مروی یعنی حدیث حوض تمام دارد یعنی تو نمیدانی
که چه احداث کردند بعد تو از رفاقت غاصبین خلافت و ترک احد الثقلین بل کلاهما بعد مقوله رسول صلی الله
علیه وسلم گفته میشود که بودند اینها برگردنده بر پاشنه های خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد
نبی و طعن و عداوت که موالات و اطاعت تو اختیار کرده بودند نزدیک بهمان شیوه قدیمه رجوع
و طریقه مستمره را پی سپر کردند که اطاعت ترا در باره اعتقاد حقیت خلافت بلا فصل مرتضوی
گذاشتند و بجهت میل و رعایت خلفای ثلثه و طمع زخارف دنیوی حکومت را برای اهل کوفه و بصره و دمشق
الی غیر ذلک علم تعنت و عناد برافراشتند و مقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق
است فذلک علیهم لا لهم چه اکثر امت عیسوی باز اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین و ارشاد جناب ایشان
باز می آمدند و بعد عروج جناب روح الله بسیاری باز آن عقیده را از سر گرفتند البته حکایت قول
عیسی قرینه اراده معنی ارتداد می افتاد واذ لیس فلیس بلکه امت مزبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد
الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه صلی الله علی صاحبها که امت اجابت بودند هم احداث امر تازه یعنی ترک
رفاقت عترت طاهره و گوساله پرستی و ملازمت خلفا اختیار نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی ارتداد از

احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و مانع چه الا و یجوز ان یراد منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم جزاک
الله عنا خیر الجزا این خود عین مطلوب شیعه است که بی رسوخ اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
نمیشود چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان کامل را بلکه تبدیل اخلاق حسنه را بسیئه و ترک رفاقت احد الثقلین و
میل بخلافت شیخین و ذی النورین را هم ردت خواهند گفت چنانچه ارتداد حذیفه و ابن مسعود و عمار و مانند ایشان از معصومین
السابق امامیه صادر شده و ان شاء الله تعالی تفصیلش عنقریب معروض میشود لیکن غرض ما این است که از احدثوا بعدک
ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانکه از عبارات بحار الانوار
مجلسی و اتباع و اشیاع او مستفاد میگردد مستقیم نیست و لیکن از انما احدثوا بعدک احداث اموری جدیده که تفصیل آن
مع وجه تعیین المراد آنفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد و مقهوریت امامیه من حیث الترتب علی الامور المحدثة
مراد باشد فحینئذ الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احداث بمعنی ابداع لغة ارتداد مراد
نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که حدث و احداث چنانکه ترادف لغوی
بالفظ بدعت و ابداع دارد ترادف شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در ماده حدث گفته و فی الحدیث المدینة
انه صلی الله علیه و سلم لعن من احدث فیها حدثا او آوی محدثا قیل فیه الحدث الامر الحادث
المنکر الذی لیس بمعتاد و لا معروف من السنة و فی الخبر قلت و ما ذلک الحدث قال
القتل و المحدث یروی بکسر الدال و فتحها علی الفاعل و المفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
و آواه و اجاره من خصمه و حال بینه و بین ان یقتص منه و الفتح هو الامر المبتدع
نفسه و یکون معنی الایواء فیه الرضا به و الصبر علیه فانه اذا رضی بالبدعة و اقر فاعلها
و لم ینکرها علیه فقد آواه و لا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی
علی الارتداد و نیز در اکثر طرق این حدیث مانند روایت سلیم بن قیس حدیثیکه شیخ المشایخ و راقنا ت

امام رضا در عیون روایت کرده الفاظ بعداً و سحقاً سحقاً و تبدیل و تغییر واقع است مؤید گشت
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
تبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد حقیت خلافت علی بن ابی طالب
علیه السلام که آن را بمجرد وفات سرور کائنات به تردد و شک تبدل ساختند و برانداختند بانچه بر رد چند
از انجمله تصحیح دال است برانکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت کما روی بعض اکابرهم
فی معنی الحدیث المشهور عن الاکابر الاربعة من انه قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا و لکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافسوا
فیها و وجه دلالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه بنص نبوی ثابت شد که از بعض صحابه احداث واقع و مشهود
و معهذا بر ایشان بنص واقع شد که مشرک نخواهند شد بلکه مخافت تنافس در دنیا بود و بس بصراحت ثابت گشت که آن
احداث ورای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان انجام مرادف ارتداد است خواهد بود و علی هذا با شرک از
مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده و یا مرتدین داخل اصحاب نبودند و الا خلف
قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهة و هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لا محاله امریکه متعلق
بخلافت مثل صوبه داری کوفه و قضای دمشق و مانند آن که در مناصب نبوی مرتبه علیا دارد خواهد بود و
تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثری از مقبولین
شیعه غیر از مقداد بر گوساله پرستی و بعضی باخذ مناصب نبوی جان داوند لذا ما وقع امر غیر ذلک
یترتب علیه حدیث الحوض و ینطبق علیه استحقاق النار علی هؤلاء الکبار کما
صرح غیر مرة و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث امامیه بسیار احادیث خواهد یافت که دال بر وقوع
عصا فرمودن مخبر صادق است در باب متعلقات خلافت و این معجزه نبوی است که امر مستقبل متنبه گردید
و همچنان واقع از جمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا و ای دلالة حدیثی است که مثل حدیث سابق
در مطاعن اصحاب کرام که بزعم علمای متشیعین فریقین بران اتفاق دارند بخاری مناسب شان گمان کشتیم

الکلمه

الکلامیة مرولیست وشواهد آن در بحار الانوار وحیات القلوب وغیرهما نیز وارد است قال
النبی صلی الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم
المرضعة وبئست الفاطمة پس مصنف باید اندک تامل سازد که ازین زیاده تر اخبار از سیل سیوی
غاصبین خلافت بصراحت چگونه میسر بودند آیا نمی بینی که ایراد سین برای استقبال قریب است و تخاطب با صحابه
کبار امامیه بصیغه جمع چگونه دلالت دارد و نیز چگونه حرص بر امارت عمار قریب از حکومت کوفه و بصره و دمشق الی
غیر ذلک که عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد فاذا دریت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح وظهر لک غایة الظهور ان ادعاء الفاضل
المجلسی ووالده محمد تقی فی البحار واللوامع انه علیه السلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدین
والمنافقین الذین هموا بما لم ینالوا وقالوا عند طلب الدواة والقرطاس ما قالوا لیس
بمستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه القاضی نور الله التستری والکشی
وغیرهما وقد مر سابقا و نکته دیگر باید دریافت که اگر کسی با وصف این همه تصریحات و تنبیهات ریب
توهم در گیرد که تصغیر لفظ اصحابی علی ما فی نسخة سلیم بن قیس هم در برای تقلیل است پس اکثر مقبولین شیعه
چرا مردود خواهند شد گوییم که غرض اینها صیانت اکثر مقبولین خویش ازین عار بلکه نار هست حال آنکه سخافت
این قول بر هر کس که ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعا است که جناب شفیع محشر
تصدیر کلمه یارب کرا حبابا الهی است باضافت بیانی متکلم بجناب ایزد استشفاع آنها خواهند کرد
پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش
اینها بر تو دشوار بود باسن نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز والبته عاقلی باین معنی رضا نخواهد داد و علاوه مخاطب
عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چیست پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که
معنی تصغیر مراد نمیباشد جناب رسالتمآب اشفاقا واستعطافا کلمه تصغیر ذکر کردند و هر چند این قدر برای که بمعرض
عرض رسیده نزد منصف لبیب برای اثبات مدعا کافی و بسند بود ولیکن تشفیا

للتعلیل وارواء للتغلیل هنوز دست از ایراد دیگر براهین در داشتن نمی کشم پس تحتی دیگر گوش من از
و عناد و عصبیت و عداوت و لداد خویش بگذارد دلیل ششم آنکه جناب سید المرسلین مقول
حضرت عیسی را اعاده خواهد فرمود بتلاوت آیت کریمه وَکُنتُ عَلَیهِم شَهِیدًا مَا دُمتُ فِیهِم
فَلَمَّا تَوَفَّیتَنِی کُنتَ اَنتَ الرَّقِیبَ عَلَیهِم وَاَنتَ عَلٰی کُلِّ شَیءٍ شَهِید
اِن تُعَذِّبهُم فَاِنَّهُم عِبَادُکَ وَاِن تَغفِر لَهُم فَاِنَّکَ اَنتَ العَزِیزُ الحَکِیم مشغول خواهد شد
و این مشعر بر آنست که باز استغفار متوجه گشته و قبل ازین تفصیل این حجه تمام تر بقید قلم آمده که شفاعت خلفا
بدلالت مطابقی باشد یا تضمن و التزام از اصول قرار داد حضرات امامیه یکبارهم از جمله محالات است چه جای
مرة بعد اخری و کرة بعد اولی مع ذلک از مضمون و مفهوم آیه می توان برد که جناب رسالت مآب فرمایند که خدایا
تا وقتیکه من بقید حیات بودم ازین مردم احداثی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه آنچه سر زده تو
خوب میدانی انهم ابا می مرتج دارد و از بودن خلفاء ثلثه مورد حدیث الحوض هیچ از ایشان باصول موضوعه
شیعه شب و روز محدثات و بدعات و اقسام نفاق و انواع مخالفت سر میزد چنانچه مطالعه بحار الانوار
مجلسی بر آن گواه است بلکه روی حیاة القلوب او نیز تفاصیل این مطالب سیاه است در باب شصت و
دوم از شیخ مفید سند حضرت امام اعظم طوسی و شیخ طبرسی مخالفتهای ایشان را در باره بعثت اسامه
و تخلف اینها از لشکر او و ادعای امامت مسجد شریف بعبارات طولانی آورده و در اثنا آن نقل میکند
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود با بوبکر اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب مسجد شد
و نشست و با مردم نشسته نماز ادا کرد و نماز از سر گرفت و اعتبار نکرد با آنچه ابوبکر کرده بود و چون سلام نماز
گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود
را با تو تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگری بپرسم پس حضرت فرمود
روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه

این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب مرض مسجد و برگشتن و از حزن آمدنی که عارض شد آن حضرت را
بسبب آنچه مشاهده ملنود از اطوار ناپسندیده منافقان و دانست از فتنهای فاسده ایشان پس مسلمانان
گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست
پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتفی که بنویسم
تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیارد عمر گفت برگرد
که این مرد هذیان میگوید و بیماری بروی غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که
در آنجا بودند بعضی گفته اند که قول قول عمر است و بعضی گفته اند که قول قول رسول خدا است صلی الله علیه
وآله وسلم و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاریم آنچه طلب کردی
فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا احتیاج بآن نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من
نیکو سلوک کنید و رو از ایشان بر مگردانید و ایشان حاضر نشستند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از شنیدن هیچ عاقلی
مجال آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسیکه عمر را مسلمان داند و اگر تعالی علامی خواهد که صحبت کند و کسی
مانع وصیت او شود مردم بر روی طعنها میکنند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواهد که وصیتی کند که صلاح جمیع امت
در آن باشد و کسی مانع وصیت او شود و هذیان حالی آن حضرت را آزرده کند و نسبت هذیان بآنحضرت
دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواهش نفس و نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید آنها که
آزار می کنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صدور کفر و معاصی
از حضرت عمر فاروق و اتباع و اشیاع او در حین حیات سرور کائنات باصول مذهب تشیع بالخصوص
بر تحقیقات ملا مجلسی که خلاف فهم مؤلف باشد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و از همین مقام کفر مؤلف
هم مقام عیاذا بالله و کسانیکه را از بزرگان که قائل باسلام خلیفه ثانی و ذکر خلفای نستند بزبان مجلسی خاتم المجتهدین
ثابت میگردد و مثل فقیر زاده را آن مانند کتابی شود بنابراین برای استیصال خرافات مجلسی

یکدو حرف بگوییم که معلوم نیست که این لئیم هرزه درا در باره جناب مرتضوی کرد شنام پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم از زبان عمر رضی الله عنه نعوذ بالله بطیب خاطر استماع نمود و بران سکوت ورزید و حال آنکه
در غیرت حق تعالی بحدیکه انکم اذا مثلهم چه اعتقاد دارد بار خدایا مگر معتقدین مجلسی تقلید کنتوری
گویند که حضرت امیر وقت طلب قرطاس کجا حاضر بود لیکن باینهمه نظر بر روایات بحار الانوار و حیات القلوب که نمونه
آن در مسلک اول گذشت سخافتی و خرافتی بیش نیست زیرا که از ان واضح می شود که امیر المومنین در ایام اوقات مرض
النبی سید المرسلین از پیغمبر جدا نشده مگر وقتیکه هرگز دران وقت قرطاس و دوات طلب نفرموده اند مع ذلک نسخه سلیم
حاضر است حدیث مرتضوی دران منقول است که نص در بدحالیکه بر حضور مقبولین امامیه هم دلالت تمام دارد بر
تقدیر کفر بیچاره مولف که خدای عز و جل عاقبتش بخیر گرداند و زبانش را شل و لبش را از اقرار حقیت اهل
سنت و جماعت جاری سازد و از اختیار عار اور اباز دارد این کفر بدشمنان جناب مرتضوی بر میگردد
واللازم باطل والملزوم مثله مسن بعد مؤلف کامل بهائی هم بتصریح تمام بارتداد ایشان در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برخلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی الله
علیه وسلم هنوز در حیات بود که ایشان مرتد شدند الی آخر القصه لیکن تلاوت آیت کریمه مذکوره و ارشاد بقوله
عیسی که باعتراف مولف رساله و تمامی کبار امامیه صدور گناه از حضرتش بعد عروج بر آسمان چارمین واقع شده نه در وقت
بودنش بر زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم تمام را
تمام ملاحظه میفرمود و در کمال انقباض و انضجار میبود پس اگر چنین فرمایند که خداوندا تا من در ایشان
بودم هیچ خرابی ندیدم بعد وفات من تو بر ایشان نگهبان بودی کذب صریح خواهد بود و متوهم نشود
که صدور این کفریات مختص بزمان احتضار جناب سید ابرار بود و پیش قبل ازین از روایات ملا باقر مجلسی
دریافتی که این گروه در هلاک پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته اند چنانچه بایجا جزء اسفر
تبوک و مانند آن که تفصیلش در حیات القلوب اردبیلی است روشن و هویداست سیر سخن بر مقبولین ایشان
امامیه این همه می شود و الفاظ حدیث متنازع فیه انطباق کلی خواهد یافت کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مفصلا

دلیل

دلیل هفتم ورود بعضی از روایات است دال بر آنکه از دار و گیر ملائکهٔ عذاب موکلان عقوبت
قلیلی از ان مردم که حدیث الحوض در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت و انطباق این مضمون
نیز بر خلفای راشدین بمسلک مجلسی و اتباع او و کسانیکه این بزرگان را سعداء ندانند و در احکام اخروی مانند کفار
و مشرکین می دانند از محالات است بخلاف معقولین سابق امامیه که اگر بعضی از انها زودتر نجات
یابند و بعضی بر اثر تعذیب عذاب ابد الآباد بجهنم روند هرگز مخالفت اصول امامیه لازم نمی آید زیرا که بر روایات
ایشان بعد ازین خواهی رفت که معاصی بعضی خفیف و آثام جمعی اشد بود و بخلاف حال خلفای ثلثه بمذهب
شیعه که بر طریق واحد است یعنی نجات بعضی و گرفتاری بعض دیگر در هیچ حال امکان ندارد و کسانیکه در حق
شان قائل بتخلید عذاب اند تفصیلی نمیکنند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی در عذاب دائمی گرفتار
خواهند بود و جمعی که قائل بدخول اعراف اند نیز برای شان قاطبة همین اعتقاد دارند و طائفه که بنجات همه
آنها نیز تفصیلی بکار نمی برند پس اگر نجات بعضی از انها و گرفتاری برخی دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می آید و درین مقام برای دفع توهم مکابره عبارت کتاب کشف المراد امام اعظم حلی اکتفا مینمائیم
المحارب لعلی کافر لقول النبی حربک یا علی حربی ولا شک فی کفر من حارب
النبی واما مخالفوه فی الامامة فقد اختلف قول علمائنا فمنهم من حکم بکفرهم
لانهم دفعوا ما علم ثبوته من الدین ضرورة وهو النص الجلی الدال علی امامته مع تواتره
وذهب آخرون الی انهم فسقة وهو الاقوی ثم اختلف هؤلاء علی اقوال ثلثة احدها انهم
مخلدون فی النار لعدم استحقاقهم الجنة الثانی قال بعضهم انهم یخرجون من النار الی
الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوبخت وجماعة من علمائنا انهم یخرجون من النار لعدم الکفر
الموجب للخلود ولا یدخلون الجنة لعدم الایمان المقتضی لاستحقاق الثواب ودلیل هشتم
آنکه مرتدین و بعضی از روایات بلفظ اعقابهم و در بعضی از احادیث بلفظ مرادف مقید کرده اند لیکن مقصود
ازین روایات اثبات فسق واحد است فذالک هو المقصود لکنه مانع من حمله

على الخلفاء فانهم كفار على اصولهم المفتريات وفى حلمهم كما مر الا عند جمع منهم
وهكذا كلام على مذهبهم فى هذا المقام اگر مقصود از آن اثبات کفر است پس مجاز را که اکتفا بر لفظ
مرتدین اول در مقصود بود گذاشتن و باطناب گردیدن بلا ضرورت شرعی و عرفی از افصح فصحا و ابلغ بلغا که
کلامش فوق تمامی مخلوقات و تحت کلام حضرت امیر و خالق ارض و سموات است از جمله مستبعدات بلکه محالات است پس
خلفای ثلثه و اتباع و اشیاع شان هیچ کدام مراد نباشد وهو المطلوب بحمد الله که مؤلف را لا قید على اعقابهم را
در صورت ارتداد شرعی و اراده کفر حشو و لغو قرار داده و در لزوم این قباحت نظر بمذهب و اصول
فریقین افتراقی و اختلافی پذیر نیست کما لا یخفى على المتأملین **دلیل نهم**
آنکه جمله لم یزالوا اقتضای آن می کند که امتداد بسیار احداث و ارتداد آنها گذشته باشد حتی
امتداد زمانه ما نعین نیز که با ظهار قاضی نور الله شوستری در احقاق الحق شش ماه بود از افراد آن میتواند
باعتراف حضرت مؤلف نتواند شد فعلى هذا میگوییم که این امتداد و کذائی خلفای ثلثه پس اسم بعضی ایشان
ابوبکر صدیق سه سال کامل هم برابر که خلافت قرار یافته منطبق نمیشود بخلاف مقبولین لسانی حضرات شیعه مثل
ابوذر و عمار و سلمان و حذیفه و عبد الله مسعود و حضرت عباس و فرزندانش که بی شائبه تکلف و تصنع بر اینها منطبق می شود
چنانچه بروایات امامیه بر جای خود ثابت است و یحیى انشاء الله تعالى **دلیل دهم** آنکه مصداق حدیث
الحوض که سابقه یؤخذ بهم ذات الشمال در روز قیامت بر ایشان خواهد گذشت از اصحاب قرب و منزلت
و رفیع المکان و جلیل الشان خواهند بود چنانچه در روایت سلیم و ترجمه اش از کتاب حضرت مجتهد الزمانی قبل ازین گذشت
تازه در آخر نسخه سلیم بعد ذکر مناقب حضرت امیر و ابوذر و سلمان و مقداد مکرر این حدیث موجود است و دلالت تمام
دارد که این سانحه بر چه شد لیکن خواهد گذشت الفاظ حدیث بر طبق نسخه معتبر انیست لیردن الحوض قوم ممن
صحبنی ومن اهل المکانة منی والمنزلة عندی حتى اذا وقفوا على مراتبهم و رأونی اختلجوا
دونی فاخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی اصحابی فیقال انک لا تدری ما
احدثوا بعدک انهم لم یزالوا مرتدین على اعقابهم القهقری منذ فارقتهم و این مضمون

نیز از حمل این حدیث بر خلفای ثلثه آبی است چه رفعت مراتب و جلالت مناصب برای مقبولین لسانی البته
مسلم الثبوت است بخلاف شیخین وذی النورین که این دعوی بر صور خیالیه ایشان اوهن من نسج العنکبوت است
اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن بنابر لحوق ضرورت ملجیه چنانچه در تمام این مسلک اتفاق
افتاده در نمی گذرد فی تفسیر اهل البیت وبقیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نسیبة بنت
کعب المازنیة وکانت تخرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزواته تداوی
الجرحی وکان ابنها معها فاراد ان ینهزم ویتراجع فحملت علیه وقالت یا بنی الی این تفر
عن الله ورسوله فردته فحمل علیه رجل فقتله فاخذت سیف ابنها فحملت علی الرجل
فضربت علی فخذه فقتلته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بارک الله فیک یا نسیبة
وکانت تقی رسول الله صلی الله علیه وسلم بصدرها وثدییها حتی اصابتها جراحات کثیرة و
حمل ابن قمیئة علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال ارونی محمدا لا نجوت ان نجی فضربه
علی حبل عاتقه ونادی قتلت محمدا واللات والعزی ونظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی
رجل من المهاجرین قد القی ترسه خلف ظهره وهو فی الهزیمة فناداه یا صاحب الترس الق
ترسک ومر الی النار فرمی بترسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نسیبة
خذی الترس فاخذت الترس وکانت تقاتل المشرکین فقال رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم لمقام نسیبة افضل من مقام فلان وفلان وفلان انتهی موضع الحاجة اکنون
باستماع ترجمه این روایت زبانی ملا باد و متوجه باید شد میفرماید که از زنان نسیبه دختر کعب مازنیه در خدمت حضرت مانده بود و حضرت
او در جنگها میرفت که مجروحان را مداوا کند و پسرش درمیان جنگ همراه او بود چون خواست که بگریزد نسیبه در او بر او حمله کرد و گفت
ای فرزند از خدا و رسول میگریزی او را برگردانید تا آنکه مردی از مشرکان بر آن پسر حمله کرد و او را شهید کرد نسیبه شمشیر
پسر خود را گرفت و بر آن کشنده پسر خود زد و او را کشت حضرت او را تحسین کرد و گفت خدا بر تو برکت دهد و برای
نسیبه خود را در پیش روی حضرت باز داشته بود و سینه و پستان خود را سپر کرده بود که آسیبی بآن حضرت نرسد

تا آنکه جراحات بسیار با و رسید و ابن قمیه بر حضرت حمله کرد و میگفت محمد را به من بنمایید من نجات
نیابم اگر او از من نجات یابد پس ضربتی بر دوش حضرت زد و فریاد کرد که بلات و عزی سوگند محمد را
کشتم در آن حال نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا مردی از مهاجرین افتاد که سپر بخت و سپر خود را پس پشت
آویخته بود حضرت او را ندا کرد که ای صاحب سپر بینداز سپر خود را و برو بسوی جهنم او سپر را انداخت و حضرت
نسیبه را گفت که سپر را بردار پس نسیبه سپر بر داشت و با مشرکان قتال می کرد پس حضرت فرمود که مقام نسیبه و
دختر او امروز بهتر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان انتهی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی رؤس الناس
نسیبه را بر خلفای ثلثه ترجیح دهند و فرار ایشان را بآواز بلند بیان کنند رفعت و جلالت و قرب و منزلت ایشان
نزد سرور انس و جان کجا باقی ماند و بدین نهج مسکین قطعاً و یقیناً رسید که هر چند ابن سبا و اتباع او
برای کسر و خفض شان خلفای ثلثه این روایت را وضعاً لقدر النسیبه بکمال شد و مد بهم بافته باشند و لیکن مقصود
اصلی شان حط مرتبه شجاعت و شجیعیت جناب امیر و عدم حسن خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر دلالت
بران دارد که حفظ و صیانت نبوی بکوشش و کشش نسیبه واقع شد و ثبات قلب و عمراً جان نثاری بر آنحضرت
از وی بعنوان اصدق و رأفت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که جناب امیر کبیر هم سهیم و شریک منصب او
نتواند شد با وصف آنکه آن نسیبه از دست کفار شربت شهادت چشید لیکن هرگز نسیبه را تعرضی از کفار
رو نداد بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بکافرکشی متوجه شد و مانند شیر میغرید و هرگاه او را شمشیر بدست آمد
چندان داد شجاعت و دلیری و مردانگی و دلیری داد که قصه رستم زال در جنب این پیرزال ماند فسانه عمرو عیار
بی اصل و بی ثبات نماید والعجب کل العجب که ذوالفقار برای او نزول اجلال نیافت و گرنه از
آثار تهور و دلاوری او چنان بنمود که هرگز احدی از کفار از دستش جان بسلامت نبردی پس مراد از فلان و
فلان فلان از اصول شیعیان جناب امیر و عمار یاسر و حذیفه یا دیگر مقبولین لسانی امامیه باشند که در جنگ احد
شکست خوردند و پشت داده اند کما سبق نه خلفای ثلثه علاوه لفظ افضل من مقام فلان الخ بحسب ظاهر هم بدین
معنی می رسد که هرگز خلفای ثلثه را اراده نفرموده چه درین صورت می باید که این همه بزرگان را از اصل صحابیت

شیر کسی باشد و چگونه دلهای امامیه که هر سه کس را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
برین معنی قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه فتدبر و انصف این همه که شنیدی حرفی از
جنگ احد بود اکنون حال دیگر غزوات از کلام مجلسی و روایات معتبرات قوم در باب خلفای راشدین
باتو گوییم و فی الجمله براه تفصیل بو معلوم خواهد شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اکثر غزوات ایشان را ذلیل
و خوار فرموده و اینها از دست بسیار کشی خواریها کشیده اند مثلا در غزوه ذات السلاسل روایت شیخ کلینی و شیخ
مفید و امام اعظم طوسی و طبرسی و قطب راوندی در مصنفات ایشان بعنوانی است که باقر مجلسی در حیات القلوب
بترجمه آن پرداخته ملخصش آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را با چهار هزار نفر بر سر کفار فرستاد
و فرمود اگر اسلام قبول نکنند و مار از روزگار ایشان برآرید ابوبکر با گروهی از مسلمانان ملاقات کفار
کرد و پیام ادا نمود گفتند بلات و عزی اگر قرابت تو مانع نمی شد ترا با جمیع اصحابت می کشتیم برگردید که با شما کار
نداریم و میخواهیم که محمد را با علی بقتل رسانیم ابوبکر با لشکر خود گفت که سوی مدینه قصد کنید اهل عسکر هر چند
وی را تحریض بر جهاد میکردند قبول نه نمود چون بمدینه رسیدند حضرت فرمودای ابوبکر مخالفت من
کردی و آنچه گفتم بعمل نیاوردی و عاصی شدی پس بمنبر برآمد و گفت ای معاشر مسلمین ابوبکر را امر کردم که
اسلام را عرض کن و بعد امتناع بجهاد مشغول شو او بجهت نامردی از لشکر ترسید و اطاعتم نکرد اکنون بحکم
جبرئیل عمر را میفرستم ای عمر برو و چنان مکن که ابوبکر کرد القصه او هم گریخت و جبرئیل خبر داد حضرت بر منبر آمد
و فضائح او معاذ الله بر ملا فرموده باز خطاب بعمر نمود که نافرمانی کردی و خلاف امر من بجا آوردی و عمل به
رای خود نمودی خدا قبیح گرداند رای ترا اکنون علی را میفرستم الی آخر القصة لطولها بالجمله مقصود فقیر
در نقل این بود که عدم انطباق رفعت منازل خلفا بر آیات موضوعه جدیده ثابت کرده شود و سابقا و آنفا
گذشت که حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بدست حق پرست و زبان صدق ترجمان خود بر اصول امامیه شیخین را آنست در دوران ایام
مسجد خویش و هم وقت طلب دوات و قرطاس چندان ذلیل خفیف ساخته که خرد و بوشی چاره ندیدند الی غیر ذلک من المقامات
التی لا تحصی کثیرة طرفه تر آنکه در دنیا در پی تذلیل باشند و حال آنکه حکم باسلام ایشان می نمودند و دل

روز قیامت که دار الجزا است رسوائی آنها با وصف کفر مضمری شان در آن وقت روا ندارند دیگر با اینهمه
جلالت شان و رفعت این بزرگان بحال خود باشد عجب نیست که اینها نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحسب قرب و
منزلت و جلالت قدر و رفع ذکر لیاقت خلافت هم داشته باشند کما هو فی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه محبت و عطوفت
خاتم نبوت را درباره شخصی علی الاطلاق موجب ایمان و کمال اسلام او و در بحث امامت سند از بهر افضلیت و خلافت
مرتضوی از آن ثابت کنند جناب شیخ مفید علی ما روی المجالسی فی حسامه در بعضی از رسایل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی بنسبت بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر که از ره گذر
مشتهیات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف محبوب بصفات کمالیه است و هرگاه کسی محبوب خلق
خدا باشد متصف بکمالات صوری و معنوی بلاشبهه خواهد بود الی آخر تقریره و قرب و منزلت خلفای راشدین را از
جزافیات اعتقاد کنند فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هؤلاء الکبار و لنکتف علی هذه الادلة
القاطعة القالعة تلک عشرة کاملة باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بر زمره مقبولین که نزد متشیعین تفصیل تمام
لیس میگوییم که همه صفات مذکوره در حق ایشان بر جای خود مثل بدیهیات اولیه ثابت است اما الصحابیه
فعیان لا یحتاج الی دلیل و برهان و لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که فهرست امام اعظم طایفه یعنی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمرو کشی و کتاب حسین غضایری و نقد الرجال و رجال ابن داود و خلاصة الاقوال حضرت امام اعظم دیگر و
تلخیص الاقوال و منهج المقال و مجالس المؤمنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره ایشان بلکه بشمار دلالت بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان و ابوذر و عمار و غیرهم من المقبولین وارد لهذا اینکه ظهورش مثل آفتاب در عین
النهار هویدا و آشکار است ان شاء الله تعالی نمونه آن از کتب شیعه اوله قوم در حق بعضی از آنها بعد ازین منقول
خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضایل پس آن نیز بر السنه مخالفین از همین جا وهی است لیکن هم
چند حرف درین مقام اکتفا کنیم ملا باقر مجلسی در بحار بالخصوص در باب پنجاه و هفتم از کتاب حیات القلوب میفرماید که
بسند معتبر منقول است که بحضرت امیر المؤمنین از احوال ابوذر غفاری سوال کردند فرمود که علوم در دل او است و سر آن محکم
بسته که از آن چیزی بیرون نیاید پس از احوال حذیفه پرسیدند فرمود که نامهای منافقان یاد گرفت پس حال عمار را

پرسیدند فرمود که مومنی است که مغز استخوانش پر از ایمان است و فراموش کاری بود که چون یاد پیش
می‌آوردند زود متذکر می‌شد پس از حال عبدالله مسعود پرسیدند فرمود که قرآن را خواند و نزد او نازل شد
گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و او دریائیست بی پایان
الی آخر الحدیث و نیز در حق حذیفه از آنجناب مرویست که اسامی منافقین را خوب میدانست و عمار مجذوب ود
الهی بود و نیز از جمله مقبولین مذکورین زید بن ارقم است که حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال و صاحب
تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیرالمومنین و سابقین دانسته‌اند و از متشیعین قرار داده که فضایل
جانشینی برد عقیده سپرد هم در صوارم چون بنا بر تجری و اجتهادیکه در سر داشت از زید مذکور را از جمله فساق
و فجار و اعداء حیدر کرار شمرده باشد و اگر مرادش این است که وی بنا بر ارتداد و احداث بمقتضای حدیث
اظهار ارتدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان مانند عمار از زمرهٔ معاندین اهل‌بیت و مخالفین ایشان محسوب شده
پس در متانت این تقریر کلامی نیست حبذا الاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعه
مرتضوی متصف بخلوص عقیدت نزد حضرت مصطفوی مقبول نباشد نظر نکنی بحدیث امالی و روایت رجب برسی
که او را الحافظ ملقب میکنند و بوجودش افتخار عظیم دارند از ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم یا علی انا منک و انت منی روحک روحی و شیعتک شیعتی و اولیائک
اولیائی و غالبکه مضمون روایت ابن عباس در باب صحیفه که برنگ لوح محفوظ مملو از رطب و یابس بود
ذهن سامعین معتاد شده باشد و از جمله ایشان بلال خادم رسول متعال است که خوبی و بزرگی و اخلاص و رسوخ او
از زبان اکابر امامیه در مسلک اول گذشت فلا نعیده مرة اخری و مجالس شوشتریه از فضائل و کمالات و منقبت
و از انجمله جابر بن عبدالله انصاری است که بقول ابن عقده که حضرت امام اعظم در خلاصه خود نقل آن کرده بسوی
اهلبیت نبوی منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که حلی مذکور و دیگران نیز بمدح او
پرداخته‌اند و در مناقب او از زبان مخبر صادق روایتها در دفاتر مبسوطه دارند و از این باب است روایت امام
اعظم طوسی است بسند معتبر از امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت صلعم فرمود که حرمت عم او در حق

عم من عباس من عایت کنید که او بقیه پدران من است و ایضاً بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده
که فرمود هر که آزار کند عباس را آزار من کرده زیرا که عم آدمی شبیه پدر او ست الی غیر ذلک من الروایات التی
اوردها المجلسی فی کتابه الکبیر اعنی بحار الانوار و کتابه الصغیر اعنی حیات القلوب و فی جلاء العیون امامیه در مدح حضرت
عباس را از اتقیای اصحاب در زمرهٔ سلمان و غیر او شمرده حال علمای قوم در بارهٔ رعایت حرمت آن بزرگوار
که بعین حرمت مصطفی بود عنقریب بطریق اجمال و ایجاز با تو خواهم گفت که این بزرگان در طلب ولایت و
آنجناب نیز خرفشار و گفتگو دارند فاقول و اویلاه و اسفاه و الی الله المشتکی و از انجمله حضرت عبدالله بن عباس ان
که بدست شیخ حلی و عوضی خیالی او از محبین مرتضی و اجلهٔ تلامذهٔ آنجناب است حیث قال فی خلاصة
الاقوال کان محباً لعلی علیه السلام و تلمیذه و حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر
المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و از انجمله بعضی دیگر اند که در ضمن اثبات احداث
و انطباق آن برین بزرگان در باره تراجم شان حرفی خواهم زد و حالات ابتداع و احداث
آنها بحول الله و قوته مفصلاً نقل خواهم کرد بالجمله در رفعت منازل این گروه مصداق حدیث حوض بر السنه
علمای قوم اثنا عشریه بر اسلوب خاطر کسی نمی گردد و از ینجاست که کنتوری در ابرام مطاعن بحکم فاضل جانی
میگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم دلالت میکند بر آنکه فرشتگان
در حق آن مردم که حضرت رسول خدا بنظر ظاهر حال آنها در روز قیامت مکرر خواهد گفت که اینها اصحاب
من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرتد بوده اند بر پاشنه های خود ها از وقتیکه تو مفارقت کردی و این مضمون
نمی شود مگر در کسانیکه ارتداد آنها بر همه کس ظاهر نبوده باشد زیرا که کسانیکه ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها
بر پیغمبر مخفی نخواهد ماند فکیف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز مکرر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحابی در حق آنها دلالت
میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهی بلفظه اما بودن الشبان
محل شفاعت خاتم پیغمبران مقام عطوفت و استعطاف سید انس و جان پس گویا از اجلای بدیهیات است
نه جای انکار و خرفشا بلی سخن مخالف در خصوص همین مقام است که شفاعت برای ارتکاب معاصی و خوف ارد

وشدت ونکیر اخروی بر تصریحات فاضل مجلسی در حق الیقین وغیر آن بمقتضای دلالت حدیث شریف
که ذخیره شفاعت مختص برای اهل کبائرست صورت نمی بندد وارتکاب کبائر وصدور محدثات از ایشان
در اصول امامت وغیرها من جوانبش که بتکذیب مخالف مکابرست بلا مهلت حواله قلم می شود که اما احادیث
پس دلائل بسیار وبراهین بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد عموما وخصوصا اما اول پس از انکه اجل متقدمین
ایشان سیما ابو عمرو کشی در کتاب اسماء الرجال واتباع واشیاع او از امام باقر وصادق علیهما السلام
روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب رسالتمآب مرتد شدند مگر سه کس سلمان وابوذر ومقداد وراوی
گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی حضرت فرمود که اندک میلی کرده بود وبرگشت باز فرمود اگر کسی را
خواهی که هیچ شکی نکرده وترددی در وجوب متابعت مرتضی بهم نرسانیده آن مقداد است وپس واین روایت
در اکثر کتب ایشان منقول ومرویست ومضمون آن باوصف محفوف بودن بقرائن ودلائل متواتر
معنوی رسیده پس لابد ارتداد واحد احد جمیع مقبولین امامیه غیر مقداد ثابت شد واینهم بعرض ثبوت رسید
که ابوذر وسلمان نیز از مائلین بخلفا وتارکین رفاقت مرتضی ومتردد در باره حقیت امامت
سید اوصیا وفی الجمله نظرا الی بعض الوجوه بودند سلمنا که نظر به بعضی از روایاتشان مقداد باوفا لیکن
بنابر این تمثیل بعد از ملاحظه معانی در اصول احادیث یعنی اضافی در رجوع ست یعنی مانند مقداد آنها
نسبت بدیگران بعد از اثابت نه حقیقی والا این احادیث با هم دگر متناقض ومکذب یکدیگر خواهد بود واین حال
مسلک محدثین ایشانست واز اینجا معنی احادیث دیگر که در ستایش اهل بیت نزول مطلق انداز در پرده غیب عالم شهادت
جلوه گر میشود که مدائح بهمین توسعه مجاز ورجوع این بزرگان بعد ارتداد دست بهم داده کما توبه عمار مروی شد کما
عرفت آنفا غالبا النسبت بکسانی نیست که پس از ورود بر راه آورده اند ونه مدلول روایات آخر از اهل بیت اطهار آنست
که او در صفین منتصر گشته وروش بهتر او بسیار کشیده کما سیجیء انشاء الله تعالی ومؤید استداد اوست روایات
حق الیقین کما لا یخفی وآنچه درین کتاب در باب قصه بیعت مرتضی وزبیر مرویست که انکارش از همه زیاده تر بود
وبخلیفه ثانی دشنامها حواله نمود ودر مبادی این خلافت هنگامه کارزار گرم کرد تا نفس شیر را دمی کند

بضمیمهٔ استشهاد مرتضوی درباره حدیث تابوت دناظر همین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر که در آنوقت بر رفاقتش پای ثبات فشرده و از مطالعهٔ مجالد و ترجمهٔ آن صریح معلوم است که
در زمرهٔ راجعین سابقین ابو ساسان انصاری و غیر او را شمرده اند نه عمار یاسر را پس عجلت البته بر معنی اضافی
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال و اصحاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدار و گیر قیامت گرفتار آیند بر اصول
امامیه بعید نباشد و مخفی نماند که برای اخراج عمار و ادخال زبیر در ارکان اربعه چگونه برین مقدار
بسند کنم زیرا که نسخهٔ سلیم که نزد فقیر حاضر است در صدر این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
کان اللیل حمل علیٌ فاطمة علی حمار واخذ بیدی الحسن والحسین علیهما السلام
فلم یدع احدا من اهل بدر من المهاجرین ولا من الانصار الا اتاه فی منزله وذکر حقه ودعاه
الی نصرته فما استجاب له الا اربعة واربعون رجلا فامرهم ان یصبحوا محلقین رؤسهم
معهم سلاحهم علی ان یبایعوه علی الموت فاصبحوا لم یوافه منهم الا اربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا وابو ذر والمقداد والزبیر بن العوام این است حال اکثری از
ارکان اربعه بلی مقداد بر حال خویش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او این سو بوده ولش مثل فولاد بل اشد
قسوة بنطق روایات ائمه امجاد کما لا یخفی علی من ینظر الی افادات الکشی و هو مدار الاعتماد و از ینجاست که بنده کمترین خلایق
نام او را درین زمره یاد نکرده پس گذارش است که شهید ثالث مذهب امامیه در فهم معنی حدیث ردت یعنی ارتد الناس
الا فلان و فلان چند قید خطا نا موس مذهب بی آنکه بکنه احادیث ائمه غور و تامل بکار برد در مصایب خویش افزوده حیث قال
ان مراد الکشی من الصحابة من عدا ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ومن عدا
ما ذکره من مشاهیر الصحابة المدارا و ملیت علی ملازمة النبی صلی الله علیه وآله وسلم المستمعین
للنص الجلی فی شان امیر المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
ولهذا لم یذکر علیا وفاطمة والسبطین علیهم السلام ومن کان معهم من بنی هاشم

وتابعیهم

وتابعيهم ومواليهم مع ظهور ان الكشي لم يعتقد ارتدادهم فبقيت طائفة الكثيرة
التي لم يكونوا من مشاهير الصحابة المستمعين للنص سالمين عن شبهة الارتداد اليهم و
ان حملوا لهم تابعية للمرتدين لاشتباه الامر عليهم انتهى تمام خرافاته پس اگر تخصیصات این
مفتری شیعه را شنید که در نفس الامر مخالف روایت مسعود عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که المعترف
باقر مجلسی در بحار معنی آن خبر این نیست که همه کس از رجال اهل بیت و اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند مگر چار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر الخ مثل شریک باری در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس و
عقیل و فرزندان ایشان و من یلیهم من بنی هاشم را درین حدیث خارج از مبحث پنداریم باز هم کسی
صحابه از سانحه ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبولین لسان شیعه که اسامی ستر که بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار اکابر شان انهم ملازمین صحبت اشرف البریة و خواص آنجناب شمرده می شدند
و در شهرت آنحضرات و استماع اینها نصوص جلیه مرتضویه را نیز شکی و ریبی بر السنه امامیه نیست مگر درصدد این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان دریافتنی اکنون مفصلاً احداث این صحابه کبار از حدیث ردت
وغیره بخوبترین وجه باثبات میرسانم باز خود را کسو احداث احضرت عباس و امثال ایشان بالخصوص من اصول
تشیعین متوجه میگردانیم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طریق امامیه
غلط گفتیم در اصح الکتب قبل القرآن دلالت دارد بر طبق سیاد سابق وارد میکنیم تا دریافت شود که احادیث
رفضه درباره بزرگان اشرف المخلوقات برین نهج وارد است و با اینهمه عیوب چگونه علمای طایفه زنانی
و بلند پیره ازار العرش عظیم میرسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان گردن می فرازند
پس بدانکه ارتداد بهر دو معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه سیه بمذموم الی غیر ذلک من العبارت صادق می آید و هرگاه بتصحیح مرزا محمد کشمیری در تحریه دیگر
بزرگان از معاصرین امامیه اول مراد نیست لامحاله ثانی متعین خواهد بود و عنقریب بخوبی معلوم می شود که
اصحاب مذکورین اگرچه مرتبه اسلام و ایمان را از دست نداده در کفر و ارتداد شرعی نیفتاده اند مگر از

بضمیمه استشهاد مرتضوی درباره حدیث تابوت دناظر بهمین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر مذکور در آنوقت بر فاقتش پای ثبات فشرده و از مطالعه بحار و ترجمه آن صریح معلوم است که
در زمره راجعین سابقین ابو ساسان انصاری و عمرو را شمرده اند نه عمار یاسر را پس عجلت البته بر معنی اصناف
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال و اصحاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدار و گیر قیامت گرفتار آیند بر اصول
امامیه بعید نباشد **و مخفی نماند** که برای اخراج عمار و ادخال زبیر در ارکان اربعه چگونه بر ابن مقدار
بسند کنم زیرا که نسخه سلیم که نزد فقیر حاضر است در صدر این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
کان اللیل حمل علی فاطمة علی حمار و اخذ بیدی الحسن و الحسین علیهما السلام
فلم یدع احدا من اهل بدر من المهاجرین و لا من الانصار الا اتاه فی منزله و ذکر حقه و دعاه
الی نصرته فما استجاب له الا اربعة و اربعون رجلا فامرهم ان یصبحوا محلقین رؤسهم
معهم سلاحهم علی ان یبایعوه علی الموت فاصبحوا لم یوافه منهم الا اربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا و ابو ذر و المقداد و الزبیر بن العوام ابن جمال کثیری از
ارکان اربعه بلی مقداد بر حال خویش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او ابن اسود بود و دلش مثل فولاد بل اشد
قسوة سطوق روایات ائمه امجاد کما لا یخفی علی من نظر الی افادات الکشی و هو مدار الاعتماد و از اینجاست که بنده کمترین خلایق
نام او را درین زمره یاد نکرده **لیکن گذارش است** که شهید ثالث مذهب امامیه در فهم معنی حدیث ردت یعنی ارتد الناس
الا فلان و فلان چند قید حفظ ناموس مذهب بی آنکه بکتب احادیث ائمه غور و تامل بکار برد در مصایب خویش افزوده حیث قال
ان مراد الکشی من الصحابة من عدا ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و من عد
ما ذکره من مشاهیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبی صلی الله علیه و آله و سلم المستمعین
للنص الجلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم و اصاغرهم
و لهذا لم یذکر علیا و فاطمة و السبطین علیهم السلام و من کان معهم من بنی هاشم

و تابعیهم

وتابعيهم ومواليهم مع ظهور ان الكشي لم يعتقد ارتدادهم فبقيت الطائفة الكثيرة
التي لم يكونوا من مشاهير الصحابة المستمعين للنص سالمين عن شبهة الارتداد اليهم و
ان حكموا انهم تابعية للمرتدين لاشتباه الامر عليهم انتهى تمام خرافاته پس اگر تخصیصات این
مفتری شیعه تراش را که در نفس الامر مخالف روایت مسعود عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که معرا
باقر مجلسی در بحار معنی آن خبر این نیست که همه کس از رجال اهل بیت و اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند مگر چار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر الخ مثل شریک باری در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس و
عقیل و فرزندان ایشان و من یلیهم من بنی هاشم را درین حدیث خارج از مبحث پنداریم باز هم کسی
صحابه از سانحه ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبولین لسانی شیعه که اسامی متبرکه بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار اکابر شان از ملازمین صحبت اشرف البریه و خواص آنجناب شمرده می شدند
و در شهرت آنحضرات و استماع اینها نصوص جلیه مرتضویه را نزد شکی و ریبی بر السنه امامیه نیست و در صدد این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان دریافتی اکنون مفصلا احداث این صحابه کبار از حدیث ردت
وغیره نحو تبرین وجوه باثبات میرسانم باز خود را بسوی احداث حضرت عباس و امثال ایشان بالخصوص صول
تشیعین متوجه میگردانیم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طرق امامیه
غلط گفتم در اصح الکتب قبل القرآن دلالت دارد بر طبق سیاق سابق وارد میکنیم تا دریافت شود که احادیث
رفضه درباره بزرگان اشرف المخلوقات بر چه نهج وارد است و با اینهمه عیوب خانگیها علمای طائفه رفضی
و بلند پروازی از را العرش عظیم میرسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان گردن می فرازند
پس باید دانست که ارتداد بهر دو معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه به سیئه نمودن الی غیر ذلک من العبارات صادق می آید و هرگاه بتصریح مرزا محمد کشمیری در حق ... و دیگر
بزرگان از صحابیان امامیه اول مراد نیست لامحاله ثانی متعین خواهد بود و عنقریب بتحقیق معلوم می شود که
اصحاب مذکورین اگرچه مرتبه اسلام و ایمان را از دست نداده و در کفر و ارتداد مشهور نیفتادند مگر از

کمال اسلام و ایمان و اخلاص و رسوخ بهره بدست نداشتند عبارت کتاب مذکور که دلالت بر مدعای
مسطور دارد قبل ازین در رساله اولی گذشته تا زمانیکه کشمیری مذکور در جای دیگر از کتاب مسطور منقول سید که
روایت کشی از سلیم بن قیس الهلالی ان الصحابة ارتدوا بعد النبی بر تقدیر صحت قادحی نمیکند بچند وجه اول آنکه مراد از
ارتداد درین روایت که مؤید باخبار مخبر صادق است بوقوع ارتداد از صحابه چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح سته و غیر آن مرویست و چند حدیث از آن سابقاً مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و افعال
صالحه محصل معنی روایت این است که بعد از ارتحال آنحضرت بعضی از صحابه از دین برگشتند بانکار بعضی از ضروریات
دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر
کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مفطور و مجبول بودند
برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و تعدی و طغیان صدور یافته نیکوئی و بر و
احسان که در حق کافه رعایا ممدوح و محمود است و در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غصب حق حضرت زهرا و رنجانیدن
خاطر عاطر بضعه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب سیر و تواریخ با آن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد باین معنی مکابره صریحه است انتهی کلامه بعینه اقول مدعی برین که برگردیدن از کمال
ایمان و اخلاص و تبدیل اخلاق جمیله باخلاق رذیله و خصال حسنه به سیئه که از مقبولین امامیه صدور یافته است
و ستعرفه ان شاء الله تعالی آیا بجهت میل بسوی خلفای ثلثه و معلول طمع زخارف دنیا بوده یا چیز دیگر اگر
مراد اول است پس حدث ایشان بزبانی مخالفین ثابت شد و ذلک عین المطلوب و اگر مراد چیز دیگر
است بیانش بر ذمه خصم است و فقیر اقل الانام میگوید که حین همین امر اول است و برین دعوی قطع نظر
از آنچه مؤلف جابجا تصریح نموده که از صحابه بجز از عذر بیوفائی درباره خلافت اهل بیت چیزی بظهور نیامده
دلائل بسیار انتهاض میتوان کرد درینمقام بریکدو دلیل اکتفا نمایم صاحب منهج المقال از حضرت ابو جعفر
علیه السلام حدیثی روایت نموده که مهاجرین و انصار و جمعی دیگر روزی در جناب مرتضوی آمدند و گفتند که

بخدا اگر

بخدا سوگند مجبوریم که تو امیر مومنان هستی و خلافت بلا فصل ترا سزاوار است دست خود را دراز کن تا
بیعت کنیم حضرت امیر فرمود اگر بدین امر رسوخ دارید و راست میگوئید پس فردا صبحدم نزد من سر تراشیده حاضر شوید
تا با مخالفین جهاد کنیم پس امیر المومنین سلمان و مقداد و ابوذر سر تراشیده آمدند و دیگر کسی سر تراشیده پس با دیگر
شرف حضور یافتند امیر المومنین بایشان فرمود که در روز اول ارشاد کرده بودم با تخلف بکار بردند راوی گفت پس عمار
در مرتدان بود امام فرمود که بعد ازین شیخ او همراه امیر المومنین قتال کرده و مستبصر شده لیکن سر نتراشید پس معلوم
شد که قلوب این مقصرین غیر مخلصین و سهم حتی عمار بن یاسر نیز بجانب خلفا مایل بوده و هو المطلوب و از همین مقام اینهم ظاهر شد
که حضرت عمار یاسر حیران در لجه بحر محیط غفلت مستغرق شده که احیانا از سالهای دراز بیدار گردیده وقت خروج حضرت
امیر المومنین و التقاء عسکرین در صفین هشیار شده و بر ساحل نجات رسید تا به دیگران که از سر تا قدم مملو از ایمان
نبودند یعنی این صنف با ایشان در احادیث که و مدت چه رسد و بخیال بنده اقل الخلیقه حیران متفکر بوده که شاید
حضرت سلمان و ابوذر بوقت موعود حجامت تصفو شرف حضور یافته باشند پس جا برای تفصیل احد الشان
در مقام آتی بعضی از دلائل مسرود خواهم کرد لیکن مطالعه روایات کتاب اختصاص شونت و تجشم استدلال از بن
باقی نگذاشته زیرا که مصنف آن از عمرو بن ثابت روایت مینماید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلثة
سلمان و المقداد و ابو ذر الغفاری و انه لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء
اربعون رجلا الی علی بن ابی طالب علیه السلام فقالوا لا و الله لا نعطی احدا طاعة
بعدک ابدا قال و لم قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فیک یوم غدیر قال و تفعلون
قالوا نعم قال فاتونی غدا محلقین فما اتاه الا هؤلاء الثلثة قال و جاءه عمار بن یاسر بعد
الظهر فضرب بیده علی صدره قال له ما لک ان تستیقظ من نومة الغفلة ارجعوا فلا حاجة لی فیکم
انتم لم تطیعونی فی حلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا حاجة لی فیکم
ازین روایت صحیح معلوم شد که هرچند حضرت عمار روز موعود بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن حسن ان

بر وقت مطلب نبود مجلسیت و عدم تغیرش هر دو برابر افتاد و ازینجاست که جناب امیر المؤمنین و اولاد طیبین
و طاهرین او و عمار را از متخلفین بر شمرده اند اکنون روایتی دیگر ازین کتاب هم از امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام در باره ابوذر و سلمان بتوجه تام و اصغای ما لا کلام باید شنید و باید دید که دلالت بر عدم
اقل المرایا دارد یا نه عن ابن عیسی رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سلمان کان
منه الی ارتفاع النهار فعاقبه الله ان وجئ عنقه حتی صیرت کهیئة السلعة حمراء وابوذر
منه الی وقت الظهر فعاقبه الله الی ان سلط علیه عثمان حتی حمله علی قتب واکل لحم
الیتیه وطرده عن جوار رسول الله صلی الله علیه وسلم فاما الذی لم یتغیر منذ
قبض رسول الله صلی الله علیه وآله حتی فارق الدنیا طرفة عین فالمقداد بن الاسود لم یزل
قائما قابضا علی قائم السیف عیناه فی عینی امیر المؤمنین ینظر متی یامره یعنی سلمان
وقتی بخدمت امیر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت چاشت آخر شده بس او را منتقم حقیقی در دنیا نمونه
عذابی خود آشنا کرد که گردنش از لکد اعوان انصار خلفا بلکه قفا فلک بخش گردید تا آنکه مثل طوق نشانی پیدا شد
و ابوذر غفاری تا وقت نماز پیشین بخدمت آنجناب در رسید هر چند دنیا دار الجزا نیست مگر از در سزا او را نیز درین عالم
بیاد افراه رسانید و عثمان را بر وی مسلط گردانید تا بر شتر برهنه تند رفتار سوارش کردند حتی که سرینهای او مجروح
گشت و بقول صاحب اثبات الحق گوشت سرینهاش از هم ریخت علاوه از جوار حضرت سید الابرار او را آواره کردند و بربذه
افگندند که ابغض قری نزد او بود بلی مقداد بر حالت اصلی نزد آنحضرت امیر حاضر بود شمشیر تیز بدست گرفته
و چشمهای خود را بچشم مبارکش دوخته تا در جهاد چه امر فرماید و کدام وقت در مضمار و بر اهل اعتساف لفظ
هل من مبارز بر زبان مقدس جاری نماید و این هر دو حدیث در بحار نیز در مقام تزلزل و ردت اصحاب
و عدم تغیر و تبدل مقداد مذکور است فلیتنبه له حالیا در ردت و احداث ابوذر و سلمان تا [illegible]
باری کدام حالت منتظره و کدام وهم و تردد باقی است تا کمترین انام بقلع و قمع ماده آن متوجه شود و از ترویات
اخیر صحیح و دریافت میتوان کرد که این بزرگان المجردون فاسد در کائنات در باره جناب

مرتضوی مصدر تغییر و تبدیل گردیدند بلی ارتکاب تکلف و مجاز مزعومی مولف مند فارتهم بر ایشان حاوی
وانیهم ازینجا به ثبوت پیوست که فهم مستقیم حقیقی در خلافت عثمانی بحال ابوذر صدیق امامیه متوجه شده و بر چه
بوی رسیده از خدا رسیده حضرات امامیه در بحث مطاعن ذی النورین که تعلق بواقعه ابوذر دارد بر اصول و روایات
خویش سر مجادله با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه برحق بر دارند و معظم کلمات ایشان در مبنای
متشنعه بر از جا بالی و بافه درای است والحمد لله علی ذلک **شعر** عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد * خمیر مایه دکان
شیشه گر سنگ است **ای معاشر منصفین** احداث واقعی معولین اهل التشیع تماشا کردنی است
که روز غدیر نص قطعی بر خلافت بلافصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران معجزات و کرامات
و دیگر نصوص قطعیه خلافت مرتضوی را شب و روز بزعم شیعه بچشم خود دیدند و اعتقاد راسخ با تمش بهم رسانیدند
و تا زندگی جناب خاتم النبیین برای آن عقیدت ثبات قرار ورزیدند و بمجرد وفات سرور عالم قلوب ایشان منحرف
شد و سالک راه مخالفت مرتضوی گردیدند و حقوق واجبه آنجناب را یکسر فراموش نمودند و دعای پیغمبر صلی الله علیه
آله وسلم را که واخذل من خذله است برخود منطبق فرمودند. ریب تردد این امور از امور محدثه منکره بود و از
البته ابداع و احداث را باید گفت نه انجاز خلفای راشدین از اصول متشیعین صدور یافته که بهر صورت معنی اعاده
دنبالش نمی گذارد کماسبق تقریره و مخفی نماند که هرگاه متبصری در هر سه روایت اختصاص و منهج
المقال اندک غور و امعان بنماید البته تطبیق این قصص مختلفه و روایات جداگانه باین طور برگزیند که نفی
تحلیق از عمار یاسر و دیگر مهاجرین بر حقیقت و معنی خویش محمول است همچنین اثبات آن برای سلمان و ابوذر و
مقداد و لیکن فرق درین مهاجرین و عمار یاسر باعتبار تعبیرین همین قدر است که او سر نتراشید فلی بعد ظهر حاضر
بخلاف اینها که سر تراشیدند و نه حاضر شدند لیکن غیر مقداد احدی از ابوذر و سلمان بر وقت موعود حاضر
نگشت و بر عقلای عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم بسر تراشیدن فقط اتمام حجت و الزام ایشان
که سلسله جهاد را حرکت میداده اند بود نه چیز دیگر کاش بدون تحلیق بمسجد می قبضه شمشیر بدست گرفته حاضر می شدند
بالجمله بر تقدیر مخالفت مرتضوی از ایشان جهاد رشده و در بال آن هم در دنیا دیدم و در آخرت گرفتار آمدند

بلا تقتل پوشیده نیست که این همه محال عقلیها و اصلاحات و بدعتها که ازین بزرگان بوقوع یافت
علما همان ناموس نبوی بود دیگر هیچ چنانچه قبل ازین بحدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معلوم شد و تفصیل آن
بعد ازین مفصل خواهی دانست ان شاء الله تعالی اما ثانیاً فی تخمیس بمقتضای عده سابق دو سه حرف در
باب طیب ولادت حضرت عباس رضی نیز باز محدثات ایشان معاذ الله نابت کنیم الیس بلی آنکه ابوجعفر کلینی
بسند معتبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که نفیله مادر عباس کنیز مادر زبیر بن عبد المطلب و
ابوطالب و عبد الله بود و عبد المطلب با او مقاربت نمود و عباس از و بهم رسید پس زبیر با عبد المطلب دعوی کرد
که این کنیز از مادر ما بما میراث رسیده است تو بی رخصت ما با او مقاربت کرده و این فرزندی که بهم رسیده
است بنده ماست پس عبد المطلب اکابر قریش را بشفاعت بنزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد که دست
از عباس بر دارد بشرطیکه نامه نوشته شود که عباس و فرزندان او در مجلسی که ما و فرزندان ما نشسته باشیم
در مجلس ننشینند و در هیچ امری با ما شریک نشوند و حصه نبرند پس باین مضمون نامه نوشتند و اکابر قریش
مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای جواد او دین
علی عباسی ظاهر گردانید خدام حضرت ملا باقر بعد ذکر این روایت و استیفاد نا بمقتضای شعر
منک الندامه ومنک الغیره و منک الریاح و منک المطر میخواهند که آب پاشی مشغول شوند و خود را
در تاویل و تسویل بر عادات قدیم خود معذور دارند منتهای دست و بازوی ایشان در کتاب صغیر و کبیر این است
که این حدیث بسیار غریب است و چون عبد المطلب از اوصیا بوده نباید که از وی حرامی صادر شده باشد
پس محتمل است که عبد المطلب بولایت تقویم بر خود نموده باشد یا مادر زبیر کنیز را باو بخشیده باشد و زبیر
خبر از آن نداشته باشد و علی ای حال نسبت خطا بزبیر دادن آسان تر است از نسبت دادن بعبد المطلب
عبارت بر عاقل تیز هوش حق پژوه پوشیده نیست که باجماع محدثین و اخباریین امامیه روایات کلینی قاطعیه
قطعی الصدور است و صحت احتجاج و استدلال باحادیث آن اصولاً و فروعاً کالشمس فی الظهیرة است پیش ملا باقر
مجلسی از اخباریین باشد پس حکم غرابت و حدیث مذکور را لایق احتجاج نه پنداشتن خالی از استبعاد و غرابت نیست

نیست علاوه ابوجعفر کلینی علامتی برای این وآن در کتاب خویش نگذشته بلکه این کتاب را بقول صاحب
فواید مدنیه که ملا تقی مجلسی والد ملا باقر براقاویل او می نازد بعینه و بین بعد محبت بنده آیه بحکم غرابت من تبعات
النفس الامارة بحکم محض خواهد بود و چون در من اهل حق از امثال این خرافات و اعتقادات در حق مطهر عن الادناس
حضرت عباس عم جناب اشرف الناس صلعم منزه است احتمال تقیه رواة وائمه هداة در میان نیست چه جای آنکه
روایت مذکور از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب مختوم ما مو باظهار ما هو الحق بود و اگر ملا را مذکور از معصومین
هست کما یقول المعاصرین پس نیز مجال دنیست که در سند این حدیث قدح تواند کرد چه خود شرعنوان تسعة
مسطور باعتبار واعتماد آن اعتراف نموده فکیف که بعد ازین هویدا خواهد شد که خبر مذکور محفوف بالقرائن بلکه
با دله قاطعه وبراهین ساطعه که در صور خیالیه اکابر امامیه قرار یافته مدلل ومبرهن گشته باقی ماند آنکه حضرت عبدالمطلب از
جمله اوصیا است لیس بعجیب زیرا که دعوی سابق او است زیرا که هنوز وصایت حضرت ابوطالب که امامیه برای اثبات آن جهد
مساعی بلیغ که بروی کار آورده اند بر دوام است بلکه الی الآن در ثبوت ایمان آن بزرگ بحسب روایات
اکابر امامیه مثل مشایخ کلینی و تفسیر اهل بیت و مانند آن حرفست غلط گفتم بلکه بسیاری از مرویات آنها نص در
کفر وشرک اوست تا بوصایت حضرت عبدالمطلب و معصوم بودن از صغیره و کبیره چه رسد در مقام ابری وقطع مکابره
عوام بلکه الد الخصام و تهمت فرار از اقل الانام بر یکی از روایات مشار الیها اکتفا میکنم و مبلغ کثیر احوال بتصفح و
تتبع ماهرین می نمایم فی تفسیر القمی حدثنی ابی عن ابن عمیر عن ابن یوسف عن عمیرة وعبد الله بن سنان
وابن ابی حمزة الثمالی قالوا سمعنا ابا عبد الله جعفر بن محمد یقول لما حج رسول الله صلی
الله علیه وسلم حجة الوداع نزل بالابطح ووضعت له وسادة فجلس علیها ثم رفع یده الی السماء و
بکی بکاء شدیدا ثم قال یا رب انک وعدتنی فی امی وابی وعمی ان لا تعذبهم بالنار قال
فاوحی الله الیه انی آلیت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله وانک عبدی
ورسولی ولکن ائت الشعب فنادهم فان اجابوک فقد وجبت لهم رحمتی فقام النبی صلی
الله علیه وسلم الی الشعب فنادهم یا ابتاه ویا اماه ویا عماه فخرجوا ینفضون التراب

عن رؤسهم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ترون هذه الكرامة التي اكرمني
الله بها فقالوا نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا حقا وان جميع ما اتيت به
من عند الله فهو الحق فقال ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة و
قدم علي بن ابيطالب عليه السلام من اليمن فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الا ابشرك
يا علي فقال له امير المؤمنين بابي انت وامي لم تزل مبشرا فقال الا ترى الى ما رزقنا
الله تبارك وتعالى في سفرنا هذا واخبره بالخبر فقال علي عليه السلام الحمد لله بلفظه
یعنی امام صادق علیه السلام فرمود که چون گذر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع بر قبر پدر و مادر و عم خویش افتاد گریه و زاری
بدرگاه باری آغاز فرمود و شفاعت ایشان نمود وحی آمد که من قسم خورده ام که کسی بی اقرار توحید و رسالت تو در
جنت نخواهد رفت ولیکن تو نزد قبور حاضر شو اگر بعد رجعت بدنیا اقرار نبوت تو کنند بر حال زار آنها رحم خواهم کرد
پس حضرت تشریف داد و با واز بلند ایشانرا دعوت کرد همه بهیئت مجموعی از قبور بیرون آمدند و اقرار توحید خدا و رسالت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کردند و باز معاودت نمودند چون حضرت امیر از سفر یمن باز گردید باین بشارت
مبشر شد و شکر ایزدی بجا آورد انتهی ملخصه دلالت این حدیث بر انچه گفتم اظهر من الشمس است کما لا یخفی چون حال
کفر و شرک حضرت ابوطالب از کتب معتمده قوم گوش کردی از بهر خدا چند حرف از اسلام و ایمان این بزرگ
که بمضحکه عقلا بیش نیست و انکار طایفه از ادله قاطعه میشمارند در جمهور اهل حق و بین جمهور یان در آوردنی
در پیرایه اختصار بشنو ملا باقر مجلسی در شرح اربعین از کلینی باسانید معتبر روایت نموده که
امام صادق علیه السلام فرمود که اسلام آورد ابوطالب بحساب جمل و عقد کرد بدست خود الخبر برای شصت و
سه تقریر است باز در حل معنی این حدیث از کتاب معانی الاخبار روایت شیخ صدوق از حسین بن روح
نقل کرده که شخصی پرسید که معنی قول حضرت عباس آری و برو جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که
عم تو ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و بدست خویش عقد شصت و سه نمود چیست گفت مراد گرفت که آله
احد جواد یعنی خدا یکی است صاحب جود باز بلا ملا مجلسی استبعاد و استغراب این تاویل از بعض افاضل مذهب

خویش نقل کرده و بتاسیس و تائید تاویل پرداختند از مطالعهٔ آن صاف پیداست که اینهمه زور و اثبات
در بارهٔ ایمان فقط از برای تقیه از قریش بود تا سعادت جناب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر حیرانم
که اگر از ایمان خویش جناب رسالتمآب بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه نمی نمودند کدام مضرت دینی و اخروی دران
متوهم بود آیا این بزرگان را حافظ اسرار الهی ندانستند و فراوان حیرت اینست که مزید سعادت در صورت تقیه
از قریش و پیغمبر خدا ست یا در صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفاء آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جمل و عقد ساخته و پرداختهٔ شیخ نجدی و اتباع اوست و ادعای
تقیهٔ ابوطالب از آنحضرت هم کمتر از آن حکایت نیست که ظریفان گفته اند که مردی از مدیون مطالبه میکرد قاضی
بطمع رشوت مدیون آموخت که وقت مطالبه جز لفظ بلاس هیچ مگو ملا و س الناس خواهم گفت که مجنون
مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت خجل شد و خائب و خاسر باز گردید چون نوبت
دعوی قاضی بخلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس را تکرار کرد و در جواب او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
مایوس شد و گفت که با من هم بلاس **وجه دوم** باعتراف مجلسی آنکه اشاره کرد باصبع مسبحه بکلمهٔ
لا اله الا الله محمد رسول الله و تائیدش بروایت ابن شهر آشوب مازندرانی عقد کرده و آن اینست که چون
چون محتضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جز غم تو غمی از دنیا نمی برم حضرت فرمود عمکه برادتیم
خوف میکنی و بر نفس خود از عذاب خدای نمی ترسی پس خندید و عقد خنصر و بنصر و عقد ابهام و وسطی نمود و
بمسبحه اشاره کرد امیر المومنین جابرست و گفت الله اکبر بخدا سوگند که هدایت یافت به برکات تو و مآل قول
حضرت جعفر نیز با آن می کشد و از ین وجه که فاضل مجلسی بچشم رضا دیده صاف هویدا شد که حضرت
ابوطالب در وقت مرگ هم به بلای تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز باشارهٔ ابجد و عقود ایمان آورد که در
حساب آن بسیاری از متبحران باعتراف مجلسی در کتاب مزبور بیان آن فکرها میزنند و بساحل نجات نمیرسند
و این هر دو تاویل از اجود تاویلات است که گاهی بحساب جمل فرود آورند و گاهی بحساب عقود مایل
شدند و در حقیقت راه بجای نبرند در بارهٔ تاویلات دیگر که خود مجلسی رکاکت و سخافت آن نص نموده

چه گمان توانی کرد وازین مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزد اهل بیت آشکار باشد که او را احاطهٔ
در و دیوار خانه با بیرون نگذاشته کما لا یخفی آمدیم بر تاویل دیگر درباره حضرت عبدالمطلب یعنی هبه کنیز و
ولایت تقویم او پس بداهت عقلیه غیر مستقیم است زیرا که مستلزم مثل سائر است که مدعی سست و گواه چست خبر
اگر ازین هر دو چیز در واقع نامی نشانی می بود البته حضرت عبدالمطلب با تطهیر ذیل خود ازین فاحشهٔ قبیحه و اثبات طیب ولادت
فرزند دلبند خویش بیان آن می فرمود اگر زبیر قبول نمیکرد مدعا حاصل میشد والا ذمهٔ او تکلیف شرعی مشغول او ذلیل نیست فلیس و
روایات دیگر که در افادات عروة المتشیعین بنظر قاصر رسیده نیز مؤید همین است که این خبر منشار استبعاد بسیار کشیده و نزد
تمامی قریش رسید لیکن گاهی نام این هر دو چیز تصریحا یا تلویحا بر زبان صدق ترجمان حضرت عبدالمطلب و هوا خواهان او نگذشته
مع ذلک اگر در واقع معاذ الله چنین نباشد بر آوردن کاغذ مسطور و نمودنش به اولاد عباس که از حضرت صادق علیه السلام
سر زد چه محمل داشته باشد و قطع میراث برای حضرت عباس و فرزندانش بدین حیله که فاحشه از حضرت عبدالمطلب عیاذا بالله
و عدم طیب ولادت حضرت عباس حاشاه عن ذلک امکانی ندارد و نعوذ بالله نسبت کیه آبا و اجداد امجاد اشرف المخلوقات را
در آن زنا و فاسق و مرتکب این افعال ناشایسته نهند و در حق حضرت عباس که بعض عمهای از آبای آنحضرت بود
چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد میفرماید که مرویست که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وسلم قبل از عام الفتح عم خود حضرت عباس را بمکه فرستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید و در آمدن
آنحضرت تاخیر شد آنجناب فرمود که ردوا علی ابی و نیز درباره او فرموده البقیة آبائی و چون ظاهرست که بقیه
از نصف همان شی میباشد لابد که حضرت عباس با وجودیکه عم آنحضرت بود داخل آبای آنحضرت باشد انتهی قدر
الحاجة من کلامه این چنین روایات را در عمده کتب دین و ایمان خویش تخریج کنند پس تر بر عقلای روزگار
محتجب نماند که اگر بر اصول امامیه در باب عدم طیب ولادت آبای جناب سید المرسلین عیاذا بالله من وساوس
الشیاطین و اکثر اهالی بنی هاشم و علویین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیا و مرسلین قبل و قال کنیم کتابی
بالاستقلال باید نوشت ناچار در اینجا بر قاعده کلیه که بر تمامی جزئیات خویش نشیند و بر هر فرد خود انطباق
گزیند اشعار نمائیم من بعد چندی از احادیث که اصل این اصل است برشماریم آنگاه توضیحا للمرام چند

امثال را بایجاز تمام در معرض بیان آرم پس بدانکه قانون معهود که ارباب بغض برای ناصبیت اکابر
چنگ بران میزنند و در پرده عشاق بتشدید انصاب می نوازند در رگ جان اهل سماع را از زخمه حروریت چون
تار طنبور نغمه عنقا با نوای جکاوک بشور و فریاد می زند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه مثل فرد کامل
علی الاطلاق و هر که لیاقت بنا نهشتن داشته باشند باحادیث مزعومه لمهدی باثبات رسانیده اند که نصب و
عداوت اهلبیت علیهم السلام دلیل عدم طیب ولادت شخص می باشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار هویدا
و آشکار است و قاضی فی کتب الله بنوره در امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس گفته شعر
محبت شه مردان مجو ز بی پدری * که دست غیر گرفته است پای مادر او * و دیگر اعلام ایشان مضامین دیگر
آورده اند که نقل آن خالی از تطویل نیست و چون ناصبیت حضرت عباس و فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر بنی
هاشم عنقریب از کتب امامیه ثابت میکنم پس بر همه کس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فسق و فجور
حضرت عبد المطلب و عدم طیب ولادت حضرت عباس معاذ الله بر جای خود به براهین قاطعه فرعونیه امامیه ثابت
از دست و پا زدن مجلسی کاری بر نمی آید و دست او تا دامن مدعا نمی رسد و ایضا بمعرض وضوح انجامید که هرگاه
آبای کرام سرور انام و اولاد امجاد و سلاله خاندان ختم نبوت و صطفا و خلاصه دودمان سعی صفوت و الا اصفیا
چنین و چنان باشند بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع و اشیاع ایشان که می رسد اکنون بعضی
از احادیث مشار الیها باید دید و بغور معان رسیدن عقل و فراست باید سنجید که دال بر مدعای
مذکور است یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابی عبد الله عن انس بن مالک ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان ذات یوم جالسا علی باب الدار و معه علی بن ابی طالب اذ
اقبل شیخ فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعلی اتعرف الشیخ فقال له علی ما اعرفه فقال هذا ابلیس فقال علی لو علمت یا
رسول الله لضربته ضربة بالسیف فخلصت امتک منه قال فانصرف ابلیس الی
علی فقال له ظلمتنی یا ابا الحسن اما سمعت قول الله عز وجل وشارکهم فی الاموال والاولاد

ما شركت احدا احبك في امه ويزيد ذلك بيانا وتفسيرا ما روى صدوق في
العيون عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال كنت جالسا عند باب الكعبة واذا شيخ
محدودب قد سقط حاجباه على عينيه من شدة الكبر في يده عكازة على راسه برنس
احمر وعليه مدرعة من الشعر فدنا الى النبي صلى الله عليه وسلم مسندا ظهره بالكعبة فقال
يا رسول الله ادع لي بالمغفرة فقال النبي صلى الله عليه وسلم خاب سعيك يا شيخ وضل عملك
فلما ولى الشيخ قال لي يا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاك اللعين ابليس قال
علي عليه السلام فعدوت خلفه حتى لحقته وصرعته الى الارض وجلست على صدره ووضعت
يدي في حلقه لاخنقه فقال لا تفعل يا ابا الحسن فاني من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم
والله يا علي اني لاحبك وما ابغضك احد الا شركت اباه في امه فصار ولد زنا
فضحكت وخليت سبيله انتهى بلفظه از ین احادیث معلوم ومفهوم شد که هر که مبغض آنجناب است واز محبت
واطاعت او بی بهره است نطفه شیطان و ولد الحرام است و سید علی نقی در حواشی علل الشرائع در توجیه عدم دخول ولد الزنا
به بهشت میفرماید ونیز مقرر است که ولد الزنا محبت اهلبیت ندارد خالی باشد چگونه در اید انتهی و این محشی جای دیگر در رد فاروق بودن
امیر المومنین در شرح حدیث انا الفاروق الاکبر در ان وارد است بیان کرده از انجا هم واضح میگردد که حضرت امیر فرق کننده است
در ولد زنا بودن شخص و ولد حلال بودن وملا باقر مجلسی در کتاب حلیة المتقین از حضرت امام باقر ع آورده که آنجناب فرمود که دشمن ما اهل
بیت نیست مگر کسیکه ولد الزنا باشد یا در حیض حامله شده باشد ونیز در حدیث دیگر از ان امام نام روایت کرده که راوی پرسید
چه میتوان دانست که کسی شریک شیطان شده است فرمود هر که ما را دوست دارد شیطان در و شریک نشده است و هر که دشمن ما است شیطان
در و شریک است انتهی مجلسی و دیگر اکابر امامیه شهرت و استفاضه بلکه تواتر معنوی این قسم احادیث دعوی میکنند ونیز شیخ صدوق در علل
الشرائع از امام صادق روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احبنا اهل البیت فلیحمد الله
على اول النعم قيل وما اول النعم قال طيب الولادة ولا يحبنا الا مؤمن طابت ولادته وشيخ طبرسی در
احتجاج از حضرت ... روایت آورده که فرمود یا علی دوست نمیدارد ترا مگر کسیکه ولادتش نیکو وپاکیزه باشد ودشمن نمیدارد ترا مگر کسیکه ولادت

دیده باشند و قاضی رطل لوق در مصائب خویش جائیکه صاحب نواقض بر امامیه طعن کرده که ابوجعفر طوسی
در مصابیح و دیگر اکابر امامیه در زیارت امام حسین روایت میکنند که برابر ثواب صد هزار نبی است الخ میگوید
هٰذَا الْفَصْلُ یَکْشِفُ عَنْ نَصْبِهٖ وَعَدَاوَتِهٖ لِاَهْلِ الْبَیْتِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَیُوضِحُ عَنْ سِرِّ مَا
رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَّهٗ قَالَ لَا یُحِبُّنَا مُخَنَّثٌ وَلَا وَلَدُ زِنَا وَلَا وَلَدُ حَیْضٍ
ازین قاضی مذکور مذهب ممهد بنوره رشد ادب و دشنام و لعن و تبرا بغایت مصروف کوشیده کما لا یخفی علی ناظر زبانیه
ازین روایات حال طائفه شیعه که بهر حال از جمیع عیوب خصوصاً از مخنث بودن بر خلاف تجربه ماهرین فحول
فَاِنَّهُمْ یَقُوْلُوْنَ فِیْهِمَا مَا اَفَادَ وَجَادَ الشَّیْخُ الْبَهَائِیُّ فِیْ وَارِدَاتِهٖ شعر جُحْرُهُمْ مَرْفُوْعَةٌ لِلْفَاعِلِیْنَ
اَبْوَابُهَا مَفْتُوْحَةٌ لِلدَّاخِلِیْنَ پاکیزه میباشند مانند سیم و زر روشن شد و اگر حضال صدق را از صدف
بر دارند مستحضر خواهد شد که در تطهیر اذیال شیعه احادیث عجیبه بر امی نماید و لیکن درباره معصومین الخیر در
کتب و بیان خویش شان بکار دیگران روایت میکنند هیچ مسلمانی را یارای ذکر آن نیست بنا برین ضرورت
پاره ازان در رد کتاب مطبوع مجتهد جالسی کم از جهت ناصبیت اندیشی در پی این واد شده آورده ام کما لا یخفی
علی من طالعه با اینهمه که شنیدی در باب صحابه کرام مکاید عجیبه محیر دجال و مخجل ابلیس در صنادیق خویش نگاه داشته اند
اعاذنا الله عن ذلک هرگاه برین چند روایت احاطه کردی حالیا بعضی از روایات که دلالت بر
رغبت و فریفتگی حضرت عباس و عقیل برادر حضرت امیر به بنیاء خلفای ثلثه و ترک بیعت مورد نقض عهد و
عداوت و نصب ایشان با جمله اهل البیت نشیر و نند بر داشته باشد باید شنید ثقة المحدثین طایفه بسند حسن روایت
کرده و مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن نموده که سدیر از حضرت امام محمد باقر العلوم پرسید که کجا بود عزت و کثرت
و شوکت بنی هاشم که حضرت امیر المومنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از ابوبکر و عمر و سایر منافقان
مغلوب گردید حضرت فرمود که از بنی هاشم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایمان و یقین از سابقین اولین بودند
بعالم بقا رحلت کرده بودند و دو مرد ضعیف الیقین و ذلیل النفس تازه مسلمان شده بودند عباس و عقیل و ایشان را در جنگ بدر
اسیر کردند و آزاد کردند ایمان چنین قوتی نداشتند بخدا سوگند که اگر حمزه و جعفر حاضر می بودند در آن وقت ابوبکر و عمر یارای

آن نداشتند که حق امیر المومنین را غصب کنند و اگر سعی میکردند البته ایشان را می کشتند انتهی از
منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس و عقیل هر دو محکوم نفس اماره بودند بجهت طمع دنیوی در کاسه لیسان خلفا
منسلک شده بودند و در باب خلافت مرتضوی و اختصاص آن بذات عالی صفاتش اعتقادی نداشتند و لهذا جناب امیر
ایشان را از محبان خویش ندانسته است و بخلیفتین جاهلین تعبیر نموده و وقتیکه حضرت عباس گفت امداد دیدیک هرگز بران اعتماد
نفرمود بر اصول امامیه دانست که از قلب صمیم نیست و اگر حمزه و جعفر که ایمان خالص و یقین کامل داشتند زنده
می بودند مجال غصب خلافت مخالفین را بهم نمیرسید بالجمله ضعف ایمان و ذلت نفس عباس بعد از وفات پیغمبر صلی الله
علیه وسلم است و در زندگی آنجناب الاجریان منافی او بر زبان مخبر صادق که آزار عباس آزار من است او مثل
پدر منست حیثیت او را رعایت کنید و تعظیم و توقیر او بجا آرید معنی ندارد و نیز ظاهر است که اگر مناط این همه مناقب محبت و قرابت
باشد مناقب حضرت امیر و جناب سیده و آل ایشان نیز از محل اعتماد ساقط خواهد بود و از درجه اعتبار باطل پس اصح گشت
که مراد از ضعف یقین و ذلت نفس همین میل قلبی ایشان بجانب خلفا و ناصبیت و عداوت ایشان با اهل بیت سید انبیا
است و اگر بدین دلیل قناعت نکنی و گوش بر قول این مکابره و مجادله ننهی دلائل دیگر بر عداوت و ناصبیت این
بزرگان پیش خود دارم از انجمله روایت استاد کلینی است از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین که در حق عبد الله و
پدرش عباس این آیت نازل شده که وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا یعنی هر که در
دنیا کور است و راه حق را نمی بیند بلکه در آخرت کور است از دیدن راه بهشت و گمراه تر است انتهی ترجمة الآیة الکریمة علی لسان
صاحب حیات القلوب پس اگر مراد از کوری این پدر و پسر معاذ الله ترک موافقت مرتضوی و میل بجانب خلفا یعنی ناصبیت باشد
فذاک عین المدعا و اگر چیزی دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت یا معاد یا فسق و فجور پس واجب است که اهل خصومت بتصریح و تحریر آن پرداخته اند
و در مقام مناظره اظهار آن بسازند و از سویدا امر اول است لیجه در سلک اول اشاره بان فته و آن روایت نیز از استاذ ابو جعفر
کلینی است و در تفسیر اهل بیت با این الفاظ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فِي
الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ بِصَوْتٍ عَالٍ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ فَقَالَ
لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ لِمَ قُلْتَ مَا قُلْتَ قَالَ قَرَأْتُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ لَقَدْ قُلْتَهُ لِأَمْرٍ

قال

قال نعم ان الله يقول في كتابه وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فتشهد
على رسول الله انه استخلف ابا بكر قال لا سمعت رسول الله اوصى الا اليك قال فهلا بايعني
قال اجتمع الناس على ابي بكر فكنت منهم فقال امير المؤمنين كما اجتمع اهل العجل على العجل
ههنا فتنتم ومثلكم كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
الآية واين حديث نص صريح است در آنكه عبد الله بن عباس از گوساله پرستان بود و احدی از شیعیان امام اعظم حلقه بگوش نشد
او باین معنی قائل نیست که حضرت عباس از شیعیان مرتضی باشد و فرزند ایشان عبد الله مذکور از اعوان
و انصار خلفا و از انجمله روایت قاضی نور الله شوشتری است در مجالس المؤمنین که صریح ظلم و حق تلفی جناب امیر از
حضرت عباس در مقدمه عقد ام کلثوم با خلیفه ثانی صادر شده و از نجاست که قاضی مذکور بعد از ایراد این قصه می
نویسد که ظاهر ابو سطه وکالت تضییع لی به امثال آن حضرت امیر عباس را مانند دیگر یاران قدما خود راسخ در محبت و اخلاص
ندیده است لهذا چنانکه سابقا در احوال شهیدها مذکور شد آنحضرت علیه السلام از عباس و عقیل بحلیفین جافیین تعبیر فرموده
اند انتهی بلفظه از اینجا بثبوت رسید که مرتبه حضرت عباس در محبت و اخلاص کمتر از ابوذر و عمار و مانند ایشان است که نزد امامیه
بارکان اربعه و تا دوم یاران قدما معتبر میشوند اکنون در احداث او ناصبیت این بزرگ و میل او بسوی خلفا و ترک حقوق اهل بیت مصطفی و
شرکت او در ظلمهای صریح حتی غصب ام کلثوم و گوساله پرستی کدام شک و شبهه بر اصول شیعه باقی ماند انصافا باید کرد
که اگر کسی دختری کسی را غصب کند یا شریک غاصب گردد دشمن او می باشد یا نه از اینجا حال انضباط احادیث حضرت عباس که در
غصب ظلم فدا از عمر بود و فلذه کبد بتول المصداق صدق خاتمه حدیث مشهور کلینی که از تند کار و شرار تعادی جگر رو میدهد
گردانید قیاس باید نمود و اگر بر احوال عبد الله فرزند ارشد او انقیسم بعد از یادها که صریح دلالت بر ناصبیت او دارد ذکر کنیم دفاتر
طویله وفا نمیکند و کتابی ضخیم مفرد در این باب تصنیف کرده شود اما عقیل پس حال عدم رسوخ و اخلاص او نیز از اینجا واضح میشد که
قصه ترک رفاقت حضرت امیر و کاسه لیسی برفاقت معاویه بن ابی سفیان که کار او از مخالفت امیر بد گذشته بمحاربه رسیده بود
طمع عقیل بر آتش و بلا و مثل مشتی سنگ بر بام افتاده یا آفتابی قدم بر خط استوا نهاده و از اعتقاد اصدق طایفه جنان
واضح می شود که عقیل با وصف عقل و تمییز در سن طفلی حضرت امیر نیز حسد عداوت مضمر بلکه مظهر داشت و اینج

ظلم برآنجناب بنمود حتی که چون بمرض رمد گرفتار میشدند و میخواستند که دوا در چشمش افشانند میگفت که اول
در چشم علی باید افشاند پس در چشم مبارکش دوا می انداختند لیکن آنکه رمدی داشته باشد عبارت حدیث مرتضوی در ینابیع
اینست ما زلت مظلوماً منذ ولدتني أمي حتى أن عقيلاً كان يصيبه رمد فيقول لا تذروني
حتى تذروا علياً فيذروني وما بي رمد چون بر این چند سطر اطلاع دست داد باصبت لوازم آن برای
حضرت عباس و عقیل معاذ الله حصول عین مرید ولای اهل بیت به ثبوت رسید اکنون داهیهٔ دیگر بر طعنهاشتکه در
صدر تقریر رفته به بین که اکثری از اولاد و اخوان امیه که اغصان یک اصل و اوراق یک فرع بودند و نسبت بحکم لحمه
و دمک دمی بحضرت اوصیا داشتند بر اصول امامیه جانیهای این بزرگان بیش خلفای جور کرده باعث شهادت
گردیدند آیا سلب نعمت جاوید یعنی نسبت امامت را ازین طیبین و طاهرین قصد کرده پس غبار حصر بکار رفتها
منفصله مانعة الخلو بعد جمع احادیث موضوعهٔ شیعه بلند شده بود که دوست دارد اهل بیت را که کسی یا بون یا ولد الحرام یا
ولد الحیض باشد و دشمن ایشان بالضرورت خالی ازین شقوق نیست کجا رسید سکنا که وبال و نکال معصیت اول بر مولود
افتاد و علت این علت مطابق صور خیالیه کا با امامیه کجا یلوح من البحار و غیره جز نصب و تسنن چیزی قرار نیافت ولیکن ای کاش
ثانی و ثالث چگونه باین فرزند منسوب خواهد شد صاعقهٔ قهر و انتقام عادل حقیقی بر اشقی الآخرین افتد که در پرده ادعای
محبت چند از اهل بیت خاتم الانبیاء اذیال معصومین را باین لوث ملوث کند حالیا دو سه تا تو گویم و مبلغ کسیکه تنقیح و
استقرا متشیعین واگذارم پس بدان اعاذک الله و ایانا عن المتشیعین که از انجمله زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است که در نسب
قوم از عرب بی وقار در حالش چنان ضبط کرده اند که او باعث شهادت امام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی در تذکرة الائمه نوشته
که زید باتب میراث اعدا او ختیا کرده کار در کشید و نوبت بمشاجره و قاضی رسانید و آخر نزد هشام عبدالملک بالکه تا امام ذوات ادویه
مترصد قتل گردانید و باعث برادران هم گردید و از انجمله عبدالله بن صلبی امام جعفر صادق است بروایت همین مجلسی در همین کتاب
بحکایت اتباع و متبوعانش در کتب دیگر او بر خلاف پدر بزرگوار خویش باکثر چیزها میل داشت و فیل پا بود از نجهت او را افطح
میگفتند و فطحیه فرقه از فرق شیعه باو منسوب اند و در ایام امام صادق علیه السلام با طایفه حشویه جدل و محسوب
و شهید قبیا قلیه ... برجمه بشتند و آنچه دعوی المهدیة کرد ... و قبل ازین باصول شیعه ثابت ... کرده

ام چنانکه دانی که هرکه غیر از ائمه اثنا عشر دعوی امامت برای خود کند گو علوی فاطمی باشد بشهادت
تفسیر قمی ریلیس نوع احدیث اثر مخلد فی النار است و لوازم و عوارض این منصب درین ماده خاص با عبدالله صادق
مصدوق و مادر بکر به عبدالله کر رسید چنانچه در اول شیعیان حسن مجتبی و مادر مطهر زید و تفصیل اجمال هر گروه از اهل
حق ادراک می تواند شد و از انجمله علی بن اسمعیل بن جعفر بروایت اکثری از ثقات محدثین طایفه کما یدل علیه تذکرة الائمة و غیره
من کتب المجلسی و محمد بن اسمعیل برادر زین برو ایت بعضی از ایشان مثل ابو النصر چنانچه در کتاب عمدة الطالب کر از نجاست
مجلسی در کتب معتبره امامیه درباره توصیفش همراه توصیف مصنف این عبارت منقول است العالم النسابة
والفاضل العلامة جمال الدین المعروف بابن عنبة صاحب عمدة الطالب فی
نسب ال ابی طالب اشهر الکتب واوثقها فی النسب بخاطر هارون رشید عباسی
متمکن گردانید که امام کاظم اراده سلب خلافت از و دارد و اموال و اسلحه جمع میکند تا کار بجایی رسید که آخر
آنجناب بزهر هلاک شدند و بر روی آنکس عوی کردند انچه کردند و از انجمله جعفر بن علی که برادر است که هم مدعی
امامت شد چنانچه از کتاب حق الیقین و مانند آن بر می آید و هم توقیعات و کلامی ناحیه مقدسه بزعم امامیه نزد
خلیفه عصر نمود کما فی نزهة الکشمیری و بر همین منوال دایره قیل و قال درباره دیگر سادات حسنیه و حسینیه
بلا ریب عند الفریقین نیز بهار اعتقاد امامت بخرافات شیعه نداشتند فراخ می شود کما لایخفی بعضی
اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ٭ اگرچه چندی از یهود دا شقیا
که راس و رئیس آنها عبدالله سبا بود و حال او درباره گمراه کردن شیعه عنقریب از کتب معتمده ایشان
می نگارم اینهمه خرابیها در دین و محدثات ابلیس لعین برای مقلدین خویش یادگار گذاشته اند باز دیگر
کیست که اذهان اهل فراست کسوا متباد خواهد شد طرفه تر آنکه معنی ناصبیت ترتیبا عت طرد او عکسا از
اختتام نیافته بلکه اصاغر و اکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله جناس تا حضرت آدم صفی الله رسیده و گاهی
از انجناب تنزل نموده مثل سلسله انواع تا آنحضرت خاتم الانبیا میگرایند زیرا که از روایات ایشان که با خود اس
اصول اربعمائه است ساخته و پرداخته سر آمده یهود چنان بوضوح می انجامد که در زمره انبیا و مرسلین

اصلی این عیوب که باربار تذکارش خالی از اشارت نیست منزه نبود وغیر از اولو العزم من الرسل که نسبت
اعداد ایشان بسیار انبیا بنسبت قطره به بحر محیط است احدی بمقتضای روایتی که از امام ابو جعفر علیه السلام
در تفسیر اهل بیت و روایت شیخ المشایخ در علل الشرائع در فضائل اهل بیت رسوخ و عزم نداشتند لهذا باین
لقب ملقب نشدند وغیر اینها ازین دولت محروم ماندند و مؤید همین معنی است روایات محمد بن الحسن الصفار در بصائر
حضرت ابو الابا و غیر او از زمره انبیا که ایمان بولایت ائمه نیاوردند و از احادیث دیگر که نمونه آن عنقریب در
اوراق ثبت خواهد شد بوضوح خواهد پیوست که درین استثنا هم گفتگو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث صریح
و عیانا معلوم توان کرد که این بزرگان حق رسوخ و اعتقاد صمیم کما ینبغی بجا نیاوردند و چشیدند آنچه چشیدند
القصه در کتابهای اصول که اشارتی بدان کردم و در صور خیالیه شیعه اکثرش بار سعد او صیا عبور کرده
بلکه اشرف بملاحظه شان در آمده موجود است که از آدم تا سرور آدم و نبی آدم هرکه از انبیا در اعتقاد بولایت و امامت
ائمه در روز میثاق توقف و تامل نموده در سوانح عظمی و مصائب کبری مبتلا شده و علی هذا القیاس این ولایت را
وقت بعثت هر نبی عرض کرده اند هرکه توقف کرده بپاداش آن مقید شده بآلام و حوادث جسمانی گرفتار آمده
و این بلیه که ماده تمامی فسادات است عام بود تا آنکه نوبت بحضرت یونس رسید و او بر قومی مبعوث شد ولیکن ولایت را
قبول نکرد و ایمان بان نداشت و بعد ورود وحی الهی عیاذا بالله مانند ابلیس ابا و استکبار ورزید و آنچه در آن وقت
بخطاب الهی غلط گفتم بر وحی گفت ناشی باین الفاظ است که قبول کردن ولایت کسیکه او را ندیده باشم و
نه او صدا او شنیده بمعنی مخصوص است تا آنکه در زندان شکم ماهی محبوس شد و در تحت الثری بمقام قارون رسید پس
در ناصبیت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان بآیت کریمه لا ینال عهدی الظالمین
یعنی خلافت خلفای ثلثه علی ما هو المشهور استدلال میکنند احتمال باقی نیست مگر اگر درین مقام اهل خصومت
و عناد را احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان دهید که این احادیث که مقتضایش اغضب انبیا
و رسل است بتفصیل است کجا است و در کتب معتمده وارد است یا غیر آن برای دفع این احتمال باوه از سی ورد آن
از کتب معتبره شیعه ملحوظ دارم ولیکن وما الا اختصار بکند و روایت از ملای مجلسی صاحب بحار که جامع

الانوار

این موز واسرار تواند بود وارد میکنم بگوش عبرت باید شنید میگوید که ابوحمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبدالله پسر عمر بخدمت امام زین العابدین آمد و گفت توئی که میگوئی که یونس را از برای این در شکم ماهی انداختند
که ولایت جدم امیرالمؤمنین را بر وعرض کردند و او توقف کرد دران حضرت گفت بلی من گفته ام مادر تو بعزای
تو نشیند عبدالله گفت اگر راست میگوئی علامتی برراستی گفتاری خود بمن بنما پس حضرت فرمود تا عصابه
بر دیده من و او بستند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بگشائید چون دیده های خود را گشودیم خود را
در کنار دریائی که موجهایش بلند شده بود دیدیم پس پسر عمر گفت که ای سید من خون من در گردن تست
حضرت فرمود که اضطراب مکن که الحال علامت راستی گفتار خود بتو بنمایم پس فرمود که ای ماهی کاه ماهی سر از
دریا بیرون آورد مانند کوه عظیم و میگفت لبیک لبیک ای ولی خدا حضرت فرمود تو کیستی گفت من ماهی یونسم ای سید
من فرمود که ما را خبر ده که قصه یونس چگونه بود ماهی گفت که ای سید حق تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نکرده از آدم
تا جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه ولایت شما اهل بیت را براو عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم ماند
و هر که اباء کرد مبتلا گردید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی کرد باو که ای
یونس قبول کن ولایت امیرالمؤمنین علی و ائمه راشدین از صلب او با سخنان دیگر که باو وحی نمود یونس گفت چگونه
اختیار کنم ولایت کسی را که او را ندیده ام و نمی شناسم و رفت بکنار دریا پس خدا امین وحی فرمود که یونس را فرو
بر و استخوان او را است مکن پس چهل روز در شکم من ماند و او را میگردانیدم در دریاها و در تاریکیها ندا میکرد
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت امیرالمؤمنین و ائمه راشدین را
از فرزندان او پس چون ایمان آورد بولایت شما امر کرد پروردگار من که او را انداختم بساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای ماهی برگرد بسوی آشیان خود و آب موج قرار گرفته انتهی و از عبارات صاحب مناقب مرتضوی
از جمله امامیه بعد اندک غور و امعان نظر آید که این قسم احادیث مثل قصه التقام حوت بجهت سرتابی از ولایت
جناب مرتضوی بتقلید معلم ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار اثبات فضیلت امیر
هدی بر سنت پس قول معاندین و مکابرین بقلت و شذوذ و عدم لیاقت این احادیث در باب معتقدات یقین

بو الهوسی و بو الفضولی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در باره افضلیت و امامت
ائمه هدی که بهتر از نبوت و رسالت انبیا و مرسلین است بکار آید و در عقاید دیگر بکار باشد مع ذلک طریق
جدال و الزام خود باعتراف مجتهد خود در کتاب نا مطبوع اختراع کردن و در مناظره اهل حق روایات ضعیفه بارده را
بمجلس علم آوردن و اکنون بچنین مزخرفات خاطر خود را شاد فرمودن غیر از سفاهت سرچشمه چه محمول تواند شد الغرض
از روایت بکار صریح دریافت شد که یونس علیه السلام ایمان بولایت ائمه که از اصول خمسه بلکه اصل الاصول است کما
ینبغی نداشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایاتی که بر نفاق آنجناب دلیل است و نیز همین
است که بطرف حضرت امیر حاشاها عن ذلک نسبت میدهند کما فی البحار وغیره محصلش اینست که حق تعالی
عرض کرد ولایت مرا بر آسمان و زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید قبول
نکرد یونس انتهی چه ازین حدیث صاف بر نمی آید که نه یونس از طایفه اولی بود که بزبان و دل ولایت را قبول
کردند و نه از گروه ثانی که بزبان و دل انکار نمودند بلکه او از مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی
هؤلاء بود و هذا هو عین النفاق و از جمع روایات شتی چنان سمت وضوح می یابد که اولا او انکار صریح و
استکبار قبیح بلکه اعتراض بر جناب ایزدی اختیار کرد چون او را معذور و معاف نداشتند ناگزیر ولایت امیر المؤمنین
را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هرگاه در بطن ماهی از زندگی و خبر ناجی باقی نماند آن
وقت باطلش باین اصل گروید و از سمک تا سماک رسید و لیس تر بدانکه ملا باقر مجلسی که احدی من حیث النجابت
مثل او در گروه متشیعین پیدا نشده و الحق مرتبه او از فهم در گذشته حتی که اگر برای دخول و تبوع اثره
امامت کوشند و غلغله خروج ناصبیت تو شنید و سلم ولایت بر نام او به برهان سلمی مسلم شود هرگز بعید
نماید بعد ازین روایات بر طبق معمول خویشم که آتش زدن بر لباس زبلند آن لقطره افسانه‌ها و آب پاشی مشغول
گشتن از عادات مستمره او ست شمه شرم و حیا را یکسو گذاشته میخواهد که وبال ناصبیت را نزد عوام از حضرت یونس
علیه السلام بر دارد و عند الخواص اثره تشنیع و تقبیح از ادنی تا اعلی رساند هرگز خاطر کمترین نمی خواست که بذکر
آن پردازم و بقلع آن خود را متوجه سازم لیکن چون اهل خلاف جهلاً و عداوةً خموشی را بر عجز حمل

خواهند کرد اصبع به فاستمعوا له وانصتوا باید دانست که آنچه از کتاب صغیر و کبیر شرکه لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصیها در شان اوست درین ماده بنا و تفریعا بر می آید چند چیز است یکی آنکه
منظور جناب قدس الهی از حبس یونس در بطن ماهی آن بود که مرتبه او عظیم گردد و بمنزله معراج رسالت پناهی
برای او باشد درین مقام الکافة ارباب علوم و حکم از عرب و عجم صلا میدهیم که بر تلبس این بزرگ خنده نزنند چه
شیعیان بزرگ درباب متعلق شد که حضرت یونس را که صریح درباره ولایت امام الائمه کفر ورزیده چنانکه مدلول حدیث
الساجدین است باتفاق اختیار ساخته کما هو محصل حدیث امیر المومنین در شکنجه عقوبتی که مثل عذاب قبر است
چنانکه خواهی دانست کشند و با اینهمه خدام ملا آن عذاب را برای او معراجی بر اصول خویش قرار میدهند
این خشک دماغی و ساده لوحی و یهودیت و ناصبیت را علاجی نمی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود که
این معراج فی حد ذاته بود یا بنسبت بدیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقه نواصب بر زبان باد که بدعوی مزید ولای عترت طاهره کردن میکشند و اگر راه ثانی اختیار نماید باز
عود باید کرد که معراج مذکور را بالنسبت بخوارج و نواصب است که خاتمه شان بر عداوت اهل بیت واقع شد
اگر قبول کند باید گفت که انا علی ذلک من الشاهدین و اگر گوید بنسبت شیعیان است باید گفت که شما
با وصف ذوق مرارت موت و دیدن عذاب قبر هنوز بشیمه رستی نائل نمیشوید و اتباع و اشیاع خود را درین
ورطه می افگنید اینقدر نمیدانید که مرتبه کسی که بعد ازین عقوبتها ایمان بولایت ائمه آرد و ظاهر او با عیان
و ایقانش مصداق آیه کریمه فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا باشد با ایمان حضرات
متشیعین که صفت یومنون بالغیب خصوصا درین غیبت کبری از خواص ایشان است برابر تواند شد
چه جای آنکه خدای عز و جل یونس علیه السلام را زیاده بر ثواب شیعیان ثوابی کرامت فرماید این ظلمی است که
با یانش نه بدیست و صنو المثل اگر نام عدل و داد بر آن نهند لا مشاحة فی الاصطلاح ع برعکس نهند نام زنگی
کافور پس باقی نماند مگر آنکه معراج حضرت یونس نسبت بعقوبتهای خوارج و نواصب خواهد بود
فاعتبروا یا اولی الابصار بعد تحریر این مقام بر بعضی از عبارات کتاب قبس از تصنیف

که اشارتی در سطاد کلام بسوی آن رفته نظر افتاد و چنان مذعن شد که حاجت به ترتیب این مقدمات
هم نبود خود حسب مدعا این کتاب بعد از اداء حاجی آنکه لقب مستطاب جناب مرتضوی یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صدور یافته بروایت کلینی انچه در عبارات مطلبیه گفته نص در معنی است که در بنی نوع انسان توسکیه ایمان
صحیح شان بذروه اعتبار تصعد نموده و در روز میثاق باین عطیه کبری مخصوص بوده جز طائفه اثنا
عشریه کسی نمیتواند شد و ذلک عین المدعا و از کتاب غایة المطلوب نیز سمت وضوح دارد که غیر از فرقه مذکوره
کسی امانت و امامت ائمه را نپذیرفته و لیکن نظر بروایات کتاب مناقب فقیر را چنان معلوم میشود که محدثین
امامیه اختلاف در معنی می ازند که بوم دیگر جانوران شوم مثل این فرقه مشوم بودند یا نه بعضی از روایات نظر بال و
دارد و بعضی ثانی بلکه ذاکر بودنش نیز بر اصطلاح امامیه بر می آید پس درین مقام در باره ملا مجلسی که زهر کلامش
زیاده تر از سم افعی است باید خواند شعر مار کج تو هر که را بینی بزنی ٭ با بوم که هر کجا نشینی بکنی ٭ اکنون
حدیثیکه در وصول یونس علیه السلام بمقام قارون و ملاقات این هر دو بدکردار باهمدگر مضمون آنست و بجناب
امام جعفر صادق ع نسبت میدهند چنانچه در بحار است بشنو که چون قارون صدای یونس که خداوندا بجهت
انکار ولایت ظلم کردم اکنون بولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان و دل معتقد گشتم و از کفر و نفاق
درگذشتم شنید از موکلین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خسف بقدر قامتی که در زیر زمین فرو میبردند
مهلتی بخواست و گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده گنهگار پس حال حضرت موسی و شدت غضبش و سرگذشت
هارون و رقت قلبش و ماجرای دختر عمران خواهر حضرت موسی علیه السلام که بوی نامزد شده بود استفسار کرد فرمود از همها
جز نامی باقی نماند و این حکایت باعتبار تذکار روایات معلوم و تاویل ملای مجلسی چه مشابه است بقصه افیونی که
پایش در اثنای راه لغزید و بچاه افتاد هنوز خیال اینکه در حجره خانه خود رسیدم قضارا نابینائی هم درین بلا
گرفتار شد افیونی بانگ بر زد کیست که در خانه شرفا بی اجازت بیکناگاه داخل گشته اعمی گفت ای در چه خیالی
این خانه نیست بلکه چاه است افیونی گفت خیر هر چه باد اباد درست بگو که پیشه تو چیست گفت قند فروشی گفت
از بهر خدا اولا یکی بگیر و قندی بده الحاصل تاویل معراج برای حضرت یونس بر اصول موضوعه شیعه خن

خرافی

خرافتی است که زیادت بران محتمل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل طرفداری
قارون مطمح نظر افتاد زیرا که او بسیر عجائب و غرائب بحار و نظاره طبقات زمین مشغول بلکه سیر او بسبب زیادتی مانده از سیر
حضرت ذو النون زیاده بود فکیف که در احادیث شیعه خصوصا خاتمه همین حدیث جعفری که مشتمل بر حال قارون
است ابهم مصرح باشد که از روز ملاقات و افسوس نمودن قارون بر موت دختر عمران موسی و هارون علیهم
السلام که سیهای سیر بود بحکم الهی موکلین عقوبت عذاب را از وی برداشتند پس حال هردو درین
معراج همدوش یکدیگر است و در اثنای تقریر وجهی وجیه در تشبیه التقام حوت بمعراج شریف ناظر
عالم لاهوت بخیال آید که مقصود ملا مجلسی در اختیار لفظ معراج تلمیح است باینکه اصل معراج که بروایت صاحب
صراط مستقیم از امامیه زیاده از صد مرتبه وقوع یافت تاکید درباره امامت مرتضوی بوده آخر رفته رفته
نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیا از جهت تعلیل و تسویف بخطاب عَذَّبْتُکَ عَذَاباً اَلِیْماً مخاطب
فرمودند کما سبق تفصیله پس حبس یونس علیه السلام در شکم ماهی بلا ریب مشاکل معراج رسالت پناهی خواهد بود تاویل
دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد اگر مقصود ازین حبس نمودن دریا و غرائب کائنات تحت الثری بود فقیر
درین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب و قت رد وحی
گرفتار باشد عقوبات او را السیر و گلگشت تعبیر کنند این دعوی کذبی دیگر است آیا کسیکه بسیر عجائب
روزگار مشغول می باشد بهمین نهج استغاثه می کند که لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ
کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ اٰمَنْتُ بِعَلِیٍّ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ تُبْتُ وَ اَنَبْتُ عَنِ
الْاِنْکَارِ فِیْ حَقِّهٖ وَ اَوْلَادِهِ الطَّاهِرِیْنَ و نیز ناصب عداوت اهل بیت سید انبیا هرگز نمی
اندیشد که منکر ولایت ائمه را در سیر عجائب و غرائب نگاه میتوان داشت یا در انواع عقوبتها زیاده بر دیگران بحکم
حدیث ضعف عذاب بنی هاشم چنانکه در مسلک اول گذشت کفر و نفاق اعدا حضرت یونس علیه السلام قبل ازین معلوم
شده اما تفصیل کذب پس رنگی دیگر دارد که حضرت یونس علیه السلام بشهادت حدیث اول یعنی روایت ابو حمزه
ثمالی در رد وحی گفته و در روایات شیخ الشیوخ تایید آن می کند و چیزیست بیگانگی نکره من علی

بن ابی طالب را ساکن کرده ولا یمیش بر من عرض کردی بچشم ندیده ام دوم آنکه اوصیاء او را هم نمیشناسم
انتهی فقیر حقیر مقدمه اول را تسلیم کرد لیکن انکار از معرفت اوصیا منفیش چه معنی داشته باشد هرگاه نبود باعلام
حضرت موسی در سفر تدریس کتب و صحف آسمانی خصوصا توریت حاوی نصوص امامت ائمه هداة از امیر
کبیر تا قائم آل سرور کائنات بخوب ترین وجوه زیاده از ابناء خویش معرفت ایشان داشته باشند کما
فی کتب الاصول مثل الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث
طویل یقول الله عز و جل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
یعرفون محمدا والولایة فی التوراة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم انتهی
و هنوز حکما اما بنا بر وصف مردود هو بلکه احقاب را دلال نصوص توریت بر امامت جمیع ائمه بنام نام می کنند
و قدما و متاخرین قوم رسائل در آن پرداخته اند و بسیار از ین احادیث که یهود بشمائل ائمه هدی واقف تر
بودند در تفاسیر اهل البیت مروی باشد پس انکار از ین معرفت غیر از کذب آنهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
گویم بر روی تو بر چیزی دیگر حمل نتوان کرد و معاذ الله که احدی از مدعیان اصول خمسه که عدالت منجمله آنست
تجویز کنند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولایت مجهول مطلق که نه او را دیده و نه اوصیاء او شنیده
داده بودند صدور چنین بی اندامی خصوصا در خطابات الهی غیر از ناصب عداوت اهل بیت از کسی
ممکن نیست اکنون احد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف اوصیاء ائمه
در کتب انبیاء سابقین بر طبق زعم متشیعین کما عرفت حرفا منها و اخذ میثاق انبیاء و مرسلین درباره
ایشان بعنوانیکه دانی کذب بی فروغ و از افترات اشقیاء یهود است که برای تفضیح و تذلیل ذوات
مقدسه انبیاء و رسل و تخریب دین با بداع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار گردد
چون اختیار شق ثانی از اصول موضوعه شیطانیه که مشتمل بر کفر و نفاق حضرت ذو النون است سهل تر پس
در ثبوت کذب آنجناب ریبی نماند سبحان الله بیت حلا و امامت با ظلم مطلقا ممتنع الاجتماع باشد کما سبق
و نبوت در مواد غیر متناهیه کما لا یخفی با لصدق کذب جمع شود و انجا بر اصول متشیعین

میانه

میانهٔ یونس علیه السلام و ابلیس بدانجام مثل حضرت آدم و غیر او از انبیاء کرام فرقی نماند نستغفر الله فرق بین
است چه ابلیس بر طبق ارشاد کتاب مجید و احادیث ائمه از قوم جن و حضرت یونس از بنی آدم است اگر او
بمقتضای مادهٔ خویش که شر و حسد و عداوت ورزد دور نباشد بخلاف حسد و عداوت و انکار یونس
از ولایت جناب امیر که بر تصنع و استحاله نزدیک شعر بنی آدم اعضای یک دیگراند * که در آفرینش
ز یک گوهر اند مع ذلک الخ ابلیس عرض کرد که من از آتش پیدا شده ام و آدم از خاک و بعد از
علم با عطای مهلت معلوم بذروهٔ گذارش رسانید که من همه بندگان ترا گمراه خواهم کرد مگر بندگان
مخلصین را که بر اغوای آنها راهی ندارم از امور واقعی و نفس الامری است و از ینجاست که حق
تعالی درین کلام تصدیق او فرموده چنانکه از تفسیر اهل بیت بوضوح می انجامد و این استثنا هم جا بجا در
کلام عزیز جل کلامه از ابلیس حکایت نموده اند و امام رازی علیه الرحمه در تفسیر کبیر در تقریر فائدهٔ این قید
که تعلق باین مقام دارد چه نیکو گفته که غرض ابلیس از ذکر این استثنا آن بود که کذب در کلام او را نیاید
زیرا که بدون استثنا معنی آنست که تمامی بندگان را گمراه خواهم کرد و حالانکه چنین نیست * از ینجا ثابت
می شود که دروغ چیزی است که ابلیس هم از آن استنکاف ورزیده پس مسلمان چگونه بر آن اقدام نماید
انتهی از ینجا کار حضرت یونس که صریح اختیار کذب در خطاب پروردگار است از ابلیس لعین هم درگذشته
نعوذ بالله از مذهبی که بر طبق اصول آنها انبیاء علیهم السلام بدتر از ابلیس باشد سبحان الله این همه کفریات
که اثبات کفر در وحی بر انبیاء بعد از مبعوث شدن می کند و هم کذب و نفاق شان و عدم طیب ولادت بعض از
این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتمدهٔ قوم موجود باشد که حرفی نسبت بمحفوظ خویش بخدمت سامع و ناظر گفتیم
و بر قاعدهٔ اصولیه ما یجوز للضرورة یتقدر بقدرها کار بستیم باز علمای قوم بر معاشر اهل حق خنده میزنند و اساس
انصاف در جمیع مطاعن اصحاب میکنند شعر از برون طعنه زنی بر بایزید * وز درونت ننگ میدارد یزید
تنها این همه الحاد و کفر در بارهٔ امامت از انبیاء علیهم السلام در کتب دینیه خویش ندارند بلکه در توحید
و قدرت باری عز و جل نیز همین قسم احادیث مستفیضه می آرند لیکن بنا بر اجنبیت آن از بحث در تقریر آن

از لوم لامین است ترسم القصه ملای مجلسی در بحار عجایب سیر ماه و واقعه حضرت یونس بجسانی می نماید که شناور
این بحر ناپیدا کنار سیکند طرفه از همه آنکه خود مجلسی هم درین واقعه حدیث ابن ابی یعفور را هم مذکور کرده که مضمون آن
بی کلفت همین است که اگر یونس که در بند نفس گرفتار شده بود بران حال می مرد هرگز نقد ایمان بسلامت نمی برد
انتهی و پر ظاهر است که شخص بدون اعتقاد بولایت ائمه مومن نمی شود پس سیر معراج کجا گنجایش داشته باشد آنکه محمله
بر کاروان حواس خمسه ملای مجلسی که عقوبت انکار ولایت و نفاق و کذب را بسیر و معراج تعبیر میفرماید اول دشمنی که
می تازد ظلمت ناصبیت و تیرگی شب دیجور عداوت عترت است که از احاطه و غشاء آن شعر قرص
خورشید در سیاهی گم شده یونس اندر دهان ماهی شد تاویل بکر کند معادات اهل بیت سید
کائنات زیاده تر از آن می آید و ما عهای اهل دانش و بینش را سخت پریشان می نماید و رئیس النواصب در اظهار
آن گریبان خجلت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت امیر و اولاد امجادش بر سبیل وجوب
نبود که ترکش موجب گناه باشد و جوابش جز این نیست که بلی ان الکذوب لا حافظة له خود ملا مجلسی
در حیات القلوب و بحار و دیگر مجلدات او اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از اصول طائفه خویش آورده نصوص
وجوب بلکه از وجوب هم سابق اقدام خدام ملا را بعد از دل عمر لطفلی گردید بمقتضای کریمه لکیلا یعلم بعد علم
دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده پنداشته یا صعود الحمره سوداویه ناصبیت دماغ ملا را مختل کرده علاوه برین طهور
مسنون عند الامامیه غیر از اخوان که بسیاری از احادیث درباره توصیفش در فصول مهمه و غیره آن از صوادر ائمه
مرویست بحیز دیگر ممکن نبود آنچه در باب حضرت آدم قبل ازین از کتب امامیه وارد کرده ام احاطه بران نموده آیا
نص صریح نیست در اینکه ایمان بافضلیت و ولایت ائمه از محتمات است و هر که انکار نماید باداش جهنم بلکه درک
اسفل نار سزاگاه او امر و کوا بایت تاکیدات شدید و تهدید بلیغ هم در روز میثاق و هم در وقت بعثت بواسطه ملائک و
بلا واسطه از نداء آفریدگار خلاق بانبیا رسید و وعید ها سخت بکمال زور و شور در رسید که آن مرتبه بعد آخر در اید
هر کسیکه از ان اعراض نماید مثل قارون بانواع عقوبات گرفتار شود و آنگاه وجوب و حتم بر صورو همه مجلسی ناصب عداوت
اهل بیت ثابت نگردد پس معلوم نیست که وجوب ایمان بتوحید باری تعالی و نبوت حضرت سید انبیا

ومعاد و عدل از کجا باثبات خواهند رسانید فکیف که در روایات روضه و مثل آن بتمام رسائل
صحیح موجود باشد که ادنی توقف هم دربارهٔ ولایت عمر که از دائره ولایت موجب کفر است
واگر انبیا محبت او را قبول نمیکردند بآخر از عهده آن بولایتش نمی آوردند ابدالآباد حطب دوزخ میگردیدند
آیا عدل و داد همین است که محبت و ولایت شخص مستحب باشد و در انکار آن انبیا و رسل باین عقوبات گرفتار
آیند علاوه مسلمانا که نه بر حضرت یونس وجوب این ولایات تحقق شده بود و نه امر مذکور حقیقة بطریق وجوب
بود لیکن آخر جناب شان در کتب آسمانی و زبانی انبیاء سابقین دیده و شنیده باشند که آدم را در سجده و انکار و
حسد خواه و ایمه اطهار چه پیش آمد و بر حضرت خلیل چه گذشت الی غیر ذلک و سیجی ان شاء الله تعالی پس گو ایمان بولایت
بحد وجوب نرسد ولیکن این مستحب یا مباح یا هر چه نزد مجلسی رئیس النواصب باشد بمرتبه رسیده که تارکش در عقوبات
زیاده بر فرض است بار هم چشم عبرت نگشودند تا بارم بر عبرت دفراست روباهیکه قصه اش در مثنوی معنوی مولوی منظوم
گشته نظم شیر و گرگ و روبهی بهر شکار + رفته بودند از طلب در کوهسار + گاو کوهی و بز و خرگوش
زفت + یافتند و کارشان از پیش رفت + گفت شیر ای گرگ این را بخش کن + معدلت را نو کن ای
گرگ کهن + گفت ای شه گاو وحشی بخش تست + آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست + بز مرا که بز میانست و
وسط + روبها خرگوش بستان بی غلط + گفت پیش آ ای خر گور بلید + پیش آمد پنجه زد او را درید + بعد از آن
رو بشیر با روباه کرد + گفت این را بخش کن از بهر خورد + سجده کرد و گفت کین گاو سمین + چاشت خوردت
باشد ای شاه زمین + وآن بز از بهر میانه روز را + یخنی باشد شه فیروز را + وآن دگر خرگوش بهر شام هم
شب چره ای شاه با لطف و کرم + گفت ای روبه تو عدل افروختی + اینچنین قسمت ز که آموختی + از کجا آموختی این
ای بزرگ + گفت ای شاه جهان از حال گرگ + واگر این همه تقریرات بسبب تکرار بعضی از امور
بخیال حضرت مولف مکرر نشود و طالب مضامین متجدد باشد اینک احادیث تر و تازه از کتاب قرب
مرتضوی باید شنید و بچشم الانصاف باید دید که دلالت بر وجوب دارد یا نه لیکن آنکه مولف این کتاب مذکور که
عمده کتب خویش را برای نجات ضعفاء انجاب جمع کرده بروایات تقدم خویش بران احتجاج

واستدلال نموده انچه در بارهٔ وجوب ولایت گفته یکی این است که قبل از تصویر صورت نبی نوع انسان بصورت
بشری و هیکل عنصری امامت ائمه حقه اثنا عشریه مخلوقه لاسیما طبقه انسانیه عرض شده باقرار
حقیقت آن مکلف و مخاطب گشته اند چنانچه در کریمهٔ واذ اخذ ربک الآیه اشاره شده و حقیقت خلقت ذریٔ
انسانی و اخذ معاهده از ایشان در پیام برو جهیکه چهره شاهد این معنی بگلگونه بیان اکثر مفسرین آراسته
شده آنست که قبل از انکه آدم علیه السلام سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین نزهت سرای جنت المأوی
گردد و فضای دلکشای یکی از ابواب بهشت که مسافت آن مساوی سیر هزار سال است محل تو نفگردید
تا ذریت آدم علیه السلام من الازل الی الابد از صلب وی بر صورت مورچه صغیره استخراج پذیرفته بعد از عطای
حیات و فهم و علم که مناط اهلیت خطاب و قابلیت سوال و جواب است اصول مهمه و دینیه بر ایشان عرض شده
انتهی بلفظه این روایت نص صریح است در انکه حکم قبول ولایت ائمه بر تمام افراد کائنات که بعد از ان خلعت ترکیب
صورت بشری از کارخانهٔ عنایت واجب الوجود یافتند حتما و وجوبا بود و ایمان بولایت ایشان از اصول مهمه
و دینیه بود نه انچه ملا نا بر یا صیبت عناد با ائمه امجاد بخیال آورده و الا قائل شود که امر اعتقاد توحید و نبوت
ختم المرسلین هم بحد وجوب نرسیده بود و نیز صاحب مناقب از کتب خویش روایات بسیار نقل کرده که در تکذیب
مجلسی برو احدا از ان کافیست لیکن مخفی که بهیئت مجموعی ملحوظ گردد حرفی از ان کتاب انیس عن الصادق
عن ابیه عن ابائه عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
حدثنی جبرئیل عن رب العالمین جل جلاله قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمدا
عبدی ورسولی وان علی بن ابی طالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة
برحمتی ونجیته بعفوی واتحت له جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی وجعلته
خاصتی وخالصتی ان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته وان سکت
ابتدأته وان اساء رحمته وان فر منی دعوته وان رجع قبلته وان قرع بابی فتحته
ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلک ولم یشهد ان محمدا

عبدی

عبدی ورسولی اوشهد بذالک ولم یشهد ان الائمة حجتی فقد جحد نعمتی وصغر عظمتی وکفر
بآیاتی وکتبی ان قصدنی حجبته وان سألنی حرمته وان نادانی لم اسمع
نداءه وان دعانی لم استجب دعاءه وان رجانی خیبته وذلک جزائه منی وما
انا بظلام للعبید اکنون جزاین ناصبی وتال طه ویسین کیست که در ایمان به نبوت وولایت تفریق
تواند کرد وتواند گفت که حکم انبیا حکمی دیگر است حالانکه تکلیف انبیا زائد بر تکلیف دیگر نیست پس بلا قیاس
گردد قبل از قیاس این تفریق انداخته مصداق جمله آیت کریمه ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله
ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا شده جزاه الله عنهم اجمعین وعذبه عذابا
لا یعذب احدا مثله من الاولین والآخرین مع ذلک انهم درین کتاب جابجا موجود است که
اصول ایمان بر ارکان ثلثه استقرار یافته یعنی اعتقاد بتوحید ونبوت وامامت واعتقاد بعدل ومعاد از لوازم امور ثلثه
مذکوره است انتفای آن ها یا انتفای یکی از امور ثلثه مفرده است در روز ازل جمله ارواح وذراری همین چیز که اصول
مهمه دینیه است ماخوذ شده اند وکدام عاقل تجویز تواند کرد که ذراری حضرت آدم وقتیکه مثل مورچه ضعیف
از صلب مطهرش استخراج پذیرند وهنوز بصورت بشر تشکل نگیرند ذمه آنها بوجوب مشغول باشد
بعد از وجود بلکه وقت نبوت از قید وجوب رهائی یابند ذلک ظن الذین کفروا
فویل لهم من النار تاویل دیگر که خاتمه مهمات مجلسی است آنکه ولایت ائمه را انبیا قبول کرده باشند
ولیکن بعضی از روی اهتمام قبول نکرده اند وجواب این خرافات از آنچه در فصول سابقه خصوصا این فصل بار گذشت
بی کلفت بر می آید علاوه اگر معنی عدم اهتمام همانست که روایت مرتضی بزعم اثناعشریه مشتمل بر آن است یعنی
نام ولایت ومحبت بر زبان آرند ودر دل اعتقاد ندارند یا بعد چندی انکار کنند وسلب ولایت و
امامت از ائمه معصومین خواهند فذلک مذهب المنافقین بحکم کلام آیات القرآن ومتواترات
الاخبار وان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار واگر معنی دیگر است بسم

تصویرش ناگزیر حتی تکلم علیه با تحذا میز این همه که گوشت خورده تعلق بقصه حضرت یونس داشت و
آنچه بنا بر حسد و بدخواهی بحضرت رسالت پناهی بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین بابانک تفصیل شنیده
و هنوز هزاران از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که بدین بلاها بمقتضای روایت بحار و مناقب مرتضوی و مناقب
ابن شهر آشوب بانکار ولایت گرفتار گشتند و از جناح ناصبیت و انکار ولایت رسید بآنها آنچه رسید نظر
بکنی بقصه حضرت یعقوب که بفراق حضرت یوسف تا امتداد زمانه طویل در آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان روشن بروی سیاه گردید بلکه آنچه بر آنجناب درین سانحه گذشت
مجال کسی نیست که تعبیر ازان تواند کرد و ما احسن ما قیل شعر شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق دوست نه آن میکند که بتوان گفت * علمای قوم بعد از استبعاد و انکار اطفاء آن بذکر دیگر اخبار قصد
کرده اند چنانچه از معانیه علل شیخ المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن بظهور میرسد که انجامد چه مفاد آن این است
که شخصی از صلحا و اتقیا در میان ایامی مبتلا بانواع فقر مشهور به بینوائی حلقه بر در یعقوب علیه السلام زد و از فاقه و
گرسنگی خویش فریاد کرد وقتیکه آنجناب همراه اولاد خویش کباب و نبه میخوردند بس چند از آنها نموده غنائی
و التفات بحالش نفرمود و بقیه گوشت بریان برای صبح نگاهداشت پس دریای ابتلای الهی بجوش آمد و در همان شب
حضرت یوسف خواب دید و بآخر حسد برادران نوبت بجائی رسانید که علم هر کسی از خواص و عوام بدان رسیده انتهی هرگز بدلم
در نمی آید که حضرت یعقوب را همین جهت درین مصائب گرفتار فرمایند آری چون توارد علل بر معلول واحد عقلاً و نقلاً
سمت جواز بلکه وقوع دارد زیاده برین نیست که قصه درویش را ضمیمه آن گردانند نه آنکه از همین سبب اینهمه ابتلاها
پیش آمد و انکار و توقف را در ولایت ائمه هرگز دخلی نبود و لا والله ثم لا والله و متوهم نشود که فقیر غیر ازین استبعاد
چیزی در دست ندارد زیرا که درین خصوص هم دلیلی قوی یاد دارم اینک مناقب مرتضوی موجود است مقام ضرورت را
بعد حذف زوائد در چند سطر می گنجانم پس بدانکه مولف کتاب مذکور از مناقب ابن شهر آشوب روایت ابوحمزه
ثمالی را بتفصیلی نقل کرده که این سطور هم در ترجمه تقریر ماهی حضرت یونس داخل است که از زمان حضرت
ابو البشر تا شفیع یوم المحشر احدی از انبیا بخلعت نبوت مخلع نگشته که ولایت اهل بیت را بر او عرض

نکرده باشند پس اگر تلقی بقبول ننمودی از مخاطرات دنیویه تخلیص یافته در جریده سالمین منخرط
گشتی والا ابتلا یافته تا دیب ممتحن گردیدی و همانا حرمان آدم از جنان و القای خلیل در نیران و یوسف در چاه
کنعان و بلیه مشهوره ایوب و مجازات خطیئه داود و ازین مقوله هست الی آخر البیان اکنون انصاف اندکی مرعی
شود که از دست امامیه حضرات انبیا اولوالعزم که بروایت مشهوره ابن عباس پنج کس اند حضرت نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و پیغمبر ما صلی الله علیه و علیهم اجمعین کی نجات یافته اند و کجا مانده حدیث اشنا که استاد ابو جعفر
کلینی ثقة الاسلام و شیخ المشایخ ایشان روایت کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در اثنای تقریر
اشاره بدان کردم بر اصول امامیه پر ضرورست و اعتقاد حصر ابتلای حضرت یعقوب در وجه بی التفاتی
بحال دنیال از وساوس اهل فتنه و فساد علاوه این وجه بمصائب حضرت یوسف که برادران در تنا
راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ و تار افگندند و آنگاه نوبت به بیع و شرا و زندان زلیخا رسید بمصداق
فلبث فی السجن بضع سنین مدت دراز بران گذشت نظر بعدل عادل حقیقی جاری نمی تواند شد
که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با وصف صغر سن بپاداش آن گرفتار آید بخلاف بلای انکار ولایت
که بلا ریب بهزاران مراتب اید بر قصه مذکورست و تعلق باصول مهمه دارد نه بفروع و طفلان هم بدان
مکلف نمی توانند شد نه باین چیزها پس بالیقین ازین بزرگان درباره ولایت قصوری و فتوری رفته و هذا هو
المطلوب اهل فطرت سلیم از ملاحظه حکایت دنیال صحیح دریافته باشند که جامعین معایب خلفا
خصوصا فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجناب آمد و از بعد وطن و نبودن زاد و راحله
شکایت کرد و او گمان عدم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و تدارک ما فات
بعمل آورد چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه که بر کافیه ست مذکورست
خیلی ناعاقبت اندیشی بکار برده اند چه بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج بملاحظه حکایت
دنیال که در علل شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی ما عرفت سابقا کمتر از اصول اربعه نیست
مروی ست نفرت می نابود میشود و معلوم میگردد که خود انبیا علیهم السلام را انقیاد ما جرا تا

پیش آمده که باوصف اعتقاد مجلس کامل و شرب بوسعت طعام چنانکه دانستی درویش خسته را که از صلحا
روزگار بود بکمال خیبت خسران اندر خویش رانده اند آری فرق اینست که فاروق بدنبالش رفت تا صدق
و کذب را امتحان فرماید و بعد از علم براستی زاد و راحله باعرابی داد بخلاف حضرت یعقوب که از حال و مآل
اغماض صریح اختیار فرمود و باوصف زاری و نالی او هرگز بحالش نه پرداخت و آخر مبتلا بمصیبت گشت فافهم و
این چند سطر متعلق بحال حضرت یعقوب ع نگاشته خامه اد اوست حرف در قصه حضرت ایوب صابر که بنظر بعضی از
روایات کافی تفسیر الکاشانی وغیره در زمره اولوالعزم محسوب میشود ع بروایت تفسیر قمی گوش کن که تو
بعد سلب تمامی نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بدنش از پیشانی تا ناخن پا یک
آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لا تعد و لا تحصی در آن افتادند و جمله گوشت بدنش میخوردند و مرتبه بوی
بدنش بحدی بجا رسید که امت اجابت و خلص یاران او را از قریه بیرون کردند و در مزبله از مزابل مندرسه که خارج
قریه بعید از آبادی بود انداختند و خس حیوانات هم از بوی بدنش متاذی بودند آیا کسی بر اصول امامیه چنانکه
دانستی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصایب باین قدر باشد که روزی ابلیس بروی حسد برد و عرض کرد
که خدایا شکر ایوب بجهت عطیات دنیوی است دیگر هیچ اگر مرا بر اموال و اولاد و زراعات و عمارات ایشان
مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد ابلیس بر ترتیب مذکور تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب [illegible]
شنیدی پس علت این مصایب غیر از انکار ولایت حضرت امیر و ذریت طاهره او چیزی دیگر منقول ن
شد چنانکه از کتاب مناقب بروایت السید حیدر دانسته باشی و چون هنوز حکایات هزاران از انبیاء ع
باقیست لهذا بر حال خاتم الشان ختم میکنیم و آن اینست که بروایت این جمهور و هم روایات ملا مجلسی در
کتاب صغیر و کبیر انواع ایذا بر آنجناب گذشته و عجایب ابتلاها خصوصا از روز بعثت پیش آمده
بلکه اینهم مرویست که ابتلای آنجناب زاید بر ابتلای دیگر انبیا است پس معاذ الله مرویات و مفتریات
رافضه در این فن زیاده تر بکار می آید که اشاره هم از آن کوتاه است فکیف که زیاده از صد بار بر آسمان
عروج فرمایند و در باره امامت مرتضی تاکیدات بلا واسطه بشنوند و تا آخر عمر در بهای آن نیز بطور

نماز

نماز و روزه و حج و زکوة تعطیل و تسویف دادو آخر مذهب تناسخ با البنا بیرایه ورود در بر کند باز هم
ملاحظه فرمایند انّ علیاً خلیفتی فاسمعوا له واطیعوا الی غیر ذلک من عبارات هذا الباب
تا که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل لسان و ملازم صحبت خاتم پیغمبران بودند و مع آنها مخلوص
محبت اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین رجلاً العیون و غیره از ائمه هدی مرویست همه گرقیل و قال کردند و در حدیث
و معامله غدیر بحث نمودند و قول بعضی بر خلافت و قول جمعی بر مودت قرار گرفته شاید مراد هر یکی نسبت
تا نوبت باستفسار از رسول مختار رسید کما سیجئ ان شاء الله تعالی چه جای آنکه در دنیا ظالمین ناصبین را
با وصف علم تفصیلی کما سبق تقریره چندان قرب و منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات بر فهم قدما
و متاخرین متکفل بیان آن است و مجتهد حی در ترجمه بحار بحدیث الحوض کمال قرب و منزلت اقرار نماید و در روز
قیامت آنها را موضوع این فصل نعوذ بالله من ذلک زیاده تر بر وزر کنند که برای نجات شان شمشیر قتل کشند گاه
بر جمله این مقدمات اطلاع تمام دست داد بالیقین معلوم شد که ملقب اهل حق بلفظ نواصب که مولف رساله خود هم
خود را بدان معذور نمیدارد باعث افتخار است نه موجب دلتنگی و انضجار کما لا یخفی علی ذوی الانصاف هذا ما وعدنا
الیه فی صدر البحث بالتکرار از هفوات خرافات و سخافت آن دشمن عقل و دین باید دید که بورود چند شبهه
که هیچ اصلی نیست و بادنی توجه ارباب علم از هم می پاشد بجناب کبری از اهل بیت عظام و صحابه کرام بغض و
عداوت بهم رسانده دین و ایمان خویش را بتقلید چندی از معنویان و مفتریان در باخته وار مذهب قدیم
آبای خویش که مصداق واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب بود و بعلمه تا بتیت
این بزرگان دست بردارد و حیران تیه ضلالت شود آیا در کتب درسیه ندیده و گوش او نرسیده که از
نیران تا بعینا و جابجا مذکور است که مذهب جمهور را ترک نباید کرد مگر آنکه باطل باشد اگر در مذهب الحق تدبر سببی
بخاطرش راه یافته بود بایستی که ذهن را از همه مذاهب خالی کرده تبلاش عیب و هنر افتاده همه را در مقام
ساخته بمیزان عقل سنجیدی اگر در هر دو مذهب قدیم و جدید عیبها بدست می آمد آنگاه میدید که در اصول و فروع
تناقضها و خرافتها در کدام فرقه زاید است حاشا که در صورت حقیت اهل سنت و بطلان مذهب شیعه

مخفی می ماند بجلال ایزد کریم وانّه لقسم لو تعلمون عظیم که در صناعی بودن این مذهب و
مجعولیت ذاتی این مسلک بر خلاف ما تقرر عند المیر اشبن وهبی و ترددی نیست چه از اقوال مخترعهٔ ایشان و
احادیث مخترعهٔ ایشان هر معنی بثبوت رسیده این محسوس و در کتب معتبرهٔ اینها خصوصاً اصول رجال
قدمای شیعه که صنادید شان و صنادیق تقیه نگاه میدارند در و بر و اهل حق هنوز بر نمی آرند مذهب نفاق
مخفی و مدسوس حق تعالی از صحبت ایشان از نفاق و مکاید محفوظ دارد و در هر دو مکان یعنی حضرات انبیاء و صلحا
و اتقیا خصوصاً اهل بیت و اصحاب سید کائنات در روز قیامت شرمنده نکند عقلای عالم را باید
که بعد از مطالعهٔ اینهمه کفریات و خرافات از ربقهٔ تقلید ایشان سر بر آرند و براه اهل حق که بر تمامی
انبیاء و آل و اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و علیهم داد جان نثاری میدهند و هر یکی را بمرتبه اش
میگذارند و جزاء هر همه را از یهود و نصاری و نواصب و خوارج و روافض بکنار شان می نهند مایل شوند و
پنبهٔ غفلت را از گوش حق نیوش بر آرند و از سنت سنت تقلید با بیان مبانی مذهب تشیع خود در قبل
طلوع الشمس من مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت قاضی و رخیر احضور هر صغیر و کبیر از قطعیات و
رویت انبیاء و مرسلین شده در ایشان و آل و اصحابش که مورد والذین امنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر اند از یقینیات است زیاده ازین چگوئیم و ما علینا الا البلاغ المبین شعر مراد ما نصیحت بود
گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید اصل موضوع این فصل اثبات احداث
بود عموماً و خصوصاً لهذا حال دیگران از مقبولین لسانی امامیه از فضائل و مناقب و محدثات و مثالب میگویم
متوجه باید گردید و گوش دل باید شنید از جمله شان اسامه بن زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
او را محبوب داشتی و بکمال عطوفت و شفقت نواختی و اینهمه از کتب شهرت محتاج دلیل نیست صاحب
حیات القلوب در آخر کتاب گوید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی دعای خیر فرمود و گفت که وانه شو
الی آخر القصة فی باب تجهیز جیش و زبان همه هدی خصوصاً مامورین با ظهار ما هو الحق مثل خصومت با قر

علوم

علوم اولین و آخرین بمناقبش جاری شده چنانچه از کتب رجال مثل تلخیص میتوان یافت که در حق
او خیر خیر هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام اعظم علی و حسن بن داود بگواهی شهید ثانی
الملیه در بعضی از حواشی وشهادت شهید ثالث در مجالس المومنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه در آخر رجوع نمود و قبول معذرتش از جناب مرتضوی نیز منقول است و آخرکار امام اعظم موصوف در اخذ
روایات و [illegible] ست و از کتب رجال بلکه تفسیر اهلبیت رسول متعال نیز پیداست که او از جمله کسانیست
که رفاقت حضرت امیر المومنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصریح حضرت امام اعظم متشیعین
چنانچه از متن کتاب نهج الحق بمعرض ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباده بدعوی امامت خویش گردن
افراخته و بیعت ابی بکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و ازینجا بکمال تجرد و تحقیق و امامت شیخ علی
الشیعه اعظمیت نظر بانچه در احادیث سابقه وارد شده است پی توان برد و درباره دیگران از اکابر [illegible]
چگونه گمان بد توان برد حیف است که متشیعین حسنین محدثین و متبدعین را از دست نهد و نکال و وبال [illegible] را
بمقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی المعلوم خزیمه بن ثابت
است که باعتراف اکابر قوم در غزوات و مشاهد مشرفه از بدر و غیر آن برفاقت مصطفوی جان [illegible]
قاضی نور الله شوستری نیز تاسیا بالاسلاف در مجالس المومنین باین معنی تصریح کرده [illegible]
سید الکونین گواهی او را بمنزله شاهدین عادلین اعتبار نموده چنانچه لقب او ذو الشهادتین [illegible]
گواه است و بقول نور الله شوستری در مجالس المومنین و هم از مطالعه [illegible] ظاهر و باهر است که [illegible]
انصار را بر خلافت سعد بن عباده برغلانید خزیمه ذو الشهادتین بود و گفت که علی کرم الله وجهه [illegible]
ساکن شده و بتعزیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول گشته و دیگر از قریش لایق این [illegible]
انگاه انصاریان نزد استماع این کلام رو بسعد نهادند انتهی مقام الحاجة و پیداست که ازین حرکات بی
برکت احدی از زیاده تر بعد وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور نپوشید فاعتبروا
یا اولی الابصار هرچند محدثات و متبدعات این بزرگان که بنیاد فتنه سقیفه بنی ساعده

نهاده ایشان ست از حد درگذشته باشد لیکن بحکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابله فهمی و ستر معایب
خانگی حضرات امامیه را بعد از توجه به مطاعن اهل حق سرگرمی این جماعت ضروری افتد پس حال شیعه مثل
شخصی است که قصه اش زبانزد خاص و عام است که او را خادمی بود بغایت بی ادب و بدخو که نسبت بآن
مخلبند بهارستان شیراز در شان او است شعر از این خفرقی هوی کالبده * بدی سرکه بر روی
مالیده * و در قباحت بی اندامی او درباره آقای خویش رند افزون لیکن چون آن شخص به خادمی دیگر
بهم نمی رسید در برداشت جور و جفای او می نمود تا آنکه روزی او را خمیازه در گرفت همینکه دهنش واشد
این بی هنر بدکیش لعاب دهن خود بدهن مولای خویش انداخت آن مسکین بمقام تحسین و آفرین در آمد و
گفت چه خوش فایقه و چه خنک و سرد است آن تند خو بهم بر آمد و گفت من از امروز جاکری نمی کنم دیگری
را نجیده شکاری نگاه باید داشت که لعاب دهنش گرم باشد و از جمله مقبولین السنه طایفه سعد بن عباده
انصاری است که بر زبان قاضی نور الله شوستری تا سیادت قصد او بالاسلاف از اکرام اصحاب سید ابرار
و اکرم اهل روزگار بود چنانچه ناظرین مجالس المؤمنین بر این معنی اطلاع کلی دارند و حالانکه فتنه سقیفه بلند کرده او
و از اینجا است که در احادیث معصومین و صادقین او را پیشوای منذبین قرار داده اند و اویلا اگر حضرات امامیه
این چنین منتخب نمی دامن امام المنذبین را از کرایان روزگار قرار نداهند دیگری کیست که قدردانی این جماعت
تواند کرد و حالیا در زمره طلیعه اصحاب سید انبیا که باقی ماند که بر اصول شیعه متصف باشد و صاحب حمیده باشد
اصول و فروع این مذهب را نقل نماید و روایاتش در منیاب تعداد و شمار در آید یک دو روایت در شالب بر
سبیل یاد از ترجمه بحار فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس هلالی که گفت
شنیدم از ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم که می گفتند که رسول خدا فرمود که علی امام حق و هدایت
است سعد بن عباده پیشوای منذبین الخ بلفظه و قبل از این روایات ائمه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امامت
شود غیر از ائمه اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانیکه حسن اعتقاد بوی بهم رسانند عنقریب گذشته حاجت
اعاده نیست از اینجا حال کفر و ضلالت قاضی شوستری و اخوانش که سعد را انجس می دانند و در مدح او

مبادرت بلکه اصرار می نمایند تا توان همید فنحن لا نتوقف فی شأنهم بل فی اضمارهم

و اعواقبهم و از انجمله عامر بن واثله است که با وصف صحابیت از یاران حضرت امیر است و کارش از دو حال

خالی نیست تفضیل شیخین یا با وصف تفضیل مرتضی اقرار میکرد یا کیسانی مذهب بود که قول بامامت محمد بن حنفیه

بعد امام حسین علیه السلام و انکار حضرت سید الساجدین از خصایص بلکه ذاتیات ایشان است علی ای تقدیر

احداث و ارتداد او بمقتضای قول الله تعالی در حق اشقیا منافقین فاعقبهم نفاقا دنبالش نمیگذارد و از همه

شنیدنی تر اعتراف و اظهار قاضی مذکور در مجالس است که برای اثبات قدیم بودن مذهب تشیع و رفع

یقین حدوث چه بذل جد و جهد که نکرده و چه گویی های تعصب و بغوات که در میدان مناظره نبرده

و بحمد الله که اصول و احادیث ائمه اهل بیت هیچ تر و خشک را فرو نمی گذارد و بجهت سرپرستی این مبتدعین و محدثین اکثر

بل بسیاری از این فرقه در ورطه کفر و ضلال و لوازم و عوارض آن می سپارد چون کلام تا اینجا رسید بجهت

خوف تطویل مصلحت در آن می بینم که دامن از تذکار این بزرگان فراچینم و در تطبیق القیناه و صابف

وفیه و حدیث الحوض بر مقبولین لسانی منطبق سعی کنم و درین باب نیز حرفی چند بنم اما نفی

درایت احداث این اصحاب از جناب رسالت مآب پس در انطباق آن غباری نیست زیرا که اکابر

امامیه قاطبة میگویند که زبانی مخبر صادق مناقب و محامد این عزیزان در اصول ما مرویست چنانچه گذشت

و ارتداد و احداث و فسق اینها وقتی منقول می شد که از واقعیت نصیبی میداشت و اذ لیس فلیس و اظهار لسانی

امامیه همینست که بر زبان مخبر صادق اگر مثالب ایشان بمذهب ما جاری می شد اینجماعت را نیز در رنگ خلفای

ثلثه واجب العداوه می پنداشتیم و تبری و بیزاری را از ایشان لازم می انگاشتیم پس نفی درایت حقیقی

از ارتکاب اختیار مجاز به زبان مشایخ امامیه ثابت شد و اگر این کلام را بر مبالغه حمل کنیم باز هم او توجیه

نفی درایت حدث ایشان نسبت با حداث و ردت خلفا بر اصول امامیه از دست نمیرود زیرا که ضعف همت

اکابر علمای ایران که زحمتها تمکین از دست خلفای راشدین در جگر داشتند و زیر قدمهای خلفا نسبت با این

مقبولین لسانی زیاده تر بوده باشد حالیا اگر بعضی شناسای زلفظ حدیث چنان توهم کنند که هر گاه جناب

بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لا تدری میشوند از حقیقت حال اهل ردت یعنی محدثین کی واقف بودند درین
صورت باعتبار اسلام انها در حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاستصحاب یعنی منقول شرعی
اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کرده‌اند چنانچه از افادات فرزند حطاوین جلوه ظهور دارد و شعر فهنا ان شاء الله تعالی گویم
که این تاویل چنانکه من بلبنی ضحکه صبیا السنته حبه چناب ختمی مآب بدار دنیا در حیات خود خبر می دهند که حال بعض
اصحاب که در دنیا قرب و منزلت دارند در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز بعض از حال ایشان
شان على الاعقاب خبر خواهند داد در نصورت عدم درایت لامحاله ماول خواهد بود فالتاویل یجب
على المتشیعین فلهذا ولظهوره على الخواص فقط با طویف الکشح عن ذکره فاعلم انه على وجوه اما اولا پس لا
تدری متعلق باحداث و عدم احداث ندارد بلکه بمای موصوفه متعلق است یعنی بمیدانی که چها امور
احدثوا بعد بیان از وفات تو پس نفی درایت علم مطلق محدثات نیست بلکه تعلق بتفاصیل محدثات دارد
مثل برخلانیدن انصار بدعوی خلافت و فریب دادن آنها برین معنی که حضرت امیر بعد سانحهٔ وفات سرور
کشاتین با خلافت کاری ندارد و چنان بتعزیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است که خلافت را
زینهار اختیار نخواهد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سزاوار نیست چنانچه از خزیمه و شهادتین
واقع شد و دعوی خلافت برای خود و نصوص قاطعه مصطفوی را در بارهٔ امامت مرتضوی پس پشت
انداختن و مصداق کریمه فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ گردیدن که از امام المذبذبین سعد بن عباده
انصاری وقوع یافت و باکراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر در خواستن و برای طمع سقایت
حاج و تسلط خویش بچاه زمزم با خلیفهٔ ثانی در ساختن و بوکالت فضولی و ولایت عقد نکاح
معصومهٔ مطهره را با عمر بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا
وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ در سلالهٔ اهل بیت طاهرین رواداشتن و بالجمله منحرف از
امیر المؤمنین بودن و سرپرستی خلفا نمودن که حضرت عباس بن عبد المطلب مصدر آن شد و اتخاذ عجل و راه
خلاف و شقاق سپردن و نص غدیر سپردن چنانچه از اکبر فرزندانش صادر شد الی غیر ذلک من سبل

محدثانهم

محدثاتهم و مبتدعاتهم **اما ثانیاً** پس این کلام بر حسب محاوره واقع است که هر چند مخاطب از ماجرا
آگاه باشد مگر گاه است که بجهت فظاعت و شناعت یا بمصلحتی آخر با بهام می اندازد و این معنی
بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام فقیر محض بسند محاوره عرب نیست بلکه از نصوص قرآنی
و آثار نبوی هم مستفاد است **اما ثالثاً** پس نفی درایت محمول بر معنی حقیقی نیست و الا عدم ادراک روح
نبوی بعد افتراق از جسد لازم می آید و این خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقرر عند الحکماء است
عموماً **اما رابعاً** پس عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم و اوصیاء او که در حق الیقین و مانند آن بجای خویش ثابت بدلیل وافی است و حجتی کافی و تشیع
این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام اعظم قدیم و جدید و مجالس المؤمنین شهید
ثالث طایفه اظهر من الشمس و ابین من الامس است اگرچه در واقع افترا باشد **اما منکر شفاعت** مثل تلاوت آیت
کریمه و کنت علیهم شهیدا و اعاده مقوله حضرت عیسی پس انطباق آن نیز برین اصحاب ظاهر است زیرا که
محدثات و مبتدعات ازین بزرگان بعد وفات سرور عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم صدور یافته و در حیات
آنجناب شدمر اعمال اهل بیت طاهرین بر زبان امامیه قیصر نام عمر نمی گذشتند پس حضرت رحمة للعالمین و شفیع
المذنبین که مکر معنی شفاعت عیدا در حق این گروه که نه در دنیا کافر بودند و نه در احکام آخرت او اگر بمقام
خود است بخلاف خلفای ثلثه بر روایات مفتریات قوم که محل مطلق شفاعت نمی باشند تا بشفاعت ثانیه چه رسد
و جلوه طاوسی یعنی ده واهیت مجلسی در مجلد فتن از ابن طاوس نیز بهمین ناظر است که مورد حدیث حوض کسانی خواهند
بود که حضرت سرور ایشان را ختم رسالت گمان نیک نسبت بایشان میداشت و از حسن ظن در جناب خویش
روز قیامت متوجه بشفاعت شان خواهد شد **اما امتداد زمانه** بسیار بر ردت و احداث ایشان
که باظهار مولف و دیگر علمای امامیه لول جمله لم یزالوا است پس گویا از خصائص این حضرات است دون
غیرهم چه صحابه مذکورین در حیات دنیوی فرصت ارتداد نیافتند و بمقتضای قول تعالی و أملی لهم
ان کیدی متین مهلت دیگر بشما نصیب ایشان شد اول و افضل ایشان سلمان محمدی است

که طول عمر او از جمیع اصحاب اکثر است و بعد از صدور احداث هم قرنی برو گذشته بالجمله اکثری ایشان
بعد زمان خلفای ثلثه داعی اجل را لبیک گفتند چو عمار یاسر و حذیفة بن الیمان و خزیمة ذو الشهادتین و ابو طفیل عامر بن
واثله و عبدالله بن عباس و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبدالله امثال ایشان و بعضی از ایشان زمان امام سجاد بلکه امام
محمد باقر را هم ادراک و احراز نمودند کما لا یخفی علی عبدالله بن مسعود و ابوذر در خلافت عثمان ذی النورین
جهان گذران را بعد ملاحظه هر سه خلافت بدرود کرده اند و حضرت عباس هم در زمان ایشان رخت اقامت
از دنیای فانی بسرای جاودانی بسته لکن قبل از شهادتش بدو سال و بر این دعاوی که درین فصل یاد کردم
کتب رجال امامیه مثل کشی و تذکره و مجالس و غیرها برهان قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق بر [?] بعد
احداث بقول مؤلف باید شنید که کلمه لم یزالوا اقتضای صریح دارد که ان احدث و ارتداد علی
الاعقاب امری باشد که زمانه ممتدی بران صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اهل ردت که زمانه ممتدی بران نگذشته که اکثری از ایشان در همان نزدیکی بموت مردند یا در مقاتله
راه عدم سپردند و ایشان البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم یزالوا الی آخره یا کلام الهی
چنانچه بروایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا مقوله ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا تعظیم جناح
آنهاست که گناه کردند و ستم بران ماندند پس اگر حدیث بحق کسانیکه بقول مجلسیین بر ردت
الغور گشته شدند و در گذشتند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و حاشا ملائکته عن مثل هذا چه ادای مطلب درین قدر میشود که ارتدوا بعدک و ماتوا علیه لم یزالوا
مرتدین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلافت که تا زمانی دراز بران احداث و ارتداد
علی الاعقاب راسخ و قایم ماندند بلکه شیعه معشوقان الی یومنا هذا حقیقة بران رسوخ دارند بعد ازین [?] صحت
که احادیث ارتداد صحابه بمعنی مذکور از احادیث مشهوره مستفیضه است بلکه متضمنا بحار و لوامع و روضه و دعوی
تواتر و ارتداد [illegible] و بعضی دیگر از اکابر طایفه بعد از جمع و تلفیق و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله چنانچه بر ناظر
کتب اصول و رجال مخفی نیست معهذا اکرام دیگر هم از امور مهمه است و آن اینکه بسیاری ازین بزرگان

در خلافت مرتضوی کرم الله وجهه در راه شهاده اند مگر حال عمار یاسر یاد نداری که نصرا و وقت جنگ صفین
است مؤید آن روایت شیخ مفید بلکه شیخ المشایخ و مانند اوست که در حیات القلوب مرویست بسند معتبر
از امام رضا علیه التحیة والثنا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عمار بر حق خواهد بود و در وقتیکه
کشته شود درمیان دو لشکر که یکی از آنها بر راه حق و سنت من باشد و دیگری از دین من برگشته باشد انتهی
بلفظه از اینجا هم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حیدر کرار و فدا بودنش از سید الکشاف صبح خلافت
آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب بود و بلی خلوص او وقت قتل است و در همین معنی احادیث دیگر نیز اما منبه بعد
از ورق گردانی بسیار حواری یافت پس معلوم شد که مجرد رفاقت و میل بجانب مرتضوی در ایام خلافت
بر خلوص اخلاص دلالتی ندارد و الحق که هرگاه رفاقت شیخین و ذی النورین با جناب سید الکونین و
جهاد ایشان با کفار بلکه توجه بقتل آبا خویش و صرف اموال از برای آمادگی عساکر اسلام و جان نثاری و حسن معاشرت
ایشان در ایام عسرت کما قال الله تبارک و تعالی لَقَدْ تَابَ اللهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ موجب نفاق و مبنی بر ریا و سمعه و امیدوار خلافت نظر بروایات
کاهنین باشد آوامت نیلی و نقباص حجتی برای خلوص این بزرگان که امور خلافت مرتضوی را ملتجی کردند
در زمان خلافت آنجناب که با حرص و طمع در آن ایام کشاده و اسباب معاش دنیوی فی الجملا آماده و سپید
بعد مبدل شد از جمله محالات است حال ابن عباس مگر در کتب رجال ندیده که با عتراف علمای قوم و وقت
خروج شهید کربلا صریح تخلف بکار برده و قس علی هذا حال برا بن عازب چنانکه خواهد آمد این همه از آثار
احداث سابق بود یا چیز دیگر پس از قبیل رفاقت مرتضوی وقت مذکور فائده خلوص بر آن مترتب نمی شود
و از اینجا گفته اند که مَن حَضَرَ لا حُبّهِ قَلِيلًا أَوْقَعَهُ اللهُ قَبلَه قَرِيبًا با اینهمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
گناهان ایشان که متعلق بحقوق ملفی حضرات اهل بیت و جگر پاره جناب صلی الله علیه و علیهم بود و ضلالت
امت بران مترتب یافت بخشیده شوند و بی دار وگیر قیامت همه به بهشت عنبر سرشت روند زیرا که بالا
مذکور شد که بعضی از ایشان مفسده شدند و یار رای باطله و اقوال سخیفه لا طائله انصار را برده عو

خلافت برانگیختند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرپرستی خلفا چه خوشامد و مداهنت
که از قوت بفعل نیاوردند تا آنکه ظاهرا در تحت تخذ بن مجمل محسوب گشتند و واقع شد آنچه واقع شد و ازین بدعات و محدثات
عالمی از اهل بیت سرور موجودات منحرف شد و بالعلم الیقین دانست که اگر نص غدیری در واقع اصلی داشت این
دعاوی و سرپرستی خلفا هرگز بر روی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار شیعین تصریح و تایید آن میکنند من جمله
ما قیل فی عماد الاسلام انه لما رای الناس فعلهم وهم وجوه الصحابه و من یحسن الظن
بمثله و یدخل الشبهة بفعله توهم اکثرهم انهم لم یتلبسوا بالامر و لا اقدموا فیه علی
ما اقدموا علیه الا بعذر یسوغ لهم ذلک و یجوزه فدخلت علیهم الشبهة و استحکمت
فی نفوسهم و لم یمعنوا النظر فی حلها فمالوا میلهم و سلموا لهم و بقی العارفون بالحق و
الثابتون علیه غیر متمکنین من اظهار ما فی نفوسهم انتهی موضع الحاجة و قدر الضرورة
من افادات الجالسی پس بعد اضلال عالم و گمراه کردن بنی آدم چگونه تصدیق بلکه تصور سلوج کرده شود
که این جماعت بلا مواخذه و عتاب رحمت داخل شوند بلکه دهمی تشبیس نیست چه حضرت مجتهد جالسی در خاتمه
رساله نامطبوع منیر مایدکه در بعضی از احادیث وارد شده است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی
مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا مدتی دیگر از وجه حرام بذل جد
و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود نرسید شیطان مجسم شده پیش آمد و گفت که
تا این مدت از ممر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد الحال اگر مکیفیة من عمل نمائی البته بمراد دل
خود می توانی رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف طریقه نبوی مردمان را دعوت باید نمود
آن مرد مفریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روزی چند برین بگذشت
که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه که متمنا می و بود پیش خود آماده و مهیا
یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واعجباه چه کاری کردم که دین

خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم پس حیرت و پشیمانی بر گرفت و بصحرا رفت و میخی را فرو
کوفت و خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود جناب حق سبحانه به پیغمبری
از پیغمبران خود را وحی نمود که برو بنزد این بنده من و بگو که اگر خود را اینقدر بسته نگاهداری که گوشت و پوست
و استخوان از هم جدا شود تا که آنها را که در ضلالت انداخته هدایت ننمائی توبه تو هرگز قبول نیست انتهی
بلفظه مقصود مجتهد فانی ازین موعظت و خوش بیانی آن بود که تضرع و زاری مرشد البریه صاحب تحفه
اثنا عشریه در خاتمه کتاب مزبور هرگز قبول شدنی نیست و آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب ثاقب
باب عدم قبول توبه صوفیه بروایت کلینی افاده نموده و در ما نحن فیه بطریق اولی بکار آید بکمال
احتیاط در وعاء ذهن نگاه داشتنی است پس بدانکه جالیسی مزبور بعد از آنکه جماعتی را از زمره علمای
خویش ملعا و طعنا از صوفیه قائلین بوحدت وجود بر طبق صاحب فتوحات شمرده و بنام حیدر آملی و صدرای
شیرازی و محسن کاشی را بر زبان آورده می گوید و مراعات احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وهو فی محل المنع نظرا الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی
وغیره و متوهم نشود که فقیر درین معنی فقط همین قدر از اقوال اهل جالیس و ذهن خود محفوظ دارد زیرا که مطالعه
مجلدات بحار و دیگر کتب و اسفار بسیاری از احادیث ائمه اطهار در بنای این است که نمونه آن اینست
فی البحار نقلا عن علل شیخ المشائخ ابن مسرور عن ابن عامر عن معلی بن محمد عن محمد بن
جمهور القمی باسناده رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابی الله لصاحب
البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه حبها
و نیز از افادات مؤلف بحار روشن گشته که در ثواب الاعمال بروایت ابن ولید از صفار از ابن یزید
نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب محاسن این حدیث را بمثل این سند روایت کرده و بعضی مانند
که حکایت آن شخص که فاضل جالیسی را آخر و العقار وارد کرده بلی سند ذکر فرموده در بحار از علل منقول
است و سندش تا بجناب امام صادق علیه السلام اینست ابی عن ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام

بن الحکم عن ابی عبد اللّٰه علیه السلام و نیز این حکایت محمد بن ایشان در کتب دیگر وارد کرده اند
کما لا یخفی علی من تتبع البحار و ملا باقر مجلسی در توجیه عدم قبول توبه اهل بدعت در حدیث نبوی چنین افاده نموده یا بید
بیان لعل المراد انه لا یوفق للتوبة کما یظهر من التعلیل او لا یقبل توبته قبولا کاملا
بعینه پس بمقتضای آیات این باب که بعضی ازان درین مقام یاد کردم بدلم در می آید که کسانیکه
بر اهل بیت شوریده میکنند و باعث غصب خلافت و فدک و انچه بدان تعلق دارد شوند و مکاید ایشان مصداق اصول
امامیه مثل کید ابلیس میشود اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک
انی اخاف اللّٰه رب العالمین بی دارو گیر بجنت روند و توبه ایشان بمرتبه کمال رسد لا و اللّٰه
ثم لا و اللّٰه علاوه ماکی گفته ایم که تمامی این اصحاب معذب خواهند شد پس محتمل است که در حق بعضی شفاعت
صاحب مقام محمود فی الحال بکار آید که فوراً ازان دارو گیر نجات یابند و در حق بعضی فی المآل که بعد از
تعذیب ما کردند زیرا که هیچ یکی از الفاظ حدیث الحوض روایت احدی از محدثین امامیه مثل سلیم بن قیس و غیر او
دال بر تخلید نص نیست و عنقریب یاد تی درین باب می آید ان شاء اللّٰه تعالی اما خلاص بعضی و تعلیل از
دارو گیر بشفاعت بشیر و نذیر پس آن نیز برین اصحاب منطبق است حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی
کسانیکه ردت شان اخف بود پس آنها ازان مواخذه همان وقت رهائی خواهند یافت و کسانیکه در باب
اهل بیت سید المرسلین مخالفتهای شدید کردند و عداوت و مخالفت ورزیدند و بزعم خود تدارک بعمل آوردند
رهائی آنها بدون عذاب نخواهد شد بالجمله لفظ لفظ لو خذ بهم ذات الشمال دلیل تخلید آنها در سقر نیست پس حمل
کردن آن بر کفر واقعی و ارتداد شرعی و اصحاب فتوی در احکام دنیوی بر وجوب قتل آنها دادن کما سبق نقله
بحار المجلسی سخت ضعیف و سخیف است فلا یخفی رکاکته و سخافته بلکه باعث فور حیرت میگردد که اخراج این
شخص هم از فضلا بلکه از کبار علما و ائمه امامیه است ایراد کلام باین سخافت که غالباً هیچ مستبعد بلکه عامی هم
مشعوف بچنین هفوات نگردد یعنی چه غلط گفتم از غایت بی انصافی و عصبیت و کتمان حق حال جمیع علمای اعلام
اهل التشیع همین است چنانچه بقول قاضی نور اللّٰه شهید ثالث شیعه گاهی در زمان اعتزال و زمانی در خروج

و نصب مر عوامی انسب میکردند و رهزنی کار و اهل حق می نمودند و خود قاضی رطل ابرق که بوجود او تکلیف
ایشان نیز دست می افشانند انچه در کتمان حق و اظهار باطل و دروغ زدن و افترا کردن کوشش بلیغ نموده
و دلهای امامیه نیک میدانند آخر فاضل خباری هم اعتراف افترا و بهتان او بر زبان جاری ساخته کما لا یخفی
علی من تتبع تالیفاته و اگر خارج از مقصود نمی بود نظائر کثیره برای این هفوات و اباطیل مفصلا نقل
میکرد اگرچه بالاجمال سابقا و لاحقا گذارش یافته بالجمله این فاضل جلیل القدر و دگر بزرگانش از
مکفرین خلفا این قدر هم خیال نکردند که در متتبع حدیث که جمله فیوخذ بهم ذات الشمال موجود است
و آن هیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخلید نار دال نیست پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن
یا از احداث مراد باشد چنانچه در باب اهل بیت بوقوع آمد مگر بر تقدیر رانم صحابه رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم جهنمی خواهند بود پس اگر بدوزخ روند چه قباحت لازم می آید و کدام دلیل بر امتناع آن عند المناظره اقامت
می توان کرد و بعد ازین هم غور نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین از شفاعت ایشان باز نگذشته
کلامیکه حضرت روح الله در حق امت خود پیغمبر باید خواهند فرمود و بتلاوت کریمه مزبوره مشغول خواهند شد که
بالجمله معنی شفاعت را مرجح است و از ینجاست که در جواب حضرت رسالتمآب ارشاد خواهند کرد انهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم و الا حاجتی با یراد این کلام بضمیمه تاکید و جمله اسمیه نمی شد بلکه درینجا برهانی بالخصوص
مذهب اصول امامیه بر اراده معنی شفاعت قایم توان کرد و آن اینکه صلاح و تقوی و کمال اسلام و ایمان مصداق
حدیث الحوض که مبنی البطلان است با حال ایشان لا جرم منحصر در صورت فسق و کفر خواهد بود و چون شق ثانی
باطل است شق اول بالیقین متعین خواهد بود اما وجه بطلانش پس آنکه جمله ان تعذبهم الی آخره از السنت کسی در
حق کفار وارد شود زیرا که ایشان بلاریب محل عذاب اند احتمال آن دیگر شان ایشان بر محل خود نیست دوم
آنکه ان تغفر لهم نیز مناسب نماید زیرا که آنها البته مخلد فی النار خواهند بود احتمال مغفرت شان چنین درین
چنانچه بر طلبه علوم فصاحت و بلاغت مخفی نمیتواند شد بخلاف اهل فسق که تعذیب و مغفرت هر دو در باره ایشان
محتمل و البته بحکم حدیث نبوی که متفق علیه فریقین است اعنی شفاعتی لاهل الکبائر من امتی مورد شفاعت باشند

فتعین الاول و هو المطلوب و نکات و دقایق بیانیه در ایراد عزیز حکیم بجای لفظ غفور رحیم نیز موید مضمون
شفاعت است هرگاه ثابت شد که آنها اهل شفاعت بودند پس اگر مراد آنجناب از تلاوت آیت کریمه نفی شفاعت باشد
حشو در کلام صاحب جوامع الکلم لازم می آید و بطلانه من البدیهیات الاولیه پس کفر و ارتداد شرعی چگونه حمل متون ا
کرد و هم سیر اسوان خاطر این نواصب خذلهم الله تعالی نگردید که فتوی بکفر و ارتداد شیخین و وجوب قتال آن
دادن در حقیقت مستلزم تخطئه جناب مرتضوی که برای ابقای اسلام آنها بی جنگ و قتال نشد کاسبق
من اجادیهم و در زمان فرمانروائی خویش احدی را از بقیه این جماعت بعلت مذکوره نکشت بهمت با نیست و نیز
نیندیشیدند که احداث مرادف بدعت است کما بینا آنفا و مبتدع مستحق جهنم است ولیکن خلود جهنم
چیزی دیگر است پس بسیاری امور حل میتوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نفرموده که ایهام ما احدثوا بر فتح
امر محدث دلالت دارد ولیکن چنانچه آن امر کفر و ارتداد شرعی نیست تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن بعینه
با الفسق هم نیست مگر گفته شود که تقصیر در حق تولی عذر ادام الائمة النجباء و حضرت سید اوصیا مراد باشد
تا البته خیلی چسپان می افتد مگر باید نمی کنی که تقدیم سعد و تاخیر مورد من کنت مولاه فعلی مولاه
و آنچه بران متفرع شده امر عظیم و فخیم است المختصر اینهمه بیطرف باری کسی انصاف کند که ارتداد علی الاعقاب را
با تاخر و تقصیر در حقوق اهل بیت آیا مناسبت لفظی و معنوی است یا نه انتهی ما اردنا ایراده ههنا علی کلامهما
و انشاء الله تعالی چیزی دیگر هم در قید قلم خواهد آمد اما التطبیق علی اعقابهم پس از غایت ظهور محتاج دلیل و
برهان نیست زیرا که تقیید بقید علی اعقابهم برای قصد دست مستقی است و مشعر بآنست که باوجود احداث روی
ایشان بر نگردیده و بهو بدل و تشیع بالفسق و الامی بایست که متغیر مودند لم یزالوا منقلبین علی وجوههم کالاعمی
اما لفظ منذ فارقتهم پس تطبیق آن بر زمره مسطورین با اصول امامیه کار سهل است نه بینی که یکی
از مقبولین ایشان خزیمه بن ثابت است که باعتراف علمای شیعه گروه انصار را بر دعوی خلافت و فتنی
برانگیخته که در سقیفه از شیخین نشانی نبود و خاک احداث و بدعت بمجرد وفات سرور کائنات بر سر خویش بیخته
و احداثی که متصل وفات شریف باشد زیاده ازین سانحه نخواهد بود که نصوص قطعیه خلافت مرتضویه را پس

پشت

بشت انداز و انواع نفاق و مکر در ان وقت بر روی کار آرند و گویند که او هرگز خیال خلافت و جانشینی
جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم در سر نداره و بر ظاهر است که اگر آن بزرگ انصار را بر این کار
سترگ بر نمی داشت و همت خود بر نفاق و مکیدت نمی گماشت فتنهٔ سقیفه از دست سعد بن عباده بر نمی خاست
بلکه مدتها بیدار نمیشد و همچنین بالحاح مردم چرا دفع این فتنه را قصد میکردند و چگونه کار بیعت و خلافت
ایشان درست می شد و همچنین از جملهٔ آنها سعد بن عباده است که مقاربان ضلال و تلمیس و الشهادتین
دست از نصوص یقینیه برداشت و آنقدر چشم بزخارف دنیوی دوخت که تا سالهای دراز بلکه مدت العمر
ذخیرهٔ سعادت اخلاص بجناب اهل بیت نبوت برای خود اندوخت و همیشه مدعی امامت خود ماند و مردم را
باین ضلالت خواند و راه صد و به بدعت و احداث بر بدو قدم از راه طلب خلافت باز نکشید و از اینجاست که ائمهٔ
هدی امام امام المتکلمین و پیشوای مذهبین منافقین قرار داده اند و اگر بر همین منوال دیگران را بر شمارم دائرهٔ تحریر و
تقریر بسیار وسیع شود و از آنچه در صدد آنم محروم مانم اینهمه که دیدی دلالت بران دارد که از ما احدثوا بعدک ارتدوا
خلفا مراد نیست بلکه ترک رفاقت مرتضوی و برانگیختن انصار را بر غصب خلافت علوی و ما یتفرع علیه بعد ذلک تعبیر
کما عرفت مراد است چه کلمهٔ منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب بمجرد مفارقت رسول کبریا از اصحاب و البته بی صرف
صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و بر ظاهر است که اگر بالفرض از خلفای ثلاثه این ارتداد واقع شده فانما هو بعد
برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه وآله الصلوة الی الملک المنان عند الحاح بعض الاصحاب
وتشبثهم بذیل ابی بکر الصدیق و عمر الفاروق و دعوتهم الی انداء الانصار فی السقیفة
لیدفعوا آرائهم السخیفة کما لا یخفی علی احد من طالع الروایات التی ذکرتها فی المسلک
الاول بخلاف مقبولین امامیه که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزدی از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن
گذاشته برای سقیفه سازی بسقیفهٔ بنی ساعده شتافتند و برداختند بانچه برداختند و ساختند انچه ساختند
جای سنگ بر سر زدنست که ذو الشهادتین امامیه بمجرد طیران روح نبوی باعلی علیین بسقیفهٔ بنی ساعده شتابید
کام در اینجا به بحث و جدال برداخت و سعد را بر دعوی خلافت برانگیخت و او که در مقبولین شیعه از

گریبان روزگار بود دلایل اولویت خود بخلافت بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلفای او یعنی حضرت امام
اعظم طوطی باقر مجلسی بزبان حال بمدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکه در روایات بحار مصرح است وانا القینا
علیک منه ذکرا بکمال تعجب بیان سازند و اصلا قطره اشکی از چشم نظر بر خلافت و امارت دوخته بر نیاید گریز
قصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر و صدد و کد در طلب ریاست سقیفه
بلکه از شدت مرض زنده در گور باشد و هرگز مضمون ما منه تنفسه و نفس غاسیری بخاطرش خطور نکند و یکی را
از فرزندان خود در آن معرکه و مجمع مردم برای موعظت در ایام خلافت خویش مثل مترجم قرار دهد و بموجب
روایت ثقة المحدثین در بحار و حیات القلوب جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم
بسوزد و خاک بدهنم باد چسان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میگردد پس حب جاه این حضرات دین
دارد که آیا امر مهم تر از تجهیز و تکفین موتی هم می باشد چه جا که خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین
و هرگز خیال سامان عزت او پیرامون خواطرشان نگردد و فقط بر ریاست ستانی نظر دوخته باشند و
شدت مرض که لب گور رسانیده بود بخیال نیارند فای شیء اعجب من ذلک وان لم تکن مذعنا لما
نقلت فاستمع ما فی منتخب ذلک الکتاب اذکره بالالتقاط والانتخاب اتفق اکثر اهل
السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توفی یوم الاثنین فی آخر الصفر وخالفهم الکلینی
قائلا بانه توفی یوما یقرب من نصف ربیع الاول وهذا اقرب عند احقر الانام والله
اعلم وان کان المجلسی یضعفه ثم اختلفوا فقال بعضهم نصف النهار وقیل عند اشتداد
الضحی وقیل فی اللیل اذا سجی وکانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو ببیته لم یفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما
بویع ابو بکر فی السقیفة وکان الغد جلس ابو بکر علی المنبر فقام عمر فقال یا ایها الناس
ان الله تعالی قد جمع امرکم علی خیرکم صاحب رسول الله وثانی اثنین اذ هما فی الغار فبایعوه فبایع
الناس ابا بکر بیعة العامة بعد السقیفة فلما بویع اقبل الناس علی تجهیز النبی یوم الثلثاء

الثلثاء واتفقوا على ان يدفنوه في البقيع ويجعلوا ابا بكر امام الجنازة ويصلوا خلفه
دفعة على سبيل العادة فاسرع العباس الى علي واخبره بارادتهم وفساد رأيهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس مخاطبا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
ادفن حيث اقبض وانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم اماما على جنازته
فصار سببا للتأخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشرا عشرا ان يدخلوا البيت ويقوموا
حوله ويقرؤا ان الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما فمضى على رغمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلثاء من اوله الى
اخره حتى لم يبق احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك بقليل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا بعيد هذا ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على السنة وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غاب الشمس والاول هو
حيث رواه الطوسي وهو الامام الاعظم الاقدم عندهم عن باقر علوم الاولين والاخرين
لا عمن يخاف عن المتغلبين فانظروا معاشر المنصفين الى تشنيعات المؤلف وغيره من
المتشيعين على الضلال لصدق يقين بانه افترى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]
ادفن حيث اقبض لتعظيم عائشة ابنته وانه اخر دفنه عليه السلام الى ثلثة ايام وهم
يعلمون ان التشنيع راجع في الصورتين الى فعل شيعة اصولهم الفاسدة وظنونهم الكاسدة
انتهى ملخصا بالجملة اكثر افراد زمرهٔ انصار که نزد حضرات امامیه از مقبولین اسلامی میباشند ونوشتن نامهای
آنها بجهت خوف تطویل موقوف داشتم ابتداءً باراده اخذ خلافت از جناب امیر کبیر در سقیفه جمع شده بعد
این معنی گردیدند پس ارتداد جل الاعقاب از ابتداء زمان فراق جناب ختمی مآب از دین وارهن

منافق که مدلول صریح احادیث امامیه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلا شبهه و ارتیاب محقق گشت
و معنی فارتدّوا مطابق واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احد تو مگر امر خلافت و گوساله پرستی و میل
بخلفاء ثلثه فقد ثبت فانّه لطیف و لا یمکن للمتعسف مثل الفاضل المجلسی و امثاله ابی القاسم
المؤمن حیّ مجال تاویل و تسویل ولو سلّمنا که حضرت عباس و فرزندان ایشان و بعضی دیگر از مقبولین
شیعه در سقیفه شرف حضور بجناب امام المذبذبین نیافتند لکن چون قلوب شان بر اتحاد و عمل بما اصول
امامیه مجبول بود پس گو اجساد شان نزد جسد مطهر خاتم پیغمبران باشد لیکن بحکم و اشربوا فی قلوبهم العجل
حقیقة بحضور قلب قاطبة در سقیفه بودند فانّ المرء مع من احبّه باتّفاق الفریقین فحان ان یقول
الناظرون و السامعون لئن اجتمعت الشیعة الامامیة الاثنا عشریة و امثالهم
من السالمیة و الشیطانیة علی ان یأتوا بمثل هذه المعارضات فی الخلفاء الثلثة
لا یأتون بمثلها و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و ذلک من نعماء الله تعالی علی معاشر
السنة و الجماعة انّ فضله کان علیهم کثیرا و اگر کسی گوید که سلّمنا معنی حدیث آنچه بیان
کردی لیکن سیاق عبارت مناسب است زیرا که هر قید را بر مورد تطبیق داده لکن مجال تاویل قسم
و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که اینجا بجز این چند احتمال یکی ردّت خلفاء
و ما تفرّع علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران دلالت
میکنند دوم ردّت بعضی از قبائل عرب و ما یلحق بها سوم تبدیل اخلاق حسنه باخلاق ذمیمه و ترک رفاقت آنحضرت
بطمع زخارف دنیا و میل الی الخلفاء و تدارک مرحومی فی الجملة تطرّق احتمال دیگر امکان ندارد چه حدیث
از آن منع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع آن لابدّی و بجز این واقعه هائله بعد انتقال رسول
رب العالمین بعدیة متصلة امری دیگر که استحقاق جهنم بران بر آمر تکبیین آن از صحابه متفرع شود و
مقام شفاعت و تکرار آن هم باقی ماند و بعضی بعد ازان وقت ازان عقوبت نجات یابند وقوع نگرفته
مگر از مقبولین و نیز امامیه بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین وقت حسن مجتبی و حسین شهید کربلا از قدما علیهم

مزید و الاهم رزو داده و صلاحیت استحقاق جنیم بران بوده باشد از فروع همین یکسر خواهد بود و سید الا[illegible]
احتمال دگر باشد که جمیع قیود دران بی تکلف انطباق یابد بیانش بجهة طرف ثانی و تائید ذمت علما[illegible]
اتباع و اشیاع شریف مرتضی و مجلسی اصفهانی واجبست و ابطالش بذمه ماست اینک گوی که اینک
میدان انچه در باره گذشته باشد بمعرض اظهار آرد و چون بفضل الله و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور با [illegible]
وعیده قیود و تمام الفاظ دلالت صریحه دارد بر انچه دارد ذلک فارغ دست داد و مذهب شریف مرتضی و
کامل بهائی و اتباع ایشان باقر مجلسی و محمد تقی که بکفر و ارتداد شرعی خلفا رفته اند و بامثال این احادیث
متمسک شده و این بزرگان را واجب القتل دانسته باطل کردید و در بطلان مذهب دیگر که از فاضل [illegible]
و فاضل اخباری برادر همین حضرت مؤلف و خود خادمانش در عماد و ذو الفقار و جواب الصلاح
مذهب منصور نامیده اند یعنی خلفا در احکام دنیوی نزد اهل اسلام بودند و در احکام اخروی در رنگ
کفار اند حالت منتظره باقی نماند پس در خیال نگذرد دگر مذهب کسانیکه قائل بدخول خلفا در اعراف شده اند و یا مذهب
جمعی دیگر که گویند بعد التعذیب بجنت خواهند رفت لکن چون تخصیص بحث بجانبیست که درین بلاد موجود
باشند و بندرت و شذوذ اتصاف ندارند و اهل این دو مذهب بحکم معدوم اند یعنی و اثری از نهاد در [illegible]
هندوستان پدید نیست بلکه از شیوع اسلام درین تعلیم احدی از متمذهبان این مذهب غالبا نیامده مگر [illegible]
[illegible] دربلده فیض آباد بعضی را از اهل ایران در زمان نواب ابو المنصور خان شان می شنید ابطال این [illegible]
و تطبیق این حدیث برین هر دو مسلک بجواهر الفاظ یا دلائل دیگر تحقیقا و الزاما خالی از فضول تطویل [illegible]
لاجرم الکنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است عطف عنان بعض صریح سرین می گردانم که حدیث مزبور در
شان صدیق ما و شرکا و مددکاران شان اینقلع است و حاجت بختم مؤنت استدلالات که بکار رفت نیست
زیرا که صاحب تفسیر منهج الصادقین و دگر بزرگانش روایات چند آورده اند متضمن بر آنکه چون خطاب حتمی تا آ[illegible]
مع متأخرین بیان فرموده و در اثنای آن گفت لو لا انک اخوانی اصحابه که اهل لسان بودند ازین حصر لغوت
بدولت متأخرین متعجب شوند و گفتند که یا رسول الله الیسا اخوانک فقال انتم اصحابی هم اخوانی [illegible]

ابجال گمان میبرد که سائل این سؤال احدی از خلفای ثلثه بوده باشد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نظر بنفاق وخبث باطنش معاذ الله اخوت ایمانی او را سلب نمود چنانکه جامعین بیاض ابراهیمی گمان برده اند
و بر نفی اسلامش دلیل آورده اند ملکه از روایت شیخ محمد ابوجعفر بن احمد بن علی القمی نزیل ری که صاحب صفات
العارفین و غیر او از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و لایح می گردد که حضرت ابوذر صدیق المدینه ایشان ک
خود باین سؤال گشوده الفاظ بنده قال علیه السلام أتدرون ما غمّی وفی أیّ شیء تفکری
والی أیّ شیء اشتیاقی قال اصحابه لا یا رسول الله ما علمنا بهذا من شیء اخبرنا بغمّک
وتفکرک وشوقک قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اخبرکم ان شاء الله ثم تنفس و
قال هاه شوقاً الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر یا رسول الله ألسنا اخوانک قال لا
انتم اصحابی واخوانی یجیئون من بعدی شأنهم شأن الانبیاء قوم یفرّون من الآباء و
الامهات ومن الاخوة والاخوات ومن القرابات ابتغاء مرضات الله یترکون المال
لله ویذلّون انفسهم بالتواضع لله لا یرغبون فی الشهوات وفضول الدنیا مجتمعون فی
بیت من بیوت الله کأنهم غرباء تراهم محزونین لخوف النار وحب الجنة فمن یعلم قدرهم
عند الله لیس بینهم قرابة ولا مال یعطون بها بعض لبعض اشفق من الابن علی الوالد والوالد
علی الولد ومن الاخ علی الاخ هاه شوقاً الیهم ویفرغون انفسهم من کد الدنیا و
نعیمها وینجاب انفسهم من عذاب الابد ودخول الجنة لمرضات الله اعلم یا اباذر ان
للواحد منهم اجر سبعین شهداء بدر یا اباذر والواحد منهم اکرم علی الله من کل شیء خلق الله
علی وجه الارض ثم یقول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی کل مرة یا اباذر ان شئت
زیادة علی المذکور فازید فیقول ابوذر یا رسول الله زد اوصافهم فقال صلی الله علیه وآله و
فی صبر لاحدهم اجر کاجر سبعین ممن غزا معی فی غزوة تبوک وان بکی احد منهم بکت
ملائکة السماء السبع لرحمتهم علیه ثم بکی صلی الله علیه وآله وسلم بکاء

شدیداً

شد نیکا یعنی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از اصحاب خود مستفسر شد که میدانید که غم من چیست و تفکر
من از چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچیک را نمی دانیم و متوقع آنیم که از این
امور ما را خبر دهی فرمود اگر خدای عزوجل خواسته است شما را آگاه میکنم پستر حضرت آهی سرد از دل پر درد
برکشید و فرمود سخت مشتاقم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بعد از من و معنی اخوت منحصر است
بذوات شان از جمله حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که اسلام آوردیم و رفاقت
تو اختیار کردیم فرمود شما از اخوت من بهره ندارید بلکه شما از رفقا و اصحاب من می باشید و برادران
من که مرا اشتیاق آنها زاید الوصف حاصل است هم خواهند رسید بعد من که از شان آنها شان انبیا علیهم السلام
ظاهر و هویداست بمجرد طلب مرضات خدا و خوشنودی خدای عزوجل از پدران و مادران و برادران و
خواهران بلکه از سائر اقربای خود می گریزند و هرگز در ادای حقوق دینی دست باز مال شان نمی آویزند و
بمجرد فروتنی و تواضع بدرگاه ایزدی نفوس خود را پاک و صاف می کنند و بخواهشهای نفس و فضول امور دنیوی خویش
ندارند و زکوة مال بعدمی دهند مثل مسافران در مساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف نار ایشان مغموم
و محزون می بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند دانست با وجود این همه
محبت و اتفاق کلی قرابتی با هم دگر ندارند و نه یکی از ایشان مر دیگری را بجهت خرج مال بر خود آشفته کرده بر یکی
بر دیگری زیاده از عطوفت برادر بر برادر و پدر بر پسر مرحمی و ملحوظ دارد و بارادهٔ نجات از عذاب ابدی و بهجت
سرمدی و خیال دخول جنت بخشنودی باری از کدورات و نعمای دنیا فارغ دل نشسته اند [illegible]
برای هر یکی از ایشان مزد هفتاد شهید جنگ بدر در علم الهی مقدر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی
از هر شیء که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و او عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود در صبر
هر یکی از آنها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و هم ارشاد شد که
اگر کسی از آنها آه می کند و دولش [illegible] و بیقراری می آید ملائک هفت آسمان بگاه و زاری آغاز می نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین بکمال وزاری از حد زیاده نمود هر گاه بر این حدیث اطلاع دست داد و مضمونش
در خاطر جا گرفت معلوم شد که بر فهم علمای امامیه مثل جامعین بیاض مذکور و مقلدین شان خصوصا
حضرت مخاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبه کمال ایمان و اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
نبوی و دیگر مدارج علیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از قوم و تربیه بطلب رضوان الهی و تزکیه
نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض بخوف و خشیت ایزدی بی بهره و در عقب تمام
شهوات نفسانی و لذتها همگی همت فانی داشته باشد الی غیر ذلک من القبائح والرذائل چه جای آنکه منقصت
نقیضها بایکه باشند که امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما یجی تفصیلها ان شاء الله تعالی بالجمله صدر این حدیث
ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصا و شرکا و اخوانش عموما از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمان
و حذیفه و عبد الله مسعود بهره از کمال اسلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست مگر نفی اخوت
ایمانی پس اینها البته نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در بعضی اوقات
وقت طرد و ذود همین لفظ را برای ایشان مکرر اعاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در شان
حدیث مذکور مرویست دلیل بر آنست که ابوذر و برادرانش هرگز در طلب رضوان الهی از خویش
اقارب نه بریده اند بمرتبه تواضع و فروتنی فائز نگردیده یا نیت ایشان در تواضع مشوب
بریا و سمعه بوده و زکوة هم نمیدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و بلذات دنیا هم حرص
کلی داشتند و باهم که محبتی و خلوصی هم ایشان را حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت دشمن دیگری بود
و بر همین حدیث لو علم ابوذر بما فی قلب سلمان لقتله گواه عادل است همچنین استعمال این ترکیب وارد شد در این
احادیث در باب یاران دیگر کما ستعرفها ان شاء الله تعالی پس متوهم نشود که شاید این معادات فقط در بین دو کس
باشد زیاده بر این نیست که ابوذر غفاری بسبب خشونتی که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
بود پس اصول تشنیعین همین بزرگان که جناب نبوی صلی الله علیه و آله وسلم تا آن اخلاق عظیم ایشان را
از دائره اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بدر فرموده بابلغ وجوه یعنی سلوک راه کنایه مثالب و

و معائب ایشان بر شمرد مصداق حدیث الحوض خواهند بود و لیکن از حدیث احمد که حضرت مؤلف
برای منقصت صدیق آورده تا این حدیث فرق بسیار است زیرا که مقصود اصلی ازان بر سبیل استیثاق
حق همین است که حسن خاتمه مجموع امت مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاوردید یا بر دین خدا
نیستید بخلاف این حدیث که اول لیسم الله ان نفی اخوت ایمانی از مخاطبین است و تمام ایمان درکتابی از کتب
معتبره امامیه که نامش این وقت از ذهنش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ائمه هدی بچشم خود دیده مگر
فرق اینست که در حدیث مالک بن انس ابوبکر صدیق سائل بود و ازان روایت واضح میگردد که این سوال
از حضرت صدیق امامیه اعنی ابوذر سر زده فرق دیگر آنکه در حدیث مالک نفی در آیت احداث است و
دران حدیث نظر بر اثبات مذهب امامیه اختلاف رواة واقع است بعضی بنفی روایت میکنند و برخی
باثبات آن بلام تاکید و هو یدا خیر است آنچه در کتاب کامل بهائی مذکور است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روز احد بر سر شهدا ایستاده و فرمود که بر حسن خاتمه اینها گواهم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان جهاد
کردیم و اسلام آوردیم و مقصود شان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان اعاده فرمایند
حضرت فرمود ان کان ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی یعنی من التمید انم انچه شما خواهید کرد بعد از
من و هرگز در حق ایشان مدح و ستایش نفرمود انتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که مخاطبین از
معقولین امامیه بوده اند نه خلفای راشدین زیرا که اگر بعین ابوبکر صدیق و مانند او در روایات متوهم هم میبود
مؤلف کامل بهائی که مزید تعصب و عناد او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل بارتداد صحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و چه خرافات که در افترا و بهتان بر صحابه خاتم پیغمبران جا داده چنانچه تکرار
دانسته قطعاً و یقیناً تصریح بنام او میکرد چه جای ظن و یقین و ازهمین سبب نقل روایت ابوجعفر طوسی از بعض
صحابه که مجلسی با آنهمه عداوت و بوالهوسی بعدون تعیین نامش در بحار آورده و دلالت بران دارد که منافقین
در ایمان و اخلاص گوی سبقت برده بودند و صحابه از مرتبه ایشان محروم ماندند پس اکابر امامیه تسعیر الفضائح
المقبولین را حق پوشی نمودند بلکه آفتاب را بگل اندوده اند که لا یخفی و بر اهل فهم و فراست مستتر نیست که

چون بدلالت حدیث ثمی کما عرفته و دیگر احادیث معتمدهٔ شیعه کما ستعرفها ان شاء الله تعالی ابوذر علیه
در زمرهٔ مقبولین گستاخ بمخالفت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معدوم النظیر است فوریه خطاب حدیث
که در کامل بهائی می‌ماند که آن مجمل و مبهم مرویست بسوی او اولی نیز در هر صغیر و کبیر است از اینجا هویدا شد که
امامیه آنچه در مناقب و مدائح حضرت ابوذر و اخوان او نقل سرایانیده مثل آنکه جناب سالتمآب فرمود که از جانب
حق تعالی مامورم بمحبت ابوذر و امثال او و از برکات ایشان باران می‌بارد و گیاه می‌روید و دریاها و چشمه‌ها
جوشش می‌زند الی آخر الحدیث کما فی البحار و ترا حماز اشهر موضوعات باشد علاوه و اگر اینها واجب المحبت
باشند بشبابتیکه ذمه جناب سید المرسلین نیز بوجوب محبت اینها مشغول باشد پس بطریق استدلال و احتجاج
امام اعظم حلی در الفین بلزوم العصمة خواهند بود و هو باطل عند الفریقین و چگونه واجب المحبة باشند که
ردت ایشان فی الجمله معلوم جناب اقدس پیغمبر آخر زمان بود گو تفصیل آن جز علام الغیوب واقف نباشد
و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم و مبدأ حیات بنی آدم باشد پس خصائص ائمه هدی خصوصا
قائم آل سید انبیا سیما درین غیبت کبری هم از دست میرود و اشک خونین از چشمهای مخلصین جاری
می‌شود و کما لا یخفی علی من درس اصولهم الاربعة التی صنفها خلفاءهم الثلثة و نظر بعض اصول الدعاة یقین بالیقین
روات امامیه آب در چشم نداشتند و آتش در بلاد می‌انداختند و علم خوشامد و تقیه در اطراف و اکناف عالم
می‌افراشتند و قلوب اینها آغشته بصد هزار غبار بود برای جلب منافع ناپایدار در وقت حکومت و ریاست
ابوذر بر صور خیالیه مؤلف رساله من تلقاء النفس الاماره مفتعل نمودند چنانچه تفصیل این امور بجاهای دیگر خواهی

و انست ان شاء الله تعالی بالجمله مسلم الثبوت است که حدیث خود تفسیر حدیث می‌باشد و در ما نحن فیه این معنی

غایت وضوح دارد چه صراحت لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعد تفسیر و تبیین ما احدثوا بعدک است و

بشهادت حدیث از رجال مذکورین نهج الغیب در حدیث سلیم بن قیس و اسناد کلینی و مانند ایشان که مرجع ضمیر

ما احدثوا باشند و مرجع اینها جمیع باشد مخاطبین مذکورین در حدیث حسن بن علی طبری در کتاب کامل مراد هستند

و از نفی درایت در حدیث الحوض نفی درایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لاستغراق امر

النساء فضولیس اثبات مراد ایت متعلق باجمال است و نفی آن بتفصیل فالتطبیق اللفظ علی المعنی و غایت توجیه
حدیث دیگر محدثین امامیه که حرف نفی دران مرویست اینست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده
لاکن نزد اولو الابصار که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که
حدیث حضرت سلیم بن قیس هلالی حسم ماده این تاویل میکند چه حدیث هلالی که از زبان مخبر صادق بدر
آمده خبر از مستقبل میدهد لیس و قوع آن واجب هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب
بجای مخاطب و من صنائم امام اعاده فرمودند و معهذا بعد الرسول صلی الله علیه و سلم از اصحاب جدائی از ائمه
نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضوی تردد را راه دادند و مواعید و مواثیق را
بر طاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بوده است
از مستقبل نه احتمال وهمی و اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موته بروایت اکابر
قوم خصوص شیخ طبرسی کما نقل فی بحار المجلسی بظاهر بر سبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند و اگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سرگروه عسکر شوند
و اگر ایشان هم شهید کردند مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگ علی
الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند و اهل فوج خالد بن الولید را حاکم خود کردند
و ساعتی رو بجنگ نهاده با رالشن با رئیس او فرار دادند و هر چند زید بن حارثه که الَّذِیٓ اَنۡعَمَ اللّٰهُ عَلَیۡهِ
وَ اَنۡعَمۡتَ عَلَیۡهِ در کتاب مجید بحق او نازل و لیکن پیشوایان امامیه العهدة علیهم در بعض روایات متفوه می شوند
که چون آیه مذکور و عید الله مزبور قرائن مرگ را قریب بیقین یافتند فی الجمله رو از جهاد کفار بر تافته بودند
از ینجا است که غبار سوال تعال در عالم شان وجوه و اعناق شان را کج و دیده آری حضرت جعفر طیار را بی عیب
و مستقیم الغدار یافت کما نقل فی البحار پس هویدا باشد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و الشرط وقوع بوده
مگر در حقیقت اخبار بغیب بعض بوده است علاوه اگر از ین گذرا احتیاط صرف باحتمال عقلی بعضی فرمودند

خصوصیت این حصر که چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا پیغمبر بودند ... در ... سریه
فرو گذاشت نمی‌فرمودند پس بنا بر علی هذا بهمان انحا هم لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی خبر از احداث
یقینی نمیدهد بلکه مجرد احتمال و وهمی است و دلیل بین برین مدعا دیگر آنست که اگر بر مجرد احتمال و وهمی حمل
کنند روایت دیگر که در کامل بهائی بلام تاکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدر بلام
تاکید و مثبت است و این منفی بطور احتمال و وهمی و از ترجمه صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صریح معلوم گردید
است که بلا شبهه لا ادری مقرون بلام مذکور است نه بعصر لا می نافیه چنانچه بعضی از محدثین بلفظ
لیذادن کنی در حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام پیغمبر خیر
الانام تناقض و تهافت راه یابد و برهان دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب
پیغمبر بودند که اینها شهید شدند و خاتمه ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید معلوم
نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود و همین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفتند یقینی
پیوست و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون یا و تعملون بعد الیوم این لفظ احداث و تقیید آن بلفظ بعدی
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر روی کار آوردند و الا ارشاد
مورد کریمه وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بس مستبعد بلکه
مستبعد است که بمجرد احتمال و وهمی بحق چنین یار غمگسار صدیق است در جواب سوال حسن خاتمه خود شان
کلمه ارشاد سازند که از ان اشتباه تام در خیر عافیت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود
پیغمبر بودند که انشاء الله یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم اذعان مغفوریت یا احتمال
احداث امری بعید تنقال خود مدال فرمایند و بمقتضای بعضی از روایات بعض مصدر افعال و تسجیه از
مخاطبین مصدر بلام تاکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون اشتمال بر علمی از ادب بلغا بلکه از اوساط الناس
بس بعید است چه جای که ممن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
بعدی لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الملک العلام و مثل هذا الکلام

پس آنچه در ابطال [illegible] وهمی گذارش داده شده برای آنکه این هیچمدان برخود متحتم ساخته که انچه دلایل
از جانب تشیع بخاطر ملک بزد [?] از نظر فرو نگذارد بلکه بتعبیر و تعلیم ذکر کرده بابطال آن پردازد و الا احتمال همین وهمی نیست
نیست پوشیده مباد که عوام را در بادی النظر شبهه می افتد که تصدیر کلام از حضرت [?] علی ما فی بعض الروایات خود
دال است بر شک و احتمال وهمی بلکه انکار از آن یعنی چه لیکن در نظر دقیق و هم بحث [?] کما سبق مفصلا اما بجهه انچه از اخبار
بالغیب بودن حدیث باد لقویه گذارش داده شد شوید آنست ما تحدثون یا تفعلون صیغه جمع بودن پیرا که درین
احداث بعضی از اصحاب شرکا غالب بودند مثل عمار یاسر و خزیمه و حذیفه فقط کار حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
فتنه نبود بلکه میتوان گفت که باعجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از احوال خود و خوان [?]
سعنو [?] خود بود بر آمد تا هم جواب نبوی مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
اگر کسی با هم توهم در گیرد که این وقتی درست می افتد که حدیث مروی فی نسخة سلیم اولا از زبان معجز بیان
نبوی بر آمده و حدیث کامل بعد از آن و این تقدم و تاخر از کجا باثبات میتوان کرد گوئیم که ازین قبلیت و
بعدیت ارشاد حدیثین در روایات امامیه که باعتراف امام اعظم اقدم در دیباچه کتاب کبیر حدیثی در دو نیافته
که مخالف و مضاد آن اغلب الباصار [?] نشده باشد فرقی در اصل مدعا رو نمیدهد چه در شق تقدم حدیث اول اولا
بالابهام حال بعضی از صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که آن رجال کیستند
و در صورت تاخر حدیث اولین اولا ارشاد کردند که فلا یبها [?] بعد انتقال من احداث امور میکنند تا دنیا حال
آن محدثین انچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی به
لفظ اصحابی نفرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد
فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق نبوی بوده اند که ما مرشدا از احاد الناس فانی فرق بین تقدیم بدا
و تاخر ذلک لا جعلنا الله من المتعسفین و ایاک و اینجا لطیفه البینه [?] دقیق که در حدیث مثل سلیم از احداث
ایشان را ارتداد نمی توان گرفت و الا در حدیث شیخ ابو جعفر قمی در مقام نفی اخوت و اثبات بسیاری از مثالب و قبائح
صدیق اکبر امامیه بسلوک راه کنایه که ابلغ من التصریح است هم در حدیث فاضل طبری که درین امور

نص صریح تأکید بلیغ است هم برین ارتداد و کفر مراد باشد لیکن ما از فرط ادب جناب [illegible] نمیتوانیم کرد که حضرت
خیر البشر در حق صدیق اکبر رضی الله عنه بلفظ لا ادری جزم و یقین بدون احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ایمانی که
زبان قلم از بیان آن بند است از تفصیل لوازم و عوارض آن بلکه اقطع و اجزم است فرموده باشند و اگر احیانا جمهور شیعه
امامیه برای پرورش سخن درین احادیث معنی احداث و نفی اخوت مذکوره ارتداد گیرند در مقام جدال با اهل تشیع ما عذر
نداریم و میگوییم لا ضرر و لا ضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد همان جلب منافع از اهل خلافت و گوساله پرستی و
سر شکستن کعب احبار و مخالفت ائمه اطهار خواهد بود لا غیر و هرگاه اینها بافتی برتو کالشمس فی وسط السما
روشن گشت که از ضمیر غائب با احدثوا مراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب انتم لستم اخوانی الی آخره از مقبولین لسانی
و مخاطبین لا ادری ما تفعلون بعدی بر اصول روایات امامیه که فضائح و قبائح بسیار در دنبال داشتند و نیز
هویدا گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث با تعدد آنها دال است بر آنچه دال است دلالة یقینیه و اگر بالفرض دلالة
هر واحد اقوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منهما با انضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا میکرد و محفوف بالقرینه
میگشت فکیف و هما قویتان فی هذا الباب من غیر حاجة الی انضمام الثانی بلا ارتیاب فما ظنک
اذا اجتمعا علی معنی واحد کما مر و اعتضد احدهما بالآخر فضلا عن البراهین القاطعة
والدلائل الساطعة التی لا تعد و لا تحصی تدل علی احداث المقبولین الذین عدهم
الامامیة من ارکان الدین و اوتاد ملة سید المرسلین صلی الله علیه و رضی الله عنهم
اجمعین و لهذا اگر پای انصاف در میان باشد و ناخن انگشت اعتساف قلوب اهل اخلاص را نه خراشد
همین قدر بسند و کافی است که حدیثین مسطورین را بالاجتماع بغیر ضم ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف را اذعان
دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق از ماجرای متعلقات خلافت اخبار بلکه قرع عصا فرموده اند لیکن
حب جاه و طمع ریاست بصره و کوفه عراق و قضای دمشق و شام برای مقبولین لسانی امامیه زکات
لسان خلفای راشدین و مرجعیت خلائق دیار کوفه هندوستان برای ملازمان مؤلف سرآمد متشیعین
عنان تمالک از دست حضرات در ربوده و بنا علی ذلک از ذکر مؤیدات کثیره بلکه براهین

عدیده در اصل تشهید دعوی و استدهای مصار عت از حریف مقصود بود گو بالعرض تنبیهی از جهت تمامتر
هم برای مخالفین واقع شود از انجمله اینکه ابوجعفر کلینی امام المحدثین شیعه در کافی که اصح الکتب قبل الفرقان است
نکابعرفت ساتقا روایت میکند که ترجمه آن بزبان ملا باقر مجلسی در حیاة القلوب اینست که روزی ابوذر بخدمت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله هوای مدینه مشرفه با من موافقت نمیکند آیا رخصت
میدهی که من و پسر برادرم بیرون رویم بسوی قبیله مزینه و در انجا بسر بریم حضرت فرمود که میترسم که غارت
بیاورند بر تو گروهی از سواران عرب پس بکشند پسر برادر ترا و بیایی بسوی من ژولیده و پریشان و در
پیش من بایستی بر عصای خود تکیه کرده و بگویی که کشته شد پسر برادرم و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت
یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر آنچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با پسر برادر خود و
زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون بقبیله مزینه رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیله فزاره
بر ایشان غارت آوردند که در میان شان بود عیینه بن حصین پس حیوانات او را گرفتند و پسر برادرش را
کشتند و زن او را که از قبیله بنی غفار بود گرفتند پس ابوذر گریان بسرعت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم رسید و ایستاد در حالتی که نیزه بر وی زده بودند که بجوفش رسیده بود پس بر عصای خویش تکیه کرد و گفت
راست گفتند خدا و رسول او چنانچه فرموده بودی گرفتند گله مرا و پسر برادرم را کشتند و اکنون نزد تو بر عصای
خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صدا زد در میان مسلمانان که ایشان
مبادرت نمودند به بیرون رفتن قبیله فزاره و تعاقب نمودند و مالها ابوذر را پس گرفتند و جمعی از مشرکان را
بقتل آوردند انتهی ترجمة الحدیث اکنون اندک تامل میباید غلط گفتم اصلا تاملی هم در کار نیست بلکه از جمله
بدیهیات است که این صدیق امامیه از ابتدای مشرف شدن بدولت اسلام هرگز اذعان و وثوق و ایقان بر اسخ
در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر اصول امامیه نداشت و خود بی باکی و زبان درازی کمتر بدل
او در متبوعین نشان میداد چنانچه قصه سر شکستن کعب احبار که از مخلصین اهل بیت بود و در سبق فی
المسلک الاول دلیل قاطع بر این است این بزرگ صدیق امت مرحومه چگونه تواند شد بلی صدیق شیعیان

این چنین می باید و با اینهمه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله حقا
مصداق حدیث خاتم المرسلین ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر حسبان توان نمود
مخفی نماند که قبل ازین از زبان ثقات امامیه متواتر شنیده و در کتب کلامیه ایشان دیده می شد که معنی صدیقیت
امم سابقه گرفته تا این امت لاحقه مقصود و محصور در سه بزرگوار است اعنی حزقیل مومن آل فرعون و حبیب
نجار و حضرت امیر صاحب ذو الفقار متحیرم که اگر ابو ذر با اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق امت
باشد صدیق بودن ابوبکر رضی الله عنه بر اصول رفضه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات اولیات
حتی که اطفال اهل اسلام هم توانند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و کمال
ایمان بدون رسوخ عقیدت بجناب ایزدی و حضرت نبی امی ممکن نیست پس احدا نشاکه ازین بزرگ
بر اصول امامیه زیاده تر از بعضی دیگر بظهور پیوست از جزئیات همین کلی و از فروع همین اصول از آنست که همین
قانون است گو بزبان علمای امامیه من حیث لا یشعرون با وصف حمیده و اخلاق برگزیده متصف بوده باشد
و ازینجاست که بتصحیح روایات صاحب منهج المقال فی تحقیق الرجال و امثالش چون او در باب اختیار
تقیه و سلوک راه مدارا با مخالفین امر شریف مرتضوی قبول ننموده و گردن بر اطاعت انجناب ننهاد آتش
قهر الهی هم در دنیا بحالش متوجه شد که در شداید فتن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست اعوان خلفا
بباد افراه رسید و بخاطر کمترین خلایق میخلد که شاید علمای طائفه اثنا عشریه بخیال این معنی باشند که چون او را
در دنیا رسوا کرده اند در قیامت مانند اتقیا و صلحای شیعه خواهند بر انگیخت و اصلا از تقصیرات او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت امجاد هرگز نخواهند پرسید نه بینی که فاضل مجلسی بدلالت حدیث جعفری رضی الله عنه
چند نفر را از بدترین خلایق شمرده که سرآمد همه قابیل پسر آدم علیه السلام که هابیل را کشت و در حدیث
دیگر از ان امام عالیمقام در کتاب کبیر بسند معتبر مرویست که قابیل با طاعت ابلیس در آمد و آتش
پرستی بنیاد نهاد و بفرزندان خود غیر از شرک و آتش پرستی چیزی میراث نداد انتهی مختصرا و در حدیث امام محمد باقر
علیه السلام بطریق معتمد مرویست که او را تا قیامت برای تعذیب در چشمه آفتاب میگردانند و با این همه

جاید

حدیث آنجناب بدلالت مطابقی نداء می کنند که در قیامت او را لعذاب دوزخ آشنا نخواهند کرد و جمع هردو عقوبت دنیوی و آخروی خلاف عدل باری تعالی شانه و مستلزم ظلم است پس بود بطریق اولی از وزر او گیر قیامت پاک و صاف باشد پس ع نالایق کمترین خلائق کعبی گوید که این همه خیالات خام و هوسهای نفس بیهوده خام است که اولین تیره سرانجام در حق مقبولین لسانی می زنند مقام آنست که انگشت با سعه بدندان تحیر گزند و در تکذیب این سخن سازی زبان دراز فقط تلاوت آیت قرآنی

قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ کافی و وافی است علاوه در کدام آیتی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی بپرایه ورود پوشیده که هر کسی از اهل اسلام مرتکب معاصی شود و دو اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او جانی نداشته باشد غلط گفتم تشدید سیه جسارت کند و بالخصوص در حق اهل بیت بقصد تقصیرات کرده و از امتثال و امر خلیفه بر حق گردن کشد و در ترک تقلید او مخالفت و عناد ورزد چون نمونه قهر الهی بجهت بعضی از معاصی باو رسد لا محاله او در قیامت از وبال و نکال محذورات و مستبدعات سبکدوش و فارغ البال خواهد بود کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ

ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اما حدیثیکه در باب تنزیه و تبریه ابی ذر غفاری تشبث بآن کرده اند مانند سراب یا نقش بر آب است زیرا که خود ملا مجلسی در بحار الانوار روایت مذکوره را مخالفت دیگر احادیث معتمده که در جمع هردو عذاب دنیا و عقبی نص صریح واقع شده اند گفته فلا یعبأ به علاوه از غایت ظهور محتاج شرح و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام نه آنست که چون کسی را در التعاب و آلام دنیوی و لوکان زمانا یسیرا مبتلا میکنند باز وی را در عالم آخرت معذب نمی نماید بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را تا قیامت بسبب مستحق عقوبت سپارد و فرشتگان را برای تعذیب وی گمارد چنانکه در باره قابیل مرد و قد اعتر فوا به بخلاف مصیبتیکه ابوذر غفاری را بجهت شامت اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبرق الخاطف پیش آمد مع ذلک قرآن و حدیث مملو از نیست که بر امم سابقه هردو عذاب وارد گشته مما

خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا ملاحظه باید کرد که درین آیت نیز جمع عذاب

اخروی و دنیوی بالمعنی الذی قرره هم از متواترات است آیا حال اتباع و[illegible] عبید الله بن زیاد و اعوان و انصار یزید بنهاد برکسانی خواص و عوام شیعه مخفی است که هم در دنیا بکمال مذلت و فضیحت عبرت نگاه خلایق شدند و هم در آخرت بانواع عقوبت گرفتار آمدند سلمنا عذاب بلکه برای ابوذر بر مخالفت مرتضوی مقدر بود بجهت عذاب دنیوی سبک شد نه آنکه کلیة مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب اخروی از قابیل در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن راسا کما یلوح من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم اشکار شیعه نمی آید زیراکه اگر حضرت صدیق امامیه باین سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در خیریات سکونت هرگز معذب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که محذورات او درین امر منحصر نبود کما عرفت ندانی که بسر تراشیدن خود کار نه نیست و سر بگناهی شکست بلکه خواست که سرش را از دوش بردارد و استخوان پای او را از کعب برآرد بلکه تکذیب خدا و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افادات مجلسی در بحار بر می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعادی نماند که هرگز مقبولین با مورد حدیث الحوض و دیگر شالت و معائب نتوانند بود و مستاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین گو خطاب با بوذر بود ولیکن مراد جمعی دیگر اند که اهل سنت آنها را به مقتدائی و پیشوائی برگزیده اند و بامامت عظمی و ریاست کبری برچیده و نهایت بذل جهد در تاویل حدیث کلینی بمخالفت مصطفوی که از ابوذر سرزد آنست که باقر مجلسی رئیس المتاخرین در همان کتاب یعنی حیات القلوب تبعاً لاسلافه الماولین و المسولین متصدی آن شده حیث قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم منافی جلالت او است و محتمل است که این در اول حال ابوذر باشد پیش از آنکه ایمانش کامل گردد فلله دره و معهذا بی انصافی او هم دیدنی است که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضاً احتمال دارد که غرضش ظهور معجزه آنحضرت باشد یا اختیار کردن ثواب آخرت بر راحت دنیا انتهی لفاظه بحروفه عجب است از ملائکه با اینهمه تجرد و دعوی انصاف بیش عقلای عالم تعریفا میزنند و از ذکر اینقسم کلمات کیکه منع نمی کنند بر تمامی دانشمندان روزگار ضعف این سخن کمتر از ضعف اعتقاد صدیق اکبر امامیه نیست چه اگر مراد حضرت ملا مجلسی از دعوی جلالت شان اشتهار

با حادیث مناقب و [illegible] از صدیق و صدوق بودنش و مانند آن کما اشرنا الیه سابقا پس مجملا قبل ازین
اینهم گذشت که آن منافی خصائص حضرات ائمه هدی است الی غیر ذلک و کفی به شهیدا علی بطلانها و منعها
واگر مراد چیزی دیگر است بیانش بر اولیای فاضل ممدوح ع که گرش فتح کنم آن بودش مدح عظیم
واجب است حتی بتکلم علیه از کتب رجال صریح معلوم میشود که این بزرگ در مشاهد شرفه که غالبا مدار جلالت و
سابقیت است حاضر نشده و از کلام ملا هم واضح ولائح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجناب خاتم المرسلین
شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبه ایمان و اسلامش در زمان قوت اسلام در غایت ضعف بود
لیکن ملا در عبارت مزبوره دعوی آن میکند که اسلام او بعد از ان از حضیض انحطاط باوج کمال رسید و ضعف
و ناتوانی ایمان او در اول حال بود چون معلوم است که مقاتلات با کفار بعد از هجرت رسید ابرار است
صلی الله علیه و آله وسلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی دانست که ابوذر وقتیکه ایمان
آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بسبب ضعف اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مصائب از دست
قریش بود تجویز نفرمود پس ضعف اسلام ابوذر را تقییدا با اول حال کردن اجمال و ابهام نمودن کار ملا از مجلسی است
دون غیره اکنون تحقیق اینمعنی متوجه باید شد که حضور او در مدینه و رفتنش بجهت مخالفت سرور جهان
بسوی قبیله مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و انحطاط و کمال بر هر صغیر و کبیر عیان گردد
و ظلمت از ابهام برافتد پس باید دانست که قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه ابوذر بی رد و نکیر آورده
که او بعد غزوه بدر و احد و خندق در مدینه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شرف حضور یافته اکنون
از حیات القلوب باعتراف ملا باقر باید دریافت که غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در سال پنجم از هجرت
واقع است آخر بعد استسعادش بحضور فائض النور هم زمانه گذشته باشد تا آب و هوای مدینه که ممدوح جمهور
اهل ایمان و افضل از اجتوا است شکوه و شکایت بهم رسد که موجب انقباض خاطر صفا مظاهر گردد که بنا بر ضعف
اسلام و ایمان بر فرموده خدا و رسول گوش ننهد و داد مخالفت و تکذیب دهد و بالبداهه پس هجرت از
مدینه و اقامت ایشان در قبیله مزینه هم چندی از زمانه سپری شده باشد و لو کان قلیلا پس

باقی نماند زمان حیات سرور کائنات وصحبت شریف نبوی که اکسیر همه سعادات است قلیل بعد از
اظهار اعتراف بضعف اسلام دران وان ثبوت قوت وکمال ایمان ابوذر جنابانکه زبان دامامیه است حیف
مستبعد واول دلیل برین استبعاد آنکه حدیث قمی که برنفی ایمان ابوذر دلالت دارد وحصول ایمان
ومثال ابراند آتش ثابت میکند جنابانکه دانستی بعد از غزوه تبوک که آخر مغازی حضرت نبی مختار نیست نزد
ارباب سیر وفراغ ازان قریب سال رحلت شریف اتفاق افتاده هو تمام الخفی علی امور ضعیفی رود یا فته
کما اشرنا الیه پس حصول ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض رشته نفاق همچو دوک باشد بلکه مسلو و ابد
نقض مواثیق وعهود کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا معلوم نیست که باز در کدام وقت ضعف
اسلامش وتار وپود کارگه ایمانش بقوت مبدل گشته بار خدایا مگر اعتقاد مجلسی این تبدیل وتحول وقت
احداث وتر اشیدن بحصول پیوسته باشد الی غیر ذلک من المحدثات عجب دارم از علمای طائفه که در حق
خلفای راشدین بمجرد احتمالات ضعیف روایات بلکه تحریفات در از تفسیرها بکار برند و در باره مقبولین
خویش قصه طویل را کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابو جعفر قمی را نصب العین دارند اساس جلالت وفضیلت بوذر
مستاصل میشود المختصر خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بنا بر مشاهده آثار ضعف اسلامش که از
جبین سعادت قرینش ولمعان ظهور داشت از ابتدای بادی همان معامله فرمود که با ضعفای نو دو فتیک
انواع مصائب وشدائد از دست کفار رسید قامتی وهرگز تجویز نفرمود واورا بوطنش خصوص نمود
وانهمه مضامین وارشاد نبوی بخطاب بوذر غفاری که بعد ترقی اسلام حاضر باید شد در بحار در حیات
القلوب مسرود است وازافادات اوسائل جب المرجب وشعبان المعظم امامیه نیز المنبعی بکمال ظهور رو اللفظ
للاول حیث افاد ومن کراماته صلی الله علیه وآله وسلم ان اباذر رضی الله عنه
لما جاء الیه واسلم علی یده قال له ارجع الی بلادک فان ابن عمک قد مات وقد
خلف مالا فاحتو علیه والبث فی بلادک الی وقت کذا واتنی فرجع الی الیمن وحاز
کما اخبره رسول الله صلی الله علیه وآله فاحتوی علی المال وبقی فی بلاده حتی ظهر

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وآوی الیه واز اینجا باعتراف کبار علمای شیعه واضح شد
که ظهور وقوت جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ودین اسلام بمقبولین شان مثل ابوذر هرگز وقوع نیافته
بلکه اینها در وقت غلبهٔ کفار واوان مشاق ومحن منزوی بودند بوطن ومشتغل بصحبت بیدینان بودند خوشا بحال اهل
اهل سنت ومشائخ ایشان که در عین عسرت وجانکاهی فاقت حضرت رسالت پناهی را از دست ندادند وجانهای
خود در راه خدا ایشان بازوند وباعلاء کلمة الله چه جفاکشی ها که نکردند وچه حوادث ومصائب که از دست کفار در
اعانت آن سرور بر نداشتند کما سبق شطر منها آخر علمای کبار امامیه تن بعجز در داده وزبان خود را باعتراف
این امور بکشایند از جملهٔ ایشان علی بن محمد بغدادی است در رساله که بتایید اخباریه نوشته وبتوسط
بعضی از زائرین ثقات ومقبلین عتبات عالیات بهم رسیده می فرماید ولا شبهة اقوی علی الجاهل من
هذه الشبهة اذ لجاء وسئل عن الخليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله واجابه
ثمانون الفا من الصحابة المهاجرين والانصار الذين في سيماهم آثار الرهبانية والذين
قتلوا ابناءهم وآباءهم دون النبي صلى الله عليه وآله وسلم وجانبوا الاوداد وهجروا في محبته
الاعداء طيب الرقاد وصبروا على مصص الجوع ومشاق الحروب بان الخليفة هذا الجالس
على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذي بعث الجيوش واحيى الاسلام وغلب
الانام واوضح الاحكام ونحن كلنا مجتمعون على هذا الامر الى اخرها قال بالجملة بعد
رسیدن ابوذر بمدینه که پس از جنگ سخرانی داد هرچند جناب رسالتمآب بجوست کرا وحیرت نکند وبانوار افاضات
نورانیت وضیا بابدن در نداد ودل بر مخالفت نهاد شعر خلاف پیمبر کسی ره گزید ٭ که هرگز
بمنزل نخواهد رسید ٭ ونیز دلیل استبعاد است حدیثی دیگر که محدثین ایشان درمناقب شیعه
روایت کنند یا علی اقرأ شیعتک السلام واعلمهم انهم اخوانی وانی مشتاق الیهم فلیتمسکوا
بحبل الله وليعتصموا به ويجتهدوا في العمل فان الله تعالى راض عنهم يباهي بهم الملائكة لانهم
وفوا بما عاهدوا الله واعطوك صفوة المودة من قلوبهم واختاروك على الآباء والاخوة

والاولاد وصبروا علی المکاره فینا مع الاذی وسوء القول فیهم فکرهم رحیما

چه از این حدیث بدلالت مطابقی بوضوح می انجامد که ابوذر از خلص شیعیان مرتضوی نبود زیرا که بسم الله و صفا عنوان شناخت
اخوت جناب خاتم المرسلین است لیس لهم ثبت آنها بنص قطعی محمول بخلاف ابوذر که این صفت از وی بحدیث سابق
مسلوب چنانکه دانستی و نیز دریافت میگردد که وفا بعهد کردن از مواثیق و سوء عهد نسبت رفتن از لوازم آنها است
بخلاف ابوذر که عارفته و همچنین حال دیگر اوصاف از خلوص مودت و صفای محبت و لااقل که این همه مستلزم
ضعف ایمان و موید این معنی باشد که حدیث لا ادری در شان او و امثال او دست و سائل آن بزرگ بوده
و خواسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت مدح شهدا احد نیز مدح او کند و اگر برین ما دلیل
اکتفا نکنیم و حدیثی دیگر در تصریح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بضعف اسلام او بدلالت مطابقه
در خواست کنیم اینک نشان میدهیم که حضرت ملا باقر مجلسی از امام اعظم طوسی بسند معتبر روایت کرده که
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم از برای تو آنچه از برای
خود دوست میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مشو بر دو کس و متکفل مال یتیم مشو انتهی ترجمه
ما فی البحار و وجه دلالت این حدیث بر ضعف ایمان او و عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که
بر تقدیر ضعف جثه و ناتوانی بدن تفریع آنجناب که پس امیر مشو و تکفل مال یتیم مکن درست نمی افتد
زیرا که بسیاری از لاغران و ضعیفان از شیوخ و شباب را برین امور متعهد کردند پس متعین شد ضعف اسلام
و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص دنیوی زیرا که مضرت این امور این چنین ضعفا را شدید الطمع را السنت نیز هم
قائل هم زیاده تر است علاوه جسارت ظاهری و شجاعت باطنی اگرچه در اوقات جهاد با کفار نگونسار
سمت ظهور نیابد چنانکه در بحار و تراجم آن ثابت و در مسلک اول سخنی ازین باب هم رفته لیکن در مقابله
اصحاب کبار و تابعین اخیار بحدی بود که اگر بیچاره کعب نمیگریخت سرش را بر دوش نمیگذاشت پس مطلوب متعین شد
سلمنا که بروایت بعضی از اهل تشیع و اعتزال در شرح نهج البلاغه حضرت فاروق بعضی را از اجله اصحاب بعد از
تصحیح کمال قوت ایمان ضعیف گفته لیکن پیدا است که تحمل آن قال از عامه کبری جزئی و دیگر است و اسیر

شد. این هرچند کسی بلکه تکفل تمام تعلیمی چیزی دیگر و انتفای ثانی موجب انتفای اول و ثبوت مطلوبیت و لا عکس
القصه در تالیفات فاضل اخباری مثل معتمد الشیعه هم این حدیث موجود بلکه دلالت بران دارد که ابوذر غفاری
بعلبه جرض حافی خود را از سوال معذور نداشته پس طبیب حاذق روحانی صلوات الله علیه کاشف موی سفیدی
و سیاهی دست مبارک خود را بر میکشید و فرمود یا اباذر انک ضعیف وانها امانة
وانها یوم القیامة خزی وندامة الا من اخذها بحقها وادی الذی علیه
فیها بالجمله حال این بزرگ ناگفته به اگر کتب امامیه بدست اهل استقرا افتد روشن تر از آئینه سکندری
بلکه آئینه خاوری گردد که نفی اخوت و اثبات امثال ابوذر قریب رحلت شریف واقع شده و موید اینمعنی است
خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی در بحار آورده و ملخص آن مدح متاخرین است و آنکه توقع امثال اهل بیت از اعمال
نسبت باین مقبولین زیاده بود و از کتاب مذکور توان دانست که این خطبه متصل وفات ادا فرموده و آخر
ملخص آن قریب حدیث شقی است عجب از ملا که دعوی تجدید بحار الانوار بر زبان قلم می آرد و در روایات
امثال ابوذر اکه خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابوجعفر و امثالش که درین فصل ایراد افتاد
هنوز خبرش نیست که بر نقیض این احتمال دلالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابوذر غفاری
را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفای طویت و حسن سیرت حاصل نبود و او بلا عصبیت و ناصبیت ایشان
کجا بکجا می برد که بچنین تاویلات سخیفه و تسویلات ضعیفه که اوهن از بیوت عنکبوت است دست میزنند
کاخ انصاف و سداد را بر میکنند این همه یکسو آخر نفی دین و ایمان از کسیکه تقیه نکند خود را در
معرض تلف افگنده در کافی و وافی و صافی آیا از مشهورات و متواترات هست یا نه و اگر درین باب اندک غور
و تتبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لا دین لمن لا تقیة له و لا ایمان لمن لا تقیة له از اصول
امامیه نخواهی یافت و خود ملا باقر مجلسی که در ضلال متاخرین مثل عبدالله سبا در متقدمین است در حیات
القلوب و دیگران در غیر آن لا علی بوراک و شعوره بآنگ بلند می سرایند و در مقام استشهاد بران بهمه کس
اظهار می نمایند که او هرگز از خلفا خوفی نکرده و در اظهار ذمائم ذی النورین انکار بلاغت بسته بعیب را

رو بروی او وارکان خلافت واعیان امارت شکسته ولهذا غضب الهی برای عبرت خلائق بجانب
متوجه گشته عهود ومواثیق را در باره مرتضی شکستن ودل بقضای بلاد عظیمه بربستن که مصدر حوادث وفتن
بوده مانا است مضمون ابیات درویش سقای بخاری ابیات طرف کلاه وکاکل مشکین شکست و
بست * صد فتنه سر زده بجهان زین شکست وبست * با ما شکست عهد وبا غیار بست آن
واحسرتا که گشت مرا این شکست وبست * پس پیمان وایمان ابوذر بلکه با دین آنجناب نیز کجا باقی ماند همه
در زمان خلفا از وی مسلوب گشت بنا علی هذا سخن سازی ملا مجلسی در باره حصول قوت ایمان کی
مساعی وداشته باشد مگر شاید بر مذهب اهل رجعت باز دردنیا از عالم برزخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
و برادرانش چنانکه از تاویلات صاحب تحفه در جلد چهارم نجم نظر باصول امامیه از متاخرین ائمه در
شان او مرویست لازم می آید تدارک ما فات بعمل آورده باشد پس معلوم شد که هرگز نزد عقلا ایمان
ابوذر بکمال نرسیده گرفتیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وی را در باب امر بالمعروف ونهی عن
المنکر تاکید شدید فرموده که قل الحق وان کان مرا ولا تخف لومة لائم الی غیر ذلک
لیکن فقط این مورد او مراتصب العین داشتن واحادیث اطاعت خلفا را وروایات متواتره تقیه را پس پشت
انداختن قصه پارینه ملحدی را در باره ادعای حرمت نماز مستدلا بالکریمة لا تقربوا الصلوة زنده ساختن
است علاوه آنچه در باره امر ونهی بجناب امام وقت خلیفه بلا فصل ارشاد شده البته از تاکید ابوذر زائد خواهد
بود چنانچه بر ناظرین کتاب العین مخفی نیست هرگاه امام انام تقیه فرماید وپشت سر خلفا در نماز پنجگانه
اقتدا سازد ابوذر وخوانش در چه حساب خواهند بود که باظهار حق پردازند علاوه این همه امر بالمعروف
ونهی عن المنکر واعلاء کلمة الحق در وقتیکه حضرت مورد نص غدیر ابوذر را طلبید خاطر نشین بود یا نه لیکن عجب
که ابوذر بر خلاف وبرعکس بزرگان واهل اخلاص راه اختیار شد ولیکن سر خود را نه تراشد درینمقام بر روایتی از
روایات بیشمار که در باره اطاعت خلفا مروی شده اکتفا نموده میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
کرده شود که آیا معامله ابوذر با خلیفه ثالث ورفقای او دلالت بر انتفای ایمان وی میکند یا بر نقیض آن

در کمال

در کامل بهائی مذکور است که امیر المؤمنین گوید که چون اذا جاء نصر الله نازل شد رسول الله رنجور گشت و توقف
نکرد در خانه بلکه بیرون آمد روز پنجشنبه و سر عصابه بسته بر منبر رفت رنگ روی مبارکش زرد گشته آب بدیده روان بلال را
فرمود که در مدینه منادی کن که بوصیت رسول حاضر شوید که وصیتی خواهد کرد و این آخر وصایای اوست جمله خلایق به مسجد رسول دوند
مرد و زن صغار و کبار چنانکه مسجد پر شد رسول گفت وسعوا لمن وراءکم وسعوا لمن وراءکم یعنی فراخ کنید مجلس را کسانی که
در پس پشت شما اند پس رسول صلی الله علیه وسلم برپا خاست گریه کنان گفت انا لله وانا الیه راجعون پس بعد خطبه طولانی
ذکر کرده که در اثنای آن این عبارت واقع است ایها الناس اطیعوا ولاة امرکم ولا تعصوهم وان کان عبدا
حبشیا مجدعا فانه من اطاعهم فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصانی
ومن عصانی فقد عصی الله لا تخرجوا علیهم ولا تنقضوا عهودهم باز مؤلف کتاب مذکور در اثنای ترجمه آن
گفته که ای مردمان اطاعت کنید والیان امور خود را یعنی امامان را و در ایشان عاصی مشوید اگر چه بنده حبشی
باشد که از قبل امام بر شما حاکم بود هر که اطاعت ایشان کند اطاعت من کرده باشد و هر که اطاعت من کرده
اطاعت خدا کرده و هر که بر ایشان عاصی شود با من عاصی شده باشد و هر که بر من عاصی شود پس بتحقیق که بر خدای عاصی شده
و بیرون میایید بر ایشان و مشکنید عهدهای ایشان را انتهی بلفظه پس دانشوران عالم متعجب بمانند که اگر مراد
از ولاة امور خلفا باشند اعم از اهل استحقاق و جور و نفاق کما هو الظاهر یا فقط حضرات معصومین پس
حال ارکان دین و ایمان حضرت صدیقه تا بیشتر از اهم است زیرا که چنانچه او از اطاعت ذی النورین سر تابی کرده
و خلعت خروج پوشیده و انواع بی ادبیها بر روی کار آورده اطاعت امام وقت را که حضرت امیر بود نیز رفض
کرده و داد ناصبیت داده و راه تقیه و سکوت اختیار نکرده پس لعن مخفی نماند که مقصود جامع اوراق از
اشاره باحادیث تقیه و مانند آن و اثبات کفر اخروی حضرت ابوذر غفاری نیست آنچه بارها گذشت که تطبیق
احادیث محض فقط ثبوت بدعات و تقصیرات و نفی کمال ایمان مطمح نظر است بلکه اشعار بر آن می نماید که حال
کتب دین و ایمان شیعه که مشتمل بر چنین خرافات است باید دید و در پی شد اینها و مطاعن خلفا بلکه انبیا آمیزند بهمین
عقل باید سنجید این همه که گفته شد متعلق بتاویل اول از تاویلات مجلسی در باره ابوذر بود آمدیم بر

احتمال دیگر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ظهور اعجاز مصطفوی و آماده گی ثواب حسرت
بود و این طریقه تاویل است که حضرت ملا افاده فرموده این فاضل جلیل و اوحد نبیل این قدر هم خیال نکرد که این تاویل
با ضعف ایمان که در نفس حدیث منصوص است کما سبق و خود مجلسی آن را بعد چند سطر از تاویلات خویش رعایت کرده
منافی است و در کمال ظهور است که شخص ضعیف الایمان برای ظهور معجزه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه نیز از آن
معجزات او را مردم دیده باشند انواع تعب و قتل و اسر برای اقارب خویش تجویز نتواند کرد بلکه احتمال آن بود که چنانکه
از اقامت مدینه سرگران بود از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از دأب اهل دنیاست و نیز احتمال
آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود فبها و الا از تکالیف اقامت مدینه و
رفاقت شریف نجات کلی حاصل پس اختیار سفر از احدی الحسنیین خالی نیست و خیال ثواب آخرت در اختیار
مصائب برای شخصیکه فقط عیش و نشاط خود را بر صحبت منیف ترجیح دهد و مرتبه قناعت بدست نداشته باشد کما شهد
به اخوه الکبیر اعنی سلمان الفارسی و قد مر بیانه فی المسلک الاول با وصف منع آنجناب صلعم از اختیار حکومت همت
برای تکالیف آن مصروف نماید و ضرورت بلحیه نداشته باشد از عجایب احتمالات است بالجمله در مخالفت و تکذیب حبیب
ایزدی صلعم ادخار ثواب فهمیدن کار ابوذر و مرید خاص او ملا باقر است ای معاشر مسلمین ادخار ثواب در
صحبت آنجناب صلعم بود یا در مفارقت قطع نظر ازین همه امور برای نفس خویش بالستی گردن یا برای
برادرزاده خویش که مفت او را در معرض تلف انداخت و وبال خونش بر گردن خود گذشت اگر این
نوع معاملات سمت جواز داشته باشد که سید انام علیه الصلوة والسلام بکسی فرماید که ای فلان تو از بیجا مردود
القراته خود را همراه مبر که دشمنان برای بدخواهی در کمین گاه نشسته اند و برادرزاده قتل و اسیر
تو مجروح و آنها مقتول و محبوس خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه تکذیب نماید و گوید که هیچ فتنه
واقع نخواهد شد و حضرات امامیه مر اقوال سخیفه او را تاویل کنند که اختیار این مخالفتها برای اظهار اعجاز
بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویه اتفاق افتاد محض بنا بر اظهار معجزه نبوی بود یعنی اخبار غیبی که
یا عمار تقتلک الفئة الباغیة همچنین جور و جفا اعوان و انصار یزید بر سر آمد اشرار الی غیر

ذلک

ذلک من المناکیر این طرفه اظهار معجزه و اذخار ثواب است که باعث قتل یکبارگی موجب اسر اهل بیت او شود
و فاعلش متوقع ثواب و مزید درجات روز حساب باشد کاش به برادرزاده خود ابتداءً از بیم اعلام میکرد و میگفت که
ای برادرزاده وای فرزند دلبند ترا بهر حال از مدینه رسول ثقلین هجرت باید کرد تا کشته شوی و ناموس تو بر قرار
نماند که در صورت مزید درجات اخروی فایز گردی و گناهان تو کان لم یکن می شوند نه اینکه اظهار معجزه نبوی
که در یک اشارتش کره قمر بدو نیم شد برین حرکت ثقیل یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این امنیت همین
اراده محذوف اگر آن اجل رسیده قتل و اسر اهل بیت خویش را طلب میکرد بنابر انبساط نفس قبول میکرد و اظهار مخالفت
سید الثقلین صلعم اختیار می نمود در این زد و بند ثواب عالم آخرت می کشود و از اینجاست که حضرت ابراهیم
علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر
ماذا تری و جناب سید المرسلین صلعم در منامات ریحان خویش اعنی شهید کربلا علیه السلام را رواه المجلسی فی البحار
وغیره فی غیره من الاسفار ادا نمود که ای فرزند گرامی زودتر بکوفه باید رفت که فوز بدرجه شهادت بدون این سفر و
اختیار مشقتها امکانی ندارد و بار خدایا مگر حضرت ابوذر مطالعه لوح محفوظ میکند نیست که بر تقدیر اعلام و ابا و انکار
خواهد کرد و معجزه شریف در پرده اختفا و احتجاب خواهد ماند پس ناچار بهر حال ورا در معرض هلاک انداخت حیرانم
که هرگاه این کابرا امامیه مصدر چنین تاویلات رکیکه برای سرپرستی مقبولین خویش میشوند باز بکدام
زبان مطاعن صحابه بخیر تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب جنابیکه مخالف نام او لشکر بود
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موسوم فرمود و او امتناع کرد و کسیکه از اطاعت نبوی استکبار زد و
استنکاف ورزد او خمین و جبان است و چه عجب که از و مخالفت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم درباره نصوص
خلافت مرتضوی هم صدور یابد الی غیر ذلک من المطاعن التی اوردها الفاضل المجالستی تاسیا باسلافه فی عماد
الاسلام بالجمله سخافت این توجیهها نه چنان است که حاجتی به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون
سکوت را مخالفانه رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز و امی نمایند اشارتی بسخافت توجیه مسطور نقطه
بورود حدیث جناب سید المرسلین در باب عضاده الی غیر ذلک نموده شد و اگر بر منتهم قائد توفیق کدام مبتلای

عمای تعصب را بسر کوچه حق بینی نبرد و از محبت وجه آل پیغمبر و یاد ستم کشیده‌ها بود این کلمه تبری
دگر جگر و مبلای بکار بره کیش کینه توز و رکیش دارد که لبهای هرزه درای را بهم بید وزد و آن اینکه صاحب
بحار روایت کرده و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از اقارب اینست که حذیفه والی مداین
بود از جانب عثمان و چون خلافت ظاهری بامیرالمومنین منتقل شد عهدی کسی بحذیفه نوشت که او را مطلع
سازد از حکایت خود و بیعت مردم با او حذیفه بیمار بود و درست نشست و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی و
بادشاه شما گردید امیرالمومنین حقا بسن جوانی برخاست و گفت ای امیر آیا مرا ماذون میسازی در سخن گفتن
گفت بلی گفت آیا امروز امیرالمومنین شده یا همیشه بوده است حذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر مومنان بوده
و هست جوان گفت بچه چیز این را از تو قبول کنم حذیفه گفت بدرستیکه حضرت رسول صلعم فرموده بود که هرگاه دحیه
کلبی را نزد من ببینید کسی نزد من نیاید و من روزی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتم بر در برداشتم دحیه کلبی را
دیدم چشم را بهم گذاشته برگشتم و بخدمت علی علیه السلام رسیدم فرمود ای حذیفه از کجا می‌آیی من حکایت عرض کردم فرمود
برگرد من امیدوارم که امروز حجتی بر خلق ظاهر شود من در خدمت آنسرور برگشتم و بر در ایستادم آن سرور داخل
شده گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته یا امیرالمومنین
و بپرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم که دحیه باشی گفت بگیر سر عم زاده را که سزاوارتری باو از من عمامه
شد درین اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی سر مرا تو از دامن که گرفتی حضرت امیر گفت از دامن
دحیه فرمود بلی او چه گفت و تو چه گفتی حضرت گفت من سلام کردم و او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت فرمود
خوشا حال تو ای علی که سلام کردند بر تو ملائکه یا بارت مومنان از جانب پروردگار عالمیان بعد از ان حضرت
امیر بیرون تشریف آورده فرمود ای حذیفه آیا شنیدی گفتم بلی شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم
عرض کردم بعد از ان آن جوان فارسی بحذیفه گفت پس کجا بود شمشیرهای شما در روز بیعت ابوبکر حذیفه گفت
این لبهای بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از برای آنهاست آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شماست
آنچه کرده اید خوبیها سوال کرده نمیشوید آنچه آنها بد کرده اند انتهی صاحب تحفة المتقین بعد ذکر این روایت

بلافاصله

بلا فصل میگوید که محمد رحمه الله از عبد الله بن سلمه مقدار این حدیث را بطول و بسط روایت کرده است
و دران مذکور است که حذیفه از آن جوان عذر سکوت و معارضه نکردن در بیعت ابو بکر را باین نحو خواست
که ای جوان بخدا قسم که چشمها و گوشهای ما گرفته شده بود و مرگ مکروه و زندگی و حیات زینت یافته بود
در پیش ما و در علم خدا گذشته بود ما از خدا سوال میکنیم آمرزش گناهان و نگاه داشتن بقیه عمر را بدرستیکه او است مالک
این انتهی بلفظه من آخره و مختصرا من الاول بعد از این روایت مناسب آن بود که بقلب عبارت مؤلف پردازم
لیکن چون عنقریب بتقریب کرمان این ابن جازب از کتب قوم قلب عبارات مؤلف بسمع خراش میشود
لهذا این قلب را بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذاشته بذکر دیگر فواید عظیم که برین حدیث مترتب
یافته متوجه میشوم نخستین آنکه سطور حضرت امیر از باز گردانیدن حذیفه و شنوانیدن کلام اشرف ملائکه
در باب امامت بلا فصل خویش اتمام حجت بود تا باشد که حذیفه باستماع آن هشیار و بیدار شود و در وقت حضور
یعنی وفات سرور کاینات در اجتماع اهل سقیفه و دیگر مقامات کتمان شهادت نه نماید و بالجمله بسوی
اهل خلاف میل نکند دوم آنکه حذیفه بصیغه متکلم مع الغیر خود را با تمامی حریفان مثل ابو ذر و سلمان
و ابن مسعود و غیرهم از مرتکبین احداث مید السنت و مثل دیگران از صحابه بر اعمال زمان نبوی مفتخر میکرد و همه
کس را از غافلین و کاتمین حق شمار می نمود و این تقریر را الجواب جوان فارسی برای آن آورده تا معلوم شود
که سکوت ایشان در زمان بیعت ابو بکر بجهت استیلای حرص دنیوی که راس هر جرم و خطا است نبوده الا می گفت
که ای جوان ما گروه مخلصین و معاشر معتقدین امیر المومنین در مبادی خلافت ابو بکر باهم اتفاق کردیم که چون وی
منبر رسول را بپا از قدام و خلف و یمین و شمال بروی بریزیم و او را از علو منبر بحضیض مذلت بر اندازیم
لیکن امام برحق و خلیفه مطلق زجر شدید فرمود و هرگز برین معنی رضا نداد و آخر بالحاح و اصرار ما راضی بر
مجادله لسانی شد پس معائب پیراهن روس الاشهاد در وقت مذکور یاد کردیم و در نشر مثالب او و تمامی
اعوان و انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشنامهای غلاظ بر زبان آوردیم و دقیقه از تکفیر قوم نا مرعی
نگذاشتیم چون امام راضی نشود سر شمشیر چگونه بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نه پذیریم مگر نشنیده که عمر

که سلطان را پسندیده‌تر است پس باطل شد روایتی که علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
با ابوبکر صدیق یار آن محزون موضوع ساخته‌اند و در آیت هم دلالت بر وضع امثال این روایت دارد زیرا که
چون طمع از عارف دنیا مستولی بر این قوم باشد بجهت آنکه گوش ایشان را کر و چشم ایشان را کور و نور نهیت عقل را
مسلوب کند و زندگانی دنیا را زیب و زینت داده و در مورد صم بکم عمی گرداند بجهت آنکه بر میعاد امیرالمؤمنین حاضر نشوند
و سکرات خود را نتراشند و رقابت مرتضی و دل ننهند معارضات که اسئله ایشان در مجامع اصحاب کما یجری
تفصیلها با خلفا که از راه داشته باشند ندانی که بزرگان گفته‌اند شعر عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن گم است که را رهبری کند * و نیز فرموده‌اند قطعه هر کو بست مائده فقیه و پیر و مرید * و زربان آورن
پاک نفس * چون بدین دنیا دون فرود آمد * بعسل درماند همچو مگس سوم آنکه اگر بیعت ایشان از جهت تقیه میبود حکام
طمع دنیوی چگونه حذیفه رئیس المتقین با سرار منافقین دخل می‌داد و بر گناه خود و یاران خود چرا خالف می‌بود خود را
با اتباع و اشیاع چرا از مخالفین مرتضی و قرار میداد کما سبق مفصلاً اکنون بر آن روایت
موضوعه اعلام مینمایم محصول معنی آن که از طول احادیث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
شده در فارسی وارد میکنم که ابان بن تغلب از صادق پرسید آیا در منکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
سعید و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابوالهیثم و سهل و عثمان و خزیمه ذانی
و ابوایوب باهم مشورت کردند که هرگاه ابوبکر بر منبر ایستد او را بذلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را تهلکه
میندازید و اول از حضرت امیر پرسید پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را با وصف اولویت
و صدور حدیث که حق با علی است هر جا که باشد ترک کردی باز گفتند که دل بر این اراده نهاده‌ایم پس صلاح
چیست فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سرانجام نمی‌شود و آنها شمشیر با کشیده بر سر من خواهند رسید
که بر خیز و بیعت کن والا گردن میزنیم پس ضرورت دفع آن حضرت بر تقدیر فقدان انصار مرا منع فرموده و نیز
بخدا که اول مشغول تجهیز بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسنین گرفته در بدر گردیدم
کسی قبول نکرد مگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر لاجرم در خانه منزوی شدم پس اگر این اراده

بر سید می‌کند کیر بخصوص خلافت من بر وی برس رفتند و انصار به مهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار ابان گفت
سفیان چنین تلاوت میکند لقد تاب الله علی النبی وللمهاجرین والانصار فرمود برا خطا رفتند
این وقتی درست می افتاد که از پیغمبر گناهی صدور یافت و روایتی آنکه پنهمه وقت وفات شریف غایب بودند باز
بمدینه آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد برخاست گفت ای ابوبکر از خدا بترس نیک میدانی که پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم روز قریظه که صنادید کفار بر دست امیر کشته شدند فرمود ای مهاجر و انصار وصیت مرا
نگاه دارید که علی خلیفه من است و الا دین شما خراب خواهد شد و این وصیت از آسمان نزول یافته و ازین
من اهل بیت اند باز برای مطیعین دعا فرمود و بر منحرفین دعاء بد نمود عمر گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت ای ابن خطاب گویائی تو از زبان دیگری است حسب تو خراب
و منصب تو ادنی و قدر تو کمتر است نامردی لئیم بودن مشهوری و مانند شیطانی و عاقبت شما خلود فی
النار پس سلمان فارسی برخاست و با هنگ ایرانیان اول بزبان فارسی حرف زد که کردید و نکردید و این موعظت
بعد از ان بود که نمونه قهر الهی بگردنش رسید ای ابوبکر کار خلافت از تو انتظام نخواهد یافت و آخر در مسائل
رجوع بحضرت امیر ضرور خواهد بود عهود و مواثیق را درین نزدیکی شکستید و خلیع العذار گشتید اول در زیر
رایت اسامه در آمدید و اکنون بر منبر بر آمدید برین گناه دیگری نگذشته توبه کن و از سر دعوی خویش بگذر پس ابوذر
برخاست و گفت صحبت پیغمبر را بجا آوردید و قرابت را ترک نمودید اگر امر خلافت در اهل بیت ماند شکوه و
او نام در دین راه خواهد یافت و آخر جهله و ظلمه مسلط خواهند شد و انجام کار بسفک دما خواهد بود و خود دیدند
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی راست باز حسنین باز ذریت طاهره من پس قول پیغمبر را پس پشت
انداختید و دنیا را نصب العین داشتید و نعیم مقیم آخرت را پشت پا زدید و پیروی بنی اسرائیل کردید عنقریب
وبال خواهید کشید باز مقداد داد موعظت داد و گفت از ظلم و جور باز گرد و توبه کن و در خانه منزوی شو
و امر خلافت با میر تفویض نما یاد نداری که اول بر شما رئیس منافقین را که عمرو بن عاص است و با نفاق

استوار نشانیدت هو الا بکر در حق او وارد شده رغبت کردند پس شما بر جای او امام توانید شد زینت
دنیا فریب مخورید و حق را بر مرکزش نشانید و گرنه رسوائی خواهید دید باز بریده استرجاع کرد و گفت آیا فراموش
کرد علی خود را بتکلف از اهل النسیان قرار داد و یاد نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی را امیر المومنین نام
نهاد و بارها فرمود که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود متنبه شوید و براه مجرمین و ظالمین مروید
پس عمار گفت اگر میدانید فبها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی بخلافت و قیام امور دین اند
پس قبل از آن که بنیاد دین و ایمان متزلزل گردد و فتنه های عظیمه برپا شود حق را بمستحق بسپارید
و حال النصوص خلافت را از سد الابواب الا باب علی و فضائلش و خطبه فاطمی و بودنش باب علم و حکمت محتاج
بودن شما بسوی او خود میدانید پس ارتداد علی الاعقاب اختیار مکنید فتنقلبوا خاسرین قال
لا تتولوا عنه مدبرین باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که وبال عصیان در باب وصی
آخر زمان همه بسوی تو راجع خواهد شد زود تر تدارک ما فات بعمل آرید و خلافت را باختیار اهل بیت بگذارید
والا در مظلمه قیامت گرفتار شوید وما ربک بظلام للعبید باز خزیمه ذو الشهادتین همه حضار
خود را ثابت کرد و گفت بگوش خود از نبی صلی الله علیه و سلم شنیدم که اهل بیت فاروق و پیشوای امت اند
وما علی الرسول الا البلاغ المبین باز ابو الهیثم قصه غدیر بیاد آورد و گفت کسی بعد انصار
همگر گفتند این قامت برای خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت را مولی
داند علی مولای او ست پس خوض بسیار واقع شد آخر کس بسوی آنحضرت صلعم فرستادند فرمود بگوئید علی ولی
مومنین است بعد من و انصح مردم اکنون بعد ادای شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
ان یوم الفصل کان میقاتا پس سهل بن حنیف برخاست و حمد و نعت بجا آورد و گفت که من بچشم دیدم در همین مکان
آنحضرت را که دست علی گرفته بود و میگفت ای مردم این امام شما بعد من است و وصی در حیات و ممات من و قاضی
دین منجز وعده من و اول کسیکه مصافحه کند با من بر حوض کوثر او خواهد بود و شما بجال ناصر و دلیل ها(?) ...
و خاذل او و باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اهل بیت نجوم

زمین

زبین نداایشانرا در مجمع متقدم کنند شخصی برپا خاست و پرسید که اینها کیستند فرمود علی و ذریت طاهره
او چون خود خلفا را بیان کرده باشند فلا تکن اول کافر به ولا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم
وانتم تعلمون پس ابو ایوب معطر اختم کرد که بار بلشنیدیم که تصریح بامامت علی فرمود و گفت که علی امیر الابرار
وقاتل الکفار مخذول باد خاذل او و منصور باد ناصر او و توبوا الی الله من ظلمکم ان الله تواب رحیم
ولا تتولوا عنه معرضین امام صادق علیه السلام فرمود که ابوبکر ساکت شد و آقا له کرد عمر گفت ای لئیم
احمق تو لایق این کار نیستی حالیا سالم را خلیفه میکنیم پس اعلی و ثانی همه غایب شدند تا سه روز کار خلافت بالکلیه
متعلقه مسجد شریف معطل بود روز چهارم خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید که بنی هاشم طمع خلافت
کردند و بتعاقب ان جمال سالم هم با هزار کس رسید همچنین معاذ بن جبل تا آنکه چهار هزار کس جمع شدند و شمشیرها برهنه
کردند بمقدمة الجیش عمر بود و اول اعظم امامیه یعنی خالد بن سعید در گفتگو بلکه بدشنام با عمر در آویخت و هنگام
مصارعت بیانه عمر و علی گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس امیر باصحاب خود گفت خدا رحم کند شمارا اکنون بروید
داخل نشدم در مسجد مگر چنانچه موسی و هارون وقتیکه اصحاب او گفتند که برو با برادر خویش و با کفار جهاد کن بدرستی که
همراه تو نخواهیم رفت عجب از وضع این داستان که براءابن تغلب بلکه امام صادق باینهمه دروغ بعضی را بسته و
ندانسته که آثار جعل از سیمای حکایت پیدا و علامات خفت رای و تناقض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
از فحوایش هویداست اوله آنچه در صدر قصه گذشت که الشیان خواسته بودند که صدیق را از منبر بزیر آورند و او را ذلیل نمایند
و حضرت امیر بحکم آنکه عرق عداوت خلفا بجوش نیاید و لطلب بیعت یا قتل متوجه نشوند و این تقیه از بهر شان
منع فرمود و جز این قدر تجویز نمود که بخصوص مسجد آیند یا بیاد ابوبکر دهند و از اینجا است که محقق جیلانی در شرح الاصل
ترجمه بعضی از فقرات این حدیث در همین مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهده بیرون
نتوانید آمد پس خواسته که با شمشیرهای کشیده بجنگ من آمده اید انتهی بلفظه دوم وسط حکایت دلیل بر آنست
که این قوم در حرمت خلفا سخت بیباک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند و در تکفیر و تضلیل شان بداوصف
کوشیده از اراده الغای ابوبکر از منبر پا فراتر نهادند و حالانکه در روایت سقیفه قوم ما عترافنمز الذین

بجمیع مشایش [illegible] فتنه روز سقیفه پدید آمد و بیعت ابوبکر واقع [illegible] تمامی صحابه
خود را امر کرد که آن مواعید نیکو و کفتن و اقل البلاغ [illegible] محمد [illegible] و مسیح [illegible]
[illegible] و در آن وقت جمیع یاران [illegible] نشینند و از
خانهای خویش بیرون نیایند و برین بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهای خود را بحرکت نیارید و ساکت و
صامت باشید بعد از تعیین مرجعین و نام روی اصحاب و ضبط امور خلافت و اجتماع مهاجرین و انصار فرستادن
این جماعت معقول نشود بالجمله چون این دشمنان دست تمام برین اوامر و نواهی خدا نهادند و زبان
درازی کردند و هوا السنه را بحرکت آوردند اعوان و انصارش فی الفور فوج کشی بر اهل بیت نمودند و
این عجلت بیگمان و را آن وقت هم از درشتی رجوع نکردند بلکه دشنامهای غلاظ [illegible] حق دادند و هرگز براه
لینت نرفتند چنانکه عاقلان گفته اند شعر لطافت کن آنجا که بینی ستیز + نبرد قز نرم را تیغ تیز + تا آنکه جناب
امیر را هم بغیظ در آوردند و شور قیامت برپا شد و الا چنانچه خلفا از سعد بن عباده با وصف انکار او از خلافت
صدیقی و دعوی خلافت خودش بلکه اصرار برآن کما صرح به فی کتبهم غض بصر کردند از جناب مرتضوی که براه
لینت و تقیه میرفت بطریق اولی در می گذشتند پس اینهمه فتنه ها بسبب تجاوز این قوم از حد و تمرد
لله صریح مخالفتهای مرتضوی بهم رسید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر در تفسیر منهج
السداد لطالب الرشاد از کافی و تفسیر عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود قسم بخدا که نکشتند
بنی اسرائیل انبیا را بشمشیرهای خود بلکه شنیدند کلمات عجایب از ایشان را و افشا و اظهار آن نمودند و بسبب آن جهال
قوم در صدد قتل انبیا علیهم السلام گردیدند و آنها را بقتل رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ائمه طاهرین اسرار
را که از ایشان می شنیدند منتشر و پراگنده میساختند و بسبب آن لصوص خلافت و غاصبین حق ایشان در مقام
اذیت و قتل ایشان می شدند انتهی از این تناقص و تهافت خفت رای و ضعیف هم بوضوح می انجامد مع ذلک
زیاده ترین سخافتی در جهان حیرت را می باشد که خود این جاعلین متواتر و مستفاضه روایت می کنند
و درین داستان هم آورده اند که جناب مرتضوی با تمامی کسی کو در بدر افتاد و کسی از مهاجرین

و دیگری

مهاجرین و شکری نکردند انصار هم گفتند که در اول مرتبه کجا بودی حالیا طمع نصرت از ما نباید داشت
که جز فتنه چیز دیگر نیست و قبل ازین گذشت که اصحاب ثلثه هم بر وقت معهود سر نه تراشیدند پس اگر این
جماعت طعن بر صدیق میکردند چنانچه این طومار بران منطویست چه اثر از ابوبکر صدیق و مخلصانش که
معرکه حاضر بودند بسیار آسان بود که القوم مورد لوم هرگاه این همه نصوص را مستحیلی خود بود شما اول
روز چرا کافر شدید و نگوش انصار چه پرسید که علی بن ابی طالب خلافت را قبول نمی کند باید که از شما
کسی متولی این کار شود و حالانکه عصمت با دیگر شروط در امامت در کار است بازدل بخلافت سعد دیدید
و تا دیر بین المهاجرین و الانصار قیل و قال در کار بود و کسی نگفت که شما کیستید که با وجود امام منصوب
خلیفه شوید قطع نظر ازینهمه هرگاه او ران فرزند خویش را بر در های شما حاضر گردانید و الحاح و زاری که
تکاد السموات یتفطرن منه در شان اوست از حد گذرانید رسی بحال او رحم نکردید و گفتید که
اکنون فتنه عظیم بر میخیزد پس حالیا چرا اثارت فتنه و فساد میکنید مگر یاد ندارید که در محکمات تنزیل حق
میفرماید یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و لا تعثوا فی الارض مفسدین و لا تفسدوا
فی الارض بعد اصلاحها و الفتنة اشد من القتل این همه یکسو هرگاه اتفاق کرده بلاهت امام خود
مشغول شده بودید که چرا حق خود تلف میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سر تراشید و حاضر شوید شما
عمل بران نکردید اکنون از روی فریب و دروغ و جبن شما مانند آفتاب بر هر کس عیان است می خواهید که
ما را و علی را دشمنی پدید آید و هنگامه ظلم و ستم بر در اهل بیت برپا شود دور شوید که عنقریب جزای اعمال
خویش گرفتار میگردید و ان جهنم لمحیطة بالکافرین الی غیر ذلک من المتقاریر و چون
این هم ماجرا در ان معرکه عظیم بر زبان نیاورده بلکه واضع مفتری بر خلاف حکم بداهت دلیل با فحام
تمامی صحابه شده بالیقین بطور بعضی از استدلالات مؤلف کحامر فی المسلک الاول معلوم شد که سفهای
چند این داستانها را مثل قصه عمر و عیار از پیش خود بافتند فرق این است که در ضعین حکایت عمرو مثل
فرزندان شیخ مبارکه چنان سحر بیانی بکار برده اند که مردم روزگار را از اهل اسلام بلکه کفار از حد لحج

صدور لیه خویش باشتیاق استماع آن هست پدید آید و اشک می افشانند و حکایات مفتریاتی که بر ائمه
مانند قرآت دیگر مشتمل اهانت صدر اول اسلام بحث مستکره است که احدی از عقلا گوش بر آن نمی نهد
بالجمله کسانیکه ادنی غور در امثال این مفتریات میکنند بر آنها واضح می شود که این مقبولین لسانی امامیه را درین
دراز نفسیها غیر از تماشای مظلومی و بیکسی اهل بیت چیزی دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بر آن اینست که
چون سیدة النسا خواست که دعای بد در حق اعدا کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوارها از جای
از اساس خویش بلند شد و قریب بود که متغلبین خود بخود زنده در گور شوند همین بزرگان سرپرستی خلفا بجا
آوردند و آنجناب را ازین کار خیر باز داشتند چنانکه خواهی نوشت انشاء الله تعالی و ظاهر است که اگر
چنین نمیکردند مناصب جلیل زیبنگاه خلافت چگونه می یافتند و عجب نیست که بهوای [illegible] [illegible]
خلفا را هم بنام مرتضی بر بندند علاوه آغاز داستان بدانسان میکنند که جناب امیر با وصف ملاحظه
عذر و جبن قوم مرة بعد مرة ائمه را خلص اصحاب الستة برای تذکیر احادیث بشیر و نذیر فرستاد
و انجامش دلالت بدان میکند که ایشان را مثل قائلین فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا
قَاعِدُونَ تصور بلکه تصدیق نمود فاعتبروا یا اولی الابصار و از عجائب خرافات که ازین
حدیث جوش میزند حرفی دیگر باید شنید که امام صادق ع معاذ الله درباره آیت مذکور فرمود
که قرات عامه موقوف بر صدور گناه از جناب نبویست و اللازم باطل فالملزوم مثله تا لازم برین دلیل که
چه قدر متین و استوار واقع شده اگر لفظ تاب الله علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنه لم فعل
کذا هم دلیل بر آن خواهد بود پس معلوم نیست که ائمه بروایات متشیعین درین آیت یعنی عَفَا اللَّهُ عَنْكَ
لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ چه تحریف کرده باشند و ازین صریح معلوم میشود که ارتکاب چیزی بوقوع آمده که لم
بدان متوجه است ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ ورود یابد چنانکه
در تواتر آن شکی نیست چگونه دلیل صدور گناه خواهد بود و الحمد لله مطالب البنیه و چون این بحث طولی میخواهد
بر مقصد اکتفا نمودم اگر انقسم بعضی از صحابه کبار سر میز و حضرات نقض علم و انقاره بر آن می نهادند

[illegible]

و از این جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه بیش از بیش است اگر اجل مهلت دهد در کتابی
دیگر ضبط کرده بحضور مؤلف پیشکش میکنیم و دو اعجوبه سرشار بر قلوب اهل خلاف می نهیم و هم از عجایب
خرافات آنکه واضع حدیث در بنای آن دعوی ورود روایتی میکند که این واعظین در وفات
شریف حاضر نبوده اند آه و این دفع دخل مقدر است که چون در حدیث موجود که وقت استمداد جز
چار کس حدی قبول نکرد پس جمع شدن این بزرگان برای دفع صدیق و رفتن برای تذکیر خلاف واقع می نماید
بخیال مفتری نگذشت که دعوی مذکور مکذب روایات دیگر است که دلالت صریح بر حضور ایشان میکنند
چنانچه گذشت و بر ناظر روایات امامیه مستتر نیست که در زمرهٔ واعظین نام زبیر و حذیفه هم در بعضی
از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه حجج که بغایت وثاقت بمعرض عرض رسید باز
میگوییم که نسبت احداث و ابداع فقط بر اعتراف حذیفه موقوف و مقصور نیست بلکه حال دیگران از مقبولین
لسانی نیز همین است تا کجا شرح آن توان کرد لیکن چون بغر است از دلالت حال و سیما ساعین و ناظرین
این منهج که بتقلید عامه مؤلف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خوگر شده می یابیم که عنقریب بزبان
قال خواهند گفت که بر این احادیث که تعلق بحال حذیفه خصوصاً و دیگر مقبولین عموماً وارد چندان دل
نهاد نمیشویم بلکه باستماع حال براء بن عازب خاصه که بروایت محمد بن اسمعیل بخاری سر باحداث خود اقرار
مینمود و معایب خویش بر ملا ظاهر میکرد و بر اعمال زمان سعادت توامان سرور انس و جان اعتماد نمی نمود
بر اصول امامیه مشتاق گشته ایم و دست بدامن تو آویخته ایم آب روی اغلال و شفاء علل ایشان بحول و قوت
الهی بعین تبرید و تدبیر ممکن نیست که ائمه عظام و مشایخ کرام اثنا عشریه که در فن تنقید رجال عدیم النظیر و
بیمثال اند مثل کشی و غیر او تصحیح کرده اند که براء بن عازب بدعای جناب امیر کور شد و ماند ابوذر با اظهار کیا
فضلای طایفه بنمونه پاداش اعمال گرفتار آمد و وجه صدور غیظ و غضب از آنحضرت کرم اه بر علما موده آیات
سورهٔ هل اتی بر طبق تنصیص این جماعت آنست که روزی آنجناب خواسته بود که دعوی امامت بلا فصل
خود را از واقعهٔ روز غدیر بشهادت براء بن عازب ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعید الهی

نهی قرآنی ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه توفی نکرد و در کتاب خلاصة
الاقوال که از چندین نسخهٔ صحیحهٔ آن مفقود و نسخهٔ سقیمهٔ آن موجود است ندامت او نیز سمت وضوح دارد و از
قرائن عبارتش و آنچه جمیع دیگر رجال آورده اند چنان حالی میشود که هرگاه او را از سترش سوال میکردند
داو مسامحه میلانش گرمی نمودند چه گویان حسرت می برد و معایب خویش را بر میشمرد گاهی همراه حریفان مثل جبلة
بن حبان و گاهی بالخصوص در حق خود میگفت چگونه رشد ما امید باید شخصیکه به دعای مرتضوی بجهت ستا اعمال
کور شود عبارت کتاب بسبب عذر مذکور بیاوردم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تامل
باید غلط گفتم اصلا تاملی در کار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی حسان
اعتراف وقوع مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما احدثوا بعدا تفعلون بعدی نموده
اکنون کجا ماندگان آنکه حدیث دل در حق خلفای راشدین واقع است و شان مقبولین امامیه از نسبت احداث
پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد درباره براء بن عازب برای بودنش از قبایح و
سر پرستی او در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقع غدیر آنست که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
حلی جزاه الله تعالی باعماله مثل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال
متصدی آن شده است حیث قال البراء بن عازب مشکور بعد ان اصابته دعوة امیر
المؤمنین علیه السلام فی کتمان حدیث غدیر خم فعمی انتهی بلفظه یعنی اگرچه
بدعای مرتضوی شخص مذکور بلای کوری مبتلا گردیده و لیکن ما معاشر امامیه بصمیم قلب اعتقاد نیک در حق
او داریم و بجای بدل شکر او میگذاریم انتهی تلخیصه اولیا و اصدقا نا عصبیت و عناد با اهل بیت امجاد
علمای طایفه سیما ائمهٔ عظام ایشان را در سر پرستی کوران باطن و ظاهر چه کور و کورانه می پرورد و چه پرورد با ناموس
ائمهٔ مخالفین مع هین مزید و لای اهل بیت طاهرین که روبرو عقلای انام می درد اینست حال حضرت شیخ
حلی حسن بن مطهر حلی دیگر او هم از ماهرین فن است و کسی را در ان سخن نیست چاره کار جز این نمی بینند که
این امور پر گزیند و آورا تباسی و تقلید ابا له از کوری و کورانگی مبر ا سعاز د

دعوی عمی را جهت دعای مرتضی کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقعهٔ غدیر چنانچه گذشت بذمهٔ
اهل حق اندازد در کتاب تنقید گفته که این همه در روایات اهل سنت ورود یافته در اسفار امامیه از آن
عینی واثری نیست چنانچه عبارتش باید دید البراء بن عازب لم یح کتمه شهد له علیه السلام
بالجنة وذلک لما ان روت العامة انه دعا علیه علیه السلام علیه لکتمانه الشهادة بیوم
غدیر خم فعمی انتهی بلفظه بخیال اذکیای او هنوز در نمی آید که این افترا و بهتان نظر بذاتیات مذهب
امامیه یعنی نفاق و تقیه نسبت امر سهل است آسان می لیکن لزوم کذب ائمه عظام امامیه از قدما و متاخرین بس
کاریست مشکل بالجمله سخافت این توجیهات و خرافت این تاویلات بلکه افترا آت نه چنان است که حاجتی
به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز دا
نماید اصدع بالحق فاستمعوا له وانصفوا اول آن اینکه سلمنا که انسان از راه تواضع و شکست نفس البته نسبت
ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم و گناهان از من صادر شده است این مقوله اگر خلاف واقع
هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب و غالبا بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من
حیث الواقعیة گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد
و ترتب ثمرهٔ آن را بر نفس خودش اقرار کند مثلا بگوید که من زانیم یا شارب خمرم یا مثل برادر امام یازدهم علی ما
فی البحار و حق الیقین قمار می بازم و طنبوری نوازم و دیگر وصف بودنم از آثار افعال است که در مخالفت و
عداوت فلان نبی و فلان وصی از من صادر یافته الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و کتمان
شهادت نص سوی او را بر امامت علی که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر منوط است
اطلاقش می آید و پس بخود نسبت میداد و میگفت که بلای کوری نتیجهٔ دعای مرتضویست که بر کتمان شهادت
مترتب یافته و سخت تر تحریم که شیخ حلی در منهج مناسبه و لیقوم مقامه بسبب کتمان شهادت و آنچه بر آن متفرع
گشته کما قال الله تعالی و قدم انفا که علی الاطلاق از اکبر کبائر است فکیف در واقعهٔ غدیر و نص
کتبی شیر و نذیر بر خلافت امیر کبیر و آنگاه وقت استشهاد آن امام مطلق بی ملاحظهٔ اصول معتبره

تحویلش چگونه می‌نمودند و بمجرد روایات مخالفین چو لیش چرا این تهمت و افترا بر ایشان در حق ابراز بن لباه
مهری از بن جناح بود و با بسیاری از مقبولین همراهی می‌نمود و از مقبولین قد باهو دمیکردند با قول؛
بروایت عامه و آنکه اینهمه در روایات ایشانست و نزد امامیه صحیح نشود اگر علمای امامیه تکذیب
ائمه عظام خود جرأت داشته باشند معاذ الله که ما نسبت این افترا بدیشان درین باب نمائیم و راه
تکذیب ایشان بپیمائیم علاوه کتب رجال مثل استیعاب و اصابه موجود باید که با صاحبان فکر و استیعاب
نظر به بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است بالجمله بفرض محال اگر از راه
انضمام نفس اینها هم جایز باشد که انسان این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع از آن
مبرا باشد حضرات امامیه شکر او بقدر طاقت بشری بلکه زیاده بران بجا آرند و در سر سی
او وظیفه نام مسعی ندارند باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را مثل حضرت صدیق اکبر اهل
تشیع و عمار یاسر وغیرهم بدون آنکه آلوده به بدعت و احداث باشند چرا در چنین معاصی سهیم شریک میکرد
چنانکه از ضمیمه افادات حذیفه واضح است این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در ...
گناه عظیم شریک گرداند و آنها که کافه و قاطبه مقبول وی باشند لیس احداث آنها از یقینیات است و یا لفرض
اگر احدی از حذیفه و برادران مثال آنها اصحاب را شریک میکرد چون احداث و بدعت آنها در مذهب امامیه بجا خود بدلایل
قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کلیسه معارضین هیچ نمیرود و شرکت شان بمقتضای وحدت
فعل بهر حال ثابت میگردد بالجمله صیغه متکلم مع الغیر حقیقه اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با نها
قائم باشد صفت جامعه باشد و رای اشتراک دران فعل و اینجا تقریر قول قائل صحبت و بیعت و غیره
آن که در صدر تقریر اشارتی بدان کردم البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب نیکو مراد اند
مثل عمار و ابوذر لا ریب فیه چنانچه احداث اینهای این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت باعاده نیست
و نیز واجب است که دران فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگ از کتمان شهادت و عداوت
و مخالفت ما نصوص بخوبی ترین وجوه معلوم گردید و علی هذین احداث مراد برابر حاضر و حذیفه نیست مگر اجمالاً

چه جمیع اصحاب بغیر از بعضی در غیبت مثل حضرت صدیق امامیه بر قواعد مقرره عدلیه ومن شیعه از
سلمان وعمار وخزیمه وابن مسعود وغیرهم وبعضی بکره شریک احداث بودند حتی آن اشخاص که علی بن
ابیطالب را خلیفه بلا فصل میدانستند و هرگز درین اعتقاد مصداق خاص حیصه نگشتند مانند مقداد وابوذر
هم بیعت خلفا ثلثه کردند وحسب ظاهر شریک احداث شدند پس نجات گروه اول ازین مرجا بود که عدد کمی
کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد نظر به بعضی از روایات هر واحد را از انها در اعانت امیر علیه
السلام و شرکت احداث ثلثه تعذیب در جهنم باد روکه قیامت معذور دارد بخلاف گروه ثانی که اقتدا بامیر
مرتضویه نمودند ملاحظه توریه و تقیه نمودند و با بجمله اطاعت و انقیاد امام خود را مد نظر داشتند و مقوله عارف
شیراز معبر از حال ایشان است شعر بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود
زراه و رسم منزلها + این جماعت بر طبق حال ابوطالب در اظهار کفر و نهان ایمان بودند
بروفق روایات مزعومی حضرات ائمه مثل اصحاب کهف بود ثواب همه را از اهل جهاد حق
تعالی بدلالت احادیث اهل بیت طاهرین مضاعف گردانید چنانچه بروایت محمد بن یعقوب در کافی
ابن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین الی غیر ذلک من الکتب المعتبرة عندهم از جناب امیر المؤمنین
حضرت امام صادق علیه السلام ثابت است لیکن معلوم نیست که اصحاب کهف مزعومی امامیه در کدام
شهر بودند که ایمان را در قلوب خویش نگاه داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا که نص قرآنی
آن ناطق است و اگر این نصوص در مذهب مخصوص بسبب نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست
روایات و تحقیقات مجلسی چگونه رو خواهند برتافت که بجا در قصه ایشان می آرد که اینها هرگز بت پرستی
و حکم بادشاه وقت را قبول نکرده بحیله شکار از شهر بدر رفتند و هجرت برگزیده در غار درین
آمدند القصه گروه ثانی بجهت اختیار تقیه و تقلید حضرت امام الائمه امیدوار فرید ثواب و ترقی درجات
باشند نه خائف از عذاب بجهت اتباع مرتضوی در صدور بیعت خلفا و ما یتعلق بذلک کما هو مرقوم
المؤلف وهو ناش من قصور تتبعه فی کتب الاصول والاحادیث و از اعتراف براء بن عازب

معلوم میشود که او هم از جملهٔ عارفین بحق اهل بیت نبوت بود بود مثل حضرت ابوذر و عمار و غیر هما پس در جواب
قائل که او را مدح بکلمات کرده بود که خبر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که اصحاب نبی
مثل بزرگان مذکور کردند من هم شریک نبایم الخیر تو بیقین خبر عاقبت داری و ما را از داخلین جنت بدان
تعذیب مطلقا می شماری ندارم و سر معنی متکلم مع الغیر واضح شد وضوحا تاما و نیز وجه آنکه لا تدری
هم ظاهر گشت پس قائل تابعی بود و سنی او هرگز نمیدانست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و ابوذر و
عمار و سلمان درین غصب معاذ الله با آنها شریک بودند در خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
منصوص و منصوص چه بعد ازین خواهی دانست که علمای رجال از کبار امامیه در دفاتر مبسوطه خویش تصریح
و تنصیص می نمایند که این مقولات از مخترعات عبد الله بن سبای یهودی است هرگز در اسلام قبل از وی این
کلمات بر زبان کسی از صحابه جاری نگشته پس سنی عموما کی باین مزخرفات قائل تواند شد فکیف
تابعی غالبا که بهزار زبان بیزاری و تبری از آن یهودی نفاق پیشه می کرد لهذا براء بن عازب با وی گفت که
نمیدانی که ما با این چه کردیم بلکه از قراین حدیث حذیفه تستر جوان فارسی نیز میتوان فهمید چه هر شیعی
بزعم خود میداند که امرة مومنین در حیات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر نام مرتضی مسلم شده پس حقیقة
سوال از حدوث و قدم لا معنی له فکیف که بر قول او سکوت نکند بلکه بر ثانی طلبه ملی از قید خطا در بارهٔ
خلافت امیر ثلثا خیال کرد که شاید حذیفه بر سابقین طعن میکند پس مفصل پرسید و بعد استماع آن الصد
الزام شد و ثابت گردانید که حشر حذیفه بجهت کوری و کری با اهل دنیا خواهد بود و علاوه شیعی بر شیعی طاعن
نمی شود بلی سنی با شیعی تواند گفت که با وصف اعتقاد غصب ابوبکر چرا قتال نگردید و مخفی نماند که هر شیعی
قائل بحبط اعمال سنیان بلکه خلفا نیز نیست فقط بر آنچه وجه ضرورت وقوع احداث متقارنا لا انتقال
الرسول لا بعد برهة من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین بتفصیل هر چه تمامتر باصول حضرات شیعه گذشت
اینجا بطریق اولی نا سبب هم چه ردت قبایل را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
قریب بیست و دو سال نزد مولف واقع شده پس معنی حقیقی بعدیت مذکوره صورتی حینا البته

مولف

مولف بدون مراد گرفتن امور دیگر متعلق بخلافت باشد اینجا ہم صادق نمی آید پس لامحاله مراد از احداث
ومانند آن درین احادیث کتمان شہادت نسبت بخود ومخالفتہای مرتضوی بنہجہای دیگر وفریفتگی
بر زینت ہای دنیا نسبت بحریفان خویش خواہد بود وچون باعجاز اہل بیت نبوت بمفاد والله متم نوره
حق بر زبان مخالفین جاری می شود در ریاض نضری مرویست ان علیا التفت الی البراء بن عازب
وقال له یقتل ولدی الحسین وانت حی حاضر ولم تنصره وتزعم انک لنا فلما قتل
الحسین کان البراء بن عازب یظهر الحسرة والندامة ویقول حدثنی سیدی علی بن
ابی طالب انه یقتل ولده الحسین ولم انصره وظل یکثر الحسرة والندم مدة عمره
تخلف ایشان ومعجزه امیر مومنان تنہا درین کتاب مرقوم نشده بلکه دیگر کتب مثل مجمع البحرین ہم مذکور است
که حضرت امیر سوا او نگریست وتشنیع فرمود که دعوی تشیع میکنی وحرف جان نثاری می زنی در واقعه
کربلا ہرگز نصرت حسین نخواہی کرد چه خوش گفت صابای تبریزی شعر نالهٔ حزینت کو آه
آتشینت کو ٭ لاف عشقبازی چند عشق را نشانہاست ٭ واز اینجا سر معنی منکور بودنش نزد
امامیه بردعوی حضرت امام اعظم کامر من خلاصة بر دانشوران جہان مانند آفتاب درخشان شد
ور مردعوی مزید ولای اہل بیت سید انبیا سیما خامس آل عبا روحی لہ الفدا که حضرات امامیه
عموما وجناب مولف خصوصا جابجا در تالیفات خویش می آرند واز روایات وکلمات اہل حق بکمال
وقاحت می نالند وبار بار ذکر ولای این خاندان صفوت وصفا نموده بر خود می بالند آشکار گشت
شعر کدام دل ازین واقعه جگر خون نیست ٭ کدام دیده که خونابه جگر گون نیست ٭ پس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اہل حق براء بن عازب را بکتمان شہادت افترا بسته اند وکجا ماند شبہه
آنکه او بشہادت امیر المومنین قطعا جنتی است ودر قیامت ہرگز رسوا نخواہد شد ولله الحمد علی
اتمام الدست جبه باعلی بن ابی طالب علیه السلام واولاد امجاد او جزو در امر خلافت احدی از اصول
امامیه مخالفتی نبود واعتقادات ہمه بزرگان از صحابه واہل بیت کو غاصبین خلافت باشند

در الهیات هم در باب نجات و معاد و ما یتعلق بها بر هیچ واحد بود کما لا یظهر من کلام المولف و من تتبع
تتبع تصانیفه فی هذا الباب مثل المحقق الجیلانی و احداث شده مر بدون آنکه حق جناب ولایت مآب بود و جهاد
قیام با وجود استماع النصوص متواتره جماعت الصحابه بر غصب جور برملا نمایند و جمعی در حصص و بعض فتاوی فتنه
و آخر بسر پرستی خلفا و کالیسهلی الثانی رو نهادند و عهود و مواثیق را که با اهل بیت موثق و موکد کرده
بودند کان لم یکن انگاشتند صادق نخواهد آمد و توهم مباد که کسی از امامیه خلفای ثلثه را شریک متکلم
یعنی براء بن عازب در احداث تواند گفت زیرا که نزد مولف رساله ازین نسبت احداث و تحدثون بهان
احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس حمل حدیث الحوض بر خلفای
راشدین هیچ گونه منطبق نیست کما عرفت مفصلاً انهم نزد مولف سر آمد اهل اعیان و خوض ایشان بر خلفا
منطبق نباشد آمدم بر نیکه احدی را مجال آن نیست که از شرکا حذیفه و براء بن عازب معاذ
و تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل جمله فقلنا آبارنا فی سبیل الله است که در
خطبه شریف امیر المومنین باعتراف صاحب ریاض السالکین واقع است یعنی چنانچه نسبت قتل آبا
بسوی جناب امیر منتسب تواند شد زیرا که آبا و اجدادش کافه اجمعین مؤمنین بلکه اوصیا خلفای انبیا سابقین
بودند پس لامحاله مراد دیگر اصحاب اند که در کشتن پدران خویش صرفه نکرده اند و بعضی در قتل آنها از جان
خویش هرگز دریغ ننمودند اگر فرمان واجب الاذعان حضرت خاتم پیغمبران حائل نمی شد کما عرفت فی
المسلک الاول و قد نقلته کتبهم المعتمدة همچنین حذیفه و براء بن عازب در بین المعمور و خلق همراز بند یا تواند گفت که
اظهار نمود است و فعال قبیحه خویش و آنچه بر آن متفرع شده بصیغه وحدان متکلم کما فی بعض روایات الامامیه
عن البراء اگرچه بحسب ظاهر خصوصیت متکلم را باحداث مقتضی است لیکن ممکن است که از باب عام
معصومین یعنی الهی عصیت و ظلمت و توانست باشد مگر فرق این است که دامن معصومین و متکلمین بکلام
از ظلم و عصیان و توانی که از شیعه صدور یافت کلیة منزه بود بخلاف براء بن عازب چه اولا این حدیث
بعد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و سوال جوان فارسی حذیفه که چنان بود

شمشیرها بر نماوقت بیعت ابوبکر در جواب حذیفه اول دلیل بر اثبات کور می گردی بدعت و احداث
بعد وفات شریف است متصلا و احتمال شرکت معاویه با حذیفه و برادر دلالت بران دارد که این هردو همراه
معاویه با امیر المومنین مقاتله کرده باشند و هو ینا فی کتب الرجال و قطع نظر ازینهم قایل مدح براء بن عازب
بصحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته و همچنین در صحیحها دیگر
اعمال حسنه او از نیقسم میشمردند کما عرفت سابقا پس اگر عیاذا بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بودی التبه
احتمال داشت که در جواب قول قایل که خوشا بحال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة الرضوان
کردی بگوید که ای برادر زاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المومنین بعد
الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر قایل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول
و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری ما احدثنا بعده احتمال داشت که کدام معاویه را و شکر
غلط گفتیم تا که متکلم را بنوع ما شمول در فعل نباشد الجمله حقیقت نمیتواند گفت بالخصوص صیغه وحدان
حکایت نفس متکلم که امامیه برای سخن سازی گاهی و بینهم صیغ متکلم واحد را بر جمع غائب حمل کنند علاوه قید بیعة
الرضوان با بی صریح دارد که از احداث احدث معاویه مراد توان گرفت چه درینصورت بقرینه کلام قایل
جواب براء بن عازب فاعلین احداث مصفت بصحبت رسول و مبایعت تحت الشجرة خواهد بود که امامیه بلکه
زبان خود محامد شان می زند و حالانکه تا آن زمان معاویه بظاهر مشرک بود فضلا عن بیعة الرضوان
چنانچه علمای امامیه باین تصریح کرده اند بلکه گاهی بایمان او بر اصطلاح خود نص نموده بلکه او را بدترین
افراد کافران و اعدا اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برشمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
خلق خدا پنج کس اند ابلیس و قابیل و فرعون و شخصی که بنی اسرائیل را از دین خود برگردانیده و شخصی از بنی امیه که بکفر دعوت
خواهد کرد در شام یعنی معاویه بن ابی سفیان انتهی ترجمته من حیات القلوب و آیا ملا واهی که یزید پلید پسر آمد شقی را که
بدترین خلائق نشمرند و معاد خروج و ناصبیت باوند طرفه آنکه مولف در حق محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمة بسبب عدم
روایت لفظ فتنه در حق و اعتلطف چهانگوید و درینمقام غالبا بجد و جهد تمام طریق تاویل و تسویل جو ید

بالجمله حال معاویه بر اصول صناعی امامیه بدتر از شمر است پس حمل حدیث الحوض و کلام براء بن عازب بر معاویه و یزید
اوهن من نسیج العنکبوت و آخر بحال ابن ملجم عین انه لا یواخذ بالحشر بل یظن انه لا یموت و با اینهم تحقیق که بغایت و فاقت بمعرض
عرض رسید این کمینه باز هم اعاده جواب سابق میکنیم و میگوئیم که این همه تفصیل حاصل است کسی که لله للرسول انصاف کند و غور سازد که
مفاد اینهمه احادیث اعنی لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تفعلون بعدی خطابا الا بی ذر
او من هو من اخوانه و انتم لستم من اخوانی بخطاب او که صدیق امامیه است و ثقه مثل حذیفه سرآمد واقفین اسرار
محدثین و منافقین که درین طعن خیلی بکار رد مستقیم و استوار بود و اعتراف براء بن عازب بمقولات مذکوره اعنی لا
تدری ما احدثنا بعده و لا یرشد من اصابته دعوة علی الی غیر ذلک حیث فقط بعین احداث
بهیئت اجتماعی مگر بیشتر از هزار دلیل است و المنة لمجری الحق علی لسانهم که از کتاب بحار الانوار و صحیفه المتقین و مجمع البحرین
و بیاض فخر الدین نجفی صحیح ثابت شد که همراهان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی مقبولین لسان
امامیه که بارکان و اوتاد تعبیر از انها می شود و در باب شکر گذاری شان و رکت رجال چه ظلم و ستم که
بر جان کافه و قلم از دست امام اعظم نمی رود و بعد از خرابی بصره و کوفه بلکه حرمین شریفین زادهما الله
شرفا و تکریما بر اصول الشیعه ائمه عظام الشان بعد آیة التطهیر از بال ابیت بزرگان مضطر و ملجاء می گردند بنسبت
احداث و کفر معنوی مثل بدعت گوساله پرستی بسوی نفوس قدسیه خود میکردند و حضرات ائمه بلکه امام
الائمه مثالب و قبائح شان در خصوص مخالفت و عداوت خویش ملا اظهار می نمودند کما عرفت نمود چه
بسا القاب بس طائفه روافض که کنون ان اسلام مرحوم میخود میدهند و برعایت مصالح حمید در لباس و سنتی
یا بسبب فقدان اثر آن در خواتیم کتب کلام سیر فتوی بفسق شنید نهند بلکه حکم بکفر مخالفین علی الاطلاق میکنند
بحسب ظاهر معذور باشند حق تعالی چنانچه الشان را بظاهر انابت و رجوع انبیا کرده باطنا هم توبه
نصوح روزی گرداند و نیز بوضوح پیوست که بیعة الرضوان و حضور در مشاهد مشرفه هم کتاب سعادت اتصال
خاتم مبشران اعمال آن ... و ان اعمال الی آخر العمر نزد ایزد ذوالجلال هیچ فائده ندارد و از ینجا مغلطه
عظیم و سفسطه فخیمه عیان شد و عقده انحلال پیچ کاو نیز عنوان باز گردید که حضرت امام اعظم طوسی حلی و شیخ طائفه

وخلفای ثلثه از امامیه در آن منهمک شده و در لجج و امواج بحر ضلالات و قلزم سقطات بلکه مخالفت و عناد با ائمه
هداة فرو رفته اند که ساحل نجاتش پدید نیست کما قال الله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشیه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور زیرا که شرح مساعی شایان در تعدیل و توثیق مقبولین
اصحاب در تصانیف علم رجال مثل فهرست کشی و نجاشی و تذکره و خلاصه و تلخیص و منهج المقال و غیر آن چنانکه مجملا
در ترجمه براء بن عازب معلوم شد این است که فلانی در جنگ بدر بشرف معیت جناب قدس مآب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم یافته و در سیمای فلان کس در روز احد آثار شجاعت یافته و فلانی در غزوه خندق داد جان بهادری داده
و فلانی در فلان جهاد سینه خود را سپر خاتم رسالت کرده و فلانی پای ثبات وقت لغزش و فرار لشکر در
مقاومت کفار فشرده و فلانی لوای ظفر انتمای عسکر نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بدست داشته یا علم رفاقت
مرتضوی در جمل و صفین بر افراشته و فلانی در مناظره خوارج و جنگ نهروان نصرت امیر المومنین تمامی
همت خویش برگماشته چنانچه بر ناظر کتب مذکوره و افادات بحر و عبقری و شوشتری و مازندرانی و اکبرآبادی
و غیرهم مخفی نماند چون از تفحص مقالات علمای قوم تنبیه کردم و اسامی کتب بر زبان خامه بردم نقل عبارات که موجب
کمال اطناب است فضول می نماید پس این همه مساعی و تشمیر ذیل برای پاکدامنی مقبولین لسانی هرگز مقرون بادراک
و شعور نخواهد بود چه این اعمال هرگز بدون شروط مذکوره از مودت ائمه و اعتقاد کامل بخلافت بلا فصل حضرت
خیر الامه و خلوص اخلاص در باره اهل بیت امجاد مثل آنچه از مقداد بن اسود نقل میکنند مثمر نتایج اخروی نیست
کما صرحوا ایضا فی مواضع غیر متناهیة فی حق الخلفاء الراشدین و غیرهم من الاصحاب فضربوا من المطر و وقعوا تحت
المیزاب سیما وقتیکه محدثات و مبتدعات مقبولین لسانی سر بر فلک الافلاک کشید و نوبت بنوبت بعلم نفاق
افتاد بالآخر توبه هم بشرط شئ بلکه اشیا است در مرتبه لا بشرط شئ نیست و اثبات قبول توبه شان که علم و معرفت کرده
ضائع کردند بعنوانیکه اصلا بدار و گیر قیامت گرفتار نشوند و بعذابی از عذابهای اخروی معذب نگردند از
و مکنت علمای امامیه خارج است چنانکه قبل ازین از کتاب فاضل مجلسی و مجتهد جابلسی ایراد نمودم و

اینهم ببرکات و توسل جناب خاتم المرسلین است والا اینهم والسته باشید که درازمند ذکر انبیا جز توبه اهل عصمت و کسانیکه علم و معرفت را بخوشامد اهل دنیا در باختند اصلا قبول نمی شد بلکه به بلای سخت گرفتار میشدند شفاعت و الحاح انبیا اولوالعزم درباره آنها بدرجه سماع نمیرسید مگر نشنیده که فاضل مجلسی در جلد اول بحار از امام صادق علیه السلام روایت میکنند که حضرت موسی علیه السلام را جلیسی بود از اصحاب که علم و فضل بسیار حاصل کرده و آناء الليل و اطراف النهار ملازمت صحبت شریف مینمود قضا را بعد از حصول علوم در خاطر او شوق و اضطراب ملاقات ذوی القربی و اجانب پدید آمد و جاذبه اشتیاق کشان کشان بر آن آورد که از آنجناب اجازت خواست که باین نیت عزم سفر دارم حضرت وقت رخصت موعظت نمود که خبردار باش و علوم خود را در صحبت اهل دنیا ضایع مکن او قبول کرد و رفت تا آنکه مدتی بعید بر آن گذشت حضرت کلیم الله حالش بسید و کسی خبر نگفت روزی از جبرئیل علیه السلام استفسار فرمود گفت که جلیس تو همین میمون است که بر در بسته بزنجیر بسته شده پس لرزه بر اندام شریف افتاد و همان دم بر مصلای خود ایستاد و بانواع تضرع و زاری کاری نمود حکم کرد ای موسی اگر تمام عمر تو درین فریاد و بیقراری بسر شود هرگز درباره این بدبخت که علم خود را بدنیا فروخته قبول نخواهم کرد و مستتر مباد که این اعتراف احداث و ندامت در باب کتمان شهادت و افسوس و تلهف درباره تخلف از بیعت سلطان کربلا و اظهار معاصی و کوری و تعامی خویش و شرکا فقط از براء بن عازب و حذیفه و دیگر مقبولین شیعه صادر نشده بلکه خلیفه اول سنیان نیز بدلالت عبارت کامل بهائی و غیره اعتراف بظلم و جور خویش و تحسر و ندامت بر افعال خود میکرد و میفرمود که یا لیتنی لم اکشف بیت فاطمة و لم احل علی مظلمة و قبل ازین بهزار زبان میگفت که اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم و آخر همه کس از مهاجرین و انصار بار امامت را بهر حال بر دوش او میگذاشتند و فرعون قال بر بام او میزدند و برهم موقوف نیست بلکه فاروق اعظم خود باین امر معترف بود چنانچه کتاب مرقوم بلکه روایات سلیم نیز بآن ناطق است بلکه باعتقاد سنیان اعتراف خلیفه ثانی هم در بخاری فی باب هجرة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه الی المدینه حدیث طویلی از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش این است

والذی نفس عمر بیده وددت ان ذلک برد لنا وان کل شیء عملنا بعده نجونا منه کفافا
راسا براس فقال ان اباک والله خیر من ابی و وجه دلالت این حدیث بر آنچه گذارش داده شد بر خبیر اعا
وهمیه مؤلف پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش بعدل و ورع و تقاوت عمر است و اعمال خیر از
تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین متین آن قدر از دست شان شده که متون تواریخ اهل سنت
ازان مشحون است پس ورای غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده که سوگند بخدا یاد کرده
تمنای نجات کفاف راسا براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت توامان نبوی را چنانکه از جمله
یبرد لنا ظاهر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند که عمل حضور جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم اولا مسلم
بلکه اعمال زمان غیبت زیاده تر شرف دارد چه در اوان حضور نبوی بر عیب رسول و تاکیدات پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال خیر ازو صادر نمیشد و در زمان غیبت محض قوت
ایمان باعث بدان بود و لهذا پس عمل ما بعد را از آثار یؤمنون بالغیب توان انگاشت و ثانیا انچه اعمال خیر
مقید باسلام در عهد خلافت خود شان از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور
نیافته چه هرگز مروی نیست که سرکرده غزوه باشند یا از دست تیغ آشنا کافری کشته باشند یا قبیله از
قبائل عرب بتوسط شان بشرف باسلام شده باشند پس کمال نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مرتبتی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از مبحث است مضمون حدیث اینست که اعمال نیک عهد نبوی
قائم و برقرار مانند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس آن عمل شر چیست که با اینهمه خیر مکافی داشته باشد
و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده می شمرده باشد پس اعمال زمان خلافت
خود عمر و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند یقینی است که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث همین
خواهند گفت که گفت ابوبرده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن سیاق حدیث همین میخواهد که ضمیر فقال راجع
بسوی عبدالله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابو برده است و مقوله عبدالله بن عمر را حکایت میکند
پس میباید که مقوله خود شن را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث غلط باشد نه که فقال مگر آنکه تکلف

بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده روایت حکایت میکنند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل
سوق کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال حسنه مابعد را بر اعمال ماسبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار
شد و جناب عمر رد فرمود اعمال مابعد را اگر حابط عمل سابق نیفتد مغتنم دانستند پس محل آنست که عبدالله
بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو برده بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است
یا بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع دعوی بی دلیل است و همین با بعد ازین توجیه تحاشی دارد چون از فحوای
حدیث مزبور بر صور خیالیه مولف اعتراف خلیفه ثانی بغصب خلافت و تحسر و ندامت و ثابت شد لیکن اگر اعتراف
براء بن عازب و حذیفه من حیث هو توبه و انابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی هم ازین جنس باشد
بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زعامت کبری که از جناب
شریف تا ملک قیصر و کسری رسید کرده بود بخلاف براء پس می باید که اینهمه پاک و صاف ازین جهان رفته
باشند ولا نقول انه احد من المخالفین مجملا اگر مجرد تحسر و افسوس بر اصول امامیه در توبه و ندامت کافی باشد
لازم می آید که یزید لئیم هم به برکات اسفل سافلین واقع نشود و از عذاب نکال مخلص باید زیرا که او
هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس بر شهادت امام حسین نمود و بر عجلت ابن مرجانه زجر شدید کرده
چنانچه بمطالعه بحار و غیره من الاسفار دلالت بران دارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
کتاب بعد سانحه کربلا مروی است ظاهر میشود که یزید پلید حزین غلبی نداشته که خمر میخورد و عربده
میکرد و مسلما که براء بن عازب بشهادت حسین از تابعین ثقات وقت مرگ خود گفته که من از
کسانیکه بر جناب مرتضی تقدم کردند بیزارم چنانچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین ذکر کرده
لیکن بر ارباب بصیرت و انصاف که مقولات مولف را در توبه عبدالله بن عمر بمطالعه در آورده اند مخفی
نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشد جمیع خلفا و اکثری از اعوان و انصار ایشان را بر
اعتقاد امامیه مژده قطعیت جنت می باید داد و از ظاهر شهادت اقرار تابعین ثقات که قاضی مذکور نقلا عن
الکامل البهائی آورده و قبل زین حال افتراء و بهتان ابین من الامس و اظهر من الشمس گردیده مستفاد می

میشود که تبری و بیزاری او از خلفا معاذ الله در همین وقت بود که حصول فائده دینوی از اولاد معنونشان منقطع
شد پس توبه او از محدثات و مبتدعات در زمان مرگ باشد و نعم ما نقل فی کتبهم **قطعه** موی سر دولت
سپید شد هیچ مو بر تنت سیاه نماند * ای حسن توبه آن زمان کردی * که ترا طاقت گناه نماند **علاوه**
مخفی نیست که مجرد تبری از اعدا اهل بیت در نجات و قطعیت دخول جنت بالمعنی الذی مر آنرا کافی نیست
بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم ضرورست و چون شهادت حضرت امیر یعنی خاص تشیع البته
از وی مسلوبست مجرد تبرا خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین قبل ازین سمت ذکر یافته پس معلوم
که او با وجود کتمان شهادت از تشیع خاص بهره بدست نیاورده و از حضرت امام حسین که بحدیث نبوی در
هر دو حالت قیام و قعود اتصاف بامامت داشت و بسیاری از آیات قرآنی درباره وجوب رفاقت او
در وقت خروجش بر یزید ایزد تعالی در محکمات قرآنی نازل ساخته چنانچه مطالعه بحار بر آن گواه
است هم تخلف نموده و اگر هیچ امری از کتمان شهادت نباشد آری براء ابن عازب ثابت نشود همین عدم رفاقت و تخلف
از امام حسین فلذه کبد رسول ثقلین مقتضای اتصاف آن نیست که فقط این تخلف بدون ضم ضمیمه دیگر در
باب گرفتاری او باید ی ملائکه عذاب در آمدنش بجانب سقر و محروم بودنش از حوض کوثر بلکه از قبول
شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کافی بود لیکن رفع غشاوه عصبیت و ناصبیت بهیچ وجه ممکن
نیست و از حدیث حضرت امیر در نص آنجناب مبین بلکه به مبرهن گشت که حدیث بشارت این بزرگ که حضرت
امام اعلم طوسی در فهرست آورده و حسن بن داود در کتاب خویش نقل آن کرده فقط موضوع محض افترا
است چه به براهین قویه باثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از لفظ احدثوا همین
شرکت در اعانت و نصرت خلفا و تخلف از ائمه هدی مراد است پس جنت بمراحل بعیده است کو جنت شداد و باغ ارم بوده
باشد چون جناب مخبر صادق انکار از اخوت ایمانی وا با از تعیین مغفوریت مقبولین لسانی بجمله انتم لستم اخوانی الی آخره
و بکلام لا تدری ما تفعلون بعدی و اخبار بالغیب از احداث کا ثبت باعتراف منهم فرموده باشد و جناب
امام الاوصیا حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص براء ابن عازب شود و او را همیشه

متخلفین از شهدای کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما شمارد و از ملاحظه حدیث عذاب
از بالم افتد چنانچه گذشت تبشیر بجنت درباره حضرت ابوذر و تصریح بمشتاق بودن فردوس برای
کما فی البحار وغیره من الکتب المعتمدة بشهادت سمر تضوی درباره براء بن عازب کما ادعاه الاعظم الطوسی
در صورت تاخر از حدیث نفی اخوت و حدیث عدم درایت و حدیث کور گردیدن براء بن عازب بالقضا
دعوت و حدیث تخلف از سید الشهداء در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجتماع نقیضین بلکه نقائض کثیره
است و محال است عقلاً و نقلاً فکیف که دعوی تاخر مثالب این بزرگان مخفی عدم اختیار تقیه و ما یاتی له
مخالفه الامام المطلق از قطعیات و یقینیات شیعه باغمض بصر از روایاتیکه بر ضعف ایمان و یقین بلکه تکذیب
ابوذر در استیلای حرص دنیوی و استنکاف از مثوبات اخروی و کوری و نقامی امثالش دلالت دارد
و اگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بودی جناب صدیق اکبر امامیه و صاحبیه چرا از حضرت اقدس
احدیت درخواستند که ایشان را کاش در نباتات و جمادات پیدا میکردند در بنی نوع انسان اشرف المخلوقات کجا
تصانیف اکابر هم مثل البحار و براء بن عازب در وقت مرگ ملاقات قابض الارواح که مصداق و انی له
الذکری است چرا از گوساله پرستی و ظلم و دراز دستی توبه خود ظاهر نمودی و مدة العمر جزع و فزع در باب حدث
و بدعت خود کردی و این تحسر و افسوس وقت مرگ تنها ازین بزرگان صدور نیافته بلکه سلمان فارسی که او را
در اهلبیت شمارند نیز از هول مرگ و فشار گور و دیگر امور که متعلق بقیامت است مثل المیزان و پیش قاضی
جبار برای حساب اعمال از اندازه وصف می ترسید و بویل و ثبور میگریست بلکه بسر آمد این بزرگان حسن مجتبی خود
که هم در صحت و اعتلال وقت ذکر موت و قبر و بعث و نشور میگریست بلکه وقت حدیث عرض اعمال بجناب
اقدس الهی نعره جانکاه میزد و بیهوش میگردید و هم در وقت احتضار اعتراف به ثمرات این معاصی نمود
آنچه از هول مطلع بعد از مجروح شدن بر زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه زیاده
زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیاری از روایات امامیه جلوه ظهور رسیده که آنجناب در حال احتضار صور هولناک
میدیدند و می ترسید چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بعد از تتبع

تمتع وخور واعوان بر می آید طرفه آنکه در تعلیقات علمای قوم هوش و حواس را یکطرف گذاشته بجهت
پشت یازده افتخار برین چیزها می نمایند واز جمله مناقب آنجناب بیشمار نداگر باور نکنی بکتابهای ماست
از دستان رجوع کن بعد از مدایح و مناقب حسن مجتبی از زهد و سخاوت و حلم و تواضع و کثرت عبادت
میشنو لیسید و بدین قیاس سایر عبادات آنحضرت سجدی بود که بغیر از جدش مصطفی و پدرش مرتضی کسی
باو نمیرسد با وجودیکه جدی چون رسول الله صلی الله علیه واله وسلم و پدری چون مرتضی و مادری مثل فاطمه زهرا علیها السلام
داشت خوفش مرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار او را گریان دید اینهمه بلکه زیاده برای
برای تسلی او ذکر کرد هرگز از گریه و آه و ناله باز نماند و گفت در امری داخل میشوم و هولی مشاهده میشود که هرگز
مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی جمعی وارد میشوم که با ایشان و امثال ایشان نرسیده ام انتهی مختصرا
ازین عبارت و روایت صریح هویداست که امام حسن از مشاهده صور انجماعت که وقت احتضار شان
حاضر بوده اند می ترسید و این دلالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر و نکیر بوده نه مبشر و بشیر که برای
مومنین باظهار مجلسی در بحار مقرر شده اند و موید همین معنی است آنچه بعد ازین بتحریر و وضوح میرسد که
معاینه صور مجردات و ائمه هداة مومنین را موجب انس و اطمینان میشود و مخالف آن نوع دیگر آمدم بر اثبات دعوی
آخر پس بدانکه اسفار معتبره امامیه بر انهم شهادت میدهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در امالی آورده ان الحسن بن
عَلِیّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ کَانَ اَعْبَدَ النَّاسِ فِیْ زَمَانِهٖ وَاَزْهَدَهُمْ وَاَفْضَلَهُمْ وَکَانَ اِذَا حَجَّ
حَجَّ مَاشِیًا وَرُبَّمَا مَشٰی حَافِیًا وَکَانَ اِذَا ذَکَرَ الْمَوْتَ بَکٰی وَاِذَا ذَکَرَ الْقَبْرَ بَکٰی وَاِذَا ذَکَرَ الْبَعْثَ وَالنُّشُوْرَ
بَکٰی وَاِذَا ذَکَرَ الْمَمَرَّ عَلَی الصِّرَاطِ بَکٰی وَاِذَا ذَکَرَ الْعَرْضَ عَلَی اللّٰهِ تَعَالٰی ذِکْرُهٗ شَهَقَ شَهْقَةً یُغْشٰی
عَلَیْهِ مِنْهَا الخ و هم فاضل مجلسی در بحار از امالی شیخ المشایخ روایت نموده عن الطالقانی عن سعید بن [illegible] الهمدانی
عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ اٰبَائِهٖ قَالَ لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ الْوَفَاةُ
بَکٰی فَقِیْلَ لَهٗ یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ تَبْکِیْ وَمَکَانُکَ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ الَّذِیْ اَنْتَ بِهٖ
وَقَدْ قَالَ فِیْکَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَا قَالَ وَقَدْ حَجَجْتَ عِشْرِیْنَ حَجَّةً

ما شئنا وقسمت مالك ثلث مرات حتى النعل فقال انما ابكي لخصلتين لهول المطلع
وفراق الاحبة چون امام حسن را ہنگام مرگ در رسید گریه و زاری آغاز نهاد حضار عرض کردند که چرا گریه میکنی و
حال آنکه نبیره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هستی و آنجناب مناقب و محامد ترا بارها ارشاد فرموده علاوه
برین بیست بار حج کردی از مدینه تا مکه پیاده رفتی و سه بار تمامی اثاث البیت را از درهم و دینار و مانند آن در راه
خدا بر فقرا و مساکین قسمت نمودی حتی که پای افزار را هم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من برای دو چیز است
یکی از ان هولهای قیامت است و آنچه بدان تعلق دارد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستان و وجه
دلالت این عبارات بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل تشیع را از نزاع و منفعت و
خلافت امام حسن باشد یا نه لیکن افتخار ایشان در باره حفظ نفوس ارباب تشیع و صیانت ناموس شان که از
دست آن امام همام شده آنقدر رساست که متون کتب کلامیه مثل کتاب ابانت اردستانی بلکه احادیث
متشیعین نیز بان مشحون است تا آنکه حضرت شیخ المشائخ نیز در علل قدیمه خویش روایت آن میکند باب العلة التي
من اجلها صالح الحسن بن علي معاوية بن ابي سفيان وداهنه ولم يجاهده ابي قال حدثنا
سعد بن عبد الله عن احمد بن ابي عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عمر بن ابي نصر عن سدير قال
قال ابو عبد الله عليه السلام ومعي ابني يا سدير اذكر لنا امرك الذي انت عليه فان كان
فيه اغراق كففناك عنه وان كان مقصرا ارشدناك قال فذهبت ان اتكلم فقال
ابو جعفر عليه السلام امسك حتى اكفيك ان العلم الذي وضع رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم عند علي من عرفه كان مؤمنا ومن جحده كان كافرا ثم كان من بعده الحسن
قلت كيف وتلك المنزلة وقد كان منه ما كان دفعها الى معاوية فقال اسكت فانه اعلم بما
صنع لولا ما صنع لكان امر عظيم و مراد ازین امر عظیم بر تقدیر قتال معاویه غیر از سفک دماء شیعه نیست
نیز آنکه روایت ابو سعید عقیصا از حضرت حسن مجتبی در همین باب اول دلیل بر صیانت و التفات آنحضرت که لولا ما اتيت لما
ترك من شيعتنا على وجه الارض احد الا قتل یعنی اگر من تن بمصالحت معاویه در نمی دادم

وتن بخلع خلافت بدهد تمامی شیعیان کشته می شدند و احدی از ینها باقی نمی ماند پس وبای حسن
و ما شیعه و پرورش بنی امیه و تذلیل امام حسین ریحان رسول الثقلین کما یدل علیه قوله و قد مر فی المسلک الاول
بلکه بر راندن خنجر بگلوی مبارکش و ما تفرع علیه چنانچه بعضی از اشعار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب مقتل
جامع اخبار ناقل آثار شیخ الامامیه وجه الکوفیه کما فی التلخیص وغیره من کتب الرجال منقول است و اشعار بر آن دارد
که واقعه کربلا از دست امام حسن لا محاله شده است ابیات فما ساءنی احد کما ساءنی
اخی ولم ارض والله الذی کان صانعا ولکن اذا ما الله امضی قضائه فلا بد یوما ان
تری الامر واقعا ولو جئتنی قبل حزه بموسی لما الفت بالصلح تابعا کدام گناه شریک ما
شده بود که باین تاکیدات و تصریحات علی رؤس الاشهاد در حین احتضار میگریست و ناله و زاری و فریاد و سعی را
میفرمود تا آنکه موالی و احباب مناقب جلیله اش یکان یکان شمردند چنانکه دانستی باز هم غلبه رجا حصول نشد بی سبب
بلکه وجه بکا خود را مفصل گفت که بجهت فراق دوستان و هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگریم نه آنکه
وجه این بکا انکشاف واقعه کربلا و مصائب امامیه تا ظهور قائم آل عباست فانه مضحکة العقلاء و الا آن
بالستی فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلای شیعه میگریم خدایا اگر ولش بادی نماید که خاطر شهید
کربلا علیه السلام را ملول نماید و لیکن جناب سید الانبیا تفصیل این واقعه جگر سوز و شرح این بیان چنانچه عم ... ند
رو بروی امام حسین بهمان وقت طفلی او چنانچه از کتاب بوستانی و ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
باطل شد آنچه شارح کافی در شافی بی ادراک و شعور لیست و لعل کرده و تجویز و امکان رفع آن حسن مجتبی تا دیلی نموده
و گفته و لعله عبارة عن واقعة کربلا من مصیبة الحسین و اخوانه و اهل بیته و اصحابه و فی
الحدیث من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة و هم المراد بالاحبة و یحتمل کون المطلع
عبارة عن جمیع مصائب اهل البیت الی خروج القائم بالمظاله و اگر مراد شارح آنست که واقعه
کربلا وقت احتضار منکشف شد و امام حسن بعید نسبت دانست که از تهاونی سلسله بعد ... است که سبب او ست صبر هولناک
اعوان یزید را سعادت کرد و ندیا که شیعه درباره شهید کربلا نرد وفا و غدر باختند و شیر یزدی مبارک آمد عشند

وانواب دریاهم مضایقه کردند و در دنیا مثل مصیبهٔ امام زیاد و مصائب عظیمه گرفتار و در عقبی سیه رو و
شدند پس بهایهای گریست و بخاطرش راسخ شد که داروگیر قیامت در پیش است اگر گویم که این امر خود ظفر
بمطلوبست و از دیر باز در دل آرزو کرده بود پس گریه بر آن یعنی چه مگر اینکه معاذ الله یار للناس کا یخفی و
مقتضای حدیث مذکور داخل ثواب شده باشند اکنون گیست که بداد معرو ضات فقیر بر اصول مخترعه امامیه رسید
و گوید که هرگاه اطفال ایشان از مبادی انکشاف شعور بر مزعومات خویش در بارهٔ حضرت رب غفور
اعتقاد عدل داشته باشند بلکه از خصائص خویش قرار دهند و برسوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی بر افعال
اضطراریه مواخذه نمیفرماید و تقیه آنچه از شخص صادر می باید ماموربه بلکه واجب ولازم حتی که اگر خلاف
آن بعمل آرد دین و ایمان ندارد پس امام حسن را که در کتاب مختوم ماموربه این امور هم بود چرا با سیر
پس معلوم شد که دعوی کتاب مختوم از وساوس و احتمالات موهوم و پرورش بنی امیه و مخلع کردن
ایشان که از قریش هم بود کما فی الکامل البهائی مکنون قلب بود و الحق که داد انصاف دادند چون مقتدای
خلق بودند باقتفای آثار شان خلق را برین قضیه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید بیخت و گریبان
در بین ماتم چاک باید کرد اگرچه در کتب معتبرهٔ مدعیین ولای تمامی آل عبا مثل فصول مهمه و دیگر اصول آنها
جز بر واقعهٔ شهید کربلا نارو باشد و اندک جای انصافست که اینچنین نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
اعتقاد کامل العدل جناب باری عز اسمه حاصل باشد بی ارتکاب معصیتی جای خوف و هراس نیست چه جای
گریه و بکا و آنهم در وقت لقای رفیق اعلی که در آن حین بموجب نصوص ظاهرهٔ صریحه رجا بر خوف غالب میباید
بلکه همین علامت موفقیت است چه جای امامت و جلوس بر مسند خلافت و آنگاه مسموم شدن کسم قاتلی
که اگر شخص گناهکار هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود سیما وقتیکه تمام پارها جگر و لختهای دل از
مواضع اصلیه جدا شده در طشت افتاده باشد و احتمال اینکه جزع و فزع بجهت فراق امام حسین نمایند
ایشان از برادران و عزیزان خویش بوده و بهایهای گریستن و از تسلیه احباب مطمئن نگشتن و مناقب و محامد
خود را که بر السنه جا گذشت کان لم تکن الستر از قبیل اهتضام نفس میتوان گفت چنانچه از کلام امیرالمؤمنین

اردستاد دریافته باشی ای معاشر مؤمنین اگر اینهمه از باب اهتمام باشد زهی انصاف غلط گفتم
خاک برین اعتساف و قس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیرا که آنجناب را اگر با سلطان کج خلق
وصداقتی می بود می بایست که خلافت را باختیار او که رغبت تمام بتحصیل آن داشت می سپرد و هنگامه کربلا
و بازار ستمکاری شیعیان بیوفا گرم نمیشد نه آنکه به پرورش بنی امیه و آنهمه شجره ملعونه فی القرآن مشغول میشد
سلمنا که مراد از جناب امام حسین والاشان و عالی الشانند لیکن این نهایت هیچ است اگر موجب مفارقت چندی از احباب البته
آخر باعث مواصلت با جناب سیدة النسا و حضرت علی مرتضی بلکه جناب ختمی مآب است نه بینی که چون
جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد فرمود رفیق اعلی را میخواهم یعنی انبیا و اوصیا و دوستان خدا
چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات القلوب تصریح کرده و در بحار تقریب حل معنی رفیق اعلی که در حدیث
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقوع یافته از نهایه سند آورده و گفته قال الجزری فی حدیث الدعاء
الحقنی بالرفیق الاعلی الرفیق جماعة الانبیاء الذین یسکنون اعلی علیین وهو اسم جاء علی
فعیل ومعناه الجماعة کالصدیق والخلیط یقع علی الواحد والجمع ومنه قوله تعالی وحسن
اولئک رفیقا قطع نظر از عدم حمل بر بنت سنیه جناب محمد خویش عجب است که فراق احباب دنیوی موجب
گریه و انقباض شود و مواصلت رفیق اعلی باعث انبساط نگردد و فقیر با وصف قلت بضاعت
بر اصول موضوعه متشیعین میتواند گفت که غالبا مراد از احبه که فراق شان باعث تعیین تردد داشتن و
موجب اینهمه زار نالیها بود زنان گل اندام و نازک بدن و دختران سیمین ساق رشک افزای نسترن و زنان
خواهند بود که در دیار عرب و عجم شهره حسن و جمال شان قلوب عاشقان را خراشیده و لذت آبدار صباحت و
ملاحت آنها بمسامع مقدس حسن مجتبی رسیده بود معاذ الله من ذلک و اعوذ به من المهالک
زیرا که آنجناب نه القدر شغفی بمعاشرت نسا میداشت که توان پوشید مگر ندانی که مطالعه بعض
معتبر امامیه بعضی گواهی میدهد که آنجناب بمرات کثیره بصیغه نکاح بعد الطلاق با صد و پنجاه زن
اتفاق افتاد و جناب امیر که دنیا را طلاق بائن داده کما فی نهج الحق وغیره خیلی از ملاحظه این امر دلتنگی داشت و محروم

بر سر منبر منع میفرمود که دختران خویش را بنکاح او نداده باشید حتی که در کلینی هم مرویست عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان علیا علیه السلام قال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل
مطلاق استغفر الله عمل حضرت امام حسن از قول شیخ سعدی هم درگذشت شعر زن نو کن
ای خواجه در هر بهار که تقویم پارینه ناید بکار اکنون سر فراق احباب هویدا شد و بعد از اندک تامل
کثرت نکاح و طلاق بحسد امام حسن در بارهٔ امام حسین میکشد نگاه نمیکنی بکتاب کامل بهائی که در مطاعن عبارتش اینچنین
مرویست دلالت بر آن دارد که شهربانو را امام حسین علیه السلام بعقد نکاح داد و شهربانو هر شبی بکر بودی چون
حوران بهشت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هرگز از نی افتد که هر شب بکر بود
ائمه از صلب او و ذریت او باشند حسن از این سبب زن بسیار کردی روزی حسین با حسن گفت ای برادر خاطر نجات
آنچه طلب کردی از تو در گذشت من یافتم حسن دانست که ائمه از پشت او نیستند انتهی کسی از عقلا تجویز نتواند
کرد که خدمه و جواری اهل بیت علیهم السلام را قطعا معلوم باشد و هزاران حدیث در اصول و فروع علل
شیخ و امالی و اکمال و شرح آن مندرج گردد که ائمه از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی علی بن
محمد بن جعفر بن موسی تا مهدی هادی سریر امامت را نوبت بنوبت خواهند آراست و حسن مجتبی را معلوم
نباشد و کتب تواریخ دلالت بر کثرت نکاح و طلاق بعد از اعلام امام حسین تا مدتهای دراز دارد بلکه از کلینی
هم بروایت مذکور بقرینه وهو علی المنبر بلکه بنص بعضی از شارحین آن معلوم توان کرد که امیر المؤمنین در حیات
خویش مانع شده پس بر قول علوی و حسینی اعتماد و اعتنا نموده با یقین این حسد و رنج مثل حسد اخوهٔ
یوسف علیه السلام و مداومات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتقاد به بدا سیما در مسئله امامت ائمه هدی و
حسد در بارهٔ امام حسین بر آن ورد که نوبت بصحبت صدها از زمرهٔ نسوان رسید و تحمل که بامکان توارد
علل بر معلول واحد وجه گریه و زاری حضرت اینهم باشد که اگر از این تعیش و تلذذ پرسیده شوم جوابی معقول
میسر نیست زیرا که طلاق هر چند مباح باشد لیکن نزد باری عز و جل مبغوض است فکیف که از حد و نهایت
متجاوز باشد سیما در بارهٔ کسیکه مبنای نکاح و طلاق او بر تعیش و تلذذ بلکه بر حسد سلطان کربلا بود و از این ابیات است

که جناب

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این نکاح و طلاق را بتاویل و تسویل کالعدم شماریم متعه باز گرد اینهم
معلوم نیست که احادیث فضائلش را که در مرتبه اول درجه شهید کربلا و در رابع درجه ختم نبوت و رسالت
شفیع روز جزا بدست می آید و تعبیر از ما فوق آن بعبارت و اشارت بسیار نمی شاید و هزاران هزار فرشته
که از قطرات غسل و ستایشهم میدهند برای تسبیح و استغفار آن بر ین میرسند کما فی تفسیر الکاشانی وغیره
و اولاد صلبی این مرد و زن کما یدل علیه روایات الامامیه وقد نظمها سالکهم مرة واخری
مجدد و ہجم **ابیات** ہم نسل متع است محشور ﴿ از بهر جہاد خدمت نور ﴿ آن جمع که نسل متعه باشند
باید که عدو زہم نباشند ﴿ بمقتضای مثل مشهور هندی جیسی روح ویسی فرشتی یعنی قابضان ارواح بنی
آدم بر طبق اعمال شان متشکل میشوند و بر طبق روایات مجلسی درباره خاتون نرجس در بحار و مانند آن نکاح امام
مهدی غائب خواهند آمد در کدام صندوق تعبیه و تورید و دفن خواهند کرد **بارخدایا** هر چند اضحوکه و عجوبه باشد
مگر بر حصول مخترعه می توان گفت که اینهمه تلذذ و احتفاظ نفس با خراید ابکار و دوشیزگان روزگار بود
و از احادیث ائمه اظهار چنان آشکار می شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب و عار است چه جا این
اعداد بیشمار و از ینجا است که جناب مرتضی سرگران بود **گوئیم** قطع نظر ازان که این همه عیوب بجانب
حسن مجتبی میکنند هنوز تخصیص این باب ناتمام است می بایست که این دو صد و پنجاه زن بقید عدم ایمان
هم مقید میکردند زیرا که در تهذیب شیخ محمد حلی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مرویست
که فرمود لا تمتع بالمؤمنة فتذلها و احادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام وغیر او نیز مؤید آنست
و دلیل عقلی هم تائید آن میکند زیرا که هرگاه فقط بکر بودن زن علی الاطلاق موجب لحوق عیب و عار
باشد مقتضای ایمان آنست که درباره مؤمنه زیاده تر سرپرستی و غمخواری بعمل آید و عقد متعه را
که مبنا آن بر شهوت رانی و خانه ویرانی است درباره او تجویز نکنند ولیکن حیرت اینست که شیخ مفید را
رساله متعه نظر نبود و احادیث ائمه مثل آنچه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مرویست
ولا تتزوجها الا عفیفة فتوی بران داده که وقت اراده متعه خروج بعفایف مؤمنات ضرور را

طرفه آنکه در احادیث دیگر این کتاب حضرات ائمه طیبین طاهرین شیعه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم رد داشته اند عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِسَاءُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالَ فَوَاسِقُ قُلْتُ فَأَتَزَوَّجُ مِنْهُنَّ قَالَ نَعَمْ و روایتی دیگر در متعه فاجره بالخصوص درین کتاب و هم در استبصار مرویست سبحان الله ازینجا ادب حضرات ائمه درباره ساکنین مدینه طیبه باید دید که نسا اهل آن خیر البلاد را که ببرکات خیر النسا بتول زهرا و ازواج مطهرات سید انبیا عفت و صلاح زیاده بر دیگران دارند فواسق نام نهاده حاشا جنابهم عن ذلك و توسعه که درباره متعه بکار برده اند برین قدر مقصور نیست نیز که از تهذیب طوسی صراحةً میتوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد ابن شیرا لحاظ قرائن راسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش همچنان بر آمد امام صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی و همچنین سرزنش نمود شخصی را که مردم با وگفتند که فلان زن شوهر دار است و آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب و عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار بحدیث آنجناب رسانیدند که کی از جواری بکر مرا میخواهد و از بد ربا در خود پوشیده می دارد فرمود هر چه خواهی بکن و گونش بیران مگر از موضع فرجش پس حذر باش و بلحوق عار قلوب اهل ورا مخراش و این کتاب استبصار و کتب دیگر از تصانیف طوسی امامیه بر روایات قطعیه و نصوص تقلیدیه دلالت بران دارد که لواطت با زن خویش رواست و ائمه هدی بر حلت آن از آیات قرآنی استدلال میکنند معاذ الله تا بحضرت لوط میرسانند که مراد او ازین قول هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ آنست که با دختران من این فعل شنیع بکنید و الحمد لله که امن اهل حق ازین خس و خاشاک منزه است بلکه همها جمعاً و فرادی از انشا ملحدین که تهمت مذکور را بر اهل بیت رسالت درباره حضرت لوط بسته اند بهزار زبان تبری میکنند زیاده برین نیست که از بعض تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل نسبت بمنکوحات رفته اند ولیکن دلالت این روایات ضعیف است کما لا یخفی بالجمله متعه با زانیه جایز است علی الاطلاق و از خلاف و سرائر و شرح ارشاد وغیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن وفاق فقهای

منقول است ای گفتگو درین است که ثواب عبادت متعه که بر طبق مطایبات علامه دهلوی نور الله
مرقده بشنیدنش عزیزان را نعوظ و دیگران را احتلام دو عید بهد و تصویر این مسئله در حق اکثر نوجوانان
حکم معجون لبوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و برای این متمتع که بزن زانیه در ساخته مترتب میشود یا آیین
فهد اگر چه بنا بر تستیر عیوب خانگی طائفه خویش نص بر نفی آن می نماید ولیکن کلام فاضل متبحر خاتمة المحدثین امامیه
ملا باقر مجلسی علیه ما علیه مصرح به صاحب الادغام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی و اثبات بر تناقض
اخبار است و با اینهمه ائمه هدی علیهم السلام را دنی اختلافها که در مذهب اهل سنت دیده یا شنیده باشند
بر عمم امامیه لعن و طعن نموده اند و در باره افادات خویش چنانچه قبل ازین دانستی سفیر بودند احادیثنا
احادیث آبائنا تا آنکه این سلسله را بجناب حدیث معاذ الله میرسانیدند و برینهم نص منمودند که خلاف
موجب گمراهی است و ما در طبقات شیعه اختلاف انداخته ایم کما مر مفصلا ای عزیزان حال
تناقض و تهافت اصول امامیه و قبایح مذهب ایشان تا کجا گوییم که فروعش رنگی دیگر دارد و اصولش رنگی دیگر
ناچار با اصل مدعا میروم که این وجوه که در باره طلاق امام حسن تقریر کردم در احادیث ائمه اطهار مجموعا
مصرح هویداست اگر چه حضرات رفضه در ابان و صنادیق تقیه مخفی از اغیار نگاه داشته منجمله آنکه ما رواه
صاحب الغوالی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله
لا یحب الذواقین والذواقات وروی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم برجل فقال ما فعلت امراتك قال طلقتها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امراتك قال طلقتها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجل وكل ذواقة من النساء وروی ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام
ما یماثله وترکنا ذکره مخافة الاطناب والاسهاب ازینجا قیاس کن که چون

بپیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر شخصی که دو بار نکاح کرد و طلاق داد اینقدر خشم فرماید و ارشاد نماید که حق
تعالی مبغوض میدارد و لعن میکند کسی را که بنیاد طلاق و نکاحش بر تلذذ باشد فما ظنک برجل ارتکب
مائتین و خمسین مرات پس دلالت این حدیث بر آنچه اشاره کردم مثل الشمس فی وسط السماء است
آمدم بر تفصیل وجه دوم که هول مطلع باشد محدثین قوم مثل باقر مجلسی در بحار و غیر آن گفته اند که مراد از آن
هول قیامت و قبر است پس بنابر آنکه چون این هول مطلع بر ضمیر نفس محمول تواند شد کما اشرنا الیه لامحاله
نص قطعی بر خوف حسن مجتبی از عطای خلافت به بنی امیه و باز پرس روز قیامت خواهد بود که شما با وصف جمعیت
فوج و اتفاق جماجم عرب کما فی علل الشرائع وغیره این شجرهٔ ملعونه فی القرآن را چرا آب دادید و نونهال
گلشن امامت و نوبادهٔ چمن خلافت و ولایت را مستاصل کرده قطع رحم و اخوت نمودید و از آیات قرآنیه
و یقطعون ما امر الله به ان یوصل هرگز خوف و ترس نکردید **ابیات** کام یزید داده از کشتن
حسین * بنگر اتصل که دلشاد کرده * بهر خسیکه خار درخت شقاوت است * در باغ دین چه گل و شمشاد
کرده * پس اگر خوف از ین معنی نبود بار ارشاد شود که آن گناه سترگ و جرم بزرگ چیست که از جهت آن هول
مطلع و شب و گریه و بکا می نمود و بتسلیهٔ احباب مطمئن نمیگشت و اعمال زمان سابق را و آنچه از قرب و منزلت با جناب
سید النبیین داشت بخیال نمی آورد و خار دیگر بدامن دلم آن می خلد که محدثین امامیه مثل باقر مجلسی
در بحار و دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مهمه از روایات مزعومی خویش که باظهار شان بصحت
و تواتر محلی است باثبات رسانیده اند که مجئ جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین نزد هر کسی از
مومن و کافر برای تبشیر اول و تهدید ثانی وقت احتضار ضروریست و بکاء امام حسن و ناله و زاری شان
از هول مطلع نص است برین معنی که بلا تخف و لا تحزن و مانند آن بشارتی بگوش حق نیوش ایشان نرسیده
بعضی از روایات فصول مهمه در باب ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم والائمة یحضرون عند کل مومن او کافر اذا مات
عن عقبة انه سمع ابا عبد الله یقول ان الرجل اذا وقعت روحه فی نفسه فی صدره
رای فقلت فداک وما یری قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فیقول

أنا رسول الله البشر قال نعم يرى علي بن ابي طالب فيقول انا علي بن ابي طالب الذي كنت تحبه أنا أنفعك اليوم قال قلت له أيكون احداً يرى هذا ثم يرجع الى الدنيا قال اذا رأى هذا ابداً مات واعظم ذلك قال في القرآن قول الله عز وجل الذين

آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الاخرة الاية انتهى محمد بن حسن مولف كتاب بحر نور بعد نقل امثال اين روايات گفته اقول الاحاديث في ذلك اكثر من ان تحصى وقد تجاوزت حد التواتر ودلالتها قطعية كما ترى يعني حضور اين بزرگان بدلالت يقينيه وقت احتضار از متواترات است بازبر مذهب بعض متكلمين شيعه كه باستحاله آن رفته گفته اند كه در آن واحد مجئ اين بزرگان در مشارق ومغارب عند المحتضرين سمت امكان ندارد رد كرده پس هرگاه هول مطلع غالب وحصول بشارت مفقود ومعدوم لامحاله بجهت كلمات تهديد وانكشاف حقيقت حال باين ناله جانگاه بالضروره مي بايد گريست وفراق احباب بر همين معني گواه است والاقرب بهمسايگي رحيم مطلق وجوار سيد المرسلين البته بهتر از احبه دنيوي بوده عجب نيست كه از فراق همين امر اراده كرده باشد كه چون بشارت بگوش نمي رود وصول غير مالوف بنظر مي آيد لامحاله اكنون هم فراق از احباب دنيويست وهم مفارقت از جوار مصطفوي است واگر عمل بر خوانيم ذهب اقع مي شد مقام مسرت وابتهاج بود نه جاي گريه وانقباض بلكه بالنسبه بمثل حضرت شهيد كربلا وقت شهادت خود خوشوقت مي شد چنانچه روايات ما مير ان براهين قاطعه است والتفصيل في تاليف لا ردستاني حيث قال مشهور است كه خواص اصحاب امام حسين ميگفتند كه ما در مدت ملازمت آنحضرت را هرگز بان خوشحالي نديده بوديم كه در كربلا ميديديم در خبر است كه در وقتيكه متوجه كوفه بود در يكي از منازل فرزدق شاعر بخدمتش مشرف و بعد از تسليم و ترحيب گفت يا ابن رسول الله چگونه اعتماد بر اهل كوفه توان كرد وحال آنكه از معاونت ويارى پسر عمت مسلم بن عقيل تقاعد ورزيدند تا بدرجه شهادت رسيد في الحقيقه كوفيان او را بكشتن دادند پس آنحضرت فرمود كه رحم الله مسلماً صار الى روح الله اما انه قضى ما عليه وبقى ما علينا يعني حق تعالى رحمت كند بر مسلم بروح وريحان وبجنت ونعيم سيد

حکمیکه از قضا و قدر الهی بحبت او مقرر شده بود بفعل آمد ولیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی است
و بفعل نیامده و منتظر آنیم که آنچه مقدر و مقرر است از قوت بفعل آید و چون بکربلا رسید و کوفیان از ابن زیاد لعین
ترسیده از قول خود پشیمان شدند و نوشته‌های خود را نانوشته انگاشتند و ابن زیاد ملعون آنحضرت را به بیعت یزید
پلید فاجر میخواند و رخصت بکشتن بحرمین نمیداد و نمیگذاشت که بشام رود و لا علاج دل بحرب نهاد و بعد از آنکه
فوج در برابرش صف میکشیدند تا آنکه عدد سوار و پیاده به بیست و دو هزار رسید بنا بر روایتی که در مقتل ابن بابویه
مسطور است عدد لشکر مخالف بصد هزار رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه بیش از هشتاد و کس نه
بودند نه در خاطرش ملالی و نه در دلش اضطرابی پیدا شد و با قلت انصار و کثرت اعدا صبری نمود که مگر
پدرش در صفین و جمل کرده باشد و تیغی کار فرمود که مگر امیر المومنین در بدر و احد فرموده باشد تا بحدیکه مردم
شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت او در میان عرب مثل شد چه در مقتل روایتی مذکور است که عدد
کشتگان آنحضرت به تنهائی بچهار هزار رسیده بود با آنکه بسیاری بودند که قادر بر کشتن ایشان بود و بدم تیغش
می آمدند و نمی کشت و سر آنرا کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند و آنحضرت فرمودند
که چون علم میداشت که در صلب آن جمع شیعیان هستند بهمین جهت ایشان را میگذاشت انتهی بلفظه و از قاعده
کلیه مولف که برای مومنین بروایات صحیحه ثابت کرده معلوم میشود که معمول جمیع ائمه هدی همین بوده است
که در اوقات شهادت و موت خویش مسرور بوده اند نه بر خلاف آن چنانکه امام حسن مستثنی گردید و
در اینجا بر این چند حرف چگونه اکتفا توان کرد که بلا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره از امام
محمد بن علی بن موسی آورده قیل له ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت فقال لانهم
جهلوه و کرهوه و لو عرفوه و کانوا من اولیاء الله حقا لاحبوه و لیعلموا ان الآخرة خیر
لهم من الدنیا یعنی از امام محمد تقی پرسیدند که چیست حال این مسلمانان که از موت کراهت دارند فرمود
که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میدانستند و حقیقة از دوستان خدا می بودند هر آینه موت را دوست می
داشتند و این قدر را لا محاله میدریافتند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیا است و نیز در کتب امامیه مشهور است

واستفاضه مرویست که از علامات ایمان است انبساط و طلاقت و حبور و روشنی چهره نسبت بسابق
وانقباض و اندوه و غم بر خلاف آن دلالت دارد و قریب ازین معنی در عقبات بلا سلطان حسین هم مذکور است
بالجمله مرد میدان کسی است که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت لکار حسن مجتبی غیر ازین امور
چیزی دیگر بود فعلیه البیان و علینا قلعه و قمعه بالبرهان و بعد اللتیا والتی می گوییم که اگر صدیق
امامیه و صاحبیه یعنی سلمان و ابوساسان و من فی حکمهم با وجود گوساله پرستی و مخالفت اهل بیت و تردد در تحقیق
خلافت بلافصل جناب امیر و انکار از اختیار تقیه و اطاعت مرتضویه من جمیع الوجوه و امثال خصوصاً
مخالفت با مورد نص اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اخی علی بن ابیطالب نزد کافه ائمه و منهم شیعه
بری می بودند و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بملاحظه اش اضطرابی عظیم دست
میداد راه تاویل مسدود می نمود لیکن معهذا امهما امکن بتاویل و توجیه می پرداختند و هرگاه نصوص جلالت
یعسوب الدین امیر المومنین و امثال خدام غاصبین و مترددین و شاکین در حقیت اهل بیت طاهرین یعنی
مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت واحدی ازانها مستلزم عدم استقامت مجموع است
در کتب شیعه بکثرتی باشد که از حد تواتر معنوی درگذرد و صدها حدیث و روایت معاضد یکدیگر باشد بلکه
درایت و ادله عقلیه هم تائید آن کند چنانچه بعون الله تعالی درین اوراق پریشان الموج همه بزبان قلم
رفته و دفاتر مرویه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم مجبول است انهمه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص
متعدده که باماکن متفاوته سکنی داشتند در ازمنه مختلفه مروی باشند زنهار قبول نکند علاوه بعید فی عان باشد قایل
دین اررا هرگز ریبی نمی نماید و البته از تاویلات رکیکه باز دارد چنانچه ملا مجلسی بارتکاب آن در بحار و حیات القلوب
و غیر بحار و برده عقلای عالم مرتبه تبحر و عزت خود را در بالا ساخته کما اشرنا الیه سابقا دست و در آستین می کشد و الا
انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تصانیف الکلام بر آنست هو ظاهر علی المهره بجال المعجزات
النبویه المرویه بخبر الاحاد بالبداهه هدم اساس ایمانش میکند فمن شاء ان یهرب عن المطر و یقوم
تحت المیزاب فالحجار بیده ولا ینفعه تذکیر المذکرین ابدا من بعده تنبیه

مستتر مباد که اگر خبیر بیرایه عرض به برگرده و بعد ازین در مدد خواهد گرد از سوانح وقت است که این هیچمدان اصلا
بجنابی ندیده و از کسی نشنیده و در روایت کشی به ورق گردانی کتب امامیه و تجسس مقامات الزامیه و تسوید
و تبییض عبارات و تطبیق فروع باصول احدی از طلبه و علما شریک فقیر نبود و فقط احادیث را بمقام
اثبات مثالب صحابه و امثال آن دیده بود پس اگر با اینهمه معروضات معروضات کمترین درین اوراق جایی نه
تطابق با کدام کلامی از علمای ماسبق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید

خاتمه و اگر متعصبی عنید یا کودنی بلید با وصف ملاحظه اینهمه دلایل و براهین که بر اصول
امامیه بر عدم اخلاص و حسن اعمال مقبولین شان اقامت کرده و تطبیق حدیث الحوض که مبنی بر ایشان
نموده شد قفل سکوت بر لب نپذیرد و دست بدامن اهل حق آویزد و در ردت واحد از این بزرگان
استبعاد نماید و مناقب و محامد اینها را اعاده فرماید معلوم نیست که او در مناظره اهل حق بکدام زبان
مثالب خلفای راشدین را تقریر خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهند افگند که از پای خود در گور افتاده آیا
در صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی در مناقب این بزرگان و اعوان و انصار شان خلفا عن سلف و [illegible]
از چشمه خاوری بلکه مؤید با آیات قرآنی وجودی ندارد مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جواهر الفاظ
حدیث الحوض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف مقبولین لسانی امامیه چنانچه به تفصیل تمام
دریافتی ملکیف که هزاران دلایل بر آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غض بصر نموده آید
هیچمدان زود به همت به تفصیل نبندد لیکن از آن مناقب و محامد در باره بعضی از سرآمد شان که مرتبه او
تالی مرتبه حضرات ائمه بلکه ازیشان زیاده تر است می آرد و داد انصاف از طلبه علوم دینی بلکه تمامی روشن
عالم امیدوار و ملاحظه فرمایند که بدلالت عقلی یا نقلی به اصول امامیه این مناقب و محامد که بحسب ظاهر
عوام را فریب میدهد مجعول و مفتری است یا نه پس باید دانست که افتخار لسانی شیعه در حق
سلمان فارسی که او را از زمره قادسه اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات بورود
پانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کامل اقرار کرده بخوارق و محامد کثیره است که

عمده آن چند چیز نخستین دعوی ظهور امور غیبیه و صدور کرامات و معجزات از دست و زبان اوست و در بعضی
حکایات بسیار قصص شمار در کتب ایشان مرقوم و مسطور است اهل ضلال بضمن آن منظومی از انجمله روایت کشی است که
از علمای رجال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابوبکر در گروهی از قریش ایستاده بود که ناگاه
سلمان فارسی برین جماعت گذشت و با ابوبکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دیشب در خانه خود
کردی متعصبی چند مغازن این حال خواستند که ابوبکر را در باره عداوتش تحریص کنند ابوبکر گفت لاریب آنچه
سلمان بمن نسبت کرده مطابق نفس الامر است و چیزیست که از من بوقوع آمده غیر از خدای تعالی کسی را بران
اطلاعی نبود و ازانجمله نیز روایتی کشی است که سلمان قبل از جنگ جمل بعد تهامی در راه چون شتری را
که عسکر نام او بود دید تازیانه بران شتر زد گفتندش که چرا جانور بیگناه را ایذا میرسانی جواب داد که این جانور
نیست بلکه پسر کنعان جنی است که باین صورت متمثل گشته و درین هیکل در آمده عنقریب مردم را از راه خود
برد همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بثمن غالی خریدند و سواری او برگزیدند
و ازان جمله روایت شخص مذکور است که چون در زمین کربلا رسید مردم را ازین واقعه جانگداز که در آنجا روی خواهد داد
بر دار به تفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذرش بر حرورا افتاد که خوارج بدین وقت خلافت امیر المؤمنین علی
در آنجا جمع شدند و نیت فساد مصمم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و ازانجمله حکایت دیگر است
طولانی ملخصش آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بنامش مسلم شد و او را بر شتری همراه غلامی بدان
صوب روانه کردند قضارا وقت دخول شهر نوبت سواری غلام بود و سلمان با وصف ضعف و پیری مهار
شتر را می کشید و بیاوری عصا گام می زد مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
بمعاینه اینحال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد بسلمان فارسی رجوع نکرد تا آنکه
رعیت از تطاول دزدان مظلوم و ملهوف شدند و در هر کوچه و بازار ذکر سرکشی و دراز دستی ایشان بر زبان
خلایق جاری بود قضارا شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگرچه ضعیف و نحیف است
و وجاهت ظاهری ندارد لامحاله باید رفت اگر بداد مظلومان برسد و دمار از نهاد روزگار دزدان بر آرد

منها و الاسر خویش گیرید القصه بخدمت سلمان از حقیقت حال خبر دادند فرمود که سگی را پیش من آرید
مخاطبین کافه اجمعین از عدم مطابقت جواب بغایت رنجیدند و واقعه سوال نبی اسرائیل و جواب حضرت
موسی الی قوله اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین از سر تازه شد یکی ازین جماعت برای
امتحان سگی را پیش سلمان آورد فرمود ای سگ از هر شب خبردار باید بود آورده اند که در آن شب هر دزدی که
بکار خویش بر آمد سگان در عقبش دویدند و به نهر سبعی و صنعت درندگی خویش استخوانش را ریزه ریزه
نمودند نام دزدی از شهر برطرف شد تمامی سکنه شهر محفوظ گردیدند و بجان و دل معتقد سلمان گشتند
و از آن جمله حکایت افاعی است که ازین هم اطول است آن را نیز بر نهج اختصار چنانکه معمول است
وارد میکنیم که صنادید اخبار بین شیعه بر یافته اند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافته می شود
که سلمان فارسی بر جماعتی از یهود گذشت آرزو کردند که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی برای ایشان
بیان کند پس مضمون بعضی از احادیث قدسیه در افضلیت حضرت سید المرسلین و امیر المومنین و شگفت و احسان
خدای تعالی در باره اجابت ادعیه خویش بتوسل این بزرگان می شمرد گفتند که تازیانه ها بر تو میزنیم
ببینیم که دعای او چگونه قبول میشود سلمان برین بلا جز صبر از درگاه باری درخواست نمیکرد و یهود
حیران بودند که با وصف این ضرب و شلاق چگونه تعلق روح انسانی بقالب عنصری باقی میماند پس عاجز
شدند و ساعتی استراحت کرده گفتند که اکنون چندان تازیانه زنیم که بمیری مگر آنکه یهودیت اختیار
کنی پس در کار خویش مشغول گشتند و باز عاجز شدند و گفتند که اگر تو عزیز بودی او تعالی ما را ازین ایذا
باز میداشت سلمان غیر از صبر دعائی نمی کرد بار سوم در ایذای اعدا از حد گذشتند و گفتند تقیه چرا نمیکنی گفت
هر چند درست است ولیکن عزیمت بهتر است بار چهارم خون از بدنش روان شد و مسخره ایشان از یکی
بهزار کشید که چرا هلاک ما از خدا نمیخواهی فرمود شاید کسی از شما در علم الهی مسلمان باشد گفتند وی را
مستثنی بکن درین اثنا دیوار خانه بشکافت سلمان دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که مثل نوح در حق
ایشان دعا کن که احدی از ینها ایمان نخواهد آورد پس بر طبق خواهش یهود عرض کرد که خدایا این تازیانه ها

با افعی منقلب گردان لعنتی یهود را فرو بردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه سلمان را پیش اصحاب
بیان فرمود و سیر و رفتش رسید افاعی بزبان فصیح سلام کردند و گفتند یا سید الاولین و الآخرین
والسلام علیک یا علی یا سید الوصیین والسلام علی ذریتک الذین جعلوا علی
الخلق قوامین باز قصه را اعاده کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضائل سلمان یاد فرمود و او را
بر نوح علیه السلام تشبیه کرد افاعی آرزو کردند که حق تعالی برای تعذیب این کافران را با افاعی جهنم ملحق فرماید
فرمود که با آرزوی خود رسید و با افاعی جهنم ملحق شوید لیکن اعضای یهود را بیرون افکنید تا ذلت شان زیاده
شود و سرمه دیده اهل بصیرت و عبرت گردد پس اقربای یهود آمدند و بدفن پرداختند و بسیاری از کفار
مسلمان شدند و اشقیا بسحر و شعبده بازی تعبیر کردند و حضرت بسلمان نکاری خطاب فرمود که تو از خواص دوستان
مائی و محبوب دلهای فرشتگانی و در محبت حق تعالی بعرش و کرسی بلکه ما تحت الثری از آفتاب هم زیاده تر
مشهوری و فضل مورد کریمه الذین یؤمنون بالغیب هستی و از آن جمله روایت شیخین امامیه است
بسندهای معتبر از امام محمد باقر علیه السلام بزبان باقر مجلسی در کتاب حیات القلوب که روزی ابوذر
بخانه سلمان آمد و قدر سلمان بر بار بود پس در اثنای آنکه با همدیگر سخن میگفتند قدر سرنگون شد و بر روی
زمین افتاد و هیچ از مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس ابوذر تعجب بسیار کرد از آن و سلمان باز قدر را بر گردانید
و بر جای خود گذاشت و مشغول سخن شدند پس باز قدر سرنگون شد و هیچ مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس تعجب ابوذر
زیاده شد و از خانه سلمان دهشت زده بیرون آمد و در اثنای خیال تفکر میرفت ناگاه حضرت امیرالمؤمنین را در خانه
سلمان دید چون نظر حضرت امیر بر ابوذر افتاد گفت ای ابوذر چه باعث شد ترا که از نزد سلمان بیرون آمدی و چه چیز
سبب دهشت تو بوده است ابوذر گفت یا امیرالمؤمنین سلمان را دیدم که چنین کاری کرد و باین سبب متعجب و متحیر گردیده
ام حضرت فرمود که ای ابوذر اگر سلمان ترا خبر دهد با آنچه میداند هر آینه خواهی گفت که خدا رحمت کند
کشنده سلمان را ای ابوذر بدرستیکه سلمان دروازه خداست هر که او را بشناسد مؤمن است و هر که او را انکار
نماید کافر است بدرستیکه سلمان از ما اهل بیت است و بروایت مفید چون حضرت نزد سلمان آمد

کرامی سلمان مدارا کن با مصاحب خویش و نزد او مساز چیزی را که او تاب نیاورد و در معجزات و خوارق عادات
او حکایات بسیار است که داستان عمرو عیار در جنب آن شرمنده و بیکار است لیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسنده است و وجه دیگر در اسلام آوردنش ذکر می کنند بر عجایب قصصها و تفاصیلها شامل
است معهذا از غایت اطناب بطول کلام میل خاص و عام نیست که از عهده بیان آن فارغ تواند شد **دوم**
افتخار الملیه بر آن است که فرشته بزرگ بتعریف الهی با او سخن میگفت چنانچه با جناب امیر و این
روایت کشی از امام محمد باقر علیه السلام است **سوم مایه افتخار** الشان آنست که او اسم اعظم را میدانست
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بر او اتیش پرداخته **چهارم** القضاء فی اختصاص او
بعلوم اول و آخر و ظاهر و باطن و آشکار او نهان بروایت صاحب اختصاص از امیرالمومنین علیه السلام که
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی از واقعه در عالم پیدا نشده چنانچه در منهج المقال فی تحقیق
الرجال مذکور است و بیمی تفصیله انشاء الله تعالی **پنجم** مختص بودنش بفضیلتی است که احدی از اهل بیت
هم شریک و سهیم او در آن معلوم نمیشود بروایت صاحب اختصاص و غیر او از جناب مرتضی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در مدائح و مناقب سلمان ارشاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من گاهی
نیاید مگر آنکه از جناب اقدس الهی مرا امر کرده که سلام او تعالی و تقدس با و رسانم **ششم** معدود بودنش
از زمره قادسه اهلبیت نبوت بروایت محدثین ایشان کافه اجمعین از جناب سید المرسلین و ائمه طاهرین
هفتم مخلوق بودنش از طینت جناب مرتضوی بعینها و مقارنت روح او بروح انجناب بروایت صاحب
اختصاص و غیر او از محدثین معتمدین **هشتم** مشتاق بودن جنت با و بعد ایمان خدا و رسول و عشق و عاشقی
فردوس در باره آن بزرگ بروایت حسب آن صفار و مقتدا الواعظین از جناب سید النبیین **نهم** فرمان فرمائی
او بر ملک الموت بروایت ابن معلم یا ابو عمرو کشی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه باز اجداد او
گرزهای آتشین دوزخ را یاد کرده بیهوش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت با وی عقد مواخات نسبت
بعد ائمار رعایت این رابطه جدید می نمود تا آنکه وقت احتضار بر بالینش آمد و بر ملک الموت بانگ برزد که

حق او ملاطفت و مدارا کن و او گفت که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک من
المناقب والمحامد التی کادت من الکثرة ان لا تتناهی **وفقیر اقل الخلیقه** قصور باع و فقدان اتباع
واشیاع بلکه استعداد ولیاقت اول بعضی از مقولات مؤلف را که در تمهید رساله کبرا افاده فرموده
بتفاوت یسیر ذکر مینماید من بعد باشارات اجمالیه چنانچه لایق این اوراق پریشان است در باب وضع این
مناقب که در حقیقت معدود اندک عقود تا این مثالب بر میگردد میپردازد پس **بدانکه** حق آنست که سماحت
و وفاداری و غمخواری و حق گذاری بر فرقه متشیعین ختم است که چون ربقه اتباع و اقتفای آثار
اصحاب ثلثه خود را زیب قاب خویش ساختند بجمیع مساعی جمیله که نه پرداختند کلما وجدوا فیهم عار
وشین محوه بزعمهم کانه لا اثر له ولا عین ومتی لم یجدوا لهم مناقب فاختلقوها من تلقاء
انفسهم وان کانت تعود مثالب کم من ثلمة حدثت منهم فی الاسلام فشمروا
الذیل لان یسدوها وکم من خصلة وقعوا فیها وکم من فضیلة اختصت باهل البیت
علیهم السلام فلم یأتوا بها فی مدح المبتدعین المحدثین وکم من رذیلة ظهرت منهم
لم یوردوها فی قدح للمعصومین المحدثین زاعمین انهم اطفؤا نور الله بافواههم غافلین
ان یتم الله نوره ولو کره النواصب ومن فی اشباههم ثم انهم بدلوا الکلم عن
مواضعه فیأولون تأویلا بعیدا وحرفوها عن مواردها فیسلکون خلاف قوله تعالی
قولوا قولا سدیدا فقالوا ان حدیث النبی صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم ورد فی شان اصحاب الثلثة ومن یحذو حذوهم من اهل الحدیث
وان بلغوا مبلغا کثیرة ولا یختص من قال الله تعالی فیهم انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فقد سحقوا قلوب المخلصین فیها وجعلوا اکبادهم
اهل النقد یقوحون فیها چنانچه از تفصیل این اجمال که پاره ازان مذکور شد ملوا میر احادیث فی مآثر میر
من طرقهم مشحون است همه اهل انصاف از دوستان اصحاب ثلثه در این حضرات بر طومار این ذره بیمقدار که بی تمیز

غیور روزگار پاره ازین باب بطرز یکه فی الجمله تجدید دارد بنابر اقتضای ارباب بصیرت میرساند و شرح
این مطلب العنوان بمقدمه ممهده میگرداند و آن اینکه بر متتبعان سیر و تواریخ بنی آدم کالشمس علی العلم منجلی است
که هرگاه شخصی از حضیض بیکسی و بی‌نسبی و بی‌قدری باوج ریاست و رفعت میرسد فراخور رتبه حکومت و کسب سلطنت
مملکت اخسای فضلا و زبان‌وران هنرمندان زمان بمقتضای حب جاه و تمنای التقرب بایجاد مدائح نسبی و حسبی برای
آن کس هیچ دار ندالای صدای جل کش انکم لمن المقربین نیز باذان غیر واعیه خود می‌سازند و متوهم نشود که
ایهام شاید بدیهیت شاعرانه دارد بلکه اثبات لطرز اثبات مناقب و مدائح آنکس و اسلافش با نقل و روایت
میکنند و هر چند از دلائل حال ناقدان سخن جعال کذب و اختلاق کی مستور میماند بلکه عوام از شدت اشتهار مخدوع
می‌باشند و بعد طول مدت سلطنت در اعقاب چنین شخص بنزد من خواص و عوام یکسان بصحت آن روایات
رسوخ میگیرد الا این شبهه‌ها بنظائر معروضه فقیر لا تعد و لا تحصی است اگر ابنای الا انقوا پادشاه
نمیشدند و خودش از بنات ملوک نمی‌بود که بود که العیاذ بالله بحضرت مریم علیها السلام تشبیهش میدادند
و آفتاب را بمعاشرتش منسوب میساخت و این کذب فاحش که بطلانش از آفتاب روشن‌تر است بجهت
دراز دامانان راسخ بود که میگویند شعر شد اول علی السنه اهل الدهلی شعر از آن بلند شود قدر که تا نه ماه
که آفتاب قدم می‌زد بخانه‌اش + بر اعلام دولت سلاطین هند از سلسله صاحبقرانی تبار زر می‌دوختند
اورنگ زیب عالمگیر که از ذمات زمانه و پاره بعلم آشنا بود این نقیضه که جده اش را بمرتبه ذوات الاعلام
می‌سازند نه پسندیده نشانی از شعر بود بر نشانها نگذاشت علی هذا القیاس صاحبقران اعظم عرب شاه مشتهر
جهانگیر حسب و نسب امیر کبیر شناخت شیاد ورده اهل سیر شاهزاده پنجهزار ساله می‌نویسند و مقام سلاطین
ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم برهمنی موسوم بگنگا بود بموجب عهده با آقای خود حسب حکایت
مشهوره وقت یافتن سلطنت اسمش را داخل القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کانگوی بهمنی
لقبش قرار داد و بعد برهه من الزمان سفهاء عصر لفظ کانگو را محو و منسی ساخته بهمنی را بتصحیف بهمنی
نسبش را بهمن بن اسفندیار اتصال بخشیدند و رفته رفته بجدی مشتهر شد که اولاد علاء الدین مزبور ایشان

اهل

اہل سیر لسلاطین بہمنیہ موسوم اند و ممالک دکن بہمنیہ که در بیجاپور و گلکنده بسلطنت رسیدند
برای آنها ہم نسبی شریف برای اسلاف آنها حسب منیف پیدا کردند و ہمچنین حال دیالمه و سلاجقه و صفویه
و خوارزمشاهیه بلکه ساسانیان و پیشدادیان که اگر کسی از اینها فی الواقع حسیب و نسیب بوده است شرف سلسله
از بکفر ارساختند و الا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایات را شنیدند و الطاف
و عادت گرفتند هرگز شائبه ریبی بر اینچنین خرافات شان نمیگردد و منکر این روایات نزد شان مثل منکر متواترات
بسفه بلکه جنون منسوب میگردد به تخصیص کسانیکه ربقه تقلید عظمای ممدوحین یا حقی از اینها در گردن سلسله فی
اینها باشد و اذا ادریت هذا فاعلم ان حال اصحابهم الثلثة المذکورین المحدثین الصبا لیست خارجة عن هذه
الکلیه مگر چون انساب عرب من جانب الآبا محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گذشته اند بحیث عرب
عرب بعلم انساب و سیر که حال ممدوحین بیشتر معلوم بوده است گنجایش اختلاق شرف در آبا شان نیافتند
همت بر اثبات شرایف و کرایم حسبی و مناقب ذاتی جناب ممدوحین مقبولین خود که نزد خلفای راشدین
تقرب داشتند برگماشتند و اوصافیکه بر زبان خواص و عوام شهرت یافته بلکه بتواتر رسیده
بود و فی الجمله بر خساست افعال و قباحت اعمال و لو فی الجاهلیة او فی الاسلام دلالتی داشت در تبدیل
آن چه مساعی جمیله که مبذول نساختند حتی که لفظ فارسی را که مشعر بلکه دلیل بر مجوسیت و آتش پرستی
سلمان بود چه اہل فارس به تنصیص و التصریح سرامد مورخان سلاطین کیانیه سر دهقان اعنی ابو القاسم فردوسی
طوسی که بنا بر مشهور از روافض قرامطه بود از تابعین مقاله زردشت بوده اند و آتش پرستی و لوازم و عوارض آن
آنها بود بمهدی بدل کردند و از مہم تجاوز نموده بر نام مخبرین صادقین حضرات معصومین مختلق فرمودند که او را
فارسی نباید گفت او سلمان محمدی است و هر که او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تقیه در باره
مجوسیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او در هیچ زمانه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
و دیگر ائمه امجاد از شرک و کفر منزه بوده و طاهر و مطهر از شکم مادر زائیده و از طینت پاک مر تعظما فی
جسته در سیاق اسم که طرقه اعیان را کتاب کفر نکرده او را داخل ساختند

تا معرفت منتقص نمودند همچنین در القاب صفات مشهوره دیگر ازینجا قیاس باید کرد که در مقام اعمال
اخر که بدرجه شهرت و تواتر رسیده بود بعد از انکه او از حضیض بندگی یهود بحکومت بعضی از بلاد فائز شده گوشزد
کرده باشند چون مضمون این تمهید و تمثیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد حالیا بر تفصیل بعضی از وجوه مجمله
اشاره میکنیم و بعضی از شعله ممهده را بر زبان قلم حواله می نمایم بمراعات شیمه انصاف و تجنب از اعتساف معروضات
احقر الناس را گوش کن و عناد خود را دمی فراموش اما قصه خبر غیبی درباره صدور معصیت از
ابوبکر صدیق پس عقلای اهل عالم روشن ست که امداد او وضع ساخته اند و مقصود اصلی آنها اثبات فسق و
فجور آنجناب و کسر شان حضرت ولایت مآب ست یعنی مردم بدانند که این اخبار غیبیه از ملائکه مقربین شنیدن از
خصائص آنجناب لی قیاس نیست بلکه دیگران را از اصحاب نیز این مرتبه علیا و درجه قصوی حاصل بوده و نهایت
مستبعد و مستغرب نیست که شخصیکه با نبیاء اولوالعزم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه من الملک الجلیل
بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام مشابهت تمام دارد و در محکمات قرآنی محمدت و منقبت او
جابجا وارد شود و بلفظ اولو الفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امامت او را
در نماز پنجگانه بتاکید تمام در مسجد شریف خود قرار دهد کما مر تفصیله و در مقامات بسیار مثل قصه هجرت بالسمع و
البصر والراس من الجسد تعبیر فرماید و او را بحکم الهی یار غار سازد و از راز نهفته هجرت اطلاع دهد بفسق و
فجور مبتلا باشد و خبر سلمان فارسی کسی بران اطلاعی نیابد حتی که امین خدا مهبط جبرئیل تا آخر عمر خبردار نگردد و انچه
درینجا یاد کردم در مسلک اول این فصل گذشته مگر قصه هجرت و انچه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام اختفا و استتار
است و بر اثبات آن روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در سوره بقره دلیل شافی است و آن این است
ان الله تعالی اوحی الیه یا محمد ان العلی الاعلی یقرأ علیک السلام ویقول لک ان ابا جهل
والملأ من قریش قد دبروا علیک قتلک الی ان قال وامرک ان تستصحب ابا بکر فانه ان
انسک وساعدک ووازرک وثبت علی تعاهدک وتعاقدک کان فی الجنة من رفقائک
وفی غرفاتها من خلصائک الی ان قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لابی بکر

ارضيت ان تكون معي يا ابا بكر تطلب كما اطلب وتعرف بانك انت الذي
تحملني على ما ادعيه فتحمل عني انواع العذاب قال ابو بكر يا رسول الله اما انا لو عشت
عمر الدنيا اعذب جميعها اشد عذاب لا ينزل علي موت مريح ولا فرح وكان ذلك
في محبتك لكان ذلك احب الي من ان اتنعم فيها وانا مالك لجميع ممالك ملوكها في مخالفتك
وهل انا ومالي وولدي الا فداك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا جرم ان اطلع
الله على قلبك ووجد ما فيه موافقا لما جرى على لسانك جعلك مني بمنزلة السمع والبصر
والرأس من الجسد وبمنزلة الروح من البدن كعلي الذي هو مني كذلك وعلي فوق
ذلك لزيادة فضائله وشرف خصاله يا ابا بكر ان من عاهد الله ثم لم ينكث ولم يغير ولم
يبدل ولم يحسد من قد ابانه الله بالتفضيل فهو معنا في الرفيق الاعلى واذا انت مضيت على طريقة
يحبها منك ربك ولم تتبعها بما يسخطه ووافيته بها اذا بعثك بين يديه كنت لولاية
الله مستحقا ولمرافقتنا في تلك الجنان مستوجبا انظر يا ابا بكر فنظر في آفاق السماء فرأى
املاكا من النار على افراس من نار بايديهم رماح من نار كل ينادي يا محمد مرنا بامرك في
مخالفيك نحطمهم ثم قال تسمع على الارض فتسمع فاذا هي تنادي يا محمد مرنا
بامرك في اعدائك نمتثل امرك ثم قال تسمع على الجبال فسمعها تنادي يا محمد مرنا بامرك في
اعدائك نهلكهم ثم قال تسمع على البحار فاحضر البحار بحضرته وصاح امواجها وقالت يا محمد
مرنا بامرك في اعدائك نمتثله ثم سمع السماء والارض والجبال والبحار كل يقول ما امرك
ربك بدخول الغار لعجزك عن الكفار ولكن امتحانا وابتلاء ليتخلص الخبيث من الطيب من
عباده وامائه باناتك وصبرك وحلمك عنهم يا محمد من وفى بعهدك فهو من
رفقائك في الجنان ومن نكث فانما ينكث على نفسه وهو من قرناء ابليس اللعين في
طبقات النيران ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي يا علي انت مني بمنزلة

السمع والبصر والراس من الجسد والروح من البدن حببت الى كالماء البارد الى
الصادي ثم قال يا ابا حسن تغش ببردتي فاذا اتاك الكافرون يخاطبونك فان الله يقرن بك
توفيقه وبه تجيبهم فلما جاء ابوجهل والقوم شاهرون سيوفهم قال لهم ابوجهل لا تقعوا به و
هو نائم لا يشعر ولكن ارموه بالاحجار لينتبه بها ثم اقتلوه فرموه باحجار ثقال صائبة فكشف
عن راسه فقال ما ذا شانكم وعرفوه فاذا هو علي عليه السلام فقال ابوجهل اما ترون محمدا كيف ابات
هذا ونجا بنفسه لتشتغلوا به فينجو محمد لا تشتغلوا بعلي المخدوع لينجو بهلاكه محمد والا
فما منعه ان يبيت في موضعه ان كان ربه يمنع عنه كما يزعم فقال علي عليه السلام الي
تقول هذا يا ابا جهل بل الله تعالى اعطاني من العقل ما لو قسم على جميع حمقى الدنيا ومجانينها
لصاروا عقلاء ومن القوة ما لو قسم على جميع ضعفاء الدنيا لصاروا بها اقوياء ومن الشجاعة
ما لو قسم على جميع جبناء الدنيا لصاروا شجعانا ومن الحلم ما لو قسم على جميع سفهاء الدنيا
لصاروا بها حكماء ولولا ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امرني ان لا احدث
حدثا حتى القاه لكان لي شان ولكم شان ولاقتلنكم قتلا ويلك يا ابا جهل ان محمدا
قد استاذنه في طريقه السماء والارض والبحار والجبال في هلاككم فابى الا ان يرفق
بكم ويداريكم ليؤمن من في علم الله انه ليؤمن منكم ويخرج المؤمنون من اصلاب
وارحام كافرين او كافرات احب الله تعالى ان لا يقطعهم عن كرامته باصطلامكم

یعنی جبرئیل علیه السلام وحی آورد که ای نبی حق تعالی میفرماید که قریش بالخصوص ابوجهل تدبیر قتل تو مصمم کرده
اند باید که علی را بر فرش خود بگذاری که او در جان نثاری مانند اسمعیل است و ابوبکر را رفیق خود کنی که اگر او موا
کند و بر تعاهد خود قرار گیرد در جنت بلکه اعلی علیین رفیق تو خواهد بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جناب
امیر را باین امر اعلام فرمودی بر قتل خود راضی شد و ثوابهای آن حضرت که چشم کسی ندیده و بگوش احدی نرسیده
میسر گشته بستر جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با ابوبکر متوجه شد و فرمود که راضی می شوی که درین

سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه مرا برای قتل طلب کنند همچنان در پی قتل تو متوجه باشند و مشهور
شوی که تو مرا برین کار آماده ساختی و برده ای پس انواع انعاب و آلام بجهت رفاقت من از دست کفار
بتو رسد ابوبکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب مبتلا باشم و تا قیامت در آن عذاب
زنده مانم اینهمه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی مملکت دنیا مالک شوم و جان و مال و
اولاد نیستند مگر فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو با آنچه در دل است موافقت دارد بالیقین ما حق تعالی
ترا از من بمنزلهٔ سمع و بصر و مثل سر نسبت بجسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
که او نسبت بمن همچنین است بلکه در جهاد بجهت زیادت فضل فوق این است هر که بر عهود خود راسخ
شود و براه نکث نرود و زوال نعمت کسی که از وی افضل باشد نخواهد او همراه ماست نظر کن در آفاق
آسمان پس دید که ملائک آتشین بر اسبان آتشین سوارند و بآواز بلند میگویند که ای نبی حکم کن تا مخالفین را
بپاداش رسانیم همچنین زمین آواز میدهد پس علی هذا جبال نیز بانگ شدید بر میدارند و تمامی بحار دنیا همچنین میکنند
و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول غار بجهت عجز از کفار نیست بلکه خالص کردن خبیث از طیب است
هر که بر عهد خود راسخ باید او از رفقای تست در جیات و الا از رفقای ابلیس در طبقات نیران باز فرمود ای
علی تو بمنزلهٔ سمع و بصر و راس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سرد است نسبت تشنه جگر سوخته
چادر من بر سر بکش چون کفار خواهند آمد حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد پس هر گاه کفار با شمشیرهای
برهنه در آمدند ابوجهل بانگ بر زد که خفته را نکشید بلکه بر وی حصاة بیدارش کنید پس ناگاه می بینند که علی است
ابوجهل گفت دیدید که محمد چگونه ویرا فریفته و خود نجات یافته حضرت امیر اوصاف شجاعت و فراست خود
برشمرد و گفت که اگر از نسل سیف نهی نمی شد شما را می کشتم در جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با شما کمال
رفق و مدارا اختیار کرده و الا زمین و آسمان و بحار و جبال و ملائک همه هلاک شما را میخواستند و منتظر امر
آن سرور بودند قبول نفرمود تا بعضی از شما بتوفیق ایمان برسند و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر القصة
اگر سامعین و ناظرین را در همه درگیرد که قضایا شرطیه کی بر وقوع دلالتی دارد پس شبهه [illegible] بکر

بسمع و بصر و راس و روح ثابت نشد و بحمد لله که از آلهٔ این وهم بروایت ابن بابویه در مسلک اول گذشت
و آن حدیثی که در آخر عمر شریف از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بواسطهٔ شهید کربلا مأثور است نص در
مقصود ماست بلکه از مطالعهٔ آن بوضوح می انجامد که تنها ابوبکر صدیق باین مرتبه متصف نبود بلکه یاران اش
یعنی فاروق و ذی النورین نیز این مرتبه داشته اند و بر ناظران مجامع اخبار هویدا و آشکار است که معمول مصنف
آنست که بر زبان علامهٔ امامیه شیخ المشائخ و صدوق آفاق است و بر لسان برادر بزرگ مؤلف و مانند او از
اخباریین فرد کامل امامیه علی الاطلاق است تنبیه بر ضعف ضعیف و غرابت غریب است مثلا بعد ذکر
انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم که در حدیث نبوی مروی است و بر نام حضرت عباس
و عقیل هم منطوی است بغرابت آن اشعار کرده و گفته از ذکر العباس و العقیل غریب
فی هذا الحدیث لم اسمعه الا من محمد بن عمر الجعابی فی هذا الحدیث و العجب
کل العجب که حضرات متشیعین بحدیث ضعیفه که نیز از باب تشبیه است بعصمت جناب فاطمه زهرا استدلال
میفرمایند و سمع و بصر و فواد و راس و روح قدوهٔ انبیاء امجاد را بعدالت و حفظ هم متصف ندانند بلکه معاذ الله
تکفیر و تفسیق اینها می کنند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله هر چند برای حفظ ناموس مذهب خود در مناقب
خلفای راشدین حروف شرط افزایند و بجهت ابطال مناقب این بزرگان غایة السعی نمایند لکن الله متم
نوره و ناصر عبده و لو کره المجادلون **علاوه** هر کس فی الجمله خدمت حدیث و تفسیر و دیگر علوم نقلیه کرده
نیک میداند که در باب انبیاء علیهم السلام و کسانیکه در حکم شان باشند چه تشدد و درشت تخویف که واقع نمی شود
و در احادیث آیا ندیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار جناب سید المرسلین بخطاب امیر المؤمنین در وصایای
خویش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد و الا تو از جملهٔ منافقین خواهی بود و همچنین در بسیاری
از خطابها که بفاطمه زهرا ارشاد شده و تعرض بآن گران عین تطویل کلام بلکه نا ملائم بین الخاص و العام است
و مقصود شارع تهذیب و تعلیم اصحاب و کسر صولت و تیزی نفس است اگر در مخاطبه اخص خواص این قسم تشدید
باعث استبعاد نخواهد بود در خطاب صدیق اکبر نیز شروط را دخل دادن محل استغراب و استعجاب نیست

و بعد ازین بمقام خویش خواهد آمد که درباره سلمان فارسی که بکثیره در مدح او براه کمال مبالغه میروند حرف
شرطها افزوده اند و بر عقلای عالم مخفی نتواند ماند که از اضافه شروط در حدیث بحرث الفاظ و تنبیه بر بعضی
هم منظور بود گو ظاهر الخطاب آنجناب وارد نفرمود کما قال القایل ع ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنو
و مؤیدش آنکه جناب امیر هم مثل صدیق ندای املاک و غیرهم شنید و آنچه ابو بکر دید او هم دید چنانکه خاتمه
حدیثها صراحة بران مشعر است و قد عرفتها آنفا مع هذا برهان الهی است که عماید مفسرین طایفه مثل
صاحب مجمع البیان و غیر او بر وقوع اینهمه شروط یعنی حصول مؤانست و مساعدت و موازرت و تعاهد و
تعاقد صدیق و فدا بودنش برای آنجناب از جان و مال و اولاد که رفاقتش با جناب سید المرسلین در اعلی علیین بران
متفرع است در اثنای قصه هجرت برای ابو بکر صدیق اعتراف دارند در اینجا بر عبارت فارسی خلاصة المنهج
که در اعتبار زیاده تر از اصل است زیرا که در دیباجه اش فاضل کاشانی وعده قصر بر روایات معتبره کرده
است اکتفا میرود تا عوام و خواص هر دو بهره ازان بردارند و عبارت تفسیر این است اِلَّا تَنْصُرُوهُ
فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اگر نصرت پیغمبر نخواهید کرد پس بدرستیکه نصرت داد او را خدا اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا وقتیکه بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه حق تعالی او را دستوری
خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ در حالیکه دوم دو بود یعنی با او نبود مگر ابو بکر در وقتیکه او و ابو بکر در
غاری بودند که بر اعلای جبل ثور الطحل است در جانب یمین مکه بمسیر ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی در انجا بسر
و شبانان و اهل صحرا در آن نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مکه امیر المومنین علیه السلام
را بجای خود بخوابانید و خود برفاقت ابو بکر بیرون آمد در همان شب بدان غار متوجه شد و در انجا سه روز آورد
حق تعالی در آن شب درخت خار مغیلان بر در غار برویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا پایین در غار
آشیانه گرفتند و تخم بنهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم شبانروز در غار بماندند و از عروة روایت است که ابو بکر را گوسفند چند بود نام شبان عامر بن فهیره آن
گوسفندان را در غار آوردندی ایشان از شیر گوسفندان خوردندی و قتاده گفته که عبد الرحمن بن خفیه را با شبانگاه

آمدی برای ایشان طعام آوردی انتهی بلفظه اثبت حال صدیق برروایات مقبوله مفسرین شیعه اما حال
خلیفه اول اما پس که مدة العمر برخلاف صحبت سرور عالم در خلاف ظاهر و باطن بسر برد حتی که در ایام فرمان روائی
خود هم این خصلت را بر اصول شیعه از دست نداد تا گفته بیست شعر بی خبر باشند از حال درون
استعیذ الله عما یفترون * بستر بدانکه از حدیث تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فوائد عظیمه بدست
آمد بر بعضی از آن که در ابطال سحر کاری و شعبده بازی علمای طائفه لب بکار آید اعلام میرود نخستین آنکه
خود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامر الهی ابوبکر صدیق را همراه گرفته بود و باید مثل حضرت
امیر از هجرت گفته پس آنچه اهل عصبیت و عناد مثل قاضی نور الله شوستری احتمالات رکیکه سخیفه در مجالس
المؤمنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که ابوبکر از منافقین بود در خلاف مرقد سنیه ی در اثنای راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نکند و آمد
مفتریان هر دو کتاب کامل گفته که مذهب ما چنان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی را با خود نبرد
الی غیر ذلک من الکفریات باطل شد جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا و از اینجاست
که صاحب مجمع البیان در ذیل آیت غار بعد از آنکه معنی آیت کریمه را چنانکه فاضل کاشانی نوشته و رجوع ضمیر علیه
بسوی صدیق رد کرده در تحمیق و تجهیل این شیمان عقل آنچه گفته شیعین تفسیر مذکور پوشیده نیست وهذه عبارته
وَقَدْ ذَكَرَتِ الشِّيعَةُ فِي تَخْصِيصِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِالسَّكِينَةِ
كَلَامًا رَأَيْنَا الْإِضْرَابَ عَنْ ذِكْرِهِ أَحْرَى لِئَلَّا يَنْسِبَنَا نَاسِبٌ إِلَى شَيْءٍ انتهی کلامه بلفظه
دوم آنکه حدیث تفسیر امام ممدوح نص است در آنکه اهل کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود همچنان
با ابوبکر صدیق نیز بود و از آنست که بمقتضای اخبار مخبر صادق ورا مثل آن سرور برای قتل طلب میکردند اول از
مؤمنین خالص باشند از کفار و منافقین الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ
مُسْتَهْزِئُونَ و لهذا ابوجهل شقی بر عمارات مرتفعه و قلل جبال بلند جهراً و علانیه ندا میکرد که هر که خبر محمد آرد
او را شتر هدیه دهیم و همچنین هر که با بوبکر بن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل کی تجویز تواند کرد که در سفر

اهل نفاق و عداوت را همراه گیرند خاصةً سفری که مشتمل بر صنوف اتعاب و محن و انواع آلام و محن باشد و حفظ
جان و ناموس از شر دشمنان نظر باسباب ظاهری منظور از آن بود و صدور امر الهی که جا بجا از صحبت و
رفاقت اهل کفر و نفاق منع میفرماید باستصحاب منافقی یا کافری باین خصوصیات که بارها از آن باقوال
علمای شان و السنه نیز باعث تزلزل کاخ حواس میشود پس عقلاً و نقلاً کمال وفاد اخلاص و ایمان و
اسلام افضل الصدیقین بمعرض ثبوت رسید و تهمتیکه در فسق و فجور او و دعوی اعجاز سلمان بافته بودند
باره باره گردید والحمد لله علی ذلک اما حکایت شتر ام المومنین زوجهٔ مطهرهٔ رسول رب
العالمین که پسر کنعان جنی بود فهی مما یضحک علیه الصبیان والمجانین فضلاً عن
الفاضلین کیف لا وانه من ضرطات البعیر او فسوات الحمیر عند العاقلین هرگاه اصول
موضوعهٔ قوم در اولاد صلبی حضرت آدم جنیان دخیل شوند چنانچه علل شیخ المشایخ بران دلالت دارد و ستعرفها
ان شاء الله تعالی و نیز این قوم را در تمثیل بشکل حضرت ام کلثوم بنت بضعة النبی علیه الصلوة والسلام از افادات
باقر مجلسی بحر العلوم دخلی تمام باشد اگر درباره شتر عائشه صدیقه هم حضرت ملا این قسم روایات از ابنان
خویش برارد بعید از عقل دور اندیش نخواهد بود و الفاظ روایت شیخ المشایخ اینست اخبرنی علی بن حاتم
قال حدثنا ابو عبد الله بن ثابت قال حدثنا عبد الله بن احمد عن القاسم بن عروة عن بريد
بن معاوية العجلي عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل انزل حوراء من الجنة
الى آدم فزوجها احد ابنيه وتزوج الآخر الى الجن فولدتا جميعا فما كان من الناس من جمال وحسن
خلق فهو من الحوراء وما كان فيهم من سوء الخلق فمن بنت الجان وانكر ان يكون زوج بنيه من
بناته یعنی امام ابو جعفر علیه السلام فرمود که حق تعالی حور از جنت فرستاد آدم علیه السلام پیرا با یکی از فرزندان
خویش عقد بست و دیگر به جنیه پیوست هر دو طفلان برآوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل اوست بد
خلقی در نسل این و امام از روایات سفیان انکار کرد که حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
لیکن شیخ المشایخ را در اینجا یاد نماند که من در صدر کتاب احادیث روایت کرده ام آنهمه دال بر اثبات

که در نسل آدم علیه السلام بنات جان و ابا کره دخلی نبود بلکه دو حور را که نام یکی برکه و نام دیگر
بود با شیث و یافث عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل بنی آدم بهم رسید لیکن درباره صدوق با جمیع
از علمای معتبرین که دروغگو را حافظ نمی باشد چاره نتوان کرد و عجب تر آنکه زیاده از صد روایت در کتب اصول
ایشان بطرق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشرنا الیه تمام مرویست که باظهار قمی
مذکور بدتر از دشنام مادر و خواهر در حق انبیا است اینهمه را بر کذب و افترای ائمه و تقیه محمول میکنند و داد
بهتان میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم بار بهم شکر خداست که بحکم روایت سابقه غیظ و غضب
سلمان فارسی و اعتقاد تبدل و تمثل پسر کنعان جنی درباره بهیمه بودنه درباب وجه مطهره سید المرسلین و
لیکن علمای طائفه در حق نجاست خاک بدین متبرکان تبدل جلد مطهر او با جلود سگ اصحاب کهف قائل اند
و کمال احسان و مزید بهتان را بخصوص بجناب فیض خاتم رسالت مر دارند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله بر آن طاهره مطهره حدود شرعی در مجامع اصحاب جاری خواهد کرد کما روی شیخ
المشایخ فی نوادر علله عن عبد الرحیم القصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اما لو قام
قائمنا لقد ردت الیه الحمیراء حتی یجلدها الحد عجب است که درباره ام المومنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسد و بر آنکسانیکه بزعم امامیه بیگان گرفتند و بسیار مردم از جهان رفتند
احتمال تبدل مسطوره بر اسوان خواطر قوم نگردد والله عزیز ذو انتقام و آنچه قدمای شیعه بر ام
مطهر ام المومنین صلوات الله علی زوجها و علیها غبار کذب و افترا و خاشاک بهتان عظیم فرو ریخته اند
هیچ مسلمانی را بعد عثور بر قصه افک و عبور بر آیاتیکه در تکذیب منافقین و تطهیر و تصدیق جناب اقدس ام المومنین
در محکمات قرآن مبین وارد شده جسارت برزگران نمی تواند بود کما لا یخفی علی من طالع هفوات قدمائهم
سیما روایات القمی و قد اوردتها للضرورة الملجئة فی الکتاب الکبیر عند ابطال
خرافات النجاشی علیه ما علیه و با اینهمه مزید حیا طائفه بجائی رسیده که اگر احیانا روایتی
ولو کانت غیر معتبرة در کتب اهل سنت ورود یابد و احتمالی ضعیف بر شان حضرت صدیقه داشته

بشد بجمال تکبر گردن می کشند و نصرة و اولیاء وصیت تا میسر شد والحمد لله که اکنون بر معتقد اکابر معاندین

اقرار دارند که حالیا بعد ورود تطهیر ذیل و در تنزیل هر کس که دامن معتقد سنش را باین الوثات کاشارتی بدان

رفته آلوده کند مکذب آیات قرآنی است پس تکذیب و تکفیر قدمای خود که عمده و واسطه اخذ دین و ایمان از ائمه

معصومین شان باشند من حیث لا یشعرون میکنند و هذا من عجائب قدرته فالو لعجب سوا الکونی خالق

الصبح والمسا اما وهم اخبار عن الغیب در سانحه کربلا و خروج خوارج نهروان

الی غیر ذلک مثل آنچه در باره شتر ام المؤمنین از سلمان نقل میکنند پس از عجائب توهمات و غرائب تخیلات است

چه اینهمه بر تقدیر واقعیت از زبانی مخبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور بر سر زمین کربلا و عبور بر یوم حرور بیاد

آورد چنانچه حضرت ام المؤمنین ام سلمه شیشه خاک طف را روز عاشورا یاد فرمود و خبر کتاب اختصاص موید

این مدعا است زیرا که از آن واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی را همچو حذیفه بر اخبار وفات مردم

و دیگر واقعات و فتنهای منافقین که درین امت بهم رسید مطلع میفرمود پس بمقام مدح و ستایش بر اصول

امامیه باشد و نه جای توهم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی اینهمه حکایات و قصص را که یکدو بار از زبان

سید ابرار شنیده باشد در مخیله خویش نگاهداشت برای التباس مردم بیان کرد و نصوص قطعیه نبویه را

بر امامت بلافصل مرتضویه تاکیدات و تصریحات در اطاعت علویه علی کر الشهور و مر الدهور بمسامع علیه

سید بلکه باعجاز و خرق عادات از زبانی حیوانات خصوصا افاعی که بدعای او کفار بیود را فرو بردند و همچنین

از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاة می شنید یاد نه نمود و حقیقة سر هم نه تراشید بلکه ترددی بهم رسانید

حال آنکه مطلوب امامیه بخوبترین وجوه می داند که ادنی تردد در باره حضرت امیر [illegible] است پس مدح بقدح مبدل شد

و آنچه در تمهید گذارش یافت که منی لم یجدوا فیهم منافقت فاختلفوا من تلقاء انفسهم والکاذبت تعود شالت حقیقتش

عیان گردید و مثل سفیده صبح صادق پیدا گشت که در ضمن حدیث نقش یعنی در دل سلمان هر وقت

ملکی نقش میکرد که چنین باید کرد هرگز از تناقض و تهافت حسابی بر نداشته اند و التفاتی بآن نکرده و الا

قائل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المؤمنین از الهام ملائک باشد فقس علی هذا تردد او و فیه من

المفاسد ما لا یحصی اما واقعه در زمان حکومت سلمان پس آن نیز از بس
عجیب عجیب افزاید و هوش اهل حضرت را میرباید که برای دفع شر دزدان از قومی که چندان حقوق شان ندیده خود
نداشت این همه اعجاز و خرق عادت بروی کار آورد مع هذا وقتیکه اهل بیت امجاد از دست لصوص متغلبین در انواع
مصائب و احزان مبتلا شدند کام هیچ مرتبه سلمان بشکار خود برنگاشت تا دمار از روزگار مخالفین بیکبار بر می
آوردند طرفه تر آنکه چون جناب سیدة النساء خواست که بر دین داران دعا بد بر ایشان کند هلاک شان باز جناب
منتقم حقیقی مسالت نماید چنانچه دیوارهای عمارات مسجد از اساسهای خویش جدا شد و قریب بود که صور قیامت و
زلزله ساعت بر خلفا و اعوان و انصار شان برپا شود و یکون الناس کالفراش المبثوث و
تکون الجبال کالعهن المنفوش این بزرگ یعنی سلمان فارسی آنجناب را بالحاح تمام و افتراح ما لا کلام باز
داشت و سر پرستی خلفا العنوان عجیب بکار برده و از ناصبیت او کما فی تالیفات الامام
الاعظم الطوسی والباقر المجلسی واللفظ والروایة للاول فی اختیار الرجال عن ابی عبد الله
علیه السلام عن سلمان الفارسی انه لما استخرج امیر المؤمنین علیه السلام من منزله
خرجت فاطمة فطالبت فقالت خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم
تخلوا عنه لانشرن راسی ولاضعن قمیص رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
علی راسی فما ناقة صالح باکرم علی الله من ولدی قال سلمان فرایت والله اساس
حیطان المسجد تقلعت من اسفلها حتی لو اراد رجل ان ینفذ من تحتها لنفذ فدنوت منها
وقلت یا سیدتی ومولاتی ان الله تبارک وتعالی بعث اباک رحمة فلا تکونی نقمة فرجعت
الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیاشیمنا الخ لیکن بر اصول حضرت نصیر
که جناب امیر برای تسلیت شیعیان خود بسیاری از معجزات و خوارق عادات و عطوفات ظاهر می نمود
چنانچه روزی موالی آن جناب بذروه عرض رسانیدند که با غیبه اعجاز که بر مرکب ابر نشستی و عمار یاسر همراه
گرفتی و بعد سیر های دنیا و نظاره عجایب صنایع ارض و سما شکل سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم در مکه معظم د

کردی

شمشیرهای جهاد اهل شام چه احتیاج بجمیع مثل و زحل و سیوف و نصال بسوی حضرت فرمود که این همه
برای تعبد مزید ثواب خود میخواهم والا میتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود ریش با بروت
معاویه برکنم بمجرد این ارشاد فیض بنیاد دست کوتاه را دراز فرمود و بموی معاویه با صحابه نمود باز سپاهیان
صادق خبر دادند که در همان وقت معاویه در شام از تخت سلطنت بزیر افتاد و تا دیر در غشی بود چنانچه
تفصیل این قصه در کتاب السماء والعالم از بحار موجود است و نیز جناب مظهر العجایب معدن الغرایب هرگاه برای
حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسیان انواع معجزه ها بر روی کار آورده در وقت حفظ ناموس
و جان سلالهٔ اهل بیت سید الناس و جان یا شده جنین به رحم در پرده نشنید و مثل خائنان گریخته در خانه جا
گزینند کما فی حق الیقین و بهجة المباهج و غیرهما من الکتب المعتبرة این همه شکوه و شکایات از سلمان و صحابیه
بجای خود ایش نخواهد بود بلکه آنچه از تهاصد دریافت بر اصول موضوعهٔ متشیعین صحیح کمال چه آمده بود کما لا یخفی و
تفصیل قصه مجوسی بغداد که فاروق اعظم را کشت و جناب امیر سرپرستی او و خرق عادت نمود بروایت
اکابر اصحاب ائمه مثل فضل بن شاذان و غیر او که نزد بسیاری از علمای شیعه بصحت رسیده و مناکامل بهایی
بعد نقل آن اعتقاد بصحتش ندارد بلکه در صور خیالیه او چنان متکرر است که عمر نگذاشت که مردم او را
بکشند و گفت شاید که غلامی را در عوض خون من قتل کنند پس فرمود تا او را آزاد کردند انیست که
چون عمر غنیمت قسمت کرد ابولؤلؤ فیروز نام بحصهٔ مغیره بن شعبه افتاد و او صیقل گر بود و بخدمت امیر المؤمنین
تردد می نمود مغیره جزیه بروی نهاد هر روز دو دانگ زر میداد به تنگ آمده زیاد کردند تا آنکه میداد پس چهار دانگ
رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت باشارهٔ عمر به پنج دانگ رسید فیروز سر بلند زد و در این اثنا روزی پیش عمر
رفت و گفت یا خلیفه ترا عجب می آید که علی را ذو الفقار هست من از برای تو بهتر از ذو الفقار شمشیری سازم
لیکن غرض بلکه مراد خدمت تو حاجتی و شانی نباشد عمر او را بر ذو فیروز سفت حیله ای طلبید و آهنی چند بدست
آورد و هر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی نمودی تا شمشیر تمام کرد روزی بر سر دو گوش
قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت غلاف آن چوبی بود سفید و تر و یک قائمهٔ آن سوراخ

کرده بود و میخ آهنی در آنجا فرو گذاشته که بزور هیچ دیگری نتوانست برآوردن چون شمشیر بدست حضرت
خواست که از غلاف بیرون کشد نتوانست فرزند گفت بمن بده چون با و داد آن میخ از آنجا برکشید و بحال
خویش کسی را ندید شمشیر شکستن نمود و هم آنجا گذاشته بگریخت گویند که در خانهٔ علی [illegible] بر عید خانه
نشسته بود از آنجا برخاست بجای دیگر نشست حسن و هم بطلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا من
اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام بجای نشست ابو لولو را بر دلدل نشاندند و گفت که آنجا دلدل بر زمین فرود آید
فرود آئی و زنی بخواهی تو نامه اهل قم با و داد که بمجرد وصول و زنی را بعقد نکاح وی بدهید چون سال
تمام شد مردم بطلب او در آن شهر رسیدند او کسیرا آورده بود و بس بی نیل مقصود باز گردیدند و این نوع
روایات که سرحشی کفار و شیعه بعمل آرند و حفظ ناموس خویش لنصب العین ندارند بیشمار است آنرا [illegible]
ابوذر که چون او را از مدینه بربذه اخراج کردند منادی ندا می کرد که احدی بمشایعت او بیرون نرود و تفقد سر
نکند جناب امیر با فرزندان و اصحاب خویش سر ازین حکم بپیچید و دست از دامن تقیه برداشته همراه او رفت و در
وقت وداع انواع عاطفت نمود و مثالب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات القلوب است اما [illegible]
یهود و تبدیل اسواط با فاعی بس دلالت بر کمال صبر و شجاعت و اختیار عزیمت دارد
ولیکن ترک وجوب یعنی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت انضجار
مرتضوی از وی در بیانات چنانچه گذشت منافی مدلول این قصه است کما لا یخفی علی من نظر الی تقاریرهم
فی باب الخلفاء الراشدین و از خاتمه قصه افاعی صریح میتوان یافت که وی بعض آخر خوشامد و جلب منافع
دنیوی می توقع تقرب [illegible] و بدان حکم ابا میکرد چیزی دیگر ملحوظ بوده چه بدلالت حدیث لو علم ابوذر ما
فی قلب سلمان لقتله ولقد آخی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینهما فما
ظنک بسائر الخلائق معلوم میشود که سلمان را با بوذر عقد مواخات بستند پس چون اخوت
ایمانی از ابوذر بمقتضای حدیث شیخ ابو جعفر منتفی باشد از سلمان را در بزرگی و البته هم مسلوب خواهد بود
و الا یلزم خرق الاجماع بر ظاهر است که در خصوص مواخات این هر دو کس البته ملاحظه مرجحات و روابط معنویه

بلکه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق درمیان باشد لقوله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی چنانچه تفصیل وتصریح آن در کتب کلامیه خصوصاً طعن قرطاس نموده اند پس محال است
که این همه سوانحات از اتفاقیات وجزافیات باشد علاوه چون سلمان از عرش عظیم تا تحت الثری ملائکه در
مقربین از آفتاب هم مشهورتر باشد کما یدل علیه خاتمة قصة الافاعی انصاف کنند که ظاهر خصائص ائمه
هدی خصوصاً مناقب حضرت علی مرتضی که بروایات معراج سید انبیا تعلق دارد کجا باقی می ماند مع هذا
عاملی ملعی بسبب ملاحظه حکایات افاعی بکمال پریشانی دست بگریبان میشود که بعد از ترقی دین متین و
قوت وشوکت اصحاب سید المرسلین یهود بیدین کجا طاقتی بر ریختن خون سلمان داشته باشند کما لا یخفی
علی من نظر الی روایات اسلام سلمان و مزید اخلاصه وکمال ایمانه کاش واضعین این داستان تصریح بر این
می کردند که او در مکه بایمان مشرف شده و امثال و اقران خویش گوی سبقت ربوده و این همه انواع شداید
از دست کفار قریش برداشته از دست یهود تا حق قبر ابالاستبعاد ادا می شد و کلام از تناقض و تهافت
بعید می افتاد اما حدیث نزول فرشته و مکالمه او با سلمان پس تصریح
علمای امامیه که این امر از خصائص ائمه معصومین و جناب سیدة النساء بعد حضرت سید المرسلین است کما فی تفسیر
وقد روی اکابرهم عن الصادق علیه السلام انه من خصائص حجج الله تعالی دون غیرهم بکذب این دعوی است
اذ خاصة الشیء ما یوجد فیه ولا یوجد فی غیره و جمعی از اکابر ایشان مثل شیخ کشی چون بر اشکال این امر تنبیها
متنبه شدند روایتی دیگر از اثبات در زنبیل خویش بر آوردند که مراد از محدث بودن سلمان آن است که امام او را
در رموز امامت خود بدو می آموخت و نفهمیدند که این روایت نیز دعوی مکالمه ملائکه را با سلمان از بیخ بر می کند
چنانچه روایت شیخ المشایخ در ملل ان سلمان کان محدثا فسئل الصادق عن ذلک
وقیل له من کان یحدثه فقال رسول الله وامیر المؤمنین وانما صار محدثا دون غیره
ممن کان یحدثانه لانهما کانا یحدثانه بما لا یحتمله غیره من مخزون علم الله ومکنونه
ولیکن بر عقلای تیز هوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف مدلول احادیثی است که در تفاسیر شیعه

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته با وی حرف زند و قصهٔ امر و نهی سلمان با حضرت
قابض الارواح خود قبل ازین در مناقب او ثبت ذکر یافته و از اصح الکتب امامیه نیز همین معنی از حضرات
معصومین بصحت ظهور جلوه گر است حیث روی فیها ان المحدث هو الذی یرسل الله الیه الملک
فیکلمه و یسمع الصوت و لا یری الصورة انتهی اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات
والتناقضات علاوه در باره اسرار امامت اذکر وه مخلصین سلمان را که بوقت معهود حاضر نشده تردد
بهم رسانید بر حیدری او را باین رموز اختصاص بخشیدن مقداد را که اخلاص کامل و رسوخ اعتقاد او قبل ازین
مفصل معلوم شده و بظهور پیوست که او در وفا و اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت عدیم
النظیر است قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غوامض را از نااهل باید پوشید و از اهل
دریغ نباید کرد چنانچه روایات بحار بران شاهد عدل است و موید مزید وفا و اخلاص مقداد و آنکه مثل او درین
باب کسی نبود مطالعه وافی است زیرا که ازان بوضوح می انجامد که معاصر او مانند خلیفهٔ ثالث در
اطاعت و انقیاد مرتضی احدی را شریک و سهیم او نمی پنداشتند و در بارهٔ او چنان معتقد بودند که اطاعت
جناب امیر چندان میکند که مطاع خود را مثل خدا ساخته با اینهمه بلا ظاهر قمی جماعتی را اعتقاد آن است که
این علم اسرار و رموز مخصوص بسلمان بود دون غیره من الاصحاب الکرام و حضرت امیر علیه السلام ورا باین فضیلت
اختصاص و امتیاز بخشیده بود و دیگری باین معنی صلاحیتی نداشت و ازینجاست که در حدیث آمده که
اگر ابوذر اطلاع یافتی بما فی الضمیر سلمان یافتی بلا مهلت ورا قتل کردی یا دعای خیر در حق کشنده او نمودی چنانچه
از رسالهٔ فارسیه او عیان میگردد و ازین اعتقادات هویدا شد که هنوز این همه اکابر امامیه را بر احادیث ائمه
هدی اطلاعی درست بهم نداده که بر نقیض این معتقدات دلالت دارد بر یکی از بسیار و اندکی از بیشمار اکتفا
می نمائیم که فاضل استرابادی در منهج المقال از ابو بصیر آورده که او از امام ابو عبدالله روایت میکند قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا سلمان لو عرض علمک علی مقداد لکفر
یا مقداد لو عرض علمک علی سلمان لکفر پس وقتیکه حال هر دو بزرگ مساوی باشد میباید که این

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجه آن جز اصول موضوعه امامیه مقابله بهم کرده و صدور تکفیر
احدهما عن الآخر بہت خصمای سلمان اثنیه باشد و در باره مقداد هم لفظ محدث برائیه وروده کوشیده تا
حضرات متشیعین معتقدان باشند ولو لیس فلیس چه آیا بخیال قم آثم برروایات اثناعشریه که درباره
مقبولین کسانی قبل ازین گذشت در می آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از احداث بوده که مولف
رساله در تحقیق آن بتفصیل کوشیده و مرادف بدعت قرار داده و لیکن محدثین و رواه مختلقین بعلت خوشامد
و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بر مدائن امتداد یافته تا زمانه دراز کشید بجودت قدیم تحریف
و تبدیل نموده باشند و فقره تشبیه بحضرت امیر از طرف خود افزوده پس بدین صورت هم خصائص عکس
محفوظ می‌ماند و هم احادیث احداثات این بزرگان کما ذکر فی الصدر بر محامل خویش بعنوان شایسته نشیند
و حاجتی بتاویلات سخیفه و مقولات لا طائله ضعیفه نمی‌افتد تنها این مغالطات و عثرات و جهل و تجاهل از
حدیث منهج المقال و مانند آن ملای قمی و اتباع و اشیاع او را بپیش نیامده بلکه این سقطات و زلات و تغافل و
ذهول از معتقد فحول اعنی ابوالقاسم موسوی ملقب بعلم الهدی نیز صدور یافته چنانچه فاضل استرآبادی در کتاب
مذکور میفرماید وَاعْلَمْ أَنَّ السَّيِّدَ الْمُرْتَضَى ذَكَرَ فِي بَعْضِ فَوَائِدِهِ الْجَوَابَ عَنِ الْحَدِيثِ الْمُتَضَمِّنِ أَنَّ
أَبَا ذَرٍّ لَوْ عَلِمَ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَهٰذِهِ صُورَةُ لَفْظِ الْجَوَابِ وَبِاللّٰهِ التَّوْفِيقُ أَنَّ
هٰذَا الْخَبَرَ إِذَا كَانَ مِنْ أَخْبَارِ الْآحَادِ الَّتِي لَا تُوجِبُ عِلْمًا وَلَا تُثْلِجُ صَدْرًا وَكَانَ لَهُ ظَاهِرٌ
يُنَافِي الْمَعْلُومَ الْمَقْطُوعَ تَأَوَّلْنَاهُ عَلَى مَا يُطَابِقُ الْحَقَّ وَيُوَافِقُهُ إِنْ كَانَ ذٰلِكَ سَهْلًا وَفِي
نَفْيٍ لِذٰلِكَ سَبِيلٌ وَإِلَّا فَالْوَاجِبُ إِطْرَاحُهُ وَإِبْطَالُهُ وَإِذَا كَانَ مِنَ الْمَعْلُومِ الَّذِي لَا يَخْتَلُّ
سَلَامَةُ سَرِيرَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ سَلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَنَقَاءُ صَدْرِ كُلِّ وَاحِدٍ لِصَاحِبِهِ وَأَنَّهُمَا
مَا كَانَا مِنَ الْمُدْغِلِينَ فِي الدِّينِ وَلَا الْمُنَافِقِينَ فَلَا يَجُوزُ مَعَ هٰذَا الْمَعْلُومِ أَنْ يُعْتَقَدَ أَنَّ
الرَّسُولَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْهَدُ بِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوِ اطَّلَعَ عَلَى مَا فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ لَقَتَلَهُ
عَلَى سَبِيلِ الْاِسْتِحْلَالِ لِدَمِهِ وَمِنْ أَجْوَدِ مَا قِيلَ فِي تَأْوِيلِهِ أَنَّ الْهَاءَ فِي قَوْلِهِ لَقَتَلَهُ

راجعة الى المطلع لا الى المطلع عليه وكانه اراد انه اذا اطلع على ما في قلبه وعلم موافقة
باطنه بظاهره وشدة اخلاصه له واشد خلطته به ومحبته له وتمسكه بمودته و
نصرته فقتله ذلك لطرح الود بمعنى انه كاد تقتله كما يقولون في من يهوى غيره وشتد
محبته له انه قد قتله حبه واتلف نفسه وما جرى مجرى هذا الالفاظ ويكون
فائدة هذا الخبر حسن الثنا من النبي صلى الله عليه واله وسلم على الرجلين وانه الخا
بينهما وباطنهما كظاهرهما وسرهما في النقاء والصفاء كعلانيتهما انتهى قد نكو
في ذلك بلفظه فقير را بعد از استقرا مولفات سيد مرتضى چنان بظن شد که اين افاده غريب در خاتمه
کتاب درر الفرائد و غرر القلائد مسطور است که صاحب منهج المقال ازان غفلت کرده اکنون احقر العباد اول
تلخيص قول علم الهدى مي پردازد ثانيا بخدمت گذاري او خود را متوجه ميسازد پس بدانکه ملخص عبارتش آنست
که اگر حديث مذکور از اخبار صحيحه احاديث محفوف بقرينه نيست که ظاهرش منافي خبريست که قطعا و يقينا معلوم
گشته پس البته تاويلش خواهيم کرد بعنوانيکه مخالفتش واقع باقي نماند اگر راهي سوي تاويل مفتوح باشد و آن اسان بود و الا ابطال و رد آن
واجب خواهد بود و چون اخلاص و صفاي هر دو بزرگ بهر کس معلوم است و انهم از احاديث واضح مي شود که اين هر دو کس در اسلام
دخلي نداشتماند و ايمان ايشان بدرجه کمال رسيده هر دو از نفاق و ضعف ايمان منزه و پاک بوده اند پس با وجود اين
امر مطبوع اعتقاد نمي توان کرد که حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم گواهي ميدهد بانيکه اگر هر يکي بر مکنون خاطر ديگري
واقف گردد خونش نيز سبيل استحلال ميرود پس لا محاله تاويلي بايد کرد و بهتر از همه تاويلات آنست که ضمير مفعول به را
با بوذر برگردانند نه بسلمان و فاعل قتل را ان علم را که از علم مفهوم شده قرار دهند يعني اگر ابوذر بر ضمير سلمان که محبت و
مودت و اخلاص و موافقت باطن بظاهر است واقف شود اين علم بمحبت ابوذر را در محبت سلمان هلاک نمايد چنانچه
در باب عشاق مي گويند که محبت فلان فلاني را کشته است و مقصود ميشود از اين کلام اظهار مواخات و مصافات
فيما بين ايشان است تا معلوم شود که ظاهر ايشان مثل باطن ايشان است انتهى صاحب منهج المقال بعد ذکر توجيه
مذکور گفته که در اين کلام تامل کن انتهى حال سخافت اين توجيه که او هم از نسيج عناکب است ناگفته

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر عجز و زبونی حمل نکند بر چند بحث اکتفا میرود نخستین آنکه از اجلای
بدیهیاتست که بیان معنی کلام اولی که از تهافت و تناقض کمتر خالی می باشد بعنوانی می باید که سیاق و سباق آن
متحمل بود و الفاظ دیگر که دران مسرود شود هم مگر مخالف نه افتد چه جای بیان حدیث خاتم المرسلین که بجوامع الکلم
اختصاص یافته عجب از شریف ثنانی که در مسلک اول اجلال تبحر و کثرت علوم او بر مرویات امامیه گذشت
چنان در سخن سازی متوجه شد که او را از الفاظ حدیث مذکور هیچ خبری نماند مطالعه بحار الانوار و دیگر تصانیف
علمای کبار امامیه قدیما و حدیثا بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرات ائمه هدی
علیهم السلام مرویست این جمله هم واقع است ولقد اخا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینهما فما ظنک
بسائر الخلایق و این کلام نص است در اینکه تاویل شریف متشیعین که آنرا اجود و احسن قرار داده خطی از صحت ندارد
چه جای اجود و احسن بودنش زیرا که اهل بیت طاهرین بر مرویات محدثین ایشان فرموده اند که اگر ابوذر بر موقوف مکنونات
سلمان باید فی الفور او را بکشد و حالانکه عقد مواخات با هم گر حاصل بود پس بسائر طبقات خلایق که محبت و مودت
ندارند چه رسد شریف مرتضی هم بگوید که مقصود ازین حدیث آنست که اگر ابوذر بر مکنون سلمان واقف شود بتقدیر
محبت مودت خود در دلش باید که گشته محبت و گردد فاعتبروا یا اولی الابصار انصاف باید کرد که برین
تقدیر خاتمه مزبور چگونه مرتبط خواهد شد اینست حال خوش فهمی علمای طائفه که معاذ الله جناب ائمه الخافقین
در تعلیم و تلقین شان سعی وافر و کوشش بلیغ فرموده تا بعلمای دیگر چه رسد این همه بیکطرف باری اینهم
بخیال شیعه از نگذشت که کلام سایل که شریف مرتضی بجوابش اهتمام نموده چنانکه دانستی در کتاب کنز حقیقه مشتمل بر این
خاتمه است چه حاصل سوالش اینست که بحضرت صادق نسبت میکنند که فرمود مواخا کرد نبی میان سلمان
و ابوذر و حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بر مکنون خاطر سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فما ظنک بسائر الخلائق
در تحدیث هم مرعی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمی کند و لیس هذا اول قارورة کسرت [illegible]
او قطع نظر از رد احادیثیکه از تواتر لفظی و معنوی هم در گذشته الفاظ مستهجن بر زبان [illegible] آورد و خیال نمیکند که
این تشنیعات بکجا می کشد چنانچه بر متتبعین بر دو غور مخفی نیست فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه بعض [illegible]

رساله در مواضع بسیار بمدارک علما قرار یافته که احادیث مر احادیث را تفسیر میکند و در روایات دیگر کما
اشرنا الیه وارد است که اگر ابوذر بر مکنونات قلب سلمان واقف شود دعای خیر در حق کشنده او کند و ابهام منافی
و مضاد این توجیه و تاویل است اول دلیل بر بطلان آن است تسلیم شریف ثمانینی در رد دعوای وجود حدیث و احتمالیت
این تاویل و توجیه باطل گردید به اولی و مرة بعد اخری در لیج خطایا بحیثیتی گرفتار شده که اولیای وی را
امید وصول بکنار نجات باقی نمانده شعر شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل ٭ کجا دانند حال ما سبکساران
ساحلها ٭ سوم آنکه تفسیر مذکور چنانچه از مشاهده این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
درباره تکفیر مقداد و سلمان یا هم گر بر تقدیر اطلاع احدهما علی ما فی قلب الآخر در منهج المقال و غیر آن
مرویست و قدم من قبل نیز تجاهل نموده و گول عوام در خواسته زیرا که تطرق توجیه وی با وجود آنهمه
سخافتها بلکه مخالفتهای بامیه که دانستی بر لفظ القتله باشند نه در لفظ الکفر و بدیهی است که لو علم فلان ما فی
قلب فلان لقتله او لکفره باعتبار رابطه معنوی مشاکل یکدیگر است و مناط دعوی تفسیر حدیثی مر حدیث دیگر را آخر
باعتبار معانی باشند نه باعتبارات لفظی و آخر علمای امامیه علی ما نطقت به السنتهم چنانچه سلمان و ابوذر را اخلص
اصحاب و کمل اولیا میدانند همچنین مقداد را نیز پس معلوم نیست که شریف مرتضی در این حدیث بر کدام تاویل تسویل
کار خواهد بست خدایا مگر احباب و معتقدین شریف ثمانینی گویند که مراد از تکفیر احدهما یعنی سلمان
یا مقداد در حدیث منهج المقال نیز همان است که شریف مرتضی تقریر آن کرده یعنی مقداد بر علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکنونات خاطر شریف مقداد عرض کرده آید مقداد کافر شود یعنی چنان در محبت و اخلاط و منهمک
گردد که دیگر از خدا و رسول و حدیث و قرآن و امامت ائمه هدی کاری باقی نماند یا از همین سبب تکفیر او نماید که بزرگان
گفته اند شعر اگر خود هفت سبع از بر بخوانی ٭ چو آشفته الف با تا ندانی چهارم آنکه ضعف ایمان
ابوذر و سلمان که مدلول روایات امامیه است و قبل ازین از اصول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز بر سامعه
تفسیر عبور نکرده فمن بعد تحقیقه من العمی فی الضلال انجحر پنجم آنکه اگر قول ثمانینی را درباره صحابه قلب
کنیم تعیین است که او را معتبر و مفتری بهم رسد چنانچه بر دانشمندان عالم ظاهر است نموذج آن بعد کتابت

ادم

اهم تا طلبهٔ علوم دینی تفصیل را از آن اجمال استنباط نمایند و آن اینست که اکثر روایاتیکه در بارهٔ
مطاعن و مثالب خلفای راشدین متکلمین امامیه ذکر میکنند اگر از احادیث است بظاهر معنی آن مخالفت است ام
چیزی را که معلوم و مقطوع است پس تاویل آن ضرور خواهد بود بعنوانیکه مخالفت واقع از میان برخیزد و اگر
و ابطال آن واجب خواهد شد چه بالقطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
که اصحاب کبار از مهاجرین و انصار خصوصاً خلفای راشدین از اهل نفاق نبودند و غلو در اسلام داشتند
پس محال است که یکی مر دیگری را دشمن دارد و قد قال الله تعالی رحماء بینهم و غضب حق علی بن
ابی طالب نمایند و خلاف اخبار الهی و کرّه الیکم الکفر والفسوق والعصیان عمل آرند و ایذای فاطمهٔ زهرا
پس آن روایات را بمحامل صحیح فرود باید آورد که باهم گر مخالفتی باقی نماند چنانچه شراح حدیث اهل سنت و بعضی
متکلمین ایشان میکنند و غالباً که نظر بامثال این ابحاث صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیهات شریف مرتضی
گفته فتدبر فی ذلک و شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افادهٔ شریف مرتضی در بارهٔ کسانی است
که بر روایات فریقین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوییم این هم هرگز بر ناظرین این اوراق
مستور نخواهد شد زیرا که مقتضای اصول و روایات امامیه بر صدور خیالیه ایشان در بارهٔ خلفای ثلثه تفسیق و غیر
و مانند آنست چنانچه سابقاً آنفاً گذشت مع ذلک و مسلک اول واضح شده و درین اوراق نیز بقدر ضرورت
بر زبان قلم حواله گشته که مناقب خلفای راشدین در کتب فریقین منضبط است و شیعه را از قبول آن بدلائل عقلیه
و نقلیه چاره نیست و اگر بنظر انصاف در قرآن مجید اندک غور و تامل بکار برند آیات بینات بسیار خواهند یافت
که اصل مذهب شیعه بر هم می اندازد و تر و خشک ایشان را باقی نمی گذارد و قد کانت الیه الاشارة این جا حرف
تبصر شریف مرتضی مرتبط بود قدما او نیز داد انصاف و شمع [illegible] چنانچه اولیا شریف در کتاب [illegible] از جلد دوم ذیل [illegible]
بر آن پرداخته اند بهتر آنکه ملخص مقال ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر مقدار غور قدما مثل تبصر شریف مرتضی در فنون ادبی [illegible]
شود اول آنکه ابو در مطلع علیه را که علم است قتل کند دوم آنکه مکنون قلب سلطان [illegible] را بکشد یعنی در کمال [illegible] اندارد
اول از آن مهمل گفته که مستلزم تکرار [illegible] است و لفظ قتل بی محل چه مطلع ترکیب [illegible] نخواهد بود مگر عالم [illegible]

وثانی را از آن مهمل قرار داده که نفاق سلمان لازم می‌آید و سوال سایل عود میکند زیرا که ظاهرش اخوت ابوذر
بود و باطنش کلفت و ضرر و بد اصل النفاق انتهی و بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات تغییر جمعیت
مهملات شریعت را متفرق می‌سازد بعضی از آن بنیاد این تسویلات را نیز بر می‌اندازد و اما معاصرین
کمترین پس بعضی از آنها بمقتضای ناعاقبت اندیشی چنان افاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
ابوذر از حال سلمان آگاه شود یعنی او را دید بگوید که فلان و فلان منافق اند و بهره از دین و ملت ندارند بلا مهلت سلمان
را بکشد انتهی درین صورت باید که اهل تبرا و تمامی علمای شیعه که نفاق و کفر اصحاب ثلثه خصوصاً
اخص ملازمین آنجناب را سخن تکیه خویش گردانیده اند بحکم این احادیث کشتنی باشند و اول بکفر خویش
فتوی دهد و خون خود را هدر نماید بهتر بدانکه وجودیه امامیه از امثال این احادیث مدعای خویش را باثبات
رسانیده اند چنانچه احقر الانام در رساله که در سنه یکهزار و دوصد و چهل و پنج هجری بتائید صوفیه نوشته
و انکار منشی علم الدوله که هیچکس از متبحرین با سالک این مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنا بر احتجاج
بعضی از عمائد متعنا الله بطول بقائه و رفع تعطش بعضی از سرائد صوفیه قدست اسرارهم بر روایات قوم تکمیلش بعنوانی
نموده که با وصف قلت اوراق مشتمل بر مناقب این حضرات است که مزیدی بران متصور نباشد یعنی
قاضی در مجالس و مصائب نواصب اکابر خود گواهی می‌دهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی انبیا و ائمه است
و تشیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات و هم محتوی بعبارات شیخ بهائی در کرامات شان و آنکه سیر
طریقت برای وصول الی الحق و کشف مسئله وحدت وجود از ضروریات و هم منطوی بر تاویلات که والد
ملا مجلسی در جنگ و بازی صوفیه بجواب ملا طاهر قمی زیب رقم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خواجگان شیعه
کلمات اوست که در رساله اوصاف بتائید صوفیه صدور یافته و هم حاوی بر رد مزخرفات ملا طاهر
قمی و اتباع و اشیاع اوست که در باره تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل اسامی
اکثری که متشیعین نامهای شان بکمال تعظیم بر زبان می‌برند و مصنفات شان برای تصحیح عقاید و اعمال
خویش بجان و دل می‌خرند و هم متضمن بر آنست که منتهای مرادات مؤمن جالسی در تالیف شهاب

ثاقب

تا وقت بعضی اخراج بعضی از علمای شیعه از دائره تصوف و لعن و ادعای کاذب که زنهار صوفی
نبودند بلکه فقط میلی و حسن ظنی بصوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه می‌پنداشتند
تا کارنگاه مذهب اصولیه که جالسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نمای دنیوی پر و بال
ظاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین در آئینه حق نما منطبع است بتوسل این مقولات کاذبه برهم
نگردد و داد خیال خامی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدائره مذکوره که لوم و تعفظه آنها نزد او برابری نمود
و قول بعد قبول توبه ایشان حقیقة بنا بر تعنت و عناد و دعوی حشر آنها همراه یزید و شمر و عبید الله زیاد
با ایراد روایات اردبیلی در دیباچه ذوالفقار از دعاوی باطله و عذریست که بدتر از گناه توان شمرد
و ازینجاست که بوجوه عدیده و نقوض سدیده که تلک عشرة کاملة عبارت از انست تمامی
خرافاتش فقط بجمع اقوالش بدخل مقدمات اجنبیه بافحش طرق بری منقلب گشته الی غیر ذلک من المباحث
لیکن چون اوراق محل این قال و مقال نیست ایراد این فضول را از باب فضول دانسته بر رساله مذکور حواله
نمودم و بجان فقیر چنان مرتکز است که بواسطه بعضی از سرامد صوفیه و هم بعضی با زعما یذاکرین حضرت
خامس آل عبا که هم مذهب تشیع دارند و هم بنابر تصوف بملاحظه آن علی ما اخبر فی بعض الثقات خیلی خورسند
میباشند بحضرت مؤلف و دیگر اکابر معاصرین فایز شده باشد پس ضرورت شدید هم باقی نمانده لهذا باز
بر اصل سخن میرویم و میگوئیم که فاضل ما زندرانی و ملا باقر مجلسی اصفهانی چاره کار جز این ندیدند که متوسل
و تاویل راهی دیگر سلوک و مفتوح فرمایند و آن اینست که در احادیث معصومین که نفی مکالمه ملائک از سلمان
وارد شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن بسلمان نمیگفت و انکار کلام و همزبانی فرشته
با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و وهن این تاویل خود از کلام این
بزرگان که بلفظ الهام و لفظ امکان آورده اند کمال الخفی علی من طالع البحار و حیات القلوب و غیرهما واضح و
پیدا است هرگز این سخن ساز در این روایات متمشی نمیشود چنانچه از ملاحظه حدیث جعفر مانند چشمه خاور روشن
و قد نقلته من علل الشیخ فیما سبق پس تناقض بحال باقی است و چون خصایص حضرات ائمه امجاد عما لا یناف المغایرة

بجای خویش بلاریب ثابت است دریافت شد که احادیث مکالمه و محدث بودن سلمان محض از
مکذوبات و مفتریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بدعتها مخالفت ائمه هم مثل متقدمین
کینه گذار سینه فکار میشوند و کسبو دار البوار میروند و آصفی کسی از کمترین خلایق بروح پرفتوح ملا مجلسی و امثال
یا نجدیت اولیای ایشان عرضه نمی دهد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب در مرتبه کمتر است از آنکه بی واسطه
باو مکالمه فرمایند پس بسیاری از انبیا که غالبا کلام او تعالی می شنیدند از جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
وسلم که غالبا کلام مقدس بواسطه فرشته گوش پیغمبر میشود افضل باشند ولا یقول به عاقل مع ذلک چون
حضرات ائمه بالخصوص جناب امیر را بواسطه جبرئیل امین پیام و سلام حضرت رب العالمین عیانا رسید و وحی
الهی با ایشان فایز گردد و هم بواسطه فرشته محادثت و مکالمت سر انجام یابد پس ختم نبوت کجا راه
داشته باشد مع ان الامامة من حیث هی افضل من النبوة کما مر و از امثال این مقامات عاقل کودن
می تواند فهمید که عبد الله بن سبا راس و رئیس یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او از ارباب سمعه و ریا هم در اصول
عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد ضلال و تلبیس را بعنوانی به هوس و شدید نموده که مقلدین ایشان
هرگز بکشف حقیقت آن نتوانند برد الا من وفقه الله تعالی مثل الهارونی کما یلوح من دیباجه تهذیب
الطوسی مگر نشنیده که چون آن یهودی شقی و کور باطن غوی بچشم خود دید که سفینه صبح دین محمدی
از مشرق خلافت خلفای راشدین رسیده و آوازه فتوح و دولت ترقی اسلام از هر طرف فرا رسیده
طناب سرادقات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خواقین عجم فرو ریخته انواع مکاید و حیل
برای شکست اسلام و فتح کفار لئام برانگیخت و سودی بران مترتب نشد آخر باراده فتنه انگیزی
چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف بان کرده در لباس اسلام در آمد و از مذهب یهود بحسب ظاهر توبه نصوح
اختیار نمود باز موالات مرتضوی ظاهر کرد و داد غلو دادن گرفت و آنچه در یهودیت اعتقاد خود را
درباره یوشع وصی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدید نمود و اول کسی که
قول بفرضیت امامت بلا فصل آنجناب بر زبان آورد همین مفتری کذاب یهودی خانه خراب است که

ونیز اول کسیکه رسم تبرا در عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و اعوان و انصار شان لایق تولا
نیستند بلکه معادات ایشان از ضروریات مذهب است مخالفین حضرت امیر کافر اند و بهره از ایمان ندارند
همین ملعون ابدی و مردود سرمدی است و ازینجاست که بر السنه بنی آدم در اطراف و اکناف عالم شهرت تمام یافته
که مذهب رفض ماخوذ از یهود شقیاست فاضل استرابادی که نیاسی اسلاف خود بکمال سرور و انبساط و تطیب
خاطر این همه مطالب را در کتاب خودش یعنی منهج المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکشاده پیشانی
در تحریر آن مبادرت می نماید فانظر الی عبارته واشارته الکشی ذکر بعض اهل
العلم ان عبد الله بن سبا کان یهودیا فاسلم ووالی علیاء وکان یقول وهو علی یهودیته
فی یوشع وصی موسی بالغلو فقال فی اسلامه بعد وفات رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی علی مثل ذلک فکان اول من شهر بالقول بفرض امامة علی علیه
السلام واظهر البراءة من اعدائه وکاشف مخالفیه واکفرهم فمن ههنا قال من
خالف الشیعة اصل التشیع والرفض ماخوذ من الیهودیة انتهی کلامه جزاه
عنها وعن کافة المسلمین فی یوم التناد فانه قد افاد واجاد اما ادعای
تعلق علم سلمان باسم اعظم پس آن هم افترای عظیم است بر ارفع شان سلمان بعینه تا که بر ما
منخواهد شد وجه مناقب و خصائص اصل همه که از دستهای مدعین مزید و لا برباد نخواهد رفت کتب ایشان موجود است
روایات ائمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص بحضرات معصومین است یا نه و بسیار از احادیث دلالت بر آن
دارد که اسم اعظم پیش از یکی نیست فقد بر قطع نظر ازین همه حدیثی دیگر بر نقیض دعوی شما گویا باید شنید که هرگاه
جناب امیر را برای بیعت طلب کردند و حقوق او را غصب نمودند و آخر بنابر اشد ضرورت ملجا شده دست به بیعت خلفا
دراز فرمود تقلب سلمان متغیر دید که بلا وصف دانستن اسم اعظم چرا در دست مخالفین خود را ذلیل کرده بیک
گردش چشم میتوانند که تار و پود خلافت را برهم زند و غاصبین ظالمین را رسوا کنند انتهی ملخص ما فی البحار
وغیره من الاسفار پس واضح شد که اگر او اسم اعظم را میدانست برای حفظ ناموس اهل بیت خصوصاً

جناب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی سطوت خلفا را باقی نمی گذاشت و معجزه ناظاهر میکرد
بار خدایا اگر گویند که سلمان فارسی را اسم اعظم بعد ازین سانحه و مخالفت مرتضوی حاصل شد چنانچه برادر صغیر
ایشان صدیق اکبر امامیه را بعد از مخالفت خدا و رسول و هجرت از مدینه قوت ایمان بدست آمد کما عرفت
و برین حدیث فائده دیگر که بیخ و بنیاد مذهب قوم را میکند ترتب یافت که اگر حدیث طویل الذیل وصیت
را که در احادیث سابقه دارد گردم اصلی می بود استبعاد سلمان بجهت تقیه امیر و عدم منابذت
با خلیفهٔ اول محال می نمود زیرا که حدیث مشار الیه بر خلاف قواعد شریعت غرا و درایت
عقلا دلالت بران می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد
و رو درهم نباید کشید و قد تقرر ان اهل البیت ادری بما فی البیت و من قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انتهاض دلیل عقلی و نقلی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دستانداران
طائفه مثل ملا طاهر قمی غیر او کما یظهر من رسالته گویند که بنابر داشتن اسم اعظم حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب
سلمان لقتله وارد شده و بنده کمترین خلائق حیرانم که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد
باعث کشتن این بزرگ عدیم المثال که خود جناب رسول صلعم مواخاتش با ابوذر غفاری بسته
و مراعات حق او را بذمه ابوذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و الحمد لله که ابوذر سر علوم مرتضوی
که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاخ شکم مبارکش گردیده کما روی شیخ المشایخ فی علله و هذه عبارة
الحدیث قال امیر المؤمنین و اما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علمنی
بابا من العلم ففتح ذلک الباب الف باب و ازدحم فی بطنی فنفخت عن ضلوعی و توفی نیافت
و الا از عبید الله زیاد و نواب او هم در گذشته در انوقت کسی را از اهل بیت زنده نمیگذاشت و عجب نیست که باعث
مخالفت این بزرگان و سر باز زدن از اطاعت مرتضوی شاید مبنی برهمین رموز و اسرار امامت یا اسم اعظم باشد
و غایت استعجاب و استغراب ازینست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جمل و صفین با حضرت
امیر المؤمنین نبود مگر بجهت خلافت و امامت کما قال المؤمنین مرارا و مقتضای اسرار و رموز

امامت نیست مگر همین قیل و قال و قیل و قال و جدال و آویختن یکی با دیگری پس حیرانم که اکنون
حضرات رفضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بد خواهند گفت و درپے ایشان خواهند شد
و ابوذر و سلمان را از این عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد نمایند علم و عمل صحابه را داشته باشند علاوه از
مطالعه حدیثیکه در سابق از کتاب منهج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه با همدگر صاف و بے
غبار نبودند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقداد مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقداد و از توجیه شریف مرتضی
که حالش در سابق بوضوح انجامید و پر ظاهر است که در حدیث شریف نبوی درباره سلمان و ابوذر قتل همدگر
مروی است حیث قال فَلَا یَجُوزُ مَعَ هٰذَا الْعُلُوم اَنْ یَعْتَقِدَ اَنَّ الرَّسُولَ یَشْهَدُ بِاَنَّ کُلَّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا لَوِ اطَّلَعَ عَلٰی مَا فِی قَلْبِ صَاحِبِهٖ لَقَتَلَهٗ و هنوز بنظر کمترین نرسیده که احدی از معتمدین امامیه قائل
باین معنی شده باشد که مقداد و ابوذر هم اسم اعظم را میدانستند پس مقاتله همدگر بر صور خیالیه ملا طاهر قمی و جوان
چگونه برین توجیه سخیف یعنی حصول علم اسم اعظم برای سلمان محمول توانند شد کو در اخبار موضوعه مفتری
در رو دیابد فان الدرایة خیر من الروایة **اما حدیث جامعیت او بعلوم اولین و آخرین**
پس مراد از ان علم حضرات انبیاء سابقین و سید النبیین باشد یا فقط علم آنحضرت و امیر المومنین علی مرتضی علی
ای تقدیر لازم می آید که سلمان فارسی مجمع جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین و ائمه معصومین باشد و خصائص
ائمه بالخصوص جناب امیر بعضی در هم شود زیرا که فقط علوم جناب امیر که آثار آن از ظاهر نیز از اصول امامیه بروز
نمود زیاده تر از علوم انبیاء سابقین است چه انبیاء گذشته اقتباس انوار و علوم از اصل و منبع آنها یعنی
از حضرات ائمه بالخصوص حضرت امیر نموده اند و وجود مقدس آنها به تبعیت ذوات ایشان بوده چنانچه روایات
صدوق و دیگر اکابر امامیه در معانی الاخبار و امالی و غیر آن نص درین امر واقع شده اند فما ظنک بعلومهما
جمیعا و بر همه این نصوص را نقل میکنند از انجمله آنکه اهل بیت علیهم السلام در تاویل این حدیث همین معنی
ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و جناب امیر بوده و مراد از اول آن سرور است
و مقصود از آخر حضرت امیر المومنین و حدیث دیگر در منهج المقال ثبت گردیده که از افضل بودن ابوذر [illegible]

گشته قال ما نشأ فی الاسلام رجل من کافة الناس کان افقه من سلمان الفارسی و ظاهر این حدیث که متبادر علی الاطلاق و مقتضی نسبت ترجیح او بر جمیع افراد امت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و این جامعیت علوم مقتضی آن بود که آثار صوری هم برای سلمان فارسی مترتب می شد عجبکه دعوی این جامعیت در بارهٔ سلمان مذکور نمایند و به ترتیب آثار در باب حضرت امیر قائل باشند پس کو حضرات رفضه بنابر خوف و تقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است بر زبان نیارند مگر در حقیقت بفراخ حوصلگی سلمان فارسی بتقلید نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و تنگ حوصلگی جناب مرتضوی معاذ الله قائل اند که فقط تعلیم یکباب علم باعث انتفاخ البطن واقع شد بخلاف سلمان که مجمع علم اول و آخر بود و جمله الآن کما کان معبر از حال او و طرفه تر آنکه از حدیث علت کبر البطن شریف مرتضوی صاف پیداست که حضرت امیر قطرهٔ از دریا و بابی از علوم سید انبیا حاصل شده و ابو جعفر کلینی امام المحدثین شیعه بابی در کافی بروایت زراره که اصل مادهٔ فتنه و فساد و بدعت و احداث در وقت خویش است ملعونیت او قبل ازین از کتب معتبرهٔ امامیه قلمی شده و هم بروایت دیگران از ملحدین و مفترین منعقد کرده امیر المومنین برابر علم سید المرسلین بود و هر دو نصف همدگر بود و العبارة هذه الباب التاسع و الاربعون باب ان الله عز و جل لم یعلم نبیه علما الا امره ان یعلمه امیر المؤمنین و انه کان شریکه فی العلم و در همین باب حدیث وارد بروایت زرارة الصافی روده عن ابی جعفر قال نزل جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برمانتین من الجنة فاعطاه ایاهما فاکل واحدة و کسر الاخری بنصفین فاعطی علیا نصفها فقال یا علی اما الرمانة الاولی التی اکلتها فالنبوة لیس لک فیها شیء و اما الاخری فهو العلم فانت شریکی فیه و اگر زیاده بخصوصیات غاص نمایم لا اقل که حدیث انا و علی الی غیر ذلک من الاحادیث بعد ورود امثال این مناقب سلمان فارسی و دعوی آنکه احدی در اسلام افقه از وی بوجود نیامده بلا شرکت و بدون معارض باقی نماند تا بخصائص ائمه لاحقین که کمتر از مرتبه

جناب

جناب امیر بالسنه متشیعین بودند چه رسد آدم بر بنیکه او از جهت عدم عصمت مفضول باشد
و جوابش عنقریب می آید که او از جملهٔ اهل بیت است این صغرای قیاس قبلین باید کرد و کبری آنکه هر که چنین باشد
معصوم است لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا کما فی کتبهم الکلامیة التی صنفها اکابر الامامیة پس خاصهٔ عصمت
هم از دست رفت و برین قدر مقصور نیست زیرا که خود علمای شیعه در صدد اثبات عصمت گشته اند نور الله
شهید ثالث در مجالس در ترجمهٔ سلمان فارسی از شیخ الموحدین محمد بن العربی که مانند جمعی از علمای
خود او را از شیعه شمرده استدلال عصمت سلمان بکمال طیب خاطر و رضا نفس نقل کرده که لما کان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عبدا محضا ای خالصا قد طهره الله تعالی و
اهل بیته تطهیرا و اذهب عنهم الرجس و کل ما یشینهم فان الرجس هو القذر
عند العرب علی ما حکاه الفراء قال تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا فلا یضاف الیهم الا مطهر و لا بد ان یکون کذلک فان المضاف
الیهم هو الذی یشبههم فما یضیفون الی انفسهم الا من له حکم الطهارة والتقدیس
فهذا شهادة من النبی صلی الله علیه و آله وسلم لسلمان الفارسی بالطهارة والحفظ
الالهی والعصمة قال فیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سلمان منا اهل البیت و
شهد الله لهم بالتطهیر و ذهاب الرجس عنهم و اذا کان لا یضاف الیهم الا مطهر مقدس
و حصلت له العنایة الالهیة بمجرد الاضافة فما ظنک باهل البیت فی نفوسهم
فهم المطهرون بل عین الطهارة انتهی تا کجا شرح تناقض و تهافت مقالات شیعه توان کرد
که یکجا قائل بعصمت سلمان نمیشوند و جائی دیگر روایات احداث و مخالفت او با جناب مرتضوی علی
الاتصال وارد می نمایند و بر اهل حق ریشخند میکنند و بانگ بی هنگام میزنند مع ذلک بعد غور و امعان
معلوم میشود که بر اصول امامیه قائل بامامت سیزده کس باید شد زیرا که بحکم احادیث کافی با اعتراف صاحب
شافی کما ستعرف ان شاء الله تعالی هر که از اهل بیت او وصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی ضرورست که ضمیمهٔ ائمهٔ اثنا عشر نمایند و بامامت ثلثه عشر قائل شوند و حالانکه بر اصول ایشان
مستبعد نیست مگر یاد نمیکنی که باظهار امام اعظم علی و غیر او امامت سیزده امام در نسخهٔ سلیم که اقدم و افضل از
همه اصول است کما سبق تقرر یافته و لیکن مشکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب بعضی
از احادیث معتمدهٔ امامیه چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی نیز امید وار است که بدائرهٔ امامت
داخل شود بلکه اگر شتر گربه نیارند و بصنعت بسیمی وقت مناظره رجوع نکنند نظر بانچه در حق گربه روایت
عینما یند زیاده تر توسیع دائرهٔ مذکور قائل شوند و سیجی حدیث الائمة فی باب الهرة ان شاء الله المستعان
لیکن زید بن علی بن الحسین بر اصول این بزرگان بلا ریب مشرک و کافر است معاذ الله من ذلک چنانچه از مطالعهٔ
شافی و بحار نیز بظهور می انجامد حیث قال مؤلفه ان من لم یعرف امام زمانه و اتبع الدّعی
مشرک لیس بمسلم حقیقة و در بحار مجلسی از کتب صدوق ایشم مرویست که زید وقت رحلت امام باقر علیهم
استدعای امامت خویش کرد و گفت که پیروی حسن مجتبی کن و امامت بمن بده پس محال است که
مرتبهٔ وصایت و امامت برای او متقرر شود اگرچه برای گربه مسکین بلحاظ وصف عنوانی نزد حضرات
ممکن باشد لا حول و لا قوة الا بالله اما دعوی این معنی که در هر وحی جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله
مامور بسلام رسانی آدمی شد پس ظاهر البطلان است و محتاج به تنبیه نیست چه جبا اقا
دلیل و برهان ملاحظهٔ این احادیث بر اصول مصنوعهٔ امامیه خارهای غصه در جگر می شکند که برای
حضرت امیر کبیر سید الوصیین سند المتقین قائد الغر المحجلین که حدیث لحمک لحمی و دمک دمی در باره او
پیرایهٔ ورود پوشید بلکه حق استاذی او بر ذمهٔ حضرت جبرئیل ثابت باشد صد بار هم امر این سلام و پیام صادر
نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هزاران مراتب از جانب پروردگار مامور بسلام رسانی پیر سلمان
فارسی باشد و قید الوف از لوامع صاحب قرانی ملا تقی اصفهانی مستفاد میگردد کما مر فی المسلک الاول
بار خدایا مگر چون حضرت جبرئیل در هر وحی بلاواسطه بجناب امیر مجتبی و ذریها باتبدا و انتهاء از سید
نور منور و سر از میر سانید حاجتی توسط انبیا باقی نمانده بود اما روایت سلمان منا اهل

اہل البیت او من اہل البیت پس اگر حقیقتش مراد گیرند مقام کمال استغراب است
و استعجاب زیراکه حضرت ام سلمه با وصف ام المومنین بودنش بنص قرآنی و وفا و اخلاص او بحضرت
نجف خصوصاً درباره شهید طف از اول تا بآخر کما لا یخفی علی من تتبع افادات الکبری و المجلسی و الکاشانی
تا آنکه بروایت شما حامل وصایا و کتب سلطان کربلا بود و خطاب الهی بانذات با بشارتش در جائیکه آیت تطهیر
وارد است تعلق دارد بالیقین خارج از اہل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیدة النساء بضعة سید
الانبیاء در زمره مقدسه اہل بیت هنوز ریب و شک پیرامون اہل رفض گردد و مجوسی آتش پرستی که
گوشت و پوست و بلکه دائم بدنش تا مدتهای دراز از لوازم و عوارض آن مذهب نشو و نما یافته باشد
کما قال المخالفون فی حق الخلفاء الراشدین من بعد از اسلام از عمده ترین مشاهد مشرفه که مدار فضلیت
و اکملیت تواند بود محروم مانده و بزبان تا آخر بصحبت شریف نبوی رسیده و آخر الامر بمقتضای البقیة یعنی تحول
که کل شیء یرجع الی اصله بمجرد وفات سید کائنات صلعم تردد در باره حضرت امیر بهم رسانیده و وقت معهود
سرهم نه تراشیده باشد کما مر تفصیله در زمره قادسه اہل بیت داخل باشد فاعتبروا یا اولی الالباب
و تولوا ان هذا الشیء عجاب اما دعوی اول پس ملاحظه کافی بطرق آن بسند و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صاحب
شافی روشن میگردد حیث قال دیجئ فی الرابع والخمسین من الثامن والمائة ان اهل بیت
کل نبی اوصیائه و علی هذا یمکن ان یکون دخول فاطمة فی اهل بیته باعتبار
انها وسیلة وصایة اهل البیت کما مر فی توضیح آیة سورة الاحزاب و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی شرح اول السابق و یمکن ان لا تکون داخلة فی اهل البیت
یعنی در حدیث پنجاه و چهارم از باب صد و هشتم خواهد آمد که اہل بیت هر نبی خلفاء او می باشند و چون جناب
سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس ازین اعتبار که او در ائمه اطهار است و وسیله وصی بودن اوصیا است
ممکن است که او را در زمره اہل بیت بتکلف گنجانیم و ممکن است که در اہل بیت داخل نباشد انتهی خلاصه
عاقل تیز هوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب شافی بایراد لفظ امکان حکم بشرکت فاطمه ضعیف

دانسته حقیقة اشعار بران میکند که او خال او درین زمره از محالات است کما اشرنا الیه فی تلخیص مقاله زیرا که
بحکم حدیث کذائی بودن شخص از اهل بیت مستلزم صحابیت و خلافیت است و این فرع ذکورت است پس حکم
باندراج او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود وا ویلا وا مصیبتا که بعد ازین خرابیها نوبت
اما سیده دعوی مزید ولا اهل بیت در سر باشد عجب اینست که آنچه علمای اهل حق درباره تطبیق احادیث
و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آنرا از باب مضحکات می پندارند و ازین مقامات بخاطر مخاطب فهیم
مترشح شده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند و در اخراج او از زمره
اهلبیت میکوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاعن فدک بر خلفای راشدین است اللّهمّ اهدِ قومی فانّهم
لا یَعلمون معاذ الله که احدی از ائمه بچنین کلام سخیف که باعث اخراج اهل الاصول السیاسی از اهل بیت
باشد متکلم تواند شد که اهل بیت هر نبی فقط خلفای او می باشند زیرا که قرآن مجید باین معنی ناطق است
که ازواج انبیا علیهم السلام در اهل بیت شان منسلک اند اَوَلَم یَروا اِلی ما قال الله تعالی فی کتابه
المجید حکایةً عن الملائکة المقرّبین حین خاطبوا سارة زوج ابراهیم الخلیل
علیه السلام اَتَعجَبینَ مِن اَمرِ اللهِ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیکُم اَهلَ البَیتِ اِنَّهُ
حَمیدٌ مَجیدٌ پس معلوم شد که برای دشمنی امهات المؤمنین و تعنت سید کائنات اینهمه خرافات را بآن
طیبین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه که گفته شد حال شق اول بوده و اگر مقصود از حدیث لوتبادل
بعید نیست که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و طینت او از طینت شیعه ائمه چنانچه روایت صاحب
بصائر الدرجات از حضرت امام صادق باین ناطق است کما سیجیء انشاء الله تعالی یا گویند تعداد او درین زمره
مقدسه ازان جنس است که ذر حق کره از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است انّ علیّاً
قال انّما هی من اهل البیت پس برین تقدیر علمای طائفه کافه اجمعین من القدما و المتاخرین
که در بی ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی هستند و میخواهند که او را بوسیله حدیث مذکور بعرش
برین رسانند کما اشرنا الیه لا محاله از حمقا و سفها معدود خواهند شد بلکه در سلک مجانین

منسلک

...ک خواهند گردید زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان مزعومی الیه نیز صادق می‌آید و خصوصیت
او درین امر باقی نمی‌ماند و معنی ثانی بجدی مستبدل است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
شریک گشته‌اند پس فضایل برذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آمدیم بر ذکر
حدیثی که دلالت بر دخول ابوذر غفاری که حالش از اصول شیعه مفصلاً درین مسلک شنیدی بزمره
مقدسهٔ اهل بیت دارد پس بدانکه ورام بن ابی فراس در جامع خویش و شیخ ابو علی طبرسی در مکارم الاخلاق
مرسلاً و مسنداً آن را روایت کرده‌اند واللفظ للثانی کما لا یخفی علی من نظر الی عین
العبارات للفاضل المجلسی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه
الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لابی ذر الغفاری التی اخبرنی
بها الشیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی والشیخ الاجل الحسن بن
الحسین بن الحسن بن بابویه اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن
الطوسی واخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا
علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ
ابو جعفر قال اخبرنا جماعة عن المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی
قال حدثنا ابو الحسن رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة وثلثمائة وفیها مات
قال حدثنا محمد بن الحسن بن المیمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل
بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدؤلی عن ابی الاسود
قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابو ذر
قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی مسجده
فلم ار فی المسجد احداً من الناس الا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلیاً علیه
السلام الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت وا

امی اوصنی بوصیة ینفعنی الله بها قال نعم واکرم بک یا اباذر انک منا اهل البیت الی آخره بلفظه اما حدیث علوی که طینتش از طینت ماست الی آخره پس در صورتیکه مراد ازان عینیت عدم اختلاط خمیر نواصب باشد مسبوق بالکفر بودن شان چنانچه حدیث شیخ المشایخ ابوجعفر قمی از امام کاظم علیه السلام [illegible] محصله انشاء الله تعالی لا یخفی له مع ذلک صدور مخالفت مرتضی از وی که بتواتر معنوی رسیده وقدم مرار اگرچه معنی دارد نه بینی که در مسلک اول ذیل حدیث طینت بتفصیل تمام گذشت که اتحاد طینت موجب عصمت است مانند عصمت ائمه و وجه عصمت ائمه همین است که از طینت پاک و پاکیزه پیدا شده اند که از علیین بهم رسیده و اصلاً و قطعاً خلطی دران واقع نشده و اگر در معنی حدیث تصرفی بکار برد حدیث امام صادق را از بصائر الدرجات نقل فرمایند که مولف آن بطریق معتمد از فضل بن عیسی روایت می کند که من همراه پدر خود شرف حضور بجناب امام صادق علیه السلام دریافتم پدرم از ان او پرسید و گفت که درباره حدیث نبوی یعنی سلمان منا اهل البیت چه می فرمایی فرمود صحیح است گفت آیا سلمان از اولاد عبد المطلب بود که او را در اهل بیت فرمودند حضرت ارشاد نمود که او از ما اهل بیت است باز گفت که از اولاد ابو طالب بود باز همان جواب شنید و از فهم این نکته عاجز گردید پس فرمود که مقصود حدیث [illegible] ایزد تعالی خمیر او را از علیین پیدا کرد و خمیر شیعه را کمتر ازان پس کم درجه پس باین معنی از اهل بیت اند الی آخر الحدیث ملخصاً پس دعوی رفعت منازل و عظمت مراتب و طهارت و عصمت سلمان بلکه استدلال از مثال این احادیث بر عصمت احدی از ائمه صورت نخواهد بست زیرا که همین احتمال در احادیث دیگر که طینت ائمه از طینت پیغمبر خدا است جاری خواهد شد و صدور معاصی و ارتکاب آثام از حضرت سلمان ضروری خواهد بود که بر اصول حضرات امامیه عدلیه عذاب و نکال و عقوبت و وبال این همه بر اعناق اهل حق واقع نشود زیرا که از حدیث طینت هویدا و روشن گشته که طینت شیعه با طینت نواصب و منکرین بلکه مخلوط شده و بر محوضت صرافت خویش باقی نمانده و محال است که مقتضای شیء خصوصاً مقتضای طینت نواصب که مخالفت و عداوت ائمه اهل بیت است انفکاک پذیرد جلائل مناقب و فواضل مثالب عاید شد و در معنی گناه از شیعه باشد و اهل حق بهاء و اثر آن

گرفتار آیند حکایات عجیب و غریب در کتب سلف وارد اند ما بنظر اختصار الناس در آمده بر ذکر حکایتی از آن
براعات ادب و رعایت ایجاز مبادرت می‌نمایم **حکایت لطیفه** امیرزاده را شنیدم که بمزید حسن و جمال و لطافت
و اعتدال انفراد داشت چنانکه گفته اند شعر مگر بلا که بر آسمان گرفته نشیر بحسن طلعت او بر زمین نخواهد بود
اتفاقاً یکی از اوباش را هوای وصالش در سر و آتش عشق در جگر افتاد و آناء اللیل و اطراف النهار آب
از دیده می‌ریخت و خاک حسرت بر سر می‌بیخت و چندانکه وسیله کار می‌جست نمی‌یافت و هیچ تدبیری
مفید مدعا نمی‌افتاد قضا را در چین یأس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
وظیفه کنی و ورد زبان سازی برآید کامت که ظاهر اخارج از لقمه امکانست آسان گردد القصه بنا بر
که آن جن مسخر شد و گفت که من به پیکر آهو که در چستی و چالاکی و خوبصورتی مثل عنقا باشد متمثل می‌شوم باید که
مرا در نظر محبوب خود جلوه دهی چون تعطش تمام بخرید من او را بهم رسد تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از اغیار بدست
آید و کام دل بخوبترین وجه گرفته شود الغرض آن بیدل حلقه رسنی بگردن آن آهو محکم بسته و سر رسن بدست
گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بمجرد نظاره آهو دل از دست داد و این مرد راه خویش گرفت امیرزاده نو
پرستاران و موالی خویش را بانگ بر زد که از جای خویش مجنبید خود در عقبش دوید تا آنکه خلوتی خالی از
اغیار بهم رسید دست صاحب آهو بجای مدعا نگین گردید شعر گل ز غنچه خندید و در شفته شد به سخن این
که در پرده چون گفته شد ؛ راوی گوید که چون زمام اختیار آهوی عنقا نما بدست این غزال رعنا افتاد بکمال
شادمانی سوی مشکوی خود خرامید هر گاه قرب مسافت رو داد آهو بشکل پیر مرد ریش درازی در آمد و فریاد بر آورد
که ای معاشر عقلا به داد من رسید این سانحه عجیب را ببینید که فاسقی بدگهر با این نازنین پسر جمع شود و حلقه رسن
با این چستی در گردن من بیگناه افتد غریو از خلق بر خاست نعره قاه قاه الشان بفلک اطلس رسید بالجمله چون حدیث
طینت خصائص ائمه درباره عصمت و ما یتعلق بها از دست میرود یا اختصاص حضرت سلیمان باطل و بی
اصل می‌شود فاختاروا ایهما شئتم یا معاشر المتشیعین وان سمعتم موعظتی فی تذکیری
بآیات الله تعالی واحادیث رسوله بدر الدجی نور الهدی فعلیکم باتباع اهل بیته

الطاهرین والتشبث باذیال الائمة الصادقین والخلفاء الراشدین فان ذلک هو الفوز
العظیم ولا تمیلوا الی من تخلف عنهم مقصرین غیر محلقین محدثین غیر محدثین فان ذلک
هو الخسران المبین اما قضیهٔ اشتیاق جنت و عشق و عاشقی او با جنت سلمان
پس مقام عبرت و حیرت است که آیا این شوق که جنت را نسبت بسلمان فارسی بود و در زمان نبوی بود
یا وقتیکه او مرتکب احداث و ابتداع و مصدر تقصیر در حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
شد و سر رشتهٔ خلفا بکار برد چنانکه دانستی در بن اوان عشق سلمان بجنت زیاده تر بود یا بالعکس و نیز
در حیرتم که مراد ازین جنت باغهای قوم ثمود و عاد است چنانچه باعتقاد ابابویه در اعتقادیه او از جنت
آدم علیه السلام باغهای دنیا مراد است اگرچه جمعی از امامیه در ینباب توقف میکنند کما فی منهج الصادقین و
بسیاری از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل ایمان بجزای اعمال خویش
در عالم آخرت در آن داخل خواهند شد کما فی بحار المجلسی و غیره یا مقصود ازین جنت لو لضرب من التاویل
اعراف خواهد بود علاوه مقصود واضح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول بسلمان
مشتاق تر است نص صریح درین است که او هدم اساس خصائص جناب امیر المومنین را قصد نموده زیرا که
لفظ بعد بتصریحات مولف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و بر ظاهر است که مقتضای منقبت
نیز همین است و عیان است که تا کار از اصل بر باید صیرورت بسوی فرع عکس روا نباشد و کفی به شهیدا علی
بطلانه والحمد لله که حدیث من ضحک ضحک بر جال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت رانی او بر
ملک الموت پس آن نیز هادم خصائص شیر خدا است محال است بعین و محدثین است که بر ملائک
مقربین و ملأ اعلی خصوصا ملک الموت قابض الارواح حکم فرمایند از عقل و دانش بس دور و به سفاهت و خفت
رای بر نیز دیک است همرتبه با ملائک مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته دون غیرهم سلمان را چه
یارا باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جا حکم رانی کما لا یخفی علی الافاضل
والاعوانی و متوهم نشود که این کلمات از قسم احتمالات عقلیه است بلکه باحادیث اهل بیت نبوی مؤکد و مشید

بیست و یکم. در سابق ثبت گردید که جناب سید انبیا و اوصیا او تایید و تلقین محتضرین از طایفه
متشیعین می نمایند و تازه تر اینکه در تفسیر امام باقر علیه السلام مرویست ان المومن الموالی لمحمد و آله
الطیبین المتخذ لعلی بعد محمد امامه الذی یحتذی مثاله و سیده الذی یصدق
اقواله و یصوب افعاله و یطیعه بطاعة من یندبه من اطائب ذریته لامور الدین
و سیاسته اذا حضره من امر الله تعالی ما لا یرد و نزل به من قضائه ما لا یصد و حضره
ملک الموت و اعوانه وجد عند راسه محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من
جانب آخر علیا سید الوصیین و عند رجلیه من جانب الحسن سبط سید
النبیین و من جانب آخر الحسین سید الشهداء اجمعین و حوالیه بعدهم خیار
خواصهم و محبیهم الذین هم سادة هذه الامة بعد ساداتهم من آل محمد صلی الله
علیه و آله و سلم ینظر العلیل المومن الیهم فیخاطبهم بحیث یحجب الله صوته عن آذان
الحاضرین کما یحجب رویتنا اهل البیت و رویة خواصنا عن اعینهم لیکون ایمانهم
بذلک اعظم ثوابا لشدة المحنة علیهم فیقول المومن بابی انت و امی یا رسول رب العزة
بابی انت و امی یا وصی رسول رب الرحمة بابی انتما و امی یا شبلی محمد و ضرغامیه و ولدیه
و سبطیه یا سیدی شباب اهل الجنة المقربین من الرحمة و الرضوان مرحبا بکم
معاشر خیار اصحاب محمد و علی و ولدیه ما کان اعظم شوقی الیکم و ما اشد سروری
الآن بلقائکم یا رسول الله هذا ملک الموت قد حضرنی و لا اشک فی جلالتی فی صدره
لمکانک و مکان اخیک فیقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کذلک هو ثم یقبل
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ملک الموت فیقول یا ملک الموت استوص بوصیة
الله فی الاحسان الی مولانا و خادمنا و محبنا و موثرنا فیقول له ملک الموت یا
رسول الله مره ان ینظر الی ما اعد الله له فی الجنان فیقول له رسول الله صلی الله علیه

والهم انظر الى العلو فينظر الى ما لا يحيط به الالباب ولا يأتي عليه العدد والحسب
فيقول ملك الموت كيف لا ارفق بمن ذلك ثوابه وهذا محمد واعزته زواره يا رسول الله
لولا ان الله جعل الموت عقبة لا يصل الى تلك الجنان الا من قطعها لما تناولت روحه
ولكن ليحاذوك ومحبيك هذا اسوتك وبسائر انبياء الله ورسله واوليائه الذين
اذيقوا الموت بحكم الله تعالى ثم يقول محمد يا ملك الموت هاك اخانا قد سلمناه اليك
فاستوص به خيرا ثم يرتفع هو ومن معه الى روض الجنان وقد كشف من الغطاء والحجاب
لعين ذلك المؤمن العليل فيراهم المؤمن هناك بعد ما كانوا حول فراشه فيقول يا ملك
الموت الوحا الوحا تناول روحي ولا تلبثني ههنا فلا صبر لي عن محمد واعزته و
الحقني بهم فعند ذلك يتناول ملك الموت روحه فيسلها كما يسل الشعر من الدقيق وان
كنتم ترون انه في شدة فليس هو في شدة بل هو في رخاء ولذة الى آخر الحديث
بطوله ودر تفسير مسعود عياشى از عبد الرحيم روايت است قال قال ابو جعفر عليه السلام انما احدكم
حين يبلغ نفسه ههنا ينزل عليه ملك الموت فيقول اما ما كنت ترجوا فقد اعطيته
واما ما كنت تخافه امنت منه ويفتح له باب الى منزله من الجنة ويقال له انظر
الى مسكنك وانظر هذا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلي والحسن و
الحسين عليهم السلام رفقاؤك وهو قول الله الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى
في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ومحاسن این روایات از محاسن برقی كالبرق اللامع ومطالع
دعوات قطب الاقطاب امامیه نیز موید این مدعا است ودر تصانیف امام اعظم طوسی از بعض
ثقات مرویست قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك یا ابن رسول الله
هل يكره المؤمن على قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه
جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت يا ولي الله لا تجزع فوالذي بعث

محمد

محمّداً صلّی الله علیه و آله وسلّم لا تأبَرْک و أشفق علیک من والدٍ
رحیمٍ لو حضرک افتح عینیک فانظر قال و یُمثّل له رسول الله صلّی الله علیه
و آله وسلّم و امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمّة من ذرّیّتهم
علیهم السّلام الی آخر الحدیث هرگاه جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی عَقَبَتنا
این احادیث برای تبشیر و ازالهٔ خوف ملک الموت بر بالین محتضر تشریف آرند و خود حضرت قابض الارواح
و دیگر ملائکه مقربین بشارتها دهند و گویند که امروز امید بستهٔ تو بر آمد و خوفیکه در جهان فانی داشتی یکسر
ازان نجات یافتی درهای بهشت برای تو کشاده و اسباب عیش جاودانی همه آماده اینک سرور انبیا و سید
اوصیا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا برفاقت تو حاضر اند چشم خود بکشا و بسوی ایشان نظر نما سوگند بکبریا
احدیت که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را بر تمامی عالم بر سم رسالت فرستاده که من از پدر تو شفیق و رحیم
ترم زینهار خوف مکن و حزن و اندوه را بخود راه مده چگونه رفق و مدارا نکنم درباره کسیکه جنت را برای وی
بیارایند و انواع نعیم و لذاید عظیمه را برای او مهیا نمایند و سید النبیین و اوصیای وی برای زیارتش قدوم
رنجه فرمایند و محتضر هم باین بشارات یقین و وثوق و اعتقاد جازم حاصل کند و بحضرت عزرائیل گوید اکنون
در قبض روح من تاخیری مکن تا همراه این بزرگان بروم و بمنتهای آرزوی خویش برسم و آنچه درباره
او شاید خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بی کم و کاست ارشاد نماید پس خدا را انصاف نمی
نگرید این فروبرند که شفاعت سلمان درباره این برادر محتضر که لامحاله از شیعیان خواهد بود و امر کردنش
بملک الموت که عطوفت بحال او فرماید کجا گنجایش دارد و ازینجاست که جواب ملک الموت دلیل قوی برآنست
که این سفارش محض عبث و فضول واقع شده کما عرفته فی الصدر و اگر احادیث ترتیب احوال اربعه بر
تفصیل آن مشتمل است ملحوظ داریم یعنی ائمه لاحقین واحد بعد واحد بسابقین میرسانند تا آنکه حضرت امیر
بجناب بشیر و نذیر عرض میکند که محتضر از شیعیان من است و آنحضرت بجبرئیل سفیر ما بعد او بملک الموت درباره
ملاطفت وصیت میفرماید پس این سفارش فضولی سلمان زیاده تر ننگ میشود و ازینجاست که حکما گفته

اند شعر چو کار بی فضولی من بر آید ٭ مرا در وی سخن گفتن نشاید ٭ بار خدایا
مگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین احادیث معتبره نداشته باشد پس حدیث جامعیت او العلوم
اولین و آخرین و آشکار او نهان نسبت و نابود میگردد و بر تقدیر معرفت سخافت و خرافتش در تاویل
و تحریف اخبار معصومین کما لا یخفی علی من طالع افادات الشریف المرتضی و ما قال متاخروهم فی کشف
تلمیعاته و تلبیساته لازم می آید پس در حقیقت اینهم لوالفضولیهای سلمان مکذب این احادیث است که
بسیاری از متبحرین قوم دعوی تواتر و استفاضه آن دارند کما لا یخفی علی من در س الفصول و خاض فی
البحار و جرات و جسارت سلمان فارسی تقدیم او بین یدالله و رسوله شاهد بران است که او با وصف رفع
حجاب غیر از ملک الموت و اعوانش کسی را از جناب سید المرسلین و اهل بیت طاهرین بچشم باطن ندیده و الا
نقل پس قاعده کلیه حضور این بزرگان برای تبشیر شیعیان را سامنتقض شد و معلوم گردید که بشوابان
انهم هست برای تسلیه قلوب جاهلین عوام انواع مکیدت و عجایب فریب ها بر روی کار آورده اند و مسایل رجعت
و مانند آن نیز برای تفریح خواطر مقلدین خویش بر ساختند چنانچه از شرح اربعین مجلسی بر اذکیا روشن
میشود با خلیم احداث و غیار ابتداع سلمان کما نطق به اخبارهم وقد عرفت سابقا نگذاشت که او بر رویت باطنه
این بزرگان فایز شود بالجمله حالیا علمای طایفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
سلمان بر تابند و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول مَنِ ابْتُلِیَ بِبَلِیَّتَیْنِ یَخْتَارُ اَهْوَنَهُمَا
مقتضی امر ثانی است و سر رشته ی بنوعیکه بادم فضایل و خصایص ائمه شود ناظر او است آری کار
مخلصان همین است شاباش و صد آفرین اما حدیث مروی ائمه در باب لقب او
که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را السلمان محمدی یاد باید کرد چنانچه در تمهید اشارتی
بدان نمودم دلتنگی ائمه باستماع لقب مشهور و نسبت انکار مجوسیتش بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم چنانچه از روایت امام اعظم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس کذبیست بین و افترایی
است مبین اول تفصیل این روایت کنم بعد از آن بجواب اجمالی اشاره نمایم پس باید دانست که در کتاب

قصاص بسند معتبر از امیر المومنین فضایل سلمان منقول است در اثنای آن واقع شده که روزی
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و سلمان در خدمتش نشسته بود اعرابی آمد و او را دور کرده
بجای او نشست حضرت در غضب شد از غضب فضایل او یاد فرمود که دور میکنی مردی را که جبرئیل امر خدای
مرا بسلام رسانی او مامور ساخته اعرابی گفت بخیالم در نیاید که این مراتب برای مجوسی مسلم باشد حضرت
بر آشفت و فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انتهی ملخصا مختصرا بر عارف بصیر و ستوده خبیر که سرمه بصیرت
بچشم خود کشیده و بقوت قدسیه بحقایق امور آشنا گردیده مخفی نتواند بود که واضعان این حادثه
را خبر خوشامد و تملق سلمان در اوان حکومتش چیزی دیگر غیر از بر هم کردن امور دینی منظور نبوده مقصود
اصلی شان این است که او را از عیب مجوسیت پاک سازند و لقب مشهور یعنی لفظ فارسی که در مجوسیت
او مانا نص صریح است بلقب دیگر مبدل فرمایند چنانچه در مقدمه ممهده سمت ذکر یافته که بهر سند آن
زمان فراخور سلطنت و حکومت شخص چه مناقب و مدایح که مجعول و مفتری نمی نمایند اگر روایتی
از لقب مشهور مجعول و موضوع نباشد معصیت و منقصت ایمه بر اصول امامیه لازم می آید و معنی
عصمت محو بر هم میخورد چه قبل ازین یاد دانستی که نهی بر تصریح اکابر طایفه وارد نمی شود مگر بر معصیت و
صدور لقب مشهور منهی عنه از حضرات ایمه بیش از بیش در احادیث متشبعین وارد است نه بینی که در حدیث
کاظمی که شیخ المشایخ آن را روایت نموده لقب مشهور موجود است همچنین در حدیثیکه ابن شهرآشوب درباره
عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بسفارش اقارب سلمان نوشته رقم فرموده و باعتراف شیعه
مذکور هنوز آن نامه کرامت شمامه در دست اولاد او یافته می شود و قس علی هذا در روایتی که
تعلق باخبار واقعه کربلا و نهروان وارد و همچنین منوال است قصه اماعی در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام زیرا که عنوانش اینست اِنَّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ مَرَّ بِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ فَسَأَلُوا أَنْ يَجْلِسَ
إِلَيْهِمْ وَيُحَدِّثَهُمْ بِمَا سَمِعَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمِهِ هٰذَا فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ لِحِرْصِهِ
عَلَى إِسْلَامِهِمْ فَقَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ

باقر مجلسی اگرچه در ترجمهٔ این حدیث در حیات القلوب بلفظ مذکور نیاورده لیکن در اصل تفسیر که نسخهٔ قدیمهٔ
آن بکمال صحت و تحشیه نزد فقیر موجود است واقع است کما مر آنفا و برین نمط است روایت صاحب اختصاص سند
معتبر کما اعترف المجلسی و شاکل این حدیث است روایت کتاب فضل بن شاذان بن جبرئیل در بارهٔ سوت
سلمان که بر عجایب و غرایب مشتمل است و از اطول احادیث این باب است و اگر اندک تصفح روایات باقی
یا ادنی غور و امعان در آنچه مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات مالغین باختیار خود درین معصیت عظیم
شریک شده اند و بزعم متشیعین مورد نزول آیت کریمهٔ اَتَامُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
اَنْفُسَکُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْکِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ گردیده وَلَا یَخْفٰی عَلٰی مَنْ دَرَسَ کُتُبَ
الْقَوْمِ وَوَقَفَ عَلٰی تَصْرِیْحَاتِهِمْ اَنَّهُمْ یَقُوْلُوْنَ اِنَّ اَصْحَابَنَا لَمْ یَعْتَبِرُوْا مِنَ الْاَخْبَارِ اِلَّا مَا صَدَرَ مِنَ
الْاَئِمَّةِ الْاَطْهَارِ وَمَا رُوِیَ عَنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رُوِیَ عَنْ کُلِّهِمْ اَجْمَعِیْنَ وَکُلُّ مَا هُوَ
مَنْقُوْلٌ مِنْهُمْ صَدَرَ مِنْ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ وَفِیْمَا ذَکَرْتُهُ سَابِقًا وَلَاحِقًا کِفَایَةٌ لِلطَّالِبِیْنَ فَهِدَایَةٌ
لِلْمُسْتَرْشِدِیْنَ و هرگاه حال ایمه چنین باشد حال علمای طائفه ناگفته به چه هنوز لقب مشهور بر طبق مثل
جمهور که فلان فر من المطر و وقف تحت المیزاب بالسنهٔ نالائق اینها دایر است چنانچه بر مطالعه
اکمال الدین و عیون و علل شیخ المشایخ و کتاب غیبت امام اعظم طوسی و نعمانی و احتجاج طبرسی و مجالس
و بحار مجلسی دلیل است روشن آمدیم بر روایت انکار مجوسیت ابلیس میگوییم که اگر مقصود از ان نفی شرک
است مطلقا و دعوی این معنی است که طینت او از عین طینت ائمه بهم رسیده و گاهی و مثل جناب
علیه السلام مسبوق بالکفر نبوده پس با قطع نظر از امور یکه در ما سبق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ ابن
بابویه است منافی آن است و درینجا ملخص روایت طویل الذیل که جابجا بکار خواهد آمد وارد میکنیم که جناب
رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در مقبرهٔ منورهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گرد آمده بودند قصهٔ اسلام سلمان
فارسی را بریشان عرض کرد که هرگز گفتنی نیست لیکن چون امتثال واجب است میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
به عیدگاه رفتم اتفاقا از صومعه آواز راهبی شنیدم اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ عِیْسٰی رُوْحُ اللّٰهِ وَاَنَّ مُحَمَّدًا

حبیب الله

حبیب الله بلندی گرفته صبر و قرارم در ربود و از آفتاب پرستی بیزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه سقف
خانه آویخته با در گفت همین وقت پدید آمده گردش مگرد و الا پدرت خواهد کشت چون خفتند بعبارت عربی
ملهم شدم در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی عیسی هستی ایمان
قبول کن و مجوسیت و کبری بگذار مادر و پدر هر چند اصرار و الحاح نمودند لیکن از شرک سرباز زدم تا آنکه بقتل من
متوجه شدند و در چاهی تنگ و تاریک محبوسم کردند و بعد از مدت طویل روزی بتوسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم و امیر المومنین علیه السلام نجات یافته تا دو سال نزد راهبی بودم آخر لوحی بمن داد و حال من در آن
یاد کرد بذریعه آن نزد راهب انطاکی که مبشر قدوم آن سرور علیه الصلوة والسلام بود دو سال بسر کردم
پس مرا براهب اسکندری سپرد بعد دو سال اجلش نیز فرا رسید بد سوز تقدیم گفتم مرا بکه میسپاری گفت ظهور
خاتم نبوت قریب رسیده در بلاد حجاز او را طلب کن لیکن بکاردانی بطور خادمان روانه شدم گوسفندی را
برسم کفار قریش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب شراب پیچیدم اراده بکشتنم مصمم کردند گفتم
بندگی شما اختیار میکنم مرا بسه صد درهم بدست یهودی فروختند قصه محبت حضرت رسالت و جناب ولایت
باو گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح پشته های ریگ را که بردم سر بآسمان کشیده بجای دیگر
نقل کن و الا ترا خواهم کشت در اثنای این رنج و تعب دعا کردم فورا بادی تند وزید و مقصود حاصل شد
یهودی چون صبحدم ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا می بیند مرا بجادوگری نسبت میکند و بدست زنی
میفروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب
کبار تشریف داشتند طبقی از صدقه خرما باجازت خاتون پیش بردم اصحاب میخوردند و حضرت و اقربایش دست
تناول نمی بردند دانستم که علامتی از علامات پیغمبر آخر زمان موجود است که صدقه نمی خورد باز بهدیه
آوردم تناول فرمود و من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت میطلبی
مهر بمن نمود در قدمش افتادم فرمود بخاتون خود بگو که غلام را بفروش بچهار صد از درخت خرمای سرسبز
و زرد راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خسته ها خرما را بر زمین می نشانید و امیر المومنین آب پاشی

میکردم در همه درختان میوه دار شدند خاتون گفت همه خرمای زرد میخواهم جبرئیل علیه السلام بالش
زرد گردانید پس مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هرچند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فائده
عظیم از مطالعه آن بدست آمد که ابجدان در رصد آتش بودم یعنی اثبات مجوسیت و مشرک بودنش و آنهم
در وقت کمال عقل و کیاست او کما لا یخفی زیرا که از کتب امامیه بالخصوص شهادت شهید ثالث در مجالس
واضح است که بمفاد اکثر روایات عمر سلمان تا به صد و پنجاه سال رسیده بود و قید او نیست والدینش
بدلالت اصول ایشان زیاده تر از ماهی نکشیده چنانچه روایت حلے و قطب راوندی بر تصریح اکابر قوم درین
معنی نص قاطع است و تداول بایدی ایشان بر روایت صدوق که اوثق روایات است چنانچه از بحار
و عین الحیات میتوان یافت از شصت سال بیش نیست و راهب آخر گفته بود که ظهور نبی آخر الزمان قریب
شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بمعنی وجود گیریم و تمامی مدتهای ولادت شریف با انضمام سن صبا و کمال
جوانی و استعداد رسالت الهی وغیره را احتیاطا حساب نمائیم قریب شصت سال می شود همه مدت را
اگر بمحل سالگی او وقت گذرش صومعه و محبوس شدن در چاه عمیق فرض کنیم آخر عمر او که عهد اوان خلافت
ذی النورین بنا بر اشهر اقوال یا در خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب امامیه اشانش یا خلافت امیر
المومنین بر روایت اصنع که ملا مجلسی آنرا در بحار مخالف احادیث مشهوره دانسته کما لا یخفی تمام شد بر دو
صد سال هم منطبق نخواهد گردید و اگر بر خلاف ظاهر و خلاف روایات ائمه طائفه کما اشرنا الیه حبس او را در چاه
عمیق تا مرور قرون دو هم فرض کنیم تطویل عمر والدین او را مقتضی است و اهل سیر و تواریخ خلاف آن
نوشته اند پس شق اول باطل شد و انتساب عراقی بمذهب مجوس را بسلمان که در بعضی از روایات موضوعه
مفتری بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تقیه ائمه فرود آورده بر جای خود خواهد بود و انکار
مجوسیت خلاف انصاف و از حدیث مبرهن شد که کبراهم وصی او اولو العزم میشود پس بنیان قاعده
سلب خلافت را شده که باید که وصی در وقتی مصداق ظلم و کفر نباشد از پا در آمد و دراز نفسی امامیه در کریمه
لا ینال الآیه کوتاه شد و الحمد لله علی ذلک و اگر در معنی وصی تصرف بکار برند پس بسیاری از احادیث

در وصایت مرتضی گوارا یگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و شرعی
فند برد اگر خارهای اعتراضات و احتمالات هنوز در این قلوب سامعین و ناظرین متجلد باشد حدیث
جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و نص قطعی بر مجوسیت اوست بیانش آنکه
روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام تکیه فرموده بود
جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند ابو بصیر گفت سلمان گبر بود مسلمان شد حضرت از تکیه جدا گشته بغیظ
تمام فرمود که ای فلان خدای عز و جل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بودنش و قرشی گردانید بعد از فارسی
بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیران است اکنون در مجوسیت او
بر صور خیالیه قوم و مطاعن اجله اصحاب و سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضاً حدیث
کلینی و کشی و امام اعظم طوسی از امام باقر علیه السلام مطول نقل اول است ترجمه اش بزبان مجلسی آنکه روزی سلمان
در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر حسبهای
خود و قبیله های خود را بالا بردند تا آنکه نوبت بسلمان رسید پس عمر بن الخطاب با او گفت خبر ده مرا ای سلمان
که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان پسر بنده خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
مرا هدایت کرد ببرکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من پریشان بودم پس مرا خدای تعالی غنی گردانید بمحمد صلی الله
علیه و آله و سلم و من بنده بودم پس خدا مرا آزاد گردانید ببرکت محمد و اینست حسب و نسب من در این سخن بودند
که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه کشیدم من از این جماعت با ایشان نشسته بودم پس
شروع کردند که حسبهای خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه بمن رسیدند پس عمر از من چنین سوال کرد
حضرت فرمود که تو چه جواب دادی سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای گروه قریش بدرستیکه حسب مرد دین اوست و مردی او خلق اوست و اصل آدمی عقل اوست حق تعالی

فرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقیکم بدرستیکه ما آفریده ایم شما را از مردی و زنی و گردانیدیم شما را شعبها و قبیله ها برای

آنکه بشناسانید بلکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما هست پس حضرت سرور
صلی الله و آله وسلم فرمود که نیست هیچیک ازین جماعت را فضلی مگر به پرهیزگاری از معاصی خداوند عالمیان
واگر تو پرهیزگارتر از ایشان باشی فضل آتی از ایشان انتهی بلفظه و وجه دلالتش بر مدعا بر ظاهر است زیرا که سلمان
بگمراهی خود درین حدیث اقرار کرده و آن نتواند بود مگر مجوسیت او زیرا که احداث ما ابتدا از وی درباره
امامت و اطاعت مرتضوی صادر نشده مگر بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم کما لا یخفی و قس علی هذا
احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان آورده اند و متضمن بر تهافتهای بسیار است و دلالت بر مجوسیت
آدمی کند تا کجا شرح این حکایت لا حد و نهایت می توان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت منتظره
باقی نیست و اگر مراد آن است که در وقتیکه او در اوغه باغهای خاتون سلیمه بود و بخدمت آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم حاضر و از بندگی او رهائی یافت و بنام سلمان نامور شد کافر مشرک نبود و در واقع تقیه
می نمود پس مثل عرب بر سلمان انطباق تمام پیدا کرد که صلت علی الاسد و بلت عن النقد زیرا که در وقت
توحید والدین تقبلش و گرفتار کردنش با نواع العذاب و آلام در چاه عمیق تقیه نکرد و سلامت ازوی نسبت
بوالدین بکار نبرد و از آتش یا آفتاب پرستی سرباز زد و همچنین چنانکه او را کاروانیان گرفتند
و اراده قتلش مصمم کردند لطعام و شراب ایشان مرافقت نفرمود و علی هذا القیاس و سکه او بدست ملعونی
از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب اسواط خونش روان کردند و در کشتن او هیچ دقیقه باقی
نگذاشتند و در آخر با نتقام افاعی بسزای خویش رسیدند نیز بر قول خود راسخ دم و ثابت قدم ماندند و تصریح
نکرد که درینوقت هم عزیمت از تقیه بهتر است و اعتقادی بوجوب آن بلکه استحباب هم نداشت کما لا یخفی و
همبرین منوال در زمانه خلافت فاروق اعظم چه سخت گوئیها و درشت خوئیها که در مخاطباتش در جواب نامه
او نه نوشت چنانچه از کتاب احتجاج احمد بن ابی طالب طبرسی با عتراف باقر مجلسی در بحار هم هویدا و آشکار است
حالیا کدام عاقلی تجویز تواند کرد که چون نوبتش بغلامی خاتون سلیمه رسید که باعترافش بر روایت ابن بابویه
بحال عطوفت و شفقت پیش نمود سلامتی روی شیمه او بود تقیه و استتار را اختیار کرده باشد ان هذا الشیء

جواب مگر شاید که حضرت سلمان بسبب حدت مادہ و بسبب خاتون سلیمہ صدق مودت و صفای
محبت بہم رسانیدہ بجان و دل تابع فرمانش گردیدہ باشد کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق بینہم سبب
من المودة لم یعدل بہ نسب با آنچنانچہ فرادیس جنان بروی عاشق بودند او بر حسن طلعت خاتون
سلیمہ کہ مالک فرادیس جنان بود دل از دست دادہ باشد و بر ظاہر است کہ حکم مادر و پدر و آقا
و بادشاہ حکمی دیگر است و حکم قہرمان عشق امری دیگر ہست و لقد انصف من قال شعر ہر کجا
سلطان عشق آمد نماند ✽ قوت بازوی تقوی را محل ✽ باک من چون رند بیچارہ ✽ اوفتادہ گر بیان
در وحل ✽ و الحمد للہ کہ حضور اتفاقی او بخدمت شریف خواجہ ہر دو سرا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آخر
بکار آمد و باعجاز نبوی ازان گرداب بساحل نجات رسید بالجملہ بہر حال معنی تقیہ راست نمی نشیند
و ازین شواہد و دلایل بالخصوص حدیثیکہ از امام صادق علیہ السلام در بارہ مناقب او از کتاب اختصاص
مرویست و غیظ و غضب آن امام بر حق در حق کسانیکہ او را گبر و مجوسی گفتہ بودند محکی ہست ثابت شد کہ علمای
طایفہ چہ افترا ہا کہ در مناقب او نکردہ اند حتی کہ او را بالعلویت و قرشیت رسانیدند و الکل ناش مما سبق من
المولف فی المقدمة الممہدة اما اعجاز سلمان در سرنگون شدن فرقان و ریختن
مرق و چوب پی آن پس اگر و لا التش بمناقب سلمان فرض کنیم التشبث بالعذر برادر صغیر
ایشان دلالت دارد چہ او را از چوب پی و آہنکاو بیرون بر آمدنش از خانہ سلمان و گرفتار گردیدنش بزنجیر
وحشت چنان دریافت میشود کہ ہنوز او با وجود اینہمہ مراتب از صدیقیت رمانند آن کما اشرنا الیہ باعتقاد
و جملہ کرامات اولیاء حق آشنا نگشتہ بود و نہ سلمان برادر خود را لائق صدور این معجزات و معدود
در زمرہ زندہ دلان مردہ تن میدانستہ و نہ او را در زمرہ قادسہ اہل بیت گمان میکرد و ثانیا
باعتقاد ملا طاہر قمی کہ صوفی کش لقب داشت و بعضی از اخوانش قبل ازین گذشتہ مراد ازین
علوم و اسرار کہ بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیہ در بارہ قاتل سلمان بحضور طلب بدرگاہ باری
دست علی خبر بردار و فضائل حضرت امیر نیز بودہ چنانچہ رسالہ او بعبارت فارسی

در جمله [illegible]

منکرین فضائل [illegible] فضائل جناب [illegible]

بران مدعی و متیقن نباشد بمخاطبهٔ سلمان و ابوذر صدور یافته و در آخرش موجود است که مرتد از دین

و اسلام بهره ندارد اکنون علمای طائفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر چنانچه بسیاری از احادیث

بر سلب آن دلیل است و قد سبق اجمال الامر و تفصیله اخری دست بردارند و بزبان هم قائل بآن شوند

تا الحال از قدیم الایام بزبانی ثقات شیعین می شنیدم و در کتب معتمده صحیحه ایشان برأی العین میدیدم

که شخصیکه معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد و انکار او عین کفر بود منحصر بذات مقدس

علوی و ذریه طاهره اوست که ارائک امامت بجلوس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود و اکنون

چنان باز افترای مفتریان گل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضی و اولاد امجاد اوست

مقام آنست که عقلای عالم سنگ خارا زده بصحرا سازند و جاک گریبانهای خود را تا دامن رسانند

که مجوسیان آتش پرست که مدتی بلکه تا مرور دهور بانواع کفر و شرک مبتلا باشند بعد چندی

بر اصول امامیه در جلائل مناقب بلکه خصائص حضرات معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند و منهم

بخیال ام اضعین و مختلفین در بنیاد که طینت ائمه از اعلی علیین است و طینت سلمان و امثالش بلا ریب

مخلوط به طینت نواصب بیدین و حضرت آدم و حوا بلکه اولوا العزم من الرسل و الانبیا بجرم حسد مقام

ایشان از همسایگی حق بیرون گردیدند و بانواع عقوبات و آلام مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیا

تا زمان رسیدند و بعضی را مزابل مندرسه افگندند چنانکه هنوز بخاطرت مرکوز باشد و سلمان با وصف

مخالفت‌های او بعد از سانحه وفات سرور عالم چندان بمراتب عالیه فائز گردد که من عرفه کان مؤمنا

و من انکره کان کافرا شعر جنونی شد که از قید خرد بیرون کشم پارا + کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

چون شرکت این جماعت با ذریت طاهره مصطفوی و اولاد و فادسه مرتضوی مجوز باشد و در احادیث

اهل بیت بمزعوم شیعین وارد گردد پس اگر شیخین و ذی النورین که بلا ریب از جمله عمائد صحابه

فرقی

قریش بودند و با جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرابت قدیم داشتند و بعد از اسلام مجدد اقربای
قریبه همه کدورت اندوه انواع مصائب و دواهی بر رفاقت رسالت پناهی از کفار اشرار کشیدند
و از وطن و شهر و دیار خویش قطعا و یقینا هجرت گزیدند و داد رفاقت و جان نثاری دادند حتی که بقتل
آبا و ابناء خود متوجه شدند و در آراستگی عساکر اسلام بصرف اموال هرگز دریغ نکردند الی غیر ذلک من المحامد التی
ذکرت فی کتب الشیعة ایضا و در منصب ائمه که در باره خلافت شریک شیعه اند کدام استحاله عقلی و نقلی لازم
می آید اگرچه بعضی از ایشان عبادت اصنام کرده و خمر خورده از سبب جاهلی منکر و معاند سید انبیا شدند زیرا که مفسرین
شیعه اقرار می نمایند که اسلام شخص بوحدت ارادی و قهری هر دو برابر است چنانچه فاضل معاصر صاحب منهج
السداد میفرماید که چون قومی از مسلمین گمان کرده بودند که هر که بعد نفاق و عناد ایمان آورد ثواب او نسبت
بثواب کسیکه در اول اسلام آورده باختیار طریقه مرضیه ایمان نماید ناقص و اجر او اقل می باشد در نصوص
این آیت یعنی اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِیْنَ هَادُوْا وَالنَّصٰارٰی وَالصّٰابِئِیْنَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ
الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ نظر باینکه مثبت
مساوات مثوبات است مبطل آن خواهد بود انتهی بلفظه بعد از غور و امعان نظر در مناقب ائمه که در این قدر
میشود که معدود بودن امامت در اصول خمسه مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و آنکه عارف این نیست کافر
مؤمن و جاهل از ایشان کافر است از تکلفات بعیده از اصول روایات بر می آید کما لا یخفی علی من طالع حدیث
معرفة الامام فی کتبهم التی صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف معرفت سلمان که بدلالت مطلق
دلیل بر آنست که عارف مرتبه مؤمن و منکر او بلا ریب کافر است و شتان بینهما بلکه در مسلک اول
بعضی از احادیث از کتب معتمده امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین و الآخرین بنا
بخطاب و وصیت اجله اصحاب ارشاد نموده که اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه هرگز
نباید کرد کما عرفته مفصلا منتقم حقیقی ضعیفین و مفترین را باسفل سافلین رساند که در ضلال و تلبیس بنی
آدم بر اصول موضوعه خویش چه گربه ها که در اثبات نمازند و چه روباهی که از مکمن اطوار ابسار کاد

حق [illegible]

عجب عجاب آنکه اگر بعضی از متبحرین مذهب ما برای الزام ایشان بر اصول مخترعه که حالش بسامع مستر شدین
در آمد دو سه حرف بر زبان رانند آن را بر ناصبیت و حروریت حمل میکنند و ناصبیت خویش را
یکسر فراموش میسازند و مصداق آیت کریمه وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند العیاذ ارشاد
مرتضوی برای ابوذر که هر که سلمان را شناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نص صریح
در تکفیر ابوذر است که در کرامات سلمان متحیر و متفکر شد و در غرابت این حال متوحش گردید و نص حدیث
حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر میداد دعای خیر در حق کشنده اش می کرد
مؤید عرفان و انکار سلمان است حدیث حضرت امام باقر علیه السلام که صاحب منهج المقال در ترجمه
آورده عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْماً عِنْدَ
عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَوْ عَلِمَ اَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكَ بِسَائِرِ الْخَلَائِقِ یعنی سلمان از ابوذر تقیه میکرد و اگر
ابوذر بر ما فی الضمیر سلمان مطلع می یافت او را میکشت و حالانکه بهمدیگر مواخات داشتند و این تقیه بدون
عدم عرفان و انکار متصور نیست کما لا یخفی هرگاه دانستی که حدیث مذکور بهیچ محملی نمی شنید اکنون انچه بلا
کلفت بعد از جمع و تلفیق اصول و شواهد و قرائن که دلالت بر تحیر و تفکر ابوذر دارد و ازین حدیث متبادر
الی الاذهان است بشنو حاصلش آنکه ابوذر غفاری سلمان فارسی را از ساحران خیال می کرد و از بجا آوردن
له بمشاهده این امور توحش و تحیر او ساعة فساعة ترقی میکرد و اگر سلمان را از اهل بیت نبوی صلعم اعتقاد
نمی نمود و از خلص اصحاب میدانست بحوق حیرت داشتند او آن که بعد از وفات نبوی صلعم در خلافت
خلفا کما یدل علیه روایاتهم اتفاق افتاد یعنی چه ازین تحیر و تفکر صاف پیداست که اکثر معجزات
سلمان صناعی و افترائی است و الا تحیر شخصیکه عمده معجزات را مره بعد اخری مثل

ظلمت

بیت فاعمی بچشم خود دیده یا از زبان دیگران شنیده باشند [illegible] خویش از دو از گوش دیگ
ریختن شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگی ها این همه بیگانگیها چه محمل داشته باشند لیل گر
منقبت سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بنقیضه کفر و ارتداد و اعذار سازند و تهیه
آنکه حضرت مؤلف سلمان را با قنبر و کمیل و جابر جعفی و رشید تا سی علما خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه
ملا نفعی در رساله فارسی افاده نموده و بالجمله بر اهل البصیرت والانصاف مختجب نیست که بعد از فتح باب مطاعن اصحاب
کبار سیما خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر علمای امامیه معاصرین یا شرقا و غربا و جنوبا و شمالا هیئت
اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلم و حضرت صاحب العصر والزمان مصداق عرضها کعرض السماء
والارض کما نص علی شکله صاحب البحار امداد شان نمایند بلکه سلیم بلالی و شاذان و شیطان الطاق و فضل
شاذان و حسن صفار و برقی و سلار و قمی و ابو جعفر بن قبه با ابو جعفر ثلثه جامع اصول اربعه و ابن معلم
ثانی و نعمانی و کراجکی و دیلمی و کلینی و ورام و زید نرسی و برسی و فضل و مسعودی و نوبختی و طبری
و بزنطی و نصیر طوسی و حسن حلی و هر دو طبرسی و راوندی و مسعود عیاشی و ابن جمهور و ابن فهد و ابن طاوس و
مشهدی و شهابی و عاملی و آملی و لاهجی و بحرانی و استرابادی و شوشتری و هر دو مجلسی و مازندرانی و کاشانی
و دیگر اخوان ایشان از غولان بیابانی کافه و قاطبه از مضاجع و مقابر خویش رجعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان
و ابوذر و امثال ایشان بر کرسی نشانند و ادله و براهین بر امامت نمایند شاهد مدعا آنها در آغوش نمی
آید و دستها ایشان تا دامن مقصود نمی رسد این چند حرف که بقالب صفحه ریختم و خاک مذلت و خواری
بر مفارق علما قوم بیختم حال سلمان امامیه بود و اگر مناقب دیگر مقبولین بسانی گوییم و معارضات آن در کتب طایفه
جوییم کتابی ضخیم باید پرداخت ولیکن بپیرایه اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن بجان و
دل باید گروید شعر شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
هر چند مناقب آنها فی نفسها کثیر باشد مگر بمناقب و کرامات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نزد هر
عقلی هست چنانچه در تمهید اشارتی بدان رفته که هنرمندان روزگار و دانشمندان هر دیار منم ید شرب و

[illegible] کی برابر منش

فرستادند و بر روایات شیعه سر ما را بدست دشمن جبار گوفتند هم بر زبان زند لیکن با معجزات عمار میرسا

که حکومتش بر کوفه و در زمان خلفای راشدین کما نص علیه المرتضی فی الشافی و المجلسی فی البحار مسلم است و

حال آنکه در کلینی نص امام باقر علیه السلام موجود است که ای ابو بصیر هیچیک از شیعه و بنی امیه را نمی بینی که

یا بداز دیلی و نسل آن نزاو از امام کاظم مرویست که اگر من از کوهی بر افتم و بریده شوم پاره پاره بهتر است برای

من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر انتهی ملخص الحدیثین علی لسان التعرونیی بلکه بعد از ورق گردانی

کتب شیعه و تصفح روایات ایشان هم باید فقیر نمی آید که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقداد نقل کرده باشند

و این نیست مگر بجهت عدم فرمانبری مقداد و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ثلثه چنانچه از مطالعه حیات

القلوب لو العزمی او وضوح تمام دارد و سلمنا که این قسم روایات درباره دیگران هم جسته

بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر عقل سلیم هرگز در باب مقداد بر اصول مجعوله باور نمی کند

بالجمله واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند کما لا

یخفی علاوه او نص مجلسی در بحار قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین و معدود در زمره طبقه مهاجرین است و

در مشاهد مشرفه ثواب رفاقت و شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم یافته لیس مع حین مناقب

سلمان و ابوذر اگر راست خواهی در نفس الامر کی مجال دعوی مساهمت و مشارکت از درجه جای آنکه لاف افضلیت

زنند لیکن تهمت مفتریان و دروغگویان را که ابو جعفر کلینی و طبرسی و مجلسی از جمله شان ندالاعلاج است

که با همه بد نسبت میدهند که ایمان را ده درجه مقرر است مقداد در هشتم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم

واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان را بر صور علمیه با ظلمیه خویش چه قرار داده اند اگر کمالش بدون فدای

اهل بیت و مزید انقیاد و اطاعت و امر ایشان حاصل میشود چنانکه بر زبان قوم دائر است و از اصول ایشان ثابت

برظاهر بایستی که درجه هم مقداد را مقرر میشد و احسن اکه ایمانش از قدیم بود و اخلاص و اطاعت اهل بیت نظر دارد

مداد

او میل قلبی داشته باشند زیرا که مولفات فضل شاذان و کتب دیگر از تالیفات قدماء ایشان موجود نیست و در تکمله

بذکر محصل یکی از معجزات او که در تفسیر امام حسن عسکری ع مروی است و باقر مجلسی در حیات القلوب بعبارات مطنبه

ترجمه آن الفاظ نموده حقا که واضع حکایت را در پیرایه مزید و الا کسر شان کننده و زیبیر مقصود بوده اکتفا می رود

که یهود بعد جنگ خیبر حذیفه را گفتند که مقتدای شما پیغمبر نتواند شد زیرا که هزیمت یافت پس شما چرا از رفاقتش

دست بر نمی دارید حذیفه بشنیدن این خرافات داغ شد و بغیظ تمام برخاست و عمار بجواب اقدام نمود که چشم زخم

از آن رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند یهود بر نیشخند گفتند که تو اگر انقیاد میکردی با این

خفت جثه که داری بنظر میشد گفت بلی پس فضائل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المومنین کرم الله وجهه

یاد کرد و گفت بتوسل ایشان توانم که آسمان را بر زمین فرود آرم و زمین را بالای آسمان برم بعد از قیل و قال

مجلس منقضی شد و عمار شرف صحبت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که حذیفه برای صیانت دین خود

از صحبت شیاطین دست برداشت و تو در جهاد مشغول بودی در اثنا این کلمات یهود پیدا شدند و نزد

عمار را بر شمردند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ را که دو صد نفر بر تحریک آن قدرت

ندارند بردارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ را بالا برد و گفت که

این خر سنگ بدست من هم سنگ خلال است و دگر هیچ پس باشاره شریف آن سنگ را بر هوا انداخت مثل کلوخ

باد بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار باشاره آنجناب بیک گام بر قله کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفته

بیک دو گام فرود آمد و بعنوانی بر زمین زد که غبار شده بر هوا بآسمان رفت چندانکه یهود دیگر نخندیدند و بعضی

باسلام مشرف شدند بالجمله حال اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از اصول امامیه مثل بدیهیات اولیه معلوم

گردید که احدی از انها با وصف کثرت افراد که بروایت مجلسی در تذکرة الائمه چهار صد هزار بودند بمقدار جزء

حقیقت ایمان نداشت و چون بر جای خود ثابت است که اشارتی قبل از این هم رفته که حدیثی در

کتب شیعه دیده ام اگر بر شهادتم بالیقین گواهی داده است که او بعد از ملاحظه تقریرات شیعه در مطاعن خلفای
راشدین در زمان سید انبیا در سلک مؤمنین داخل نمیتواند شد چنانچه بر متتبعین بحار بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسلهٔ حدیث از جناب خلاصه موجودات از هم گسیخت و قصر افتخار امامیه باین مقبولین از هم ریخت مگر شاید وقت
رجعت این جماعت پاک و صاف گردیده از قبور برخیزند و دست اخلاص بکمال جان نثاری و غمخواری بدامن مقدس اهل بیت
که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود آویزند ولیکن بنظر خیالیه قوم چنانکه دانستی باور نمیتوان کرد که در آن
وقت هم به تنزیه ایشان پردازند و اذیال اینها را بالواث مخالفت آن طیبین و طاهرین آلوده نه کنند و لقد
احسن ما قیل شعر کسی نماند که دیگر به تیغ ناز کشی ؛ مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی + مخفی نماند که هر چند زمان
رجعت ائمه و ظهور مهدی دین باعث انبساط قلوب متشیعین بحسب ظاهر باشد ولیکن در معنی باعث رقت قلب
و ارتعاد جگر اهل ملت است زیرا که اعتقاد برجعت شیخین هم دارند چنانچه از کتاب تاویل الآیات نیز ظاهر است و وجه
تحسر و تاسف بر السنه ظرفا آن که روزی مجتهد جاسی نزد ولی نعمت خویش ذکر کثرت شیعه در رواج این مذهب
و بر ... به خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت برجعت شیخین رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلس متواری
بود آهی سرد از دل بر زد و برکشید چنانکه تمامی اهل مجلس بر خود لرزیدند و وجهش پرسیدند جواب داد که بعد
رجعت شیخین و تسلط امام مهدی قوت اعتقاد من باقی نماند زیرا که هرگاه این هر دو شیر خدا را مغلوب کرده
باشند غصب خلافت از کمترین فرزندانش بغایت آسان است بعون ایل و تبور باید گریست و مسرور و مغرور نباید شد
این قدر از احوال اصحاب خیر البریه علیه السلام از مقبولین لسانی بود که به اصول این فرقه انصاف دشمن بگوش
رسانیدم اما حال تابعین لهم باحسان پس کلان ترین شان کوفیان باشند چنانچه از احتجاج طبرسی و امالی شیخ طوسی و مجالس
شیعه و تحفة الزائر مجلسی و امثال آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و چگونه کسی برابر تواند شد حال آنکه
وقت عرض ولایت ائمه اینها مراتب خلوص عقیدت و آثار اطاعت و انقیاد بعنوانی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

قرطاس

[illegible]

است که ولایت ائمه را ساکنه بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی [illegible] دون علی فی المجالس دلیل تشیع
است و آنچه ازین شیعیان بی وفا بکرات و مرات از غدر و دغل و انواع مکائد و صنوف حیل در اوقات ائمه معصومین
صدور یافته ناگفته به هزاران احادیث که بنهایت اعداد و در تعداد اوش مرتبه بدایت احاد وارد در کتب معتمده
مثل علل و خصال و امالی و اکمال و براهین و رسائل و شروح اصول اربعه و کتب مقاتل الی غیر ذلک من تالیفات
المجلسی مثل البحار بر آن گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله وصایای اهل بیت آن بود که بر قول
و فعل کوفیان اعتماد نباید کرد و یکی مردیگر بر این وصیت مینمود و خود حضرت علی مرتضی در خطب نهج البلاغت
که برادر شریف مرتضی جامع اوست آنچه در باره این شیعیان جفا پیشه و مدعیان دغا باز حکایت و
شکایت میفرماید احدی در عالم چنین فرمائم و شالات کسی باین عبارات فصیحه و محاورات بلیغه بر زبان نیاورده
باشد از هر لفظ و معنی آن پیداست که بعلت بیوفائی و بد عهدی آنها تمامی جگر مبارکش خون و ریم گشته [illegible]
آنچه بر جناب حسن مجتبی از نفاق و شقاق این اشقیا گذشت در اصول ایشان بنوعی مصرح است
که کسی را بعد عبور آن ریبی نمی ماند در روضة الکافی هم چنانچه خواهی دید انشاء الله تعالی از بی ادبی و
اندامیهای شان که بمجرد استماع آن باعث کاهش جسم و جان است خبر دار باید شد و در تنزیه مرتضی و در علل شیخ
المشایخ هم مسطور است که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبی را گرفته بدست معاویه سپارند و عوض بگیرند و الا
اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و آنچه حضرت شهید کربلا ازین گروه بیوفا [illegible] کشیدند
نه گفتنی است نه بهر از شدنی نهفتنی است ملخص آنکه چون از کشتن ریحان رسول الثقلین و غنیمت اثاث خاندان
فارغ شدند نوبت بدان رسید که اهل بیت او را اسیر کرده بکوفه بردند کمینه و دیگر آغاز کردند و رسم ماتم و شیون
بنیاد نهادند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام ما فی البحار بعد از ملاحظه گریه و زاری شان فرمود که هرگاه شما خود ماتم
کنید پس کیست که ما را کشته باشد این واقعه جگر خراش بی آنکه باصول موسیقی و مقتضیات دلگیر ضمیمه ادا
شود صبر و قرار قلوب اهل اخلاص را میرباید چشمه چشمهای ایشان را از کثرت موج مانند بحر محیط موج زن [illegible]

واگر این مردمان که از قدمای عشریه بوده‌اند [illegible] ثابت اهل سنت اند
تشنیع خارج کنند و بر مرتد اهل تردد و [illegible] نیز ارتداد بسیار از بنی هاشم بلکه فرزندان حضرت پیغمبر
اولی لازم می‌آید والعاقل تکفیه الاشاره پس تقریر آنکه از زمان حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
که باعتراف صاحب اثبات الحق و غیر او در بروی مردم بسته و بگوشه حزن و ملال نشسته بود معلوم علت
بیوفائی این غداران را نهان و بدعهدی این قوم خانه کن بود تا آنکه مروانیان نیز علی ما صرح به صاحب
رموز الصالحین بندهای گران بر پای مبارکش نهادند و غل بر دست و گردنش گذاشتند خود احادیث کافی
و دیگر اصول ایشان که اعتراف نمود جها انشاء الله تعالی نص درین است که آنجناب اگر قلیلی هم از مخلصین
می‌یافت هرگز عزلت اختیار نمیفرمود بلکه معرکه‌ها می‌آراست و بر سر بدکیشان می‌تاخت و سرها بدانه شمشیرها
می‌برید و سینه‌های ایشان می‌درید و دست دلیران می‌بست و پنجه شیران می‌شکست باز در وقت حضرت
کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی رضوان الله علیه علیهم اجمعین آنچه بر صفحه روزگار از دست نامردی
این اشرار نقش بسته و از خبث باطنی اینها بظهور پیوسته از غایت وضوح مانند شمع در انجمن است
بلکه مثل آفتاب نیمروز روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم فیما بینهم
در وسعت حال نه ضیق مجال بسیار از ائمه امامیه مجالس خویش رانده‌اند و در حق شان یک یک وقت ستیزه
سه بار لعنت خدا درخواسته و شیاطین و ملحدین هزاران بار تعبیر از آنها کرده چنانچه پاره از آن درین اوراق
پریشان مذکور شده لیکن چه سود که بنا بر طمع نذر و نیاز عوام شیعیان باز بند فوج مگس از دکان قنادی جدا نمی‌شوند و در ابر
کاسه‌ها می‌لیسند و وقت قید و بند چون روباه بخانه‌های خویش میخزیدند والحمد لله که این هم بزبان
اکثری از معتمدین ایشان منصوص است که مجرد مخالفت و عداوت ائمه بدین نهج که اتفاق افتد بی آنکه فسق
اعتقادی و خطای اجتهادی دران دخلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصره سید مرتضی بران گواه
است که امام هرگز لعن نمیکند مگر بر کسی که کافر شده و از حال متاخرین و معاصرین چه گوییم و چه نویسیم که

است

[illegible] اعتقاد بسوی وی می‌آرند

وا و بر حرب ربانی اینها اعتماد [illegible] در غیبت کبری این مقدار استداد او نمی‌کرد [illegible] و ذلک مجلسی در بحار و حق الیقین

تصریح میکند و صاف صاف می‌نویسد که اکثر شیعیان ایام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از بعثت

انبیاء علیهم السلام ایمان بایشان می‌آوردند باز بسبب اغراض فاسده انکار میکردند انتهی ما فی الکتاب المذکور

حق تعالی در محکمات کتاب مجید خویش آنچه در بارهٔ یهود مدینه و اتباع و اشیاع ایشان میفرماید بر اهل اسلام مخفی

نیست ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم وکانوا من قبل یستفتحون علی

الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکفرین من بعد باید دانست

که علمای قوم در حق اصحاب ائمه مذکورین بکمال مبالغه و غلو که طینت ایشانست افتخاری ندارند آری سرمایه

مفاخرت و غلو ایشان اصحاب دو امام اند یکی حضرت محمد باقر و دوم جعفر صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع مذهب

ایشان را روایت می‌نمایند و احادیث ذمایم و مثالب ایشان را حرفی و لیس الضا سابقین را کما عرفت بموجب

المسلک الاول تجریح میکنند و خیال آن ندارند که ارشاد و تلقین این هر دو معصوم بدلالت کتاب مختوم علی رؤس

الناس بخوف و هراس بود که ما و کثرت اصحاب و رواة تجدد اتفاق افتاد که عالمی را فرا گرفت اگر منصف و بنا بر تعبیر از

ایشان و دعین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما سیجیء انشاء الله تعالی و از افادات قاضی رطب اللسان در مجالس المؤمنین

که تراجم بزرگان خود آورده کثرت اصحاب این بزرگان هم برین قیاس بوضوح می‌انجامد و خصوص اصحاب امام صادق

علیه السلام آنچه نقل کرده صورت شخصی آن اینست سوال اگر مذهب امامیه اثنا عشریه بعد چرا حضرت جعفر بسبب

میدهند جواب چون امام جعفر در زمان عباسیه بود و آنقدر خوف که از بنی امیه داشتند از ایشان نداشتند بلکه قدمای

عباسیه در باطن مذهب شیعه بودند لاجرم آنحضرت آشکارا ارشاد مردم می‌نمودند بنا بر آن مذهب شیعه باسم شریف ایشان نسبت

یافته و در تواریخ مذکور است که در کوفه و بغداد راویان احادیث آنحضرت زیاده از هشتاد هزار بوده اند انتهی مع حذف

طول السوال و عنوان الجواب من کلام المحسن هرگاه کثرت شیعه بعدد ریگ و شهر چنین باشد بر زعم قاضی شوشتری مکه

مکه و مدینه زادهما الله شرفا و تکرمة را هم بخلاف روایات بحار از شیعه قرار داده این کثرت را قیاس [illegible]

بعد از ارتداد [illegible] بعد کفر [illegible] مرتب احادیث ایشان

روایات بیش از پیش عدیده بوده مشهور گشته باشد از این مقال [illegible] بیش نخواهد ارم چون بیرا و همه خالی از ملال

ناظرین نیست چه ابنای زمان بجهت فتور همت و قصور نظر بعد از عبور سرسری بر اوراق کتاب دیگر

کما او ما انا الیه سابقا چشمک میزنند و با طناب و تطویل حرف گرفته حرف بپلو دار میزنند لهذا عنان

ادهم خامه را سبک نموده بر یکی دو روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعه مروی است قصر میکنیم باید

دانست که در مجلد چهاردهم از بحار که ملقب بکتاب السماء والعالم است حدیث وارد شده

فی الکافی عن العدة عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن النضر بن سوید عن الحلبی عن ابن مسکان عن زرارة

عن ابی جعفر علیه السلام قال رأیت کأنی علی رأس جبل والناس یصعدون الیه من کل

جانب حتی اذا اکثروا علیه تطاول بهم فی السماء وجعل الناس یتساقطون عنه من کل جانب

حتی لم یبق منهم احد الا عصابة یسیرة ففعل ذلک خمس مرات فی کل ذلک یتساقط

عنه الناس ویبقی تلک العصابة اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان فی تلک العصابة

فما مکث بعد ذلک الا نحوا من خمس حتی هلک بیان کان تأویل الرؤیا الفتن التی حدثت بعد

صلوات الله علیه فی الشیعة فارتدوا اقول وروی الکشی عن حمدویه بن نصیر عن محمد بن

عیسی عن النضر مثله وفیه اما ان میسر بن عبد العزیز وعبد الله بن عجلان فی تلک العصابة

فما لبث بعد ذلک الا نحوا من سنتین حتی هلک صلوات الله علیه وقیس غیر مذکور فی

کتب الرجال انتهی بلفظه اکنون مضمون این هر دو حدیث کلینی و کشی را که در اثنای آن مجلسی گفته بعبارت

فارسی بشنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که بر قله کوهی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بران کوه

بلند میشوند چون همه بر بلند بکثرت تمام رسیدند بلندی کوه سر با آسمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه

قلیلی از ین جم غفیر که کمتر از هفده باشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و این

خودش از آن ا[illegible]م نیز همچنین [illegible]

که حالش در کتب [illegible] مذکور نیست [illegible]

بن عجلان میرسد فرق دیگر آنکه [illegible]

واقع شد و بروایت کشی قریب دو سال مخفی نماند که صاحب تلخیص الاقوال نیز روایت ثانی را در ترجمه عبد الله

بن عجلان نقل کرده و از اینجا حال مدعیان کاذب از اتباع و اشیاع امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد که

قاطبه اجمعین بغیر از شاذی من لا علی التعیین که مثل مشهور یعنی چه خفته و چه بیدار در شان آنها است جز یک دو کس

باقی نماندند و از کلام مجلسی که قیس در کتب رجال ما مذکور نیست فائده دیگر بر آمد و آن اینکه اهتمام شان برای کیسانی

نمودند که در الحاد و زندقه معدوم النظیر بودند و عداوت ائمه از ذاتیات شان بود چنانچه هشامین و شیطان

علی الاطلاق و زراره و دیگر برادران صوری و مضیهلی و که ملعون ائمه اند گشته اند و دست از اسلام و ایمان

شسته قیس را که بنص اصح الکتب بعد القرآن بعید از ارتداد و کفر بود که می رسید و از وجود و همه من کیسانی

که حسابی بردار باقی ماند حال میسر عبد الله بن بعضی از روایات دلالت بر آن میکند که عبد الله خالی از

تابعیت نیست و بعضی از علما در باب او سخن دارند و حرف ندارند که او از همراهیان امام بود و گو میسر را رسوخ ایمان

میسر باشد فقد سیر **سوال** اگر گویند که بسیار باشد که شیطان در منامات معصومین نیز متمکن شده و در

منیه ارد و عجایب و غرایب نماید چنانچه مسعود عیاشی خواب جناب فاطمه زهرا علیها السلام که حسنین را هیچ

کردند خلاف واقع برآن روایت نموده و باقر مجلسی در مجلد کتاب السماء و العالم نقل فرموده و نیز در

تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی و صاحب ترجمه الخواص آورده اند که جناب سیدة النسا شبی در خواب دید

که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آل عبا را همراه خویش بیرون از مدینه برد آخر نوبت بجائی رسید که درختان

خرما و چشمه شیرین در آن جاری بود گوسفندی را خریدند و کبابش خوردند و جان بجان آفرین سپردند پس در غایت

حزن و ملال برخاست و چیزی نگفت صبحدم جناب خاتم النبیین تشریف آورد و فاطمه همراه خود گرفت

شد و جبرئیل علیه السلام در رسید و آن بدبخت را از شیاطین [illegible] فاطمی شده بود [illegible]
بشر الیش رسانیدند و دعا نمی کردند و آیت کریمه انما النجوی من الشیطان لیحزن [illegible]
یافت پس اگر خواب امام باقر از این جنس باشد ارتداد جمیع شیعه [illegible]
اولا نسلم که این خواب را بر خوابهای جناب سیده قیاس توان کرد زیرا که [illegible]
بیت نبوی است بخلاف جناب سیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقا ثانیا که امام باقر واقعه [illegible]
تسلط شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار واقعیت همین ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اول [illegible]
نیست سیما هرگاه اگر شیطان بر اصول امامیه امام محمد باقر را وسوسه نماید بار بار آنجناب را در منامات [illegible]
اندازد حسن ظن از سیده آن را و با عتقاد امامیه نیز خواهد بر خاست و دعوی موکل بودن روح القدس [illegible]
ائمه بود تا در هر امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون خطا باز دارد چنانچه ذکر جابر و در صحیفه
و غیرها آمده خلاف واقع خواهد شد و در باره جناب فاطمه که اتصاف بامامت نداشت اگر این قسم خیالات
وقوع یابد قباحتی لازم نمی آید گو مصحفی سه برابر قرآن مجید مشتمل بر حلال و حرام برای آنجناب فرود آید و
بدستیاری جناب امیر جمع شود چنانچه در کتاب مجلسی و در منور الصالحین است و بعد تسلیم هم بدعا مانحن فیه حجی دا
زیرا که به تقریب ثابت نمی شود که اگر معتقده کسی بلکه قلیلی هم از آن هم در گروه شیعه مخلص ملبوس ندامیه برا گو تماما
مخالفین آستین می مالیدند و چون امام باقر خروج نکرد دانستیم که اصحاب مرعوم او منافقین بوده اند و بهره از
ایمان نداشتند و هو المطلوب علاوه این قیاس شیطانی وقتی مفید می افتاد که تعبیر این خواب را مجلسی امام المتشیعین
ذکر نمی کند هرگاه خود در تعبیر این خواب بر ارتداد اصحاب باقر نص قطعی فرماید چنانچه دانستی

پس

آن عصابه با امام باقر [illegible]

شریف نیز در المطلوب [illegible] او [illegible]

که بر کفر طاری علی الاسلام [illegible] باید که [illegible] ثبوت جهت بیعت و محبت امام مدح و [illegible]

عدالت این جماعت نیست لثبوت الواسطه و حمل لا ابتداع والاحداث فتدکر اینها که دیدی

حال اصحاب امام باقر بود و برای خدا یک حدیث از کتاب ثقة المحدثین الشیان نیز بر اصحاب عمومی امام صادق

علیه السلام و دیگر به من بعد از این شنیدن روایات هرگز کلفتی نخواهم افزود و الحاح نخواهم نمود که بعنایت

ایزدی قعر کلام تمام شده و مجلس بپایان رسید شعر غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

تا بعد از ملاحظه و استماع آن شعر سابطف المصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید و خاک بدهن

مدعین مزید و لا که هنوز آب بجام میخورند و آتش میزنند در آید کس بدانکه سید علیخان صدر الدین حسینی مولف

ریاض السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصفهانی در شرح دیباجه صحیفه کامله نقل کرده که سفیان ابی لیلی بعد

صلح امام حسن را ملامت شدید کرد و مذل المومنین لقبش گذاشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد حسن مجتبی

فرمود که معمول ما این است که هرگاه علم بحق حاصل می کنیم تشبث بدان می نمائیم شنیدم از حضرت پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم که لیس برنیاید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون این امر که

در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در دادم میگوید که امام حسین نیز سید است که درباره خلافت

یزید اجل سر رفته پس چرا خروج نمود بازده جواب داده خلاصه اول آنکه نامه تابع کتاب مختوم بود و در این

کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت بر آمد پس چون جز گنجایش ندارد دوم آنکه تکالیف شرعیه منوط

بامور ظاهر است و بنیادش بر حصول یقین نیست چون ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت قعود

روا نبود پس خروج فرمود نه بینی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بران نیافت بنابر ضعف صاحب

ریاض بی آنکه متفطن به تناقض جوابین شود زیرا که اول دلالت بر آن کند که امام حسین مامور بقتال

[illegible] امام حسین قصد نمود که از
[illegible] اول موجب اجتماع شیعیان
[illegible] خذلان اصحاب و تفرق اهوا
شیعه و میل ایشان بمعویه حتی که بعضی از آن اشقیا آنجناب را مجروح کردند هویدا شد ناچار بخلع خلافت
تن داد و بصلح معویه راضی شد تا ضرر بآنجناب و شیعیان نرسد من بعد شارح مذکور می نویسد که حال
سائر ائمه همین بود که هرگز یاران و مددگاران از قوم شیعه نیافتند و اگر ایشان را مثل امام حسن و امام حسین لشکری
بهم میرسید هرگز در خانه نمی نشستند و منزوی نمی گشتند و با وجود علم بحقیقت حال که شیعیان وفا نخواهند
کرد و متفرق خواهند شد باهتمام تمام خروج میکردند و برین دعوی نیز روایت ثقة الاسلام و الایمان خود لیث را
می آورد و می گوید یدل علی ذلک ما رواه ثقة الاسلام باسناده الی سدیر الصیرفی قال
دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یسعك القعود فقال ولم یا سدیر
قلت لكثرة موالیك و شیعتك و انصارك والله لو كان لامیر المؤمنین ما لك من الشیعة
والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی فقال یا سدیر وكم عسی ان یكونوا قلت مائة
الف قال مائة الف قلت نعم ومائتی الف فقال مائتی الف قلت نعم ونصف الدنیا قال
فسكت عنی ثم قال یخف علیك ان تبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا
فبادرت فركبت الحمار فقال یا سدیر ترى ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل ازین
وانبل قال الحمار ارفق بی فنزلت فركب الحمار وركبت البغل فمضینا فحانت الصلوة
فقال یا سدیر انزل بنا نصل ثم قال هذه ارض سبخة لا تجوز الصلوة فیها فسرنا
حتی صرنا الی ارض حمراء ونظر الی غلام یرعی جداء فقال والله یا سدیر لو كان لی شیعة
بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود ونزلنا وصلینا فلما فرغنا من الصلوة

عطفت

المعنی اخبار آخر [illegible] بن بکر [illegible]

نزد امام صادق علیه السلام رفتم [illegible] گفتم که خانه نشینی [illegible] هرگز جایز [illegible]

اند و اگر این مقدار از موالی و انصار برای امیر المؤمنین می بودند بخدا که ابوبکر و عمر مجال طمع خلافت نمی داشتند

استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعجب نمود و گفتم بلکه دو صد هزار باز استغراب کرد گفتم بلکه نصف دنیا

پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که تا ینبع رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم دشوار نیست خادمان

باشاره شریف زین بر خر و استر نهادند بعجلت کردم و بر خر سوار شدم فرمود مرا خر می دهی خود بر استر سوار

نمی شوی گفتم استر در زینت و نجابت از خر بهتر است فرمود این همه مسلم لیکن خر موافقت زیاده تر دارد از خر فرود

آمدم و بر استر سوار شدم و حضرت بر خر نشسته [illegible] روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود فرود آ که نماز

گزاریم پس فرمود شعر زمین شور سنبل بر نیارد * در و تخم عمل ضایع مگردان * پس [illegible] تا آنکه

رسیدیم بزمین سرخ حضرت بسوی کودکی دید که بزغاله های چرانید قسم شرعی یاد کرد و گفت والله ای

سدیر اگر شیعیان برای من همین مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نمی بود از مرکب فرود آمدیم

نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتم سوی گله مذکور پس آنها را شمردم معلوم شد که هفده ماند [illegible]

پیچ شارح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صراحة دلالت بر آنچه گفتیم دارد و در این باب احادیث

بسیار است که اگر ذکر کنیم کلام بطول انجامد از جا ظاهر شد که بعد از امام حسن امام حسین را چند بار از ائمه

این مقدار نیز شیعیان دست یاب شده اند که بحسب ظاهر در جنگ جویی کوشند و [illegible] مردمان [illegible]

و [illegible] شمشیر بدست گیرند و سپر بپشت آویزند و نزد امام حاضر شوند و تقلید قدمای خویش گویند [illegible] نجاهد

معك في سبيل الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا ان

لا نقاتل في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا

عنه مدبرين ولعنوا عليه جارحين والله عليم بالظالمين و از روایت ثقة الاسلام

صابرین بروایت

از صاحبان عشیرهم

[illegible] ندنا گر بیرار حصین

[illegible] قم با خلفا جهاد میکردم ولیکن چون بمدد ایشقدر ارز [illegible] صابر [illegible]

تقیه پای مبارک بیرون نگذاشتند بلکه روایات مجمل لسبت کسل از اهل ایمان [illegible] شرط جهاد نظرت

آمده باشند چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص شیخ مفید معلوم است بروایت امیر المومنین که جناب پیغمبر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرموده بود که اگر بیست نفر معین تو باشند با غاصبین خلافت جهاد کن و این حکم

آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید منطبق است حیث قال الله تعالی اِن یَکُن مِنکُم

عِشرُونَ صَابِرُونَ یَغلِبُوا مِائَتَین انتهی محصوله اکنون بحدیث کافی معلوم شد که یکی

بعد چنین کافی بود ماند ولیکن حیرت نیست که روایات واحادیث دیگر اصحاب اهل بیت که امیر

[illegible] گفته اند که اگر ده کس هم از شیعیان می یافتیم بجهاد اقدام میکردیم و هرگز انزوا اختیار نمی نمودیم

و فراوان تحیر است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتجاج مروی است

دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه سید الشهداء و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه وآله

وسلم بقید حیات می بودند مجال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابوبکر را خلیفه

سازند بلکه حق هرگز خویش بلا فصل قرار می یافت و بدون مهلت جناب امیر سریر خلافت را

آراسته و اگر شیخین در غصب خلافت سعی می کردند هر دو بدست آن هر دو کشته می شدند از این مقام

[illegible] دریافت شد که فقط رفاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت میکرد و سد پر ضمیر بر خلاف [illegible] خود

حیدر را از ردی تمیز نکرده جائیکه در روایت امام المحدثین شیعه گفته که اگر جناب امیر را این قدر اعوان

و انصار می بودند شیخین طمع ریاست بخیال نمی آوردند و معلوم شد که سد پر ضمیر مذکور نقد روایات

ازور

[illegible] بلکه احادیث دیگر هم که بعد از
بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه [illegible] م چنان ظاهر [illegible] ود که حاجت حضرت حمزه [illegible] بر هم
بدین طور مروی است که [illegible] طالب [illegible] تمامی افراد کائنات [illegible] تال النفاق افتد
شوند و او خالب آید و هرگز از کثرت اعدا [illegible] رسد و خوف بدلش راه نیابد انتهی و این روایت خود بحدیث مرتضوی
که در مکاتیب نهج البلاغة مرویست [illegible] اند و مؤید است که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله کنم
و کثرت هجوم شان روی زمین را بپوشد هرگز وحشتی و اندیشه بحالم نگردد و بجهت رسوخ دینی و هدایت یکمال
یقین ثابت قدم باشم و بحسن ثواب پروردگار منتظر باشم انتهی فکیف از خلیفه اول و اتباع و اشیاع او که
به نسبت شان حکم قطره یا ذره داشته باشند و جبن و خوف طینت آنها باشد و بارها اجناب ولایت مآب در آن
قوم را بدو انگشت چنان مالش داده که بنبان زرد کنند کما فی البخاری و الصحیحین پس در مقابله ایشان با وصف تنهائی
بطریق اولی تردد نباشد که زده را میتوان زد و از مؤیدات این احادیث روایات بشارات از اکابر اهل
قصه عفاریت است که محمد عسکری بن محمد تقی الخراسانی الکونابادی مخاطب به لو افکن خان در رساله بنور الصالحین از
کتاب احسن الکبار که با ظهار او علمای امامیه این کتاب را ملقب صاحب الزمان سید محمد نقل کرده حاصلش
اینست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد من
خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک پر آب کن و میان هر دو کوه پیش من بیار علی ذو الفقار
نیز حمائل کرد و بین الجبلین رسید و از سلمان پرسید که رسول خدا کجا رفته گفت رسول گفت محمد بن
عبد الله گفت هیچ رسولی ندانم سنگی بر سر زد و بجوف فرود بادش ع سیاهی چون شفقه بیلان مست متحرک بود
ذو الفقار از غلاف بر آورد و از جیب و راست لشکر ابلیس تاخت جمعی بدار البوار رسید و بر ذلقة السیف بر راه
رفتند پس بقطع منزل مشغول شد یکبارگاه زنی مصداق آیت کریمه کانما اغشیت وجوههم
قطعا من اللیل مظلما که سرش تا آسمان رسیده و شعلهای چشمانش بخیر طبیعی نار سقر
او گنبد آسمان بچشم از تاریکی و این کوه پدید آمد و دست بر زمین زد نعره هفت بار مثل صیحه آمد

ارمغان می برد بعد چندی که جادوشان بر حقیقت [illegible] واقع کردند پس پیراهن قبا کرد و گریبان
تا دامن بریده و بر این خطبه نزد پادشاه رسید ملک کشتن وی فرمود و جوان بدست جلادان افتاد تا آنکه
تیر دعای او بر هدف نشست و پادشاه بسفارش وزیر خویش از سر خون او در گذشت و بتکلیف مالا یطاق یعنی
قتل جناب امیر مصاحبت ورا معلق نمود جوان رو بکوفه نهاد اتفاقا جناب امیر بر کنار دریای کوفه عجایب
صنع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشاه مردان برخورد حضرت ورا تا سه روز ضیافت نمود باز پرسید
که از کجائی و چه کسی و چه مهم در پیش داری گفت از یمن میرسم و در آنجا دو پادشاه اند یکی مومن و دوم کافر بدختر کافر
واله شده ام و تمام قصه را اعاده کرد و گفت چشم آن دارم که بخانه علی راه نمائی فرمود بغایت سهل است
حضرت ورا بر لب دریا آورد و ذوالفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی منم دستش از حرکت فرو ماند
باز بدعای آنجناب بحال اصلی عود کرد جوان پای مبارک بوسید و گفت اگر چه در عشق او جان بسلامت
نمی برم لیکن از حضرت جدا نمی شوم حضرت بسوی یمن فوج ذوالفقار کشید و در مکتوب اسمی پادشاه مومن
یاد فرمود که بکافر انگشتم و سلطنت و دخترش باین جوان دادم جوان بدین نعمت غیر مترقب فائز شد و
کفار آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب امیر اجتبی بجمع رفقا بود و در کتب طائفه بلیس از
نبشته مروی هست و مضمونش بتواتر معنوی رسیده و حدیث حفر خندق که قبل ازین نیز رقم یافته دلالت
بران می کند که مفاتیح ملک یمن را بقبضه پیغمبر آخر زمان صلعم سپردند تصدیق روایت ثانی نه نماید ولیکن
بحکم مذکور بکار خاکسار می آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شمشیر اصحب مرتضی و مجلسی در شافی و مجالس
که شخص واحد بدون موالی و انصار در میدان مقاومت جماعت بیشمار چگونه بکران رکابی قدم گذارد
و در مقابله هزاران کس پا بر جا باشد لوسوسه شیاطین میگراید عجب تر آنکه این هر دو بانیان مذهب تشیع

انفقد

[illegible]

و وقت التقا جمعی کثیر حاکم را بریدند از حضرت امیر شعر که چون کشیدی ذو الفقار از غلاف

ز هیبت فتد لرزه بر کوه قاف به بحال دلیر که شجاعان عرب زیاده از مور و ملخ هم اند شهرت تقابل

گویند مانند بید بر خود لرزیدند و غیر از چاپلوسی چاره ندیدند الغرض اگر امیر المومنین را بر وجه معروف

مرتضی و مجلسی را رفقای قدیم و بزرگان مذکورین تا قتال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه و

جعفر طیار و رعب شان در قلوب غاصبین زیاده تر باشد زیرا که ائمه معصومین صراحةً فرمودند که حمزه و جعفر اگر

زنده می بودند مهم ایشان را کفایت می نمودند چنانکه دانستی و نتیجه مذکور را از امامیه کسی باور تواند کرد که آفتاب را جرم

ظلمانی و شب دیجور را لیلة البدر قرار دهد زیرا که هرچند جناب مرتضوی نسبت باین هر دو بزرگ خود بانشان

و لیکن بسبب آنکه امامت آنجناب بظهور رسید این هر دو را محال داشتند که بعد حصول عمر نوح هم از قوت

بفعل می آوردند بلی النصیب بیست اصول امامیه امری دیگر است که در قسمت هیچ یکی نیفتاده که اشرار الیه

سابقا و این امر خود موید بدیهت است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف او در قلوب مردم زیاده تر چنانکه

بود پس قول بکفایت این هر دو بزرگ در مقابله خلفا ملاحظه احادیث امامیه که عدم استقلال ذات مقدس

شیر خدا لا یعنی له مع ذلک باور نمی آید که حضرت حمزه در باره منصب امامت کبری بجای علی مرتضی

رضی الله عنهم اجمعین کوشش میکرد چه وقتیکه امیر المومنین را حکم سکونت در مسجد نبوی بخشیدند و وقتی

همه کس را که متعلق باین بود بر آوردند حضرت حمزه برهم شد و آخر نوبت شکایت جناب رسالت مآب مشافهة

رسانید و بعروق حسد سوختند مانند حضرت عباس بحجره آمد چنانکه در کتاب تاویل الآیات و غیر آن منقول

است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خدا انبیاء کرام را بعد

[illegible] ارباب [illegible]

است لامحاله اعتقاد بآن باید کرد و بمخالفت [illegible] که شجاعت حضرت جناب امیر را انکار
کرده‌اند و از مدلول احادیث صحیحه نبوی دلهای حنفی انحراف گزیده بهر حال تا این باید طرفه آنکه تمامی مخالفین در
تواریخ قدیمه این همه دیده‌اند که رستم فرزند زال بارها با وصف تنهائی بر لشکرهای عظیم شکست آورده چه
جای شیر خدا که بر اصول امامیه کما مرت فی المسلک الاول کارش بخدائی رسیده بلکه از ایشان متجاوز گردیده
زیاده برین نیست که گاهی وقت ضرورت رفاقت یک دو کس در کار باشد بخلاف ائمه دیگر که حقیقت بشری
غالباً بر آنها غالب بود و مثل خطب علویه که منصور حلاج حرفی ازان بر زبان آورد و بر طبق حکایت
مشهور بدار القرار رسید بکثرت و استفاضه ازانها مروی نیست باجتماع شیعه احتیاج داشتند
ولیکن نه بفوج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل اخلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی لیکن چون
اکثری خروج نه فرمودند و بعضی را از دست شیعیان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد صریح معلوم شد که از
طایفه شیعه قدیما و حدیثا چند مخلص هم بر نیامدند و هذا هو المدعا و از احتیاج ائمه متوهم نشود که
در مرتبه شجاعت از حضرت مرتضی کمتر باشند زیرا که از کتابهای درستی که سبق عبارته صاف
هویداست که علمای امامیه خود متردد اند که از جناب امیر مثل شجاعت امام حسین در مقابله محاربین صدور
یافته یا نه بلکه افاجه او ادل دلیل بران است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیر یزدان
و شاه مردان از یاد مردم رفته و شجاعت سلطان طف در امثال مشهوره داخل گشته و برهان قوی برعکسم
شناخت آنکه چهار هزار سیاه پوش مانند شمر ذی الجوشن را از دست آن امام سر و علم بجسم شتافتند
والحمد لله که در حالات دیگر که زیاده از بست هزار سوار از شمشیر آبدارش بدرک اسفل نار فرو رفتند

و از زیاده

[illegible]

مرتضوی این نطفه‌ها در اصلاب شیاطین مستتر مانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیان که فیه که در حین

ولادت آنها حمد فی الحمیت اگر بوجود می‌آمدند و واقعه کربلا چگونه بظهور میرسید سبحان الله محافظت نطفه

شیعه که مآل نفاق و حرمت حرامی آنها طشت از بام افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان

و آبروی جناب سیدة النساء و اولاد امجادش و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس اکبر و اعظم ثقلین بود و کما یظهر من

تفسیر القمی و غیره بخیال مقدس نیاید اَستغفرُ اللهَ ربّی من کلِّ ذنبٍ و اَتوبُ اِلیه کاش از احادیث

ائمه که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم محمل اهل حق مراد باشند که حق برحق گرفتن خویش قرار

می یابد و استبعاد و اعتراض همه برطرف میشود والا از اطراف و جوانب بخوبترین وجوه احاطه کردی که

نفاق شیعه از انفاق یهود هم در گذشته ای عزیز با اینهمه تناقضات بیشمار که امامیه در هر باب دارند از بد

باعتقاد شان چنان رسوخ یافته که ایزد خرد بخش جهان آفرین فقط الشیطان را برای اتفاق و رحمت آفریده

و آثار بر آن مترتب نموده و اختلاف فی بینهم بدارند چنانچه از تفسیر ملا محمد مومن و ترجمه آن که از ملا محمد معصوم است

است سمت وضوح می‌یابد و هم از کافی کلینی و کتب قمی مثل علل و عیون [illegible] مثل یکی از معتبران جناب

بلقیسه که الحائک ملعون بروایت صاحب وافی و قضیه عجیبه بعد و لد المحمول یعنی الحائک لا اتی بروایت جلد

شیعیان اعنی مومن جالسی در شان او کمتر از قصه آن جولاهه نیست که تیری در سر [illegible] فرو رفت و

اثنا [illegible] را میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند القصه حال تناقضات معتقدات این قوم انتهائی ندارد گرفتم

که دست [illegible] الکشی [illegible] بر حضرات ائمه اهل بیت دراز بود و انواع بد و عیب نقل [illegible] اشقیا خذلهم الله

از [illegible] قوت [illegible] لیکن خدا را حاضر و ناظر دانسته از انصاف نباید گذشت و اندک غور باید کرد که خلفا [illegible]

[illegible]

و ستم گشتیم و الا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد مستقیم [illegible] تشیع از آبای خویش فرا گرفتیم
که نسل ائمه هدی و منتسبین ایشان شیوع آنها بود کما فی المثل السائر [illegible] حرز از لاف و گزاف مدعیان تشیع و مزید
ولا نوبت بدانجا رسید که اهل اخلاص خلفا و سلفا بگوشه خمول نشستند بلکه دست از القاب خود
شستند لیکن المنة لله تعالی که در کتب معتمده شیعه از عجایب گیرابات اهل بیت طاهرین کلمات حقه بر زبان
اکابر طایفه جاری می شود حتی که مجلسی با این همه عداوت اهل حق و بوالهوسی آنچه در بحار و تذکرة الائمه با عجایبه اعتراف
قوم هم از تصانیف او ست اقرار کرده است خود از آن پیداست که جمع فضائل اهل بیت و سر سبزی ایشان در مقابل
اشقیا از نواصب از اهل سنت [illegible] صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در آن وقت امامیه [illegible] نواصب و خوارج رنگین میشدند و آن را بحیل نفسانیه موسوم
به تقیه می ساختند من بعد مانند جماعت قاصر نظران خیال نباید کرد که مناظره فقیر با مولف رساله
و دیگر مخالفین از معاصرین و سابقین برای نصرت اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است و بس زیرا که
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بجنبه بر روی کار افتند متیقن شود که شیعه بعد از دعوی مزید ولای
ایشان آن کرده اند که خوارج و نواصب سود الله وجوههم بلکه دجال و ابلیس لعین هم بدیدن و
شنیدنش سر بگریبان حیرت فرو برده اند همچنان ملحوظ است و فقیر با وصف قلت عمر در بسیار
از حوادث آزموده و بقول حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع من جرب المجرب حلت به الندامه
خجلتها بر داشته و بعلم تعین دانسته که حقیقة مزید ولای تمامی اهل بیت سید انبیا بوصف کمال رسوخ
و ثبات و قرار در حضور و غیبت و فراخی و عسرت در سر نوشت اهل سنت افتاده و در مصائب هم پای

ایشان

ناہی ایشان
کشید از خر
بی نظیر باید
علی مانی علیه

والنسل والله لا یحب الفساد این است حال اصحاب مزعومی ایمه معصومین و مقلدین

ایشان اصولا و فروعا و از اینجاست که در کتب معتمده حضرات امامیه از متاخرین و متقدمین مثل جامع

الانوار مجلسی و محاسن برقی و امالی قمی و غیر آن صدها روایت بطرق مختلفه و اسانید متنوعه مروی هست

که منتهای آرزوی ایمه هدی این بود که رازداری درین طایفه بهم رسد که پوستین ندرد و ناگفتنی را با اعدا افشا

نکند و اغوا نفس و اسرار وی گویند همچنین حکایت این قوم باین نهج قریب بتواتر منقول است که این قوم از

بجهت افشای راز و اذاعت اسرار مارا در انواع مصائب گرفتار کرده اند و در حقیقت کشندگان ما این

جماعت اند زیرا که گروهی از امم سابقه فقط افشای راز انبیاء علیهم السلام نزد اعدا کرده بودند پس آن دشمنان

آن ذوات مقدسه را بقتل رسانیدند و جناب اقدس الهی در قرآن مجید آن مذیعین را مباشر قتل انبیا

قرار داد و فرمود ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ

و انبیهم در انصوص عترت طاهرین بروایت صناوید مذکورین موجود است که قتل ایشان بدست متشیعین که

اذاعت و اظهار کردند بکوچه و بازار رسانیدند و قتل خطا نباید فهمید بلکه خون عمد است اینهی و بر کمتر از

خاصه و عامه مخفی نیست که در کتاب الهی بر مجرد قتل مومن فرموده اند که وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا

فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا چه جای قتل ائمه

هدی آنهم مرة بعد اخری عجب عجاب آنکه افشای راز که از ام المومنین یکبار اتفاق افتاده

آنهم بگمان آنکه امر و نهی شریف یعنی فاکتمی و لا تفشیه در باره خلوت و صحبت ماریه رضی الله عنها تعلق

دارد نه بقصه تحریم مع ذلک غایة الامر صغیره گناهی است که بنص قرآنی بزلال توبه و انابت محو گردانده شده بود

[illegible]

[illegible]

و حضرات معصومین سایط اند بخوبترین وجوه عیان شد [illegible] و بالبس نهیها باقی نماند بخلاف اهل حق که تعدیل
تمامی اهل بیت و اصحاب. و آنکه در روایت. حدیث [illegible] بیقین از وضع و افترا مبرا بوده‌اند اتفاق دارند و
برای مزلت اقدام شان بنابر تشریب درباره محاربات مرتضوی محامل صحیحه بدلایل عقلی و نقلی و حکم
درایت و روایت پیدا می‌کنند و کتاب مجید حضرت رب العالمین برای فضایل اصحاب خصوصاً مهاجرین از
و انصار و اهل بیت سید ابرار مصدقا لما فی قلوبهم در مجلس مناظره برای افحام و الزام مفرطین
و مفرطین از شیعه و نواصب خوارج بی دین می‌کشایند که اگر کسی از فرق دیگر که هرگز از حقیقت مذهب سنت
و جماعت و مفهوم تشیع و نصب و خروج واقف نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد و بمفردات لغت علم
بهم رساند وقت سوال تا تاکید بلیغ میگوید که این آیات بلاریب در مدح اصحاب و اهل بیت پیغمبر وارد است
و بدگویان ایشان براه مخالفت این کتاب میروند و البته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت سابقین
از انصار و مهاجرین در دعا ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف
رحیم در زبان شان است و الحمد لله که بارها علمای برای تمام حجت و الزام این فرق ثلثه تشیع و
و خروج از این صحراهم نوردیده اند پس حق بر کرسی نشست و باقی نماند مگر چنین مغالطات که فلانی
در لشکر یزید پلید بمقابله عترت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی از وی روایت
کرده پس ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جای آنکه از محبت و صداقت دم زنند و مقتضای
این مساوی غایت شوخ چشمی و هتک بقیه ناموس قدما را از دست خویش است هرگز محدثین باین کاران را
توثیق نمی‌کنند و روایات ایشان را بجوی نمی‌ستانند و اگر بعد از ورق گردانی کتب بعضی متناهی

یکدو

[illegible] بارها [illegible] در [illegible] اهل [illegible] میان [illegible]

بی آنکه ضرورت ملجئه داشته باشند این امور بود یا امر آخر بالجمله برای فریب اهل حق بکاید گوناگون و حیله‌های

رنگارنگ ترتیب دادند و برای اثبات قدم و حدوث مذهب خویش و اهل حق جمعی را سنی و گروهی شیعی ساختند

و بر دو ساختند ما بجهه پرداختند تا آنکه رفته رفته بدین مکاید و حیل نزد عوام در مناظره و مجادله رونقی تمام حاصل شد

و هزاران کس از علما میان فریب خوردند بلکه پای بعضی از علما در فن تنقید رجال و ما نند آن بحکم بشریت لغزیده کما لا یخفی

و بر کسیکه روایات سابقه درباره تشیع اهل کوفه یاد دارد و استقرای بحار و تراجم آن چنانکه باید نماید

مخفی نتواند بود که [illegible] نمود و همچنین اخوان معنوی آن مطرود از شیعیان کوفه بوده اند دعوی صحبت و شیعیت

مرتضوی می‌کردند پس اگر در مذهب شیعه از روات احادیث هم باشند استبعادی روی نماید حیرت این

اندوانها درباره تشیع این طایفه و فخریه کنند که خود حاکم این شور بختان عبید الله زیاد مورد شعر مشهور شعر

ابن زیاد نکرده است بیجگاه نمود این عمل که تو شداد کرده محکوم به تشیع بود بلکه عمر بن سعد که سر کرده

لشکر شقاوت اثر بود فوج سنگین سیر کوشواره عرش عظیم و ریحان رسول کریم صلی الله علیه و آله که شید از آب

دریا هم مضایقه کرد تا آنکه اطفال شیرخواره اهل بیت علیهم السلام جان دادند معتمد بن جامعین اصول امامیه

از وی احادیث بسیار روایت کرده اند و احکام از آن استنباط نموده و این مر بنا بر ارشادات شیخ قمی در

عنوان الجواهر و افادات سید ابن طاوس در کتاب النجوم محتجب نتواند شد اگر علمای شیعه را منور خوصله عمو

فرید و لا در سرها آنکه گو و اینک سید ان کتب فریقین را در مجلس مناظره باید کشاد تا معلوم شود که ابن سعد کور

و هواخواهانش از متقالین و کشندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سکنه کوفه از روی کتب معتمده

ایشان تواند بود یا اهل حق در تعداد اینها در طایفه شیعه باید باور نمود اهل سنت شاید بعضی بعض از آنکه

[illegible]

از امامت سائر ائمه انکار دارند [illegible] اینها وقیقه فرو نگذارند با جبر شدید [illegible] انکار کردند

که در هر نماز دعا بر آنها کرده باشند ما بین قطع نظر از [illegible] محدوده یعنی

به تبری موسوم اند و از امامت محمد جواد انکار دارند و در حق آنجناب آنچه بعد از این بدگوییها می‌کنند هیچ

مسلمانی بر تفصیل آن جرات نتواند کرد و مجملش اینکه آنجناب معاذ الله فرزند امام رضا علیهما السلام نبود

با این همه از رواة موثقین این فرقه اند غیاث بن ابراهیم که توثیقش در خلاصه و تلخیص و دیگر کتب مشهوره

است و او بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام روایت نموده از انجمله در کتاب عوالی آنکه قال

الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ أَنْ يُغْسَلَ الدَّمُ بِالْبُزَاقِ از جمله این جز از بسیت و از جا[illegible]

این کتاب بعد از این [illegible] و قبائح که در باره این گروه در بن فروش و ریا فیتی چنان بوضوح پیوسته که بانی

مبانی تشیع همچو سید مرتضی بر احادیث و فتوی داده اند پس عوی محبت و صداقت النوا چگونه مسموع

شود و چه جای مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم معاصرین با عزاز کاسه لیسی جا[illegible]

بیاصل میرزا محمد کشمیری که مس برز اندوده و باطل را بلباس حق و انمود نمودند سواد نگارند و هیچ نقض

خرافات شان که موجب تشویش اذهان بود محض فوت لو خود آنهم بی آنکه احدی را از علما و طلبه در جمع و تلفیق

و استقرای مواد معاونت نماید بالمثل و دیگر تحقیقات و تسوید و تبییض عبارات مدخلی باشد فراهم آوردم هر که

خواهد در بن [illegible] بدم همدوندای حل من مبارز در دهد ای عزیز اگر به بیهم دل نه نهند و ثبات و قرار

نه ورزند و آتب خوش از [illegible] رجا نه در مجلس مناظره نیارند و همچنان زهنا و لق لقه بر عادت صناد[illegible]

خویش آنکاه دارند [illegible] نما فی الکافی و البحار فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم

[illegible] سند بلبل ما ترنم [illegible]

بسنگ خارا رنیش سازند ولیکن چو زهر یک[illegible] عباد چنان مرتکز است که حضرت مؤلف عجوبت جوش
هرگز ندیده و برد عاوی مدعین مزید ولا ایمه فریب خورده جهن درزمره اولیا و اهل فراست معدود و می شود
امید قوی است که اکنون بعد از عبور برین دقیق و خوض در هر بحث و امعان و تدقیق در قیود که در هر نقاب نقش
دقیقه ها مستور است و در سر معنی حقیقت نامزنور از جار تشیع محدث دست بر دارد و بسلوک راهی سوی که از غوائل
اشتباک افراط و تفریط پاک است گام آرد که هنوز شاه خاور بطلوع شرقی انباز و در توبه بعنایت ایزدی باز است
واگر با اینهمه مواعظ و تذکیرات اظهار حقائق و کشف تلبیسات بر خطیات خویش اصرار ورزد و از صحو و همیه خود
برنگردد و کوس خشیت **نظم** ما نصیحت بجای خود کردیم ＊ روزگاری برین بسر بردیم ＊ گر نیاید بگوش رغبت کس ＊
بر رسولان پیام باشد و بس ＊ یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله

فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی
ولا تنظرون هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لکم فتعتذرون هذا یوم الفصل
جمعناکم والاولین فان کان لکم کید فکیدون ۰ رب انی دعوت قومی لیلا
ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم
جهارا ثم انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء قبل الرجعة علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین ویجعل لکم جنات
ویجعل لکم انهارا رب انهم عصونی واتبعوا من لم یزده ماله وولده الا خسارا
ومکروا مکرا کبارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا

مع الابرار

ربنا وآتنا ما ... القيمة انك لا تخلف الميعاد

ربنا افرغ علينا ... وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على نبيه وصفيه محمد خير الانبياء

والمرسلين وعلى آله واصحابه الذين جاهدوا الكافرين والفاجرين ابدا لآبد

الدهر الداهرين

خاتمة الطبع

الحمد لله الواهب المنعام والصلوة والسلام على سيد الانبياء العظام واصحابه الذين هم بداة
الاسلام اما بعد كتاب مستطاب مسمى بمنتهى الكلام والملقب به تنبيهات اهل الخوض
لاعتراضهم على حديث الحوض تصنيف اعجوبه روزگار و نادره اعصار حبر مقام المؤيد
من الملك العلام جامع معقول و منقول واقف فروع و اصول حافظ كتاب الرحمن خادم كلام سيد
الانس والجان مولانا حيدر علي فيض آبادي مد ظله الممدود على المالك لكل من الحاضر والبادي
وادام الله تعالى بركاته ما دامت العيس تحن من صوت الحادي كه براى فرقه رفضه مثل
زمام شتر و زخم صمصام و در تبيين قمايم عقايد اين فرقه شنيعه و بيان تعارض ادله
ظالمه بايضاح تمام كاشف اللثام لسان خصيم در جواب مناقضات و معارضاتش مثل صورت تصوير
لال و بلا كلام و بر افواه مدعين طوال الكلام در مقابله اش مهر خاموشي و ختام ست در سنه يكهزار و دو صد و
پنجاه هجرى بدار السلطنت لكهنو بفرمايش خان اعلى الشان سامي المكان فقير محمد خان مرحوم غفر
الله له باهتمام حاجى مولوى محمد حسين عفى الله عنه حليه طبع پوشيده با ختتام رسيده بود

[illegible]

...مسالم مانده بودند در همان زمان وسع... بدست تقدیر قسم از همان اوقات طلب نسخ
کتاب مذکور یوماً فیوماً در تزاید بود لیکن صورت انطباع آن جلوه گر نشده ... در
کرم قادر مطلق تاجر متاع خوش نیتی سوداگر کالای بلند همتی عمده اکابر عظام و زبده
ستوده شیم مرتضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمال و امانی فارس مضمار ...
من میدان شجاعت و دلیری سحبان مضمار فصاحت و سخن گستری صاحب القلم حاکم
ونظم موصوف بخلق الله الغنی شیخ محمد امیر علی خلف الرشید شیخ محمد شیر علی
صاحب سهارنپوری الحال تحصیلدار محالات کیتهل ضلع کرنال دام اقباله و زاد افضاله و صانه الله عن
مال الایام که بهمت بلند جان بسته در صدد طبع آن گردید بعون ایزدی بتاریخ بست و یکم
شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ یکهزار و صد و هشتاد و دو هجری بمطبع حاذق زمان
مو المکان حکیم غلام رضا خان صاحب باهتمام اتم و انتظام اتم گزین ... این میر فخر الدین
صحیح کلمه بمنفی حسب اقتضای زمان برجه احسن صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ ریخته کلک حافظ بخش الله متخلص به اکرم

شد منتهای کلام حسن بجمال خاتمه دلربا	که سال وضع تمام او هی اکرم مداین ندا
شد فراغ گشته ز طبع او بشتاکه چه نشسته	شهر ابوالهوس حجی بدشید رفض آمده بر ملا

۱۲۸۲


ابوبکر و عمر و عثمان